لا إله إلا الله کلمه توحید که لا اله الا الله است يستكبرون سرکشی میکردند از گفتار آن و قبول آن یعنی تکبر
و تنکر میکردند بر اعلی خود که پیغمبر است صلعم ویقولون و میگفتند ءانا لتاركوا آلهتنا آیا ما ترک کنندگانیم پرستش
خدایان خود را لشاعر مجنون برای شعر گوینده عقل از و رفته یعنی بسخن کسی که شاعر و دیوانه است ترک پرستش
خدایان خود نکنیم حق تعالی رد قول ایشان نموده فرموده که بل نه چنانست که محمد شاعر و مجنون است بلکه او از جانب خدا جاء
بالحق آمد بدیشان براستی و درستی یا آورد بدیشان دین حق یا کتاب حق را وصدق المرسلين و تصدیق
کرد پیغمبرانی را که پیش از او بوده اند یا یعنی که با ایشان آورد آنچه انبیا بآن مبعوث شده بودند از اظهار کلمه توحید بعد از آن
او سبحانه خطاب کننده بکفار و گوید انکم بدرستی که شما لذائقوا العذاب الاليم هر آینه چشنده گانید عذابی
دردناک بسبب شرک و تکذیب پیغمبر و نسبت دادن شعر و جنون باو وما تجزون و جزا داده نمیشوید الا ما
کنتم تعملون مگر آنچه بوده اید که میکردید یعنی پاداش شما عذاب دوزخ است برو فق کردار شما الا عباد الله
کرینده گان خدای المخلصين که پاک کرده شده اند از لوث شرک و در امر و نهی مطیع پروردگار خود گر جزای کردار
ایشان ثواب ابدی و بهشت جاودانی خواهد بود اولئك آن گروه مخلص لهم مر ایشانراست رزق معلوم
روزی دانسته شده و مقرر و معلوم با دوام و بقا و طعم و طیب [illegible] و حسن منظر و محض لذت فواكه و آن روزی
میوهای متنوع است که مقصود از خوردن تلذذ نه تغذی و حفظ صحت چه ابدان ایشان محفوظ باشند از تغیر و تحلیل و
تعلق بروح ابدی بدون تغیر و تبدیل پس احتیاج بقوة و غذا نداشته باشند در بهشت و خوردن فواکه و اطعمه محض
لذة باشند وهم مكرمون و ایشان بزرگواران و نوازشکنندگان بانواع تعظیم و تکریم فی جنات النعیم
در بهشتها و با نواع ناز و نعمت و با وجود این نعم علی سرر بر بالای تختهای آراسته باشند متقابلين
در حالتی که روی در روی یکدیگر داشته باشند و بجهت مزید [illegible] و بر خوردار یطاف علیهم گردانیده میشود بر ایشان
یعنی ساقیان بهشت از ملائکه و غلمان و حور العین بسر ایشان گردانند بكأس جامی پر من معين از خمر که بر روی
زمین کند رود یا از چشمه بیرون آید کقوله تعالی وانهار من خمر و این خمر مانند خمر دنیا نیست در لون و طعم و خاصیت که آن زردی
و تلخی و غثیان و صداع و ازاله عقل بلکه بيضاء خمری سفید است بحیثیتی که سفیدی آن از شیر بیشتر است و در کمال صفا
[illegible] نیست لذة لذیذه و خوش مزه للشاربين مر آشامندگان را لا فيها غول نیست در آن شراب

غَوْلٌ فسادی و آفتی که بر خمر دنیا مترتب است چون رفتن عقل و هذیان و عربده و صداع و قی و غیر آن وَلَا هُمْ عَنْهَا یُنْزَفُونَ و نه
بهشتیان که از خوردن شراب مست شوند یُنْزَفُونَ مستی و عقل ایشان زایل گردد وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان باشند
زنانی که قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کوتاه کننده نظر باشند یعنی چشم خود را مقصور ساخته باشند بر شوهران و بدیگری
ننگرند و یا از روی غنج و دلال چشم نگشایند عِینٌ فراخ چشمان باشند یا آنکه در سواد چشم و بیاض آن بر ترتیب کمال
باشند کَأَنَّهُنَّ گویا آن زنان در صفا و بشره و سفیدی اندام بَیْضٌ مَکْنُونٌ بیضهای شتر مرغند که پوشیده
شده باشند عادت شتر مرغ آنست که بیضه را به پر خود بپوشاند تا غباری برو ننشیند و متغیر نگردد و از گرد هوا و حرارت
آفتاب رنگ نگرداند و این بهشتیان بر بالای تختها نشسته باشند و حوران در برابر ایشان ایستاده باشند و کاسهای
شراب ایشان گردانند و ایشان آنرا فراگیرند و با یکدیگر مکالمه کنند و ماجرای که در دنیا بر سر ایشان گذشته باشد
بیکدیگر خبر دهند فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ پس روی آورند بعضی از ایشان عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر یَتَسَاءَلُونَ سوال کنند
از احوال یکدیگر یعنی هر یکی از ایشان از انعامی که خدا با او کرامت فرموده باشد مصاحب خود را خبر دهد قَالَ قَائِلٌ
مِنْهُمْ گوید گوینده از ایشان مر یاران خود را إِنِّی بدرستی که من وقتی که در دنیا بودم کَانَ لِی قَرِینٌ بود مرا همنشینی
که منکر بعث بود و این قرین بقول مجاهد از شیاطین است و بقول ابن عباس از انس و گویند این آیات در شان دو دوست
که همه مال خود را تصدق نموده بعد از آن محتاج شد و او را رفیقی کافر بود او را گفت مال تو کجا رفت او در جواب گفت که در
راه خدا تعالی تصدق نمودم تا در آخرت بهتر از آن بمن عوض دهد او سوگند یاد کرد که عوض این در آخرة بتو نخواهد
رسید و بعث و نشور نخواهد بود و نزد مقاتل ایشان آن دو برادرند که در سورة الکهف سمت ذکر یافته اند انکه
کافر است نام او قطروس است و آنکه مومن است نام او یهودا و بهر حال مرد مومن در بهشت گوید با رفیقان خود گوید که مرا در
دنیا جلیسی بود که سرزنش کنان یَقُولُ میگفت بمن أَإِنَّکَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِینَ آیا تو از جمله تصدیق کنان
حشر و باور دارندگان نشری أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَکُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای
پوسیده و ریزیده أَإِنَّا آیا ما آنهنگام که باین هیات و صفت رسیده باشیم مبعوث شده لَمَدِینُونَ پاداش
داده گان باشیم قَالَ گوید آن مرد مومن با مصاحبان خود که هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ آیا شما دیده ور اندید و میخواهید می بینید
اهل دوزخ را تا حال رفیق مرا بدانید که در کدام درکه است و بچه نوع عذاب مبتلا بهشتیان گویند که تو او را بهتر میشناسی

دوزخ نگر تا حال او را ببینی جدا از آن روزنه از بهشت بنگرید و مرد مومن با گوید که بنگر فَاطَّلَعَ پس او فرو نگرد فَرَآهُ پس ببیند
قرین خود را فِی سَوَاءِ الْجَحِیمِ در میان دوزخ قَالَ گوید باو تَاللَّهِ بخدا سوگند إِنْ کِدْتَ بتحقیق که نزدیک بود
که بسبب اغوا و اضلال لَتُرْدِینِ هلاک گردانی مرا و بچاه غوایت و ضلالت اندازی وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّی و اگر نه
عطا و بخشش پروردگار من بودی که مرا هدایت نمود و از اغوای تو نگاه داشت لَکُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِینَ هر آینه
می بودم از حاضر کرده شدگان با تو و امثال تو در عذاب پس آنگاه مومن بسبیل سرزنش با قرین خود گوید أَفَمَا نَحْنُ
آیا ما نیستیم بِمَیِّتِینَ مردگان یعنی میگفتی در دنیا که ما نمیریم إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى مگر مردن اول که در دار
دنیا بود وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُعَذَّبِینَ عذاب کرده شدگان زیرا که میگفتی مبعوث و محشور نخواهیم شد
اکنون دیدی که هر چه اعتقاد داشتی و بمن میگفتی بخلاف آن بود خدا ما را زنده گردانیده و ترا بدرکه عقاب و ما را بدرجه
ثواب رسانید إِنَّ هَذَا بدرستی که نعمت خلود و ایمنی از عذاب لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ هر آینه رستگاری
بزرگست لِمِثْلِ هَذَا از برای مثل این ثواب و فوز و فلاح فَلْیَعْمَلِ الْعَامِلُونَ پس باید که عمل کنند عمل کنندگان
در دار تکلیف نه از راه حظوظ دنیوی که آمیخته است بالمها متعاقبه و چون او سبحانه بعضی از احوال بهشت و بهشتیان
بیان کرد بعد از ان بجهة تنبیه بندگان تا مرتکب عصیان نشوند و دوزخ را به بهشت اختیار نکنند فرمود ای کسانی که دعوی
عقل میکنید اندیشه کنید در آنکه أَذَلِکَ آیا آنچه مذکور شد از سایر انواع نعمت که سبب سرور و لذت است خَیْرٌ بهتر است
و خوبتر نُزُلًا از روی پیشکش أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ یا درخت زقوم که باعث محنت است و در نهایت مرارت است
و ذکر نُزُلًا دلالت است بر آنکه نعم مذکوره او برای اهل بهشت بمنزله نزل است و ایشان را سوای آن نعمتی خواهد بود
که هیچ فهمی ادراک آن نتواند کرد و همچنین درخت زقوم که مانند درختیست در ولایت تهامه که برگهاء خورد دارد و میوه
آن در غایت تلخی و نهایت مرارت است نزل اهل دوزخست و شبهه نیست در آنکه مرارت و عقوبت آن درخت
بمراتب زیاده از این درختیست که در تهامه است و ایشان را ما ورای آن انواع عذاب خواهد بود که بخاطر هیچکس خطور نکرده
باشد و بگوش هیچ شنونده نرسیده آورده اند که کفار چون شنیدند که درخت زقوم در دوزخ روییده شده است
با یکدیگر گفتند این چگونه بود و حال آنکه آتش آهن را میگدازد چگونه درخت را نگه دارد پس محمد درین قول کاذب
گو ... از نزد خود میگوید حق تعالی فرمود که إِنَّا جَعَلْنَاهَا بدرستی که ما گردانیم درخت زقوم را فِتْنَةً

ابتلا و امتحان در دنیا لِلظَّالِمِینَ برای ستمکاران تا انکار ایشان درین معنی موجب اشتداد عذاب و ازدیاد عقاب
باشد و نمیدانند که آنکسی که قادر است بر خلق حیوانات آتشی چون سمندر که در میان آتش تخم مینهد و میخیزد و بچه برون
می آورد و تربیت میدهد توانا است از آفریدن درختی که از جنس آتش سبز یا از جوهر دیگر که آتش آنرا فانی نسازد
همچنانکه سلاسل و اغلال و حیات و عقارب و ضریع را فانی نمیسازد در تفسیر طبری آورده که ابن الزبعری صنادید
قریش را گفت محمد می ترساند ما را بزقوم و این بلغت بربر و افریقیه یا باهل یمن مسکه خرما را گویند ابو جهل برخواست
و اکابر عرب را بمنزل خود آورد و کنیز خود را گفت زقمینا زقوم ده ما را کنیزک زبده خرما آورد ابو جهل گفت این را بخورید
که زقوم اینست که محمد ما را بدان می ترساند حق تعالی آیت فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان گمان می برند إِنَّهَا بدرستی که
درخت زقوم شَجَرَةٌ تَخْرُجُ درختیست که بیرون آمده فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ در بیخ دوزخ یعنی رویده شده است
در قعر دوزخ و شاخهای آن بجمیع درکها رسیده است طَلْعُهَا میوه آن درخت یا خوشه آن كَأَنَّهُ گوییا که آن
رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ سرهای دیوانست در قبح منظر و نهایت کراهت و چون قوة مخیله آدمی مذکور شد که دیو بجهت
آنکه شر محض است زشت صورتست و کریه منظر ازینجهت هر صورتی که بسیار کریه است و قبیح بروی دیو تشبیه میکنند
و در بعضی تفاسیر آورده اند که در حوالی مکه سنگهای سیاه بودند در نهایت خشونت و تیرگی و آنرا رؤس
الشیاطین میگفتند و حق تعالی طلع درخت زقوم را بآن تشبیه کرده و بر هر تقدیر سخن اینست فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که
دوزخیان لَآكِلُونَ مِنْهَا خورنده اند ازان درخت یا ازان میوه فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ
پس پر کنندگانند ازان شکمها را از غایت جوع چه مرویست که حق تعالی علت جوع را بر ایشان گمارد و بر وجهی
که بجهت شدت آن عذابهای دیگر فراموش کنند و پیش مالک روند و طلب طعام کنند مالک میوه درخت زقوم و
برگهای آن بخورد ایشان دهد و ایشان از غایت جوع شکمها را ازان پر کنند و بعد ازان تشنگی بر ایشان غالب شود
و طلب آب کنند مالک بعد از روزگاری دراز آبی بغایت جوشان بایشان دهد چنانکه میفرماید ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ
پس بدرستی که بعد از زمانی بسیار مر ایشانرا عَلَيْهَا بر بالای خوردن آن شجره لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ
آمیختنیست از آبی که بغایت گرمی حمیم یعنی آن آب گرم را بغساق و صدید آمیخته بخورد ایشان دهند و چون ایشان
آب را از دیگ دهن آورند تا بخورند روی ایشان بجهت شده حرارت آن پخته شود و چون بشکم ایشان رسد

بهم رودهای ایشان پاره پاره کرده شود ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ پس بدرستی که بازگشت ایشان بعد از خوردن زقوم و آشامیدن
حمیم بر سبیل بیشکی لَإِلَى الْجَحِيمِ بسوی دوزخ سوزان است و اینکه ایشان مستحق اینهمه انواع عذاب شده اند بجهت
آنست که إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ یافتند پدران خود را ضَالِّينَ گمراهان و از راه حق گردنده کان
فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ پس ایشان بر پیهای پدران خود يُهْرَعُونَ شتابنده می شدند یعنی بدون نظر و بحث
متابعت میکردند بر پیروی ایشان بعد ازان بجهت تنبیه القوم حق تعالی پیغمبر خود را از امم سابقه خبر میدهد و میگوید که وَ
لَقَدْ ضَلَّ و بدرستی که گمراه شدند و از جاده حق گردیدند قَبْلَهُمْ پیش از کفار قریش که در عصر تواند أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ
بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود و غیر آن وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق که ما فرستادیم فِيهِمْ در میان
ایشان مُنذِرِينَ بیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشانرا از عقاب و عذاب تخویف میکردند و ایشان قبول قول پیغمبران
نکردند فَانظُرْ پس در نگر بدیده اعتبار که كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ سرانجام و آخر بیم کرده
شدگان که بچه شدند و رسوایی عذاب بر ایشان فرود آمد إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ مگر بندگان شایسته خدای الْمُخْلَصِينَ
که پاک کرده شده گانند از شرک و عناد که ایشان منتفع شدند یا مگر انبیا و سایر اهل اخلاص که حق تعالی ایشانرا خلاص داد
از عذاب و وعده داد ایشانرا بجزیل ثواب و بعد از اجمال حال امم سابقه تفصیل قصص ایشان میفرماید که وَلَقَدْ
نَادَانَا نُوحٌ و بتحقیق که بخواند ما را نوح بنصرت خود و هلاک قوم خود را از ما درخواست بعد ازان که از ایمان ایشان
نا امید شده بود و ما ندا او را شنیدیم فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ پس نیک اجابت کننده ایم ما حاجت او را و نصرت دادیم و قوم او
را بطوفان غرق کردیم وَنَجَّيْنَاهُ و رهانیدیم او را وَأَهْلَهُ و کسان او را یعنی آن جماعت که در کشتی با او بودند
مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ که غرقست یا ایذای قوم وَجَعَلْنَا و گردانیدیم ما بعد از غرق ذُرِّيَّتَهُ
فرزندان او را هُمُ الْبَاقِينَ ایشان باقی ماندگانند یعنی همه را هلاک کردیم و همین اولاد او که سام و حام و یافث
و چهار دختر او بودند باقی گذاشتیم و همه مردمان بعد از نوح از اولاد او پیدا کردیم در خبر است که عرب و اهل فارس و روم
از اولاد سام اند و ترک و صقالبه و خزر و یاجوج و ماجوج از نسل یافث اند و هندیان از فرزند حام و از کلبی روایت
که چون نوح از کشتی بیرون آمد همه مردمان و زنانی که با او در کشتی بودند مردند مگر اولاد و زوجات وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ
... بر نوح ذکر جمیل و ثنای نیکوی فِي الْآخِرِينَ در میان جماعتی که در آخر پیدا شدند یعنی در میان

امت محمد مصطفی صلعم سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ و تحیت از جانب ما بر نوح است فِي الْعَالَمِينَ در میان عالمیان باقی گذاشتیم بر نوح
در میان امم لاحقه از جن و انس این کلمه مذکوره را که در وقتی که اراده ثنای او کنند در حق او گویند و این مکرمت عظیمه که باقی گذاشتیم
ذکر اوست و سلام گفتن همه آدمیان و پریان بر وی برابر مجازاة نوح است در آزار و ایذا کشیدن او از قوم خود إِنَّا كَذَٰلِكَ
بدرستی که ما همچنین که نوح را پاداش دادیم بر اعمال حسنه او بذکر جمیل و ثنای جلیل نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم همه
نکوکاران را إِنَّهُ بدرستی که نوح مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویده ما بود لاجرم او را از غرق نجات دادیم
و اسم سامی او را در میان بندگان بلند گردانیدیم ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ و بعد از آن غرق کردیم دیگران از اینی کفار
قوم او را که با ایمان نمی آوردند و تکذیب وی میکردند و بعد از ذکر نوح نجی و قوم او بیان قصه ابراهیم خلیل میکند و مجادله او با قوم و میگوید
وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ و بدرستی که از پیروان نوح علیه السلام لَإِبْرَاهِيمَ ابراهیم خلیل است در اصول شرع و طریق حق و ایذا
دیدن و جفا کشیدن مانع او نخواهد بود و دور نیست که در فروع بعضی از شریعت یا اکثر آن پیرو او بوده پیغمبر و میان ایشان دو هزار و
ششصد و چهل سال بوده و در مابین این مدت دو پیغمبر دیگر مبعوث شده بودند یکی هود و دیگری صالح و در لباب و بعضی دیگر از
تفاسیر آورده اند که ضمیر راجع بحضرت رسالت است کنایة بغیر مذکور و اگر چه او بصورت سابق بود بر پیغمبر ما اما در معنی تابع مطلق
او بود همچو سایر انبیا که بفضل او مشرف گشته بودند و دین او را استایش کرده و دعا کرده که رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا و در حدیث
آمده که چون حق تعالی ملکوت آسمان و زمین را بر ابراهیم نمود ابراهیم بجانب عرش نگریست نوری عظیم دید گفت خداوندا این چه
نور است گفت نور حبیب من و صفی من محمد است در جنب آن نور دیگری می بینم گفت نور برادر و وصی او علی ابن ابی طالب است گفت خداوندا خداوندا ام
نور دیگری می بینم نزدیک آن هر دو گفت که آن نور فاطمه زهرا است که دختر سید انبیا و زوجه خیر الاوصیا و بجهة آن وی را فاطمه نام نهادم
که او دوستان خود را از دوزخ منع کند و باز دارد همچنانکه مادر فرزند را فطیم سازد و از شیر باز دارد گفت خداوندا دو نور
دیگری می بینم نزدیک ایشان گفت آن دو نور فرزندان وی اند حسن و حسین گفت پادشاها نه نور دیگری می بینم که بگرد ایشان در آمده
از چه کسانند گفت آن نورهای نه امام اند از فرزندان حسین گفت خدایا نورهای بسیاری می بینم که از گرد ایشان در آمده فرمود که
آن نورهای محبان وی و شیعیان علی ابن ابی طالب اند و فرزندان او گفت پادشاها ایشان را بچه علامت توان شناخت گفت
به پنجاه و یک رکعت نماز گذاردن و انگشتری در دست راست داشتن و بسم الله الرحمن الرحیم در نماز بلند گفتن و پیش از
رکوع قنوت خواندن و سجده شکر کردن ابراهیم گفت خداوندا مرا

تعالی دعای او را اجابت فرموده او را داخل شیعیان امیر المومنین گردانید و رسول خود را از آن خبر داده و فرمود إِنَّ مِنْ
شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ و بدرستی که ابراهیم از جمله شیعیان علی ابن ابی طالب است پس تتمه قصه او را بخوان و یاد کن إِذْ جَاءَ رَبَّهُ
چون آمد ابراهیم بپروردگار خود یعنی تصدیق او نمود و از سر یقین گرویده باو بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدل خالص از شایبه شرک
و پاک از جمیع معاصی و غل و غش امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که سالم بود از جمیع ما سوی و آراسته از عوایق دنیا و علایق وارسته
عقبی یعنی ابراهیم خلیل روی آورد به درگاه ملک جلیل با دلی از جمیع متعلقات کونین پیراسته و از محبت دارین پرداخته
إِذْ قَالَ چون گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود را بروجه نکوهش و سرزنش یعنی آذر که عم او بود و در تربیت قایم مقام پدر او بود
وَقَوْمِهِ و گفت مر گروه خود را وقتی که ایشان را دید که پرستیدن بتان اهتمام مینمودند مَاذَا تَعْبُدُونَ این چه چیزست
که می پرستید أَئِفْكًا آیا بجهت کذب آلِهَةً خدایان را یعنی بتان را که بزعم شما خدایانند دُونَ اللَّهِ بجز از خدای تُرِيدُونَ
اراده میکنید و مراد از ایشان میطلبید فَمَا ظَنُّكُمْ پس چیست گمان شما بِرَبِّ الْعَالَمِينَ بپروردگار عالمیان یعنی چون که
سزاوار عبادت اوست نه غیر او زیرا که کسی که آفریدگار عالمیان است مستحق آنست که او را پرستش کنند نه غیر او پس چه ظن
شما که ترک پرستش مستحق عبادت کرده اید و به پرستش بتان اقدام مینمایید یا ایشان را شریک او میسازید یا در عذاب او
ایمن اید و هیچ اندیشه نمیکنید از آنکه کسی که شما را آفریده بر شما و اولاد شما گذشته و غیر او را پرستش کنید او شما را معذب گرداند
یا معنی آنست که پروردگار خود را بر چه صفت و از چه جنس گمان می برید تا او را مانند این بتان میکنید و ایشان را شریک او
میگردانید ایشان چون از این حجة ملزم شدند اصلا التفات بآن نکردند و گفتند که فردا عید ماست و بصحرا خواهیم رفت
و امروز طعامهای رنگارنگ می پزیم و بر حوالی بتان مینهیم تا فردا ان چون از صحرا باز گردیم به بتخانه در آییم و آن طعامها را
برسم تبرک و تیمن قسمت کنیم تو فردا رفیق ما باش و مجمع ما را تفرج نما و از آنجا با ما به بتخانه در آ تا تجمل و تزیین بتان و صور
اشکال ایشان را نظر کنی و ما امیدواریم که بعد از تماشای ایشان ذکر ملامت ما نخواهی کرد و ما را در پرستش ایشان معاف
خواهی داشت ابراهیم بعد از استماع این کلام هیچ جواب نگفت روز دیگر عم و یاران وی گفتند ای ابراهیم بیا تا بصحرا رویم
فَنَظَرَ پس نظر کرد ابراهیم نَظْرَةً فِي النُّجُومِ نگریستنی بستارگان بطریق استخراج احکام نجوم از آن رو که اهل
تنجیم اهل ضلالت اند چنانکه در حدیث آمده المنجم کالکاهن و الکاهن کالکافر و الکافر فی النار دلالت میکنند بر آنکه
[illegible] دن او بنجوم آن بود که او تب لرزه داشت و چون ستارها که نشان آن کرده بود بموضع معین رسیدی و او را

نوبت تب لیسیدی و این هنگام که او را بعیدا بخواندند تا آن ستاره را نظر کرد نزدیک آن موضع معین رسیده بودند فقال انی سقیم
پس گفت به درستی که من بیمارم یعنی بیمار خواهم شد و نوبت تب مرا خواهد گرفت و یا آنکه قوم او از اهل تنجیم بودند ابراهیم در
مواقع صعود و هبوط و مقارنه ستاره ها نگاه کرد و بعد از آن گفت که انی سقیم و مقصود این بود که من بواسطه کفر و عناد شما
تنگدل و پریشان خاطرم و ایشان توهم کردند که او در علم نجوم یافت که بیمار میشود و مرویست که چون قوم ابراهیم لفظ انی
سقیم را از او شنیدند تصور مرض طاعون کردند چه این مرض در میان ایشان عارض شده بود و بسیار از آن می ترسیدند
فتولوا عنه پس برگشتند از او بهزیمت رفتند بجهت ترس آنکه بیماری او در ایشان سرایت کند مدبرین در حالتی
که روی گردانندگان بودند یعنی او را تنها گذاشته روی بعیدا نهادند و چون بعیدگاه خود رفتند ابراهیم متوجه بتخانه شد
فراغ پس بخفیه ایشان میل کرد الی آلهتهم بسوی خدایان ایشان یعنی بتانی که بزعم ایشان خدایان بودند چون به
بتخانه درآمد بتان را دید با نواع زینت آراسته و اطعمه ملونه نزد ایشان نهاده فقال پس بر سبیل استهزا
و سرزنش به پرستندگان ایشان گفت الا تاکلون آیا نمیخورید این اطعمه لذیذه را و چون جوابی از ایشان
نشنید دیگر باره از روی تهکم گفت ما لکم لا تنطقون چیست شما را که سخن نمیگوئید و مرا جوابی نمیدهید
درین کلام تنبیه نمود برانکه اصنام چون که جماداند و تمیز ندارند و سخن نمیکنند پس اخس اشیا باشند و هیچ وجه
صلاحیت عبادت نداشته باشند بعد از آن تبر برداشت فراغ پس به پنهانی میل کرد علیهم بر سر بتانی
و بزد با ایشان ضربا بالیمین زدنی بدست راست که قوه او بیشتر است از دست چپ و آن بتان هفتاد و دو
بودند همه را درهم شکست و پاره پاره کرد مگر بت بزرگ که از زر ساخته بودند و یاقوت در چشمش نشانده و بعد از آن
تبر را بر دوش او نهاد و چون قوم او از عیدگاه مراجعت نمودند به بتخانه درآمدند و آن صورت را مشاهده کردند گفتند
این فعل که باشد بعضی از ایشان گفتند که این کار ابراهیم است که همیشه مذمت خدایان ما میکند فاقبلوا الیه
پس روی آوردند بسوی او یزفون در حالتی که شتاب میکردند و میدویدند تا او را برگرفته نزد نمرود آوردند
و بعد از مباحثه و مجادله بسیار بر وجهی که در سوره الانبیا گذشت قال گفت ابراهیم اتعبدون ما تنحتون
آیا می پرستید آنچه را که تراشیده بدست خود از سنگ و چوب و غیر آن یعنی چگونه صحیح باشد نزد عقل که شخصی معمول خود
را پرستش نماید بجهت زیادتی الزام فرمود والله خلقکم و خدای آفریده است شما را و ما تعملون.

واصل چوب هر شما آنچه میکنید بدستهای خود که آن اصل چوب یا سنگ است و شما میدانید که همه مخلوق خدای تعالی اند
قالوا گفتند نمرود و قوم او که ابنوا له بنا کنید برای سوختن ابراهیم بنیانا بنایی و از هیزم پر ساخته آتش در
زنید فالقوه فی الجحیم پس بیفکنید او را در آتش سوزان پس ایشان بنایی ساختند که طول آن سی گز بود و عرض
آن بیست گز و آنرا از هیزم پر کردند و آتش زدند فارادوا به پس اراده کردند با ابراهیم کیدا مکری و حیله
در هلاک او باین طریق که او را در منجنیق نشانده در آتش انداختند فجعلناهم الاسفلین پس گردانیدیم
ایشان را زیر تر و خوارتر یعنی باطل گردانیدیم مکر ایشان را و آتش را بر ابراهیم گلستان ساختیم و آنرا برهانی روشن
گردانیدیم بر علو شان و غالبیه و حقیه او و پستی خصمان او و چون ابراهیم بسلامت از میان آتش بیرون آمد و دید که
قوم او بایمان نگرویدند قصد مهاجرت کرد از ایشان وقال انی ذاهب و گفت بدرستی که من رونده ام
الی ربی بجایی که پروردگار من مرا بآن فرموده یعنی بشام که در او ارض مقدسه است سیهدین زود باشد که راه
نماید مرا و رفیق دهد بآنچه مقصد منست از مصالح دینویه و اخرویه و این کلام بجهت وعده بود که او سبحانه قبل ازین با او
گفته بود پس ابراهیم متوجه شام شده و در آن راه هاجر بتصرف ساره در آمد و آنرا بشوهر خود بخشید چون
ملک او شد از خدای خود طلب فرزند نمود و از روی مناجات فرمود که رب ای پروردگار من هب لی
بخش مرا فرزندی من الصالحین از جمله صالحان یعنی شایستگان درگاه تو تا یاری کند بر دعوت و
طاعت و مونس باشد من در غربت و کربت حق تعالی دعای او را اجابت کرد چنانکه میفرماید فبشرناه پس مژده
دادیم او را بغلام حلیم به پسری بردبار که در کارها تعجیل نکند پس از وقت آن با وجود قدرت او بر آن
و حلم او بمرتبه بود که در اول بلوغ و جوانی پدر او را گفت که مرا فرموده اند که ترا ذبح کنم او گفت بکن آنچه ترا بآن
فرموده اند در روضه آورده که حق تعالی اسماعیل از هاجر با ابراهیم ارزانی فرموده بود و بحکم یزدانی هر دو را از زمین
شام بمکه آورد و اسمعیل آنجا نشو و نما یافت تا وقتی که ابراهیم از طرف شام بدیدن او آمد و در آن وقت او سیزده
ساله بود روزی از شکار بازگشته بود و از آثار غبار شکارگاه گرد برگرد گل رخسارش نشسته و از تاب آفتاب
طناب سنبل بر تابش آشفته حضرت خلیل بر سر راه نشسته بود چون نظرش بر اسمعیل افتاد رخساری دید چون گل
شگفته و عذاری مشاهده کرد تابنده تر از ماه دو هفته مهر پدری از طبع بشری در حرکت آمد غیرت سلسله محبت اینجو که

ساخت چون شب هشتم ذی الحجه رسید که شب ترویه است ابراهیم بعد از وظیفهٔ عبادت بطریق عادت سر بر بالین استراحت
نهاد و در خواب شد بدو ندا کردند که ای خلیل دعوی محبت ما میکنی و مهر فرزند در دل خود راه میدهی اگر تشنهٔ وصال مایی
برخیز و بدشنهٔ تیز فرزند دلبند و دلدار ارجمند خود را قربان کن ابراهیم از سطوت این خواب و هیبت این خطاب
بیدار شد و همه روز در ترویه همین در اندیشهٔ این خواب بود و با خود میگفت که آیا این رحمانیست یا
وسوسهٔ شیطانی چون در عرفه بخواب رفت باز همان واقعه دید که شب اول دیده بود باو نمودند چون روز عرفه
شد معرفت پیدا کرد با آنکه این خواب رحمانیست و در شب نحر همین طریقه دید یقین او زیاده شد دانست که
مامور آن امر میباید شد و اطاعت آن میباید کرد سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که خواب انبیا بمنزلهٔ وحی است
و عمل بآن کردن واجب و متحتم و گویند که حق تعالی در حال بیداری باو خطاب کرده بود که هرگاه در خواب ترا امر
کنم که فرزند را ذبح کن باو قیام نمای و چون ابراهیم این واقعه دید در آن امر عزم تصمیم داد صبح روز نحر هاجر
را گفت برخیز و فرزند خود را کسوتی فاخر و خلعتی طاهر بپوشان که او را بمهمانی دوستی می برم هاجر چشمش سرمه
سیاه کن که خواری دعوت سرای دوست چشم انتظار بر راه دارند و گیسوی مشکینش را تابی ده که خدام ضیافت
خانهٔ دوست حلقه زده ایستاده اند و سودای وصال او را در سر دارند هاجر جامهٔ نو در فرزند ارجمند پوشانید
و روی و مویش را شسته و شانه کرده ببوسید و ببوئید و گفت ای جان مادر نمیدانم که ترا بکدام مجمع می برند اما
از گیسوی تو بوی پریشانی میشنوم و معلوم ندارم که ترا بکدام مهمانخانه دعوت میکنند اما در دل بریان خود جوش
جگر کباب می بینم ابراهیم هاجر را گفت که کارد و رسنی بیار تا با خود ببرم هاجر گفت ای خلیل الله پیوسته میهمانی
واسطهٔ پیوند و مواصلهٔ دوستان باشند و کارد آلت قطیعه و جراحت آنجا کارد بچه کار آید خلیل فرمود که شاید قربانی
باید کردن و بی کارد و رسن قربان کردن مشکلست پس خلیل و اسماعیل هاجر را وداع کردند و از خانه بیرون آمدند
و روی بمنی نهادند فلما بلغ پس چون رسید اسماعیل معه با پدر خود السعی بموضع سعی که میان صفا و
مروه است و گویند که معنی آنست که چون سن اسماعیل بجایی رسید که میتوانست که با پدر در حوایج سلوک نماید و در طریق
عبادت او را یاری دهد و آن قریب بلوغ است قال گفت ابراهیم باو از روی شفقت و رحمت یا بنی ای پسرک
تو میدانی که تحمل قربهٔ الهی بی تحمل بلا و کرب نا متناهی میسر نشود و تناول شهد لقا بی تجرع زهر بلا دست نده[د]

زمزم انا ابن الذبیحین کان عبد المطلب قد اری فی منامه ان یحفر زمزم ونعت له موضعها فقام یحفر ولیس له ولد الا الحارث فنذر لئن ولد له عشرة ثم بلغوا [illegible]
دمی [illegible] که مقاساة بلیات برکشیده ام و بر مرحلهٔ صبر و شکیبایی [illegible] و فوز محنت و اندوه و اذیت
نشسته اما هیچ بلا بدین ابتلا نرسد که انی اری [illegible] که بنگرم پیوسته فی المنام در خواب انی اذبحک
که من ترا ذبح میکنم یعنی بابی در خواب خطاب الهی بمن میرسد که داغ فراق چون تو فرزندی بر دل بریان نهم و ترا
بزخم تیغ بیدریغ قربان کنم فانظر پس بنگر درین کار ماذا تری که چه چیز می بینی غرض ابراهیم ازین مشورت آن
بود که معلوم کند که اسمعیل بکدام عظیمه شکیبایی و ثبات قدم را مرعی خواهد داشت یا آنکه جزع و فزع و بیطاقتی خواهد کرد
اسمعیل چون اینکلام را از پدر بزرگوار خود بشنید از روی دلخوشی و طوع و رغبت خود قال یا ابت گفت ای
پدر بزرگوار من اگر هزار جان داشتمی و فرمان الهی نازل شدی که همه را قربان کن بی اهمال همه را در راه او فدا
کردمی با این نیم جانی که دارم مضایقه خواهم کرد افعل ما تؤمر بکن آنچه فرموده شده بآن و بجا آر آنچه ترا در
خواب نموده اند ستجدنی زود بیابی که یابی مرا درین امر ان شاء الله اگر خواهد خدای من الصابرین
از صبر کنندگان بر ذبح یعنی اگر توفیق سبحانی قرین حال من شود من تحمل این بلیت عظیم نمایم اصلا از آن جزع نکنم
چه قتل مرا بدل است و حضرت جلیل ابدلیت فرزند را عوض نه از حضرت عزت فرمان کردن و از سر گردن نهادن
و از تو که خلیلی تیغ کشیدن و قربان کردن از مزایای مرد اگر مجاهدین گویند که ابراهیم برای فرمان حق پسر را قربان کرد
این نیز خواهند گفت که اسمعیل در راه رضای او سر در باخت از کعب الاحبار روایت کرده که وقتی که خلیل اسمعیل
از نزد هاجر بیرون آورد ابلیس پر تلبیس برین قصه مطلع شد با خود گفت وقت آنست که مکری سازم تا بنای خانوادهٔ
خلت را براندازم پس با خود تامل کرد که زنان را قوت شکیبایی کمتر است و دل مادر بجانب فرزندان مایلتر اول
بوسوسهٔ او بپردازم پس بصورت پیری بنزد هاجر آمد و گفت ای هاجر هیچ میدانی که خلیل اسمعیل را کجا می برد گفت بلی
بمهمانی دوستی میبرد ابلیس گفت ای غافل ویرا می برد تا رخسار گلنار او را بزخم تیغ خونبار گرداند و سنبل پرتاب
او را در دم تیغ [illegible] کند هاجر گفت ای پیر خرف شده عجب اگر تو ابلیس نباشی پدری چون خلیل و پسری
چون اسمعیل هرگز [illegible] که میوهٔ رسیده و نهال نهادهٔ خود را اگر نو بادهٔ باغ خلقت و گلدستهٔ بوستان
[illegible] خلت است بر خاک هلاک اندازد گفت بلی و آنست که خوابی دیده و حضرت عزت او را چنین فرموده که فرزند خود را
در راه ما قربان کن هاجر گفت خلیل دروغ نگوید و چون فرمان رب العالمین برین صورت صادر شده باشد

هزار جان ما چو فرزندان او فدای حضرت رب جلیل ابلیس از ما جز نومید شده و نزد خلیل آمد و گفت ای ابراهیم هزار جان
مقدس فدای کمان ابروی اسمعیل می‌سزد تو میخواهی که او را گردن خون آلوده کرده چون تیر پرتاب بر روی خاک افگنی
و رخساره تابان او گلنار سازی و موی جعد او را بخون خضاب کنی درین باب تامل نما و درین کار فکری فرمایید
باغبانا چو نکو سرو خویش را خواهی برید اول از بی رونقی جویبار اندیشه کن ابراهیم دانست که او شیطانست تیر استعاذه
بر کمان لا حول نهاده بجانب وی افگند او هنوز جوشنده و گفت ای ابراهیم خواب تو شیطانیست و اگر نه حق تعالی کسی را چگونه
بناحق بقتل رساند فرزند ترا ابراهیم گفت تو شیطانی و ترا بر انبیا دستی نباشد خواب منست رحمانیست و امری که
فرموده مشتملست بر حکمتهای نهانی من بجز از فرمان برداری چاره ندارم ابلیس گفت ای خلیل آخر دلت دهد که بدست خود
چنین فرزندی را هلاک کنی ابراهیم را آتش غضب افروخته و گفت ای مردود مطرود در آن دم که مرا در آتش می‌افگندند
جبرئیل که بدرقه مقربان درگاهست بازمایش خواست که عنان توکل مرا از طریقه توجه بحضرت دوست بگرداند سخن او
در دل من اثر نکرد تو که ابلیس ترین این راه میخواهی مرا بوسوسه از راه ببری نتوانی بجلال ذو الجلال که اگر از مشرق
تا مغرب فرزندان فرمان الهی که همه را بدست خود بکشی فی الحال همه را بتیغ بیدریغ بکشم و هیچ باک ندارم زیرا که جز
رضای الهی مراد دل من نیست از ابن عباس مرویست که ابراهیم چون در منی بجمره اول رسید شیطان آمد که او را فوضی
رساند هفت سنگ بوی انداخت از آنجا بجمره دوم رفت باز شیطان را دید هفت سنگ دیگر بوی انداخت و چون
بجمره عقبه رسید آنجا نیز برو ظاهر شد هفت سنگ دیگر بوی انداخت و بواسطه این رمی جمرات شد از افعال حج شد
و چون ابلیس خسیس از وسوسه خلیل محروم ماند پیش اسمعیل آمد و گفت ای غنچه گلستان رسالت وای میوه بوستان
عزت و جلالت هیچ میدانی که پدر ترا بکجا می‌برد گفت بمهمانی دوستی می‌برد گفت غلط کرده ترا بمهمانی نمی‌برد بلکه ترا میبرد
تا بکشد و میگوید که حق تعالی مرا در خواب گفته که فرزند خود را قربان کن اسمعیل گفت ای بی‌بهره اگر فرمان حضرت
عزت هزار جان اسمعیل نثار او جلیل و قدر خلیل باد ابلیس گفت ای پسر ترا تحمل تیغ تیز نباشد با پدر نزاع کن و از
پیش او بگریز اسمعیل گفت از این در که من سر از فرمان حق برنمی‌تابم و روی از امر پدر نمی‌پیچم ای پیر نابالغ نه ... که
حکم جلیل راحت روح منست و فرمان خلیل سرمایه فتح من ابلیس دیگر باره مبالغه آغاز کرد و ابراهیم مقداری راه
پیش بود اسمعیل نعره زد که ای پدر این پیر گمراه مرا میرنجاند خلیل گفت ای فرزند ابلیس است او را سیاست کن و بزن

سگان این درگاه سنگی چند در کار او کن که سگ را آشوب جنگجوی سزای ضربت سنگست اسمعیل سنگی چند بجانب آن
خاکسار انداخت و آن سگ بی آزرم را سنگسار ساخت و گفت ای لعین ترا گفتند سر بنه که رد کی شیدی لاجرم طوق
لعنت بر گردنت افتاد چون کوینده که سر بانداز گردن ننهم مباد اگر گردن جان من از طوق شوق آنکه کان صادق تو
محروم ماند شیطان آنجا نیز مهمی نساخت و منکوب بازگشت و ابراهیم چون در منی قرار گرفت اسمعیل را پیش خود بنشاند
و کارد و رسن را از آستین بیرون آورد و بر زمین نهاد و گفت ای فرزند هیچ وصیتی داری که بجا آوردم گفت آری
سه وصیت دارم تو قبول کن اول آنکه بوقت کشتن دست و پای مرا محکم به بندی ابراهیم گفت ای فرزند نزد خدا بروی
و جزع میکنی گفت ای پدر جزع نمیکنم اما این وصیت بجهة دو مصلحت یکی آنکه زخم کارد خون ریز چون ببدن ضعیف و جسم
نحیف من رسد مباد اگر دست و پای زنم و صورت اضطراب از من در وجود آید و بدین حرکت نام مرا از جمله صابران
بیرون کنند دوم آنکه حرمت تو بر من واجبست شاید که در وقت اضطراب دست و جامه تو بخون من آلوده شود و بدین بی
ادبی از ارباب عقوق و عصیان گردم ابراهیم این وصیت را قبول کرد و گفت دیگر چه وصیت داری اسمعیل گفت
وصیت دیگر آنست که بوقت قربان کردن روی مرا بر خاک نهی و درین وصیت نیز دو چیز ملاحظه کرده‌ام یکی آنکه
حضرت عزت خواری و زاری بندگان دوست میدارد و روی‌های گرد آلود و جبینها خاک فرسوده را نزد وی قدری هست
چون مرا برین حال ببیند بنظر رحمت در من نگرد دیگر آنکه تعلق خاطر پدران بجهت فرزندان بسیارست می‌ترسم که
در حال تیغ راندن نظر تو بر روی و موی من افتد و سلسله مهر و شفقت پدری در حرکت آید و در فرمان حضرت
یزدان تاخیر واقع شود و آن تاخیر عین تقصیر باشد ابراهیم را درین حالت رقت آمد و گفت این وصیت را نیز قبول
کردم وصیت سیم کدامست اسمعیل گفت یا خلیل الله میدانم چون بخانه باز روی مادر فراق دیده و ماجرا هجران کشیده
چون مرا همراه تو نه بیند بگو شد و از غصه بجزع شد و بدید و دل آغاز زاری کند و از سوز سینه و حرارت جگر نعره زند
درخواست من آنست که با وی درشتی نکنی که فراق فرزندان بر مادران بغایت صعب و دشوارست او را بتلطف دلداری
فرمایی و راه تسکین و تسلی بر دل او بگشایی و سلام با و برسانی و بگو که اسمعیل از شما توقع آن نموده که مرا بحل کنی
و در فراق من صبور باش که خدای صابران را دوست میدارد و چون این فرزند ارجمند مستمند به پیاد تو خوی کرده بود
و بخدمت تو انس گرفته بود البسه خام قدم باز مدار و زیارت مرا ... در رای بی‌همنشینان بگذر

ودوستان مکتب را از من سلام برسان وبگو که اسمعیل از شما توقع نموده که هرگاه که جمع شوید از تنهایی و پریشانی این غریب غافل نشوید و مرا بخیر فراموش نکنید و در هر مجلس که شمع طرب افروزید این کشته تیغ بلا و خون ریخته میدان ابتلا را یاد آورید ابراهیم این وصیت را نیز قبول کرده بدل قوی دست و پای اسمعیل را بربست خروش از ملاء اعلی برآمد و فغان از ملائکه عالم بالا برخواست و بنظاره ایستاده در حال پدر و پسر و تفویض و تسلیم ایشان میگریستند و میگریستند و میگفتند یا رب چه بزرگ بنده ایست ابراهیم که او را برای تو در آتش افکندند باک نداشت و اکنون برای تو در راه رضای تو فرزند را قربان میکند و هیچ غم ندارد حق سبحانه و تعالی بدیشان خطاب کرد که ما او را خلعت خلت پوشانیدیم و راه گلستان محبت از خار ابتلا و محنت خالی نیست فَلَمَّا أَسْلَمَا پس آنگاه که پدر و پسر گردن نهادند حکم خدا را یعنی ابراهیم بفدای پسر و پسر بفدای سر سر تسلیم نهادند وَتَلَّهُ و بیفکند ابراهیم پسر را لِلْجَبِينِ بر پیشانی او را بر زمین وضع نمود بالتماس او تیغ تیز بر حلق او نهاد و در روایت واقع شده که هفتاد بار بکشید ذره از پوست و گوشت و رگ و پی او نبرید ابراهیم در غضب شد و کارد را از دست بیفکند بقدرت الهی کارد با وی در سخن آمد که ای پیغمبر خدا بر من خشم مگیر الْخَلِيلُ يَأْمُرُنِي بِالْقَطْعِ وَالْجَلِيلُ يَنْهَانِي خلیل مرا ببریدن میفرماید و ملک جلیل مرا از بریدن منع میدارد و من آن میکنم که جلیل میفرماید نه خلیل و در روایة آمده که حق سبحانه صحیفه مس بشکل حلقه در حلق اسمعیل پدید آورد تا کارد را از بریدن باز داشت پس حق سبحانه میفرماید که عمل ابراهیم مقبول درگاه ما شد و آنرا پسندیدیم وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم او را أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ که ای ابراهیم خلیل قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا بدرستی که راست کردی خوابی را که دیده بودی بسبب عزم جزم تو بر کردن آن یا با تیان نمودن تو بمقدمات آن و در بعضی تفاسیر آمده که ابراهیم در خواب دید که پسر خود را میکشد اما اثر خون پیدا نمیشد و چون در بیداری همان صورت واقع شد حق تعالی فرمود که ای ابراهیم خواب خود را راست کردانیدی بند از دست و پای او بردار و او را ازین بند خلاص کن إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما چنانکه پاداش دادیم ابراهیم و اسمعیل را بر نیکویی عمل و غم او را بفرح بدل کردیم و محنت را بمسرت نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را إِنَّ هَٰذَا بدرستی که آن امتحان ابراهیم لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ آزمایشی است هویدا که تا مخلص و محب ثابت قدم از غیر ممتاز شود و در اخبار آمده که در حینی که ابراهیم اسمعیل را ذبح میکرد فرشتگان در آن کار متعجب مانده

قصه ذبح

الذبح المذبوح والذبیحة مثله والذبائح الاسم الذبح بالفتح الشق والذبح مصدر ... الحیوان ... هو ذبیح ومذبوح والمذبح بکسر السکین الذی یذبح به والمذبح بالفتح الحلقوم

و از آن واقعه متحیر و میگفتند که آیا ابراهیم سخی تر است یا آنکه جان فرزند فدا میکند یا اسمعیل جوانمرد تر است که برضای خود جان در بازد و زبان گویه خلیل که جوانمردی مرا سزد که فرزند ارجمند خود را برای دوست قربان میسازم و بلسان اشارت اسمعیل میفرمود که من سخی ترم که جان عزیز در راه او می بازم اما جبار جلیل هر دو را معزول کرد و گفت بود من سخی تر است آنکه کشته را از برای ابراهیم بکشته حساب میکنم و ناخواسته را از برای اسمعیل فدا میفرستم ای جبرئیل برو و این فدا ببر و ابراهیم را بگو که خواب خود را راست کردی و شرط فرمان برداری بجای آوردی ابراهیم متحیر ایستاده بود که جبرئیل در رسید و گوسفند را از بهشت بیاورد چنانکه فرمود وَفَدَيْنَاهُ و فدا کردیم اسمعیل را بِذِبْحٍ بانچه او را ذبح کنند عَظِيمٍ بزرگ جثه یا بزرگ مرتبه و منزلت چه رسول آن جز ملک جلیل است و رسول جبرئیل و مرسل الیه ابراهیم خلیل و گویند که عظیم آن بجهت آن بود که چهل سال در بهشت چرا کرده بود و یا بسبب آنکه گوسفندی بود که هابیل در راه خدای قربان کرده بود و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که آن گوسفند سیه سفید بود و شاخ دار از آسمان در کوهی که جانب مسجد منی است فرود آمد برابر جمره وسطی و بر وجهی بود که در سایه خود میرفت و نظر میکرد و در سایه خود میخسپید و بول و سرگین میکرد حاصل که جبرئیل آنرا از نزد جلیل آورد و گفت ای خلیل بزرگوار و ای صاحب همت قدم وفادار حضرت عزت ترا سلام میرساند و میگوید که بر دعوی خلتت بی علتی قربانی فرزند ارجمند را گواه کذرانیدی رسن را از دست و پای او باز کن و بر دست و پای این گوسفند نه و او را قربان کن ابراهیم دست و پای فرزند بگشاد و دست و پای گوسفند ببست و گفت ای فرزند دلبند جبرئیل سلام ملک جلیل بتو میرساند و میگوید که دوست میفرماید ای اسمعیل تیغ بلا صبر کردی و رسم تسلیم اطاعة بجای آوردی دست دعا بر دار و هر چه مراد تست بر زبان آر تا معطی تو در دامن دعا تو نهیم اسمعیل دست بر داشت و به نیاز تمام گفت خدایا هر که از امت پیغمبر آخر الزمان که در حالت رفتن تیغ زبان او بر شهادة توحید تو روان بود بنده گناه او بمن بخش جواب آمد که ای اسمعیل پسندیده جلیل و نور دیده خلیل مراد تست آوردیم و گناهکاران را بتو بخشیدیم و در عیون الرضا از امام رضا علیه السلام منقولست که چون حق سبحانه و تعالی گوسفند برای فدای اسمعیل فرستاد و ابراهیم او را ذبح کرد در خاطر مبارکش خطور کرد که اگر بدست خود فرزند را قربان کردمی بمثوبات عظیم یافتمی حق سبحانه بوی وحی فرستاد که ای خلیل از جمله خلقان کرا دوستر داری ابراهیم گفت محمد را که حبیب تست گفت خطاب آمد که او را دوست

ترجیح داری با خود را ابراهیم گفت بعزت و جلالت تو که او را دوست تر میدارم باز خطاب آمد که فرزندان او را دوستر میداری
با فرزندان خود را ابراهیم گفت فرزندان امجاد او را دوسته‌تر میدارم حقتعالی وحی کرد که یکی از فرزندان او را بخواری و زاری
و جور و ستمکاری غریب و تنها و گرسنه و تشنه در دشت کربلا غربت شهادت بچشانند ابراهیم چون شمه ازین واقعه
بشنید قطرات حسرات از چشم چشم بر رخسار او فرو بارید خطاب آمد که ای ابراهیم تو صبر کردن تو بر حسین والمی
که بدل تو رسید برابر آن ثواب است که بدست خود فرزند را قربان کنی القصه چون ابراهیم خلیل در کوره امتحان از
تیرگی غش پاک بیرون آمد و بر محک ابتلا پاکیزه ظاهر شد مستحق ثنای جمیل ملک جلیل شد چنانکه میفرماید وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ
و باقی گذاشتیم برابراهیم ثنای تمام را فِي الْآخِرِينَ در میان پسینیان یعنی امت آخر الزمان تا قیام قیامت هر گاه نام
او برند زبان بمدح او گشاینده و بنیکو ثنا روحی او را ستایند سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ سلام و تحیت از جانب خدای
برابراهیم است كَذَٰلِكَ همچنانکه پاداش دادیم برابراهیم بذکر جمیل نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکو کاران را
بثواب جمیل إِنَّهُ بدرستی که ابراهیم مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از جمله بندگان است که گرویده است و تصدیق کننده
و بعد از گذشتن پنج سال از بشارت اسمعیل با براهیم باز او را بنواختیم وَبَشَّرْنَاهُ و بشارت دادیم او را باسحق
بوجود فرزندی دیگر اسحق نام نَبِيًّا در حالتی که مقرر شده بود که او پیغمبر مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگان
و ستودگان وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ و برکت دادیم وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ و بر پدر او اسحق یعنی بایشان کرامت کردیم
اصناف مکرمت دینیه و دنیویه را و با اکثر اولاد و ذریه ایشان را ساختیم تا بروز قیامت وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا و بعضی
از فرزندان ایشان مُحْسِنٌ نیکو کارند با ایمان و طاعت وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ و برخی دیگر ستمکارند بر خود بکفر و معصیت
مُبِينٌ که هویداست ظلم و عصیان ایشان یعنی از نسل ایشان هم مؤمن نیکوکار و هم کافر بدکردار و بعد از ذکر قصه
ابراهیم و اولاد و اظهار انعام بر ایشان بیان انعامی میکند که با موسی و هارون کرامت فرموده و میگوید وَلَقَدْ
مَنَنَّا و بدرستی که منت نهادیم و انعام فرمودیم عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ بر موسی عمران و برادر او هرون براد
نعمت نبوت و رسالت با سایر نعم دینیه و دنیویه وَنَجَّيْنَاهُمَا و برهانیدیم ایشان را وَقَوْمَهُمَا و گروه ایشان یعنی
بنی اسرائیل را مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ یعنی از غرق یا مغلوبیت ایشان در دست دشمنان و ایشان را
عملهای سخت فرمودن و کشتن وَنَصَرْنَاهُمْ و یاری دادیم همه ایشان را بر فرعون و اتباع او فَكَانُوا ایشان بودند

هُمُ الْغَالِبِينَ ایشان غلبه کنندگان بر دشمنان بعد از آنکه مغلوب بودند وَآتَيْنَاهُمَا و عطا فرمودیم بموسی و هارون
الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ کتابی در غایت هویدا و روشن یعنی توریة که مشتمل بود بر احکام روشن وَهَدَيْنَاهُمَا
و راه نمودیم هر دو را الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ بر راه راست یعنی در راه حق که راه بهشت است وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا و باقی گذاشتیم
بر هر دو ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان بازپسین یعنی امت محمد صلعم که همیشه بذکر ایشان مشغولند یا گذاشتیم بر موسی
و هرون در میان امت آخر الزمان اینکه میگویند که سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ سلام بسیار بر موسی و هرون
إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنانکه تعظیم ایشان نمودیم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکو کاران را بثواب جمیل
بروجه تکریم إِنَّهُمَا بدرستی که موسی و هرون مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویده‌اند و تصدیق کنندگان
بجمیع اوامر و نواهی و عمل کنندگان بر وفق آن و چونکه الیاس بن یاسین یا الیاس بن میشا بن فنحاص بن العیزار بن
هرون که ابن العم الیسع است وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستادگان اند بدعوت نمودن و مردمان را
براه حق خواندن إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را بر طریق انکار أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب الهی
ارباب تواریخ گفته اند که چون حزقیل که از خلفای موسی بود وفات کرد فتنهای عظیم در میان بنی اسرائیل پیدا شد و ایشان
عهدها را شکستند و توریة را بالپس پشت انداختند و در آن عهد پادشاهی بود نام او احب و در اول مسلمان بود و آخر
با غوای زن خود که ازبیل نام داشت دین اسلام گذاشته بت پرست شد و رعایا اقتدا بوی کردند از حق برگشتند
و بعبادت پرستیدن بعل مشغول شدند و آن بتی بود از طلا بیست گز بالای او بود و چهار روی داشت و مجوف بود و چهار صد
خادم بخدمتگاری او مشغول بودند و ایشان آن بت را خدا میدانستند و خادمان او را پیغمبران او و چونکه این بت در
شهر بک بود که از بلاد شامست از نیجهة آن شهر باسم بعل بک مشهور شد القصه شیطان بجای وی در شکم او رفتی
و ایشان را بپرستیدن او تحریص نمودی و بکلمات مفصل با ایشان سخن کردی و از نیجهة این پادشاه هرگاه که بجایی
رفتی زن او بشکل مردان بر آمدی و بجای او نشستی و حکم کردی و این زن هفت شوهر را پیش کشته بود و هفتاد
پسر ازین شوهر و شوهران دیگر پیدا کرده و عابدی در جوار او باغی داشت که حاصل آن از اسراب معیشت کردی و بوجه کفاف
عبودیة قیام نمودی این زن طمع در آن باغ کرد و هرگاه با شوهر خود نشستی تعریف باغ صالح در میان آوردی و گفتی
بیا تا او را بکشیم و باغ او را تصرف کنیم شوهر او را ازین امر شنیع منع کردی اتفاقا روزی پادشاه غایب شد

زن صالح را هم ساخت بعلت آنکه او پادشاه را دشنام داده و باین بهانه او را بکشت و باغ او را تصرف نمود چون شوهرش
برین قضیه واقف شد زن را عتاب کرد و گفت عقوبت شامت این خون ناحق در ما اثر کرد و پادشاهی از دست ما برود آخر الامر
حق تعالی الیاس را بجانب ایشان فرستاد و فرمود که پادشاه را بگو که من انتقام آن یار ستار از شما بکشم و جثه ارتداد شما
تا و زنت را کشته در باغ بیفکنم بروجهی که هیچکس بر شما رحم نکند و شما را دفن نکنند تا سباع بخوارد و زاغان گوشتهای
شما را بخورد و الیاس بیامد و پیغام بگذارد و از روی انکار گفت أَتَدْعُونَ آیا میخوانید یعنی میپرستید بَعْلًا بعل
بخدایی وَتَذَرُونَ و وامیگذارید یعنی پرستش نمیکنید أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ نیکوترین آفرینندگان را مراد
از خالقین مصورین اند یا صانعین یعنی نیکوترین تصویرکنندگان و صنعت نمایندگان اللَّهَ رَبَّكُمْ که خدا یست
که آفریدگار شماست وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ و پروردگار پدران پیشین شما و چون که خالق شما و آبا و اجداد شما
اوست پس بپرستش او قیام نمایید و از عبادت غیر او دست بدارید پادشاه بر وی خشم گرفت و گفت تو در دعوی نبوت
کاذبی و ما در بت پرستیدن در راه صوابیم الیاس دگرباره آغاز دعوت کرد ملک قصد کشتن او کرد الیاس دعا کرد
که خدایا وی را ابتلا گردان ببلای تا بآن مشغول شده از جست و جوی من غافل شود حق تعالی دعای وی را اجابت کرد و پسر
وی را بیمار گردانید و او به پسر مشغول شد و مضطرب گشت و نزد بتان آمد و هر چند برای پسر دعا کرد اثری پیدا نشد پیش
بعل آمد و تضرع و زاری شفای پسر را ازو طلبید آنجا نیز مهم او متمشی نشد آخر با خادمان این بت گفت که مگر بعل
از ما در غضب است که اجابت دعای ما نمیکند بشام روید و از خدایانی که در آنجا اند شفای پسر طلبید ایشان بشام رفتند
و چون بدامن کوه رسیدند که الیاس در آنجا بود الیاس خبردار شده بیرون آمد و ایشان را دعوت کرد و گفت پادشاه
را بگویید که بیاد خدا مشغول شود تا من دعا کنم و خدا تعالی او را شفا دهد ایشان بازگشتند و احوال را بعرض پادشاه رسانیدند
پادشاه گفت چرا او را با خود نیاوردید گفتند که هیبت که در تجسس و گرفتن هلاک او را در میان بسته ام گفتند بملک چون
بدامن آن کوه رسیدیم چندان خوف و هول بر ما نشست که مجال سخن کردن نداشتیم ملک لشکر را بآنجانب فرستاد و هر چند
تجسس کردند او را نیافتند و بازگشتند ملک گفت بحیله او را باید گرفت پس پنجاه مرد را بفرستاد تا نزد او اظهار ایمان
کردند و باین بهانه او را گرفته نزد ملک آوردند الیاس گفت بار خدایا اگر اینها قصد کید دارند همه را هلاک ساز در ساعت
آتشی آمد و همه را یکبار بسوخت ملک پنجاه مرد دیگر بفرستاد ایشان نیز سوخته شدند همه

۱۰

بسوختند تا هزار مرد سوخته شد و در وقت که پادشاه را وزیری مسلمان و صالح بود و اسلام خود را پنهان میداشت و او را بجانب
الیاس فرستاد تا الیاس را بحیله بدام در آورد و وزیر چون نزد کوه رسید آواز داد الیاس آواز آشنا شنید آواز داد و بیرون
آمد و او را در بر گرفت و هر دو یکدیگر را بگریه در آوردند وزیر گفت ای الیاس اگر صلاح بینی با تو باشم و اگر نه بازگردم وحی
آمد بالیاس که مصلحت آنست که با تو بیخبر که من نگهبان شما ام از کید اعدا و قبض روح پسر ملک میکنم تا ایشان مشغول
تعزیت شوند و از حال شما غافل شوند ایشان در همان روز از آن کوه فرود آمده جلای وطن کردند در اثنای راه بخانه
زنی رسیدند متی نام که مادر یونس پیغمبر بود و یونس در آن نزدیکی بپرورش نور شده بود چون الیاس را دید با او انس
گرفت و مدتی با هم بودند از آنجا بیرون آمده و اندک زمانی یونس فوت شد مادرش بسیار بگریست و نزد الیاس آمده گفت
دعا کن تا پسرم زنده شود الیاس بفرمان خدای دعا کرد و یونس زنده شد آخر الیاس بازگشت و بمقام خود آمده گفت
خدایا من از دست این کافران بتنگ آمده ام یا قبض روح من کن یا ملک الابن را بقحط مبتلا سازی حق فرمود که هفت
سال بسیار است گفت پنج سال خطاب آمد که هنوز بسیار است گفت سه سال فرمود چنین کنیم الیاس دعا کرد و حق تعالی باران از
ایشان باز گرفت الیاس گفت روزی من از کجا باشد گفت مرغی را بفرستیم تا از جای دیگر روزی بتو آرد القصه مردم از
گرسنگی میمردند و چهارپایان هلاک میشدند این حال سه سال آخر الیاس بر در خانه زن مؤمنه رسید گفت هیچ
طعامی داری گفت قدری آرد و جزوی روغن زیت دارم گفت خوب است پس زن از آن طعامی بساخت و الیاس
بخورد و دعا کرد که بار خدایا او را برکت ده خدا تعالی ظرفهای وی را پر آرد کرد و از آنجا برفت و بخانه الیسع بن اخطوب
آمد و او از قحط رنجور شده بود و مادر او را التماس کرد که از برای شفای الیسع دعا کند الیاس دعا کرد و او شفا یافت
و مادر و پسر هر دو باو ایمان آوردند بعد از آن بمیان قوم رفت و گفت ای قوم قحطی از حد گذشت بیکبارگی حق را اقرار
کنید و یکبارگی کفر بگذارید و دل بر اعتقاد ایمان آرید تا ازین عذاب برهید ایشان قبول نکردند الیاس گفت
اگر میخواهید که بطلان دین شما و حقیقت دین من بر شما ظاهر گردد بتان را حاضر کنید و نزد ایشان دعا کنید تا مدد
باران اگر اجابت کنند شما در دین خود بر مکر دیدو و اگر من دعا کنم خدای من اجابت دعا نماید شما تابع من شوید و ایمان آورید
همه برین قرار دادند و بتها را آراسته حاضر کردند و از ایشان باران خواستند اجابت نشد الیاس دعا کرد
فی الحال باران آمد همه از عهد خود برگشتند و در انکار افزودند فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند او را حق خطاب کرد

بالیاس که از میان ایشان بیرون رود فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان لَمُحْضَرُونَ هر آینه حاضر کرده شدگانند در
عذاب إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان خدای که پاک کرده شدگانند از شرک و نفاق آورده‌اند که الیاس از میان
قوم بیرون آمد و فرمان رسید که فلان روز بفلان موضع رو و هرچه بر تو ظاهر شود بر آن سوار شو الیاس در زمان معین
بمقام مقرر رفت و صورتی شیری با اسبی از آتش پیش وی آمد بر آن سوار شد و الیسع را خلیفه خود گردانید
و حق تعالی او را پر و بال داده و شهوت طعام و شراب از وی برداشت با فرشتگان بپرواز در آمد و او موکلست
بر بیابانها چنانکه خضر بر دریاها و در عرفات باهم ملاقات میکنند و در رمضان باهم در بیت المقدس افطار مینمایند
و جمعی از صلحا اثبات این را می بینند سعید بن جبیر روایت کند که مردی صالح گفت که بارها برفتم در میان روز که آفتاب
بغایت گرم بود مردی را دیدم در میان بیابان ایستاده گفتم کیستی جواب نداد دیگر باره بر سبیل پرسیدم هیچ نگفت
نوبت سیم که سوال کردم گفت الیاسم خوفی و لرزی بر من واقع شد بمرتبه که نتوانستم که ضبط خود کنم گفتم دعا کن تا این
ترس از من زایل شود او سر برداشت و دعا کرد فی الحال من بخود آمدم در اثنای دعا شنیدم که هشت نام خدا را
بر زبان راند یا رحیم یا حنان یا منان یا حی یا قیوم و سه نام دیگر سریانی بود و بعد از آن دست بر کتف من نهاد
چنانکه خنکی و راحت او بمن رسید او را گفتم وحی بتو می آید گفت تا خدای تعالی خاتم الانبیا را فرستاده وحی از من
منقطع شد گفتم امروز چند پیغمبر زنده اند گفت چهار دو در آسمان اند و دو در زمین و آن خضر است و من گفتم خضر
کجا باشد گفت بجزایر دریا گفتم او را بینی گفت آری بموسم حج و در آن وقت میان مروان و اهل شام قتال
واقع شده بود گفتم چه میگویی در حق مروان گفت جباریست طاغی و باغی آنانکه با اویند از قاتل و مقتول اهل
دوزخند گفتم من در آن معرکه بودم اما هیچ جنگ نکردم اکنون توبه کردم از آن آیا توبه من قبولست گفت بلی اما دیگر
در شغل این معرکه داخل مشو در اثنای این کلام دو تا نان نزد من نهاد یکی از شیر شیرین تر و از برف سفید تر
گفت این نان بخور من از آن یکی و نیمه خوردم و نیم دیگر از پیش من برداشتند ندانستم که که نهاد و که برداشت شتری
در آن صحرا چرا میکرد بیامد و پیش از آنکه کسی او را بخواباند خوابید و الیاس بر آن نشست گفتم من با تو بیایم گفت
گفتم مجردم و زن و فرزند ندارم گفت برو زن کن گفتم ترا کجا بینم گفت هر جا که اتفاق افتد و از چشم من نهان شد دیگر
او را ندیدم القصه الیاس چون از میان قوم بیرون آمد خدای تعالی دشمنی بر آن ملک مسلط ساخت تا او را بکشت

حی رسم

بکشت و در آن باغ بینداخت سباع و جمیع ایشان را خوردند و استخوانها بگذاشتند بعد از آن الیسع در میان بنی
اسرائیل آمد مردم را دعوت کرد بعضی با او ایمان آوردند و او تبلیغ رسالت میکرد و بوظایف عبادت مشغول بود
تا اجل او منقضی شد وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ و بگذاشتیم بروی فِي الْآخِرِينَ در میان امتان آخر الزمان ثنا و درود
فراوان و یا باقی که گذاشتیم در میان پسینیان آنکه ایشان او گویند سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ و سلام
و تحیت و مکرمت بر الیاس است و اتباع او که بخلوص عقیده تابع اویند و گفته اند که ال یاسین نیز اسم اوست چون
میکال و میکائیل و سینا و سینین و بعضی آل یاسین خوانده اند که مراد آل محمد است چنانکه از طریق شیعه و اهل سنت
رسیده است که مراد از یاسین محمد است و مراد از آل یاسین آل محمد و از سدی و ابی مالک که یکی از راویان اهل سنت
روایت است که مراد از یاسین محمد است و از اهل بیت او و سفیان ثوری از طریق اهل سنت روایت کند از منصور و او از
مجاهد و وی از عبد الله عباس که بلغت سریانی یاسین یا انسانست و مراد از انسان محمد است و مراد از آل اهل بیت
او و عیسی بن نافع از طریق اهل سنت روایت میکند از کاوح که او مراجز داد از جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود که از شاه
اولیا علی مرتضی صلوات الله علیه سوال کردم از معنی این آیه فرمود یاسین محمد است و نحن ال یاسین إِنَّا كَذَٰلِكَ
بدرستی که ما همچنانکه بجهت پاداش عمل نام الیاس را در میان مردم بلند گردانیدیم همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
پاداش میدهیم نیکوکاران را و مرتبه ایشان را بلند میسازیم إِنَّهُ بدرستی که الیاس مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ
از بندگان گرویده است و مخلص بارگاه ما و بعد از آن بجهت تنبیه عباد و انذار اهل عناد قصه یونس را بیان میفرماید
بقوله وَإِنَّ لُوطًا و بدرستی که لوط بن هرون که برادرزاده ابراهیم است لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستادگانست
بسوی اهل سدوم إِذْ نَجَّيْنَاهُ یاد کن ای محمد چون نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ و اهل بیت او را از عذاب
استیصال إِلَّا عَجُوزًا مگر پیرزنی که زوجه لوط که با او از شهر سدوم بیرون نیامد و بجهت کفر و نافرمانی تابع او نشد
و قرار گرفت فِي الْغَابِرِينَ در میان باز ماندگان بعذاب و نکال ثُمَّ دَمَّرْنَا پس هلاک کردیم الْآخَرِينَ
دیگران را از قوم او بجهت فسق و کفر و دمار از روزگار ایشان برآوردیم و دیار ایشان زیر و زبر ساختیم وَإِنَّكُمْ
و بدرستی که شما گروه قریش لَتَمُرُّونَ هر آینه میگذرید عَلَيْهِمْ بر منازل ایشان وقتی که بتجارت شام روید
مُصْبِحِينَ در حالتی که در آینده در صباح وَبِاللَّيْلِ و در شب یعنی در روز و شب بر مواطن ایشان

پسینیان

میکند زید أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید نظر عبرت که عاقبت مکذبان و معاندان جز هلاکت نمیکشد پس چرا از کفر و معصیه
مجتنب نشوید و بعد از آن بیان قصه یونس میکند از بین وجه که وَإِنَّ يُونُسَ و بدرستی که یونس بن متی علیه السلام لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ
از جمله فرستادگانست و او مبعوث بود بر اهل نینوی که از بلاد موصل است و بعد از تکذیب قوم و حرمان ایشان او
از ایمان ایشان آنجا بیرون رفت و رو بجانب دریای هند نهاد چنانکه در سوره یونس گذشت و حضرت عزت حبیب
خود را از قصه او خبر میدهد و میگوید که ای محمد یاد کن إِذْ أَبَقَ چون بگریخت یونس از قوم خود بجا ماآورد إِلَى الْفُلْكِ
الْمَشْحُونِ بسوی کشتی که مملو بود از مردمان و امتعه ایشان و اباق در اصل لغت بمعنی گریختن بنده است از مولی
خود چون یونس بدون اذن پروردگار خود از قوم فرار کرد پس لفظ اباق در کمال حسن باشد القصه یونس میان کشتی در آمد
و چون کشتی بمیان آب رسید بایستاد ملاحان گفتند بنده گریخته درین کشتی است که کشتی نمیرود و عادة آن قوم بود که هرگاه
آن کشتی نمیرفت بنده گریخته را در دریا می انداختند تا روان شود یونس گفت بنده گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو
بنده باشی چه سیمای آزادمردی و حیات از بشره تو ظاهر است یونس مبالغه کرد که گریخته منم و من خود را از شما بهتر میشناسم
و چون درین باب مبالغه بحد اطناب رسانید قوم او ازین ابا کردند فرمود قرعه زنیم که بنام من آید مرا در دریا اندازید
که فَسَاهَمَ پس قرعه زد با اهل کشتی سه نوبت و بروایتی چهار نوبت فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ پس گشت
یونس از قرعه بر افتادگان یعنی در جمیع نوبت قرعه بنام یونس آمد اهل کشتی گفتند او را تا بدریا اندازند حق تعالی
بماهی امر کرد که یونس بجهت آنکه ترک اولی کرده در اینکه بدون اذن من از میان قوم خود بیرون آمده میخواهم که او را
چند روزی در شکم تو محبوس سازم باید که او را نیک محافظت کنی و نوعی نکنی که جراحتی باو رسد و ترکیب او از هم
بریزد که مغز او را طعمه تو نساخته ام ماهی بکنار کشتی آمد و دهن باز کرد ملاحان او را بطرف دیگر بردند باز همان ماهی
آنجا پدید آمد او را بجانب دیگر آوردند آنجا نیز همان ماهی پیدا شد یونس دانست که درین جا حکمتی جاریست توکل
در سر کشید و خود را بدریا انداخت فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ پس یکبار فرو برد او را ماهی وَهُوَ مُلِيمٌ و او بجهة
ترک ندب مستحق ملامت بود یا او ملامت کننده نفس خود بود که چرا ترک ندب نمودی و بی اذن الهی از میان قوم
گریختی و آن ماهی همچون گاو در کرد فرزند را محافظت نماید نگاه داشت یونس میکرد و سر از آب بر می آورد و فرو
میرفت تا یونس در درون او نفس دهد بدین دستور سه روز یا هفت روز یا ده روز و بروایتی دیگر ماه

واشهر آنست که چهل روز در شکم ماهی بماند و آن ماهی او را در هفت دریا بگردانید تا غرایب و عجایب دریا را بدید و چون
بقعر دریا رسید آواز تسبیح اهل دریا شنید بموافقت ایشان بذکر الهی مشغول شد فَلَوْلَا أَنَّهُ پس اگر نه آنست که یونس
كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ بود از تسبیح کنندگان در شکم ماهی و میگفت لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ
یا آنکه از ذکر کنندگان نمی بود و پیش از آنکه بشکم ماهی رود یا از نمازگذارندگان در مدت عمر لَلَبِثَ هر آینه درنگ
میکرد فِي بَطْنِهِ در شکم ماهی إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان اما برکت ذکر او را زود از آن
زندان نجات دادیم فَنَبَذْنَاهُ پس افکندیم او را یعنی ماهی را امر کردیم تا بساحل دریا آمده او را از اندرون خود بر آورد
و بیفکند بِالْعَرَاءِ بزمین هموار یعنی بصحرایی که خالی بود از درخت و گیاه و کوه وَهُوَ سَقِيمٌ و حال آنکه او بیمار بود
یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود و پوست آن چون جوجه فرخ وَأَنبَتْنَا و برویانیدیم عَلَيْهِ بر بالای
سر او شَجَرَةً مِّن يَقْطِينٍ درختی از کدو تا برگهای خود او را سایه کرد و از حرارت آفتاب او را نگهداشت و در
بعضی تفاسیر آورده اند که خاصیت درخت کدو آنست که مگس گرد آن نگردد پس حق تعالی او را از آفت مگس و تاب آفتاب
ایمن ساخت از حضرت رسالت پرسیدند که یا رسول الله چون کدو را بسیار دوست میدارند فرمود بجهت آنکه درخت برادر
من است یونس از ابن عباس روایت که چون یونس از شکم ماهی بیرون آمد مانند جوجه مرغ بود که پر نداشته باشد و بر زمین
مینطپید و میلرزید حق تعالی بزکوهی را امر کرد تا می آمد و پستان در دهن او می نهاد تا وقتی که پوست وی محکم گشت و گوشت
بکمال اصلی خود رفت یکروز بمهمی رفته بود چون باز آمد درخت کدو خشک شده بود دلتنگ شد خطاب رسید که برای
درخت کدو که خشک شده دلتنگ میشوی و بجهت هلاک صد هزار مرد دلتنگ نمیشوی اگر من هزار گناهکار را پا مزدم
دوست دارم که بی رای عقوبت فرمایم برو بنزد آن بندگان که بمن ایمان آورده اند و عذاب را بسبب آن از ایشان رفع
کرده ایم و ایشان در آرزوی دیدار تو اند و از هر طرف از تو نشان میجویند یونس متوجه ایشان شد چنانکه وَأَرْسَلْنَاهُ
و فرستادیم یونس را دیگرباره إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ بسوی صد هزار کس یعنی گفتیم باو که بگذری در رفتن بسوی ایشان
أَوْ يَزِيدُونَ یا بسوی جمعی که زیاده از آن بودند که صد و بیست هزار بودند یا صد و سی هزار یا صد و هفتاد هزار و گویند
که این کلام اشارتست بکثرت عدد ایشان در رأی العین یعنی ایشان در بسیاری عدد بر وجهی بودند که چون ناظر در گروه
ایشان نظر میکرد و میگفت که صد هزار اند یا زیاده از آن القصه چون خبر رسیدن یونس باهل نینوی رسید ملک با تمام

قوم باستقبال وی بیرون آمده فَآمَنُوا پس بگرویدند بوی یعنی بر دست او ایمان را مجدد گردانیدند فَمَتَّعْنَاهُمْ پس
برخورداری دادیم ایشانرا از منافع و لذات و اعمار و اموال إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام انقضای اجل بعد از ذکر قصص انبیا
برای تنبیه مشرکان قریش باز سر رشته کلام را بذکر اعتقاد خبیث ایشان که ملائکه را بنات الله میگفتند کشیده میفرماید
که ای محمد فَاسْتَفْتِهِمْ پس طلب حکم کن از ایشان یعنی بپرس از بنو خزاعه و بنو ملیح و جهینه که ملائکه را دختر خدا میگویند
و از روی سرزنش از ایشان سؤال کن که أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ آیا پروردگار ترا دختر انند وَلَهُمُ الْبَنُونَ
و مر ایشانراست پسران یعنی از ایشان تو بپرس که آیا چگونه است که نسبت بنات باو سبحانه میکنید و پسرانرا از برای
نفس خود اختیار مینمایید و از دختران عار میدارید و بجهة آن ایشانرا زنده در گور میکنید أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ
یا آنکه ما آفریدیم فرشتگانرا إِنَاثًا زنان وَهُمْ شَاهِدُونَ و ایشان حاضر بودند بوقت آفریده شدن آنها
یعنی چون آنکه ایشان نزد آفریدن ملائکه حاضر نبودند پس چگونه حکم میکنند بانکه ایشان دختراند کفار درین گفتار با وجود
شرک مرتکب چند چیز دیگر شده اند که هر یک علت خلود ایشانست در دوزخ یکی آنکه قایل شده اند که خدای تعالی جسم است
زیرا که ولادت مقصود است با جسام دویم تفضیل خود کرده اند بر او سبحانه چه خسیس ترین دو جنس را مخصوص باو ساخته اند
و بهترین آنرا از برای خود اختیار کرده اند سیم آنکه اهانت ملائکه کرده اند که اکرم مخلوقاتند و اقرب ایشان باو سبحانه زیرا که
ایشانرا زنان گفته اند أَلَا إِنَّهُمْ بدان و آگاه باش که آن کافران زشت گفتار مِنْ إِفْكِهِمْ از دروغ و افترای خود
لَيَقُولُونَ هر آینه میگویند وَلَدَ اللَّهُ ولد آورده خدای تعالی از روی تزوج چه فرشتگان دختران اویند وَإِنَّهُمْ
و بدرستی که ایشان در نسبت دادن ولدیت باو سبحانه لَكَاذِبُونَ هر آینه دروغگویانند أَصْطَفَى الْبَنَاتِ آیا
برگزید خدا دخترانرا که مکروه طبعیت شماست عَلَى الْبَنِينَ بر پسران که سبب افتخار شمااند یعنی شما با وجود نقص و عجز
اختیار ادون نمیکنید پس کسی که قادر مطلق بر همه چیز و مالک همه و حاکم بر همه چگونه اختیار ادون کند نه اعلا مَا لَكُمْ
چیست شما را درین قسمه كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید برای او سبحانه و نسبت میدهید باو چیزی را که از مقتضای عقل
بر دور است أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا تفکر نمیکنید که ذات اقدس او از زن و فرزند منزه است چه ولد می باید که از جنس والد
باشد و مانند او و دلیل عقلی دالست بر آنکه او سبحانه را شبه و مانند نیست پس چگونه ولد داشته باشد أَمْ لَكُمْ یا آنکه مر شما راست
درین گفتار سُلْطَانٌ مُبِينٌ حجتی روشن یعنی دلیلی روشن مر شماراست برین مدعا فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ پس

بیارید کتاب خود را که از آسمان بر شما فرود آمده باشد مشتمل بر آنکه ملایکه بنات الله اند إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید راست گویان درین دعوی و چون دلیل عقلی و سمعی بر وفق مدعای خود ندارید پس از کجا این حکم میکنید
آورده اند که بعضی از زنادقه عرب چون بنی خزاعه میگفتند که حق تعالی با زنان اکابر جن مواصلت کرده و ملایکه از آنها
متولد شده اند و مجوس بر آن اعتقاد بودند که خدای تعالی و شیطان برادرانند این برادر خالق نور و خیر و حیوان
نافع است و آن برادر فاعل ظلمت و شر و حیوان ضار حق تعالی درباره ایشان فرمود که وَجَعَلُوا و ساختند آن
کافران تیره ضمیر بَيْنَهُ بین او سبحانه وَبَيْنَ الْجِنَّةِ و میان پریان که شیطان از ایشانست
نَسَبًا خویشی و پیوندی وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ و بدرستی که میدانند پریان و دیوان إِنَّهُمْ
آنکه این قایلان گفتار لَمُحْضَرُونَ هر آینه حاضر کرده شدگانند در روز حساب از برای چشیدن عذاب و کشیدن
عقاب بجهت این قول ناصواب سُبْحَانَ اللَّهِ پاک منزه است خدای عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند
کافران از نسبت خویشی و نسبت ولادت بوی و همه کفار در حق او سبحانه این نوع سخنان نالایق و ناسزا میگویند
إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ مگر بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ که پاک کرده شدگانند از شک و شبهات و دایم بکلمه حمد و ثنا
ستایش حضرت احدیت میکنند و سخنانی که سزاوار او و لایق صمدیت است بر زبان میرانند و بعد از آن خطاب میکند بجمیع
مشرکان و میگوید فَإِنَّكُمْ پس بدرستی که شما ای اهل شرک و کفر وَمَا تَعْبُدُونَ و آنچه می پرستید از بتان مَا أَنْتُمْ
نیستید هیچکدام عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ بر خدای تباه کنندگان او با ضلال و اغوا إِلَّا مَنْ هُوَ مگر کسی که او صَالِ
الْجَحِيمِ در آینده آتش سوزان یعنی شما و معبودان شما هیچکدام نمیتوانید که اغوای بندگان او کنید بر خدای باین وجه که
برو غالب شوید و بندگان او را از دین او برگردانید مگر جماعتی که علم الهی تعلق گرفته بر آنکه مرتد شوند و بر صفت کفر میرند
و بدوزخ روند بعد از آن حق تعالی بجهة رد قول آنها که ملایکه را معبود خود میدانند و پرستیدن ایشان اقدام مینمودند
بجبرئیل فرمود که بحبیب ما از عبودیت خود و انبیای جنس خود خبر ده و بگو که وَمَا مِنَّا و نیست از ما هیچکس
إِلَّا لَهُ مگر آنکه او را برای عبادة مَقَامٌ مَعْلُومٌ جایست دانسته شده و مقرر گشته که در آنجا بپرستش او سبحانه
مشغول است یعنی هر یکی را از ما بقدر مرتبه مقامیست از عبادت که از آن در نمیتوانند گذشت یعنی همیشه بعضی ایستاده اند
و بعضی دایم در رکوع و بعضی پیوسته در سجودند که هیچکدام از آن حالت بحالت دیگر منتقل نمیتوانند شد پس چون

مخلوق و مربوب او سبحانه باشیم و به بندگی او در بند و از روی خوف و خشیت و خشوع و عذر تعبد او سبحانه مشغول چگونه لیاقت
رتبهٔ ربوبیت و معبودیت داشته باشیم وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ و بدرستی که ما صف کنندگانیم باقدام در موقف طاعت
و موضع عبادت و گسترانیده‌ایم بالهای خود را برای خضوع و خشوع یا از برای انتظار امر او سبحانه تا چون در رسد فی الحال
در آن مسارعت کنیم و اصلا اهمال آن نکنیم و اگر العیاذ بالله اندک تهاونی در آن واقع شود مستوجب سخط و خشم
او سبحانه شویم وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ و بدرستی که ما تسبیح کنندگانیم مر خدای را و تنزیه نمایندگان او از جمیع
نالایق و ناسزا و ابن عباس فرموده که در آسمان یک شبر یافته نشود مگر که ای فرشته ایست که به تسبیح الهی
مشغول است و در بعضی تفاسیر آورده اند که این کلام پیغمبر و مؤمنانست یعنی هر یک از ما فردای قیامت در بهشت مقامی
معلوم خواهیم داشت بقدر اعمال و امروز صف زدگانیم و بجای گی و یا بگیزگی یاد کنندگان ملک متعال آورده اند که مشرکان
مکه پیش از بعثت پیغمبر صلعم میگفتند که اگر کتابی از آسمان بما نازل میشد ما دست از لوث شرک و کفر شسته منقاد آن میشدیم
و اوامر و نواهی آنرا اطاعت میکردیم نه همچنانکه جهی که پیش از ما توریة و انجیل بر ایشان نازل شد تکذیب آن کردند و
مخالفت آن نمودند چون قرآن که اشرف کتب سماویست نازل شد بآن نگرویدند و بر کفر خود مصر شدند حق تعالی فرمود
وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند کافران قریش که پیش از بعثت لَيَقُولُونَ هر آینه میگفتند لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا
اگر می بود نزد ما ذِكْرًا کتابی که متضمن ذکر و نصیحتی مِنَ الْأَوَّلِينَ از جنس کتب پیشینیان یعنی اگر بما نیز کتابی
نازل میشد همچنانکه بایشان آمد لَكُنَّا هر آینه میبودیم ما عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ بندگان خدای که پاک کرده شدگان
باشند از لوث شرک و کفر و با خلاص عبادت کنندگان خدا و چون قرآن نزول جلال یافت فَكَفَرُوا بِهِ
پس نگرویدند بآن فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر و شرک خود را که مغلوب است در دنیا
و معذب است در عقبی بعد از آن زیادتی تهدید و وعید ایشان میفرماید وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا و هر آینه پیشی
گرفته است سخن ما لِعِبَادِنَا برای بندگان ما الْمُرْسَلِينَ که فرستاده شدگان بودند یعنی پیغمبران و آن سخن
در لوح محفوظ است باین مضمون که إِنَّهُمْ بدرستی که رسولان ما لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ هر آینه ایشانند نصرت
داده شدگان وَإِنَّ جُنْدَنَا و بدرستی که لشکریان ما که متابعان انبیاء ما اند لَهُمُ الْغَالِبُونَ هر آینه
ایشانند غلبه کنندگان بر کافران در عقبی و دنیا اما در دنیا بنصب حجه و یا در قتال و اما در عقبا بعلو ایشان

بر آنها و در روایت آمده که هیچ پیغمبر در حرب مغلوب نشده و مقتول نگشته بلکه قتل او بوجه حیله و یا در غیر حرب بوده و در نصرت
بزرگ حق تعالی امت او را بعد از و نصرت کرامت فرموده و چون که نصرت قوم او در حکم نصرت اوست پس گویا او نصرت یافته
و بعد از آن ذکر دلایل واضح بر بطلان اهل شرک حضرت رسالت را امر میفرماید که چون اهل شرک و کفر با وجود حجج روشن
قدم از ظلمت کفر و شرک بیرون نمی‌نهند فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگام امر بقتال
و زمان انقضاء اهمال و وعدهٔ نصرت که روز بدر است یا روز فتح مکه و غیر آن و نزد ابن عباس مراد از حین وقت مرگ
ایشانست و یا روز قیامت نزد بعضی دیگر و بر هر تقدیر میفرماید که از ایشان اعراض کن و مهلت ده وَأَبْصِرْهُمْ
و ببین حال ایشانرا از اسیری و قتل و عذاب آخرت فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ پس زود باشد که ببینند ایشان فتح و نصرت ترا
در دنیا و علو رتبه و رفعت درجه ترا در عقبا و چون کفار فسوف یبصرون را شنیدند گفتند آیا آنچه محمد میگوید کی متحقق شود
و در چه زمان بوقوع آید آیه آمد که أَفَبِعَذَابِنَا آیا بعذاب ما يَسْتَعْجِلُونَ طلب تعجیل میکنند و در آن شتاب میکنند
بنمایند فَإِذَا نَزَلَ پس آنگاه که فرود آید آن عذاب بِسَاحَتِهِمْ بمیان سرای ایشان فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ
پس بد صبحی است صبح بیم کرده شدگان آورده اند که میان عرب قتل و غارت بسیار بودی و هر لشکر که قصد قبیله داشتندی در
شب قطع مسافت کرده وقت سحر که زمان خواب گرانست بحوالی ایشان در آمدندی و دست بغارت و قتل و تاراج بر گشادندی
و آن قوم را استیصال ساختندی و چون اغلب غارت و قتل در صباح واقع میشد غارت را صباح نام نهادند و هر چند
که در وقتی دیگر وقوع یافتی همان او را صباح گفتندی حق تعالی درین آیه تشبیه فرموده عذاب کفار را بلشکری که ناگاه بر ایشان
هجوم کنند و همه را استیصال سازند و روایت که حضرت رسالت صلعم در آن صباحی که بزمین خیبر رسیده و حصون و قلاع را
بدید فرمود الله اکبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین بعد از آن حق تعالی بجهة تاکید تکرار کلام سابق
میکند و میگوید که وَتَوَلَّ و دیگر باره روی بگردان و اعراض کن عَنْهُمْ از کفار حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگام انقضاء
اهمال یعنی زمان جدال و قتال و یا دیدن عقوبت و نکال وَأَبْصِرْ و ببین غلظ عذابی را که بایشان نازل شود
فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ پس زود باشد که ببینند مغلوبیت و سایر انواع عذاب خود را و غالبیت ترا و اضافه ثواب ترا
و بعد از ذکر انذار تنزیه ذات خود میکند از آنچه اهل شرک آنرا نسبت باو میدهند و میگوید که سُبْحَانَ رَبِّكَ
منزه و پاکیزه است پروردگار تو که رَبِّ الْعِزَّةِ خداوند غالبیت و قوت است عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند آنرا

اتخاذ

مشرکان و در حق او میگویند از اتخاذ ولد و شریک و بعد از تنزیه ذات خود جمیع انبیا، خود را تسلیم میگوید بر بنوج که و
سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وسلام و تحیت بر فرستادگانست که رسانندگان پیغام اند و متحمل انواع اذیه و آلام
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و همه ستایش و سپاس مر خدای راست که پروردگار عالمیانست و منعم ایشانست
مراد تعلیم بندگانست که بچه کیفیت سلام گویند بر انبیا و بچه نوع بر زبان رانند حمد خدایرا بر آنچه انعام کرده بر ایشان
از ارسال رسل و انزال کتب و توفیق ایمان و حسن عاقبت آن اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین ع روایت کرده که هر که
بخواهد که بر وی پیمایند مزد و ثواب او را به پیمانهٔ تمامتر باید که آخر کلام او از مجلس او این آیه باشد سورة ص مکیة
ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلعم روایه کند که هر که سوره ص بخواند حق تعالی بوزن جمیع کوهها که مسخر داود ع بود
و با داود تسبیح میکردند او را ثواب دهد و نگهدارد او را از گناهان کبیره و اصرار بر صغیره از امام محمد باقر ع روایت
کرده اند که هر که در شب جمعه سوره ص قراءة کند او را چندان چیز در دنیا و آخرت دهند که هیچکس را نداده باشند
مگر پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب را و او را بهشت برند با هر که با او خواهد از اهل او حتی خادمی که در دنیا بخدمت او قیام نموده
باشد و اگر چه او از اهل شفاعت نبوده بجهة برکت این سوره که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ صٓ
از امام جعفر صادق ع مرویست که ص اسمیست از اسمای الهی که حق تعالی بآن سوگند یاد فرموده و گویند که اشارتست به اسمی
از اسمای حسنی که در اول آن ص است چون صانع و صابر و صمد و صادق یا اشارتست بصدق محمد صلعم یا بامانت بصورت
محمدیه و بروایة ابن عباس نام دریاییست در آسمان و ابن جبیر گفته که اسم دریاییست که خدای تعالی بدان مردمان را
زنده گرداند میان دو نفخه و نزد اهل حقیقه صاد فعل ماضیست و تقدیر اینست که صاد محمد قلوب العارفین بالقرآن
صید کرده حضرت رسالت دل عارفان را بقرآن و نزد بعضی دیگر قسمست بصاد صمدیت او در ازل و بصاد صبوریة
او تا ابد و بصاد حافظیة او ما بین الازل و الابد پس معنی آنست که سوگند میخورم بحقیقة صاد وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ
و بقرآنی که خداوند شرف و شهرة یا مشتمل است بذکر احکام حلال و حرام و بیان اوامر و نواهی ملک علام و ذکر قصص پیغمبران
و اخبار امم ایشان و ذکر بعث و نشور و یاد کرد آنچه محتاجست مکلف بآن از امور دنیویه و اخرویه جواب قسم اینکه قرآن
معجزه پیغمبرست یا واجب العمل بندگانست و صادق القول و لازم الاتباع و الاذعان و سبکه کفار بآن نمیگروند
بواسطه آن نیست که فضلی و قصوری در وی یابند بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنکسانی اند که نگرویده اند باو و بخدای از روی س

قریش و غیر آن فِي عِزَّةٍ در نهایت سرکشی از قبول حق وَشِقَاقٍ و در غایة مخالفت خدای و عداوت رسول او و بجهة
مال بیکرونه و از متابعان او ننگ دارند و در طریق مخالفت آن می پویند پس آیا اندیشه نمیکنند در یکه كَمْ أَهْلَكْنَا بسا که
هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از مشرکان مکه مِنْ قَرْنٍ از اهل روزگار یعنی امم ماضیه بجهة آن استکبار و شقاق
و تکذیب رسولان فَنَادَوْا پس ندا کردند نزد مشاهده عذاب ها و بآواز بلند استغاثه کردند رسولان تا بفریاد ایشان
رسند عذاب از ایشان دفع کنند اعانه ایشان نکردند وَلَاتَ و نبود در آن هنگام حِينَ مَنَاصٍ هنگام گریختن
و فرار کردن از عذاب آورده اند که عادة کفار مکه آن بود که چون کارزار بر ایشان تنگ شدی گفتندی که مناص مناص
یعنی بگریزید و التجا بقوی برید حق تعالی اینجا خبر میدهد که بجهة آنکه امم سالفه در حین عذاب منوی نداشتند کفار مکه نیز
بهنگام رزمگاه [illegible] مناص خواهند گفت و راه بگریزگاه نخواهند برد وَعَجِبُوا و عجب داشتند کافران أَنْ جَاءَهُمْ
مُنْذِرٌ که آمد بایشان بیم کننده از عذاب الهی مِنْهُمْ که از قبیله ایشان یا از جنس ایشان است وَقَالَ
الْكَافِرُونَ پس گفتند ناگرویدگان هَذَا این بیم کننده سَاحِرٌ جادوی کننده است در آنچه از خوارق عادت
بنماید كَذَّابٌ دروغ گوییست در دعوی نبوت یا در اسناد قرآن بخدا آورده اند که چون حمزه ایمان آورد
و دین اسلام روی بقوة نهاد بیست و پنج کس از اشراف قریش که از جمله ایشان ولید مغیره بود که مهتر ایشان و ابوجهل
و ابی و امیه و عتبه و شیبه و نضر بن حارث و هشام و عاص بن وائل از روی اضطراب نزد ابوطالب آمدند و گفتند
که تو مهتری و بهتری از ما آمدیم تا حکم کنی میان ما و برادرزاده خود که سب آلهه ما میکند و یکیک از سفیهان ما را میفریبد
و دینی خود احداث نموده بر ایشان عرض میکند و ایشان از آن فریب خورده اند و از دین آبا و اجداد خود بر میگردند و بدین
بواسطه سنگ تفرقه در میان ما انداخته و نزدیک بآن رسیده که در اطفای این نایره ابوطالب آنحضرت را طلبید
و از روی انبساط گفت ای برادرزاده من این جماعت قوم تو اند و از تو تمنای دارند بالکلیه از ایشان منحرف
مشو و در مدعای ایشان تامل نما حضرت فرمود که ای اهل قریش مطلوب شما از من چه چیز است گفتند اگر از سب خدایان
زبان کوتاه کنی ما نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت فرمود که من هم از شما تمنا دارم که بیک کلمه مرا یاری دهید
تا سبب آن ممالک عرب مسخر شما گردد و اعاظم عجم نیز اطاعت شما کنند ابوجهل گفت اگر چه میان تو و ما منازعت است
اما کار [illegible] رسیده که با تو بیک کلمه بلکه بده کلمه مساعفة [illegible] آن کلمه کدامست حضرت فرمود که قُلْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ بیکبار از شرف
از

قریش از آنحضرت اعراض نموده بایکدیگر گفتند که محمد همه خدایان را یکی کرد مقارن این حال جبرئیل آمد و آیت آورد که کفار قریش
از روی تعجب میگویند که أجعل الآلهة إلها واحدا آیا گردانید محمد از برای خدا خدایان را خدای یگانه و یکتا إن
هذا بدرستی که قول محمد ازین باب که یگانگی خداست لشيء عجاب هر آینه چیزیست که بغایت تعجب آورنده است چه
سیصد و شصت بت که ما داریم کار یک شهر مکه را راست نمیتوانند کرد یک خدا چگونه کار عالم سازد وانطلق الملأ
و بشتاب و روان شدند از مجلس ابی طالب منهم جماعتی که از رؤسا و اشراف قریش بودند و با یکدیگر میگفتند
أن امشوا اگر بروید واصبروا و شکیبایی ورزید على آلهتكم بر پرستش خدایان خود ثابت قدم باشید
بر تحمل مشاق آن إن هذا بدرستی که این امر یعنی مخالفت محمد با ما و زیاده شدن اصحاب لشيء يراد هر آینه چیزیست
یعنی حادثه ایست از حوادث و نایبه ایست از نوایب روزگار یراد که خواسته شده است بما یعنی اراده دهر است
که آن بر ما واقع شود پس از وقوع آن ما را چاره نیست و دفع آن ممکن نه ما سمعنا بهذا نشنیده ایم آنکه او
میگوید از وحدانیت خدای و نبودن شریک او في الملة الآخرة در ترسایان یعنی کیش عیسی آخرین ملتهاست
چه نصاری بر تثلیث قایلند نه بر توحید إن هذا نیست این توحید که محمد میگوید إلا اختلاق مگر بر بافتنی از نزد
وی یعنی آن کذبیست که خود بر بافته است و چون اشراف قریش خود را اشرف از پیغمبر میدانستند از جهة انکار اختصاص
قرآن و نبوة آنحضرت ساز کرده گفتند أأنزل عليه الذكر آیا فرو فرستاده شد بر محمد قرآن من بيننا
از میان جماعت ما یعنی چونکه او در شرف و ریاست از ما فروتر است پس چرا وحی مخصوص باو بشد حق تعالی میفرماید که بل هم
في شك من ذكري بل نه چنانست که بدلایل وجه شک از ایشان زایل شود بلکه لما يذوقوا هنوز نچشیده اند
عذاب عذاب مرا یعنی هرگاه که عذاب مرا مشاهده کنند و حسد از ایشان زایل شود و ملجا شوند بتصدیق و آنهنگام
فایده بر آن مترتب نشود بعد از آن انکار اختصاص ایشان جواب داده میفرماید که أم عندهم آیا نزد ایشان است خزائن
رحمة ربك خزینهای رحمت و نعمت پروردگار تو العزيز که غالب مطلق است در ملک خود و هرگز مغلوب نگردد
الوهاب بسیار بخشاینده که هرچه بخشد بمستحق آن بخشد و بحسب مصالح عطا فرماید یعنی مفاتیح نبوت و رسالت بدست
کافران و تصرف ایشان نیست تا بعضی از صنادید خود دهند بلکه نعمتیست و عطیه از جانب حضرت عزت که بهر که مستحق
آن و مقتضی مصلحت او بیند ارزانی فرماید أم لهم یا برای ایشان است ملك السموات والأرض پادشاهی آسمانها

و زمین وما بينهما و آنچه میان ایشانست تا تصرف نمایند در امور ربانیه و تدابیر الهیه که مختص است بحضرت عزت
و چون ایشان را دخلی نیست درین عالم جسمانی که در نهایت حقارتست بنسبت بخزاین او سبحانه پس چگونه توانند که دخل
نمایند در آن و منصب نبوت را بهر که خواهند دهند و اگر چنانچه ایشان صلاحیت آن دارند که بتدبیر خلایق مشغول شوند
و تصرف و تقسیم خزاین رحمت الهی نمایند و مستحق نبوت از غیر آن امتیاز کنند فليرتقوا پس باید که بالا روند
في الأسباب در نردبانها که بسبب آن بعرش رسند و بر آن قرار گیرند و در تدبیرات نظام عالم و امور ربانی آدم
اشتغال نمایند و بهر که صواب ایشان باشد وحی فرستند و منصب رسالت دهند و چگونه برین قادر باشند و حال
آنکه جند ما لشکری یعنی لشکری در نهایت پستی و زبونی هنالك آنجا مر ترا یعنی در موضع بدر که موضع ملاقات
مهزوم شکسته شده اند و منکوب گشته و ایشان من الأحزاب از قبیل آن گروهها اند که با رسولان خدا
جنگ میکردند یعنی زود بنج که در روز بدر و یا خندق لشکرکشی کنند و با تو در مقام محاربه در آیند و مهزوم و مغلوب
شوند و بر ایشان مظفر و منصور شوی و چون بجهة تکذیب ایشان غبار ملال بر خاطر پیغمبر می نشست از آنجهة حق تعالی
تسلی او نموده فرمود که ای محمد این تکذیب مخصوص تو نیست بلکه كذبت قبلهم پیش از مشرکان مکه قوم نوح تکذیب نمودند
گروه نوح نوح را وعاد و قوم عاد هود را وفرعون ذو الأوتاد و فرعون که خداوند میخها بود موسی
را و مراد از اوتاد ملک و عزت او است و آنرا تشبیه کرده که طنابها بدان میخها مستحکم کرده باشند و سدی و ربیع و
مقاتل و کلبی برانند که مراد چهار میخ است که فرعون زاهدان معذب میساخت بآنچه که دو میخ را بر دستهای ایشان
زدی و دو بر پاهای ایشان را بزمین انداختی و رها کردی تا بمردی یا مراد بسیاری خیمهای لشکر اوست که
مستلزم کثرت لشکریان و توابع اوست و بر هر تقدیر فرعون تکذیب نموده موسی را وثمود و جماعت ثمود
صالح را بعد از اخراج ناقه از سنگ و بجهة آن هلاک گشتند وقوم لوط و دیگر تکذیب قوم لوط را وأصحاب
الأيكة و اهل ایکه که قوم شعیب بودند شعیب را أولئك اینگروه مذکور که تکذیب کردند الأحزاب
همین گروهها که تکذیب پیغمبران خود کردند إن كل نبود هیچ یک از ایشان إلا كذب الرسل مگر که تکذیب
فرستادگان را فحق عقاب پس سزاوار است عقوبت من بر ایشان یعنی واجب گشت که معاقب سازم ایشان را
آنچه حق عقاب و عذاب منست وما ينظر و انتظار نمیکنند هؤلاء گروه قریش إلا صيحة واحدة

مکیکو یاد را یعنی نفخهٔ اول که همه بمیرند مَا لَهَا نیست آن صیحه را مِنْ فَوَاقٍ هیچ رجوعی یعنی البته واقع شود و هیچکس نتوانند که آنرا باز گردانند
آورده اند که در مجلسی آیهٔ وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ نازل گشت کفار قریش گفتند که محمد دعوی میکند که روز قیامت صحایف اعمال ما را بدست چپ
خواهند داد پس بر سبیل استهزاء عادت کردند وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند ای پروردگار ما عَجِّلْ لَنَا بشتاب بده قِطَّنَا نامه اعمال ما را که محمد ما را بدان
وعید میکند قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ یعنی از روز شمار و یا که از روی تعجیل بده ما را نصیب عذابرا که محمد بدان تهدید میکند و نظیر اینست که نضر بن
گفت اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً یعنی بار خدایا اگر نصب امامت و خلافت علی ابن ابو طالب از جانب تست پس
سنگ را بر ما بباران فی الحال سنگی از آسمان نازل شده بر سر او خورد و او را هلاک کرد و درباره او سَأَلَ سَائِلٌ فرود آمد و چون
خاطر عاطر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از استماع این نوع سخنان ملول میشد حق تعالی فرمود که اصْبِرْ شکیبایی کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر
آنچه میگویند از تکذیب و استهزا تا وقتی که امر بقتال نازل شود وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ و یاد کن بنده ما را داود و ذکر
داود علیه السلام درین مقام بجهت یاد دهی و تنبیه بدایشان است یا امر است بثبات قدم پیغمبر در جمیع امور و منزه
بودن و عدم ترک غضب یعنی ای محمد یاد کن قصهٔ داود که متضمن ترک نسبت معصیت الهی را در چشم کفار
بزرگ کردن و بگو که داود با وجود علو مرتبه و رتبهٔ نبوت و بکاء دایم و ورع لازم چون ترک ندب کرد حق تعالی
او را در معرض عتاب خطاب با و کرده بعد از استغفار و تفرع بسیار از سر او گذشت پس شما که از اهل معصیت و شرک و طغیان
باشید و با وجود این زبان استهزا اکتساب هیچ میدانید که عذاب شما تا چه مرتبه باشد و یا این محمد صابر باش بر قول و فعل کفار
و مصابرت نما بر اذیت ایشان و بجد تمام از ترک ندب مجتنب شو تا بمخالفت نتوی بجناب رب الارباب و متذکر
شو قصهٔ داود را ذَا الْأَيْدِ که خداوند قوت بوده در دین و در تحمل مشقت و ایذا از امته و یا در عبادت چه نصف شب را صرف
عبادت میکرد و روزی روزه میداشت و روزی افطار میکرد و این سخت تر است از صیام دایم زیرا که دوام صوم موجب
عادة است که مستلزم قلت ریاضت است و یا قوی بوده در حرب دشمنان غالب مطلق بر ایشان و قوة او بمکانی بر مرتبه بود
که یکی را سنگ بر سینه زد و آن از پشتش بر آمده و بدیگری خورده و او را نیز هلاک کرد إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستیکه او بسیار رجوع
کننده بود از مکروهات و باز گردنده بمرضیات با وجود این ترک مندوبی که کرد بعتاب ما مستوجب گشت و از جمله نعم عظیم
که با و عطا فرمودیم این بود که إِنَّا سَخَّرْنَا بدرستی که ما رام کردیم الْجِبَالَ مَعَهُ کوهها را با او هر جا که میخواست با او
میرفتند يُسَبِّحْنَ تسبیح خدای میگویند بموافقت او بِالْعَشِيِّ شبانگاه وَالْإِشْرَاقِ و بوقت روشن شدن روز که

ضحی است و تسبیح جمادات یا بواسطه خلق اصوات در آن یا خلق لسان که بآن تسبیح حاصل شود و ازین قبیل بود تسبیح سنگریزه
در دست سید انبیا وَالطَّيْرَ و نیز مسخر کردیم مرغان را مَحْشُورَةً در حالتی که جمع کرده شده بودند نزد وی صف در صف زده بر بالای
سر وی بموافقت او بتسبیح مشغول میشدند كُلٌّ هر یک از کوهها و مرغان لَهُ مر داود را یعنی بر تسبیح او را أَوَّابٌ باز گردنده بودند
یعنی در محلی که داود به تسبیح مایل میشد همه جبال و طیور رجوع با و کرده تسبیح ما میکردند و همچنانکه جبال و طیور را مسخر فرمان او کردیم
زمام اختیار رعایا در کف کفایت او نهادیم وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ و محکم کردیم پادشاهی او را بکثرت لشکر و بسیاری پاسبان چه هر شب
سی و شش هزار مرد پاس خانه او میکردند و یا بسبب قدرت او بر بافتن زره بسیار و ساختن آلات کارزار و یا بواسطه کوتاه
کردن دست ظالمان و دعاء مظلومان و گویند استحکام ملک و بدان بود که حق تعالی از آسمان زنجیری فرستاد و آنرا بالای محکمه
داود معلق ساخت و از مدعی و مدعی علیه هر کدام که برحق بودندی دست ایشان بآن رسیدی و آن زنجیر اخذ آن بود در نبودی
عکرمه از ابن عباس روایت کرده که دو مرد از بنی اسرائیل پیش داود آمدند و یکی بر دیگری دعوی گاوی کرد مدعی علیه
انکار اینمعنی نمود داود مدعی را امر کرد باحضار گواه او گفت گواه ندارم داود گفت امروز بروید تا در کار شما اندیشه کنم ایشان
برفتند در شب بداود نموده شد که فردا مدعی علیه را بقتل رسان چون روز شد داود بجهة عدم ثبوت وجه شرعی بر وجوب
قتل مدعی علیه تعلل کرد شب دیگر نیز بقتل او امر کردند داود در آن روز نیز توقف نمود تا سبب قتل بر او واضح شود
شب سیم معاتب شد علی الصباح مدعی علیه را حاضر ساخت و بقتل او حکم فرمود مدعی علیه گفت مرا بی حجتی و
سببی بقتل امر میکنی داود گفت که سه شب است که مرا بقتل تو امر میکنند و مامورم بطلب گواه و اثبات حجت
مدعی علیه چون دانست که البته کشنده خواهد شد اعتراف نمود بسبب قتل خود گفت یا نبی الله پدر این مرد را کشتم و گاو او را
بستدم مامور شدن تو بقتل من همین است داود بفرمود تا او را بقتل رسانیدند چون این خبر میان بنی اسرائیل فاش شد
خوف و هیبت او بر ایشان تثبیت چنانکه فرموده شد در اول که وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ و دیگر دادیم داود را حکمت یعنی
نبوة و زبور یا کمالیة علم و تمامیت عمل یا هر کلامی که موافق حق باشد و مطابق واقع وَفَصْلَ الْخِطَابِ و کلامی خالص
از التباس پاکیزه از شبهه که مخاطب بسهولت مقصود خود را از آن یا فهمد و یا سخنی که جدا کننده متخاصمان باشد یعنی
تمیز صواب از خطا و حق از باطل و صحیح از فاسد یعنی علم احکام قضا و حکومات و تدبیرات ملکی و سیاسات و از
امیر المؤمنین مرویست که فصل خطاب بینه است بر مدعی و یمین بر منکر و فی الحقیقة کلام ضمان بدینها

حکم منفصل میشود واینکه اما بعد را فصل خطاب میگویند جهة آنست که اینکلام فاصل است میان حمد الهی و نعت نبوی و میان
غرضی که مقصود است از رسالت و در کتاب علم الهدی در تنزیه الانبیا و بعضی دیگر از مفسرین آورده اند که اوریا بن
حنان که برادر داود بود زنی را خطبه کرد و نزدیک آن رسید که با وی عقد کنند اولیای زن را با وی نزاعی واقع شد و
بواسطه آن زن را بوی ندادند داود بعد از امتناع ایشان ازین معنی خواستگاری نمود و اولیای زن بواسطه جهت
پادشاهی و بزرگی خطبهٔ وی را قبول کردند و وی را نود و نه زن بود آنرا نیز بحبالهٔ خود درآورد و اوریا از استماع این قضیه
مغموم شد و چون طریق ندب مقتضی آن بود که داود رفع آن نزاع کرده اولیای آنزن را بقبول اوریا راضی سازد
و او ترک این ندب نموده از برای خود خطبه فرمود حق تعالی بجهة تنبیه او برین ترک اولی دو فرشته را بصورت دو مرد
خصمی کننده باهم نزد او فرستاد بروجهی که مذکور خواهد شد و نزد بعضی دیگر از اهل تفسیر آنست که اهل زمان داود
را جایز بود که بالتماس برادر از سر زن خود بگذرد و طلاق دهد تا او بآن متزوج شود و اینصورت عادت مواخات
و طریقهٔ مودت و مصادقت ایشان بود و در روایة آمده که بهمین طریقه انصار با مهاجر مواساة میکردند و چون داود
آوازهٔ حسن و جمال زن اوریا شنید از و التماس طلاق نموده و او زن را طلاق داد داود او را طلبید و عقد کرد
و از و سلیمان بوجود آمد و چون طریق ندب مقتضی آن بود که داود بجهة عظم منزلت و ارتفاع مرتبه و رفعت شان
و کثرت زنان از اوریا که یکزن بیش نداشت التماس طلاق نکند ازین سبب حق تعالی بر سبیل تنبیه او دو فرشته
فرستاد و ایشان بیامدند و دستوری خواستند دربان گفت امروز روز عبادتست روز دیگر بیائید ایشان باز
گشتند و از راه بام بیامدند و گویند از سوراخ محراب داخل شدند و حق تعالی حبیب خود را بجهة حفظ نفس از ترک
مندوب ازین قصه خبر میدهد و میگوید که وهل اتیک و آیا آمد ترا نبأ الخصم خبر آنگروه که خصومت
کننده بودند اذ تسوروا المحراب در وقتی که بالا رفتند بر سور غرفه یعنی بر دیوار بلند بر بالای خانه که
محل عبادت او بود و در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل بر صورت دو خصم نزد وی آمدند و با هر یکی جمعی از
ملایکه بودند و حضرت داود در روزها قسمت فرموده بود روزی حکم فرمودی و روزی عبادت کردی و روزی
وعظ گفتی و روزی بمهمات خاصهٔ خود اشتغال نمودی روز عبادت ببالاخانه برآمدی و پاسبانان بر حوالی
او ایستاده مردم را از دخول منع کردندی و آن ملایکه بعد از منع دربان بر عبادتخانهٔ داود بالا رفتند

اذ دخلوا چون درآمدند علی داود بر داود علیه السلام ایشان را بدید ففزع منهم پس بترسید از ایشان
زیرا که بصورت عجیب و غیر محل و بی اجازه از بالای سور غرفه که برخلاف عادتست و غیر طریق معتاد بر او درآمدند
با آنکه روز عبادت بود و پاسبانان گرد غرفه فرو گرفته بودند و نمیگذاشتند که هیچکس برو داخل شود و گویند داود ایشان را نمیدید
تا آنکه نزد او نشستند و چون بیکبار نظر او بر ایشان افتاد بهم برآمده ترسان گشت و گمان برد که دشمنانند که بقصد او آمده اند
چون وحشت و خوف او مشاهده کردند قالوا گفتند بوی لا تخف مترس که ما خصمان تو نیستیم بلکه ما دو گروهیم خصمان
که خصم یکدیگریم بغی بعضنا ستم کرده اند برخی از ما علی بعض بر برخی دیگر و این را بر سبیل فرض و قصد تعریض
گفتند و اگر نه کذب ملایکه لازم آید و آن منافی عصمة است و حقیقة معنی با آن راجع است که اگر بالفرض
ما خصم یکدیگر باشیم و بعضی از ما تعدی بر بعضی دیگر کنند و رفع حکومت بسوی تو کنیم فاحکم بیننا پس
حکم کن میان ما بالحق براستی و درستی و لا تشطط و جور مکن در حکم کردن میان ما و از حق و درستی واهد
و راه نما ما را الی سواء الصراط براه میانه که طریق عدل است داود علیه السلام فرمود که رفع حکومت کنند
یا آنچه مقتضی عدل باشد حکم کنم یکی از آن دو گروه گفت ای داود معروض ما اینست که ان هذا بدرستی که این مرد اخی
برادر منست در دین یا در صداقت و الفت و یا در شرکت و خلط له تسع و تسعون نعجة مر او راست نود و نه میش
ولی نعجة واحدة و مراست یک میش این کنایت فقال پس گفت اکفلنیها بگذار آن را و کفیل آن ما از
برای نفس خود کفالت و محافظت آن کنیم با سایر اموال خود و همچنانکه با سایر اموال خود قیام مینمائیم مراد آنست که از نصیب
منکر دار و تملیک من کن و عزنی و غلبه کرد بمن فی الخطاب و درین مخاطبه و مجادله و چیزی است که دران
تعلل کنم و غالب شد و در مباحثه خطبه زن و خود بآن متزوج شد و چون مدعی رفع دعوت خود کرد قال گفت داود
علیه السلام مراورا که اگر درین دعوی صادق باشی یا آنکه بعد از اعتراف مدعی علیه باو گفت لقد ظلمک
بتحقیق که ستم کرده است برادر تو بر تو بسؤال نعجتک بخواستن میش از تو و اضافه آن کردن الی
نعاجه بسوی میشهای خود و بعد از حکم دعوی بطریق موعظه و ترغیب خصمان در اختیار عادت شرکاء
صالح فرمود که و ان کثیرا و بدرستی که بسیاری من الخلطاء از شرکا که مالها بهم خلط میکنند
لیبغی هر آینه ستم میکنند بعضهم علی بعض برخی از ایشان بر برخی دیگر و زیاده از حق خود طلب میکنند

الا الذین آمنوا مگر آنانکه گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند عملهای شایسته در میان و قلیل
ما هم و بسیار اندک اند ایشان در میان شریکان و اکثر ایشان در صدد آنند که بر یکدیگر ستم کنند و چون ملایکه بعد از
استماع این کلام بر خواستند و غایب شدند و او از آن امر منفعل شد و ظن داود و گمان برد داود و او را انما
فتناه آنکه امتحان و آزمایش کردیم او را بدین حکومت فاستغفر ربه پس طلب آمرزش کرد از پروردگار
خود در آن فعل و خر و بر روی در افتاد راکعا در حالتی که سجده کننده بود و سجود را رکوع گفته زیرا که رکوع مبدا
آنست و اناب و بازگشت بخدا و پشیمان گشت از ترک مندوب در خبر است که داود چهل روز سر از سجده
بر نداشت مگر برای نماز گذاردن و چندان بگریست که از آب چشم وی گیاه بر آمد و هیچ بار آب نخوردی مگر چهار دانگ آن
از آب چشم او بودی فغفرنا له پس آمرزیدیم او را ذلک آن ترک اولی که در و استغفار کرد یعنی از ترک مندوب
او در گذشتیم و ثوابی که مترتب میشد بر آن فعل مندوب باو عطا فرمودیم و ان له و بدرستی که مر او راست عندنا
نزدیک ما لزلفی هر آینه مرتبه قربت و کرامت و حسن مآب و مر او راست نیکوی بازگشت در بهشت
و مخفی نیست که استغفار داود بر سبیل انقطاع اوست از ماسوی و توجه تمام بمولی و غایت ذلت و خضوع بعبادت و سجود
برای حضرت معبود و بعضی از مفسران اهل خلاف و قصه خوانان این قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که عقل و شرع
از آن ابا میکند و تفصیل این کلام و ابطال اقوال مخالفان درین باب علی الوجه التمام در منهج الصادقین
سمت تحریر یافته و الیه المرجع و بحسن مآب القصه داود علیه السلام توجه تمام نمود بحضرت مولی و منقطع شد از جمیع
ماسوی حق تعالی منصب خلافت را باو عطا فرمود که یا داود انا جعلناک ای داود بدرستی که ما گردانیدیم
ترا خلیفة فی الارض جانشین در روی زمین یعنی تدبیر امور بندگان را در کف کفایت تو نهادیم
همچنانکه سلاطین که بجز خود را خلیفه و جانشین خود میگردانند بر بعضی بلاد را بدو تفویض میکنند فاحکم
بین الناس پس حکم کن میان مردمان بالحق براستی و درستی یعنی بر وفق امر ما اشیا را در موضع
حق وضع نما و لا تتبع الهوی و پیروی مکن هوای نفس و آرزوی او را که اگر تابع نفس شوی و بخلاف
حق حکم کنی فیضلک پس گمراه سازد ترا هوای نفس و بگرداند ترا عن سبیل الله از راه خدای که
آن جاده شریعت یا دلایل و حجج واضحه است و اثبات طریق حق ان الذین بدرستی که آنانکه یضلون

گمراه شوند و بگردند عن سبیل الله از راه خدا و طریق حق و عمل نکنند بآن لهم عذاب شدید مر ایشانراست
عذابی سخت بما نسوا بسبب آنکه فراموش کردند یوم الحساب روز شمار و جزای کردار او را و اعراض نمودند از
ذکر آن یعنی بجهة مخالفت حق و پیروی هوای نفس از یاد آخرت غافل شدند اگر متذکر آن میبودند ملازم حق و مخالفت
هوای نفس میگردیدند بعکس پس پیروی حق کن که طریق عدالت و طبیعة طریق ضلالت و راه باطل مکن که نقیض
اراده حضرت خالق است همچنانکه میفرماید که و ما خلقنا السماء و الارض و نیافریدیم آسمان و زمین را
و ما بینهما و آنچه میان آنهاست باطلا آفریدنی بعبث و بیفایده که غرض بر آن مترتب نشود و در و حکمتی و مصلحتی
نباشد بلکه برای آنکه استدلال کنند برای وجوب وجود واجب الوجود و قدرت کامله و حکمت شامله او ذلک
آن آفریدن اشیا بر وجه بطلان بدون حکمت و مصلحت ظن الذین کفروا گمان آنانست که کافر شدند و بحکمه
او نگرویدند فویل للذین کفروا پس وای مر آنانرا که نگرویدند و گمان باطل بردند من النار از آتش دوزخ مراد
آنست که کفار می پندارند که ما آسمان و زمین را بباطل خلق کرده ایم بی آنکه غرضی بآن متعلق بشود و این مستلزم آنست که
مصلح و مفسد و متقی و فاجر در درجه مساوی باشند نجانست که کفار میگویند ام نجعل الذین آمنوا آیا گردا
نیدیم آنانرا که تصدیق نمودند بخدا و رسول و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته در ثواب و مرتبه کالمفسدین
فی الارض مانند تباهکاران و عصیان کنندگان در زمین یعنی مثل مشرکان و کافران بی دین ام نجعل المتقین
آیا گردانیم پرهیزکاران یعنی کسانی که بجهة خوف عقاب از معاصی پرهیزند کالفجار مانند گناهکاران و نابکاران
که بانواع معاصی مشغولند یعنی هرگز مشرکان و بدکاران و فاجران را مثل اهل ایمان و تقوی نگردانیم بلکه رتبه بلند و
درجه ارجمند مخصوص متقیان و صالحانست و مرتبه که در نهایت دناءت است مخصوص کافران و فاجران و بعد از آن بجهت
ترغیب مردمان بمتابعت قرآن به پیغمبر خود خطاب میکند و میگوید کتاب این کتابیست که انزلناه فرو فرستادیم
آنرا الیک بسوی تو مبارک برکت داده شده یعنی کتابی بسیار خیر و منفعت لیدبروا تا تدبر کنند
و اندیشه نمایند آیاته در آیتهای آن کتاب یعنی تامل کنند در حقیقت معانی آن و تفسیر آن بر وفق مراد و تنزیل
نمایند و لیتذکر و تا پند پذیرند بمواعظ آن اولوا الالباب خداوندان عقلهای پاکیزه و چون او
سبحانه بیان ابتلاء داود نمود حکایت سلیمان و امتحان او را یاد حضرت رسالت میدهد و میگوید که

وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ و بخشیدیم مر داود را سُلَيْمَانَ فرزندی که او سلیمان است نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده بود سلیمان
إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که رجوع کننده بود بدرگاه ما و منقطع از ماسوی ما در همه افعال و در جمیع احوال پس یاد کن قصه او را
إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ وقتی که عرض کرده شدند بر وی بِالْعَشِيِّ بآخر روز الصَّافِنَاتُ اسبان ایستاده بر سه قایمه و برکناره سم از
قایمه چهارم و از جمله صفت پسندیده اسب است الْجِيَادُ اسبان نیک دونده و کلبی گوید که آن هزار اسب بود که سلیمان با کفار دمشق
و نصیبین کارزار کرده بود و آنها را از ایشان گرفته و در روایت مقاتل او علیه السلام با عمالقه غزا کرده بود و هزار اسب از ایشان اخذ
نموده و بمیراث سلیمان رسیده و نزد بعضی دیگر اسبان دریایی بودند و پر داشتند و دیوان برسم تحفه از برای او آورده بودند و در
هر تقدیر سلیمان بعد از نماز پیشین بر کرسی نشسته بود چون اسبان را بر وی عرض کردند وی بآن مشغول شد تا آنکه بسبب آن از نماز نافله
که در آخر روز داشت باز ماند و چون نهصد از آن اسبان را بر وی عرض کردند نگاه کرد آفتاب فرو رفته بود فَقَالَ پس گفت إِنِّي أَحْبَبْتُ
بدرستی که من برگزیدم حُبَّ الْخَيْرِ دوستی مال را عرب دوستی خیل را خیر میگوید بجهت آنکه خیر بسیار بآن متعلق است چنانکه حضرت
رسالت فرموده که الْخَيْلُ معقود بنواصيها الخير الى يوم القيامة یعنی اسبان را بسته شده است خیر و نیکویی تا بروز قیامت یعنی
اختیار کردم دوستی خیل را و باز ماندم بجهت آن عَنْ ذِكْرِ رَبِّي از یاد پروردگار خود که آن ورد آخر روز یا نافله است حَتَّىٰ
تَوَارَتْ تا آنکه پوشیده شد آفتاب بِالْحِجَابِ به پرده شب و ذکر ضمیر بدون مرجع که آن الشمس است بجهت دلالت لفظ عشی است
بر آن پس سلیمان بسبب فوت ورد یا نماز نافله غمگین شد و بجهت تدارک آن باصحاب خود گفت که رُدُّوهَا باز گردانید آن
اسبان را عَلَيَّ بر من و چون باز گردانیدند فَطَفِقَ پس در ایستاد و بمیوه و شمشیر مَسْحًا سودنی بِالسُّوقِ
بساقهای اسبان یعنی ایشان را پی کرد وَالْأَعْنَاقِ و بگردنهای ایشان یعنی سر برید گردنهای ایشان را و همه را در راه خدا قربان
کرده تصدق نمود بجهت کفارة انجاز و فوت شده و بعد از جمله هزار اسب صد اسب باقی ماندند و هر اسب نیکو که هست از نسل
آنهاست عبدالله عباس از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که ضمیر ردوها راجع با فتاب است و مراد از ذکر نماز عصر است که
از سلیمان بسبب مشغولی با اسبان فوت شده و آفتاب غروب کرد و چون اشتغال سلیمان با اسبان بجهت اراده جهاد بود
با دشمنان نه بسبب تفرج و حظ نفس از این جهت باذن حق تعالی فرشتگان را که موکلند آفتاب را امر کرد که رُدُّوهَا
عَلَيَّ باز گردانید آفتاب را برای من ایشان آفتاب را باز گردانیدند تا بموضع عصر رسیده و او نماز را ادا نمود
و این آفتاب برجای حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در صهبای خیبر بعد از غروب باز گشت و بجای عصر آمد

تا امیرالمؤمنین نماز بگذارد و مشهور و معروفست که کسی منکر آن نیست و در سوره المائده مذکور شده که از برای حضرت امیرالمؤمنین
دو بار آفتاب مراجعت کرد بدعای حضرت رسالت و بار دیگر بدعای وی و تتمه اقاویل مفسران درین باب در بیان
صحت وقف و هر یک از آن در منهج الصادقین بسمت ذکر یافته آورده اند که سلیمان را صد زن داشت روزی در مجلس گفت
امشب گرد این زنان برآیم تا خدا مرا ازین صد زن صد پسر دهد که در راه خدا جهاد کنند و کلمه ان شاء الله نگفت اتفاقا
هیچکدام حامله نشد مگر یک زن و او هم پسری مرده آورد و او را آورده بر تخت سلیمان انداخت و بجهت ترک مندوب
که آن نگفتن کلمه ان شاء الله بود متوجه باو عتاب کرد چنانچه حبیب خود را از آن جز بیده وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ
و بدرستی که ما امتحان کردیم و آزمایش نمودیم سلیمان را وَأَلْقَيْنَا و انداختیم یعنی زن او را ملهم ساختیم تا انداخت
عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ بر بالای تخت او جَسَدًا تنی بی روح که پسر مرده او بود سلیمان چون دانست که آن بسبب
ترک ان شاء الله بود از آن پشیمان شد ثُمَّ أَنَابَ پس باز گشت بخدا بر وجه انقطاع بدو و بنماز مشغول شد از
پیغمبر روایت کرده که بحق آن خدایی که نفس محمد بید قدرت اوست که اگر سلیمان بکلمه ان شاء الله مترنم میشد [illegible]
صد پسر باو میداد تا همه در راه خدا جهاد میکردند و چون که ترک آن مندوب نمود معاتب شد و ازین سعادت محروم ماند
و شبهه نیست که ترک کلمه ان شاء الله مقتضی آن نیست که از سلیمان صغیره یا کبیره واقع شده چون ذکر آن با و خطاب او اعاده
بود و اعتقاد داشت الا آنست که بجهت ایمن شدن از ذنب بجنب ظاهر او را مندوب بود ذکر متذکر آن شد و اقوال
قصه خوانان و ضعفاء مفسران که از یهود درین قضیه نقل کرده اند مستلزم کفر و زندقه و دفع و رد آن بر وجه اوضح در منهج
الصادقین بسمت ذکر یافته حاصل که چون سلیمان ترک مندوب کرد از روی نیاز بدرگاه بی نیاز توجه نموده زبان بمناجات
گشود و قَالَ گفت رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا در آنچه از من صادر شده از ترک مندوب وَهَبْ لِي
مُلْكًا و ببخش مرا پادشاهی لَا يَنْبَغِي نسزد و نشاید لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي مر یکی را پس از من تا چنین ملکی معجزه من باشد
إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ بدرستی که تویی بخشنده که هر چه خواهی بهر که خواهی دهی چون سلیمان میدانست که
عطای ملکی چنین از خدا ابقا اصلح با مور دینیه و سبب کثرت طاعات و عبادات بندگان میشود از این جهت این دعا کرد مانند
اگر شخصی از ما دعا کند که بار خدایا مرا غنی ترین اهل روزگار گردان این بر وجه جمیل خواهد بود گاهی که دانسته باشد که
این نسبت بحال او اصلح است و داعی آن متصف نخواهد بود بانکه بخل اشتهر کرد که خدای تو اموال برهد و چون دعای سلیمان

در منهج الصادقین

بر وجه اصلح بود از بجهة حق تعالی اجابت آن نمود و فرمود که فَسَخَّرْنَا پس رام کردیم لَهُ الرِّيحَ مر او را باد بر وجهی که
تَجْرِي بِأَمْرِهِ میرفت بفرمان او رُخَاءً از روی نرمی و خوشی بی آنکه او را متحرک و مضطرب سازد و بافرمان بردار
کرامثال مخالفت او بنکرد حَيْثُ أَصَابَ هر جا که قصد کرده بود مرویست که حق تعالی بر وجهی باد را مسخر وی کرده بود که روزی
از صباح او را از شام بر داشت و در وقت چاشت بقزوین آورده و در شبانگاه بکابل رسانید وَالشَّيَاطِينَ
و مسخر کردیم مر او را از جنس دیوان كُلَّ بَنَّاءٍ هر بنا کننده که بر وفق مدعای او عمارتها میساخت از شهرهای بزرگ
و قلعهای بلند و از جمله آن بیت المقدس است وَغَوَّاصٍ و هر شناآورنده در دریا تا بجهة آن انواع جواهر بیرون می
آوردند وَآخَرِينَ و دیگر مسخر وی کردانیدیم دیوان دیگر را مُقَرَّنِينَ که با هم بسته شده بودند دو دو و سه سه و چهار چهار
فِي الْأَصْفَادِ در غلهای آهنین یعنی بعضی شیاطین کافر بودی و متمردان ایشان را در بند کشیدی تا شر ایشان بمردم
نرسد و چون حق تعالی بجهت صلاح دین و دنیا پادشاهی چنین بوی ارزانی فرمود او را گفت که هَذَا پادشاهی باین
عظمت و شوکت عَطَاؤُنَا بخشش ماست بتو فَامْنُنْ پس عطا کن از آن بر هر که خواهی أَوْ أَمْسِكْ یا منع بخشش
کن و باز دار آن را از هر که خواهی یعنی تصرف کردن در آن بمشیت بِغَيْرِ حِسَابٍ در حالتی که از عطا بی حساب
و امساک یعنی در قیامت محاسب نخواهی شد بر اعطا و امساک آن وَإِنَّ لَهُ و بدرستی که مر سلیمان را عِنْدَنَا
لَزُلْفَى نزدیک ما قرب مرتبه یعنی مقرب درگاه صمدیة و از نزدیکان بارگاه احدیة با وجود ملک عظیم که در
دنیا داشته وَحُسْنَ مَآبٍ و مر او راست نزدیک ما نکویی بازگشت که درجات جنانست و بعد از ذکر امتحان
سلیمان در بیان ابتلاء ایوب پیغمبر میفرماید وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ و یاد کن ای محمد بنده ما را که ایوب بن عیص است
و ایوب در زمان یعقوب پیغمبر بوده و دختر او را که لیا نام داشت بعقد خود درآورده بود إِذْ نَادَى چون بخواند
رَبَّهُ پروردگار خود را یعنی بعد از آنکه بجهة ترک مندوب نعم خود را از وی طلب نمود و او را ممتحن ساخته چنانکه
در سورة الانبیاء مذکور شد از روی مناجات سر خود را بقاضی الحاجات رفع کرد و باواز بلند تضرع نمود که أَنِّي
مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بدرستی که میرساند شیطان مرا بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ رنج بدن و فوت مال یعنی وسوسه
میدهد و میگوید که چه کردی که حق سبحانه نعم بدنیه و مالیه از تو باز گرفت و اینهمه سختیها و محنتها بر تو گماشت و مدعای
شیطان آن بود که از مرض و محنت خود شکایت کند و بجهة این نام او از زمره صابران محو شود و گویند که شیطان

مردمان را بگفت که اگر در ایوب طریق رشد و صواب بودی باین بلا مبتلا نشدی و جمیع مردمان را از صحبت او متنفر مینمود
و زن او را وسوسه میداد و او را از خدمت او منع میکرد و چون کار ایوب بانجا رسید بحق سبحانه استغاثه کرد
شیطان و اضلال او را بحضرت ذو الجلال رفع نمود نه که بجهة مرض و فوت اولاد و اموال شکایت نمود از امام جعفر صادق ع
مرویست که ایوب هفت سال در زندان بلا و امتحان محبوس بود و درین مدت اصلا شکایتی از وی و این امر صادر نشد
و چون ابلیس در صدد آن شد که نوعی کند که از وی شکایتی از مرض و محن ظاهر شود ایوب شکایت او بعرض رسانید
و دعاء مستجاب شده جبرئیل را باو فرستاد و او را این خطاب کرد که ارْكُضْ بِرِجْلِكَ بزن پای خود را بزمین
ایوب بفرموده او پای بر زمین زد دو چشمه از زیر قدم او بیرون جوشید یکی گرم و دیگری سرد جبرئیل فرمود که ای ایوب
هَذَا این چشمه گرم مُغْتَسَلٌ جای غسل کردنست و چشمه دیگر بَارِدٌ وَشَرَابٌ آبیست سرد و آشامیدنی پس
ایوب در چشمه گرم غسل فرمود جمیع امراض ظاهری او محو شده و از چشمه سرد بیاشامید همه علتهای باطنی او زایل
گشت و قول اکثر آنست که چشمه یکی بوده ولیکن بوقت خوردن سرد بود و بوقت غسل کردن گرم و بعد از آنکه بدن او را از
مرض پاک ساختیم وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر او را أَهْلَهُ کسان او را یعنی بدل ایشان و اکثر بر آنند که معنی مراد
آنست که فرزندان او را زنده کردانیدیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان را با ایشان یعنی اولاد او را دو برابر آنکه بودند
باو کرامت کردیم و در احادیث آمده که حق تعالی مال و اهل او را مضاعف ساخت یعنی بعوض یک زن دو زن و یک فرزند
دو فرزند و یک مال دو مال باو عطا کردیم و از امام جعفر صادق ع مرویست که حق تعالی میفرماید که اولاد ایوب را آنچه پیش از
امتحان مرده بودند و آنچه در اثنای امتحان فوت شده بودند همه را با ضعف آن باو عطا فرمودیم رَحْمَةً مِنَّا
بخششی از ما وَذِكْرَى و بجهة یاد کردن و پند گرفتن لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول را یعنی تا عاقبت
صبر را نظر کرده در مصیبت بی صبری نکنند و شکیبایی ورزند و بوسیله آن بمرتبه فرج و مکان فرح برسند مرویست
که ایوب بعد از صحت و یافتن نعمت هفت روز امت خود را طعام داد و ایشان را شکر گذاری و صبر و شکیبایی امر نمود
آورده اند که در زمان مرض ایوب ع زوجه او لیا دختر یعقوب بمهمی رفته بود و دیر می آمد ایوب سوگند خورده که
چون عافیت یابد او را صد چوب بزند چون به شد خواست که سوگند خود را راست کرداند او را بسیار دوست
میداشت بجهة آنکه در ایام بیماری او آنچه قاعده خدمتکاری بود دقیقه فرو گذاشت نکرده بود این امر بر وی دشوار

بنمود حق تعالی سوگند او را راست گردانید باسانی و بنزول وحی و خطاب کرد باو وَخُذْ بِيَدِكَ و بگیر بدست خود ضِغْثًا
دسته از چوب دخو یا گیاه خشک یا از شاخهای باریک که بعدد صد باشد فَاضْرِب بِّهِ پس بزن زن خود را بآن دسته
گیاه یکبار وَلَا تَحْنَثْ و بزه کار مشو در سوگند خوردن خود یعنی مخالفت سوگند مکن و از ابن عباس منقول است که سبب سوگند
خوردن آن بود که ابلیس بصورت طبیبی خود را بزن او نمود و او دوای ایوب از و طلبید گفت من دوای او میکنم
بشرط آنکه چون به شود گوید که من شفا باو داده ام و غیر من آن قبول این معنی نمود این کلام بعرض ایوب رسانید ایوب در غضب
شد و سوگند خورد که او را صد چوب بزند عباد مکی روایت کند که سفیان ثوری مرا گفت که از ابی عبد الله عم بپرس که
چه میگوئی در حق مرد زانی که مریض باشد و بسبب حد زدن خوف موت او باشد من بعرض رسانیدم فرمود که مردی مستسقی را
نزد رسول صلعم آوردند که با زنی مریضه زنا کرده بود حضرت امر کرد تا صد چوب گیاه را حاضر کردند و یکبار آن مجموع
بر زانی زدند و یکبار بر زانیه و ایشان را رها کردند پس این آیه برخواند که خذ بیدک ضغثا فاضرب به ولا تحنث
إِنَّا وَجَدْنَاهُ بدرستی که یافتیم ایوب را صَابِرًا شکیبا در آنچه بنفس و مال و ولد او رسید نِعْمَ الْعَبْدُ
نیکو بنده است ایوب إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او رجوع کننده است بدرگاه ما بالکلیه روی بجانب ما آورده
و بعد از آن اخلاق بعضی انبیاء دیگر را بیان میکند تا بندگان اقتدا بایشان کنند و بثواب جزیل و ذکر جمیل برسند
و میفرماید که وَاذْكُرْ عِبَادَنَا و یاد کن ای محمد بندگان ما را إِبْرَاهِيمَ ابراهیم خلیل را وَإِسْحَاقَ و پسر او
اسحق نبی را وَيَعْقُوبَ و نبیره او یعقوب أُولِي الْأَيْدِي که خداوند دستها بودند وَالْأَبْصَارِ و دیدها
یعنی صاحب اعمال شریفه بودند و معارف الهیه و اعمال بدنی را با علوم یقینی قلبی جمع کرده بودند و یا آنکه خداوندان
نعمتها بودند بر بندگان بجهت آنکه ایشان را بخوان احسان ایمان میخواندند و ارباب عقول بودند و افهام زاکیه
إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بدرستی که ما پاکیزه گردانیدیم ایشان را از برای خود بِخَالِصَةٍ بسبب خصلتی که خالص بود
از آمیختگی علایق دنیوی ذِكْرَى الدَّارِ آن نصیحت وَإِنَّهُمْ و بدرستی ایشان عِندَنَا نزدیک ما لَمِنَ
الْمُصْطَفَيْنَ هر آینه از جمله برگزیدگانند بنعمت نبوت و قرب بارگاه صمدیت الْأَخْيَارِ بسیار نیکوکارانند
یا بهترین ابناء جنس خود بودند وَاذْكُرْ و یاد کن برای امت إِسْمَاعِيلَ اسمعیل ذبیح را وَالْيَسَعَ والیسع
بن اخطوب را که خلیفه الیاس عم بود چنانکه گذشت و در آخر خلعت نبوت یافت وَذَا الْكِفْلِ و ذو الکفل را

که ابن عم الیسع بود و صد پیغمبر را که از قتل گریخته بودند کافل شده بود و گویند که او کافل مردی صالح شده بود که هر روز
صد رکعت نماز میگذارد و در نبوت او اختلاف است و در تبیان آورده که او پسر ایوب پیغمبر بود و نام او بشر است
و بعد از پدر مبعوث شد باهل شام وَكُلٌّ و همه ایشان مِّنَ الْأَخْيَارِ از جمله گزیدگان و نیکوکاران اند هَٰذَا
آنکه گذشت از ذکر پیغمبران و صفات ایشان ذِكْرٌ شرفی و بزرگیست مر ایشان را و ذکری جمیل و ثنای نیکو که همیشه نیکوکاران
ذکر ایشان میکنند و ایشان را میستایند وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ و بدرستی که مر پرهیزگاران راست لَحُسْنَ مَآبٍ
نیکوئی بازگشتن که جَنَّاتِ عَدْنٍ بوستانهای با اقامت مُّفَتَّحَةً در حالتی که گشاده شده است
لَّهُمُ الْأَبْوَابُ برای ایشان درهای آن بوستانها یعنی چون بدرهای بهشت رسند انتظار گشودن آن نکشند بلکه
درها را گشاده ببینند و بی تاخیر در آن در آیند مُتَّكِئِينَ تکیه زدگان باشند بر تختها فِيهَا در آن بوستانها همچو
پادشاهان و سایر متنعمان يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ میخوانند در آن بوستانها یعنی او میکنند خادمان
خود را اراده فواکه و شراب نزد ایشان حاضر خواهد بود بی آنکه کسی او را حاضر سازد وَعِندَهُمْ و نزدیک ایشان باشند
قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ زنانی که کوتاه کننده چشمها باشند غیر شوهران نظر نکنند أَتْرَابٌ همسالان یکدیگر باشند یعنی
همه یکسن باشند و در حسن و مقدار خوبی نیز مانند هم باشند که هیچکدام بر دیگری فضل نداشته باشند تا طمع شوهران از بعضی
متنفر نباشد و هنگامی که بهشت در آیند و انواع فواکه و اشجار اثمره و حور العین و سایر نعمتهای لذیذه ببینند ملایکه گویند
هَٰذَا مَا تُوعَدُونَ این آنچیزیست که وعده داده میشدید بآن لِيَوْمِ الْحِسَابِ از برای روز حساب یعنی روزی
که جزا داده میشود هر کسی موافق آنچه عمل کرده بعد از آن بهشتیان از روی خوشحالی و سرور بایکدیگر گویند که إِنَّ هَٰذَا
بدرستی که آنکه می بینیم از انواع نعمتها لَرِزْقُنَا هر آینه روزی ماست که حضرت منان بما ارزانی داشته مَا لَهُ
مِن نَّفَادٍ نیست مر آنرا هیچ انقطاعی و زوالی و اکثر مفسران برانند که این کلام حق تعالی است که از روی امتنان
میفرماید که این نعم بهشت روزی ماست که بلطف و محض لطف به بندگان خود عطا فرموده ایم و اصلا آنرا فنایی و زوالی
نیست بلکه آنچه بهشتیان تناول کنند فی الفور مثل آنرا باز فرستیم هَٰذَا این نوع کلام احوال بهشتیان یا حال اهل بهشت
و بعد از آن از حال اهل دوزخ خبر میدهد که وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ و بدرستی که مر نافرمانان یعنی کافران لَشَرَّ مَآبٍ
هر آینه بد بازگشتیست که جَهَنَّمَ دوزخست يَصْلَوْنَهَا در آیند در آن و آتش آنرا فرش و بستر خود کرده اند

فبئس المهاد پس بد فراشی است مکابت دوزخ هذا این عذاب را فلیذوقوه پس باید که بچشند اهل طغیان
آنرا و آن حمیم آب گرم جوشان است که چون نزد لب آرند روی را بسوزانند و چون بخورند رودها پاره پاره کرده و غساق
و چرک سخت گندیده که از پوست و گوشت دوزخیان و از فرجهای زانیان سیلان کند و آنرا جمع کرده بدیشان خورانند
نزد ابن عباس غساق زمهریر است که بشدت برودت دوزخیان را بسوزد چنانکه حمیم که بشدت حرارت میسوزانند
و بروایة ابن کعب الاحبار چشمه است در دوزخ که از نیش حیات و عقارب دوزخ روان کرده و مرویست که سختی
عفونة غساق بمرتبه ایست که اگر قطره[illegible] در شرق بریزد اهل مغرب از نتن آن متنفر شوند و اگر در مغرب بریزد اهل
شرق از عفونت آن متاذی گردند و این یکنوع عذابست و آخر و عذابی دیگر مر ایشانرا که در شدت و سختی
من شکله از مثل عذاب مذکور باشد ازواج انواعی گوناگون است یعنی عذاب اهل طغیان با آنکه انواع مختلفه بود
در شدة عذاب و الم مانند یکدیگر باشند نه آنکه یکی از دیگری آسان تر باشد آورده اند که چون رؤسای کفار را بدوزخ
در آرند و پیروان ایشانرا که تبع ایشان بوده اند در دوزخ داخل سازند رؤسا با خازنان دوزخ گویند که اینها کیستند
که در عقب ما آمدند خزنه گویند که هذا فوج این گروهی اند مقتحم که بریخ و سختی در آیند کانند در دوزخ معکم با شما
لا مرحبا بهم هیچ مرحبا مباد مر ایشانرا مراد آنست که ایشانرا در تنگنای زندان عذاب هیچ فرحی و گشادگی مباد
انهم صالوا النار بدرستی که ایشان در آیندگانند در آتش دوزخ و چون اتباع از متبوعان خود اینکلمه بشنوند قالوا
گویند با ایشان بل انتم بلکه شما سزاوارترید بآنکه در حق شما گویند لا مرحبا بکم مرحبا مباد شما را چه هم ضال بودید و هم
مضل انتم قدمتموه شما فراپیش داشتید عذاب را یعنی موجب شدید آنرا لنا برای ما مراد آنست که شما الزام کردید
ما را بر عقاید باطله و اعمال قبیحه که موجب عذاب و عقابست و بسبب این اغوا و اضلال شما بدوزخیم یعنی بدوزخ در آییم
فبئس القرار پس بد قرارگاهیست دوزخ و در حدیث آمده که آتش دوزخ بر دوزخیان تنگ شود و ایشانرا
تنگ فرا گیرد چون آهن سر نیزه نیزه را تنگ گرفته و بآن چسپیده بود از آن زبان بنفرین گشوده قالوا ربنا گویند
ای پروردگار ما من قدم لنا هر که فراپیش داشت برای ما هذا این عذاب را یعنی سبب آن شد که اضلال
فزده پس زیاده کن او را عذابا ضعفا عذابی دوباره فی النار در آتش دوزخ یکی بجهة ضلالت
و دیگری بسبب اضلال آورده اند که صنادید قریش چون ابوجهل و ولید مغیره و غیر آن هرگاه که اهل ایمان را

چون عمار و صهیب و خباب و بلال را میدیدند میگفتند ایشان ارازل و مردوداند و از شرار مردمان و سخن اورا [illegible]
و ایشان را بهنگام که بدوزخ در آیند ایشانرا نه بینند بجست و جوی ایشان مشغول شوند و قالوا و گویند با یکدیگر ما لنا لا
نری رجالا چیست مارا که امروز نه بینیم رجالا مردانی را که کنا نعدهم بودیم در دنیا که میشمردیم ایشانرا من
الاشرار از جمله بدکاران از امام محمد باقر علیه السلام روایتست که بشیعیان خود گفت که مراد کفار از رجالا درین آیه شمائید
بخدا سوگند که کفار هیچکدام از شما را در دوزخ نخواهند دید و بعد از تفحص بسیار چون اهل ایمانرا نه بینند سرزنش خود کنند
و گویند اتخذناهم سخریا آیا فرا گرفته بودیم ایشانرا در دنیا از اهل سخریه یعنی چرا در دنیا با ایشان استهزا
میکردیم ام زاغت آیا ایشان در دوزخ اند یا کج دیده است عنهم الابصار از ایشان دیده ها و چشم ما بر ایشان
نمی افتد در آثار آمده که حق تعالی آنگروه مومنانرا در غرفات بهشت بکفار نماید تا جازم شوند بآنکه ایشان در دوزخ نیستند
و حسرت ایشان بیفزاید ان ذلک بدرستی که آنچه گذشت از احوال دوزخیان و اقوال ایشان لحق هر آینه راست است
و درست تخاصم اهل النار جدال و نزاع کردن اهل دوزخ است با یکدیگر و ماجرای ایشان و چون ایشان [illegible]
بحضرت رسالت صلعم [illegible] میکنند و میگویند قل بگو ای محمد مشرکانرا انما انا جز این نیست که من شما را منذر بیم کننده ام
از معاصی و ترساننده از عذاب الهی و ما من اله و نیست هیچ خدایی که سزاوار پرستش باشد الا الله
مگر خدای یکتا الواحد که یگانه است در ذات و صفات چه قبول کثرت نکند و کثرت در وحدانیت او راه نیابد
القهار قهر کننده بر همه اشیاء بقدرت کامله و شکننده متکبران و جباران رب السموات و الارض
آفریدگار آسمانها و زمین و ما بینهما و آنچه میان آنهاست و زمینها از جن و انس و سایر حیوانات و نباتات و ملکیه
همه عالم از آن اوست العزیز غالب بر عذاب کافران که هرگز مغلوب نشود و او آن الغفار آمرزنده گناه هر
که بدو التجا کند از عاصیان اهل ایمان قل بگو ای محمد امت خود را هو آنچه مذکور شد از بیان عقوبت روز قیامت
و احوال آخرت و دیگر آنچه میگوییم از دعوی رسالت و بیان وحدانیت حضرت عزت نبأ عظیم خبری
بزرگست و امری خطیر انتم شما از فرط غفلت و جهالت عنه از آن معرضون از آن روی گردانند که بنده و
بآن تکذیب کنند ما کان لی نبود مرا قبل ازین زمان من علم هیچ دانش بالملأ الاعلی
بکلام گروهی برتر یعنی ملائکه و آدم و ابلیس که ساکنان آسمان بودند که بلندترین جهان بود اذ یختصمون

وقتی که گفت و شنید میکردند یعنی ملایکه بگفتار اتجعل فیها قایل میشدند و آدم بجهت تنبیه بر افضلیت خود میگفت انبئونی
باسماء هؤلاء و ابلیس بسبب امتناع سجده بقول انا خیر ناطق میگشت پس در ثبوت من دلیل ازین روشن تر نیست
که احوال قصهٔ ملاء اعلی را بیان میکنم بروجهی که در کتب مقدم مذکورست بی مطالعهٔ کتابی و بی استماع آن از استادی
پس معلوم میشود که این قصه از عالم قدس بواسطهٔ جبریل بمن نازل شده. ان یوحی الی وحی کرده نمیشود بسوی من
الا انما انا مگر بجهت آنکه جز این نیست که من نذیر مبین بیم کننده ام آشکارا و ترساننده واضح تا شمارا
از ظلمت ضلالت رهانیده بنور هدایت رهنمون کنم و از وادی جهالت بسر حد معرفت رسانم و بعد از اجمال اختصام
اختصار بر تفصیل اختصام ابلیس و استکبار او از سجود نموده میفرماید که اذ قال ربک یاد کن ای محمد چون گفت
پروردگار تو للملائکة مر جمیع فرشتگان را انی خالق بدرستی که من آفریننده ام بشرا آدمی را که صفات
او را بشما گفته بودم من طین مراد آدم است فاذا سویته پس چون تمام گردانم خلقت قامت او را و خلعت
صورت زیبا در بر او افکنم و نفخت فیه و بدمم در او من روحی از روح خود یعنی اضافه بروح خود بجهت تکریم
و تعظیم آدمست یعنی چون بعد از تسویهٔ آدم روح بقالب وی در آورم و او را زنده گردانم فقعوا له پس بروی در
افتید برای او ساجدین در حالتی که سجده کنندگان باشید از روی تبجیل و تکریم او و چون قالب او ساخته
شد و روح باو تعلق گرفت فسجد الملائکة کلهم اجمعون پس سجده کردند فرشتگان همه ایشان
تمام مر آدم را و هیچکس از ایشان از سجده ابی ننمود الا ابلیس استکبر مگر ابلیس که بزرگی خواست خود را
و در امر سجود اطاعت نکرد و کان و بود در ازمنهٔ ماضی و یا گشت بدان نافرمانی من الکافرین از ناگرویدگان
و نافرمانان و چون ابلیس از سجود استکبار نمود قال گفت حق تعالی باو که یا ابلیس ما منعک ای ابلیس چه چیز
باز داشت ترا ان تسجد آنکه سجده کنی لما خلقت مر آنچیزی را که آفریدم بیدی بهر دو دست خود یعنی
بقوت خود او را آفریدم بی واسطهٔ مادر و پدر و اعانت غیر و یا مراد ید قدرتست یعنی او را بقدرت کاملهٔ خود خلق
نمودم استکبرت ایا تکبر نمودی بدون استحقاق و بلند ساختی خود را فوق قدر خود ام کنت من العالین
آیا هستی از جماعتی که بلند مرتبه اند و مستحق تفوق و گویند که بعضی ملایکه هستند که متحیر اند در مطالعهٔ جمال الهی
و بجهت شده توجه و استغراق تام باو سبحانه مامور نشدند بسجود و قول او سبحانه که گفت من العالین آن اشارتست بایشان

ابلیس اختیار رشک ثانی کرده که استحقاق تفوقست قال گفت انا خیر منه من بهترم از آن مخلوق زیرا که خلقتنی
آفریدی مرا من نار از آتش که در غایت لطافت و نورانیه و غلبه و خلقته و آفریدی او را من طین
از گل که در نهایت کثافت و ظلمانیه است و مغلوبیه و هرگاه که نار افضل از خاک است پس چگونه فاضل سجده مفضول کند و
شکی نیست که ابلیس درین امر مغلط خورده چنانکه تفصیل آن در سورة الاعراف گذشت و لهذا حق تعالی در جواب او
قال گفت که فاخرج منها پس بیرون رو از آسمانها یا بهشت فانک رجیم پس بدرستی که تو رانده شده از
رحمت و دور مانده از رتبهٔ کرامت و ان علیک لعنتی و بدرستی که بر تست راندن من ترا از رحمت خود دور
کردم و بر تست خشم و غضب من الی یوم الدین تا بروز جزا مراد دوام و خلود لعنتست بر او چه بعدت پیوسته که در روز
قیامت لعنت برو مضاعف شود بروجهی که لعنت دنیا در جنب آن هیچ نماید و در روایت آمده که حق تعالی خلقت او را متغیر
ساخت بانوجه که سفیدی او را بسیاهی و نورانیه او را بظلمت بدل کرد و او را بقبیح ترو جهی مصور ساخت قال گفت ابلیس
رب ای پروردگار من چون مرا از رحمت خود محروم گردانیدی و ملعون و مطرود درگاه ساختی فانظرنی
پس مهلت ده مرا یعنی شربت مرگ بمن مچشان الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند مردمان قال گفت خدای
در جواب او که فانک من المنظرین بدرستی که تو از مهلت داده شدگانی الی یوم الوقت المعلوم تا روز وقتی که
معلوم و معین است نزد من مراد از زمان نفخهٔ اولست که همه خلایق در آن وقت شربت مرگ چشند و چون ابلیس وعدهٔ مهلت
شنید قال گفت بحق سبحانه که فبعزتک پس سوگند بغالبیت و قهاریت تو که بهر وجه توانم لاغوینهم
هر آینه گمراه گردانم اولاد آدم را اجمعین همه ایشان را الا عبادک منهم مگر بندگان تو از فرزندان او
المخلصین که پاک کرده شدگانند یعنی ایشان را پاکیزه گردانیده از شرک و خطیه و عصیان که مرا بر ایشان
راهی نیست مراد جمعی اند که بصفت عصمت متصف اند چون انبیا و ایمهٔ هدی صه بعد از آن حق سبحانه در جواب او قال
فرمود که فالحق پس منم خدای بحق نه باطل والحق و درستی و راستی را از من است اقول میگویم درست و راست
لاملئن جهنم هر آینه پر سازم دوزخ را منک از جنس تو یعنی از تو و سایر شیاطین و ممن تبعک
و از آنهایی که پیروی تو کرده باشند منهم از آدمیان اجمعین همه ایشان بعد از آن خطاب میکند به پیغمبر خود
که قل بگو ای محمد کفار مکه را ما اسئلکم علیه نمیطلبم شما را به تبلیغ رسالت وحی و هدایت شما براه حق من اجر

هیچ مزدی یعنی مالی که بجهت آن بمن دهید وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ از جملهٔ تکلیف کنندگان یعنی از جماعتی
که آنچه در ایشان نباشد و اهلیت آن نداشته باشند از خود ظاهر کنند و شما میدانید که من هرگز دعوی چیزی نکرده‌ام که نزد
من نبوده پس از سر تحقیق بدانید که إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی از جانب او سبحانه لِلْعَالَمِينَ مر جمیع
آدمیان را از جن و انس در کشاف آورده که متکلف سه علامت دارد یکی آنکه نزاع کند با کسی که برتر از وی است دوم آنکه گوید
چیزی را که مقدور او نباشد که بآن برسد سیم آنکه گوید چیزی را که نداند بعد از آن از روی تهدید خطاب بکفار میکند و میگوید
که وَلَتَعْلَمُنَّ البته بدانید نَبَأَهُ خبر قرآن را یعنی صدق آنچه در وی است از وعده و وعید یا عالم شوید بصدق خبر محمد
بَعْدَ حِينٍ پس از هنگامی که وقت مرگ است یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام که آن روز بدر است
سورة الزمر
ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که هر که سورهٔ زمر را بخواند حق تعالی او را از رحمت خود منقطع نگرداند
و ثواب خایفین و خاشعین در نامهٔ عمل او ثبت کند و از امام جعفر صادق نقلست که هر که سورة الزمر را قرائت نماید حق تعالی شرف
دنیا و عقبی باو عطا فرماید و او را بسیار در میان عالم گرداند بروجهی که هر که او را ببیند هیبت و سطوت او بر دل او نشیند
اکمال و عشایر نداشته باشد و بدن او را آتش دوزخ حرام گرداند و هزار مرتبه در بهشت از برای او بنا کنند که در هر مرتبه هزار قصر باشد
و در هر قصری صد حور بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله
مِنَ اللَّهِ از جانب خدای تعالی است الْعَزِيزِ که غالبست بر خلایق در جمیع احوال و متعال از اشباه و امثال الْحَكِيمِ دانا در همه
افعال و اقوال إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو این کتاب را که قرآن است بِالْحَقِّ
براستی و درستی نه بباطل و بازی یا بسبب اثبات حق و اظهار احکام معبود مطلق فَاعْبُدِ اللَّهَ پس پرستش کن خدای را
مُخْلِصًا لَهُ در حالتی که پاکیزه کننده باشی برای او الدِّينَ پرستش را ظاهر خطاب متوجه بحضرتست و از روی حقیقت مراد امت
یعنی ای امت مرحومه طاعت خود را از شرک و ریا پاک دارید أَلَا لِلَّهِ که بدانید که خدای راست الدِّينُ الْخَالِصُ پرستیدنی
پاک از شرک یعنی سزاوار آنست که طاعت او خالص باشد از ریا و شرک زیرا که منفرد است در الوهیت و یگانه در ربوبیت پس
در تهدید اهل شرک میفرماید که وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و آنانکه فرا گرفتند مِنْ دُونِهِ بجز از خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی مراد
که دوستی ایشان با آنها از حقیقت زعم معبودیت است در حق ایشان از ملایکه و عیسی و اصنام و شمس و قمر و شجر و حجر و
غیر آن و میگویند باعتقاد باطل که مَا نَعْبُدُهُمْ نمی‌پرستیم ایشان را إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا مگر برای آنکه نزدیک گردانند ما را

إِلَى اللَّهِ بسوی رحمت خدای زُلْفَى نزدیک گردانیدنی یعنی پرستیدن ما ایشان را بجهت آنست که شفاعت ما کنند و بسبب آن
مقرب درگاه الهی شویم إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بدرستی که خدای تعالی حکم کند بحق بَيْنَهُمْ میان مشرکان باعتقاد در روز معاد
فِي مَا هُمْ فِيهِ در آنچیزی که ایشان در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند و ظاهر سازد بطلان همه را یعنی مدعای هر یک
از یهود و نصاری و مجوس و سایر مشرکان آنست که معبود او حقست و غیر آن باطل پس حق سبحانه و تعالی حکم کند میان ایشان
در روز موعود و باز نماید بطلان هر یک از معبود ایشان و هم آن مشرکان را بدروغ اقرار کنند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا
يَهْدِي راه نماید بطریق اهل بهشت یا حکم نکند باهتدا و یا لطف نکند بجهت اصرار و تصمیم کفر با وجود تمکین و قدرت و عقل
و نصب ادله پس در وادی ضلالت بگذارد مَنْ هُوَ آنکسی را که او كَاذِبٌ دروغ گوست در دعوی الهیه كَفَّارٌ
ناسپاس در حق نعم حقیقی خود که منکر وحدانیت اویند پس بجهت رد دعوی کسانی که میگویند که الملائکة بنات الله و المسیح
ابن الله و عزیر ابن الله میفرماید که لَوْ أَرَادَ اللَّهُ اگر خواستی خدای بر سبیل فرض أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا اگر
ر
می آفرید
فرا گیرد فرزندی چنانکه اهل شرک دعوی میکنند و گمان می‌برند لَاصْطَفَى هر آینه برگزیدی مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه می‌آفرید
مَا يَشَاءُ آنچه خواستی چه غیر او هیچ موجودی نیست مگر که مخلوق اوست لیکن چون میان والد و مولود جنسیت شرطست
و مخلوق مماثل خالق نیست پس سُبْحَانَهُ پاکست از اتخاذ ولد هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ اوست خدای یگانه
قهر کننده و در هم شکننده جمیع جبابره بعد از آن بجهت تنبیه بر نفی احتیاج او شریک میفرماید که خدای بحق آنکسی است
بقدرت کامله خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آفرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ براستی نه بباطل و بازی بلکه در آفرینش
آنها چندین هزار آثار قدرتست تا در آن نظر کنند و پی بمعرفت او برند يُكَوِّرُ اللَّيْلَ در می‌آرد شب را عَلَى النَّهَارِ
بر روز یعنی پردهٔ ظلمت شب را بر روز می‌پوشد وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ و در می‌آورد روز را عَلَى اللَّيْلِ بر شب یعنی شعاع
ضیاء روز ظلمت شب را پنهان میسازد و یا شب را بروز می‌افزاید و روز را میکاهد و روز را بشب میفزاید و شب را
کم میکند وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را یعنی جاری ساخت ایشان را بر یک طریق كُلٌّ يَجْرِي
هر یک میرود از ایشان در فلک خود لِأَجَلٍ مُسَمًّى تا زمانی نام برده شده یعنی وقتی معین که منتهی دور اوست
در سیر هر روزه یا هر ماهه یا هر ساله یا وقت انقطاع او که روز قیامت است أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ بدانید که خدای
غالبست بر همه چیزها و جمیع مکونات مغلوب اویند الْغَفَّارُ آمرزنده با وجود شرک و معصیت سلب مغفرت نمی‌نماید

از بنی آدم و تعقیب تفصیل نوعا بعد خلقکم آفرید شما را ای فرزندان آدم من نفس واحدة از تن تنها که آدم است
ثم جعل منها پس آفرید از آن نفس یعنی از پهلوی چپ او یا از فضله او زوجها زن او را حوا چون ایجاد ابدان
و افاضه روح در آن اعظم نعمت از نعمتها است اول بیان آن نمود بعد از آن شروع در نعم دیگر کرده فرمود که و انزل و فرو
فرستاد و هم آفرید که سبب نباتات تا ماکول حیوانات شود و بعد از آن آفرید لکم برای شما من الانعام از چهار
پایان ثمانیة ازواج هشت جفت که زوج یکدیگرند یعنی نر و ماده از شتر و گاو و میش و بز نیز و با معنی آنست که
حق تعالی این هشت حیوان را از بهشت بزمین فرو فرستاده و بعد از آن در تفصیل خلق بنی آدم میفرماید که یخلقکم
می آفریند شما را فی بطون امهاتکم در شکمهای مادران شما خلقا من بعد خلق آفرینشی پس از آفرینشی
یعنی نطفه را علقه میسازد و علقه مضغه و پس از آن استخوان و بعد از آن گوشت بر وی میپوشاند پس تسویه آن میکند
فی ظلمات ثلث در سه تاریکی که آن ظلمت مشیمه و ظلمت رحم و ظلمت بطن است ذلکم آنکه خلق این اشیا کرد
الله ربکم خدا است که پروردگار و آفریدگار شما است له الملک مر او راست پادشاهی مطلق بر همه مخلوقات
لا اله الا هو نیست معبودی مگر او فانی تصرفون پس بکجا گردانیده میشوید از راه حق که توحید است
و میل بشرک میکنید با وجود این دلایل روشن ان تکفروا اگر کافر شوید ای اهل مکه یا کفران نعمت او کنید فان
الله غنی پس بدرستی که خدا تعالی بی نیاز است عنکم از ایمان یا از شکرگذاری شما پس کفر و کفران شما
ضرر باو نمیرساند بلکه ضرر آن بشما راجع خواهد شد و لا یرضی لعباده الکفر و نمی پسندد مر بندگان را
کفر و کفران و امر بآن نمینماید چه آن منشا ضرر عباد است و این قبیح است و او سبحانه از قبیح منزه است و ان تشکروا
و اگر سپاس داری کنید بر نعمت ایمان و غیر آن یرضه لکم بپسندد آن را از برای شما زیرا که شکرگذاری سبب مزید
نعمت است و لا تزر و بر ندارد وازرة نفسی که بردارنده بار گران خود است وزر اخری بار گران
نفس دیگر را یعنی حق سبحانه و تعالی بگناه زید عمرو را نگیرد چه آن عدول است از عدل پس هر کس مواخذ است بگناه
خود نه بگناه غیر خود ثم الی ربکم پس بسوی پروردگار شما است مرجعکم جای بازگشت شما یعنی مرجع نیک
و بد شما بسوی شما است فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را بما کنتم تعملون بآنچه بودید که در دنیا میکردید
انه بدرستی که او سبحانه علیم دانا است بذات الصدور بآنچه در سینهای شما است از اسرار مخفیه پس چگونه

اعمال شما از وی پوشیده شود آورده اند که عتبه بن ربیعه با ابو حذیفه ببلیه گرفتار شدند بخدای تعالی انابت کرده ترک بت
پرستی کردند چون بلیه بنعمت مبدل شد عهد شکنی نموده باز مشرک گشتند و مردم را اضلال کردند حق تعالی این آیه فرستاد
و اذا مس الانسان و چون رسید آدمی را یعنی عتبه یا ابو حذیفه ضر ضرری از مرض و قحط و شدت و غیر آن
از انواع محنت دعا ربه بخواند پروردگار خود را منیبا الیه در حالتی که بازگردیده است بسوی او و استغاثه
نماینده بدرگاه او و ترک کننده عبادت غیر او ثم اذا خوله پس چون عطا فرمودی حق تعالی او را نعمة منه نعمتی
از نزد خود یعنی آن بلیه را بنعمت بدل نمودی مشغول بآن نعمت شده و بآن مغرور گشته نسی فراموش کرد ما کان
آنچه را که بود یدعوا الیه که میخواند خدا را بسوی دفع آن من قبل پیش از وصول این نعمت و جعل لله
و گردانید برای خدای اندادا همتایان یعنی بتان را شریک وی ساخت در عبادت لیضل تا گمراه گرداند مردمان را
عن سبیله از راه خدای که طریق اسلام است قل بگو ای محمد این کافر جاحد را از روی تخویف تمتع برخوردار باش
بکفرک بناگرویدن خود قلیلا در زمان اندک که دنیا است چه آن در جنب آخرت در نهایت قلت است یعنی در زمان
حقیر متمتع شو از نعمت خدا که عنقریب زوال خواهد یافت و بعد از آن انک بدرستی که تو من اصحاب النار
از جمله یاران دوزخ خواهی بود و از اهل سعیر و عذاب الیم پس آیا این کافر معاند بهتر است امن هو یا کسی
او قانت که ایستاده دعا کننده است در اثنای صلوة یا همیشه ایستاده بوظایف عبادت آناء اللیل در ساعتهای
شب و از امام محمد باقر ع منقول است که مراد از این تهجد است که در نماز شب قنوت خواند ساجدا در حالتی که سجده
کننده است و قائما و در حالتی که ایستاده دعا کننده است مر خدا را یحذر حذر میکند الاخرة از عقاب
و یرجوا و امیدوار است رحمة ربه بخشش آفریدگار خود را یعنی با وجود کثرت طاعات و عبادات متردد است میان
خوف و رجا و هیچکدام را بر دیگری ترجیح نمیدهد چنانکه در حدیث آمده که اگر خوف مؤمن را با رجا او وزن کنند هر دو
مساوی یکدیگر باشند و هیچ یک بر دیگری راجح نباید چه رجحان رجا متضمن ایمنی است از عذاب و ترجیح خوف باعث
نومیدی از رحمت و هر دو مذموم اند نزد حضرت عزت جل شانه قل بگو ای محمد بکفار از روی توبیخ و انکار
هل یستوی آیا برابر باشند الذین یعلمون آنانکه میدانند دلایل توحید را و بوحدت متیقن اند و الذین
لا یعلمون و آنانکه علم ندارند بیگانگی و منکر جحود و عنادند یا از تنگنای بیگانگی کفر بفضای یگانگی خدا نمی آیند

إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند پذیر نمیشوند باین آیات و دلایل واضحات مگر أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقول خالصه
از شوب وهمهای فاسد از صادق ع مرویست که فرمود که الذین یعلمون در شان ماست و الذین لا یعلمون نامزد
دشمنان ما بود و اولوا الالباب شیعیان ما پس مائیم که بجمیع علم مزین و برتبه دانش محلی ایم و دشمنان ما اند که در
بادیه جهالت سلوک نموده اند و راه ضلالت و مخالفت پیموده اند و شیعیان ما اند که صافیه حق را در باطل تمیز کرده اند
مهتدی شده اند و متمسک بطریق مستقیم و صراط قویم گشته اند در خبر است که حضرت امیر ع شبی با قنبر در کوچه کوفه
بگذشت بدر سرای رسید یکی این آیه میخواند که أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ
یرجوا رحمة ربه قنبر گفت من آنجا توقف کردم و امیر المؤمنین بگذشت چون پاره راه برفت باز نگریست مرا گفت ای
قنبر چرا ایستاده گفتم یا امیر المؤمنین آواز حزین ازین خانه بگوشم میرسد فرمود ای قنبر خواب کردن از سر یقین
بهتر است از عبادت در حالت شک من ازین تعجب کردم و در آن سرا ایشان نگردم و بگذشتم روز دیگر آنجا رفتم
سرای منافقی بود گفتم یا امیر المؤمنین توجه داشتی که آن آواز منافق است فرمود که امامی چگونه رعیت را نشناسد و عالم
بجز این علوم اسرار نباشد بعد از آن خطاب بحضرت رسالت کرده میفرماید که قُلْ بگو ای محمد با اهل ایمان که حق سبحانه
میفرماید یَا عِبَادِ ای بندگان من الَّذِينَ آمَنُوا آن بندگان که گرویده اند بوحدت من و نبوت تو تصدیق کرده اند
اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از پروردگار خود بلزوم طاعت بر وجه قربت و دوری از معصیت لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا
مرآنانرا که کرده اند کردارهای نیکو فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درین جهان یا احسان نموده اند بغیر خود از دادن صدقات
واجبه و مندوبه حَسَنَةٌ مثوبه نیکوست در آخرة بعد از آن بجهة مبالغه در ارتکاب طاعت میفرماید وَأَرْضُ اللَّهِ
وَاسِعَةٌ و زمین خدا گشاده است اگر متعذر باشد که در متوطن خود باعمال حسنه ارتکاب نمایند و بطاعت و
عبادة مشغول شوند و اظهار شعار اسلام کنند باید که از آنجا مهاجرة کنند و خود را ببلاد اسلام رسانند و بفراغت
تمام بعبادة خدا مشغول گردند و چون از وطن خود برکردن و ببلد غریب رفتن موجب مشقت عظیم است از جهة
بعد از آن تسلی ایشان داده میفرماید که إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ جز این نیست که تمام و کمال داده میشوند
صبر کنندگان بر مهاجرة و مفارقت وکرب و بلیه أَجْرَهُمْ مزد ایشان بِغَيْرِ حِسَابٍ بیشمار یعنی از بسیاری
ثواب ممکن نباشد شماره آن نگاه داشتن از اصبغ بن نباته روایت کرده اند که با امیر المؤمنین ع بعیادت امام حسن

رفتیم امیر المؤمنین فرمود چگونه یافتی ای پسر رسول الله گفت الحمد لله که خود را بهتر مییابم بعد از آن فرمود که مرا باز نشانند
چون او را باز نشانند فرمود که شنیدم از جد خود رسول خدای که میگفت ای پسر من هیچ درختی که در بهشت درختیست
که او را شجرة البلوی گویند نامزد اهل بلا کرده اند و نصب نکنند از برای ایشان ترازو و دیوان اعمال را و نشر نکنند مر ایشان
را دیوان اعمال بلکه مزد ایشان بیحساب بر ایشان ریزان سازند بعد از آن این آیه تلاوت کرد که إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّا
بِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ و عیاشی باسناد خود از امام جعفر صادق علیه السلام همین حدیث را از حضرت
رسالت نقل کرده و نیز آنحضرت فرموده که روز قیامت نصب ترازو و دیوان عمل کنند برای اهل نماز و صدقه و حج پس جزای
اعمال ایشان بتمام و کمال بایشان دهند و از برای بلاکشان هیچ میزانی نصب نکنند و دیوانی وضع ننمایند بلکه مزد
ایشان را بر ایشان بیحساب فرو ریزند و کار ایشان بجایی رسد که اهل عافیت که در دنیا سالم و از بلیت مبتلا نبوده باشند تمنا
کنند که کاشکی بدنهای ایشان در دنیا بمقراض پاره پاره میکردندی تا امروز با اهل بلا در مرتبه درجه سلوک نمودندی در
خبر است که روز قیامت جماعت غازیان که در دنیا شربت شهادت چشیده باشند بدخول بهشت امر فرمایند چون
به بهشت رسند جماعتی را بینند که بصدر جنت نشسته باشند گویند خداوندا در دنیا فرزندان را یتیم کردیم و زنان را بیوه
و جان خود را فدا کردیم اینها پیش از ما به بهشت رسیده اند خطاب آید که ایشان درویشان اند که شما در جمیع عمر
یکبار بتیغ کفار شهادت یافتید و ایشان در روزی صد بار بتیغ بلا و تیر امتحان ما کشته میشدند مرتبه شهادت شما بمرتبه
ایشان نمیرسد آورده اند که کفار مکه حضرت رسالت را گفتند تا اجر برین داشته که بدعتی دینی میکنی که مخالف دین ملت
پدران و اشراف قوم خودی میکنی و بعبادت اصنام میل نمی نمایی تا از این محنت و تشویش رهایی یابی قُلْ بگو ای محمد
مشرکان مکه را که إِنِّي أُمِرْتُ بدرستی که من امر کرده شده ام أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ باینکه پرستش نمایم خدای بحق
مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ در حالی که پاکیزه کننده باشم دین را از لوث شرک یعنی مامورم بآنکه موحد باشم و معترف
توحید وَأُمِرْتُ و فرموده شده ام باخلاص مذکور لِأَنْ أَكُونَ بجهة آنکه باشم أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ
اول گردن نهادگان یعنی مقدم ایشان باسلام در دنیا و سابق از جماعتی که ایشان را بدین اسلام دعوت میکنم
قُلْ بگو ای محمد مر این کفار را که در صدد آنند که ترا از دین برگردانند إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم إِنْ
عَصَيْتُ رَبِّي که نافرمانی کنم خود را باین وجه که طریق توحید بگذارم و دین شما را اختیار کنم عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ

ابراهیم

عذاب روزی که بزرگ یعنی روز قیامت که در وا ما و یل عظیم است قُلِ بگو ای محمد مر آن مشرکان را که اللّٰهَ أَعْبُدُ
خدای بحق را می پرستم و بس مُخْلِصًا لَهُ دِينِي در حالتی که پاک کننده ام دین خود را از شرک و طاعت خود را
از ریا فَاعْبُدُوا پس بپرستید ای مشرکان مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ آنچه خواهید بجز از خدا، بتان و غیر آن
این آیه ما بسبق منسوخ است مشرکان بعد از شنیدن این کلام و نومید شدن ایشان از میل پیغمبر بین ایشان گفتند
ای محمد زیان کردی که کیشها را اختیار نکردی و مذهب تازه را اختراع کردی آیه آمد که قُلْ بگو ای محمد با اهل
شرک که إِنَّ الْخَاسِرِينَ بدرستی که زیان کاران الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ
در نفسهای خود وَأَهْلِيهِمْ و در کسان خود يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامت چه در آن روز از نفس خود نفع
نگیرند و از اهل خود نیز انس نگیرند همچنانکه در دنیا چه حق تعالی ایشان را از هم متفرق سازد و گویند خسران
ایشان بانیوجه است که نفسهای ایشان خود را آن روز در طبقات دوزخ بینند و اهل خود را که ایمان آورده
باشند در بهشت یابند و این هنگام نه از خود منتفع شوند و نه اهل ایشان بفریاد ایشان رسند پس نسبت باین
هر دو زیان زده باشند أَلَا ذَٰلِكَ بدانید که آن زیان مذکور هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ آن زیان ظاهر
و هویداست که بر هیچکس از اهل موقف پوشیده نیست لَهُمْ مر آن خاسران راست مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ
مِنَ النَّارِ از زبر ایشان سایبانها از آتش وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ و از زیر ایشان نیز سایبانهاست
طایفهٔ دیگر را که در درکهٔ زیرتر از ایشان باشند که منافقان اند چه اهل نفاق در آخرین درکات دوزخ خواهند
بود و اهل کفر بر زبر ایشان و یا معنی آنست که مر ایشان را طبقهای آتش نیران که زبر ایشان باشد و فرشهای گسترده
از آتش سوزان از زیر ایشان ذَٰلِكَ آن عذابی که وصف کرده شد يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ می ترساند خدای
بآن عِبَادَهُ بندگان خود را بجهت رحمت و اسوهٔ خود در شان ایشان تا بپرهیزند از آن آتش و با وامر او
قیام نمایند يَا عِبَادِ ای بندگان من چون عقوبتی چنین در عقب تمامت فَاتَّقُونِ پس بترسید از من
آورده اند که در زمان جاهلیة زید بن عمرو بن نفیل و سلمان فارسی و ابوذر غفاری زبان بکلمهٔ توحید طیبه	سلمان فارسی
لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ گشوده بودند و باعتقاد تمام بوحدت الهی اعتراف کردند و از کیش آبای خود تبرا کردند حق تعالی
در شان ایشان آیه فرستاد که وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ و آنانکه اجتناب کردند از شیطان

که در غایت طغیان و عدوان و سایر شیاطین که مضلات دین اند یعنی دور شدند أَنْ يَعْبُدُوهَا از آنکه پرستند
آنها را و تبعیت کنند وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ و بازگشتند بسوی خدا و از سر یقین روی دل بجانب او آوردند لَهُمُ
الْبُشْرَىٰ مر ایشان راست مژدهٔ ثواب آن یا در حین حیات زمان پیغمبران و یا نزد وفات به بشارت فرشتگان
و بعد ممات بخطاب الهی بر قول جمهور خلاصه سخن آنست که آنانی که مجتنب شدند از عبادت هر چه دون خداست ایشان را
مژده ثوابست فَبَشِّرْ عِبَادِ پس مژده ده بندگان مرا الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ آنانکه می شنوند گفتار
حق را فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ پس پیروی میکنند با نقولی که اقرب بحق و اصوب بصوابست و سدی گفته که اتباع
قول که احسن الحزبیت که مامورند بآن از طاعات و عبادات و ابو درد افزوده که اگر بجهت سه چیز نبود نمیخواستم که
یکروز زنده بمانم یکی تشنگی در حین گرما یعنی روزه داشتن در آن و دیگری سجده کردن در جوف لیل و سیم مجالسه
کردن که بهتری کلام گویستند و یا آنکه بشنوند امر قرآن را و احسن ترین را اختیار کنند همچنانکه اختیار عفو کنند بر قصاص
که افضل از آنست بقوله تعالی وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ و تبعیت صدقهٔ خفیه کنند که افضل است از صدقه علانیه بقوله تعالی وَإِنْ تُخْفُوهَا
وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ و بر همین قیاس تابع محکم شوند دون منسوخ و عزیمت را اختیار کنند دون رخصت أُولَٰئِكَ
آنگروه که تابع سخنان نیکوترند الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ آنانند که راه نموده است خدای ایشان را بمقصد نجات و ایشان بآن
مهتدی شده طریق صواب را که موجب وصول است بجنت اختیار نموده اند وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ
و آنگروه ایشان اند خداوندان عقول صافیه از شایبه اوهام فاسده و تخیلات باطله که از تسویلات شیطانی ناشی
میگردد پس بر سبیل تهدید میفرماید که أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ آیا آنکس که واجب شده بر وی سخن وعید
که مشعر است بر عذاب الیم یعنی لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ تا آخر و حدیث هؤلاء اهل النار و لا ابالی باشد چون کسی که مستوجب
جنان و سزاوار روضهٔ رضوانست یعنی شخصی که مستحق عقوبتست هرگز مثل کسی نباشد که سزاوار جنت است
أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ آیا تو ای محمد میرهانی آنرا که در دوزخ است یعنی قادر نیستی که بوسیله ادخال
ایمان در قلوب و ضمایر ایشان ایشان را از عذاب برهانی پس عدم قبول ایمان از جانب نفس ایشان است و بر تو حرجی
لازم نمی آید چه بر تو همین تبلیغ است و بس و از ابن عباس روایت که این آیه در شان ابولهب و پسرش عتبه
و بعد از ذکر وعید در بیان وعد میفرماید که لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا لیکن آنانکه بپرهیزند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار

خود بوسیلهٔ قبول ایمان و بسبب طاعت لَهُمْ وایشان راست در بهشت غُرَفٌ غرفها یعنی منزلهای بسیار بلند مِنْ فَوْقِهَا از بالای
آن غرفها غُرَفٌ غرفهای دیگر بلندتر مَبْنِيَّةٌ بنا کرده مستحکم گردانیده شده بلا قصور و اعوجاج تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ از زیر غرفها جویهای بهشت وعده داده شده است این غرف و انهار را اهل ایمان وَعْدَ اللَّهِ وعده دادن برود
خدای یعنی وعده حق تعالی است بایشان لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ خلاف نمیکند خدای وعده خود را پس البته محقق
الوقوع است و تخلف آن از قبیل محال ابو سعید خدری از حضرت رسالت صلعم روایت کند که چون اهل بهشت بهشت
درآیند از بالای سر خود غرفها بینند که بود مسافت میان ایشان و آن غرف چون بعد زمین بجنبه نسبت باسمان و اهل آن بشبه بستارها
درخشنده گفتم یا رسول الله منازل انبیا باشد فرمود که اهل مراتب و درجات عالی از امت من باشند و بعد از ذکر دعوت مردمان
بتوحید و بیان دلایل وحدت میفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی خطاب بحضرت است و مراد جمیع مکلفین و استفهام برای تقریر یعنی البته می بینی
إِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ که خدای فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابرها مَاءً آبی یعنی آب باران فَسَلَكَهُ پس درآورد آن را يَنَابِيعَ
فِي الْأَرْضِ از چشمهای نابع و کاریزهای جاری که در زمینست ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ پس بیرون می آرد از آن آبی زَرْعًا
کشت را مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ که گوناگونست رنگهای آن از حمره و خضره و بیاض و صفره و غیر آن و گویند مراد بالوان اصناف
و اجناس مختلف است چون گندم و برنج و جو و کنجد و غیر آن ثُمَّ يَهِيجُ پس خشک میشود آن زرع بعد از خضره و نضارة فَتَرَاهُ
پس می بینی آن را مُصْفَرًّا زرد شده پس از طراوت و تازگی آن ثُمَّ يَجْعَلُهُ پس میگرداند خدا حُطَامًا ریزه ریزه و درهم آنرا
شکسته و خورد و مرده گشته إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در انزال باران و در اخراج زروع مختلف بآن و تقلب آن از حالی بحالی
لَذِكْرَىٰ هرآینه یادکردنیست لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول سلیمه را که در آن تفکر نمایند و عارف شوند بصانع
محدث و قدرت او بمبداء و معاد و بلکه تشبیه نمایند اموال دنیوی را بآن زروع تر و تازه و بر آن اعتماد نکنند چه از نیک
وقتی نمو آن بذبول مبدل شود و سخت زوال پذیرد و چون افهامی که مشوب بلوث اوهام در این تفکر نمی کنند تا عارف شوند
بوجود صانع علام از نتیجه میفرماید أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ آیا پس آنکسی که گشاده است خدای صَدْرَهُ سینه او را
فراخ گردانیده دل او را لِلْإِسْلَامِ برای قبول اسلام بوسیله استعمال قوه عقیله در دلایل بینه و حجج واضحه و بواسطه
استعداد تمام او بالطاف نامتناهی همچو کسیست که سینه او تنگست از قبول حق بجهت اصرار او بر عناد و انکار و عدم تدبر
او در دلایل و حجج آفاقی که موصلست بمعرفت پروردگار و صدق پیغمبر سید مختار خلاصه معنی آنست که آنکسی که خدای تعالی

بسبب اهلیه

بسبب اهلیه و استعداد لطف در حق او الطاف عمیم خود فایض ساخته بر وجهی که سینه او منشرح شود بقبول ایمان همچون کسی باشد
که بجهت استعداد لطف نظر الطاف از و باز گیرد و او را در مضیق کفر بگذارد چه میان این هر دو بعد المشرقین فَهُوَ پس آنکس که سینه او فسیح
و دل او وسیع از برای قبول ایمان عَلَىٰ نُورٍ بر روشنی معرفت یعنی براه وحدت یا بر یقین و بصیرت مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود
ابن مسعود روایت کند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم این آیه را قرائت فرمود ما گفتیم یا رسول الله انشراح صدر چه
معنی است فرمود که نور معرفت الهیست در دل بنده مؤمن بر وجهی که دل او را روشن و فراخ گرداند گفتیم یا رسول الله علامت آن چیست
فرمود انابت بنده بالکلیه از سرای غرور بگذرد و بتوفیق تهیهٔ اسباب خود پیش از نزول مرگ مستعد آن شود و در بعضی تفاسیر آورده اند که این آیه در شان
عالیشان حضرت امیر المؤمنین و عمار یاسر و بجهت کمال معرفت و یقین آنحضرتست که قایل این کلمه گشته که لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا پس در باره ابو لهب و فرزندان او نازل شده و جمعی که توابع ایشان بودند میفرماید که فَوَيْلٌ پس چاه ویل که در دوزخست باشد عذاب
و سختی لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مر جماعتی راست که سخت است دلهای ایشان مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ از جهت یاد کردن خدای که کلمه توحید است یعنی که
نزد ایشان یاد خدا کنند بوحدانیت بسبب او زیاده میگردد قساوت در دلهای ایشان کقوله فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ پس اصلا متعظ
نمیشوند از ترغیب و منزجر نمیگردند بترهیب أُولَٰئِكَ آن گروه سنگدل فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا و آشکارا اند بر وجهی که ضلالت
ایشان بر هیچکس پوشیده نیست ابو سعید خدری از رسول خدا روایت کرده که حاجات از رحم دلان امت من طلب کنید که خدای تعالی
رحمت در دلهای ایشان وضع کرده و از ارباب قلوب قاسیه طلب حاجت مکنید که حق تعالی غضب و خشم خود را در ایشان نهاده است
و نیز از آن حضرت مرویست که خدای دوست دارد هر دلی که ترسنده و نرم و مهربان باشد و مردم را بخیر تعلیم نماید و
دعوت خدا عموم کنند و دشمن دارد هر دلی را که غافل از ذکر خدا و اوقات را بیهوده صرف نماید و هر شب در خواب گذراند و ذکر خدا نکند مالک
بن دینار فرموده که حق تعالی بر هیچ قوم خشم نگرفت و رحمت خود را از ایشان باز نگرفت مگر بجهت قساوت ایشان آورده اند که
روزی اصحاب نبوت مآب عرض کردند که ملال و کلال بخاطر ما طاری شده خواهش ما آنست که بگفتار نغز و سخنی ادا نمایی تا رنج ما
بفرح مبدل شود و زنگ کدورت از صفحهٔ خاطر زدوده گردد این آیه آمد که اللَّهُ نَزَّلَ خدای فرو فرستاد أَحْسَنَ الْحَدِيثِ نیکوترین سخنها
كِتَابًا مُتَشَابِهًا که آن کتابیست مانند یکدیگر یعنی بعضی از آن مشابه بعضی دیگر است در جزالت لفظ و تناسب نظم و تناسب اسلوب
و جودت معانی و دلالت بر اعجاز معجزه نبوت و اشتمال آن بر منافع دنیوی و اخروی یا برخی از آن مصدق برخی دیگر است و از آن
تناقض و اختلاف در کلام نیست مَثَانِيَ ثنی و مکرر است یعنی مشتمل است بر تکرار قصص و اوامر و نواهی و وعد و وعید و مواعظ و

نصایح یا محتویست بر رموز و جات امور متقابله چون امر و نهی و وعد و وعید و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ و مؤمن و کافر و غیر آن
و با هر چند نزد تلاوت تکرار میکرده موجب ملال و کلال نمیشود بلکه هر چند بیشتر خوانده میشود ذوق بتلاوت آن زیاده میکرده
فایدهٔ تکرار آن اینست که نفوس بسیار متوقفند از ذکر وعد و وعید و موعظه و نصیحت پس اگر در آن تکرار نباشد در نفوس
رسوخ پیدا نکند و هیچ عمل بآن ننماید و از اینجاست که حضرت رسالت سه و چهار مرتبه مواعظ و نصایح را با اصحاب تکرار
میفرمود و سعی میکرد تا آن در قلوب ایشان مرکوز شود و در صدور ایشان منقوش گردد و دیگر از صفات قرآن اینست
تَقْشَعِرُّ مِنْهُ میلرزد از وی یعنی بجهت شدت از خوف وعیدی که در وست بسیار منقبض میگردد و هم میجهد جُلُودُ
الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ پوستهای آنان که میترسند از عقاب پروردگار خود ثُمَّ تَلِينُ پس نرم میشود
و آرام میگیرد جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ پوستهای ایشان و دلهای ایشان إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ بسوی یاد کردن خدا
یعنی آیات رحمت و مغفرت را می‌شنوند پوستها و دلهای ایشان نرم میشود و آن خشیت و قشعریره که بسبب آیات
وعید طاری شده از آنها زایل میگردد و از ابن عباس بن عبد المطلب مرویست که پیغمبر فرموده هرگاه بلرزد پوست
بندهٔ مؤمن از ترس خدا ریزان شود از وی گناهان همچنانکه ریخته میشود برگها از درخت خشک زید بن اسلم
از ابی بن کعب روایت کرده که روزی نزد رسول ص رفتم و او بقرآن خواندن مشغول بود در اثنای آن جمعی را
رقت آمد فرمود غنیمت دانید دعا کردن را نزد گریستن که باجابت مقرون خواهد شد چه رقت رحمت الهی است
و نجات از عقوبت پادشاهی عبد الله بن زبیر گفت از اسماء بنت ابی بکر پرسیدم که اصحاب رسول نزد استماع
قرآن چگونه بودندی گفت چنانکه خدای تعالی وصف ایشان کرده چشمها گریان و اعضای لرزان اکنون جمعی پیدا شده
که چون قرآن میشنوند می افتند و فریاد میکنند گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم این رافعل شیطان
لعین است ذَٰلِكَ این کتاب بزرگوار موصوفست بصفات مذکوره هُدَى اللَّهِ راه نمودن خداست
یعنی ارشاد مر بندگان را از جانب خدا يَهْدِي بِهِ راه راست مینماید یعنی بتوفیق ایمان میدهد بسبب آن
مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد از کسانی که تأمل کنند در ادلهٔ واضحه و تفکر کنند در حجج بینه آن یا توفیق طاعت
میدهد بآن اهل جنت را وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا گمراه سازد خدای یعنی فرو گذارد او را بسبب
جحود و عناد او با وجود ظهور دلایل بر وحدت و آیات وعید بر معصیت فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ نیست مر او را

هیچ نماینده که او را از ضلالت نجات دهد مراد کفار فجار اند که بسبب اصرار انکار را اصلا التفات بادلهٔ توحید و آیات وعید نمیکنند پس
بر سبیل تهدید میفرماید که أَفَمَنْ يَتَّقِي آیا پس کسی که پرهیز میکند بِوَجْهِهِ بروی خود سُوءَ الْعَذَابِ از بدی عذاب
و شدت عقاب که آن زبانهٔ آتش دوزخ است یعنی روی خود را سپر آتش سازد يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز بجهت آنکه دست
و پای او در زنجیر بسته و ممکن نباشد او را که از خود دفع کند مگر بروی چون کسی هست که ایمن بود از عذاب و نکال و از صدمت
قرار گرفته فارغ البال نزد کلبی مراد ابوجهل است که او را دست بسته بدوزخ برند و او بروی خود خواهد
از آتش پرهیز کند و از خود دفع کند و عطا گفته که مراد کسیست که سرنگون او را در آتش اندازند پس اول عضوی که آتش او را
مس کند روی او باشد بعد از آن از قول خزنهٔ دوزخ نسبت بکفار خبر میدهد که وَقِيلَ و گفته شود یعنی خازنان دوزخ گویند
لِلظَّالِمِينَ مر ستمکاران را از کفره و فجره ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ بچشید جزای آنچه بودید که کسب میکردید
از تکذیب پیغمبر و بعث و نشور و محشر پس در مبالغهٔ تهدید کفار ملت میگوید كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تکذیب کردند
آنانکه بودند پیش از کفار مکه پیغمبر خود را فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ پس آمد بایشان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ
از آنجا که شعور نداشتند بآن و وقوع آن در خاطر ایشان نمیگذشت بلکه در حالت امنیت و رفاهیت و غفلت
عذاب بر ایشان نازل شد بطریق فجاءه فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ پس بچشانید ایشان را خدای الْخِزْيَ خواری و رسوائی
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بمسخ و خسف و قتل و سبی و اجلا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب
سرای دیگر یعنی عقوبتی که برای ایشان آماده است أَكْبَرُ بزرگتر است از عذاب دنیا بجهت شدت و دوام لَوْ كَانُوا
يَعْلَمُونَ اگر هستند که بدانند یعنی اگر از اهل علم و نظر اند هر آینه عالم خواهند بود بآن و عبرت خواهند گرفت از آن
وَلَقَدْ ضَرَبْنَا و بدرستی که بیان کردیم لِلنَّاسِ برای آدمیان فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ درین کتاب که قرآنست
مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که محتاج الیه است از مردمان در امور دین مراد ذکر امم ماضیه است یعنی در قرآن احوال
امم ماضیه را بیان کردیم لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیرند یعنی تا در آن تامل نموده عبرت گیرند
از آن قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتی که قرآنیست بلغت عرب غَيْرَ ذِي عِوَجٍ نیست خداوند کجی یعنی منحرف نیست از حق
بلکه طریق مستقیم است که موصل است بحق پس هیچ اختلال و تناقض و اختلافی در معانی آن نیست و هیچ شک و شبهه
نیست در حقیت آن پس آنرا منزل ساخت لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که ایشان پرهیزند از کفر و انواع عصیان

بسبب تأمل و تفکر در معانی آن پس از برای عبده اصنام و اهل توحید مثل میزند و میگوید که ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا بیان کرد خدای تعالی
مثلی را برای مشرکان و موحدان اما از برای مشرکان مثل زد رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ یعنی مردی را که در او شریکان باشند
یعنی بنده که او را مولای متعدد داشته باشد مُتَشَاكِسُونَ که مخالف کننده باشند با هم بجهة بدخویی و با هم نسازند در شرکت آن
بنده پس هر شریکی او را کاری فرمایند و آن کار تمام ناکرده شریکی دیگر کاری دیگر با او رجوع کنند و او هیچکدام را با تمام نتواند
رسانید و شریکان بجهة این از او راضی نباشند وَرَجُلًا سَلَمًا اما از برای موحد مردی که وارسته باشد از شریکان
و خالص باشد لِرَجُلٍ برای مردی یعنی بنده که مخصوص یک مولی باشد و او را در نجاح مقاصد مردم خشنود تواند ساخت
هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا آیا مساوی باشند این دو بنده از روی شباهت در همه صفت یعنی البته مانند یکدیگر نباشند
چه یکی بسبب تنازع مالکان مضطرب باشد و نتواند که نوعی کند که در خدمتکاری همه از او راضی باشند و دیگری از تخالف شریکان سالم
بود و بجهة نیکویی خدمتکاران مولی از او خشنود بود یعنی همچنانکه مشرک میان شرکاء دل او متفرق است بخدمتکاری شریکان این
و متحیر گشته نمیداند که بخدمت کدام قیام نماید و بچه نوع همه را خشنود سازد و بر کدام مشترک بجز توزیع و تقسیم عبودیت
نموده از برای آلهه مختلفه و سرگردان شده نمیداند که کدام از ایشان را عبادة کند و اعتماد در ربوبیت کدام نماید و از
الحاح مقصود کند همچنانکه بنده که مملوک یک کس باشد بتوجه تمام و جد ما لا کلام کمر خدمتکاری بر میان بسته بچیزی که رضای
مولای وی است قیام مینماید و از آنچه سبب کراهیت اوست محترز میشود و بجهة این آنچه مراد اوست حاصل میکند همچنین موحد
بالکلیه و من جمیع الوجوه روی توجه بجانب معبود بحق آورده بعبادة او اشتغال نموده و از غیر او منقطع شده و چیزی که
سبب خشنودی معبود است استعمال میکند و از آنچه منشأ سخط اوست احتراز میکند و بواسطه این انقیاد و اطاعت بنعمت عاجل
و آجل میرسد ابو الحسن حسکانی باسناد خود از امیر المؤمنین عم روایة کند که آنحضرت فرمود أَنَا ذٰلِكَ الرَّجُلُ السَّلِيمُ
لِرَسُولِ اللّٰهِ منم آن مردم که بخلوص تمام بخدمتکاری حضرت رسالت پناه صلعم اقدام مینمایم و عیاشی باسناد خود از ابی
خالد روایة کرده که امام محمد باقر فرمود که الرجل السليم للرجل علي حقا و شيعته آن مردی که خالص است در عبودیت مالک
خود و خدمت او منسوب بخدمت غیری نیست امیر المؤمنین است و شیعیان او و چون این ضرب المثل سبب هدایت بندگان است
بایمان که اعظم نعم است از برای آن میفرماید که الْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ثنا و ستایش مر خدای راست که در خدایی شریک ندارد و نه غیر او
چه منعم بذات است و مالک علی الاطلاق بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بلکه بیشتر ایشان نمیدانند حقیقة این معنی را بمرتبه حظ

خیر علی ابن ابی طالب عم

آورده اند
و حظ عناد و بغض را شریک او میسازند که کفار میگفتند که انتظار میکشیم که محمد بمیرد و ما از محنت او خلاص شویم آیة آمد که إِنَّكَ
مَيِّتٌ بدرستی که تو متصفی بصفت موت وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ و تحقیق که کفار نیز مرده اند یعنی مآل تو و ایشان موت است پس انتظار
مرگ و شماتت باقی بفانی معنی نداشته باشد ثُمَّ إِنَّكُمْ پس از بهت بدرستی که شما ای مؤمنان و کافران يَوْمَ الْقِيَامَةِ
در روز رستخیز عِنْدَ رَبِّكُمْ نزد پروردگار خود تَخْتَصِمُونَ خصومت خواهید کرد در امر دین پس تو حجت آوری
برایشان که من در توحید حق بودم و شما را شریک بر باطل و من تبلیغ رسالت نمودم و شما را براه راست دعوة کردم
و لکن شما طریق لجاج و عناد پیش گرفته تکذیب من کردید و ایشان بباطل اعتذار آورند و گویند اطاعة رؤسا و پیشوایان
خود کردیم و اقتدا بپدران خود کردیم ابو سعید خدری گوید که تا روز جمل و صفین دانستیم که این خصومت در میان ما نیز باشد
و ابن المغازلی برآنست که این آیة مخصوص با هل قبله است فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنْ كَذَبَ از کسی که
دروغ گفت عَلَى اللّٰهِ بر خدا یعنی او را شریک و زن نسبت کرد وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ و تکذیب نمود بسخن راست
یعنی بتوحید و قرآن إِذْ جَاءَهُ در وقتی که آمد باو بی آنکه تامل و تفکر نماید در آن أَلَيْسَ آیا نیست استفهام برای
تقریر است یعنی البته هست فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ مکان و مقام ناگرویدگان و منکران آن
بجهة جزای عقیده فاسده و اعمال قبیحه یعنی بدوزخ مقام آنانست که افترا کردند بر خدا و دروغ دانستند توحید را
و قرآن یا جای مطلق کافران و جاحدانست وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ آنکسی که آورد سخن راست را وَصَدَّقَ بِهِ
و تصدیق نمود یعنی سایر مؤمنان بآن أُولٰئِكَ آن گروه عالیشان هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشان اند پرهیزکاران
نه غیر ایشان نزد سدی مراد از اول جبرئیل است که قرآن را از جانب حضرت عزت آورده و بثانی حضرت رسالت پناه
که تصدیق بآن نموده و تلقی فرموده و گویند که جاء بالصدق انبیا اند و صدق به اتباع ایشان و حافظ ابو نعیم از ابن
عباس و مجاهد از ائمه هدی عم روایة کرده اند که جاء بالصدق محمد است صلعم و صدق به علی ابن ابی طالب عم و در خبرست
که چون شب معراج رسول را بآسمان بردند و ملکوت سموات بر وی عرض کردند خطاب رسید باو که برو و قوم خود را بآنچه
مشاهده کردی خبر ده گفت خدایا قوم مرا تصدیق نخواهند کرد از جانب عزت خطاب آمد که لِيُصَدِّقُكَ علي و هو الصديق
الاكبر علی ابن ابی طالب تصدیق تو خواهد کرد و او صدیق اکبر است و از مخالف و موافق نقل است که پیغمبر صلعم فرمود الصديقون
ثلثة حبیب النجار مؤمن آل یٰس و حزقیل مؤمن آل فرعون و علی ابن ابی طالب و صدیق آل محمد مرویست که رسول خدای

و فاجر مر

اعتماد نماید هم

به

جمی را بنوایی پیوسته داد و امیر المؤمنین علی را بر ایشان امیر کرد و بعد از آن فرمود که کیست که فضل سبز عم از قرآن بگوید
عمار یاسر برخواست و گفت من بگویم یا رسول الله فرمود بگو عمار گفت قال الله تعالی والذی جاء بالصدق وصدق به رسول
فرمود صدقت یا عمار زید بن حسان روایت کرده که در بدایت اسلام نزد حضرت رسالت رفتم و گفتم یا محمد چه میگویی فرمود
میگویم لا اله الا الله و انا رسول خدا یکیست من فرستاده اویم گفتم صدقت یعنی هذا اکثر تصدیق میکنند برین قول رسوله
فرمود صبی و امراة کودکی و زنی یعنی علی و خدیجه و از نجاست که آنحضرت فرمود که هفت سال فرشتگان بر من و
علی صلوات فرستادند برای آنکه در آن هفت سال نماز هیچکس بر آسمان نبردند الا نماز من و علی لهم مرآن مؤمنان
مصدق راست در بهشت ما یشاؤن آنچه خواهند و آرزو کنند از جلایل نعمت و عظایم کرامت عند ربهم
نزد پروردگار خود ذلک آن ثواب عظیم و نعمت جسیم جزاء المحسنین پاداش نیکوکاران است که اهل
تصدیق اند و کنندۀ افعال حسنه لیکفر الله عنهم تا بپوشد خدای در ایشان بسبب مساعی نیکوی اعمال
اسوأ الذی عملوا بدترین آنچه کرده بودند یعنی محو کند از ایشان عذاب شرک و معاصی که کرده باشند آنرا
قبل از ایمان آوردن و عملهای نیکو کردن تخصیص اسوء جهت مبالغه است چه تکفیر آن موجب فعلیت که در سوء
کمتر باشد یا اشعار است بآنکه ایشان از جهت استعظام ذنوب می پندارند که مذنب و مفرط اند و اگر چه فی الحقیقة فاعل آن نیستند هیچ
روش اهل عصمت ویجزیهم اجرهم و پاداش دهد ایشان را اجرهم مزد که دارایشان باحسن الذی بنیکو
ترین چیزی که کانوا یعملون بوده که عمل میکردند مراد از احسن مطلق محاسن اعمال است و تفسیر آن باحسن بجهت کمال
اخلاص ایشانست در آن و زیادتی ثواب آن یا مراد از آن مجموع فرایض و سنن است که مزیة حسن دارند بر مباحی که بآن مستحق
ثواب نمیشوند آورده اند که حضرت رسالت صلعم چون ذکر معایب آلهه باطله میکردند کفار تخویف او میکردند که چنین مگو که بواسطه
این گفتن از جانب خدایان ما بتو ضرری خواهد رسید که هیچکس آنرا کفایت نکند حق تعالی آیة فرستاد الیس الله بکاف
آیا نیست خدای کفایت کننده مراد تقریر و اثبات است یعنی البته کفایت کننده است عبده بندۀ خود را که محمد است از جمیع انواع
ضرر که ویخوفونک و میترسانند ترا مشرکان بالذین بآنانکه می پرستند من دونه بجز از خدای بحق و میگویند
که آلهه ما ضرر بتو خواهند رسانید و در روایت آمده که چون خالد را پیغمبر قصد کرد که عزی را بشکند کفار گفتند ای خالد از غاب
این عمل بترس که شان عزی نسبت به بتان دیگر ارفع است مبادا که بتو و محمد آسیبی رسانند التفات بگفتار ایشان نکرده

تبر را بر سر عزی زد و بشکست و گفت کفرانک للعزی لا سبحانک سبحانک عز اهانک کفو و ناسپاسی مر تراست نه پاکی
و پاکیزگی که سزای است که ترا خوار و ارزاد و بیمقدار کرد و اند پس حق تعالی حبیب خود را وحی کرد که من کافی مهمات تو ام و نگهدارندۀ تو
از جمیع آفات و اذیات کفار بجهة آنکه کمال سفاهت تخویف میکنند از ضرری که از صنم تابان بتو رسد و شبهه نیست در آنکه
اسناد اضرار و ایذا بجمادات از فرط جهالت و حماقت است و من یضلل الله و هر که را گمراه سازد خدا یعنی
او را در وادی ضلالت کفران و شقاوت خذلان بحال خود واگذارد بجهة اصرار انکار و عدم التفات او در دلایل
وحدت پروردگار فما له من هاد نیست آن گمراه را هیچ راه نماینده که او را براه راست آرد یا آنکه هر که را خدا از
طریق جنت بهشت بگرداند بسبب کفر و عصیان پس هیچ کس او را ببهشت هدایت نکند و من یهد الله و هر که را خدا راه نماید
او را بتوحید بواسطه تدبر و تفکر او در آیات وحدت فما له من مضل نیست او را هیچ گمراه کننده که او را از آن راه
بگرداند الیس الله بعزیز آیا نیست این نیز بر وجه تقریر است یعنی البته هست خدای تعالی غلبه کننده بر مشرکان و مغلوب
سازندۀ ایشان ذی انتقام خداوند کینه کشنده که انتقام کشد از کافران و معاندان و سایر دشمنان خود و درین کلام وعید
کفار قریش است پس بجهة وضوح برهان بر توحید خالقیة خود میفرماید و لئن سألتهم و اگر بپرسی از مشرکان که
من خلق السموات والارض که پیدا کرد آسمان و زمین را و از عدم بوجود آورد لیقولن الله هر آینه
گویند خداست با وجود جحود و عناد ایشان چه بجهة دلیل واضح بر توحید خالقیة هیچکس انکار آن نتوانند نمود چون بایشان
معترف شوند قل بگو بایشان افرأیتم آیا می بینید ما تدعون آنرا که میخوانید من دون الله بجز از خدای
از بتان و سایر معبودات الهیه باطله یعنی ببینید آنها را که ان ارادنی الله اگر اراده کند خدای من بضر ضرری و سختی
و برساند بمن اذیتی و محنتی از مرض و سایر عوارض هل هن آیا باشند ایشان کاشفات ضره دفع کننده کان ضرر
او نسبت بمن او ارادنی برحمة یا اگر خواهد خدای بمن نعمتی و منفعتی از صحت و غنا و غیر آن هل هن آیا باشند آنان
ممسکات رحمته بازدارندگان منفعت نعمت او از من و چون شما مقرید بر خالقیة او و معترف بر عجز آلهه خود از
دفع ضر و نفع پس ذکر معبودیة خدایی که خالق عالم و قادر علی الاطلاق است و پرستیدن جمادی که عاجز مطلق اند
غایت سفاهت جهالتست از مقاتل مرویست که حضرت رسول چون از مشرکان این سؤال کرد و ایشان ساکت شدند
و از جواب عاجز گشتند حق تعالی فرمود که قل بگو ای محمد ایشان را که حسبی الله کافی و بسنده من است خدا در ایصال

منفعت و دفع مضرت عَلَيْهِ بر و نه بر غیر او يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ توکل میکنند توکل کنندگان و مگار رمای جود را باو باز میگذارند
بجهة علم ایشان بانحصار خالقیة و قادریة پس جهة تهدید ایشان قُلْ بگوی ای محمد مراین مشرکان قبیلهٔ خود را يَا قَوْمِ اعْمَلُوا
ای قوم من عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ بر حالتی که هستید بر آن یعنی عداوتی که میکنید در آن و آنچه امکان سعیست در اهلاک
و تضعیف من بکوشید إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من عمل کننده ام بر حالت تمکین خود و بجد وجهد تمام در آن میکوشم یعنی در
اظهار کلمهٔ توحید و اعلای دین اسلام فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود بینج که بدانید مَنْ يَأْتِيهِ آنکس که بیاید باو
عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که رسوا کند او را مراد روز بدر است که خدا ایشانرا بقتل رسوا گردانید وَيَحِلُّ عَلَيْهِ
و فرود آید برو عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی که دایم بود یعنی عذاب دوزخ که اشد عذابست إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی که فرو فرستادیم
عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو این کتاب که قرآنست لِلنَّاسِ برای هدایت مردمان بِالْحَقِّ بدرستی و درستی یا بسبب
بیان حق چه مناط مصالح معاش و معاد است فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یابد بقرآن یعنی بروفق امر و نهی آن عمل کند یا در دلایل
آن تفکر کند فَلِنَفْسِهِ پس منفعت او راست فایده عمل آن وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه گردد یعنی از احکام قرآن دور شود و عمل بآن
نکند فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه شود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی وبال و نکال آن برو راجع گردد وَمَا أَنْتَ
عَلَيْهِمْ و نیستی تو بر ایشان بِوَكِيلٍ نگاهبان یعنی اجبار کننده ایشان بایمان و حافظ آن در قلوب ایشان بر وجهی که نگذاری
در ضلالت افتند و از حق منحرف شوند این از تحت قدرت تو بیرون است بلکه بر تو نیست بغیر از رسانیدن چه مبنای تکلیف بر
اختیار است نه اجبار پس بجهة تنبیه مشرکان بر قدرة خود بر بعث میفرماید که اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ خدای قبض میکند نفسها
حِينَ مَوْتِهَا هنگام مردن ایشان یعنی نزد انقضای اجال قطع حیات ایشان میکند وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ و نفسها را میگیرد
نفسهای که نمرده است فِي مَنَامِهَا در خواب آن یعنی قطع آن تصرف و تدبیر آن میکند از آن نه قطع حیوة فَيُمْسِكُ
الَّتِي قَضَىٰ نگاه میدارد در آنجا آن نفس که قضی عَلَيْهَا الْمَوْتَ قضا کرده شده است برو مرگ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ
و میفرستد نفس دیگر را از آن نه که نمرده است بابدان ایشان إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقت نام برده شده یعنی هنگام اجل
از ابن عباس روایت که در بدن آدمی نفس و روح هر دو هست و میان ایشان شعاعیست بمثابه شعاع آفتاب نفس آنست
که عقل و تمیز بآن متعلق است و روح نفس و تحرک بآن قایمست هر گاه بنده بخواب رفت خدای تعالی قبض نفس او میکند و روح
را بحال خود میگذارد و وقتی که مرد قبض هر دو مینماید پس زوال روح مستلزم زوال نفس است بدون عکس و مؤید این است که

علی شیر از حسن بن محبوب نقل کرده و وی از عمر بن ثابت ابی مقدام و او از پدر خود که امام محمد باقر صلوات الله علیه گفت هیچکس نخوابید
مگر که نفس او بآسمان عروج میکند و روح او در بدن میماند و میان روح و نفس او شعاعی پیدا میشود چون شعاع آفتاب پس اگر اذن
الٰهی تعلق میگیرد بقبض ارواح اجابت نفس میکند و اگر اذن او متعلق شود ببقاء روح نفس اجابت روح میکند اینست قول تعالی
يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا الآية و هر گاه که نفس تام ملاحظهٔ ملکوت سماوی میکند آنچه در خواب می بیند قابلیت تاویل و تعبیر دارد و آنچه
میان آسمان و زمین است مشاهده میکند آن از تخیلات شیطانی و صلح تاویل نیست إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین توفی و امساک
و ارسال لَآيَاتٍ هر آینه علامات واضحه است که کمال قدرة و دلالت لایحه بر حشر و نشر در روز قیامت لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
مر گروهی را که تفکر و تامل نمایند درین امر و ازین استنباط کنند که اماتت مشابه نوم است و احیا مماثل تیقظ پس اگر کسی جایز دارد
بر بعث و نشور بنج و در توریة مذکورست که ای پسر آدم بر طریقی که در خواب میروی بمیری و بر طرزی که بیدار میشوی زنده
گردی و کافران با وجود این دلایل با بهره بر کمال قدرت ما و بعث و نشور و حقایت انکار کنند و غایت جهد و اضلال از ظلمتکده
شرک قدم بیرون ننهند تا خود را بنور هدایت سازند أَمِ اتَّخَذُوا بلکه فرا گرفته اند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای شُفَعَاءَ
شفیعانی که در خواه ایشان کنند نزد خدا قُلْ بگو ای محمد بر وجه ملامت و توبیخ مشرکانرا أَوَلَوْ كَانُوا آیا شفاعت کنند بتان و اگر چه
باشند لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا بهیچ وجه مالک نشوند چیزی را از شفاعت وَلَا يَعْقِلُونَ و نه دانند پرستندگان خود را بجهة
آنکه جماد اند و از جمادات شعور و قدرة مسلوب است یعنی چون که عالم و قادر نیستند پس چگونه توقع شفاعت از ایشان داشت قُلْ
بگو مر ایشانرا که لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا مر خدا راست همه شفاعت یعنی او مالک جمیع شفاعتهاست و بی اذن او هیچکس شفاعت
شفاعة نتواند کرد چه شفاعت موقوف است بر شرطین یکی آنکه مشفوع عنه مرتضی و دیگر آنکه شفیع ماذون باشد و این هر دو اینجا مفقود
پس آنها باطل رتبه شفاعت ندارند باشند پس تقریر مالکیه خود میکند در شفاعة لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست
پادشاهی آسمانها و زمینها ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ پس بسوی حکم او باز گردیده خواهید شد یعنی در قیامت مالکیه و
حاکمیه او را ثابت و هر گاه او در دنیا و عقبا مالک علی الاطلاق باشد پس بدون اذن او هیچکس شفاعت نتواند نمود و بی
رضای او شفاعت نتوانند کرد پس از روی اعتقاد و شدة عنا ایشان خبر میدهد که وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ و چون یاد کرده شود
خدای تعالی وَحْدَهُ در حالتی که یکتا است بدون ذکر الهه ایشان مراد کلمهٔ طیبه لا اله الا الله است یعنی هر گاه این کلمه را از اهل ایمان
بشنوند اشْمَأَزَّتْ برمد و منقبض گردد از آن قُلُوبُ الَّذِينَ دلهای آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی آورند

برعد

دیگر وند بالآخرة برای دیگر که دار عقباست یعنی از خشم و کینه پر کرده چنانکه اثر آن در بشرهٔ ایشان پدید آید و بر پیشانی
ایشان ظاهر کرده وَاِذَا ذُکِرَ الَّذِیْنَ و هر گاه یاد کرده شود آنانکه مِنْ دُوْنِهٖ غیر از خداید یعنی معبودان باطله
ایشان اِذَا هُمْ یَسْتَبْشِرُوْنَ آنگاه ایشان تازه روی و خوشحال شوند بر وجهی که اثر خوشحالی بر بشرهٔ روی ایشان پیدا شود
و شبهه نیست در آنکه دشمنان خدا همچنانکه بذکر خدا غمگین میشوند بذکر اولیای او که حضرت رسالت و اهل بیت اطهار او
نیز خشم آلوده و غضبناک میشوند و چون کفار از ذکر اله توحید و مواعظ اصلا التفات نمیکردند و در عناد و انکار می افزودند
و حضرت رسالت بجهة کثرت عناد ایشان متحیر بود و در امر ایشان از بجهة حقیقت بعد از ین او را امر کرد با آنکه روی نیاز بدرگاه
ما آورد و زبان بدعا گشوده قُلِ اللّٰهُمَّ بگو ای معبود بحق فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ای آفریننده آسمان و زمین
عٰلِمَ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ ای داننده آنچه غایبست علم آن بر جمیع خلقان و آنچه مشاهده است برایشان یعنی ای دانای
هر پوشیده و آشکارا اَنْتَ تَحْکُمُ تو تنهایی حکم کنی بَیْنَ عِبَادِکَ میان بندگان خود از عقبا فِیْمَا کَانُوْا فِیْهِ
در آنچه هستند که در آن هر یَخْتَلِفُوْنَ اختلاف میکنند از امر دین و دنیا پس حکم کن میان من و ایشان بحق این کلام
وصف حال مخالفان است و اعدای حضرت رسالت و تسلیهٔ او و وعید ایشان مرویست که ربیع بن خثیم از زهاد زمان بود روزی (ربیع بن خثیم)
از واقعهٔ امام حسین خبر داد و لعنت کرد بر قاتلان او و گفت آه کشتند آنکس را که پیغمبر او را بر دامن خود می نشاند و دهن خود
را بدهن او می نهاد و بعد از ین آیه تلاوت کرد اَللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ تا آخر پس بجهة زیادتی مبالغه در تهدید
ایشان میفرماید وَلَوْ اَنَّ لِلَّذِیْنَ ظَلَمُوْا اگر آنکه باشد مر آنانرا که ستم کردند و در گذشتند از جادهٔ حق مَا فِی
الْاَرْضِ آنچه در زمینست از مالها جَمِیْعًا همه آن وَمِثْلَهٗ و مانند آن هم مالها مَعَهٗ با آن یعنی اگر دو چندان
که در دنیاست مر ایشانرا باشد لَافْتَدَوْا بِهٖ هر آینه فدیه دهند یعنی خواهند که خود را باز خرند بآن مِنْ
سُوْٓءِ الْعَذَابِ از شدت عذاب یَوْمَ الْقِیٰمَةِ در روز رستخیز وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مَا لَمْ یَکُوْنُوْا
یَحْتَسِبُوْنَ آنچه نبودند که گمان داشته باشند که بایشان رسد یا آنکه هویدا گردد از خدای جزای آنچه منتظر آن بودند
که آن سیئاتست بلکه آنها را حسنات پنداشته باشند و حال آنکه سیئات بوده بجهة آنکه نه بر آن وجه بجا که خدای فرموده است از سفیان
ثوری روایة کرده اند که هرگاه این آیه خواندی گفتی وَیْلٌ لِاَهْلِ الرِّیَا وای مر ریاکارانرا که اعمال خود را نیکو پنداشته باشند و فردا
بجهة عدم اخلاص خلاف آن برایشان ظاهر کرده و محمد بن منکدر در حین موت فزع میکرد پرسیدند که سبب این فزع چیست

فرمود که پیش رسم کرده اظهار شود برهم آنچه او را در حساب نبوده گشتم پس این آیه بخواند وَبَدَا لَهُمْ و آشکارا گردد مر ایشانرا
در حین عرض صحایف اعمال سَیِّاٰتُ مَا کَسَبُوْا جزای بدیهای آنچه کرده باشند از انواع عذاب وَحَاقَ بِهِمْ
و احاطه نماید بایشان مَا کَانُوْا جزای آنچه بودند که بِهٖ یَسْتَهْزِءُوْنَ بآن استهزا میکردند از وعید خدا و انذار خاتم
الانبیا پس در بیان اجمال میفرماید فَاِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ پس هر گاه کفار از ذکر خدا که کلمهٔ توحیدست متنفر شدند و از
ذکر آلهه خود خوشحال شدند پس چون رسید آن آدمیانرا یعنی هر یک از آن کفار را ضُرٌّ سختی از فقر و فاقه و مرض دَعَانَا
خوانند ما را و دفع آنرا از ما درخواستند یعنی حال خود منعکس ساختند بنقیض مطلوب خود میل نمودند ثُمَّ اِذَا خَوَّلْنٰهُ پس چون
ما داده ایم او را از روی تفضل نه بر وجه استحقاق نِعْمَةً مِّنَّا بخششی از جانب ما یعنی فقر و فاقه او را به ثروت و مرض او را
بصحت مبدل کردیم همان طریقهٔ عناد پیش گرفته قَالَ گفت اِنَّمَآ اُوْتِیْتُهٗ جز این نیست که داده شده ام بآن انواع نعم
چیزی که داده شد مرا از و عَلٰی عِلْمٍ بر دانشی از من یعنی این نعم بجهة معرفت من بوجوه کسب و کیاست و کفایة حاصل شده یا بجهة (من در تحصیل آن هم)
علم خدای باستحقاق من و یا علم من بفضل و استحقاق خود این نعم مراد است او پس رد قول او نمود با آنکه بَلْ هِیَ نه چنین است
که میگوید بلکه هی فِتْنَةٌ آن نعم امتحان و آزمایش است او را تا ظاهر کرده که او شاکر است یا کافر یا نیست آن نوع
عقوبت بجهة سلب آن از منعم وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ و لیکن بسیاری از ایشان لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند خبر نمیکنند بلا را از نعما
و یا نمیدانند که هر صنوف نعم از جانب حضرت عزتست قَدْ قَالَهَا بتحقیق که گفته اند آن مقاله را یعنی کلمهٔ اِنَّمَآ اُوْتِیْتُهٗ
عَلٰی عِلْمٍ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه پیش از ایشان بودند مثل قارون و قوم او چه قارون بکلمهٔ اِنَّمَآ اُوْتِیْتُهٗ عَلٰی عِلْمٍ عِنْدِیْ قائل است
و قوم او تصدیق او کردند فَمَآ اَغْنٰی عَنْهُمْ پس باز نداشت از ایشان عذاب مَا کَانُوْا آنچه بودند که کسب میکردند
و جمع مینمودند از اشتر و اموال بلکه موجب سبب نکال ایشان شده فَاَصَابَهُمْ پس رسید ایشانرا سَیِّاٰتُ مَا کَسَبُوْا
جزای بدیهای کسب نمودند وَالَّذِیْنَ ظَلَمُوْا و آنانکه ستم کردند و طریق کفر و ناسپاسی پوئیدند مِنْ هٰٓؤُلَآءِ
از ینگروه مشرکان که معاصر تواند سَیُصِیْبُهُمْ زود بود که برسد بایشان سَیِّاٰتُ مَا کَسَبُوْا عقوبت بدیهای
آنچه کرده اند همچنانکه بامم سابقه رسید وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِیْنَ و نیستند ایشان عاجز کنندگان ما از تعذیب با توجه که نعمة
را از ما فوت سازند یا از آن بگریزند و از تحت قدرة ما بدر روند مرویست که بعد از ین آیه هفت سال آنها را بشدة قحط و
قلی مبتلا ساخت و صنادید ایشانرا در روز بدر بقتل آورد و بعد از آن هفت سال دیگر ارزانی و رفاهیت را بایشان

کرامت نعمت دنا عارف نشوند بانکه قبض و بسط روزی بید قدرت اوست و غالبیة و قاهریة مخصوص باوست لهذا بعد ازین میفرماید که أَوَلَمْ
يَعْلَمُوا آیا نه دانستند أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ انکه خدای گشاده میکرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد
نه بجهة رفعت قدر و استحقاق و بلکه بمحض تفضل و مشیت او سبحانه وَيَقْدِرُ و تنگ میکرداند روزی را بر هر که میخواهد نه بجهة
مذلت و خواری بلکه بر وجه حکمت و مصلحت إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در بسط و قبض ارزاق لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست
بر کمال قدرة و اراده او لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که گرویده اند بوحدة او سبحانه منعم حقیقی نه غیر او آورده اند که جمعی
از مشرکان که قتل و زنا بسیار از ایشان صادر شده بود و انواع مناهی و ملاهی بظهور آمده بحضرت رسالت صلعم گفتند که ازما ماثم
عظیمه و خطایای کبیره بفعل آمده و تو دعوی میکنی که هر که شرک آرد و خون ناحق ریزد خدا او را نیامرزد پس ما اسلام نمی آریم مگر
بشرط انکه خدا گناهان بسیار ما را آب مغفرت بشوید و جمیع گناهان ما را بعد از اسلام بیامرزد آیة آمد که قُلْ بگو ای محمد که خدای میفرماید
که یَا عِبَادِيَ ای بندگان من الَّذِينَ أَسْرَفُوا انانکه اسراف کردند بارتکاب ذنوب کبیره عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ بر نفسهای
خود یعنی افراط نموده اند و از حد گذرانیده معاصی را لَا تَقْنَطُوا نومید مشوید مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ از بخشش خدا إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای تعالی يَغْفِرُ الذُّنُوبَ بیامرزد گناهان را جَمِيعًا همه او صغیره و کبیره و اگر چه از حد حصر تجاوز نموده باشد بغیر از شرک
که آمرزیده نشود و قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ و باجماع جمیع امت مطلقا شرک که بعد از اسلام بمیرد و نیز در تحت این
آیة داخلست بعد از ان جهة مبالغه غفران میفرماید که إِنَّهُ بدرستی که خدا هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ اوست آمرزنده گناهان و مهربان
بر بندگان نزد جمعی این آیة درباره وحشی که قاتل حمزه است نازل شده در حینی که از خوف عدم قبول توبه مانع اسلام او می شد
چون این آیة آمد اسلام آورد و بعد از ان اصحاب از حضرت رسالت پرسیدند که این آیة مخصوص است بوحشی یا بهمه اسلام و دین
فرمود این آیة عام است و شامل جمیع مسلمانان و این قول صحیح نیست زیرا که این آیة در مکه نازل شده و وحشی بعد از انکه چند
سال از نزول این آیة برآمده بود مسلمان شده لیکن محتمل است که در وقتی که این آیة بگوش او رسیده میل اسلام آورده باشد
اما در عمومیة آن شبهه نیست و در بعضی روایة واقع شده که آیة در شان عیاش بن ربیعه و ولید بن مغیره و جمعی از نواحی آن
نازل شده وقتی که بعد از اسلام بجهة تعذیب کفار در ایشان مرتد شدند و باز قصد اسلام کردند اما بجهة خوف عدم قبول توبه اهمال
میکردند و بعد از نزول این آیت اسلام آوردند و از بلده شرک طریق مهاجرت اختیار کردند و این نیز باقی عموم آن نیست چه خصوص
مورد نفی عموم آیة نمیکند چنانکه در علم اصول مقرر شده و بدانکه باجماع امت جمیع گناهان تایب را وعده مغفرت است و در شان او

تعلق است بمشیت او سبحانه اگر خواهد بعدل خود او را عذاب کند و اگر نه بفضل خود او را بیامرزد که فرمود وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَاءُ
و انکه بعضی تخصیص آیة باهل توبه میکنند بر خلاف ظاهر است و مخالف ما سبق و بدانکه امیدواری بر مغفرت جمیع ذنوب درین آیة
بچند جهت است یکی انکه فرمود یا عبادی و نگفت ایها العصاة که مشعر بر قهر است دویم انکه اسرفوا گفت و نگفت اخطئوا چه اول مشتمل
بر رفق و عتابست دون ثانی سیم انکه فرمود لا تقنطوا که صریح دالست بر نهی قنوط که مستلزم تحریم یاس است از مغفرت و عدم جواز
نومیدی از رحمت چهارم انکه اکتفا بذکر لا تقنطوا نکرده بلکه بجهة مبالغه و تاکید تفصیل آن نموده بقوله ان الله یغفر الذنوب جمیعا
پنجم وضع مظهر نموده در موضع مضمر فرموده ان الله و نگفت انه اسناد بصریح اسم خود کرده نه بضمیری که راجع باسم او شود
ششم انکه استیعاب مغفرت خود نموده بجمیع ذنوب آنرا مخصوص نساخته ببعضی دون بعضی هفتم انکه او را موکد ساخته بقوله
انه هو الغفور الرحیم جهة مبالغه و الحاح او در ان هشتم انکه ضمیر هو میان اسم و خبر آورده که مفید حصر مغفرت و رحمت بذات او
باشد بر نهایة تاکید آن نهم انکه مغفرت را بر رحمت مقدم داشته بجهة شدة عنایت او بآن دهم انکه رحمت را بآن منضم ساخته نه باقی
صفات تا اشارت باشد باستیعاب رحمة و شمول آن بر کافه بریه و ایما بمضمون ان رحمتی سبقت علی غضبی و تنبیه بوعده رحمت بعد از
مغفرت از ثوبان مولی رسول صلعم مرویست که انحضرت فرموده دوست ندارم که دنیا و انچه در وی است مرا باشد بعوض این آیة و از امیر
المومنین صلی الله علیه منقولست که نیست در قرآن آیتی که رحمت و مغفرة در وی باشد از آیة یا عبادی تا آخر و در خبر است که عبد الله مسعود
روزی بمسجد در آمد شنید که واعظی ذکر آتش دوزخ و سلاسل میکند و اغلال و اصناف عقوبة میکند بانگ بر وی زد و فرمود
چرا مردمان را از رحمة واسع حضرت عزت نومید میگردانی مگر آیة قل یا عبادی اسرفوا نخوانده آورده اند که زید اسلم
زاهد زمانه و عابد یگانه بود در عبادات و طاعات جهدی تمام کردی و سعی مالا کلام بجای آوردی و مردمان را بسیار تخویف نمودی
و از رحمت حق نومید گردانیدی چون وفات کرد گفت خدا یا مرا نزد تو چه منزلتست خطاب آمد که دوزخ گفت ثواب عباده ها که کردم
کجا رفت فرمود بندگان مرا از رحمت من نا امید گردانیدی من نیز ترا از رحمت خود نا امید گردانم و ترا بسلاسل کشم و از زهیر
روایت کرده که روزی یکی از صحابه نزد رسول آمد گریان انحضرت فرمود چرا میگریی گفت جوانی بر در ایستاده و میگرید و از بسیاری
گریه مرا بگریه آورده حضرت فرمود که وی را در آورند گفت ای جوان چرا میگریی گفت از گناهان بسیار خود و از خشم خدا انحضرت گفت بهیچ چیز
یا شرک گفت نه فرمود که ممکن که خدا ترا بیامرزد و اگر چه مثل هفت آسمان و هفت زمین گناه کرده باشی گفت یا رسول الله گناه من
از آن عظیم تر است رسول فرمود که گناه عظیم است یا خدای کریم بیامرزد لختی سکوت فرمود که ای جوان بگو که گناه تو چیست گفت یا رسول الله شرم دارم

زیرا که از بزرگی عظیم گناهم عظیم ترست و از کرسی ثقیل تر فرمود گناه عظیم ترست یا خدا گفت خدا گفت گناه عظیم را خدای عظیم بیامرزد
فرمود بگو تا چه گناه کرده که باین مرتبه نومید شده از مغفرت خدای گفت یا رسول الله من نباش بودم و هفت سال گور میشکافتم
و کفن میبردم روزی بردم اتفاقا روزی دختری از انصار وفات کرد چون گور او را شکافتم و کفن او را بیرون کردم و برگشتم شهوت نفسانی
بر من غالب شد و مرا بر آن داشت که بازگشتم [با او مواقعه کردم] و آنگاه چون از آن عمل فارغ گشتم آوازی آمد که ای جوان وای بر تو از دیان یوم الدین
اندیشه نکردی که مرا برهنه کردی و این رسوائی بر سر من آوردی و در میان مردگان مرا پلید کردی پیش خدا و رسول چه خواهی
گفت چون رسول این سخن را بشنید گفت این فاسق را بیرون کنید که از دوزخ نزدیکتر نیست چون از آنجا بیرون آمد سوی
بیابان نهاد و روز و شب تضرع میکرد دیگر روزی گفت خدایا بحرمت انبیای مرسلین که توبه من قبول کن و اگر گناه من در گذر را گر
توبه من قبول است انابت من مقبول رسول خود را باز نما و الا آتشی در من انداز تا بسوزم در حال جبرئیل آمد و گفت حق تعالی میفرماید که من
توبه او را قبول کردم و از سر جمیع گناهان او در گذشتم او را باز طلب و آتش وعیدی که در کانون سینهٔ او افروخته تاب منطفی ساز
و مرهم مغفرت بر جراحت معصیت او نه حضرت او را طلبید و مژدهٔ غفران و آمرزش باو رسانید و روایت کرده اند در ایام مالک دینار
مردی بود که جمیع عمر خود را بر خرابات بسر برده بود در مدت عمر خود هرگز روی با قامت خیری نیاورده بود و شبی اندیشه و تری نکرده
صلحا و روز کار زار و حذر کردندی و دوری جستندی ناگاه موکل قضا دست مطالبه بدامن عمرش دراز کرد و آن چون دریافت که
وقت رحلت است نظر بر جرایه اعمال انداخت و خطی که رجائی داشته باشد ندید و بکوی بار عمل خود نگریست شاخی که دست امید در آن
توان زد نیافت آهی از میان جان برکشید و گفت یا من له الدنیا و الآخرة ارحم من لیس له الدنیا و الآخرة ای آنکه که دنیا
و آخرت از آن تست رحم کن بر حال کسی که نه دنیا دارد و نه آخرة این کلمه بگفت و جان بداد و اهل شهر بوفات او شادی کردند
و از مردن او فرحان شدند و او را در مزبله انداختند خس و خاشاک در رو ریختند و آن ضعیف را از خاک پر ساختند شبانه
مالک دینار را در خواب نمودند که فلان در گذشته و در میان مزبله گذاشته اند برخیز و او را از آنجا بردار و غسل ده و در
مقبرهٔ صلحا و اتقیا دفنش کن گفت خداوندا او در میان خلق به بدکاری و بدنامی مشهور بود چه چیز بدرگاه کبریا آورده
که سزای چنین کرامتی شده آوازی آمد که چون بحالت نزع رسید جرایه اعمال خود را مطالعه کرد همه خط خطا دید مفلس وار
بدرگاه ما نالید و عاجز وار ببارگاه نظر کرد دست در فضل ما زد و ما بر دردمندی او رحمت کردیم و گناهان او را کان
لم یکن انگاشتیم و از عذاب الیم و عقاب عظیمش نجات دادیم و بنعیم مقیمش رسانیدیم کدام درد زده بر درگاه ما نالید

که ما او را آمرزانیدیم و کدام غمگین از ما خلاص طلبید که خلعت دلکامی در و نپوشانیدیم و شکی نیست که غفران معصیت و قبول
طاعت منوط است بمحبت امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین چه بدون ولای اهل البیت هیچ گناهی
مغفور نمیشود و هیچ طاعتی سمت قبول نمی یابد چنانکه در حدیث قدسی وارد شده که علی ابن ابی طالب حجتی علی خلقی و امیری
علی علمی ادخل الجنة من احبه و لو عصانی و لا ادخل الجنة من ابغضه و لو اطاعنی یعنی حق تعالی فرموده که علی ابن ابی طالب باو
نماینده ایست که من نصب کرده ام بر خلقان و حاکمیت که منسوبست از جانب من بر خزاین علوم من بهشت میآرم هر که او را دوست
دارد و اگر چه عصیان نموده باشد در حق من و بهشت نمیسانم هر که او را دشمن دارد و اگر چه اطاعت من کرده باشد و از ائمه هدی منقول است
که حبنا اهل البیت لیحط الذنوب عن العباد کما تحط الریح الشدیدة الورق عن الشجر دوستی ما که اهل بیت رسولیم گناهان
را از بندگان فرو میریزاند چنانکه باد سخت برگ را از درخت فرو ریزد و از امام محمد باقر منقول است که هر که شیعه ماست روز
قیامت در موقف حساب باشد حق تعالی ویرا بکنار بهشت حاضر گرداند و چون معترف شود آن سیئات را بحسنات بدل کند و آنرا
بمردمان نماید چون آنرا به بینند از روی تعجب با خود گویند که آیا این معصوم بوده که اصلا گناه از و صادر نگشته بعد از ان او را
به بهشت امر نماید اینست معنی قوله تعالی اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات شعر چون نامه اعمال بهم پیچیدند برند و بمیزان عمل سنجیدند
بیش از همه کس گناه ما بود ولی ما را بمحبت علی بخشیدند وَأَنِيبُوا و رجوع نمائید از شرک و سایر معصیت بجد تمام متوجه
شوید إِلَىٰ رَبِّكُمْ بسوی پروردگار خویش بوسیله توحید و طاعت وَأَسْلِمُوا لَهُ و گردن نهید و انقیاد نمائید مر او را در هر امر ا
کند شما مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ پیش از انکه بیاید بشما عذاب الهی ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ پس یاری داده
نشوید یعنی هیچکس نباشد که شما را در دفع آن عذاب نصرت دهد وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و پیروی کنید
نیکوترین آنچه فرستاده شده است بسوی شما مِنْ رَبِّكُمْ از جانب پروردگار یعنی تبعیت مامور به کنید و ترک منهی عنه
نمائید و یا پیروی عزایم و محکمات کنید نه رخص و متشابهات یا تابع ناسخ شوید نه منسوخ و یا پیروی کنید که اقرب باشد
بنجات مانند تقدم واجب بر سنت و عفو از انتقام و غیر آن مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ پیش از انکه بیاید بشما
عذاب بَغْتَةً ناگهانی و بیگمان توقع آن وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ و شما ندانید وقت نزول آن تا بندارک آن کوشید
پس پیروی احسن طاعات کنید أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ بجهت کراهت و خواستن آنکه گوید هر نفسی زده بعذاب يَا
حَسْرَتَىٰ ای ندامت و پشیمانی من عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ بر تقصیر کردن من فِي جَنْبِ اللَّهِ در جانب خدا یعنی در حق

تا یا در امر او یا در طلب قرب جوار او از ائمه هدی ع مرویست که مراد بجنب الله طریقتست که موصل است برضای او و میل کشی از ابا
جارود روایت کرده که امام محمد باقر ع فرمود نحن جنب الله مائیم آن طریقی که موصلست بجانب خدا که مقام رضا است پس هر که بعد
اعتصام بحبل المتین ما زند از روی حسرت گوید که تقصیر کردم در طریق آل عبا وَإِن كُنتُ و بدرستی که بودم در دنیا لَمِنَ السَّا
خِرِينَ از افسوس کنندگان بکتاب خدا و رسول و اهل بیت و آورده اند که در بنی اسرائیل مردی بود عالم که همه اوقات
خود را صرف علوم نمودی ابلیس نزد او آمد و گفت چرا نفس خود را بهدف تیر ریاضت کرده و از تمتعات دنیا تمتع نمیگیری
و از مستلذات آن لذت نمی یابی و چون توبه حکم کن یافت بعد از آنکه از نعیم دنیا محظوظ شده باشی تایب شو تا از نعیم هر دو
جهان لذت یافته باشی او بوسوسه ابلیس از راه رفته قدم در وادی فسق و فجور نهاد و مال خود را صرف ملاهی و مناهی نمود و در وقتی
که از احوال او بود ملک الموت پیش او آمد و چون او علامات موت را مشاهده کرد با خود گفت یا حسرتی علی ما فرطت افسوس که عمر
خود را صرف طاعت شیطان کردم و آتش قهر الهی را بهیزم عصیان برافروختم و در اثنای این حسرت و ندامت قبض روح شده
بعذاب ابدی پیوست و حق تعالی درین آیه بغیر خود را از حسرت و ندامت او اخبار نمود تا هیچ نفسی پیرو شیطان نشود و بر اندیشه
از آن ساعتی که او نیز گوید یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله وان کنت لمن الساخرین أَوْ تَقُولَ یا گوید لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي
اگر خدای راه نمودی مرا لَكُنتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ هر آینه بودم از پرهیزکاران و آلوده نمیشدم بشرک و عصیان و هدایت کرا او
تمنا کند یا آنکه بر وجه الحاح و این از حکمت و مصلحت خارجست و یا بر سبیل الطاف و این بجهة عدم استعداد و اهلیت الطاف
از دایرهٔ لطف بیرون است یا بطریق وحی و این بجهة عناد و انکار آن اعراض کرده پس این قول او برد جز تحیر و دهشت گوید
در امر خود و یا بجهة تعلل و اعتذار که فایده باو نرساند حاصل که هر تمنایی که کند هیچ ثمره باو عاید نشود خواه اکثر تمنای او قول مذکور
باشد أَوْ تَقُولَ یا گوید حِينَ تَرَى الْعَذَابَ هنگامی که می بیند عذاب را لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً اگر مرا بودی بازگشتی بدنیا فَأَكُونَ
پس میبودم آنجا مِنَ الْمُحْسِنِينَ از نیکوکاران و گفته اند که چون عاصی به دنیا نظر دارد که عقیده نکرده و از دلایل قرآنیه اعراض
نموده یا مشغول باباطیل دنیویه شده در آخرة توهم کند که خدا او را راه ایمان و طاعت نموده و بظن فاسد خود گوید که لو
ان الله هدانی و لهذا حق تعالی قول او رد کرده گوید بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي آری آمد بتو آیتهای کتاب من یعنی ترا در قرآن
راه نمودم فَكَذَّبْتَ بِهَا پس تکذیب کردی بآن و آنرا بدروغ نسبت دادی وَاسْتَكْبَرْتَ و تکبر و سرکشی نمودی
از قبول آن و بروجه عناد کفر را بر ایمان و ضلالت را بر هدایت اختیار کردی وَكُنتَ مِنَ الْكَافِرِينَ و بودی

از منکران و یکان بود از آن تهدید مکذبان نموده میگوید وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز رستخیز تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا ببینی آنانرا که دروغ بستند
عَلَى اللَّهِ برخدای بانسبت جز او را متصف ساختند باتخاذ ولد و شریک و گفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله و اقتدا نمودند بها
و غیر آن وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ در حالتی که رویهای ایشان سیاه است یعنی از انکار ایشان زیاده و دوزخ برنده تا اهل عرصات بدانند
که اهل دوزخ اند کقوله یعرف المجرمون بسیماهم أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ آیا نیست در دوزخ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ جای آرامگاه
گردن کشان که از جهة تکبر اطاعت خدا و رسول نکردند عیاشی باسناد خود از خثیمه نقل کرده که امام جعفر صادق ع فرمود که هر که
حدیثی را بما نسبت دهد اگر در آن صادق است پس مصدق خدا و رسول است و اگر کاذب است پس افترا کرده بخدا و رسول زیرا که ما حدیثی
را بیان نکنیم و نمیگوئیم مگر قال الله و قال الرسول پس این آیت تلاوت فرمود که ویوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم
مسودة و سوره بن کلیب از امام محمد باقر ع نقل کرده که مراد این آیه هر امامیست که نسبت امامت بخود کند و بخود دهد و حال آنکه
خدا او را منصب امامت نداده است من گفتم اگر چه از نسل علویه فرمود بلی و اگر چه علوی است و فاطمی و بعد از ذکر حال منکران در بیان
حال ایشان که متقیان اند میفرماید وَيُنَجِّي اللَّهُ و نجات میدهد خدای از عذاب جهیم الَّذِينَ اتَّقَوْا آنانرا که پرهیز کردند
از شرک و معاصی بِمَفَازَتِهِمْ بسبب ایمان آوردن و انواع اطاعت را با سبب فوز و رستگاری اند و حفص بمفازتهم خوانده
یعنی بعمل صالح که سبب فلاح و نجات است از آتش دوزخ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ نرسد بایشان هیچ بدی و سختی وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
و نه ایشان اندوهگین شوند از دنیا فوت نعمت و لذت و بعد از ذکر وعده و وعید در بیان عموم قدرت خود میفرماید که اللَّهُ خَالِقُ
كُلِّ شَيْءٍ خدای آفریننده همه چیزهاست وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها وَكِيلٌ نگهبانست و قایم بحفظ آن و متصرف
در آن و چون او مبدء جمیع ممکنات و اقتدار و تمکین و تدبیر اسباب پس او را مدخلی در افعال عباد نیست و از جهة قادر بر جمیع
چیزها بود لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست کلیدهای خزاین آسمان و زمین یعنی او مالک جمیع امور
علویات و سفلیاتست و غیر او را در آن تصرف نیست بمعنی که کسی کلید خزاین در دست دارد و غیری را در آن دخلی نبود
از ابن عباس روایتست که مفاتیح زمین ارزاق و رحمت پس ابواب ارزاق بر که خواهد گشاید و بر هر که مصلحت بیند بندد
و گویند خزاین آسمان باران است و خزاین زمین گیاه و کلید این خزینه ها بدست تصرف اوست هر گاه خواهد باران فرستد و هر چه
خواهد از نباتات برویاند حارث همدانی روایت کرده که از امیر المومنین علی ع شنیدم که گفت از رسول خدای پرسیدم
از مقالید آسمان و زمین جواب فرمود سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ

الا بالله العلی العظیم هو الاول والآخر والظاهر والباطن له الملک وله الحمد یحیی و یمیت وهو حی لا
یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر یعنی این کلمات با برکات که متضمن توحید است و تحمید و تکبیر اند مفاتیح خیرات
و برکات آسمان و زمین اند هر که این کلمات را در بامداد بگوید حق تعالی او را شش خصلت کرامت فرماید اول او را از شر ابلیس
و لشکر او نگاه دارد دوم قنطاری مزد باو دهد که از کوه احد بزرگتر باشد سیم او را بدرجه شهداء رساند چهارم
حور العین را جفت او گرداند پنجم دوازده هزار فرشته را بفرماید که این کلمات را از وی شنیده بر ورقی بنویسند تا روز قیامت
برای او گواهی دهند ششم ثواب خواندن توریة و انجیل و زبور و قرآن باو دهند و چنانچه کسی حج و عمره مقبول کرده باشد و اگر در آن
ماه بمیرد از جمله شهیدان باشد پس در بیان حال کفار میفرماید والذین کفروا و آنانکه کافر شدند و نگرویدند بآیات الله بنشانهای خدای
یعنی بدلایل قدرت او سبحانه در امر آسمان و زمین و با کلمات توحید و تحمید اولئک هم الخاسرون آنگروه ایشانند
زیان کاران چه نعمت جنان بعقوبت نیران فروخته اند و سعادت سرمدی بشقاوت ابدی بدل کرده اند و بعد از ذکر آیات وحدت
و اداء قدرت و بیان مواعید امر میفرماید که قل بگو ای محمد با اهل شرک که ترا بدین خود دعوت میکنند أفغیر الله آیا غیر خدای را
تأمرونّی أعبد میفرمائید مرا که پرستش نمایم بعد از آنکه اینهمه دلایل واضحه دلالت میکند بر وحدت و قدرت او سبحانه
أیها الجاهلون ای نادانان بعواقب امور خود و عجز معبودان خود در رسانیدن نفع و ضرر و دیدن و شنیدن پس از
کفار اعراض نموده به پیغمبر خود خطاب میکند که ولقد أوحی إلیک و بدرستی که وحی کرده شده است بسوی تو وإلی
الذین من قبلک و بسوی آنانکه پیش از تو بوده اند از پیغمبران دیگر یعنی وحی متوجه شده بهر فردی از افراد شما که پیغمبر اید
بآنکه سوگند بعزت و جلال من لئن أشرکت اگر شرک ورزی بر سبیل فرض و تقدیر و اگر چه محال است لیحبطن عملک
ولتکونن و هر آینه باشی من الخاسرین از زیان کاران و درین کلام تنبیه بندگان میکند که هر که شریک سازد
غیر خدا را در عبادت حبط عبادت او نه بر وجهی خواهد بود که پایان مستحق ثواب نشود چه ثواب مرتبت بر خلوص عمل هر عملی که مشوب
بغیر باشد حاصل معنی آنست که اگر شرک آوری نامعین بود هیچکدام از اعمال تو هر چه قبول نشده و ثوابی بر آن مترتب نشود پس تابع
اهل شرک مشو و با غوای ایشان از راه مرو بل الله فاعبد بلکه خدا را پرستش کن وکن من الشاکرین و باش از
جمله سپاس داران بر نعم توحید و اخلاص عبادة وما قدروا الله و تعظیم نکرده اند و بزرگ نداشته اند خدا را در نفسهای خود
حق قدره سزای عظمت و بزرگی او از آنکه روی بعبادت غیر آورده اند و اعتقاد شرکت کرده در حق او و یاد وصف

نکردند او را آنچه حق وصف او باشد بجهة آنکه ایکاد او را محل بعث کردند و در اعاده اجسام اسناد عجز باو نمودند آورده اند که
جبرئیل امین نزد سید المرسلین آمد و گفت یا ابا القاسم چگونه کفار اسناد عجز باو سبحانه میکنند و تعظیم او را فرو گذاشت میکنند
و حال آنکه در روز قیامت این هفت آسمان را بر اصبعی نهند و این هفت زمین را بر اصبعی و کوهها را بر اصبعی دیگر و سایر خلق را
بر اصبع دیگر و همه را بحرکت آورند و گوید انا الملک منم پادشاهی که غالب مطلقم بر همه اشیا آنحضرت ازین کلام تعجب نموده
تبسم فرمود جبرئیل این آیه برو خواند والارض جمیعا و زمین همه آن قبضته یوم القیمة در قبضه اقتدار او است
در روز رستخیز والسموات مطویات بیمینه و همه آسمانها در پیچیده شده بدست قدرة او عبد الله عمر نقل کرده
که حضرت رسول فرمود که حق تعالی در روز قیامت همه آسمانها را در هم پیچد و بدست قدرت خود گرفته گوید انا الملک این
الجبارون و المتکبرون و شبهه نیست که مراد از امساک سموات و ارض با صابع و تحریک آن نه بمعنی حقیقت بلکه بر سبیل
مجاز است همچنانکه یمین و قبضه که بر سبیل تمثیل است و مقصود از آن اظهار قدرت باهره او سبحانه است و تنبیه بر آنکه افعال
عظام که افهام در آن حیرانند و اوهام برسیدن آن سرگردان نسبت بقدرة کامله سبحان در غایت سهولت است و کمال آسانی
پس خلاصه معنی آنست که همه زمینها با وجود عظم و ثخن آن نسبت بقدرت او مانند چیزیست که قابضی بکف خود قبض آن کند و همه
آسمانها نسبت باقتدار او مثل آن چیزیست که شخصی آنرا بدست خود گرفته در هم پیچد و هر گاه قدرت او باین مثابه باشد پس سبحانه
منزه است و پاک ذات او سبحانه وتعالی و بلند است قدرت او عما یشرکون از آنچه شرک می آورند باو و آنرا شریک
وی میسازند و بعد از اظهار کمال قدرت خود نسبت بجمیع مقدورات که از جمله آن بعث و نشور است خبر میدهد از ابتداع قیامت
و میگوید ونفخ فی الصور و دمیده شود در صور که آن شاخیست که اسرافیل آنرا در وقت قیام قیامت در دهد و حکمت
درین آنست که تا عقلا در دار تکلیف خود را باین علامت شناسند و مستعد رفتن شوند همچنانکه بوق رحیل که علامت رحلت
کاروان و مراد باین نفخه اول است که آنرا صعق نیز گویند زیرا که چون دمیده شود فصعق پس بیهوش شود یعنی بمیرد
از نفخه صیحه که از آن صور بیرون آید من فی السموات هر که در آسمانها است ومن فی الارض و هر که در زمین است الا من
شاء الله مگر آنکه خدای خواهد که جبرئیل است و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل انس مالک روایت کند که رسول صلعم فرمود که در وقتی
که همین چهار کس باشند حق سبحانه و تعالی خطاب کند که از مخلوقات که مانده عزرائیل گوید بار خدایا تو عالمی که ما چهار کس مانده ایم
گوید جان میکائیل و اسرافیل را نزع کن پس بعد از نزع روح ایشان گوید که هست یا ملک الموت عزرائیل گوید بعد از آن

اصبع

همین جبرئیل ماند حق تعالی با وی گوید که ای جبرئیل که باقی مانده گوید ایتها الباقی بقاؤ وجهک الدائم الباقی و جبرئیل المیت الفانی
پس حق تعالی گوید ای جبرئیل از مرگ چاره نیست جبرئیل سجده کند و پر بر هم زند و گوید سبحان ربی و تعالیت یا ذو الجلال والاکرام
اگر جان بحق تسلیم کند و بجز ذات واجب الوجود نماند ابو هریره از رسول صلعم روایت کرده که الا ما شاء الله شهیدانند که روز قیامت
تیغها در گردن افکنده در برابر عرش ایستاده باشند و بروایة ضحاک رضوان خزنه و حور عین و خزنه دوزخ ثم نفخ فیه
پس بعد از چهل سال دمیده شود در صور اخری نفخه دیگر و این را بعث گویند بعد ازین نفخه همه مردگان زنده شوند
فاذا هم پس ناگاه ایشان قیام بپای ایستاده گان باشند و از قبور خود برخاستگان ینظرون نظر بر نهند از
اطراف جوانب خود مانند متحیران یا انتظار کشند که چه با ایشان کنند و بچه مامور شوند واشرقت الارض و روشن گردد
عرصه محشر بنور ربها بنور پروردگار آن مراد عدالت و حکم و صواب است تشبیه آن بنور بجهة ظهور حقوق است و رفع ظلمت ظلم
بسبب آن و گویند مراد بنور علم است یا نوریست که خدای تعالی بیافریند و بسبب آن زمین عرصات بی آفتاب و ماه روشن شود
ووضع الکتاب و نهاده شود نوشتها یعنی صحایف اعمال در یمین و در شمال یا لوح محفوظ را وضع نمایند در زمین محشر
وجیء بالنبیین و بیاورند پیغمبران را بجهة دعوی ابلاغ بر امتان یا الزام حجة بر ایشان والشهداء و گواهان بواسطه
صحت دعوی پیغمبران و تکذیب امتان مراد فرشتگانند که بر آدمیان موکلند و نیک و بد آنها را می‌نویسند یا عدول مومنین
یا شهیدان که بجهة شرافت و مزیة مرتبه آنها را رفیق انبیا کرده اند وقضی بینهم و حکم کرده شود میان بندگان
بالحق بعدل و راستی وهم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند بنقص ثواب و زیادتی عقاب بلکه مثوبات اضعاف
طاعت و عقوبت بمقدار معصیت ووفیت و تمام داده شود کل نفس هر نفسی را ما عملت جزای آنچه کرده است
از طاعت و معصیت وهو اعلم و خدای داناتر است بما یفعلون بآنچه میکنند بندگان از نیک و بد پس هیچ چیز
از افعال ایشان از و فوت نخواهد شد و هر یک را مناسب کرده او جزا خواهد داد برین تفصیل وسیق الذین
کفروا و رانده شود بعنف و مذلت آنانکه کفر ورزیدند بخدا و رسول الی جهنم بسوی دوزخ زمرا گروه گروه
یعنی فوج فوج بعد از فوجی و جوقی در عقب جوقی مراد آنست که هر طایفه را با پیشوای خود حشر کرده براه دوزخ کشند حتی
اذا جاؤها تا چون بیایند بدوزخ فتحت ابوابها گشوده شود درهای هفتگانه آن برای دخول ایشان در آن
وقال لهم و گویند مر ایشان را خزنتها خازنان دوزخ یعنی مالک و تابعان او از روی توبیخ با ایشان گویند

بعد از آن

بعد از آنکه رسیده باشند بدر دوزخ الم یاتکم آیا نیامد شما را رسل منکم پیغمبران از جنس شما که بودند حق یتلون علیکم
بخوانند بر شما آیات ربکم آیتهای پروردگار شما یعنی اوامر شما را آیا آیتهای کتب وینذرونکم و بیم کنند و بترسانند شما را
لقاء یومکم هذا از دیدن این روز که دخول شماست بدوزخ قالوا گویند ناگرویدگان مر ایشان را که بلی آری آمدند
بما پیغمبران و ما را ازین روز بترسانیدند ولکن حقت ولیکن واجب شد کلمة العذاب سخن خدا بوقوع عذاب
و جزا موعود و عقاب علی الکافرین بر ناگرویدگان یعنی چون ما با وجود آیات و دلالات بر وحدة الهی
از طریق شرک بر نگشتیم پس بجهة این مستوجب کلمه عذاب شدیم و چون خزنه از ایشان این را بشنوند قیل گفته شود
یعنی گویند مر ایشان را ادخلوا ابواب جهنم در آیید بدرهای دوزخ خالدین فیها جاویدان در آن فبئس
مثوی المتکبرین پس بد آرامگاهیست مر گردن کشان و معاندان را دوزخ و چون مقصود اصلی در انتقام و وعید
مشرکان است بجهة وعده مومنان را از آن موخر داشته میگوید وسیق الذین اتقوا ربهم و برانند بلطف و ملایمت
آنان را که پرهیز نمودند از عذاب یعنی ملائکه شتابندگی نمایند برفتن ایشان الی الجنة بسوی بهشت زمرا فوج فوج به
تفاوت مراتب ایشان در شرافت و علو طبقه و گویند که مراد در آن مراکب اهل تقوی است یعنی ملایکه مرکبها را سوار کرده بهشت
روانه کنند حتی اذا جاؤها تا چون بیایند بهشت بسعادة ابدی و دولت سرمدی فایز گردند وفتحت ابوابها
و گشوده شده باشد درهای آن پیش از رسیدن ایشان بآن تا انتظار گشودن نکشند و از پیغمبر صلعم روایتست که بهشت را هشت در است
یکی از آن ابواب را ریان گویند داخل نشوند مگر روزه داران تشنه جگر و چون متقیان بدر بهشت رسند موکلان بهشت باستقبال
ایشان بیرون آیند وقال لهم خزنتها و گویند مر ایشان را خازنان یعنی رضوان و اتباع او سلام علیکم سلامتی
دایمی و تحیت رحمت از جانب خدا بر شما باد طبتم پاک بودید در دنیا از معاصی و مآثم لاجرم باین درجه
ارجمند رسیدید یا آنکه پاکیزه شدید بعقوبت قبل از دخول جنت و از ابن عباس منقولست که طبتم یعنی
پاکیزه باد شما را این مقام مسرت و در جامع الاحکام از امیر المومنین ع منقولست که چون بهشتیان به بهشت رسند در آنجا درختی بینند که در
زیر آن دو چشمه بیرون می‌آید ایشان را گویند که ازین چشمه غسل کنند ظاهر اعضای ایشان پاکیزه و لطیف شود و هرگز موهای ایشان
ژولیده نشود و اعضا چرکین نگردد و از دیگر چشمه او را آب بخورند باطن ایشان از جمیع حقد و حسد و غش و غل پاک گردد
و بعد از آن هیچ حدثی صادر نگردد و لون ایشان متغیر نگردد و چیزی که موجب تنفر باشد از ایشان بظهور نرسد

وجه این علامت ملایکه با ایشان گویند که طبتم یعنی ظاهر و باطن شما پاک شده فادخلوها پس آیید در بهشت خالدین جاوید مانندگان
آورده اند که چون متقیان به بهشت در آیند ملایکه بر در ایشان در آیند چون خویشان مشتاق نسبت یکی یکی از ستوران رسیده باشند آنگاه یکی از غلمان
برود و زنان او را که حور العین باشند خبر دهد ایشان باستقبال او بدر سرای بیرون آیند و بروی سلام کنند و چون در سرای ایشان داخل
شوند تختهایی بینند مرصع بانواع جواهر و بساطها انداخته و فرشها گسترده و بالشها نهاده برای آسایش و دیوارها خشتی از
زر و خشتی از سیم و یاقوت سرخ و لؤلؤ سفید و زبرجد و چون آنجا رسند بر آن تختها تکیه زنند و چون چشم ایشان برین زیب
و زینت افتد گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله فرشتگان بایشان گویند که تلک الجنة التی اورثتموها
بما کنتم تعملون ایشان تصدیق قول ملایکه کنند وقالوا و گویند الحمد لله همه ستایش مر خدایراست الذی صدقنا آنخدایی که
راست کرد با ما وعده وعده خود را از ثواب و حسن مآب که بر زبانهای پیغمبران با ما گفته بود واورثنا الارض و بمیراث داد
ما را زمین بهشت تا بر وجه اقتدار نتبوأ جای میگیریم من الجنة از بهشت حیث نشاء هر جا که میخواهیم این اشارتست
بکثرت قصور و منازل بهشت و در حدیث آمده که کمترین ملک بنده مومن در بهشت مقابل دنیا باشد و در خبر است که هیچکس
نباشد که در بهشت منزل نداشته باشد خواه مومن و خواه کافر پس اگر کافر پیش از موت اسلام نیارد بنده مومن منزل او را میراث
برد پس معنی آیت اینست که مومن میراث برد منزل کافر را بنده مومن فنعم اجر العاملین پس نیکوست مزد کارکنندگان
و پاداش نیکوکاران در ریاض جنان وتری الملایکة و ببینی ای محمد فرشتگان را یعنی وقتی که در مقعد صدق بر رتبه
قرب رسیده باشی و بهر طرف نگری ملایکه را بینی حافین در حینی که فرود گرفتگان باشند من حول العرش از گرداگرد
عرش یعنی طواف کنندگان بجوانب عرش بر سبیل لذت نه بر طریق تکلیف عبادت یسبحون تنزیه خدا کنند و
پاکیزگی او را یاد کنند تنزیهی مقترن بحمد ربهم بستایش پروردگار خود یعنی گویند سبحان الله وبحمده و تسبیح نفی ناروا کنند
از ذات خدای و تحمید اظهار صفات ثبوتیه او نمایند وقضی بینهم و حکم کرده یعنی حق تعالی حکم کند میان بندگان خود
بالحق براستی یعنی هر کسی را بمقامی و منزلی که فراخور وی است از بهشت و دوزخ فرود آورد و یا حکم کند میان ملایکه باقامت
ایشان در مقامی که بر حسب تفاضل ایشان است وقیل و گفته شود الحمد لله رب العالمین سپاس مر خدایراست که آفریدگار
عالمیانست بر حکم کردن او میان ما بحق و فرود آوردن هر یکی از ما بمنزلی که فراخور اعمال ماست یا فرشتگان گویند که شکر
و سپاس مر خدایراست که بر وفق فضیلت از برای ما مقامی و مرتبه تعیین فرمود سورة المومن از جمله اخبار ری که دلالت میکند

بر فضل حوامیم روایت انس بن مالک است از حضرت رسالت صلعم که فرمود که حوامیم زیور قرآنست و در روایتی دیگر هر چیز را میوه ایست و میوه قرآن حوامیم است
و این سورها روضهای زیبا و معمور اند که متصلند بیکدیگر هر که خواهد در مرغزار بهشت چرا کند باید که حوامیم خواند و ابو هریره رضی از حضرت
نبوی صلی الله علیه و آله نقل کرده که هر که خواهد در ریاض جنت بچرد باید که حوامیم را در نماز شب بخواند و ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام
نقل نموده که حوامیم ریحان قرآنست بر تلاوت و حفظ آن شکر نمائید و بتحقیق که چون بنده مومن بقراءت حوامیم از دهن او بوی
مشک و عنبر اذفر بیرون آید و هم همسایهها و اصدقا و معارف و خویشان او را از برکت تلاوت حوامیم مستوجب رحمت
گردانند و عرش و کرسی و ملایکه مقربین از برای او استغفار کنند و از ابن عباس روایتست که حوامیم هفتند و ابواب دوزخ هفت
که آن جهنم و حطمه و لظی و سعیر و سقر و هاویه و جحیم است هر که این سورها بخواند هر سوره از آن بصورتی بر آمده بر دری از درهای دوزخ
بایستد و نگذارد که او را بدوزخ برند و نیز از آن حضرت مرویست که هر چیز را لبابی و خلاصه است لباب قرآن حوامیم است و بعضی از
تابعین حوامیم را عرایس القرآن میگفته اند و اما خصوصا ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که هر بنده مومن که سورة
المومن بخواند روح هیچ پیغمبری و صدیقی و مومنی نباشد الا که برو صلوات فرستند و از برای او استغفار نمایند و ابو الصباح از امام محمد باقر ع
روایت کرده که هر که سورة المومن در هر سه روز یکبار بخواند حق تعالی جمیع گناهان ما تقدم و ما تأخر او را بیامرزد و تقوی را لازم او گرداند
و نعیم جنت را بهتر از دنیا و ما فیها گرداند و از جمله فضایل این سوره آنست که در روایتی مشروح نبشته که چون حق تعالی اختتام سورة الزمر کرد بذکر ملائکه
و جهت مدار افتتاح این سوره بمثل آن نمود فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم حم علما در معنی کلمه
اختلافات اختلاف بسیار است عکرمه از حضرت رسالت روایت کند که حم مفاتیح اسمایست که در اوایل او حا و میم است چون حلیم و حمید و حاکم
و حی و قیوم و حکیم و حاکم و حفیظ و حافظ و ملک و ملیک و مالک و مجید و ماجد و مبدی و معید و معز و مهیمن و منان و موید است و کلبی نسخ
کرده که روزی اعرابی از رسول صلعم پرسید که حم چه چیز است که در لغت ما نیست فرمود مبادی اسماء و مفاتیح سورهاست و کلبی گفته که حم
که حم وقضی ما هو کاین یعنی مقدر و مقضی گشته آنچه بوده و هست و خواهد بود و قرظی بر آنست که حم قسمست بحلم و ملک حق تعالی و بر این
تقدیر است که قسم بحلم و ملکی لا اعذب من عاذ بی و قال لا اله الا الله مخلصا من قلبه سوگند میخورم بحرمت بردباری و عزت جلال پادشاهی
خودم که عذاب نکنم کسی را که پناه بمن آورده و بخلوص اعتقاد بکلمه طیبه لا اله الا الله متذکر شود و گویند حا اشارتست بحکم حق که خط [illegible]
بر وکشیده نشود و میم اشارتست بملک او که زوال و فنا گرد سرادقات او نرسد و بعضی حا اشارتست بحکمت و میم بمنت یعنی حق تعالی
بر مومنان منت بتنزیل و گفته اند که چون حا و میم دو حرفست در وسط اسم رحمن و اسم محمد پس اشارتست که بری که میان حق و [illegible]

وجیب ابو[...] و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل بر آن پی نبرد و بعضی حقتعالی قسم یاد کرده بستر خوبی در اسمین بر حقیقت نزول قرآن بر ثقلین و تعلی
آورده که حروف تهجی در لغة قدوه برای تنبیه است که الا موضوع است برای آن پس حا و میم برای تنبیه و اعلام نیست تا سامع را از خواب غفلت
برانگیزاند و استماع کلام عظیم ملک قدیم کند و باقی وجوه حم در منهج الصادقین مذکور است تنزیل الکتاب فرو فرستادن قرآن
من الله از جانب خدایست که مستحق معبودیست العزیز غالب بر پادشاهی خود العلیم دانا بجمیع خلایق و مصالح و حکم غافر
الذنب آمرزنده گناه کسی که بخلوص عقیده و پاکیزگی طویت بکلمتین شهادتین قایل شود و بروجه مامور بعبودیت و طاعت او قیام نموده چون
ذنب اسم جنس است پس معنی آنست که او سبحانه از روی تفضیل آمرزنده این جمیع ذنوبست از ماضیه و مستقبله اهل ایمان و قابل
التوب و پذیرنده توبه از عصات مومنان شدید العقاب سخت عقوبت هر کسی را که ابا کند از ایمان و مجتنب نشود از عصیان
و طغیان ذکر این صفت بعد از مغفرت جهة آنست که تا بنده بجهة اعتماد بر مغفرت مرتکب مناهی نشود بلکه دایم میان خوف و رجا باشد ذی
الطول خداوند نعمت واسع و ممده بر بندگان از روی فضل و احسان از ابن عباس منقولست که او سبحانه غافر الذنوبست مر کسی را که
گفت لا اله الا الله شدید العقاب مر کسی را که نگفت لا اله الا الله ذی الطول یعنی غنی و بی نیاز است از کسی که نگفت لا اله الا هو نیست هیچ خدای
مستحق عبادت بحق مگر او که موصوفست باین صفات الیه المصیر بسوی اوست بازگشت همه پس مطیع را بدرجات ثواب رساند و عاصی
را بعقوبت عقاب گرفتار کند و چون دانسته شد که تنزیل قرآن از جانب خدایست که متصف است باین صفات پس واجب الاتباع والانقیاد
خواهد بود ما یجادل جدال نکنند فی آیات الله در آیتهای خدای که قرآنست الا الذین کفروا مگر آنانکه نگرویدند بخدا و انکار
نمودند او را و مراد ازین جدال باطل است که آن دفع حجج قرآنیه است و اعتراض بر براهین آن و اطفاء نور آن از روی عناد و جحود و لجاج
کقوله تعالی وجادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق و اگر جدالی از برای حل عقد قرآن باشد و استنباط حقایق آن و قطع شبهات اهل زیغ
بآن و حل مشکلات آن از اعظم طاعاتست چون اهل جدال و عناد با وجود استغراق ایشان در نعم الهی بر کفر و انکار مصر بودند از جهة
در صدد تهدید ایشان در آمده پیغمبر را میگوید فلا یغررک پس باید که فریب ندهد ترا تقلبهم گردیدن کافران فی البلاد
در شهرهای شام و یمن برای تجارت و تحصیل فواید عظیمه و مکاسب یعنی باید که بسبب کثرت ثروت و جمعیت ایشان بخاطر تو نرسد
که من ایشان را فرو گذاشت خواهم کرد چه امهال موجب قلت عقوبت ایشان نیست بلکه باعث ازدیاد آنست و بعد از آنکه بکثرت نعم
دنیویه مغرور گشته با متعه فانیه او مشغول شده باشند بچنگال عقوبت من گرفتار خواهند گشت و وبال تکذیب و نکال جدال بر ایشان
خواهد رسید همچنانکه کذبت قبلهم قوم نوح تکذیب کردند پیش از ایشان قوم نوح را والاحزاب و گروهی چند

من بعدهم از پس قوم و پیغمبران خود را چون گروه عاد و ثمود و غیر آن و همت کل امة و قصد کردند هر گروهی از ایشان برسولهم
به پیغمبری که فرستاده شده بود بایشان لیاخذوه تا بگیرند او را و با او ایذا رسانند و جادلوا و مجادله و مخاصمه کردند با رسولان
بالباطل بسخن باطل مثل ما انتم الا بشر مثلنا و ما انزل الرحمن من شیء و امثال آن لیدحضوا به تا زایل گردانند و نابود سازند
بآن سخن بیهوده الحق سخن حق را که واجب الاتباع بود فاخذتهم پس گرفتم ایشان را و هر گروهی را از ایشان بنوعی معاقب
ساختم فکیف کان عقاب پس نظر کن که چگونه بود عقوبت من ایشان را وکذلک و همچنانکه واجب شده بود عقوبت بر امم مکذبه
انبیا حقت واجب شده است کلمة ربک حکم پروردگار تو بعقاب و عذاب علی الذین کفروا بر آنها که کافر شدند از
قوم تو و تکذیب تو کردند انهم اصحاب النار آنکه ایشان یاران دوزخ اند و ملازمان آتش یعنی همه اهل کفر از امم سابقه و لاحقه
از اصحاب دوزخ اند و از کثرت جدال و ترک طاعت ایشان که نقص بدامن کبریای او نمی نشیند چه ملایک و عابد و مسبح و حامد
او سبحانه از حد حصر متجاوز اند و از آنجمله الذین یحملون العرش آنانکه برمیدارند عرش را برای امتثال امر او و من حوله
و آنانکه گرداگرد عرش اند از کروبیان که همیشه بطواف آن مشغولند یسبحون تنزیه میکنند و پاکیزگی اقدام مینمایند تنزیهی که پیوسته
بحمد ربهم با ستایش پروردگار خود و یؤمنون به و تصدیق میکنند و اعتراف مینمایند بربوبیت و وحدانیت او یعنی حاملان
عرش و گروهی که گرد آن اند اخص جمله خواص ملایکه اند بذکری که جامع صفات جلال و اکرام او سبحانه باشد رطب اللسان اند و مصدق وحدانیت
حضرت سبحانه پس از جدال و ترک عبادت مشرکان که اخس مخلوقات اند چه زیان در بعضی تفاسیر از شهر بن حوشب نقل کرده اند که حمله عرش
هشت اند چهار میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک و چهار دیگر میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی عفوک
بعد قدرتک و در کشاف آورده که حق سبحانه جمیع فرشتگان را میفرماید که تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر حمله عرش سلام میکنند میسر
از پیغمبران روایت کرده که پایهای حمله عرش در طبقه آخرین زمین قرار گرفته و سرهای ایشان از آسمان گذشته و دستهای ایشان
از اطراف و نواحی بیرون رفته و دایم در خضوع و خشوع اند و از غایت خشیت بصر در پیش انداخته اند و اصلا چشم را ببالا
نمیکنند و نیز از آنحضرت منقولست که تفکر مکنید در عظمت پروردگار خود و لیکن تفکر کنید در آنچه آفریده از اصناف ملایکه بتحقیق اسرافیل
که یکی از فرشتگانست گوشه از گوشهای عرش بر دوش اوست و هر دو قدم او در زیر زمین قرار گرفته و سر او از هفت آسمان
بیرون رفته بجهة عظمت و جلال حق سبحانه بر وجهی خود را حقیر میسازد و فروتنی مینماید که گویا جثه او کمتر از جثه مرغی میگردد که
کوچکتر از گنجشک است و این حمله عرش از اهل هفت آسمان خاشع‌ترند و اهل آسمان هفتم از آسمان ششم خایف تر

وششم از نجم ترسکار ترند و برهمین قیاس تا آسمان اول و از آنجا چه منقولست که میان ملایکه و عرش الهی هفتاد هزار حجابست و جمیع
فرشتگان در پس این حجابها بتسبیح و تهلیل و تحمید مشغول‌اند و نیز از وهب منبه روایتست که در حوالی عرش هفتاد هزار ملایکه اند که مشغول
بعبادة باین طریق دستهای خود بر گردنهای خود نهاده اند و برفع صوت تهلیل و تسبیح میکنند و در میان طبقات آسمان چندان
ملایکه هستند که عدد ایشان جز خدا اند همه بتسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و تسبیح مشغول‌اند و در نهج البلاغة مذکورست که بعضی از ملایکه
همیشه ساجد اند که رکوع نمیکنند و این مرتبه مقربان حضرتست بعضی دیگر راکعانند که از قیام و انتصاب بهره ندارند و این جمعیت
حاملان عرشست و برخی دیگر صف زدگانند که از صفوف خود زایل نمیشوند و این رتبه حافین من حول العرشست و جمعی دیگر تسبیح کنندگانند
که از آن ملال نمیگیرند و ایشان صد هزار صف ملایکه اند که در پس حافین من حول العرش ایستاده اند و دستهای راست بر چپ نهاده
و دستهای چپ بر راست و هر یکی بلغتی تسبیح و تسبیحه اشتغال دارند و خواب چشمها و سهو عقلها و سستی بدنها و غفلت نسیان مانع
عبادات ایشان نمیشود زیرا که اینها از لواحق اجسام حیوانیه است و ملایکه از آن مبرا اند و در روایة آمده که حق تعالی عرش را از یک جوهر
سبز خلق نموده و ما بین هر قایمه عرش تا قایمه دیگر چندانست که مرغ سریع السیر به دلیشه هزار سال و بروایت دیگر هشتصد هزار سال
قطع نتواند کرد و این روایت اخیر از امام جعفر صادق ع منقولست و در خبر آمده که حق تعالی عرش را بیافرید خطاب بجمیع ملایکه کرد که
آنرا بردارند ایشان از حمل او عاجز شدند پس جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل فرمود که عرش را بردوش حاملان عرش نهید
و جبرئیل یک گوشه بگرفت و گفت سبحان الله و میکائیل گوشه دیگر بگرفت و گفت الحمد لله و اسرافیل جانب دیگر بگرفت و گفت لا
اله الا الله و عزرائیل طرف دیگر و گفت الله اکبر عرش را بر داشتند و بر دوش حمله نهادند چون گرانی عرش بدوش حمله رسید
گفتند لا حول و لا قوة الا بالله العظیم آن گرانی بر ایشان آسان گشت پس هر بنده مؤمن که یکبار این کلمات بگوید ثواب
حمله عرش و جمیع ملایکه در نامه عمل او بنویسند و اثقال دنیا و عقبی برو سبکبار گردد و مستوجب رحمت الهی شود و جابر عبد الله ردیدن
انصاری و لقمان بن عامر روایت کرده اند از حضرت رسول که فرمود که مرا اذن داده اند که بعضی از احوال عرش و حملهٔ آن شما
گویم بدانید که خدای تعالی عرش را از جوهر سبز خلق نموده و او را هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار سرست بر هر سری از آن
هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار دهان و در هر دهان هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار زبان و از هر زبان
هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار لغت تسبیح خدا میکنند و ثواب آنرا با متابعان محمد میدهند و عظیم آن بمثابه ایست که
حزقابیل فرشته ایست و او را هفتاد هزار پر است و از پری تا پر دیگر او هشتاد هزار ساله راه بخاطر او گذشت که طول

عرش را بداند استعانت طلبید از خدای تعالی تا پرهای ایشان او مضاعف کرد و حق تعالی هشتصد و شصت هزار پر باو داده او هشتاد
هزار سال پرید از پریدن سست شد و باز از خدا مدد طلبید از جانب عزت بدو خطاب رسید که ای حزقابیل اگر تا انقراض عالم
پرواز کنی از یک قایمه عرش بدیگر نرسی و آن فرشته گفت سبحان ربی الاعلی و بحمده حق تعالی انسان را امر کرد که در سجود این تسبیح
بگویند تا ثواب حزقابیل ایشان را باشد و عظمت حاملان عرش بوجهیست که از دوش تا گوش هر یکی از ایشان هفتاد هزار
ساله راهست از امام جعفر صادق ع منقولست که هیچ چیز از عرش خایف تر و خاشع تر نیست و از جمله کلمات او اینست که اعوذ
بالله من غضب الله اعوذ بالله من سخط الله اعوذ بالله من نقمة الله آورده اند که حق تعالی چون عرش را بیافرید بخاطر فرشتگان
گذشت که آیا از عرش چیزی بزرگتر نیز هست حق تعالی ماری را بیافرید تا عرش را بگرد دم خود در آورد و هنوز از عرش چهار دانگ او زیاد
آمد و او هفتاد هزار سر دارد و هفتاد هزار روی و هفتاد هزار زبان و بهر زبان هفتاد هزار تسبیح خدا میکند و ثواب آن
بشیعیان آل محمد میدهد و حاملان عرش بعد از تسبیح و تحمید پروردگار خود حسن عاقبت مؤمنان را از و سبحانه مسئلت میکنند
و یستغفرون و طلب آمرزش میکنند للذین آمنوا برای آنانکه ایمان آورده اند و استغفار ایشان باین طریقست
که از روی نیاز میگویند ربنا ای پروردگار ما وسعت کل شیء فرا رسیده بهمه چیزی رحمة و علما از روی بخشش
و دانش یعنی رحمت و علم تو بهمه چیزی رسیده فاغفر للذین تابوا پس بیامرز آنانی را که میدانی که توبه کرده اند و از
شرک و معاصی دور شده اند و اتبعوا سبیلک و پیروی کرده اند راه ترا که طریق ایمانست وقهم و نگهدار ایشان را
عذاب الجحیم از عذاب آتش سوزان و به آنکه استغفار فرشتگان برای تایبان با آنکه ایشان موعودند بغفران زیادتی
ر ثوابست و مرتبه درجه ایشان ربنا ای پروردگار ما لطف کن بر تایبان و ادخلهم و در آر ایشان را جنات عدن
داده در بوستانهای با اقامت که بهشت ایمست التی وعدتهم آن بوستانها که بمحض فضل وعده داده ای ایشان را بر زبان پیغمبر
پیغمبران و من صلح و نیز در آر با ایشان در بهشت کسانی را که عمل شایسته کرده باشند من آبائهم از پدران ایشان
و ازواجهم و زنان ایشان و ذریاتهم و فرزندان ایشان تا تایبان بدیدار ایشان مستانس و سبب زیادتی
مسرت ایشان شود انک بدرستی که تو انت العزیز الحکیم تویی غالب مطلق که از هیچ مقدور عاجز نیستی الحکیم
دانا که هر چه کنی بر وفق حکم و مصلحت کنی و از جمله آن وفا بمجموع وعده هاست پس بنا بر وعده خود ایشان را در بهشت در آر وقهم
السیئات و نگهدار ایشان را از عقوبات که جزای بدیهاست یا نگهدار از صلحای اهل ایمان را از خطیئات و من

تق السیئات و هر کرا اگر نگهداری از عقوبات یومئذ در روز جزا فقد رحمته پس بدرستی که بخشیدی او را و برو رحمت
رسانیدی یا هر کرا اگر باز داری از معاصی در دنیا پس رحم کردی برو در روز جزا و از عذاب رهانیدی وذلک و آن باز
داشتن تو از عقوبت و معصیت هو الفوز العظیم فیروزی بزرگ و ظفری بزرگوار چه آن موجب سعادت جاوید و نعمت
نامتناهی بعد از آن از حال اهل شرک و جدال در روز جزا چنان میکند ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه
نگرویدند بوحدانیت و تصدیق ننمودند به نبوت خاتم الانبیا ینادون ندا کرده شود یعنی وقتی که بدوزخ درآیند
با نفسهای اماره خود دشمنی آغاز کرده زبان بعتاب و ملامت بکشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردیم ملایکه ایشانرا
ندا کنند لمقت الله هر آینه دشمنی خدا مر شما را اکبر بزرگترست من مقتکم از دشمنی شما انفسکم مر نفسهای خود
را درین روز خدای شما را دشمن گرفت اذ تدعون وقتی که خوانده میشدید الی الایمان بسوی گرویدن بخدا و رسول
فتکفرون پس شما نگرویدید قالوا ربنا گویند پروردگارا امتنا اثنتین بمیرانیدی ما را دو نوبت نوبت
اول نزد انقضای اجال و نوبت ثانیه در قبر بعد از زنده کردن برای سوال و احییتنا اثنتین و زنده گردانیدی ما را
دو بار اول در قبر و بار دویم در وقت بعث و نشور و بروایت ابن عباس اماتة اولی در اصلاب ابا بود وقتی
که نطفه بود و اماتة دویم در دنیا و احیای اول در دنیا برای تکلیف و احیای دویم در قیامت برای ثواب و عقاب پس معنی
آنست که ما را مرده آفریدی و بعد از احیا بمیرانیدی و در تبیان آورده که اماتت اول در وقتی بود که ذریه آدم را از ظهر او
بیرون آورده و میثاق از ایشان گرفت و بمیرانید و اماتت ثانیه در دنیا و احیای اول در وقتی که در رحم نطفه بود و
احیای دویم در بعث و تفسیر اول که قول سدی است و جمعی از مفسران و مختار بلخی اصح اقوال است زیرا که آن منقولست
از اهل البیت علیهم السلام پس آیه دال است بر سوال قبر که از مخالف و موافق منقولست مؤید این قول است حاصل آنکه کفار بعد از
مشاهده عقوبت تصدیق کنند بانچه در دنیا منکر بودند و منکر آن بودند از سوال قبر و بعث و نشر و گویند فاعترفنا
پس اعتراف کردیم بذنوبنا بگناهان خود که از جمله آن تکذیب بعث و نشور است و سوال قبر فهل الی خروج
پس آیا بسوی بیرون آمدن از دوزخ من سبیل هیچ راهی هست یعنی چون معترف شدیم بذنوب خود پس طریقه
هست که از آن سلوک کنیم تا از دوزخ خلاص شویم و بهشت رسیم مراد ایشان ازین قول قبول توبه و ایمانست و اینکلام
را از فرط نومیدی و تحیر گویند پس فرشتگان با ایشان گویند که ذلکم این عذاب و نکال که لازم شماست بسبب

بانه اذا دعی الله بسبب آنست که چون خوانده میشد خدا وحده در حالت یگانگی یعنی چون اهل ایمان بکلمه توحید قایل میشدند کفرتم
کافر میشدید بیگانگی او و میگفتید اجعل الالهة الها واحدا و ان یشرک به و اگر شرک آورده میشد بخدا یعنی چون ابنای جنس شما شرک
بخدا آوردندی تؤمنوا میگرویدید شما بان شرک فالحکم لله پس امروز فرمان روایی و کارگذاری اهل حق و باطل مر خدایراست که مستحق عبادت
ولهذا حکم کرده بر شما بعقاب سرمدی و عذاب ابدی العلی خدای که بلند مرتبه است از آنکه نسبت شرک با او دهند و اسناد اشباه و انداد
باو کنند الکبیر بزرگوار از آنکه در استحقاق عبادت غیری را باو برابر کنند در بیان وحدة کمال قدرت خود در آمده میفرماید هو الذی
اوست آن خدایی که بقدرت کامله خود یریکم مینماید شما را آیاته نشانهای که دالست بر وحدة و قدرة او و ینزل لکم و فرو میفرستد
از برای شما من السماء از آسمان رزقا روزی را یعنی باران که سبب رویدن نباتست که بتدبیر ارزاق اشتغال مینماید و ما یتذکر
و پند نپذیرد و عبرت نگیرد و باین آیتها الا من ینیب مگر کسی که باز گردد بخدا یعنی از انکار و معصیت باز گشته روی باطاعت و عبادت
آورده فادعوا الله پس بخوانید خدایرا و بپرستش او قیام نمایید مخلصین در حالتی که پاک سازندگان باشید له الدین
برای او طاعت خود را از شرک و ریا و لو کره الکافرون و اگرچه کراهت داشته باشند کافران و یکسان اخلاص شما را چون
بر نعمت ایمان کافرند و شما بر آن شاکر پس بجهة این ایشان از شما متنفر باشند رفیع الدرجات بردارنده درجهای مقربان
بقدر معرفت و طاعت یعنی هر چند معرفت و عبودیت بیشتر باشد درجه او نسبت بقربت الهی بیشتر خواهد بود و لهذا درجات انبیا را
بر درجات اولیا بلندتر کردانند و درجات اولیا بر غیر ایشان تقدیم نموده از اهل ایمان و برهمین قیاس نسبت تفاوت درجات
ثواب میان مومنان بقدر تفاوت عبودیت خواهد بود و یا معنی آنست که خدای تعالی بردارنده آسمانهاست فوق آسمان دیگر تا بعرش
ذو العرش خداوند عرش عظیم است و خالق آن و یا خداوند سلطنت و پادشاهی و هرگاه که درجات کمال او بر وجهی مرتفع باشد
که رفع مراتب و نصب مقامات جمیع مخلوقات در ید قدرت اوست و عرش که اصل عالم جسمانیست در قبضه اقتدار پس چگونه غیری را
شرکت او تواند زد و چه نوع شخصی دیگر دعوای برابری با وی تواند نمود و بعد از تقریر توحید تمهید نبوة مینماید یلقی الروح
می افکند وحی را من امره از فرمان خود و تسمیه وحی بروح از جهة آنست که آن سبب حیوة قلبست یا شرع همچنانکه روح سبب حیوة
بدنست یعنی القا میکند امر خود را علی من یشاء بر هر که میخواهد من عباده از بندگان خود و گفته اند که مراد بروح قرآن است
و سایر کتب منزله و نزد جماعتی جبرئیل است یا نبوت به هر حال معنی آنست که منصب نبوة و رتبه رسالت بهر که میخواهند از اهل استحقاق
اعطا مینماید لینذر تا بیم کند آنکس که وحی باو منزل شده مردمانرا یوم التلاق از روز رسیدن بیکدیگر یعنی روز

که ارواح با اجسام ملاقات کنند یا اهل زمین با آسمان رسند یا خلق اولین و آخرین باهم جمع شوند یا مخلوق با خالق یا معبودان
با عابدان یا مظلومان با ظالمان یا هر عاملی که ملاقات کند با عمل خود و بر جمیع تقادیر مراد بروز قیامت است یوم هم روزی که بندگان
بارزون بیرون آینده باشند از قبرها یا آشکارا باشند و برهنه بر وجهی که هیچ چیز نباشد که ساتر ایشان تواند بود چنانکه در حدیث
آمده که مکلفان محشور شوند برهنه و تهی پای و ختنه ناکرده لا یخفی پوشیده نشود بر ایشان در آنروز علی الله منهم
بر خدای از اشخاص و اعمال بندگان با وجود کثرت ایشان شیء چیزی یعنی علم او بهر یک از اعمال رسیده است پس بر وفق عمل هر
را جزا دهد آورده اند که حق سبحانه در آنروز همه مردمان را در تلی سفید که مانند نقره خام است جمع کند پس اول چیزی که بآن تکلم کند
این است که ندا کند بهر ایشان که لمن الملک الیوم مر کراست پادشاهی و فرمان روایی امروز چون همه کفار در آنروز بوحدانیت
او سبحانه علم ضروری حاصل شده است در جواب با جمیع مؤمنان متفق الکلمه شده گویند لله الواحد مر خدای راست که یکتاست
و بی همتا در کارگذاری و فرمان دهی القهار شکننده جمیع منازعان مدعیان پادشاهی مرویست که چون ندای لمن الملک
الیوم بر آید هیچکدام از اهل محشر را طاقت جواب دادن نماند پس او سبحانه بذات خود جواب داده گوید لله الواحد القهار
و فایده این اخبار اظهار وحدانیت و کمال سلطنت قاهره است و بروایت محمد ابن کعب این ندا میان دو نفخه باشد هنگامی که همه
خلایق فانی شده باشند و چون هیچ مجیبی نبود خود بذات بی زوال او پس هم خود جواب دهد که لله الواحد القهار و این روایت
او خالی از ضعفی نیست زیرا که سوق کلام مقتضی آنست که این ندا در یوم التلاق باشد و در حین بروز عباد از قبور و تخصیص
پادشاهی باین روز با آنکه لسان حال در ابد و ازل ناطق است بآنچه آنست که در آنروز هیچکس نباشد که دعوی پادشاهی کند
همچنانکه در دنیا درین روز این دعوی بی معنی میکنند و بعد از تقریر اختصاص ملکیه بخود بعد از نتایج آن میکند و میگوید الیوم
تجزی امروز پاداش داده شود کل نفس هر کسی بما کسبت بآنچه کسب آن کرده اند از اعمال حسنه و افعال سیئه
لا ظلم الیوم هیچ ستمی نیست درین روز یعنی ثواب کسی کمتر از عمل شایسته او نه و نه عقاب شخصی زیاده بر فعلی ناشایسته
او و نه کسی را بگناه دیگری مواخذه کنند و نه نیکی را پاداش بدی دهند ان الله بدرستی که خدای سریع الحساب
زود شمار است یعنی مشغول او بحساب شخصی باز ندارد او را از حساب دیگری بلکه در زمان واحد حساب همه کرده هر یک را
باستحقاق خود رساند و در خبر است که حضرت رسالت پناه صلعم فرموده که حق تعالی در آنروز گوید که منم پادشاه جزا دهنده ام سزاوار
نباشد هیچکدام از اهل بهشت و دوزخ را راستی که بر غیر کرده است که ببهشت و دوزخ در آید تا آنکه انتقام آن ظلم ازو بکشم بعد از آن

این آیه تلاوت کرد که الیوم تجزی کل نفس الخ بعد از آن آنحضرت را امر کرده بتخویف عباد میفرماید از این سوگوار وانذرهم
و بترسان کافران را یوم الآزفة از روز قیامت و تسمیه آن بآزفه بجهت نزدیک شدن وقوع آنست چه ازوف بمعنی قربت
اذ القلوب آن وقت دلهای مردمان لدی الحناجر نزدیک حنجرهای ایشان بود یعنی دلهای از فزع آنروز از اماکن
خود میل خروج نموده بحلقها آیند و هم آنجا بمانند باز نتوانند گشت تا اصحاب آنها بیاسایند و نه بر آیند تا خلاصی یابند کاظمین
در حالتی که بر آمده کان باشند از غم و اندوه و خشم فرو خورندگان در آنروز ما للظالمین نیست ستمکاران را در روز
جزا و رستخیز من حمیم هیچ خویشی مشفق که عذاب را از ایشان دفع کند ولا شفیع یطاع و نه درخواه کننده که فرمان
برده شود یعنی شفیعی که شفاعت او بحیز قبول رسد و شبه نیست در انکه محبت و رضاء حق سبحانه با اهل شرک منتفی است پس محبت و
رضای شفعا نیز از ایشان مسلوب است و هیچ ایشان را هیچ شفیعی نباشد که قوله تعالی ولا یشفعون الا لمن ارتضی و قوله ما للظالمین
من انصار یعلم خائنة الاعین میداند چشمی را که خیانت کننده است و آن عبارتست از آنکه دزدیده بچیزی نگاه کند که حلال
نباشد نظر کردن بآن این جلیس گوید که خیانت چشم آنست که مردی در میان جمعی نشسته است و زنی بر ایشان گذرد او بپنهانی در وی
نگرد و بنابر حدیث مشهور النظرة الاولی لک والثانیة علیک خیانت بنظر ثانیه است نه باولی و قول اول اعم است
و اقوی وما تخفی الصدور و میداند آنچیز را که پوشیده گردانیده است سینها یعنی علم او محیط است بضمایر و سرایر
مخلوقات بعد از آن مشرکان را تهکم میکند بآنکه والله یقضی بالحق و خدای حکم کند براستی در جزای بدکار و نیکوکردار
زیرا که او مستغنیست از ظلم و تعدی والذین یدعون و آنان را که میخوانند یعنی میپرستند مشرکان من دونه بجز از
خدای لا یقضون بشیء حکم نمیکنند بچیزی زیرا که جمادند پس چگونه حکم کردن از ایشان متصور است ان الله بدرستی
که خدای تعالی هو السمیع اوست شنوا بگفتار بندگان البصیر بینا بکردار ایشان که از جمله آن خیانت چشمست و نیز بجهة
تنبیه مشرکان و تهدید ایشان میگوید که اولم یسیروا آیا سیر نمیکنند و سفر نمیروند مشرکان قریش فی الارض
در زمین شام و یمن برای تجارت فینظروا کیف کان پس ببینند که چگونه بود عاقبة الذین کانوا من قبلهم
سرانجام آنانکه بودند پیش از ایشان از اهل تکذیب و عناد چون عاد و ثمود و اصحاب مؤتفکه که دیار آنها در ممر ایشان است
کانوا هم اشد منهم بودند آن پیشینیان سخت تر از ایشان قوة از روی توانایی بدن از وجه قدرت و تمکن وآثارا
و از روی علامتها و نشانها فی الارض در زمینی که در حدود ایشانست چون قلعهای عالیه و حصنهای مرتفع و شهرهای

عظیم بسیار بر علامات کرده اند بر قوه و قدرت ایشان فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس با وجود اجلال بگرفت خدای تعالی ایشان را بِذُنُوبِهِمْ
بسبب گناهان ایشان از کفر و تکذیب با انواع عقوبت و نکال هلاک ساخت وَمَا كَانَ لَهُمْ و نبود مر ایشان را مِنَ اللَّهِ از عذاب
خدای مِنْ وَاقٍ هیچ نگاه دارنده که از ایشان دفع آن عقاب کند و منع نزول عذاب نماید ذَٰلِكَ این گرفتن و عذاب کردن
بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بسبب آن بود که پیوسته می آوردند بایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای بینه و معجزات ظاهره یا احکام واضحه رسلهم
فَكَفَرُوا پس نگرویدند و انکار ایشان کردند فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت خدای ایشان را بعقوبت إِنَّهُ قَوِيٌّ بدرستی
که خدای تواناست محکم بر هر امر ممکن که از جمله آن اخذ کردن و هلاک ساختن اهل شرک و تکذیب است شَدِيدُ الْعِقَابِ
سخت عقوبت بر ایشان بعد از آن بجهة تنبیه مشرکان و تهدید ایشان قصه موسی و حزبیل و فرعون بیان میکند بقوله وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا حزقیل
مُوسَىٰ و بدرستی که ما فرستادیم موسی را بِآيَاتِنَا بنشانهای خود یعنی آن نه معجزه که باو عطا فرموده بودیم وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ
و حجتی ظاهر و هویدا که بآن بر خصم غالب شد و آن عصا است و شکافتن دریا و یا مراد باول ادله توحید است و بثانی معجزه یعنی موسی را
با دلایل توحید و معجزات غالب فرستادیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و لاف ربوبیت میزد وَهَامَانَ
و هامان که وزیر وی وَقَارُونَ و بقارون که مقرب دستگاه او بود و چون تجبر و عناد این سه کس بیشتر بود از بهر تخصیص
این سه کس کرده بذکر با آنکه موسی بجمیع مردمان زمان خود مبعوث بود الفقصه موسی ایشان را بحق دعوت کرده اظهار معجزه
نمود ایشان تکذیب او کردند و انکار معجزات او نمودند فَقَالُوا پس گفتند که او سَاحِرٌ جادوی کننده است یعنی آنچه
از خارق عادات مینماید از روی سحر است كَذَّابٌ دروغ گوییست در آنچه میگوید که خدای مرا فرستاده او است فَلَمَّا
جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ پس چون آورد بایشان دین درست که توحید است مِنْ عِنْدِنَا از نزد ما قَالُوا گفتند با اتباع
خود اقْتُلُوا بکشید أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا پسران آنکسانی که ایمان آورده اند مَعَهُ با موسی یعنی این نه کور شده که
قبل از ولادت موسی اهل تنجیم بفرعون میگفتند که درین سال شخصی از بنی اسرائیل پیدا شود که زوال پادشاهی تو در دست او
بود بنا برین فرعون حکم کرده بود که هر پسری که از ایشان متولد میشد او را میکشتند و چون درین وقت موسی دعوی نبوت
باز امرای فرعون مصلحت چنان دیدند که پسران بنی اسرائیل را بقتل آورند تا شکسته و پریشان حال شده معاونت
ننمایند پس باز اعوان خود را بقتل او تعجیل نمودند و از ابن عباس نقل است که معنی آنست که باز رجوع کنید بکشتن چنانکه پیش ازین ایشان را بر ایشان هم
میکشتند وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ و زنده بگذارید دختران ایشان را تا خدمت زنان قبطی کنند و چون مرتکب

این امور شد حق تعالی ایشان را بارسال دم و ضفادع و طوفان و جراد بر طریقی که در ما تقدم سمت ذکر یافت مبتلا ساخت
و این کید بر ایشان واقع شد وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ و نیست مکر ناگرویدگان نسبت با انبیا و سایر مؤمنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ
مگر بر راهی و بطلان یعنی کید ایشان ضایع و باطل شده و فایده مر ایشان را از آن حاصل نگشت الفقصه فرعون با وجود آنکه میدانست
که موسی معجز و از قتل او ضرر کلی متصور است بجهة خوف ظهور عجز او بر مردمان اظهار جلادت میکرد و در صدد قتل میشد و ارکان
دولت این را نمی پسندیدند و منع کرده میگفتند او مردی ساحر است سیاهت که از دست او چه خیزد و اگر او را میکشی رعایا خواهند
گفت که فرعون بجهة آنکه با او معارضه نتوانست کرد او را بقتل آورد وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون قوم خود را ذَرُونِي أَقْتُلْ
مُوسَىٰ بگذارید مرا تا موسی را بکشم ایشان گفتند مبادا که شکایت ترا با خدای خود کند و از وضرری بتو رسد فرعون گفت من
قصد قتل او میکنم گو شکایت من با خدای خود کن وَلْيَدْعُ رَبَّهُ و گو بخواند خدای خود را تا ضرری بمن رساند یا او را منع کند از
کشتن او پس گفت اگر نکشم او را إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ از آنکه مبدل و متغیر سازد کیش
شما را از پرستش من باز دارد أَوْ أَنْ يُظْهِرَ یا آنکه آشکارا کرده بسبب دعوت فِي الْأَرْضِ در زمین مصر الْفَسَادَ تباهی
فتنه و آشوب حصص بعضهم یاد کرده اند یعنی ظاهر سازد موسی درین بلد فساد را چه در وقتی که توابع او بسیار شوند
با شما در مقابله درآیند و بین الفریقین محاربه و مقاتله واقع شود و آن منجر بتعطیل زراعت و مکاسب و معایش شود و نظام امور
هرج و مرج گردد و چون خبر قتل موسی منتشر شد بنی اسرائیل غمگین شدند و قبطیان شادمان گشتند وَقَالَ مُوسَىٰ
و گفت موسی مر قوم خود را إِنِّي عُذْتُ بدرستی که من پناه گرفتم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ بپروردگار خود و پروردگار شما مِنْ
كُلِّ مُتَكَبِّرٍ از شر هر گردن کشی که بجهة تجبر و استکبار لَا يُؤْمِنُ ایمان نمیآورد بِيَوْمِ الْحِسَابِ بروز شمار تا شر او از من
دفع کند و چون مبالغه فرعون درین باب بسر حد اطناب رسید اهل ایمان بی تاب شدند و کشتی صبر ایشان بغرقاب اضطراب
افتاد وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ و گفت مردی که گرویده بموسی مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از خویشان فرعون یعنی حزبیل و صدیقی
مدینه بود که يَكْتُمُ إِيمَانَهُ میپوشید ایمان خود را از فرعون و توابع آن و گویند مرد مؤمن از بنی اسرائیل بود نام حبیب یا شمعون
و اصح و اشهر حزبیل است که ابن عم فرعون است و در روایت واقع شده که مدت صد سال بود که ایمان داشت و تقیه میکرد
و از ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما روایت است که تقیه از دین منست و از دین پدران من و دین ندارد هر که او
را تقیه نیست و تقیه سپر خداست در زمین او که بآن بهایم مضرت و سیوف اعدا مندفع میشود زیرا که مؤمن آل فرعون

اگر اظهار اسلام بکرد کشته میشد از ابن عباس مرویست که آل فرعون بغیر از حزبیل ابن عم فرعون بود و آسیه که زن او بود دیگر کسی بموسی
ایمان نیاورد و حاصل که حزبیل چون دید که فرعونیان در تکاپوی قتل موسی اند از انکار گفت أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا آیا میکشید مردی را یعنی قصد
قتل او میکنید أَنْ يَقُولَ برای آنکه میگوید که رَبِّيَ اللَّهُ آفریدگار من خدای حق است بغیر او وَقَدْ جَاءَكُمْ و حال آنکه آورده است بشما
بِالْبَيِّنَاتِ معجزات روشن و هویدا مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما که دلالتی تمام دارد بر صدق قول او چون قلب عصا باژدها
و ید بیضا و غیر آن و با وجود این همه براهین ظاهره اصلا در امر او تاملی و تفکری نمی نمایید وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا و اگر او هست دروغ
گوی فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ پس بر اوست وبال دروغ گویی او و نکال عقوبت آن که قتل اوست وَإِنْ يَكُ صَادِقًا و اگر باشد راست
پس لا اقل يُصِبْكُمْ برسد بشما بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ پاره از آنچه شما را از آن وعید نماید یعنی اگر بالفرض همه آن بشما نرسد
بس باشد بعضی از آن بشما رسد خلاصه معنی آنست که او شما را بهلاکت دنیا و عقوبت عقبا توعید مینماید پس اگر صادق است درین
امر لا اقل هلاکت دنیا که بعضی از آنست بشما رسد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي راه راست نمینماید یعنی توفیق نمیدهد براه
صواب بوسیله بینات و معجزه بلکه در بادیه ضلالت فرو میگذارد مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کسی را که از حد در گذشته است بنهایت
طغیان رسیده كَذَّابٌ دروغ گوی در راه خدای و میتواند بود که مراد بموسی بود و هم برسبیل فرض یعنی خدای راه صواب ننماید
آنکس را که از حد خود قدم بیرون نهاده است و بدروغ دعوی کننده نبوت است مراد آنست که اگر بالفرض موسی متجاوز است از حد
خود در دعوی نبوت کاذب خدای او را راه راست نخواهد نمود و او را رسوا خواهد ساخت پس احتیاج بقتل او نیست
يَا قَوْمِ ای گروه من لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر شما راست پادشاهی و سلطنت امروز ظَاهِرِينَ در حالتی که غالبید بر بنی اسرائیل
و مسلط بر ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر بر وجهی که همه مقهور و محکوم شما اند فَمَنْ يَنْصُرُنَا پس کیست که یاری دهد
ما را و حمایت کند مِنْ بَأْسِ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ جَاءَنَا اگر بیاید بما بجهة قتل موسی یعنی تابع امری میشوید که مظنه
زوال ملک شماست چه قول موسی احتمال صدق دارد پس عقل مقتضی آنست که اصلا پیرامون آن نگردید و دست تعدی از و
کوتاه کنید و چون این نصیحت بسمع ایشان رسانید قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون حزبیل را و جمع دیگر را که نزد وی بودند مَا
أُرِيكُمْ دلالت نمیکنم شما را برایی إِلَّا مَا أَرَى مگر آنچه مصلحت می بینم و صواب میدانم از قتل موسی و تکذیب او
صدق خود در دعوی الوهیت و ربوبیت یعنی سر بر هنر درین امر با ظاهر قول موافقت دل با زبان مطابق پس آنچه برای خود صواب
میدانم بشما میگویم وَمَا أَهْدِيكُمْ و راه نمی نمایم شما را إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ مگر راه راستی که عالم بصواب دیدن آن

دانسته است که فرعون درین دعوی کاذب و بیقین میدانست که موسی در دعوی نبوة صادق است بجهة ظهور معجزات باهره در ید او
و ازین جهه در باطن خود خوفی عظیم داشت از جانب او لیکن اظهار تجلد میکرد یا خوف و میبود چرا شوریت میکرد در قتل کسی که
میدانست که او در صدد هدم پادشاهی اوست و اراده آن دارد که طنطنه و کبریای او را درهم شکند القصه حزبیل بعد از شنیدن این
سخن از فرعون بار دیگر بجهة ایمان او در موج آمده باز از قوم مشغول شده هیچ نگرویده وَقَالَ الَّذِي آمَنَ و گفت آنکسی که
ایمان آورده بود یعنی حزبیل يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ ای گروه من بدرستی که من می ترسم بر شما بجهة تکذیب شما بموسی و قصد
قتل او مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مثل روزهای هلاکت امم ماضیه یعنی از عذابی که مثل عذاب جماعتی بود که قبل ازین تکذیب رسل کرده
مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ مانند عذاب و جزای عادة گروه نوح که طوفان بود وَعَادٍ و مانند جزای داب قوم عاد که باد صرصر مستاصل
کننده وَثَمُودَ و قوم ثمود که بصیحه واحده فجاءة هلاک شدند وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ و آنانی که از پس ایشان بودند چون اهل
مؤتفکه شهرهای ایشان زیر و زبر گشت و اصحاب ایکه که بعذاب ظلة گرفتار شدند بعد از ایشان وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ و نیست
خدای تعالی که خواهد ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ستمی بر بندگان خود یعنی ایشان را بیگناه عذاب نکرد بلکه نزول بر ایشان بود چه عدل بود چه
ایشان بجهة اعمال قبیحه مستوجب آن عذاب شدند پس شما ترک ظلم کنید تا بانواع عقاب مبتلا نشوید و بعد از تخویف از عقوبت دنیویه
تحذیر ایشان کرد از عقوبت اخرویه برین وجه که وَيَا قَوْمِ إِنِّي ای گروه من بتحقیق که من أَخَافُ عَلَيْكُمْ میترسم بر شما يَوْمَ التَّنَادِ
از عذاب روز ندا کردن یکدیگر مراد روز قیامت است که بطریق استغاثه یکدیگر را خواهند و هیچکدام بفریاد هم نرسند و یا ندا
آید که فلان کس سعید است و فلان شقی و یا اهل بهشت با اهل دوزخ ندا کنند که قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا الخ و اهل دوزخ با
اهل بهشت گویند که أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ او مما رزقکم الله چنانکه در اعراف گذشت و یا هر کس بامام خود خوانده شود که
یوم ندعوا کل اناس بامامهم يَوْمَ تُوَلُّونَ روزی که گردانیده شوید از موضع حساب مُدْبِرِينَ در حالتی که باز گشتگان
باشید از آنجا بسوی دوزخ و یا در حینی که فرار کنندگان باشید از راه دوزخ و اگر چه آن فرار فایده نه بخشد زیرا چه شما را بدوزخ
کشند مَا لَكُمْ نیست شما را در آن روز مِنَ اللَّهِ از عذاب خدا مِنْ عَاصِمٍ هیچ نگاه دارنده که منع آن عذاب نماید و شما را
در حفظ حمایت خود گیرد وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که را خدای فرو گذارد در ضلالت بجهة اصرار انکار و عناد و استکبار و عدم
تامل در حجج روشن و آشکارا فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده که او را براه راست رساند یا هر کس را
که خدای در آن روز از راه بهشت بگرداند پس بهدایت هیچکس ببهشت نخواهد رسید وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ

و بتحقیق که آمد شما یوسف بن یعقوب علیهما السلام مِنْ قَبْلُ پیش از موسی بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای بینه و دلایل ناطقه بر صدق قول او و وهب بن منبه و اکثر مفسران بر آنند که فرعون زمان موسی همان فرعون زمان یوسف بود بواسطه آنکه اسپی قیمتی که فرعون داشت بعد از مردن بدعای یوسف زنده گشت فرعون ظاهرا با او ایمان آورده بود و بعد از موت او از دین او برگشت و تا زمان موسی عمر یافت پس جبرئیل گفت که یوسف پیش از این بشما آمد با معجزات بینه که از آن جمله زنده گردانیدن اسپ و شهادت طفل بر براءة او از خیانت و نزد دیگران فرعون موسی از اولاد فرعون بن یوسف بود و حق تعالی یوسف بن ابراهیم بن یوسف برسالت بوی فرستاد و مدت بیست سال در میان ایشان دعوت کرد و معجزات بینات نمود ایشان بوی نگرویدند پس جبرئیل از آن خبر داد که یوسف بشما مبعوث گشت فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ پس همیشه بودید در گمان مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ از آنچه آورده بود شما از توحید و احکام دینیه و امور شرعیه حَتَّى إِذَا هَلَكَ تا آنکه چون فوت شد قُلْتُمْ گفتید بآنکه یکدیگر بدون حجتی بلکه بمحض تقلید لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ هرگز نخواهد برانگیخت خدای مِنْ بَعْدِهِ از پس او رَسُولًا فرستاده یعنی چون انکار یوسف نمودیم و قول او نشنیدیم دیگری نخواهد آمد که دعوی رسالت کند بجهت خوف آنکه قول او را نیز نشنویم و منکر او شویم پس بر کفر خود ثابت قدم شده بودید و در ضلالت ماندید كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ همچنانکه شما بجهت اسراف و ترک گمراه شدید همچنین گمراه میگرداند و بوادی ضلالت فرو میگذارد مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ هر کرا که از حد کفر زنده است و عناد و انکار مُرْتَابٌ شک دارنده در آنچه معجزات بینات چون است از توحید و نبوة بجهت توقد وهم و تقلید و عدم تامل و تفکر در معجزات باهره پس فرو میگذارد در گمراهی الَّذِينَ يُجَادِلُونَ آنان را که جدال میکنند با پیغمبران فِي آيَاتِ اللَّهِ در دفع آیتهای خدا و پوشیدن بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی و برهانی که آمده نزد باینشان بلکه بتقلید كَبُرَ بزرگست جدال ایشان مَقْتًا از روی بغض و عداوت عِنْدَ اللَّهِ نزد خدای وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا و نزد آنچنان کسانی که گرویده اند بخدا و رسول یعنی خدای بسیار دشمن میدارد جدال ایشان را و بر ایشان لعنت میکند و مومنان نیز دشمنند و از ایشان تبرا میکنند كَذَلِكَ همچنانکه مهر نهاد خدا بر قلوب این جماعت تا علامت کفر ایشان باشد همچنین يَطْبَعُ اللَّهُ مهر مینهد خدای بجهت نشانه کفر ایشان عَلَى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ بر دل شخصی که از فرمان برداری سرکشنده باشد جَبَّارٍ گردن کشی که خود را از غیر برتر داند تا بآن مهر و علامت فرشتگان امتیاز کنند ایشان را از مؤمنان و چون جبرئیل موعظه و نصیحت را باینجا رسانید

فرعون ترسید که این نصایح در اهل مجلس اثر کند پس مردمان را بامر دیگر مشغول گردانید وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون بوزیر خود يَا هَامَانُ ابْنِ لِي ای هامان بنا کن یعنی امر کن تا بنا کنند از برای من صَرْحًا بنای بلند بر افراشته بگچ و آجر لَعَلِّي شاید که من أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ برسم براههای موصله یعنی أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ براههای آسمانها یا بدرهای آن و یا بمنازل تا بجهت آن از آسمانی بآسمان دیگر روم فَأَطَّلِعَ پس مطلع شوم و بنگرم إِلَى إِلَهِ مُوسَى بسوی خدای او با معرفت کردم بر احوال و اوضاع او و معلوم کنم صحت دعوی موسی را در خبر دادن از خدای آسمان وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ و بدرستی که من گمان میبرم موسی را كَاذِبًا دروغ گوی در دعوی رسالت یاد مانکه او را خدای است که آفریدگار آسمانهاست و مراد او از این گفتار تلبیس او بود بر جاهلان قوم خود چه او عالم بود بآنکه محالست بآسمان رفتن پس آغاز ساختن بنا کردند و موسی از آن خیال مناجات کرد و بحضرت ذو الجلال خطاب آمد که غمگین مشو ببین که ما با او چه خواهیم کرد پس حق تعالی او را بعد از ساختن خراب کرد چنانکه تفصیل آن در سورة القصص مذکور شد وَكَذَلِكَ و همچنانکه شیطان آراسته میگرداند اعمال قبیحه را در نظر سایر کفار همچنین زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ آراسته شد یعنی شیطان بیاراست برای فرعون سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار او را وَصُدَّ و باز داشته شد یعنی ابلیس او را باز داشت عَنِ السَّبِيلِ از راه راست طریق صواب وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ و نبود مکر فرعون در ساختن بنا و تلبیس آن بر قوم با کید او در ابطال آیات موسی إِلَّا فِي تَبَابٍ مگر در زیان کاری و تباهی وَقَالَ الَّذِي آمَنَ و گفت آنکسی که گرویده بود یعنی خربیل بعد از این تلبیسات فرعون يَا قَوْمِ ای گروه من اتَّبِعُونِ پیروی کنید مرا أَهْدِكُمْ تا بنمایم شما را سَبِيلَ الرَّشَادِ راه راست و طریق رسیدن که آن ایمانست بوحدت خدا و نبوت موسی يَا قَوْمِ ای گروه من طریق رسیدن آنست که إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا جز این نیست که این زندگانی دنیای دنی مَتَاعٌ برخورداری اندکست که زود انقطاع پذیرد و زوال بقای آن عنقریب بار حوادث بریده شود و زر و وبال آن باقی ماند وَإِنَّ الْآخِرَةَ و بدرستی که سرای دیگر هِيَ دَارُ الْقَرَارِ آن سرای آرام گرفتن و جاوید بودن که بهیچ وجه آنرا زوال نیست و انتقال نه بر خلاف این سرای که جای ارتحال است و محل فرار نه مکان قرار پس مغرور مشوید از متاع دنیای دون و آنرا بر سرای باقیه اختیار مکنید مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً هر که بکند کرداری بد فَلَا يُجْزَى پس پاداشش داده نشود إِلَّا مِثْلَهَا مگر مانند آن از آنچه زیاده بر آن ظلم است که ضد عدالت او سبحانه است

پس برو روا باشد وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که بکند کرداری شایسته مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از مرد و زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ
و حال آنکه او مؤمن باشد چه قبول اعمال فرع ایمان است فَأُولَٰئِكَ پس آنگروه بزیور صلاح آراسته باشند يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ
در آورده شوند به بهشت و حفص بفتح یا و ضم خا میخوانند یعنی در آیند به بهشت يُرْزَقُونَ فِيهَا روزی داده شوند در آن
از انواع فواکه طیبه و اطعمه لذیذه و مشارب خوش مزه بِغَيْرِ حِسَابٍ بیحساب و شماره و بی اندازه که در مقابل ثواب
اعمال صالحه اضعافا مضاعفه زیاده خواهد بود بر قدر استحقاق چون آل فرعون ازین سخنان فهم کردند که حزبیل بموسی
ایمان آورده و از عبادة فرعون دست باز داشته زبان ملامت برو دراز کردند و گفتند عجبست از تو که فرعون را میگذاری
و پرستش کسی دیگر اختیار میکنی حزبیل دیگر باره در صدد نصیحت در آمده گفت وَيَا قَوْمِ مَا لِي و ای گروه من چیست مرا و چه
رسیده مرا أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ میخوانم شما را بسوی عملی که سبب نجات یافتن است از عذاب خدای و آن ایمان
آوردن است باو و پیروی پیغمبر او وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ و میخوانید شما مرا بسوی عملی که سبب وصول است بآتش دوزخ یعنی
پرستش فرعون زیراکه تَدْعُونَنِي میخوانید مرا لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ تا کافر شوم بخدا وَأُشْرِكَ بِهِ و شریک گردانم باو
مَا لَيْسَ لِي بِهِ چیزی را که نیست مرا بِهِ بخدایی او عِلْمٌ دانشی یعنی چون علم بربوبیت او ندارم بمعبودیة او مرا
دلیلی نیست پس چگونه دیگری را باو شریک سازم وَأَنَا أَدْعُوكُمْ و من میخوانم شما را إِلَى الْعَزِيزِ بخدایی که غالبست یعنی
قادر بر تعذیب کافران الْغَفَّارِ آمرزنده و محو کننده خطایای اهل ایمان یعنی من شما را بکسی دعوت میکنم که مستجمع نصف الحزب
صفات الوهیت است از کمال قدرت و غلبه و علم و اراده و تمکن بمجازاة و قدرت بر تعذیب و غفران نه بغیر او که در کمال
جهالت عجز است لَا جَرَمَ بحقیقت نه چنانست که شما میگویید بلکه ثابتست بلا شبهه أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ آنچه شما میخوانید مرا بسوی آن
لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ نیست مر او را خواندنی یعنی حق نیست که آلهه شما سزای دعوی الوهیت فِي الدُّنْيَا وَلَا
فِي الْآخِرَةِ در این سرای و نه در سرای دیگر که آخرتست بجهت بطلان دعوی آن وَأَنَّ مَرَدَّنَا و اینکه بازگشت
همه ما إِلَى اللَّهِ بسوی خدا باشد یعنی هرکدام از ما بعد از موت بجزای سزای اعتقاد و اعمال حسنه و سیئه خواهد
رسید وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ و اینکه اسراف کنندگان و از حد بیرون رفتگان بسبب شرک و ریختن خون ناحق
و غیر آن هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ایشانند یاران آتش دوزخ و ملازمان نیران فَسَتَذْكُرُونَ پس زود باشد
که یاد کنید یعنی در وقت مشاهده عذاب و معاینه عقاب شما را یاد آید مَا أَقُولُ لَكُمْ از راستی آنچه شما را

بگویم از نصیحت و موعظت وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ و باز میگذارم کار خود را بخدای و برو توکل میکنم و بلطف او اعتماد مینمایم
تا مرا از شما نگاه دارد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ بیناست به بندگان خود یعنی دانا باحوال ایشان از طاعت
و معصیت فَوَقَاهُ اللَّهُ پس نگاه داشت او را خدای تعالی سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا از بدیهای آنچه مکر کردند و اندیشیدند در
باره قتل او و در روایت آمده که حزبیل اظهار ایمان کرد فرعون امر بقتل او نمود وی فرار نموده بکوهی که در آن نواحی بود
متحصن گشته بعبادت و طاعت مشغول شد حق تعالی سباع را بحراست او امر کرد و آنها بحوالی آن در آمده پاسبانی او میکردند
و این آنچه تعریض وی بوده و در بعضی تفاسیر مذکور است که فرعون بعضی از خواص خود را فرستاد تا او را بیارند و بسیاست
رسانند چون ایشان آنجا رسیدند و نماز وی و محافظت سباع را دیدند هراسان گشتند نزد فرعون آمدند و حال را معروض
داشتند فرعون از ترس آنکه مبادا این سخن باسماع مردمان رسد بقتل ایشان امر نمود وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ و فرود آمد
بگرد کسان فرعون که بگرفتن حزبیل رفته بودند سُوءُ الْعَذَابِ بدی عذاب که قتل است و گفته اند که مراد بآل فرعون جمیع اتباع
او یند از قبطیان و سوء العذاب غرق شدن ایشانست در دنیا و آتش دوزخ در عقبا چنانکه میفرماید که النَّارُ یعنی
و آنکه فرا آل فرعون را آتش دوزخ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا در حالتی که عرض کرده میشوند بر آن آتش غُدُوًّا وَعَشِيًّا
در صبحگاه و شبانگاه مراد سوختن ایشانست در قبور درین دو وقت و از امام جعفر صادق مرویست که این عرض آتش در دنیاست
پیش از آنکه قیامت قایم شود زیراکه در قیامت صبح و شام نخواهد بود و بعد از آن میسر نبود که عذاب ایشان در دنیا منحصر است
درین دو وقت و چون قیامت شود در جهنم بعذاب ابدی گرفتار شوند که یکزمان فتوری در آن واقع نشود و در بعضی تفاسیر
مذکور است که مکانی که آل فرعون در دوزخ داشته باشند هر روز درین دو وقت بر ایشان نمایند مؤید اینست آنچه نافع از
ابن عمر روایت کرده که حضرت رسالت فرموده که چون یکی از شما بمیرد مکانی که در دوزخ یا در بهشت نامزد او شده هر روز صبح
و شام بر وی عرض کنند و میگویند که این منزل تو خواهد بود در آخرت و سدی از ابن عباس روایت کرده که چون
فرعونیان در دریا غرق شدند ارواح ایشان را در شکم مرغان نقل کردند و هر روز آتش دوزخ را در بامداد و شبانگاه
بر ایشان عرض میکنند تا بروز قیامت حماد فرا گوید که مردی خزاعی را پرسیدند که معاینه میبینم که فوج فوج مرغان سفید از
دریا بیرون می آیند و بجانب مغرب میروند و نماز شام که باز می آیند سیاه هستند در نهایت تیرگی گفت آن مرغان اند که ارواح
فرعونیان در حواصل ایشانست و هر روز در وقت صبح و شام ایشان را بدوزخ عرض میکنند و پرهای ایشان میسوزد

و سیاه میگردد و بشبانه خود می آیند تا روز قیامت ویوم تقوم الساعة و در روزی که قایم گردد قیامت ارواح
ایشان با بدن ایشان باز آید حق سبحانه امر نماید ایشان را بتوسط فرشتگان ادخلوا آل فرعون در آیید ای اتباع فرعون
اشد العذاب در سخت‌ترین عذاب که جهنم است یا سخت‌ترین عذاب جهنم و حفص ادخلوا میخوانند بفتح همزه و کسر خا یعنی
حق تعالی امر کند ملایکه را که در آرید فرعونیان را بعذابی سخت‌تر از آنچه در آن بودند از عذاب دنیا پس بیان تخاصم اهل دوزخ و مجادله
ایشان میکند که واذ یتحاجون و یاد کن ای محمد وقتی که مخاصمه کنند دوزخیان فی النار در آتش دوزخ و زبان بمجادله بگشایند
فیقول الضعفاء پس گویند ضعیفان و زبونان قوم للذین استکبروا مر آنان را که سرکش بودند یعنی توابع مر متابع را
گویند انا بدرستی که ما کنا لکم تبعا بودیم مر شما را پیروان و فرمان برداران در آنچه ما را دعوت میکردید و تکذیب یعنی سبب
دخول ما در دوزخ امتثال امر شما بود و چون بر متبوعان لازم است که از تابعان خود دفع اذیت کنند فهل انتم پس آیا هستید
مغنون عنا دفع کنندگان و بردارندگان از ما نصیبا من النار بهره از آتش دوزخ قال الذین استکبروا
گویند آنانکه سرکشان بودند در جواب ایشان انا کل فیها یعنی ما و شما در آتش دوزخیم پس چگونه از شما دفع عذاب کنیم و اگر ما را
قدرت دفع آن بودی اول از نفسهای خود دفع عذاب میکردیم ان الله بدرستی که خدای قد حکم بتحقیق که حکم کرده است
بین العباد میان بندگان خود و هر یکی را بجایی که سزاوار است فرود آورده پس دفع عذاب متصور نباشد وقال
الذین فی النار و گویند آنانکه در دوزخ باشند از متبوع و تابع بعد از نومیدی دفع عذاب از یکدیگر لخزنة جهنم
مر خازنان دوزخ را یعنی ملایکه که موکلند ایشان را از برای ما ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را و از و درخواه کنید
یخفف عنا تا سبک گرداند از ما یوما بمقدار روزی از روزهای دنیا من العذاب از عذاب چه بر ما تا اندکی استراحت
کنیم و چون خزنه جهنم کلام ایشان را بشنوند قالوا گویند بر وجه توبیخ و الزام حجت اولم تک آیا نبود در دنیا که تاتیکم
رسلکم آمدند بشما پیغمبران فرستاده شده بشما بالبینات بحجتهای روشن و دلیلهای هویدا بر ثبوت توحید قالوا
بلی گویند آری آمدند بما و اظهار دعوت کردند و معجزات روشن نمودند لیکن ما تکذیب ایشان کردیم و فرمان ایشان نبردیم
قالوا گویند خازنان دوزخ بر وجه نومید کردن ایشان از اجابت دعا که فادعوا پس بخوانید خدا را و از و تخفیف عذاب
طلب کنید که ما رخصت نداریم که از برای شما دعا کنیم پس اهل دوزخ اگرچه دانسته باشند که دعای ایشان موجب تخفیف عذاب
نیست اما بجهت عدم طاقت بر آتش فریاد و زاری کنند وما دعاء الکافرین و نیست دعای ناگرویدگان که اهل دوزخند

الا فی ضلال مگر در ضیاع و بطلان و عدم اجابت بعد از آن خبر میدهد از نصرت دادن رسولان و مومنان از کافران
و میگوید که انا لننصر بدرستی که ما یاری میدهیم رسلنا پیغمبران خود را والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند فی الحیوة
الدنیا در زندگانی دنیا و آن هیچ بعید است مغالبت ایشان در محاربه بحسب مقتضای حکمت و مصلحت و بالطاف و تایید و تقویت قلب
و یا هلاک عدو و با انتقام کشیدن از قبل ایشان همچنانکه بقتل یحیی ع هفتاد هزار کشته شد ویوم یقوم الاشهاد و یاری دهیم
ایشان را در روزی که قایم شوند گواهان یعنی که روز قیامت اقامت شهادت کنند بر بطلان کافران و از برای حقیقت اهل ایمان
و آنها انبیا باشند و ملایکه و مومنان و نزد مجاهد حفظه که گواهی دهند از برای رسولان بتبلیغ و بر کفار بتکذیب یعنی مراد گواهی
دادن پیغمبران که ادای شهادت نمایند برای اطاعت مومنان و بر کفر مشرکان و یا مراد از تصدیق انبیا است برعناد و انکار
اهل شرک گواهی دهند یوم لا ینفع الظالمین روزی که سود ندهد ستمکاران را معذرتهم عذر آوردن ایشان
چه عذر باطل بجز قبول نرسد ولهم اللعنة و مر ایشان راست لعنت که دوریست از رحمت مستلزم دوام عقوبت ولهم
سوء الدار و مر ایشان راست سرای بد یعنی جهنم که ابعد درکاتست بعد از آن نصرت موسی و قوم او میفرماید که ولقد آتینا
موسی و بدرستی که دادیم موسی بن عمران الهدی راه راست نمودن بآنچه بدان راه یافته شوند در دین از معجزات
و توریة و احکام شرایع واورثنا و میراث دادیم از پس موسی بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را که از توابع موسی
بودند باقی گذاشتیم در میان ایشان الکتاب توریة که جامع ادله واضح است و بر وحدت و معرفت صفات حضرت عزت
و مشتمل بر احکام شرعیه هدی بجهت راه حق نمودن وذکری و پند دادن لاولی الالباب مر خداوندان عقول
صالحه چه ایشان بسیار منتفع میگشتند نه غیر ایشان و چون نصرت متوقع است بر تحمل اذیه و تکیه از بجهت حضرت رسالت انتظار
میکند که فاصبر پس صبر کن بر آزار کفار قریش همچنانکه موسی بر اذیه او آزار فرعون شکیبایی نمود ان وعد الله بدرستی
که وعده خدا بنصرت پیغمبران و اهلاک دشمنان حق درست و راست و تخلف از آن ممکن نه و بقصه موسی و فرعون
استشهاد نمی نمای واستغفر و طلب آمرزش کن از خدای ع لذنبک برای تدارک آنچه واقع شده باشد
از تو از ترک مندوبات و چون باجماع ائمه صادقین ع عصمت ملازم انبیاست که مستلزم عدم صدور ذنوب کبیره و صغیره است
پس امر باستغفار محمولست بر ترک اولی یا محض تعبد یا موجب بازدیاد درجات اوست و یا بجهت آنکه امت اقتدا باو نموده در طریق
استغفار سلوک نمایند و یا مراد از ذنب ذنب امت است یعنی استغفار کن برای فرمان نبردن امت تراوسبح و تسبیح کن

تسبیح مقترن بحمد ربک بسپاس پروردگار خود بالعشی والابکار روز شبانگاه و بامداد یعنی بگوی سبحان الله
وبحمده مراد آنست که همیشه مواظبت نمای بتنزیه ذات او از صفات ناقصه و بشکر گذاری او از نعم وافیه و یا نماز گذار بامبرور دگار
خود از زوال پیشین تا شب و از طلوع صبح تا آفتاب پیشین مراد نماز ظهر و عصر است و مرویست از حضرت رسالت صلعم فرمود که حق سبحانه
فرموده که مرا یاد کن بعد از صبح ساعتی تا کفایت تو کنم آنچه مقصود تست و اجابت نمایم آنچه حاجت تست و ابن عباس فرموده
که مراد صلوة خمس است زیرا که بعد از زوال مطلقا پیش مل نماز پیشین و پسین و شام و خفتن است و ابکار فجر تا نیست
که وقت نماز بامداد است آورده اند که یهودان بحضرت رسالت صلعم جدال میکردند و میگفتند که تو صاحب ما نیستی بلکه آن ابو یوسف
مسیح بن داود است یعنی دجال که پادشاه که پادشاهی او بر بر و بحر فرا رسد و جوبهای آب با او روان شود و سلطنت ما
باز گردد و او آیتی است از آیتهای خدای حق سبحانه این آیه فرستاد که ان الذین یجادلون فی آیات الله بدرستی که
کسانیکه جدال میکنند و منازعه مینمایند در آیتهای خدا که از جمله آن ظهور دجالست که از علامات آخر الزمانست بغیر سلطان
اتاهم بی حجتی قوی که آمده است ایشان را از حجج عقلیه یا نقلیه که دلالت کند بر صحت دعوی ایشان بر حقیت نبوة دجال بطلان دعوی تو
ان فی صدورهم نیست در سینهای ایشان الا کبر مگر سرکشی یعنی آرزوی حکومت در دل دارند و هوای سلطنت
در سر و تمنای ایشان آنست که نبوة در میان ایشان است ماهم ببالغیه نیستند رسنده کان بآن یعنی هرگز بآن نرسند و خدای
ایشان را ذلیل و خوار کرداند فاستعذ بالله پس پناه گیر بخدای از حسد ایشان و از شر فتنه دجال که یکیست از مخلوقات هم
انه هو السمیع بدرستی که او شنوا باقوال ایشان و گفتار تو البصیر بینا بافعال ایشان و کردار تو پس او ناصر تست بر ایشان
و نگهدار تو از شر ایشان و چون مجادله ایشان در آیات خدا مشتمل برانکار بعث بود که مدار محاصمت ازین جهة بود ازین
میفرماید که لخلق السموات والارض هر آینه آفریدن آسمان و زمین اکبر بزرگتر است من خلق الناس از آفرینش
آدمیان پس انکه قادر است اولا بر خلق آسمان و زمین بی اصلی و مادهٔ با وجود عظمت و بسط آن هر آینه قادر خواهد بود بر آفرینش
ایشان ثانیا از اصلی و مادهٔ ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند که آفرینش آسمان بزرگترست
جهة فرط غفلت و اتباع هوا تامل در آن نمیکنند و بدانکه در حکایات دجال اسما بغتنی بیرون آمده که جمیع احوال آنرا
از رسول صلی الله علیه وآله پرسیدند فرمود که او آدمی است از آدمیان دیگر بقد بلندتر است و بجسد قوی تر و یک چشم دارد و
آیات ظهور او آنست که مردم سه سال پیش از خروج وی بقحط و قلا مبتلا باشند و در سال اول از آنچه آسمان بارد ثلثی

بازگیرد و زمین از آنچه رویاند ثلثی نگاه دارد و در سال دویم دو ثلث باز دارد و در سال سیم نه از آسمان باران بارد و نه
از زمین گیاه روید اکثر جانوران از گرسنگی بمیرند ابو امامه گفت که روزی رسول صلعم خطبه خواند و در آن روز در حکایات دجال
و از احوال فرمود که ای مردمان در زمین هیچ فتنه از فتنه دجال زیاده نیست خدای هر پیغمبری که فرستاده امت او را از فتنه
دجال تخویف نموده و من پیغمبر آخر الزمانم و شما امت آخرین یمکن که در روز کار شما بیرون آید اگر من باشم او را بحجت الزام نمایم
و اگر شما باشید جهد کنید تا او را بحجت ملزم سازید و چون وقت خروج او برسد از میان دو کوه شام و عراق بیرون آید
و لشکر خود را از جپ و راست بفرستد و دعوی نبوة کند و دعوای خدایی کند و در میان چشمهای او نوشته است که او نومید است
از رحمت خدای و هر مومن که او را ببیند آب دهن در روی او اندازد و با وی سحر بسیار است و بیشتر خلق متابعت او کنند مگر کسی
حق تعالی او را نگاه دارد و با وی بهشتی و دوزخی است و هر مومن که بدوزخ او گرفتار شود که فواتح بخواند تا آتش در وی اثر نکند و مدت
ملک او چهل روز است بعضی از آن روزها مقابل چند سال باشد و بعضی دیگر کمتر از سال و بر خی مقدار چند ماه و بر خی دیگر یک هفته
و بعضی بقدر روزی و بعضی دیگر مقابل ساعتی و در روز آخر وش بقدار رفتن آتش است در چوب خشک و دیوان همراه باشند
که بصورت آدمیان متمثل شوند پس اگر یکی را گوید که اگر پدر و مادر ترا زنده کنم بربوبیت من اقرار کنی گوید آری فی الحال بعضی از
دیوان بصورت وی متشکل شوند و او را گویند ای فرزند متابعت وی کن که او خدای تست القصه همه شهرها مسخر کند مگر مکه و مدینه
چون قصد آن کند از آسمان فرشته بیاید و وی را از آن منع کند انگاه زلزله پیدا شود و هیچ منافق در مدینه نماند الا که بیرون آیند
و متابعت دجال اختیار کنند و مردم آن روز را یوم الاخلاص گویند ام شریک گفت یا رسول الله آن روز مومنان کجا باشند فرمود
پناه به بیت المقدس برند و دجال بیاید و آنرا حصار کند و صاحب الزمان عم بر ایشان ظاهر شود و در وقت نماز بامداد قامت
بگوید و با ایشان بنماز مشغول شود از آسمان عیسی عم فرود آید و در نماز اقتدا بآنحضرت کند پس در شهر بگشایند و با دجال
هفتاد هزار جهود مسلح است و چون عیسی از آن شهر بیرون آید دجال بگریزد و او را بگیرد و در حوالی مشرق و بکشند و لشکر ش
در پس حصارها پنهان شوند و خدا آن حصارها را بسخن در آرد تا با مومنان سخن گویند که دشمنان شما در پس ما گریخته اند آن روز
مومنان داد خود از کفار بستانند و حق تعالی حقد و حسد از دل مومنان بردارد تا همه یکدیگر را دوست داشته باشند و
بعد از آن هیچ کفار بر عرصه دنیا نماند و خدای تعالی چندان برکت بدهد که در زمان آدم بود و حدیثی که در باب خروج مهدی
صلی الله علیه وآله از موافق و مخالف منقولست اینست که حضرت رسالت صلعم فرمود که اگر باقی نمانده از دنیا مگر یک روز خدای تعالی

آن روز را دراز کرداند تا که بیرون آید مردی که نام او نام من است و کنیت او کنیت من باشد پر سازد زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد
از جور و ستم و در اکثر تفاسیر مسطور است که کفار مکه در باب قرآن و بعث مجادله میکردند و میگفتند قرآن سخن خدا نیست و بعث محال است
حق تعالی آیه مذکور را نازل ساخت یعنی آنانکه جدال کنند در بطلان آیتهای خدای و در دفع آن کوشند بی حجتی روشن که داشته باشند
در انکار و تکذیب آن در صدور ایشان نیست مگر تکبر نمودن بر محمد و اصحاب او و هرگز ایشان بمقتضی عظمت و تکبر خود نرسند
که آن ریاست یا مرتبه نبوت یا دفع آیات نیست زیرا که خدای ایشان را ذلیل و مقهور گرداند پس ای محمد پناه گیر بخدا از شر آنها بدرستی
که خدای شنونده است و بیناست بافعال و اقوال ایشان و همه را بجزا و سزای خود رساند بعد از آن بیان حال مؤمنان و مشرکان
میکند باین ضرب المثل وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ و برابر نیستند بینا و نابینا یعنی کافری که جاهل و غافل است از دلایل
توحید بجهت عدم تفکر و تدبر در آن مساوی نیست مؤمنی که عالم باشد بمعرفت او سبحانه وَالَّذِينَ آمَنُوا و برابر نیستند آنانکه
گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته وَلَا الْمُسِيءُ و نه بدکار تبه روزگار یعنی مؤمن صالح مطیع
کافر فاسق نیست چه اول ساکن درجات عالیه است بانواع کرامت و ثانی مقیم درکات سافله است باصناف اهانت قَلِيلًا
مَا تَتَذَكَّرُونَ اندکی می پذیرند مردمان مراد آنست که تذکر کافران اندکست إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ بدرستی که
قیامت هر آینه آینده است لَا رَيْبَ فِيهَا نیست شکی در آن بجهت وضوح دلایل عقلیه و نقلیه بر وقوع آن و اجماع جمیع رسل
بر وعده آن وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بثبات نهاد قیامت بجهت عدم مشغولی نظر
در ادله آن پس بجهت ترغیب بندگان در قبول ایمان میگوید که وَقَالَ رَبُّكُمُ و گفت پروردگار شما ادْعُونِي بخوانید مرا
نزد جمیع مقاصد و مدعیات و وقوع بلیات أَسْتَجِبْ لَكُمْ تا اجابت کنم او را اگر مقتضی مصلحت باشد محققان گفته اند
که داعی را لازم است که لفظاً یا قصداً دعا را معلق بشرط مصلحت سازد و اگر نه در مظان قبح خواهد بود چه درین صورت
که داعی چیزی بود که مستلزم مفسده باشد و نزد بعضی مفسران معنی آنست که بپرستید و یکتا دانید مرا تا ثواب دهم شما را و قول
اول اشهر است إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ بدرستی که آنانکه سرکشی کنند عَنْ عِبَادَتِي از پرستیدن من و یا از خواندن من
بوحدانیت سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ زود باشد که در آیند در دوزخ و حفص بفتح یا و ضم خا میخواند یعنی در آیند بدوزخ دَاخِرِينَ
در حالتی که ذلیلان و خوار شدگان باشند از ابن عباس منقولست که دعا بهترین عبادتست و معاویة بن عمار روایت کند از
امام جعفر صادق علیه السلام که چه میفرمایی در حق دو مرد که هر دو بمسجد روند و یکی بیشتر اوقات در دعا صرف نماید و دیگری اکثر

اوقات در نماز باشد فرمود هر دو خوبند گفتم یا ابن رسول الله میخواهم بدانم که کدام از ایشان افضلند فرمود آنکه دعای او اکثر است
نشنیده که حق تعالی فرموده که ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ بعد از آن فرمود
که دعا عبادت کبری است و زراره روایت از امام محمد باقر علیه السلام که عبادت درین آیه دعاست و دعا افضل عبادتست و حنان بن سدیر
نیز از پدر خود روایت کرده که از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم که کدام عبادت افضل است فرمود هیچ چیز نزد او سبحانه دوستر
از آن نیست که شخصی از او سؤال کند و رفع حاجت با او نماید و آنچه نزد اوست از آن بطلبند و هیچکس دشمن تر از آن شخص نیست که
از عبادت او استکبار کند و از او طلب نکند آنچیزی که نزد اوست پس آیه دالست بر عظمت قدر دعا و نیز از صادق علیه السلام روایت
کرده اند که امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فرمود که دوسترین اعمال نزد او سبحانه دعاست و از حضرت رسالت پناه منقولست
که هر گاه خود رجوع بحق سبحانه نمایید و بتضرع تمام دعا کنید که دعا مغز عبادتست و هیچ مؤمنی خدا را نخواند الا که حاجت او مستجاب شود
یا در دنیا و یا در عقبا و اگر چه بجهت مصلحت حاجت او روا نشود آن دعا کفاره ذنوب او خواهد بود مادام که متضمن اثم نباشد و از
امام علی نقی علیه السلام روایت کرده اند که هر گاه بلایی متوجه بنده شود او دعا کند حق تعالی بزودی وجهی از وی کشف بلا کند و اگر دعا نکند آن بلا
برو فرود آید و در مدت متمادی لازم او شود پس بر شما باد که همیشه دعا کنید و بتضرع تمام خدا را بخوانید و سلیمان بن عثمان از
جعفر روایت کرده که روز قیامت دو مرد که عمل ایشان مساوی یکدیگر بهشت برند و درجه یکی را بلند تر از درجه دیگری گردانند
او گوید بار خدایا بچه سبب این مرد مزیت پیدا کرده و حال آنکه عمل ما هر دو یکسان هم بود خطاب آید که او دعا میکرد و حوایج
و مقاصد خود را از من سؤال میکرد و تو دعا نمیکردی و از من طلب چیزی نمینمودی پس بجهت ترغیب در دعا میفرماید که اللَّهُ الَّذِي
جَعَلَ خدای بحق آنکسیست که بیافرید لَكُمُ اللَّيْلَ برای شما شب را لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا ساکن شوید در وی و آسایش کنید
از تعب حرکات روز وَالنَّهَارَ و خلق فرمود روز را مُبْصِرًا روشن در کمال نورانیت تا ببینید در آن چیزها را و بجهت آن
مواضع حاجات خود را بسهولت بشناسید و کسب معیشت کنید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند بخشش
بزرگ و بسیار است عَلَى النَّاسِ بر آدمیان بآفریدن شب و روز که مصالح ایشان بآن باز بسته است وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
ولیکن بیشتر مردمان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری این نعمت نمیکنند بجهت فرط جهالت ذَٰلِكُمُ آنکسی که موصوفست بافعال مذکوره
که غیری شریک او نیست و آن اللَّهُ رَبُّكُمْ خدا است پروردگار شما خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده آسمانها و زمینها و ما بین آنها
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مگر او فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس چگونه و بچه وجه برگردانیده میشوید از عبادت او و پرستش

بجز او روی آورید و با وجود وضوح دلالت بر توحید الوهیت او سبحانه کذلک همچنانکه برگردانیده شده اید از دین اسلام یؤفک
برگردانیده میشدند یعنی نگونسار و اکابر کفار باز میگردانیدند الذین کانوا آنانکه بودند بآیات الله بآیتهای خدا یجحدون
انکار میکردند و از قبول ابا مینمودند الله الذی خدای بحق آنکسیست جعل لکم الارض گردانید از برای شما زمین را
قرارا مستقری که آرام میگیرید بر آن والسماء بناء و گردانید آسمان را بنای برافراشته و قبه برداشته بالای زمین
وصورکم و نگاشت شما را فاحسن صورکم پس نیکو گردانید صورتهای شما را چه صورت انسان بهترین صور
حیوانات است ابن عباس فرموده که احسن صورت بانتصاب قامت است و اکل طعام بیدین و یا آنکه مراد تناسب اعضاست
و استعداد آن برای اکتساب صنایع و کمالات ورزقکم من الطیبات و روزی داد شما را از طعامهای پاکیزه یعنی
از انواع فواکه لذیذه و نباتات طیبه و یا روزی حلال بشما عطا فرمود ذلکم فاعل این اشیا الله ربکم خدایست که
آفریدگار شماست فتبارک الله پس بزرگوارست و برترست خدایی که رب العالمین پروردگار عالمیانست از جن
والنس و ملایکه و غیر آن چه ماسوای آن مفتقرانند بالذات مربوبیت او و در معرض زوال هو الحی اوست زنده یعنی
شود بجوه ابدیه لا اله الا هو نیست هیچ معبودی که سزاوار پرستش بود مگر او فادعوه پس بخوانید و بپرستید
او را مخلصین در حالتی که پاکیزه سازندگان باشید له الدین برای او دین خود را از شرک و یا طاعت او را
از ریا و بگویید برای اشرافیین هدایت عظمی و نعمت کبری الحمد لله رب العالمین همه ستایش و سپاس مر
خدایراست که پروردگار عالمیانست ابن عباس گوید که هر که کلمه توحید بر زبان راند باید که در عقب آن بگوید الحمد لله
رب العالمین چون کفار که ترغیب حضرت میکردند بدین خود حق تعالی فرمود که قل بگو ای محمد مشرکان مکه را
انی نهیت بدرستی که من نهی کرده شده ام و بازداشته شده ان اعبد الذین از آنکه پرستم آنرا که تد
عون من دون الله می پرستید شما بجز خدای بحق لما جاءنی البینات آنهنگام که آمد بمن حجج بینه و
آیات ظاهره من ربی از نزد پروردگار من وامرت و امر کرده شده ام ان اسلم بآنکه گردن نهم و انقیاد
نمایم لرب العالمین پروردگار عالمیان را هو الذی اوست آنکسی که بقدرت کامله خود خلقکم
آفرید شما را یعنی آدم را که منشا و اصل خلقت شماست من تراب از خاک ثم پس شما را که فرزندان وید
آورد من نطفة از آب منی ثم من علقة پس از خون بسته که منی بعد از چهل روز بآن صورت متشکل

میگردد ثم یخرجکم پس بیرون می آرد شما را از رحم مادر طفلا در حالتی که کودکید ثم لتبلغوا اشدکم پس بعد از طفولیت
شیوخا میدهد شما را تا برسید بنهایت قوت خود که نهایت جوانیست و آن از سی سالگیست تا چهل ثم لتکونوا شیوخا پس بعد جوانی
ولتبلغوا بلند ارد شما را تا پیر گردید پیران ومنکم من یتوفی من قبل و برخی از شما آنکسند که قبض روح او میشود پیش از پیری
تا برسید ولتبلغوا اجلا مسمی بوقتی نام برده شده که وقت موتست ولعلکم تعقلون و تا شاید که تعقل کنید در آفرینش
خود و در انتقال خود از درجه بدرجه و باین عارف شوید بخالق خود هو الذی و آنکسیکه بمحض قدرت یحیی زنده میگرداند
شما را ویمیت و میمیراند فاذا قضی امرا پس چون حکم کند یا ارادی یعنی هرگاه اراده کند که کاری پدید آورد از زنده کردن و میرانیدن
و سایر مقدرات فانما یقول له پس جز این نیست که میگوید مر آن امر را کن باش فیکون پس باشد بلا تاخیر بدون
ن احتیاج بآلتی و مدتی و کلفتی چون قدرت ذاتیه موقوف بهیچ چیز نیست و چون کفار با وجود کثرت دلایل واضحه در مقام جدال
و عناد بودند از نیجهة بعد از ذکر بینات در تهدید ایشان میگوید الم تر آیا نمی بینی و نمینگری الی الذین بسوی آنانکه یجادلون
جدال و نزاع میکنند فی آیات الله در آیتهای خدای که حجج قرآنیه و معجزات نبویه است انی یصرفون چگونه و بکجا برگردانیده
میشوند از تصدیق کردن بآن با وجود وفور دلایل الذین کذبوا یجادلون آنانکه تکذیب کردند و انکار ورزیدند بالکتاب و
قرآن بما ارسلنا به و بآنچه فرستاده ایم بآن رسلنا پیغمبران خود را از کتب آسمانی و احکام شرایع فسوف
یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت تکذیب خاتمه آنکه وبال آن را اذ الاغلال وقتی که غلها باشند فی اعناقهم
در گردنهای ایشان و السلاسل یسحبون و زنجیرها در گردن کفار و در حالتی که کشیده شوند بآن فی الحمیم
در آب جوشان یا بزنجیرها کشیده میشوند در آبی بغایت گرم وهب بن منبه از پیغمبر صلعم روایت کرده که حق تعالی در دوزخ
ابری سیاه بیافریند و ایشانرا گوید که شما را چه آرزوست ایشان گویند آرزوی آب سرد داریم حق تعالی امر کند که بجای باران
سلسلها بر ایشان بباره و بندها بر سر بند ایشان آید و غلها بر بالای غلها بند بر بند و غل بر غل شود و آنگاه آنانرا
آتش بباره و دوزخ گرم تر شود ثم فی النار یسجرون پس بعد از آن در آتش دوزخ سوخته شوند ثم قیل لهم پس بعد از آن
گفته شود یعنی ملایکه از روی توبیخ با ایشان گویند این ما کنتم تشرکون کجا اند آنانکه بودید که شما انباز میگرفتید ایشانرا
و می پرستید من دون الله بجز از خدای و از ایشان توقع نفع و دفع ضرر داشتید و دعوی میکردید که هولاء شفعا
ؤنا عند الله قالوا گویند دوزخیان که آن شریکان ضلوا عنا گم شدند از ما و نمی یابیم ایشانرا و این حکایت قبل

از آن باشند که بمعبودان خود رسند و یا مراد آن باشد که ضایع شد از ما امداد ایشان که توقع مدد داشتیم و ایشان ما را در این عذاب
و نکال و عقاب بگذاشتند و هیچ نفعی بما نرسانیدند پس گویا که از ما غایب اند و اگرچه بحسب ظاهر حاضرند بَل لَّمْ نَكُن نَّدْعُو
بلکه بر ما ظاهر گشت که نبودیم که خوانده و پرستیده باشیم مِن قَبْلُ پیش از این در دنیا شَيْئًا چیزی که معتد به باشد یعنی غرض از عبادت آنست
که از جانب معبود نفعی بعابد رسد و چون دانستیم که از ایشان نفعی و دفع ضرری متصور نیست پس بر ما ظاهر شد که ایشان در نفس
الامر هیچ نبوده اند و عبادت ایشان را چیزی نپنداشته بودیم و همچنانکه خدای تعالی مجادلان را فرو گذاشت كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ
همچنانکه فرو میگذارد خدای جمیع کافران تا در آخرت راه نبرند بچیزی که از آن نفع گیرند ذَٰلِكُم این فرو گذاشتن شما را امروز
بِمَا كُنتُمْ تَفْرَحُونَ بسبب آنست که بوده‌اید که شاد میبودید و خوشحال فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در دنیا بِغَيْرِ الْحَقِّ بچیزی که حق
نبود از عبادت بتان و تکذیب رسولان و عداوت و طغیان وَبِمَا كُنتُمْ تَمْرَحُونَ و بسبب آنکه بودید که بسیار نشاط میکردید
بجهة توقع مکاره و بلایا بر انبیا ادْخُلُوا در آیید اهل شرک و طغیان أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای هفتگانه دوزخ که برای شما
منقسم شده یعنی هر طایفه بدرگه در آیند خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشید در آن فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ بد آرامگاهیست
مر گردن کشان را درکه آن دوزخ که جهنم است چون از برای ارباب شرک و عناد ابواب جهنم مهیاست فَاصْبِرْ پس
شکیبایی کن ای محمد بر ایذای قوم و بر طریق حق و منع و انذار و تخویف ثابت باش و اگرچه مستلزم اذیت و مشقت باشد إِنَّ
وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدا بنصرت اولیا و اهلاک اعدا در دنیا حَقٌّ درست و راست و بلا شبهه واقع خواهد شد
فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ پس هرآینه اگر بینیم ترا در زمان حیوة بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ برخی از آنچه وعده میدهیم ایشان را از عذاب
و عقاب پس آن جزای آنهاست همچنانکه در جنگ بدر واقع شد از قتل و اسر أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا اگر بمیرانیم ترا و بجوار
رحمت خود بریم پیش از ظهور آن عذاب فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ پس بسوی ما گردیده خواهند شد در قیامت جزای خود خواهند
یافت یعنی هیچ وجه ایشان را فرو گذاشت نخواهیم کرد و آورده اند که کفار از روی جدال از حضرت رسالت پناه صلعم اقتراح آیات
میکردند چون روان کردن چشمها و ظاهر کردن بستانها مزین بانواع میوه‌ها در حضور ایشان و بالای آسمان رفتن و غیر آن چنانکه
در سوره بنی اسرائیل مذکور شد حق تعالی این آیه فرستاد وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا و بتحقیق که فرستادیم پیغمبران را مِّن قَبْلِكَ
پیش از زمان تو مِنْهُم بعضی از ایشان مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ آنها اند که خوانده‌ایم قصه ایشان را بر تو و اینها بیست و پنج پیغمبرند
وَمِنْهُم و برخی از ایشان مَّن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ که نخوانده‌ایم قصه ایشان را بر تو اما نام ایشان را دانسته چون الیسع و غیر او

و بعضی دیگر از آن قبیل که نه نام ایشان گفته‌ایم و نه قصه ایشان بر تو خوانده‌ایم و جمیع انبیا بر روایتی صد و بیست
و چهار هزار بوده و گروهی با ایشان مشروط بتعیین عدد و معرفت نسب و اسم ایشان نیست وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ و نبود هیچ
پیغمبری را أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ که بیارد معجزه که نشانه نبوة اوست إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بدستوری خدای تعالی و فرمان او یعنی ای
مقترحان معانده شما از پیغمبر اقتراح معجزات میکنید و حال آنکه هیچ پیغمبر مستقل نیست در اظهار معجزه بدون اذن حق و عدم اذن
در معجزات مذکوره بجهة آنست که حکمت و مصلحت مقتضی عدم وقوع آنست آنگه وعید ایشان فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ
پس چون بیاید فرمان خدای بعذاب اهل اقتراح بعد از وصول دلالت آیات بر صدق نبوة سید البریات قُضِيَ حکم کرده
شود بِالْحَقِّ براستی میان اهل ایمان و کفار و سایر ابرار و فجار یعنی مشرک مبطل معذب گردد و مومن محق نجاة یابد وَخَسِرَ
هُنَالِكَ و زیان کنند آنجا الْمُبْطِلُونَ اهل بطلان یعنی معاندان که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوة میکند دیگر اقتراح
معجزه میکنند و با وجود این در صدد ابطال آنند و در آن روز از جنت محروم باشند و معذب بانواع عقوبت پس بجهة الزام همه بر
اهل انکار تعداد نعمت خود میکند و میگوید که اللَّهُ خدای بحق و معبود مطلق الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ آنکه گردانید برای
برای منفعت شما جنس چهارپایان را اشتر و گاو و گوسفند و اسب لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ
و برخی از آن میخورید چون گوسفند و برخی دیگر قابلیت هر دو دارند چون اشتر و گاو وَلَكُمْ فِيهَا و شما راست در چهارپایان
مَنَافِعُ نفع بسیار چون پشم و موی و جز آن وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا و از برای آنکه ایشان را تا برسید بجهة سفر کردن بر آن
یعنی بر برخی از آن حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ حاجتی که در سینهای شماست از تجارت کردن در بلاد متقاربه و متباعده و
زیارت کردن و حج گذاردن و سایر امور دینیه و دنیویه وَعَلَيْهَا و چهارپایان یعنی شتران که کشتی بیابانند وَعَلَى
الْفُلْكِ و بر کشتیهای دریا تُحْمَلُونَ بر داشته میشوید یعنی چون که خدای تعالی عالم بود باحتیاج عباد بمسافرة بر و بحر پس مرکبی
از برای بر و مرکبی بجهة بحر تعیین فرمود وَيُرِيكُمْ و مینماید خدای شما را آيَاتِهِ نشانهای خود را که دلالت میکند بر
کمال قدرت و فرط رحمت فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ پس کدام آیت از آیتهای خدای تُنكِرُونَ انکار میکنید چه همگی از
آنها غایت ظهور قابل انکار نیست پس در تهدید اهل عناد میفرماید که أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نکردند منکران قدرت فِي الْأَرْضِ
در زمین عاد و ثمود در وقت تجارت یمن و شام فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ تا بنگرند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن
قَبْلِهِمْ پیشتر از ایشان از روی عدد وَأَشَدَّ قُوَّةً و سخت‌تر از روی توانایی وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ و از روی نشانها

كَانُوا أَكْثَرَ

در زمین که آن قصور تراشیده و قلاع و قصور عالیست فما اغنی عنهم پس دفع نکرد و باز نداشت از ایشان عذاب را ما کانوا یکسبون
آنچه بودند که میکردند از سپاه و بنیان فلما جاءتهم پس آن هنگام که آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات
بمعجزات بینه و آیات ظاهره فرحوا شاد شدند بما عندهم بآنچه نزدیک ایشان بود من العلم از دانش و استحقار
علم رسولان کردند مراد از علم ایشان باعقاید باطله و شبهات فاسدهٔ ایشان بود و چون اعتقاد بعدم بعث و تعذیب
عدم وقوع قیامت و غیر آن و یا علم مکاسب و تجارات و اعتقاد کردند بسبب مهارت ایشان در آن که هیچ علمی در جنب نفع
و فواید علم ایشان نمیرسد و یا علم طبایع و تنجیم و علم فلاسفه و دهریه چنانکه درخبر است که حکمای یونان هرگاه وحی انبیا را
استحقار آن میکردند و در دفع و تصغیر آن میکوشیدند و با علم خود آنرا حمل بر جهل میکردند و در روایت آمده که چون موسی
اظهار دعوت نمود و سقراط حکیم را گفتند چرا نزد موسی مهاجرت نمیکنی گفت ما از کسب علوم دینیه که کفت با جملهٔ تهذیب اخلاق است ایم
و بر پیروی صلاح نفس ما است محتاج تهذیب کسی نیستیم حاصل کفار در تدبیر دنیا و بعلوم طبایع مغرور شده استهزا میکردند بعلوم دینیه
وحاق بهم و فرود آمد و احاطه نمود با ایشان ما کانوا به یستهزءون جزای آنچه بودند که بآن استهزا میکردند فلما رأوا
پس آنهنگام که بدیدند بأسنا سختی عذاب ما را در دنیا و ملجا شدند قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم و گرویدیم بالله
وحده بخدای در حالتی که یگانه است یکتا و کفرنا و کافر شدیم بما کنا به مشرکین بآنچه بودیم بآن شریک آورنده
از اصناف بتان فلم یک ینفعهم پس نبود که سودی کند ایشان را ایمانهم گرویدن ایشان لما رأوا بأسنا آن هنگام که
دیدند شدت و عذاب ما را زیرا که در وقت معاینهٔ عذاب تکلیف مرتفعست و حکم قبول ایمان فرع زمان تکلیف پس دریافتن
بأس سنت الله التی قد خلت که گذشته است سنت فی عباده در میان بندگان او و از امم ماضیه یعنی این طریقه مستمر بوده در
جمیع زمان پیش وخسر هنالک و زیان کار شدند در زمان دیدن عذاب الکافرون کافران و بدکاران بجهت عدم نفع
ایمان در آن زمان

سورة فصلت

از ابی بن کعب روایتست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بخواند حم سجده
را فراده بعدد هر حرفی از آن ده حسنه در نامهٔ اعمال او ثبت کنند و از امام جعفر صادق روایتست که هر که این سوره را تلاوه کند
روز قیامت نور او ... باشد و در آن روز شادمان بوده و در دنیا محمود باشد که همه مردمان بر احوال او رشک برند و از خدا
تمنا آن کنند و چون حق تعالی سبحانه اختتام سورهٔ مؤمن کرد بذکر منکران آیات افتتاح این سوره نیز بمثل آن کرده فرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل من الرحمن الرحیم ... از اقوال حکما تفسیر

این دو حرف در سورهٔ المؤمن تحریر یافت و حم که اسم سوره است یعنی آنست که این سوره فرو فرستاده شده است
از نزد خدای بخشنده مهربان کتاب فصلت آیاته کتابیست تفصیل داده شده آیتهای آن در معانی مختلفه از احکام و
امثال و مواعظ و امر و نهی و ترغیب و ترهیب و وعد و وعید و حلال و حرام قرآنا عربیا قرآنیست بلغت عرب لقوم
یعلمون مر گروهی را که بدانند بشیرا و نذیرا در حالتی که مژده دهنده است مر جماعتی را که بآن عمل کنند و بیم کنند
بدوزخ مر آنها را که بآن نگروند و با وجود این صفات جلیله فاعرض پس روی برتافتند از قبول آن اکثرهم
بیشترین مردمان فهم لا یسمعون پس ایشان نمیشنوند بسمع قبول بجهت عدم تامل و تدبر در قرآن وقالوا و گفتند مشرکان
قلوبنا فی اکنة دلهای ما در پوششهاست مما تدعونا الیه از فهم آنچیزی که میخوانی ما را بسوی آن یعنی قرآن را
در نمی یابیم وفی آذاننا و در گوشهای ما وقر گرانیست از استماع قرآن پس آنچه بر ما میخوانی نمیشنویم ومن
بیننا وبینک حجاب و میان ما و میان تو پرده ایست که مانع رسیدن ماست بتو این تمثیل تباعد قلوب ایشانست
از تعقل آنچه بر ایشان میخوانند از آیات قرآن و عدم اعتقاد ایشان بآن بر وجهی که گویا دلهای ایشان در پرده هاست
و در گوش ایشان گرانست که هیچ چیز نمیشنوند و در طبرسی مذکورست که ابوجهل جامه را در میان خود و میان پیغمبر پرده ساخت
و در پس آن رفت و گفت ای محمد تو از آن جانب و ما ازین طرف فاعمل پس عمل کن تو بر دین و مذهب خود اننا عاملون
بدرستی که ما عمل کننده گانیم بر کیش و ملت خود و یا تو کوشش کن در ابطال امر که ما نیز در ابطال امر تو تقصیر نمیکنیم یا
یا تو کار کن برای آخرت خود که ما برای دنیای عمل میکنیم و چون مشرکان تعنت و تحکم از حد بردند حق تعالی رسول
خود را امر کرد که قل بگو مر این جماعت تیره ضمیر را انما انا جز این نیست که من بشر مثلکم آدمی ام مانند شما یعنی از جنس شما
نه از جنس ملک و جن که سخن ایشان را در نیابید و فهم نکنید و بچیزی شما را دعوت نمیکنم که گوش ازان کراهت داشته باشید
و طبع از آن تنفر میکند بلکه مضمون دعوت من اینست که یوحی الی وحی کرده میشود بسوی من انما الهکم
جز این نیست که خدای شما اله واحد خدای یگانه است که هیچ شریکی نیست او را فاستقیموا پس استقامت نمایید و راست
بایستید در توجه الیه بسوی او یعنی بر توحید و اخلاص طاعت بجهت او بشتابید واستغفروه و آمرزش طلبید
از او از سوء عقیده که شرک است یا از گناهان که بعد از اسلام کنید وویل و سختی عذاب للمشرکین مر شرک
آرندگانراست الذین آنانکه لا یؤتون الزکوة نمیدهند زکوة را بجهت بخل و عدم شفقت بر بندگان که

از اعظم رذایل است وهم وحال آنکه ایشان بالآخرة بسرای دیگر یعنی از بعث ونشور وحساب قیامت هم
کافرون ایشان ناگروندگان آیة صریحا دالست بر وجوب زکاة بر کافر بجهة توعد او بر عدم دادن زکوة ولیکن
ادای آن در حالة کفر صحیح نیست زیرا که منافی اخلاص است وبعضی از اهل تفسیر معنی آیة برین وجه گفته اند که کفار را اعتقاد ندارند
بزکوة دادن واعتراف بآن نمودن یا آنکه بکلمه توحید که زکوة نفس است تکلم نمایند وبعد از وعید ایشان مرهم وعد
بر جراحت حرمان اهل ایمان نهاده وگفت که ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند وعملوا الصالحات
وکرده اند کارهای شایسته وستوده لهم اجر مر ایشان راست مزدی برایمان واعمال صالحه غیر ممنون
که منت نهاده نشود یعنی ایشان را بر آن اجر منت ننهند زیرا که منت فرع تفضل است واجر عمل بر سبیل وجوب ودر اکثر
تفاسیر ممنون بمعنی مقطوع است یعنی مزدهای نابریده وناکاسته که هرگز منقطع نشود وفنا نپذیرد آنگه بجهة توبیخ کفار
میفرماید که قل بگو ای محمد مر کافران را ائنکم لتکفرون آیا شما کافر میشوید این کلام بر سبیل تعجب است یعنی عجب گونه وجه
وجه کافر میشوید بالذی خلق الارض بآنکسی که بیافرید زمین را فی یومین در دو روز که یکشنبه بود ودوشنبه
ودر روایت که در روز یکشنبه اصل زمین را آفرید ودر روز دوشنبه آنرا منبسط ساخت ودر اکثر تفاسیر مذکور است
که مراد مقدار دو روز است یا دو نوبت که در هر نوبت آنچه میخواست باسرع وجهی آفرید وبر هر تقدیر میفرماید که ای محمد
بکفار بگوی که چگونه کافر میشوید بکسی که قادر است بر خلق زمین در دو روز وتجعلون له اندادا ومیگردانید
از برای او همتایان یعنی جایز میدارید از برای او اشباه وامثال که در نهایت عجز اند ذلك آن قادری که زمین را
آفریده رب العالمین پروردگار عالمیان است آفریننده جمیع ممکنات وجعل فیها رواسی وآفرید در زمین
کوههای بلند پایدار من فوقها از زبر زمین تا منافع آن به بندگان برسد وبر ایشان ظاهر شود وفایده آن آفریدن
وبارك فیها وبرکت کرد در آن کوهها یعنی بسیار گردانید منافع آنرا از معادن ومنابع واز نباتات واشجار
بدان زرع وغرس وقدر فیها وتقدیر کرد در زمین اقواتها روزیهای اهل زمین را یعنی معین ساخت از
برای هر نوعی از جنس حیوانات آنچه بآن معیشت کنند یا مخصوص ساخت حدوث هر قوة را بقطری از اقطار چون گندم
وجو برنج وخرما وذرة وامثال آن که هر یکی غالب قوة بلدی است فی اربعة ایام در تتمه چهار روز یعنی در دو
روز دیگر آن سه شنبه وچهارشنبه بود این کلام از قبیل آنست که کسی گوید سیر کردم از بصره تا بغداد در مدت

ده روز وتا کوفه در مدت پانزده روز یعنی تمام ده روز پانزده روز است که پنج روز است سواء یکسان بودند یکسان بودن یعنی چهار
روز تمام بی زیاده ونقصان واین حصر چهار روز للسائلین مر پرسندگانرا یعنی این جواب است مر جماعتی را که سوال کنند که خلق
زمین وآنچه در وست در چند مدت بود عکرمه از حضرت رسالت پناه صلعم روایت کرده که حق سبحانه وتعالی زمین را در روز یکشنبه ودوشنبه
خلق کرد وکوهها را در سه شنبه واشجار وگیاه در چهارشنبه وسموات را در پنجشنبه وشمس وقمر ونجوم وملایکه وآدم را در جمعه
ثم استوى بعد از آن قصد کرد در وجه استقامت الى السماء بسوی آفریدن آسمان یعنی حکمت داعی او شد که بعد از خلق
اجرام سفلیه خلق آسمان نمود وبقدرت کامله بی صارفی که او را از آفریدن آن منحرف گرداند وهی دخان وحال آنکه آسمان
در آن روز دودی بود یعنی بخارات بیست ودر اکثر تفاسیر مذکور است که حق تعالی از خلق عالم سفلی وعلوی جوهری سبز
بیافرید ونظر هیبت در وی کرد آب شد وبعد از آن آتش بر وی مسلط گردانید تا بجوش آمد کفی وبخاری بیرون آورد وبر بالای
آب ایستاد وبعد از آن آن آب بسته ساخت پس از آن بخار مرتفع آسمان بیافرید وآن کف را بر بالای آن بخار ساخت واز آن
آب بسته زمین را خلق کرد چون خلق آسمان وزمین نمود فقال لها وللارض پس گفت آسمان وزمین را که ائتیا بیایید
بانچه شما را فرمایم طوعا در حالتی که فرمان برید او کرها یا کراهت داشته باشید که اتیه ذو شیئی یعنی اگر
بطوع ورغبت سوی اگر بکراهت که شما را از آنچه امر نمایم چاره نیست مراد اظهار کمال اقتدار ووجوب وقوع مراد اوست نه
وجهی که گویا مأمور مطیع اند که فعل امر مطاع بر ایشان وارد شود زیرا که این سوال بر سبیل حقیقت نیست پس این از قسم مجاز است
تمثیل وبر این قیاس است آنچه از ابن عباس مرویست که حق تعالی آسمانرا گفت که ماه وستارگان که در ذات تو خلق کرده ام
ظاهر ساز وزمین را فرمود که انهار واشجار وثمار خود را بیرون آور قالتا گفتند آسمان وزمین اتینا آمده ایم بر وجه
فرمودی طائعین در حالتی که فرمان برندگانیم نزد بعضی آنست که حق تعالی زمین وآسمانرا قدرت داد بر تکلم وبعد از آن
خطاب کرد وبنابرین سوال وجواب حقیقت خود بخود در ظهور آمده که او سبحانه چون خطاب بزمین اول موضع کعبه
بجواب ائتینا طائعین تکلم نمود وبعد از آن اجزای دیگر که در پهلوی آن بود وبر همین ترتیب با تمام اجزای زمین اعتراف بطاعت
خود نمودند وبجهة این موضع کعبه اسلام وقبله انام گردانید فقضاهن پس محکم گردانید آسمانها را وبپرداخت از خلق
سبع سموات در حالتی که هفت آسمان بودند فی یومین در مدت دو روز که پنجشنبه وجمعه بود وگویند حق تعالی
جمیع سموات را بیافرید ودر روز جمعه شمس وقمر را ودر ساعت آخر آن آدم را ودر همین ساعت قیامت اقامت سازد

واوحی فی کل سماء و وحی کردانید در هر آسمان امرها کار آنرا یعنی مقرر کرد شان هر فلکی و آنچه از آن آید از تدابیر
و مصالح یا بالهام کرد باهل هر یکی از آسمانها که عبادة بچه نحو کنند وزینا السماء الدنیا و آراستیم ادیم آسمان نزدیکتر
بدنیا که آسمان اول است بمصابیح بچراغها یعنی ستارگان که مانند چراغها درخشانند چه بسبب لطافت آن جمیع کواکب
دران مرئی میشود و اگرچه بعضی از ان در آسمان دیگر باشند وحفظا و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی یا از شیاطین
که ایشان شنیدن سخن ملایکه داشته باشند ذلک آنچه مذکور شد از بدایع صنایع تقدیر العزیز اندازه کردن و آفرین
خداوند غالبست که بقدرت کامله در ملک خود هرچه خواهد کند العلیم دانا بمصالح آفرین خلق سموات سبع از دخان
و تزیین آن بمصابیح دلالتی تمام دارد بر کمال قدرت و علم او سبحانه فان اعرضوا پس اگر روی برگردانند مشرکان
از ایمان با وجود این حجج بینه و وحدانیت و قدرت فقل انذرتکم پس بگوی ای محمد بیم کردم و ترسانیدم شما را صاعقة
از عقوبت بیهوش سازنده و هلاک کننده که در سرعت وقوع و شدت گویا صاعقه آتش است مثل صاعقة عاد
مانند عقوبة قوم عاد که باد صرصر بودی وثمود و عذاب گروه ثمود که صیحه جبرئیل بود و نزول این عقوبة بر ایشان اذ
جاءتهم الرسل در حالتی که آمده بودند بایشان پیغمبران یعنی هود و صالح من بین ایدیهم از پیش روی ایشان
ومن خلفهم و از پس ایشان یعنی از جمیع جوانب ایشان در آمده و از هر جهت و هر باب در نصیحت ایشان جد
و جهد کرده و کوشش نموده گاهی برفق و زمانی بعنف و ساعتی بنصیحت و یا اگر رسولان بایشان آمده بودند از جانب
ماضی و استقبال یعنی چونکه خبر پیغمبران متقدم بایشان رسیده بود از پیغمبران که بعد از ایشان دعوی کننده هود و نبوت هم
صالح اخبار ایشان نموده بودند پس گویا پیغمبران بایشان آمده بودند و مضمون نصیحت ایشان این بود الا تعبدوا
که مپرستید الا الله مگر خدای تعالی و در عبادة غیر را شریک او مگردانید قالوا گفتند آن کافران در جواب رسولان
از روی تکذیب لو شاء ربنا اگر خواستی پروردگار ما که ایمان آوریم و غیر او را شریک او نسازیم لانزل ملئکة
هر آینه فرستادی فرشتگان را بسوی ما تا ما را بدین توحید دعوت کردندی نه مثل شما که از جنس ما اید فانا بما ارسلتم
به پس ما بهر چیزی که با پیغمبری که فرستاده شده اید بیان برغم خود کافرون ناگرویدگانیم زیرا که شما مانند ما آدمیانید
و هیچ فضلی و مزیتی ندارید بر ما پس در تفصیل قصه ایشان میفرماید که فاما عاد پس اما گروه عادیان فاستکبروا
پس گردنکشی کردند و تعظیم نمودند بر اهل هود فی الارض در زمین احقاف که بلاد یمن است بغیر الحق

بناحق و ناروا یعنی بدون استحقاق آنچه تجبر و عتو ایشان بجهت محض کفر است و صریح ظلم بود پس هود ع تهدید ایشان
نمود بنزول عذاب ایشان از روی استکبار التفات باو نکردند و بقوت بسط خود مغرور شدند وقالوا و گفتند بهود
من اشد منا قوة کیست سخت تر از ما قوت از روی قوت و توانایی و تن آوری در جسارت که قوت ایشان بمثابه بود که سنگ
عظیم را از کوه بضرب دست بکندندی حاصل که بجهة قوة و شوکت جسامت خود مغرور گشته از تهدید هود اندیشه نکردند و گفتند
چون بیکس در عالم بقوت ما نمیرسد پس برفع عذاب قادر خواهیم بود حقتعالی رد قول ایشان کرده میفرماید اولم یروا
آیا ندانستند آن مغرور شدگان بتوانایی خود ان الله الذی خلقهم خدایی که آفرید ایشان را هو اشد منهم
قوة او سخت تر است از ایشان از روی قوة و قدرت چه او قادر بالذات و توانا بر چیزی که غیر او را بر آن توانایی نیست
قادر است بر انزال عذاب و هلاک ایشان بآن وکانوا و بودند از روی استکبار بایاتنا یجحدون که بنشانهای قدرت
ما یا بمعجزات جحود میکردند با وجود علم ایشان بحقیقت آن فارسلنا علیهم پس فرستادیم بر ایشان ریحا صرصرا
بادی سخت که باواز مهیب آن هلاک شدند یا بادی بغایت سخت که بجهة شدت سردی ایشان را هلاک ساخت فی
ایام نحسات در روزهای شوم که آن اول دهه آخر شوال بود از بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر که هشت
روز و هفت شب است که گفت سبع لیال وثمنیة ایام حسوما و در آثار آمده که نزول عذاب جمیع امم مکذبه در روز چهارشنبه بود
از ضحاک منقولست که خدای تعالی اول باران را از ایشان سه سال بازگرفت و درین مدت اصلا باد ساکن نشد بعد از ان باد
سخت کردانیده تا همه را استیصال کردانید و از جابر عبد الله انصاری روایت است که چون خدای بقومی اراده خیر کند
بایشان باران دهد بی باد و اگر نه باد دهد بی باران چنانکه اصحاب عاد که حاصل که در ایام مذکوره باد صرصر را فرستادیم
لنذیقهم تا بچشانیم ایشان را عذاب الخزی عذاب رسوایی و خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی با
وجود قوت و شوکت همه را خوار و ذلیل کردانیدیم ولعذاب الاخرة اخزی و هر آینه عذاب آنسرای که دوزخ است
رسوا سازنده تر و خوار کننده تر وهم لا ینصرون و ایشان یاری داده نشوند در آن و نه بدفع عذاب از جابر عبد الله
انصاری روایت است که ابو جهل بعضی از اکابر قریش را جمع کرد و گفت کار محمد بر ما ملتبس است شخصی که بسحر و شعر و کهانت دانا
نزد او باید فرستاد تا با او مکالمه کند و احوال او را تحقیق کند و اعلام نماید عتبه گفت من این علوم را دانسته ام بروم و با او
گفت و شنید کنم و آنچه از وی ظاهر شود بشما خبر دهم پس نزد حضرت رسالت آمد و گفت یا محمد تو بهتری یا هاشم یا عبد المطلب

یا عبد الله که پدران تو بوده‌اند ایشان سبب السیر میگردند پس ترا چه بر آن داشته که زبان بدشنام ایشان کشاده و ما را
گمراه میدانی اگر مراد تو ریاست ما ترا پیشوای خود گردانیم و لوای حکومت برای تو برافرازیم و خطبه سلطنت بنام تو بخوانیم
و اگر غرض تو نکاح کردنست هر کدام از دختران قریش که تو اختیار کنی بتزویج تو در آوریم و اگر مدعای تو مال است چندان
زر سرخ و سفید بتو دهیم که هرگز درویش نشوی و هیچکس بتوانگری تو نرسد حضرت رسالت این سخنان را می شنید و هیچ
نمیگفت چون سخن را تمام کرد در جواب او فرمود بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل الکتاب من الرحمن الرحیم
تا بانجا که فاما عاد فاستکبروا فی الارض بغیر الحق عتبه دست بر دهن مبارک آنحضرت نهاد و گفت بحق خویشی که با هم داریم
که خاموش شو رسول خاموش شد و عتبه برخواست و بخانه خود رفت و نزد قریش نرفت ایشان گفتند عتبه کجا رفت مبادا که
از کیش خود برگشته و بدین محمد میل نموده یا آنکه محمد او را طعامی و رشوتی داده باشد و او را فریب داده پس برخواستند و بخانه
عتبه آمدند و گفتند چرا باز نیامدی همانا از دین خود برگشتی یا طعام او را خوردی یا رشوتی از او قبول کردی عتبه ازین
سخن برآشفت و گفت مال من از همه بیشتر است و استیلای من از استیلای شما در پیش چه الطعام کسی فریفته شوم و شما میدانید
که او را مالی نیست پس چگونه کسی مال برشوة بفریبد و لیکن من نزد او رفتم و با او سخن چند گفتم او در جواب من کلامی خواند
که نه شعر بود و نه سحر و نه کهانت و آنچه از آنحضرت شنیده بود بر ایشان خواند پس گفت من دست بر دهن او نهادم و او را
سوگند دادم که دیگر نخواند و شما میدانید که محمد هرگز دروغ نگفته پس ترسیدم که عذابی فرود آید که موجب هلاکت ما نبوت
و شما شود ایشان و دیگر کردان از خانه وی بیرون آمدند القصه خدای تعالی ذکر احوال هود و ثمود در صدد قصه ثمود در آمده
میفرماید و اما ثمود و اما قبیله ثمود که قوم صالح بود فهدیناهم پس دلالت کردیم ایشان را براه راست
بوسیله حجج و ارسال رسول یا نمودیم بایشان طریق ضلالت و ارشاد را که گفته و هدیناه النجدین فاستحبوا
العمی پس برگزیدند نابینائی را یعنی جهالت و ضلالت و کفر را علی الهدی بر راه راست یافتن فاخذتهم
پس فرا گرفت ایشان را صاعقة العذاب الهون صاعقه عذاب و مصیبت عقاب خوار کننده مراد صیحه جبرئیلست
که بیک لحظه همه آن هلاک شدند بما کانوا یکسبون بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از تکذیب صالح و عقر ناقه
و نجینا الذین آمنوا و برهانیدیم از آن صاعقه آنان را که گرویده بودند بصالح و کانوا یتقون و بودند که پرهیز
میکردند از شرک و بعد از ذکر عقوبت دنیویه بر امم مکذبه احوال اخرویه مطلق کفره را بیان میفرماید و یوم یحشر

و یاد کن اینکه آنروز را که حشر کرده شوند اعداء الله دشمنان خدا از خلق اولین و آخرین الی النار بسوی آتش دوزخ
فهم یوزعون پس باز داشته شوند یعنی پیشینیان را باز دارند تا پسینیان بایشان رسند آنگاه ایشان را بیکبار
مجموعی روانه کنند حتی اذا ما جاؤها تا آنکه بیایند بآتش دوزخ شهد علیهم گواهی دهد بر ایشان سمعهم
گوشهای ایشان بآنچه شنیده باشند از دعوت حق و از آن اعراض نموده و ابصارهم و دیدهای ایشان بآنچه
دیده‌اند از آیات داله بر وحدانیت و ایمان نیاورده و جلودهم و پوستهای ایشان یعنی جوارح ایشان بآنچه باشند
آلوده باشند از اعمال قبیحه در روایت آمده که اول عضوی که تکلم کند ران چپ و دست راست بود و سدی و جمعی دیگر
بر آنند که مراد بجلود فروج ایشانست که بر ایشان گواهی دهند بما کانوا یعملون بآنچه بودند که عمل میکردند در دنیا و شهادت
جوارح یا بآن وجه است که حق تعالی دهان و کام و زبان در ایشان ایجاد فرماید و بعد از آن ایشان را ملی سازد باعتراف
گواهی دادن بر صاحب خود یا ایجاد کلام کند همچنانکه در درخت کرد یا ظاهر سازد در آنها علاماتی که دلالت کند بر آنچه کرده
پس بزبان حال ناطق شوند و قالوا و گویند بروجه توبیخ لجلودهم مر اعضای خود را که گواهی بر ایشان داده باشند
لم شهدتم علینا از برای چه گواهی دادید بر ما و حال آنکه ما در دنیا آفات را از شما دفع میکردیم و الحال در صدد آن
بودیم که عذاب از شما بر داریم قالوا گویند اعضای ایشان که ما را عتاب مکنید که ما باختیار خود ناطق نشدیم بلکه انطقنا
الله الذی بسخن آورد ما را آن خدایی که بقدرت کامله انطق کل شیء بسخن آورده است هر چیزی را که از شان او تکلم
باشد و هو خلقکم و او بیافرید شما را اول مرة نخستین بار و از عدم بوجود آورد و الیه ترجعون و بسوی او
باز گردیده شده باشید برای جزا یعنی از قدرت خدایی که قادر است بر انطاق بر دهان و بر خلق شما در اول بار و اعاده
ارجاع شما بسوی جزا غریب و عجیب نیست که ما را بنطق در آورد و ما کنتم تستترون و در آن روز حق تعالی ملایکه را امر کند
تا با ایشان بگویند بر سبیل الزام که خدای تعالی میدید شما را و معصیت و نیوده شما که پوشیده شوید و مخفی مانید ان یشهد
از آنکه گواهی دهند علیکم بر اعمال شما سمعکم گوشهای شما و لا ابصارکم و نه دیدهای شما و لا جلودکم
و نه اعضای شما این کلام بجهت آن گویند که کفار در دنیا در پس پرده و دیوار میگریختند از ارتکاب فواحش بجهت ترس مردمان
و گمان می بردند که اعضا بر ایشان گواهی نه دهد و لکن ظننتم و لیکن گمان داشتید ان الله لا یعلم که خدای تعالی نمیداند
کثیرا مما تعملون بسیاری از آنچه میکنید و بجهت این در قبایح جرأت میکردید ابن عباس گوید که جماعه روزی من خود را

بستار کعبه پوشیده بودم و کسی پنهان شد یکی صفوان که از ربیعه بود و دو دیگر امیه و عبدالله ثقفی که از قریش بود و با یکدیگر
مکالمه آغاز کردند گفتند آیا آنچه ما گوییم خدا میشنود یکی گفت اگر بلند گوییم شنود و دیگری گفت که آهسته نیز شنود چون رسول را
ازین خبر دادم این آیت آمد و آیتی دیگر بوا زو گرد وَذٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ و آن دعوی شما بعدم علم خدا باکثر اشیا گمان شما است
الَّذِي ظَنَنْتُمْ که گمان می بردید آن در دنیا بِرَبِّكُمْ بانچه کار خود است أَرْدَاكُمْ هلاک کرد شما را از آن گمان بد فَأَصْبَحْتُمْ
مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشتید از زیان کاران چه بجهت فساد این اعتقاد سرمایه نجاة را هلاک ساختید پس بنده مؤمن باید که
در اوقات خلوات خوف و خشیت او در ارتکاب معاصی کمتر از علانیه نباشد بلکه خوف سری او ازید باشد تا در سلک این
جماعت نباشد و از امام جعفر صادق ع مرویست که باید بنده مؤمن برو جهی از خدای ترسد که گویا مشرف است بر دوزخ و برنجی
برحمت او امید وار بود که گویا از اهل بهشت پس آیة تلاوت کرد و بعد از ان فرمود خدای تع از ظن بنده خود است اگر ظن
او بخیر است خیر باو میرسد و اگر به اشاد و سزای بدی میدهد و در حدیث آمده که باید هیچکس از شما نمیرد مگر بخدا گمان نیکو برد
چه بعضی گروهی که بخدا گمان بد بردند خدای تع ایشان را هلاک کند انگه این آیة تلاوت کرد وَذٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ
فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ فَإِنْ يَصْبِرُوا پس اگر شکیبایی نمایند کافران بدکار برالم عقوبت نیران و از اظهار
شکایت و استغاثه امساک نمایند فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ پس آتش دوزخ قرارگاه است مر ایشان را یعنی صبر ایشان بر آن
هرگز نفع بایشان نرساند و همیشه در دوزخ معذب باشند وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا و اگر طلب رضای خدا کنند و از وی درخواهند
که از عتاب و خشم بعد رجوع بخشنودی نماید تا از ان مضیق شدائد خلاص شوند فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ پس نباشند ایشان
از اجابت کرده شدگان و در طلب خشنودی خدای یعنی اگر بجزع و فزع خواهند که خدا از ایشان راضی گردد و خشم و عتاب
را از ایشان رفع نماید هرگز ازیشان خشنود نشود و دفع عذاب نکند وَقَيَّضْنَا لَهُمْ و تقدیر کردیم برای مشرکان قُرَنَاءَ
دوستان و همنشینان از شیاطین یعنی ایشان چون بر کفر خود اصرار کردند و بآیات بینه و حجج ظاهره عناد و استکبار
کردند با وجود علم ایشان بآن پس ایشان را در بادیه خذلان فرو گذاشتیم و مدد توفیق از ایشان برگرفتیم
و نزد ایشان ما سوی شیاطین قرینی و همنشینی ایشان را باقی نماند خلاصه سخن آنست که ما ایشان را واگذاشتیم
بجهة عناد و جحود تا بجهة ایشان قرنایی که امر مقارنه ایشان واقع شده بود از صلحا و اتقیا شیاطین قرین ایشان
شدند نه اهل صلاح فَزَيَّنُوا لَهُمْ پس بیاراستند برای ایشان مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش ایشانست از استوا

و متابعت شهوات نفسانیه تا در طلب آن مستمر شدند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشانست از امور اخرویه که بعث و نشور و بهشت
و دوزخ است یعنی عدم وقوع آن را در خاطر ایشان در آوردند تا انکار کردند وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ و واجب شد بر ایشان سخن
یعنی کلمه عذاب فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ در حالتی که بودند از جمله امتانی که گذشته بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ
الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان یعنی ایشان در ارتکاب معاصی و قبایح و تکذیب رسل در سلک امم
سابقه بودند و در شماره ایشان مراد آنست که همچنانکه آن امم مستحق عذاب بودند اینجماعت نیز سزاوار عذاب اند إِنَّهُمْ
بدرستی که کافران كَانُوا خَاسِرِينَ هستند زیان کاران چه سعادت سرمدی را بشقاوت ابدی بدل کرده اند
و نقد تمام عیار معرفت را بزر مغشوش کاسد فروخته اند از ابن عباس مرویست که رؤسای کفار چون در معارضه قرآن
عاجز گشتند و ترسیدند که اعراب از جوانب بیایند و استماع آن نموده ایمان آرند پس با اتباع خود متفق شدند بر آنکه چون
حضرت رسالت ص قرآن خواند نوعی کنند که در غلط افتد پس هرگاه آنحضرت بقرآن خواندن مشغول شدی جمعی از ایشان
در مقام تعرض در آمده آوازها بر کشیدندی و سخنان بیهوده و هرزه میگفتند و صفیر میزدند و دست بر هم میکوفتند و رجزها
و شعرها میخواندند حق تع این آیة فرستاد که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند یعنی مشرکان بیکدیگر
لَا تَسْمَعُوا مشنوید و گوش فرا مدارید لِهٰذَا الْقُرْآنِ مر شنیدن این قرآن را که محمد میخواند وَالْغَوْا فِيهِ و سخن
لغو و بیهوده بگوئید در میان خواندن آن یا در روی محمد لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ تا شاید که غلبه کنید بر تلاوت او و او را
از خواندن و اصحاب او را از شنیدن باز دارید فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بچشانیم آنان را که کافر شدند یعنی
گروهی را که امروز قایل این لفظ اند یا جمیع کفار را عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در کیفیت وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه
پاداش دهیم ایشان را أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا بدترین جزای آنچه بودند يَعْمَلُونَ که میکردند از روی جهالت و عناد
و عصبیت یعنی مجازات دهیم ایشان را باقبح وجوه تر اقبح معاصی که آن کفر است و بروایت ابن عباس شدید در روز بدر
بود از اسر و قتل و اسوء آن در آخرت ذٰلِكَ آن عذاب سخت جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ پاداش دشمنان خدا است
و آن عذاب سخت النَّارُ آتش دوزخ است لَهُمْ مر کافران راست فِيهَا در آن آتش دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً سرای جاویدان
که دایم در آنجا باشند و هرگز از آن بیرون نیایند پاداش داده میشوند پاداش دادنی بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند
که همیشه بِآيَاتِنَا بآیتهای کلام ما يَجْحَدُونَ انکار میکردند و بجهة آن سخن لغو در میان می انداختند وَقَالَ

الذين كفروا وگويند آنانكه كافر شدند در جهنم با آتش دوزخ معذب باشند ربنا اى پروردگار ما ارنا الذين بنما آن
دو كس كه اضلانا گمراه كردند ما را و از دين حق بگردانيدند من الجن والانس از ديوان و آدميان يعنى بنما بما شياطين
انس كه رؤساى ما بودند و از امير المؤمنين على عليه السلام منقول است كه شيطان جن ابليس است كه پيشواى جميع ابالسه است و مبدع
اساس شرك و كفر و شيطان انس قابيل است كه محدث بناى قتل است پس مراد آنست كه بنما اين دو كس را كه باضلال
آنها از راه راست بيرون رفتيم و مرتكب شرك و كفر و قتل بغير حق شديم نجعلهما تا بگردانيم ايشانرا تحت اقدامنا
در زير پاهاى خود تا ايشانرا لگدكوب كنيم و از ايشان انتقام كشيم يا آنكه ايشانرا در دركه زيرتر دوزخ كه جهنم است در آريم
ليكونا من الاسفلين تا بوده باشند از جمله فروتران و بعد از ذكر وعيد كافران در وعد مؤمنان ميفرمايد كه ان
الذين قالوا بدرستى آنانكه گفتند ربنا الله پروردگار ما خداى يگانه است يعنى بوحدانيت او معترف شدند و بجميع
ما جاء به النبى تصديق نمودند ثم استقاموا پس بر آن راه راست ايستادند و اصلا از آن منحرف نگشتند تا هنگام موت
انس از حضرت رسالت پناه صلعم روايت كرده كه بسا مردمان كه قايل كلمه ربنا الله باشند و اكثر ايشان از آن برگردند پس كسى كه
معترف اين كلمه باشد تا نزد حضور موت او بر طريقه استقامت است سفيان بن عبد الله ثقفى نقل كرده كه از حضرت رسالت صلعم
پرسيدم كه مرا خصلتى تعليم كن تا بآن متمسك شوم فرمود قل ربى الله فاستقم گفتم يا رسول الله مخوف ترين چيزى كه
از آن احتراز بايد كرد چه چيز است حضرت زبان خود را بگرفت و گفت اين كه زبان خود را نگه دارى و ابن عباس از امير المؤمنين عليه السلام
كه فرمود مراد آنست كه بر اداى فرايض استقامت ورزيد و بر آن مستمر باشيد تا وقت مرگ و محمد بن فضيل روايت كند
كه از امام على بن موسى الرضا پرسيدم كه استقامت بچه معنى است فرمود هى والله ما انتم عليه بخدا سوگند كه استقامت
آنچيزى است كه شما بر آنيد يعنى مستقيم شدن بر متابعت اهل البيت تا وقت انقضاى اجل و از حسن بصرى منقول است
كه استقامت آنست كه بر اوامر و نواهى خداى عمل كنند و در آن خللى راه ندهند سفيان گفته كه گفتار را مطابق كردار سازند
فضل بن عباس بر آنست كه از دنيا دور شوند و رغبت بامور آخرت در خبر است كه روزى رسول خدا صلعم قرآن را تلاوت ميفرمود
و ميگريست گفتند يا رسول الله از ترس خداى ميگريى فرمود آرى مرا طريقى فرستاده اند كه مانند تيزى شمشير است اگر
بروى راست قدم نهادم نجات يابم و اگر اندكى از آن منحرف شوم هلاك گردم و بر هر تقدير تتنزل عليهم الملائكة فرود آيند بر مؤمنان
مستقيم فرشتگان نزد موت يا وقت خروج از قبرها يا در قيامت و از ربيع بن خراج مرويست كه فرشتگان برين موضع

خود

بر مؤمنان مستقيم فرود آيند و گويند الا تخافوا آنكه مترسيد از طوق توقع نكرده كه عذابست و عقابست ولا تحزنوا
و اندوهگين مباشيد از فوت ثوابى يا از اهل و مال آخرت و غمگين مباشيد از آنچه در پس خود گذاشته‌ايد كه خدا كارهاى ايشان
بسازد و يا غم مخوريد بر گناهان خود كه خداى تعالى همه را عفو كند و از جميع آن درگذرد وابشروا و شاد شويد بالجنة
التى بآن بهشتى كه در دنيا كنتم توعدون بوديد كه وعده داده ميشديد بزبانهاى پيغمبران نحن اولياؤكم
ما دوستان شماييم و اعوان و انصار شما فى الحيوة الدنيا در زندگانى دنيا چه شما را از آفات و عاهات نگه داشتيم
و بطريق خير و صلاح هدايت ميكرديم بر نقيض شياطين كه گروه را بفسق و معصيت اضلال ميكردند وفى الاخرة و
دوستان شماييم در آن سراى بكرامت و شفاعت تا چون در آمدن شما در بهشت امام محمد باقر عليه السلام فرمود كه معنى آنست كه ما
حارس شما ميكرديم در دنيا از انواع بليه نزد موت از نفس و وساوس شيطانى و در آخرت از شدايد عقوبت رسانيدن
بروضات شوند ولكم فيها و مر شما راست در آخرت ما تشتهى انفسكم آنچه آرزو كند نفسهاى شما از انواع مستلذات
و اصناف كرامات ولكم فيها و مر شما راست در عقبا ما تدعون آنچيزى كه دعوى كنيد كه از ما بعينه همگى با شما
در آنچه منازعه نمايند و يا مر شما راست در آخرت آنچه آرزو كنيد از بقاى حيوة و دوام نعمت كه هرگز سمت فنا و انقطاع
نزلا در حالتى كه آن وعده داده شده ايد از شما … من غفور از خداى كه آمرزش گناهانست رحيم
مهربان بر جميع مؤمنان و لفظ نزل اشعار است بر آنكه تمناى اهل استقامت نسبت بآنچه بايشان عطا كرده شود چون
ماحضرى خواهد بود و همه اين كلمه كه آنچه ضيافت ترتيب كنند و بعد از ذكر وعده و وعيد بجهت رد قول اين كفار بگفتار لا
تسمعوا لهذا القرآن والغوا فيه زبان ميكشودند در شان عاليشان حضرت رسالت صلعم ميفرمايد كه ومن احسن
قولا و كيست نيكوتر از روى گفتار ممن دعا الى الله از آنكس كه بخواند مردمانرا به پرستش خداى و عمل
صالحا و بكند كار شايسته يعنى با وجود گفتار آراسته كردار شايسته انضمام بخشد وقال اننى من المسلمين
و گويد بدرستى كه من از گردن نهادگانم بحكم خدا و منقادم فرمان بروجه اعتقاد و اذعان مقاتل و جمعى از مفسران گفته‌اند
كه مراد باين آيه مصطفى است كه داعى خلقند بمنهج حق و در بعضى تفاسير آورده كه چون بلال بانگ نماز كردى يهود گفتندى
كه كلاغ ندا ميكند و نماز ميخوانند و پيوسته سخنان بى ادبانه در باره او بر زبان راندندى حق تعالى اين آيه فرستاد و بعضى آيه
در شان مؤذنانست كه مظهر شعاير اسلام اند و عمل صالح ايشان آنست كه در ميان اذان و اقامه دو ركعت نماز بگذارند

جنت

دو ركعت

وابن قول از عکرمه منقولست و گویند مراد علما و فقها اند که احکام اصول و فروع دینیه بمردمان تعلیم میدهند و عمل صالح ایشان آنست
که بعلم خود عمل کنند و بمقاسات مکاره که از عمر امر و نهی سانح گردد صبر نمایند بعد ازان بجهت ترغیب مردمان بقبول ایمان میفرماید
وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ برابر نیست ملت نیکو که توحید است و دین اسلام و ملت بد که شرکست و کفر در مجازات
و مکافات چه اول موجب رفع درجات است و ثانی سبب هبوط در درکات یا برابر نیستند اعمال حسنه و افعال سیئه
یا خصلت حسنه مثل خصلت سیئه نیست پس مساوی نیست صبر و غضب و رفق و عنف و علم و جهل و مدارا و غلظ و اساءت
و غیر ذلک و در تفسیر ماوردی و تبیان و عین المعانی مذکورست که حسنه دوستی آل رسول است و سیئه دشمنی
ایشان و بعد از مدح حسنه و ذم سیئه تعلیم رسول میفرماید که اِدْفَعْ دفع کن ای محمد سیئه را بِالَّتِي بآن حسنه که در نفس الامر
هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوترست یعنی غضب را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو و لغو را بتغافل و بکلام حق سخن باطل را (بعفو)
پس مراد باحسن زیادتی مطلق است و باید دفع کن بدی را بحسنه که نیکوتر باشد از حسنه دیگر یعنی هرگاه دو حسنه را
یابی سیئه را باحسن آن دفع کن مثلا اگر شخصی با تو بدی میکند حسنه آنست که آنرا عفو کنی و احسن آنکه بعوض آن
با او احسان نمایی و امام جعفر صادق ع فرموده که حسنه تقیه است و سیئه فاش گردانیدن مذهب و بر تقدیر میفرماید که
هرگاه تو دفع سیئه نمایی باحسن فَإِذَا الَّذِي پس آنگاه که بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ میان تو و میان او دشمنیست
كَأَنَّهُ وَلِيٌّ گوییا دوستی کارساز بوده در دین حَمِيمٌ خویشی مهربان در نسب یعنی بمیامن این خلق حسن
دشمن که در دین معانده و منکر تو بود دوست شفیق تو گردد و یار و هوادار وَمَا يُلَقَّاهَا و داده نشود این
خصلت مقابله بدی به نیکی إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا مگر آنانکه صبر و شکیبایی نمایند بر مکروهات و اذیات
و نفس را از انتقام منع کرده خشم را فرو خورد وَمَا يُلَقَّاهَا و عطا کرده نشود این خلیقه حسنه پسندیده إِلَّا ذُو
حَظٍّ مگر خداوند بهره بزرگ و نصیب وافر از رای و عقل و یا از ثواب خیر و یا از کمال و ایمان و یا از تمامه نفس یا خلاق (عظیم ای انها)
حسنه وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ و اگر برسد تو مِنَ الشَّيْطَانِ از تلبیس ابلیس نَزْغٌ خار خاری یعنی اگر شیطان
نیشتر بتو رساند و وسوسه دهد در ترک این خصلت پسندیده فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه جوی بخدا از شر او إِنَّهُ بدرستی
که خدای هُوَ السَّمِيعُ او شنواست کسی را که بگفتار رها نشود بالله فتر نم شود الْعَلِيمُ داناست بنیه صلاح او و بعد ازان
در بیان دلالات قدرت و وحدت خود میفرماید که وَمِنْ آيَاتِهِ و از حجتهای قدرت الهی اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ

شب و روز است که متعاقب یکدیگرند روز برای کسب معیشت و شب بجهت استراحت وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و آفتاب و ماهتاب که تقدیر
الهی در بروج مستقر اوست و تدبیر ایشان بر نظام استمرار پس هریک را باندازه مقرر و تقدیری آیند و میروند لَا
تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ سجده مکنید مر آفتاب را وَلَا لِلْقَمَرِ و نه ماه را چه آنها مانند شما مخلوق‌اند و مسخر فرمان پس نشاید
معبود پرستش نهند وَاسْجُدُوا لِلَّهِ و سجده کنید خدای را الَّذِي خَلَقَهُنَّ که آفریده است شب و روز و آفتاب
و ماه را إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ اگر هستید که از روی وحدانیت مر او را اهل طاعت می پرستید یعنی اگر قصد عبادت خدا (سجده واجبه)
دارید پس او را پرستش نمایید نه غیر او را فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا پس اگر گردنکشی کنید از سجده کردن خدا و عبادت او با وجود
دلایل واضحه بر وجوب پرستش او نه غیر او پس ایشان را در وادی ضلالت و غوایت واگذار فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ پس آنانکه
نزدیک پروردگار تو اند از اصناف ملائکه يُسَبِّحُونَ لَهُ تسبیح و تحمید میکنند برای او بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ شب و روز یعنی پیوسته
بطاعت او مشغول اند وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ و ایشان ملول نمیشوند از کثرت عبادت و بسیاری طاعت این سجده از عزایم اربع است
و از ابن مسعود و حسن بصری و عمر منقولست که وجوب سجده نزد آخر آیه اولی است که ان کنتم ایاه تعبدون است زیرا که
امر بسجود درین آیه تحقیق پذیرفته و از ابن عباس مرویست و نزد ابن مسیب موضع سجده نزد آخر آیه ثانیه است که آن (آیه)
وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ است زیرا که تمام معنی باین است و قول اول از ائمه هدی صلی الله علیه و آله منقولست وَمِنْ آيَاتِهِ
و از حجتهایی که دالست بر ربوبیت او سبحانه أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ آنست که تو می بینی زمین را خَاشِعَةً ذلیل
و خوار از روی پژمردگی و خشکی فَإِذَا أَنْزَلْنَا پس چون فرو فرستیم عَلَيْهَا الْمَاءَ بر آن زمین آب باران را اهْتَزَّتْ
بجنبش در آید از روی نشاط وَرَبَتْ و بر آید مانند خمیر مایه و اماهیده شود تا از میان آن انواع نباتات و ریاحین بر دمد
مزین و آراسته گردد إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا بدرستی که آنکسی که برین وجه زنده گردانید زمین مرده را لَمُحْيِي الْمَوْتَى
هر آینه زنده کننده مردگان است در آخرت إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی که او بر همه چیز از احیا و اماته تواناست
چه قدرت ذاتیه او نسبت بجمیع مقدورات مساوی است جهت اشتراک علت در جمیع ممکنات که امکانست بعد ازان در تهدید منکران
بوحی میفرماید إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ بدرستی که آنانکه میل کنند از منهج مستقیم و میگردند از صراط قویم بسبب طعن و تحریف (تحریف)
و تاویل باطل و القای کلام لغو فِي آيَاتِنَا در آیتهای کتاب ما و این اهل الحاد لَا يَخْفَوْنَ پوشیده نمیشوند بر ما باشخاص (الحاد)
و اقوال یعنی هر ایشان را بینیم و اقوال ایشان را می شنویم پس جزای طعن و تحریف و سزای الحاد و القاء کلام لغو باین

خواهم رسانید أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ آیا کسی که انداخته شود در آتش یعنی بجهة الحاد قابل سوختن بخ خَيْرٌ بهتر است
أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا یا کسی که بیاید ایمن از آتش دوزخ يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز یعنی در آن روز هر که این هر دو
در مرتبه مساوی که هم نباشند چه اول مستوجب نزول درکات هاویه است و ثانی مستحق صعود بر درجات عالیه مراد جمیع کافران
ملحد و مؤمنان موحد اند پس بجهة زیادتی وعید و تهدید شدید در باره کافران عنید میفرماید که ای اهل الحاد و جحود
و عناد اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ بکنید آنچه میخواهید إِنَّهُ بدرستی که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بآنچه میکنید بیناست هیچ
چیز از آن بران پوشیده و پنهان نیست پس بران جزا و سزا خواهد داد إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ بدرستی که آنانکه
نگرویدند بقرآن که بهترین یاد کردنست لَمَّا جَاءَهُمْ هنگامی که آمد بدیشان مخفی نمیشوند برما بافعال و اقوال و یا معذب
میشوند بهلاکت و انواع نکال وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَكِتَابٌ عَزِيزٌ هر آینه کتابیست ارجمند و گرامی نزد حضرت باری
و گویند قرآن بجهة آن عزیز است که ملک عزیز برسول عزیز فرستاده برای امت عزیز یا نامه دوستست نزد یک دوست و نامه دوست
نزد دوستان عزیز است و یا عزیز بجای شد زیرا که هیچکس قادر نیست که مثل آنرا بیاورد و یا باعتبار آنکه محفوظست از تغییر و تبدیل و
تحریف و یا بآن اعتبار که براتم صفات و احکام است یا آنکه واجبست که اوامر و نواهی آنرا عزیز دانند و از آن تجاوز نکنند لَا
يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ نیاید بآن هیچ باطلی مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی وَلَا مِنْ خَلْفِهِ و نه از پس وی یعنی از هیچ جهة باطلی
بسوی او راه نیابد پس بطعن طاعن و تاویل مبطل مطعون و متاول نگردد چه هر که در صدد طعن و ابطال آن در آمد قول او
محوق و تاویل او مضمحل و نابود شده و با قبح وجه هلاک شده و بعذاب ابدی و بعقوبت سرمدی گرفتار گشته و امام جعفر صادق ع
فرموده که مراد آنست که در اخبار ماضیه و مستقبل آن دروغی نباشد بلکه جمیع خبرهای آن مطابق واقع است و موافق نفس الامر و یا
هیچ کتابی که حکم ببطلان آن کند و این قول علماست و یا شیطان نتوانسته بود که از آن حقی را ناقص سازد و یا کلام باطل در وزیاده نیاید هم
کند پس زیاده و نقصان در و راه نیابد و یا بهیچ وجه راه تناقض و کذب و تعارض برو گشوده نمیشود و او تَنْزِيلٌ فرو فرستاده
شده است مِنْ حَكِيمٍ از نزد خدای که داناست بجمیع حکم و مصالح خلقان حَمِيدٍ ستوده شده بانعام نعم بر بندگان که از جمله
آن قرآنست که اعظم نعم است و چون بسبب انکار کفار ممکن بود که آثار غبار بر آینه دل مبارک سید ابرار می نشست حق تعالی جهة تسلیه
خاطر عاطر حبیب خود میفرماید که مَا يُقَالُ لَكَ گفته نمیشود یعنی این کافران معاند مر ترا إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ مگر آنچه گفته شده
یعنی کفار گفته اند لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ فرستادگان که از پیش از تو بوده اند از تکذیب و انکار پس بر سخنان ایشان اندوهناک

مباش إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزشست مر مؤمنانرا که بصدق نیت بتوحید
اعتراف نموده اند و به نبوت تو تصدیق کرده اند وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ و خداوند عقوبت دردناکست مر مشرکان جاحد و مکذبان
معاند را آورده اند که کفار قریش گفتند که قرآن چرا بلغت عجم فرود نیامد و یا چرا بعضی از و عربی نبود و برخی عجمی آیت آمد که وَلَوْ
جَعَلْنَاهُ و اگر میگردانیم این کتاب را که احسن ذکر است قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا قرآنی بغیر لغت عرب لَقَالُوا هر آینه میگفتندی
کافران عرب از روی انکار لَوْلَا فُصِّلَتْ چرا مفصل و مبین نشده آيَاتُهُ آیتهای کتاب بزبان عرب تا فهم آن کنیم
ءَأَعْجَمِيٌّ آیا کلام عجمیست وَعَرَبِيٌّ و مخاطب عربی حاصل که ما بلغت ایشان از آن کتاب نبوده ایم و از عشیره ایشان رسول
فرستاده ایم تا در حجت ابلغ باشد و از برای معذرت اقطع و اگر ایشان میگویند که مکتوب الیهم عربی اند و کتاب عجمی بجهة قطع تکلم
ایشانست قُلْ بگو ای محمد مر ایشانرا هُوَ آن کتاب لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى مر آنانرا که گرویدند راه نماینده است بطریق حق
وَشِفَاءٌ و شفا دهنده از آنچه در سینهای ایشانست از امراض شک و شبهه یا از جمیع امراض ظاهره و باطنه وَالَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ و آنانکه نگرویدند فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ در گوشهای ایشان گرانیست یعنی خود را کر وا مینمایند و بگوش نمی شنوند
وَهُوَ و آن کتاب عَلَيْهِمْ عَمًى بر ایشان پوشیده است یعنی از دیدن آیات آن خود را کور میسازند مراد آنست که ایشان
چون از آیات باهره و حجج ظاهره آن نفع نمیگیرند پس گویا کری و کوری مانع شنیدن و دیدن ایشانست از آن أُولَئِكَ آن گروه
که از شنیدن قرآن و دیدن حقیقت آن کر و کور شده اند يُنَادَوْنَ ندا کرده میشوند مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از جای دور یعنی ایشان
در بعد افهام و اشتداد اعراض از قرآن مانند کسیند که اورا مسافت دور دور از خواننده و ندا آواز خواننده بشنود و نداء او را
بفهمد مراد آنست که همچنانکه ندای خواننده نفعی بایشان نمیرساند همچنین خواندن قرآن بر کافران فایده نمیدهد پس برای تسلیه
حضرت رسالت پناه از جحود کفار میفرماید که وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و بتحقیق دادیم موسی را کتاب توریة
فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس اختلاف کرده شده در آن یعنی امت او بعضی آنرا باور داشتند و جمعی تکذیب آن کردند همچنانکه قوم تو
کردند در قرآن اختلاف برخی تصدیق کردند و گروهی راه تکذیب پوییدند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه کلمه بودی که پیشی
گرفته مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو در تاخیر عذاب از قوم تو یعنی قول وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ یا در وعده قیامت
حصول خصومت در آن که قال بل الساعة موعدهم لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب استیصال
در دنیا وَإِنَّهُمْ و بدرستی که مشرکان عرب لَفِي شَكٍّ هر آینه در گمانند مِنْهُ از قرآن مُرِيبٍ گمانی که موقع ریبت یعنی

جزء الخامس والعشرون

غالب ظن این است که قرآن کذب است پس بر سبیل احتجاج بر اهل جحود و انکار مخبر باید که مَنْ عَمِلَ صَالِحًا هر که بکند
کردار شایسته از طاعت و عبادة فَلِنَفْسِهِ پس از برای نفس او است یعنی منفعت و ثواب آن راجع است باو نه بغیر او
وَمَنْ أَسَاءَ و هر که عمل بد کند از فسق و معصیت فَعَلَيْهَا پس بر او است یعنی وبال و عقاب آن ملحق است باو وَمَا رَبُّكَ
بِظَلَّامٍ و نیست پروردگار تو ستم کننده لِلْعَبِيدِ مر بندگان را که فرا خور عمل مکافات نکند و ثواب طاعت کسی را تغییر دهد و بجهة
معصیت شخصی غیر را عقوبت فرماید و اختیار ظلام که صیغه مبالغه است بر ظالم اشعار است بر آنکه صدور ظلم قلیل از کسی که غنی
مطلق است و عالم بقبح آن در نهایت عظمت است چه جای صدور ظلم عظیم و دیگر مواخذه کسی بگناه غیری و اثابت شخصی بطاعت دیگری
ظلم عظیم است آورده اند که کفار قریش بحضرت رسالت گفتند اگر تو پیغمبری و وعیدی که ما را میکنی از عذاب اخروی صادقی بگوی که
قیامت کی خواهد بود آیه آمد که إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ بسوی خدا باز گردانیده میشود دانستن قیامت یعنی بغیر او پس هیچ
از وی هیچکس عالم نیست که قیامت در چه زمان قایم شود وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ و بیرون نیاید هیچ میوه و حفص ثمرة خواند
یعنی هیچکدام از انواع میوها بیرون نیاید مِنْ أَكْمَامِهَا از غلافهای خود وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى و بار نگیرد هیچ ماده از
انسان و غیر آن از حیوانات وَلَا تَضَعُ و ننهد بار خود را در هیچ وقت إِلَّا بِعِلْمِهِ مگر در وقتی که مقرون است بدانش خدا
یعنی همچنانکه علم قیامت خاصه اوست علم ثمار و نتایج نیز مخصوص است باو از حیثیة کمیة و کیفیة و کبر و صغر و طعوم و روایح و الوان
و غیر آن و از کیفیة انتقال اطفال در ارحام و ذکور و انوث و تمامیه و ناقصیه و حسن و قبح و عدد ایام حمل و ساعت آن و
يَوْمَ يُنَادِيهِمْ و روزی که بخواند خدای مشرکان را و از روی توبیخ از ایشان سوال کند که أَيْنَ شُرَكَائِي کجایند انبازان من
که بزعم و قول خود آنها را شریک من میپنداشتید و میگفتند قَالُوا گویند مشرکان آذَنَّاكَ اعلام کردیم ترا مَا مِنَّا نیست از ما
مِنْ شَهِيدٍ هیچ گواهی دهنده بشریک ایشان زیرا که ما از ایشان تبرا کرده ایم و از روی یقین اعتراف کرده ایم بیگانگی
وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شود از مشرکان مَا كَانُوا يَدْعُونَ آنچه بودند که می پرستیدند مِنْ قَبْلُ پیش از قیامت یعنی بتان که در
دنیا پرستیدندی در آن روز نه بینند وَظَنُّوا و یقین داشتند مشرکان که مَا لَهُمْ نیست مر ایشان را مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی
از عذاب و قیام ظن در مقام یقین در چیزی که مشاهده نباشد بسیار شایع است پس در مذمت شوید و نموید ایشان میگوید که
لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ ملول نشود کافر مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ از خواهش نیکویی درین جهان چون نعمة و صحت و فرخ حالی
و فراغت وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ و اگر برسد و برا بدی چون درویشی و بیماری و پریشانی و کدورت فَيَئُوسٌ

پس شود به الیاس یعنی بسیار نومید از روح و راحت قَنُوطٌ بسیار ظاهر کننده ناامیدی از رحمت باری و یا ناامیدست
از رحمت باری و یا ناامیدست از اجابت دعا و بهگمانی بپروردگار خود وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ و اگر بچشانیم آن کافر را رَحْمَةً
مِنَّا بخششی از نزدیک خود چون صحت و غنی مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ پس از آنکه سختی باو رسیده بود از بیماری و درویشی لَيَقُولَنَّ
هَذَا لِي هر آینه گوید این نیکی برای من است یعنی بجهة عمل نیک مستحق آنم یا آنکه این نیکی دایم مرا خواهد بود و زوال نپذیرد خواهد شد
وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ و گمان نمیبرم قیامت را قَائِمَةً برخواسته یعنی حاضر شده مراد انکار او است از حشر و نشر
وَلَئِنْ رُجِعْتُ و اگر باز گردانیده شوم إِلَى رَبِّي بسوی پروردگار خود یعنی اگر بالفرض قیامت قایم شود و همچنانکه زعم بالفرض
مسلمانان است مرا برانگیزند إِنَّ لِي بدرستی که مرا عِنْدَهُ نزدیک خدای لَلْحُسْنَى در حالتی نیکو از آنچه امروز دارم
از اصناف کرامت و نعمت زیرا که استحقاق نعمت و کرامت دنیوی مرا ثابت است پس انواع نعم اخروی نیز برین قیاس خواهد بود
و این منکر خواهد شد ثعلبی از حسن ابن محمد ابن علی ابن ابی طالب ع نقل میکند که کافر را دو تمنای عجیب یکی در دنیا که
میگوید که در قیامت نعم بهشت مرا خواهد بود و یکی در عقبی که خواهد گفت يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا و هیچکدام ازین دو تمنا وجود
نخواهد گرفت پس حق تعالی در جواب کافر میفرماید که فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس اخبار کنیم آنان را که کافر شدند بِمَا عَمِلُوا
بآنچه کرده اند از اعمال قبیحه که موجب عقوبة دایمست یعنی بنماییم بایشان عکس آنچه اعتقاد کرده بودند از اختصاص نعمت و کرامت
ایشان بجهة فساد ظن ایشان است بصدور اعمال حسنه از ایشان وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آینه بچشانیم ایشان را مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ
عذابی درشت و سخت که از غایت کثرت گویا بر بالای یکدیگر نشسته که ممکن نباشد خلاصی ایشان وَإِذَا أَنْعَمْنَا و چون
انعام کنیم و ابواب نعم از صحت و ثروة بگشاییم عَلَى الْإِنْسَانِ بر آدمی کافر نعمت أَعْرَضَ روی بگرداند از شکرگذاری و
بجهة مغرور شدن آن بآن نعمت اصلا تصور نعمت نکند و منعم حقیقی خود را فراموش کند وَنَأَى بِجَانِبِهِ و دور دارد جانب
خود را از ادای شکرگذاری و اعتراف نعم حضرت باری بجهة تجبر و تکبر وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و هرگاه برسد او را بدی
از بیماری و تنگدستی فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ پس خداوند دعای بسیار است یعنی آورنده است بدرگاه ما بدوام ما و کثرت
تضرع و چون امتداد عرایض در دو جهت است و امتداد طویل در یکجهت از آنجهة اختیار عریض بر طویل نموده یا ابلغ باشد در
کثرت دعا و استمرار آن قُلْ بگو ای محمد مر این کفار کافر نعمت را أَرَأَيْتُمْ آیا دیدید شما یعنی اگر بصیرتی دارید بمن خبر دهید که
إِنْ كَانَ اگر باشد قرآن در نفس الامر مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزد خدای ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ پس کافر شوید بدان بی تامل و تتبع

ادلّه آن مَنْ أَضَلُّ که گمراه‌ترست مِمَّنْ هُوَ از آنکس که او فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ در خلافی است دور از صلاح و صواب یعنی که
باشد گمراه‌تر از شما که همیشه تکذیب و انکار میکنید در بعضی تفسیر آورده‌اند که ابوجهل حضرت رسول را گفت آیتی بنما تا تصدیق
کنیم آنحضرت ماه را دو نیم کرد ابوجهل گفت ای قریش محمد بر ابر ما سحر کرده اگر نه شما جمعی را باطراف و نواحی که فرستید مردمان جواب
معلوم کنند که این صورت را دیده‌اند یا نه اگر اهل آفاق دیده باشند پس از آیات خدای است و اگر نه سحر محمد است پس رسولان باطراف
و جوانب روانه کردند هر مردمان که ساکن آفاق بودند از دیدن شق ماه خبر دادند ابوجهل گفت هذا سحر مستمر این جادویست
که همه آفاق استمرار یافته و بجمیع جوانب رسیده حق تعالی این آیه فرستاد که سَنُرِيهِمْ زود بنمائیم بجماعت کفار مکه را آيَاتِنَا نشانهای
قدرت خود را فِي الْآفَاقِ در کنارهای جهان وَفِي أَنْفُسِهِمْ و در نفسهای ایشان یعنی که مراد آنست که انکار شق قمر نکنی بلکه
مکر آیات باهل مکه و نواحی آن بنمائیم حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا روشن گردد مر ایشانرا أَنَّهُ الْحَقُّ که محمد رسول بحق است أَوَلَمْ يَكْفِ
بِرَبِّكَ آیا کفایت نمیکند پروردگار تو استفهام برای تقریر است یعنی البته آفریدگار تو أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ بدل ربک است
یعنی کفایت کند بر آنکه او سبحانه بر همه چیزها گواهست مراد آنست که گواه شدن او بر همه چیزها کفایت میکند ترا و معنی کفایت تبیین او
سبحانه است آنچه کافی و وافی بود از دلایل وحدت و آیات قدرت حاصل معنی آنست که اگر کفار انکار نبوت تو کنند حق تعالی کافیست بر صدق
نبوة تو گواه است باینوجه که دلایل واضحه ظاهر بر صدق دعوی تو بدانکه علما را در معنی آفاق و انفس اختلافست یکی آنکه مذکور شده دوم آنکه
مراد آنست که بنمائیم بر ایشان حجج و دلایل توحید و قدرت خود را در آفاق عالم و اقطار آسمان از شمس و قمر و نباتات و اشجار و بحار و جبال
و در نفسهای ایشان از لطایف صنعت و بدایع حکمت و حسن صورت و احکام حلقه تا عصبات و رباطات و عروق ظاهره و باطنه تا ظاهر شود
و ایشان را ذکر خالق انفس معبودی یگانه است و در الوهیت یکتاست و در علم قدرت بیهمتا و این قول عطا و ابن زید است سیم بنمائیم بایشان
دلایل خود را بر صحت نبوة محمد در آفاق یعنی اقطار که بفتح قری و حصون و قلاع و بلاد از برای او بنصرت و معاونت احباب و اخیار که
از غیر او ار بوده و بعد از آن از برای جمیع اهل اسلام چون غلبه ایشان بر بلاد یمن و روم و فارس و شرق و غرب و تسلط و تفوق ایشان
بر جمیع اکاسره و قیاصره و غالب شدن قلیل ایشان بر کثیر و اصحاب ایشان بر اقویا و انتشار دعوة اسلام در اقطار معموره و بسط
دولت دین محمدی در اقاصی و نواحی بر وجهی که خارق عادات است و بیرون از دایره معهودات و مراد بفی انفسهم فتح مکه است بعد از قحط
و خوف و قتل و این فتح و نصرت آفاق و انفس بجهت آنست که تا ظاهر شود بر ساکنان مکه و اقطار آن که قرآن حق است و از نزد خداست که
معبود مطلق است چه ایشان بسبب غلبه و تسلط آنحضرت بر مکه و اقطار آن بعد از آنکه هیچ ناصری و معاونی نداشت عارف شدند

بآنکه او مؤید است من عند الله است و این قول مجاهد و حسن بصری است چهارم مراد بفی الآفاق وقایعیست که بر امم مکذبه ماضیه واقع شده از خسف
و غرق و صیحه و ریح صرصر و غیر آن و فی انفسهم واقعه روز بدر و این از قتاده منقول است پنجم مراد بآیات آفاق آثار امم ماضیه است
مکذبه که رسولان خود را تکذیب کردند و آثار سایر مخلوقات که در جمیع بلاد بوده‌اند و آیات انتقال ایشان از نطفه بعلقه و علقه بمضغه و مضغه بعظام
و بعد از آن انبات لحوم بر آن و پس از آن انتقال ایشان از مرتبه جنینیه بطفولیت و از طفولیت بشباب و از شباب بکهولیت و
از کهولیت بشیخوخیت و از تزاید عقل و تمیز بتزاید اسنان و تنزل آن در وقت توغل ایشان در قرون و احوال و این قول ضحاک است
ششم آیات آفاقی غلبه دین اسلام است بوقت ظهور صاحب الزمان صلی الله علیه و آله و انفسی آنچه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله
واقع شده از فتح مکه و این قول محمد بن کعب است هفتم آنکه مراد بآفاقی هدم بنیانست و انفسی اهلاک ابدان هشتم آنکه آفاقی اختلاف
ازمنه و امکنه است و انفسی تفاوت شکل در احوال و امزجه و نزد ارباب تحقیق آفاقی عالم کبیر است و انفسی عالم صغیر و شبهه نیست
که آنچه از دلایل قدرت در عالم کبیر است نمودار آن در عالم صغیر هست از آنچه اخلاط اربعه که از آیات انفسی است نمونه فصول اربعه است
که از آیات آفاقی است و بر این قیاس قوای اربعه که اکحل و قیفال و باسلیق و ابطیست مانند انهار اربعه است که سیحون و جیحون
و فرات و نیل است و چشم مثل ابر است که گاهی گریانست چون باران و گاهی نه همچنین در آفاق شمس و قمر است و در انفس حس و فکر و در آفاق
کواکب و نجوم و در انفس عجایب علوم در آفاق سحابات و غیوم و در انفس غرایب هموم در آفاق بروق خاطف است و در انفس ما یعرف
عروق راجفه در آفاق جبال شامخه و در انفس اجمال راسخه در آفاق عیون نابعه است و در انفس عیون دامعه در آفاق جواهر و معادن
و در انفس ظواهر و بواطن پس آنچه مفصلا در عالمست مجمل در نسخه انسان مندرج است و لهذا گفته‌اند که انسان عالم صغیر است مجمل
و غیر آن عالم کبیر مفصل پس عالم شدن بحقیقت عالم صغیر مستتبع عالمیت بجمیع عالم و آن مستلزم معرفت حق است و از اینجاست
که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که من عرف نفسه فقد عرف ربه أَلَا إِنَّهُمْ بدانید که ایشان کافران فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ
در شکند بسبب انکار رسیدن بثواب و عقاب پروردگار خود [illegible] أَلَا إِنَّهُ بدانید که او سبحانه بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ مجمل
بهمه چیزها در رسنده است از روی علم شامل و قدرت کامل و بجمل و تفاصیل اشیا و ظواهر و بواطن آن عالم و بینا بر وجهی که
هیچ چیز از وی پوشیده و پنهان نیست پس بر احوال هر کس دانا خواهد بود و همه بجزای عمل خواهد رسانید سوره حم عین سین قاف
ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند فرشتگان بر وی صلوات فرستند و برای او آمرزش خواهند
تا روز قیامت و سیف بن عمیره از امام جعفر صلی الله علیه و آله روایت کند که هر که حم عسق تلاوت کند خدا تعالی روز قیامت روی او را

چون ماه شب چهارده کرداننده و او را نزد خود بدارد و با او خطاب کنند که ای بنده مؤمن مداومت بسورة حم عسق مینمودی و نمیدانستی که
ثواب آن در چه مرتبه است اگر علم بثواب آن میداشتی هرگز از خواندن آن ملالی نمییافتی و دایم در خواندن آن مواظبه مینمودی
پس ملایکه امر کنند که او را به بهشت برند و در بهترین امکنه و بهترین جاها و سهیلسن نشینکان او را بهشت برند و در قصری که ابواب و
شرف و درج آن از یاقوت سرخ باشد فرود آرند و صفا و لطافت آن قصر بر وجهی بود که ظاهر آن از باطن و باطن او از ظاهر منظور
توان کرد و هزار حور العین و هزار حوری و هزار ولدان که مثل لآلی مستور باشند نام زد او کردانند با سایر انواع کرامت و احسان و
مکرمت جا الله چون حق تعالی بذکر قرآن ختم حم سجده کرد افتتاح این سوره بذکر آن کرده که بسم الله الرحمن الرحیم
حم عسق از ابن عباس روایت که عسق اسمیست از اسمای قرآنی و لهذا در وجه تفضیل این سوره از حوامیم دیگر بعسق کفته که
استفتاح جمیع سور حوامیم بذکر کتابست الا این سوره پس در موضع کتاب عسق واقع شده تا بجمیع معنی دلالت کند بر کتاب
و از سعید جبیر منقولست که حا از رحمن است و میم از مجید و عین از عالم و سین از قدوس و قاف از قاهر و یا اشارتست باسم حکیم
و مجید و علیم و سمیع و قدیر و یا اشارات بصفت حلم و مجد و علم و سنا و قدرتست و کویند این حروف بر زبان عطایا که حق تعالی بحضرت
سید انبیا ارزانی داشته حا حوض مورود اوست یعنی حوض کوثر که تشنه لبان امت از آن سیراب شوند و میم ملک ممدود او که
از شرق تا غرب متصرفست عالی همت او در آیه و عین عز ممدود او که از آن اشیا است و سین سنا و مشهور او که مرتبه هیچ احدی
برفعت مرتبه آن نرسد و قاف مقام محمود او از شب معراج که آن درجه او ادنی است و در روز قیامت که آن شفاعت کبری است
و نیز و عطا حا کتابت بحرب و میم تحویل ملک و دول و عین بعد و مقهور و سین باستیصال کفار بسنین و غلا و قاف
بقدرت و غلبه خدا بر ملوک دنیا و بکر بن عبدالله مزنی کفته که حا حربیست که میان قریش و اعدای ایشان واقع شود و میم ملکت بنی
امیه است و عین علو عباسیان و سین سنای مهدی و قاف قوم عیسی که در وقتی که از آسمان فرود آید بر فاو انهار ترسایان را
بکشد و کلیسیا را خراب کند و از عطا بن منذر که روایت که مردی از عبدالله عباس پرسید که حم عسق چه چیز کفت چیزی ترا با آن خبر دهم
به اکر این آیه در شان مردیست که نام او عبدالله باشد و او بر بعضی از جویهای مشرق فرود آید و بر کنار جوی دو مدینه بنا
کند بر طریق جوی آب در میان آن هر دو شهر کند و چون خدا خواهد که ملک او و اتباع او را زایل کرداند در شبی آتشی
فرستد و یک شهر را بتمام بسوزاند چنانکه از و اثری نماند روز دیگر اهل آن مدینه با جبارانی که در انجا باشند بتماشای
این شهر آیند خدای تعالی ایشان را با آن هر دو شهر همانجا بزمین فرو برد بر وجهی که هیچ اثر از ایشان باقی نمانده فذلک

قوله معنی نقد بر کرده شد عزیمتی و سنتی و قضایی از جانب خدای در جزای این هر دو شهر و یا عین اشارتست بعدل الله سبحانه
و سین بسکون و قاف بوقوع عذاب بر آن هر دو شهر یعنی منقضی کشت از روی عدل که نو بنوی که واقع شود عذاب بر این هر دو شهر
و بروایت ابو الجوزا از ابن عباس عین علامت عذابست و سین نشانه مسخ و قاف اثر قذف و ثعلبی از ابن عباس نقل کرده
از امیر المؤمنین علیه السلام این کلمه استفسار نمودند فرمود که حا حرق است و میم مهلکه و عین عذاب و سین مسخ و قاف قذف و مؤید این
قولست که بعد از نزول این آیه اثر اندوه بر جبین مبارک حضرت رسالت صلعم ظاهر شد کفتند یا رسول الله چرا دلتنک شدی فرمود مرا
خبر دادند ببلایی که بامت من فرود آید و آن خسفست و مسخ و قذف و امثال آن از خروج دجال و سایر وقایع که در زمان خروج
مهدی و نزول عیسی پیدا شود پس مراد وحی ملک علام است بسید انام علیه السلام بوقوع حوادث و حدوث وقایع و فتن که بعد از و
ظاهر شود کذلک مثل آنچه درین سوره است از معانی یوحی الیک پیوسته میکند بتو و الی الذین من قبلک
و با آنکه پیش از تو بوده اند از سایر رسولان الله العزیز خدای که غالبست بجمیع اشیا هیچکس از انزال وحی او را باز نتواند داشت
الحکیم دانا باحوال کسی که سزاوار نزول وحی است مراد آنست که عادت الله جاری کشته براینکه مضمون این سوره که توحید است
و تصدیق بعث و نشور بجمیع پیغمبران علیهم السلام خود الهام نماید و این معانی در قرآن و سایر کتب سماویه مکرر فرماید بجهت تبلیغ و لطف عظیم
نسبت بندکان اولین و آخرین و عطا از ابن عباس روایت کرده که هیچ پیغمبری را حق تعالی کتاب با و نفرستاد مکر که معانی این سوره را
بلغات ایشان در آن درج نمود له ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانهاست از امور علویه و ما فی الارض و آنچه
در زمین است از اشیا سفلیه و هو العلی و اوست بلند مرتبه بر وجهی که عقل دوربین بکنه رفعت شان او نرسد العظیم
بزرکوار بر تبه که فهم تیزبین بکمال ادراک عظمت و جلال قدر او پی نبرد تکاد السموات نزدیک شده که آسمانها از غایت
هیبت عظمت و جلال او و با استعظام اسناد ولد و شرک بخدا باو یتفطرن شکافته شود من فوقهن از زبر یکدیگر یعنی
ابتدا شکافتن از عرش و کرسی شود و این ترتیب تا آسمان دنیا و چون اجرام علویه با وجود متانت و رفعت از جهت سطوت عظمت قریب
با نشقاق شود پس کون این سفلیه بطریق اولی و الملائکة یسبحون و جمیع فرشتکان تنزیه میکنند ذات او سبحانه را از ناسزا
و ناسزاواری مقترن بحمد ربهم بستایش دارای و شکر کذاری پروردکار خود یعنی تسبیح و حمد با هم میکویند تا یکی نفی ناسزا
کند و دیگری اثبات سزاوار او کام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که درین مقام مراد بملایکه حمله عرش اند که همیشه تسبیح و تحمید
او سبحانه ترنم مینمایند و یستغفرون و آمرزش میطلبند و لمن فی الارض از برای کسانی که در زمین اند از مؤمنان

نکاوان چرا ایشان برحمت خدای هرگز نرسند همچنانکه در سورة المؤمن فرموده ویستغفرون للذین آمنوا الا ان الله
بدانید که خدای هو الغفور اوست آمرزنده بندگان الرحیم مهربان بر ایشان بقبول توبه و انابه و ازو فور رحمت و غفران
اوست که گنهکارانرا باستغفار کنند کارانرا فرموده بعد از آن از امهال کفار اخبار میفرماید و الذین اتخذوا و آنانکه فرا
گرفتند من دونه اولیاء بجز از خدای دوستان مراد شرکا و انداد اند که معبودان مشرکانند الله حفیظ علیهم
خدای نگهبانست بر اعمال و اقوال و احوال ایشان و هیچ از آن بر آن فوت نمیشود پس همه را بجزای خود رساند وما انت
علیهم بوکیل و نیستی تو ای محمد بر ایشان بوکیل گماشته شده یعنی بر تو واجب نیست که موکل ایشان باشی و محافظت اعمال ایشان
کنی پس از کفر و عناد ایشان دلتنگ مشو چه بر تو همین دعوت و تبلیغ احکام شرعیه است وکذلک و مثل آنچیزی که مذکور شد
از محافظت حق تعالی با فعال کفار و عدم وجوب محافظت تو و یا مثل این وحی کردن اوحینا الیک وحی کردیم بسوی تو قرآنا
عربیا در حالتی که آن قرآنیست بلغت عرب که لغت قوم تست لتنذر تا بیم کنی بدان ام القری اهل مکه را که ام بلدانست
چه انبساط همه زمین از تحت آن شده و من حولها و کسانی را که گرد آن اند تا ربع مسکون و تنذر و بیم کنی همه ایشانرا
یوم الجمع از روز جمع شدن همه مردمان یعنی روز قیامت لا ریب فیه هیچ شکی نیست در آمدن آن و بعد از آنکه همه
خلایق در موقف جمع شده باشند و از حساب فارغ گشته آنها را متفرق سازند فریق فی الجنة بعضی از ایشان باشند که
ایشانرا بهشت برند بجهة طاعت و عبادة و آنها مؤمنان موحد اند و فریق فی السعیر و برخی دیگر گروهی باشند که ایشانرا
در دوزخ اندازند بجهة عناد و عدم انقیاد و آنها ملحد انند از عبد الله عمر روایتست که روزی رسول خدا از خانه بیرون آمد و
صحیفه در دست داشت گفت دانی که این صحیفه چیست گفتیم نه یا رسول الله فرمود آنچه در دست راست دارم نامه ایست که اسامی
جمیع نیکوکاران که اهل بهشت اند در آن ثبت است که هیچ از آن زیاده و کم نشوند و آنچه در دست چپ دارم نامه ایست که نامهای بدکاران
که اصحاب دوزخ اند در آن مندرج است و هیچ از آن زیاده و کم نکرده الکه این آیه تلاوت کرد که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر
و لو شاء الله و اگر خواستی خدای که برسبیل جبر و قهر همه خلق را در ملت اسلام درآرد لجعلهم هر آینه گردانیدی همه
ایشانرا از روی الجاء امة واحدة گروهی یکتا بر جاده هدایت و نظیر اینست قوله تعالی و لو شئنا لآتینا کل نفس هداها و قوله
و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا و لکن یدخل و لیکن در می آرد من یشاء هر کرا بخواهد از اهل توحید
و عبادت فی رحمته در بهشت خود یعنی حکمت او سبحانه تقاضای آن میکند که همه مردم را مکلف گرداند و بنای کار ایشان را

مشرکان

بر اختیار نهد با وامر و نواهی تا هر کس که از روی اختیار با وامر و نواهی او انقیاد نماید مستحق بهشت شود و هر که طریق کفر و انکار و عناد
اختیار کند مستوجب دوزخ گردد پس مبنای ثواب و عقاب بر تکلیف است در زمان اختیار و الظالمون و ستمکاران یعنی اهل کفر
و ضلالت ما لهم نیست مر ایشانرا من ولی هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد و لا نصیر و نه یاری که عذاب از ایشان
باز دارد ام اتخذوا من دونه بلکه آنان که کفار قبول کنند و بتوحید الهی معترف نشوند بلکه فرا گرفتند بجز از خدای اولیاء
دوستان که بتانند و سایر معبودان باطل که اصلا نفع و ضرر از ایشان متصور نیست و اگر اراده دارند که برای خود دوستی فرا
گیرند که نفع بایشان و ضرر از ایشان دفع کند فالله هو الولی پس خدای بحق اوست که بحقیقت مستحق ولایت نه
غیر او سبحانه و دوستی است که دوست خود را بنوازد و دستگیری ایشان کند پس لازم و واجبست که دوستی با او کنند نه با غیر او
و هو یحیی الموتی و او زنده میکند مردگانرا بقدرت کامله نه اصنام که در نهایت عجز اند و در کمال نقص و هو علی
کل شیء و او بر همه چیز قدیر توانا است بخلاف معبودان باطل از اصناف اصنام که بر هیچ چیز قدرت ندارند در نفع و ضرر
عاجز مطلق اند بعد از ان حکایت قول رسول میکند نسبت بمؤمنان که و ما اختلفتم و آنچه اختلاف میکنید ای مؤمنان فیه
در آن با کافران من شیء از هر چیزی از امور دینیه و دنیویه فحکمه پس حکم آن مختلف فیه مفوض است الی الله
بسوی خدا یعنی در روز قیامت که میزان عدل را نصب کند حکم خواهد کرد بحقیت محق و بطلان باطل میان شما
و ایشان و مراد از حکم ثواب دادن محقین است که اهل ایمانند و عقوبت مبطلین که مشرکانند و نزد بعضی معنی آنست که آنچه
اختلاف میکنند در آن از تاویل متشابه پس رجوع کنید در آن بمحکم یا آنچه اختلاف میورزید و منازعت میکنید از
خصومات پس برسول خدای عرض کنید و غیر او را بر حکومت اختیار مکنید کقوله فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله
و الرسول ذلکم الله آن حاکم حقیقی حکم صفت اوست الله خدای بحق است ربی که پروردگار منست علیه براو نه بر غیر او
توکلت توکل کرده ام در رد اعدای دین و در همه امور و جمیع مهمات خود را بوی باز گذاشته ام و الیه انیب
و بسوی او باز گردانیده میشوم نه غیر او چه مرجع جمیع بندگان بسوی اوست فاطر السموات و الارض او شکافنده آسمانهاست
و بیرون آورنده از عدم آسمانها و زمینها را جعل لکم آفرید برای شما من انفسکم از جنس نفسهای شما ازواجا
جفتها که زنانند تا با ایشان انس گیرید و از ایشان اولاد و اتباع حاصل کنید و من الانعام و خلق فرموده از برای
جنس شما چهارپایان ازواجا صنفهای گوناگون یعنی از برای هر یک زوجی تعیین فرموده تا بسبب توالد و تناسل

دوستان

اختلفتم

یذرؤکم فیه بسیار میگرداند شما را و انعام را فیه درین تدبیر یعنی در خلق ازواج که منشا تزاوج است و تناسل و یا بسیار
گرداند شما را در تزاوج یا آنکه توالد و تناسل گردد و چون ایجاد آسمان و زمین و تکثیر خلایق بتزاوج مقدور هیچکس نیست بغیر
از ذات احدیت از ینجهة بعد ازین میفرماید که لیس کمثله شیء نیست همچو او چیزی لفظ مثل درین کلام زایدست
مثل مثلک لا یفعل کذا چه بر دلایل عقلیه و سمعیه او را مثلی نیست تا نفی چیزی کنند که مانند مثل او بود پس لیس کمثله شیء در معنی لیس
کالله شیء و گویند که مثل بمعنی صفتست و معنی آنست که نیست مانند صفت او را صفتی زیرا که جمیع صفات نظیر بصفات کمال
او سبحانه ناقص اند پس مثل صفات او نباشد و هو السمیع و اوست شنوا مر جمیع آنچه شنیده میشود میکرده البصیر
بینا بهر چه دیده میشود له مقالید السموات و الارض مر او راست کلیدهای خزاین آسمانها و زمینها یعنی خزاین
ارزاق سماوی که بارانست و گنجهای ارزاق زمین که نباتاتست در قبضه اقتدار اوست یبسط الرزق گشاده میگرداند
روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد بر وفق مصلحت و یقدر و تنگ میسازد بر هر که میخواهد بر طبق حکمت انه بدرستی
که او سبحانه بکل شیء بهمه چیزی از دقایق استحقاق قبض و بسط ارزاق علیم داناست بر وجه استحقاق انزال ارزاق
میکند و بعد از تعداد نعمت دنیویه بیان نعمت اسلام میکند و میگوید شرع لکم من الدین بیان کرد و روشن ساخت
خدای تعالی از برای شما دینی متمسک بآن شوید ما وصی به نوحا آنچه فرموده بود بآن نوح پیغمبر را علیه السلام والذی
اوحینا الیک و آنچه وحی کردیم بتو و ما وصینا به و آنچه امر کرده بودیم بآن ابراهیم و موسی و عیسی
این سه پیغمبر را از اصول دین یعنی خدای تعالی هویدا ساخت از برای شما اصول دینی که مشترکست میان دین نوح و محمد
و آنانی که در میان آنها واقع شده اند از ارباب شرایع و آن توحید است و تصدیق بجمیع رسولان و کتب ایشان و بروز
آخرت و مضمون آن وصیت ان اقیموا الدین آنست که اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمانست بآنچه تصدیق آن واجب
باشد از اصول دینیه و لا تتفرقوا فیه و متفرق مشوید از آن اختلاف مکنید در اصول دین اما فروع شرایع مختلفست
بحسب اختلاف ازمنه و مصالح کقوله تعالی لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا کبر بزرگست و دشوار و گران علی المشرکین
بر شرک آرندگان ما تدعوهم آنچه میخوانی ایشان را الیه بسوی آن از توحید و اخلاص و نفی شرک الله یجتبی
خدای میکشد و جمع میکند الیه بسوی آنچه تو میخوانی از دین اسلام من یشاء هر که میخواهد از آنکسانی که مطیع و منقادند
یا بر میگزیند برای خود بجهة رسالت آنرا که اراده کند و یهدی و راه نماید بتوفیق و ارشاد الیه بدین حق من ینیب

ایشان را هم

هر که او بازگردد بحق و روی آورد بسوی وی یعنی هر که از همه اعراض کند و او را خواهد او سبحانه راه راست بدو نماید و یا آنکه
راه بهشت نماید و ثواب هر که او به نیت خالص بحق رجوع کند و ما تفرقوا و پراکنده نشدند اهل ادیان و ملتها از امم پیغمبران
چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و غیر آن یعنی از دین برنگشتند الا من بعد ما جاءهم العلم مگر از پس آنکه آمد بدیشان
از اخبار پیغمبران مثل آیات توریة و انجیل بعد از علم ایشان بآنکه تفرق محض ضلالست و بر هر تقدیر متفرق شدند و برگشتند
از ایمان بغیا از روی ستمکاری و جباری بود که واقع شده بود بینهم میان ایشان یا از روی طلب جاه و ریاست
یا بمرد حسد بردن بر پیغمبر و گویند مردمان بعد از هلاک کافران بعذاب طوفان بر یک ملت بودند و چون بعد ازان ایشان
بمردند اختلاف در میان ایشان واقع شده و نزد ارسال پیغمبران بر ایشان مبعوث گشتند و ایشان بجهة بغی و تجبر و حسد
با ایشان نگرویدند و یا آنکه اهل کتاب زمان حضرت رسالت صلعم اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه بایشان آمد طریق علم ببعثت
آنحضرت صلعم بنبوة او پس عدول کردند از نظر کردن در آن بجهة ظلم و عداوت و حسد و حرص بر طلب دنیا کقوله تعالی
و ما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة و لولا کلمة سبقت من ربک و اگر نه بودی
سخنی پیش رفته در تاخیر عذاب الی اجل مسمی تا بهنگام برده و مقرر گشته من ربک لقضی بینهم
هر آینه حکم کرده شده کان میان ایشان باستیصال کافر مبطل و نجات مومن و ان الذین و بدرستی که آنانکه اورثوا
الکتاب داده شده اند کتاب یعنی قرآن من بعدهم از پس امم ماضیه که قوم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
بودند مراد یهود و نصاری اند زمان آنحضرت باشند که از پس آبا و اجداد خود قرآن بایشان آمد و یا مراد مشرکان عهد
رسول الله که از پس اهل کتاب قرآن بر ایشان نازل گشت و ایشان لفی شک منه هر آینه در شک اند از قرآن یا از دین
یا از پیغمبر مریب شکی بریبه افکننده که ظن یعنی ظن غالب ایشان آنست که قرآن یا دین اسلام غیر حقست
فلذلک پس بجهة این تفرق و اختلاف از ایشان صادر گشته فادع پس بخوان مردمان را باتفاق و ایتلاف بدین
حقی که دین اسلامست تا تفرق و اختلاف و شک از ایشان زایل شود و استقم و مستقیم باش بر دعوت نبوة
و تبلیغ و طریق شریعت کما امرت همچنانکه مامور شده باین یعنی عمل بمقتضای امر الهی کن و لا تتبع اهواءهم
و پیروی مکن هواهای مختلف و آرزوهای باطل ایشانرا در کشیدن آورده که ولید مغیره با حضرت رسالت گفت از دین
و دعوت خود رجوع نمای تا نیمه مالهای خود را بتو بخشم و شیبه بن عتبه گفت که از دین خود برگردی دختر خود را

بخلاف تو در آرم تعالی الی این آیه فرستاد که بر تبلیغ دعوت توحید ثابت قدم باش و بر دین اسلام استقامت نما و متابعت هوای
باطل ایشان مکن وَقُلْ آمَنْتُ و بگوی که ایمان آورده ام بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بانچیزی که فرو فرستاده است خدای مِنْ كِتَابٍ
از جنس کتاب یعنی بکتاب که بر من و بر انبیای سابق نازل شده ایمان آورده ام و بر مضمون آنها که امر است بتوحید و اخلاص و تبری
از شرک پس چگونه تابع شما شوم وَأُمِرْتُ و دیگر امر کرده شوم یعنی مرا فرموده اند لِأَعْدِلَ تا که عدل کنم و طریقه سویه مرعی دارم
بَيْنَكُمُ میان شما یعنی جمیع انبیا فرقی از زال را بعین توحید خوانم و اصلا از تبلیغ دعوت و اداء احکام شریعت مخوف نشوم و نیز
بگوی بکفار که شما معترفید بانکه اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ خدای آفریدگار ما و پروردگار شماست لَنَا أَعْمَالُنَا مار است جزای کردار ما
وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شماراست پاداش عملهای شما لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ هیچ خصومتی نیست میان ما و میان شما مراد آنست که
بجهة ظهور حق و اتضاح وضوحت را مجال نماند پس اگر کسی بخلاف و اختلاف میل کند بر سبیل عناد و مکابره خواهد بود بعد از آن در تهدید
کفار میفرماید که بگو بایشان که اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا خدای جمع کند میان ما در روز قیامت و انتقام ما از شما بکشد وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ
و بسوی اوست بازگشت همه اهل حق را بدرجات رضوان رساند و اهل باطل را بدرکات نیران وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ و آنانکه
مخاصمه میکنند از کفار و مجادله میورزند با پیغمبر و سایر مسلمانان فِي اللَّهِ در دین خدا مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ از پس آنکه اجابت
کرده شده و نیز یعنی ایشان اجابت کرده باشند لَهُ مر قول خدای را در روز میثاق و بر ربوبیت او تصدیق کرده گویند مراد یهود و
نصاری اند که بعد از استماع بعثت نبوت حضرت رسالت صلعم قوم خویش ایمان آوردند چون مبعوث گشت بجهة حقد و حسد بوی کرویده
و در مقام مخاصمه در آمدند تا انکه نبوت معهوده را در نوید بند و معجزات باهره او که بر صحت نبوة او در ای العین مشاهده کردند
حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ حجت ایشان بر رد نبوت او باطل و زایل عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان چه بعد از وضوح
حجت و ظهور ادله بر صحت نبوة حجت ایشان عناد محض محض عناد است وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ و بر ایشان است خشم خدا بجهة مجادله
کردن در ابطال حق وَلَهُمْ و مر ایشانراست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت که آن آتش دوزخ است مجاهد گفته که محاجت
ایشان آن بود که میگفتند کتاب ما پیش از کتاب شماست و رسول ما پیش از رسول شما پس بهتر از شماییم اللَّهُ الَّذِي خدای که
أَنْزَلَ الْكِتَابَ فرو فرستاده جنس کتاب را یا قرآن را از آسمان بِالْحَقِّ براستی و درستی در خبر دادن از ماضی
و مستقبل یا در امر و نواهی و سایر فرایض احکام الهی وَالْمِيزَانَ و انزال فرموده طریق و شرع را که عدالت حقیقت
تا بندگان در جمیع امور سویه مرعی دارند و گویند مراد ترازوی معرفت که بآن چیزها سنجند پس مراد بانزال آن امر کردن

او بسنجیدن است بآن و تعلیم کیفیت وزن اشیا تا بان حیفی بر بایع و مشتری واقع نشود وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا کرد ترا
ای مکلف و چه شناسا ساخت قیامت تورا و چه دانی لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید که وقت قیامت قَرِيبٌ نزدیک بود لعل در کلام
خدای نازل منزل یقین است یعنی البته ساعتی که در آن قیامت قایم شود نزدیکست پس تبعیه کتاب خدای کن و شریعت او
که محض عدل است عمل کن پیش از مفاجاة روزی که اعمال تو در موازین قسط سنجیده شود و حکمت در اخفای وقت قیامت
آنست که بندگان همیشه خوف را شعار خود سازند و توبه مبادرت کنند چرا که وقت قیام قیامت معلوم ایشان پیش از
وقوع آن بقبایح مشغول شوند و اعتماد بر تلافی آن کنند توبه در حین وقوع قیامت يَسْتَعْجِلُ و شتاب زدگی میکنند
بِهَا بساعت قیامت یعنی بآمدن آن از روی استهزا و تکذیب الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا آنانکه نگروند بآن وَالَّذِينَ
آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و تصدیق بخاتم الانبیا نموده اند مُشْفِقُونَ مِنْهَا ترسان و هراسان اند از قیامت بجهة
عدم علم ایشان بعواقب امور خود از محاسبه و مجازاة وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ و میدانند که آمدن قیامت درست است
و محقق الوقوع أَلَا إِنَّ الَّذِينَ بدانید بتحقیق که آنانکه يُمَارُونَ مخاصمه میکنند از روی انکار فِي السَّاعَةِ در آمدن قیامت و مجادله م
لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ هر آینه در گمراهی اند دور از صواب چه دلالت کتب انبیا بر وقوع قیامت اللَّهُ لَطِيفٌ خدای بسیار نیکو
کار است بِعِبَادِهِ به بندگان خود بر وجهی که از کثرت و فور آن عقول با دراک کلیات آن قاصر اند و اوهام برسیدن
جزئیات آن عاجز و نزد بعضی لطیف بمعنی باریک دان و دور بین است بر وجهی که جمیع خفیات امور و اسرار صدور با خبر است
و مراد بلطف درین مقام ایصال منافع است به بندگان بر طریقی که در یافتن آن دقیق است بر ایشان ابن عباس فرموده که
لطیف بمعنی مهربان و نوازنده است شیخ جنید را گفتند لطیف بچه معنی است فرمود انکه با دوستان لطف کند تا و را آیند و با دشمنان
لطف نماید تا آشنا شوند و باصطلاح متکلمین لطف فعلیست که مکلف بسبب آن بطاعت اقرب شود و از معصیت ابعد و هر لطف
که باعتبار طاعت است آنرا توفیق گویند و اگر از جهت معصیت است آنرا عصمت خوانند و در کشف معنی لطف بر این وجه آورده که نعم بقدر جود
دهد و شکر بقدر بنده خواهد و بعضی گفته اند که لطیف آنست که علم شامل او محیط غوامض مصالح بود و حکم باهره اش مشتمل
بر عواید منافع وازن نجاست يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ روزی میدهد هر کرا میخواهد بر حسب مصلحت خفیه پس مخصوص میسازد هر یکی از
بندگانرا بنوعی دیگر که بصاحب و الد نداده حاصل که همه بندگان مبرور اند و هیچکدام از خوان احسان او خالی نیستند
پس هر یکی بانوعی از نعمت محظوظ و بهره مندند و اگر چه در ضیق و سعت و قلت و کثرت بر تفاوت مراتب اند وَهُوَ الْقَوِيُّ

و او بسیار تواناست در لطف و حکمت الْعَزِيزُ غالب بر اراده بر وجه حکمت و مصلحت که هرگز دست غلو به دامن کبریای او نرسد

مَنْ كَانَ يُرِيدُ هر که باشد که اراده نماید در دنیا حَرْثَ الْآخِرَةِ کشت آن سرای را یعنی عملی که موجب ثواب آخرت باشد

پس بجهت این در مزرعه سرای تخم ایمان در زمین دل کارد و به آب عمل صالح آن را پرورش دهد تا بر آن در عرصه صحرای قیامت

بردارد نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ بیفزاییم او را در کشت خیر او یعنی بدهیم او را بعوض آن از ده تا هفتصد و زیاده بر آن وَمَنْ كَانَ نزدهم

يُرِيدُ و هر که خواهد از کشت حَرْثَ الدُّنْيَا کشت دنیا را یعنی مقصد اصلی او از آن حصول امتعه دنیوی باشد نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را

نصیبی از دنیا بحسب مقتضای حکمت و مصلحت وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ و نیست مر او را در سرای آخرت مِنْ نَصِيبٍ هیچ بهره مراد

آنست که همت ایشان مصروف است بجمع امتعه دنیویه حاصل که هر که عملی از برای آخرت کند در عمل خود موفق شود و بیامن برکات آن

روزگار او رسد و در آخرت حسنات او مضاعف گردد و هر که عمل او از برای دنیا روزی مقدر بدو رسد اما نه بر آن وجهی که

مدعای او است و او را در آخرت هیچ حظی و بهره نباشد و گویند که این آیت در حق اهل جهاد واقع شده که بعضی از ایشان که منافقان

بودند بقصد غزا امیر شدند و جمعی که اهل ایمان بودند بقصد ثواب جهاد دیگر دند بجهت غنیمت پس هر که جهاد بقصد ثواب کند او را هیچ

سهم غانمین و ثواب آخرت و هر که قصد غنیمت نماید بلکه سهمی که نصیب او است بدو رسد و لیکن او را از ثواب آخرت هیچ نصیبی نباشد

و مرویست از حضرت رسالت صلعم که هر که بنیت آخرت کاری کند حق تعالی در دنیا پراکندگی او را جمع کند و دل او را بی نیاز گرداند از غیر

و دنیا بدو اقبال کند و هر که بنیت دنیا عملی کند خدای تعالی جمعیت او را به پراکندگی بدل کند و فقر را نصب العین او سازد و خیر دنیا بدو

نرسد مگر آنچه از برای او مقدر شده و شیخ حسن بصری گفته که چون ادنی تابع اعلی است بدون عکس پس هر که از برای آخرت کاری کند

بثواب اخروی رسد و دنیا نیز بتبعیت باو رسد و هر که از برای دنیا عملی کند نصیب دنیا باو رسد و او را هیچ حظی از ثواب آخرت

نباشد بعد از آن در توبیخ کفار خبر میدهد که أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ آیا کافران را انبازانند یعنی البته مر ایشان را شیاطین اند که در

انواع معاصی انبازانند شَرَعُوا لَهُمْ وضع کرده اند برای ایشان یعنی آراسته اند در قلوب ایشان مِنَ الدِّينِ از کیش باطل شریک هم

و طریق مضل مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ آنچه اذن نداده و نفرموده بآن خدای از شرک و انکار بعث و عمل برای دنیا و تحریم بحیره و سائبه

و امثال آن وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر نه سخن حق تعالی بودی که آن قضای سابقه است بتاخیر مکافات یا اگر نه سبق وعده بودی

بآنکه فصل یعنی حکم کلی میان ایشان در روز قیامت است لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان کافر و مومن و یا میان مشرکان

و شرکا و هر یک جزا یافته بودی وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی که ستمکاران که کافرانند لَهُمْ مر ایشان راست در روز قیامت

عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که منقطع نشود تَرَى الظَّالِمِينَ بینی مشرکان را در روز قیامت مُشْفِقِينَ بسیار ترسان و

هراسان مِمَّا كَسَبُوا از جزای آنچه کرده باشند از انواع قبایح وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ و حال آنکه جزای اعمال قبیح ایشان فرود آینده

و رسنده باشند بایشان خواه از آن هراسان باشند یا نه چه شدة خوف ایشان دافع عذاب ایشان نشود وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه

گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای ستوده فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ در مرغزارهای بهشت باشند

یعنی در موضع خوشتر از بقعهای بهشت از حیثیت انبوهی اشجار مخضره و نباتات ناضره لَهُمْ مر ایشان راست در بهشت

مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند و آرزو کنند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان مراد قرب رتبه است نه قرب مسافت ذَلِكَ

آنچه مذکور شد از اصناف کرامات اهل بهشت هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ آنست فضل بزرگ و نعمت بسیار که در جنب آن نعیم

فانی دنیا بغایت حقیر است و بی اعتبار ذَلِكَ آن ثواب عظیم الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ آنست که مژده میدهد خدا بدان عِبَادَهُ

الَّذِينَ آمَنُوا بندگان خود را که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته تا بسبب این سرور بهجت

در مراسم عبادات افزایند و در وظایف طاعت جد و جهد نمایند بتقدیم رسانند در کشاف و غیره مذکور است که انصار اظهار

افتخار میکردند بر قریش ابن عباس به روایتی عباس میگفت ما را فضیل و فرقه تا حضرت رسول صلعم چون این

بشنید بمجلس ایشان آمده گفت فرمود ای معشر انصار شما ذلیل بودید خدای تعالی شما را بواسطه من عزیز و ارجمند گردانید گفتند

بلی یا رسول الله فرمود نه شما گمراه بودید حق تعالی بسبب من شما را هدایت داد گفتند بلی یا رسول الله بعد از آن فرمود چرا جواب نمی

دهید گفتند چه بگوییم یا رسول الله فرمود در جواب من بگویید که قوم تو اخراج کردند ترا و براندند از نزد خود پس ما ترا

جای دادیم و در پناه خود آوردیم نه قوم تو تکذیب تو کردند پس ما تصدیق تو کردیم نه ترا مخذول ساختند پس ما ترا نصرت

دادیم و بر همین طریق حضرت رسالت صلعم تعداد صفات جمیله ایشان میفرمود تا که همه بزانو در آمدند و گفتند ال الله تن و جان

من فدای تو باد و همه مالهای که داریم از آن خدا و رسول است اگر اجازه فرمایی اموال خود را بطیب نفس با دل و جان عرضه علیه تسلیم

کنیم تا در حوایج خود صرف نمایی و خاطر عاطر را از ممر اخراجات فراغتی حاصل شود این آیت آمد که قُلْ بگو ای محمد مر اهل ایمان را

لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا نمیخواهم از شما بر تبلیغ احکام الهی مزدی و از برای امر بمعروف و نهی از منکر توقع اجری از شما

ندارم و هیچ غرضی نیز از برای دعوت از امت خود طلب مزدی نکرده ثعلبی از قتاده نقل کرده که جمعی از مشرکان در مجمعی

نشسته با یکدیگر میگفتند که هیچ میدانید که محمد بر این دعوت طمع مزدی دارد یا نه این آیه نازل شد که بگو من بر دعوت اسلام

از شما هیچ مزدی نمی‌طلبم الّا المودّة لیکن طلب میکنم از شما دوستی ثابت و متمکن فی القربی در اهل قرابت یعنی همین توقع دارم که
خویشان نزدیک مرا دوست دارید و تعظیم ایشان را از جمله واجبات شرعیه و مراعات ایشان را از لوازم دانید و ایشان را بدست
و فی الحقیقة این مودة اجر تبلیغ است زیرا که چون هیچ بطنی از قریش نیست مگر که رشتهٔ قرابهٔ ایشان با آنحضرت منتهی شود پس حقیقة
مآل مودة قرابت آنحضرت راجع بمودة قرابت ایشان است و دیگر آنکه مودت اهل بیت پیغمبر تکلیفیست از خدای تعالی به بندگان تا بدان
مستحق ثواب شوند پس چگونه آن اجر تبلیغ بود و نیز در کشاف آورده که چون این آیة نازل شد صحابه از پیغمبر پرسیدند که یا رسول الله
من قرابتک الذین وجبت علینا مودتهم اقارب تو کیانند که حق تعالی مودت ایشان را بر ما فرض کرده است چه کسانند فرمود که
علی ابن ابی طالب ع و فاطمه و حسن و حسین و احمد بن حنبل که رئیس اهل سنت است نقل کرده که نزول این آیة از حضرت رسالت صلعم
پرسیدند که ما را اجر ده که اقربای تو چه کسانند که محبت ایشان بر ما واجب فرموده فرمود که علی ابن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و ثعلبی نیز
که از مشاهیر اهل سنت است در تفسیر خود تصریح نموده که مراد از اقارب سید انبیا که مردمان مامورند بمحبت ایشان علی ابن ابی طالب
و فاطمه و حسن و حسین و شهر بن حوشب از ام سلمه روایت کرده که سید انبیا صلی الله علیه و آله روزی بفاطمه زهرا گفت که ای فاطمه شوهر
خود و هر دو فرزند خود که حسن و حسین اند نزد من آور فاطمه ایشان را بیاورد و چون حاضر شدند سرور عالم گلیم بر ایشان انداخت
فرمود که خداوندا این هر چهار اهل بیت محمد اند ایشان را بصلوات و برکات خود بنواز و بر ایشان رحمت کن ام سلمه گوید که چون
این دعا از سید انبیا شنیدم گوشهٔ گلیم را برداشتم و میخواستم که در زیر آن گلیم در آیم حضرت رسول آنرا از دست من بکشید و
دو بار گفت که ای ام سلمه تو زن نیکوکاری اما رتبه آن نداری که در مقام و منزلت اهل بیت من باشی و کوشی در تفسیر خود
که موسوم است به تبصره از ضحاک و عکرمه که از مشاهیر مفسرانند نقل کرده که ای محمد بگو که من از برای ارشاد شما بمعروف و نهی شما
از منکر مزدی [illegible] جوی طمع ندارم اما میخواهم که شما ملاحظه خاطر من کنید و احترام اقارب من کنید بر وجهی که بایسته و شایسته و تعظیم
ایشان را بوجهی مرعی دارید و این اقارب من علی ابن ابی طالب ع و فاطمه و حسن و حسین و ذریة این هر دو پس بنابرین روایت
ذریة حسن و حسین نیز اقارب باشند و محبت ایشان نیز بر خلقان فرض بود و صاحب کشاف در کشاف ذکر کرده که مؤید قول مذکورست
آنکه زید بن علی از پدر خود از جد خود از امیر المؤمنین ع روایت کرده که آنحضرت گفت من بر رسول خدا شکایت کردم از جمعی که بر من حسد
داشتند فرمود ای علی راضی نیستی که تو چهارم چهار کس باشی اول کسی که در بهشت رود من باشم و تو و فاطمه و حسن و حسین و زنان ما
از چپ و راست ما باشند و اولاد ما از پس پشت ما و نیز در کشاف مذکور است که از حضرت رسالت صلعم مرویست که بهشت حرام کردانیده شده است [illegible]

باشی بود

بر کسی ظلم کند بر اهل بیت من و مرا آزار رساند در عترت من و هر که نیکویی کند بیکی از اولاد عبد المطلب و او را مکافات نتوانسته کرد
بر آنکه پس من مکافات آن خواهم کرد و بر آن عمل و فتی که ملاقات کند بمن در روز قیامت و ثعلبی که از اصحاب حدیث است از مشاهیر
اهل سنت در ابطال قول آنکسی که گفته این آیة منسوخ است در تفسیر خود آورده که محبت و مودة اهل بیت از جمله اصول دین و
ارکان اسلام بیقین است و هر که بر خلاف اینست کافر مبین است و منشأ خروج از اسلام و مستلزم ناصبیه علی الدوام پس
چگونه آن منسوخ باشد و دلیل بر این آنست که عبد الله حامد اصفهانی باسناد خود روایت کرده از جریر بن عبد الله البجلی
که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که بمیرد در دوستی آل محمد آمرزیده میرد و هر که بر حب آل محمد بمیرد مغفور مرده میرد و هر که بر دوستی
آل محمد بمیرد شهید مرده میرد و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد کامل الایمان مرده میرد و هر که بمیرد بر محبت آل محمد مرحوم مرده باشد
و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد ملک او را مژده دهند به بهشت و بعد از آن منکر و نکیر و هر که بمیرد بر دوستی آل محمد در زمان [illegible]
همچنانکه عروس را که بزینت و ناز و نعمت تمام بخانه شوهرش برند و هر که بمیرد بر محبت آل محمد دو در از بهشت در قبر برای او
بگشایند و هر که بر محبت آل محمد مرده میرد قبر او زیارتگاه ملایکه رحمت میرد و هر که بمیرد بر دوستی آل محمد بر طریق سنت و جماعت مرده میرد
و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد در روز قیامت در میان دو چشم او نوشته باشد که او نومید است از رحمت خدا و هر که بر دشمنی آل
محمد بمیرد کافر مرده میرد و هر که بمیرد بر بغض آل محمد نشنود بوی بهشت را و چون دوستی اهل بیت باین رتبه بود پس منسوخ آیة
مذکوره محال باشد و مزد ادای رسالت بود در کتاب شواهد التنزیل مرفوع با بو امامه باهلی که حضرت رسول صلعم فرمود که حق تعالی
انبیا را از اشجار مختلفه خلق نمود و من و علی را از شجرهٔ واحده ایجاد نمود و من اصل آن شجره ام و علی فرع و فاطمه شکوفه
آن و حسن و حسین میوه‌های آن و شیعیان اوراق آن هر که متمسک شود ببعضی از اغصان آن ناجی گردد و هر که از آن منحرف
گردد بهلاک ابدی رسد و اگر بنده که محبت ما ندارد در دنیا افتاده باشد هزار سال میان صفا و مروه عبادت کند پس هزار سال
دیگر تا بمرتبه که از کثرت عبادة مانند مشک کهنه شود حق او را سرنگون در دوزخ اندازد الا گر این آیة تلاوت فرمود که قل
لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و زاذان از امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود که در آل
حم آیتی نازل شده در شان ما که حفظ مودة ما نکند مگر کسی از اهل ایمان من پس این آیة تلاوت نمود که قل لا اسئلکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة و هر حسنه که کسب کند یعنی هر چیزی را که موجب ثواب من باشد نزد له زیاده
کنیم مر او را فیها در آن حسنه حسنا نیکویی یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را ان الله غفور بدرستیکه خدای

در نیافته

آمرزنده است سیئات بندگان را شکورٌ جزا دهنده طاعت مطیعان را بتوفیه ثواب و تفضل دادن برایشان زیاده بر قدر
استحقاق ابوحمزه ثمالی از سدی نقل کرده که اقتراف حسنه مودة اهل بیت است علیهم السلام و روایت که حسن بن علی علیهما السلام روزی در اثنای
خطبه فرمود که منم از آن اهل بیتی ام که حق سبحانه مودت ایشان را فرض کرده بر هر مسلمانی پس این آیه را تلاوت نمود
تا آنجا که فرمود که اقتراف حسنه مودت ماست که اهل بیتیم و اسمعیل بن عبد الخالق از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که این آیه
نازل شد در حق ما که اهل بیت اصحاب کسائیم و ذکر غفران و شکر بعد از اقتراف مودة اهل بیت دلالت صریح دارد بر مغفرت
خطایای محبان اهل بیت و قبول ایشان ولهذا در حدیث وارد شده که حُبُّنا اهل البیت یحطّ الذنوب عن العباد کما تحطّ
الریح الشدیدة الورق عن الشجرة یعنی دوستی ما که اهل بیتیم میریزاند گناهان را از بندگان همچنانکه میریزاند باد سخت برگ را
از درخت آورده اند که چون آیه فرض مودت فرود آمد گروهی که در اعتقاد راسخ نبودند رسول را متهم ساختند باینکه
مراد آنست که مردمان را باهل بیت خود ترغیب نماید تا در حکومت و امامت منقاد ایشان شوند حق تعالی رد قول ایشان نموده
فرمود که منافقان که ایشان گمان می برند که محمد این سخن را بر خدا افترا کرده أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند ایشان افْتَرَىٰ عَلَى
اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را در عدم انزال آیه مودت فَإِن يَشَإِ اللَّهُ پس اگر خواهد خدای يَخْتِمْ عَلَىٰ
قَلْبِكَ مهر نهد بر دل تو و قرآن را بر تو فراموش کرداند اگر قصد افترا کنی پس نزد اجماعت حال چگونه قادر باشی بر
افترا و مثل هست آیه ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین و نزد مجاهد و مقاتل معنی آنست که اگر خواهد خدای مهر
نهد بر دل تو تا از ایذاء ایشان و سخن و افترا بتو متضرر نگردی وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ و محو کند خدا او نابود سازد کجی و نا
راستی را وَيُحِقُّ الْحَقَّ و ثابت کرداند حق را بِكَلِمَاتِهِ بسخنان خود که وحیست یا بقضای که خط رد بر آن کشیده
نشود و در نصرت دادن تو بر ایشان چنانچه در جای دیگر فرموده که بل نقذف بالحق علی الباطل إِنَّهُ بدرستی که
خدای عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست بهرچه در دلهاست یعنی صدق تو و مظنه افترای تو بر ایشان پوشیده
نیست پس بر حسب اعتقاد نیک و بد همه را جزا خواهد داد عبدالله عباس گفت چون خدای این آیه فرستاد اهل افترا از آن
اندیشه ناصواب پشیمان شده بجناب نبوت مآب آمدند و در دست و پای آنحضرت افتادند و گفتند که ما گواهی میدهیم که تو
راست گویی در جمیع اقوال و ما ازین اندیشه بد توبه کردیم و تجدید ایمان نمودیم این آیه آمد وَهُوَ الَّذِي و او آنکسیست
که بمحض فضل يَقْبَلُ التَّوْبَةَ قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندگان خود یعنی هر گاه بنده باو باز گردد

و از گناه نادم شود و عزم جزم کند بر عدم عود توبه او را می پذیرد وَيَعْفُو و فرو میگذارد عَنِ السَّيِّئَاتِ از بدیها اگرچه
ذنوب کبیره باشند یعنی بعد از توبه جمیع جرایم را از ایشان در میگذراند وَيَعْلَمُ و میداند مَا تَفْعَلُونَ آنچه میکنید از نیکی و بدی
و خفض تا مینواند یعنی خدا میداند آنچه شما میکنید از گناه پس هر یکرا جزا او جزاء خود میرساند بدانکه توبه عبارتست از ندامت
معاصی ماضیه و عزم بر عدم عود در ازمنه مستقبل و آن باجماع امت واجبست بجهة وجوب ندم بر امر قبیح و بر اخلال واجب
بجهة وجوب دفع ضرر که آن عقابست یا وقوع خوف آن و چون دفع ضرر واجبست پس چیزی که دفع ضرر است نیز واجب باشد جابر بن عبدالله
انصاری روایت کرده که اعرابی در مسجد رسول آمد و دو رکعت نماز گذارد و گفت اللهم انی استغفرك و اتوب الیه
امیرالمؤمنین اعرابی را گفت سرعت زبان باستغفار مظنه توبه کذابانست ازین نوع توبه توبه کن گفت یا امیرالمؤمنین توبه
بچه معنی فرمود اسمیست که مشروطست بشش شرط ندامت از گناه گذشته و قضا کردن فرایض و رد مظالم با صاحب خود
و اذاقه نفس در طاعت همچنانکه تربیت آن داده در معصیت و چشانیدن نفس تلخی طاعت همچنانکه چشانیده باو شیرینی معصیت
و گریه کردن بدل هر خنده که از تو صادر شده و شبهه نیست که این شروط کمال توبه است زیرا که در تحقیق اصل توبه ندامت
بر معصیت گذشته و عزم بر عدم عود در زمان آینده کافیست ابوهریره از رسول روایت کرده که حق تعالی بتوبه بنده مؤمن
خوشحال تر است از کسی که چیزی گم کند و بیابد و زنی نازاینده که فرزند آورد و تشنه که آب یابد و هر که توبه نصوح کند حق تعالی
گناهان او را از یاد کرام الکاتبین و ارتفاع سموات و ارضین رفع نماید وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا و اجابت کند
دعا را از برای آنانکه گرویده باشند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده باشند عملهای پسندیده اگرچه مصلحت و حکمت مقتضی
آن باشد وَيَزِيدُهُم و زیاده کرداند ایشان را از مسئول مِّن فَضْلِهِ از فضل عمیم خود وَالْكَافِرُونَ و ناگرویدگان
لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مر ایشان راست عذابی سخت که دوام آنست در کمیه و کیفیه بدل آنچه بمؤمنان عطا نموده شد انتهی
و تفضل ابو ... از ابراهیم ادهم پرسیدند که چیست که دعا میکنیم اثر اجابت آن نمی یابیم گفت زیرا که حق تعالی شما را
میخواند و شما اجابت او نمیکنید پس این دعا را برخوانده وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا تا آخر از ابن عباس نقلست که معنی آنست که حق تعالی
شفاعت میدهد ایشانرا در حق برادر مؤمن و زیاده میکرداند ایشانرا از فضل خود باینوجه که قبول شفاعت ایشان میکند
در حق برادران و مرویست از بعض که مراد بزیادتی قبول شفاعت مؤمنست در حق کسی که مستوجب نار باشد و در دنیا با شفیع خود
احسان نموده باشد از خباب بن ارت که از اصحاب صفه است روایت کرده اند که او گفت چون مالهای بنی قریظه و بنی نضیر

دنی قبتقاع مشاهده کردیم در خاطر ما گذشت که چه چیز کر توانگر شویم تا از دست فقر و فاقه خلاصی یابیم و در احسان کشوده گردد ما را
نیز محظوظ کردانیم آیة آمد که وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ و اگر گسترانیدی خدای و فراخ ساختی روزی را لِعِبَادِهِ برای بندگان
خود لَبَغَوْا هر آینه از طریق اقتصار بیرون میرفتندی فِي الْأَرْضِ در زمین و استعلاء و استیلا و تکبر لازم حال خود میساختندی
و کبر و فساد را پیشه خود میکردندی و این خاصیة در اکثر طبایع نه در همه آن و لهذا بعضی از صالحان امة با وجود کثرت ثروت
خللی در اعمال و انحرافی در اطوار ایشان پدید نمیشود بلکه در طریق عبادة کما ینبغی سلوک میکنند و زیادتی اموال اصلا مانع
طاعة ایشان نمیشود و چون اکثر مردمان که از جهت نفس بهیمی و سبعی بر ایشان غالبست و بجانب هوا و هوس مایل
و مال دنیا درین باب اقوای اسباب است اگر حق تعالی بر ایشان بسط روزی فرمودی طاغی و باغی شدندی پس بجهة این طریق
بسط را مسدود ساخته و بر وفق حکمت قسمت ارزاق فرموده که وَلٰكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ و لیکن فرو میفرستد روزی را باندازه
مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد یعنی بقدر معین که بر وفق مصلحت اخور حال ایشانست إِنَّهُ بِعِبَادِهِ بدرستی که خدای به بندگان خود
خَبِيرٌ داناست باحوال ایشان بَصِيرٌ بینا باصلاح ایشان یعنی اوضاع و احوال همه ایشان را میداند و می‌بیند پس هر کس را
بر وفق مصالح روزی میدهد و انس از حضرت رسالت روایت کرده که جبرئیل گفت حق تعالی میفرماید که از بندگان من بعضی آنانند که
صلاح ایشان در درویشیست که اگر ایشان را توانگر گردانم آثار فساد از ایشان صادر شود و بعضی آنانند که مصلحت مقتضی غنای ایشانست
که اگر بضیق معیشت مبتلا شوند کار ایشان بر تباهی انجامد و بعضی دیگر آنانند که صلاح در بیماری ایشانست که اگر تن درست باشند
موجب فساد ایشان شود و بعضی دیگر آنانند که حکمت تقاضای تندرستی ایشان میکند که اگر بیمار باشند فساد ایشان بیفزاید و طایفه دیگر آنانند
که از من بابی از ابواب عبادة میطلبند که اگر دران بر ایشان بگشایم در آن معجب شوند و سرانجام کار ایشان بسر حد تباهی کشد پس فقر
و غنی و منع و عطا و بسط و صحت و مرض بر طبق حکمت و مصلحتیست هر کس را آنچه خیر و صلاح ایشان در آنست میرسانم و چون معلوم
شد که بسط و فقر بجهت مصالح عباد است پس حکمت در بسط رزق جماعتی که بغی از ایشان صادر نشود یا آنست که منشاء بغی ایشان
نه بسط است بلکه حال ایشان نزد صدور بغی در حالت بسط و فقر مساوی است و یا آنست که اگر ایشان مبسوط الرزق نمی بودندی
حال ایشان در بغی بدتر میبود وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ و اوست که فرو میفرستد باران را که مغیث و فریادرس ایشانست
در قحط و خشکسال مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا از پس آنکه نومید شده باشند از آمدن آن وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ و پراکنده میکند رحمت
واسعه خود را که آن برکات غیث و منافع آنست از انهار و حبوب یعنی باران را در جبال و صحاری منتشر میگرداند تا منفعت نباتات

و نشو و نما شود و اقوات عباد از آن حاصل گردد وَهُوَ الْوَلِيُّ و اوست متولی کار بندگان بنشر رحمت و احسان و مدد بر ایشان
بارسال امطار در اکناف و اقطار الْحَمِيدُ ستوده شده بزبان آفریدگان یا جواد دهنده ستایش کننده کان وَمِنْ آيَاتِهِ
و از جمله نشانهای قدرت او خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدن آسمانها و زمینهاست چه آنها بذات و صفات دلالت صریح
دارند بر وجود صانع دانا و قادر حکیم وَمَا بَثَّ و نیز از علامات قدرت اوست آفریدن آنچه پراکنده فِيهِمَا در آسمانها و زمینها
مِنْ دَابَّةٍ از جنس جنبندگان یعنی جمیع آفریدگان وَهُوَ و او سبحانه عَلَىٰ جَمْعِهِمْ بر فراهم آوردن ایشان در روز حشر
بعد از میرانیدن ایشان إِذَا يَشَاءُ هرگاه خواهد قَدِيرٌ تواناست و متمکن بر آن و غیر او از آن عاجزاند و ناتوان و بعد از
تعداد نعم عظیم بیان میکند که ایشان معاقب نمیشوند مگر بسبب معاصی خود و میگوید که وَمَا أَصَابَكُمْ و هر چه بشما میرسد ای بندگان
مِنْ مُصِيبَةٍ از بلیات و آفت مالی و بدنی فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ بسبب آن چیزیست که کسب کرده دستهای شما آنرا یعنی
بشامت معصیت شماست وَيَعْفُو و عفو میکند و در میگذرد عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری گناهان آیة مخصوص است بمجرمان و اگر
بیگناهی را مصیبتی رسد مانند انبیا و اطفال بجاینی آن بسبب زیادتی اجر او خواهد بود از حضرت رسالت روایت که هیچ رگی و عضو
نباشد که بجهد و پیچی که عضوی را بخراشد و سنگی را که بر پای بخورد الا بگناهی که صاحب آن کرده باشد و مغفرت خدای زیاده است از
عذاب خدای و در بعضی تفاسیر از حضرت امیر صلوات الله الملک الاکبر نقل کرده اند که امیدوار ترین آیتی که خدای تعالی ...
این آیت است زیرا که خبر داده بعضی گناه مصیبت میرسانم و از بسیاری عفو میکنم و وی از آن کریمتر است که گناهی را یکبار عفو کرده
در دنیا بار دیگر بران عقوبت فرماید و در عقبا انس از پیغمبر روایت کرده که چون حق تعالی به بنده اراده خیری نماید تعجیل عقوبت وی
کند در دنیا و اگر نه عقوبت آنرا در عقبا اندازد وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ و نیستید شما عاجز کنندگان خدا در زمین
از ایصال مصیبت بشما و از تعذیب مستحق وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی
که متولی حمایت شما و کارساز شما در دنیا وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب از شما دفع نماید در عقبا وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای
دال بر اختصاص او بصفاتی که غیر او در آن شریک نیست الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ کشتیهای جاریه است در دریا كَالْأَعْلَامِ مانند کوهها
رفیع إِنْ يَشَأْ اگر خواهد يُسْكِنِ الرِّيحَ ساکن گرداند بادی را که سبب رفتن کشتیست چون آن باد ساکن شود پس
فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ پس گردند کشتیها ایستادگان عَلَىٰ ظَهْرِهِ بر پشت دریا و اهل کشتی بسبب آن مضطرب شوند
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در تسخیر ریاح و اجرای کشتیها و ساکن گردانیدن آن لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهای واضح است

لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده نفس خود در نظر کردن بر آیات خدای شَكُورٍ سپاس دارنده بر نعمای او یا هر صبر کننده بر
ایستادن کشتی و سپاس کننده بوقت جریان و باز در خروج از آن این هر دو وصف مؤمنان مخلص است که همت خود را مصروف
ساخته باشند بر صبر کردن بر مصایب و نوایب و شکر نمودن بر نعما و سایر رعایت و در حدیث آمده که الایمان نصفان
نصف صبر و نصف شکر أَوْ يُوبِقْهُنَّ یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها را یعنی اهل آنرا غرق سازد بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه
کرده باشند از معاصی وَيَعْفُ و در گذراند هلاکت را عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری از ایشان یعنی اگر خواهد هلاک کند بعضی را
از روی مجازات عقوبت و نجات دهد برخی دیگر بطریق عفو و خلاصی دهد مؤمنانرا و هلاک میکند کافرانرا تا انتقام کشد از ایشان
وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ و تا بدانند آنهایی که خصومت میکنند فِي آيَاتِنَا در دلایل قدرت ما مَا لَهُمْ که نیست ایشانرا
مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی نزد نزول عذاب فَمَا أُوتِيتُمْ پس آنچه داده شده اید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که تعلق بدنیا
دارد از اموال و اولاد فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس آن برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید از آن تمتع میشوید
و بعد از موت گذارده میروید و اصلا از آن نفع نمیگیرید وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزد خدای تعالی است از ثواب آخرت
و نعیم جنت خَيْرٌ وَأَبْقَى بهتر است و پاینده‌تر از خلوص نفع و دوام لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند وَعَلَى رَبِّهِمْ
يَتَوَكَّلُونَ و بر آفریدگار توکل میکنند و امور خود را با او تفویض مینمایند وَالَّذِينَ و برای آنانکه يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ
پرهیز میکنند از گناهان بزرگ وَالْفَوَاحِشَ و از کارهای زشت وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ و چون خشم میگیرند بر
مردمان از اذیت و مکروهی که بایشان رسانند يَغْفِرُونَ ایشان در میگذرانند از آن و آب عفو آتش غضب را میکشند
فواحش جمع فاحشه است و آن قبیح قبایح است مانند شرک و هر چه مثل آن باشد و نزد بعضی زناست و مقاتل گفته که مراد جرمیست
که موجب حد باشد و عفو در اینجا عبارتست که راجع بنفس عفو کننده باشد چه حقوق الله مانند ارتداد و شرب خمر و زنا و امثال آن
مارا جایز نیست که از آن عفو کند وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا و برای آنانکه اجابت کردند لِرَبِّهِمْ مر پروردگار خود مراد
انصار اند که حضرت رسالت صلعم ایشانرا بایمان خواند فی الحال بطوع و رغبت قبول آن کردند وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
و بپای داشتند نماز را در اوقات خود با شرایط و ارکان و چون ایشان پیش از مهاجرت حضرت رسالت پناه از مکه بمدینه
بی مشورت یکدیگر در هیچ امری قیام نمی‌نمودند و جهت مباین مشورت بود که در خانه ابو ایوب جمع شده اتفاق نمودند بر ایمان
آوردن بحضرت رسالت صلعم و نصرت دادن او و از نتیجه حق تعالی در مدح ایشان فرمود وَأَمْرُهُمْ و کار ایشان شُورَى بَيْنَهُمْ

از

مشورت کردنست میان ایشان یعنی هرگاه کاری کنند بصواب دید یکدیگر کنند بجهة زیرکی و تیقظ ایشان در امور و اصلا متفرقه
نشوند در آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا کرده ایم ایشانرا از اموال مباحه يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در مرضات ما صرف
میکنند از حضرت رسالت مرویست که نیکبخت نشود اگر بمشورت در امری کار شروع کند و هرگز نیکبخت نگردد اگر بگوی خود در امری قیام
نماید و نیز فرموده که نومید نگردد هر که استخاره میکند و پشیمان نشود هر که مشوره کند و نیز فرموده که هیچ مردی مشورت نکند
با یکی مگر که هدایت کرده شود بطریق صواب وَالَّذِينَ و برای آنانکه إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ چون برسد ایشانرا ستمی از کفار هُمْ
يَنْتَصِرُونَ ایشان انصاف خواسته اند از دشمنان خود و انتقام بکشند و سر بذلت و خواری او فرو نیارند زیرا که انتقام از
کفار فرض است و جهاد کردن با ایشان واجب لازم نخعی این آیت تلاوت نمود و گفت ایشان کراهیت داشته باشند از آنکه
نفس خود را ذلیل کنند تا فساق بر ایشان جرأت نکنند ... و آنکه هرگاه اخذ حق خود کند بدون تعدی از حد الهی او مطیع
خواهد بود و هر مطیعی محمود است از عطا منقولست که مراد باین مؤمنان اند که کفار ایشانرا از مکه اخراج کرده و چون حق تعالی تمکین ایشان
داد بر آنها انتقام خود از آنها کشیدند و گویند که مؤمنان بر دو صنف اند صنفی شیوه ایشان عفوست و آیه وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ
در حق ایشانست و صنفی روش ایشان انتصار است و این آیه در شان ایشانست پس در بیان حد انتصار میفرماید که
وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ و پاداش کردار بد سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا کرداریست مثل آن بدون زیاده خواه قصاص جراحات باشد یا قول
قبیح و تسمیه جزا سیئه بر سبیل ازدواج است و یا باعتبار سوء مسی از اجزای سیئه فَمَنْ عَفَا پس هر که در گذرد از ستمکار
خود که از اهل ایمان باشد و ترک انتقام نماید او وَأَصْلَحَ و باصلاح آرد میان خود و میان عدوی خود فَأَجْرُهُ پس مزد او
فردای قیامت عَلَى اللَّهِ بر خدایست و در تبیان از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که
هر که را بر خدای اجری هست گو برخیزد و حق خود را از او بستاند پس جمعی برخیزند ملایکه با ایشان گویند شما را بر خدا چه اجرست
ایشان گویند ما جماعتیم که عفو کرده ایم از کسانی که ظلم کرده بودند با ما پس با ایشان گویند ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ
که داخل شوید در بهشت بدون حساب اعمال إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ بدرستی که خدای دوست نمیدارد ستمکارانرا
یعنی کسانی که ابتدا بستم کنند و در انتقام از حد گذرند وَلَمَنِ انْتَصَرَ و هر آینه هر که کینه کشد از ستمکار بَعْدَ ظُلْمِهِ
بعد از ستم کردن او بآن منتصر فَأُولَئِكَ پس آن گروه منتصر پس از ظلم کردن ظالم بر ایشان مَا عَلَيْهِمْ نیست بر ایشان
مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی بمعاتبه و معاقبه با ایشان زیرا که ایشان مستحق انتصار اند إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست که راه عتاب و عقاب

علی

علی الذین بر کسانیست که یظلمون الناس ستم کنند بر مردمان ابتداءً و یبغون فی الارض و افزونی جویند در زمین
واز حد بیرون روند بغیر الحق بدون حقیقتی و حجتی بلکه بجهة تکبر و فساد اولئک آن گروه موصوف بظلم و بغی لهم مر ایشانراست
عذاب الیم عذابی دردناک که عذاب دوزخ است و لمن صبر و هر که شکیبایی ورزد و تحمل نماید بر آزار ظلم و غفر و درگذرد
از مظالم ایشان و در صدد انتقام نباشد ان ذلک بدرستی که این صبر و غفران لمن عزم الامور کارهاییست که مجزوم است
یعنی جماعتی که موصوفند بکمال ایمان و مزید احسان قصد ایشان جزم است برین نوع کارها و آنرا از جمله مجزومات و ملزومات میدانند
چه هر کسرا این قوت نباشد که این چنانکه شنوده فاکنند و من یضلل الله و هر کرا فرو گذارد خدای در وادی ضلالت و خذلان
و نظر لطف از و باز گیرد بسبب جحود و انکار او با وجود ادله ظاهره بر طریق حق و یا حکم بضلالت او کند و یا او را از راه بهشت گرداند
بجهة کمال عتو کشد فما له من ولی پس نیست مر او را هیچ دوستی و ناصری که کارسازی او کند من بعده پس از فرو گذاشتن
خدای او را و تری الظالمین و بینی تو ای بیننده ستمکاران را لما رأوا العذاب آنهنگام که ببینند عذاب را در روز قیامت
یقولون گویند در آن ساعت هل الی مرد آیا هست بسوی باز گشتن به دنیا من سبیل هیچ راهی تا برویم و در تدارک
مافات کوشیم این کلام را از غایت جزع و فزع گویند و اگرچه دانسته باشند که ایشانرا رجوع به دنیا ممکن نیست و تریهم
و بینی ستمکاران را در آن روز یعرضون که عرض کرده شوند علیها بر آتش دوزخ خاشعین در حالتی که فروتنان و
حقیران باشند من الذل از جهة خواری و رسوایی ینظرون نگاه خواهند کرد بسوی آتش من طرف خفی از کرشمه چشمی
پنهان یعنی بجهة ترس و هول و هیبت آتش دوزخ زهره شکسته باشند که بتنگ نگاه کنند در آن بلکه بکناره چشم در آن نگرند
و ابن عباس خفی را بذلیل تفسیر کرده یعنی نگرستن بر وجه ذلت و خواری و قال الذین آمنوا و گویند آنانکه ایمان آورده
در وقت مشاهده عقوبت کافران و خسران ایشان ان الخاسرین بدرستی که زیانکاران الذین خسروا آنانند که
زیان کردند انفسهم در نفسهای خود و اهلیهم و در کسان خود یوم القیمة در روز رستخیز چه بسبب عبادت بتان نفسهای
خود را مستحق دوزخ ساختند و بجهة اضلال کسان خود و منع ایمان از ایشان آنها را مستوجب آتش نیران گردانیدند و با آنکه
بجهة کفر و شرک از دولت دیدار خویشان خود که ایمان آورده باشند محروم مانند پس قیامت داخل خود را بینند و نه نفسهای
خود را در آسایش و راحتی یابند و گویند مراد باهل حور العین اند که نامزد ایشان بوده باشند بر تقدیر قبول ایمان الا
ان الظالمین بدرستی که ستمکاران که مشرکانند فی عذاب مقیم در عذابی اند که پیوسته و دایم باشند و هرگز

سمت انقطاع نپذیرند و ما کان لهم و نباشد مر کافران را من اولیاء هیچ دوستی که در دفع عذاب ینصرونهم یاری کنند
ایشانرا من دون الله بجز از خدای یعنی غیر از خدا هیچکس دیگر عذاب از ایشان باز نتواند داشت پس همه در عقوبت عقاب
و چنگال و نکال گرفتار خواهند بود و من یضلل الله و هر کرا فرو گذارد خدای در ضلالت و خذلان بسبب جحود و عناد او
یا هر کرا خدا او را از راه بهشت بگرداند یا حکم کند بضلالت او فما له من سبیل پس نیست او را راه رستگاری و چون مآل
اهل ضلالت عقاب و نکال است استجیبوا لربکم اجابت کنید ای بندگان مر پروردگار خود را یعنی قبول امر او کنید و بوحدت
او معترف شوید و احکام را متابعت کنید من قبل ان یأتی پیش از آنکه بیاید یوم لا مرد له روزی که باز گردانیدن نیست
مر آنرا من الله از نزد خدای یعنی خدای آنرا رد نکند بلکه البته واقع شود چه او سبحانه بوقوع آن حکم کرده پس آمدن آنرا چاره
نیست و مراد روز قیامت است ما لکم نیست شما را من ملجأ هیچ پناهی و گریزگاهی یومئذ در آنروز تا ملتجی بآن شوید از
عذاب ابدی و ما لکم و نیست مر شما را من نکیر هیچ منکری و رد آنچه کرده باشید یعنی منکر اعمال خود نتوانید شد زیرا که حفظه و
کرام الکاتبین در صحیفه اعمال ثبت نموده باشند و اعضا و جوارح شما نیز بر آن گواهی خواهند داد پس چگونه انکار آن ممکن باشد
بعد از آن بجهة تسلیه خاطر عاطر حضرت رسالت مآب میفرماید که فان اعرضوا پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت
ایمان فما ارسلناک پس نفرستاده ایم ترا علیهم حفیظا بر ایشان نگاهبانی که باجبار و اکراه ایشانرا از کفر بگردانی
و بر ایمان در آری پس از اعراض ایشان اندوهناک مباش ان علیک نیست بر تو الا البلاغ مگر رسانیدن احکام
و تو آنچه شرط بلاغ است برسانی و انا و بدرستی که اذا اذقنا الانسان چون بچشانیم آدمی را یعنی عطا فرمائیم منا
از نزد خود رحمة بخششی از صحت و غنا فرحوا بها خوشحال شوند بدان و شادی کنند و ان تصبهم و اگر رسد
ایشانرا سیئة چون بیماری و تنگدستی و پریشانی بما قدمت ایدیهم بسبب آنچه پیش فرستاده دستهای ایشان از اعمال
قبیح فان الانسان پس بدرستی که آدمی آنهنگام کفور سخت ناسپاس است و اصلا تامل و تفکر در سبب نعمت نمیکند و بعد از
ذکر اذاقه نعم و اصابه بلیه نمود بجهة بیان آنکه قسمت نعمت و بلیت بمشیت و اراده اوست میفرماید که لله ملک السموات و الارض
مر خدا راست پادشاهی آسمانها و زمینها یخلق ما یشاء می آفریند آنچه میخواهد یهب لمن یشاء اناثا یعنی می بخشد هر کرا بخواهد
دختران نه پسران و یهب لمن یشاء الذکور و می بخشد هر کرا اراده میکند پسران نه دختران او یزوجهم یا جفت
میگرداند ایشانرا ذکرانا و اناثا پسران و دختران یعنی هم پسران می بخشد و هم دختران باینطریق که از هر بطنی پسری و دختری

میدهد یا از بطنی دو پسر و از بطنی دو دختر یا از بطنی پسری و از بطنی دیگر دختری وَیَجْعَلُ مَنْ یَشَاءُ و میگرداند هر کرا میخواهد
عَقِیمًا بی فرزند اِنَّهُ عَلِیمٌ بدرستی که خدا یتعالی داناست بمصلحت دادن و ندادن قَدِیرٌ تواناست بانچه میبخشد و منع مینماید پس همه کارها
بحکمت و اختیار میکند حاصل که حق تعالی احوال بندگان را مختلف ساخته است در اولاد بر حسب مشیت پس بعضی را یک صنف کرامت میکند
که آن ذکورست یا اناث و برخی از هر دو صنف عطا میفرماید و جماعتی دیگر را هیچکدام نمیدهد و تقدیم اناث بر ذکور بسبب تکثیر نسل
اصبغ بن نباته از رسول روایة کرده که از یمن و برکت زنست که اول دختر آورد و بعد از آن پسر چه حق تعالی تقدیم اناث بر ذکور نموده
آورده اند که یهود حضرت رسالت را گفتند که چرا خدای تو بیواسطه با تو سخن نمیگوید تا در تو نگریم چنانکه با موسی ع سخن میگفت
و موسی او را میدید آنحضرت ع جواب فرمود که موسی سخن او را میشنید اما او را نمیدید آیه آمد که وَمَا کَانَ لِبَشَرٍ نیست
و نشاید مر آدمی را اَنْ یُکَلِّمَهُ اللهُ آنکه سخن گوید خدای با وی بروجهی که آنکس وی را بیند بلکه سخن کردن خدای با آدمی نیست اِلَّا وَحْیًا
مگر بوحیا که آن کلامیست خفی که بسرعت دریابند بطریق الهام و یا بالقای آن در منام چنانچه داود را زبور الهام کرد و ابراهیم را
امر بذبح اسمعیل در منام اَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ یا سخن گوید با وی در پس پرده بانوجه که آواز بشنود و شنونده کسی
دیده نشود چنانکه با موسی سخن گفت و او در پس حجاب نور دید در موضع آورده که حق تعالی در شب معراج با حضرت رسالت سخن
گفت در دو راه دو حجاب که یکی از زمرد سبز بود و دیگر از مروارید سفید و مسافت میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه اَوْ یُرْسِلَ
رَسُولًا یا بفرستد رسولی را که آن بشر که از جنس ملایکه است چون جبرئیل فَیُوحِیَ پس القای کلام میکند آن رسول با آن بشر
بِاِذْنِهِ بدستوری خدا بهم مَا یَشَاءُ آنچه خواهد خدای اِنَّهُ عَلِیٌّ بدرستی که خدای برترست از دیده شدن بابصار
چه آن از صفات مخلوقات یا عالیست در ایصال وحی حَکِیمٌ داناست بافعال که مقتضای حکمتست پس بروجه حکمت و مصلحت
گاهی بیواسطه سخن گوید و گاهی بواسطه از عایشه روایتست که هر که گمان برد که پیغمبر خدای را دیده پس بهتان عظیم بر خدای نهاده
وَکَذٰلِکَ و همچنانکه وحی کردیم بپیغمبران که پیش از تو بوده اند اَوْحَیْنَا اِلَیْکَ وحی کردیم بسوی تو رُوحًا قرآن را که از آن قلوب
حیات می یابد همچنانکه بدن بروح مِنْ اَمْرِنَا بفرمان خود و گویند مراد بروح جبرئیلست یا ملکیست اعظم از جبرئیل و میکائیل که در حین
حیوة آنحضرت همیشه ملازم او بوده و از امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع منقولست که آن ملک بعد از حضرت رسالت باسمان صعود
نکرد بلکه ملازم حال ائمه است و از ما جدا نشود تا حین خروج قایم ما و بعد از آنکه او از دنیا ارتحال نماید بر آسمان رود و بعد از آن
[illegible] بر آن حضرت پیغمبر ما بر که مَا کُنْتَ تَدْرِی
نبودی تو که بدانی پیش از وحی مَا الْکِتَابُ چه چیزست قرآن

یعنی قبل از انزال قرآن علم بآن نداشتی وَلَا الْاِیمَانُ و نمیدانستی دعوة کردن بایمان یا بشرایع و احکام آن عالم نبودی اگرچه
قبل از بعثت بوسیلهٔ دلایل عقلیه اصول ایمان عالم بودی وَلٰکِنْ جَعَلْنَاهُ و لیکن کردانیدیم کتاب را و یا ایمان را نُورًا روشنی
نَهْدِی بِهِ راه نمائیم بآن مَنْ نَشَاءُ هر کرا خواهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان خود که هیچ کرایشان باو تر و اضح آن تامل کنند
وَاِنَّکَ لَتَهْدِی و بدرستی که تو بوسیلهٔ وحی ما میخوانی مردمانرا اِلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ براه راست که رساننده است بحق
و تفسیر صراط میکوید که صِرَاطِ اللهِ الَّذِی لَهُ راه راست خدای که مراو راست مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ آنچه در
آسمانهاست و زمینها از روی خلقیه و ملکیه اَلَا اِلَی اللهِ بدانید که بسوی خدا تَصِیرُ الْاُمُورُ باز میگردد همه کارهای خلایق
در آخرت پس بکس او را جزا اعمال جزا خواهد داد اسمعیل بن جعد گوید که وقتی آتشی در مصحف افتاد و تمام بسوخت اِلَّا آیه اَلَا اِلَی اللهِ
تَصِیرُ الْاُمُورُ و همچنین مصحفی در آب افتاد و همه آن محو شد مگر این آیت سُورَةُ الزُّخْرُفِ ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله
نقل کرده که جماعتی که سورهٔ زخرف را در دنیا تلاوت کرده باشند در روز قیامت بایشان ندا کنند که یا عباد لا خوف علیکم الیوم
ولا انتم تحزنون ادخلوا الجنة بغیر حساب و ابو بصیر از امام محمد باقر ع روایت کرده که هر که این سوره مداومت نماید خدای تعالی
او را در لحد از هوام زمین و فشار قبر ایمن گرداند تا روز محشر و چون محشور شود این سوره بصورتی زیبا آید
و او را بفرمان خدای در بهشت درآرد بدانکه چون حق تعالی ختم سورهٔ حمعسق کرده بذکر قرآن و وحی در افتتاح این سوره
نیز این مضمون را رعایت داشته بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ حٰمٓ وَالْکِتَابِ الْمُبِینِ سوگند باسمای حسنی
که مبادی آنهاست بحروف مظهر و بقرآن روشن و هویدا از حیثیه وضوح معانی آن بر کافه انام باعتبار حجج واضحه داله
بر نزول آن از نزد ملک علام و یا روشن کننده اسلام و آشکارا سازنده قواعد حلال و حرام جواب قسم اینکه
اِنَّا جَعَلْنَاهُ بدرستی که ما کردانیدیم این کتاب قُرْاٰنًا عَرَبِیًّا قرآنی بلغت عرب لَعَلَّکُمْ تا شاید که شما که اهل عرب اید
تَعْقِلُونَ دریابید آنرا و بنور معانی آن رسید و بدان منتفع و یا بسبب فور آثار فصاحت و کثرت اطوار بلاغت
و جزالت آن بصحت نبوة پیغمبر ما عالم گردید وَاِنَّهُ و بدرستی که قرآن فِی اُمِّ الْکِتَابِ لَدَیْنَا در اصل همه کتابها که
نزدیک ماست یعنی در لوح محفوظ که منتسخ جمیع کتب منزله است و محفوظ از تغییر و تبدیل لَعَلِیٌّ هر آینه بزرگوارست بالنسبه از روی
اعجاز و فرط فصاحت و جزالت یا از حیثیه منسوخیه کتب سالفه بآن و یا بوجوب دوام عمل بآن تا روز قیامت حَکِیمٌ محکم کرده
شده از تطرق تناقض و طریان نسخ یا خداوند حکمت بالغه و مظهر حق و ثواب بعد از آن بر سبیل انکار خطاب میفرماید باهل

جحود و عناد و مکویید أفنضرب آیا باز گذاریم شما را پس باز زنیم یعنی باز داریم عنکم الذکر از شما و آن را صفحاً بازداشتنی
و یا عوض سازیم شما را از نعمت انزال قرآن و الزام حجت بجهة اعراض کردن شما از آن أن کنتم بجهة آنکه هستید قوماً
مسرفین گروهی از حد بیرون روندگان و در وادی ضلالت و غوایت فرو رفتگان یعنی اینکه شما در تکذیب قرآن
افزایید و بجهة عناد انکار آن نمایید ما از انزال آن باز نخواهیم ایستاد و شما را باز نخواهیم گذاشت در این جهالت بلکه بآیات
آن را خواهیم فرستاد و ما بر شما الزام حجت نماییم وکم ارسلنا من نبی و بسا که فرستادیم از جنس پیغمبران
فی الاولین در میان پیشینیان که بصفت اسراف و اشراک بودند و بتوسط غباوة و جهالت و کفر و عناد متصف و با وجود
این اصرار عناد و انکار ایشان ما را مانع نشد در ارسال رسل بلکه بجهة الزام حجت مکرر پیغمبر از برای ایشان میفرستادیم وما
یأتیهم و نمی آید بآن معاندان من نبی هیچ فرستاده از نزد ما الا کانوا به مگر آنکه بودند ایشان باو یستهزئون
که استهزا کردند چنانکه معاندان قریش بتو میکنند فاهلکنا پس هلاک کردیم بسبب استهزاء و سخریه گروهی را که اشد
منهم سخت تر از این مسرفان بودند بطشا از روی قوت و توانایی یعنی جماعتی که در قوة و شوکت از مسرفان زمان
تو در پیش بودند و ایشان را هلاک کردیم و شدة و شوکت ایشان ما را از تعذیب عاجز نساخت پس مسرفان عصر تو بطریق
اولی که ما را عاجز نتوانند کرد پس باید که ایشان بقوة و شوکت خود مغرور نشوند ومضی و گذشته در قرآن مواضع متعدد
مثل الاولین قصه پیشینیان که با پیغمبر خود عمل کردند و ما ایشان را بچه نوع عذاب کردیم پس بسبیل الزام حجت مشرکان
میفرماید که ولئن سألتهم و اگر بپرسی مشرکان عهد خود را من خلق السموات والارض که آفریده است
آسمانها و زمینها را و ابداع و اختراع آنها نموده لیقولن هر آینه گویند بر وجه اعتراف و اذعان خلقهن العزیز آفریده است
آنها را خدای که غالبست بر همه چیزها بر وجهی که هیچ چیز او را مغلوب نتواند ساخت نه در ایجاد مکونات و نه غیر آن العلیم
دانا بمصالح خلق اشیا بر وجه انتظام و اتساق این مجرا است بر غایة جهالت و ضلالت ایشان چه با وجود آنکه مقر بودند بآنکه خالق
اشیا او سبحانه است ترک عبادة او نموده بعبادت بتان که عاجز مطلق اند ارتکاب میکنند پس بجهة زیادتی حجت بر ایشان
میفرماید که الذی جعل خالق جمیع مبدعات آن خدایست که گردانید لکم الارض برای شما زمین را مهدا بساطی گسترده
تا مستقر شما شود وجعل لکم و آفرید و پیدا کرد برای شما فیها سبلا در زمین راههایی که سلوک میکنید در آن لعلکم
تهتدون تا شاید که شما راه یابید بطریق بلادی که مقصد شماست یا مهتدی شوید بحکم صانع بواسطه نظر کردن در آن والذی

نزّل و آن خدایی است که فرو فرستاد من السماء از آسمان یا از ابر ماء بقدر آبی باندازه حاجت و بر وفق مصلحت بلاد
و عباد نه بر وجه افراط که سبب غرق شود چون طوفان نوح ع و نه بر طریق تفریط که مزارع را کافی نباشد فانشرنا به پس زنده
گردانیدیم بدان بلدة میتا جایگاه مرده یعنی زمین خشک شده را باخراج نباتات کذلک همچنانکه ما زمین مرده را زنده ساختیم
بانبات نباتات تخرجون بیرون آورده خواهید شد از قبور در وقت نشور پس از زنده شدن والذی خلق
الازواج و دیگر خدای تعالی کیست که آفرید اصناف مخلوقات را کلها همه آن را از حیوانات و نباتات و جمادات ازواج
در حیوانات عبارت از ذکور و اناث و در نباتات و جمادات انواع متفاوته چون شیرین و ترش و تلخ و شور و تر
و خشک و غیر آن وجعل لکم و پیدا کردیم برای شما من الفلک از کشتیها والانعام و انعام ما ترکبون آنچه سوار
شوید بر آن در بحر و بر لتستووا تا راست شوید علی ظهوره بر پشتهای آن مرکوب از کشتی و حیوان ثم تذکروا
نعمة ربکم پس یاد کنید نعمت پروردگار خود را اذا استویتم علیه چون راست نشسته بر آن یعنی اعتراف کنید
بآن نعم و استعظام آن نموده بحمد آن مشغول وتقولوا و بگویید سبحان پاک است از مشابهت و مماثلت مخلوقات
الذی سخر لنا آن خدایی که مسخر گردانید از برای ما و رام گردانید هذا این مرکوب را که کشتی یا حیوان تا
بعد در رکوب قطع بحر و بر کنیم وما کنا له و نبودیم ما این مرکوب را بقوة خود مقرنین طاقت دارندگان بر فرمان
بردار گردانیدن و ضبط نمودن آن و چون دابه خالی نیست از سر در آمدن و سرکشی کردن و کشتی از شکستن و غرق
شدن پس در مظان اسباب هلاکت از نتیجه تنبیه بندگان میفرماید که بعد از تحمید و تسبیح مستعد موت شده بگویند
که وانا الی ربنا و بدرستی که ما در عاقبت کار بسوی پروردگار خود لمنقلبون هر آینه بازگردانیده کانیم مرکب جنازه آخرین
مرکب دنیاست و از امیر المؤمنین ع مرویست که چون رسول ص پای در رکاب نهادی گفتی الحمد لله علی کل نعمة سبحان
الذی خلق الازواج وجعل لکم من الفلک والانعام ما ترکبون تا بقوله انا الی ربنا لمنقلبون پس تکبیر گفتی و بر بالای چارپا
راست نشستی عیاشی از امام جعفر صادق ع روایت کند که ذکر نعمت که در قرآن امر بآن واقع شده آنست که بنده بگوید
الحمد لله الذی هدانا للاسلام و علمنا القرآن و من علینا بمحمد صلی الله علیه و آله و بعد از آن آیه سبحان الذی سخر لنا تلاوت کند
در کشاف آورده که حسین ابن علی ع کسی را دید که بر مرکب نشسته آیه سبحان الذی سخر لنا هذا را خواند فرمود آیا شما را بهر این
فرموده اند گفت یا ابن رسول الله پس بچه مأموریم فرمود در اینحال چه چیز است فرمود آنکه یاد کنید نعمت پروردگار خود را

اناث ر

بحمد

کرده اند

در سواری و بعد از بیان تعداد نعمت سر رشته کلام را بذکر احوال مشرکان کفار کشیده میفرماید که اگر بپرسی از اهل عناد و جدال که
خالق آسمان و زمین کیست معترف شوند بآن سبحانه و بخالقیة وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا و با وجود این حال بگردانند
یعنی حکم کنند از برای او سبحانه از بندگان او پاره از ولد یعنی گویند که فرشتگان دختران اویند و چون در میان شرایع است که ولد
جزئیست از والد از نجهة تسمیه ولد نموده بجزء از غایت جهالت کفار است که بعد از اقرار بخالقیت و غالبیت و عالمیت او از برای او
اثبات ولد میکنند و نمیدانند که ولادت از صفات اجسام است و او خالق همه جسمهاست پس چگونه نسبت اولاد با او توان داد إِنَّ
الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی یعنی اکثر ایشان که کفارند لَكَفُورٌ مُبِينٌ هر آینه بغایت ناسپاسی است آشکارا چه نسبت ولد باو
کفرست و کفر اصل همه کفرانست أَمِ اتَّخَذَ آیا فرا گرفته است خدای تعالی برای خود مِمَّا يَخْلُقُ از انچه می آفریند بَنَاتٍ دختران که
در نهایت دناءة و پستی اند وَأَصْفَاكُمْ و برگزیده و خالص گردانید شما را بِالْبَنِينَ بپسران که اکمل و اشرف اند و کدام
عاقل اعتقاد کند که ولد خداوند ادنی و انقص بود از ولد بنده و بجهة انقصیت بنات است که انقص اشیا اند نزد ایشان چنانکه
میفرماید که وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ و چون خبر داده شود یکی از مشرکان که نسبت بنات باو سبحانه میدهند چون قوم بنی ملیح بِمَا ضَرَبَ
لِلرَّحْمَٰنِ بجنسی که گردانیده از برای خدای بخشاینده مَثَلًا شبیه و مانند یعنی بجنسی که اسناد آنها بخدا میکنند و حال آنکه
چون یکی از ایشان را گویند که ترا دختری متولد شده او غمگین شود ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه شده از غایت
اندوه و غم وَهُوَ كَظِيمٌ در حالتی که او پر است از خشم و اندوه یعنی غم و غصه بدل فرو میخورد و بجهة عدم قدرت بر انتقام
هرگاه نسبت دختر با این پایه است پس چگونه بچه وجه آنرا تجویز میکنند و چون عرب همیشه بشجاعت و فصاحت فخر کردندی و در غلبه
بجهة بر خصمان افتخار نمودندی و کسی متصف باین صفت نبودی او در زینت و تنعم بسر بردی همچنانکه صفات دختران عروس است که با
زینت تمام در مجلس نشینند نزد ایشان منکوب و مخذول بودی از نجهة حق تعالی مذمت بنات باین صفات مذمومه میکند و بجهة این توبیخ
کفار جهت اسناد آنها بوی و میفرماید که أَوَمَنْ يُنَشَّؤُا آیا میگردانند از برای خدا آنکس را که نشو و نما یابد و بزرگ شود و حفص
بتشدید عین الفعل میخواند بصیغه مجهول یعنی آیا فرا میگیرند کسی را که پرورده شده فِي الْحِلْيَةِ در پیرایه یعنی بتزیین و زینت
و زر و حریر و ناز و نعم پرورش یافته باشد وَهُوَ فِي الْخِصَامِ و او در وقت مخاصمه و جدال و سخن گذاری غَيْرُ مُبِينٍ آشکارا
کننده حجت نباشد یعنی در وقت محاجه تقریر حجت نتواند کرد بلکه بجهة نقصان عقل و ضعف رای تقریر حجت بر خود کننده برای خصم
پس آنکسی که بجهة خود ... در این خانه حق تعالی او را بفرزندی خود میگیرد از قتاده روایت

کرده که کم زنی باشد که بتکلم خود اراده حجت نماید از برای خود مگر که آن تکلم بر وجه باشد نه برای او و نه داین زیر مراد حجت باشند که ایشان را آرایش
چون عروسان و ممکن نیست که سخن کنند چه جای آنکه بحجت تکلم نمایند وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ و نام نهاده اند فرشتگان را که
هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَٰنِ ایشان بندگان خدای بخشاینده اند إِنَاثًا دختران یعنی بجهة فرط جهالت ملائکه را که در صوامع قدس بعبادت
و طاعت و تسبیح مشغولند دختران نام نهاده اند أَشَهِدُوا آیا حاضر بوده اند خَلْقَهُمْ در وقت آفرینش خدای مر ایشان را
تا از مشاهده انوثت ایشان خبر دهنده اند چه علم بانوثت بدون این متصور نیست پس در تهدید ایشان میفرماید که سَتُكْتَبُ
نوشته خواهد شد شَهَادَتُهُمْ گواهی ایشان درین باب وَيُسْأَلُونَ و پرسیده شوند از آن در روز حساب و بجهة
شهادت کاذبه معاقب شوند بانواع عذاب آورده اند که حضرت رسول صلعم از بنو ملیح پرسید که شما چه میدانید که ملایکه اناث اند
گفتند از آبای خود شنیده ایم و گواهی میدهیم که ایشان هرگز دروغ نگفته اند حق تعالی این آیه فرستاد که عنقریب شهادت ایشان را
در نامه عمل ایشان ثبت کنیم و ایشان را بجزای خود برسانیم وَقَالُوا و گفتند بنو ملیح بر سبیل مجادله از روی برهان و حجت
لَوْ شَاءَ الرَّحْمَٰنُ اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنَاهُمْ نمی پرستیدیم ملایکه را مَا لَهُمْ بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ
إِنْ هُمْ نیستند ایشان درین دعوی صادق إِلَّا يَخْرُصُونَ مگر آنکه افترا میکنند آیه دلیلست بر آنکه اهل شرک جبریانند
و جبر دیگر تو امانند و بعد از عدم دلیل عقل بر مدعای مذکوره بیان عدم دلیل نقلی میکند بدین دیگر میگوید أَمْ آتَيْنَاهُمْ آیا داده ایم
ایشان را كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ کتابی پیش از قرآن که ناطق بوده بر صحت مدعای ایشان فَهُمْ بِهِ پس ایشان بآن کتاب
مُسْتَمْسِكُونَ چنگ در زدگان باشند بدان و احتجاج آرندگان و مقرر است که کتابی که مشتمل است برین مدعا هیچکس
نیاورده پس ایشان بر مدعای خود نه دلیل عقلی دارند و نه حجت نقلی بَلْ بلکه درین مدعا معترف شده قَالُوا گفتند که إِنَّا
وَجَدْنَا آبَاءَنَا بدرستی که ما یافته ایم پدران خود را عَلَىٰ أُمَّةٍ بر طریقتی و ملتی که اقتدا بآن نموده اند و آنرا امام
و پیشوای خود ساخته وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ و بدرستی که ما بر پیهای ایشان مُهْتَدُونَ راه یافتگانیم یعنی درین دعوی
تابع پدران خودیم آیه دالست بر آنکه بنو ملیح بجز شرک و جبر مقلدند پس بجهة تسلیه حضرت رسالت صلعم درین باب میفرماید
که وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ و همچنین نفرستادیم پیش از تو فِي قَرْيَةٍ در دیهی مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم
کننده که ایشان را بعقوبت الهی تخویف نموده بتوحید بشارت فرمود إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا مگر گفتند متنعمان و توانگران
آن دیه که کثرت نعمت ایشان را ببطر و فرح آورده بود و بجهة مشغول شهوات و ملاهی از مشاق دین خود را بیکسو کناره

کشیده و از تفکر و تامل در دلایل حجج فارغ البال شده یعنی بواسطه این در جواب پیغمبر خود گفتند که إِنَّا وَجَدْنَا بدرستی که ما
یافته‌ایم آبَاءَنَا پدران خود را عَلَىٰ أُمَّةٍ بر دینی و کیشی وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم و بدرستی که ما بر اعقاب مُقْتَدُونَ
اقتدا کنندگانیم بر ایشان اینکه تخصیص مترفین شعوراست برانکه تنعم و حب بطالت ایشانرا از نظر کردن در دلایل منصرف بتقلید
ساخته قُلْ بگو ای محمد و حفص قال میخواند یعنی آن پیغمبر بعد از استماع اینکلام از ایشان گفت أَوَلَوْ جِئْتُكُم آیا متابعت پدران
نادان خود میکنید و اگر چه آورده‌ام شما را بِأَهْدَىٰ دینی راست و بهدایت نزدیکتر مِمَّا وَجَدتُّمْ عَلَيْهِ از آنچه یافته‌اید
بر آن آبَاءَكُمْ پدران خود را یعنی اگر بالفرض آنچه شما دعوی میکنید حقست موصل بهتدی من آنچه بشما آورده‌ام احق و اصوب
بطریق هدایت و رشاد و تعبیر آن اولی و اوجب ایشان بجهه رسوخ تقلید و فرط عناد و افراط پیغمبر خود از نظر کردن و تفکر نمودن
ایشان قَالُوا گفتند در جواب پیغمبر إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ بدرستی که ما بدانچه فرستاده شده‌اید بدان ای مدعیان نبوة كَافِرُونَ
ناگروندگانیم فَانتَقَمْنَا پس انتقام کشیدیم مِنْهُمْ ازین مقلدان بعذاب استیصال فَانظُرْ پس درنگر ای بیننده بدیده
بصیرت كَيْفَ كَانَ چگونه باشد عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ سرانجام کار تکذیب کنندگان و چون حق تعالی مذمت تقلید فرموده امر نصف جزو
کرد باتباع دلیل در عقب آن ذکر قصهٔ ابراهیم علیه السلام نمود که تابع حجت بود و موحد بجهه و فیه بود که وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن
ای محمد چون گفت ابراهیم خلیل علیه السلام بعد از خروج از غار لِأَبِيهِ مر عم خود را که بمنزله پدرش بود در تربیت و شفقت وَقَوْمِهِ
و مر گروه خود را که بعبادت بتان و ستارگان مشغول بودند إِنَّنِي بَرَاءٌ بدرستی که من بیزارم مِّمَّا تَعْبُدُونَ از آنچه
پرستش میکنید مر آنرا إِلَّا الَّذِي لکن آن خدائی که فَطَرَنِي بیافرید مرا و پیدا فرمود فَإِنَّهُ بدرستی که او سَيَهْدِينِ
زود بنماید که راه راست نماید مرا بتوفیق دادن در نفس او وَجَعَلَهَا و گردانید ابراهیم توحید را یعنی کلمهٔ طیبه لا اله
الا الله یا کلمه انی براء مما تعبدون الا الذی فطرنی كَلِمَةً بَاقِيَةً کلمهٔ پاینده فِي عَقِبِهِ در عقب خود یعنی در میان
فرزندان و لهذا در میان اولاد او همیشه موحدی بود و پیوسته صاحب دعوتی در میان ایشان مردم را بدین اسلام ترغیب
مینمود لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا شاید که همه اولاد او رجوع نمایند بسوی خود در توحید و اخلاص و تبری از شرک و از امام جعفر
صادق علیه السلام مرویست که مراد بکلمه باقیه که ابراهیم در میان اعقاب خود گذاشت امامتست چه تا روز قیامت در میان اولاد او
باقی خواهد بود و لهذا از سدی منقولست که مراد بعقب آنحضرت آل محمد است و بعد از ذکر قصه ابراهیم تعداد نعم خود میکند
بر قریش و میگوید که بسبب کفر و شرک تعجیل عقوبت ایشان نکردیم بَلْ مَتَّعْتُ بلکه برخورداری دادم هَٰؤُلَاءِ آن گروه را

وآباءهم

وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشانرا بطول اعمار و طول تنعم حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ تا زمانی که آمد بدیشان سخن درست
که کلمهٔ توحیدست یا قرآن وَرَسُولٌ مُّبِينٌ و پیغمبری آشکارا بمعجزات ظاهره یا بیان کننده توحید بآیات بینه وَلَمَّا
جَاءَهُمُ الْحَقُّ و هنگامی که آمد بدیشان سخن حق بجهت تنبیه ایشان از خواب غفلت و جهالت اذعان نکردند و بوظایف
شکرگذاری آن اقدام ننمودند بلکه انکار و جحود را زیاده گردانیده قَالُوا هَٰذَا گفتند اینکه محمد با آورده یعنی قرآن
سِحْرٌ جادوئیست وَإِنَّا بِهِ و بدرستی که ما بآن كَافِرُونَ ناگروندگانیم و باور نداریم که آن از نزد خدای تعالی پس استخفاف
آن کردند و با رسول آغاز مکابره و معانده نموده در کفر افزودند وَقَالُوا و گفتند لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرستاده نشد هَٰذَا الْقُرْآنُ
این قرآن بر تقدیر آنکه از پیش خدایست عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ بر مردی که یکی از این دو دیهست یعنی مکه و طایف
عَظِيمٍ بزرگ قدر یعنی صاحب مال و منال و خدم و حشم مالامال چون ولید بن مغیره یا عتبه بن ربیع یا حبیس بن شریق
که از مکه اند یا عروه بن مسعود ثقفی یا حبیب بن عمر ثقفی یا کنانه بن عبد یا لیل که از طایف‌اند غرض کفار آن بود که چون رسالت
منصبی جلیل القدرست و عظیم المرتبه میبایست که نامزد مردی میبود که از حیثیت جمع زخارف دنیویه و نفاذ حکم و فور خیل
و حشم سرآمد همه کس میبود و ندانستند که منصب رسالت شایستهٔ شخصی است که متحلی بفضایل روحانی و متجلی بانوار کمال
قدسی و متخلی از رذایل نفسانی و صاحب نفس جامع صفات سنیه باشد و متحلی از اخلاق سنیه و لهذا حق تعالی انکار
قول ایشان نموده فرمود که أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ آیا ایشان بخش میکنند رحمت پروردگار ترا که نبوتست یعنی نه انست
که مفاتیح رسالت در قبضهٔ اقتدار ایشانست تا بر هر که اراده کنند فتح باب نبوة کنند نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم ما بخش کردیم
در میان ایشان مَّعِيشَتَهُمْ چیزی را که بسبب زندگانی ایشانست از ارزاق فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا و ایشانرا
از تدبیر و تعیین آن عاجز خوانده و هرگاه ایشان از تدبیر قسمت ارزاق عاجز باشند با آنکه مخصوص بمصالح دنیویه ایشانست چگونه
در امر رسالت که اعلی مراتب انسانیه است تصرف نمایند و آنرا بمشیت خود متعلق سازند و نیز بجهت تاکید قول مذکور میفرماید
وَرَفَعْنَا و برداشته‌ایم بَعْضَهُمْ برخی از آنها را یعنی آدمیانرا فَوْقَ بَعْضٍ در بالای برخی دیگر دَرَجَاتٍ
درجهای از روی بالکه بسط ارزاق مشغوفست و دیگری بجهت قبض آن ملهوف یکی بجهت توانستند و دیگری به بندگی در بند
و شخصی بزور و بازوی خود مغرور و دیگری بضعف ناتوانی خود ملول و رنجور و این رفع و خفض و قبض و بسط لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم
بَعْضًا بجهت آنست که تا فرا گیرند برخی آدمیان برخی دیگر را سُخْرِيًّا مسخر سازند و رام کنند در عمل تا بعضی کار فرمایند

بایستی چرا که یکی بمال معاون دیگری باعمال مساعده دیگری نماید و بسبب آن مهمات ایشان ساخته شود و معاش ایشان پرداخته گردد و موجب
ایتلاف و استیناس همه ایشان شود و بسبب انتظام قوام عالم گردد و شبهه نیست که تفویض امر رفع و خفض و بسط بندگان مظنهٔ خلل
در عالم و وقوع مهالک و مفاسد در میانهٔ بنی آدم و هرگاه بسبب تفویض تدبیر معیشت دنیه به بندگان عواقب امور ایشان بخلل
و فساد ادا کشد پس چگونه امر نبوة که رحمت کبری و رافت عظمی است و واسطهٔ حیازهٔ حظوظ عقبات در قبضهٔ تصرف ایشان
تواند بود وَرَحْمَتُ رَبِّكَ و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت و آنچه تابع آنست از فوز و نجات و وصول بروضات جنات
خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بهتر است از آنچه جمع میکنند کافران از حطام این جهان و آنرا سرمایهٔ بزرگی خود میدانند پس اخبار مینماید
از اموال این جهان و قلت مقدار آن و نزد آن پیغمبر میکه وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ و اگر نه کراهت و نخواستن او بودی که

کراهة و نخواستن

گشتندی آدمیان أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه مجتمع بر اختیار کفر بر ایمان و اختیار حب دنیا و حرص آن بر آن جهان لَجَعَلْنَا
هر آینه میگردانیدیم لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَٰنِ برای کسی که کافر گردد بخدای لِبُيُوتِهِمْ مر خانهای ایشان را و این بدل الاشتمال است از
لمن یکفر یعنی میگردانیدیم خانهای کافران را سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ سقفها از نقره وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا بر بالای آن خانها
يَظْهَرُونَ بر آیند و خود را ظاهر سازند وَلِبُيُوتِهِمْ و مر خانهای ایشان را أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا درها و تختها که بر آن
يَتَّكِئُونَ تکیه کنند همه از نقره یعنی چونکه دنیا در پیش ما قدری و قیمتی ندارد پس اگر نه کراهت آن بودی که مردم در طلب دنیا
جمع شدندی و طماع ایشان بر محبت آن مشغول شدندی و از عبادت و فرمان برداری باز ایستادندی و میل بکفر و ناسپاسی
کردندی هم سقف خانها و نردبانها و درهای خانها و تختها کافران همه از نقره کردی وَزُخْرُفًا و طلا ساختی
یعنی اصل آن از نقره سفید و زخرف آرایش آن از زر سرخ و در معنی این آیه حدیث مشهور که اگر دنیا مقدار پر پشه
قدر میداشت هرگز یکشربت آب بکافر ندادی آیه دالست بر لطف الهی بر بندگان برانکه او سبحانه قصدی امری نمیشود
که موجب مفسده بنده و مودی بکفر پس بطریق اولی که او فاعل کفر بنده شود و مرید آن باشد بعد ازان در تحقیر حطام دنیا و
توفیر نعم عقبا میفرماید که وَإِنْ كُلُّ ذَٰلِكَ و نیست آنچه مذکور شد لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مگر برخورداری
زندگی این سرا که در صدد زوال و فنا است وَالْآخِرَةُ و نعمت آخرة یعنی بهشت جاودانی عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار
تست لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران است که از الواث شرک و معاصی احتراز فرموده اند یا از مستلذات دنیا روی بر
تافته و بالکلیه متوجه عقبا شده و بعد از ذکر وعید متقیان در وعید کافران میفرماید که وَمَنْ يَعْشُ و هر که

خود را بر کوری دارد عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ از یاد کردن خدای که متصف بصفت رحمت است یا از کلام عارف بحقیقت آن یعنی
هر که چشم بپوشد و اعراض نماید از نظر کردن در عجایب نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا تقدیر کنیم از برای او دیوی را یعنی
دیو را بجهت آن تعامی و تجاهل بحال خود باز گذاریم و نظر التفات از و باز گیریم پس نزد اینحال شیطان بر او مستولی آید
فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ پس آن شیطان مر او را همنشین و مصاحب شود و پیوسته با غوا و اضلال و وسوسهٔ او مشغول گردد
یکی از زهاد حکایت کند که با یکی از مومنان جن دوستی داشتم وقتی در مسجد نشسته بودم آن جنی گفت که این مردم را
چگونه می بینی گفتم بعضی را بخواب و بعضی در خواب گفت آنچه بر سرهای ایشانست می بینی گفتم نه چشمهای مرا بمالید دیدم که
بر سر هر یکی غرابی نشسته بعضی را بالها بچشم فرو گذاشته و بعضی را گاهی بالها فرو میگذارد و گاهی بر میدارد گفتم این چیست
گفت اینها شیاطین اند که بر سرهای ایشان نشسته اند و بر هر یکی بقدر غفلت وی بر او مستولی یافته پس این آیه تلاوت
نمود که وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ و چون عاشی و شیطان در مقام اسم جنس اند ضمیر
جمع بآن راجع داشته میفرماید که وَإِنَّهُمْ و بدرستی که آن دیوان لَيَصُدُّونَهُمْ باز میدارند اهل عشا و کوری را عَنِ
السَّبِيلِ از راه حق وَيَحْسَبُونَ و می پندارند آن عاشیان أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ که ایشان راه یافتگانند یا گمان
می برند که دیوان از اهل هدایت اند و بجهت این گمان فاسد همیشه تابع قرین خود اند حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا تا وقتی که بیایند
هر دو یعنی عاشی و شیطان او بموقف جزای ما که عرصه محشر است و حفص جاءنا میخواند بصیغه واحد یعنی بیاید آن عاشی
و قرین او را در یک زنجیر کشیده بمحشر آرند و بدوزخ افکنند موید قراءة اولست و از قتاده نیز مرویست که شیطانی که
در دنیا قرین او بوده هیچ در آخرت نیز ملازم او باشد تا که او را بدوزخ برد همچنانکه بنده مومن که فرشته موکل او بوده باشد
از و مفارقت نکند تا که او را ببهشت رساند و نزد بعضی مراد با این شیاطین انس اند که رؤسای کفار اند و مفصل این معنی
و بر هر تقدیر چون عاشی و قرین او بموقف محشر حاضر شوند قَالَ گوید عاشی با قرین خود يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ کاشکی
بودی میان من و میان شما بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ دوری میان مشرق و مغرب یعنی کاشکی چند مسافت میان من و تو ما
مسافتی بودی که میان مشرق و مغربست تا هرگز نزدیک تو نبودمی و بتو مقرون نشدمی فَبِئْسَ الْقَرِينُ پس بد همنشینی تو در
اثنای این تمنا فرشته بفرمان خدا با عاشیان خطاب کند که وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ و سود نه بخشد شما را امروز این تمنا
إِذْ ظَلَمْتُمْ چون ظلم کرده و واضح شد که ستم کرده اید بر نفسهای خود و عدم نفع تمنا شما أَنَّكُمْ بسبب آنست که شما همه فِي الْعَذَابِ

در عذاب دوزخ مشترکون انبازان بجهة آنکه در سبب عذاب شریک یکدیگر بوده‌اید ویا نفع ندهد شمارا آنکه در عذاب شریک یکدیگرید
یعنی اشتراک شما در عذاب سبب تخفیف عذاب از هیچکدام نشود بلکه با وجود اشتراک هر یک از شما فوق طاقت خود بعذاب
مبتلا شوید بخلاف آنکه در دنیا باشتراک یکدیگر در امور صعبه منتفع میشدید آورده‌اند که حضرت رسالت صلعم بایمان قوم خود بسیار
راغب بود و هر چند ایشانرا بر دین اسلام بیشتر دعوة مینمود عناد و انکار ایشان افزون تر میشد و ازین ممر تعب
بسیار و ملال بیشمار بآنحضرت میرسید حق تعالی آیه فرستاد که افانت آیا تو ای محمد تسمع الصم میشنوانی کرانرا
او تهدی العمی یا راه نمایی کنی کورانرا ومن کان وآنرا که باشد فی ضلال مبین در گمراهی هویدا و پیدا
یعنی نمیتوانی شنوانید سخن حق را یا نمایی طریق هدایت را بآنانی که گوش هوش ایشان از شنیدن سخن حق گران است و دیده
دل ایشان از ادراک راه حق تیره و بی نور و قادر نیستی بر هدایت جماعتی که ضلالت وغوایة ایشان در کمال ظهور است
بر وجهی که آن بر هیچ عاقلی پوشیده و پنهان نیست خلاصه معنی آنست که چون قدرة نداری بر آنکه بطریق اجبار و اکراه ایشانرا
بدین اسلام درآری پس برابلاغ اختصار نما و تعب بسیار بخاطر خود راه مده که ایشان مستوجب عقوبت و هلاکت اند
فاما نذهبن بك پس اگر ببریم ترا با جوار رحمت خود پیش از آنکه تو انتقام از ایشان کشی فانا منهم پس بدرستی
که ما از ایشان منتقمون انتقام کشنده‌ایم بعذاب و نکال در دنیا و عقبا او نرینك یا اگر خواهیم که بنماییم ترا الذی
وعدناهم آنچه وعده داده باشیم ایشانرا از عذاب و عقاب در زمان تو مثل قصه روز بدر فانا علیهم پس بدرستی
که ما در عذاب کردن ایشان در حیوة تو مقتدرون توانائیم یعنی بهر حال ایشان معذب خواهند شد و بنکال
ما گرفتار خواهند گشت یا در حیوة تو و بعد از وفات تو مرویست که چون آنحضرت را اخبار کردند از آنچه بعد از وی
واقع شد از فتن عظیم اثر اندوه و ملال بر جبین مبارک او ظاهر گشت و تا در حیوة بود اثر تبسم و طلاقت وجه از وی ظاهر
نشد و صاحب طبرسی آورده که جابر بن عبد الله انصاری روایة کرده که من در حجة الوداع حاضر بودم حضرت رسول صلعم
خطاب باصحاب خود کرد و گفت باید که من شمارا بعد از خود کافر نیابم یعنی باید که پس از من بر نگردید و گردن یکدیگر را بشمشیر
نزنید پس گفت سوگند میخورم بخدا که اگر بضرب الرقاب یکدیگر مشغول شوید بیاید مرا در آن لشکری که با شما حرب و محاربه کنند نزنید
پس در خود نگاه کردند امیر المؤمنین علی را دید گفت یا علی یا علی یا علی و بروایتی صد بار تکرار این نام کرد جابر گفت فی
الحال دیدیم که اثر وحی بروی ظاهر گشت و خدای تعالی برا تر این آیه که فاما نذهبن بك فانا منهم منتقمون بعلی ابن ابی طالب

وانچه در تفسیر اهل البیت مذکور است فانا منهم منتقمون بعلی مؤید اینقولست و چون کفار ازین تنبیه متنبه نشدند و عناد و انکار
کردند حق تعالی رسول خود را فرمود که چون ایشان با تو در مقام فاستمسك پس چنگ درزن بالذی اوحی
الیك بآنچه وحی کرده شده است بسوی تو از آیات و احکام و اوامر و نواهی و ملازم آن باش انك بدرستی که تو
علی صراط مستقیم بر راه راستی که اصلا کجی در آن راه ندارد وانه و بتحقیق که آن وحی یعنی قرآن لذکر لك
هر آینه شرف است و عزتی مر ترا ولقومك و مر گروه ترا که قریش اند یا سایر امت وسوف تسئلون
زود باشد که پرسیده شوید ای بندگان از قیام نمودن بحق آن و تعظیم کردن احکام آن و شکر گذاری آن مشغول واسئل
و بپرس ای محمد من ارسلنا من قبلك از امم کسانی که فرستاده بودیم پیش از تو من رسلنا از رسولان
یعنی از مؤمنان اهل کتاب که علمای دین ایشان بوده‌اند استفسار نما یا از جمیع امم ایشان از یهود و نصاری سؤال کن
اجعلنا آیا گردانیده‌ایم یعنی فرموده‌ایم در کتب منزله ایشان من دون الرحمن بجز از خدای آمرزنده
مهربان آلهة یعبدون خدایان پرستیده از اوثان و غیر آن یعنی از ایشان بپرس که هیچ امر کرده‌ام بعبادة
بتان و هیچ ملتی از ملل ایشان بپرستش کسی بجز خدای معبود بوده مراد ازین استشهاد است باجماع جمیع انبیا بر
توحید زهری و سعید و ابن زید گفته‌اند که چون در شب معراج رسول صلعم بآسمان بردند جمع رسل جمع شدند و در پس آن
حضرت نماز کردند حق تعالی این آیه فرستاد و گفت بپرس یکی ازین رسولان که پیش از تو بوده‌اند که من هیچکس امر
خدایان که کرده‌ام بعبادة خدایان که غیر از من باشد و حضرت چونکه از ایشان اعلم بود از ایشان این سؤال نکرد چنانکه در بعضی
آثار آمده که جبرئیل از میکائیل پرسید که پیغمبر از انبیا این سؤال کرد میکائیل فرمود که یقین او از آن کاملتر بوده ایمان
اسحق او ازین محکم تر است که این سؤال کند پس درین صورت این امر بسبیل اباحت بجهة نه وجوب است و محمد بن اسحق
روایت کند از ابو اسحق احمد بن محمد ثعلبی که امام اصحاب حدیث است و از رؤسای اهل سنت که ابن عباس
و عبد الله مسعود از رسول خدا روایت کرده‌اند که چون شب معراج مرا بآسمان بردند و انبیا را جمع کردند فرشته‌ای با ایشان
بمن فرشته آمد که حضرت عزت میفرماید که ازین پیغمبران بپرس که ایشانرا بچه چیز فرستاده‌اند رسول خطاب کرد که ای پیغمبران
که شما را بر چه چیز مبعوث شدید گفتند علی ولایتك و ولایة علی ابن ابی طالب یعنی ما را برد هستی تو و دوستی علی ابن
ابی طالب فرستاده‌اند چه شما مولای جمیع اهل توحید ید و مقتدای همه ایشان و چون اهل کتاب بین منتسب بموسی

وبیش بوده از آنجهت بعد از سوال از احوال رسل قصهٔ ایشان را متصل ساخت بآن و فرمود که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا
مُوسَىٰ و بتحقیق که فرستادیم موسی را بِآيَاتِنَا بمعجزات خود که علامات روشن بود بر صحت نبوة او إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
وَمَلَئِهِ بسوی فرعون و اشراف قوم او فَقَالَ پس گفت إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ بدرستی که من فرستادهٔ قدم
پروردگار عالمیانم فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا پس آنهنگام که آورد بدیشان نشانهای ما چون عصا و ید بیضا و طوفان
و جراد و قمل و ضفادع و دم و غیر آن إِذَا هُمْ آنگاه ایشان مِنْهَا يَضْحَكُونَ از آن میخندیدند یعنی در اول
حال که آنرا میدیدندی الکه در آن تامل کنند باستهزا و سخریهٔ آن مشغول شدند وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ و ما نمینمودیم
ایشانرا بر سبیل تعاقب هیچ معجزه که نشانهٔ نبوت و صحت موسی بود از طوفان و جراد و قمل و امثال آن إِلَّا هِيَ
مگر آنکه آن أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا بزرگتر بود از مانند آن که پیش از آن نموده بودیم بمیز که مختص بود بنوعی از اعجاز
که بآن اعتبار مفضل بود بر اخت خود که پیش از آن واقع شده بود و یا آیات تسع موصوف بودند در فضل و کبر
بروجهی قریب بیکدیگر بودند در فضل که مردمان در تفضیل هر یکی از آنها اختلاف کردند بعضی تفضیل آیهٔ طوفان بر جراد
میکردند و برخی بعکس و بعضی ضفادع را اکبر از غیر آن میدانستند و بعضی آیتی دیگر و باقی برین قیاس وَأَخَذْنَاهُمْ
هُم بِالْعَذَابِ و گرفتیم ایشانرا بعذاب قحط و جراد و ضفادع و غیر آن لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا شاید که برگردند
یعنی اراده اینکه رجوع کنند از ملت باطله موصلت بهاویه و چون دانستند که این معجزات عین عذاب است ایشانرا
در مقام استغاثه در آمده وَقَالُوا و گفتند با موسی که يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ ای مرد جادو و یعنی ای عالم و ماهر
و ذکر او بصیغهٔ سحر جهة تعظیم بود چه علم سحر پیش ایشان علمی بزرگ و صنعتی پسندیده بود یعنی ای مقدم در علم سحر
و غالب بر تمام ساحران یا آنکه همیشه چون موسی را باین نام میخواندند درین وقت نیز بطریق عادهٔ قدیم گفتند ای
ساحر ادْعُ لَنَا بخوان برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را بِمَا عَهِدَ بانچه عهد کرده است یعنی بعهدی که او راست
عِنْدَكَ نزدیک تو و آن استجابت دعای است یا کمال ایمان و طاعت و یا منصب نبوة چه هر یک از آن
مستلزم اجابت دعاست یا ضامن شدن او برفع عذاب از هر که مهتدی شود پس در کشف عذاب از ما دعا
کن و او را بخوان إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ بدرستی که ما راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود بتو ایمان آریم
فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ پس آنهنگام که برداریم و دفع کردیم از ایشان عذاب را بدعای موسی

اذا

۴

إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ همان زمان ایشان عهد شکستند و از آنچه گفته بودند برگشتند و بآن کار نکردند و چون فرعون اجابت دعای
موسی در کشف عذاب بدید و ترقی و اعتلای او روز بروز معاینه نمود و ترسید که مردم از او برگردند و بموسی بگروند و مملکت
سلطنت او روی بزوال نهد پس دام تلبیس گسترده دانهٔ خداع در و تعبیه نمود و بانبوه که همه قبطیان را در یکجا جمع کرد و بر بلندی
بر آمد و بعرض عظمت و حشمت و بسط مملکت خود و اظهار حقارت موسی بحجت تکریم بر آمد وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ و ندا کرد
فرعون بنفس خود فِي قَوْمِهِ در میان قوم خود قَالَ گفت بدان ایشان يَا قَوْمِ ای گروه من أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ
آیا نیست مرا پادشاهی مصر از اسکندریه تا سرحد شام و روم و چون آب نیل بسبعه و شصت جوی منقسم بود
بچهار جوی بزرگ از آن که نهر الملک و نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنیس بگفته در میان باغ آب از زیر قصرها بر میرفت
از آنجهت بعد از فخر کردن بپادشاهی خود افتخار نمود باین جویها و گفت وَهَٰذِهِ الْأَنْهَارُ آیا نیست این جویها که آب نیل
تَجْرِي مِنْ تَحْتِي درین حال که میرود در زیر قصرهای من یا این جویها در تحت تصرف منند و بفرمان من میروند أَفَلَا
تُبْصِرُونَ آیا نمی بینید عظمت و حشمت مرا و ضعف و مذلت موسی را پس بگمان که موسی از من است أَمْ أَنَا خَيْرٌ
بلکه من بهترم مِنْ هَٰذَا الَّذِي از اینکس که در مملکت من هُوَ مَهِينٌ او خوار و بیمقدار است وَلَا يَكَادُ يُبِينُ
و نزدیک نیست که روشن بسازد سخن را یعنی بجهت بستگی زبان سخن بروجهی ادا نمیتواند کرد که مفهوم شود و مراد است
موسی با آنکه عقده و عجز از او معقود است طلاقت لسان و فصاحت بیان که مستلزم کمال رجالت نیز ندارد
او را تنبه آن باشد که با من لاف برابری و دعوی پیغمبری کند از بعضی منقول است که حق تعالی در حینی که موسی را پیش فرعون فرستاده
عقده از زبان او برداشته بود چنانکه وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي و جواب بقد اوتیت سؤلک یا موسی مجزو است بران پس
مراد فرعون ازین قول اخبار بود از لکنتی که پیش ازین داشته و گویند قوم فرعون موسی را پیش از رسالت برین دیده بودند
بودند و از رفع عقده خبر نداشتند و فرعون ازین معنی با خبر بودند از آنجهت ذکر عقده و اسباب نقص ایشان کرد تا انید ازو
و از روی امانت اظهار این معنی نمود بر ایشان وجه آنکه گفته که بعد از رفع لکنت اندک ثقلی از آن باقی مانده بود از آنجهت فرعون
او را باین سرزنش و چون رسم آن زمان این چنین بود که هر که پیشوای خود میکردانیدند دستوانهای طلا در دست او میکردند
و طوق زر در گردن او و قلاده حمایل خند ازین سبب فرعون بعد از اظهار شوکت و حشمت خود و وصف موسی بذلت و حقارت
و قلت انصار با قوم خود گفت که اگر موسی راست میگوید که از نزد خدای سلطنت و ریاست قوم نامزد شده فَلَوْلَا أُلْقِيَ

عَلَیْهِ پس چرا افکنده نشد براو أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ دستوانها از زر و سیم یعنی چرا خدای او را دستوار زرین نداد
أَوْ جَاءَ یا چرا نیامده اند مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ با او فرشتگان مُقْتَرِنِينَ در حالتی که پیوستگان باشند با او و برای اعانت او
چه هر پادشاهی که ایلچی بجایی میفرستد جمعی را از خواص خدم خود بخدمت او نامزد میکند تا ممد و معاون او باشند باو
برای اعانت او پس چگونه جایز باشد که خدای تعالی مردی درویش را بی یار و مددکار برسالت فرستد فَاسْتَخَفَّ
پس سبک عقل یافت فرعون باین مقدمات واهیه و تسویلات رکیکه و تخیلات فاسده قَوْمَهُ گروه خود را در طاعت
خود یا طلب خفت و لینه کرد از ایشان در مطاوعت کردن و منقاد شدن باو فَأَطَاعُوهُ پس فرمان بردند او را از متابعت موسی
بالکلیه روی برتافتند إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان یعنی قبطیان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان از حد عبودیت
فرمان برداری او بلکه خارج از طریق عقل که بسبب مال فانی فرعون را بر موسی ترجیح داده تبعیت او اختیار کردند فَلَمَّا
آسَفُونَا پس آنهنگام که بسیار غضبناک و خشمناک ساختند ما را بافراط نمودن در عناد و عصیان و اسراف کردن در
مکابره و طغیان انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ کینه کشیدیم از ایشان از برای اولیای خود و از بغض و رضای خدا اراده تعذیب
مجرمانست و اثابه مطیعان فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس غرق ساختیم همه ایشان را در دریا فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا پس
گردانیدیم ایشان را قدوه کافرانی که بعد از ایشان بوجود آیند یعنی ایشان را پیش رو منکران آینده گردانیدیم تا اقتدا
بایشان کنند در استحقاق مثل عقاب ایشان قتاده گفته که ایشان را پیش رو دوزخیان ساختیم وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ
و گردانیدیم ایشان را مثل سایر و جاری برای پسینیان تا آنرا امثال گویند و از قصه عجیبه ایشان عبرت گیرند و پند پذیر شوند
و از انجام نظر کنند در انکه هر که بجزی تفاخر کند سبب هلاکت او همان چیز باشد چه فرعون بآب نیل فخر کرده بهمان آب غرق شد
آورده اند که چون حضرت رسالت صلعم آیه إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ بر قریش خواند ایشان بسیار در غضب
شدند عبدالله بن زبعری گفت یا محمد این مخصوص بما و آلهه ماست یا جمیع امم درین حکم شریکند حضرت فرمود این
شمار است و آلهه شما را و جمیع امم مشرکه را گفت بخدای کعبه که من خصم تو شدم درین امر الا که گفته که تو دعوی میکنی که
عیسی بن مریم پیغمبر خداست و همیشه بمدح خوانی او و ثنا گستری امت او اقدام مینمایی و تو میدانی که نصاری او را
و عزیر را میپرستند و بعبادهٔ ملایکه نیز ارتکاب میکنند اگر ایشان از اهل دوزخ باشند ما راضییم بالهه خود در جوار
ایشان باشیم پس جمیع قریش از شنیدن این کلام خوشحال شدند و آواز بلند بخنده در آمدند و تصور کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله

بایش ملزم شده و در حال جبرئیل آمد و این آیه آورد وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا و چون زده شد پسر مریم یعنی ابن
زبعری چون عیسی را مثل زد و مجادله کرد با تو به پرستش ترسایان او را إِذَا قَوْمُكَ آنگاه قوم تو یعنی قریش کفار مِنْهُ
يَصِدُّونَ از آن مثل آواز بلند برداشته و آغاز فرح و خوشحالی کردند وَقَالُوا و گفتند أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ آیا خدایان
ما بهتر اند أَمْ هُوَ یا عیسی هر گاه او حصب جهنم باشد که ایشان نیز باشند مَا ضَرَبُوهُ نزده اند آن مثل را لَكَ
برای تو إِلَّا جَدَلًا مگر برای خصومت کردن و مستهزء نمودن نه برای تمیز حق از باطل بَلْ هُمْ بلکه ایشان در جمیع احوال
قَوْمٌ خَصِمُونَ گروهی اند شدید الخصومت و حریص بر لجاجت مراد حق تعالی از انما تعبدون و مقصود حضرت رسالت صلعم
ازانکه شما و خدایان شما حصب دوزخ اید بتانست نه غیر آن و محالست که مقصود خدا و رسول انبیا و ملایکه باشند و ابن زبعری
جهت خداع و خبث باطن و حب جدال و مکابره چون کلام خدا و رسول را دید که لفظ آن محتمل عموم است با آنکه عالم بود که
مراد بآن اصنام است نه غیر آن صرف معنی آن بشمول عموم و آنرا حمل کرد بهر معبودی که ما سوی الله سبحانه است و حضرت
چون دانست که مباحثه او عین عناد و محض مجادله است در جواب آن ساکت شده هیچ در مقابل آن نگفت تا آنکه حق در جواب
آن فرموده که إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى و بعضی این آیه اعلام نموده که آیه مخصوص باصنام است و دیگر آنکه ظاهر قول وما تعبدون
از برای قول ذوی العقول نیست پس شامل عام نباشد و قولی در سبب نزول آیه آنست که حضرت رسالت صلعم با صنادید قریش
گفت که هیچ چیزی نیست در آنکه از بدون خدای می پرستند چیزی گفتند که عیسی معبود ترسایانست و تو دعوی میکنی که او بنده خیری
صالح است پس در وی هیچ خیری نباشد قریش این سخن فریاد کشیدند و گمان بردند که حضرت ازین سخن الزام یافت این آیه
نازل شد و در تفسیر اهل بیت علیهم السلام از امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که آنحضرت فرمود که روزی
نزد رسول آمدم و او در میان جمعی از صنادید قریش نشسته بود چون مرا دید زمانی در من نگاه کرده فرمود که ای علی مثل
تو درین امت همچون عیسی است که قومی وی را دوست داشتند و در دوستی او غلو کردند بالوهیت او هلاک گشتند و گروهی وی را
دشمن داشتند و در دشمنی او افراط کردند هلاک شدند و قومی در طریق اقتصار سلوک کرده نجات یافتند و حال تو ای علی
نیز درین امت چنین است زیرا که گروهی ترا بالوهیت اذعان کنند و فرقه دیگر ازین امت ترا دشمن دارند و در حق تو
سخنان بیهوده و کلمات ناپسندیده و عبارات نا اندیشیده گویند پس هلاکت طایفه اولی در جانب افراط باشد و هلاکت فرقه
ثانیه در طرف تفریط و چون قریش این سخن شنیدند بر ایشان گران آمد بخندیدند و گفتند محمد پسر عم خود را تشبیه میکند

بانبیا و رسل این آیت نازل شد که چون عیسی مثلی زده شد یعنی چون علی مماثل عیسی گردانید قوم ترا ضعیف انگاشتند
و از غایت جهل کلام ترا غیر صحیح پنداشتند و خدای تعالی عالمست باستهزای ایشان و عدم تصدیق ایشان بمقالهٔ تو پس گفتند
هرگاه علی مماثل عیسی شد پس خدایان از عیسی بهتر خواهند بود و بیان نکردند این کلام مگر بجهة جدال و عناد و نیز از ائمه هدی علیهم السلام
منقولست که چون رسول در جنگ سلاسل در حق امیر المؤمنین علی فرمود که بخدای که اگر نه آن بودی که میترسم از آنکه جماعتی
از امت من در حق تو آن گویند که ترسایان در حق عیسی مریم میگویند من امروز در حق تو سخنی گفتمی که بهیچ گروه نگذشتی الا
خاک قدم تو بر گرفتندی و بآن طلب شفا کردندی منافقان چون این کلام از سید انام شنیدند گفتند ما رضی لابن عمه مثلا
الا بالمسیح بن مریم راضی نیست محمد که پسر عم خود را مثلی زند الا بعیسی مریم حق تعالی این آیه فرستاد و بعد از آن در وصف
عیسی فرمود که ان هو نیست عیسی الا عبد انعمنا علیه مگر بنده که منت نهاده ایم بر او بمنصب رسالت و آفریدن
او بی بودن پدر وجعلناه مثلا و گردانیدیم او را داستانی غریب و عجیب که مثل سایر است لبنی اسرائیل مر فرزندان
یعقوب را یعنی ولادت او بی بودن پدر قصه ایست که در غرایب مثل است جاری گشته در میان بنی اسرائیل پس بجهة تنبیه بر کمال
قدرت خود پیغمبر ما بگو که ولو نشاء و اگر خواهیم یعنی اگر حکمت و مصلحت ما تقاضا کند لجعلنا هر آینه گردانیم منکم
ملائکة از شما فرشتگان یعنی شما را هلاک سازیم و بدل از شما فرشتگان را جای دهیم تا ایشان فی الارض یخلفون در زمین
از پی در آیند شما را یعنی بیسی اگر چه عجیب و غریبست لیکن خدای تعالی قادرست بر چیزی که اعجب از آنست از اهلاک همه شما
یا از تولید ایشان از شما همچون تولید عیسی از انثی بی بودن پدری تا بسبب این ابدال عارف شوید بقدرت باهره و بدانید که
ملایکه همچو شما متصفند بصفت امکان و بوسیله این عالم شوید باینکه ذات قدیم او سبحانه متعالیست از انتساب ملائکه باو
وانه و بتحقیق که عیسی لعلم للساعة هر آینه انگیزیست که بآن دانسته شود نزدیک شدن قیام قیامت چه نزول او
از آسمان یکی از شرایط قرب قیامتست و از جمله علامات آن در حدیث آمده که عیسی بعد از تسلط دجال از آسمان
فرود آید در زمین مقدسه نزدیک مناره بیضا بر بالای کوهی که آنرا افیق خوانند و دو جامهٔ مصری پوشیده باشد
و موی سر او با دهان گو طراوه بوده و هر دو کف دست خود را بر بالای دو فرشته نهاده و هر دو رخساره مبارکش غرق
عرق شده بمرتبه چون سر در پیش افکند قطرات از رویش ریزان گردد و چون سر بالا کند قطرها بر روی وی بسان مروارید
روان شود نفس بهر کافر که رسد بمیرد و هر جا که چشم وی بر آن افتد نفس وی بر آن رسد پس در طلب دجال روان گردد

و در باب لد که موضعیست در ولایت شام بدو رسد و در دست او حربه باشد آنرا بر او زند و او را بکشد پس صاحب الامر بقتل
رسانند
خروج فرماید و عیسی با همه نصاری برابر بقتل رسانند و کسر صلیب و اصنام نماید و بیع و کنایس را خراب کند و همه نصاری اسلام
مگر جماعتی که ایمان آرند پس به بیت المقدس آید و صاحب الامر در نماز صبح و بروایتی نماز عصر باشد اشاره باو کند که
پیشتر آی و امامت نمای او دست بگیرد و گوید تو اولیتری که نایب پیغمبر آخر الزمانی و در صحیح مسلم از ابو هریره روایت کند
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که عیسی نزول کند از آسمان پس امیر شما که صاحب الزمانست باو گوید بیا و از برای ما در نماز
امامت کن او از قبول این امتناع نماید و گوید بعضی از شما بر بعضی امیرید یعنی منصب امارت امامت مخصوص شماست در حق شما
این از تعظیم این امت مرحومه گردانید پس تو امامت کن و من اقتدا بتو کنم و نیز از آنحضرت صلعم روایتست که فرمود چگونه
باشید شما در آن روزی که پسر مریم در میان شما نزول کند و امام شما از شما باشد که امت میند از اولاد اطهار من
امامت کند و عیسی در نماز اقتدا بانحضرت کند و بعد از آن از آنجا بیرون آیند و یاجوج و ماجوج خروج کنند و عیسی
مومنان را بکوه طور برد و آنجا متحصن شود و غرض آنکه چون معلوم شد که ظهور عیسی از علامات قربست فلا تمترن
بها پس شک مکنید و جدال منمایید بآمدن قیامت واتبعون و پیروی کنید مرا یعنی تابع رسول من شوید هذا این که
شما را میخوانم باو دعوت میکنم صراط مستقیم راه راستست که سالک در آنجا هرگز گمراه نگردد و گویند ضمیر راجع بقرآنست
و معنی آنست که قرآن انگیزنده است بآن ساعت قیامت دانسته شده زیرا که حقیقت در و بیان آن کرده و اعلام بندگان
و بعد از امر و دمان بتنبیه طریق مستقیم نهی ایشان کرده از اطاعت شیطان و فرمود که ولا یصدنکم الشیطان
و باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک راه راست بوسوسه و اغوا یعنی باید که متابعت او نکنید و قدم از راه حق
بیرون ننهید انه لکم بدرستی که مر شما را عدو مبین دشمنیست آشکارا و هویدا از جهة قطع عداوة او که شما را از
نزهتگاه جنان بیرون کرده بزندان محنت انجهان مبتلا ساخت پس بهیچ وجه تابع وسواس او مشوید تا شما را باتش نیران
گرفتار نگرداند بعد از ان احوال عیسی را در حین بعثت خبر میدهد که ولما جاء عیسی و هنگامی که آمد عیسی بالبینات
بحجتها و معجزات واضحه یا آیات انجیل و احکام اوامر و نواهی حضرت ملک جلیل قال گفت مر بنی اسرائیل را قد جئتکم
بتحقیق که آمده ام بشما بالحکمة بشریعتی مشتمل بر حکمت و مصلحت و لابین لکم و برای آنکه بیان کنم و هویدا سازم
برای شما بعض الذی تختلفون فیه آنچه اختلاف میکنید در آن یعنی آن اختلاف که متعلق باشد بامور دین

که مناط تکلیفست نه اختلافی که تعلق بدنیا داشته باشد و خارج از دایرهٔ تکلیف باشد بیان میکنم احکامی را که شما در آن اختلاف
میکنید نه همه احکام شرایع چه بعضی احکام مختلف در توریة مصرح است و اصلا احتیاج به تبیین ندارد و وجه اول اصح است
القصص کیفیت که چون من برای شما تبیین احکام دینیه میکنم فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب خدا با اجتناب نمودن
از معصیت وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در آنچه بشما میرسانم از جانب حضرت عزت إِنَّ اللَّهَ که خدای که بیان نموده او
احکام شریعت را بشما امر میکنم هُوَ رَبِّي او آفریدگار منست وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شما فَاعْبُدُوهُ پس پرستش کنید
او را بیکتایی و یگانگی هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه درست که اصلا سمت انحراف و اعوجاج نپذیرد و موصل
بجنت باشد فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس اختلاف کردند جمعی که فرق متعدد داشتند بعد از عیسی چون یعقوبیه و نسطوریه
و ملکانیه و مرقوسیه و شمعونیه مِنْ بَيْنِهِمْ از میان آنهایی که مخاطب عیسی بودند در قول قد جئتکم بالحکمة یعنی از احزاب
مختلفه از جمله کسانی بودند که عیسی مبعوث شده بود برایشان فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس وای مر آنکسانی را که ستم کردند
از این احزاب مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ از عذاب روزی که دردناکست عذاب وی یعنی روز قیامت بجهة زیادتی تهدید
ایشان میفرماید که هَلْ يَنْظُرُونَ انتظار نمیکشند احزاب بعد از ورود رسل و قرآن إِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت را
أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگهان یعنی منتظر نیستند مگر بآمدن قیامت با ایشان از روی نجاة وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
و ایشان ندانند آمدن آنرا بسبب غفلت و مشغولی ایشان بامور دنیویه و انکار ساعت قیامت الْأَخِلَّاءُ دوستانی که
در دنیا دوستان یکدیگر بوده باشند يَوْمَئِذٍ در آنروز بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند
إِلَّا الْمُتَّقِينَ مگر پرهیزکاران از اهل ایمان که ایشان در قیامت نیز دوستان هم باشند برای آنکه دوستی کافران در
دنیا برای معاونت یکدیگر بوده بر کفر و معصیت و در آنروز بجهة آن محبت و خلت معذب شوند پس دشمن یکدیگر گردند ان
کما قال و یلعن بعضهم بعضا و مؤمنان چون دوستی ایشان برای طاعت خدا بوده و بجهة این بدرجهٔ اعلی و مرتبهٔ عظمی
رسند پس دوستی ایشان بحال خود باشد و مرویست که امیر المؤمنین ع بعد از تلاوت این آیه فرموده که چون دو مؤمن در دنیا
با یکدیگر دوستی کنند و یکی بمیرد از رحمت خدا رود گوید فلان دوست من بوده و مرا بطاعت تو و انبیای تو امر مینموده و از او
ترغیب میکرد و از مناهی زجر میفرمود نظر لطف از وی نگیر همچنانکه مرا هدایت نمود او را نیز بطریق هدایت مستقیم
همچنانکه مرا گرامی داشته او را بکرامت عظیم خود نوازش فرما و چون دو کافر فاسق با یکدیگر دوستی کنند و یکی از آنها پیش از دیگری

بمیرد گوید بار خدایا فلانکس مرا از طاعت و عبادة تو منع میکرد و بر فسق و معصیت تحریض میفرمود و میگفت ما را رجوعی و بازگشتی
بخدا نخواهد بود خداوندا نظر لطف از وی باز دار و بانواع عذاب و اصناف عقاب او را معذب ساز و بدانکه خلت در میان نوع بنی
آدم از چهار وجه بیرون نیست دو از آن مستحسن است و سبب سعادت سرمدی و دو منتج شقاوت ابدی آن دو که مستحسن اند
یکی خلت حقیقیست که آنرا محبت روحانیه خوانند و استناد آن بتناسب ارواح است و تعارف آن چون محبت انبیا و اولیا
و شهدا و اصفیا با یکدیگر دوم محبت قلبیه و آن مستند است بتناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله چون محبت صلحا
و اتقیا در حق یکدیگر و دوستی امم با انبیا و ائمه هدی و اما آن دو محبت که مذموم اند یکی بسبب مصالح است چون محبت
تجار و صناع و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا دوم محبت نفسانیه است و استناد آن بلذات جسدیه و
مشتهیات نفسیه است و چون در قیامت اسباب این دو نوع محبت منقطع شود و غرض و غایة آن بحصول نرسد آن محبت الا
بعد بر شود و بدشمنی مبدل گردد پس باید که مقصود اهل ایمان از خلت و محبت یکدیگر محض رضای الهی باشد و غیر شوب بمقاصد
دنیوی تا در روز حساب بدین خطاب مستطاب سرافراز گردد که يَا عِبَادِ ای بندگان من لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ هیچ ترسی
و هراسی نیست بر شما الْيَوْمَ در این روز از دیدن مکروهات وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ و نه شما اندوهگین شوید بفوت آمال
و مطلوبات و آن بندگان من که بوی ولایت این ندا عم زده اند حرف شده الَّذِينَ آنکسانی اند که آمَنُوا بِآيَاتِنَا ایمان آوردند
بآیتهای کلام ما وَكَانُوا مُسْلِمِينَ و بودند گردن نهاده و خالص سازنده نفسهای خود از شوب شرک و ریا بروجه
اخلاص گردن نهادگان فرمان ما در خبر است که چون خلایق از قبور برخیزند هیچکس نباشد که ترسان و لرزان نباشد تا که
ندای یا عباد لا خوف علیکم الیوم بشنوند پس همه خلایق امیدوار باشند و چون در عقب آن بشنوند الذین آمنوا بآیاتنا کافران
طمع از این قطع کنند پس منادی باهل ایمان گوید که ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید در بهشت أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ شما و زنان مؤمنه شما
در آنجا تُحْبَرُونَ مسرور گردانیده شده باشید بروجهی که اثر آن بر وجه شما ظاهر شود کقوله تعرف في وجوههم نضرة النعيم
بجمال یا گرامی داشته شده بنهایت کرامت و نعمت یا آرایش داده شده بکمال اجمال و غایت زینت يُطَافُ عَلَيْهِمْ گردانیده شود
بر آن مؤمنان که به بهشت در آمده باشند بِصِحَافٍ کاسه‌های پهن مِنْ ذَهَبٍ از زر که از برای اطعام آماده باشد وَأَكْوَابٍ
و کوزه‌های بی‌دسته و بی‌گوشه که از برای اصناف اشربه مهیا شده باشند در آثار آمده که مؤمن در بهشت از یک کاسه هفتاد رنگ طعام
خواهد خورد که در طعم غیر یکدیگر باشند و هیچکدام با دیگری آمیخته نباشند و هر کوزه در وی انواع اشربه باشد علامه گفته که رسول صلی الله علیه و آله

فرمود که شخصی که کمترین و زبون‌تر باشد از همه اهل بهشت فروتر مردی بود که در عقب او کسی دیگر به بهشت در نرود و چون به بهشت در آید
او را از بالای فردوس نظر افکنند که بنگر او نگاه کند صد ساله راه ملک خود ببیند که در آنجا قصرهای بسیار باشد از زر سرخ و خیمه‌های
بی‌شمار زده از مروارید و هر بامداد و شبانگاه هفتاد هزار صحیفه زرین نزد وی آرند در هر صحیفه لونی از طعام که هر چند تناول کند
همان اشتهای اول و کمال خود باشد و اگر همه اهل دنیا بدو رسند می‌آیند آنچه نزد او حاضر شده همه را کفاف بود وَفِيهَا و در بهشت
بود مر ایشان را مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ آنچه آرزو کند نفسها و حفص تشتهیه میخوانند یعنی در بهشت باشد آنچه میل کند آنرا نفسها
از انواع مشروب و مطعوم و مشموم و ملبوس و غیر آن وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ و آنچه متلذذ شود چشمها بنظر کردن در آن در خبر آمده
که شخصی رسول را گفت یا رسول الله من اسب را دوست دارم در بهشت باشد فرمود آری هر چه دل خواهد و چشم از آن لذت
یابد در بهشت خواهد بود از ابو امامه مرویست که مرد باشد که در بهشت مرغ بریان نگرد و گوید کاشکی این مرغ بریان بودی فی الحال
بریان شود و نزد وی حاضر گردد تا از آن تناول کند و چون شراب آرزو شود ابریقی در دست او آید با چندان شراب که او را خوش آید
نباشد وَأَنْتُمْ فِيهَا و شما در بهشت خَالِدُونَ جاوید باشید که هرگز در آنجا گرد زوال به امن خلود شما نرسد وَتِلْكَ
الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا آن بهشت موعود بهشتیست که امروز میراث داده شدید آنرا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب آنچه بوده‌اید التي
که در دنیا عمل میکردید از انواع طاعات و خیرات و مبرات لَكُمْ فِيهَا مر شما راست در بهشت فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ میوه‌های بسیار
مِنْهَا تَأْكُلُونَ که بعضی از آن میخورید نه همه آن بجهة کثرت اصناف و دوام انواع آن و در حدیثی واقع شده که هیچ مومنی
میوه از درخت بهشت نچیند مگر که در وی مثل او فی الحال از همانجا رویده شود بعد از آن در بیان احوال کفار میگوید إِنَّ الْمُجْرِمِينَ
بدرستی که کافران در اجرام طغیان کرده‌اند فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ در عذاب دوزخ جاوید مانند لَا يُفَتَّرُ
عَنْهُمْ تا سبک کرده نشود عذاب از ایشان یعنی عذابی که فرا خور کردار ایشان باشد بر ایشان سبک کرده‌اند و کم
نکنند وَهُمْ فِيهِ و ایشان در آن عذاب مُبْلِسُونَ نا امیدانند از راحت و خفت و ساکت از طلب فرج بجهة نومیدی
ایشان از آن از ضحاک منقولست که هر یک از کافران را در تابوتی آتشین نهند و در آنرا مسدود سازند و او مخلد در آنجا معذب
باشد که او کسی را نبیند و کسی او را وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ستم نکردیم ایشان را بآن عذاب وَلَكِنْ كَانُوا و لیکن بودند
هُمُ الظَّالِمِينَ ایشان ستمکاران که شرک آوردند و مرتکب انواع معاصی و قبایح شدند و چون از شدت عذاب
بطاقت شوند توجه بخازن دوزخ نمایند وَنَادَوْا و ندا کنند با وی گویند يَا مَالِكُ ای مالک درخواه کن لِيَقْضِ عَلَيْنَا

تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را رَبُّكَ پروردگار تو از این عذاب و عقاب خلاص شویم این استغاثه منافی یاس
ایشان نیست زیرا که ایشان در ازمنه متطاوله ممتده معذب خواهند بود پس بجهة غلبه یاس بر ایشان در بعضی اوقات
ساکت خواهند بود از طلب فرج و در بعضی اوقات استغاثه خواهند نمود بجهة سختی عذاب و شدت عقوبة و از حضرت
رسولست که حق تعالی جوع را بر دوزخیان اندازد بر وجهی که از شدت آن عذاب دوزخ از یاد ایشان برود و نزد این حال
از مالک طلب مرگ کنند قَالَ گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در تبیان گوید که بعد از چهل روز از روزهای
آن سرای إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ بدرستی که شما درنگ کنندگانید یعنی جاوید مانندگانید در دوزخ نخواهید مرد و نه تخفیف
عذاب شما خواهد شد پس حق تعالی بعد از جواب مالک با ایشان گوید لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ بدرستی که آوردیم شما را یعنی
فرستادیم سخن راست و درست از زبان پیغمبران خود وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ و لیکن بیشترین شما لِلْحَقِّ كَارِهُونَ
سخن حق را ناخواهان بودید و از آن کراهت داشتید بجهة آنکه با باطل در رونق و راحت بودید که مرغوب نفس است و با نفع بود و بانفعه
و مشقت که مخالف اراده طبیعت است و شما تابع مرغوب شده بودید و در طریق عصیان و طغیان سلوک نمودید پس بجهة این
چشیدن عذاب و کشیدن عقاب ملازم حال شما خواهد بود و چون کفار بجهة عناد و انکار در دین اقتصار بر کراهیت
نمیکردند بلکه در صدد رد حق و اثبات باطل نیز بودند از این جهة حق تعالی در آن روز فرماید که بجانب ایشان در دنیا اکتفا
بر انکار نکردند أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا بلکه محکم کرده بودند کاری را که آن رد حق بود و ابطال آن تاکید برای پیغمبر فَإِنَّا
مُبْرِمُونَ پس بدرستی که ما نیز در این روز محکم کننده کاریم کاری را برای مکافات ایشان که آن تعذیب ایشان بعذاب نیران
أَمْ يَحْسَبُونَ بلکه می‌پندارند آن مبرمان أَنَّا لَا نَسْمَعُ آنکه ما نمی‌شنویم سِرَّهُمْ سخن نهان ایشان را که در
دل خود داشتند وَنَجْوَاهُمْ و سخن آشکار ایشان که بآن با یکدیگر مشورت میکردند در باب ابطال حق بَلَى آری
می‌شنویم آنرا وَرُسُلُنَا و فرشتگان ما یعنی حفظه لَدَيْهِمْ که نزدیک ایشان بودند و موکل ایشان يَكْتُبُونَ
می‌نوشتند آنرا با امر ما و چون اسرار ایشان بر فرشتگان ما آشکارا بود بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده گردد پس موافق
اقوال و اعمال جزا و سزا را در کنار ایشان نهیم از یحیی بن معاذ رضی منقولست که هر که از مردمان گناه خود را پوشیده
و در خفیه اظهار آن کند بر کسی که متصف بصفة لا یخفی علیه شیء فی السموات و الارض تحقیق که حق تعالی را اهون ناظرین
گردانیده و این از علامات نفاق آورده‌اند که روزی نضر بن حارث جایی نشسته بود و اکثر صنادید عرب نزد

وی حاضر بودند در آیتی از قرآن خوض نموده آغاز استهزا کرد و ولید مغیره را در آن وقت میل باسلام شده و همیشه ستایش
قرآن میکرد و گفت ای نضر بقرآن استهزا میکنی بخدای که آنچه محمد میگوید الا حق نضر گفت من نیز حق میگویم محمد میگوید لا اله الا الله
من هم میگویم لا اله الا الله اما بآن اضافه میکنم الملائکة بنات الله این سخن به پیغمبر رسید اندوهناک شد جبرئیل آمده
این آیه آورد که قل بگو ای محمد بجاعلی که قایل الملائکة بنات الله اند ان کان للرحمن ولد اگر هست مر خدای را فرزندی
همچنانکه گمان میبرید فانا اول العابدین پس من اول پرستنده کانم یعنی اگر برهان صحیح و حجت روشن تابنده
که خدا را ولدی هست ولیکن کسی که بطاعت انقیاد او قیام نماید و تعظیم او را بجای آورد من بودمی چه لازم است
که او اعلم است بخدا و بانچه صحیح است در آن باب و آنچه صحیح نیست و اول بتعظیم آنچه حق تعظیم اوست و از جمله تعظیم والد
اگر شما برهان قاطع برین اثبات والد کنید من اول تعظیم کننده کان باشم و در انقیاد او از شما اسبق و چون بر وجهی
میدانم که او را فرزندی نیست لاجرم عبادت در المخصوص است خدای را سبحانه و پرستش هیچکس دیگر اقدام نمینمایم و چون
درین دعوی شما هیچ حجتی و برهانی ندارید پس چرا بعبادت غیر او اشتغال مینمائید سبحان منزه و پاکست خدای
رب السموات والارض پروردگار آسمانها و زمینهاست رب العرش خداوند عرش عظیم عما یصفون
از آنچه وصف میکنند کافران او را باو که او صاحب ولد است فذرهم پس بگذار ایشان را و دست باز دار
یخوضوا تا شروع کنند در امر باطل و یلعبوا و بازی کنند و بکلام دنیا مشغول و مغرور شوند و در تبعیت
هوای خود مداومت کنند حتی یلاقوا تا وقتی که ملاقات کنند و ببینند یومهم روز جزا خود را الذی یوعدون
که وعده داده شده اند بملاقات آن و مراد روز قیامت است که کفار در آن بجزای افعال قبیحه خود رسند
پس نفی الهه سماویه و ارضیه میکند و استحقاق الوهیت را بخود اختصاص میدهد و میگوید که وهو الذی
فی السماء اله در آسمان معبود ملایکه است وفی الارض اله و در زمین معبود جن و انس یعنی او مستحق است
که معبود جمیع مخلوقات باشد و همه پس روی عبادت بجانب او آرند نه بغیر او وهو الحکیم و اوست کار درست
کردار در تدبیر خلقان العلیم دانا بمصالح ایشان پس استحقاق الوهیت مخصوص است باو وتبارک الذی
و بزرگوار است و دایم البرکات آن خدایی که له ملک السموات والارض مر اوراست پادشاهی آسمانها
و زمینها وما بینهما و آنچه میان آنهاست یعنی حکم او بر همه اجزای مکونات جاریست یعنی کسی که جمیع مکونات

سفلی و علوی و در تحت تصرف او باشند مستغنی بود از فرزند که نفس وعنده و نزدیک اوست علم الساعة
دانستن ساعتی که در وی قیامت قایم شود والیه ترجعون و باز گردیده شوند بسوی او و در آن روز بجهة
جزای اعمال و سزای اقوال و چون کفار غیر خدا را می پرستیدند بامید شفاعت آنها حق تعالی در رد دعوی ایشان
در این باب خبر نمود که ولا یملک و مالک نباشند در آن روز و قدرت نداشته باشند الذین یدعون
آنانکه می پرستند کافران ایشان را من دونه بجز از خدای الشفاعة در خواست کردن هیچکس را
الا من شهد بالحق مگر کسانی که گواهی داده باشند بحق که توحید است وهم یعلمون و ایشان دانند بدل
خود آنرا که بزبان گواهی داده باشند گواهی ایشان از سر یقین بوده باشد چون ملایکه و عیسی و عزیر که بروجه
ایقان و اخلاص بکلمه شهادت قایلند و مقرر است که ایشان شفاعت نخواهند کرد مگر مؤمنان که کار را بغیر
ایشان را ولئن سألتهم و اگر بپرسی تو ای محمد پرستنده کان غیر خدا که من خلقهم کیست که آفریده ایشان را
لیقولن الله هر آینه گویند که الله است چه از غایت ظهور جواب منکران نتوانند شد و مکابره نتوانند
فانی یؤفکون پس چگونه گردانیده میشوند از عبادت او و پرستش غیر او روی می آورند با وجود اعتراف
ایشان بالوهیت و خالقیت او سبحانه و ظهور آیات بینه بر توحید و قدرت او آورده اند که حضرت رسول صلعم
هر چند در اثبات توحید و ابطال اشراک دلایل قاطع اقامت میکرد اهل شرک بیشتر در عناد و انکار اصرار
مینمودند آنحضرت شکایت ایشان را بجناب احدیت عرض فرمود آیه آمد که وقیله و نزد خداست دانستن
قول رسول که یا رب ای پروردگار من ان هؤلاء بدرستی که اینگروه مشرکان معاند قوم که درمی آید بجهة
فرط انکار لا یؤمنون ایمان نمیآورند بوحدانیت تو و یا واو قسم است و معنی آنکه سوگند میخورم بگفتار رسول خود که
آن کلمه عظیم یا رب است در مقام شکایت قوم خود و این جواب قسم انکه ان هؤلاء قوم لا یؤمنون و بعد از آن
امر نمود بوی که فاصفح عنهم پس اعراض کن از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان وقل سلام
و بگو سلام متارکه و تودیع از شما یعنی میان من و شما سلامت است از منازعه و آرامشی از مجادله با یکدیگر تمام است
سلام هجران و مجانبه نه سلام تحیت و کرامت و حکم این آیه بآیة السیف منسوخ است آنگه بجهة تهدید ایشان گوید
فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت شرک و کفر خود وقتی که عذاب بر ایشان نازل شود

در دنیا بروزه برود و در عقبا بآتش دوزخ **سورة الدخان** ابی بن کعب از سید عالم علیه السلام روایت کند که هر که
سوره الدخان در شب جمعه تلاوه کند از جمیع گناه مغفور شود و ابو هریره از آنحضرت روایت کرده که هر که این سوره
را در شب بخواند در روز آن شب هفتاد هزار فرشته برای او استغفار کنند و هر که در روز قرائت کند آن شب هفتاد هزار
فرشته از برای او طلب آمرزش خواهند و نیز ابو هریره از آنحضرت روایت کرده که هر که این سوره را در شب جمعه
بخواند در صبح آن روز آمرزیده گردد و ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که این سوره را در
فرایض و یا در نوافل بخواند حق تعالی او را در روز قیامت از جمله اصحاب پیغمبر آخر الزمان مبعوث سازد و در سایه
عرش جا دهد و حساب او را آسان کند و نامه اعمال او را بدست راست او دهد بدانکه چون حق تعالی ختم سوره الزخرف
را اختتام نمود بوعید و تهدید این سوره را نیز بمثل آن افتتاح کرد بانذار و عذاب شدید و فرمود که بسم الله
الرحمن الرحیم حم والکتاب المبین سوگند بحکمت و علم و حمایت و ملک و مجد و منت ما و باین
کتاب روشن و هویدا یا روشن کننده احکام حلال و حرام یعنی قرآن که محض مکرمت و انعام انا انزلناه
بدرستی که ما فرستادیم آنرا فی لیلة مبارکة در شب با برکت و عظمت و از بزرگی و مبارکی این شب است
کتاب کریم رب قدیم که واسطه منافع دینیه و دنیویه است در این شب از لوح محفوظ بآسمان دنیا نزول اجلال
یافته و نیز از برکات این شب است که حضرت واهب العطایا جمیع نعمات و تفضلات خود که هر سال سایر بریات
فایض میسازد در این شب تقسیم میفرماید و آن خیر و برکت باقی میماند تا سال دیگر و برکات و خیرات این شب
غایتی است که در او اسباب قبول دعای جمیع بندگان میکند و ابواب مغفرت گناهان همه را گشاده میشود و می نماید
و ملایکه رحمت بر ایشان فرو فرستد و فصل قضایا میکند که در آن سال واقع خواهد شد و مراد باین لیلة مبارکه شب
قدر است بقول ابن عباس و قتاده و این قول منقولست از امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام و قول انا انزلناه
فی لیلة القدر و شهر رمضان الذی فیه القرآن موید اینست و دیگری معنوی است مطابقه فیها یفرق کل امر حکیم
بقول تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر و اخبار و روایاتی که در شب قدر واقع شده و
ثواب کسی که در این شب بطاعت و عبادت گذراند در سوره قدر مذکور خواهد شد و از عکرمه مرویست که مراد شب
نیمه شعبان است که آنرا لیلة مبارکه و لیلة رحمة گویند و تسمیه این ببرکت و مبارکی جهة آن است

نزول
کریم

که حق تعالی هر سال در این شب استیفای جمیع بندگان میکند و بروفق آن برای هر یک براتی می نویسند همچنانکه پادشاه هر سال
استیفای خراج میکند و بر طبق آن بر رعایا میدهد یا برای هر که در این شب عبادت کند برات آزادی می نویسند و تسمیه
آن بلیله مبارکه و رحمة جهة آن است که در این شب حق تعالی بر بندگان بسط رحمت و برکت خود کند و ایشان را از خوان
احسان و مکرمت خود نوازش میفرماید و ابو هریره از رسول صلعم روایت کرده که جبرئیل پیش آمد و گفت دستها
بحضرت قاضی الحاجات بردار و بدعا اشتغال نما من گفتم ای اخی جبرئیل چه شب است گفت شبیست که حق تعالی درهای آسمانها
در او گشوده و جمیع گناهان بیامرزد مگر گناه مشرک و ساحر و کاهن و مدمن خمر و عاق والدین و مصر بر زنا و چون بعضی
از شب بگذشت جبرئیل گفت یا رسول الله سر برآسمان کن من سر برداشتم درهای بهشت و درهای آسمان را گشاده
دیدم بر در آسمان اول فرشته دیدم که ایستاده بود و میگفت خوشا حال آنکه درین شب سجود کند رانده و در دویم فرشته
ایستاده بود و میگفت خوشا حال آنکه درین شب بدعا مشغول باشد و در چهارم فرشته ایستاده میگفت خوشا
حال آنکه درین شب ذکر کند و در پنجم فرشته ایستاده بود و میگفت خوشا آنانکه درین شب از خوف الهی بگریند
و در ششم فرشته ایستاده میگفت خوشا آنانکه درین شب بر مسلمانان تصدق کنند و احسان نمایند و در هفتم فرشته
ایستاده بود و میگفت که هیچ سایلی هست که مراد خود را بر درگاه عرض کند و هیچ استغفار کننده هست که حاجت
بخواهد دعا او را اجابت کنیم من جبرئیل را گفتم که این درها تا کی گشاده خواهد بود گفت تا صبح برآید پس گفت خدا را
درین شب بعدد موی گوسفندان بنی کلب بندگان از آتش دوزخ آزاد کند و در روایتی دیگر خدا ایراد درین شب
آزاد شدند از آتش دوزخ که زیاده از موی گوسفندان بنی کلب اند عایشه روایت کند که شبی از شبها نیمه شعبان
نوبت من بود چون نصف بگذشت رسول صلی الله علیه و آله از فراش بیرون رفت من نیز برخاستم که میل زنی دیگر کرده
از پی او روان شدم رسول را دیدم که بنماز مشغول بود و پس رکعتی خفیف بگذاشت و چون برکوع رفت چندان
توقف کرد که شب تا قریب بآخر رسید و بعد از آن بسجود افتاد و گفت سجد لک سوادی و خیالی و آمن بک فوادی هذا یدی
التی جنیت بها علی نفسی فاغفرلی الذنب انه لا یغفر الذنب العظیم الا الرب العظیم اعوذ برضاک من
سخطک و بعفوک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک چون فارغ شده در حجره آمد گفتم
یا رسول الله این چه شب بود گفت شب نیمه شعبان در این شب حق تعالی بندگان خود را بعدد موی گوسفندان

بنی کلب باشد از زندان دوزخ برات آزادی بنویسد گفتم یا رسول الله اختصاص این عدد چه فرموده برای آنکه این شب
رحمت و غفران و شب آزاد کردن بندگان از آتش نیران تا مردمان بر آن تکیه نکنند و مغرور نشوند در کشف آورده که این شب
مختص است به پنج خصلت اول تعیین ارزاق و قسمت آجال بر وجهی که مذکور شد دوم فضیلت عبادت در آن چنانکه آجال
از سید عالم صلی الله علیه و آله مرویست که هر که اندرین شب صد رکعت نماز بگذارد حق تعالی صد فرشته بسوی وی فرستد تا با وی باشند
سی فرشته او را به بهشت بشارت میدهند و سی عدد دیگر او را از عذاب ایمن میگردانند و سی دیگر آفات دنیا از
وی دفع باز میدارند و ده دیگر مکاید شیطان ازو دفع میکنند سیم نزول رحمت بر بندگان بعدد موی گوسفندان بنی کلب
چنانکه گذشت چهارم حصول مغفرت چنانکه سمت ذکر یافت که غیر ساحر و مدمن خمر و عاق والدین و مصر بر زنا آمرزیده
گردند پنجم اعطای شفاعت جمیع امت بآنحضرت چنانکه در روایت آمده که در شب سیزدهم شعبان حضرت رسول از حق
سبحان خود سؤال کرد شفاعت ثلث امت باو دادند و در شب چهاردهم آن درین باب دعا فرمود دو ثلث شفاعت باو
کرامت فرمودند و در شب پانزدهم استدعا فرمود شفاعت جمیع امت بآنحضرت ارزانی کردند و از بزرگی این شب است که عادت
الهی جاری گشته که درین شب آب زمزم زیاده شود بر وجهی که مشاهده کس کرده و در مصابیح القلوب مذکور است
که پیغمبر فرموده که هر که شب نیمه شعبان را زنده دارد هرگز دلش نمیرد و این شبیست که آبهای گناهی آمرزنده و توبه‌ها انشای مع
محو میکنند و بتقاضای غیب ندا میکنند بجودی اعطا مینمایند منادیان از حضرت عزت ندا میدهند که ای عاصیان
بیائید تا شما را بیامرزیم ای سرگشتگان براه باز آئید تا شما را براه بهشت دلالت کنیم ای مجروحان جراحت گناه بیائید
تا مرهم راحت بر جراحت معصیت شما نهیم اگر زنده دلی درین شب نفسی زن و اگر بیداری قدمی بر دار بسوی در الوا
اگر هوشیاری توبه بیار و قطره چند ببار که آتش دنیا را باران کشد و آتش عقبا را آب دیده عاصیان درین شب
براءة سعادت برای اهل طاعت نویسند و گناهان اهل عصیان را بآب رحمت و مغفرة مغسول سازند آورده اند که در
بغداد مردی بود که مدت مدید تعلق خاطری بجانب دختری داشت و بمراد خود فرصت نمییافت تا اتفاق افتاد که شب
براءة بیکدیگر رسیدند مرد خواست که مراد خود ازو حاصل کند دختر گفت غایت ناجوانمردی باشد که همه مردم امشب
آشتی با خدا کنند و ما بیگانه مرد گفت راست گفتی مرا نیز این معنی در خاطر گذشت القصه هر دو پای بر سر نفس هوا پرست نهادند
و از یکدیگر مفارقت کردند و روی بجانب جناب احدیت آوردند تا بروز طاعت کردند بامداد پدر دختر دست دختر گرفته

نزد آن مرد آورد و گفت امشب حضرت رسالت را در خواب دیدم که فرمود دختر امشب فلانکس بر و با وی عقد کن پس
آن مرد و زن ببرکت و میمنت عبادت این شب بدرجه ولایت و مواصلت رسیدند و در عقبی از آتش نیران آزاد شده
در روضه رضوان قرار گرفتند بعد از بیان برکت این شب فرمود إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ بدرستی که ما هستیم بیم
کنندگان بندگان بانزال قرآن و در شبی که از جمله برکات آن شب است فِيهَا يُفْرَقُ در آن بیان کرده شده
در هر سال ارزاق و جمیع منافع و مضار عباد از دنیا چون نقص و وضع و سخط و رضا و قبول و رد و شقاوت
و سعادت و تعیین اعمال و غیر آن از سایر احوال بر وجهی که قابل زیاده و نقصان نباشد و در هیچ حال در روایت
آمده که درین شب نسخه ارزاق بمیکائیل دهند و نسخه حروب و قحط و صواعق و خسف بجبرئیل و نسخه اعمال را اسرافیل
و نسخه مصائب را بعزرائیل مجموع اینها بامر او بحق حکم کرده كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا ای حاصل از
نزد ما و بازفرستادیم قرآن را در حالی که فرماینده بودیم آنرا فرمودنی از نزد خود إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ
بدرستی که ما هستیم فرستندگان یعنی فرستادیم قرآن را بجهة آنکه از عادت ماست فرستادن پیغمبران بکتاب
ها و بسوی بندگان رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ بجهة بخشایش از پروردگار تو بر خلقان و بعضی تفسیر آیه چنین کرده
که ما رسالت کننده ایم ترا که محمدی بجهة بخشایش از پروردگار تو بر بندگان کقوله وما ارسلناك الا رحمة
للعالمين إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که خدای شنونده است دعای بندگان را با جمیع کلمات ایشان الْعَلِيمُ داناست
بمصالح ایشان یا بهمه نیات ایشان رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بدل ربک است یعنی بجهة بخشایش از جانب
پروردگار آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ اگر هستید یقین
کنندگان و تحقیق نمایندگان علوم پس عالم خواهید بربوبیة او لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق
پرستش مگر او يُحْيِي زنده میگرداند بعد از موت وَيُمِيتُ و میمیراند بعد از حیوة رَبُّكُمْ و پروردگار شما
وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ و پروردگار پدران نخستین شما و چون کفار بربوبیة او سبحانه مقر نبودند
و بعلم او سبحانه بهمه اشیا و بارسال جمیع رسل و کتب اعتراف نمیکردند و آن مستلزم عدم یقین ایشانست
بربوبیة او سبحانه ازینجهة نفی یقین ایشان درین باب فرموده که بَلْ هُمْ بلکه ایشان فِي شَكٍّ
در شک اند در آنچه ما خبر دادیم يَلْعَبُونَ بازی و استهزا میکنند تا آن یعنی اقرار ایشان از سر علم

ویقین و از روی جد و حقیقت نیست بلکه مخلوط است باستهزا و لعب و چون نصیحت و موعظه براه راست نمی آیند
فارتقب پس انتظار کش برای ایشان یوم تأتی السماء روزی که بیاورد آسمان بدخان مبین دودی
ظاهر و هویدا یغشی الناس که فرا گیرد و احاطه نماید همه مردمان را و ایشان بعد از مشاهده آن گویند هذا عذاب
الیم اینست عذابی دردناک که خدای بر ما گماشته مفسران را درین دخان اختلافست نزد بعضی مراد قحط است
و جوع که بسبب دعای پیغمبر بر کفار بر ایشان واقع شد چنانکه مسروق از عبدالله مسعود روایت کند که چون قریش ایمان نمی
آوردند و پیغمبر را ایذا و آزار میرسانیدند رسول دست بدعا برداشته و گفت بار خدایا سخت گردان گرفتن خود را
بر بنی مضر و سالهای قحط را لازم حال ایشان گردان مثل سالهای یوسف یعنی هفت سال بر ایشان تنگ گیر حق تعالی
اجابت فرمود هفت سال ایشان را بقحط و قلی و جوع مبتلا ساخت تا کار ایشان بآن انجامید که از غایت گرسنگی
سگهای مرده و استخوانهای آنها میخوردند و سرگین و پشمهای شتر با خون مزج کرده اکل مینمودند و بجهة شدت
جوع بمرتبه چشمهای ایشان تیره و خیره شده که میان خود و آسمان مثل دخان و غبار میدیدند و اگر با یکدیگر سخن
میکردند کلام هم می شنیدند اما بجهة کثرت دخانیه هوا در نظر ایشان یکدیگر را نمیدیدند و یا بواسطه قلت باران
در آن سالهای قحط غبار بسیار از زمین برانگیخته میشود بشکل دود و پراکنده میشود در هوا و اقطار
و از نتیجه است که سال قحط را السنة الغبرا میگویند و چون کار بنی مضر باین مرتبه رسید ابوسفیان با جماعتی نزد آنحضرت
آمدند و گفتند ای محمد تو مارا بصله رحم امر میکنی و قوم تو بقحط و گرسنگی هلاک میشوند پس سوگند خوردند که اگر رفع این
عذاب را از خدای درخواهی ما همه مطیع تو شویم و بدین اسلام درآییم حضرت سر نیاز بدرگاه بی نیاز آورده
بزبان قوم دعا فرمود که ربنا ای پروردگار ما اکشف عنا العذاب بردار از ما این عذاب را انا مؤمنون
بدرستی که ما گروندگانیم بعد از رفع عذاب یعنی هرگاه عذاب منکشف گردد ایمان می آوریم و چون بدعای حضرت
جوع برطرف شد بنی مضر بر شرک خود مصر شدند و عناد و انکار زیاده کردند و نزد بعضی مفسران مراد دودیست که
پیش از قیام قیامت ظاهر شود و همه زمین را پر سازد مانند خانه که در وی آتش کنند و ازو منفذی نباشد که
از آن بیرون رود و در چشم و گوش کافران و منافقان رود چنانکه از سید عالم صلعم روایتست که اول علامات
قیامت دخان باشد و نزول عیسی و آتشی که از قعر نهر عدن بیرون آید که همه مردمان را بمحشر راند حذیفه گفت یا رسول الله

چه نوع دخان باشد حضرت این آیت تلاوت فرموده و بعد از آن فرمود که دودی باشد که شرق و مغرب را پر سازد و چهل
شبانروز بماند و مؤمن از آن دود مانند کسی شود که زکام داشته باشد و کافر شبیه کسی که مست شده و آن دود از منخر دو
سوراخ بینی او و هر دو گوش او دود برآورده بیرون می آید و از امیر المؤمنین علی مرویست که آن دخان دودیست که از آسمان
پیدا شود پیش از روز قیامت و در گوشهای کافران در آید تا آنکه سر هر کافری مانند کسی که بریان کرده باشند شود
و مؤمنان را سبب این مثل زکامی عارض شود و همه زمین مثل خانه باشد که در او آتش افروخته باشند و هیچ سوراخی نبود
از آن باشد که دود از آن بیرون آید و نزدیک جلال ملایکه بکفار گویند که اینست عذاب دردناک که حق تعالی وعده داده بود و ایشان
زبان بدعا گشوده رفع عذاب از خدای درخواهند و بوعده ایمان بعد از کشف عذاب اعتراف نمایند و چون بعد از چهل
روز آن دود مرتفع شود بر کفر خود اصرار کنند و حق تعالی میفرماید انّی لهم الذکری چگونه بود ایشان را پند گرفتن یا بهره مند
عذاب آنجهان و وفا کردن بوعده ایمان و قد جاءهم و حال آنکه آمده بدیشان رسول مبین فرستاده هویدا
و آشکارا بآیات بینه یا ظاهر سازنده معجزات ایشان با آنکه متذکر نشدند ثم تولوا پس پشت کردند یعنی کردن عنه
از ایمان آوردن باو و قالوا و گفتند در حق او که معلّم او را آموخته شده است یعنی جبر و یسار که غلام اعجمی اند قرآن
بوی تعلیم میدهند مجنون دیوانه است و دماغ او پریشان گشته یعنی بعضی در حق او گفتند که اعجمی بوی تعلیم قرآن میدهند
و بعضی دیگر گفتند که او دیوانه است و از عقل دور افتاده که ترک کرده و الهه وجود ایشان چون نزد وقوع دخان در
آخر الزمان از آن استغاثه نمایند انا کاشفوا العذاب بدرستی که ما کشف کننده عذاب ایشانیم قلیلاً
در زمانی اندک یعنی بعد از چهل روز رفع آن عذاب نماییم از ایشان و ایشان بوعده خود وفا نکرده در کفر خود ثابت
قدم شوند پس با ایشان گوییم انکم عائدون بدرستی که شما رجوع کنندگانید از این عذاب حقیر بعذاب کبیر که
عذاب جهنم است یوم نبطش البطشة الکبری در روزی که بگیریم آنها را گرفتن بزرگ که عذاب آتش
مراد روز قیامت است انا منتقمون بدرستی که ما امروز انتقام کشنده ایم از ایشان و چون حضرت رسالت را
بسبب اصرار کفر و عناد مشرکان مکه غباری مانده بر خاطر عاطر می نشست حق تعالی بجهت تسلیه آنحضرت حکایت موسی و
اذیت و جفای او از فرعون و هلاک و غرق ایشان بجهت آن عناد و طغیان بیان داده میفرماید که و لقد فتنّا و بدرستی که
در فتنه انداختیم قبلهم پیش از کفار قریش قوم فرعون گروه فرعون را که قبطیان بودند یعنی ایشان را امتحان

کردیم با مهال و توسیع ارزاق وایشان یاد منعم حقیقی نکرده در طغیان و کفران فزودند و بنی اسرائیل را بذل بندگی گرفتار
ساختند وایشانرا بکارهای سخت گماشتند وَجَاءَهُمْ و آمد بدیشان رَسُولٌ كَرِيمٌ پیغمبری بزرگوار یعنی
موسی علیه السلام که عظیم الشان بود نزد حق تعالی بسبب طاعت و عبادة یا شریف و بزرگوار بود نزد بنی اسرائیل که قوم
او بودند بشرف حسب و نسب و فضل و اخلاق حسنه بود و بر هر تقدیر موسی بایشان آمد و گفت أَنْ أَدُّوا
إِلَيَّ آنکه برسانید بمن یعنی بمن سپارید عِبَادَ اللَّهِ بندگان خدارا یعنی بنی اسرائیل را که بدام عذاب و تسخیر
شما گرفتارند إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من از برای شما رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده امینم بر آنچه مامور شده ام از جانب حق تعالی
که بشما برسانم و اصلا آنرا زیاد و کم نمیکنم بلکه بهمان طریقه بشما میرسانم و شما میدانید که من هرگز بخیانت متهم نبوده ام
پس بر شما واجبست که اطاعت من کنید وَأَنْ لَا تَعْلُوا و آنکه تکبر مکنید عَلَى اللَّهِ بر خدا بسبب ترک کردن بر او و بیابی او
و سرکشی منمایید بکفران نعم و عدم اطاعت او و استهانت برسول و وحی او إِنِّي آتِيكُمْ بدرستی که من آرنده ام بشما
بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن و هویدا بر صدق دعوی خود یعنی بحجت واضحه که مظهر حق هستم و با معجزات ظاهره که
مبین صحت نبوة و صدق مقالة من بود و چون موسی این سخن را بایشان رسانید زبان بشتم گشودند و بقصد قتل
و رجم او برخواستند موسی چون این حال را مشاهده کرد از شر ایشان بخدا استعاذه فرمود باینوجه که وَإِنِّي عُذْتُ
و بدرستی که من پناه گرفتم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ بپروردگار خود و پروردگار شما أَنْ تَرْجُمُونِ از آنکه سنگسار کنید
مرا یا بکشید یا دشنام دهید وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي و اگر باور نمیدارید مرا در رسالت و تصدیق نمیکنید فَاعْتَزِلُونِ
پس کناره کنید از من از خیر و شر خود را از من باز دارید یعنی مرا بحال خود بگذارید و باینده او آزار من متعرض نشوید
ایشان سخن موسی التفات نکرده بایذای او مشغول گشتند فَدَعَا رَبَّهُ پس بخواند موسی پروردگار خود را
أَنَّ هَؤُلَاءِ که اینگروه یعنی قبطیان قَوْمٌ مُجْرِمُونَ گروهی اند که مصراند بر کفران و طغیان حق تعالی دعای
وی اجابت فرمود فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا پس گفت که ببر بندگان مرا در شب یعنی بنی اسرائیل که تابع تو اند
در شب ازین شهر بیرون بر إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ بدرستی که شما از پی در آمده شدگانید یعنی چون فرعون و قوم او
خبر بیرون آمدن شما بشنوند در عقب شما روان شوند و وقتی که بلب دریا رسی عصا را بر دریا زن تا شکافته
شود و راهها در وی پیدا گردد و تو با بنی اسرائیل از آنجا بگذر و بآن طرف دریا رو وَاتْرُكِ الْبَحْرَ

و بگذار دریا را رَهْوًا ساکن و آرامیده بر همان وجه که راهها بر وی ظاهر شده یعنی دیگر باره عصا بر آن مزن تا
بحال اول نرود و هم قبطیان بروی در آیند و از آمدن ایشان اندیشه مکن و خوفی بخود راه مده إِنَّهُمْ بدرستی که
ایشان جُنْدٌ مُغْرَقُونَ لشکری اند غرق شدگان یعنی همه ایشان در دریا غرق خواهند شد پس چون فرعون
بکنار دریا رسید و راهها کشاده آنرا بدید دانست که بنی اسرائیل از آنجا گذشته اند از غایت طغیان در آن
معجزه تامل نکرده با همه قوم خود در آن راهها در آمدند و چون بمیان دریا رسیدند حق تعالی آب دریا را بهم آورد و همه
زیر آب مستاصل گشتند بعد از آن حضرت ذو الجلال حبیب خود را خبر داده از حال ایشان بعد از آن هلاک و استیصال
و فرمود که كَمْ تَرَكُوا بسا که گذاشتند قبطیان مِنْ جَنَّاتٍ از بوستانهای پر از اشجار وَعُيُونٍ
و چشمهای آب روان از میان و کنار وَزُرُوعٍ و کشتهای بسیار وَمَقَامٍ كَرِيمٍ و مقامهای نیکو و عالیمقدار
و منزلهای آراسته و بزرگوار چون مجالس ملوک و اعصار و از ابن عباس منقولست که مراد بآن منابر خطبهاء
ایشانست وَنَعْمَةٍ و دیگر گذاشتند تنعم و برخورداری كَانُوا فِيهَا که بودند در آن فَاكِهِينَ متنعمان و
شادی کنندگان همچون تمتع اکل بانواع فواکه كَذَلِكَ همچنین است امر ما در باره اهل طغیان با مثل این اخراج
و اهلاک را بجای می آوریم در حق کسانی که عصیان ورزند و طاغی شوند وَأَوْرَثْنَاهَا و میراث دادیم منازل
و مساکن ایشان قَوْمًا آخَرِينَ بگروهی دیگر از مردمان که در دین و قرابت و ولادت مغایر ایشان
بودند مراد بنی اسرائیل اند که حق تعالی بعد از هلاک قبطیان ملک و دیار آنها را بی تعب و مشقت بایشان داد
همچنانکه میراث بدون تعب و مشقت بمستحق آن میرسد انگه تصغیر و تحقیر حال ایشان نمود باینکه فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ
پس نگریست بر ایشان السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ زمین و آسمان یعنی بر فوت ایشان هیچکس نگریست و آنرا
بحسابی نگرفت همچنانکه بنقیض آن گویند که آفتاب و ماه بفوت فلان بگریست و سیاه و در و دیوار بگریه در آمد
و این بر سبیل مبالغه است در وجوب جزع و بکا اشیا مراد آنست که حال ایشان نقیض حال کسانیست که
فوت او در نظر مردم عظیم نماید و در حق او گویند که آسمان و زمین و در و دیوار در مفارقت او گریه کنند و یا معنی آنست
که هیچکدام از اهل آسمان و زمین بر حال ایشان گریه نکرد بجهة آنکه ایشان مغضوب و مسخوط اهل آسمان و زمین بودند
و بعضی بر آنند که این کنایت از آنکه ایشانرا در زمین هیچ عمل صالح نبود که بآسمان مرتفع شود موید اینست که انس

از حضرت صلی الله علیه وآله روایت کرده که هیچ بندهٔ مؤمن نباشد که نه که در آسمان او را دو در بود دری که روزی او از آنجا
فرود آید و دری که عمل آن از آنجا بالا رود پس چون این بندهٔ مؤمن وفات کند این دو در از نزول رزق و عروج عمل
محروم مانند و بروی بگریند و نیز از ابی عبدالله علیه السلام روایت که مؤمن چون فوت شود مصلای او و محل عبادت او و مصعد عمل
و مهبط رزق او گریه کنند آورده اند که چون موسی علیه السلام وفات کرد چهل صباح آسمان و زمین بر وی بگریست و چون امام
حسین شهید شد آسمان بگریه در آمد و از آن وقت هر شب بر وی گریه میکند و علامت گریهٔ او این است که اطراف
آفاق سرخ میشود و گویند گریهٔ آسمان همچو گریهٔ آدمیان است سدی گفته که چون امام حسین علیه السلام شهید شد آسمان
بر وی گریه کرد و گریهٔ او سرخی اطراف اوست و زرارة بن اعین از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که آسمان بر قتل
یحیی بن زکریا و بر حسین بن علی چهل صباح گریست که نگرد بر هیچکس مگر بر این دو شخص گفتم یا ابن رسول الله
بکاء او بچه طریق است فرمود در وقتی که طلوع میکرد و غروب میشود سرخ بود القصه چون فرعونیان بر روی زمین
عمل نیکو نبود تا بر آسمان بود نه آسمان بر فوت ایشان گریه کرد و نه زمین وما کانوا منظرین و نبودند مهلت
داده شدگان از وقتی بوقتی دیگر یعنی چون محل نزول عذاب در رسید اصلا توقفی و اهمال در آن واقع نشد بلکه
فی الحال مستاصل گشتند ولقد نجینا بنی اسرائیل و بتحقیق که رهانیدیم بنی اسرائیل را من العذاب
المهین از عذاب خوار کننده که بر ایشان واقع شده بود من فرعون از جانب فرعون و آن ذل
بندگی ایشان بود و قتل پسران و استخدام و تکلیف شقتا عمال بر ایشان انه کان بدرستی که فرعون
بود عالیا سرکشنده و خود را بلند سازنده من المسرفین از جملهٔ حد در گذشتگان در کفر و طغیان
ولقد اخترناهم و بدرستی که برگزیدیم موسی و مؤمنان بنی اسرائیل را علی علم بر حالی که بودانشی
بودیم بآنکه بنی اسرائیل استحقاق دارند که ایشان را برگزینیم علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان چه اکثر
انبیا در میان ایشان بودند و عالم جمیع مردمان بودند وآتیناهم و دادیم ایشان را من الآیات از نشانهای
قدرت خود ما فیه بلاؤ مبین آنچه در و نعمتی آشکارا بود چون شکافتن دریا و سایه ساختن ابر بر سر
ایشان در بیابان تیه و انزال من و سلوی و خلاص گردانیدن ایشان از دست فرعونیان و تسمیهٔ نعمت ببلا جهت
آنست که حق تعالی آزمایش بندگان میکند در نعمت بشکر گذاری و ناسپاسی همچنانکه در مقابل بشکیبایی و جزع

وچون اول سوره در بیان احوال قریش بود و ایراد قصهٔ فرعون و قوم او بجهة دلالت بود بر مماثلت قریش با ایشان در اصرار
و انکار و توغل در ضلالت و استکبار از آنجهة باز سر رشتهٔ کلام بذکر عناد و انکار قریش کشیده میفرماید که ان
هؤلاء بدرستی که گروه قریش از افراط جهالت و بکارت لیقولون هر آینه میگویند در جواب مؤمنان که با ایشان
میگفتند شما زنده خواهید شد بعد از مردن ان هی نیست عاقبت و خاتمهٔ کار ما الا موتتنا الاولی مگر مرگ نخستین ما
در دنیا یعنی بعد از آن حیاتی دیگر نخواهد بود وما نحن بمنشرین و نیستیم ما زنده شدگان و برانگیختگان
بعد از مرگ و اگر بعث و نشری خواهد بود چنانچه شما دعوی میکنید فاتوا بآبائنا پس بیارید پدران ما را یعنی از
خدای درخواهید تا آنها را زنده گرداند ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در آنکه خدا قادر است
بر اعادهٔ اموات گویند قایل این قول ابوجهل بود که حضرت رسالت را گفت اگر در دین امر صادقی جد من و خود را
که قصی بن کلابست زنده ساز چه او مردی صادق بود تا احوال بعث و نشور را ازو بپرسیم و چون حضرت رسول
بر وفق دعوی بعثت و غیر آن معجزات ظاهره و دلایل قاطعه مینمودند و ایشان از جهة عناد و اصرار کفر در آن نظر
نکرده این سؤالات مجمل میکردند از آنجهة حق تعالی دیگر باره بتهدید ایشان در آمده میفرماید اهم خیر آیا قوم
قوم قریش بهترند در قوت و شوکت و شده ام قوم تبع یا قوم تبع حمیری که لشکری بودند با عدة و ابهت در
نهایت کثرت و حشمت والذین و آنان نیز که بودند من قبلهم پیش از قوم تبع چون قوم نوح و عاد و ثمود و
غیر آن و ایشان با وجود مزیة حشمت و ابهت بر قریش اهلکناهم هلاک کردیم ایشان را انهم کانوا بدرستی که
بودند ایشان مجرمین اسراف کنندگان در کفر و طغیان و عناد و عصیان و از حد بیرون رفتگان در انکار بعث
و نشور در اینجهان و چون ایشان را بسبب اصرار کفر و شرک و انکار بعث و نشور در اینجهان و هلاک کردیم و بعذاب
الیم گرفتار ساختیم پس قریش که بمراتب از ایشان ادنی و انقص اند بطریق اولی که در اینجهان نکال و عقوبت عقاب
ما را تاب نخواهند داشت و در اخبار آمده که تبع ملکی بود در حمیر و کنیت او ابو ایوب و نام او اسعد بن ملکیکرب
بسیار و تبع بیشمار و از شرق تا بغرب عالم بگشت و اکثر بلاد عظیم را بحوزهٔ تصرف در آورده و سمرقند را خراب نموده
باز بنا کرد و بجهة کثرت اتباع و خدم و حشم بتبع مسمی شده و گویند او ملک یمن بود ملوک یمن را تبابعه گویند بجهة آنکه
متبوع اهل یمن اند و همچنانکه خاقان اسم ملک ترکست و قیصر اسم ملک روم و سهل بن سعد از پیغمبر روایت کرده

که دشنام مدهید تبع را زیرا که او اسلام آورده از ابن عباس نقل است که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که تبع مردی صالح بود
و حق تعالی مذمت قوم او کرده نه او را و ولید بن صبیح از امام جعفر صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که تبع با اوس و
خزرج گفت شما بر حال خود باشید تا پیغمبر آخر الزمان خروج کند و اما من اگر او را بیابم بخدمتکاری او اقدام نمایم و کمر اطاعت
او را بر میان بندم و در روایت واقع شده که تبع هر کتابی که بکسی می نوشت در اول آن ثبت میکرد که بسم الله
الذی ملک برا و بحرا و ضحا و ریحا بنام خداوندی که پادشاهی بر و خشک او راست و آفتاب و باد و سعید بن جبیر گفت که اول کسی که خانه
کعبه جامه پوشانید تبع بود و در آثار آمده که تبع در بدایت حال آتش پرست بود و فی در مرتبه جبر او را بکشتند
و او بقصد انتقام آنجا لشکر کرده و دو حبر که از بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیده نزدیک وی آمدند
و گفتند این چه وقت ملک که مدینه موضع هجرت پیغمبر آخر الزمان است و تعریف آنحضرت کردند و او از سر قتل و غارت اهل مدینه هجرت
درگذشت و بدعوت آن دو حبر مسلمان شد و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد جمعی از بنی هذیل بسر راه او
آمدند و گفتند ما دلالت کنیم ترا بخانه که در وی گنجهاست از نقره و مروارید و زبرجد گفت کجاست گفتند در مکه و غرض ایشان احبار
آن بود که قصد خانه کعبه کند و هلاک شود تبع قصه گنج با احبار در میان نهاد گفتند ای ملک زنهار که این کار [illegible] چه
آن قوم بغیر از [illegible] بر روی زمین و هیچکس قصد آنخانه نکند مگر هلاک شود پس ترا آنجا باید رفت و تعظیم آن
بجای باید آورد و قربان کرد تبع برفت و خانه را جامه پوشانید و شش هزار شتر قربان کرد و از آنجا بیمن رفت
قوم او از حمیر آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته ما با تو نمیسازیم تبع دلایل وحدت خدای بر ایشان خواند و
ایشان در عناد افزودند و گفتند ما با آتش امتحان میکنیم و آتشی در دامنی کوهی از کوههای یمن بود که چون دو کس را
بر یکدیگر دعوی بودی بران آتش در آمدندی آنکه مبطل بودی بسوختی و محق را آفتی نرسیدی القصه احبار با مصاحف احبار
خود باندرون آتش رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کشیشان در آن داخل شدند و بسوختند و نزد ارباب سیر
بثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت رسول و بشامول یهودی سپرد که اگر زنده بمانی آنرا بحضرت خاتم الانبیا
برسانی و الا باولاد خود سپرده وصیت نما که بعرض برسانند فرزند بعد فرزند تا یکی از نسل شامول که ابو ایوب
انصاری بود آنرا بموقف عرض رسانید و حضرت نبوت فرمود که مرحبا بالاخ الصالح و از بعضی علما منقولست
که ابو ایوب سعد حمیری که از تابعین بود ایمان به پیغمبر آورده بود قبل از بعثت بهفتصد سال و در بعضی دیگر از کتب

تواریخ آورده اند که هزار و نهصد سال قبل از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعثت بود به پیغمبر آنحضرت رسالت ص
ایمان آورده القصه بعد از تهدید کفار باستیصال قوم تبع بسبب عتو و عناد و انکار معاد بیان سمت وقوع حشر میکند
بانکه وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست
لَاعِبِينَ در حالتی که بازی کنان باشیم یعنی آنرا بر وجه حکمت و مصلحت آفریدیم نه ببازی و هرگاه که همه مخلوقات را
بحکم و مصلحت آفریده باشیم پس چگونه ایشانرا معطل و مهمل گذاریم بدون ثواب و عقاب در روز جزا مَا خَلَقْنَا خلقناهما
نیافریدیم آسمان و زمین را إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بسبب حق [illegible] که باعث و داعی خلق از مثوبت بر طاعت و
عقوبت بر معصیت و امتحان ایشان بامر و نهی و تمیز میان ایشان محسن و مسیء ایشان کقوله تعالی لیجزی الذین اساؤا
بما عملوا الآیه وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر مردمان بسبب عدم تعقل از نظر و تامل در خلق اشیا لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند
که فعل حکیم مبرا از حکمت و مصلحت نیست إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستی که روز جدا شدن حق از باطل یا محق از مبطل بسبب
اختلاف جزا و سزا مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ هنگام جمع شدن آدمیانست در حالتی که مجتمع باشند در آن يَوْمَ لَا يُغْنِي
روزی که دفع نکند مَوْلًى هیچ دوستی و خویشی عَنْ مَوْلًى از دوست و خویش خود شَيْئًا چیزی را از عذاب وَلَا
هُمْ يُنْصَرُونَ و نه آن دوستان و خویشان یاری کرده شوند از جانب دوستان خود در دفع از عذاب إِلَّا مَنْ رَحِمَ
اللَّهُ مگر کسی که خدای رحم کرده برو بعفو کردن از او و اذن شفاعت دادن در حق او و مراد مومن مذنب است زیرا که جمیع
اصناف کفار از دولت شفاعت بی نصیب اند و نا امید إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ بدرستی که خدای غالب است در تعذیب شخصی
را در حق او عصیان نموده پس نزد اراده تعذیب عاصی هیچکس را قوت و یارای آن نباشد که او را یاری دهد و از عذاب
الهی او را برهاند الرَّحِيمُ مهربان بر هرکه اطاعت او کرده و نیز در تهدید کفار میفرماید إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ
بدرستی که درخت زقوم یعنی میوه ها و برگهای آن طَعَامُ الْأَثِيمِ خورده کسی است که بسیار گناه کار است مراد
کافر معاند است بجهت دلایل ما قبل و ما بعد بران و گویند مراد باثیم ابو جهل است که خرما و مسکه را ممزوج کرده میخورد
و میگفت آنچه محمد ما را بآن تهدید میکند اینست که ما تزقم میکنیم یعنی دشمن خود را بر میسازیم پس حق تعالی رد قول او
کرده میگوید که زقوم نه آنست که ابو جهل تصور آن کرده كَالْمُهْلِ مانند چیزیست که گداخته باشد در آتش چون مس
و روی و طلا و نقره و غیر آن يَغْلِي فِي الْبُطُونِ جوشد آن شجره زقوم در شکمهای کافران و مفسدان میخوانند

یعنی بجوشد آن طعام در شکمهای کافران كَغَلْيِ الْحَمِيمِ مانند جوشیدن آب بغایت گرم و احشا و امعای ایشان را پاره پاره
کند و بگدازد پس حق تعالی زبانیه دوزخ را امر کند که خُذُوهُ بگیرید این کافران تبه روزگار را فَاعْتِلُوهُ پس بکشید
او را بعنف و قهر إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ بمیانه دوزخ تسمیه وسط بسوی بجهة آنست که میان آن و میان هر یک از اطراف
آن مساویست ثُمَّ صُبُّوا بعد از آن بریزید فَوْقَ رَأْسِهِ بر بالای سر او مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ از عذاب جوشان
تا تمام ظاهر ابدان او باین آب گرم گداخته شود همچنانکه باطن او از زقوم گداخته شده است بر سبیل تهکم و استهزا
بگویند مر آن اثیم را که نزد قوم عزیز و مکرم بودند که ذُقْ بچش و بکش این عذاب را إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو
ارجمندی نزد قوم خود الْكَرِيمُ بزرگوار بزعم خود روایت است که ابوجهل بحضرت گفت که میان هر دو کوه که محیط اند بمکه کسی از من
ارجمندتر و بزرگوارتر نیست پس تو و خدای تو هیچ توانایی ندارید که بمن ضرری رسانید چون روز قیامت رسد حضرت با عزت
بر سبیل استهزا و تهکم با او گوید که ای عزیز و کریم بچش این عذاب جحیم و عقاب الیم را إِنَّ هَذَا بدرستی که این عذاب
مَا كُنْتُمْ بِهِ آنست که بودید که در دنیا بآن تَمْتَرُونَ شک می آوردید و اکنون بمعاینه دیدید بعد از آن در صفت مطیعان
میفرماید که إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران فِي مَقَامٍ أَمِينٍ در جایگاه ایمن یعنی در آن مکان متقیان
ایمن باشند از آفت و محنت و بیم انتقال و زوال لیکن بر سبیل مبالغه تفسیر مقام امین میکند که فِي جَنَّاتٍ در بوستانهای
پر از اشجار وَعُيُونٍ و چشمهای جاری يَلْبَسُونَ می پوشند جامهها را مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ از حریر
نازک و دیبای سطبر تنک بافته مُتَقَابِلِينَ در حالتی که برابر یکدیگر نشسته باشند تا بدیدار یکدیگر انس گیرند و گویند
که این مقابله روز مهمانی باشد در دار الجلال حق تعالی همه مومنان را بر سر یک خوان بنشاند بر وجهی که همه روبهای یکدیگر
را بینند كَذَلِكَ همچنین است حال اهل بهشت یا بدیشان بیم مانند این را بهشتیان وَزَوَّجْنَاهُمْ و قرین میسازیم
ایشان را بِحُورٍ بزنان سفید روی لطیف اندام عِينٍ گشاده چشم که حدقه آن در نهایت سیاهی و سفیدی
آن بغایت زیبایی از مجاهد نقلست که حور زنانی باشند بنهایت جمال و سفیدی روی ایشان بحدی بود که چشمها در ایشان
متحیر باشند و صفای اعضای ایشان بر وجهی که هر کس در ایشان نظر کند روی خود را در آن مشاهده کند و این متقیان
يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ طلب میکنند در بهشت از سندس و خدمه آن بِكُلِّ فَاكِهَةٍ باحضار هر میوه که آرزو کنند در هر
زمان و در هر مکان آمِنِينَ در حالتی که ایمن باشند از مضرت که از ماکل عارض شود مانند تخمه و اوجاع و سایر اسقام

با مطلق باشند از پوسیدن و منقطع شدن آن لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ نچشند یعنی در نیابند مرگ را إِلَّا
الْمَوْتَةَ الْأُولَى مگر مرگ اول یعنی متقیان در آخرت مرگ را در نیابند لیکن مرگ اولین را که در دنیا در یافته اند
و یا چشیده اند در آخرت مرگ را مگر گاهی که ممکن باشد چشیدن موت اول و چشیدن موت ماضیه در زمان مستقبل محال است پس چشیدن
مرگ که معلق است بران محال نیز محال باشد و گفته اند الا بمعنی بعد است یعنی از مرگ اول که در دنیا چشیده باشند هیچ مرگ دیگر
نچشند همیشه در آنجا مخلد و جاوید باشند وَوَقَاهُمْ و نگاه دارد خدای آن مومنان را عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب
آتش سوزان و باطل القوی داده عطا کرده شود خلود جنت نعیم و نجات از عذاب جحیم فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ عطایی
و فضلی حاصل از آفریدگار تو بجهة تفضیل از جانب خدا ذَلِكَ آن خلود ابدی در جنان و صرف عذاب نیران هُوَ
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست رستگاری بزرگ چه آن متضمن حصول نجات از جمیع مکاره و رسیدن بهمه مطالب فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ
جز این نیست که آسان گردانیدیم قرآن را بلغت چه که انزال کردیم آن را بِلِسَانِكَ بلغت تو لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ تا ایشان
که قوم تو اند پند گیرند و از روی سهولت بمعانی آن رسیده از آن پند گیرند و چون کفار با وجود سهولت اخذ معانی ایشان
متذکر نمیشوند فَارْتَقِبْ پس منتظر باش نزول بلا را بر ایشان إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ بدرستی که ایشان نیز انتظار کشنده اند که
بر تو حلول کند و بلا شبهه آنچه بر تو خواهد رسید نصرت الهی خواهد بود که مستتبع عاقبت احسانست و آنچه بر ایشان
فرود آید عذاب نامتناهی که لازم عاقبت ایشانست

سورة الجاثية

ابی بن کعب و ابن سعید از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که هر که حم جاثیه تلاوت نماید خدا در وقت حساب ستر عورت او
کند و از ترس و هیبت عذاب ایمن گرداند و ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که ثواب قاری این سوره
آنست که هرگز آتش دوزخ نه بیند و زفیر و شهیق جهنم نشنود و در رفیق اعلی با سید انبیا باشد و هر که چون
حق تعالی ختم دخان کرد بذکر قرآن و افتتاح این سوره نیز بدان کرده و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
حم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن این کتاب مِنَ اللَّهِ از نزد خدایی است که الْعَزِيزِ غالب است بر
مکونات الْحَكِيمِ درست کار و راست کردار در ترتیب موجودات و تقدیر مصالح کافه مخلوقات و گویند حم قسم است
بر تنزیل الکتاب صفت آن یعنی قسم بحم آن کتابیست که فرو فرستاده شده از جانب خدای که غالب است در جمیع
مطالب داناست در تقدیر جمیع حوایج جواب قسم إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ بدرستی که در آسمانها از نجوم سیاره و کواکب

والارض و در زمینها از جبال راسیه و اشجار نابته و حیوانات ماشیه و سایر امور داله بر قدرت بهره لآیات
للمؤمنین هر آینه نشانهاست برای گروهی که بگروند بوحدة پروردگار و قدرت صانع مختار وفی خلقکم و در آفرینش
شما با آنچه در وی است از بدایع صنعت و عجایب خلقت و از حالات مختلفه و تغیر متجدده از ابتدای خلق در بطون امهات
تا انقضای آجال وما یبث و در آنچه پراکنده میسازد در زمین من دابة از جمیع جنبندگان با اختلاف اجناس
اشکال و صور و منافع و مقاصد مطویه ایشان آیات علامتهاست لقوم یوقنون مر گروهی را که بیقین
بدانند یعنی بآنها استدلال کرده از سر یقین بوحدة قدرت صانع عالم شوند واختلاف اللیل والنهار و در آمد
شب و شد روز در عقب یکدیگر یا در اختلاف حال آن در طول و قصر و نور و ظلمة وما انزل الله و در آنچه فرو فرستاد
خدای من السماء از آسمان یا از ابر من رزق از روزی یعنی از باران که سبب روزی است فاحیا به
الارض پس زنده گردانید بآن باران زمین را بعد موتها پس از مردگی و خشکی آن وتصریف الریاح و در گردانیدن
بادها با اختلاف جهات که آن جنوب و شمال است و صبا و دبور یا بحسب تفاوت احوال آن در رحمت و عذاب آیات
علامتهاست بر کمال قدرت لقوم یعقلون مر گروهی را که عقل را کار فرمایند و در این امور مذکوره نظر کنند
تا عالم شوند بآنکه او سبحانه مدبر و حکیم و قادر و علیم و غنی و قدیم است ملخص این هر سه آیة آن است که بندگان
منصف هر گاه بنظر صحت در سموات و ارضین نظر کنند عالم شوند بآنکه اینها مصنوع اند و مصنوع را لابد است
از صانع پس بالله سبحانه ایمان خواهند آورد و تصدیق با او خواهند نمود و هر گاه در خلق نفسها نظر کنند در تنقل آن
از حالی بحالی و هیاتی بهیاتی تفکر نمایند و در خلق صنوف حیوانات تامل فرمایند ایمان ایشان زیاده شده بسر حد
یقین خواهد رسید و اگر در سایر حوادث متجدده نظر کنند مثل اختلاف لیل و نهار و نزول امطار و زنده کی
ارض بعد از پژمردگی آن و تصریف الریاح جنوب و شمال و صبا و دبور عقل ایشان بسبب آن معرفت استحکام خواهد
و یقین ایشان بمرتبه کمال خواهد رسید از ینجهة ختم آیة اول نمود بقوله لآیات للمؤمنین و دوم بقوله لقوم یوقنون
و سیم بقوله لقوم یعقلون و بعد از ذکر ادله و تهدید و تعذیب کفار که از آن اعراض و تفکر در آن نمیکنند میفرماید که تلک
آیات الله این ادله مقدمه دلالت بر قدرت خدا است یا آیتهای مذکوره آیات قرآنست نتلوها علیک میخوانیم
بر تو بالحق براستی و درستی نه بباطل و کجی و هر گاه کفار بآیات الهی که در نهایت وضوح و ظهور است

نگرویده

نگرویده‌اند فبای حدیث پس بکدام سخن بعد الله وآیاته بعد از خدای و دلایل قدرت او یؤمنون ایمان آرند
و تخصیص بغیبه میخواند یعنی بکدام سخن تصدیق خواهد کرد و تقدیم بعد الله جهة مبالغه است و مراد بعد آیات الله است از قبیل (و تعظیم است)
اعجبنی زید و کرمه یعنی اعجبنی کرم زید است ویل سختی عذاب یا چاهی و یلی که در قعر جهنم است پر از خون و چرک دوزخیان
لکل افاک اثیم برای هر کذابی بسیار گناه کننده و مراد نضر بن حارث است پس در صفت او میفرماید که یسمع آیات الله
که میشنود آیات کلام خدا را تتلی علیه که خوانده میشود بر او ثم یصر پس اصرار میکند یعنی ثابت قدم میشود
در کفر و عناد خود مستکبرا در حالتی که گردنکش است از ایمان آوردن بدان و بجهة عدم انتفاع او از آن کان لم
یسمعها گویا هرگز نشنوده است آنرا و هر گاه حال او در اصرار و عناد باین مرتبه است فبشره پس بشارت ده او را ای محمد
بعذاب الیم بعذابی دردناک لفظ بشارت در مقام انذار اشارت است بتهکم کفار واذا علم و چون بداند من
آیاتنا از آیتهای کتاب ما شیئا چیزی را بعد از استماع آن یعنی چون برسد باو آیات ما و بداند که از قرآنست اتخذها
هزوا فرا گیرد آنرا باستهزاء و افسوس متوجه باجاهلان روزگار خود باز گوید که از حق و ثواب منحرف است یا انکار حج
در آن نماید که مناسبتی بهزء و تخریه داشته باشد چنانکه ابوجهل که چون حدیث زقوم شنید بتخریه آن مشغول شد
و مانند اعتراض عاص ابن زبعری در قول انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم اولئک آن گروه مستهزیان
لهم عذاب مهین مر ایشانراست عذابی خوار کننده من ورائهم جهنم از پیش روی جهنمست یا از پس ایشان که بعد از
عمر اجال است و در اینمعنی قبل و بعد شایع است در کلام عرب چه وراء جهتی است که از بیننده متواری و مختفی باشد خواه
جهت خلف یا قدام ولا یغنی عنهم و باز ندارد از ایشان ما کسبوا آنچه کسب کرده باشند یعنی حاصل کرده
و فراهم آورده از اموال و اولاد شیئا چیزی را از عذاب و عقاب ولا ما اتخذوا و نه آنچه فرا گرفته باشند
من دون الله بجز از خدای اولیاء دوستان یعنی معبودان که بامید شفاعت ایشان پرستش کرده باشند
ولهم و مر ایشانراست در جهنم عذاب عظیم عذابی بزرگ که شرح آن از حصر متجاوز باشد هذا این قرآن
که خوانیدیم آنرا بر تو هدی کامل است در راه راست نمودن والذین کفروا و آنانکه کافر شدند بآیات ربهم
بآیتهای پروردگار خود که قرآنست لهم عذاب من رجز الیم مر ایشانراست عذابی از رجز که سخت‌ترین عذاب
الیم دردناک و الم رساننده و حقیقت رجز در ما تقدم مذکور شده پس در بیان توحید و قدرت خود میفرماید که

الله خدای بحق الذی است که رام کرد و سخر لکم البحر برای شما دریا را بنوعی که سطح آن املس ساخت و کشتی را بر بالای
آن بر نهنت منع غوص شما نمود و آن تا بخواستی جواهر و لآلی را بچنگ می آرید چنانکه میفرماید که لتجری الفلک تا برود
کشتیها فیه در روی با امره بفرمان او و لتبتغوا و تا طلب کنید و بجوئید من فضله از فضل و نعمت او انواع
کسب بر این نعم عظیم و سخر لکم و مسخر ساخت برای شما ما فی السموات آنچه در آسمانهاست باعتبار نفع گرفتن یعنی
از برای شما رام ساخت منافع آنچه در وست از آفتاب و ماه و ستارگان و باران و ما فی الارض و آنچه در زمین است
از دواب و جبال و بحار و ثمار و اشجار جمیعا همه آنها منه در حالی که حاصلست از جانب او ان فی ذلک لآیات لقوم
یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند بر آن و بآن راه برند بوجود صانع قادر علیم منزه و در روایات آورده اند که در
بدایت اسلام بعضی از اهل ایمان با کفار در مقام نصیحت و موعظه در آمده و ایشان را باسلام دعوة کردند و چون متنبه
نشدند با ایشان در طریق محاجه سلوک نمودند و ایشان از فرط جهالت و عناد و طغیان نشده زبان بدشنام گشودند
و هیچ از سخنان نالایق فرو گذاشت نکردند و اهل ایمان در صدد آن شدند که انتقام خود از ایشان بکشند آیة آمد که
قل للذین آمنوا یغفروا بگو ای محمد مر آنهارا که گرویده اند که عفو کنند و در گذرند تا عفو کنند و از سر انتقام در گذرند
للذین لا یرجون مر آنانرا که توقع ندارند ایام الله روزهای وقایع خدای بدشمنان او یعنی روزهای که خدای
در آن انزال عذاب نموده بر کافران مشرکان و عرب وقایع هلاک و عذاب را بایام تعبیر میکنند چنانکه یوم بعاث
و یوم الکلاب مراد آنست که انتقام از ایشان مکشید تا خدای متولی مجازاة ایشان شود در روزهای که مقررست
از برای وقوع عذاب بر ایشان لیجزی تا پاداش دهد خدای قوما گروهی را بما کانوا یکسبون بآنچه
هستند که کسب میکنند از کافر و مؤمن و هر یکی را بر وفق عمل عذاب و ثواب ترتیب میسازد چنانکه میفرماید که
من عمل هر که بکند صالحا کرداری شایسته از طاعت و احسان و مغفرت فلنفسه پس از برای
نفس اوست چه ثواب آن کردار برو عاید شود نه بغیر و من اساء و هر که کاری بد کند از ستم و سایر معاصی
فعلیها پس بر نفس اوست وزر و وبال ثم الی ربکم پس بسوی آفریدگار خود ترجعون باز گردیده خواهید
شد یعنی مآل شما بعرصه گاه محشر است که در آن مالک نفع و ضرر و نهی و امر نیست مگر او سبحانه پس شما را در آن روز
بجزای کردار رساند و بر نیک و بد ثواب و عقاب دهد بعد از آن ذکر نعم که و ان اهل و طغیان بیان احوال

بنی اسرائیل

بنی اسرائیل میکند که در مقابله نعم کفران پیش گرفتند و میگوید و لقد آتینا و هر آینه دادیم بنی اسرائیل
الکتاب فرزندان یعقوب را کتاب توریة و الحکم و حکم نظریه و علمیه در فصل و قطع خصومات و سایر
امور دینیه و النبوة و پیغمبری یعنی ایشان را منصب حکومت و نبوة دادیم چون لقمان و داود و سلیمان و موسی
و عیسی و در روایت آمده که در هیچ قبیله این مقدار پیغمبر نبوده که در بنی اسرائیل از زمان موسی تا عیسی و در حجرات
که در میان ایشان هزار پیغمبر مبعوث شده بودند و رزقناهم من الطیبات و روزی دادیم ایشان را از چیزهای
حلال که پاکیزه و لذیذ بودند و فضلناهم و تفضیل دادیم ایشان را علی العالمین بر عالمیان زمان خود شان
چه در آن روز آنچه ایشان را دادیم بغیر ایشان ندادیم و گویند معنی آنست که بنی اسرائیل بر جمیع مردمان اعصار تفضیل
دادیم باعتبار کثرت انبیا در میان ایشان و اگر چه امت محمد صلعم افضل ایشانند از حیثیة کثرت علما و مطیعان
و اولاد پیغمبر آخر الزمان در میان ایشان باعتبار آنکه امت سید انبیا اند و شیوع اهل البیت و آتیناهم
و دیگر عطا فرمودیم ایشان را بینات دلیلهای روشن من الامر از کار دین و ملت و آن معجزات
بینه و احکام دینیه بود و یا مراد دلالات واضحه اند که مبین پیغمبر آخر الزمان بود و موجب علم بمبعث او و آن
ذکر علامات و صفات آنحضرتست در توریة و انجیل فما اختلفوا پس اختلاف نکردند در آن الا من
بعد ما جاءهم العلم مگر از پس آنکه آمد بدیشان دانشی که محقق حال بود و موجب رفع خلاف بغیا
بینهم بجهة عداوتی ثابت در میان ایشان که منشاء آن طلب ریاست بود و تکبر و انفه ایشان از اذعان
نمودن بحق و یا اختلاف نکردند مگر بعد از علم ایشان بنبوة محمد صلعم پس کتمان امر او کردند و انکار حقیت نمودند
که در کتب ایشان است از نعوت کمال محمدی و صفات جلال احمدی ان ربک بدرستی که پروردگار تو یقضی
بینهم حکم کند میان ایشان بمواخذه و مجازاة یوم القیمة در روز رستخیز فیما کانوا فیه در آنچه بودند
که در آن یختلفون اختلاف میکردند از انکار انبیا با وجود دلایل و معجزات یا جحود ایشان در کلمات منبه
در توریة که مبنی بود بر نعت سید کاینات صلعم ثم جعلناک پس گردانیدیم ترا ای محمد بعد از بنی اسرائیل
بنی مقرر ساختیم سلوک نمودن تو علی شریعة بر طریقه که موصل است بجنت من الامر از کار دین اسلام
فاتبعها پس پیروی کن آن شریعة را در عمل کردن آنچه بدلایل و حجج صحت آن بوضوح پیوسته و لا تتبع

و پیروی مکن أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ آرزوهای آنانکه نمیدانند حق را یعنی حجتی بر اتباع کیش خود نمیدانند
مراد آنست که آمال باطله جهال یا که رؤسای قریش اند پیروی مکن چه ایشان تابع شهوات نفسانیه اند و پیوسته
در صدد آنکه ترا از راه راست که دین اسلام است برگردانند و بعبادة اصنام ترغیب نمایند یا پیروی یهود مکن
زیرا که ایشان تغییر توریة داده اند بجهة اتباع هوای خود و حب ریاست بر عوام الناس إِنَّهُمْ بدرستی که
ایشان لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ هرگز دفع نکنند از تو مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را یعنی اگر تو فضا تابع ایشان
شوی بر دفع عذاب که بسبب این اتباع بتو نازل شود قدرت نخواهند داشت پس بر جاده اسلام ثابت قدم
باش وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بتحقیق ستمکاران بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان برخی دیگرند بعضهم
یعنی کفار با هم متفق اند بر دشمنی تو و یکدیگر را النصرة میدهند بجهة عداوت نمودن بتو پس در اتباع اهوای ایشان
دوستی مکن چه ترا با ایشان جنسیتی نیست وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ و خدای تعالی دوست پرهیزکاران است پس
تو هم دوستی با ایشان کن نه با مشرکان و یا خدا حافظ و ناصر متقیان است ایشان را و ترا بر کفار نصرت دهد پس از شر
ایشان غمگین مشو هَٰذَا این قرآن با اتباع و پیروی شریعت اسلام بَصَائِرُ لِلنَّاسِ بینائیهای دلست
برای مردمان یعنی ادله بینه است که مبصر وجه فلاح و نجات است و مبین امور دینیه تا بان راه حق را ببینند
و در آن سلوک نمایند وَهُدًى و راه نماینده است از ضلالت وَرَحْمَةٌ و بخشش و نعمتی است از جانب حضرت
احدیة لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ مر گروهی را که بیگمان شوند از بیداری ریب و شک کو گذشته طالب منزل الیقین گشته
تا از حضیض درک عقاب باوج درجه ثواب رسند آورده اند که جمع از مشرکان مر با اهل ایمان گفتند که اگر بعث
و حشر واقعیست چنانچه زعم شماست ما آنجا نیز از شما بمال و جاه از شما در پیش بود همچنانکه در دنیا از شما افزونیم
أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ آیا پنداشتند آنانکه کسب کردند انواع بدیهای را که کفر است و سایر
معاصی أَنْ نَجْعَلَهُمْ آنکه بگردانیم ایشان را در نشاء آخرت كَالَّذِينَ آمَنُوا مانند آنها که گرویدند بخدا و رسول
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته یعنی هرگز مشرکان در رتبه مومنان نخواهند بود آیا پنداشته اند بدکاران
که ما گردانیده ایم ایشان را سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ متساوی و یکسان در زندگی و مردگی یعنی نه اینچنین است
که برابر باشند در حیوة و ممات چه در دنیا بصحت بدن و بسعت رزق موسوم اند و در آخرت بانواع عقوبت

و نکال موصوف و گویند معنی آنست که چون کفار در حیوة بطاعت عبادة اقدام نمیکنند پس زندگی ایشان مساوی مردن آن
چه مقصود از حیوة طاعتست و این از ایشان مسلوبست و حفص سواء بنصب خوانده بر حالیة یعنی نگردانیده ایم کفار را مثل
کسانی که ایمان آورده اند در حالتی که مساویست حیات و ممات ایشان یعنی عمل ایشان در حالت زندگی که طاعتست
مماثل جزای ایشانست در وقت مردگی که آن ثوابست و رسیدن بدرجات اعلا و کفار در دنیا مشغول معصیت اند و در عقبا
معذب بانواع عقوبت پس چگونه ایشان را در حیوة و ممات مانند مومنان گردانیده باشیم سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمیست
که ایشان میکنند در تسویه حال خود با مومنان چه نتیجه کفر مغلوبیست در دنیا بدست اهل ایمان و مقهوریة ایشان در عقبا باتش
دوزخ و ثمره ایمان غالبیت و نصرت ایشان در اینجهان بر مشرکان و فوز و نجات ایشان در آنجهان و استقرار در روضه
جنان در روایت آمده که فضل بن عباس چون باین آیه رسید آنرا مکرر میکرد و میگریست و با خود میگفت که ای فضل کاشکی
میدانستی که تو داخل کدام ازین دو گروهی وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ و بیافرید خدای تعالی آسمانها و زمینها
را براستی و درستی یعنی بعدل و داد گستری و مقتضی عدالت آنست که میان بدکاران و نیکوکاران و موحد و مشرک تفاوت
باشد وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ و نیز خلق آسمان و زمین کرد تا پاداش داده شود هر نفسی بانچه
نقص ع کسب کرده از طاعت و معصیت وَهُمْ و ایشان یعنی عاملان خیر و شر لَا يُظْلَمُونَ ستم دیده نشوند یعنی ثواب
مطیعان و ازدیاد عقاب عاصیان ننمایند بلکه هر یک را فراخور عمل خود جزا دهند از سعید جبیر نقلست که قریش عزی را
که سنگی سفید بود پرستیدندی و عادت ایشان آن بودی که اگر چیزی پیدا شدی که بطبع ایشان راغب تر بودی
و در نظر ایشان نیکوتر اول را گذاشتندی و بعبادت آن مشغول شدندی حق تعالی بر سبیل تعجب پیغمبر خود گفت که
أَفَرَأَيْتَ آیا می بینی مَنِ اتَّخَذَ آنکسی که فرا گرفت إِلَٰهَهُ هَوَاهُ خدای خود را آرزوی نفس خود یعنی در اتخاذ
معبود تابع هوای خود شدندی نه تابع مقتضی که حقیقت عبادتست از برای حق وَأَضَلَّهُ اللَّهُ و واگذاشت خدای
آن جاحد معاند را در وادی ضلالت و نظر لطف از و باز گرفت بسبب ترک نه براه و در راه او و اضح که موصل بهدایتست
یا حکم کرده بضلالت آنکس یا وضع علامت نمود بر ضلالت او تا ملایکه آن علامت علم بضلالتش پیدا کرده بر و لعن کنند
یا یافت او را بر صفت ضلالت عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانش ازلی که حضرت او را بود بر اصرار و عناد او و رکون و بر عاقبت کار او
وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ و مهر نهاد بر گوش او وَقَلْبِهِ و بر دل او وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ و گردانید یعنی وضع نمود بر بینایی او

غِشَاوَةً پوششی یعنی علامتی بر سمع و قلب و بصر او وضع نمود تا نشان کفر او باشد و علامت اصرار او بر عدم استماع
کلمات حقه و ادراک ادله ظاهره و ابصار طریق منجیه فَمَنْ يَهْدِيهِ پس کیست که راه نماید اینکس را مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ
از پس راه نمودن خدای او را بجهت اتباع هوا و عدم تدبر او در آن و ابطال خود کذاشتن یعنی هرگاه بهدایة
خدای که در کمال وضوح است مهتدی نشود پس هرگز امید واری باهتدای او نخواهد بود أَفَلَا تَذَكَّرُونَ
آیا پند پذیر نمیشوید یعنی متذکر و متعظ شوید تا بمعرفت او سبحانه رسید ابو امامه از رسول صلعم روایت کرده که
در زیر آسمان هیچ معبودی را نپرستند مگر خدای آنرا از هوای نفس دشمن تر داشته نیست زیرا که هوای نفس
منشا پرستیدن معبودان باطله و سبب مشغول شدن بجمیع امور منهیه در حدیث آمده که عاقل آنست که حساب نفس خود
کند و عمل برای مرگ پیشه سازد و عاجز آنست که نفس خود را تابع هوای خود کرداند و تمنای بهشت کند از وهب منبه نقل است که
هرگاه دو کار ترا پیش آید و ندانی که کدام بهتر است هر کدام که از هوا دورتر است ارتکاب نمای بعد از ان از حال منکران بعث
خبر میدهد وَقَالُوا و گفتند اهل انکار و عناد مَا هِيَ نیست إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی دنیا که درویم نَمُوتُ
وَنَحْيَا میمیریم و زنده میشویم یعنی بعضی از ما میمیرند و بعضی متولد میشوند یا میمیریم بنفسهای خود و زندگی می یابیم ببقای اولاد
و محتمل است که قایلان این کلام را مذهب اهل تناسخ باشد چه اعتقاد اکثر بت پرستان آنست که هر که میمیرد روح
بجسدی دیگر تعلق میگیرد و هم در دنیا ظهور میکند تا دیگر باره میمیرد و باز همین طریقه باز می آید و بر هر تقدیر مشرکان گفتند که ورای
زندگان دنیا ما را زندگی دیگر نیست وَمَا يُهْلِكُنَا و هلاک نمیکند ما را إِلَّا الدَّهْرُ مگر مرور زمان یعنی کردش لیل و نهار
و مرور روزگار مؤثر است در هلاک نفس یا آنکه ملک الموت بفرمان خدا قبض روح ما کند وَمَا لَهُمْ و نیست آن
مشرکان را بِذَلِكَ باین گفتار بی اعتبار مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی اینکه موت و حیوت را منحصر میدانند در دنیا
و نسبت اهلاک را بروزگار میدهند سخنیست که بر آن هیچ حجتی و دلیلی ندارد محض تقلید و تقلید محض است و بدلایل عقلی
رجوع نمیکنند تا عالم شوند باینکه او سبحانه محیی عباد است در روز معاد و معنی ایشان بحسب حقیقة حضرة آفریدگار است
نه تقلب دهور و اعصار و کردش لیل و نهار إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ مگر کمان میبرند یعنی باعث قایلیت ایشان
برین محض پندار است و عین عناد و اصرار ابو هریره گفته که مشرکان و ملاحده جمیع حوادث و وقایع را بروزگار اسناد
میکردند از موت و حیوت و مرض و صحة و فقر و غنا و عداوت و صداقت و غیر آن و آنرا فاعل همه میدانستند پس

هوای

محیی

محیی و ممیت

سختی و مصیبتی که بایشان میرسید روزگار را دشنام میدادند و از غیبتی بی خبر بودند که فاعل اینها کردگار است نه روزگار
و لهذا حضرت رسالت صلعم فرموده که روزگار را بد نگویید بدرستی که محدث حوادث و موقع وقایع خداست نه دهر پس فاعل آنرا دشنام
مدهید در صفت ملحدان و منکران خبر میدهد که وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر ایشان آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما
بَيِّنَاتٍ در حالتی که واضح الدلالات است بر آنچه مخالف معتقد ایشانست یا مبین آن مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ نباشد دلیل
و برهان ایشان در مقابل آن إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا مگر آنکه گویند بیارید بِآبَائِنَا پدران ما را یعنی زنده کرده اید پدران ما را
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در آنکه معید اموات خداست یا حشر و بعث در انکه خدا ... صدور
این کلام از ایشان از روی جهالت بود زیرا که احیای موعود موقوف بوقت خاص که دار الجزاست و نیز عدم احیای
ایشان در دنیا بجهت آنست که استدعای مشرکان درین باب بر وجه اقتراح و عناد بود نه از روی طلب رشد قُلِ اللَّهُ
يُحْيِيكُمْ بگو ای محمد در جواب ایشان که خدای زنده میسازد شما را در ارحام امهات چه غیر او بر آن قدرت ندارد ثُمَّ
يُمِيتُكُمْ پس میمیراند شما را در دنیا نزد انقضای اجال ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ پس جمع کند شما را در قبور إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
تا روز رستخیز لَا رَيْبَ فِيهِ که هیچ شکی نیست در آمدن آن بجهت قیام حجة بر آن پس شما را در آن روز مبعوث سازد یعنی
چونکه شما مقرید که خدا است که زنده میکند شما را و میمیراند پس بر شما لازم است که اعتراف کنید و تصدیق نمایید باینکه او سبحانه
قادر است بر اعاده شما در روز قیامت چه هر که قادر بر احیا و اماتت قادر خواهد بود بر اعاده بلکه این بر او اهون
خواهد بود پس قدرت او بر اعادهٔ آبای شما نیز جاری باشد وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ
نمیدانند این را بجهت قلت تفکر و نظر ایشان در آنچه احسان میکنند از دلایل قدرت پس در تعمیم قدرت خود مغیر باینکه
وَلِلَّهِ و مر خدا راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها و هر که مالک جمیع ممکنات باشد قادر
خواهد بود بر اعاده اجسام در روز قیامت بجهت پاداش دادن پس عود محقق الوقوع است وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ
و روزی که قایم شود قیامت يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ زیان کنند تباه کاران که مشرکانند و زیان ایشان آنست
که بعوض درجات نعیم درکات جحیم بایشان دهند وَتَرَى و ببینی ای محمد در آن روز كُلَّ أُمَّةٍ هر گروهی را جَاثِيَةً
بزانو درآمده بر هیئة نشستن خصوم نزد قاضیان و مومن و کافر از هیبة آن روز باین هیئة نشسته باشند و انتظار
حساب کشند و روایت که در قیامت ساعتی باشد که آن مقدار ده سال باشد از سالهای این جهان همه خلق در آن

مدت بزانو افتاده باشند و نفسی نفسی گویند و ابن عباس جاثیه را بمعنی مجتمع تفسیر کرده یعنی در آنروز هر
گروهی را فراهم آورده باشند و قتاده نیز گفته که معنی آنست که در آنروز اهل ملل جماعت جماعت باشند
كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا هر گروهی خوانده شوند بنوشته خود یعنی بصحیفه عمل ایشان را گویند که الْيَوْمَ
تُجْزَوْنَ امروز جزا داده خواهید شد مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بودید که عمل میکردید از افعال حسنه و اعمال سیئه
هَٰذَا كِتَابُنَا این کتاب ما یعنی این کتابت که کرام الکاتبین را بنوشتن آن نموده بودیم يَنطِقُ سخن گوید
یعنی گواهی دهد عَلَيْكُم بر شما بانچه کرده باشید در دنیا بِالْحَقِّ براستی و درستی یعنی بی زیاده و کم مراد آنست که
صحیفه اعمال روشن بسازد بر ایشان کردارهای ایشان را بروجهی که گویا ناطق است بان و گویند مراد لوح محفوظ است که
جمیع اعمال عباد در آن مکتوبست مجاهد از رسول روایة کرده که اول چیزی که خدا خلق کرد قلم بود و او را از نور آفرید و از
آن پانصد ساله راه آنگه گفت که بنویس هرچه خواهد بود یعنی همه اسامی بر وفاجو و هم رطب و یابس و غیر آن در امور یکه حادث
شود تا روز قیامت در لوح ثبت نما پس این آیة تلاوت نمود که هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ
بدرستی که ما او بنوشتن میکردیم حفظه را یعنی ایشان را میفرمودیم که می نوشتند مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ انچه بودید
که میکردید در دنیا از سایر اعمال و اقوال تا بر وفق آن جزا داده شوید یعنی که میفرماید که فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس اما
آنانکه گرویده اند بخدا و بجمیع ما جاء به النبی وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کردارهای شایسته فَيُدْخِلُهُمْ
رَبُّهُمْ پس درآورد پروردگار ایشان را فِي رَحْمَتِهِ در رحمت بی نهایت خود که از جمله آن روضه جنت است ذَٰلِكَ
آن درآوردن ایشان در رحمت خدا هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ آنست رستگاری آشکارا و ظفری هویدا وَأَمَّا
الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنانکه نگرویدند بخدا و رسول پس گوییم مر ایشان را أَفَلَمْ تَكُنْ آیا نیامدند بشما رسولان ما
پس نبود که آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آیتهای کتاب من خوانده شود بر شما بر السنه آن رسولان فَاسْتَكْبَرْتُمْ
پس تکبر کردید و ابا نمودید از ایمان آوردن بان وَكُنتُمْ و بودید شما قَوْمًا مُّجْرِمِينَ گروهی در گناه افراط
کننده یعنی ناگرویده بخدا و رسول او وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شد یعنی پیغمبران شما گفتند که ای قوم إِنَّ وَعْدَ
اللَّهِ حَقٌّ بدرستی که وعده خدا بحشر و حساب و ثواب و عقاب راستست و البته واقع خواهد شد وَالسَّاعَةُ
لَا رَيْبَ فِيهَا و قیامت هیچ شک نیست در آمدن آن قُلْتُم مَّا نَدْرِي گفتید بر سبیل انکار که نمیدانیم

مَا السَّاعَةُ چه چیز است قیامت إِن نَّظُنُّ گمان نمیبریم بقیام قیامت إِلَّا ظَنًّا مگر گمانی بردن یعنی اصلا ما را
یقینی نیست پس بجهت تاکید نفی کنند که وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ و ما نیستیم بیگمانان در وقوع قیامت وَبَدَا لَهُمْ
و ظاهر گردد مر ایشان را سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا بدیهای انچه کرده باشند در دنیا یعنی در آخرت قبح عمل خود معرفت پیدا
کنند و بدی عاقبت خود ببینند وَحَاقَ بِهِم و فرود آمد بدیشان مَّا كَانُوا بِهِ جزای انچه بودند که بان يَسْتَهْزِئُونَ
استهزا میکردند از عقوبت قیامت وَقِيلَ و گفته شود یعنی خدای بواسطه ملایکه با ایشان گوید که الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ
امروز فراموش کنیم یعنی واگذاریم شما را در آتش دوزخ و بیاد نیاریم مانند چیزی که فراموش کنند و هرگز بیاد نیارند كَمَا نَسِيتُمْ
چنانکه فراموش کردید شما یعنی بیاد نیاوردید لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا دیدن این روز خود را و برای آن مستعد و مهیا نشدید
وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ و جایگاه شما آتش است وَمَا لَكُم و نیست مر شما را در امروز مِّن نَّاصِرِينَ از یاری کنندگان
و مددنماینده گان در دفع عذاب از شما ذَٰلِكُم آن عذاب شما را بِأَنَّكُمُ بسبب آنست که شما اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ فرا گرفتید
آیتهای کتاب خدا را یا دلایل قدرت او را هُزُوًا چیزی که بان استهزا کنند وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریفته گردانید شما را
زندگانی دنیا یعنی بهره فانی فریب خورده از حیوة باقی غافل شدید فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُخْرَجُونَ بیرون آورده
نشوند مِنْهَا از آتش دوزخ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ و نه ایشان طلب کرده شوند از عتبی یعنی از چیزی که موجب
رضای پروردگار باشد که آن کسب طاعت و عبادتست تا موجب تخفیف عذاب شود زیرا که آخرت سرای جزاست
نه سرای تکلیف چون تهدید عباد از روز معاد لطفیست از جانب حق که موجب طاعت و بعد از معصیت موجب
شکرگذاریست از ینجهة حمد را متفرع بر آن ساخته میگوید فَلِلَّهِ الْحَمْدُ پس مر خدا راست حمد و ثنا و ستایش الحمد ای
رَبِّ السَّمَاوَاتِ پروردگار آسمانهاست وَرَبِّ الْأَرْضِ و آفریدگار زمینهاست رَبِّ الْعَالَمِينَ تربیت کننده
عالمیان از جن و انس و وحش و طیر و نباتات و جمادات و ذکر این صفات بجهة ترغیب بندگانست در شکرگذاری
و همچنین است قوله وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ و مر او راست بزرگواری و فرمان برداری بروجهی که آثار کبریا و عظمت او ظاهر است
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب بر همه مخلوقات و در انتقام کشیدن
از کفار الْحَكِيمُ دانا در تدبیر همه بندگان یا درستکردار در انچه میکند در حق مومنان و سایر اخبار از جزای کردار
و در احادیث قدسیه آمده شده والکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی واحدة منها القیته

فی الجهنم سلطنت و بزرگی لازم ذات منست شل رداکه مخصوص است بفوق بدن و ازار بتحت یعنی همچنانکه رداء و ازار
محیط بدنست کبریا و عظمت مستوجبات منست پس هرکه در یکی ازین دو صفت با من در مقام منازعت در آید بیفکنم
در جهنم که طبقه آخرین دوزخ است سورة الاحقاف ابو امامه از ابی بن کعب روایت کند که پیغمبر صلعم فرمود که هرکه سورة
الاحقاف بخواند بعدد هر ریگی که در دنیاست ده حسنه باو دهند و ده سیئه محو کنند و ده درجه بردارند از امام جعفر
صادق ع روایتست که هرکه هر جمعه این سوره بخواند حق تعالی او را از ترس دنیا و فزع عقبا ایمن گرداند و مخفی
نیست که چون حق تع ختم سوره جاثیه نمود بذکر توحید و ذم اهل شرک و وعید این سوره را نیز مفتتح ساخت بتوحید
و توبیخ مشرکان عنید و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل الکتاب فرستادن
این سوره و فرستادن کتابیست من الله العزیز از نزد خداوند غالب یا فرستادن این کتاب از جانب خدایست
که غالبست بر همه اشیا الحکیم حکم کننده بکافه خلقان یا صواب کار در جمیع گفتار و هر کردار ما خلقنا السموات
والارض نیافریدیم آسمانها و زمینها و ما بینهما و آنچه در میان آنهاست انواع مخلوقات و اصناف مکونات
الا بالحق مگر که آن آفریدن ملتبس بود براستی و درستی و معلل بغرض صحیح که مقتضای حکمت و معدلت است نه
از روی عبث و بطالت و اجل مسمی و نیافریدیم این اشیا را مگر ملتبس بتقدیر زمانی نام برده شده و مقرر
و معین گشته و آن روز قیامتست که همه خلایق بآن منتهی میشوند یا مگر بتقدیر اجل هر یک از آن اشیا که آن آخر وقت
بقای هر یک از آنهاست والذین کفروا و آنانکه نگرویدند و تصدیق نکردند بنشر و آخرت عما انذروا از آنچه بیم
کرده شدند از اهوال آن روز که بآن منتهی خواهند شد معرضون اعراض کنندگانند قل بگو ای محمد که ای
کافران جاحد و منکر بعث و نشر ارأیتم آیا می بینید در خود و میابید ما تدعون آنچیزها که می پرستید من
دون الله بجز از خدای از سایر معبودان ارونی ماذا خلقوا بنمایید بمن که چه آفریده اند من الارض
از زمین و اجزای آن ام لهم شرک آیا مر ایشانرا است شرکتی با خدا فی السموات در آفریدن آسمانها یعنی خبر
دهید مرا از حال خدایان خود بعد از تامل شما در کار ایشان که آیا ایشانرا در آفریدن چیزی از اجزای عالم مدخلی هست
تا بسبب آن مستحق عبادت شوند تخصیص انکار شرک در سموات جهت رفع توهم آنست که وسایط را شرکتی باشد
در ایجاد حوادث سفلیه و چون ظاهر است که ایشان عاجز مطلقند در خلق آن و بهیچ وجه تصرفی ندارند در آسمان و زمین

پس چرا اینها زاد در پرستش با خدا شریک میسازید ائتونی بکتاب بیارید بمن کتابی که بشما آمده شده من قبل هذا
پیش از آمدن قرآن که ناطق توحید است و مبطل شرک یعنی کتابی بجز از قرآن بیارید که مضمون آن امر بشرک آوردن در
عبادت او اثارة من علم یا بیارید بقیه از اثر علم یعنی خطی که تا باقی مانده است (?) از علوم پیشینیان یا روایتی از انبیای سابقه که
دلالت کند بر استحقاق عبادت ایشان ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در دعوی خود الزام بعدم آنچه دلالت
کند بر استحقاق الوهیت ایشان از ادله نقلیه بعد از الزام ایشان بعدم آنچه مقتضای ایشان بود از حجج عقلیه یعنی چون جمیع حجج
متقدمه و دلایل عقلیه موافق قرآنند در توحید و ترک شرک پس بطلان دعوی شما واضح شده و حجت بر شما لازم شد که بتوحید اعتراف
کنید و از شرک تبرا نمایید چون مشرکان با خود ملزم شدند باین حجت بر کفر خود اصرار نمودند حق تع در بارهٔ ضلالت ایشان فرمود که
ومن اضل و کیست گمراه تر از طریق صواب و رشد ممن یدعوا از کسی که بخواند و پرستد من دون الله بجز از خدای
من لا یستجیب له آنرا که اجابت نکند دعاء او را بفریاد او نرسد و اگر چه الی سیصد (?) بخواند او را و مشغول باشد الی یوم القیمة
تا بروز رستخیز یعنی اگر مشرک عمر یابد تا زمان قیامت در مدت عمر خود معبودان خود را خواند و پرستش کند و از ایشان
طلب حوایج خود نماید هرگز اثر استجابت از ایشان ظاهر نرسد وهم و معبودان باطل که بتانند عن دعائهم
غافلون بیخبرانند زیرا که جمادند که از شعور هیچ بهره ندارند و چون نمیشنوند پس چگونه اجابت دعای ایشان کنند
واذا حشر الناس و چون محشور شوند آدمیان کانوا باشند آن معبودان باطل لهم مر پرستندگان خود را
اعداء دشمنان وکانوا بعبادتهم و باشند بپرستش پرستندگان کافرین ناگرویدگان یعنی حق تع در روز
قیامت اوثان را بنطق در آورد تا با عابدان خود آغاز عداوت کرده منکر شرک ایشان شوند و تکذیب ایشان
نمایند و بر همین قیاس جن و انس را که معبود خود گرفته باشند از ایشان بیزار شوند و تکذیب ایشان نمایند
پس خایب و خاسر شوند از معبودان خود پس در صفت اهل شرک میفرماید که واذا تتلی و چون خوانده شود
علیهم بر مشرکان آیاتنا آیتهای کتاب بینات در حالتی که مبین و روشن است از روی اعجاز قال
الذین کفروا گویند آنانکه نگرویدند للحق مر سخن حق را لما جاءهم آنهنگام که آمد بدیشان یعنی کفار
بجهة عناد و انکار ملتفت تامل و تفکر نشدند در شان آیات بینهٔ قرآنیه که متصف بصفت اعجازست گویند
هذا سحر مبین این جادوییست روشن و آشکارا و با حیله ظاهر و خداع موهم پس ای محمد

بگذار اینکه کفار نسبت سحر بقرآن میکنند و تعجب دار کن که ایشان اکتفا باین نمیکنند أم يقولون افتراه بلکه میگویند که
بر بسته است محمد قرآن را بر خدای یعنی آنرا از نزد خود گفته و بر خدا نسبت داده قل إن افتريته بگو ای محمد اگر این قرآن را
که اکنون بافته ام قرآن را بر فرض محال پس آن معصیتی باشد در غایت عظمت که مستلزم انواع عذاب و چون آن عقوبت
بما نازل کرده فلا تملكون پس شما مالک نتوانید شد و قادر نخواهید بود لي برای من من الله شيئا از عذاب
خدا چیزی را پس من چگونه بجهت تنصح و اشفاق برای شما دین او خطیر که افترا است بر خدا جرات کنم و برین معصیت عظیم
اقدام نمایم و باستظهار و استغاثه کدام از شما خود را در مظنه عقوبت اندازم پس در وعید ایشان میفرماید که هو أعلم
خدای دانا تر است بما تفيضون فيه بآنچه شروع میکنید در آن از قدح و طعن در آیات قرآن و نسبت سحر و افترا بآن
كفى به شهيدا کافیست خدای در حالتی که گواه است بيني وبينكم میان من و شما برای من گواهی دهد بصدق کلام من
و بر شما بتکذیب و انکار عناد و اصرار وهو الغفور و اوست آمرزنده کسی که از شرک و کفر رجوع کند الرحيم
مهربان بر کسی که بر ایمان ثابت قدم باشد و چون کفار بر سبیل خود اصرار مینمودند و از سید ابرار صلعم معجزات اقتراح
میکردند و از آنچه بآن مامور نبود بعضی از وی مطلبیدند حق تعالی فرمود که قل بگو ای محمد بمنکران ما كنت بدعا نیستم نو
پیدا شده من الرسل از پیغمبران یعنی من اول کسی نیستم که به پیغمبری مبعوث شده باشم چه پیش از من نیز پیغمبران بوده اند
پس اقتدا بایشان نموده ام و آنچه ایشان امتان خود را بآن دعوت میکرده اند از توحید و تصدیق بعث من نیز شما را
بآن میخوانم و هر معجزه که بآن مامور میشوم بشما می نمایم و بر غیر مامور قدرت ندارم پس چه انکار نبوت من باید وما أدري
ما يفعل بي و نمیدانم که چه خواهند کرد بمن از محنت و راحت و اقامت و هجرت و مقاتله و مصالحه و غلبه و مغلوبیه
ولا بكم و نمیدانم که چه کنند بشما از خسف و قذف و رجفه و قتل و اسر و جز آن اما از احوال آخرت با خبرم و از یقین
میدانم که مومن موحد مستحق جنان است و کافر ملحد سزاوار نیران إن أتبع و پیروی نمیکنم إلا ما يوحى مگر آنچیز را که
وحی کرده میشود إلي بسوی من و زیاده برآن علم ندارم و قادر نیستم وما أنا و نیستم من إلا نذير مگر بیم کننده
از عقاب خدای مبين آشکارا کننده از معجزات ظاهر است پس بر اظهار آیات مقترحه بی امر الهی قدرت ندارم و از
عواقب خود و خوانیم احوال شما در دنیا بدون وحی خبر ندارم آورده اند که چون آیه نازل شد مشرکان اظهار خوشحالی کرده
گفتند کار ما و محمد نزد خدا یکسانست چه همچنانکه ما از عاقبت او خود خبر نداریم او نیز از خاتمه کار خود بیخبر است حق تعالی

این آیه فرستاد که ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر چون این آیه آمد صحابه گفتند سالک یا رسول الله ترا معلوم گشت
که خدا با تو چه خواهد کرد و ما را معلوم نشد که با ما چه خواهد رفت این آیه آمد که ليدخل المؤمنين والمؤمنات از ابن عباس منقولست
که حضرت رسالت صلعم و اصحاب از کفار مکه بسیار ایذا و آزار میکشیدند تا شبی آنحضرت در واقعه دید که از مکه هجرت نموده بر منهی که
در او آب بسیار بوده و درختان بیشمار چون این واقعه را اعلام صحابه کرد گفتند یا رسول الله درچه روز باین سعادت مستسعد خواهیم گشت و از جفای
کفار خلاص شویم حضرت ایشان را بر صبر ترغیب میفرمود و چون جفای کفار از حد در گذشت بهجرت تعجیل نمودند این آیه آمد که
نمیدانم که من و شما مامور خواهیم شد از متوطن شدن در مکه و ایذا و آزار از کفار کشیدن و مهاجرت کردن بزمینی پر گیاه و پر
اشجار چنانکه در خواب دیده ام و من عواقب امور خود و شما نمیدانم مگر بوحی و چون درین باب وحی بمن نیامده پس صبر کنید
تا هنگام وحی نازل شود آنگاه بر آنچه مامور شویم بر آن عمل کنیم چون از جهت تسکین کفار مغضب باید که قل بگو ای محمد أرأيتم
آیا چگونه می بینید و میدانید که إن كان اگر باشد قرآن من عند الله از نزد خدای وكفرتم به و کافر شده باشید بآن
وشهد شاهد و گواهی داده است گواهی من بني إسرائيل از اولاد یعقوب یعنی از احبار ایشان که عبد الله سلام است
على مثله بر آنچه مانند قرآنست و آن معانی توریت است که مصدق قرآنست و مطابق معنی آن از توحید و وعد و وعید یعنی
گفته باشد که توریت مصدق قرآنست در معانی مذکوره کما قال وإنه لفي زبر الأولين وإن هذا لفي الصحف الأولى
فآمن پس ایمان آورده بآن واستكبرتم و سرکشی کرده باشید شما بدان و تکبر ورزیده باشید بمنطوق آنکه پس
ایمان آیا شما ظالم نباشید بر خود و مستوجب عذاب نبوده باشید خلاصه معنی آنست که خبر دهید که اگر مجتمع گردد نزول قرآن
از نزد خدا با کفر شما بآن و رجوع شود شهادت اعلم بنی اسرائیل بر نزول آن و ایمان او بآن با استکبار شما از آن آیا شما از جمله
ستمکاران و گمراهان نخواهید بود إن الله بدرستی که خدای لا يهدي القوم الظالمين راه نمینماید گروه ستمکاران را
بود در بیدای خذلان فرو میگذارد و بجهت فرط عناد ایشان و عدم تفکر و تامل ایشان در دلایل قرآن در کشاف آورده که انس
روایت کرده که چون پیغمبر بمدینه آمد عبد الله سلام نزد وی آمد و گفت ای محمد ترا از سه مسئله می پرسم که جواب آن جز پیغمبر نداند
بگو اول اشراط قیامت چیست و نخستین طعام که اهل بهشت خورند چه باشد و فرزندان که منسوب میشوند چرا بعضی بپدر شبیه باشند
و بعضی بمادر جبرئیل آمده و گفت حق میفرماید که اول اشراط قیامت آتشی است که اهل آتشی از جانب مشرق پیدا شود و کند خلق را
اندر انجا بمغرب برانند و اول طعامی که اهل بهشت خورند جگر ماهی است و اگر آب مرد سابق شود بر آب زن فرزند مانند پدر بود و اگر عکس

ابن بود مانند ما و عبد الله سلام بعد از شنیدن این جواب سید عالم عم گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
رسول الله حقا پس گفت یا رسول الله عادت جهودان آنست که بر مردمان بهتان نهند مبادا که چون علم باسلام من پیدا کنند مرا متهم
سازند بجهل و منکر علم من شوند و مرا اعلم و مقتدای خود نه دانند پس پیش از آنکه اسلام من بر ایشان ظاهر گردد احوال مرا از ایشان
استفسار فرما تا با علمیت من معترف شوند و بفضیلت سوره من نسبت با خود شان اقرار نمایند تا بعد از ظهور اسلام من عذری
نداشته باشند و انکار چیزی نتوانند کرد رسول جهودان را جمع کرد و گفت چه میگویید در حق عبد الله سلام گفتند سیدنا
و ابن سیدنا و خیرنا و ابن خیرنا و اعلمنا و ابن اعلمنا حضرت فرمود اگر گواهی دهد بر نبوت من و ایمان آرد با وی مرافقت
چکنید گفتند معاذ الله که او بتو ایمان آرد پس عبد الله سلام پیش ایشان رفت و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
رسول الله گفتند جهودان شرنا و ابن شرنا پس در نقص و عیب او افتادند عبد الله گفت این کرمن از وی ترسیدم سعد ابی
وقاص گفت نشنیدم از رسول که در حق کسی گفته باشد که اهل بهشت است مگر عبد الله بن سلام در حق او نازل شد آیه وشهد
شاهد من بنی اسرائیل علی مثله و بیم در کشاف آورده که چون جهینه و مزینه و اسلم و غفار که از قبایل عرب بودند اسلام آوردند
بنو عامر و غطفان و اسد و اشجع گفتند اگر در اسلام خیری بودی ایشان بر ما سبقت نکردندی بلکه ما پیش از ایشان قبول
اسلام میکردیم آیه آمد که وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند بنو عامر و امثال ایشان للذین آمنوا برای
آنانکه ایمان آوردند از جهینه و اخوان ایشان یعنی در حق ایشان گفتند که لو کان خیرا اگر بودی ایمان بهتر از کیش ها
در نفع آجل و عاجل ما سبقونا الیه پیشی نگرفتندی بما و مسارعت نکردندی جهینه و اتباع ایشان که اراذل قبایل اند و شبانان
و بندگان ما الیه بسوی آن بلکه ما در آن سابق بودیمی چه رتبه ما از ایشان بیشتر است و بزرگی و شهرت ما بیشتر و در اکثر تفاسیر
مذکور است که این آیه در باره جهودان نازل شده بعد از اسلام عبد الله بن سلام و اصحاب او پس معنی آنست که رؤسای یهود
گفتند اگر آنچه محمد آورده نیکو و بهتر بودی از کیش ها پیشی نگرفتندی غیر ما بر ما چه از بزرگان قومیم و از رؤسای ایشان
و نزد بعضی گویندگان عامه مشرکانند که در حق فقرای اصحاب چون عمار و صهیب و ابن مسعود و غیر هم گفتند که اگر خیری از
ایمان بودی این گدایان بر ما سبقت نکردندی و در آن بلکه ما که اشراف عربیم بر ایشان سبقت نمودیم و اذ لم یهتدوا — مینمودیم
و چون راه راست نیافتند مشرکان یا یهودان به بقرآن یا بجمیع آنچه محمد آورده فسیقولون پس زود باشد که گویند هذا
افک قدیم این دروغ کهنه ایست یعنی پیشینیان نیز مثل این افترا کرده اند و مانند این دروغ گفته پس بجهت رد

مشرکان و یهودان مغفرما بد که ومن قبله کتاب موسی و پیش از قرآن کتاب موسی است یعنی توریة اماما
در حالتی که پیشواست که مردمان اقتدا کنند بآن در دین خدا و رحمة و سبب بخشش نعمت دنیویه و اخرویه است بکسی که بآن
مهتدی شود و بر وفق آن عمل کند پیش از نزول قرآن پس مشرکان بآن مهتدی نشدند و بعبادت بتان مشغول شدند
و یهودان نیز بمضمون آن عمل نکردند و بجهت آن نعت حضرت رسول را صلی الله علیه و آله در آن تحریف مینمودند وهذا
کتاب و این کتابیست مصدق تصدیق کننده کتاب توریة یا جمیع کتب منزل لسانا عربیا در حالتی که زبان
تازی لینذر الذین ظلموا تا بیم کند آنانرا که ستم بر نفس خود کردند بسبب عصیان و طغیان وبشری و تا مژده دهنده
باشد للمحسنین مر گروندگان را برو ضد رضوان و نجات از نیران ان الذین قالوا بدرستی آنانکه گفتند ربنا الله
آفریدگار ما بحقیقت ثم استقاموا پس ایستادند در آن و عدول نکردند از ان تا حین حیات فلا خوف علیهم
پس هیچ ترسی نیست مر مومنان از رسیدن مکروهی بر ایشان در آنجهان ولاهم یحزنون و نیستند ایشان که
اندوهگین شوند از فوت چیزی که مرغوب ایشان باشد اولئک آن گروه مستقیم اصحاب الجنة یاران بهشت اند و
ملازمان آن خالدین فیها در حالتی که جاوید مانندگانند در آن و پاداش داده شوند جزاء پاداش دادنی
بما کانوا یعملون بانچه بودند که عمل میکردند از اکتساب فضایل علمیه و عملیه ووصینا الانسان و وصیت کردیم
یعنی فرمودیم جنس آدمی را بوالدیه احسانا بپدران و مادران خود نیکویی کردن حملته امه برگرفته است
او را مادر او در شکم خود کرها در حالتی که کاره حمل او بود در مشقت و سختی ووضعته کرها و نهاد یعنی
تولید او نمود در حالت رنج و محنت وحمله وفصاله و مدت حمل او و زمان شیر باز گرفتنش ثلثون
شهرا سی ماه است و چون رضاع کامل دو سالست کما قال والوالدات یرضعن اولادهن حولین
کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة و لهذا امیر المومنین ع بجمع بین الایتین تمسک کرده بانکه اقل مدت
حمل شش ماهست این معمول فقهای ماست و نزد امامیه ارضاع تا بیست و یکماه واجبست و کمتر از ین حرام و تا بیست
و چهار ماهست و زیاده بران مباح لکن اجرة زاید بر دو سال بر پدر واجب نیست و همچنین احکام سایر رضاع
بران مرتب میگردد و حاصل که آدمی بعد از وضع تا حین فصال از شیر مادر تربیت می یابد و بعد از شیر باز گرفتن
مادر او را از شیر عنایت ازلی پرورده میشود حتی اذا بلغ تا وقتی که رسید اشده بنهایت قوت

واستحکام عقل خود که شرفست بچهل سالگی و نزد قتاده سی و سه سالگی و نزد جمعی دیگر از هیجده تا چهل و نزد بعضی
چهل سال تمام است که غایت قوتست و کمال عقل و تمیز و وقت انزال وحی بر انبیا چه هیچ پیغمبری پیش از چهل سالگی وحی
نیامده و بنابرین قول وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً از قبیل عطف تفسیری باشد یعنی که بنهایت قوت رسید و برسید بچهل
چهل سالگی که غایت توانایی اوست و بنا بر آن اقوال دیگر باشد یعنی اول قوتست و اربعین نهایت قوة غرض که
آدمی بدولت کمال ایمان مستعد شد چون بچهل سالگی رسید که نهایت قوة عقل است قَالَ گفت رَبِّ ای پروردگار من
یعنی از نشان او آنست که چون باین مرتبه رسد زبان بدعا گشوده گوید ای آفریدگار و پروردگار من أَوْزِعْنِي
الهام ده مرا و مولع أَنْ أَشْكُرَ تا که شکر گویم نِعْمَتَكَ الَّتِي نعمت عظیم ترا که بکرم عمیم أَنْعَمْتَ عَلَيَّ انعام کرده بر من
وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ و بر پدر و مادر من که آن نعمت اسلام است و حیوة و قدرتست ذکاء و غیر آن و شکر والدین نعمت الدنیا
جهة تناهی آن نعمتست و مستفید شدن او بآن وَأَنْ أَعْمَلَ و دیگر ملهم ساز مرا که عمل کنم صَالِحًا تَرْضَاهُ عملی که تو
به پسندی آنرا و از آن خشنود گردی وَأَصْلِحْ لِي و بصلاح بر آر من یعنی صلاح را جاری گردان فِي ذُرِّيَّتِي در میان فرزندان
و آثار آن راسخ ساز در ایشان تا در معدن صلاح باشند و در مواقع فلاح و بهمین صلاحیت ایشان فوزی بنیکنامی مرا
حاصل شود و یادگار مرا در ایشان باصلاح آور که محل آنست که من بدرگاه تو رجوع کنم یا اینها را از برای من خلف صدق
گردان و برای خود بندگان خالص نما هر ایشان باب صلاحیت و تقوی دانه عمل را در زمین ارکان پرورش ده آورند
و بر آنرا در مزرعه آخرت بردارند إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ بدرستی که من بازگشتم بسوی تو از هرچه غیر رضای تو باشد
یا مرا از عبادت تو باز دارد وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ و بدرستی که من از گردن نهادگانم و با خلاص تمام از فرمان
برداران أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه که متصف باشند بایمان و داعی امور مذکوره از حضرت منان نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ
قبول کرده شود از ایشان أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا نیکوترین آنچه کرده اند مراد انواع طاعاتست از اعمال واجبه و مستحبه
دون مباحات چه اگر چه احسنست اما مزیة حسن ندارد و ثوابی بر آن مترتب نمیشود وَنَتَجَاوَزُ و درگذرانیده
میشود عَن سَيِّئَاتِهِمْ از گناهان ایشان بر سبیل تفضیل یا بعد از توبه و حفص هر دو فعل را بنون مفتوح میخواند
که برای متکلمست و نصب احسن که مفعول است یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشانرا و در گذاریم از بدیهای ایشان
فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ در حالتی که در میان اهل بهشت باشند یعنی در عداد ایشان وَعْدَ الصِّدْقِ وعده‌ای

خدای وعده دادن راست عهد قبول طاعات و نجات از سیئات الَّذِي آن وعده که كَانُوا يُوعَدُونَ بودند که وعده داده
میشدند در دنیا بآن و آن همانست که وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار و بعد از بیان
صفت مؤمن در صفت کافر سخن باید کرد وَالَّذِي قَالَ و آنکس که کافری که گفت لِوَالِدَيْهِ مر پدر و مادر خود را که وی را
ترغیب مینمایند بایمان و بگرویدن بحشر و نشر أُفٍّ لَكُمَا دلتنگی و کراهت باد شما را أَتَعِدَانِنِي آیا وعده میدهید مرا
أَنْ أُخْرَجَ آنکه بیرون آورده شوم یعنی مرا برانگیزانند و زنده بیرون آرند از قبر وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ و حال آنکه
گذشته اند قرنهای بسیار مِن قَبْلِي پیش از من و یکی باز نیامده و زنده نشده یعنی هیچکس را تا غایت زنده نکرده‌اند بچگونه
مرا باز آورند و یا قرون بسیار پیش ازین منکر حشر و نشر بوده‌اند پس چگونه بآن تصدیق کنم وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ
و پدر و مادر استغاثه کنند از خدا تا مر او را بایمان راه نماید و یا از خدای فریاد رسی خواهند و از کفر او گویند
باو که لازم حال تو گردانا و خدا وَيْلَكَ هلاک ترا مراد حث و ترغیبست بر ایمان نه هلاکت او و معنی ترک این سخن کن
و از روی صدق آمِنْ ایمان آور بقیامت و احوال آن إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستی که وعده خدا از بعثست و الجنة
واقع خواهد بود فَيَقُولُ پس میگوید آنکس که مَا هَٰذَا نیست اینکه شما مرا وعده بآن میدهید و بر آن میخوانید إِلَّا أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل و اکاذیب ایشان که در دفاتر نوشته‌اند و آنرا اصلی و حقیقتی
نیست أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه منکر بعث گروهی اند که حَقَّ سزاوار شده و واجب گشته عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان
کلمه عذاب فِي أُمَمٍ در حالتی که معدود باشند در سلک گروهی چند از کفار قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم گذشته‌اند پیش
از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ از دیوان و آدمیان این کلام رد است بر قول کسانی که حمل تجویز موت میکنند
بر جنیان إِنَّهُمْ بدرستی که امم سالفه و اتباع ایشان که گروه قریش اند كَانُوا خَاسِرِينَ هستند زیانکاران
در انجهان این آیه عامست نسبت بهر کافری که عاق والدین باشد و منکر بعث و لکن الذین که خبر الذی است منوی باشد
مؤید اینست وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ و مر هر یکی را ازین دو جنس مؤمن و کافر درجاتست مراتب و منازل است مِّمَّا عَمِلُوا
از جزای چه مراتب اهل ایمان بجانب علو صاعد است و منازل کفر بطرف سفلی مایل پس هر یکی را ازین دو گروه درجاتی و
مراتبی معین تا قرار گیرند در آن وَلِيُوَفِّيَهُمْ و تا تمام کرده اند مر ایشانرا أَعْمَالَهُمْ جزای کردارهای ایشان وَهُمْ لَا
يُظْلَمُونَ و ایشان را ستم دیده نشوند بنقصان ثوابی زیادتی عقاب یعنی نه ثواب کمتر از قدر استحقاق ایشان و نه عقاب

زیاده بران وَیَوْمَ یُعْرَضُ الَّذِینَ کَفَرُوا و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند آنانکه نگرویدند بخدا و رسول و بعث و نشر
عَلَی النَّارِ بر آتش دوزخ یعنی ایشانرا معذب سازند و گویند بایشان که در آنروز که أَذْهَبْتُمْ بردید یعنی صرف نمودید
طَیِّبَاتِکُمْ چیزهاء لذیذه خود را فِی حَیَاتِکُمُ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا که داشتید وَاسْتَمْتَعْتُمْ و برخورداری یافتید
بِهَا بآن لذایذ طیبه یعنی بآن استیفای لذات دنیا کرده و آنرا بر طیبات آخرت اختیار کرده و آنرا سرمایه آخرت
نساختید فَالْیَوْمَ امروز که قیامتست تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ جزا داده خواهید شد عذاب خواری و رسوایی
بِمَا کُنْتُمْ تَسْتَکْبِرُونَ فِی الْأَرْضِ بسبب آنچه بودید که استکبار میکردید از انقیاد حق و تکبر مینمودید بر انبیا و اولیا
و معبود مطلق بِغَیْرِ الْحَقِّ بدون استحقاق یعنی بباطل و ناروا سرکشی مینمودید وَبِمَا کُنْتُمْ تَفْسُقُونَ و بسبب آنچه
بودید که بیرون میرفتید از حدود خدای و پای از دایرهٔ اسلام بیرون مینهادید و سر بر خط فرمان نمی نهادید و چون استمتاع
بطیبات و لذات اینجهان مستلزم فتور است در توجه باحوال آنجهان چه مشغولی باین موجب معزولی است از آن چنانچه
کفار بجهة اشتغال باین غافل شدند و از سعادت دایمی و نعمت ابدی عقبا محروم ماندند از جهت خاتم النبیین و سید
الوصیین و همچنین هر یک از ائمهٔ معصومین صلعم زهد و تقشف را اختیار کردند و بالکلیه از ترفه و تنعم اینجهان مجتنب شدند
چنانچه از عمر روایت کرده اند که روزی بحجرهٔ رسول رفتم بعد از آنکه رخصت دخول حاصل کرده بودم دیدم که آنحضرت بر
مقصوره بر بالای بوریایی که از لیف خرما بود تکیه فرموده بود و بجهة کوتاهی بوریا بعضی از بدن اطهر او بر زمین
واقع شده و وساده از لیف خرما بزیر سر نهاده سلام کردم و بنشستم و گفتم یا رسول الله تو پیغمبر خدایی و بهترین جمیع
خلقانی و با وجود این مرتبه عظیم که داری بدینگونه میگذرانی و کسری و قیصر با آنکه کافرند فرش کنند بر بالای سریر طلا
و فرش حریر و دیبا نشسته و بجمیع نعم لذیذهٔ طیبهٔ دنیویه متمتع اند معجل است طیبات ایشان در دنیا یعنی سریع
الانقطاع است و عنقریب بعد فنا و زوال پذیرد و وبال آن بر ایشان بماند و طیبات ما مؤجل است در عقبی بجهة آنکه
دایم الابد خواهد بود و اصلا گرد زوال بگرد آن نخواهد رسید سندی گفت که هرگاه رسول صلعم بسفری رفتی آخرین
کسی را که وداع کردی فاطمه زهرا بودی و چون باز گشتی اول کسی که با او ملاقات کردی فاطمه بودی روزی از سفر باز
گشت گلیمی چیزی که خالی از زینتی نبود بر در خانه فرو گذاشته برای رعایت حرمت حضرت رسالت صلعم چون آنحضرت بدر
حجره رسید و آن گلیم را بدید باز گشت فاطمه زمانی انتظار کشید پس برخواست و بحجره آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله چرا

گلیمی

ترک عادت کرده و این نوبت مرا محروم گردانیدی فرمود من آمدم تا به سرای اما چون دیدم که پردهٔ با زینت فرو گذاشته
بودی بازگشتم زیرا که آن از رسوم جبابره است و من بسیار از آن تنفر دارم فرمود که آل محمد را با دنیا چکار ایشان
برای آخرت مخلوق شده اند و آخرت برای ایشان آفریده شده فاطمه بعد از استماع کلام آنسید انام علیه السلام
این پرده را برداشت و بعد از آن در تقشف و خشونت اوقات میگذرانید تا از این زندان محنت روی بنزهتگاه
جنت آورد و مرویست که روزی رسول بحجرهٔ فاطمه رفت حسن و حسین را دید که دست و رنجن نقره در دست
کرده بودند ایشانرا نزد خود طلبید و آنرا از دست ایشان بیرون کرد و ثوبان را گفت این را بفروش و بهر آن برای
فاطمه گردن بندی بخر که از مهره یمانی بود و برای حسن و حسین دست و رنجن که از عاج بود فرمود که ان هؤلاء اهل
بیتی لا یحب ان یذهبوا طیباتهم فی حیوتهم الدنیا اینها اهل بیت منند دوست ندارم که لذات خود را در زندگانی
دنیا اخذ نمایند و از آن تمتع گیرند و در خبر است که روزی یکی از محبان طبقی حلوا برسم هدیه نزد امیر المؤمنین ع
آورد آنحضرت انگشت در آن فرو برد و بیرون آورد و در آن نگریست و فرمود که رنگش و بویش هر دو نیکوست اما ندانم
که حلاوتش در چه غایت است و طعمش در چه مرتبه پس انگشت مبارک را از آن پاک کرد و فرمود که این را از پیش من بردار
گفتند یا امیر المؤمنین حلوا را بر خود حرام ساختی فرمود نه و لیکن روا نیست که در حوالی من جماعتی باشند در نهایت
گرسنگی و فقر و فاقه و من شکم خود را از حلوا آلوده سازم و فرمود که اگر من سیر بخسبم مانند کسی باشم که شاعر در حقش
گفته بیت وَحَسْبُکَ دَاءً أَنْ تَبِیتَ بِبِطْنَةٍ وَحَوْلَکَ أَکْبَادٌ تَحِنُّ إِلَی الْقِدِّ یعنی همین درد ترا بس است که در شب سیر
بخسبی و در حوالی تو جگرهایی باشند که از غایت گرسنگی آرزومند پوستی باشند که مضغ کنند و در بعضی از خطب
از نهج البلاغه مذکور است که آنحضرت فرمود بخدا سوگند که جامهٔ خود را چندان رفو دوختم که شرمنده شدم از
رفو دوزنده آن و قایلی بمن گفت که یا امیر المؤمنین وقت آن نشد که این مدرعه را بیندازی گفتم با او که از من دور شو و مرا
ازین منع ممکن که در وقت بامداد قومی که سیر کننده باشند و بر یافت بخوابی کشیده در وقت صباح محمود العاقبه اند
و بمنزل مراد رسنده یعنی همچنانکه مسافر که در شب سیر میکند و بخوابی میکشد بمنزل مراد میرسد عارف نیز هرگاه در طریق
ریاضت سلوک مینماید و بر خاری محنت که در آن راه سانح میگردد صبر مینماید بمنازل و مقاصد اخروی خود میرسد
و در روایت آمده که رفو جامهٔ او گاهی از لیف خرما و گاهی از پوست بود و از محمد بن قیس منقول است که امام محمد باقر ع

حسبک

در شب سیر

فرمود که بخدا سوگند که امیر المؤمنین مانند بندگان درهم خریده طعام میخورد و در مجلس می‌نشست و خود با زار میرفت و دو جامه
میخرید و بهتر آنرا بغلام خود میداد و دون را خود اختیار میکرد و اگر آستین جامهٔ او دراز میبود تا جامه از قد او در میگذشت
قطع آن میکرد و مدت پنج سال حاکم بود و درین مدت خشت را بر بالای آجر ننهاد و اصلا از زر سرخ و سفید میراث نگذاشت
و نان گندم و گوشت بخورد مردم میداد و خود بخانه میرفت و نان جو و روغن زیت و سرکه بسر میبرد و مرویست که اکثر نان خورش او
زیت بود یا از سرکه و اگر از آن ترقی مینمود نان را با قدری از شیر تناول میفرمود و میفرمود لا تجعلوا بطونکم مقابر الحیوان
شکمهای خود را گورستان حیوان مسازید و هیچ کاری که رضای الهی بود بر وی سانح نمیشد مگر آنکه اشق آنرا برای نفس خود
اختیار میکرد و بکسب دست و عرق جبین هزار بنده را خریده و از برای رضای الهی آزاد کرده و طاعت فوق طاعت مردمان
بوده و در شب هزار رکعت نماز میگذارد و اکثر بروزه میبود و در روایت آمده که آنحضرت از هیچ طعامی سیر نخورد و عبد الله
بن رافع گوید که روزی نزد آنحضرت رفتم انبانی نزد او نهاده بود که سر او مهر کرده بود پس مهر آنرا بگشود و در آن نان
خشک بود از جو که آنرا خورد کرده بودند اندکی از آن تناول فرمود من نیز در خوردن مشارکت نمودم پس سر آنرا مهر
کرده بنهاد و من گفتم یا امیر المؤمنین سبب چیست فرمود که خوف آن دارم که حسنین بجهت شفقت و مرحمتی که بر من دارند مهر کردن م
روغن زیت با آن ممزوج سازند و من آنرا بخورم و نفس من از فرمان من بیرون رود و با وجود این قوت طاعت او بروجهی بود
که علی بن الحسین ع دوازده سال بوضوی نماز شام نماز صبح ادا فرموده و پیشانی او از کثرت سجود بروجهی رسیده بود
که هفتاد پوست گذاشته و او را بجهة این ذو الثفنات خواندندی و بجهة بسیاری طاعت و ریاضت بحیثیتی ضعیف شده
بود که اگر بپای میخواست مانند خوشه که باد او را متحرک سازد میلرزید و با وجود این حال میگفت که هیهات این طاعتی و
طاعت علی چه دوریست طاعت من و طاعت علی و در خبر آمده که چون امیر المؤمنین علی ع شهید شد معاویه میخواست که
ابو اسود دؤلی که از جملهٔ موالیان آنحضرت بود استمالت نموده از مودهٔ او برگرداند پس همیشه هدیه و صله باو میفرستاد
روزی انواع حلواها باو فرستاد که در میان آن شهد مزعفر بود ابو اسود دختری داشت بدوید و پاره از آن در
دهن نهاد ابو اسود را این آیه بخاطر رسید که اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا پس دختر را گفت این را از دهن بیفکن که
زهرست دختر گفت این بغایت شیرین است گفت شیداست که این پسر هند فرستاده تا ما را از دوستی اهل البیت برگرداند
دختر آنچه در دهن داشت بیفکند و گفت ایخدعنا بشهد المزعفر من السید المطهر ایا فریب میدهد ما را بشهد مزعفر

از دوستی

از دوستی سید مطهر و در آثار آمده که یکی از صحابه در بازار دید جابر انصاری را که پاره گوشت خریده بکار می برد پرسید این چیست
گفت اهل من از من گوشت آرزو کرده اند گفت هر چه آرزو کنند اگر شما آنرا قبول کنید می ترسم که از اهل این آیه باشید که اذهبتم
طیباتکم فی حیوتکم الدنیا مرویست که روزی رسول صلعم نزد اصحاب صفه آمده دید که بعضی جامه را بپوست مرقع کرده بودند و بعضی
دیگر نمی یافتند پوستی که بر جامهٔ خود رقعه کنند حضرت فرمود که امروز شما را بهترست یا روزی که صباح در حله باشید و شب
در حلهٔ دیگر و در بامداد نوعی از طعام خورید و در شام نوعی دیگر و خانهای شما ملبس و مزین باشد مثل ملبس و تزیین کعبه گفتند
آن روز ما را بهترست حضرت فرمود بل انتم الیوم خیر بلکه شما را امروز بهترست چه اقبال در نطاق صعودست بر درجات کمال
و آنکمال در مواقع نزول بدرکات نیران القصه چون کفار عناد و اصرار مینمودند و پیوسته در ایذا و آزار سید مختار
میکوشیدند حق تعالی جهة تسلیه خاطر حضرت و تهدید کفار قصهٔ هود و بیاد ثمود و عاد و استیصال ایشان بیاد آنحضرت میدهد
و میگوید و اذکر اخا عاد و یاد آر ای محمد مرآن برادر عاد را یعنی پیغمبری را که از قبیلهٔ عاد بود مراد هود است یعنی حال او و قوم
او با معاندان قریش بگوی اذ انذر قومه چون بیم کرد قوم خود را و از عذاب الهی تخویف نمود بالاحقاف
بموضع احقاف و آن ریگستانی بود نزدیک حضرموت که در ولایت یمن است مشرف بر دریا و عمان و آن موضع را
احقاف نیز میگویند احقاف جمع حقف است یعنی ریگستان دراز و بلند که از سمت استقامت منحرف باشد و ریگ آن موضع باین کیفیت
بود و اصحاب آن اهل خیمهها میبودند از قبایل ارم و در آن بادیه می نشستند و هود بانذار ایشان آمد و قد خلت
النذر در حالتی که گذشته بودند پیغمبران بیم کننده من بین یدیه پیش از هود و من خلفه و از پس او یعنی هود
هود اول پیغمبری نبود بلکه پیش از وی و پس او نیز انبیا بودند بر امم خود مبعوث شده و ایشان را بر توحید دعوت
کرده و پس هود بر طبق انبیا در میان ایشان آغاز دعوت کرد الا تعبدوا الا الله بانکه مپرستید مگر خدا را که اوست
که مستحق پرستش است نه غیر او انی اخاف علیکم بدرستی که من میترسم بر شما عذاب یوم عظیم از عذاب روز
بزرگ که پر هول است بشامت شرک قالوا گفتند عادیان که ای هود اجئتنا لتافکنا آیا آمده بما تا برگردانی ما را
عن الهتنا از پرستش خدایان ما بتهدید و وعید فاتنا بما تعدنا پس بیاور آنچه وعده میکنی ما را از نزول عذاب
ان کنت من الصادقین اگر هستی از راستان که ایمان درین وعده قال گفت هود مرا علم بوقت نزول عذاب نیست
تا بتعجیل آن اقدام نمایم بلکه انما العلم جز این نیست که علم بوقت نزول عند الله نزدیک خداست پس هر محلی که حکمت او

مقتضی

تعالی کند از انزال خواهد نمود که آن هیچ یک شما را خبر کنم وَأُبَلِّغُكُمْ و برسانم بشما مَا أُرْسِلْتُ بِهِ آنچه فرستاده شده ام با آن
وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ و لیکن من می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ گروهی که نادانید یعنی نمیدانید که مبلغ و منذرم نه معذب و مقترح
یا جاهلید بآنچه صلاح و نجات شما در آنست و استعجال عذاب که از فعل جهال است از من طلب میکنید ایشان بجهت فرط عناد
و جهالت این سخن هود متنبه نشده بر ضلالت خود استمرار نمودند حق سبحانه سه سال باران از ایشان باز گرفت تا بقحط و
غلا مبتلا شدند هود گفت که ایمان آرید تا ازین بلا خلاص شوید و اگر نه بعوض باران عذاب بر شما ریزان خواهد شد یکی بایشان هم
از ایشان که قیس بن عتر نام داشت بر سبیل استهزاء و عناد گفت ما را عذاب میباید نه باران آخر از قحط و خشک سالی
بتنگ آمده بجهت دفع این بلا بمیان خانه کعبه که در آن روز توده ریگ سرخ بود متوجه شدند و عزم کردند که یکی از رؤسای عاد که
و بهود ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران نخواهد آمد مگر که اطاعت هود کنید ایشان التفات بسخن او نکردند و او را
در جای محبوس ساختند بتفصیلی که در سوره اعراف گذشت قیس نزد این موضع آمده عرض حاجات و طلب فتح آیات
نمودند و استدعای باران کردند سه ابر بر آمد و ندای آواز داد که یکی از آنها را اختیار کنید ایشان ابر سیاه اختیار کردند
که مظنه بسیاری باران است آن ابر با ایشان همی آمد تا باحقاف رسید فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آن هنگام که دیدند آنچیز را که موعود
شده بودند از عذاب عَارِضًا در حالتی که ابری بود پهن شده در افق آسمان مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ روی آورنده بود
بوادیهای ایشان قَالُوا گفتند از روی بشارت روی بهم هَٰذَا عَارِضٌ این ابریست پهن مُمْطِرُنَا که باران دهنده است
ما را بَلْ هُوَ بلکه آن مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ آنچیزیست که تعجیل کردید از وقوع عذاب و نزول عقاب تفسیر آن میکند
بانکه رِيحٌ باد یعنی بادیست فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ در وی است عذابی دردناک تُدَمِّرُ هلاک کند و نابود سازد آن باد
از غایت شدت و سطوت كُلَّ شَيْءٍ هر چیز را از انفس و انعام و اموال شما بِأَمْرِ رَبِّهَا بفرمان پروردگار خود از عرب میبود
روایت که آن باد خیمها و اشتران با هودجها بالای هوا می برد تا اکثر ملخ پران مینمود و در روایت آمده که اول کسی که آن
عذاب را مشاهده کرد زنی بود و بعد از دیدن آن با ایشان گفت که بادی را می بینم که در وی شعلهای آتش است و هود مؤمنان را
از میان ایشان بیرون آورد و بحظیره برد و آن باد چون بر ایشان گذر کرد روح و ملیحی جلود ایشان بود سبب بود
تلذذ ایشان در خبر است که چون عادیان دیدند که باد مردان را و مواشی ایشان را در صحرا خانها شده درها و بناهای
ایشان را از جای بر کنده و هفت شب و هشت روز ریگ احقاف را بر ایشان میریخت تا همه در زیر آن پنهان شدند

و هلاک شدند و بعد از آن ریگها را از ایشان دور کرده و بدنهای ایشان را بدریا افکند و بعضی گفته اند آن باد اجساد ایشان را
از زیر ریگ بیرون آورده بر کوه و سنگ زد تا پاره پاره شدند فَأَصْبَحُوا پس گشتند بر صفتی و حالتی که لَا يُرَىٰ
دیده نمیشد یعنی اگر کسی به دیار ایشان گذر میکرد نمیدید إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ مگر مسکنهای ایشان را یعنی همه هلاک شدند
و مساکن و منازل ایشان خالی ماند كَذَٰلِكَ همچنین که جزای ایشان دادیم بعذاب استیصال نَجْزِي پاداش میدهیم
الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ گروه کافران که در گشتن معاصی توغل کننده اند و از حد بیرون رفته آورده اند که حضرت رسالت
چون ابری دیدی که در مظنه باران بودی رنگ او متغیر شدی و برخاستی و می نشستی و می آمدی و میرفتی او را
گفتندی که یا رسول الله سبب اضطراب و خوف چیست فرمود که از آن میترسم که مبادا این ابر مثل آنچیزی باشد که قوم عاد
گفتند که هذا عارض ممطرنا بعد از آن در تهدید مشرکان قریش که وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ و بدرستی که تمکین دادیم قوم
عاد را فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ در آنچیزی که تمکین ندادیم ای کفار قریش فِيهِ در آنچه از قوت و شوکت و کثرت اموال شما را
و رفه احوال و طول اعمار و فرمان روایی وَجَعَلْنَا لَهُمْ و گردانیدیم از برای ایشان سَمْعًا گوشی تا بشنوند
وَأَبْصَارًا و چشمها را تا ببینند وَأَفْئِدَةً و دلها تا آن دریابند ایشان باین معرفت پیدا نکردند بمعطی آن زیرا که
نه گوش باستماع کلام حق داشتند و نه بچشم آثار قدرت او را دیدند و نه بدل بدلایل وحدت خدای تفکر کردند لاجرم نتیجه
این بود که چون عذاب بر ایشان فرود آمد فَمَا أَغْنَىٰ پس دفع نکرد و باز نداشت عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ از ایشان گوش
ایشان وَلَا أَبْصَارُهُمْ و نه دیدهای ایشان وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ و نه دلهای ایشان مِنْ شَيْءٍ چیزی را از عذاب خدا
إِذْ كَانُوا زیرا که بودند که بجهت تقلید و عناد يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ انکار میکردند آیتهای خدا را که از جمله آن معجزات
پیغمبر بود وَحَاقَ بِهِمْ و فرو گرفت ایشان را مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ آنچه بودند که بآن استهزا میکردند از عذاب
وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستی که هلاک کردیم ای اهل مکه مَا حَوْلَكُمْ آنچه گرد اگرد شما بود مِنَ الْقُرَىٰ از دهها و شهرها
چون حجر ثمود و سدوم که دیار لوط است و غیر آن وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ و گردانیده بودیم آیتهای خود را بر اهل قری
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا شاید که از کفر باز گردند و بجهت اعراض نمودن از آن آیات مستاصل شوند فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ
پس چرا نصرت نکردند ایشان را الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا گرفته بودند آن مشرکان ایشان را مِنْ دُونِ اللَّهِ
جز از خدای قُرْبَانًا آنچیزی که متقرب شوند بآن بخدا آلِهَةً خدایان و معبودان خود باشد شفاعت

بَلْ ضَلُّوا انچنان بود که شفاعت ایشان بکار کم شدند و غایب گشتند عَنْهُمْ از حضرت ایشان یعنی نزد نزول عذاب
نفع بایشان نرسانیدند و تخفیف عذاب از ایشان نکردند پس ناامید گشتند از ایشان و ریسمان امید خود را از حضرت آنها منقطع
ساختند وَذَٰلِكَ و فرا گرفتن بتان بخدای برای تقرب إِفْكُهُمْ دروغ ایشان است وَمَا كَانُوا و آنچه بودند که
بودند یَفْتَرُونَ برمی بافتند و بغیر حق نسبت الوهیت و شفاعت بمخلوق عاجز میدادند مفسران از زهری نقل
کرده اند که چون ابو طالب بجوار رحمت ایزدی پیوست رسول بی یار و بی یاور بماند و از مکه روی بطایف نهاد تا از
قبیلهٔ ثقیف طلب نصرت کند چون بطایف رسید بمجمع ایشان آمد و ایشان را سه رئیس بود عبد یالیل و مسعود و حبیب
و این همه پسران عمرو بودند پس نزد ایشان دعوی نبوت کرده ایشان را بدین اسلام دعوت نموده و از ایشان در
باب نصرت طلبید ایشان منکر نبوت او شدند یکی گفت که ثیاب کعبه را من دزدیده باشم اگر هرگز خدای ترا بخلق
مبعوث ساخته باشد دیگری گفت ایا خدا عاجز است که غیر ترا بخلقان فرستد و آن شخص دیگر گفت بخدا سوگند که بعد ازین مجلس
هرگز با تو سخن نگویم رسول صلی الله علیه وآله فرمود چون تصدیق من نمیکنید باری اینحال را ازین قوم پوشیده دارید با اینهمه
دلیر نکردند ایشان اجابت نکردند و زبان بطعن و استهزا گشودند و در افشای آن کوشیدند پس جهال و اطفال در
پی آنحضرت افتادند و بانگ و فریاد میکردند و سنگ بر و میزدند تا هر دو پای مبارک او را خون آلوده ساختند و آنحضرت
خود را در پس دیواری رسانیده و در زیر سایهٔ نخلی نشست و در انجا عتبه و شیبه که پسران ربیعه بودند حاضر بودند سفیهان
چون ایشان را بدیدند باز گشتند و آنحضرت چون آن هر دو را بدید پریشان گشت زیرا که ایشان دشمن خدا و رسول
بودند و دست بدعا بر داشت و گفت بار خدایا شکایت بجانب تو میکنم از ضعف قوت خود و قلت حیله و کمی یاور خود چون
پسران ربیعه حال را دیدند عرق قرابت ایشان در حرکت آمد طبقی انگور را بغلامی نصرانی دادند که عداس نام داشت
و از اهل نینوی بود و او را نزد آنحضرت فرستادند غلام آن طبق را نزد رسول بر زمین نهاد و رسول بسم الله
تکلم نموده بخوردن انگور مشغول شد عداس گفت این کلمه اهل این شهر نمیگویند تو از کدام شهری فرمود من از مکهام تو از
کجایی و دین تو چیست غلام گفت مردی ترسا ام از اهل نینوی رسول گفت آن شهر از مردی صالح بود که یونس بن متی
نام داشت غلام گفت تو یونس را چون میشناسی فرمود او برادر من بود و پیغمبر خدای بحق کان همچنانکه من پیغمبر خدایم
بر خلقان پس برخی از اخبار یونس را اخبار نمود عداس چون این اخبار را شنید و در روی رسول نگریه

آثار صدق در سیمای مبارکش دریافت بسجدهٔ شکر قیام نمود پس برخواست و در دست و پای رسول افتاد و بوسه می نهاد
پسران ربیعه از دور این حال را مشاهده میکردند یکی با دیگری گفت که این غلام بر ما فاسد و باطل گردانید و چون نزد ایشان آمد
ویرا گفتند چه ترا برین داشت که سجده کردی و پای محمد را بوسه نهادی و هرگز این کار را نسبت با ما نکردی گفت یا سیدی
این پیغمبر خداست زیرا که از چیزی خبر داد که آن را جز پیغمبر نداند ایشان خنده کردند و گفتند ای غلام دین خود را نگه دار
که او مردی فریبنده است پس رسول از آنجا متوجه مکه شد چون ببطن نخله فرود آمد در شب بنماز تهجد برخواست
و تلاوت قرآن مشغول شد اتفاق جمعی از جنیان از اهل نصیبین یا نینوای با جزیره موصل که یمن میرفتند گذر ایشان
افتاده و بعد از استماع خود را بآنحضرت نموده و بوی ایمان آوردند و متوجه قبایل خود شدند و ایشان را انذار
کرده بایمان ترغیب نمودند چنانچه حق تعالی حبیب خود را از آن خبر میدهد که وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ و یاد کن ای محمد
تفاسیر ع — چون بگردانیدیم میل یعنی دادیم بسوی تو نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ گروهی از جن و در بعضی از ابن عباس نقل کرده اند
که ایشان هفت تن بودند شاصین و ناصر و بوشن و مس و ازواینان و احقم و دو دیو که پسران ابلیس است
و در لباب آورده که هفتاد بودند از قبیلهٔ بنی افلیس و اکثر برانند که نه تن از ده بودند زیرا که اطلاق ما دون عشرت است
و روایت که چون جن از صعود بر آسمان ممنوع شدند و بشهب مرجوم گشتند گفتند البته در عالم قضیهٔ سانح
شده حادثه روی نموده پس هفت کس یا نه کس از اشراف ایشان که دو دیو از ایشان بود از نصیبین
که بلدهٔ نینوی است در اطراف عالم بتجسس و تفحص این قضیه مشغول شدند تا بتهامه رسیدند در وادی نخله با رسول
خدای ملاقات کردند و استماع قرآن نمودند و دانستند که سبب مانع ایشان بر آسمان اینست و از بعضی مفسرین روایت است
که خدای تعالی رسول را امر کرد که انذار جنیان کند و قرآن بر ایشان خواند جمعی از ایشان را بجانب آنحضرت فرستاد و آنحضرت
با اصحاب گفت که من مامورم که قرآن را بر جنیان خوانم کیست که بمن اختیار کند و اینکلمه را سه بار تکرار فرمود عبد الله
مسعود گفت که در آن شب غیر از من هیچکس دیگر رفاقت آنحضرت نکرد پس هر دو رفتیم تا شعب حجون که بالای مکه است
رسول صلی الله علیه وآله خطی گرد اگرد من کشید و گفت ازین خط قدم بیرون منه تا من باز آیم پس برفت و استاد و افتتاح
[illegible] — قرآن کرد مرغانی دیدم بمقدار کرکسی گرد او نشسته و مارا سیاه دیدم که آمدند میان من و پیغمبر حایل شدند و بجهت آواز
و صدای عظیم ایشان آواز پیغمبر بگوش من نرسید و ترسی بسیار بر من غالب شد و اکثر خوف من بر پیغمبر بود و بعد از

تلاوة مانند بارهای ابر سیاه از هم متفرق شدند و چون صبح شد رسول نزد من آمد و گفت خفته گفتم نه یا رسول الله چه جای
خفتن است چند بار بر آن شدم که بجهة ترسیدن و وحشت فریاد کنم اما چون دیدم که تو ایشان را بعصا از من دور میکنی
من ایمن شدم و از آن خطر بیرون نیامدم فرمود که اگر بیرون می آمدی منظنه خطر بودی الکه گفت چه دیدی گفتم مردان سیاه خطر
رنگ جامهای سفید پوشیده بودند و دامنهای پیش در هم پیچیده بمیان هر دو پای نهاده و دامنهای پس بمیان
فرو زده فرمود ایشان دوازده هزار جن نصیبین بودند که استماع قرآن کردند و سوره که آنحضرت بر ایشان
خواند سورة الفلق بود پس فرمود که ایشان از من متاعی خواستند ایشان را استخوان و پشکل شتران و سرکین
چهار پایان دادم گفتم یا رسول الله مردم آن را بنجاست آلوده کرده اند فرمود که من نهی کردم که بآن استنجا نکنند گفتم ایشان
باستخوان و سرکین چه کنند فرمود پشکل از ایشان استخوان برندارد مگر که مثل آن گوشت که بر بوده باشد بابد
و هیچ سرکین نباشد مگر آن دانهای که در بوده بخ مشاهده کنند القصه چون میفرماید که ایشان را متوجه تو کردانیدیم
یستمعون القرآن در حالتی که استماع میکردند قرآن را فلما حضروه پس آن هنگام که حاضر شدند نزد قرآن
بموضعی که استماع قرآن میتوانست کرد و یا نزد رسول قالوا گفتند با یکدیگر انصتوا خاموش شوید تا بشنوید این
کلام را و مرویست که از غایت حرص بر استماع قرآن بر بالای یکدیگر می افتادند فلما قضی پس چون گذارده شد
قرآن و قراءت آن با تمام رسید برسول ایمان آوردند و مسایل بسیار از آنحضرت پرسیدند و رسول ایشان را
برسالت جنیان که از قبایل ایشان بودند نامزد فرمود پس ایشان ولوا الی قومهم بازگشتند بسوی گروه خود
منذرین در حالتی که بیم کنندگان و ترسانندهٔ قوم خود و از روی شفقت و نصیحت قالوا گفتند با قوم خود که
یا قومنا ای گروه ما انا سمعنا کتابا بدرستی که ما شنودیم کتابی را که از نزد خدای انزل فرو فرستاده شده
من بعد موسی پس از کتاب موسی مصدقا که تصدیق کننده است لما بین یدیه مر آنچه را که پیش از آن
بوده از کتب انبیا یا موافق آنها و نزد بعضی آن جنیان یهود بودند و از نزول انجیل خبر نداشته اند یا آن را اعتباری
نمیکردند چنانچه معتقد یهود است از اینجهة گفتند انزل من بعد موسی مصدقا لما بین یدیه یهدی راه مینماید آن کتاب
الی الحق بسوی آنچه درست و راست است از عقاید حقیه و الی طریق مستقیم و براه راست که موصل مطلوبست
یا قومنا اجیبوا ای گروه ما اجابت کنید داعی الله خواننده خدا را یعنی محمد را که خلقان را بطریق هدایت

دعوت میکند و آمنوا به و ایمان آرید بوی و اخبار او را اذعان نمایید یغفر لکم تا بیامرزد خدای برای شما
من ذنوبکم بعضی از گناهان شما یعنی گناهان که غیر مظالم باشد چه مظالم بآن مغفور نمیشود و یجرکم و برهاند شما را
من عذاب الیم از عذابی دردناک که برای کفار مهیاست و من لا یجب و هر که اجابت نکند داعی الله
خواننده خدا را که حضرت رسالت است و بجهة آن عذاب بر وی نازل شود فلیس بمعجز پس نیست عاجز کننده خدا از تعذیب او
فی الارض در زمین چه هیچ مهربی نیست در زمین تا از عذاب خدای بآنجا پناه آورد و لیس له و نیست او را
من دونه اولیاء بجز از خدای دوستان و مددکاران که منع عذاب کنند از او اولئک آن گروه اجابت نکنندگان
فی ضلال مبین در گمراهی هویدااند یعنی ضلالتی که بر همه کس واضح است زیرا که اعراض نمودند از اجابت
آنکسی که داعی خداست از علی بن ابراهیم روایتست که جنیان بعد از استماع دعوة و اعیان نزد پیغمبر آمدند و بشرف
ایمان مشرف شدند و آنحضرت شرایع ایشان را تعلیم ایشان داد و حق تعالی در شان ایشان قل اوحی نازل کردانید و
جمیع اوقات نزد پیغمبر تردد میکردند و احکام شریعت را ازو اخذ میکردند و دلالتی صریح دارد بر آنکه آنحضرت همچنانکه بر انس
مبعوث بود بر جن نیز مبعوث بود و هیچ پیغمبری را بر جن و انس مبعوث نساختند مگر خاتم الانبیا را پس با
انس در صفت تکلیف مشترک باشند و حکم ایشان چون حکم ماست در ثواب و عقاب چه تکلیف بر هر دو یکسانست
و بعد از بیان تکلیف جنیان و ذکر اطاعت ایشان تنبیه میفرماید بر قدرت خود بر بعث بقوله او لم یروا
آیا نمیبینند یعنی ندانستند منکران حشر و نشر ان الله الذی آنکه خدای بقدرت غالب خلق السموات والارض
بیافرید آسمانها و زمینها را و لم یعی و مانده نشد و در رنج و تعب نیفتاد بخلقهن بآفریدن آنها بقادر بر
توانا است علی ان یحیی الموتی بر آنکه زنده گرداند مردگان را چه نقص و عجز بقدرت کامله او راه ندارد خلاصه
معنی آنست که آیا خدایی که قدرت او باین غایت باشد که جمیع سموات و زمین را ایجاد نماید قادر نباشد بر احیای
موتی بلی آری قادر خواهد بود بر آنچه آن نسبت بایجاد علویات و سفلیات اهون و اسهل است پس چگونه بر آن قدرت
نداشته باشد انه علی کل شیء قدیر بدرستی که او سبحانه بر همه چیزی ممکن قدیر توانا است پس در وعید منکران حشر
میفرماید که و یوم یعرض و یاد کن روزی که عرض کرده شوند الذین کفروا آنانکه نگرویدند بحشر و غیر آن
علی النار بر آتش دوزخ پس ملائکه عذاب ایشان را گویند الیس هذا آیا نیست این عذاب بالحق

درست و راست یعنی آیا آنچه در دنیا بآن موجود میشدید و شما انکار آن میکردید از عذاب عقبا که حق نیست قالوا بلی
گویند آری حق است و ربنا بحق پروردگار ما قال گوید خدای یا مالک دوزخ بایشان که فذوقوا العذاب
پس بچشید عذاب را بما کنتم تکفرون بسبب آنچه بوده‌اید که میکردید بآن و سخن پیغمبر را باور نمیداشتید درین
باب و چون کفار بجهة عناد و اصرار آنچه پیغمبر میگفت درباب معاد و غیر آن انکار میکردند و بجهة این غبار بسیار بخاطر
عاطر سید مختار میرسید و بسبب ایذا و آزار ایشان مضطرب میگشت از جهة حضرت آن عزیز کار او را بثبات قدم و
اصطبار امر فرموده که فاصبر پس صبر کن ای محمد بر جفای کفار کما صبر همچنانکه صبر کردند اولوا العزم
خداوندان جد و ثبات من الرسل از پیغمبران جمیع پیغمبران عازم بودند بر ادای رسالت و تحمل اعبای ابلاغ
و دعوت و نزد اکثر مفسران من تبعیض است نه بیان و مراد اصحاب شرایع‌اند که در تاسیس و تقریر احکام مرتبت
اجتهاد تمام مینمودند و بر معاداة اهل عناد و ایذا و آزار طاغیان منکران معاد مراسم شکیبایی بتقدیم میرسانیدند
ولهذا از امام محمد باقر و جعفر صادق ع منقولست که اولو العزم پنج‌اند که ناسخ شریعت غیر خود بودند نوح و ابراهیم
و موسی و عیسی و محمد ص که ایشانرا سادة النبیین نیز گویند و ابن عباس و قتاده نیز قایل اینقول‌اند و نزد مقاتل
شش‌اند که در بلاها صابر بودند اول نوح که بر اذیه قوم سپر صبر در سر کشیده بود و بر جفای ایشان خود را هدف تیر بلا
ساخته دوم ابراهیم که بر آتش نمرود صبر نمود و در بوته امتحان که اخر شد تمام عیار بیرون آمد سیم اسمعیل که بر ذبح
شکیبایی ورزید و از آن مرا اصلا مضطرب نشد چهارم یعقوب که بر فقد ولد و ذهاب بصر صبر نمود و ثبات قدم ورزید
پنجم یوسف که بر بلیه چاه و زندان و تعدی برادران در طریق شکیبایی سلوک نمود و بجهة آن از حضیض چاه باوج جاه دولت
رسید ششم ایوب که بر ضرر شکیبایی ورزید و سدی بر آنست که اولو العزم جماعتی بودند که بجهاد میکردند و اقوال دیگر
درین باب هست و المنهج الصادقین است و اصح اقوال قول ابن عباس است که منقولست از ائمه هدی ع حاصل که حق تعالی
پیغمبر خود را میفرماید که بر جفا و آزار قریش چون نوح باش و در صدق مانند ابراهیم و در وثوق چون موسی و
در خشوع چون داود و در زهد چون عیسی ولا تستعجل و طلب شتاب مکن لهم برای کفار قریش نزول
عذاب و وقوع عقاب چه در وقتی که حکمت و مصلحت مقتضی آن باشد بلاشبهه نازل خواهد شد کانهم یوم یرون
گویا ایشان روزی که ببینند ما یوعدون آنچه وعده داده میشوند از عذاب یعنی بعد از مشاهده هول وقوع قیامت

معذاب و عقوبت چنان پنداشته که لم یلبثوا درنگ نکرده‌اند در دنیا الا ساعة من نهار مگر یکساعت از روز اگرچه
عمر دراز در دنیا گذرانیده باشند یعنی طول لبث دنیا نسبت بعقوبت و هول قیامت بر ایشان کوتاه نماید بلاغ
آنچه مذکور شد سوره مواعظ و تذکیر یا این قرآن و آنچه در اوست تبلیغیست از حضرت رسالت یا کفایتیست نسبت
بکافر بریه فهل یهلک پس هلاک کرده نخواهد شد بعذاب وقت نزول الا القوم الفاسقون مگر گروه
بیرون رفتگان از انقیاد و اطاعت سعید بن جبیر از عبدالله عباس نقل کرده که اگر وضع حمل زنی دشوار شود این کلمات
با برکات بنویسند که بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب السموات السبع
و رب العرش العظیم کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار فهل یهلک الا القوم الفاسقون
و آن را بشویند و بخورد او دهند وضع حمل بر آن آسان شود باذن الله تعالی

سورة محمد ص

ابی بن کعب از سید عالم
نقل کرده که هر که سوره محمد را تلاوت کند بر خدای تعالی واجب شود که از انهار جنت او را آب دهد و ابو بصیر از امام جعفر صادق ع
روایت کرده که هر مومنی که این سوره بخواند هرگز در دین خود شک نکند و همیشه از کفر و شرک محفوظ بماند تا بمیرد و بعد از فوت
وی خدای تعالی هزار فرشته را بقبر او فرستد تا بر او نماز میگذارند و ثواب آن را باو میدهند و در حین حشر تشییع او کنند
تا که او را نزد خدای تعالی بموقف امن و امان حاضر سازند پس او دایم الابد در امان خدای و رسول انبیا باشد و نیز از آنحضرت
مرویست که هر که خواهد که حال او و حال اعدای ما را بداند باید که سوره محمد را تلاوت کند زیرا که در وی آیتی در شان ما و آیتی در
باره اعدای ماست و باید دانست که چون حق تعالی ختم سوره احقاف بوعید کفار کرد افتتاح این سوره نیز بتهدید کفار کرده
میفرماید که بسم الله الرحمن الرحیم الذین کفروا آنانکه کافر شدند و بوحدانیت خدا و نبوت
رسول و صدوا و باز ایستادند و اعراض کردند عن سبیل الله از راه خدای که دین اسلام است یعنی از دین
اسلام داخل نشدند و اصلا بآن رغبت نکردند مراد اشقیا طینت قریش‌اند مانند ابوجهل و نضر و عتبه که ضال و مضل بودند
و غاوی و مغوی و بروایت مقاتل ایشان دوازده نامرد بودند که مردمان را منع میکردند از ایمان آوردن و تصدیق
پیغمبر نمودن و از ابن عباس روایت که مراد ده نفر بودند از مطعمان روز بدر که از روی ریا و شهرت برای تقویت
صله رحم و فک اسیران و حفظ همراهان و ضیافت لشکریان شتر میکشتند و اینها نیز از صنادید قریش بودند
و یا مراد اهل کتابند که بر دین خود مصر بودند و یا مطلق کفار و بر هر حال اضل اعمالهم باطل و نابود کرد خدای

کردارهای ایشان را که از مکارم می‌شمردند و مستحسن می‌پنداشتند یعنی اعمال ایشان را قبول ننمود و بر آن ثوابی عطا ننمود زیرا که
نه بر وفق خلوص قربت بود و می‌تواند بود که مراد باعمال حیله و مکری باشد که قصد آن داشتند که نسبت به پیغمبر بظهور رسانند یعنی
خدای حیله‌های کفار را باطل و نابود ساخت و نگذاشت که بسبب آن ایذا و آزار در حق پیغمبر او و اهل ایمان بجای آرند بلکه پیغمبر
و اتباع او را بر ایشان نصرت داد و دین او را بر سایر ادیان غالب گردانید وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول
از گروه قریش یا انصار یا مومنان اهل کتاب و غیر ایشان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته از اطعام و صله
ارحام و غیر آن بخلوص نیت و محض قربت وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ و گرویدند بانچه فرستاده شد بر محمد که پیغمبر حمیده خصال
بود و ستوده خصال که آن قرآن معجز نظام است وَهُوَ الْحَقُّ و قرآن راست و درست مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان
و بجهة کمال حقیت آیت که هرگز قلم نسخ بر آن کشیده نشد كَفَّرَ بپوشاند خدای و درگذراند عَنْهُمْ از آنها یعنی که متصف باین صفات
سَيِّئَاتِهِمْ کردارهای بد ایشان را یعنی از سر گناهان ایشان درگذرد بجهة شرف ایمان و بوسیله توبه و انابه بحکم رب سبحان
وَأَصْلَحَ و بصلاح آورد بَالَهُمْ حال ایشان را در دین و دنیا و زنگ غفلتی از دل بی‌غل ایشان بزداید تا در راه او عصیان نورزند
ذَٰلِكَ آن اضلال و اصلاح بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بسبب آنست که آنانکه کافر شدند اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ پیروی کردند باطل
تیره روزگار را که شیطان نابکار است وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند اتَّبَعُوا الْحَقَّ پیروی کردند سخن حق را یعنی
قرآن را که نازل شده مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان كَذَٰلِكَ همچنین یعنی بر همین طریق يَضْرِبُ اللَّهُ بیان میکند و روشن
میسازد خدای لِلنَّاسِ برای مردمان أَمْثَالَهُمْ احوال ایشان را و اکثر برآنند که ضمیر راجع بفریقین است یعنی حق تعالی
بیان این دو گروه میکند بجهة مردمان تا حق را از باطل و نیک را از بد تفرقه کنند و باین دو گروه عبرت گیرند و تابع هدی شوند
و از هوا احتراز نمایند و ما بیان مثلهای ایشان را باینوجه که اتباع باطل را مثل عمل کفار گردانیده و اضلال را مثل خیبة ایشان
و اتباع حق را مثل اهل ایمان و تکفیر سیئات ایشان بعد از آن مومنان را بقتال کافران امر میکند و میگوید که چون کفار از کفر خود
باز نمی‌ایستند و بر آن اصرار میکنند و در انکار می‌افزایند فَإِذَا لَقِيتُمُ پس هرگاه که ببینید ای اهل ایمان در وقت محاربه
الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویده‌اند فَضَرْبَ الرِّقَابِ پس بزنید گردن ایشان را که در نفی مراد مطلق کشتن است بهر نوعی که
باشد لیکن چون اکثر قتل بضرب رقابست ازینجهة جمیع انواع قتل را بان معبر شد پس مراد آنست که بکشید کفار را در حینی که
حرب قایم است بهر نوعی که توانید چه غرض قتلست نه تخصیص ضرب عنق حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ [illegible] غلظه رسانید

قتل ایشان را یعنی بسیار بکشید ایشان را و یا بجهة کثرت خراج ایشان را گران سازید بروجهی که بقیام حرب اقدام نمی‌توانند نمود
فَشُدُّوا الْوَثَاقَ پس محکم کنید بند را از اسیر و اساری بر دست و پای ایشان استوار کنید تا نگریزند فَإِمَّا مَنًّا
پس یا منت نهید بر ایشان منت نهادنی بَعْدُ پس از اسیر شدن و ثاق یعنی بعد ازین حال ایشان را آزاد کنید بدون
عوض وَإِمَّا فِدَاءً و یا فدا گیرید از ایشان فدا گرفتنی یعنی مخیرید میان من و فدا حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ تا بنهند اهل
حرب أَوْزَارَهَا اسلحه جنگ را که بدون آن حرب قیام نتوان نمود یعنی این حکم شما را باقیست تا حینی که منقضی
شود حرب و باقی نماند مگر مسلمی یا مسالمی و گویند مراد آنست که بنهند اهل حرب شرک معاصی خود را که وزر و وبال ایشانست
و بجز اسلام و آیند غرض که این احکام درین جاریست تا زمانی که باقی نماند حرب یا هیچ مشرکی بسبب زوال شوکت ایشان و یا
تا زمان نزول عیسی از آسمان چه در آن زمان حکم قتال در هیچ جا باقی نماند بجهة انتشار حکم اسلام بهمه اکناف و اطراف
عالم و عدم بقای کفر در میان آدم و در حدیث آمده که جهاد باقیست از زمان بعثت من تا آنکه مقاتله کنند آخر امت من با دجال
ذَٰلِكَ یعنی کار حرب که مذکور شد و از ائمه هدی منقولست که هر اسیر را که بگیرند پیش از انقضای حرب امام مخیرست
میان آنکه بکشد و یا دست و پا قطع کند بر خلاف هم و آنچنان بگذارند تا هلاک شود و درین صورت او را من و فدا
جایز نیست و اگر بعد از انقضای حرب باشد امام مخیرست میان من و فدا و میان استرقاق و در قتل اختیار
ندارند بجهة تقیید من و فدا بعد اسر و عدم ذکر قتل بان حاصل که استرقاق بسنت مطهره نبوت یافته چه در هیچ موضع
از قرآن ذکر آن نشده و اگر کافر اسلام آورده در هر دو حال جمیع احکام مذکوره ازو ساقط است و حکم او حکم اهل اسلامست
و جدا از مقاتل بدون انزال عذاب استیصال بیان حکم آن میکند که وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ و اگر خواهد خدای لَانْتَصَرَ
مِنْهُمْ انتقام کشد از کفار بعذاب استیصال از خسف و رجف و غرق و غیر آن بدون آنکه کار بکارزار کشد وَلَٰكِنْ ولیکن
امر بجهاد و عدم انتصار او سبحانه از اهل عناد لِيَبْلُوَ بجهة آنست که بیازماید بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ برخی از شما را ببرخی یعنی
معامله آزمایندگان کند باینوجه که مومن را بکافر مبتلا گرداند تا جهاد کنند و ثواب عظیم یابند و کافر با مومن آزمایش نماید
تا بسبب عقوبت حرب از کفر باز ایستند وَالَّذِينَ قُتِلُوا و آنانکه کارزار کنند و حفص قتلوا میخواند یعنی چون کشته شوند
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای فَلَنْ يُضِلَّ پس هرگز ضایع و باطل نگرداند خدای أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را بلکه جزای
جهاد را بوجه اتم و اکمل بایشان رساند باینوجه که سَيَهْدِيهِمْ زود باشد که راه نماید ایشانرا در دنیا بکارهای خیر و صواب

ودر آخرت بدرجات نور و ثواب وَيُصْلِحُ وبصلاح آورد از برای ایشان بَالَهُمْ حال ایشان را در هر دو جهان وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ
ودر آورد ایشان را بهشت عَرَّفَهَا لَهُمْ در حالتی که تعریف کرده است آن بهشت را برای ایشان در دنیا تا اشتیاق بجانب آن
پیدا کنند مرتکب عمل شوند که بسبب دخول آن باشد یا منازل و درجات آن را در آخرت قبل از دخول با ایشان نماید تا در حین
دخول بمنازل خود چنان پندارند که سالها آنجا بوده اند و آمد و شد کرده و استیناس بآن پیدا کنند و یا حفظه که در دنیا
موکل بنده کانند در آخرت در پیش ایشان روند و منازل و عطایای که نامزد ایشان بوده بایشان تعریف کنند و نیز جهة
تحریض بر قتال میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ اگر یاری کنید خدا را یعنی دین
او را و پیغمبر او را بواسطه جهاد يَنْصُرْكُمْ یاری دهد خدای شما را بر دشمنان تا بر ایشان غالب شوید و منصور و مظفر گردید
وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ و استوار سازد قدمهای شما را یعنی دلیر کند شما را و قوت دهد دلهای شما را تا بجهة آن قدمهای شما
ثابت شود در مواطن جهاد یا شما را موفق سازد تا در قیام نمودن بتحقیق اسلام و در مرور بر صراط در یوم القیام ثابت قدم
باشید از قتاده مرویست که بر خدا او اجبست نصرت کسی که بنصرة دین او مشغول است جهة الکفر موده ان ینصرکم الله
و دیگر بر او لازم است که نعمت خود را بر شاکر زیاده سازد کما قال لئن شکرتم لازیدنکم و نیز فرموده است که ذکر خود را یاد آورد
لقوله فاذکرونی اذکرکم و وفا بعهد نیز لازم است حال دوست نسبت بکسی که بعهد وفا کند بقوله اوفوا بعهدی اوف بعهدکم وَالَّذِينَ
كَفَرُوا و آنانکه نگرویده اند و چون حق تعالی بجهة القاء رعب و خوف قدمهای ایشان را در معارک حرب بلغزانید فَتَعْسًا لَهُمْ
لغزیده شدند و بسر در آمدند در معرکه جهاد و لغزیده شدنی و بسر در آمدنی که مر ایشان را بود حاصل که عثار بود از اقدام در معارک
مر ایشان راست و ابن عباس فرموده که مراد از تعس قلت است در دنیا و نزدیکی در آتش دوزخ در عقبا وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ
و گم و نابود ساخت عملهای ایشان را یعنی اصلا اجری و ثوابی بر آن مترتب نگردانید بجهة آنکه نه بر وجه خلوص و محض قربت
بوده نه بر سبیل مامور بلکه عین منهی عنه بوده ذَلِكَ این تعس و ضلال بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَرِهُوا کراهت داشتند
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه را که فرو فرستاده خدای بر پیغمبر خود از قرآن و امر بتوحید و اقدام باحکام شریعت فَأَحْبَطَ پس باطل
و ضایع گردانید خدا أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را که با جو امیدوار بوده اند از عمارت مسجد الحرام و طواف خانه و ضیافت و اعانت
مظلومان و اکرام یتیمان و غیر آن زیرا که ترتب ثواب بر اعمال فرع ایمانست و این از ایشان مسلوبست از امام محمد باقر مرویست
مراد از این آنست که اضلال و احباط اعمال کفار بسبب آنست که کراهت داشتند از آنچه خدای انزال فرموده درشان عالیشان

علی بن ابی طالب است که ترتب ثواب بر توحید و اخلاص عبادت فرع محبت آنحضرت و ولای او چنانچه احادیث متواتره
از مخالف و موافق مخبر است بر اینکه بنیه مایه ایشان را بر صحت توحید و اخلاص بغور أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نکرده اند کفار
مراد تحریض بر سیر یعنی باید که سیر کنند این معاندان جاحد فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در بلاد ثمود و عاد فَيَنْظُرُوا پس بنگرند
كَيْفَ كَانَ که چگونه بوده است عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ خاتمه کار و سر انجام حال آنانکه پیش از ایشان بوده اند از اهل
تکذیب و شرک دَمَّرَ اللَّهُ مستاصل ساخت خداوند و از بیخ بر کند عَلَيْهِمْ بر ایشان آنچه مختص بوده با ایشان را از نفس
و اولاد و اموال یعنی دمار از همه ایشان بر آورد وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا و مر کافران راست مانند این عاقبت ذَلِكَ
آنچه مذکور شد از ادلال و عقوبت کافران و نصرت مومنان بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا
دوست آنکسانی است که ایمان آورده اند و ناصر و معین ایشان وَأَنَّ الْكَافِرِينَ و بسبب آنست که ناگرویدگان لَا مَوْلَى لَهُمْ
هیچ دوستی نیست مر ایشان را که یاری ایشان کند و عذاب از ایشان باز دارد از قتاده منقولست که این آیه در روز احد نازل شد
در وقتی که رسول در شعب جبل بود و مردمان بعضی مقتول بودند و برخی مجروح و مشرکان میگفتند که اعل هبل و مسلمانان میگفتند
که الله اعلی و اجل و کافران بر سبیل فرح و سرور با مومنان میگفتند که ان لنا العزی و لا عزی لکم و رسول میگفت الله مولینا و لا مولی
لکم پس رسول فرمود که ولا سواء نیستند دو طایفه برابر نیستند یعنی کشتگان ما و شما برابر مختلف اند از انکه کشتگان ما در آخرت اند و مرزوق
بانواع نعمت و اصناف بهجت در جنت و اما از شما در دوزخ اند و معذب بصنوف عقوبت و الوف محنت پس فی که حال
فریقین میکند با یتوجه که إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در می آرد آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کرده اند کارهای شایسته و از ریا و غرض و آراسته جَنَّاتٍ در بوستانهای مملو از اشجار تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
میرود در زیر درختان آن جویهای آب وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویده اند يَتَمَتَّعُونَ بر خورداری میابند و متمتع میشوند
بامتعه دنیا وَيَأْكُلُونَ و میخورند آنرا كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ همچنانکه میخورند چهارپایان یعنی همچنانکه انعام حریص اند
بر اکل و بیچاره اند و غافل از خود و غافل از عاقبت کار خود که ذبح است ایشان نیز در مزبلی استعداد و حرص بچرند و بآن
متمتع و منتفع میگردند و از خاتمه کار خود که اکل شجره زقوم و شرب حمیم است خبر ندارند کما قال وَالنَّارُ مَثْوًى
لَهُمْ و آتش دوزخ آرامگاه است مر ایشان را لیس حاصل آنست که خوردن را سرمایه عبادت سازند و بقصد قوام بدن و
تقویت قوای نفسانیه در وظایف طاعت اکل نماید و خود را از مزبلی دهم یا کلوا و یتمتعوا که بدارند تا بسر منزل

ولهم فیها من کل الثمرات سیر از ذوق اکلها دایم محظوظ و ملتذ گردد و مرفه الحال در ظل ظلیل حضرت ذی الجلال قرار گیرد و در
مقعد صدق مقرب درگاه ملیک مقتدر شود و بعد از ذکر هر دو فریق تخویف کفار میفرماید وکاین من قریة و بسا از
اهل دیه هی اشد قوة که آن دیه یعنی مردمان او سخت تر بودند از روی توانایی و سطوت بسطه من قریتک التی
از دیه تو یعنی از اهل مکه که آن اخرجتک اخراج کرد ترا یعنی اهل آن ترا از آن بیرون کردند اهلکناهم
هلاک کردیم اهل آن قریه ها را بانواع عذاب فلا ناصر لهم پس هیچ یاری دهنده نبود تا عذاب ما از ایشان دفع کند
و در وقت هلاکت بفریاد ایشان رسد از عبد الله مرویست که رسول صلعم وقتی که از مکه بیرون آمد و بغار رفت بقصد توجه
بمدینه نظر در مکه کرد و گفت دوست ترین شهرهایی بنزدیک منی اگر کافر معاند و مشرکان جاحد مرا بیرون نکردندی هرگز از اینجا بیرون
نرفتمی و از مقام حب الوطن من الایمان قدم بیرون ننهادمی و مواصلت ترا بر مفارقت اختیار نکردمی پس حق تعالی بجهة تسلی خاطر
رسول و توبیخ کفار فرمود که افمن کان آیا هر که باشد علی بینة بر حجتی روشن من ربه از نزد پروردگار
خود که قرآنست و سایر حجج عقلیه که منتج توحیدند کمن زین له همچو کسیست که آراسته شده است یعنی شیطان آرایش داده
له سوء عمله مر او را بدی کردار از شرک و معاصی واتبعوا اهواءهم و پیروی کرده اند آرزوهای خود را یعنی آیا پیغمبر
و مومنان که در توحید و احکام شرایع بسر حد یقین اند مانند ابو جهل و سایر مشرکان باشند که در حالت و وادی شرک
و ضلالت سرگردان اند و حیران و اصلا خود را بمعرفت آشنا نمیکنند یعنی این هر دو طایفه مثل هم نباشند از امام محمد باقر
مرویست که آیه کمن زین له سوء عمله واتبعوا اهواءهم در شان منافقانست نه مشرکان و بعد از بیان عدم تسویه بین
الفریقین بجهة ترغیب اهل ایمان بر طاعت صفت بهشت میکند که مثل الجنة صفت بهشت و قصه عجیبه آن التی وعد المتقون
که وعده داده شده است پرهیزکاران را آیا آن از آنچیزیست که بر تو میخوانیم و آن اینست که فیها انهار و در آن بهشت
جویها من ماء غیر آسن از آبی که متغیر نیست یعنی رنگ و بوی و طعم آن در حالت اصلی و خلقی خود تغییر نیابد بر خلاف
آب دنیا که تغییر پذیر میشود وانهار من لبن و جویها از شیر که لم یتغیر طعمه نگردیده است مزه آن یعنی بجهة
طول زمان عذوبت و حلاوت و حموضت متبدل نگردد بر خلاف شیر دنیا وانهار من خمر و جویها از شراب لذة للشاربین
که بهین که لذیذ و خوشگوار و با طراوت و از کراهت و سکر و خمار و صداع مبرا وانهار و دیگر در بهشت جویها من عسل
مصفی از شهد صاف کرده شده از موم و سایر فضلات نحل یعنی در اصل خلقت از جمیع فضلات عاریست نه آنکه

آنرا باتش صاف کرده باشند همچنانکه عسل دنیا ولهم فیها و مر متقیان راست در بهشت با وجود این همه اشربه لذیذه طیبه
من کل الثمرات از هر میوه که نفس آرزو کند بلون صاف و طعم لذیذ و بوی خوش ومغفرة و مر ایشان راست با
این اشربه و اطعمه لذیذه پوشش گناهان من ربهم از آفریدگار ایشان یعنی چون حق تعالی جمیع ذنوب ایشان را بپوشد
و ایشان را بآن معاقب نسازد و گویند حق تعالی جمیع آثام و خطایای اهل ایمان را از یاد ایشان ببرد تا بذکر آن منغص
نشوند پس آیا این متنعم بانواع نعم جنان کمن هو خالد مانند کسیست که او جاویدان باشد فی النار در آتش سوزان
وسقوا و چشانیده شوند بدل شراب بهشتیان ماء حمیما آبی بغایت گرم فقطع پس پاره پاره کند آن آب گرم
از فرط حرارت امعاءهم روده های ایشان را آورده اند که حضرت رسالت صلعم که هرگاه خطبه خواندی و منافقان را عیب کردی
بعضی از ایشان از مسجد بیرون آمده بر طریق استهزا از علمای صحابه پرسیدندی که این مرد درین ساعت چه میگفت حق تعالی
آنحضرت را از حال ایشان خبر میدهد که ومنهم و بعضی از ایشان یعنی از اهل نفاق من یستمع آنهااند که گوش فرا میدارند
الیک بسوی تو یعنی بخطبه که تو در روز جمعه و غیر آن میخوانی حتی اذا خرجوا تا چون بیرون آیند من عندک
از نزدیک تو قالوا گویند للذین اوتوا العلم مر آنانرا که داده شده اند علم را و شریعت و ارسیده از صحابه
اخیار چون عبد الله مسعود و ابو ذر و امثال ایشان و ابن عباس نقل کرده که من هم از آنهام که منافقان از ایشان میپرسیدند
بر سبیل استهزا ماذا قال چه گفت پیغمبر آنفا در اول اینوقت که قریبست یعنی ما فهم نکردیم که درین وقت او چه گفت
و فایده آنرا در نیافتیم اصبغ بن نباته از امیر المومنین روایت کرده که آنحضرت فرمود که ما همیشه نزدیک رسول میبودیم
تا از وحی ما را اخبار مینمود و ما آنرا با یکدیگر گوش خود نگاه میداشتیم و چون از نزد آنحضرت بیرون می آمدیم منافقان بجهة
خوف آنکه مبادا که درباره ایشان چیزی نازل شده میپرسیدند ماذا قال آنفا اولئک الذین آنگروه آنانند که بجهة
فرط تقلید و عناد و اصرار انکار طبع الله مهر نهاده است خدای علی قلوبهم بر دلهای ایشان یعنی وضع علامت
نفاق و شک نموده در قلوب ایشان آن علامت ملایکه علم بنفاق ایشان پیدا کنند و بر ایشان لعنت کنند واتبعوا و پیروی کرده اند
اهواءهم هواها و آرزوهای نفس خود را بجهة اتباع اهوا تهاون میکنند بکلام سید انبیا والذین اهتدوا و آنانکه
راه یافته اند از اهل ایمان زادهم زیاده میگرداند ایشانرا خدای یا قول پیغمبر یا قرائت قرآن هدی بصیرت و یقین
مستلزم هدایت اند و آتاهم تقواهم و میدهد ایشانرا پرهیزکاری یعنی توفیق میدهد ایشانرا در تقوی فهل ینظرون

پس انتظار نمی‌کشند منافقان إِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً که بیاید بدیشان ناگهان فَقَدْ جَاءَ پس بتحقیق
که آمده یعنی ظاهر و نمایان شده أَشْرَاطُهَا علامات آن چون بعثت پیغمبر آخر الزمان و انشقاق قمر و غیر آن از حدوث دخان
و نزول مسیح و قیامت مانند این دو انگشتم که بهم پیوسته اند و از کلبی نقلست که علامات کثرت مال است و تجارت و شهادت — قیامت مع
زور و قطع ارحام و کثرت لئام و بر هر تقدیر در آن وقت ایمان آوردن و طاعت کردن فایده بایشان نرساند فَأَنَّىٰ لَهُمْ
پس از کجا باشد مر ایشان را إِذَا جَاءَتْهُمْ چون بیاید قیامت بدیشان ذِكْرَاهُمْ پند گرفتن ایشان و توبه و انابت نمودن
یعنی در وقت وقوع قیامت پند گرفتن و ایقاظ بایشان فایده نرساند بجهت انقطاع تکلیف در آن زمان پس حکم نه ایشان را
فوز و نجات نیست و چون سعادت موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان معلوم شد فَاعْلَمْ پس بدان یعنی ثابت قدم
باش بر علم خود أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ بانکه نیست هیچ خدای که مستحق پرستش باشد مگر خدای یگانه و معبود مطلق و در بعضی تفاسیر
آمده که چون عالمی را گویند که اعلم مراد بآن ذکر خواهد بود یعنی یاد کن ... دانسته مسلم در صحیح خود آورده که حضرت رسالت صلعم
فرموده که هر که بمیرد و او عالم باشد بمضمون کلمه طیبه لا اله الا الله در بهشت داخل شود وَاسْتَغْفِرْ و طلب آمرزش کن
لِذَنبِكَ برای گناه خود و با وجود کمال عصمت تا آن سبب هضم نفس تو باشد و باعث اقتدای امت تو و در تبیان آورده
که استغفر در این مقام بمعنی استعصم است پس معنی آنست که طلب عصمت کن تا خدای ترا از گناه نگاه دارد و یا مراد انقطاع آنحضرت
باشد از ماسوی بحضرت احدیت و ذنب بمعنی ترک اولی یعنی بالکلیه متوجه درگاه ما شو و از غیر ما انقطاع نما و با فعال مندوبه
ارتکاب نما جهت تدارک آنچه فوت شده از آن وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و استغفار نمای برای مردان مؤمن و مؤمنان
و زنان مؤمنه تا حق تعالی از سر خطاهای ایشان بگذرد و بآب مغفرت نامه سیاه اعمال ایشان را مغسول نماید این اکرامیست — عالی همت
از خدای در شان این امت عالی همت که حضرت ... سید عالمیان را باستغفار گناهان امت امر فرموده و از بعضی علما
منقولست که حق تعالی پیغمبر خود را امر باستغفار امت کرده و خلاف امر الهی از آنحضرت متصور نیست پس طلب آمرزش امت
کرده و حق سبحانه از آن کریم ترست که حبیب خود را امر فرماید که از من طلب چیزی کن و چون بطلبد بدو اعطا نکند پس
معلوم شد که امت او دولت آمرزش متحقق است و اینکه آنحضرت فرموده که انی لاستغفر فی الیوم مائة مرة مراد
استغفار حضرت و ترک ندبست یا جهت هضم نفس چنانکه مذکور شد و از حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله مرویست
که استغفار کردن و بکلمه لا اله الا الله ترنم نمودن بهترین عبادتست زیرا که حق سبحانه و تعالی هر دو را درین آیه شریف

جمع نموده و بآن امر نموده و سکونی از امام جعفر صادق نقل کرده که حضرت رسالت فرموده که خیر الدعاء الاستغفار و نیز فرموده
که دلها را زنگیست مانند زنگ مس پس آن را جلا دهید باستغفار و نیز فرموده که هر که بسیار استغفار کند حق تعالی او را از
هر همّ و غم فرج دهد و تنگدلی او را بگشادگی و خوشحالی بدل کند و روزی با او رساند از جایی که گمان نداشته باشد و از
امام جعفر صادق عم مرویست که هر گاه بنده مؤمن استغفار بسیار کند فرشتگان نامه اعمال او را بر آسمان برند در
حالتی که نوری درخشنده و درخشنده باشد و از امام علی ابن موسی الرضا عم منقولست که استغفار مانند برگ درختی
که متحرک شود و برگ از آن ریزان گردد یعنی هر گاه بنده مؤمن باستغفار مشغول شود گناهان از او ریزان شود مانند برگ
از درخت که در حین جنبانیدن و فصل خریف ریخته شود و مراد باستغفاری که مکفر سیئات و منتج مغفرت است
ندامت بر خطیئات ماضیه و عزم بر عدم عود بآن در ازمنه مستقبل و از نجاتست که از امام علی موسی الرضا عم مرویست
که کسی استغفار کند و نیست باوجود اشتغال او بر گناه همچو کسیست که بآفریدگار خود استهزا کند نیست و بعد از او باستغفار
ترغیب بندگان میکند بر طاعت و ترک معصیت بقول وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ و خدای میداند جای گردیدن شما را در دنیا بسبب
معایش و متاجر وَمَثْوَاكُمْ و آرامگاه شما را در عقبا از بهشت و دوزخ پس از خدایی که عالم است باحوال دنیوی و مرجع اخروی
شما بترسید و از گناهان گذشته استغفار نمود و از برای معاد خود مهیا شوید و با خدا عاملت بحقیقت نمایید در روز و مضجع
در شب یعنی خدای بهمه احوال شما عالم است و هیچ چیز از آن بر او پوشیده نیست از او بترسید و استغفار کنید اکنون در اظهار
شوق مؤمنان بر جهاد خبر میدهد که وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا و میگویند آنانکه ایمان آورده اند از روی حرص بر جهاد لَوْلَا
نُزِّلَتْ سُورَةٌ چرا فرستاده نمیشود سوره در باب قتال و جهاد با کفار و اهل عناد فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُّحْكَمَةٌ
پس چون فرستاده شود سوره از قرآن که محکم و مبین باشد و متشابه و مؤول نباشد یعنی صریحا دلالت کند بر جهاد و احتمال
غیر آن نباشد و گویند محکم آن باعتبار عدم نسخ آنست تا روز قیامت یعنی چون سوره فرود آید که هرگز قلم نسخ بر مضمون او کشیده
نشود وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ و یاد کرده شود در آن امر بمقاتله و مجاهده رَأَيْتَ الَّذِينَ ببینی تو آنان را که فِي قُلُوبِهِم
در دلهای ایشان مَّرَضٌ بیماری شک و نفاقست یعنی سستی در کار دین يَنظُرُونَ إِلَيْكَ مینگرند بسوی تو نَظَرَ
الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مانند کسی که فرود آمده باشد بیهوشی مِنَ الْمَوْتِ از غم و اندوه مرگ یعنی بجهت جبانت و نامردی ایشان
و غمگین شوند و متحیر گردند همچو نظر کردن کسی که در سکرات موت و عقاب فوت گرفتار باشد و گفته که هیچ چیز بر منافقان

١٥،٤

سخت‌تر از این بود که مأمور شدند بجهاد فاولی لهم پس سزاوارتر است عذاب و عقاب مر ایشان را یعنی مکاره و عقوبات
اولی است بایشان یا مآل کار ایشان راجع بآن و سزاوارتر است مر ایشان را طاعة فرمان برداری در جهاد و قول معروف
و سخن نیکو مثل قول سمعنا و اطعنا از اظهار کراهت و از قول لما ذا قال لنا فاذا عزم الامر پس چون جزم شد امر
قتال و لازم گشت حکم جهاد یعنی مآل کار آن بجایی رسید که بر آن عزم جزم کنند فلو صدقوا الله پس آن هنگام اگر راست
گفتندی با خدای آنچه اظهار شوق بر قتال لکان خیرا لهم بهتر مر ایشان را در دین و دنیا از نفاق ایشان بر سبیل التفات
از غیبت بخطاب خبر میدهد که فهل عسیتم آیا متوقع است از شمای اهل نفاق ان تولیتم که اگر متولی امور ایشان شوید
و حاکم ایشان گردید ان تفسدوا آنکه فساد کنید و تباهی جویید فی الارض در زمین بسبب اخذ رشوه و ریختن خون
ناحق و تقطعوا ارحامکم و ببرید از خویشان خود استفهام برای تقریر است یعنی البته از شما می‌آید که چون منصب
امارت و حکومت یابید بسبب تکبر و تعظم و کثرت جاه در زمین فساد کنید و قطع رحم نمایید همچنانکه در زمان جاهلیت میکردید
و یا معنی آنست که از دین اسلام برگردید بطریقه زمان جاهلیت باز پس گردید که آن فساد است در ریختن خون ناحق و قطع
رحم و غارت اهل اسلام اولئک آن گروه مفسد یاغی الذین لعنهم الله کسانی اند که رانده است و دور کرده است ایشان را
خدای تعالی از رحمت خود فاصمهم پس کر گردانیده است ایشان را و اعمی ابصارهم و کور ساخته دیدهای ایشان را از روی تخلیه
و خذلان یعنی ایشان را بجهة فرط عناد و انکار بحال خود واگذاشته نظر لطف از ایشان باز گرفته و ایشان بسبب آن از استماع
کلام حق اعراض نموده اند و بدین طریق اهتدا را از نظر اعتبار انداخته پس نه سخن صواب می‌شنوند و نه راه حق را
منظور نظر میدارند افلا یتدبرون القرآن آیا چرا تفکر نمیکنند در قرآن و مواعظ و زواجر آن را بسمع قبول اصغا
نمیکنند و بدیده اعتبار نظر نمیکنند تا بطریق اهتدا معرفت پیدا کرده از بادیه ضلالت برهند ام علی قلوب نه آنست که
ایشان در احکام قرآن تدبر نمایند بلکه بر دلهای ایشان است اقفالها قفلهای آن که ختم و طبع است و بسبب این ذکر و
موعظ بآنها نمیرسد تا متنبه گردند و در اهتدا ایشان را فتح الباب حاصل شود و ابواب فوز و نجات بر ایشان گشاده
و معنی ختم و طبع مکرر در ما سبق مذکور شده و در بعضی تفاسیر آمده که یهود نعت رسالت پناه ۴ در توریة خوانده بودند و صحت
نبوة آنحضرت دانسته و قبل از بعثت صفت آنحضرت بسیار میگفتند و از ظهور او خبر میدادند و چون آنحضرت مبعوث شد و بمدینه
تشریف آورد ایشان از وی برگشتند و منکر صفات او شدند حق تعالی این آیه فرستاد که ان الذین ارتدوا بدرستی که آنانکه

١٠

برگشتند علی ادبارهم بر پشتهای خود یعنی کافر شدند و از صفات پیغمبر که مردمان را از آن خبر میدادند اعراض کردند من
بعد ما تبین از پس آنکه روشن شده بود لهم الهدی مر ایشان را هدایت از نبوة آنحضرت آن صفات اوست و دلایل
واضحه او و معجزه ظاهره او که دلالت صریح دارد بر نبوة او الشیطان سول لهم دیو آرایش داده است برای ایشان و در نظر
ایشان نیکو و آسان گردانید طریق انکار و عناد و خطایا را و املی لهم و دراز گردانید امل ایشان را و یا در وهم ایشان
انداخت طول عمر را با امنیه و آرزوی باطل از انواع مکاره و از ابن عباس منقول است که این آیه در شان منافقان است که در
اول اظهار اسلام کردند و در آخر اظهار کفر نمودند و طریق ارتداد گرفتند ذلک این تسویل و امهال بانهم بسبب آنست که یهودان اختیار رسم
با منافقان گفتند قالوا للذین کرهوا گفتند مر آنان را که کراهت داشتند ما نزل الله از آنچه فرو فرستاده است خدای از
قرآن و احکام اسلام یعنی یهودان با اهل کفر گفتند یا مشرکان بجماعتی دیگر از اهل شرک گفتند و از امام محمد باقر منقول است که
ایشان بنو امیه بودند که کراهت داشتند از آیاتی که در شان ولایة امیر المؤمنین نازل شده و بر هر تقدیر پنهانی با یکدیگر میگفتند
سنطیعکم زود باشد که فرمان بریم شما را فی بعض الامر در برخی از کارها که آن عدم کاری است شما را در کارزار با
پیغمبر و در تظافر بر عداوت او یا در معاونه بر محاربه و عداوت اهل البیت و الله یعلم و خدای میداند اسرارهم
پنهانی ایشان را و آن را بر ایشان اظهار و افشا میکند و مخذول و منکوب میسازد فکیف پس چگونه باشد حال ایشان یا چه حیله
داشته باشند اذا توفتهم الملائکة در وقتی که متوفی سازند ایشان را فرشتگان یعنی قبض ارواح ایشان کنند
یضربون وجوههم زنند بر رویهای ایشان گرزهای آتشین بجهة آنکه از حق گردیده باشند و ادبارهم و بر پشتهای از
ایشان زیرا که پشت بر اهل حق کرده باشند از ابن عباس منقول است که هیچکس بر معصیت نمیرد مگر ملائکه گرزهای آتشین
بر روی و پشت ایشان زنند ذلک این آن زدن در وقت قبض ارواح ایشان بدین صفت بانهم بسبب آنست که ایشان اتبعوا متابعت کردند
ما اسخط الله آنچه را که بخشم آورد خدای را یعنی موجب غضب و عقوبت وی است مانند کتمان نعوت پیغمبر و معاونة
منافقان و مشرکان و کرهوا و بسبب آنکه کراهت داشتند و نکوهیده شمردند رضوانه خشنودی خدای را یعنی عملی را که سبب رضای
وی باشد مانند اظهار صفات حضرت رسالت و اقرار کردن بدو و فرمان برداری او یا محبت اهل البیت فاحبط اعمالهم
پس باطل کرد خدای عملهای ایشان را از صلوة و صدقه و غیر آن زیرا که قبول اعمال و ترتب ثواب بر آن فرع ایمان است
و آن از ایشان مسلوب است ام حسب الذین و نه آنچنانکه خدای کاشف اسرار منافقان نباشد بلکه پنداشتند

آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهای ایشانست بیماری نفاق أن لن یخرج الله که هرگز بیرون نیاورد یعنی ظاهر نکرداند خدای
أضغانهم کینهای ایشانرا که نسبت به پیغمبر و اهل ایمان دارند و ازاء ایشان مطلع نکرداند ولو نشاء لأریناکهم
و اگر خواهیم هر آینه بنماییم تو ایشانرا یعنی علامات و نشانهای پیدا کنیم ازیشان فلعرفتهم پس هر آینه بشناسی ایشانرا
بسیماهم بعلامتی که ازیشان دیده شود ولتعرفنهم و البته بشناسی ایشانرا فی لحن القول در کردانیدن سخن
از ثواب که آن تعریضست و تحریف توریه ابو سعید خدری روایة کند که لحن القول که مظهر نفاق منافقانست اظهار عداوت
و بغض ایشانست نسبت بامیر المؤمنین صلوات الله علیه و نیز ازو منقولست که منافقانرا می شناختیم بدشمنی کردن ایشان بعلی ابن ابی طالب
و از جابر بن عبد الله انصاری و عبادة بن صامت روایتست که ما آزمودیم فرزندان خود را بدوستی علی ابن ابی طالب
و چون میدیدیم که یکی ازیشان دوستی نمیکند با او میدانستیم که او بر غیر راه راستست و مصدق اینست روایة مأثوره از پیغمبر
که یا علی ما یحبک الا مؤمن تقی و ما یبغضک الا منافق شقی ای علی دوست ندارد ترا مگر مؤمن پرهیزکار و دشمنی نکند با تو
مگر منافق بدبخت تبه روزکار و از انس روایتست که در بعضی غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب رفتند بامداد
که برخواستند بر پیشانی هر یک نوشته بود که هذا منافق و باین سیما و علامت ایشانرا بشناختند و در کشاف از انس
روایت کرده که بعد از نزول این آیه هیچ منافقی نبود مگر که پیغمبر او را بسیما بشناختی والله یعلم و خدای میداند أعمالکم
کردارهای ظاهر و باطن شما را و بهر یک جزای سزا خواهد داد ولنبلونکم و هر آینه بیازماییم یعنی معامله آزمایندکان
میکند با شما در امر جهاد و سایر تکالیف شاقه حتی نعلم المجاهدین منکم تا بدانیم جهاد کنندگانرا از شما
والصابرین و صبر کنندگانرا بر مشقت جهاد یعنی تمیز سازد و صابرانرا از غیر ایشان و یا آنکه تا علم او تعلق
گیرد بجهاد و صبر شما که از قوة بفعل آمده چه زیرا که غرض فعل جهادست و صبر کردن بر آن یا بروفق آن صواب دهد
یا ظاهر سازد بر خلقان که مجاهدان و صبر کنندگان کیانند ونبلوا أخبارکم و تا بیازماییم خبرهای شما را یعنی معامله
آزمایندگان کنیم با شما در خبرهای که بآن خبر میدهید و آن حکایت میکنید از اعمال حسنه و افعال قبیحه یعنی تا صدق و کذب
آن همه بر شما آشکارا شود و حفص درین سه فعل بصیغه جمع متکلم میخواند یعنی ما میآزماییم ایشانرا تا بدانیم مجاهدان
و صابرانرا و بیازماییم خبرهای ایشانرا فضیل بن عیاض چون این آیه خواندی بگریستی و گفتی خداوندا مرا ابتلا مکن که اگر ما را
بابتلا مبتلا گردانی پرده ما دریده و رسوا کردیم و بچنگال عذاب و نکال تو گرفتار شویم إن الذین کفروا بدرستی که

آنانکه کافر شدند و صدوا و باز داشتند قوم خود را و غیر ایشانرا عن سبیل الله از راه خدا که دین اسلامست و شاقوا
الرسول و مخالفت کردند و معانده نمودند با رسول خدا من بعد ما تبین لهم از پس آنکه تبیین روشن گشته بود و ظاهر شده
برایشانرا الهدی راه راست یعنی طریق اسلام که در توریة خوانده بودند و از معجزات دیده آنرا دانسته مراد بنی نضیر و قریظه اند
یا مطعمان روز بدر رؤسای قریش لن یضروا الله که ضرر نتوانند رسانید خدایرا شیئا چیزی یعنی بکفر و صد ایشان ضرری
بخدا نخواهد رسانید بلکه ضرر ایشان بدیشان راجع خواهد شد و سیحبط أعمالهم و زود باشد که باطل گرداند کردارهای ایشانرا
از عبادت ثواب نکرده اند بجهت ترک ایمان و با کیدهای ایشانرا در باب مخالفت دفع کرداند و بمقاصد و اغراض خود نرسند
بلکه فایده حیل و مکری که در دین داشتند قتل یا شدند و جلای اوطان یا أیها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید أطیعوا الله
فرمان برید خدایرا در آنچه بشما امر کند و نهی نماید و أطیعوا الرسول و اطاعت کنید رسول او را در آنچه فرماید امر و نهی او
موافق اراده او سبحانه است ولا تبطلوا أعمالکم و باطل مسازید عملهای خود را بسبب ریا و سمعه یا عجب و کثرت یا
بمن و اذی در صدقه نه آنکه مراد احباط طاعاتست بکبایر چنانکه مذهب اهل احباطست إن الذین کفروا بدرستی که آنانکه
کافر شدند و صدوا و باز داشتند مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای که آن سلوکست در طریق اسلام ثم
ماتوا پس بمردند یعنی کشته شدند در روز بدر وهم کفار و حال آنکه کافر بودند و نا گرویدگان فلن یغفر الله لهم
پس هرگز نیامرزد خدای مر ایشانرا پس در ترغیب قتال پیغمبر آیه فلا تهنوا پس سست مشوید ای مؤمنان
در کارزار با کفار وتدعوا و مخوانید ایشانرا إلی السلم بصلح داشتن چه طلب صلح مستلزم ضعف عجزست
وأنتم الأعلون و حال آنکه شما برترید و غالب ترید و زبر دست بر ایشان والله معکم و خدای با شماست بنصرت
ولن یترکم و هرگز ناقص نکند خدای و بریده نگرداند شما را أعمالکم از ثواب کردارهای شما چه او سبحانه ثواب زیاده
بر قدر اعمال میدهد که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها پس چگونه ثواب اعمال شما را منقطع و ناقص گرداند پس در تحریض
طلب آخرت و ترک دنیا میفرماید که إنما الحیوة الدنیا جز این نیست که زندگانی دنیا لعب بازیست ناپایدار ولهو
و مشغولی بی اعتبار وإن تؤمنوا و اگر ایمان آرید بخدا و رسول وتتقوا و پرهیزید از معصیت و سایر امور نامقبول یؤتکم
أجورکم بدهد مزدهای ایمان و تقوی و سایر اعمال حسنه شما را در آخرة بروجه اکمل ولا یسألکم و نخواهد خدای
برمزد دادن شما أموالکم مالهای شما را نخواهد رسول خدای برادای رسالت اموال شما را و گویند مراد آنست که نخواهد

خدای از شما همه اموال شما را بلکه با نفاق اندکی از آن گشته که آن عشر است و نیم عشر و ربع عشر و مؤید قول اخیر است قول ان یسئلکموها
و اگر بخواهد از شما همه مالهای شما را فیحفکم پس مبالغه و الحاح نماید در طلب همه آن تبخلوا بخیلی کنید و آن را بخوشدلی
و طیب نفس ندهید و یخرج و ظاهر گرداند خدای بآن خواستن اضغانکم کینه های شما را یعنی بسبب این خواستن طلب
کراهیت و تنفر بجهاد و رسول پیدا کنید ها آگاه باشید ای گروه مخاطبان که انتم هؤلاء شما آنکسانی هستید که
تدعون خوانده شده اید لتنفقوا برای آنکه نفقه کنید فی سبیل الله در راه خدا یعنی مأمور گشته اید که زکوة مال
بدهید یا آنکه مال خود را در اسباب جهاد صرف کنید فمنکم پس از بعضی از شما من یبخل کسی است که بخیلی میکند بزکوة
یا در نفقه جهاد و من یبخل و هر که بخیلی کند فانما یبخل پس جز این نیست که بخیلی میکند عن نفسه از نفس خود یعنی
نفع انفاق از نفس خود منع میکند زیرا که خود را از مثوبة عظمی محروم میکند و بعقوبة عظیمه گرفتار میسازد والله الغنی
و خدای بی نیاز است از صدقات و نفقات واجبه و مندوبه شما و انتم الفقراء و شما محتاجید بآنچه نزدیک اوست از
غفران معصیت و اعطاء نعم عظیمه و فواید جسیمه و درجات عالیه پس چون انفاق میکنید تا در مقابل آن ثواب جزیل یابید چه
بمضمون آیه کریمه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یکی را ده عطا میفرماید بلکه بفضل و کرم خود زیاده از آن تفضیل
مینماید چنانکه آیه کریمه مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل
سنبلة مائة حبة شاهد این است وان تتولوا و اگر روی بگردانید از آنچه بآن مأمور شده اید از ایمان و انفاق
و سایر احکام یستبدل قوما غیرکم بدل کند خدای گروهی دیگر را که غیر از شما باشند یعنی شما را معدوم کند
و جماعتی دیگر را بعوض شما موجود سازد ثم لا یکونوا پس نباشند آن جماعت امثالکم مانند شما بلکه اطوع از
شما باشند در امتثال امور مذکوره و آنها ملایکه اند یا بنی کنده و بنی نخع که از قبایل یمن اند و یا انصار و ابو هریره روایت کنند
که اصحاب از حضرت پرسیدند که اینها کدام گروه اند که از ما مطیع تر باشند آنحضرت دست مبارک بر ران سلمان زد و فرمود
بهذا و قومه آن گروه این مرد است و قوم او و بعد از آن فرمود که بحق آن خدایی که نفس من بید فرمان اوست که اگر بالفرض ایمان
از دنیا مرتفع گردد تا که آویخته گردد بثریا هر آینه جماعتی دست بآن زنند و آنرا فرا گیرند و ابو بصیر از امام محمد باقر نقل کرده که آن
حضرت فرمود که اگر اعراض نمایید ای گروه عرب از ایمان آوردن استبدال کند خدای گروهی را که غیر شما باشند از موالی
یعنی محبان و یکجهتان اهل البیت و از امام جعفر صادق ع روایت است که بخدا سوگند که بدل کرده بایشان بهتری از ایشان که موالی

و شیعیان اهل البیت سورة الفتح ابی بن کعب از حضرت رسالت نقل کرده که هر که این سوره را قرائت کند
همچنان است که با محمد در روز فتح حاضر بوده باشد و در روایت دیگر همچنان است که با اصحاب محمد ص در بیعة رضوان متابعت نموده و بخاری
در صحیح خود از ابن خطاب روایت کرده که ما در سفری با رسول همراه بودیم فرمود که دیشب سوره بمن نازل گشته که دوست
تر است نزد من از دنیا و آنچه در وی است بعد از آن این سوره را تلاوت فرمود و قتاده از انس روایت کند که چون بسبب منع
کفار از دخول حرم محترم محروم شدیم و بجهت این بسیار غمگین و اندوهناک گشتیم حق تعالی این سوره را انزال نمود و حضرت
رسول ص فرمود که سوره بمن نازل شده که دوست تر است نزد من از هر چه در دنیاست و از عبد الله مسعود مرویست که چون
رسول از حدیبیه مراجعت فرمود از دور دیدیم که ناقه آنحضرت گران شده و از رفتار باز ماند چون نزد آنحضرت آمدیم
مبین ع اثر فرح و سرور در جبین او مشاهده کردیم سبب آن پرسیدیم فرمود که الحال سوره بر من فرود آمده که بهترین همه دنیاست
و عبد الله بن بکیر از پدر خود نقل کرده که امام جعفر صادق ع فرمود مال و زنان و آنچه در ید تصرف شماست در حصار کنید
بقرائت سورة الفتح و بدانید که هر که بر قرائت این مداومت نماید منادی بآواز بلند ندا کند بر وجهی که همه اهل عرصات بشنوند
که ای بنده تو از جمله خواص منی پس بفرشتگان ندا کند که او را به بندگان خالص و صالح من ملحق سازید و در بهشت نعیمش
ساکن گردانید و او را از شراب رحیق که بکافور مختوم باشد بچشانید و چون آنکه چون وعده فتح به پیغمبر ص و ابتهاج محتاج الیه او
و سایر اهل ایمان از امور دینیه و دنیوی فرع غلبه حضرت عزت و سلطنه قاهره او بر کافر بود از آن جهت بعد از آیه والله
الغنی انزال این سوره فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم انا فتحنا لک فتحا مبینا بدرستی
که فتح کردیم از برای تو فتحی آشکارا و پیدا مراد وعده فتح مکه است یعنی مکه را برای تو خواهیم گشاد و تعبیر آن بماضی بجهت تحقیق
وقوع است نزد بعضی مراد از فتح فتح مکه بود چنانکه ارباب سیر و اصحاب تواریخ بتواتر نقل کرده اند که سید عالم
در سال ششم از هجرت در واقعه دید که با جماعتی از اصحاب بطواف کعبه معظمه رفت و با فعال عمره اقدام نموده اصحاب
بعد از شنیدن این خطاب تصور کردند که تعبیر این واقعه در همین سال واقع خواهد شد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بتهیه اسباب سفر مشغول شد در روز دوشنبه غره ذو القعده همین سال از مدینه بیرون رفته بعمره احرام گرفت و بجهت
هدی هفتاد شتر همراه برد و اکثر اصحاب با آنحضرت متفق شده طریق رفاقت پیش گرفتند و چون خبر توجه آن سرور
بمشرکان مکه رسید بر منع آنحضرت از زیارت خانه کعبه اتفاق کردند و از مکه بیرون آمده و در ملوح جمع شدند و لشکر

بازداشتند رسول برین حال مطلع شده بحدیبیه نزول فرمودند و از طرف مشرکان عروة بن مسعود ثقفی و حلیس کنانی که رئیس
احابیش بود و جمعی دیگر از عرب نزد حضرت آمدند تا مقتضای آمدن آنحضرت معلوم کنند و چون دانستند که حضرت داعیه حرب ندارد
بلکه بزیارت کعبه آمده مراجعت نمودند و صورت حال را با قریش اعلام کردند و قریش بر حمیت جاهلیه مصر گشته راضی نشدند
که آنحضرت با اصحاب بزیارت کعبه آیند سید عالم عثمان را بآنجانب فرستاد تا قریش را راضی گرداند ایشان او را محبوس
ساختند و آوازه قتل او در میان اصحاب افتاد و بدان سبب بیعة الرضوان واقع شد چنانکه تفصیل آن عنقریب مذکور
خواهد شد پس کفار از استماع خبر بیعه خایف گشته سهیل بن عمرو را بجانب آنحضرت فرستادند و صلح کردند و علی باملاء حضرت
رسالت امیر المؤمنین صلح نامه نوشت بانوجه که ده سال میان اهل اسلام و مشرکان قریش حرب نباشد و سرا و جهرا با
یکدیگر تعرض ننمایند و مسلمانان سال آینده بیایند و عمره را بگذارند و اکثر اصحاب از این صلح محزون شدند و آنحضرت در
همان موضع نحر فرموده تا سر مبارک او را تراشیدند و بعضی شتران را قربان کردند و بعضی دیگر بناجیه اسلمی داده بمکه فرستاد
تا در مروه قربان کنند و بر مساکین و فقرای آنجا تقسیم نمایند و صحابه نیز اقتدا بسید انبیا کرده بسر تراشیدن و ناخن گرفتن
مشغول شدند و هدی خود را قربان کردند و آنحضرت بیست روز در حدیبیه مکث نموده و در شبی از شبها این سوره
فرود آمد و از ینجاست که بعضی آیت را بنظری تفسیر کرده‌اند که ما حکم کردیم از برای تو حکمی ظاهر و هویدا که آن صلح است
با قریش در حدیبیه و فی الحقیقه این صلح مقدمه فتح بسیار شد چه آن سبب فتح مکه گشت و اهل اسلام که در مکه ایمان خود را
مخفی میداشتند با کفار مجاهره نمودند و قرآن برایشان خواندند و تا قریب بدو سال اکثر اهل کفر بشرف اسلام رسیدند
و بیمن این بیعة الرضوان واقع شد و در آن چند روز فتح خیبر دست داد و حضرت اهل اسلام را از نخیل خیبر اطعام
فرموده و اهل روم بفارس غالب شدند و مسلمانان بسبب غلبه روم بر فارس مسرور گشتند و از جابر روایت است که
ما بفتح مکه عالم نشدیم مگر در روز حدیبیه چه آن مبداء فتح مکه بود براء بن عازب را از بیان این فتح استفسار کردند گفت
زعم شما آنست که این فتح مکه است اما ما فتح مکه را از حدیبیه میدانیم و شمار آن فتح از حدیبیه میکنیم چه صلح حدیبیه مقدمه فتح
مکه بود و در آن روز ما هزار و چهارصد کس بودیم که در خدمت حضرت رسالت صلعم بودیم و در آن نواحی هیچ آب نبود مگر در چاه
حدیبیه و ما از غایت فرط حرارت همه آن آب را کشیدیم بحیثیتی که قطره آب در آن باقی نماند پس شکایت عطش
و فقد آب را بعرض آنحضرت رسانیدیم حضرت ظرفی را طلبید و آب وضو ساخت و مضمضه فرموده و دعا کرد

و آب مضمضه را در آن چاه ریخت فی الحال بفرمان ذو الجلال از آنچاه آب فوران نموده و پر آب شد و بالا آمد تا که مردمان
بکف آب را بر میداشتند و میخوردند و دواب را سیراب میکردند سالم بن ابی جعد گوید که پرسیدیم که شما چند کس بودید
که با جابر در حدیبیه فرود آمده بودید گفت قریب هزار و پانصد بودیم و در آن روز تشنگی بر ما غالب شد حضرت ظرفی را
طلبید و دست مبارک خود را در میان آن نهاد و آب از میان انگشتان او بیرون می‌آمد و ما میخوردیم تا که همه سیراب گشتیم
و ظرف همچنان پر آب بود چنان میدیدیم که اگر صد هزار کس میبودیم همه از آن سیراب میشدیم و هنوز از آن باقی میماند
و زهری و مجاهد و عوفی مراد از این فتح خیبر است و مجمع بن جاریه انصاری که یکی از قرا بود و قرآن را نزد رسول میخواند روایت
کرده که ما در حدیبیه با رسول همراه بودیم چون از آن موضع مراجعت نمودیم مردمان در راه می‌شتافتند و چهارپایان را
میتاختند من گفتم شما را چه میشود که باین سرعت میروید گفتند بر رسول وحی نازل شده من نیز مسارعت کردم و نزدیک
کراع الغمیم برسول رسیدیم چون همه مردمان نزد آنحضرت جمع شدند این آیه تلاوت فرمود که انا فتحنا لک فتحا مبینا
یکی از اصحاب گفت یا رسول الله افتح هو آیا فتح است فرمود آری بحق خدای که نفس من بید قدرت اوست که فتح است
پس در آن چند روز فتح خیبر کرده و غنیمت آنرا بر صحابه قسمت فرموده و شعبی روایت کرده که بعد از نزول آیات
عظیم و علامات غریبه بفعل آمد یکی صلح حدیبیه دوم بیرون آمدن آب از چاه یا میان انگشتان مبارک آنحضرت سیم
فتح مکه چهارم فتح خیبر پنجم ظفر اهل روم بفارس و اهل کتاب بر مشرکان ششم وعده مغفرت که لیغفر لک الله
یعنی فتح از حیثیت تنوع آن بر مشقت جهاد که مستلزم دفع شرکت و رفع اسلام سبب آن شد که بیامرزد خدای
از برای تو ما تقدم آنچه گذشته است پیش از فتح یا پیش از وحی من ذنبک از گناه تو یعنی از ترک ندب
و ترک اولی و ما تأخر و آنچه پس از آن واقع شده یعنی حق تعالی بیمن جهاد که سبب فتح است بیامرزد و در
گذرد از آنچه سر زده و باقی که ترک آن نمودن پیش از وحی و بعد از آن و یا از گناهان متقدم و متأخر که از امت تو
صادر شده و خواهد شد چه براهین واضحه بثبوت پیوسته که انبیا معصوم اند از صغایر و کبایر از اول عمر تا
آخر عمر پس کلام را بر ظاهر خود حمل نتوان کرد همچنانکه اهل خلاف کرده‌اند بلکه حمل باید کرد بمغفرت ترک ندب یا
بمغفرت ذنب امت و تفصیل این بحث و تحقیق مطلب و ابطال تاویل مخالفان بی ادب نسبت بحضرت رسالت
در منهج الصادقین سمت تحریر یافته و از امام جعفر صادق ع معنی این آیه پرسیدند فرمود که بگذاشت کنند که رسول را

هیچ گناه نبوده و هرگز از و هیچ گناهی در وجود نیامده ولیکن خدای ضامن او شد از برای او که بیامرزد گناهان شیعه علی ابن ابی طالب
آنچه متقدم بوده و آنچه متاخر واقع شده پس اضافه ذنب بآنحضرت بجهت شدت انتساب و ارتباط شیعیان علی ابن ابی طالب
باو و نیز عمر بن یزید روایت کرده که معنی این آیت از ابی عبد الله علیه السلام پرسیدم فرمود که از رسول هیچ گناه صادر نشده و هرگز
قصد گناه نکرده ولیکن خدا تعالی ذنوب شیعه علی را برو تحمیل کرده بعد از آن همه آنرا بیامرزید از برای خاطر وی پس معنی کلام
این باشد که فتح مکه سبب این شد که بیامرزد گناهان شیعه علی را که بمثابه گناه تست وَيُتِمَّ و تمام کرداند بفضل عمیم نِعْمَتَهُ
عَلَيْكَ نعم خود را بر تو در دنیا بنصرت دادن بر اعدا و فتح و اعلای امر و بقای شرع تو و ختم نبوت تو بمکه و سلطنه و
غلبه دین اسلام بر سایر ملت و در آخرت برفع مرتبه و قبول شفاعت در حق امت وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا
و بنماید ترا راه راست در تبلیغ رسالت و اقامت مراسم ریاست و حکومت یا ثابت دارد ترا بر راهی که مودی باشد
بجنت وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ و یاری دهد ترا خدای نَصْرًا عَزِيزًا یاری دهد که در عزت و غلبه باشد یا یاری که منصور بان عزیز
شود از موسی عبقه روایت که در حینی که حضرت از حدیبیه مراجعت فرمود در اثنای طریق مردی از اصحاب گفت این چه فتحست
که ما را از بیت الحرام مصدود ساختند و هدی ما را از رسیدن بمحل خود منع کردند این خبر برسول رسید فرمود که بد سخنیست
که این مرد گفت چنانست که او میگوید بلکه این فتح بزرگترین فتحهای است چه مشرکان از مرتبه صدمت و شوکت خود تنزل نموده
در طریق صلح جویی در آمدند و از روی عجز و انقیاد که از شما طلب امان کردند از جهت مزید فتح فرمود هُوَ الَّذِي او ستکه
أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فرو فرستاد چیزی را که موجب سکون و ثبات بود فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ در دلهای گرویدگان و آن
دلایل واضح بود که مستلزم بصیرت ایشان شد در امر فتح و نصرت و سبب آرمیدن نفوس ایشان در آن و این مخصوص
بود بمومنان اما نفوس غیر ایشان درین باب مضطرب و متزلزل بود و برد الیقین و روح طمانینه بقلوب ایشان نرسید
و نزد بعضی مراد بسکینه علامات نصرت مومنانست بر اعدا که موجب ثبات قدم ایشان بود در قتال و سبب سکون قلوب
ایشان در آن حال لِيَزْدَادُوا تا زیاده کنند مومنان إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ گرویدنی با گروید خود شان یعنی بجهت رسوخ
عقیده و اطمینان نفس افزون سازند یقین خود را بایقین دیگر در حین دین آنچه موعود شده بودند از وقوع فتوح
متعاقبه و علو کلمه اسلام و تسلط ایشان بر مشرکان یا بیفزایند ایمان خود را که باصول دین داشتند با ایمان بفروع
آن و از ابن عباس منقولست که اول چیزی که پیغمبر بامت خود آورد توحید بود و چون بیگانگی خدا ایمان آوردند ایشان را

نماز و روزه و زکوة امر کرد و چون بآن تصدیق کردند حج و جهاد بر ایشان فرض فرمود و بعد از ان ایشان را بولایت امیر المومنین
علی ابن ابی طالب علیه السلام بهرا ایمان دیگر می افزودند تا آنکه بولایت امیر المومنین علیه السلام ایمان خود را تمام کردند بعد از ان حق تعالی در ترغیب
و تحریص و تشجیع مومنان بر جهاد فرمود که وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدا راست لشکرهای آسمانها
و زمینها از ملایکه و جن و انس پس ای اهل ایمان بنصرت الهی واثق شده قدم در راه مجاهده نهید که هر که جنود آسمان
و زمین در تحت فرمان او بود اولیای خود را در وقت محاربه با اعدا فرو نگذارد بلکه از مصلحت و حکم او تقاضا کند اهل
آسمان و زمین را بمدد ایشان فرستد چنانکه در روز بدر بمدد ایشان فرستاد وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای
دانا بمصالح بندگان حَكِيمًا صواب کار در آنچه کند یعنی همه افعال بر وجه حکمت و صوابست و صادر میشود از جمله حکم
او ستکه انزال سکینه نمود بقلوب اهل ایمان بوسیله صلح حدیبیه و وعده فتح مکه و غیر آن لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ تا در آرد مردان مومن و زنان مومنه را بجهت رسوخ عقیده و معرفت این نعمت و شکر گذاری جَنَّاتٍ
ببوستانهای مملو از اشجار تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ که میرود در زیر آن اشجار یا از زیر آن منازل جویهای آب
خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاویدان باشند در آن وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ و برای آنکه بپوشد از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای
ایشان را و بر آن عتاب نکیرد وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این ادخال و تکفیر عِنْدَ اللَّهِ نزد خدا فَوْزًا عَظِيمًا رستگاری
بزرگ و ظفری جلیل القدر مر بندگان او را زیرا که هیچ فوزی زیاده ازین نیست که ایشان را از معاصی پاک و پاکیزه
سازد و بروضه رضوان در آورد وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ و عذاب میکند مردان و زنان منافق
را از اهل مدینه وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ و مردان مشرک و زنان مشرکه را از اهل مکه الظَّانِّينَ بِاللَّهِ
گمان برندگان که خدای ظَنَّ السَّوْءِ گمان بد که آن عدم نصرت او سبحانه است رسول خود را بر اهل مکه و عدم ظفر
اهل اسلام بر کفر و مقهور و مغلوب شدن ایشان در حدیبیه عَلَيْهِمْ برین گمان برندگانست دَائِرَةُ السَّوْءِ گردش
همیشه گمان بد که بر اهل اسلام میبردند بر ایشان نازل گشته و همه مغلوب و منکوب شده و بهلاکت ابدی گرفتار گشته
وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ و خشم گرفت خدای بر ایشان وَلَعَنَهُمْ و براند از رحمت خود ایشان را وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ
و آماده ساخت برای ایشان دوزخ را وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتست دوزخ بعد از آن جهت زیادتی تخویف
کفار فرمود که وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و خدا راست لشکرهای آسمانها و زمینها یعنی ماسوای او همه

ستو فرمان و مملوک اویند چنانچه لشکریان که منقاد سردار خود باشند پس از انتقام و اهل نفاق عاجز نخواهد بود وَكَانَ اللَّهُ
عَزِيزًا و هست خدای غالب در قهر و انتقام خود از اعدا حَكِيمًا دانا در آنچه کند و فرماید چه جمیع افعال او متضمن حکمت و
مصلحت اگرچه کفار که از بعثت سید احمد خطاب سید ابرار میکند و میگوید که إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم
ترا بر جمیع عالمیان شَاهِدًا در حالتی که تو گواه باشی بر آنچه از امت تو صادر میشود از اطاعت و معصیت و قبول
و رد ایمان وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده بمرتبه عظیمه در روضه خلد برین آنان را که در اوامر و نواهی اطاعت قول تو کنند
وَنَذِيرًا و بیم کننده بعذاب الیم در درکه جحیم کسان را که در حق تو عصیان ورزیده اند و اقوال ترا بسمع قبول نشنیده اند و ا
ارسال و شهادت و تبشیر و انذار لِتُؤْمِنُوا برای آنست که تصدیق کنید ای بندگان بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدا و رسول او
وَتُعَزِّرُوهُ و تقویت نمایید یعنی قوت دین او دهید و رسول او را یاری کنید وَتُوَقِّرُوهُ و بزرگ دارید و فرمان او را
یعنی اطاعت او کنید وَتُسَبِّحُوهُ و بپاکی و بازرگی یاد کنید او را یعنی نماز گذارید برای او بُكْرَةً وَأَصِيلًا در صبح و شام نصف
یا تنزیه او کنید از وصف نالایق بر سبیل دوام و مقوی قول اول است روایتی منقوله است از ابن عباس که مراد باین
صلوة فجر است و صلوة ظهر و عصر و نزد بعضی دیگر نماز صبح است و عشا این آورده اند که در وقتی که کفار سید ابرار و ا
اخیار را از دخول حرم منع کردند و آوازه قتل عثمان در حدیبیه شایع شد چنانچه گذشت آنحضرت در تحت شجره جمع
کرده ایشان را تجدید بیعت امر کرد و اصحاب برغبت تمام و جدی لا کلام دست بر دست پیغمبر نهاده مبایعه کردند که تا
حین طریق متابعت با آنحضرت رعایت دارند و در هیچ زمان در طریق فرار سلوک نکنند و بجهت کمال ایشان بود که این بیعت
به بیعت الرضوان مسمی شد و در اثنای این آیه نازل شد که إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يُبَايِعُونَكَ بیعت میکنند
با تو درین موضع إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ جز این نیست که بیعت میکنند با خدای و مقصود ایشان ازین بیعت رضای
او سبحانه است و دیگر بحکم من يطع فقد اطاع الله بیعت رسول همان بیعت خداست پس بیعت با او در حکم بیعت
خداست و لهذا تاکید این معنی میفرماید که يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ دست پیغمبر که در حکم دست خداست بر بالای دست
ایشانست و چون او سبحانه منزه است از جوارح و صفات اجسام پس غرض ازین قول تقریر این معنی است که عقد میثاق
با رسول خدا همچو عقد میثاق است با خدا بدون تفاوت میان آنها و تسمیه این عقد به بیعت جهت آنست که انعقاد آن
بربح النفس ایشان بود بدخول روضه جنان و از امام رضا علیه السلام روایتست که دست رسول بالای دست ایشان

باین وجه بود که ایشان دست دراز کردندی و رسول دست ایشان را بگرفتی و اخذ بیعت نمودی و از ابن عباس نقلست
که معنی آیت آنست که قوت خدا بوفا کردن عهد و وعده خود در ثواب آخرة یا در نصرت حضرت رسالت زبر قوتهای ایشانست
در وفا بعهد یا در نصرت عمرو بن دینار روایت کند که از جابر انصاری شنیدم که گفت روز حدیبیه ما هزار و چهار صد کس
بودیم که در زیر درخت بیعت کردیم با آنکه هرگز نگریزیم تا زمان مرگ مگر ابن قیس منافق که در زیر شتر پنهان شده
و با ما در بیعت موافقت نکرد خدای بجهت توعید و تهدید ناکث عهد و ترغیب موفی این آیه فرستاد که فَمَن نَّكَثَ
پس هر که بشکند عهد بیعت را فَإِنَّمَا يَنكُثُ پس جز این نیست که میشکند آن عهد را عَلَىٰ نَفْسِهِ بر نفس خود یعنی
ضرر آن نکث عاید نمیشود مگر بر نفس او در آخرت محروم گردد از ثواب و گرفتار انواع عذاب وَمَنْ أَوْفَىٰ
و هر که وفا کند بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ بآنچه عهد کرده بر آن با خدای یعنی بر آن ثابت قدم شود فَسَيُؤْتِيهِ
پس زود باشد که بدهد خدا او را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ و ثوابی تمام که آن درجات عالیه است در دار السلام از
اعراب ابن عباس مرویست که چون پیغمبر عزیمت مکه مصمم شد اعرابی که در نواحی مدینه بودند مثل قبیله اسلم و جهینه و مزینه
و غفار و اشجع را طلبید و ایشان را بر رفاقت خود ترغیب نمود و فرمود غرض من از رفاقت شما آنست که اگر قریش مرا
از دخول مکه منع کنند و احتیاج بمحاربه افتد ما را نیز لشکری مستعد باشد پس احرام گرفته سیاق هدی نمود تا مردم
بدانند که او عزیمه محاربه ندارد بلکه بقصد عمره متوجه آنصوب شده اعراب از محاربه قریش ترسیده در امر رفاقت
تثاقل کرده با خود گفتند که چگونه رفاقت جماعتی کنیم که عنقریب مغلوب قریش شوند و مقتول ایشان گردند پس هر یکی
درین امر تعلل نموده راه تخلف پیش گرفتند و حق تعالی پیغمبر خود را خبر داد که در مراجعت نمایی ازین سفر به حدیبیه سَيَقُولُ
لَكَ الْمُخَلَّفُونَ زود باشد که بگویند مر ترا باز پس ماندگان مِنَ الْأَعْرَابِ از عربان بادیه نشین
یعنی قبایل مذکوره زبان اعتذار گشوده گویند که شَغَلَتْنَا مشغول ساخت ما را از موافقت و مرافقت نمودن
أَمْوَالُنَا مالهای ما وَأَهْلُونَا و زنان ما شود و غمخواری مالهای ما کنند و در ما محتاج عیال و اولاد ما قیام
نماید و ازین سبب ما از خدمت تو محروم ماندیم و چون تخلف ما بجهت اعتذار بود نه بروجه اختیار فَاسْتَغْفِرْ لَنَا
پس آمرزش طلب برای ما برین تخلف و تقاعد حق تعالی از ما فی الضمیر ایشان خبر داد و فرمود يَقُولُونَ
میگویند مخلفان بِأَلْسِنَتِهِم بزبانهای خود مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی این

اعتذار ایشان یعنی تو میگویند از روی نفاق است که ذنب قُلْ بگو در جواب عذر ایشان که فَمَنْ يَمْلِكُ پس کیست که مالک شود
لَكُمْ از برای شما و تواند که دفع کند مِنَ اللَّهِ از مشیت خدای شَيْئًا چیزی را إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا اگر اراده نماید خدای بشما
ضرری بر این تخلف که متوجه آن فوت یا قتل و خلل در اهل و مال أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا یا اگر خواهد بشما سودی که آن ثواب
رفاقت ما ظفر و نصرت و حفظ اموال و اهال خلاصه معنی آنست که اگر خدای اراده نفع یا ضرر داشته باشد بشما هیچکس
نخواهد بود که قادر شود بر دفع آن از شما پس آمدن شما با من یا نیامدن موجب نفع شما نیکرد و دفع این عذر بهیچ وجه فایده
بشما نخواهد داد بَلْ كَانَ اللَّهُ بلکه هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا بآنچه میکنید دانا یعنی میداند که قصد شما از تخلف نه بجهة
مشغولی اموال و اهالیست بَلْ ظَنَنْتُمْ بلکه بجهة آنست که گمان می برید أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ که باز نگردد پیغمبر صلی الله علیه و آله — لن ع
وَالْمُؤْمِنُونَ و مراجعت ننمایند مؤمنان إِلَى أَهْلِيهِمْ بسوی اهالی خود بمدینه أَبَدًا هرگز یعنی مشرکان بر ایشان دست
یابند و همه را استیصال سازند وَزُيِّنَ ذَلِكَ و آراسته شد این گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر و
اصحاب او را و متمکن ساخت فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما وَظَنَنْتُمْ و گمان بردید ظَنَّ السَّوْءِ گمان بد که دین خدا باطل
شود و ملت اسلام برافتد وَكُنْتُمْ و گشتید شما بدین گمان قَوْمًا بُورًا گروهی هلاک شدگان نزد خدای یعنی بسبب فساد
عقیده و بدی نیت و عدم خیریت مستحق هلاکت و سخط و عقوبت یا بسبب این ظن بد تباه کار اینده و از خیر و صلاح بیرون
رفتگان پس وعید ایشان میفرماید که وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که نگرود بخدا وَرَسُولِهِ و بفرستاده او یعنی بدل
خود تصدیق ایشان نکند فَإِنَّا أَعْتَدْنَا پس بدرستی که ما آماده کردیم لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان سَعِيرًا
آتش افروخته و سوزان پس بجهة تاکید قول مذکور میفرماید وَلِلَّهِ و مر خدای راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
پادشاهی آسمانها و زمینها یعنی تدبیر جمیع امور علوی و سفلی و زمام ملکی همه آن در قبضه اقتدار اوست يَغْفِرُ می آمرزد
گناه را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که خواهد وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب میکند هر کرا که اراده کند مقرر است که مشیت
او تعالی تابع حکم اوست پس مغفرت او نسبت بتایب خواهد بود و تعذیب او نسبت بمصر وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا
آمرزنده توبه کنندگان رَحِيمًا مهربان بر ایشان و شبهه نیست در آنکه رحمت او از صفات ذاتیه اوست و غضب از صفات
عرضیه و لهذا تکفیر سیئات مینماید که باجتناب کبیره کبایر را می آمرزد بتوبه و انابه آورده اند که حضرت رسالت در ذی
الحجه الحرام سال ششم از هجرت از حدیبیه مراجعت نموده در محرم الحرام سال هفتم از آن بغزوه خیبر توجه فرموده با اصحاب

وعده فتح و غنیمت داده بود فرموده او سبحانه حکم کرد که هر که در حدیبیه حاضر بوده باین غزا توجه نماید و غیر آنها با ایشان موافقت
تابع — ننمایند و چون عزم ایشان درین باب جزم شد متخلفان بقصد رد امر الهی گفتند که بگذارید تا تابع شما شویم درین غزا و باطلاع
گمار بگیم پیش از وقوع این قضیه پیغمبر خود را از معانی الضمیر ایشان خبر داد که سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ زود باشد که بگویند باز
پس ماندگان از حدیبیه که قبایل از اعراب اند إِذَا انْطَلَقْتُمْ در وقتی که بروید إِلَى مَغَانِمَ بسوی غنیمتها یعنی غنایم خیبر
لِتَأْخُذُوهَا تا فرا گیرید آنرا ذَرُونَا بگذارید ما را نَتَّبِعْكُمْ تا پیروی کنیم شما را در آمدن بخیبر و غزا نمودن با اهل آن
يُرِيدُونَ میخواهند این متخلفان باین قول أَنْ يُبَدِّلُوا آنکه مبدل و متغیر گردانند كَلَامَ اللَّهِ سخن خدا یعنی حکم او را که
فرموده بوده که غیر اهل حدیبیه باین حرب نروند و اخذ غنیمت نکنند قُلْ بگو ای محمد این جماعت را لَنْ تَتَّبِعُونَا پیروی نکنید
اللهم — ما را این نفی است در معنی نهی یعنی با ما بیرون میایید كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ همچنین گفته است خدای مِنْ قَبْلُ پیش از تهیه
شما برای آمدن بخیبر یا پیش از آمدن بمدینه فَسَيَقُولُونَ پس زود باشد که ایشان گویند که خدای باین حکم نفرموده بَلْ
تَحْسُدُونَنَا بلکه حسد مینمایید شما بر ما در غنایم آن یا شما شریک باشیم پس رد قول ایشان نموده میفرماید که نه چنین است
که متخلفان میگویند بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ بلکه هستند که در نمی یابند و فهم نمیکنند إِلَّا قَلِيلًا مگر فهمیدنی اندک که آن
فطنت ایشانست در امور فانیه دنیویه چه جمیع فطن معروف بود بر امور دنیویه و اصلا در احوال باقیه اخرویه تفکر نمیکنند
همچنانکه در جای دیگر فرموده که يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بعد از آن بجهة مبالغه در ذم ایشان و اظهار برشناعت تخلف
فرموده که قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ بگو مر این باز پس ماندگان را که از عربان بادیه نشین اند که مذکور شدند
سَتُدْعَوْنَ زود باشد که خوانده شوید إِلَى قَوْمٍ بحرب گروهی أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ که خداوندان کارزارهای سخت
باشند و با شجاعت تمام تُقَاتِلُونَهُمْ کارزار کنید با ایشان و بکشید ایشان را أَوْ يُسْلِمُونَ یا مسلمان شوند یعنی
ناچار است از وقوع یکی از اینها و این قوم نزد سعید بن جبیر و عکرمه هوازن بوده اند که حضرت رسالت در وادی
حنین با ایشان حرب کرده و نزد قتاده و بنی ثقیف و نزد ابن عباس اهل فارس و کعب و حسن بر آنند که اهل روم اند
مسیلمه — و گویند که اهل یمامه اند که اصحاب مسیلمه کذاب بوده اند و نزد جماعتی دیگر اصحاب معاویه که در صفین با امیر المؤمنین علیه السلام
کارزار کردند یا بنو حنیفه و اهل رده که در عهد ابو بکر مرتد شدند و اصحاب کارزار کردند و صاحب طبرسی آورده که
صحیح آنست که مراد بداعی در قول ستدعون رسالتست زیرا که آنحضرت اعراب مذکوره را بغزوات

شدیده و قتال اقوامی که صاحب جدّه و شدّه‌اند نمود و شمل اهل حنین و طایف و موته و تبوک و غیر آن پس حمل آن بما بعد وفات
آنحضرت بمعنی بعید و بر هر تقدیر جهة ترغیب اعراب بر ثبات قدم در وقت جهاد و ترهیب ایشان از فرار نمودن از محاربه اهل
میفرماید که فَإِنْ تُطِيعُوا پس اگر فرمان برید کسی را که داعی شماست بجهاد اهل کفر و اجابت قول او کنید دهد آن يُؤْتِكُمُ اللَّهُ
بدهد خدا شما را أَجْرًا حَسَنًا مزدی نیکو که غنیمت در دنیا و درجات عالیه جنت در عقبا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا و اگر روی بگردانید
و پشت بر داعی خود کنید یعنی قول را بسمع قبول نشنوید و بقتال نروید كَمَا تَوَلَّيْتُمْ همچنانکه روی بگردانیده و قبول دعوة
داعی خود نکردید مِنْ قَبْلُ پیش ازین که آن سفر حدیبیه يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند خدا شما را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک هم در دنیا
و هم در آخرت آورده‌اند که چون وعید متخلفان بسمع عجزه اهل اسلام رسید از غمگینی خایف شده بودند بسید عالم صلعم رسانیدند که
بواسطه عجز و ضعف و مرض از جهاد تخلف بکنیم آیا مآل حال ما چیست آیه آمد که لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ نیست بر نابینا تنگی
یعنی گناهی اگر از جهاد تخلف کند وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ و نه بر لنگ تنگی وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ و نه بر بیمار تنگی
و گرفتی اگر بقتال نروند زیرا که اینها ذوی العاهات‌اند و معذورانند مرویست که چون خدای تعالی این آیت را انزال نمود حضرت
رسالت ارباب آفات را از رفتن بحدیبیه معذور داشت و بعد از آن مبالغه در باب مجاهده اصحاب فرمود که وَمَنْ
يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان برد خدا را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در جهاد و غیر آن يُدْخِلْهُ در آورد خدای جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ بهشتها که میرود از زیر مساکن یا درختان او جویها وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند
از حکم خدای و رسول و فرمان او را نشنود در باب قتال و غیر آن يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا عذابی کند او را عذابی
دردناک از ابن عباس منقولست که چون رسول بحدیبیه رسید ناقه او از رفتن باز ایستاد و هر چند آنرا میزد نمیرفت تا آنکه
در همانجا بخسپید اصحاب گفتند این ناقه نافرمان است که بی جهتی و سببی خسپید رسول صلعم فرمود که عادت این ناقه نیست که
بی سببی بخسپد لیکن خدای که باز دارنده فیل بود از رفتن بمکه معظمه آنرا باز داشته و از رفتن منع کرد پس آنجا فرود آمد
و مردی که از خزاعه که نام او جواس بن امیه بود بمکه فرستاد تا اعلام ایشان نماید که غرض آمدن آنحضرت بدین صوب حرب
نیست بلکه مدعای او طواف خانه کعبه است و اتیان نمودن بافعال عمره چون جواس این پیغام را بایشان رسانید شتر او را پی کردند
و قصد کشتن او نمودند وی از ایشان بگریخت و رسول را ازین قضیه خبردار ساخت و آنحضرت عمر را گفت تو نیز بمکه رو
و صورت حال باز دیگر بایشان رسان عمر گفت مرا در مکه ناصری نیست و از بنی عدی که آنجا کسی نیست و بجهت اینکه از ایشان

نصف الحزب

نرسانم و از قتل خود هراسانم اما عثمان خویشان در آنجانب دارد اولی آنست که او این پیغام را بآنها رساند تا خطایی و ضرری
واقع نشود آنحضرت عثمان را نزد ابوسفیان و اشراف قریش فرستاد چون نزدیک مکه رسید ابان بن سعید که از قبیله او
بود با او ملاقات کرد و از اسب خود فرود آمد و عثمان را سوار کرد و خود در عقب او نشسته بمکه رفتند و عثمان پیغام آورد با بنیان
مجد و ساخت ایشان گفتند ما محمد را نگذاریم که در مکه در آید و اگر تو میخواهی طواف کن و باز گرد او گفت من پیش از رسول طواف
نکنم و چون خواست که باز گردد مانع او شدند و وی را محبوس ساختند و آوازه قتل او در حدیبیه شایع شد حضرت اصحاب را
در زیر درخت سمره جمع کرد با ایشان تجدید بیعت کرد که با قریش قتال کنند و از حرب ایشان نشوند تا آنکه شهید شوند یا
فتح نمایند پس همه با پیغمبر بیعت کردند مگر ابن قیس چنانکه گذشت و ایشان بقول اصح هزار و پانصد و بیست و پنج کس بودند
صاحب کشاف از عبدالله مغفل نقل کرده که پیغمبر در حین اخذ بیعت از صحابه در زیر درخت سمره قرار گرفته بود و شاخی
از آن بر پشت مبارک وی رسیده و من بر زبر سر او بایستادم و آن شاخ را بدست گرفته از پشت او بر داشتم و همه
اصحاب بیعت کردند بر آنکه مطلقا از و نگریزند تا آنکه کشته شوند یا فتح و ظفر فرمود که شما بهترین اهل زمین اید و از جابر
مرویست که آنحضرت صلعم فرمود که بدوزخ نرود هیچکس از آن مومنان که در زیر شجره سمره بیعت کردند و این را بیعت
الرضوان نام نهادند بجهة آنکه در حق ایشان فرموده که لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ بتحقیق که خدای تعالی خشنود گشت
از گروه کان صحابه إِذْ يُبَايِعُونَكَ وقتی که بیعت کردند با تو تَحْتَ الشَّجَرَةِ در زیر درخت سمره فَعَلِمَ پس میداند
خدای مَا فِي قُلُوبِهِمْ آنچه در دلهای ایشانست از خلوص عقیده و وفا و صداقت نسبت بتو فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ
آنچه سبب سکون و آرمیدن دل بود عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی الطفات که مقوی قلوب ایشان بود بر ایشان انزال فرمود
از تسبیح و صلح حدیبیه و غیر آن از آیات بینه و حجج دال بر غلبه ایشان وَأَثَابَهُمْ و پاداش داد ایشان را برین بیعت
فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک که فتح خیبرست یا مکه و اول قول اکثر مفسرانست وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً و دیگر جزا داد ایشانرا
از فضل عمیم خود غنیمتهای بسیار یعنی غنایم خیبر که يَأْخُذُونَهَا فرا گیرند آنرا از ضیاع و عقار و اشتر و نقود یا غنایم
هوازن که بعد از فتح مکه بود وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای غالب بر همه چیزها پس دوستان خود را نصرت دهد و بر
دشمنان غالب گرداند حَكِيمًا دانا بحکم و مصالح بندگان یا حکم کند بمغلوبیة دشمنان وَعَدَكُمُ اللَّهُ وعده کرده است
خدای شما را برای امت عالی همت مَغَانِمَ كَثِيرَةً غنیمتهای بسیار را در بلاد فارس و روم و غیر آن در بلاد

شرق و غرب تَأْخُذُونَهَا که خواهید گرفت آن را تا روز قیامت فَعَجَّلَ لَكُمْ پس تعجیل فرمود برای شما هٰذِهٖ این یک
غنیمت که غنیمت خیبر است یعنی پیش از همه غنایم بشما رسانید وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ و باز داشت دستهای مردمان
را یعنی اهل خیبر و حلفای ایشان را که بنی غطفان عَنْكُمْ از شما با ینوجه که خوف در دل آنها افکند و بجهت آن در حصارهای خود
متحاقد شدند و در مقام مقابله نمودند تا شما را از ضرر ایشان سالم ماندید و مرویست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
قلاع خیبر را محاصره فرمود قبیلهٔ اسد و غطفان قصد کردند که بمدینه روند و اموال اهل اسلام را غارت کنند و اولاد و زنان
ایشان را اسیر سازند حق تعالی ترسی را در دل ایشان انداخت تا ازین امر متقاعد شدند وَلِتَكُونَ و تا باشد آن
غنیمت معجل آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ نشانه مر مؤمنان را بر صدق قول حضرت بر وعدهٔ فتح خیبر یا بر وعدهٔ غنایم وَيَهْدِيَكُمْ
و تا بنماید شما را صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راهی راست یعنی ثابت دارد شما را بر دین اسلام بسبب زیادتی یقین و بصیرت
بصلح حدیبیه و فتح خیبر و غیر آن یا بفضل الهی مستوثق شوید و بر لطف لم یزلی توکل نمایید و بر موعودات ربانی امیدوار
باشید

قصه فتح خیبر

برین تفصیل ارباب سیر آورده اند که چون پیغمبر صلعم از حدیبیه مراجعت نمود بیست روز درنگ
توقف فرمود و بعد از آن سباع بن عرفطه غفاری را در مدینه خلیفهٔ خود ساخته بحکم وعده و اثابهم فتحا قریبا کارسازی
حرب خیبریان فرمود با یکهزار و چهارصد کس از مدینه بیرون آمده متوجه قلاع خیبر شد ابی مروان اسلمی روایت کرده که من
از جد خود شنیدم که چون با رسول خدا از مدینه بیرون آمدیم و بر خیبر مشرف شدیم آنحضرت فرمود بایستید پس همه
اصحاب آنجا توقف کردند و او دست نیاز بدرگاه حضرت کارساز برداشته دعای خیر در باره فتح خیبر بتقدیم
رسانید بعد از آن فرمود که قدم پیش نهید بنام خدا آنگاه از آنجا بمنزل صهبا آمدند و در روز پسینگاه از طریق ولوکی
و صحبیان قلاع خیبریان در آمدند انس مالک روایت کند که او گفت من درین سفر ردیف طلحه بودم چون بر حصین
خیبر رسیدیم اهل خیبر بجز از قلعه بیرون آمدند با بیل و تیشه و ادوات زراعت روی بباغ داشتند که ناگاه
لشکر اسلام بنظر ایشان در آمد گفتند والله که این محمد است و لشکریان او پس فرار نموده روی بحصارهای خود
نهادند و درها را استوار کردند و رسول صلعم چون بر حصین قموص رسید فرمود الله اکبر خربت خیبر اخراب شد خیبر القصه
یهود اول بر قتال دل نهاده بار زنان نامی ایشان از حصار بیرون آمدند و در برابر اهل اسلام بایستادند و چون
صفوف قتال بین الفریقین راست شد مرحب یهودی که از رؤسای و دلاوران قلعه بود جرأت نموده قدم

پیش نهاد و این رجز آغاز کرد شعر قَدْ عَلِمَتْ خَيْبَرُ أَنِّي مَرْحَبُ شَاكِي السِّلَاحِ بَطَلٌ مُجَرَّبُ اِذَا الْحُرُوبُ أَقْبَلَتْ تَلَهَّبُ
عامر بن الاکوع که این رجز شنید از میان اهل اسلام بیرون آمده در مقابل او این رجز انشا کرد شعر قد علمت خیبر انی
عامر شاکی السلاح بطل مغامر پس پیش آمده با مرحب آغاز محاربه کرد و بعد از آنکه ضربتی چند در میان ایشان رد
و بدل شد مرحب شمشیر بر سر عامر آمد عامر در غضب شمشیر خود را حواله ساق مرحب کرد اما بجهت آنکه شمشیر کوتاه
بود بساق مرحب نرسیده دم آن بر زانوی خودش آمد و بیفتاد و بجهت آن زخم شهید شد بعضی گفتند بطل عمل عامر
باطل شد کار عامر برادرش سلمة بن اکوع نزد رسول آمده گریست و گفت یا رسول الله بعضی از اصحاب میگویند
که بطل عمل عامر حضرت فرمود که دروغ میگویند بلکه حق تعالی دو اجر با او عطا فرمود بعد از آن مردمان بمقاتله مشغول شدند
و حضرت در آن روز رایت را بابو بکر داده بود چون کارزار سخت شد ترسان شده اصحاب خود را به دل کرده
و هم روی بفرار نهادند روز دیگر رایت را بعمر خطاب داد او نیز با اصحاب خود ترسان و هراسان بازگشت و
در آن روز رسول را درد شقیقه طاری شده بود بجهت آن نمیتوانست که از خیمه بیرون آید و در آخر روز چون صداع
او تخفیف یافت بیرون آمد و از کیفیت حرب سوال کرد صورت حال را بموقف عرض رسانیدند حضرت مغموم شد
و فرمود والله لاعطین الرایة غدا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا لا یرجع حتی یفتح الله علیه
یعنی بخدا سوگند که فردا این رایت را بمردی دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست
دارند و مکرر حمله کننده باشد بر اعدا و از ایشان فرار نکند و باز نگردد تا آنکه حق تعالی بر دست او فتح خیبر نماید و مسلم
و بخاری نیز از قتیبه بن سعید این حدیث را در صحیح خود آورده اما چون اصحاب این کلمات با برکات را از
سید کائنات علیه التحیه شنیدند همه شب در فکر این بودند که آیا کدام شخص که لایق این امر بزرگ و فراخور این منصب که
تواند بود چون صبح شد هر یک از ایشان منتظر آن که این خلعت سعادت بقد او راست آید پس سید عالم
فرمود که این علی ابن ابی طالب یعنی کجاست علی ابن ابی طالب گفتند در چشم وی صداع وارد و بواسطه
آن بخیمه بیرون نمیتواند آمد فرمود او را بطلبید پس دست او گرفته در آنحضرت حاضر ساختند سرور عالم او را نزد
خود خوانده و سرش را در کنار خود نهاده و آب دهن مبارک خود در چشم او کشید و دست مبارک در سر او
مالید فی الحال چشم او از تیرگی رمد روشن شد و صداع او زایل گشت بر وجهی که هرگز الم و وجع باو نرسید

پس در حق وی این دعا فرمود که اللهم احفظه عن الحر والبرد ما بر خدایا او را از گرما و سرما نگاه دار امیر المؤمنین فرمود
که از آن روز که رسید عالم در حق من این دعا کرد سرما و گرما در من اثر نکرد ابو عبدالله حافظ باسناد خود از عبد الرحمن
بن لیلی روایت کند که امیر المؤمنین در گرما قبای پر پنبه زمستانی میپوشید و در زمستان جامه تابستانی و نه از
گرما ملتفت میگردد و نه از ضرر سرما متاثر میشود گفتم منشاء این را از پدر خود استفسار کنم چرا همیشه با آن
حضرت پس اینصورت را از او پرسیدم گفت من نیز نه انم لیکن از آنحضرت معلوم کنم پس نزد امیر المؤمنین رفت
سبب این را از وی پرسید فرمود که روز خیبر پیغمبر خدا فرمود لاعطین الرایة الیوم رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله
و رسوله یفتح علیه کرار غیر فرار و بعد از آن مرا طلبید و گفت اللهم کفه الحر والبرد گرما و سرما را در ما فتم القصه حضرت
رسالت صلعم در روز سیم رایت را باو تفویض نمود و فرمود برو با اهل خیبر که جبرئیل با تست و نصرت در پیش تست و ترس
پراکنده شده است بر دلهای دشمنان تو آنگاه امیر المؤمنین رایت برداشته خواست که متوجه حرب شود پیغمبر صلعم فرمود
که ای علی چون ایشان رسی اول ایشانرا بدین اسلام دعوت کن و تهدید و تخویف نما اگر یکی از ایشانرا بدین اسلام
هدایت کنی بهتر است و ترا از شتران بسیار که سرخ موی باشند پس فرمود که ای علی بدانکه اهل خیبر در کتاب خود خوانده
که شخصی حصن ایشان بگشاید و آنرا منکوب سازد و نام او ایلیا چون با ایشان ملاقات کنی بگو نام من علی است که
باذن الله همه مخذول خواهند شد سلمه روایت کند که چون امیر المؤمنین بحرب گاه رسید مرحب یهودی
بمبارزت او بیرون آمد با صلاح تمام و مغفری از فولاد بر سر نهاده و بر بالای مغفر خود سنگی از سنگ تراشیده
وضع کرده مرکب را بجولان در آورد و رجز مذکور را اعاده کرد امیر المؤمنین ع در مقابل او این رجز آغاز کرد که
انا الذی سمتنی امی حیدره کلیث غابات شدید قسوره اکیلکم بالسیف کیل السندره مرحب
چون رجز او شنید بر خود بلرزید جهة آنکه مادر او را گفته بود که من در واقعه دیدم که شیری بر تو حمله کرد و ترا مغلوب
ساخته بود که امروز از شیر با که مسمی بشیر باشد یا صفت شیر داشته باشد احتراز کنی اما حمیة جاهلیه مانع | از شخصی هم
برگشتن او شده با امیر المؤمنین در مقام محاربه در آمد و امیر المؤمنین بعد از عرض سلام برو و امتناع او از آن
آغاز محاربه کرد دو ضربه در میان شد آخر الامر امیر المؤمنین تیغ بر آورده و چنان بر فرق او زد که خود سنگین
و مغفر آهنین بریده و از سر و روی گذشته بحلق او رسید و مرحب از مرکب بیفتاد و بجهنم پیوست یهودان

چون آن ضربت را دیدند رعبی و خوفی از آنحضرت در دل ایشان افتاد و همه بگریختند و در قلعه رفته در را استوار کردند
امیر المؤمنین بدر قلعه آمد یکی از بالای قلعه آواز داد که ای مرد نام تو چیست فرمود که علی او گفت علی محمد و من معه محمد
دم که با او دست بلند مرتبه است و علی رتبه پس گفت ای علی من در کتاب خوانده ام که در این نزدیکی پیغمبری پیدا شود
که سلام تحیت او باشد و او پسر عم خود را بدر این حصین فرستد و خدای این حصین را بر دست او بگشاید اگر تو صاحب
این فتح باشی مرا امان بخش با نه گفت لک الامان از رسول آن مرد گفت عالج الباب بجنبان در را امیر المؤمنین از گفتار
او خوشحال شده در بگرفت و بقوت تمام دو بار بجنبانید طفلها و زنجیرهای آن در هم شکست و در را از جای خود بر کند
و بر بالای سر خود برد و مقدار چهل گام در پس سر خود انداخت ابو عبدالله حافظ باسناد خود از رافع مولی
رسول صلعم نقل کرده که امیر المؤمنین با یهودی مقاتله میکرد آن یهودی شمشیر را حواله سپر آنحضرت کرده سپر از دست او
بیفتاد امیر در غضب شده در خیبر را بر دست گرفته سپر خود ساخت و تا بن محاربه میفرمود تا فتح نمود و بعد از آن
آنرا بینداخت و نیز ابو عبدالله باسناد خود از لیث بن ابی سلیم و او از ابو جعفر محمد بن علی نقل کرده که جابر بن عبد الله
گفت چون امیر المؤمنین در خیبر بر کند و بینداخت مسلمانان خواستند که در قلعه در آیند خندق حایل بود آنحضرت
در را بیاورد و تا پل سازد و باطراف خندق نرسید پس در را قبضه ساخت و در را بر سر دست نگاه داشت تا همه
اصحاب و لشکری پیغمبری با توابع از آنجا عبور کردند و مرویست که یکی از اصحاب با پیغمبر صلعم گفت یا رسول الله من عجب
مانده ام از قوة علی که در بدین عظمت بر کند و بر دست برداشته تا همه مردمان از او بگذرند آبا دست من است که اصلا
متزلزل نمیشود رسول فرمود که دست او تعجب میکنی و پایش ملاحظه نمیکنی که تعجب در آن بیشتر است چون پایش را ملاحظه
کرد گفت یا رسول الله سبحان الله پای او بر هوا ایستاده حضرت فرمود که چنین است بلکه جبرئیل شهپر خود را
کرسی ساخته و او بر بالای پر او ایستاده و هم باسناد لیس از جابر نقل کرده که چهل مرد توانا بودند برانکه
که آن در را از جای خود بجنبانند نتوانستند و بروایتی دیگر هم از جابر نقل است که هفتاد مرد بهم رفتند که نتوانستند که
آنرا بجای خود برند و نیز ابو عبدالله روایت کرده که امیر المؤمنین فرمود چون در خیبر بر کندم و سپر ساختم و لشکر بر آن
بگذشت یکی با من گفت ای علی باری گران برداشته گفتم بخدا که گرانی این بیش از سپری نبایم پس فرمود که چون همه
اصحاب بر بالای آن در بگذشتند من آن در را در خندق افکندم هفتاد کس بهم رفتند تا آنرا بجای خود آرند نتوانستند

و در کتاب دلایل النبوة از ابی بکر بیهقی نقل کرده اند که پیغمبر یکیک از حصنهای خیبر بگشود مالها و غنایم آنرا بر اصحاب
قسمت میفرمود تا کار محاربه بحصن سطیح و سلام رسید و این آخرین حصین بود و حضرت رسالت پناه قریب بده روز
و بروایتی دیگر پانزده روز پای این حصین محاربه نمود تا آنرا فتح کرد و از محمد بن اسحق مرویست که از حصون خیبر اول
حصن ناعم را فتح کردند پس نطاة و شق را بعد از آن یهود ان بحصن صعب بن معاذ متحصن گشتند و آن نیز
بعد از محاربه بسیار مفتوح گشت و اطعمه و اقمشه ایشان بدست مسلمانان در آمد پس بمحاصره قموص مشغول شدند
و حضرت رسول را صداع طاری شده بود و بجهة آن نمیتوانست که سوار شود و قلعه بغایت محکم بود و بعد از محاربه بسیار
بدست شاه ولایت پناه مفتوح گشت و درین محاربه مرحب یهودی را بقتل چنانکه گذشت و این حصار سلام بن ابی الحقیق
القصه اصحاب غنیمت آنرا نیز بتصرف خود در آوردند و در میان این صفیه بنت حیی بن اخطب بود با زنی دیگر و بلال این
هر دو زن بر کشتگان ایشان بگذرانید چون آن زن که با صفیه بود کشتگان قوم خود را بدید دست بفریاد کشید و روی بخراشید
و خاک بر سر خود کرد رسول فرمود اغربوا عنی هذه الشیطانة از من دور کنید این زن شیطانه صفت را پس رسول را
گفت که رحمت از تو نزع شده که زنان را بر کشتگان میگذرانی انگاه صفیه را نزد خود خواند و ردای مبارک را بر او افکند — روایتی
مردمان بدانستند که انحضرت او را برای خود برگزیده و صفیه پیش ازین واقعه در رواقعه دیده بود که ماه آسمان در کنار او
افتاد این خواب را با شوهر خود که کنانة بن ربیع بود نقل کرد وی طپانچه سخت بر رویش زد که کبود شد و گفت مگر میل
پادشاهی حجاز کرده که محمد است و چون حضرت رسول اثر کبودی دید منشأ آنرا پرسید او صورت حال را تقریر کرد
انگاه کنانة بن ربیع را نزد رسول آوردند و او صاحب کنز بنی النضیر بود رسول او را گفت مالها که نزد تست حاضر کن
او قبول نکرد پس او را بزبیر داد که وی را عذاب کن تا اقرار کند یهودی گفت که من او را در فلان خرابه دیدم که تردد
میکرد و رسول بفرمود تا آن خرابه را بشکافتند و مال بسیار بیرون آوردند و از مالهای دیگر از و طلبیدند اقرار نکرد
پس او را شکنجه کردند مقر نیامد انگاه او را بمحمد بن مسلمه داد تا او را بعوض برادر و عم خود که در قلعه کشته بود قصاص کرد
بعد از آن ابن ابی الحقیق التماس کرد که از قلعه پایین آید و با رسول سخنی چند بگوید حضرت رخصت داد وی پایین آمد و بعد از
تنزل بسیار و تضرع بیشمار مصالحه کرد بر حقن دماء و ترک ذراری ایشان با آنکه جمیع اموال و ارضین و نقود
و اقمشه و اطعمه و مواشی و درخت و ابواب به پیغمبر واگذارند مگر جامه که پوشیده اند پس رسول فرمود بری الشخ

از شما و مر رسول و خدا اگر چیزی از من پوشیده باشید پس برین مصالحه واقع شد و بعد از آن اهل خیبر گفتند که چون مار سموم
و آداب عمارت زراعت این حصون نیک میدانیم و آنچه حاصل میشود تنصیف میکنیم رسول باین راضی شده با ایشان
مقاطعه کرد باین شرط که هر گاه ما خواهیم شما را ازین حصون اخراج کنیم و چون خبر قلاع فتح خیبر باهل فدک رسید پیام فرستادند و امان
طلبیدند و حصون فدک را تسلیم کردند و رسول بر طریق اهل خیبر با ایشان مصالحه کرد و مقاطعه فرمود پس زمین خیبر فی
مسلمانان شد و جهة آنکه بمحاربه مفتوح شده بود و فدک خالصه رسول گشت بسبب آنکه بی حرب بدست پیغمبر در آمده بود
و رسول چند روز بجهة استراحت توقف فرمود و زینب بنت حارث که زن سلام بن مشکم بود و خیبر بود در رجب گوسفندی — بعد از فتح خیبر و فدک ...
بریان کرده برسم هدیه نزد پیغمبر آورد و از خادمان عتبه علیه نبویه پرسید که پیغمبر کدام عضو گوسفند را بهتر دوست دارد
گفتند دست آن پس در خفیه دست گوسفند را زهرآلود ساخت و باقی اعضا را نیز قدری زهر بمالید و چون آن گوسفند
را نزد رسول آورد پاره از گوشت دست آنرا برداشت و به پیغمبر داد حضرت جزوی از آن گوشت بسر دندان مضغ فرمود
و بینداخت و بشر بن براء بن معرور پاره از آن بخورد پس حضرت فرمود که کتف این گوسفند مرا خبر داد که مرا زهرآلود
ساخته اند آنزا انگاه آن زن را طلبیده و این صورت از وی پرسید معترف شد و گفت با خود گفتم اگر این عمل کرده ام تا تو را خبر دهی و یقین
من در نبوت تو زیاده شود و حضرت با بن اسحق از سر او در گذشت پس بشر بن براء بجهة خوردن این مسموم وفات کرد
از مادر بشر مرویست که در مرض الموت حضرت رسالت پناه بعیادت وی رفتم فرمود که ای مادر بشر همیشه آن لقمه گوشت
که در خیبر با پسر تو خوردم معاودت میکرد و درین سال اثر آن زهر ظاهر میگشت تا آنکه الحال زمان آن شده که رگ گردن مرا
قطع کند و از ینجاست که اهل اسلام روایت کرده اند که انحضرت بجهة کرامت رتبه نبوت درجه شهادت و معراج شهدا
عروج کرده بود از ایزدی بیوست القصه حق تعالی بعد از وعده غنیمت فتح خیبر بشارت غنایم و فتوح دیگر باخت خیر البشر
داده میفرماید که وَأُخْرَىٰ و وعده کرد خدای شما را غنیمتهای دیگر لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا که هنوز قادر نشده اید
بر آن یا وعده داد شما را قریه دیگر که مکه است یا قری و بلاد دیگر تا روز قیامت قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا بدرستی که احاطه
کرده است علم خدای بآن غنایم یا فتح مکه یا فتح دیگر که عنقریب ایشانرا بشارت داده بر گنوز کسری و قیصری کرد حنین
که اصلا قدرت نداشتند بر قتال فارس و روم و فتح مداین آن وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و هست خدا بر همه چیزی
از فتح مداین و اعطای غنایم و غیر آن قَدِيرًا توانا چه قدرت ذاتیه است پس مختص بشیء دون شیء نباشد

حاصل کرد و تعالی میفرماید که غنایم دیگر را بشما عطا خواهد فرمود بفضل شامل و عنایت کامل خود چه لطف الهی فراخور حال
شماست بجهت علم او باخلاص و وفا و صدق و صفای شماست وَلَوْ قَاتَلَكُمُ و اگر قتال کردندی با شما در حدیبیه الَّذِينَ
كَفَرُوا آنانکه کافر بودند از اهل مکه و صلح نکردندی یا اگر بنی اسد و غطفان که اراده غارت مسلمانان داشتند در مدینه مقاتله
کردندی با شما امثال شما لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ هر آینه گردانیدندی پشتها را یعنی هزیمت کردندی از شما بجهت یکجهتی و رسوخ عقیده شما
ثُمَّ لَا يَجِدُونَ پس نیافتندی وَلِيًّا دوستی و کارسازی که حراست ایشان نماید و از ایشان دفع ضرر نماید وَلَا نَصِيرًا
و نه یاری که نصرت ایشان دهد این آیه دالست بر علوم غیبیه که در مستقبل زمان وجود پیدا کند سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاد و
خدای سنت نهادنی در میان شما الَّتِي قَدْ خَلَتْ آنچنان سنتی که گذشته است مِنْ قَبْلُ پیش ازین در میان امتان
دیگر یعنی طریقه و عادة قدیمه الهی جاریست در میان امم سابقه و لاحقه که همیشه انبیا و اولیای او بر اعدا غالب باشند و اهل
طاعت منصور و اهل معصیت مخذول و مقهور کما قال الله تعالی لاغلبن انا و رسلی وَلَنْ تَجِدَ و هرگز نیابی لِسُنَّةِ اللَّهِ
مر طریقه و عادت خدا را در نصرت انبیا و اولیا تَبْدِيلًا تغیر دادنی یعنی هیچکس نتواند که طریقه او سبحانه را تبدیل سازد
و متغیر گرداند از انس بن مالک روایتست که در حینی که حضرت رسالت در حدیبیه نزول فرموده هشتاد تن از اهل مکه وقت
نماز صبح از جبل تنعیم فرود آمدند تا اصحاب را بقتل رسانند اصحاب بر ایشان غالب شده همه را بگرفتند وانگاه بفرمان ایشانرا
آزاد کردند تا در حرم قتل واقع نشود و مقارن این حال این آیه آمد که وَهُوَ الَّذِي و او آنکسیست که از محض فضل خود كَفَّ
أَيْدِيَهُمْ منع کرد دستهای کفار مکه را عَنْكُمْ از شما وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ و باز داشت دستهای شما را از ایشان بِبَطْنِ
مَكَّةَ در وادی مکه یعنی در حدیبیه مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ پس از آنکه ظفر داد شما را و غالب ساخت عَلَيْهِمْ بر ایشان
مراد هشتاد کس اند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از مجادله با کفار در اول بار برای فرمان
سید ابرار و عفو که دست از ایشان باز میدارید و نمیکشید بجهت تعظیم حرمت حرم محترم پروردگار بَصِيرًا بیناو
شما را بر آن جزای نیکو خواهد داد در دنیا و عقبا و نزد بعضی آنست که عکرمة بن ابی جهل با پانصد کس بحدیبیه آمد تا با
پیغمبر مجادله کند آنحضرت خالد بن ولید را با جمعی فرستاد و ایشانرا منهزم ساخت میدوانید تا همه را در حیطان مکه داخل
گردانید و برگشتند حق تعالی در عقب این آیه فرستاد و بعد از آن بسبب منع دخول مسلمانان در سال در مکه بیان کرده
فرموده هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشان آنانند که نگرویدند بخدا و رسول وَصَدُّوكُمْ و باز داشتند شما را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

از دخول مسجد الحرام و طواف کعبه معظمه و احلال از عمره وَالْهَدْيَ و منع کردند آنرا نیز که از روی هدیه برای قربان آورده بودند
از شتران مَعْكُوفًا در حالتی که باز داشته شده بود أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ از آنکه برسد بجای خود یعنی بمکان نحر که کرامت
همانکه موضع ذبح هدی منی است که همراه داشتند هفتاد شتر بودند که تقلید و اشعار کرده بودند و بحدیبیه آورده چون از زیارت
خانه کعبه ممنوع شدند همانجا نحر کردند انچه از سوق این آیه و آیه لاحقه مفهوم میشود آنست که کفار بسبب آنکه شما را از عمره منع
کرده اند و قربانی شما را نگذاشتند که بمحل خود رسد مستحق قتال و استیصال اند و لیکن ما شما را دین الله قتال ایشان باز میداریم
جهة آنکه آسیبی و ضرری نرسد بجماعت مومنان که در مکه اند وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ و اگر نبودندی مردان ایمان آرنده
وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ و زنان گرونده در مکه لَمْ تَعْلَمُوهُمْ که نمیدانید ایشانرا و بر ایمان ایشان وقوف ندارید بجهة اختلاط
ایشان بمشرکان و آن هفتاد و دو مرد و زن بودند که کتمان ایمان میکردند از مشرکان و بجهة ضعف و عجز نتوانستند که از میان
ایشان بیرون آیند پس از آن بودی أَنْ تَطَئُوهُمْ که مینهادید بران مومنان و ایشانرا در زیر پای میگرفتید و هلاک میکردید
در وقت مقاتله با کفار فَتُصِيبَكُمْ پس میرسید شما را مِنْهُمْ از جهة کشته شدن ایشان مَعَرَّةٌ مکروهی که آن غم و تاسف
ناهموار بر قتل آن مومنان یا سرزنش اهل کفر بر کشتن شما اهل دین خود را یا کراهت شما بخواست قتل که آن دیه است
و کفاره خطاء بِغَيْرِ عِلْمٍ حالست از فاعل تطئوهم یعنی اگر نه بجهة آن بودی که وقت محاربه میکشتید اهل ایمان را
در حالتی که عالم نباشید بایمان ایشان و هر آینه دست شما را از ایشان نمیکردیم و همه را مغلوب و مقهور میساختیم
پس از جهاد ایشان باز داشته شد لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ تا داخل گرداند خدای در رحمت و بخشایش خود مَنْ
يَشَاءُ هر کرا خواهد از انهای که اسلام قبول کنند بعد از صلح از اهل مکه یا داخل سازد ایشانرا در رحمت خود بجهت
سالم ماندن ایشان از قتل در آورد و شما را ببخشش خود بجهت سلامتی شما از طعن و عیب کفار به کشته شدن اهل اسلام
در میان ایشان لَوْ تَزَيَّلُوا اگر جدا بودندی آن مومنان از کافران و از یکدیگر متمیز لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا
هر آینه عذاب میکردیم آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از اهل مکه عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک کشتنی و غارتی
پس برکت وجود مومنان آن دیار عذاب قتل و سبی را از آن کفار باز داشتیم از امام جعفر صادق منقولست
که امیر المومنین ع را از تفسیر این آیه پرسیدند فرمود که معنی آنست که اگر جدا بچه اولادی که در اصلاب این کافرانند
و علم ما بایمان تعلق گرفته از آبای خود متمیز و متفرق بودندی ما ایشانرا بعذاب قتل معذب میساختیم زهری و عروة بن زبیر

ومسعود بن مخرمه تفصیل **قصه صلح حدیبیه** حدیبیه را برین وجه ایراد نموده که سید عالم صلعم از مدینه بقصد عمره با هفتصد کس
از اصحاب خود روی بمکه نهاد و چون بذو الحلیفه رسید احرام گرفت و شتران را اشعار و تقلید فرمود و در انجا جاسوسی
از بنی خزاعه بمکه فرستاد تا از احوال قریش استفسار کند و در حینی که آنحضرت با اصحاب بغدیر اشطاط رسید که قریب بکوه
عسفانست آن جاسوس آمد و خبر داد که رؤسای قریش چون کعب بن لوی و غیره جلا اجابیش را جمع کرده اند تا با ما مقاتله کنند
و یا از دخول مکه و زیارت کعبه معظمه باز دارند رسول با اصحاب بر سبیل مشورت فرمود که شما چه مصلحت می بینید بروم
و قتل ایشان و سبی ایشان کنیم تا آنکه هر که با ما در مقاتله در آید با او مجاهده ابو بکر گفت رای تو صوابست اما چون که بقتال نیامده ایم زنان و فرزندان هم
بلکه بزیارت خانه کعبه متوجه شده ایم اولی تنقیح آن نیست و غرض رسول درین مشورت آن بود که تا رای اصحاب را استمزاج
کند و اگر نه آنحضرت برای اصوب اعلم بود انگاه با اصحاب گفت که روانه شوید ایشان میرفتند تا بعسفان رسیدند بشر بن
سفیان از مکه می آمد نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله قریش یکبار بر تو پلنگ پوش شده اند یعنی بدشمنی تو متفق الکلمه
و مکر عداوت تو بر میان بسته نخواهند گذاشت که تو بمکه روی و این که خالد بن ولید که با جمعی بسیار طلیعه لشکر ایشانست
بکراع الغمیم نزول کرده است حضرت فرمود که اگر ایشان را جز قوت تسلط بودی مراد ایشان حاصل شدی بخدا سوگند
که اگر در طریق تنزل با من سلوک نکنند با ایشان مقاتله کنیم و بتایید الهی همه را مقهور و مغلوب سازم پس فرمود که کیست
از شما که ما را براهی ببرد که بر لشکر ایشان نگذرد مردی اسلمی گفت من براهی دشوار شما را بایشان رسانم رسول فرمود
سیر و روانه شو با اصحاب روانه شدند و چون مواضع دشوار را طی کردند و بزمین هموار رسیدند رسول فرمود که بگوئید
نَسْتَغْفِرُ اللهَ وَنَتُوبُ اِلَيْهِ همه اصحاب باین کلمه مترنم گشتند حضرت فرمود که این حطه است که بر بنی
اسرائیل عرض کردند ایشان قبول نکردند و چون بطلیعه لشکر رسیدند فرمود که راه دست راست بروید پس اصحاب
بدست راست میل کرده میرفتند تا بثنیة المرار رسیدند که مهبط حدیبیه است در انجا ناقه حضرت سالت بروجهی
مذکور شد بی جهتی و سببی فرو خسپید اصحاب گفتند که گویا این ناقه سرکش است که بی سببی بخسپید حضرت فرمود لا ولیکن
حبسها حابس الفیل پس ناقه را برپای کرد و از آن راه عدول نموده باقصای حدیبیه بر سر چاهی که آب اندک داشت
نزول فرمود و ببرکت و میامن آنحضرت بر طریق مذکور آب چاه بسیار شد بعد از آن بدیل بن ورقاء خزاعی با جمعی از
بنی خزاعه در رسیدند و گفتند یا رسول الله کعب بن لوی و عامر بن لوی با عود مطافیل لشکر جمع کرده اند بقصد

آنکه ترا از مسجد الحرام منع کنند رسول فرمود که ما بقتال هیچکس نیامده ایم بلکه قصد زیارت داریم و بخدای که اقدام ایشان باعث
وقوع عقوبت و عذاب استیصال است بر ایشان و اگر چنانچه خواهند مصالحه کنیم با ایشان در مدتی معین که مرا با ایشان
نزاعی نیست و نه ایشان را بر من تعرضی و اگر مدتست قبول اسلام نمایند فهو المراد و اگر بفراغت و امنیه در منازل خود قرار
گیرند و اگر چنین نکنند بحق خدای که جان من بید قدرت اوست که با ایشان مقاتله کنم تا آنکه مرا با ایشان ظفر دهد و یا حکم مقاتله
او الهی بنفاذ برسد جاری شود بدیل گفت من بروم و مضمون این کلام را بسمع ایشان رسانم و ببینیم که درین باب
چه میگویند پس نزد قریش آمد و این معنی با ایشان اظهار کرد عروه بن مسعود ثقفی برخواست و بقریش گفت این مرد سخنی
بگوید که خیر ما در آنست اگر قبول این امر میکنند فهو المراد و اگر نه مرا با او بنزد محمد فرستید تا من نیز سخنی چند با او بگویم ایشان
قبول این امر کرده وی را بنزد رسول فرستادند و آنحضرت آنچه با بدیل گفته بود با او تکرار فرمود عروه گفت ای محمد اگر
کار در میان تو و جماعتی که بهم کرده بحالت حرب انجامد و نو فرار نمایند و ترا تنها بگذارند ابو بکر او را دشنام داد و گفت ایا
ما این نوع فعل را با رسول خدای بجای آریم عروه گفت این چه کس است گفتند ابو بکر ابن ابی قحافه عروه گفت اگر
نه آن بودی که تو پیش ازین در حق من کاری کرده و من مکافات آنرا بتو نرسانیده ام و اگر نه الحق جواب این سخن
بتو میگفتمی پس عروه در سخن گفتن بپای دست بروی رسول میرسانید و بجرمتی میکرد و مغیره بن شعبه خودی را سر گرفته
و شمشیر حمایل کرده بر زبر سر او ایستاده بود و هر گاه عروه دست بروی رسول دراز کردی وی قبضه شمشیر را بر دست او
زدی و گفتی دست را از ریش محمد دور نگهدار و ازین بی ادبی بگذر و اگر نه دستترا بدین شمشیر قطع کنیم وی گفت این چه
کس است گفتند مغیره بن شعبه عروه در مقام سرزنش او در آمده گفت ای شعبه تو آن نیستی که خیانت کردی
و در عذر سعی نمودی و این بجهة آن گفت مغیره در زمان جاهلیت با قومی مصاحبت کرده و اموال ایشانرا اخذ
نموده و ایشانرا بقتل آورد و پس نزد رسول آمد و اسلام آورد و رسول فرمود که اسلام ترا قبول کردیم اما مال تو
مال غدر است و ما را بآن احتیاجی نیست پس عروه نیک نظر کرد و دید که اصحاب نزد آن قدوه مکرم خدمتگاری در میان
بسته بودند و آنجا آنحضرت با ایشان امر میکرد بامتثال مبادرت میکردند و طریق خادمان و چاکران دست بر سینه و سر
در پیش افکنده و ایستاده بودند از غایت خشیت در حین تکلم بروی او نگاه نکردندی و سخن را نرم و آهسته
گفتندی و در هر محلی که وضو ساختی یا آب دهن افکندی بر یکدیگر سبقت کرده آنرا بر داشتندی و بجهة تیمن

و نیز تکبر روی نمود ما بیندی چون عروه این نوع تعظیم و یکجهتی آنها را بدید بازگشت و گفت ای قوم من ملوک عالم و سلاطین بنی آدم
را بسیار دیده‌ام مانند قیصر روم و کسری فارس و نجاشی حبشه بخدای که هرگز هیچ پادشاهی ندیده‌ام که در میان قوم خود معظم
تر از محمد باشد در میان اصحاب پس آنچه دیده بود از یکجهتی و جانسپاری و وفاداری ایشان با قریش باز گفت بعد از آن گفت
که پادشاهی با این عظمت بر شما عرض رشد و صلاح میکند قبول آن کنید مردی از کنانه گفت مرا بگذارید که بروم و از
ملاحظه کیفیت سلوک اصحاب نسبت با او تمام کنم گفتند برو و چون نزدیک رسول برسید رسول فرمود این فلان کس است از فلان
قوم که تعظیم هدی بجا می آرند بگوی تا زنان باستقبال وی بروند و شتران هدی را همراه خود ببرند ایشان چنین کردند
و چون این مرد این حال را بدید گفت سبحان الله چنین قوم را از خانه خدا چگونه منع توان کرد پس بازگشت و ایشان را
بصلح ترغیب کرد ایشان حلیس بن علقمه را فرستادند و او سید احابیش بود رسول چون او را بدید گفت این
از قومی متعبدان است هدی را پیش او باز برید و چون هدی را با اشعار و تقلید بدید گفت لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم و باز گشت و این صورت را با قریش باز گفت و در عقب آن مکرز بن حفص از ایشان اذن طلبیده بنزد
رسول آمد چون پیغمبر او را بدید فرمود که این ابن مکرز است که بسمت فسق و فجور مشهور است پس بیامد و با رسول
آغاز سخن کرده و در اثنای مکالمه سهل بن عمرو در رسید و رسول را گفت کار شما بر شما آسان شد قوم از شما
طلب صلح میکنند ایشان را بگو که باز گردند و هدی را پیش آورند سهل گفت من از جانب قریش آمده‌ام تا با شما صلح کنم
و عهدنامه از شما بستانم پس رسول امیر المؤمنین را طلبید و طریق صلح نامه با او املا کرد امیر المؤمنین بفرموده
سید المرسلین نامه را به بسم الله الرحمن الرحیم معنون ساخت سهیل گفت ما رحمن را نمیشناسیم و چون این
نوشته ایست میان ما و تو پس چیزی باید نوشت که ما معرفت آن داشته باشیم پس گفت که در عنوان نامه باسمک
اللهم بنویس مسلمانان گفتند ما بسمله را ترک نمیکنیم رسول فرمود که ای علی آنچه سهل میگوید بنویس حضرت امیر عنوان
نامه را باین نام موشح ساخت آنگه رسول فرمود که بنویس هذا ما قاضی علیه محمد رسول الله سهل گفت اگر میدانستیم
که تو رسول خدایی هرگز این نزاع با تو نمیکردیم و ترا از خانه منع نمینمودیم رسول فرمود من رسول خدایم اگر چه شما انکار
میکنید آنگه با امیر المؤمنین گفت امح رسول الله محو کن این کلمه را امیر المؤمنین گفت یا رسول الله دست من بمحو کردن اسم
تو از نبوة جاری نمیشود پیغمبر صلح نامه از و بستد و آنرا محو فرمود و گفت بنویس هذا ما قاضی محمد بن عبد الله

سهیل آنگه حضرت امیر نامه را باین طریق معنون ساخت و بعد از آن در آن درج نمودند که ده سال میان ایشان محاربه
نباشد و درین مدت هر که از اصحاب رسول بحج و عمره یا بتجارت بمکه آید بر نفس و مال خود ایمن باشد و هر که از قریش بمدینه
آید و از آنجا بمصر و شام رود نیز ایمن بود و هر که درین مدت بی رخصت ایشان نزد مسلمانان آید او را باز دهند و هر که
از اهل اسلام نزد ایشان رود باز نه دهند این شرط بر مسلمانان دشوار آمد رسول فرمود از این بحث در گذرید هر که
از ما بجانب ایشان رود از رحمت خدا دور است و سزاوار غضب و سخط او و هر که از جانب ایشان بما آید او را بایشان
رد بکنیم پس اگر علم الهی بایمان او متعلق است راه بیرون شد از برای او پیدا خواهد کرد و از مضیق زندان اهل
کفر نجات خواهد داد و نیز در آن درج کردند که هر که خواهد الحال بعقد و عهد محمد در آید و هر که خواهد بعقد و عهد ایشان
رود فی الحال بنو خزاعه برجستند و گفتند ما در عهد محمدیم و بنو بکر گفتند در عهد قریشیم پیغمبر فرمود پس بگذارید تا بطواف
خانه خدا رویم سهل گفت امسال زیارت موقوف کنید و باما در مکه در میایید و در سال آینده ما سه روز از مکه بیرون
رویم و شما بی سلاح در آیید و این زمان با سلاح سوق هدی کنید تا آنجا که شما را باز داریم همانجا ذبح کنید و باز گردید
رسول فرمود هدی را برانید اصحاب هدی براندند و ایشان در میانه راه هدی را باز داشتند و در اثنای این حال جندل
بن سهیل بن عمرو از ما بین مکه بیامد با بندهای گران خود را در میان مسلمانان انداخت پدرش چون دید گفت ای
محمد این اول چیزیست که با یکدیگر مصالحه نمودیم که رد کنی آنرا رسول فرمود من باین شرط حکم نکنیم و راضی نیستیم
سهل گفت بخدای که با تو بر هیچ چیز صلح نکنم رسول گفت پس او را امان بده سهیل گفت او را امان نمیدهم رسول بار دیگر بمبالغه
او را از سهیل راضی نشد مکرز گفت بلی او را امان دادیم جندل گفت ای مسلمانان من که مسلمان شده باشم چگونه نزد مشرکان
روم و دیگر نوع از دست ایشان رهائی داشته باشم رسول فرمود برو و صبر کن تا خدا فرجی پدید آرد ما راضی باین شرط شدیم
و خلاف آن نیکو نیست سهیل گفت دست او را گرفته می برد و انواع اذیه او آزار باو میرسانید عمر خطاب گفت بخدا سوگند
که هرگز از آن زمان که مسلمان شده‌ام در اسلام شک نکردم مگر درین روز پس نزد رسول آمدم و گفتم نه تو پیغمبر خدایی فرمود بلی
گفتم نه ما بر حقیم و دشمنان ما بر باطل فرمود بلی چنین است گفتم نه وعده خدا حق است گفت آری گفتم آنچه تو گفتی از نزد خداست
فرمود بلی گفتم چگونه است که تو ما را گفتی که در مکه رویم و در آنجا حلق و تقصیر کنید و الحال بر خلاف آنست فرمود من گفتم که امسال
این صورت دست دهد گفتم نه فرمود که عنقریب در مکه خواهیم رفت حلق کرده و تقصیر بجا آورده گفتم صدقت

یا رسول الله راست گفتی و از این توبه کردم پس صلح نامه را تمام کردند و گواهان از جانبین بر آن ثبت نمودند رسول گفت همین
جا ذبح کنید و سر بتراشید کسی مرتکب آن نشد بار دیگر اعاده فرمود هیچکس بآن اقدام ننمود پس بغضب رفت و در خیمه ام سلمه
آمد و عدم اطاعت اصحاب را باو باز گفت ام سلمه گفت تو ملتفت ایشان مشو و شتر خود را بکش و سر بتراش پس رسول از خیمه
بیرون آمد و با هیچکس ملتفت نشده شتر را بدست خود بکشت و حلاق را طلبید و سر بتراشید مردمان چون چنان دیدند
همه شترها بکشتند و سر بتراشیدند و بعضی بجای حلق تقصیر کردند و از عدم اطاعت او بغایت پشیمان شدند و بر آن تأسف
بسیار خوردند پس رسول فرمود رحم الله المحلقین گفتند یا رسول الله و المقصرین فرمود رحم الله المحلقین باز گفتند والمقصرین
فرمود رحم الله المحلقین والمقصرین گفتند یا رسول الله چرا محلقین را سه بار رحمت کردی و مقصرین را یکبار فرمود زیرا که مقصرین
شک کردند و محلقین شک نکردند بعد از آن جمعی زنان بیامدند و با رسول بیعت کردند و در حق ایشان این آیه نازل شد که یا ایها
الذین آمنوا اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات پس رسول بمدینه آمد عتبة بن اسید که ملقب بود بابی بصیر مسلمان شده بود و در دست
اهل مکه اسیر بود چون بشنید که پیغمبر معاودت نموده فرار نموده نزد رسول آمد مکیان در حق او نامه نوشتند و دو مرد از بنی عامر
داده نزد رسول فرستادند و طلب او کردند رسول بنا بر شرط مصالحه او را گفت که برگرد گفت یا رسول الله مرا نزد
مشرکین میفرستی فرمود برو صبر کن که میان ما و ایشان عهدیست که خلاف آن نمیتوانیم کرد عتبه با آن دو مرد متوجه مکه شد
و چون بذو الحلیفه رسیدند بخرما خوردن مشغول شدند تیغی در نیام نزد آن دو مرد نهاده بود عتبه گفت این نیک تیغیست رخصت باشد
که تماشای کنم گفتند روا باشد و تیغ را برکشید و بجنبانید و بر یکی زد و بکشت و دیگری از او گریخته بمدینه آمد و چون رسول او را
مدهوش الحال دید فرمود ترا چه رسیده صورت حال باز گفت در حال عتبه با تیغ برهنه نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله
خدای تمام گردانید عهد ترا چون مرا بنزد ایشان باز گردانیدی خدا مرا از دست ایشان نجات داد رسول از قول او اعراض کرد و
عتبه از فحوای این کلام رسول فهمید که باز بمکه میباید رفت از مدینه بیرون آمد و در راه شام بکنار دریا که رهگذر قریش بود فرود
آمد و مسلمانانی که در مکه بودند خبردار شده فرار میکردند و بنزد او می آمدند تا هفتاد مرد نزد او جمع شدند و جندل بن سهیل
از مکه فرار نموده بایشان ملحق شد پس قافله که از قریش بشام میرفت میکشتند و غارت میکردند قریش بتنگ آمده رسول
را شفیع آوردند و باو اقرار دادند که هر که از ما بشما آید رد مکنید پس رسول ایشان را باز خواند و حق تعالی قصه مذکوره را علی
الاجمال یاد بپیغمبر میدهد که اذ جعل الذین کفروا یاد کن ای محمد چون گردانیدند آنانی که کافر شدند فی قلوبهم الحمیة در دلهای

خود حمیة را یعنی الکبر را که دل را گرم و افروخته گرداند از خشم و غضب که از ثمره تعصب و تکبر و غیره ناشی شده حمیة الجاهلیة
حمیت و غیرة تعصب زمان جاهلیة را که باعث غضب و خشم ایشان شده بجهة آن گفتند که چون محمد در بدر و احد پدران و برادران
و خویشان ما را کشته سوگند بلات و عزی خورده اند که او را در منازل خود در نیاوریم یا آنکه چون پدران ما معتقد او نشده ما نیز
برسالت او ایمان نیاریم و چون حمیة جاهلیة را بر این داشته فانزل الله پس فرو فرستاد خدای سکینته
آرامش خود را یعنی الصبر را که سبب اطمینان و آرام دل بود از نزد خود انزال فرمود علی رسوله بر رسول فرستاده
وعلی المؤمنین و بر گروه کان با وفا ترک مقاتله کرده بمصالحه راضی شدند و بادر حینی که سهیل بن عمرو و حویطب
بن عبد العزی و مکرز بن حفص راضی شده که بر عنوان صلحنامه بسم الله الرحمن الرحیم و محمد رسول الله نباشد مومنان
خواستند که از آن ابا کنند و با ایشان در مقام مقاتله و منازعه در آیند حق تعالی انزال سکینه فرمود در قلوب ایشان و بجهة
آن حلم را شعار خود ساخته قبول آن نمودند والزمهم و لازم گردانید یعنی ثابت ساخت خدای تعالی مومنان را کلمة
التقوی سخنی را که سبب پرهیزکاری است از طغیان و عدوان و اساس دوری از آن مراد کلمه شهادت است
یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نگذاشتند که در عنوان بنویسند یا محمد رسول الله و یا بکلمه وفا بعهد و مقوی قول
او است الکافی امیر المومنین معنی کلمه تقوی پرسیدند فرمود که لا اله الا الله و الله اکبر وکانوا احق و هستند مومنان احق
بها سزاوارتر بدان از مشرکان واهلها و از اهل آن و اولی بدان یعنی ایشانند که مستحق اهلیت آن کلمه اند
غیر ایشان یا آنکه ایشان احق اند بنزول سکینه و مستاهل آن وکان الله و هست خدای بکل شیء علیما بهمه چیزی
دانا و از آنجمله علم او است ببواطن سرایر آدمیان و لهذا ذم مشرکان نموده بحمیة و مدح مومنان و با انزال سکینه و لزوم
کلمه قبل از این گذشت که رسول صلعم پیش از آنکه بحدیبیه رود در واقعه دید که او با اصحاب بامنیة تمام و جمعیة لا کلام در مکه
داخل شده و حلق و تقصیر نموده صورت واقعه با اصحاب باز گفت ایشان شاد گشتند و تصور کردند که تعبیر این واقعه
امسال بفعل خواهد آمد و چون از حدیبیه مراجعت کرد عبد الله بن ابی و عبد الله بن نفیل و رفاعة بن حارث گفتند بخدا سوگند که
ما حلق و تقصیر نکردیم و مسجد حرام را ندیدیم پس چگونه خواب پیغمبر راست شد و عمر خطاب نیز بجهة این از اسلام خود در شک
شد حضرت چون سخن ایشان بشنید گفت که من نگفتم که امسال اینصورت متحقق خواهد شد و حق تعالی بجهة تصدیق پیغمبر وقوع تعبیر آن
در آینده آیه فرستاد که لقد صدق الله هر آینه راست گردانید خدای تعالی رسوله فرستاده خود را

الرُّؤْيَا در آنچه دیده بود در خواب یعنی خواب او را محقق ساخت بِالْحَقِّ در حالتی که آن صدق متلبس بود بحکمه‌ای راست
یعنی بغرضی و حکمتی بلیغ چه در آن ابتلایی بود میان مؤمن مخلص و میان آنکسی که در دل او بیماری نفاق بود و بسبب آن
اهل ایمان و نفاق از یکدیگر ممتاز شدند و یا خوابی که مقرون بود براستی نه احلام اضغاث لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ
بخدا سوگند که البته در مسجد الحرام داخل شوید إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواسته باشد خدای تعلیق وعده دخول بمشیت خدای
از جهت تعلیم عباد است تا در وعده‌های خود متأدب بآداب سنن او سبحانه شده متکلم بکلمه شوند چنانکه از ابن عباس
نقل است که حق تعالی پیغمبر را که عالم بود تعلیق ساخت بکلمه ان شاء الله تا پیغمبر را که علم آن ندارند بکلمه تعلیق ...
وجهی گفته‌اند که چون علم خدای تعالی تعلق گرفته بود بموت و بیماری و غیبت بعضی از ایشان دخول ایشان را مقرون بکلمه استثنا ساخت
تا خلف وعده لازم نیاید و بر هر تقدیر مغفره باید که بمشیت الهی در مکه در آیید آمِنِينَ در حالتی که ایمن باشید از شر دشمنان
مُحَلِّقِينَ تراشندگان رُءُوسَكُمْ سرهای خود را وَمُقَصِّرِينَ و چینندگان موی یا ناخن یعنی بعضی سر تراشیده
و برخی ناخن یا موی بگیرید لَا تَخَافُونَ که نترسید از هیچکس یعنی بعد از حلق و تقصیر شما را هیچ خوفی نباشد فَعَلِمَ
پس دانست خدای مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه ندانید از حکمت در صلح حدیبیه و تأخیر عمره تا سال دیگر و تقدیم فتح خیبر فَجَعَلَ
پس کردانید برای شما یعنی مقرر فرمود مِنْ دُونِ ذَلِكَ پیش از این یعنی قبل از دخول شما در مسجد الحرام
بجهة قضا فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک که فتح خیبر است تا بآن مسرور شوید پیش از زمان فتح مکه یا مراد بفتح قریب صلح حدیبیه است
آورده‌اند که چون رسول در ذو القعده سال ششم از هجرت از دخول مصدود شده و صلح نموده از حدیبیه مراجعت فرمود
و در سال هفتم از هجرت در همان ماه که مصدود شده بود با اصحاب عمره گرفته بمکه آمد و سه روز در آنجا مکث نمود
و از زهری روایت که حضرت رسالت صلعم در مکه جعفر ابن ابی طالب را بخطبه میمونه بنت حارث عامریه فرستاد که دختر حارث هلالیه
عامری بود او کار خود را اختیار بعم عباس بن عبد المطلب داده و در آن وقت خواهر او ام الفضل بنت حارث زوجه
او بود چون جعفر نزد عباس آمد و صورت حال با وی تقریر کرد عباس قبول نموده میمونه را بحباله آنحضرت درآورد و آنحضرت
اصحاب را امر کرد تا دوشهای خود را برهنه کردند در وقت طواف تا مشرکان جلادت و جلادت ایشان را ببینند
پس اهل مکه از رجال و نساء و صبیان در طواف ملاحظه حال رسول و اصحاب میکردند و حق تعالی بجهة تأکید وعده فتح بلاد
و غلبه ایشان بر اقالیم جمیع مشرکان فرمود که هُوَ الَّذِي او آنکسیست که أَرْسَلَ رَسُولَهُ فرستاد رسول

خود را که محمد است بِالْهُدَىٰ بچیزی که راه یافته شود از حجج واضحه و معجزات ظاهره وَدِينِ الْحَقِّ و بدین درست
و راست که اسلام است لِيُظْهِرَهُ تا غالب گرداند دین اسلام را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها چه دین اسلام احکام ادیان
همه را منسوخ ساخته و ملتهای باطله را برانداخته و لهذا هیچ ملتی نیست الا که مسلمانان بر ایشان غالب و قاهر شدند و از امام جعفر صادق عم
روایت که تأویل این آیه هنوز بفعل نیامده و در حین ظهور صاحب الزمان عم بظهور خواهد رسید زیرا که در آخر زمان
غیر از دین اسلام دینی دیگر نخواهد بود وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا و کافی و بسنده است خدای در حالتی که گواه است
بر آنچه وعده داده از غلبه دین اسلام یا بر نبوة پیغمبر خود باظهار معجزات و دیگر کافیست شهادت خدای برین گفتار که
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ محمد فرستاده خداست وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه از مؤمن صادق العقیده و راسخ الایمان
أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ سخت دلانند بر اهل کفر رُحَمَاءُ نرم دل و مشفق و مهربان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر همچنانکه
در جای دیگر میفرماید که أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ مرویست که تشدد ایشان نسبت بکافران بحدی
بود که لباسهای خود را از ایشان نگاه داشتندی تا جامها و بدنهای ایشان بدان نرسد و رأفت و مهربانی ایشان
نسبت با اهل اسلام بمثابه بود که چون یکدیگر را دیدندی سلام کردندی و بمصافحه و معانقه یکدیگر مشغول شدندی و شبهه
نیست که لازم جمیع اهل ایمانست که در هر عصری که باشند با غیر ملت خود تشدید و غلیظ باشند و متعرض ایذا و آزار
و ادیه و با اهل مذهب خود منعطف و متحامی بر وصله و امداد و معونت و کف اذیه و اخلاق سخیه شیم ایشان باشد تَرَاهُمْ
می بینی ای بیننده آن مؤمنان صادق الاعتقاد را رُكَّعًا رکوع کنندگان سُجَّدًا سجده نمایندگان بجهة اشتغال ایشان
بصلوة در اکثر اوقات و می بینی ایشان را که میجویند يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ مطلبند افزونی مرتبه و زیادتی مثوبة
از حق تعالی وَرِضْوَانًا و خشنودی او را در جمیع حالات مراد آنست که طاعت ایشان از برای قربت و رضای حق
است بدون شایبه ریا و عجب و سمعه سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ علامت ایشان در رویهای ایشانست یعنی علامت
در پیشانی ایشان ظاهر است و هویدا مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ از نشانه سجده کردن یعنی از نشانه که بسجود مؤثر ایشان است
و این مستلزم کثرت سجود است و اینکه امام علی ابن الحسین زین العابدین عم بذو الثفنات مشهور گشته بود بجهة همین است
زیرا که بجهة کثرت سجود در جبهه مبارک او ثفنات بهم رسیده بود و لهذا آنحضرت بسجاد نیز معروف است و ابن عباس
گفته که مراد بسیمای وجوه نوریست که در قیامت از جبین ایشان لایح گردد و بآن علامت دانسته شوند که او از اهل سجود است

وعطای بن رباح گفته مراد آنست که رویهای ایشان در قیامت سفید و درخشان باشد و از شهر بن حوشب نقلست که محل سجده
اهل ایمان در عرصات چون ماه شب چهارده تابان باشد و از عکرمه و سعید بن جبیر و ابی العالیه نقلست که اثر سجده خاکیست که بر جبهای
ایشان باشد بجهة سجده کردن بر تراب نه بر رخوت و اثواب و بروایة ضحاک اثر سجود زردی روی و لاغری تنست از شب خیزی
و از حسن نقلست که معنی آنست که از کثرت سجود و طاعت هرگاه ایشانرا ببینی گمان بری که بیمارند و حال آنکه بیمار نباشند
و از سفیان ثوری مرویست که مراد نماز شبست چه کثرت نماز شب مثمر نوریست که در روز بروی لایح گردد کما قال
النبی صلعم من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار و در حدیث آمده که روز قیامت حق تعالی دوزخ را گوید که ای آتش بخیز
وای آتش بسوزان هرجا که خواهی الا از دیگ موضع سجده مشو عطای خراسانی روایت کرده که هر که نماز پنجگانه را بپای
دارد داخلست درین سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذلک این وصف عجیب ایشان که مذکور شد مثلهم صفت ایشانست
فی التوریة در کتاب موسی ومثلهم فی الانجیل و صفت ایشان در کتاب عیسی یعنی مومنان درین دو کتاب باین
صفات عجیبه مذکورند و باین نعوت غریبه مسطور و ایشان کزرع همچو دانه کاشته اند که در اول حال اخرج شطأه
بیرون آورد شاخهای خود را که در نهایت باریکی و ضعیفی باشند فآزره پس معاونه ده و قوی و نیرومند گرداند
فاستغلظ پس سطبر و غلیظ شود فاستوی علی سوقه پس راست بایستد بر ساقهای و اصول خود یعنی آن
گیاه ضعیف و نحیف بتدریج نشو و نما یابد و در آخر بروجهی قوی و تناور گردد یعجب الزراع بشگفت آورد مر زارعان را
بجهت قوة و سطبری و حسن منظر خود این مثلیست از برای حال حضرت رسالت و اصحاب یعنی همچنانکه دانه مزروع
در بدایت حال شاخهای ضعیف نحیف ازو پیدا میشود و بتدریج تربیت مییابد تا که قوی و جسیم میشود و سبب تعجب
مزارعان میگردد حضرت رسالت و اصحاب نیز در بدایت حال در نهایت نحافت و ضعیف بودند و بعد از آن بر سبیل
تدریج قوة میگرفتند تا که قوة تمام پیدا کرده بر جمیع عالمیان فایق آمدند و سبب تعجب مردمان شدند و یا زرع آنحضرتست
که در بدو اسلام بی یار و معاون بود و شطاء اصحاب او که دست او را قوی گردانیدند یعنی همچنانکه زرع در اول امر
دقیقست و بتدریج غلیظ میشود و شاخها برو ملاحق میگردد و بجهتی میشود که مزارعان از قوة و کثرت او تعجب میکنند
پیغمبر صلعم در اول حال که بامر رسالت برخواست بسبب عدم معاون و ناصر در کمال ضعف بود و بعد از آن خدای تعالی او را
نیرومند گردانید تا اهل ایمان بروجهی که از قوت و شوکت و بسطت او تعجب کردند و بر هر تقدیر حق تعالی برای اهل ایمان

ونی

چون اسلام ازین شیوه نمود لیغیظ بهم الکفار تا بخشم آورد بایشان یعنی بقوة و کثرت ایشان کافرانرا وعد
الله الذین امنوا وعده کرد خدای آنانرا که گرویدند بخدا و رسول وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته منهم
از ایشان یعنی از آنانکه صحبت دریافتند مغفرة آمرزش گناهان واجرا عظیما و مزدی بزرگ بی پایان غرض از ذکر
این وعده برای مومنان آنست که تا در اعمال صالحه رغبت بیشتر کنند خصوصا در جهاد که رکن اسلامست و سبب مقهوریة
اهل کفر که مستلزم غلبة و قوة اسلامست

سورة الحجرات

ابی بن کعب از پیغمبر خدا روایت کرده که هر که سورة الحجرات
تلاوت کند حق تعالی بعدد هر مطیعی و عاصی ده حسنه بر او بنویسد حسین بن علا از ابو عبد الله علیه السلام روایت کند که هر که این
این سوره را در هر شب یا در هر روز بخواند از جمله زوار سید انبیا و وجه ارتباط این سوره بسورة فتح ذکر اجلال حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله مختص بست با و از اجلال و اعظام در اختتام سورة فتح بود و در افتتاح این سوره از جابر بن عبد الله
اضحی م انصاری و حسن بصری منقولست که گروهی از اصحاب سید انبیا در روز عید ذبح اضحیه بر صلوة مقدم داشتند آن
حضرت بعد از فراغ از نماز عید ایشانرا باستیناف ذبح امر فرمود و متعاقب این حال جبرئیل نازل شد و این
آیت آورد که بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین امنوا ای آنکسانی که ایمان
آورده اید بخدا و رسول تصدیق لا تقدموا پیش مدارید هیچ امری از امور بین یدی الله و رسوله
نزد خدا و رسول او یعنی مرتکب هیچ کاری مشوید از اوامر و نواهی الا بعد از آنکه حکم خدا و رسول تا بآن متعلق گردد پس باید
که عمل شما یا بوحی منزل باشد و یا با قتدا برسول خدا و از ابن عباس نقلست که مراد نهی اصحابست از تکلم پیش از آنکه حضرت رسالت
ابتدا بکلام کند پس حقیقة معنی آنست که ای مردمان هرگاه در مجلس رسول نشسته باشید و از مسئله سوال کنند شما سبقت
مکنید بجواب آن و ساکت شوید تا اول پیغمبر زبان بجواب بگشاید و گویند مراد نهیست در تقدم مشی بر آنحضرت یعنی سبقت
منمائید در مشی بر پیغمبر بلکه طریق تبعیت او را اختیار کنید و زجاج گفته که تقدم مجوئید بطاعات پیش از وقتی که امر الهی
وارد شود و حضرت رسالت نبای بآن تعلق گیرد پس جایز نباشد تقدیم صلوة و صوم و حج و قتل از وقت آن و سدی و کلبی
نقل کرده اند که معنی آنست که سبقت مجوئید بهیچ فعلی و قولی تا آنکه خدا و رسول بآن امر نمایند و از مسروق منقولست
که در روز شک نزد عایشه رفتم وی خادمه را امر کرد تا بجهة من شربت عسل آورد گفتم روزه ام گفت حق تعالی این آیه فرستاد
و منع روزه فرمود در روز شک بنیت رمضان عبد الله زبیر گفته که بعضی از بنو تمیم نزد یکی رسول آمدند ابوبکر گفت

یا رسول الله قعقاع بن معبد را برایشان امیر کن عمر گفت قرع بن حابس را برایشان حاکم ساز و قعقاع را واگذار ابوبکر
بعمر گفت تو درین کار غیر از خلاف من نخواستی او گفت نه چنین است که تو میگویی بلکه بجهة آن گفتم که قرع ادب با رسالت
بهتر از قعقاع میداند پس آواز در میان ایشان بلند شد حق تعالی این آیه فرستاد و با آیتی دیگر که در پی آنست ارسال
فرمود و بعضی گفته اند که رسول صلعم سریه که بیست و هفت کس بودند بتهامه فرستاد و بنو عامر برایشان غالب شد همه را بکشتند
مگر کسی که فرار کرده روی بمدینه نهاده بود و در حوالی مدینه بدو کس که از بنی سلیم بودند ملاقات کرد بتصور آنکه ایشان
از بنی عامر اند بقتل رسانیده بود و رخوت ایشانرا غارت کرده و نزد رسول آمده صورت حال اعلام کرد رسول فرمود
که بد عملی بود که کردی ایشان از بنی سلیم بودند نه از بنی عامر و رخوتی که پوشیده بودند من بایشان عطا کرده بودم
پس دیة ایشانرا بوارث ایشان داد و این آیه نازل شد که ای مومنان برای خود مرتکب هیچ عملی مشوید بلکه در همه
امور اقتدا بحکم خدا و رسول کنید که شان نزول آیه بهتر است در آنکه اول محل آیه است بر عموم خود زیرا که هر چیزی که خلاف امر
خدا و رسول است منهی عنه است پس اصل معنی در تحت لا تقدموا بین یدی الله و رسوله وَاتَّقُوا اللهَ و بترسید
از خدای در تقدیم جمیع اقوال و افعال بر حکم او اِنَّ اللهَ بدرستی که خدا شنواست همه اقوال شمارا عَلِیمٌ
سَمِیعٌ
دانا بجمیع افعال شما و شما را بآن جزا خواهد داد آورده اند که عطارد بن حاجب بن زراره تمیمی با بعضی از اشراف
خود چون اقرع بن حابس و زبرقان بن بدر و عمرو بن الاهتم و قیس بن عاصم با جمعی بسیار آمدند بمسجد پیغمبر و از
پس حجرات طاهره بآواز بلند ندا کردند که ای محمد بیرون آی که مدح ما زینت است و مذمت ما شین و قباحت آن
حضرت از رفعت صوت ایشان متاذی شده بیرون آمد و فرمود که خداست که مدح او زینت است و ذم او شین
ایشان گفتند آمده ایم تا با تو مفاخرت کنیم پس رخصت ده تا شعرا و خطبا زبان بمفاخرة ما بگشایند حضرت رخصت ایشان
داد عطارد بن حاجب برخواست و باین مضمون گفت که شکر و سپاس مرخدای را که ما را ملوک زمین گردانید و سحاب
فضل و مزیة را بر سر ما ریزان ساخت و مالهای بسیار بما انعام فرمود تا بآن احسان میکنیم و اهل احتیاج را بآن
محظوظ میسازیم و ما را عزیزترین اهل شرق گردانید و مردمان ما را بیشتر و حسب و نسب را افزون تر گردانید پس
کیست که با ما در صدد مفاخرة درآید و این صفات و خوبی که در ماست از برای خود تعداد نماید بعد از ان گفت
اگر خواهیم کلام را در باب مفاخرة بسر حد اطناب صفات میکشیم ولیکن شرم داریم از بسیاری گردانیدن کلام

و چون سخن بانجا رسانید بنشست پس حضرت رسالت فرمود بثابت بن قیس بن شماس که برخیز و جواب عطارد بده ثابت
برخواست و خطبه را باین مضمون آغاز کرد که حمد مرخدای را که آسمان زمین را خلق فرمود در حالتی که امر او در میان جمیع ملکوت
جاری بود و دانش او بکرسی او که زیر عرش است و زبر آسمانها ساری و هیچ چیز یافت نمیشود مگر که از خوان فضل و احسان
اوست و از جمله افضال او آنست که ما را ملوک زمین گردانید و از همه خلق رسولی را برگزید که نسب او بزرگتر است و سخن او راست تر
و حسب او افزون تر بعد از ان کتاب را براو انزال فرمود و او را بر خلقان خود امین ساخت پس او برگزیده خدا است بر جمیع عالمیان
بعد از انکه خلعت رسالت نامزد او شد مردمانرا بایمان خواند و مهاجران که اهل او بودند و از جمله اقربای او بوی ایمان
آوردند و اکنون احسان او از همه بیشتر است و حاجت او از همه افزونتر پس اول فرقه که اجابت قول او کردند و استجابة
امر الهی نمودند ما بودیم پس ما انصار او ایم و یار و مصاحب او با همه مردمان مقاتله میکنیم تا انکه ایمان آرند پس هر که بخدا و رسول
ایمان آورد مال و خون او محفوظ ماند و هر که قبول نکند همیشه با او مجاهده میکنیم در راه خدا و کشتن او بر ما آسان است
این نهایت قول منست من از برای جمیع مومنین و مومنات استغفار میکنم والسلام والاکرام بعد از ان زبرقان شاعر
برخواست شعری چند بخواند و حسان بن ثابت در صدد جواب برآمده بشعر خواندن مترنم شد چون از شعر فارغ شد
اقرع گفت خطیب این مرد اخطب و افضل ماست و شاعر او از شاعر ما بهتر و آوازهای ایشان از آوازهای ما بلند تر و
بعد از ان فراغ الکلام گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله مردمان چون دیدند که اقرع
اسلام آورد ایشان نیز بشرف اسلام مشرف شدند و حضرت رسالت همه را صله و خلعت داد و بعد از ان حق تعالی بجهة تعلیم
رسم ادب نهی اصحاب نمود در وقت خطاب از رفع صوت که مستلزم اذیة و آزار و کراهة و خفض حرمت بود
نسبت بآن قدوة اخیار و فرمود که یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا تَرْفَعُوا اَصْوَاتَكُمْ بلند مکنید
آوازهای خود را فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ بالای آواز پیغمبر یعنی در وقت سخن کردن آواز خود را بلند تر از آواز پیغمبر
مگردانید زیرا که رفع صوت یا بقصد استخفاف است و آن مستلزم کفر است و یا بعدم ملاحظة ادب و آن متضمن خلاف تعظیم
که مامور به است وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ و آشکارا مسازید مر او را بِالْقَوْلِ سخن گفتن یعنی او را بآواز بلند ندا مکنید
كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ همچون آشکارا خواندن برخی از شما لِبَعْضٍ مر برخی دیگر را بلکه در وقت مخاطبه آواز آنحضرت
از آواز شما ارفع باید نه بعکس تا رعایت لوازم حسن ادب کرده باشید و بمنطوق کریمه وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ

عمل نموده و نزد بعضی کنیت او را بنام و کنیه که محمد و محمود و ابو القاسم است نخوانید چنانکه یکدیگر را میخوانید بلکه او را بکلمهٔ که متضمن
تبجیل و توقیر او باشد خطاب کنید چون یا نبی الله یا رسول الله و یا خیر خلق الله و مؤید اینست آنچه ابو حمزهٔ ثمالی از عکرمه نقل کرده
که ابن عباس را از نزول این آیه پرسیدند گفت جمعی از بنی عنبر که اصحاب پیغمبر سبی ذراری ایشان نموده بودند بمدینه
آمدند بقصد فدای ذراری خود و در پس حجرات اطهر او آواز دادند که یا محمد اخرج علینا از حجره بیرون آی آنحضرت از عدم حفظ
ادب ایشان متاذی گشت و حق تعالی بجهة تسلی وی این آیه فرستاد که او را بنام نخوانید چه آن موجب تسویهٔ آنحضرت است بغیر که
مستلزم عدم مراعات حرمت نبوت و جلالت قدر و رتبهٔ او و سبب زوال ایشان است این قول منهی أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ
بجهة کراهت بطلان اعمال خود و مراد از بطلان آن عدم ترتب ثواب است بر آنچه سعی ای که موجب تعظیم و توقیر آنحضرت است
مثاب میشود بثواب جزیل و ترک آن موجب محرومی از آن ثواب است وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ و شما نمیدانید که عملهای شما
که رفع و جهر است باطل خواهد شد. آنحضرت بنام باطل شده از حیثیه عدم ترتب ثواب بر آن و عدم وصول آن بجهة قبول
آن چرا که ایقاع اعمال بر وجه تعظیم و توقیر حضرت رسالت میبود مستحق ثواب میشدید و لیکن چون بر خلاف این بظهور رسید
و قصد مراعات ادب نکرده مستحق عذاب گشتید و از ثواب محروم شدید پس آن اعمال محبط است و بموقع قبول نرسید
و از ابن عباس منقول است که آیهٔ مذکوره در حق قیس بن شماس نازل شده و او مردی مطوش و جهوری الصوت
بود یعنی گوش او گران بود و باواز بلند سخن میکرد و هر گاه سخن کردی بغیر از آواز او متاذی گشته و از نهی رسیده است
که چون این آیه نازل شد ثابت بر سر راه نشست و میگریست عاصم بن عدی منشا این گریه از و پرسید گفت آیتی
در باب نهی رفع و جهر صوت نازل گشته میترسم که اهل آن باشم چه من مردی رفیع الصوتم و همیشه در خدمت آنحضرت
باواز بلند سخن کرده ام اما هرگز بان قصد استخفاف و بی ادبی نکرده ام پس از سر راه برخواست و بجمیله که دختر عبد الله
سلول بود و زوجهٔ او امر کرد که در خانه را قفل کن که من عهد کرده ام که تا خدا و رسول از من راضی نشوند از اینجا بیرون نیایم جمیله
چنان کرد و او در آن خانه گریه و تضرع مینمود عاصم پیغمبر را از این قضیه خبر داد حضرت فرمود که او را حاضر کنید عاصم او
را از خانه بیرون آورده نزد حضرت آورد ثابت گفت یا رسول من مردی ام رفیع الصوت و در مجلس شما بعادة سخن
میکردم میترسم موجب کراهیت خاطر عاطر شده باشم اکنون از آن توبه کردم و طریق انابه پیش گرفتم رسول گفت راضی
نیستی که در زندگی ستوده باشی و در سبیل شهادت مقتول شوی و به بهشت روی ثابت گفت راضی شدم یا رسول الله

بعادة

الکنین روایت کنند که چون روز یمامه رسید و در حرب مسیلمهٔ کذاب بودیم ثابت دید که مردمان در حرب کاهلی میکنند حمیة دین
در غضب در حرکت آمده خود را در میان حرب انداخت و محاربه میکرد تا شهید شد عبد الله زبیر گوید که اصحاب بعد از این
آیه مجلس با حضرت چنان آهسته سخن گفتندی که رسول تا مکرر استماع قول ایشان نکردی بفهم آن نرسیدی و شبهه نیست در آنکه
نهی از رفع صوتیست که موجب اذیهٔ حضرت رسالت پناه باشد پس شامل رفع صوت آن نیست که در حرب یا در جهاد در معاندة واقع
شود بقصد ترسیدن خصم و لهذا در حرب حنین وقتی که اهل اسلام منهزم شدند عباس بن عبد المطلب امر کرد که
مردمان را باواز بلند بخوان و عباس نسبت بجمیع مردمان ارفع الصوت بود پس آواز بلند مردمان را ندا کرد و از فرار
باز گردانید و در روایت آمده که رفع صوت او بحیثیتی بود که روزی جمعی کفار بر اهل اسلام هجوم کردند عباس باواز
بلند گفت یا صباحاه همه زنان حامله از هیبت آن آواز بچها از شکم انداختند و مرویست که روزی باواز بلند سباع را از غنم
زجر کرد آن سباع زهرهٔ ایشان چاک شده و بمردند و در بعضی تفاسیر آمده که چون ثابت از رفع صوت تایب شد حق تعالی این آیت را
در حق او فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ بدرستی که آنانکه فرو میخوابانند و نرم میکنند أَصْوَاتَهُمْ آوازهای خود را یعنی
آهسته میگویند سخن را عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ نزد فرستادهٔ خدای که محمد است صلعم بجهة مراعات ادب و تعظیم و توقیر او أُولَئِكَ
آنگروه متادب الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ آنانند که امتحان کرده است خدای و پاک آزموده است قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى دلهای
ایشانرا برای پرهیزکاری چنانچه امتحان طلا بآتش تا غش آن ببرد و خالص آن بماند و گویند مراد از امتحان معرفت و پیمان صفت
و خلوص نیات ایشان یعنی ساخته است خدای قلوب ایشانرا برای تقوی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش گناهان که رفع
صوتست و غیر آن از خطیات وَأَجْرٌ عَظِيمٌ و مزدی بزرگ بی پایان بر خفض اصوات و سایر طاعات در بعضی تفاسیر آمده
که این آیه در بارهٔ وفد بنی تمیم نازل شد که نزد حضرت رسالت آمدند در وقت قیلوله که حضرت در بعضی حجرات طاهرات
قیلوله فرموده بود ایشان بگرد هر یکی از آن حجرات میگشتند و نعره میزدند که اخرج یا محمد بیرون آی تا بهم اسیران ما که سرایا
تو ایشانرا در حق بنی العنبر گرفته اند و نزد تو آورده اند تمشیت دهی حضرت از آواز ایشان بیدار شده از حجره بیرون آمد ایشان
گفتند یا عیال ما را آزاد کن و بافدیه بستان جبرئیل آمد و گفت یکی از ایشانرا حکم ساز میان خود و میان ایشان حضرت
اعور را حکم ساخت و او حکم کرد که نصفی اسیر از فدا گیرد و نصفی را آزاد کند آنحضرت بایشان نظر غیر عمل نموده و فرمود که از
اولاد اسمعیل هر که عملی از و صادر شده که موجب کفارت است باید یکی را از ایشان آزاد کند پس با بوجه سلوکی که بعضی دلها

آزاد کردند و بعضی را فدیه گرفتند و حق تعالی بجهة ترک رسوم ادب نسبت بآن قدوهٔ احباب مذمت کرده فرمود که إِنَّ الَّذِينَ
يُنَادُونَكَ بدرستی که آنانکه ندا میکنند ترا مِن وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ از بیرون حجرهای زوجات أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ
بیشتر ایشان عقل ندارند و جاهلند برسوم آداب یعنی بجهة عدم معرفة بقدر شرف و مرتبه تو و ترک توقیر و تعظیم تو میکنند
که از فهم و عقل عاری اند چه مقتضای عقل آنست که مراعاة حسن ادب کنند و رعایت اجلال و تبجیل نمایند خصوصا نسبت بکسی که
منسوب است برتبه رسالت و مزین بخلعت نبوة نه آنکه مراد این است که ایشان مجنون اند و از دایرهٔ تکلیف بیرون مرویست که حضرت
از وفد بنی تمیم سوال کردند فرمود ایشان اجلاف بنی تمیم بودند که اگر نه آن بودی که مقاتلهٔ ایشان با اعور دجال سخت تر از همه
کس بودی من ایشانرا دعای بد میکردم تا همه هلاک میشدند و ازین آیات شریفه ثمرات الباب در مجالس آداب اقتطاف
میتوان کرد و بوسیلهٔ غوص فکر در بحار معانی آن استخراج درر و لئالی اخلاق حسنه میتوان کرد و تفصیل این مبحث
بمنهج الصادقین است و بعد از نهی از ندای مذکور پیغمبر ما بیرکه وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا و اگر ایشان یعنی قوم بنی تمیم
شکیبائی کردندی بر ترک ندا حَتَّىٰ تَخْرُجَ تا بیرون می آمدی تو إِلَيْهِمْ بسوی ایشان لَكَانَ هر آینه بودی صبر کردن
و انتظار خروج تو کشیدن خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشانرا از ندا کردن بجهة مراعاة غایة رسوم آداب که مثمر سعادت دنیا
و عقبا است چه آن باعث لطف الهی است درباره ایشان با عطای ایمان و رسانیدن ایشانرا بثواب جاودان و تعداد
ایشان در زمرهٔ عاقلان وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ و خدای بسیار آمرزنده است کسی را که از بی ادبی تایب و نادم شود رحیم بسیار
آمرزنده است مهربان بآن ادب جوست چه مغفرت و رحمت او واسع است پس هر که آنرا مشفق نخواهد ساخت
بر کسی که توبه کند از بی ادبی و از آن پشیمان گردد آورده اند که حضرت رسالت در سال نهم از هجرة ولید بن عقبة بن
ابی معیط را بقبیلهٔ بنی المصطلق فرستاد تا صدقات واجبه از ایشان بگیرد و قبل ازین میان ولید و ایشان در زمان
جاهلیة خونی واقع شده بود چون خبر آمدن ولید بایشان رسید از سر عداوة قدیمه گذشته همه طرح محبت انداخته
و بجهة تعظیم و توقیر باستقبال وی بیرون آمدند وی بگمان آنکه ایشان قصد قتل او می آیند مراجعت نموده نزد پیغمبر آمده
بعرض رسانید که بنی المصطلق طریق ارتداد پیش گرفته زکوة نداده اند و قصد کشتن من کردند رسول در غضب شده عزم
قتل ایشان نمود ایشان بیامدند و گفتند نعوذ بالله من غضبه و غضب رسوله پناه میگیریم بخدا از غضب او و غضب رسول او
بخدا که از ما تمردی واقع نشده و مطیع و مأموریم و آنچه بعرض ملازمان رسانیده اند خلاف واقع است رسول بقول ایشان

لَتَنْتَهُنَّ کر

اعتماد نمود و فرمود لَتَنْتَهُنَّ او لابعثن الیکم رجلا هو عندی کنفسی یقاتل مقاتلیکم و یسبی ذراریکم یعنی حکم میان ما و شما
ازین دو بیرون نیست یا شما باز می ایستید از عصیان و نافرمانی و یا مردی را بشما میفرستم که بمثابه نفس من باشد تا مقاتله
کند با اهل قتال و جدال شما و همه ذراری شما را غارت کند پس دست بر دوش امیر المؤمنین علی نهاد و فرمود که هو هذا آن مرد
اینکس است پس خالد ولید را با جمعی بسر ایشان فرستاد و فرمود که در خفیه تجسس احوال ایشان نما و در کار ایشان احتیاط
تمام مرعی دار و تا ارتداد ایشان بر تو واضح نشود با ایشان مقاتله منما خالد چون بنزدیک آن طوایف رسید جاسوسی را بجهة
تجسس احوال ایشان روانه ساخت جاسوس بوقت نماز عصر بمیان ایشان رسید دید که بانگ نماز میگویند و نماز
بجماعت میگذارند و شعار اسلام اقدام مینمایند بازگشت و صورت حال باز گفت وی بنزد ایشان آمد گفتند قبل ازین
ولید بیامد و ما بجهة تعظیم باستقبال او بیرون آمدیم چون ما را بدید مراجعت نمود ندانیم که منشاء آن چه بود خالد صدقه
از ایشان گرفته باز آمد و کیفیت حال را بعرض حضرت رسانید این آیة نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروندگان
آورده اید إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ اگر بیاید بشما شخصی که بیرون رونده است از فرمان خدا بِنَبَإٍ بخبری یعنی بیاورد
خبری که موجب تالم خاطر است فَتَبَيَّنُوا پس تفحص و تجسس کنید و نیک بروی صدق و کذب آن نمایید بجهة اخبار روی
مبادرت بعمل نکنید أَن تُصِيبُوا بجهة کراهت آنکه برسانید فعل مکروهی را قَوْمًا بگروهی در اموال و انفس ایشان
بِجَهَالَةٍ بنادانی و عدم علم بحال ایشان از ایمان و اطاعت و کفر و معصیت پس بگمان آنکه کافر و عاصی اند ایشان
از مقام محاربه و اذیه در آیید و حال آنکه مؤمن و مطیع بوده باشند و از ضمن کنید که فَتُصْبِحُوا پس گردید عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ
بر آنچه کرده باشید از فعل مکروه با ایشان نَادِمِينَ پشیمان که ممکن نباشد تدارک آن یعنی در اول امر بقول
فاسق عمل کنید بی آنکه صدق او بر شما ظاهر گردد و در ثانی الحال خلاف آن ظاهر گردد از آن نادم شوید و همیشه بر آن
تاسف خورید و غمگین باشید و بهیچ وجه تدارک آن نتوانید این آیة دالست بر اشتراط عدالت در قبول اخبار زیرا که
آن ملزوم فسق است و عدالت ملکه ایست نفسانی که باعث میشود بر ملازمت تقوی و اجتناب از کبائر و عدم
اصرار بر صغیره و مروة تنزیه نفس است از دنائتی که لایق با مثال اینکس نباشد مانند سخریه و کثرت مزاح و کشف
عورة در جایی که ستر آن سنت مؤکده است و ملبس شدن فقیه بلباس سپاهی بر وجهی که موجب سخریه او باشد
و بعکس اینها از منهیین زمیب بندگان میکند از سخن دروغ بر هر وجه وَاعْلَمُوا و بدانید ای مؤمنان أَنَّ فِيكُمْ

انکه در میان شماست رسول الله فرستاده خدا و تعظیم و اجلال او مقتضی آنست که کذب و کلام مالا معنی بحضرت او معروض
ندارند و دیگر آنکه اگر بر خلاف راستی سخنی عرض نمایند تا مرتکب غیر مرضی شوید حق تعالی ویرا بآن اعلام کند و موجب رسوایی
شما شود لو یطیعکم اگر فرمان برد شما را یعنی اگر رسول خدا قبول قول شما کند و برای شما عمل نماید فی کثیر من الامر
در بسیاری در کارها لعنتم هر آینه برنج افتید و هلاک شوید زیرا که اکثر قول و فعل شما برای هوا و عصبیت است پس در جمیع
امور اطاعت وی کنید تا از مضیق هلاکت دنیوی و اخروی برهید و چون جمعی دیگر از ایشان که بحلیه تقوی متحلی بودند
در این امر جسارت نمیکردند و خود را از آن دور میداشتند از جهة حق تعالی برسبیل استدراک مدح ایشان نموده
باین قول که و لکن الله و لیکن خدای حبب دوست گردانیده است الیکم بسوی شما یعنی بعضی از شما که بتقوی خدا
از آن باز داشته اید الایمان ایمان را که تصدیق بخدا و رسول و بجمیع ما جاء به النبی و زینه و آراسته است آنرا
فی قلوبکم در دلهای شما بنصب ادله واضحه و معجزات باهره و کره و مکروه گردانیده و دشمن ساخته الیکم الکفر
بسوی شما پوشیدن حق را که آن توحید است و نبوة و سایر ارکان ایمان و الفسوق و بیرون از طاعت معروض و
عدم ایمان بآن و العصیان و نافرمانی از روی عناد و طغیان و بروایتی منقوله از ابو جعفر ع مراد بفسوق کذبست
و از جمله الطاف که باعث رسوخ ایمانست و صارف از کفر و عصیان نصب ادله است و وعده ثواب بر ایمان و طاعت
و وعید عقاب بر کفر و معصیت اولئک آنگروه که مستثنی اند از اهل جسارت بواسطه اتصاف ایشان بصفات
مذکوره هم الراشدون ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح و فلاح و محاسن امور بر وجهی که راسخ اند در آن
و این تزیین ایمان و تکریه کفر و عصیان که داده شده است ایشان فضلا من الله بجهة تفضیل است از جانب خدای
و نعمة و نعمتی و رحمتی از لطف او و الله علیم و خدای داناست بصدق و کذب مخبر و بهر یک بر وفق آن جزا خواهد داد
حکیم محکم کار در امور بندگان و از جمله امور محکم اوست که بتحقیق اخبار امر نموده زیرا که اخبار کاذب موجب انواع
فتنهاست و سبب اصناف بلا آورده اند که حضرت رسالت صلعم روزی بر دراز گوشی نشسته در مجلسی از مجالس انصار رسید
و توقف نمود آن دراز گوش بول کرد عبدالله سلول بینی خود را بگرفت و گفت بگذار این دراز گوش را که عفونت
بول او ما را اذیت ساخت عبدالله رواحه گفت بینی میگیری از بول حیوانی که خوشتر است از بوی تو و بروایتی دیگر این
دراز گوش بهتر است و بوی بول او بهتر از بوی مشک ابن سلول از سخن وی در غضب شد و سخنی بی ادبانه بگفت ابن رواحه

نیز در مقابل آن سخنی در میان انداخت و کار بجنگ کشید قوم هر دو اوس و خزرج بودند تعصب برخاستند با یکدیگر در مقام
جدال آمدند و بعضی بعصا و کفش و جمعی بچوب خرما و ضرب دست کشودند پیغمبر چون بر قصه مطلع شد مراجعت نموده توبیخ
ایشان نمود و کار ایشانرا باصلاح آورد و این آیه نازل شد که و ان طایفتان و اگر دو گروه من المؤمنین
از گروه مؤمنان اقتتلوا کارزار کنند با یکدیگر فاصلحوا بینهما پس اصلاح کنید میان ایشان بنصیحت یعنی این
هر دو فرقه را بحکم خدا دعوة نمایید و در روایتی آمده که مردی از انصار در ذمه انصاری دیگر حقی داشت و او در
ادای آن مضایقه میکرد و آن مرد بکثرت قوم مستظهر شده گفت بخدا که من حق خود را بعنف و قهر بستانم آن شخص گفت بیا
تا نزد رسول خدا رویم و او را حکم سازیم گفت من نمی آیم پس در هم افتادند و کار ایشان از دشنام بشمشیر کشید و آیه مذکوره
نازل شد که میان ایشان باصلاح آرید فان بغت پس اگر ستم کند و تعدی نماید احدیهما یکی از آن دو طایفه
علی الاخری بر طایفه دیگر و بصلح راضی نشود و از حکم خدا عدول نماید فقاتلوا التی تبغی پس کارزار کنید با آن
گروه دیگر حتی تفیء الی امر الله تا باز گردد بحکم خدای و اطاعت امر او کند فان فاءت پس اگر باز گردد آن طایفه
باغیه براه حق و منقاد امر الهی شوند در ترک مقاتله فاصلحوا بینهما پس اصلاح کنید میان ایشان بالعدل
براستی یعنی در اصلاح میل بیک طایفه مکنید بلکه رعایت هر دو را مرعی دارید و اقسطوا و عدل کنید در همه کارها
ان الله یحب المقسطین بدرستی که خدای دوست میدارد عدل کنندگان را یعنی عواقب امور ایشانرا محمود
میسازد و احکام باغی و مسایل متفرعه بر آن در منهج الصادقین سمت تقریر یافته و نیز بجهة تاکید و مبالغه در مصالحه بین
المتخاصمین و المتنازعین میفرماید انما المؤمنون اخوة جز این نیست که مؤمنان برادرانند یکدیگر را در دین
بجهة منتهی باصل کلمه واحده که ایمانست پس باید که میان ایشان نزاع و شقاق نباشد و اگر بر سبیل ندرت خلاف واقع شود
فاصلحوا بین اخویکم پس بصلاح آرید میان برادران خود بکف ظالم و اعانت مظلوم و بعد از امر باصلاح بجهة
عزم اهل ایمان بر اصلاح و عدم تهاون ایشان در آن باب تخویف ایشان مینماید در مخالفت امر مذکور بقوله
و اتقوا الله و بترسید از عذاب الهی لعلکم ترحمون شاید که شما رحمت کرده شوید یعنی امیدوار باشید
برحمت او اسم اوجه اتقا موجب اجر جزیل و ثواب جمیلست کعب الاحبار رحمه الله ابرار چه روایت کرده که نزد الله
میان مردمان اصلاح کند همچو مزد کسیست که کارزار کند با کفار و زهری از سالم نقل کرده که آنحضرت فرمود که مسلمانان

برادر مسلمانست باید که بر وی ظلم نکند و بدانید که هرکه در حاجت برادر مومن اقدام نماید حق تعالی در حاجت او سعی کند و هرکه غمی
از مسلمانی بردارد حق تعالی کربات اندوه او را روز قیامت بفرح بدل کند و هرکه مسلمانی را ستر کند حق تعالی روز قیامت بدن او را
ستر کند و این حدیث بخاری و مسلم در صحیحین خود آورده اند و از جمله وصایای حضرت رسالت که با امیر المؤمنین علی نموده
آنست که یا علی یک میل راه برو و عیادة بیمار کن و دو میل برو و تشییع جنازه نمای و سه میل برو و اجابت دعوة کن و
چهل میل برو و زیارت کسی کن که با او دوست برادری گرفته باشی و در حدیث دیگر واقع شده که مسلمانان برادران
یکدیگرند باید که بر یکدیگر ستم نکنند و بغیبت و عیب یکدیگر مشغول نشوند و در خذلان هم دیگر نکوشند و دیوار خانها را از
بالای یکدیگر نگذرانند مگر برضای یکدیگر تا موجب منع هوای همسایه نشود و یکدیگر را ببوی طعام ایذا نرسانند بلکه یکدیگر
را بآن محظوظ سازند بعد از آن فرموده که سبب نزول شده که باین وصیت کار کنند آورده اند که ثابت بن قیس بن شماس که
بمجلس معلای سید انبیا آمدی صحابه او را بجهة گرانی گوشش نزدیک رسول جای دادندی تا کلام حضرت را نیک استماع
کند روزی بمسجد آمد در وقتی که مردم یک رکعت نماز صبح گذارده بودند بنماز مشغول شد و چون یک رکعت را بگذارد مردمان
از نماز فارغ شده بودند و تا وی از نماز فارغ شد ایشان هر یک بجای خود قرار گرفته بودند ثابت بعد از نماز بر
خواست و پای بر گردن مردمان مینهاد و میرفت تا بجایی رسید که میان او و پیغمبر یک کس بیش نبود وی را گفت در شو
و جای مرا بازگذار وی گفت چون بموضع جلوس رسیدی بنشین وی خشمگین شد و در همانجا بنشست و چون
هوا نیک روشن شد ثابت در آن مرد نگریست و گفت تو کیستی گفت من فلان ثابت گفت فلان بن فلانه و این
را بجهة این گفت که وی را مادری بود که در جاهلیة بزنا و فجور مشهور بود و آن مرد از استماع این تعرض خجل شده سر در پیش
انداخت خدای تعالی این آیة فرستاد که یا ایها الذین امنوا ای آنکسانی که گرویده اید لا یسخر قوم
باید که استهزا نکنند و استخفاف ننمایند گروهی از شما من قوم از گروهی دیگر عسی ان یکونوا شاید
که باشند آنگروه استهزا کرده شده کان خیرا منهم بهتر از ایشان ولا نساء من نساء و نه زنان از زنان دیگر
زنان عسی ان یکن شاید که باشند خیرا منهن بهتر از زنانی که سخریه کنند کاشند از حسن نقلست که این کلام
در حق زنانی نازل شد که ام سلمه را بکوتاهی قامت تعییر و استهزا میکردند و از ابن عباس روایتست که صفیه بنت حیی اخطب
نزد رسول آمد و شکایت کرد که زنان تو مرا عیب میکنند و میگویند یا یهودیه بنت یهودیین ای جهود دختر دو جهود

حضرت فرموده که ایشانرا بگوی که پدر من هارون است و عم من موسی و شوهر من محمد رسول الله حق تعالی این آیة فرستاد که ولا
تلمزوا باید که طعنه نزنید و عیب نکنید انفسکم نفسهای خود را یعنی اهل ملت خود را چه مومنان بمثابه یک نفس اند
پس هر که دیگری را عیب کند گویا خود را عیب کرده و اگر غیر ملت باشند طعن و عیب او جایزست و لهذا فقها تجویز
طعن و لعن کرده اند بر جمیع کفار مخالفین لعنة الله علیهم اجمعین ولا تنابزوا و باید که بهدی نخوانید یکدیگر را بالالقاب
بلقبها یعنی بلقبهای زشت یکدیگر را مخوانید چنانکه یهود یا ترسا که مسلمان شده باشند ایشانرا گویند یا یهودی یا
نصرانی یا مومنی را گویند یا منافق بئس الاسم الفسوق بد نامیست کسی را که متضمن فسق است یعنی کسی را
یهود یا ترسا لقب ساختن بعد الایمان پس از ایمان آوردن او یا بدچیزیست کتاب بهم فسوق بغیبة
کردن اهل ایمان و لمز ایشان و در کشاف گفته اسم مشتق است از سمو بمعنی ارتفاع و علو و حقیقت معنی آنست
که بدست دیگری که مرتفع است مر ایشانرا که بعنوان فسق مذکور شود و چه آن موجب انخفاض است پس باید که کسی را
بعد از ایمان کافر نخوانند و همچنین مسمی نا ببرد فاسق نگویند و من لم یتب و هر که توبه نکند ازین امور منهیة و
نادم نشود فاولئک هم الظالمون پس آنگروه ایشانند ستمکاران بجهة وضع عصیان در موضع طاعت
رحمن و نفس را در معرض عذاب و عقوبة الجنان ساختن از عبدالله عباس روایتست که قبل ازین آیة هر گاه شخصی
معصیتی کردی و از آن تایب شدی مردمان او را بآن سرزنش کردندی و گفتندی که تو چنین عملی کردی حق تعالی این آیة
ایشانرا از آن نهی فرمود و از حسن نقلست که هر یهودی یا نصرانی که بشرف اسلام میرسید مردمان او را بطریق
سابق بلفظ یا یهودی یا نصرانی ندا میکردند حق تعالی آیة مذکوره ایشانرا از آن منع نمود و حضرت رسالت فرموده که
از جمله حق مومن بر برادر مومن آنست که او را نام برد بنامی که دوست‌ترین اسمها باشد نزد او و آورده اند که حضرت
رسالت صلعم در سفر و حضر هر درویشی را بخدمت دو کس از اغنیا نصب کردی تا در مایحتاج ایشان قیام نماید و
ماکول و ملبوس او بر ایشان باشد سلمان رضی الله عنه در بعضی اسفار بنابر فرموده سید مختار در خدمت دو کس از
صحابه قیام مینمود روزی ایشان سلمانرا گفتند برای ما طعامی طبخ نما سلمان بجهة آنکه در شب عبادة کرده بود خواب
برو غالب شده و طعام مهیا نساخت ایشان سلمانرا گفتند چرا برای ما طعامی نه پختی گفت خواب بر من غالب شد
و بجهة آن درین امر تاخیر واقع شد گفتند نزد رسول رو و طعامی برای ما بیار و چون سلمان صورت حال را عرض نمود

حضرت فرمود که نزد اسامة بن زید رو و اسامه وکیل حضرت بود در صرف حوائج پس سلمان نزد وی آمد و بفرموده
رسول از و طلب طعام کرد اسامه گفت طعام حاضر نیست وی باز گشت و گفت در سرکار حضرت طعامی مهیا نیست
ایشان سلمان را بجای دیگر فرستادند تا طعام بیاورد سلمان باز آمد و گفت آنجا نیز طعامی نبود ایشان در غیبت
سلمان زبان بغیبت وی بگشودند و گفتند سلمان قدمی دارد که اگر بچاه بمیمه میرود آب خشک میشود پس بتجسس
افتادند که آیا اسامه راست گفته که طعام نداشته یا بخل مانع فرستادن او شده روز دیگر که نزد رسول آمدند رسول
فرمود که چیست این سرخی که در میان دندانهای شما می بینم و گفتند یا رسول الله گوشت نخورده ایم آنحضرت فرمود
که گوشت نمیگویم غرض من گوشت آدمیست چه امروز همه روز گوشت سلمان و اسامه میخوردید و من آنرا بر لب شما مشاهده
میکنم آیة آمد که یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه ایمان آورده اید اجتنبوا دوری بجویید و واگذارید کثیرا من
الظن بسیاری از گمان که آن گمان بد است در حق برادر مومن ان بعض الظن اثم بدرستی که بعضی از گمان
اثم گناه است یعنی موجب نوع اثم است و گمانی که در حق اسامه برده بود ولا تجسسوا و تجسس مکنید خبرهایی را که بشما
مخفی است چنانچه در کار اسامه بد گمان شده و بتجسس آن شدید بدانکه ظن بر چهار قسمت اول مامور به و آن حسن ظن است
بخدای و مومنان کقوله تعالی لولا اذ سمعتموه ظن المومنون والمومنات بانفسهم خیرا و حدیث ان حسن الظن
من الایمان نیز مخبر این قسمت دویم حرام و آن گمان بد است بخدای و مومنان که موجب اثم است و متضمن عقوبت سیم
مندوب آن غلبه ظن است در امور اجتهادیه چهارم مباح و آن ظن است در امور دنیوی و در حدیث آمده که بگذارید
آنچه خدای پوشیده است آنرا یعنی بتجسس آن مشغول مشوید و نیز از عمر [illegible] مرویست که حق تعالی حرام کرده است از مرد
مسلمان خون او و عرض او و راه او آنکه گمان بد برند در حق او و ثعلبی در تفسیر خود از ابی قلابه نقل کرده که عمر خطاب را مال او
گفتند که ابا محجن ثقفی در خانه خود نشسته و بخمر خوردن مشغول است عمر برخواست و بخانه او رفت دید که او با مردی نشسته
و هیچ خمر در میان ایشان نیست ابو محجن گفت ای عمر این فعل حرام بود که کردی زیرا که حق تعالی از تجسس نهی فرموده و تو مرتکب
آن شدی عمر با اصحاب خود گفت این مرد چه میگوید زید بن ثابت و عبدالله بن ارقم گفتند راست میگوید پس عمر منفعل
شده از آن مجلس برخواست و ترک تجسس کرد و نیز از عبدالرحمن روایت کرده اند که شبی با عمر در مدینه بعسس میگشتیم
به سرایی رسیدیم که از آن آواز غنا بیرون می آمد و چراغی میسوخت حلقه بر در زدیم در را بگشودند و باندرون

رفتیم دیدیم که مردی و زنی نشسته اند زن بسرود مشغول و مرد قدحی در دست عمر مرد را گفت این زن چه چیز گفت
زوجه من گفت چه در قدح است گفت آب عسل زن را گفت چه غنا میکردی گفت بیتی چند میخواندم مشعر بر تعظیم و اکرام
شوهر خود و دین و ستر و صلاح خود بجهة خوف و خشیت خدای تعالی و آن بیتها را برو خواند مرد گفت ای عمر حق تعالی فرموده که
لا تجسسوا و تو خلاف این کردی و بتجسس مشغول شدی توبه کن و باز گرد عمر تصدیق قول او کرده باز گشت و نیز
از عبدالرحمن منقولست که من با عمر شبی نزدیک سرایی رسیدیم چراغی میسوخت و از آنجا آوازی بیرون می آمد عمر
گفت خانه کیست گفتم خانه امیة بن ربیعه پس ببالای خانه او بر آمدیم دیدیم که امیه با یاران خود بخمر خوردن مشغول
بود عمر ایشان را از آن نهی کرده و تهدید حد نمود گفتند ای عمر ما یک فعل منکر و نامشروع کردیم و تو بچهار فعل نامشروع مرتکب
شدی اول آنکه بتجسس مشغول شدی اقدام نمودی و حال آنکه حق تعالی فرموده و لا تاتوا البیوت من ظهورها و اتوا
البیوت من ابوابها سیم آنکه بدون اذن صاحب خانه بخانه او رفتی و خدای فرموده که لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی
تستانسوا چهارم آنکه سلام بر ما نکردی و مخالفت کردی بقول حق تعالی که و تسلموا علی اهلها عمر بعد از استماع این قول خجل شده از آنجا
بیرون آمد زید بن وهب عبدالله بن مسعود گفت می بینی این ولید عقبه که خمر [illegible] میچکید گفت ما را از تجسس منع فرموده اند
بلکه منع آن کرده اند اگر چیزی بر ما ظاهر گردد منع آن کنیم و الا فلا و بعد از اجتناب از ظن و تجسس بعد غیبت نیز میفرماید
ولا یغتب بعضکم بعضا و باید که غیبت نکنند بعضی از شما بعضی دیگر را یعنی یکدیگر را در غیبت ببدی نام مبرید چنانکه
درباره سلمان کردید پس در بیان [illegible] خبرها میفرماید که ایحب احدکم آیا دوست میدارد یکی از شما
ان یاکل آنکه بخورد لحم اخیه گوشت برادر خود را میتا در حالتی که مرده بوده آن برادر فکرهتموه پس تحقیق
کراهت خواهید داشت از آن و ممکن نخواهد بود شما را انکار کراهت آن و پس همچنانکه شما بسیار کاره و متنفرید از
خوردن گوشت برادر مرده باید که از غیبت نیز بانواع اجتناب نمایید چه طبع و شرع منکر آنست واتقوا الله و بترسید
از عقوبات الهی بسبب ارتکاب غیبت ان الله تواب رحیم مهربان بر آنکه باز ایستید از آن و غیبت عبارتست از آنکه در غیاب کسی
سخنی گویند که اگر در مواجهه باو گویند او را بد آید و از پیغمبر صلعم پرسیدند که ما الغیبة غیبت چیست فرمود آنست که یاد کنی برادر
خود را بآنچه از آن کاره باشد پس آنچه در وی هست بتحقیق که غیبت او نموده و اگر در وی نیست او را بهتان کرده و نیز فرموده که غیبت
مسلمان مکنید و در پی عورات و عیبهای ایشان مباشید که هر که در پی عورات برادر مسلمان باشد حق تعالی وی را رسوا سازد

ولا تجسسوا در [illegible] از زشت [illegible] اوفق [illegible]

ان الله تواب
بدرستی که خدا بسیار
پذیرنده توبه است
از بعضی که توبه کنند از
غیبت مع

واگرچه در میان منزل خود باشد و نیز از آنحضرت منقولست که برشما باد که از غیبت اجتناب کنید که غیبت سختتر است از زنا زیرا که
حق تعالی مرد زانی را بعد از توبه بیامرزد و غیبت کننده را نمی‌آمرزد تا آنکه مغتاب او را حلال کند و در مصباح القلوب مذکورست که
یکی از صلحای امت گوید که روزی بفلان گورستان نشسته بودیم مردی جوان برهنه تمام بر ما بگذشت گفتم این و امثال این
وبال مسلمانانند و مشوش خاطر ایشان چون شب شد در واقعه دیدم که آن مرد را بر جنازه خوابانیده نزد من آوردند و کاردی
بدست من دادند و مرا گفتند که بخور گوشت این را گفتم سبحان الله من چندین سالست که حیوانی نخورده‌ام گوشت مرده چگونه
خورم گفتند نه غیبت او کردی پس چرا گوشت او نمیخوری گفتم از آن توبه کردم پس یکسال آن گورستان تردد میکردم تا آن
جوان را ببینم و از او حلالی خواهم بعد از یکسال او را دیدم و قبل از آنکه سخنی گویم گفت توبه کردی گفتم آری گفت برو که ترا حلال کردم
مرویست که چون ماعز را بجهت اقرار سنگسار کردند حضرت رسالت از یکی شنید که بدیگری میگفت ماعز خود را رسوا کرد که گواهی
زنا در حق خود داد تا او را چون سگ سنگسار کردند حضرت هیچ نگفت پس از عقب آنحضرت می‌آمدند تا بجائی رسیدند که خری مرده
آنجا افتاده بود رسول فرمود که با ایشان که از این خر بخورید گفتند یا رسول الله چگونه گوشت مرده خوریم فرمود که شما غیبت ماعز کردید
که از خوردن میته بتر است میدانید که او در جویهای بهشت میچرد و آنست که آنحضرت روایت کرده که فرمود شب معراج که مرا بر آسمان
بردند بجماعتی رسیدم که ایشان از ناخن و چنگال از مس روی بود بآن روی خود را میخراشیدند گفتم اینها کیستند گفتند
آنانند که در دنیا گوشت برادران یکدیگر را میخوردند و غیبت میکردند و عرض ایشان میبردند و مستمع نیز مثل غیبت کننده است
چنانکه امیر المومنین فرموده که السامع للغیبة احد المغتابین شنونده یکی از دو غیبت کننده است از میمون بن
سیاه که از اجل تابعین است نقل کرده‌اند که شبی در خواب بودم شخصی جیفه بدویکی نزد من آورد و گفتم مرده چون خورم وگفت بخور
گفت بجهت آنکه غیبت فلان میکردی گفتم بخدا که نام فلان بخیر و شر نبردم گفت نه استماع غیبت او میکردی و بآن راضی بودی
میمون بعد از این و اقوال هیچکس را نگذاشت که در حضور او غیبت کسی کند تا وفات در خبر است که عیسی علیه السلام اصحاب خود را گفت
اگر باد در جامه شما آید و آن جامه را از عورت شما بردارد چه خواهید کرد گفتند آنرا خواهیم پوشید گفت نه چنین است بلکه شما از آنجا
که آن جامه را بالا تر برید این کنایتست از آنکه کسی غیبت شخصی کند منع او نکنند بلکه مدد او دهند و غیبت منحصر نیست در قول
قول مقصور نیست بر صریح بلکه کنایه و اشاره بدست و سر و چشم و غیر آن نیز از قسم غیبتست گاهی که مفید معنی باشد و همچنین
حکایت از حرکات و سکنات مشی و امثال ان و از اینجهت کنایتست که کسی گوید من در مجلس حکام حاضر نمیشوم تا مال

نجم نکنم و مراد او این باشد که فلان مرتکب این عیب شده و از این قسمست آنکه گوید شکر خدا را که مرا از این فعل منزه ساخت و قصد
او این باشد که فلان این فعل میکند چه این شکر متضمن غیبتست و بر همین طریقه است که گوید فلان اگر این فعل نمیکرد بهتر و نیکوتر
بود و قصد او این بود که تنبیه غیر کند که فلان این عیب دارد و همچنین اگر نفس خود را مذمت کند و مقصود او تنبیه مردمان باشد
بر سهو او غیر حاصل که هر چه غرض از آن غرض غیر باشد و بآن غرضی صحیح مقصود نباشد از قسم غیبتست اما اگر گوید در حق فاسق
متظاهر بالفسق که فلان این عمل میکند نه غیبتست مانند شخصی که علانیه شرب خمر کند یا ظالمی که باشکار ظلم کند و امثال آن و همچنین
غیبت نیست نصیحت کردن مستشیر را در نکاح یا در معامله یا در مجاوره و غیر آن اگر متضمن بد گوئی آنکس شود که از حال او
جرح استفسار کنند همچنانکه گوید که فلان مردی بخیل است و یا کثیر المزاح است و یا بد معامله و یا همچنین جرح کردن راوی نیز جائز است
و غیبت اهل خلاف و طعن و لعن ایشان نیز مستشهر است و لهذا امیر المومنین و امام حسن در مجالس ذکر معایب و قبایح
انساب معاویه و عمرو عاص میکردند چنانکه در نهج البلاغه مذکورست و فقهای امامیه را نیز جایز است که ذکر مسایل باطله کنند و قدح و جرح آن
و اگر مسند علی تشنیع باشد بر قایل آن و خشنود گردد در رد آن بجهت حفظ اعتقاد مردمان در حق آن جایز است که در تشنیع آن کوشند
تا مردمان از آن اعتقاد متنفر شوند اما باید که در حال تشنیع آنکس قصد قربت کند و اظهار حق نه آنکه آنرا ابعد الاستحسد بجهت
سازد و تفصیل این مبحث و بیان آن در منهج الصادقین باحسن وجهی مسطورست شیخ و جمهور در بعضی تعلیقات خود آورده که هر
مجلسی که در آن باشد باستماع آن نموده و بعد از آن انسان نادم گشته باید که این دعا را بخواند اللهم صل علی محمد وآل محمد
واغفر لمن اغتبته او اسمعت غیبته چه سبب کفاره گناهان آن غیبتست اما باید که بعد از دعا غیبت کند که دعا بکنم از برای
کسی که غیبت او کرده‌ام یا غیبت او شنیده‌ام بجهت کفاره گناه خود برای آنکه واجبست قربة الی الله و این در صورتیست که
مغتاب از غیبت خبردار نشده باشد و اگر غیبت و بهتان رسیده باشد ذنب آن عفو نمیشود مگر بابرای او آورده‌اند که چون رسول فتح مکه
نمود بلال را امر فرمود تا بر بام کعبه مظلمه رفت و اذان بگفت جمعی از طلقاء در غیبت می افتادند و از آنجمله هشام قدح و در نسب
کرده گفت آیا محمد کسی دیگر نداشت و سهیل بن عمرو گفت که خواهست خدای چیزی این را تغییر دهد و بر طرف سازد ابو سفیان گفت من
هیچ نمیگویم چه می‌ترسم که خدای آسمان آنرا بمحمد خبر دهد فی الحال جبرئیل آمد و پیغمبر را از این خبر داد آنحضرت ایشانرا طلبید و گفت شما
چنین و چنین گفتید ایشان اعتراف کردند و گفتند بلی یا رسول الله پس این آیه نازل شد که یا ایها الناس ای گروه
مردمان انا خلقناکم بدرستی که ما آفریدیم شما را من ذکر و انثی از مرد و زن که آدم و حواست و چون همه یکی

وما درید پس هیچ وجه ندارد که بسبب آن در نسب خود افتخار کنید و در نسب دیگر طعنه زنید و قدح آن کنید و غرض از تنوق قبایل
و تشعب شعوب و اختلاف بطون تفاخر نیست بلکه بجهت تعارف و امتیاز است همچنانکه حق تعالی میفرماید وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا
و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعات متفرقه و فرق عظیمه که منسوب باصل واحد باشند وَقَبَائِلَ و قبیلها که منسوب بشعوب اند
لِتَعَارَفُوا تا بشناسید یکدیگر را بنسب و قبیله و بسبب آن از هم جدا گردید و لهذا دو شخص که یکنام داشته باشند چه
اختلاف قبیله و شعوب از یکدیگر متمیز میشوند زید تمیمی از زید قرشی ممتاز است و اگر امتیاز در میان شما نباشد معاملات
که بسبب انتظام آن امور است متعذر گردد پس غرض نه آنست که شما بسبب شعوب و قبایل تفاخر بآبا و اجداد خود کنید و در انساب
خود دعوی تفاضل نمایید و از صادق مرویست که شعوب جماعتی اند که ایشان انتساب بلاد و شهرها کنند و قبایل کسانی که ایشان انتساب
نسبت بآبا سازند و گویند که شعوب مشتمل است بر قبایل چون خزیمه که شعبیست مشتمل بر قبایل متعدده که یکی از آن کنانه است حاصل
که مقصود از وضع شعوب و قبایل تفاخر نیست بآبا و اجداد و دعوی تفاوت و تفاضل در انساب بلکه فی الحقیقه خصلتی که
موجب تفضل است غیر و نسب اشراف و کرامت نزد حضرت عزت از حیثیه کثرت مثوبه و رفعت منزلت اجتناب نمودن است
از منهیات و ارتکاب نمودن بمامورات چنانکه میفرماید که إِنَّ أَكْرَمَكُمْ بدرستی که گرامی ترین شما عِنْدَ اللَّهِ
نزد خدای أَتْقَاكُمْ پرهیزکارترین شماست پس هر که تقوی بیشتر ورزد نزد خدای گرامی تر و فضل او از همه افزون تر و کلمه
شریفه الشرف بالفضل و الادب لا بالاصل و النسب که از کلمات منزله امیر المؤمنین است منشور است بر کریمه ان اکرمکم عند الله لا
اتقیکم إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست باصل و نسب شما خَبِيرٌ آگاه از علم و آداب شما و میتواند بود که مراد
ازین آیه تقریر اخوتی باشد که مانع اغتیابست و هویداست از عبد الله عباس نقل کرده اند که در حق ثابت بن قیس آیه ا
وقتی که از روی تعریض تعرض کرد بقرین خود و گفت تو پسر فلانه زنی رسول فرمود که کیست که نام فلانه می برد ثابت بر
خواست و گفت منم یا رسول الله فرمود که در سوی این مردم نظر کن چون نگاه کرد فرمود که چه دیدی گفت قومی مختلف الالوان
بعضی سیاه و برخی سفید و گروهی سرخ و جمعی زرد فرمود ترا بر ایشان هیچ تفضیل نیست مگر به پرهیزکاری و تدین بدین اسلام
پس آیه مذکوره نازل شد از یزید بن مشجره روایتست که روزی رسول در بازار مدینه میگشت غلامی سیاه را دید که
او را میفروختند و او میگفت هر که مرا میخرد باید که باین شرط بخرد که مرا منع نکند از گزاردن نماز یومیه در پس رسول خدا چو او که
همیشه نماز یومیه را در پس آنحضرت گذارده ام و در هیچ جای دیگر بآن اقدام نموده ام مردی او را باین شرط بخرید و رسول

در هر وقت نماز غلام را میدید که می آمد و اقتدا میکرد روزی چند بر آمد آن غلام پیدا نشد احوال او را پرسید گفتند یا رسول الله
بیمار است حضرت برخواست و بعیادت وی رفت و بعد از سه روز دیگر احوال پرسید مولای وی گفت که وفات نمود رسول
برخواست و بنفس نفیس خود متولی تکفین و تغسیل وی گشت مهاجر و انصار ازین تعجب نمودند حق تعالی آیه مذکوره فرو فرستاد و در آن
بیان نمود که نسب را اثری نیست بلکه فضیلت و کرامت و شرافت بتقوی و پرهیزکاری است و از امام زین العابدین ع
منقولست که دوزخ مخلوق نشده مگر برای کسی که نافرمانی کند بخدا و در طریقه عصیان سلوک نماید و اگر چه آنکس قرشی نسب
باشد و بهشت خلق نشده مگر برای کسی که فرمان الهی را برد و کمر اطاعت او در میان بندد و اگر آنکس غلام حبشی باشد
و از حضرت رسالت منقولست که هر که خواهد که گرامی ترین مردمان شود باید که از خدای بترسد و طریقه پرهیزکاری را پیش
گیرد از ابن عباس نقلست که بزرگواری دنیا توانگریست و بزرگواری آخرة بتقوی و نیز فرموده که حق تعالی روز قیامت خطاب به بندگان
کند که امر کردم شما را پس ضایع ساختید آنچه عهد کرده بودم شما را و عمل نیاوردید و بلند گردانید نسبهای خود را پس من
امروز بلند سازم نسب خود را و پست گردانم نسبهای شما را کجا اند پرهیزکاران تا ایشان را بمرتبه بلند و درجه ارجمند
برسانم بدرستی که امروز گرامی ترین شما نزد من پرهیزکارترین شماست مرویست که شخصی از عیسی پرسید که کدام
مردمان افضلند عیسی دو قبضه خاک برداشت و فرمود که کدام ازین دو قبضه بر یکدیگر راجح نیستند بلکه هر دو مساوی
اند مردمان نیز چونکه همه از خاک مخلوق شده اند در اصل خلقت بر یکدیگر رجحان ندارند پس اکرم ایشان اتقی
ایشانست در معالم التنزیل مذکورست که حضرت رسالت فرمود که حق سبحانه همه مردمان را بدو قسم ساخت و مرا داخل
قسمی کرد که بهترین است کقوله تعالی و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال من از اصحاب یمینم
بعد از آن این هر دو قسم را سه قسم کرده و مرا بهترین این سه قسم گردانید و ذلک قوله و اصحاب المیمنة ما اصحاب
المیمنة و اصحاب المشامة ما اصحاب المشامة و السابقون السابقون پس من از سابقونم و بهترین سابقانم
و بعد از آن این سه قسم را قبایل ساخت و مرا در بهترین قبیله خلق فرمود که وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ پس اتقی
ولد آدم و اکرم ایشانم نزد او سبحانه و من این سخن را از نزد پروردگار میگویم بروجه افتخار پس آن قبایل را
شعوب اهل البیت گردانید و مرا در بهترین بیتی وضع فرمود حیث قال إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ
أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا پس من و اهل بیت من مطهریم از جمیع ذنوب آورده اند که جمعی کثیر از بنی اسد

در سال قحط با جمیع ذراری و اثقال و احمال نزد پیغمبر آمدند و اظهار کلمهٔ اسلام کردند و در باطن ایمان نداشتند و جاحد رسالت
بودند و بجهت انبوهی مدینه بر ایشان تنگ گشت پس در مساجد و مقابر مسلمانان فرود آمدند و کوچهای مدینه را بعذرات ملوث
کردند و نرخهای گران ساختند و صبح و شام نزد آنحضرت می آمدند و میگفتند عرب تنها نزد تو آمدند بر پشت مراکب نشستند بی
اولاد و اتباع و خدم و حشم و ما آمدیم با جمیع اهل و عیال و اسباب و اساس خانه پس ما را چیزی بده تا صرف خود و عیال
خود نماییم حق تعالی آیه فرستاد که قالت الاعراب گفتند اهل بادیه از بنی اسد که آمنا ایمان آورده‌ایم بخدا و رسول
او گرویده قل بگو ای محمد با ایشان که لم تؤمنوا ایمان نیاورده‌اید که عبارتست از اقرار بزبان و تصدیق بجنان و شما را
اقرار است اما تصدیق نیست و منت نهادن شما بر پیغمبر در ایمان آوردن و ترک قتال نمودن مشعر است بر عدم ایمان شما پس
دعوی ایمان مکنید و لکن قولوا اسلمنا ولیکن بگوئید که اسلام آورده‌ایم که عبارتست از داخل شدن در سلم و اظهار
شهادتین و انقیاد احکام چه غرض شما از دعوی ایمان و انقیاد نقاد است از قتل و سبی و لما یدخل الایمان و هنوز
در نیامده است ایمان فی قلوبکم در دلهای شما و بدانکه ایمان اخص است از اسلام زیرا که ایمان تصدیق است بجنان
با اقرار بزبان و اسلام اعم از آنست که با آن تصدیق جنانی باشد یا نه پس هر مؤمنی مسلمانی باشد اما هر مسلمان مؤمن نباشد
و مراد از قول ان الدین عند الله الاسلام اسلامیست که مقارن تصدیق بود و در حدیث نبوی واقع شده الاسلام
علانیه و الایمان فی القلب و چون ثواب متفرع بر ایمانست نه بمجرد دعوی اسلام بدون تصدیق بآن پس ثمره ثواب نیست
از نیجهت بنی اسد خطاب میکند و ان تطیعوا الله و اگر فرمان برید خدا را و رسوله و فرستاده او را ظاهرا
و باطنا یعنی از نفاق توبه کنید و بخلوص اعتقاد ایمان آرید و بمقتضای آن عمل کنید لا یلتکم کم نگرداند خدای من اعمالکم
از ثواب کردارهای شما شیئا چیزی را بلکه مزد کار را بتمام و کمال بشما رساند ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده
گناهان کبیره را که مطیع وی باشند رحیم مهربان بتوفیق مثوبات و اجور مطیعان از سدی منقول است که این آیه در اعراب
مزینه و جهینه و اسلم و اشجع و غفار آمد که اظهار ایمان کردند تا از خون و مال ایمن باشند و رسول ایشان را بجهت ترغیب
ایشان از ان متقاعد شده‌اند حق تعالی فرمود که اعراب دعوی ایمان میکنند و فی الحقیقه ایمان ندارند پس ای محمد بگو با ایشان
که شما دعوی اسلام کنید نه ایمان چه در قلوب شما ایمان داخل نشده و اگر نه فی الحقیقه ایمان میداشتید از جهاد دین
متقاعد نمیشدید و مؤید اینست اینکه در تحقیق ایمان میفرماید انما المؤمنون جز این نیست که گرویدگان از روی حقیقت

الذین

الذین آمنوا آنانند که ایمان آورده‌اند بالله و رسوله بخدا و رسول او و بخلوص جنان تصدیق بایشان نموده‌اند ثم لم
یرتابوا پس شک نکرده‌اند بدل بعد از اقرار بزبان و جاهدوا و جهاد کرده‌اند باموالهم بمالهای خود یعنی بر اهل غزا
انفاق کرده‌اند یا برای ایشان خود و اسلحه و جنگ بدند و انفسهم و بنفسهای خود یعنی مرتکب قتال اهل حرب شده‌اند
فی سبیل الله در راه خدا و طلب رضای او اولئک آن گروه مؤمنان مجاهد هم الصادقون ایشانند راست
گویان در ادعای ایمان نه اعراب که بجهت خوف شمشیر یا طمع صدقه دعوی ایمان کرده‌اند آورده‌اند که چون این
آیت نازل شد اعراب سوگند خوردند که در این قول دل ما مطابق زبانست و سریره ما موافق علانیه یعنی مؤمن صادق
العقیده‌ایم حق تعالی بجهت رد قول و توبیخ ایشان آیه فرستاد که قل بگو ای محمد جماعه اعراب که دعوی غیر واقع میکنند
اتعلمون الله آیا می آموزید یعنی خبر میدهید خدا را بدینکم بکیش خود و می پندارید که خدا نمیداند سرایر شما را
والله یعلم و حال آنکه خدا میداند ما فی السموات و ما فی الارض آنچه در آسمانها کاینات علویه و آنچه در زمین است
از کاینات سفلیه والله بکل شیء علیم و خدای بهمه چیزها داناست و هیچ چیز برو مخفی نیست پس محتاج اعلام و اخبار
شما نباشد قبل ازین گذشت که اعراب مذکوره در دعوی ایمان منتی عظیم بر پیغمبر می نهادند و در آنکه اکثر اعراب
با تو قتال و جدال کردند ما بدون محاربه و مقاتله بتو ایمان آوردیم که یمنون علیک منت می نهند بر تو ان اسلموا
از آنکه اسلام آورده‌اند و قبول آن کرده‌اند قل لا تمنوا علی بگو منت منهید بر من اسلامکم با اسلام خود
بل الله بلکه خدای یمن علیکم منت می نهد بر شما ان هداکم بآنکه راه راست نموده است شما را للایمان برای
ایمان بنصب ادله و ارسال علیه ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در دعوی ایمان ان الله
یعلم بدرستی که خدای میداند غیب السموات والارض آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها والله
بصیر بما تعملون و خدای داناست بآنچه میکنید از اظهار ایمان و ابطال کفر و سایر اسرار و اعلان شما
سوره ق از ابی بن کعب روایتست که حضرت رسالت فرمود که قاری این سوره را سکرات موت
آسان بود و قبر وی تنگ نگردد و در روز بروی فراخ شود و در آخرت مغفور باشد و ابو جعفر ... از امام محمد باقر
نقل کرده که هر که این سوره را در فرایض و نوافل مداومت کند حق سبحانه روزی را برو فراخ گرداند و در آخرت نامه
عمل او را بدست راست او دهند و بآسانی حساب او نمایند و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره حجرات نمود بذکر ایمان

وشرایط آنست پس افتتاح این سوره فرمود به آنچه واجبست بیان آوردن از قرآن و ادله و غیر آن و گفت که بسم الله
الرحمن الرحیم ق علم الهدی فرموده که ایراد حروف مقطعه در اوایل سوره بجهة امتیاز منثورست از منظوم
در اول کلام چه سامع بمجرد استماع این حروف دانسته خیال میکند برانکه کلامی که بعد ازوی آید نثرست نه نظم و فی ایراد
این حروف رد جماعتیست که قرآن را شعر میگفتند و در بیان حروف بعینه علما را اختلافست ابن عباس فرموده که اسمیست از
اسمای حسنی که در اول آن ق است چون قادر و قدیر و قاهر و قهار و قابض و قوی و قریب و قدوس و قیوم و نزد جمعی
اشارتست بقرآن یا ایما بکلمه قف یعنی بایست ای محمد بر عمل کردن بر آنچه مامور میشوی یا اشارتست بالله قایم بالقسط
یا اسم کوهست که حق تعالی بان قسم یاد نموده و او کوهیست محیط بکره زمین که حق تعالی آنرا از زمرد آفریده و کنارهای
آسمان بر آنست و سبزی آسمان از عکس آن و پارهای زمرد که در میان مردمانست از آنست و این قول از ضحاک منقولست
از وهب منبه روایتست که ذو القرنین بکوه قاف رسید در پیرامون آن کوههای کوچک دید از وی کلان برسید
که این چه کوهست گفتند کوه قاف گفت این کوههای خورد چیست که در حوالی این کوه هست گفتند رگهای زمینست و هیچ شهری
نیست بقوتیست الا که عرقی از ان متصلست باین کوه چون اراده الهی تعلق گیرد به تزلزل زمینی مارا امر نماید تا عرق
آنرا حرکت دهم آنگاه گفت مرا از عظمت خدا چیزی خبر ده گفتند کمترین چیزی که دالست بر عظمت و شان او سبحانه
آنست که در عقب ما زمینست از برف که هر یک از طول و عرض پانصد ساله راهست و از شده سوره برودة
آن برخی شکسته برخی دیگر میشود و اگر این نمیبود همه مردمان روی زمین از گرمی آتش دوزخ میسوختندی
و گویند که ق سوگندست بقدرت الهی یا بقرب حضرت پادشاهی باجابت دعای بندگان کما قال و اذا سالک
عبادی عنی فانی قریب و کریمه نحن اقرب الیه من حبل الورید که درین سوره است مخبر این قول است و یا اثبات
بقوت قلب محمد صلعم یا اشارتست بکلمه قضی الله ما هو کاین یا اشعار به قل یا محمد و بنابر انکه قسم بمعنی آنست که
سوگند میخورم بحقیقت ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ و بحقیقت قرآن بزرگوار که باعتبار شرافت آن بر سایر کتب انبیا
و مجید یا عامل احکام حلال و حرام آن که بعثت شخصی از جنس آدمیان بجهة انذار و مبعوث شدن ایشان در نشاء
آخرت محل تعجب نیست مومن مصدق را بَلْ عَجِبُوا بلکه عجب داشتند معاندان قریش اَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ
مِنْهُمْ انکه آمد بایشان بیم کننده از جنس ایشان و حال آنکه محل تعجب و شگفت نیست زیراکه علم ایشان بانکه

منذر متصفست بعدالت و امانت و شفقت و مرحمت و سایر اخلاق حسنه و دلالتی صریح دارد برانکه وی ناصح و مشفق ایشانست
در رسالت بی قبول مکروه بر ایشان و مع ذلک معجزات ظاهره علاوه آن شده فَقَالَ الْكَافِرُونَ پس گفتند ناگرویدگان بعثت
هَذَا این بر گزیدن محمد برای رسالت شَيْءٌ عَجِيبٌ چیزی عجیب و شگفتست بعد از ان از تعجب ایشان بر بعث حکایت
از زبان ایشان میکند که أَإِذَا مِتْنَا آیا زنده شویم وقتی که بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک ذَلِكَ این رد بسوی بدن
رَجْعٌ بَعِيدٌ بازگشتنیست دور از عادت و امکان و در موضع استبعاد و استنکار بعد از ان حق تعالی در رد استبعاد
ایشان میفرماید که قَدْ عَلِمْنَا بدرستی که ما میدانیم مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ آنچه کم کرده زمین یا بخورد مِنْهُمْ از گوشت
و پوست و استخوان و سایر اجزای ایشان و هرگاه لطافت علم ما فرا رسیده بهمه جزئیات پس چگونه قادر نباشیم بر رجع آن
اجزا زمین و آن ناقص نیست و خورده از لحوم و عظام ایشان در خبر است از حضرت رسالت که همه اعضای فرزندان آدم
پوسیده و ریزیده شود مگر استخوان عصعص که اصل ذنب است و حق تعالی در نشاء آخرت اجزاء متفرقه را بان استخوان ضم
کرده زنده نماید و در احادیث صحیح ثابت شده که اجساد انبیا و اولیا و شهدا هرگز پوسیده نشود بلکه بهمان حالت اولی
اجسام ایشان باقیست وَعِنْدَنَا و نزد ماست كِتَابٌ حَفِيظٌ نوشته که حافظ تفاصیل جمیع اشیاست یا محفوظست
از اندراس مراد لوح محفوظست که تفاصیل همه اشیا در وی مواجست و همه حالات مکونات در وی مکتوب و مندرج
و از تغیر و تبدیل مبدل محفوظ هرگاه نزد ما این نوع کتابی باشد که متضمن جمیع جزئیات باشد پس چگونه عالم باجزای
بالیه ایشان نباشیم و بر احیای آن قدرت نداشته باشیم و نه آنست که ایشان معترف باشند بَلْ كَذَّبُوا
بِالْحَقِّ بلکه بجهة عدم تفکر و تدبر تکذیب کردند و انکار ورزیدند بحقی که قرآنست یا محمد لَمَّا جَاءَهُمْ آنهنگام که آمد بدیشان
قرآن که در کمال اعجازست و یا محمد که صاحب معجزات و آیاتست فَهُمْ پس آن تکذیب کنندگان فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ در کاری
شوریده و مضطرب و بهم بر آمده چه گاهی قرآن را بسحر نسبت میدهند و وقتی بشعر و گاهی بافسانه و پیغمبر را زمانی
مجنون میگویند و گاهی کاهن و وقتی مفتری و اصلا بیک امر قرار نمیدهند و بیک جزو قائم نمی ایستند بجهة تحیر ایشان در امر
آن و فرط جهالت ایشان بحال او و بعد از آن اقامت دلیل میکند بر قدرت خود بر بعث بقوله أَفَلَمْ يَنْظُرُوا
آیا نمیکنند منکران بعث نظر إِلَى السَّمَاءِ بسوی آسمان که واقع شده فَوْقَهُمْ بر زبر سر ایشان که بمحض
قدرت كَيْفَ بَنَيْنَاهَا چگونه بنا کرده ایم و آنرا برگذشته طبقه بالای طبقه وَزَيَّنَّاهَا و بیاراستیم

بکواکب مانند ستارهای سیاره وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ و نیست مر آنرا فرجها و شکافها و آفریدن چیزی بدین عظمت
در فوق با حسن ترتیب و انتظام طباق بدون فرجه و رخنه و خللی و عیبی دلیلی واضح است بر کمال علم و حکمت ما پس بلا شبهه بر
بعث قادر باشیم و تکذیب کفار محض عناد باشد وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا و زمین را باز کشیدیم و گسترانیدیم بر روی آب
وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ و افکندیم در وی کوههای استوار و بلند مقدار تا بسبب ثقل آن زمین بر حالت خود قرار گیرد
و منقلب نشود مانند سفینه مملو از اثقال که بر روی آب قرار بگیرد وَأَنْبَتْنَا فِيهَا و برویانیدیم در زمین مِنْ كُلِّ
زَوْجٍ از هر صنف نبات بَهِيجٍ نیکو و آراسته و بهجت افزا یعنی کثیر الحسن و زینت موجب ابتهاج و مسرت ناظران
مانند انار لطیفه و اشجار خضره و نباتات ناظره و آنها را آفریدیم تَبْصِرَةً بجهة بینایی یعنی برای نظر کردن در آن
بدیده اعتبار و نگریستن بروجه استدلال وَذِكْرَىٰ و برای یاد کردن و پند دادن لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ مر هر بنده
باز گردنده بخدا و تفکر نماینده در بدایع صنع او تا علم بکمال علم و قدرت پیدا کرده معترف شود به بعث و نشور وَ
نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستادیم از جانب آسمان یا از ابر مَاءً مُبَارَكًا آبی با برکت و بسیار منفعت
فَأَنْبَتْنَا پس برویانیدیم بِهِ بآن آب جَنَّاتٍ بوستانها مشتمل بر اشجار انبوه و اثمار با شکوه وَحَبَّ
الْحَصِيدِ و دانه نباتی که از شأن آنست که محصود و درو کرده شود در وقت رسیدن چون گندم و جو و برنج و مانند آن
وَالنَّخْلَ و رسته گردانیدیم باران درختان خرما را بَاسِقَاتٍ در حالتی که بلند و کشیده بالا یا بار دارنده لَهَا
که مر آن درختانرا است طَلْعٌ نَضِيدٌ غلاف خرما که در هم پیچیده و بهم رسته است مراد تراکم شکوفه است یا کثرة
میوه و این همه را رویانیدیم رِزْقًا لِلْعِبَادِ برای روزی مر بندگان را وَأَحْيَيْنَا بِهِ و زنده گردانیدیم بدان آب
بَلْدَةً مَيْتًا زمین مرده را یعنی زمین خشک بی نبات پس همچنین که زمین را زنده گردانیدیم بآب كَذَٰلِكَ
الْخُرُوجُ همچنانست بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن شما و برخاستن و بصوب محشر حاضر شدن چه هر که
امعان نظر کند و نیک تامل کند در احیای دانه که مانند مرده است که در خاک مدفونست عالم خواهد شد بر اینکه
شخصی که بر اخراج آن قادر خواهد بود بر اخراج موتی از آن پس در تسلیه حضرت از تکذیب قوم میفرماید كَذَّبَتْ
قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح که اولاد شیث و قابیل بودند مر نوح را وَأَصْحَابُ
الرَّسِّ و یاران بئر کرده از سنگ از عکرمه روایتست که ایشان جمعی بودند که پیغمبر خود را که حنظلة بن صفوان بود

شهید کردند و در چاه افکندند و آنرا بسنگ پر کردند و اقوال دیگر درین باب در ما تقدم سمت ذکر یافته وَثَمُودُ و قوم
ثمود که تکذیب صالح را وَعَادٌ و گروه عاد هود را وَفِرْعَوْنُ و قوم فرعون موسی و هرون را وَإِخْوَانُ لُوطٍ و برادران
لوط لوط را و ذکر اخوان جهة آنست که ایشان از انساب او بودند و اصهار او وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و یاران ایکه شعیب را
و ایکه یعنی جنگلست وَقَوْمُ تُبَّعٍ و گروه تبع تبع را و حکایت قوم تبع در سورة الدخان مذکور شد كُلٌّ هر یکی از ایشان
كَذَّبَ الرُّسُلَ تکذیب کردند همه پیغمبران را فَحَقَّ وَعِيدِ پس واجب و لازم گشت وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودم از
عقاب یعنی عذاب بر ایشان نازل شد و هر گاه که مآل امم ماضیه که مکذب رسل بودند عذاب استیصال بود پس کفار قریش که
بمانند کار ایشان بر تکذیب است نیز هلاکت خواهد بود و بعد از ذکر وعید رد رجع بعید میکند که أَفَعَيِينَا آیا درمانده و عاجز
شده ایم بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بآفرینش اول و راه نیافتیم تا فرو مانیم بآفرینش ثانی که بعثت و کفار باین معترف نشده بَلْ هُمْ
بلکه ایشان بسبب وسواس شیطان فِي لَبْسٍ در شک و شبهه اند مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ از آفرینش که بعث و حشرست
پس از تهدید ایشان میفرماید که وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که ما آفریدیم انسانرا اعنی جنس آدمی را وَنَعْلَمُ و میدانیم
مَا تُوَسْوِسُ بِهِ آنچیز را که وسوسه میکند بآن نَفْسُهُ نفس او و مراد بوسوسه حدیث نفس است یعنی میدانیم آنچیز را
که از نفس حاضر است از مکنونات ضمایر و اسرار قلوب و خواطر صدور پس همه را بر وفق اعتقاد سزا خواهیم داد
وَنَحْنُ أَقْرَبُ و ما نزدیکتریم إِلَيْهِ بانسان مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ از رگ جان وی و این اقربیت نسبت
بعلم است نه بمکان و ورید رگیست که احاطه هر دو طرف گردن کرده و از دل رونده که قطع آن موجب موتست یعنی حقیقة
معنی آنست که علم او سبحانه بروجهی محیطست باحوال انسان که هیچ جز از خفایای صدور و اسرار قلوب بر وی مخفی نیست
که با ذات او سبحانه اقربست باو از رگ که حامل اوست و گویند که حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانیست پس این
کلام ایمایست باینکه حق تعالی از آن اقرب است پس بوی همچنانکه انسان هر گاه که خود را طلبد یابد هر گاه حق را جوید یابد و کریمه
اذا سئلک عبادی عنی فانی قریب و حدیث قدسی الا من طلبنی وجدنی که از احادیث قدسیه نبویست مخبر ازین معنی اند
و محققان در بیان آیه کریمه کلامی بلند و سخنی ارجمند است و آن اینست که هر گاه که کیفیت قرب جان را که پیوسته است بتن در
نتوان یافت قرب حق را که از جمیع کیفیات مقدس و منزه است چگونه ادراک توان کرد و بدانکه قرب حق به بنده بر دو
قسمست یکی عام که شامل جمیع مخلوقاتست و نکته و هو معکم اینما کنتم ایمایست بآن و دیگری خاص بعباد راهبر و سر و نحن اقرب

حال صح

بر خوریست از آن و گویند که معنی آنست که ما بعلم و قدرت و حفظ نزدیکتریم بآدمیان از حبل الورید نسبت با ایشان و این اقرب با
با آدمیان محققست إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ در حینی که فرا گیرند دو فرشته که فرا گیرنده اقوال و اعمال ایشانند و آن را
در نامه مینویسند و محافظت میکنند این کلام مشعر است بآنکه او سبحانه از استحفاظ ملکین مستغنیست چه او مطلع است بر آنچه بر
ملکین پوشیده است از اخفای خفیات لیکن تسلیط ایشان بر حفظ اعمال انسان بجهة حکمتیست که مقتضی است آن زیادتی
لطف او سبحانه است بر بندگان در اجتناب نمودن ایشان از سیئات و رغبت نمودن در حسنات و میتواند بود که او
متعلق بیخبر باذکر یعنی یاد کن ای محمد چون فرا گیرند دو فرشته که فرا گیرنده اعمال و اقوال اند یکی از ایشان عَنِ الْيَمِينِ
از طرف راست ایشان نشسته وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ و دیگری از جانب چپ وی نشسته مراد بقعید ملازم است یعنی ایشان
ملازم انسانند و اصلا جدا نمیشوند از ایشان مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ بیرون نیفکند آدمی از دهن خود هیچ سخنی یعنی هیچ حرف
تکلم نشود إِلَّا لَدَيْهِ مگر که نزدیک او باشد نزدیک آن قول رَقِيبٌ عَتِيدٌ نگهبانی مهیا و آماده پس نزد این حال
اقوال او را در نامه اعمال مینویسند و مرویست که حفظه چهار فرشته اند دو در روز و دو در شب موکلند و امیر المؤمنین ع
روایت کرده از حضرت رسالت ص که بدرستی که جای نشستن دو فرشته تو بر هر دو دندانهای پیشین تست که یکی بر
راستست و دیگری بر چپ زبان تو قلم ایشانست و آب دهن تو مداد ایشان و تو جاری میشوی یعنی بی ملاحظه میگویی هیچ
ترا بکار نمی آید و بتو فایده نمیرساند و از خدا و از ایشان شرم نمیداری و در حدیث دیگر واقع شده پاک گردانید
دهنهای خود را بطعام حلال زیرا که دهنها محل سکون آن دو فرشته است که نگهبان و نویسنده اعمال شما اند و مداد ایشان
آب دهان است و قلم ایشان زبان و نیست هیچ چیز تلختر و دشوارتر بر ایشان از زیادتی طعام یعنی طعامهای آلوده ابو امامه
روایت کرده که از حضرت رسالت شنیدم که فرمود کاتب حسنات بر دست راست آدمیست و کاتب سیئات بر دست چپ
وی و فرشته دست راست امیرست چون از بنده حسنه صادر شود کاتب حسنات یکی را ده بنویسد و چون سیئه بکند فرشته
دست چپ را گوید منویس شاید که بتسبیح خدا اشتغال نماید و بیمن آن مغفور گردد و یا از آن پشیمان شود و استغفار
کند پس هفت ساعت مانع نوشتن او شود و بعد از آن یک سیئه بر او بنویسد از امام حسین ع مرویست که این دو فرشته
از بنده دور نمیشوند مگر وقت قضای حاجت و خلوت و ابو هریره از رسول روایت کرده که هیچ صحیفه که هیچ صحیفه بر خدای
عرض نکنند که در اول و آخر آن نیکویی باشد الا که او سبحانه فرماید که آنچه در میان این دو طرفست بوی بخشیدم انس روایت کند

از آنحضرت که چون بنده از بندگان مؤمن فوت شود آن دو فرشته گویند که بارخدایا قبض روح فلان بنده مؤمن فرمودی ما
بکجا رویم و بچه امر مامور شویم خطاب آید که ای آسمان و زمین مملوست از فرشتگان و آدمیان و [illegible] و همه بعبادت
مشغولند شما بر سر قبر این بنده مؤمن روید و بتسبیح و تهلیل و تکبیر من اشتغال نمایید و ثواب آنرا در نامه حسنات او مینویسید تا
روز قیامت و ازینجا معلوم شد که این دو فرشته حافظ بنده اند و کاتب اعمال وی تا هنگام مرگ وَجَاءَتْ سَكْرَةُ
الْمَوْتِ و بیاورد بیهوشی مرگ یعنی حاضر سازد و شدة موت که زایل کننده عقل است بِالْحَقِّ امر درست راست که کتب
الهی بآن ناطق است و انبیا بآن مبعوث مراد امر آخرتست از بعث و نشور و غیر آن از احوال معاد و میتواند بود که مراد از حق
کشف حال بنده بود از سعادت و شقاوه وی و نزد آن حال ملائکه گویند که ذَٰلِكَ این مرگ مَا كُنْتَ آن چیزیست که بودی تو در
زمان حیوة مِنْهُ تَحِيدُ از آن میل میکردی و میگریختی یعنی میترسیدی و مکروه میشمردی وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده شود
در صور نوبت دویم و بدین نفخه همه مردمان زنده شده از قبور بیرون آیند و ملائکه گویند بایشان که ذَٰلِكَ و وقت این
نفخ يَوْمُ الْوَعِيدِ روز وقوع آنچیزیست که خلق را از آن وعید میکردند و میترسانیدند تا بعمل صالح مشغول شده از برای
این روز مستعد گردند وَجَاءَتْ و بیاید درین روز در عرصه محشر كُلُّ نَفْسٍ هر شخصی از مکلفان مَعَهَا در حالتی
که با او باشد سَائِقٌ راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب راند وَشَهِيدٌ و گواهی یعنی فرشته دیگر که برای اعمال [illegible]
او گواه باشد گواهی میتواند بود که یک فرشته بود که جامع این هر دو صفت باشد یا سابق کاتب سیئات باشد و شهید کاتب حسنات
و بر هر تقدیر مراد از سابق و شهید فرشته است و نه از شاهد انکار را از محمد بن سلمه باسناد از یحیی بن عبد الرحمن ازرق از [illegible] بن زید
از [illegible] از جعفر ابن حکیم از ام سلمه زوجه حضرت رسالت ص که وی گفت من از رسول خدا شنیدم که فرمود مراد از سابق درین
آیه منم و مراد از شهید علی ابن ابی طالب ع و این روایت از طریق اهل سنت نیز ثابت و محقق است و فرقه شیعه درین مقام منفرد
نیستند پس بر ارباب طباع سلیمه و اذهان مستقیمه واجب و متحتم است که طریق عناد و عصبیت جاهلیت را بگذارند و قدم در
طریق انصاف نهند و ابلیس تقلید را بقواطع عقلیه بقتل آرند و علی ابن ابی طالب را ع چون سایر صحابه نپندارند و از
حکم و متابعتش رو نگردانند و یقین شناسند که تخم محبت او در مزارع دلهای مؤمن رستگار است در موقف حساب سبب محو
سیئات و موجب رفع درجات نزد حضرت رب الارباب و باعث خلاصی از خطاب این عتاب که لَقَدْ كُنْتَ بدرستی که
بودی تو در دنیا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَٰذَا در بیخبری ازین روز فَكَشَفْنَا عَنْكَ پس برداشتیم از پیش دیده تو غِطَاءَكَ

بپوشش غفلت ترا با امور خود آشنا نبوده بودی معاینه دیدی فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ پس دیده تو امروز بسبب رفع غطا و کشف حجاب
حَدِيدٌ تیز است در دیدن آنچه نمیدید از احوال معاد یعنی از روی یقین آنرا دیدی بدون شایبه شک و شبهه از ابن عباس نقلست
که خطاب کافر است که منکر بعث بود یعنی بودی در دنیا در بیخبری و غفلت و اصلا باین نمیگرویدی و یاد آن نمیکردی وَقَالَ قَرِينُهُ
و گوید در آن روز همنشین او یعنی فرشته در دنیا که بروی گواه باشد هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ اینست آنچه نزد من مهیا و آماده است
یعنی نامه اعمال او و گویند مراد او از قرین شیطانست که در اغوا و اضلال که برو مسلط بوده که قوله تعالی نقیض له شیطانا فهو له قرین یعنی
شیطان او در آن روز اشارت باو کرده با ملایکه گوید که این جزیست که نزد منست یعنی در تحت تصرف منست و بسبب اغوا و اضلال
من آماده برای دوزخ و قول از امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام منقولست از جانب حضرت سبحانی و شنیده این خطاب است که
أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ بیفکنید در دوزخ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ هر ناگرویده ستیزه کننده در امر حق مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ بسیار منع کننده
مر خیر را یعنی باز دارنده مال از حقوق واجبه مُعْتَدٍ در گذرنده از حدود الهی و معاداة نماینده با اهل آن مُرِيبٍ
بسیار شک آرنده در وحدانیت خدا و در روز جزا الَّذِي آنکسی که جَعَلَ کرده است یعنی شریک ساخت مَعَ اللَّهِ با خدا الذی
إِلَهًا آخَرَ خدای دیگر را فَأَلْقِيَاهُ پس در افکنید او را فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ در عذاب سخت از محمد ابن تمیم الواسطی
روایتست که شریک بن عبدالله گفت رفته بعیادت سلیمان اعمش رفته بودم در مرض الموت وی ناگاه ابوحنیفه و ابن ابی لیلی
و ابن شبرمه در آن مجلس حاضر شدند و باعمش گفتند یا ابا محمد تو بآخرت نزدیک شدی باید که استغفار کنی و از ذنوب
پشیمان شوی و از آکاذیب و اقاویل باطل که ناقل آن بودی باز گردی و از آن پشیمان شوی بعد از آن باو گفتند که تو در حق علی
ابن ابی طالب نقل مینمودی و در محبت او بسیار افراط میکردی و اخبار بسیار از معجزات و در شان او ایراد میکردی و مردم
را ازین امر و کذب در وادی هلاکت می انداختی و برا ازین همه شکوه اول احسن بود پس بایستی که ازین همه توبه کنی که
صلاح امور آخرت تو در آنست اعمش چون این سخن از ابوحنیفه شنید با اصحاب و اقارب خود توجه فرمود و گفت مرا
بنشانید و بر جایی تکیه دهید ایشان او را بنشاندند و تکیه دادند فرمود که ای ابوحنیفه بدان و آگاه باش که ابو متوکل
ناجی مرا خبر داد از ابوسعید خدری که گفت من از رسول خدا شنیدم که فرمود چون روز قیامت خطاب رب الارباب
در رسد که یا محمد یا علی القیا فی النار من ابغضکما و ادخلا الجنة من احبکما فیمضی علی شفیر جهنم فیقول هذا لک و هذا لی و ادخلا
و هو قوله تعالی القیا فی جهنم کل جبار عنید یعنی ای محمد و علی هر که خدا و ند شما را دشمن داشته است در دار دنیا او را

بدوزخ اندازید و اگر محبت و مودت شما شیوه و شعار او بوده و در طریق ثابت قدم بوده او را در بهشت در آرید پس برادر
من علی ابن ابی طالب بنا بر فرموده برین قیام نماید و بکنار دوزخ برود و گوید این جهنم بگیر این را که از تست و این را بگذار
که از منست و آیه القیا فی جهنم باین صفت که مذکور شد یعنی بیفکنید ای محمد و علی بجهنم هر کافر بنبوة و عنید بولایت ابوحنیفه چون
این سخن بشنید از اعمش با اصحاب خود گفت که ازین مجلس برخیزید تا از وی ازین عظیم تر بگوش شما نرسد پس ابوحنیفه
با اصحاب خود و از آن مجلس برخاست و مغموم و مهموم از آنجا بیرون آمد و مجاهد از طریق اهل سنت و جماعت روایت کرده از
ابوعبدالله عباس که حضرت رسالت مرا وصیت کرد که ای پسر عباس بر تو باد که دوستی علی ابن ابی طالب و متابعت
او اختیار کنی و در اقوال و افعال پیروی او کنی که نطق او عین صوابست و متابعت او سر نپیچد و مطیع و منقاد او باشد
و وای بر آن مدبر شقی که با او مخاصمه کنند و کینه او در دل خود راه دهد و در طریق مخالفت وی سلوک نماید و باید و از او
مشغول شو ای ابن عباس بدان و آگاه باش که در روز قیامت مفاتیح جنت و نار در دست علی ابن ابی طالب باشد
پس اهل جنت بامر او در بهشت در آیند و اهل دوزخ بامر او معاقب و معذب شوند و در تفسیر اهل البیت نیز آمده که فردای
قیامت محمد و علی بر صراط بایستند و مقاسمه مردمان نمایند پس کار امت را بتفویض امیرالمؤمنین کند تا وی دوزخ را
گوید هذا لی و هذا لک خذیه فانه من اعدائی و ذریه فانه من احبائی این دوزخ این را بگیر که از دشمنان
منست و آنرا و اگذار که از دوستان منست و در کشف الغمه مذکور است که حارث همدانی که از جمله محبان و یکجهتان
امیرالمؤمنین بود با اصبغ بن نباته و جمعی از شیعیان نزد حضرت آمد و چون تشنه بیماری و پیری بخود می پیچید و در حالت مشی
عصا را در دست گرفته خود را بر زمین میکشید آنحضرت چون وی را بدان حالت فرمود ای حارث خود را چگونه می یابی گفت
یا امیرالمؤمنین باین حالت رسیده ام و اجلم نزدیک آمده و مع ذلک مخاصمه اصحاب رنج مرا زیاده ساخته و بسبب
آن آتش اضطراب در کانون سینه من مشتعل شده آنحضرت فرمود که مخاصمه اصحاب در چه بابست حارث گفت
در باب محبت و ورزیدن و عداوت کردن با تو چه بعضی مبغض غالی اند و برخی مفرط غالی اند و جماعتی متردد و متشکک
در اکثر بر محبت اقدام نمایند یا از آن باز ایستاده میل بعداوت کنند آنحضرت فرمود که ای حارث کلام اهل اختصام را
قبول مکن و آنچه من بتو میگویم فرا گیر و بدان عمل کن بدانکه بهترین شیعه من کسانی اند که بر حد اوسط اند باید که غالی
با از پایه محبت پایین نهاده و از مرتبه افراط تنزل نموده با ایشان راجع شود و غالی از عداوت در گذشته و بر رفاقه

او شکاری از عقاب
پس نکو گفت آن بنده
روشن رای که از
راه او بیرون نرود
و از فرمان هیچ

کو
حارث

محبت متصاعد شده خود را بایشان رساند حارث گفت به ازین کشف انجیعی نوما و زنگ شک و ریب از قلوب ما بزدا[illegible]

تا ما را بصیرتی درین امر حاصل شود و شایبه التباس رفع گردد انحضرت فرمود که ای حارث بدان و آگاه باش که دین حق

بر حال شناخته نمیشود بلکه بایه حق و علامت یقین معلوم میگردد پس حق را بشناس تا باهل حق مهتدی شوی پس سخن حق

احسن کلام است و مظهران جهاد کننده در راه ملک علام و من ترا بحق ارشاد میکنم و راه راست و درست را بتو مینمایم

پس آگاه باش از اینکه دربابی و اصحاب خود را که عقول زکیه دارند ازین خبر ده و بدانکه من بنده خدایم و برادر رسول خدایم و صدیق

وی چه من تصدیق رسول کرده ام در حینی که هنوز روح بجسد آدم در نیامده بود و بعد از بعثت انحضرت نیز اول کسی که تصدیق

بوی نمود من بودم پس من اولیم باین نتیجه اعتبار و اول حال که آدم از کتم عدم قدم بصحرای وجود نهاده بود مصدق حضرت

خاتمیت بودم و تصدیق وی نمودم و آخر باینو چه که در آخر کار که وی مبعوث گشت پیش از همه کس بوی ایمان آوردم

و تصدیق قول و فعل وی کردم و من اخص خواص ویم و اخلص خلصای ویم و ولی و وصی وی و صاحب نجوای وی

وی بمن داده اند فهم کتاب و فصل خطاب و علم قرآن و اسباب هزار مفتاح علوم در خاطر من بودیعت نهاده اند

که هر مفتاحی از آن فتوح هزار باب از علم و هر بابی از منقضی هزار هزار عهد موید شده ام باد راک لیلة القدر

و آن دانا گشته و قدر آنرا دریافته و این صفات پسندیده مخصوص است بمن و ذریت طاهره من مادام که لیل و نهار باقی باشند

و فلک دوار بر مراد خود جاری و بشارت میدهم ترا ای حارث که مرا شناسنده دوست و دشمن خودم در مواضع

معینه که آن نزد ممات و نزد صراط و نزد مقاسمه حارث پرسید یا امیر المؤمنین مقاسمه چه چیز است فرمود مقاسمه

عبارتست از تقسیم بندگان از برای بهشت و دوزخ پس در روز قیامت بعضی مردمانرا تعیین خواهم کرد برای دخول

نیران و جماعتی را از برای در آمدن در روضه جنان و در آنروز بآتش خطاب خواهم کرد که این را تو فرض بر ساز

که دوست منست و این را بگیر که دشمن منست پس دست حارث را بگرفت و فرمود ای حارث من دست ترا گرفته ام

بر آن طریق که رسول خدای دست مرا گرفته بود در روزی که شکایت حاسدان قریش و منافقان بوی عرض میکردم پس

او فرمود ای علی چون روز قیامت شود من معتصم شوم بعروة الوثقی و حبل متین تعالی و دست اعتصام در دامن کبریای

وی زنم و تو اعتصام نمایی بحبل المتین من و ذریه مطهره تو متمسک شوند بحبل متین تو و شیعیان شما نیز متمسک

شوند بحبل متین شما پس هر انعامی و تفضیلی که حق تعالی با نبی خود کرامت فرماید نبی بهمان طریق در حق وصی خود

بجا آورد

بجا آورد و وصی نیز بهمین نهج درباره اهل بیت خود سلوک کند و اهل بیت نیز بهمین طرز با شیعیان خود عمل نمایند پس ای

حارث این سخن را نیک محافظت نمای که قطره ایست از بحار و اندکیست از بسیار پس سه بار تکرار فرمود که تو با انکسی

خواهی بود که او را دوست داشته باشی و مر ترا خواهد بود آنچه طلب او کنی از حق تعالی انرا جزیل و ثواب عظیم حارث بعد از

استماع این مقال شادان گشت و نزد انحضرت برخواست و گفت هیچ باک ندارم که من بمرگ رسم یا مرگ بمن رسد

و سید حمیری که از اصحاب کبار امام جعفر صادق است درین باب چند بیت گفته که اول آن اینست که قول علی لحارث

عجب کم ثم اعجوبة له حملا یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا و مضمون این ابیات اینست که قول علی که

امری غریب و عجیب است خطاب بحارث همدانی کرده گفت ای حارث هر که بمیرد مرا می بیند خواه مؤمن باشد و خواه منافق

و مرا می شناسد و من او را می شناسم بصفت او و رسم او و آنچه کرده و تو نزد صراط مرا بشناسی پس مترس از لغزیدن

پای و بر در آمدن ترا آب سرد دهم در حالتی تشنه باشی خیال کنی که شربت عسل است که میخواهی و بدوزخ بگویم در

حینی که ترا باز دارند در موقف حساب که باز گذار او را و او را نزدیک او مگرد چه حبل متین او بحبل متین وصی رسول خدا

متصل است پس عاقل آنست که بعد از تامل درین اخبار صحیحه و احادیث موثقه دیده اعتقاد را بکحل الجواهر ولای

اهل البیت مکحل سازد و دست اعتصام در دامن محبت ایشان زند تا بسبب آن بذروه اعلی جنان و فضای راحت

افزای روضه رضوان رسد و از ورطات مخوفه و مهالک مخوفه خلاص شود و ایمن گردد از انکه در آنروز نزد

القای وی بنار با قرینی که متصل او بر طریقه مخاصمه پیش گیرد و گوید مرا گناهی نیست بلکه گناه قرین منست که مرا گمراه

ساخت و از طریق مستقیم و منهج قویم منحرف گردانید قال قرینه گوید همنشین وی یعنی دیوی که در دنیا با وی

بوده ربنا ما اطغیته ای پروردگار ما من او را طاغی نساختم و از طریق حق بیرون نبردم او را و لکن کان و لکن او

بود فی ضلال بعید در گمراهی دور و دراز و باختیار خود از طریق حق برگشته و در وادی ضلالت سلوک نمود

و با گراه و اجبار او را بر ضلالت نداشتم و مثل اینست قوله تعالی حکایة عنه و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم

فاستجبتم قال گوید حق تعالی در جواب مخاصمان که لا تختصموا لدی مخاصمه مکنید نزد یکدیگر که هیچ فایده بر آن

مترتب نخواهد شد و قد قدمت الیکم و بدرستی که از پیش فرستادیم بسوی شما بالوعید وعید خود را یعنی

قبل ازین در دنیا در کتب خود و بر السنه رسل خود اعلام کرده بودم انجزای که موجب اند از شما بود از زین روز

السر

پس درین روز مخاصمه شما مستلزم حجت نخواهد شد بر من و عذر شما درین باب مسموع نه مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ تغییر داده
نمیشود نزدیک من گفتاری که موعود به است بلکه همه شما را بر وفق وعده که داده بودم در دنیا جزا خواهم داد بدون تغییر و تبدیل
وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ و نیستم اصلا ستم کننده مر بندگان خود را که بدون استحقاق عذاب شما را عقاب کنم پس تغییر
داده نشود گفتار و وعده من يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ در روزی که گوید خدای دوزخ را و یاد کن ای محمد روزی را که بدوزخ خطاب کند
هَلِ امْتَلَأْتِ آیا پر شدی از کفار و عصاه و حفص بصیغه متکلم میخواند یعنی روزی که گوییم بدوزخ که آیا پر شدی از اهل کفر
و عصیان وَتَقُولُ و گوید دوزخ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ آیا هیچ زیادتی هست یعنی زیاده کن و جوقی دیگر کافر با بوی فرست تا
پر شود و صاحب مجمع گفته که در تکلم جهنم چند وجه است یکی آنکه بجهت فرط وسعت عظمت جهنم را نطق دهند که کسی او را گوید آیا پر شدی
او گوید پر شدم و هنوز در من سعت بسیار هست دوم آنکه خدای تعالی تکلم در وی خلق فرماید تا با یقول متکلم شود سیم آنکه حقیقة خطاب
بخزنه دوزخ است و اسناد آن بدوزخ بر سبیل مجاز یعنی ای خازنان دوزخ از کفار و عصاه پر شد خزنه گویند در تمامی مرتبه هست
و در روایتی که انس و ابوهریره و عبدالله عباس از پیغمبر روایه کرده اند که حق تعالی فردای قیامت امر کند بخزنه دوزخ تا کفار و فساق
را بدوزخ رانند دوزخ ایشان را فرو خورد و دیگر طلب کند و زیاده از آن خواهد پس حق تعالی قدم را در دوزخ نهد و دوزخ
پر شود و با هم آید و متعاصر گردد و گوید بس بس تا چنان شود که جای سوزنی نماند مراد بقدم گروهی اند که علم الهی در ازل تقدم
گرفته بر کفر و عدوان و طغیان و عصیان ایشان و ابو حاتم از عبدالله مبارک منقول است و از وهب منبه مرویست که مراد از قدم
قومی اند که حق تعالی ایشان را از آدم خلق کرده سر ایشان چون سر کلاب و ذئاب و اعضای ایشان چون اعضای بنی آدم و ایشان
همه کافر بوده وعده ایشان جز خدای نداند و بعد از ذکر وعید کافران و عاصیان در وعده مومنان خبر داده که وَأُزْلِفَتِ
الْجَنَّةُ و نزدیک کرده شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران غَيْرَ بَعِيدٍ در مکانی که دور نباشد یعنی چنان
نزدیک بود که متقیان درجات خود را در وی بعینها در آن مشاهده کنند و انهار و اشجار و قصور و ازواج طیبه و غلمان و البسه
فاخره مزینه بدر و یاقوت و زمرد و عقیق آن معاینه بینند پس ملایکه ایشان را گویند که هَذَا این ثواب عظیم مَا تُو
عَدُونَ آنچیزیست که وعده داده شده بودید در دنیا لِكُلِّ أَوَّابٍ بدل للمتقین است یعنی بهشت را نزدیک کرده اند
برای هر تسبیح کننده و مجاهد گفته که اواب کسیست که بسیار یاد کننده گناه خود در خلوت و مرتبه بهشت خورنده و توبه کننده از آن
حَفِيظٍ نگهدارنده حدود و شریعت و رعایت کننده امر و نهی و نزدیک کرده شده بهشت را مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ

برای هر که بترسد از خدای در حالتی که غایب شد از مشاهده عذاب یا در غایبانه مردم از خدای ترسان باشد و مطیع از امر و نواهی آن
وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ و بیاورد دل بازگشته بحق یعنی روی بطاعت آورده و سر باز زند از معصیت پس ملایکه گویند ایشان را
ادْخُلُوهَا در آیید در بهشت بِسَلَامٍ در حالتی که سالم باشید و ایمن از زوال نعمت ذَلِكَ این وقت حلول که مقارن
سلامتیست يَوْمُ الْخُلُودِ روز تقدیر خلود است یعنی جاودان ماندن چه بعد از این مرگ نخواهد بود پس بطریق خطاب
بغیبه میفرماید لَهُمْ مر ایشان راست یعنی مر اهل بهشت را مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند از انواع نعم و اصناف لذت فِيهَا
در بهشت وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ و نزد ماست زیادتی از آنچه اراده میکنند و آنچیزیست که هرگز در دل ایشان خطور نکرده و هیچ
چشم ایشان ندیده و گوش ایشان نشنیده یا مراد به مزید اعطای زیاده نعمت بر قدر استحقاق ایشان مرویست که ابری
از فرمان حضرت عزت بر بالای سر اهل جنت مرور کند و حور العین را بر ایشان بباراند آنگه حور العین با ایشان گویند که مائیم مزیدی
که حق فرموده که لدینا مزید و بعد از آن در انذار کفار خبر داده که وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ و بسیار هلاک کردیم پیش از ایشان
یعنی پیش از قوم تو که کفار مکه اند مِنْ قَرْنٍ از اهل روزگار هُمْ أَشَدُّ که ایشان سختتر بودند مِنْهُمْ از کفار مکه بَطْشًا
از روی قوت و توانگری و غنا و قوت و توانگری گذشته قبیله و عشیره مانند عاد و ثمود و غیر آن فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ پس راه
بریدند در شهرها با شدت قوت که داشتند در شهرهای بسیار و سفر کردن در آن بقصد تجارت و کسب مال و متاع هَلْ مِنْ مَحِيصٍ
آیا هیچ بود مر ایشان را گریزگاهی از مرگ یا عذاب نجات إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در آنچه مذکور شد درین سوره
لَذِكْرَى هر آینه پندی و یادکردنیست لِمَنْ كَانَ لَهُ مر کسی را که هست مر او را قَلْبٌ دلی یعنی متفکر در اخبار مذکور چه کسی
که متفکر و متدبر نیست بمنزله شخصیست که بی قلب است و از ابن عباس مرویست که مراد از قلب عقلست تسمیه آن بقلب بجهت
آنست که دل محل عقلست و علم و فهم و ذکر است از شبلی منقولست که کسی که بموعظه قرآن منتفع میشود دل او همیشه با خدای
باشد و طرفة العینی از او غافل نباشد أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ یا کسی که القای کند یعنی فرا دارد گوش خود را بمواعظ قرآنی
و نصایح قرآنی و بطریق اعتبار آن را بشنود وَهُوَ شَهِيدٌ و او حاضر باشد بذهن خود یعنی دلش بند کرده و فکر آنچه میشنود
مشغول باشد تا فهم آن کند نزد استماع آن چه کسی که ذهن او حاضر نباشد در حکم غایبست و استماع او بجز از عدم بجهت عدم
ترتب فایده بر آن محققان گفته اند که القای سمع بوقت شنیدن قرآن چنان باید که گویا از پیغمبر میشنود و پس در فهم ترقی نماید
و چنان داند که از جبرئیل استماع میکند و بعد از آن ازین مرتبه بلندتر برد و چنان پندارد که از خدای میشنود از امام جعفر صادق

مرویست که تکرار قرآن میکردم تا وقتی که از متکلم شنیدم و شمیع که یکی از روات اهل بیت روایت کرده که روزی دو شتر
با صورتی زیبای برسم هدیه بخدمت حضرت رسالت آوردند آنحضرت باصحاب گفت که از شما کیست که دو رکعت نماز بگذارد
بوجهی که در آن نماز اصلا دل او مشغول بامور دنیا نشود تا من یکی ازین دو ناقه را باو دهم پس شاه اولیا برخواست و بنماز مشغول
و بعد از فراغ از آن جبرئیل فرود آمد که حق تعالی میفرماید که یکی ازین دو شتر را بعلی ابن ابی طالب ده چنانکه وعده داده حضرت
فرمود که یا جبرئیل علی در تشهد بخاطرش رسید که از آن دو شتر هر کدام بهتر و فربه تر باشد میخواهم که بگیرم بهر و این امر
تعلق بدنیا و این فکر منافی شرط نیست جبرئیل فرمود یا محمد فکر علی امریست متعلق بامور آخرت زیرا که مقصود وی ازین
فکر آن بود که این شتر را فی سبیل الله تصدق کند و هیچ شکی نیست که آنچه در راه خدا تصدق کنند اکمل آن موجب ثواب
تام و انقص آن موجب نقصان عام است که لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون پس حضرت بعد از استماع این کلام از جبرئیل آن
هر دو شتر را بعلی ابن ابی طالب بخشید چون این امر برین منوال واقع شد حق تعالی این آیه فرستاد که ان فی ذلک لذکری
لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید یعنی درین عمل که از علی ابن ابی طالب صادر شده از سر اخلاص موعظه و نصیحت
کلیست آنکسانی را که ایشان هوشمندان باشند و انصاف شیمه و شیوه ایشان بوده بخن آورده اند که یهودان بنا بر عقیده
باطله خود میگفتند که حق تعالی بعد از آنکه در شش روز آسمان و زمین را آفرید در روز شنبه استراحت فرمود و تخت را بر پشت
باز داد حق تعالی بجهت رد قول ایشان فرمود که ولقد خلقنا السموات والارض و بدرستی که بیافریدیم آسمان و زمین
وما بینهما و آنچه در میان آنهاست از بحار و جبال و اشجار و غیر آن فی ستة ایام در مقدار شش روز که آن از
یکشنبه تا شنبه وما مسنا و نرسید ما را در آفرینش آن من لغوب رنجی و ماندگی تا بسبب آن استراحت کنیم
در روایت آمده که رنگ روی حضرت رسالت صلعم بعد از استماع این قول از یهود سرخ گشت حق تعالی در عقب آن فرمود که
فاصبر علی ما یقولون پس شکیبایی کن برآنچه میگویند یهودان از تکذیب و بهتان چه کسی که بر خلق عالم قادر باشد
بدون ماندگی البته قادر خواهد بود بر انتقام کشیدن از یهودان در دنیا و عقبا وسبح و تنزیه نمای او سبحانه را از عجز
و ماندگی و اکثر مفسران التسبیح را بمعنی صل تفسیر کرده اند یعنی نماز گذار بحمد ربک در حالتی که آن نماز مقرون باشد
بستایش پروردگار تو یا آنچه تو انرا تفسیر نمود یعنی باید که نماز تو مشتمل بر حمد قبل طلوع الشمس پیش از برآمدن
آفتاب که محل نماز بامداد است وقبل الغروب پیش از فرو شدن آن که وقت نماز ظهر و عصر است ومن اللیل

فسبحه و بعضی از شب تسبیح کن او را که محل نماز خفتن است و نزد بعضی نماز تهجد است وادبار السجود و دیگر تسبیح کن
او را در اعقاب سجود یعنی نمازهای واز امیرالمومنین ع منقولست که مراد از ادبار السجود دو رکعت نماز است بعد از مغرب
چنانکه مراد بادبار النجوم دو رکعت نماز صبح است و این قول از حسن بن علی ع و حسن بصری و شعبی نیز روایت شده و در آثار آمده که
هر که دو رکعت نماز بگذارد بعد از نماز شام پیش از آنکه سخن کند در رکعت اول فاتحه و قل یا ایها الکافرون و در دوم فاتحه و قل
هو الله احد جای او را در علیین بنویسند و از ابن عباس و مجاهد نقلست که مراد تعقیب صلوة یومیه است واستمع
ظاهر خطاب بحضرت رسالت است و مراد امت اند یعنی بشنو آنچه ترا خبر میدهیم از احوال قیامت یوم ینادی المناد
و روزی که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل من مکان قریب از جایی که نزدیکست بآسمان مراد صخره بیت المقدس است
که از همه زمین بدو از ده میل و بروایتی هیجده میل بآسمان نزدیکتر است و گویند که قرب نسبت بجمیع ارض است زیرا که این موضع
وسط ارض است پس آواز اسرافیل بر بالای آن بهمه اقطار زمین خواهد رسید و از هیچ موضع دور نخواهد بود و در خبر است
که اسرافیل بر بالای آن صخره انگشت در گوش کند و گوید ای استخوانهای پوسیده شده و ای پیوندهای از هم گسسته و ای
گوشتهای ریزیده و ای مویهای پراکنده خدا شما را امر میکند که جمع شوید برای قضا و جزا یوم یسمعون الصیحة بدل از یناد
یعنی استماع این قول کن که روزی که بشنوند مردمان آواز مهیب عظیم را یکبار بالحق بانچه که درست است یعنی از
برای جزا و گویند جبرئیل نافخ صور است و اسرافیل منادی اهل قبور و بر هر تقدیر چون بشنوند صیحه را گویند که ذلک یوم
الخروج این روز بیرون آمدنست از قبرها بموقف حساب یوم الخروج اسمیست از اسمای قیامت انا نحن
نحیی بدرستی که ما زنده میکنیم مردمان را یعنی نطفه مرده را حیوة می بخشیم در دنیا ونمیت و میمیرانیم ایشانرا در آن
والینا المصیر و بسوی ماست بازگشت ایشان یعنی بار دیگر ایشانرا برای حساب و جزا زنده سازیم یوم تشقق
الارض روزی که بشکافد زمین و دور شود عنهم از ایشان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبور سراعا شتا
بندگان بسوی ندا کننده خود بی تاخیر و مهلت ذلک این احیای ایشان از قبور حشر برانگیختنی است و جمع
کردنی علینا یسیر که بر ما آسانست باوجود تباعد دیار و قبور و تفرق اجزای ایشان بعد از آن جهت تسلیه
حضرت فرمود که نحن اعلم ما داناتریم بما یقولون بآنچه میگویند کافران از انکار قیامت و جحود وحدانیة و
نبوة و سخنان ناسزا در حق حضرت رسالت وما انت علیهم بجبار و نیستی تو بر ایشان مسلط که بجبر و قهر

اینان را بر ایمان داری بلکه بر تو همین تبلیغ است و ترغیب و ترهیب ایشان فَذَكِّرْ پس پند گوی بِالْقُرْآنِ بمواعظ قرآن
مَنْ يَخَافُ کسی که بترسد وَعِيدِ از آنچه وعده کرده‌ام از عذاب در روز حساب چه خایف بموعظه منتفع میشود
نه کسانی که بر کفر اصرار نموده‌اند و در جحود و انکار افزوده

سورة الذاريات

ابی بن کعب از حضرت رسالت روایت
کرده که هر که این سوره را بخواند بعدد هر بادی که در دنیا جسته و بجهد حق تعالی ده حسنه در نامه اعمال او بنویسد و ده سیئه
محو نماید و او را پاداش دهد و از امام جعفر صادق منقولست که هر که سورة الذاريات را در شب یا در روز بخواند حق تعالی معیشت او را
باصلاح آورد و روزی را بر او فراخ گرداند و نوری در قبر او بیافریند که تا روز قیامت قبر او بآن نور منور گردد و چون حق تعالی
ختم سوره قاف نمود بوعید افتتاح این سوره را نیز بتحقیق وعید نمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
وَالذَّارِيَاتِ سوگند به پراکنده کنندها یعنی بادهایی که پراکنده سازنده ابرها یا خاک یا غیر آن یا بملایکه که پراکنده
کننده ابرند یا بزنانی که بجهت کثرت ولادت پراکنده کننده اولاد اند ذَرْوًا پراکنده کردنی فَالْحَامِلَاتِ پس بردارندگان
یعنی ابرهایی که بردارنده‌اند وِقْرًا بار گران را که باران است یا ملایکه که حامل بر گران اند یا زنانی که حامل جنین اند فَالْجَارِيَاتِ
پس روندگان یعنی کشتیها که جاری اند در دریا یا کواکب سبعه سیاره که آن شمس و قمر و زحل و مشتری و مریخ و زهره
و عطارد است و هر یک منازل خود سیر میکنند یا بادها که از مهب خود جاری میشوند يُسْرًا بجهت آسانی فَالْمُقَسِّمَاتِ
پس قسمت کنندگان یعنی فرشتگان که تقسیم کننده‌اند أَمْرًا کاری را که مأمور ایشانست مراد امور امطار و ارزاق و
آجالست که حق مأمور ایشان کرده و بروایت مجاهد مراد چهار فرشته مقرب اند که متولی تقسیم امر عباد اند جبرئیل بغلظ
و میکائیل برحمت و عزرائیل بقبض ارواح و اسرافیل بنفخ صور طبرسی از ابن عباس و مجاهد نقل کرده که روزی امیر المؤمنین
بر منبر کوفه خطبه میخواند در اثنای کلام فرمود که بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید که علم از میان مردم برطرف میشود
و اگر کسی بابد که طلب قبض نماید ابن کوا برخواست گفت یا امیر المؤمنین از چند چیز سؤال میکنم اگر جواب گفتی در دین دعوی
صادقی و الا کاذب حضرت فرمود که هر سؤال که داری بکن گفت خبر ده مرا از ذاریات فرمود آن بادهاست گفت
حاملات حضرت فرمود ابرها اند گفت جاریات حضرت فرمود کشتیها گفت مقسمات حضرت فرمود فرشتگانند و این نقل در کشاف
نیز مذکور است از امام جعفر صادق مرویست که جایز نیست هیچکس را که سوگند خورد الا باسم او سبحانه و او سبحانه سوگند یاد میکند
بآنچه آفریده است از صنایع بدیعه و بدایع عجیبه تنبیها بآنکه این امور غریبه که مستلزم منافع عباد است و متضمن دلالت بر وحدانیت

اعلم و قدرت قسم یاد میکند برآنکه إِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست که آنچه وعده داده میشوید از حشر و نشر و ثواب و عقاب و غیر آن
از احوال معاد لَصَادِقٌ هر آینه راستست و درست و در آن اصلا خلافی نیست وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ و بدرستی که جزا در روز حساب
هر آینه حاصل است یعنی البته بوقوع می‌آید و بحصول میپیوندد وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ و سوگند بآسمانی که خداوند راههای
نیکوست مثل طرقی که بر روی ریگ یا آب سایح میشود در نزد وزیدن باد یا بر روی مانند طرایقی بر روی زره چه نوایت
که آسمان بر همین طریقه مخلوق شده و از حسن منقولست که مراد بحبک آسمان نجوم است یعنی که با حسن تمام و زینت بالا
کلام است بجهت کثرت ستاره کان بر وی که مزین اوست مانند طرایق الوان مختلف که مزین جسم است و از امیر المؤمنین علیه السلام
که حبک صفت فرمود که الحسن والزینة و روایت از علی بن ابراهیم که روایت کرده از پدر خود از حسین بن خالد از
امام علی بن موسی الرضا معنی حبک پرسید فرمود یعنی محکم و استوار است بر زمین انگاه انگشتان خود را بهم پیچانید و فرمود
آسمان و زمین با یکدیگر پیچیده است گفتم یا ابن رسول الله چگونه چنین بود و حال آنکه حق تعالی فرموده که رفع السماء بغیر عمد گفت
فرموده که بغیر عمد ترونها یعنی عمد است اما مرئی نمیشود گفتم فدای تو گردم بیان این کلام فرما بر وجهی که مفهوم ما شود آنحضرت
کف دست خود را منبسط ساخت و بعد از آن کف دست دیگر را بطریق قبه بر بالای آن نهاد و گفت که این زمین دنیاست
و آسمان دنیا مانند قبه بر بالای آن مثل آسمان دنیا و بر همین طریق زمین دوم بر بالای آسمان دنیاست و آسمان دوم بر بالای
آن و زمین سیم بر بالای آن و بر همین قیاس تا زمین هفتم و آسمان هفتم و ذلک قوله خلق سبع سموات و من الارض
مثلهن یتنزل الامر بینهن پس صاحب امر پیغمبر است و وصی او بعد که بر روی زمین اند و امری که بایشان نازل گشته از جانب بالا
میان آسمان و زمین است گفتم پس در زیر قدم ما یک زمین است فرمود آری در زیر قدم ما همین یک زمین است و شش طبقه
دیگر بر بالای سر ماست و در تبیان از عبدالله بن عمر نقل کرده که مراد بحبک آسمان هفتم است که حق تعالی بآن قسم یاد میکند برآنکه
إِنَّكُمْ بدرستی که شما ای اهل مکه لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ هر آینه در گفتار مختلفید نسبت به پیغمبر بعضی کاهی او را شاعر میگویید
و وقتی ساحر و زمانی کاهن و گاهی مجنون یا نسبت بقرآن یعنی آن را بسحر نسبت میدهید و وقتی بشعر و زمانی بکهانت و
گاهی بافترا و بار دیگر باساطیر الاولین و وقتی دیگر بالقای شیطان و ساعتی بتعلیم سلمان یا نسبت بقیامت یا با دیگر
بعضی از آن مقر اید و بعضی منکر و جمعی متردد و در آن يُؤْفَكُ عَنْهُ مصروف گردانیده میشود از ایمان آوردن بمحمد یا بقرآن
مَنْ أُفِكَ کسی که مصروف شده یعنی توغل نموده بر وجهی که صرفی اعظم و رشد از آن نباشد یا گردانیده میشود

از ایمان کسی که علم در سابق علم الهی مستحق مصروف شده بجهة عناد و انکار او ویا گردانیده میشود از حق چنانچه کسی گردانیده
شده است از جمیع خیرات و ذکر قول مختلف دالست بر ذکر حق مرجع ضمیر عنه است و گویند ضمیر عنه راجعست بما توعدون یعنی
و بذاریات و غیر آن قسم یاد فرموده که وقوع امر قیامت حقست پس آنچه سوگند خورده برای آنکه ایشان در قول مختلف اند بعضی
شک کنند و بعضی جاحد و بعد از ان قسم سوده که برگردانیده میشود از اقرار بامر قیامت یا بدین الله کسی که او در نهایت
گردیدنست بعد از ان اهل تکذیب را بدعا تیر نفرین کرده میفرماید که قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ کشته شده اند یعنی لعنت کرده
دروغ گویان از اصحاب قول مختلف این عبارتست در معنی دعا بقتل و هلاکت که جاری مجری لعنت است انفعل قتل الانسان
ما اکفره الَّذِينَ هُمْ دروغ گویان آنانند که ایشان فِي غَمْرَةٍ در جهل فرو رونده است در جمیع جوانب ایشان سَاهُونَ
غافلان و بیخبرانند از اوامر و نواهی و بجهة نهایت جهالت و غایت غفلت بسبیل استهزا يَسْأَلُونَ می پرسند از
پیغمبران و مومنان که أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ کی واقع خواهد بود وقوع شدن روز جزا که خدای شما بر وقوع سوگند یاد کرده گفته
که ان الدین لواقع حق تعالی میفرماید در رد ایشان که واقع شود جزا يَوْمَ هُمْ در روزی که ایشان عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ — که ایشان
بر آتش دوزخ سوخته شوند و بیان معذب کرده عکرمه گفته که همچنانکه طلا بسبب غشی که در اوست بآتش میشود کفار نیز
بجهة غش عقیده باطله در آتش دوزخ بآتش مفتون شوند و در حین سوخته شدن ملایکه ایشانرا گویند که ذُوقُوا بچشید
فِتْنَتَكُمْ سوختن خود را هَٰذَا این عذاب الَّذِي كُنتُم آنچنانست که بودید شما در دنیا به که برسیدن و طلبیدن آن
تَسْتَعْجِلُونَ شتاب مینمودید و میگفتید متی هذا الوعد و بعد از وعید کفار در وعد ابرار میفرماید که إِنَّ الْمُتَّقِينَ
پرهیزگاران از شرک و معصیت و آرزو فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ در بوستانها و چشمها روان باشند
یعنی بساتین مملو از اشجار که مشتمل بر انهار جاریه باشند آخِذِينَ در حالتی که فرا گیرنده گان باشند بروجه رضای نفس
و حسن رغبت مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ آنچیزیرا که داده پروردگار ایشان از ثوابات اعمال صالحه و با ایشان عطا
فرموده از انواع کرامات جلیله پس عرض استحقاق ایشان باین نعمت عظیم میفرماید که إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که آن متقیان
بودند قَبْلَ ذَٰلِكَ پیش از این یعنی پیش از دخول جنت در دار تکلیف مُحْسِنِينَ نیکوکاران و فرمان برداران یا احسان
نماینده گان یعنی خود با انواع تصدقات و غیر آن پس تفسیر احسان مینماید بقول كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ بودند که در
زمان اندک از شب مَا يَهْجَعُونَ خواب میکردند یعنی در اکثر اوقات شب بعبادة مشغول میشدند ما و حرفیه

دالست بر مبالغه در قلت خواب کردن از ابن عباس مرویست که معنی آن که کم شبی میبود که ایشان نماز تطوع
اشتغال نمینمودند در اول یا در آخر و اینقول از ابی جعفر ماثور است در وقف تلاوة این آیه وقف میکردند بر قلیلا
و بعد از ان ابتدا میکردند بقوله من اللیل ما یهجعون و ما را حمل بر نافیه میکردند یعنی محسنان کم بودند در دنیا بعد از ان فرمود
که خواب نمیکردند بلکه همیشه با تمامی شب مشغول بودند و قول اول اشهر و اصح است وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ
ای بودند در سحرها که میکردند طلب آمرزش یعنی با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون ابتدا سحر میشد استغفار
میکردند بر وجهی که گویا همه شب بجرایم و ماثم مشغول بوده اند از امام محمد باقر مرویست که این در حق کسیست که در
هفتاد بار استغفار کند در نماز وتر وقتاده که یکی از مشاهیر اهل سنتست از سعید بن جبیر روایت کرده که ابن عباس
فرمود که این آیه در شان اهل البیت علی و فاطمه و حسن و حسین ع نزول یافت بعد از ان گفت که عادت امیر المومنین
چنین بود که ثلث اول از شب خواب میفرمود و در دو ثلث آخر بتهجد و تلاوة مشغول میشد و هر شب هفتاد رکعت
نماز میگذارد و در این نماز ختم کلام الله مینمود و در سحرگاه ذکر او سبحانه ورد خود ساخته بود و ضرار بن حمزه که از جمله اصحاب
احباب آنحضرت بود روایت کند که در بعضی از شبها امیر المومنین را دیدم که در محراب مسجد ایستاده بود و مینالید
همچون نالیدن کسی که او را مار گزیده باشد و بسوز تمام میگریست و دست در محاسن شریف خود زده بود و میفرمود ای
دنیا دیگری را مغرور ساز که من فریفته تو نشوم و بتو رجوع نکنم و من ترا سه طلاق داده ام بعد از ان فرمود که ای دنیا زندگانی
تو نهایت کوتاهست و امر خطیر تو اندک و آرزوی تو حقیر آه از کمی توشه راه و دوری و درازی سفر آخرت و وحشت
از ان راه و بزرگی آن منزلگاه و بعد از ذکر اعمال بدنیه طاعة مالیه میکند بقوله وَفِي أَمْوَالِهِمْ و در مالهای متقیان
بوده است حَقٌّ نصیبی مقدر و بهره معین لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ مر خواهنده را و بی بهره و محروم مستعفف که
از هیچکس چیزی نخواهد و گمان مردمان چنان باشد که او غنیست و بجهة این وی را از صدقه محروم سازند یا فقیری که
بکثرة دختران مبتلا بود یا مملوکی که مولای او را نفقه ندهد و پیشه کاری که از پیشه خود چیزی کسب نتواند کرد یا کسی که اثمار
وی از زروع یا انعام وی را نقصانی رسیده و شیخ عبد الله بن قلابه گوید که در یمامه سیلی بیامد و مال شخصی را بتمامه ببرد یکی از
اصحاب رسول گفت هذا المحروم این مرد محرومست از برای او توزیعی باید کرد پس برای او توزیع کردند و چون غرض
از ذکر وعد و وعید ارشاد و هدایت با ایمان از نجهة بعد از این بجهة استبصار ایشان بیان آیات خود مینماید و میگوید که

او را نکه تو نهایت خود ز

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ و در زمین نشانهاست برای استدلال بر وجود صانع و علم و قدرت و ارادهٔ و فرط رحمت او لِلْمُوقِنِينَ
مر یکتاشناسان یعنی موحدانرا که در طریق سوی برهانی که موصلست بمعرفت یزدان سلوک نموده اند و بصیقل الدلایل واضحه زنگ
ریب و شک و شبهه از قلوب خود زدوده اند و از جمله آیات ارضیه که بر روی زمینست بساط آنست از برای ساکنان و عیون
منفجره و معادن معینه و حیوانات منبثه که مختلفند از حیثیت صور و اشکال و افعال چون بهایم و سباع و حشرات
و نباتات از بقول و حبوب و جبال موتده و براری و الجزه و وجود مسالک و طرق در آن بجهة سهولت تردد بندگان
در آن و انچه در ان و انچه در نفس زمینست از اجزای مختلفه که هست در کیفیات و خواص و منافع وَفِي أَنْفُسِكُمْ و در نفسهای شما
نیز نشانهاست که دالند بر کمال علم و قدرت صانع زیرا که در عالم هیچ آیتی نیست مگر که در انسان نظیر آن هست با وجود
این مشهود است بهیأت حسنه و مناظره بهیئت و ترکیبات عجیبه و تمکن بر فعال غریبه و استنباط صنایع مختلفه و استجماع
کمالات متنوعه بواسطه عقول زکیه و افهام صافیه أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا پس نظر نمیکنید استفهام در معنی امرست یعنی
نظر کنید بعیون ناظره و افهام ناقده و در صنایع و بدایع آفاق و انفس تا بوسیله آن عالم شوید بر وجود صانع عالم و بر
وحدة و علم و قدرت و حکمت و رحمت او سعدی چه هر که این آیتهارا در نفس خود نبیند و در صحیفه وجود خود آثار قدرت
و حکمت مطالعه نماید از جیوه خود محظوظ نشود و مآل او در نشاء اخرت بندامت و حسرت کشد و بعد از ذکر آیات ارضیه
در بیان احوال آیات سماویه میفرماید که وَفِي السَّمَاءِ و در آسمانست رِزْقُكُمْ روزی شما یعنی در ابر سبب
رزق شما که بارانست سعید بن جبیر گفته که مراد برزق برفست زیرا که ترقی عیون که سبب اقواتست از انست وَمَا تُوعَدُونَ
و دیگر از آسمانست انچه وعده داده میشود بدان از مثوبات عظیمه چون بهشت که در آسمان
هفتم است نزدیک سدرة المنتهی و گویند مراد آنست که جمیع ارزاق شما و انچه بان موعود شده اید مقدر و مکتوبست
در لوح محفوظ که در آسمان چهارم است پس با یکدیگر بنده غم روزی نخورد چه آن در جایی نهاده است که آفت بوی نرسد
و نزد و بدان راه نیابد از سفیان ثوری روایتست که واصل احدب بعد از تلاوت این آیه گفت که این سفاهتست و حماقت
که انچه خدای در آسمان نهاده است من آنرا در زمین میجویم پس بگوشهٔ منزوی و بعبادة مشغول گشت دو روز چیزی
باو نرسید صلوة خواجه دیگر پیش وی بنهادند و او برادری بود که در توکل قرین وی بود نزد وی آمد در روز سیم
صلهٔ دیگر نزد وی حاضر کردند پس با بنظر این روزی بایشان میرسید و ایشان باین معیشت میکردند تا میبندند و عبادت

میکردند تا بجوار الهی رسیدند انگه بجهة تاکید قول مذکور میفرماید که فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ پس سوگند بپروردگار آسمان و زمین
که إِنَّهُ بدرستی که امر مذکور از آیات و روزی و موعود لَحَقٌّ هر آینه درست و راستست مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ
در حالتی که مانند آنست که شما سخن میگوئید یعنی همچنانکه شما هیچ شکی ندارید در سخن گفتن خود شکی نیست در حقیقت امر مذکور
از اصمعی مرویست که روزی بمسجد جامع بصره میرفتم در راه اعرابی دزدی اجلاف و راه زنان بر شتری نشسته و شمشیر
حمایل کرده و کمان در بازو افکنده در کنار آمد و چون نزدیک من رسید سلام کرد و گفت از کدام قبیله گفتم از بنی الاصمعی
گفت تو اصمعی هستی گفتم نعم گفت از کجا می آیی گفتم از جایی که تلاوة کلام خدا میکردند گفت خدایرا کلام هست که آدمیان
توانند آنرا بخوانند گفتم بلی گفت برخوان من سوره والذاریات بر وی خواندم باین آیه رسیدم که وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ
گفت ای اصمعی بخدای بر تو سوگند میدهم که این کلام خدایست که بمحمد فرستاده گفتم بحق آن خدایی که محمد را بخلق
فرستاد که این کلام خدایست که بمحمد انزال فرموده چون اعرابی ایکلام از من بشنید از شتر بزیر آمد و آنرا بکشت و
پاره پاره کرد و با پوست بگذاشت و مرا گفت که یاری ده مرا تا این را به درویشان تصدق کنم پس تیغ را بشکست و کمان را
زیر خاک پنهان کرد و روی در بیابان نهاد و گفت وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ من نفس خود را ملامت کردم و گفتم
که ای نفس سالها شد که تو این آیه میخوانی متعظ نمیشوی اعرابی جلف بیکبار که شنید متعظ شد پس من آن اعرابی را ندیدم
تا آنزمان که با رشید بحج رفتم روزی در طواف بودم از پس پشت من کسی مرا آواز داد چون نگاه کردم آن اعرابی را
دیدم که بواسطه کثرت طاعت و عبادة ضعیف شده و پوست باستخوان چسبیده و زرد گشته پس مرا سلام کرد و مرا
بمقام ابراهیم برد و گفت هم از آن کلام خدای مرا بشنوان من همان سوره والذاریات تلاوة نمودم و چون باین آیه
رسیدم که وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ گفت یافتم انچه پروردگار مرا وعده کرده بود و چیزی دیگر از آن کلام میدانی خواندم که فَوَرَبِّ السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ اعرابی نعره بزد و گفت سبحان الله که خدارا بغضب آورد و گفت اگر خدارا بغضب آورده
و کیست که تصدیق قول وی نکند تا سوگند خورد بر حقیقت قول خود پس سه بار اینکلام را اعاده کرد و جان بحق تسلیم کرد
ابو سعید خدری از رسول خدا روایت کرده که اگر یکی از روزی خود بگریزد روزی او تابع او شود و او را دریابد همچنانکه
مرگ تابع او میشود و باو میرسد از امیر المؤمنین ع منقولست که روزی بر دو قسمست یکی انکه تو طالب اول اوئی و دیگر
انکه او طالب تست انچه تو طالب آنی احتمال یافتن و نیافتن هر دو دارد و انچه او طالب تست امکان ندارد که ترا

در دنیا به از حضرت رسالت صلعم مرویست که اگر توکل کنید بحق چنانکه حق توکل است روزی داده شوید همچنانکه مرغان روزی
داده میشوند بآن وجه که صباح از آشیانها بیرون میروند گرسنه اند و شبانگاه که باز میگردند سیر اند و حکمت در طلب انتظام
عالم است و سبب انس بنی آدم و چون حق تعالی بیان آیات وحدانیت و تعداد نعمات خود فرمود در عقب آن باز سر رشته
کلام را بجانب تهدید و تخویف کشید و حکایت ابراهیم و اهلاک قوم لوط میکند تا اهل ضلالت بوسیلهٔ آن خایف شده
در طریق رشد و هدایت سلوک کنند و میگوید که هل اتیک آیا آمد بتو استفهام برای تفخیم این کلام است و تفهیم
و تنبیه بر آنکه این از وحی ملک علام است نه از سخن محمد و مراد از آن خبر است یعنی البته آمده است بتو حدیث ضیف ابراهیم
المکرمین یعنی مهمانان ابراهیم که گرامی شده بودند نزد او سبحانه یا نزد ابراهیم بر نفس نفیس خود بخدمت ایشان
قیام نمود و بروایت ابن عباس این مهمانان دوازده فرشته بودند که بسبب هلاک قوم لوط بر ابراهیم نازل شده
بوده و در تبیان گفته که ایشان چهار فرشته بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملکی دیگر که آن دردائیل است یا غیر او و نزد
بعضی دیگر سه فرشته است که اول گفتیم و گویند ده فرشته بودند که عاشر ایشان جبرئیل بود و بر هر تقدیر اذ دخلوا
علیه چون در آمدند بر ابراهیم فقالوا پس گفتند که سلام کردیم بر تو سلاما سلام کردنی قال گفت ابراهیم
سلام سلام بر شما است و چون ایشان را بصورتی غریب و شکلی عجیب بدید بعد از جواب سلام فرمود که شما قوم
منکرون گروهی هستید ناشناخته یعنی علم بر حقیقت شما ندارم و نمیدانم که چه کسانید فراغ پس گرد ابراهیم
توجه فرمود الی اهله فجاء بعجل سمین بسوی اهل خود بر وجهی که ایشان ندانستند که بکجا میروند و نزد ساره
آمد و گفت مهمانان عزیز و غریب رسیده اند طعامی هست که بآن ضیافت آنها نمایم گفت چیزی نیست و لیکن گوساله
دارم که آنرا بهوس فرزند پرورش میدهم و تربیت میکنم و دسته بالشی بجا بسته ام و رنگ زرد و رنگ گردن
او مالیده و با او انس گرفته مانند انس مادر بفرزند او را کشیدم ابراهیم او را گشته بریان کرد و بر طبقی نهاد و نزد
مهمانان آورد فقربه الیهم پس نزدیک کرد آنرا الیهم بسوی ایشان یعنی پیش ایشان بر زمین نهاد و ایشان
بدان میل نکردند قال الا تأکلون گفت آیا نمیخورید ازین طعام گویند که ابراهیم را عادت نبود که در وقت اکل
بمهمانان نگرد تا مبادا اثر مساره بگوید و طعام را برغبت نخورد ازین جا نیز بنا بر عادهٔ قدیمی خود با ایشان نگاه نمیکرد و ظنش
آن بود که ایشان مشغول اند بطعام ساره از پس پرده ایستاده دید که اصلا ملتفت طعام نمودند ابراهیم را

بالمعنی واقف گردانید چون نگاه کرد دید که طعام نمیخورند فاوجس منهم پس در خاطر گرفت از ایشان خیفة ترسی در آن
از کار رهر که با کسی یا دشمن بودی طعام او را نخوردی پس ابراهیم بجهت این خایف شد که مبادا که غدری کرده باشند و قصد نفس یا مال
او آمده ایشان چون از ابراهیم اثر خوف دیدند قالوا لا تخف گفتند باو که مترس و اندیشه بخود راه مده که ما فرشتگانیم
او این شد نقلست که چون ابراهیم دانست که فرشتگان اند گفت چرا چیزی مرا خبر نکردید تا من این گوساله را بجان نمیکردم
دانا او ترسی چه انبیا ختم جبرئیل علیه پر را بران گوساله زد زنده شد و بر جست و فریاد کنان روی بجانب مادر نهاد و ساره
در پس پرده چون این حالت بدید متعجب شد و ابراهیم نیز از آن حالات در تعجب بماند ایشان دیگر باره آغاز سخن کردند و بشروه
و مژده دادند بغلام بپسری یعنی اسحق تمام که از ساره متولد شود علیم کامل در امور شرع یعنی چون بحد بلوغ رسد در کمال علم
بالغ فاقبلت امرأته پس روی بکار نهاد زن ابراهیم یعنی ساره فی صرة در حالتی که فریاد کننده بود و گویند مراد از
صرة کلمهٔ اواه یا ویلتی که در وقت تعجب میگویند و گفته اند که ساره بعد از شنیدن این سخن گفت یا ویلتا الیلیا و این کلمه
در لغت ایشان در وقت تعظیم امور مستعمل بوده فصکت پس طپانچه زد بر انگشتان وجهها بر روی خود مقاتل و کلبی
گفته اند که انگشتان را جمع کرد و بر دو جبین خود زد و این از عادت زنان عرب در وقت تعجب و گویند که این مژده که شنیده
و اثر دم حیض را در خود یافت و بجهت حیا طپانچه بر روی خود زد وقالت و گفت که من عجوز عقیم زنی نازاینده ام
پس چگونه فرزند آرم در روایت آمده که او را نود و نه سال بود و ابراهیم را صد و نود و هرگز نزاییده بود چون وعده فرزند بشنید
متعجب شد قالوا گفتند فرشتگان باو بعد از مشاهده تعجب او کذلک همچنین که بشارت دادیم ترا قال ربک
گفته است پروردگار تو ما از قول او خبر میدهیم نه از برای خود انه بدرستی که خدای هو الحکیم اوست حکم کننده بوجود ولد
مر ترا یا محکم کار در آنچه اراده فرماید العلیم دانا بعقیمی تو بجمیع خفایای امور و هر که متصف باین دو صفت باشد قول او وعده
او صدق خواهد بود مرویست که جبرئیل چون تعجب ساره بدید او را گفت که نظر در سقف خانه کن چون نگر کرد دید که چوبهای خشک
که در سقف خانه کشیده همه سبز شدند و میوه بر ایشان ظاهر شده پس نزد او ایقان اطمینانی تمام در باب وجود ولد او را
حاصل شد القصه چون ابراهیم بدانست که ایشان فرشتگان اند و فرود آمدن ایشان باین هیأت مجموعی جز با مری عظیم
نخواهد بود فقال گفت بایشان که فما خطبکم پس چیست کار بزرگ شما ایها المرسلون ای فرستاده شدگان از نزد
خداوند عالمیان قالوا گفتند ایشان در جواب خلیل الرحمن که ای خلیل انا ارسلنا بدرستی که ما فرستاده شده ایم

[illegible]

هذا المجلد التفسیر ... حاضر فی ملکی ولله ملک السموات والأرض ...

الی قوم مجرمین بسوی گروه گناهکاران یعنی کافران چه کفر سر همه گناهان است مراد قوم لوط اند یعنی ما را بجانب گروه لوط فرستاده اند
لنرسل تا فرو فرستیم و نازل گردانیم علیهم بر ایشان بعد از هلاک ایشان و زیر و زبر کردن ایشان حجارة من طین
سنگ از گل مصنوع شده مراد طین مجزأت که بسبب پختن بحد صلابه حجر رسیده بود چون آجر و سفال مسومة عند
ربک للمسرفین در حالی که آن سنگها نشان کرده شده اند بنام آن کس که محکوم است بهلاکت یا نشانه کرده شده اند بآنکه
از حجاره عذابند مرویست که آن سنگها بعد از هلاک ایشان زیر و زبر شدن شهرهای ایشان بر طریق باران بر آنها بر ایشان که
واقع سوای آنکه که بر جمعی فرود آمده که ایشان در آن شهر نبودند و بهر بدان هلاک شدند و چون ابراهیم معلوم کرد که ایشان
همه فرشتگان میروند بجهة اهلاک قوم لوط دل مبارکش بجهة برادر زاده خود مغتم گشت و گفت آیا حال او در آن بلا چگونه گردد ملایکه
گفتند که غم مخور که بلوط و دختران او ضرری نخواهد رسید فأخرجنا پس بیرون خواهیم آورد من کان فیها هر که باشد
در دیههای مؤتفکه من المؤمنین از گرویدگان بلوط فما وجدنا پس نخواهیم یافت فیها در آن دیهها غیر بیت من
المسلمین غیر اهل یک خانه از مسلمانان که آن لوط است و دو دختر او و گفته اند که در مدت بیست و یک سال یک کس از قوم لوط
ایمان نیاوردند وترکنا فیها آیة و در آن دیهها نشانه از عذاب که آن احجار مسومه یا اسود او سیاه منتن للذین برای
عبرت آنانکه یخافون العذاب الالیم بترسند از عذاب دردناک یعنی دیده اعتبار گشوده بوسیله کسب ایمان شغل
آن عذاب را از خود باز دارند چه جمعی که قساوه دارند و بنهایت عناد اند بدین علامت متنبه نمیشوند و بعد از آن در
بیان قصه موسی و فرعون و استیصال قبطیان خبر میدهد که وفی موسی و نیز در قصه موسی آیتی است مر اهل اعتبار را
باز داشتیم در قصه موسی نشانه برای مومنان ترسکار اذ ارسلناه چون فرستادیم او را الی فرعون بسوی فرعون
و قوم او بسلطان مبین بحجتی روشن که آن ید بیضا است و عصا و غیر آن فتولی پس برگشت از ایمان آوردن برکنه
بقوت خود یعنی بسبب آنچه متقوی و مستظهر بود بدان از کثرت جنود و خزاین از ایمان اعراض نمود تا گردانید کسانی
را که رکن او بودند و با ایشان مستند و متقوی از قبول حق وقال و گفت که موسی ساحر جادوست و بچشم بندی
خارق عادت مینماید او مجنون یا دیوانه است که از عاقبت کار خود نمی اندیشد و چون فرعون از موسی برگشت و بروی
طعنه زد و قوم او با او در طغیان اتفاق کردند فأخذناه وجنوده پس گرفتیم او را و لشکر او را بغضب و قهر خود
فنبذناهم پس بیفکندیم همه ایشان را فی الیم در دریا و غرقه ساختیم وهو ملیم در حالتی که فرعون ملامت کننده بود

نفس خود را که چرا از موسی اعراض کردم و بر وی طعنه زدم وفی عاد و در قصه عاد و در قصه قوم عاد نیز آیتی است برای عبرت اهل
اعتبار اذ ارسلنا علیهم چون فرستادیم بر ایشان الریح العقیم بادی که آبستن کننده درختی و حامل سحاب نباشد
یعنی بادی بی خیر و بی نفع و امیرالمؤمنین ع فرموده که مراد باد سیاه است و بروایت ابن عباس رض دبور و نزد ابن مسیب
باد جنوب و بر هر تقدیر ما تذر نمیگذاشت آن من شیء اتت علیه هیچ چیز را که بگذشت بر وی الا جعلته
مگر که گردانید آن چیز را کالرمیم مثل آنچه کهنه و ریزیده شود چون گیاه خشک و استخوان کهنه و ریزه گشته وفی ثمود و در قوم
ثمود نیز نشانه است مر مومنان ترسکار را اذ قیل لهم چون گفته شد مر ایشان را بعد از تکذیب صالح و عقر ناقه تمتعوا
برخوردار شوید از زندگانی خود و نفع گیرید از عمر و مال خود حتی حین تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز خواهد
بود کما قال تمتعوا فی دارکم ثلثة ایام فعتوا پس سرکشیدند عن امر ربهم از فرمان پروردگار خود و بعد از کشتن ناقه مشغول شدند
فأخذتهم پس گرفت آنها را الصاعقة عقوبتی بیهوش کننده و هلاک سازنده بعد از سه روز وهم ینظرون
و حال آنکه ایشان میدیدند آنرا بمعاینه چه آن در روز بر ایشان فرود آمد و مراد از صاعقه صیحه جبرئیل است یا آتشی نازل از آسمان
فما استطاعوا من قیام پس نتوانستند از برخاستن یعنی قادر نبودند بر آنکه بر خیزند و از عذاب بگریزند
وما کانوا منتصرین و نبودند انتقام کشندگان از ما یا یاری دهندگان یکدیگر را در دفع عقاب وقوم نوح و هلاک
کردیم قوم نوح را من قبل پیش از امم مذکوره انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند قوما فاسقین گروهی بیرون
شدگان از استقامت ایمان بسبب کفر و طغیان و قصص انبیا و امم ایشان در مواضع خود بر سبیل تفصیل سمت تحریر
پذیرفته و بعد از ذکر امم مکذبه و استیصال ایشان در بیان کمال قدرت خود میفرماید که والسماء بنیناها و آسمان را
بنا کردیم و آنرا بلند برافراشتیم بأید بقوة کامله وانا لموسعون و بدرستی که ما توانائیم بر بنای آن و یا قادر بر آفرینش
چیزی که اعظم از آن است و اشتقاق آن از وسعت یعنی طاقة و یا ما گشاده کننده ایم آسمان را یا علم ما واسع بهمه امور یعنی
دانائیم بجمیع اشیاء و توانائیم بهمه چیزها والارض فرشناها و زمین را گسترانیدیم بسبب قرار خلقان بر آن فنعم
الماهدون پس نیک گسترانندگانیم ما بسیط آن بجهة مصالح بندگان نه بجهة جر نفع خود و دفع ضرر از خود زیرا که غنی
بالذاتیم و مستغنی از کل ما سوی ومن کل شیء خلقنا و از هر چیزی از اصناف موجودات آفریدیم زوجین
دو صنف که هر یکی نوع دیگری است از حیثیت شکل مانند مرد و زن یا بجهة تعاقب چون لیل و نهار و شمس و قمر و ...

وتخویف فرشتها وصیف یا بجهت مخالفت ذاتی چون نور و ظلمت و رطب و یابس و سهل و جبل و برین قیاس سما و
وارض و بر و بحر و جن و انس و غیر آن و یا بطریق مخالفت صفاتی چون حلم و قهر و خلو و مر و سقم و صحت و غنی و فقیر و ضحک و بکا و فرح | خلو و مرور
و غم و موت و حیوة مراد آنست که آنچه آفریده ماست بطریق زوج آفریده ایم پس لازم نیاید که کفر که مخالف ایمانست و معصیت
که خلاف طاعتست و غیر آن از صفات رذیله که ضد صفات حسنه اند آفریده اوست حاصل که ما رفع سما و ارض و خلق
ازواج نموده ایم لعلکم تذکرون باراده آنکه شاید که شما پند پذیر شوید و بدانید که تعدد از خواص ممکنات و واجب
بالذات قابل تعدد و انقسام نیست بجهت آن راه برید بخالق خود و پرستش او کنید و چون مقصود از آفرینش اشیای مختلفه
معرفت و عبادتست ففروا الی الله پس بگریزید یعنی رجوع کنید از کفر خود الی الله بتوحید خدا یا از عذاب او بثواب او یا از
معصیت او بطاعت او و از امام جعفر صادق روایتست که مراد آنست که حج کنید بقصد نزدیکی برحمت او سبحانه و یا فرار از جمیع آنچه | فرار
شما را از طاعت او باز دارد و بالکلیه متوجه شوید بطاعت او سبحانه ابن عطا گفته که از دگر روی گریزید محققان گفته اند
که بگریزید از ماسوای وی و در بحر الحقایق آورده که ای کسانی که گریخته اید از حق بسبب تعلق بما سوای او در حق گریزید بقطع
تعلق از خود یا از وصف خود بوصف حق گریزید یا از خود فرار کنید و بحق قرار گیرید انی لکم بدرستی که من شما را منه
از عذاب او سبحانه نذیر مبین بیم کننده ام آشکارا نماینده حقیقت رسالت خود از جانب او سبحانه بمعجزات ظاهره یا آشکارا
کننده آنچه از آن حذر کردن واجبست و لا تجعلوا مع الله و مگردانید یعنی فرا مگیرید با خدای بحق الها آخر
معبودی دیگر انی لکم بدرستی که من شما را منه از عذاب خدای در عبادت غیر او نذیر مبین ترساننده ام هویدا
و بیدا و تکرار این قول بجهت تاکید است یا اول مرتبطست بترک ایمان و دوم بر شرک آوردن کذلک دأب امم سالفه
همچنانست که دأب قوم تو در تکذیب میکنند امم سالفه نیز پیغمبران خود را تکذیب میکردند پس و تفسیر این مجمل میفرماید که
ما اتی الذین نیامد با آنان که بوده من قبلهم پیش از کفار مکه من رسول هیچ فرستاده الا قالوا مگر گفتند او
ساحر جادوست در وقتی که معجزه با ایشان مینمود او مجنون یا دیوانه است گاهی که از بعث ایشان را خبر میداد
اتواصوا به آیا وصیت کرده اند پیشینیان را به این قول استفهام برای توبیخ است و معنی مراد نفی آن یعنی وصیت
نکرده اند بیکدیگر بجهت عدم تلاقی ایشان در زمان واحد بل هم قوم طاغون بلکه ایشان گروهی اند تمامان و از حد برون
روندگان و چون طغیان ایشان را برین قول میدارد فتول عنهم پس روی بگردان از ایشان یعنی چون مکرر اظهار دعوت کردی

ایشان

[illegible] التفسیر [illegible]
هفت هزار دینار تسلیم [illegible]

وایشان بجهت اصرار و عناد و از ان ابا کردند پس بمجازات ایشان اعراض نما و وقتی که مامور شوی بقتال ایشان فما انت بملوم
پس نیستی تو بملامت زده نزد حضرت عزت بجهت اعراض تو از ایشان پس از تکرار تبلیغ و دعوت بقدر وسع و طاقت چه درین صورت
لوم بر ایشانست که ترک قبول دعوت تو کردند و ذکر و پند ده اهل ایمان را فان الذکری پس بدرستی که پند دادن تنفع
المؤمنین نفع مومنان را یعنی بسبب عناد کافران وجحود اهل طغیان ترک مکن موعظه اهل ایمان و دست از نصیحت ایشان باز
مدار چه موعظه و نصیحت موجب زیادتی بصیرت ایشان میشود و سبب اکتساب طاعات و اجتناب از محرمات از مجاهد نقلست که
امیر المومنین علی روزی بر هیئتی در خود پیچیده از خانه بیرون آمده محزون و غمناک فرمود چون آیت فتول عنهم فما انت بملوم
نازل شد هیچ کس از ما نبود مگر که غمگین شد و متیقن گشت بر انقطاع وحی و نزول عقوبت و چون آیت فان الذکری تنفع المومنین
فرود آمد خوشحال شدیم در کتاب فصول آورده که کلام مذکر یعنی ناصح و واعظ باید که مشتمل بر ده چیز تا سامع را نفع رساند
اول تذکیر نعمت خدا تا بشکر گذاری او اقدام نمایند دوم ذکر ثواب محنت و بلا تا در آن شکیبایی ورزند سیم بیان عقوبت گناهان
و نقاوت آن تا از آن منزجر گردند و تایب شوند چهارم اظهار مکاید و وساوس شیطان تا از ان محترز شوند پنجم ذکر زوال دنیا
و بی اعتباری آن تا دل در آن نه بندند ششم بیان مرگ ناگهان تا مستعد رفتن شوند هفتم تکرار ذکر قیامت تا کار آن روز بسازند
هشتم بیان درکات دوزخ و انواع عقوبتها تا از ان ترسند نهم تعداد درجات بهشت و اقسام نعمتهای آن تا بآن راغب
شوند دهم بنای کلام بر خوف و رجا نهادن یعنی گاهی از عظمت و کبریا و هیبت الهی سخن رانند تا از آن خایف شوند و وقتی
از رحمت و مغفرت و مهربانی حضرت عزت تقریر کنند تا بآن امیدوار شوند پس هر موعظه که مشتمل باشد برین سخنان سبب
منفعت مومنان است و بعد از امر بابلاغ حجت بیان آن تعطیل نمیکند که و ما خلقت الجن و الانس و نیافریدیم پریان
و آدمیان را الا لیعبدون مگر بعلت آنکه پرستند مرا بر وجه اختیار نه بر طریق اجبار و گویند مراد آنست که خلق نکردم
ایشان را مگر بجهت آنکه امر کنم ایشان را بعبادت و موید اینست قول او و ما امروا الا لیعبدوا الله و مجاهد لیعبدون را بمعنی لیعرفون
تنزیل نموده یعنی نیافریدیم هیچ یک از جن و انس مگر برای آنکه مرا بصفات حسنه و بصفات ثبوتیه و سلبیه من عارف گردند
با شنیده تا او که غرض اصلی از خلق بندگان تعریض شوند با ایشان نه عبادت و معرفت لیکن چون ثواب حاصل نمیشود
مگر بعبادت پس گویا که عبادت غایت خلق شد [illegible] غرض مالک جمیع عباد را در امر بعبادت آنست که تا بوسیله آن در نشاة
آخرة فایز شوند و از حضیض چاه شقاوت خلاص شده بذروه جاه سعادت نشسته نه آنکه تحصیل ارزاق خود کنند و اطعام

مالک چه او سبحانه غنی مطلقست و متفضل بر جمیع بندگان و معطی ارزاق ایشان خواه بعبادت مشغول شوند یا نه از بنجهة است
که میفرماید که مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ نمیخواهم از آفریدگان مِنْ رِزْقٍ هیچ روزی وَمَا أُرِيدُ و نمیخواهم که طعام دهند مرا بلکه
رزق و اطعام صفت منست پس پی برای تاکید این حکم میفرماید که إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای هُوَ الرَّزَّاقُ اوست
روزی دهنده جمیع خلایق نه غیر او پس او درین باب محتاج معینی نباشد ذُو الْقُوَّةِ خداوند توانایی الْمَتِينُ سخت و استوار
در توانایی خود یعنی که قادریست که بلیغ الاقتدار و کامل القدرتست بر وجهی که بر گرد و مرادقات او نگردد و لیس ... در کارش
فتوری و نه در قوة روزی و بنده نوازیش قصوری جلت قدرته و چون کفار قریش با وجود دلایل ظاهره که دال اند بر قدرت
قاهره او سبحانه در عناد افزوده بودند تکذیب مینمودند از بنجهة تخویف ایشان میفرماید که فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس بدرستی که مر آنانراست
که ستم کرده‌اند بر خود بکفر یا بر رسول بتکذیب ذَنُوبًا بهره ایست از عذاب مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ مانند بهره یاران
ایشان یعنی نظرای ایشان در کفر و عناد از امم مکذبه مانند قوم نوح و عاد و ثمود مراد آنست که بایشان خواهد رسید آنچه
بامم ماضیه رسید از عقاب و عذاب فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ پس باید که شتاب نکنند در وقوع عذاب و تعجیل آنرا از من نطلبند
چه آن فوت نخواهد شد فَوَيْلٌ پس کلمه عذاب یا چاه ویل که در قعر دوزخ است لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانراست که کافر شدند و بخدا
و رسول انکار ورزیدند مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ از عذاب روز ایشان که وعده داده میشوند مراد روز قیامتست یا روز بدر

سورة الطور

ابی بن کعب از رسول خدا روایت کرده که هر که سوره بخواند بر خدای واجبست که او را از عذاب ایمن
گرداند و او را ببهشت خود و نعمة عظمی و مرتبه کبری اعطا فرماید و محمد ابن هشام از امام محمد باقر ع روایت کرده که هر که سورة الطور
بخواند حق تعالی خیر دنیا و آخرت ورا کرامت فرماید بدانکه چون حق تعالی ختم سورة الذاریات فرمود بوعید افتتاح این سوره
نیز بتحقیق وقوع وعید نموده که بسم الله الرحمن الرحیم وَالطُّورِ سوگند بطور سینا که
جبل زبیرست بمدین در ارض مقدسه که موسی ع بر بالای آن کلام حق تعالی استماع فرمود و تخصیص این کوه بجهة برکت و کثرة
منفعتست در آن و گویند مراد مطلق کوهست که میخهای زمین و منابع و منافع اند و نزد مقاتل مراد دو کوه هند که یکی را طینا
گویند بجهة کثرت تین در و دیگری زیتا بجهة بسیاری زیتون در آن و گویند اشتقاق آن از طایرست یعنی سوگند بانچه
طیران مینماید ارواح اتخاذ بتخصیص مواد یا از عالم غیب بعالم شهادت وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ و سوگند بکتاب
نوشته شده فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ در صحیفه گشوده بوقت خواندن مراد قرآنست و نزد بعضی مراد بآن کتاب لوح محفوظ است

و آن

و آن لوح است از زمرد سبز و کتاب تورية که نعت محمد در آن مسطور است و یا صحیفه که اعمال بندگان که در روز قیامت
بایشان منشور سازند یا لوح دل عارفانست که مرقوم است از معارف و حکم وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ و سوگند بخانه آبادان یعنی
کعبه معظم و معموریه آن بکثرت زیارة حاجیان است و خدمت مجاوران و آن اول خانه ایست که در زمین بنا شده برای
عبادت بندگان یا مراد ضراح است که مقابل حقیقی خانه کعبه واقع شده است در آسمان چهارم و مطاف ملائکه بکثرة طواف فرشتگان است
و از امیر المؤمنین ع روایتست که هر روز هفتاد هزار فرشته در آن میروند و طواف میکنند و هرگز نوبت باول نمیرسد و خازن
آن فرشته ایست که او را رزین خوانند و آنخانه از یاقوت سرخ است و خدای آنرا در عهد آدم بزمین فرستاد و در زمان طوفان
نوح امر نمود تا آنرا باسمان بردند و زهری از سعید بن مسیب نقل کرده که ابو هریره از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که بیت
المعمور دنیا نسب در آسمان چهارم نهریست که آنرا حیوان خوانند هر روز جبرئیل در وقت طلوع آفتاب در آن نهر داخل میشود
و چون بیرون می آید اجنحه خود را می افشاند هفتاد هزار قطره از آن میچکد و حق تعالی از هر قطره از آن فرشته را می آفریند و همه
را میگوید باخل شدن در بیت المعمور پس ایشان در آن روز در آنخانه نماز میگذارند و طواف میکنند و روز دیگر باز حق تعالی
هفتاد هزار فرشته دیگر بطریق مذکور می آفریند و باین امر مأمور میسازد و هرگز نوبت طواف باول نمیرسد و نزد بعضی مراد
از بیت المعمور قلب مؤمن است که از نور صدق و عمارت آن بمعرفت و اخلاص است یعنی قسم بقلوب اهل ایمان که معمورست
بخلوص عرفان وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ و سوگند بسقف بلند بر افراشته یعنی آسمان که مجمع انوار حکمت و مخزن اسرار
قدرتست و نزد ابن عباس مراد عرش الهی است که مجمع غرایب و عجایبست و گویند مراد آسمان اولست که مانند سقف
زمین است و این از امیر المؤمنین ع منقولست وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ و سوگند بدریای بر آمده یا بجهنم که بجهة برای آتش
که در آن افروخته و تابیده گشته است سعید بن جبیر نقل کرده که امیر المؤمنین ع از یهودی پرسید که در کتاب شما دوزخ
در کدام موضع است گفت در دریا فرمود که اراه الا صادق نمیدانم او را درین قول الا راستگو لقوله تعالی والبحر المسجور
و روایت از پیغمبر صلعم که باید که هیچکس در دریا نشیند مگر حاجی یا معتمر یا مجاهد چه در زیر دریا آتش است و در زیر آتش دریا
و در زیر آن دریا آتش و در خبرست که رسول فرمود که در روز قیامت دریا پر آتش کنند و آب دریا آن آتش افروزد
و بروایت دیگر همه دریاها را در روز قیامت تابانند تا آتش سوزان شود و بعد از آن همه را یکی گردانند تا همه
یک دریا گردد و همه را بدوزخ روان سازند و نیز از امیر المؤمنین ع روایتست که مراد بحر مسجور دریاییست در زیر عرش

حضرت باری وعمق وقعر آن مقابل هفت آسمان وهفت زمین است وراو آبیست سطر مانند آب منی که بحر الحیوان گویند ودر
وقت بعث حق تعالی جان او کند تا جمل صالح در قبور رسانیده شود و در نفخه ثانیه همه خلایق از آن زنده شوند و از قبور بیرون آیند
و محققان گفته اند که سقف مرفوع روح رفیع القدر است که سقف خانه دلست و بحر مسجور دل است که آتش محبت تافته حاصل کرده
تو قسم باین امور عظیمه عجیبه قسم یاد میفرماید برانکه إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی که عذاب پروردگار تو لَوَاقِعٌ که هر آینه
بوقوع آینده است ونازل شونده مَا لَهُ نیست مر العذاب را مِن دَافِعٍ هیچ دفع کننده یعنی البته واقع خواهد شد جبیر بن مطعم
گوید که من بمدینه رفتم تا سخنی در باب اساری بدر بعرض حضرت رسالت رسانم پس بمسجد درآمدم آنحضرت در نماز صبح بود
وسورة الطور قرائت میفرمود چون باین آیه رسید که إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ نزدیک بود که از غایت خوف دلم
شکافته شود پس فی الحال اسلام آوردم از ترس آنکه مبادا عذاب نازل شود و من بر صفت کفر بمیرم يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ
یعنی عذاب واقع شود در روزی که مضطرب شود مَوْرًا مضطرب شدنی یعنی شور دکرد و در رفتن و آمدن و انکاه شکافته
شود و گویند مور حرکتیست در تموج بر سبیل استداره یعنی آسمان بگرد خود کالموج زند و بگردد مانند کشتی بر روی آب
بگرد خود آید وَتَسِيرُ الْجِبَالُ وروان شوند کوهها یعنی از اماکن که روی زمینست زایل کرده شوند و چون هبا برهوا
روند سَيْرًا رفتنی یعنی البته مانند غبار گشته بر هوا پراکنده شوند و چون این واقع شود فَوَيْلٌ پس کلمه عذاب يَوْمَئِذٍ
در آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کننده کان راست که سخن خدا ورسول را بدروغ پنداشته باشند الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ آنانکه
ایشان در شروع کردن با قوال باطله که آن استهزاست بقرآن و تکذیب پیغمبر آخر الزمان و انکار بعث در آنجهان
يَلْعَبُونَ بازی میکنند و استهزا مینمایند یعنی آنرا بازیچه بر میدارند و وقعی بر آن نمی نهند يَوْمَ يُدَعُّونَ روزی که
دفع کرده شوند کافران بعنف یعنی میکشند ایشانرا از روی قهر و اجبار إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ بسوی آتش دوزخ دَعًّا
دفع کردنی والکندنی بعنف و قهر مقاتل گفته که مراد از دع آنست که خازنان دوزخ دستهای کافرانرا بر گردنهای ایشان
بندند و موی پیشانی ایشانرا بر پشت پای و بر روی افکنند و بدوزخ شان اندازند و نزد ایصال ایشانرا گویند که هَٰذِهِ
النَّارُ الَّتِي این آن آتش است که كُنتُم بِهَا بودید در دنیا تُكَذِّبُونَ که تکذیب میکردید و نسبت الخشیه و آنچه میگویید که وحی
سحر است و سخن خدا أَفَسِحْرٌ هَٰذَا آیا این سحر است که میبینید از انواع عذاب دوزخ یعنی همچنانکه وحی الهی را سحر
میگفتید و سحری پنداشتید پس این را نیز سحری پندارید أَمْ أَنتُمْ لَا تُبْصِرُونَ یا شما نمی بینید این عذاب را

و کور با

دکور با زمشاهده آن همچنانکه در دنیا کور بودید از دیدن آنچه دلالت بر وقوع این عذاب میکرد این قول بر سبیل تهکم است
و تقریع پس ایشانرا بعد از این توبیخ گویند که اصْلَوْهَا درآیید بدوزخ فَاصْبِرُوا پس صبر کنید بر کشیدن عذاب
أَوْ لَا تَصْبِرُوا یا صبر مکنید و جزع نمایید سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ یکسانست بر شما صبر و عدم صبر یعنی بر هر وجه که منجوا امید از
صبر و عدم صبر در دوزخ داخل شوید که هیچ گریز گاهی نیست شمارا از آن پس نه قوة پرهیز داری و نه پای گریز و ابدا مخلد
و ناامید بوده در آن إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که جزا داده میشوید مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که میکردید در دنیا
از استهزا و انکار و تکذیب پیغمبران و بعد از ذکر حال دوزخیان بیان امور متقیان میفرماید که إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که
پرهیزکاران از کفر و شرک و عصیان فِي جَنَّاتٍ در بوستانهای باشند و چه بوستانها وَنَعِيمٍ و در نعمتها و چه نعمتها یعنی
در بوستانها و نعمتهایی که در نضارت و کرامت بمرتبه کمال باشند فَاكِهِينَ لذت کنندگان و خوشحالان بِمَا آتَاهُمْ
بسبب عطا کردن ایشانرا رَبُّهُمْ پروردگار ایشان وَوَقَاهُمْ و نگاه داشتن ایشانرا رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان
عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب دوزخ یعنی اینکه در آن روز شادمان باشند بسبب عطا کردن موضع باشد ایشانرا انواع نعیم
و نگاه داشتن ایشانرا از عذاب جحیم و چون در بهشت داخل شوند خزنه ایشانرا گویند که كُلُوا بخورید از مطعومات
بهشت وَاشْرَبُوا و بیاشامید از مشروبات آن خوردنی و آشامیدنی هَنِيئًا گوارنده بدون صیغه و تنغیص
از بیم موروث گشتن وموجود بیح آنکه کسی نفس منع کند قدرت دوست که مردی از اهل بهشت قوه صد مرد داشته باشد که
بر غبت تمام باکل و شرب و جماع اقدام نماید و بعد از اکل عرقی از و تحلیل شود که اطیب بوی مشک بود و تحلیل ایشان
از دوزخ و آشامیده از بی محرمی پس حق تعالی ایشانرا گوید که این پاداش است مر شما را بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودید
در دنیا که عمل میکردید بعضی علما گفته اند که هرچند وعده بکردار بنده است اما اصل دران فضل الهی است و اگر نه سید است که جزو
کردار ما چه باشد پس ایشان بفضل الهی مستغرق چنین نعمتی شوند مُتَّكِئِينَ در حالتی که تکیه زده کان باشند
در بهشت عَلَىٰ سُرُرٍ بر تختهای زر بافته مَّصْفُوفَةٍ پیوسته در برابر یکدیگر نهاده وَزَوَّجْنَاهُم و جفت
کردانیم ایشانرا بِحُورٍ بزنانی سفیده اندام یا زنانی که سفیده چشم ایشان در کمال سفیدی باشد عِينٍ گشاده
چشم یا سیاه چشم ایشان بغایت سیاه باشد پس قرین و همنشین سازیم ایشانرا بااین نوع زنان وَالَّذِينَ
آمَنُوا و آنکسانی که مومن بوده باشند وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم و پیروی کرده باشند ایشانرا فرزندان صغار ایشان

در دخول جنان یا در وصول بدرجات ایشان یعنی ما جمع کنیم برای ایشان سرور و بهجت را از امور مذکوره که آن داخل
شدن ایشان است در جنت برین و مزاوجت بحور عین و موانست با خوان مؤمنین و اجتماع اولاد با ایشان در درجات علیین
بعد از آن در بیان علت الحاق ذریه با آبا میفرماید که بایمانٍ بسبب ایمان عظیم القدر که آن ایمان آبا است الحقنا بهم در
رسانیم بایشان ذریتهم فرزندان و خویشان ایشان را یعنی با آنکه درجات آبا بلند است نسبت بذریه صغار ما
بفضل خود درجات ذریه را نیز بلند گردانیم تا چشم پدران بجمال ایشان روشن گردد و بدیدار یکدیگر خوشحال شوند
وما التناهم وما کم نکنیم من عملهم من شیءٍ از ثواب کردار ایشان هیچ چیز یعنی فرزندان را بدرجه پدران
رسانیم بی آنکه نقصان بثواب ایشان رسد بلکه بفضل و کرم اولاد را رفعت درجه ارزانی فرمائیم پس بجهة تاکید این قول
میفرماید که کل امرءٍ هر مردی مکلف است بما کسب بانچه کرده است رهین در گرو است روز قیامت یعنی
والبته است بپاداش کردار خود و بعمل دیگری مواخذ نیست پس همچنانکه شخصی بنده خود را مرهون میسازد به یکجا که برات
همچنین نفس عبد در حکم رهونست نزد او سبحانه بعمل صالح که مطالب به است مرویست از حضرت رسالت صلعم که خدای
برداشته درجه اولاد مؤمن را تا آنکه بمرتبه درجات پدر رساند و اگرچه درجه ایشان در خور درجه او نباشد تا چشم او بایشان
روشن گردد بعد از آن آیه مذکور تلاوت فرمود از ابن عباس روایتست که چون مؤمن به درجه خود رسد گوید بار خدایا
پدر و مادر و فرزندانم کجا اند ندا آید که آنها عملی نداشتند که موجب آن شود که در مرتبه و درجه تو رسند او گوید خداوندا چه باشد
که بفضل خود ایشانرا بمن رسانی حق جل و علا فرماید تا ایشانرا نیز در بهشت او برند و راوی از امیر المؤمنین عم روایتست
که حضرت رسالت فرمود که مؤمنان و فرزندان ایشان در بهشت باشند و بعد از آن آیه مذکوره تلاوت فرمود و از امام جعفر
صادق عم روایتست که اطفال مؤمنان را نمایند بپدران ایشان در روز قیامت بعد از آن در بیان نعمت خود برا اهل
ایمان خبر میدهد وامددناهم و مدد کنیم و بیفزائیم مر متقیان را یعنی سازیم برایشان آماده تا باشد ایشانرا بفاکهةٍ میوه
بجمیع انواع آن ولحمٍ و گوشت با همه اصناف آن مما یشتهون از آنچه آرزو کنند یعنی خواهیم داد بمتقیان
وقتا بعد وقت آنچه آرزوی ایشان بدان باشد یتنازعون دادوستد کنند با یکدیگر فیها در بهشت یعنی بهم دهند و از هم
ستانند کأسا کاسه مملو از خمر بهشت که لا لغو فیها هیچ سخن بیهوده نباشد در آن یعنی در اثنای شرب آن
با یکدیگر مخاصمه نکنند و سخنان لغو و بیهوده تکلم نکنند ولا تأثیم و نه گناهکار گردانیدن یعنی در میان آن فعلی نکنند که موجب

اثم باشد و نه قولی که بسبب آن بگناه منسوب گردند بر خلاف خمر دنیا که از شتم و عربده و فحش که موجب اثم است خالی نیست
بلکه عقول اهل بهشت بر حال خود باشند و هر چند که در شرب آن اغراق کنند عقول ایشان زایل نگردد و هیچ اثمی بر آن مترتب نگردد
ویطوف علیهم و طواف کنند بر گرد ایشان با کاسهای خمر یا برای خدمت غلمان لهم غلامانی که مخصوص باشند بایشان
بر شکل پسران خوش صورت آفریده شده کأنهم گوییا ایشان در حسن و صباحت و صفا و لطافت لؤلؤ مکنون
مرواریدی پوشیده اند در صدف که دست هیچکس بدامن ایشان نرسیده باشد و بسبب اسباب خارجی متبدل نگشته از
نفاست و لطافت کسی از حضرت رسالت پرسید که خادم چنین است مخدوم چگونه باشد فرمود فضل مخدوم بر خادم چون فضل
ماه شب چهارده باشد بر جمیع ستارگان و نیز از آنحضرت مرویست که کمترین اهل بهشت از روی مرتبه کسیست که خادم خود
را بخواند هزار خادم بجواب او لبیک لبیک لب بگشایند و در روایة آمده که هیچکس از اهل بهشت از غلمان محظوظ نگشته
غلمان نیز از خدمتکاری ایشان در کمال لذت باشند چه آنجا دار استراحت است نه سرای کلفت و در تبیان آورده که ذکور
اولاد مشرکان غلمان اهل جنت باشند و اناث ایشان حور عین و اولاد مؤمنین با پدران خود بر هم ملاحق باشند که
در دنیا بوده اند و این نقل غریبست القصه اهل بهشت بر تختهای زرین مقابل یکدیگر نشسته باشند واقبل بعضهم روی آرند
برخی از ایشان علی بعضٍ بر برخی دیگر یتساءلون در حالتی که پرسند از یکدیگر احوال و اعمال خود را که موجب
این سعادت شده قالوا انا کنا گویند بدرستی که ما بودیم قبل پیش از این روز فی اهلنا در میان اهل خود یعنی
بودیم در دنیا مشفقین ترسندگان از عذاب و عقاب نیران و بسبب آن بر طاعت رحمن و ترک شده از عصیان
مجتنب گشته بودیم فمن الله پس منت نهاد خدای علینا بر ما بلطف و رحمت و توفیق در طاعت و اجتناب از معصیت
ووقانا عذاب السموم و نگاه داشت ما را از عذاب آتش که مانند باد گرم در نهایت گرمی که نفوذ کننده باشد
در مسام و گویند سموم نام جهنم است انا کنا من قبل بدرستی که ما بودیم پیش از این در دنیا ندعوه
که پرستیدیم خدا را با اخلاص یا میخواندیم او را و درخواست نجات از آتش جحیم و عذاب الیم پس او اجابة انه بدرستی
که او هو البر اوست بسیار نیکو کار بر بندگان الرحیم بسیار مهربان بر ایشان و لهذا دعا بدو اجابت
وسایل او مجاب قبل از این گذشت که جماعت مقتسمان بر عقبات مکه نشسته حضرت رسول را نزد و ترددی
قوافل عرب بکهانت و شعر منسوب میساختند و آنحضرت بواسطه آن ملول و غمگین میشد حق سبحانه بجهة

تسلیه آن قدوه احباب از عتاب ناصواب کفار را و خطاب کرده پیغمبر را که فذکر پس پند ده ای محمد بقرآن اهل مکه را
و سخن مشرکان که ملال بر خاطر خود راه مده و بسبب آن از مواعظ و نصیحت متقاعد مشو فما انت بنعمت ربک
پس نیستی تو بحق انعام پروردگار تو بر تو با عطاهای مرتبه نبوت بکاهن خبر دهنده از غیب بی سید جن بدون نزول وحی
ولا مجنون و نه دیوانه که عقل او پوشیده شده همچنانکه کفار قریش در حق تو میگویند چه قول ایشان باطل است و سخن
ایشان متناقض زیرا که کاهن محتاج است در کهانت و بفطنت و دقت نظر و مجنون عقل او پوشیده است و در نهایت
سفاهت ظاهر کلام آنست که بحمد الله که تو در صدق نبوة و رجاحت عقل یکی ازین دو طایفه نیستی و عقیده کفار نیز چنین است
لیکن باعث ایشان برین قول تکذیب است بر تو تا آن را حرف مستریح شوند همچنانکه سفها استراحت می یابند از تکذیب اعدای خود
ام یقولون بلکه میگویند مشرکان قریش که محمد صلعم شاعر است و اینچه ازو صادر میشود از فصاحت و بلاغت بجهة قوت شعر است
نتربص به انتظار می بریم او را یعنی چشم آن داریم که برسد باو ریب المنون حادثه و مصیبت روزگار
تا نفس او مضطرب شود و گویند ریب المنون بمعنی موت است یعنی منتظر مرگ او ایم یعنی چون رونق شعر بوجود خود
انتظار مرگ او می کشیم تا همچنانکه شعرای دیگر که تا بعهد زهیر و امثال ایشان بود بسبب حادثه موت رونق اشعار ایشان
بر طرف شد وی نیز بواسطه انقطاع حیوة از رونق خود بیفتد قل بگو ای محمد در جواب ایشان تربصوا انتظار برید
الان نکبت و مرگ را فانی معکم پس بدرستی که من با شما من المتربصین از جمله منتظرانم یعنی من انتظار
بلیه یا هلاکت شما میکشم همچنانکه شما منتظر اید که مصیبتی بر من نازل شود یا موت بمن طاری گردد و مراد ازین تهدید ایشان است
بوقوع مصیبت و هلاکت بر ایشان پس بیان بطلان سخن ایشان میکند ام تأمرهم بلکه امر میکند ایشان را
احلامهم عقول ایشان بهذا باین قول متناقض جهة که کهانت تابع فطنت است و جنون لازم زوال عقل و شعر
کلامیست مقفی و مخیل و موزون و آن با جنون میسر نمیشود پس این سخنان نه بر مقتضای عقل است پس ازین اعراض
نموده میفرماید ام هم بلکه ایشان قوم طاغون گروهی اند از حد درگذشتگان در مکابره و عناد و طغیان
پس شروع در جهتی دیگر کرده میگوید ام یقولون بلکه میگویند کفار قریش تقوله بر بافته است محمد قرآن را از نزد
خود و گفته و چنین نیست که ایشان میگویند بل لا یؤمنون بلکه ایمان نخواهند آورد یعنی ایشان بدین قول اصرار است
بر کفر و طغیان و اصرار بر عدم ایمان و اگر نه ایشان از سر یقین میدانند که قرآن منقول نیست بجهة عجز جمیع فصحا و بلغا

از آوردن مثل آن بعد از آن جهة الزام ایشان پیغمبر را که اگر قرآن بر بافته محمد است فلیأتوا پس باید که بیاورند ایشان
بحدیث مثله سخنی مانند قرآن ان کانوا صادقین اگر باشند راستگویان در آنکه قرآن را از خود میتوان
ساخت و چون همه از آن عاجزند پس معلوم میشود که قرآن کلام حضرت بیچون است نه سخن محمد بعد از آن بر ایشان احتجاج
میآورد بابتدای خلق بر نهجی که ام خلقوا آیا آفریده شده اند من غیر شیء بی چیزی یعنی آیا ایشان بی خالقی
مخلوق گشته اند بجهة اینست که بعبادة او اشتغال نمینمایند آیا ایشان مخلوق شده اند از برای کاری یعنی عبث
و از بهر کاری اصلا قلم تکلیف بر ایشان نباشد و جزای عمل با ایشان نرسد و چون این باطل است البته عدم تصدیق ایشان
بجهة عناد و استکبار است نه آنکه عقول ایشان درک آیات ظاهره و معجزات بینه نمیکنند که دال است بر نبوة حضرت خاتمیه و
صدق دعوی او و نیز بر سبیل الزام حجت میفرماید که ام خلقوا السموات والارض آیا آفریده اند آسمانها
و زمینها را چنین نیست بل لا یوقنون بلکه بیقین در نمی یابند که خالق جمیع ممکنات واجب الوجود است و بواسطه
عناد و استکبار همیشه بر کردگار منکر شدند ام عندهم آیا نزد ایشانست خزائن ربک خزینهای فضل
پروردگار تو یا نبوة بهر که خواهند دهند یا خزاین علم الهی در دست ایشانست تا بدانند لایق منصب نبوة کیست
ام هم المسیطرون آیا ایشان غالبانند و مسلط شدگان بر همه اشیا تا تدبیر امور ربوبیت نمایند و بنای
جمیع چیزها را بر اراده و مشیت خود نهند و بجهة آن هر چه خواهند کنند و منصب رسالت را بهر که خواهند دهند ام لهم
آیا مر ایشانراست سلم نردبانی که بوسیله آن بر آسمان بر آیند یستمعون فیه بشنوند در آن کلام ملائکه
را و آنچه از علوم غیبیه که بر ایشان وحی کرده میشود تا علم بما کان و ما یکون پیدا کنند و عالم شوند بتقدم موت محمد
بر ایشان و ظفر یافتن ایشان اند و در عاقبت همچنانکه مظنه ایشانست و اگر چنین است که ایشان گمان میکنند
فلیأت مستمعهم پس باید که بیاورد شنونده ایشان که بر آسمان رفته باشند و کلام غیبی استماع نموده بسلطان
مبین حجتی روشن و دلیلی هویدا اگر گوید هر سخن بر صدق استماع وی چه هر چه هر که دعوی امری کند بر اهت عقل حکم نکند
بر آن لازم است که اقامت حجت نماید بر صدق مدعای خود پس تجهیل اهل شرک میکند که ام له البنات آیا مر خدا راست
دختران و لکم البنون و مر شما راست پسران یعنی هر که را ای او و درین خانه باشد که اسناد بنات بخالق خود
و نسبت بنین بخود دهد در نهایت سفاهت و حماقت خواهد بود پس چگونه از شان او میسزد که بنردبان عروج کرده

بر عالم ملکوت برآید و بر جمیع غیوب مطلع گردد أَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا میخواهی مر ایشان را بر تبلیغ رسالت أَجْرًا مزدی تا بسبب آن
تاوان زده شوند فَهُمْ پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از التزام آن تاوان بر خود مُثْقَلُونَ گران بار شوند و بواسطه آن از
اتباع تو روی بگردانند أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ آیا نزدیک ایشان است لوح غیب در و مکتوب شده مراد لوح محفوظ است که
همه مغیبات در و مندرج است فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان می‌نویسند از آنچه در وست تا گویند که خبر بعث در امر قیامت و
وجزا و حساب باطل است و اصلی ندارد یا از آنجا می‌نویسند که موت محمد کی خواهد بود تا از آن راحت یابند أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا
آیا میخواهند مکری و تدبیری در باره تو مراد مکریست که در دار الندوه میکردند با حضرت رسالت از قتل و حبس و اخراج فَالَّذِينَ
كَفَرُوا پس آنانکه نگرویدند هُمُ الْمَكِيدُونَ ایشانند کید کرده شدگان یعنی ایشان کسانی که وبال کید بر ایشان باز
گردد و مقتول گردند در بدر و گرفتار گردند بعذاب ابدی کید خدا عبارت از تدبیری برای اولیای خود تا بسبب آن اعدای
خود را مغلوب و مقهور گرداند أَمْ لَهُمْ آیا مر ایشان راست إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ معبودی جز از خدای بحق تا یاری ایشان دهد و حفظ
ایشان نماید از مکافات مکر ایشان پس رد و تنزیه خود میفرماید که سُبْحَانَ اللَّهِ منزه و پاک است خدای عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه
شریک می‌آرند بوی و عبده اوثان بجهة قطع عناد و طغیان بقرآن نمیگرویدند و بوحدانیت او سبحانه معترف نمیشدند و بحضرت
رسالت صلعم میگفتند که پاره از آسمان بر سر ما فرود آور اگر در وعده عذاب صادقی حق تعالی در جواب فرمود که وَإِنْ يَرَوْا
كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ و اگر ببینند پاره از آسمان سَاقِطًا که فرود آینده بر سر ایشان يَقُولُوا گویند از فرط
طغیان و محض استکبار که این قطعه آسمان نیست بلکه این سَحَابٌ مَرْكُومٌ ابریست بر هم نشسته و بهم چسپیده یعنی عناد
ایشان تا غایتیست که با وجود مشاهده آثار عذاب باز کفر باز نمی‌ایستند و چون حال ایشان بر این منوال است فَذَرْهُمْ
پس واگذار ای دوست بدار از ایشان و بمکافات کفر و عناد ایشان ارتکاب منمای حَتَّى يُلَاقُوا تا وقتی که ببینند و
روی معاینه يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ آن روز خود را که در آن يُصْعَقُونَ هلاک کرده شوند بوقوع صاعقه بر ایشان مراد
نفخه اولی است که در حین وقوع آن همه خلایق هلاک شوند يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ آن روزی که نفع ندهد یعنی باز ندارد
از ایشان كَيْدُهُمْ مکر ایشان شَيْئًا چیزی را از عذاب و عقاب وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نه ایشان یاری کرده شوند
یعنی در آن روز هیچکس یاری ایشان نکند در دفع عذاب مراد روز قیامت است وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا و بدرستی
مر آنانراست که ظلم کردند بر نفس خود یعنی کافر شدند عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ عذابی غیر از عذاب آخرت مواخذه

ایشان بقتل در روز بدر یا بقحط در مدت هفت سال یا بجمیع مصائب دنیا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر ایشان این کفار لَا يَعْلَمُونَ
نمیدانند وقوع عذاب را و از آن خبر ندارند وَاصْبِرْ و شکیبایی کن ای محمد لِحُكْمِ رَبِّكَ مر حکم پروردگار خود را در باره ایشان
که آن امهال ایشان است و ابقای تو از محنت ایشان فَإِنَّكَ پس بدرستی که تو بِأَعْيُنِنَا ببیین عنایت و نگاه
داشت مایی یعنی بحیثیتی که ترا می‌بینیم و بنظر لطف و عنایت محافظ تو میکنیم از مکر و ضرر اهل شرک وَسَبِّحْ
و تسبیح کن یا پاکی خدای خود را یاد کن بِحَمْدِ رَبِّكَ در حالتی که مقرون باشد بحمد پروردگار تو مراد از تسبیح و تحمید
نماز است یعنی نماز گذار حِينَ تَقُومُ هنگامی که برخیزی از خواب و آن نماز صبح است و گویند مراد آنست که بگوی سبحانک
اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک کفاره هر لغوی و لهوی باشد که در آن مجلس واقع شده و
اگر مجلس خیر بود خیر و زیاده گردد و هر که در آن مجلس بوده باشد آمرزیده شود ببرکات این کلمات و از ابن عباس
و حسن منقولست که مراد دو رکعت نافله صبح است بعد از برخاستن از خواب وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی از شب فَسَبِّحْهُ
پس نماز گذار خدای را مراد نماز شام و خفتن است و گویند مراد نوافل اللیل است و شبهه نیست در آنکه صلوة لیلیه از ریا
دورتر و بر نفس دشوارتر است و از آنجهة آنرا ابتدا کرد مقاصد آن وَإِدْبَارَ النُّجُومِ و نماز گذار در عقب رفتن
نجوم یعنی بعد از خفای آنها بضوء صبح از امیر المؤمنین علیه السلام روایتست که این دو رکعت بهتر از هر چه آفتاب بر آن تابد و
روایة ضحاک که مراد نماز صبح است و گویند مراد از این آیه آنست که در وقت صبح و شام از ذکر پروردگار خود غافل مشو
از جمیع اوقات شب و روز تنزیه او سبحانه نما که او از تو غافل نیست و حافظ و ناصر تست

سورة النجم

ابی بن کعب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که در روز یا در شب این سوره بخواند در میان مردمان ستوده
شود و در نظر همه عالمیان شیرین گردد و هر که این سوره تلاوت کند بعدد هر که تصدیق محمد کرده و هر که منکر او بوده ده حسنه
بنامه عمل او بنویسند و بباید دانست که چون او سبحانه ختم سوره والطور فرمود به ادبار نجوم حضرت رسالت صلعم افتتاح این سوره
را نیز بآن حضرت فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى قسم بستارگان چون
فرو گشت و بلند بر آید و یا هبوط کند و غروب نماید چه هوی بهر دو معنی آمده بنا بر اول مشتق از هوی است و بنا بر ثانی مشتق
از هوی بضم ها از مجاهد نقلست که مراد بنجم اسم جنس است یعنی سوگند بستارگان که موجب زینت آسمان اند و راهنمای
مسافران در بر و بحر و رجم کنندهای شیاطین اند از صعود بر آسمان که وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ و از ابن عباس روایت

که مراد ثریاست که نزد طلوع صبح روی بغروب نزدیک میشوند و آن علامت متهجدانست که بآن وقت تهجد بشناسند و بعبادت
مشغول شوند و در خبرست که علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما چون وقت سحر رسیدی بمیان سرای آمدی و نظر
در آسمان کردی و گفتی که بار خدایا ستارهای آسمانت فرو رفتند و چشمهای خلقانت در خواب رفتند و آوازهای بندگانت
ساکن شدند و تو آن خدایی که ترا خواب نبرد و عامه از امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلم روایت کرده‌اند که مراد
ستاره وجود محمدیست که در شب معراج از آسمان فرود آمد یا بالا رفت و گفته‌اند که بعد از عروج آنحضرت ابو طالب بگفت که محمد
از وقت نماز شام و خفتن ناپدید شده و پیدا نمیشود و وی همه شب در تجسس آنحضرت بود و هیچ جا او را نمییافت و تمام
در حجره او را طلب میکرد و هیچ جا او را نمییافتند ابو طالب مسلح شده و بنو هاشم را جمع کرد و سوگند خورد که اگر صباح محمد پیدا
نشود همه را بزاری و خواری بقتل رساند چون صبح نزدیک شد ستاره از قطب آسمان جدا شد بغایت روشن و بهر ساعت
بزمین نزدیک میشد تا بدر خانه پیغمبر فرود آمد چون نگاه کردند آنحضرت بود فذلک قوله تعالی والنجم اذا هوی و در بعضی روایات
آمده که چون حضرت آن ستاره نور را شکار کرد اهل شرک آغاز طعن کرده گفتند که محمد گمراه شد از دین پدران خود و خطا کرد که احداث
دین دیگر کرد از برای بهتان گفتن خدای تعالی این آیه فرستاد و بعضی دیگر از علمای تفسیر گفته‌اند که جمعی سلمان از صحابه از رسول
پرسیدند که یا رسول الله بعد از تو وصی و خلیفه تو که خواهد بود فرمود که امشب ستاره بر بام خانه او فرود آید همه اهل مکه
آن شب بر بام خانها رفتند و منتظر بودند که ستاره بر بام خانه که فرود آید و همه طمع داشتند که این کوکب درخشان بر بام خانه
ایشان فرود آید مگر امیر المؤمنین و فاطمه که ایشان ورد خود از دست نداده و گفتند اگر بخانه ما فرود آید ما شکر آنرا
بتقدیم رسانیم و اگر نه بر ما حرجی نخواهد بود پس ایشان در حجرات خود بعبادت مشغول بودند تا حینی که ستاره درخشان
از قطب جدا شد و گویند ستاره زهره بود بزمین نزدیک می آمد تا که بر بام خانه فاطمه آمد فذلک قوله والنجم اذا هوی
گروهی از منافقان گفتند الآن محمداً قد ضلّ فی علی محمد در حق علی گمراه شد چه منصبی که در خور او نبود برای او تعیین نمود
حق تعالی قسم یاد کرد بآن ستاره که بخانه او فرود آمد بر یکه ما ضلّ صاحبکم گمراه نشد مصاحب شما ای اهل قریش
یعنی محمد که بجهت تبلیغ رسالت و هدایت مصاحبت میکرد با اهل قریش یعنی از حق عدول نکرد و ما غوی و خطا نکرد
در آنچه بشما رسانید یعنی آنرا بصواب گفت نه بخطا و با مر باطل مرتکب نشد و نیز فقیه ابن مغازلی که یکی از مشاهیر و کبرای
اهل سنت است روایت میکند باسناد از ابن عباس که من با جمعی از بنی هاشم در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وآله

156

که ناگاه کوکبی نورانی از آسمان جدا شده و هبوط مینمود تا بتدریج بر زمین افق حضرت فرمود که نظر کنید که این ستاره در سرای
کیست هبوط و سقوط کرده و در کدام منزل نزول نموده و اهل مجلس تفحص بر خواستند ناگاه یکی از محبان امیر المؤمنین بحضرت
رسالت خبر داد که آن کوکب در منزل خورشید ولایت و برج هدایت علی بن ابی طالب نزول کرد حضرت از این صورت بغایت
خرم شد منافقان زبان گشوده آغاز تشنیع آن سرور کردند که محمد در محبت پسر عم خود غلو میکند و در آن مبالغه مینماید و در
طریق محبت و مودت ضال و گمراه گشته غبار غم بر خاطر عاطر آنحضرت نشست از این سخن حق تعالی برای تسکین خاطر مبارک او و تخطئه
او از معایب اهل غوایت و ضلالت این آیه فرستاد و عروة بن زبیر روایت کرده که بعد از نزول این آیه عتبة بن ابی لهب
گفت بگذار که محمد را ایذا رسانم پس نزد آنحضرت آمد و آب دهن بر روی مبارک آنحضرت انداخت و گفت انا کافر بالنجم
اذا هوی آنحضرت دلتنگ شده و بر او نفرین کرد و فرمود بار خدایا ددی از ددهای خود را بر او مسلط گردان تا او را بخورد
از این سخن بسی بر نیامد که وی با جمعی قریش بتجارت در راه بمنزلی فرود آمدند و آنجا دیر راهبی بود آواز داد که این زمین
ماوای شیران و ددانست بر حذر باشید ابو لهب گفت امشب یاری من کنید ای گروه قریش که من بر جسم پسر خود که محمد او را
دعای بد کرده ایشان همه بارها جمع کردند و بالای آن جای عتبه را ترتیب دادند خود پیرامون آن خفتند و شترانرا بر حوالی
خود بخوابانیدند و چون پاسی از شب بگذشت شیری بیامد و از آن شتران بگذشت و قدم بر سر آنها نهاد و یکیک را
بو میکرد تا بر بالای آن بارها آمد و عتبه را بویید آنگاه عتبه آواز داد که قتلنی رب محمد خدای محمد مرا بکشت علی الفور
شیر سر او را بکند و همه اعضای او را از هم پاره پاره ساخت و بعضی آنرا بخورد و بازگشت و تعرض بهیچکس دیگر
نرسانید و گویند که در حینی که پیغمبر مامور شد که با اصحاب بگوید که درهای خانهای خود را که بمسجد گشوده اند مسدود
سازند گروهی بآن اقدام نمودند و جماعتی بعلت قرابت مانند عباس و حمزه در این باب تعلل میکردند و میگفتند که این خطاب
با ما نخواهد بود اول کسی که قبول این کرد امیر المؤمنین بود و فاطمه را گفت ای جان پدر این خطاب با تو نیست چه تو علی از منی
و من از تو اگر در شما مسدود شود همچنانست که در من مسدود شده پس از آنجا بگذشت و بدر خانه حمزه و عباس آمد
ایشان گفتند یا رسول الله ما را چه میفرمایی گفت خدا میفرماید که بند ابواب مسجد کنید گفتند ایمن مقدار رخصت باشد که روزنی در آنجا بگذاریم تا بر حضرت
برآمده و در جواب آنانی که زبان اعتراض گشوده گفتند چرا علی را تخصیص کردی و در او را گذاشتی فرمود که بخدا که من در
شما مسدود نساختم و در علی را نگشودم بلکه حق تعالی درهای شما را بست و در حجره علی را گشود و چون منافقان این را

طعن بر [illegible]

[illegible]

مشاهده کردند گفتند الان محمد قد ضلّ وغوی حق تعالی آیه فرستاد که والنجم اذا هوی ما ضلّ صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن
الهوی و سخن نگفت محمد از آرزوی نفس و میل طبع خود یعنی نطق او بقرآن و بجمیع احکام ایمان بهوا و آرزوی نفس او نیست
ان هو نیست نطق او الا وحی یوحی مگر وحی که فرود آمده میشود بوی یعنی آنچه گویا میشود از جانب حق تعالی است آنرا
خود علّمه شدید القوی آموزانید پیغمبر را یعنی وحی فرود آورد باو فرشته که سخت قوتهای او مراد جبرئیل است و از
شدت قوة او بود که شهرستان قوم لوط را از زمین برکند بر جنح خود گرفت و چندان باسمان نزدیک کردانید که آواز سگان
آن بلدان فرشتگان آسمان شنیدند و بعد از آن آنرا منقلب کردانید و قوم ثمود را بیک صیحه هلاک ساخت و نیز بجهة شدة قوة اوست
که هبوط و صعود او بر انبیا سریع تر بود از چشم برهم زدن و مرویست که او در ارض مقدسه ابلیس را دید که با عیسی سخن میکرد
بال خود را متحرک ساخت و بادی که بآن حرکت ممزوج شده او را باقصای جبل هند انداخت و نیز صفت او میفرماید که ذو مرّة
صاحب زانه و شدة در عقل و روية و خداوند متانة در دیانة و امانت و از ابن عباس منقولست که ذو مرة بمعنی ذو منظر است
یعنی خداوند صورت نیکو و نزد قتاده بمعنی ذو خلق طویل است یعنی خداوند بالای دراز و یا بمعنی مرور کننده در هوا بطریق صعود
و هبوط فاستوی پس راست بایستاد بر صورت حقیقة خود که بآن مخلوق شده بود و در روایة آمده که هیچ پیغمبری او را
بصورت اصلیه ندیده بود الا پیغمبر ما صلی الله علیه و آله که او را دو نوبت بران صورت مشاهده فرمود نوبت اول در زمین از
جانب مشرق و نوبت دویم در آسمان در شب معراج نزدیک سدرة المنتهی و استقامه او بر هیئت اصلی خود بجهة اراده
حضرت رسالة بود در آنکه او را ببیند بصورتی که بآن مخلوق بود پس او خود را در نوبت اول بر آن صورت بآنحضرت نمود
وهو بالافق الاعلی در حالتی که در کنار بلند تر بود و آن اقصای دنیاست نزدیک مطلع آفتاب که نسبت بافق مغرب
ارفعست چنانکه در علم هیأت مقرر شده و بخاری و مسلم از ابن مسعود نقل کرده اند که جبرئیل را در افق اعلی مشاهده فرموده
باششصد جناح القصه چون آنحضرت او را دید که با جنح خود از مشرق تا مغرب فرا گرفته بود بیهوش شد و بعد از افاقه
او را بر صورت بشر یافت که نزدیک او نشسته بود و دستی بر سینه مبارک وی نهاده و دستی بر کتفش و حق تعالی باین اشاره فرموده
که ثم دنا پس نزدیک شد به پیغمبر صلعم بعد از آنکه او را دیده بود و بیهوش شده بود فتدلّی پس فرو آویخت از افق اعلی
سر فرود آورد و خود را بسر پیغمبر او بخت بجهة سخن کردن با وی ایکلام منقولست بجهة قرّة او چون نزدیک پیغمبر آمد
فکان پس بود مقدار قرب مسافت میان او و پیغمبر قاب قوسین مثل مقدار دو کمان او ادنی یا نزدیکتر از آن

بمعنی

بمعنی بر وجهی به پیغمبر نزدیک شده که اگر کسی مشاهده قرب مسافت میکرد میان ایشان متردد میشد در آنکه آنرا مقدار دو کمان
تقدیر کند یا کمتر غرض از این تمثیل شدت اتصال و ارتباط است بینهما فاوحی پس وحی کرد الی عبده بسوی بنده خدا که محمد است
ما اوحی آنچه وحی کرد بوی و از قرا منقولست که ضمیر هو راجع به پیغمبر و معنی اینکه راست بایستاد جبرئیل در حالتی که پیغمبر در افق اعلی بود
یعنی در آسمان دنیا بوقت رفتن بمعراج و گویند جمیع ضمایر بخدا بر میگردد از قول علّمه شدید القوی تا باینجا راجع بحضرت احدیت است
پس مراد شدید القوی شدة و قدرت او سبحانه است کما قال تعالی و هو الرزاق ذو القوة المتین و ذو مرة او سبحانه بحضرت
رسالت نظیر است بر رفع مکانت او و نزد حضرت صمدیه و مراد بدنی او سبحانه جذب حبیب خود است بجانب جناب خود
بجهة شدة محبتش نسبت بآنحضرت و مصداق اینست روایة انس در سیاق حدیث معراج که ثم دنی الجبار رب العزة فتدلی
حتی کان منه قاب قوسین او ادنی و از حسین فضل مرویست که معنی آنست که محمد بعرش نزدیک پس آویخته شد یعنی دست بحجب
و مراد فتدلی آنکه بعرش نزد و چون قدمش را جای قرار نبود متعلق بر هوا بایستاده و حق با او وحی کرد و نزد بعضی دیگر دنی
فتدلی راجع به پیغمبر است و ضمیر کان راجع بقرب میان پیغمبر و حق تعالی و ضمیر اوحی الی عبده راجع باو سبحانه است یعنی در شب
معراج حضرت رسالت نزدیک جناب احدیت از ساق عرش و مقرب درگاه الوهیت گشت بحکم و رفرف تنزل
نمکان پس متدلی شد یعنی فروتنی کرد و سر فرود آورد برای ادای سجده عبودیه و شکر نعمت قربت تا بموجب لئن شکرتم
لازیدنکم سبب زیادتی قرب میان پیغمبر و حضرت عزة مقدار دو کمان بود و این کنایت از تاکید قربت و تقرر شده بحیث
بالاسط تقریب افهام در تمثیل موارد شد به عادة عظمای عرب آن بوده که چون از تاکید عهدی خواستندی که نقض آن
راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان خود حاضر ساخته با یکدیگر انضمام دادندی و یکبار هر دو قبضه را کشیدندی باتفاق
بیکبار تیری از آن انداختندی پس بمنصورت از نشان بیان معنی بودی که موافقت کلی میان تحقق پذیرفت و معاقدة اصلی
روی تمهید یافت که بعد ازین رضا و سخط یکی از عاقدین رضا و سخط آن دیگری باشد پس درین ایة باعنایت اشکارست
باینکه محبت و قربت پیغمبر صلعم با حق تعالی بمثابه تاکید یافته که مقبول رسول مقبول حضرت احدیة است و مردود او مردود درگاه
حضرت شیخ ابو الحسن نوری را از معنی این آیة پرسیدند جواب داد که جایی که جبرئیل در نگنجد نوری کیست که از آن سخن
تواند گفت و لهذا بعضی از گفته اند که اولی آنست که تعرض باین وحی نکنیم و آنرا در پرده اخفا بگذاریم اما آنچه از احادیث
و روایات درین باب این وحی وارد گشته ذکر آن هیچ نقصانی ندارد و آن اخبار منطوی بر سه خبر است

اول آنکه مضمون وحی آن بود که اگر نه آنست که دوست میدارم معاتبه با امت تو را او لا بساط محاسبه ایشان طی میکردم

دوم آنکه حق سبحانه خطاب با وی کرد که ای محمد منم و تو و ما سوای تو را آفریده ام برای تو حضرت در جواب فرمود که ای پروردگار

من تویی و من و ما سوای این را ترک کردم برای تو قسیم آنکه امت تو طاعت مرا بجا می آورند و عصیان ورزند طاعت

ایشان را قبول کردیم اگرچه با قصور و فتور است زیرا که کریمیم و معصیت ایشان را درگذرانیدیم و اگرچه متصف باشند

بکره و فتور زیرا که رحیمیم و نیز در تفسیر اهل البیت مذکور است که حق تعالی در شب معراج با رسول تو بر امامت علی ابن ابی

طالب سه بار رسول که فاوحی الی عبده فی علی لیلة المعراج بر سان بخلقان انچه فرستاده شده بود در شب معراج

از جانب پروردگار خود است در حق علی ابن ابی طالب یعنی در باب امامت وی القصه او سبحانه بجهة تحقیق آنچه پیغمبر

مشاهده نموده بود مقرر میفرماید که ما کذب الفؤاد دروغ نگفت دل محمد ما رای چیزی را که دیده انحضرت بعینه از

صورت جبلی جبرئیل یعنی در وهم محمد نیندا اخت دل او انچه چیزی که دید محض تخییل است زیرا که انحضرت به عین مبین

و علم یقین خود عارف بود با آنکه آنکه مرئی جبرئیلست و اصلا در آن شک نداشت و بنابر انچه قوله آنکه مرئی او سبحانه

بوده در شب معراج مراد از رؤیة نه بصر ابلکه رؤیة بصیرتست چه او سبحانه بصری مرئی نمیشود بدلایل قاطعه عقلیه و مؤید

اینست که از انحضرت پرسیدند که آیا دیدی پروردگار خود را فرمود که دیدم او را بچشم ظاهر و ابن عباس نیز فرموده که

رای محمد ربه بفواده محمد خدای خود را دیده بدیده باطن یعنی بعلم یقین بدانست خدای خود را بوسیله انچه مشاهده نمود

از آیات باهرات و اگرچه قبل ازین نیز باین عالم بود و این مثل قول ابراهیم است که ولکن لیطمئن قلبی و ابو العالیه

روایت کرده که از حضرت رسول سوال رؤیت حق کردند در شب معراج فرمود که در آن شب جویی از آب دیدم و از پس آن

جوی پرده و از پس پرده نوری و غیر ازین چیز ندیدم و شعبی از مسروق پرسید که رسول صلعم در شب معراج آن شب

خدا را دید گفت سخنی گفتی که موی بر اعضای من راست شد گفتم ببین صحبت اینکه در قرآن مذکور است که ما کذب الفؤاد ما

رای گفت ساکن باش عقل تو کجا رفته آن ما رای جبرئیل در صورت اصلی خود بدیده بود از آن کس که تو را گوید که محمد خدا را

دید دروغ گوید چه او سبحانه فرموده که لا تدرکه الابصار و نزد بعضی علمای برطریق عموم است از آلاء و نعما و بهشت و دوزخ

و هرچه در آن شب مرئی او شد از ملکوت سموات و بباید دانست که جمیع علما و با اکثر جمهور از مخالفین متفق اند که عروج

انحضرت باسمان با روح و جسد بوده نه بروح فقط و ملکوت سموات را که دید در حالت بیداری بود نه بخواب

این تفصیل در سوره بنی اسرائیل سمت ورود یافته مرویست که چون انحضرت از معراج معاودت فرمود و اصحاب را از دیدن

ملکوت اخبار نمود کفار قریش استماع این نموده در تکذیب آن کوشیدند و در مقام مجادله در آمدند انحضرت را از صفت

بیت المقدس خبر کاروان خود بر سیدند چنانکه در سوره بنی اسرائیل گذشت حق تعالی بجهة انکار ایشان مجادله فرمود که

افتمارونه علی ما یری آیا مجادله میکنید ای معاندان قریش با محمد صلعم بر آنچه میدیده در شب معراج از آیات عظیمه

و مخلوقات عجیبه و لقد رآه و بتحقیق که دیده پیغمبر صلعم جبرئیل را بر صورت اصلی نزلة اخری یکبار دیگر عند سدرة

المنتهی نزدیک شجره سدرة المنتهی و آن درختی است بر بالای آسمان هفتم در زیر عرش و شاخ و برگ آن

بر سر همه عالمیان است و ملایکه و سایر مخلوقات بان منتهی میشود و از ان در نمیگذرد و آنچه ورای آنست جز خدای تعالی

ولهذا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که سلونی ما دون العرش یعنی از پایین عرش بپرسید یا انتهای آن باین اعتبارات

که نهایت عروج ملایکه است یا بمعنی که از فوق آن الطاف الهی و اوامر پادشاهی بان منتهی میشود و از ما تحت آن

ارواح سکان و ارواح مؤمنان بان صعود میکنند و همه آنجا مجتمع شده از آن در نمیگذرند و یکقدم از ان پیشتر نمیروند

و بنابر آنکه مرئی او سبحانه است معنی آیه آنست که حضرت رسالت صلعم نوبتی دیگر او سبحانه را بدیده دل دیده وقتی که

نزد سدرة المنتهی بوده و مؤید اینست که از ابن عباس نقل کرده اند که پیغمبر صلعم خدا را بدیده دل در شب معراج دو نوبت

دیده بود در معالم التنزیل آورده که انحضرت را در آن شب عروجات سوی نموده و ترقیات دست داده و در آن عروجات

این رؤیة ثانیه او را حاصل شده نزدیک سدرة المنتهی و در کشاف مذکور است که سدرة المنتهی درختی سدر است

که آن را نبق نیز گویند و آن در آسمان هفتم است از جانب راست عرش که میوه آن مانند قلههای کوه است و ورق آن

مشابه گوشهای فیل و جمیع انهار بهشت از زیر آن نابع اند و عظمت آن بر وجهیست که سوار سریع السیر در عرض هفتاد

سال قطع مسافت آن نتوانند کرد و انتهای آن باعتبار آن منتهای جنت یا منتهای ارواح شهدا و یا باعتبار

آنکه هیچکس از مخلوقات اقدام آن نیست که از ان درگذرد و علوم ملایکه و غیرهم بان منتهی میگردد و هیچ آفریده علم

ماورای آن ندارد و ابو هریره از رسول صلعم روایت کرده که در شب معراج چون بسدرة رسیدم جبرئیل مرا گفت این سدرة

المنتهی است هر کسی از امت تو که بر نهج و طریقه تو مرده بود باینجا خواهد رسید پس حضرت فرمود که نگاه کردم دیدم که

چهار جوی از زیر آن می آمد فذلک قوله و انهار من ماء غیر آسن و انهار من عسل مصفی یکی از شیر و یکی از می و یکی از عسل

یکی از آب و یکی

وعظمت آن درخت بروجهی بود که اگر سوار شند رود ر سایهٔ او برفتی آفرینندی و از مقاتل مرویست که یک برگ آن همه
دنیا را سایه کند و ثمرهٔ آن انواع حلی و حللی است و همه الوان میوه بر آن هست و سوار سریع السیر صد سال بگرد ساق آن
بر نتواند آمد و در مسایل عبد الله سلام مذکورست از رسول صلعم وصف سدره فرموده درخت بر آسمان هفتم که او را
صد هزار هزار شاخ بیشتر است بر هر شاخی صد هزار برگ بیشتر و در زیر هر برگی صد هزار هزار وثاق و در زیر هر وثاقی
صد هزار فرشته نشسته و نزد مقاتل سدره و طوبی هر دو یکیست عِنْدَهَا نزدیک آن سدره است جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ
بهشتی که آرامگاه متقیانست و آن جنت الخلد است که در آسمان هفتم است القصه حضرت در آن شب جبرئیل را رای العین
با خدای را بعین یقین مشاهده فرمود اِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ آنهنگام که پوشنده بود سدره را مَا يَغْشَىٰ آنچه پوشید
و این اشارتست بتعظیم و تکثیر غاشی بروجهی که هیچ وصفی و نعتی بکنه آن نمیتوان رسید و آن احصای نمیتوان کرد
و گویند مراد بدایع عجیبه و غرایب بیرانند که دلالت تمام دارد بر کمال قدرة علم او سبحانه و یا جمعی کثیر از ملایکه که بر آن درخت
جمع شده بودند و بعبادة او سبحانه مشغول و از حضرت رسالت صلعم مرویست که دیدم بر هر ورقی از اوراق آن فرشته ایستاده
که تسبیح او سبحانه میکنند و بروایتی دیگر بهر برگی از برگهای آن صد هزار فرشته هزار تسبیح میکردند و گفته اند که بر
حوالی فرشتگانی مانند پروانهای زرین طیران میکنند و از ابن مسعود نقلست که فرشتهای طلا آنرا پوشانیده اند
و آنحضرت با وجود مشاهدهٔ اینهمه عجایبات و غرایبات ملکوت بجهة حسن ادب و علو همت پرتو التفات بر هیچ
ذره از ذرات آن نیفکند و دیده دل جز بمشاهده جمال بیزوال الهی نگشود کما قال جل ذکره مَا زَاغَ الْبَصَرُ میل نکرد
دیدهٔ دل محمد بطریقی تعلق بجیب و راست نگاه نکرد بلکه بر جهة استقبال خود در مشاهدهٔ جمال کبریای مستقیم و ثابت
قدم بود وَمَا طَغَىٰ و در نگذشت از حدی که مامور بود بآن یعنی تجاوز ننمود از آنچه مامور بود برسیدن بآن بلکه بر نهایت
وصول آن قرار گرفته قدم از بین بیشتر ننهاد و زیاده از آنچه مامور شده بدیدن آن مد بصر ننمود لَقَدْ رَأَىٰ بخدا که
دید محمد صلعم در شب معراج مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ از نشانهای قدرت پروردگار خود که بزرگترین نشانها
بودند از حیثیت دلالت بر کمال قدرت حضرت عزت مانند دیدن جبرئیل با ششصد پر هر یکی از مشرق تا مغرب
و رفرف اخضر که از رفارف جنت است و از غایت عظمة سد افق نموده دیدن عرش عظیم و کرسی و سایر عجایب
ملکیه و ملکوتیه بتفصیلی که در سورهٔ بنی اسرائیل مذکور شد و بعد از ذکر آیات عظیمه دال بر کمال قدرت و علم توبیخ کفار

بنمایند در ترک عبادت خالق جمیع مکونات و پرستیدن لات و عزی و مناة که از جملهٔ جمادانند میگوید که أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ
وَالْعُزَّىٰ آیا پس می بینید ای کفار قریش لات و عزی را وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ و مناة که سیومین است
بگاه دیگر از اصنام است ذکر این دو صفت از برای مناة جهة تاکید است که قطیر بجناحیه و بثنائی که نزد ایشان مناة
از آن دو بت اول بود و وضع تر و والپس تر پیش ایشان رعایت حرمت لات و عزی را از مناة بیشتر میکردند بدانکه
لات بتی بود مر ثقیف را در طایف یا قریش را در نخله و آن از لوی مشتق است بمعنی عکف چه کفار طواف آن
میکردند و نزد آن مقیم شده بودند و عزی درختی بود که غطفان آنرا می پرستیدند و تانیث اعز است یعنی عزیزتر
و غریبتر و در زمانی که اسلام قوت گرفت حضرت رسالت صلعم خالد بن ولید را امر کرد تا آنرا بشکند و چون بشکست
در میان آن شیطانه بیرون آمد که موی خود را پراکنده بود و بروفرو کنده گشته و دست خود بر سر نهاده و مردمان را
بعبادهٔ آن درخت میخواند خالد بشمشیر بر وزد و او را هلاک کرد و رسول را از این خبر داد فرمود عزی این شیطانه
بود و بعد ازین هرگز معبود کسی نشود و مناة صخره بود که هذیل و خزاعه گرد آن طواف میکردند یا بتی بود منقش که
بر کعبه بعبادهٔ آن میکردند و بجهة تبرک خونهای این را آنجا میریختند و گویند که این سه بت از سنگ بودند که در کعبه نهاده
بودند و ایشانرا می پرستیدند حاصل معنی آنکه ای محمد معاندان قریش را بگوی که خبر دهید مرا که این اصنام که شما
آنها را می پرستید میتوانند که مثل آنچه خدا آفریده بیافرینند یا خیر و نفع بشما رسانند یا بکنند آنچه منسوبست شما را
از ترک عبادهٔ خدا بعبادت آنها مرویست که کفار این اصنام را بصورت ملایکه بزعم ایشان بنات الله میگفتند
وشفیعان ایشان نزد خدا و با وجود این هرگاه که بنات از ایشان متولد میشد زنده در قبر مینهادند و ایشان از
ننگ میکردند بجهة آنکه تولد بنات نزد ایشان عیبی بود حق تعالی انکار این معنی نموده فرمود که أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَ
لَهُ الْأُنثَىٰ آیا مر شما راست فرزند نر و مر خدای را ولد ماده تِلْكَ إِذًا این قسمت این هنگام چنین باشد
قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ قسمتیست جاره است و ناصواب و دور از سمت اعتدال چه آنچه بهتر است از برای خود اختیار
میکنید و آنچه خسیس و زبون ترست بخدا میدهید إِنْ هِيَ نیستند این بتان که شما ایشانرا خدای خود اعتبار
کرده اید إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا مگر اسمی چند بی مسمی که نام نهاده اید شما آن اسما را أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم
شما و پدران شما یعنی اینکه شما آن اصنام را بالهه تسمیه کرده اید غیرت مگر اسمایی که مجرد از معانی معبودیت اند چه

٢١،٤

ایشان از معنی الوهیة مگر اسمای بی مسمیات باشند یا آنکه این بتان که شما ایشان را موصوف میسازید بآنکه بنات
الله اند و الهه و شفیعهای شما مجرد اسمااند بدون تحقق این معانی در ایشان یا آنکه شما اطلاق اسم لات عزی و مناة
بر ایشان میکنید باعتبار آنکه لات مشتق است از ... نزد او مقیم شوید برای عبادة و عزی آنکه آنرا اعز و اکرم دارید
و مناة سزاوار آنکه نزد او خون هدی بریزید و قربانی کنید اینهمه محض اسمایست بدون حقیقت معانی در آن مَا
اَنْزَلَ اللّٰهُ نفرستاده است خدای بِهَا بآن تسمیه مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی یعنی نفرستاده است شما را از جانب خدا
بر صحت تسمیه آن دلیلی غالب که تا بجنگ آن زده خصم را مغلوب سازید بلکه این تسمیه محض هوا و آرزوی نفس
شماست بدون دلیلی ظاهر بعد از آن از خطاب بغیبة التفات کرده میگوید که اِنْ یَّتَّبِعُوْنَ پیروی نمیکنند مشرکان
در پرستش بتان اِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را یعنی آنچه ایشان بر آنند از عبادت اوثان و اعتقاد شفاعت در حق آن
محض توهمست بدون حجتی و یقینی که مستلزم علم و یقین باشد وَمَا تَهْوَی الْاَنْفُسُ و دیگر متابعت نمیکنند مگر آنچه
آرزو میکنند نفسهای ایشان یعنی تابع آرزوی طبع اند و پیرو آنچه شیطان در نظر ایشان در نظر ایشان می آراید
از عقاید فاسده و رای باطله وَلَقَدْ جَآءَهُمْ و بتحقیق که آمده است بایشان مِّنْ رَّبِّهِمُ الْهُدٰی از جانب پروردگار
پروردگار ایشان آنچه سبب هدایة ایشانست مراد رسولیست و کتابی که راهنمای ایشانست بر آنکه اوثان استحقاق
الوهیة و رتبه شفاعت ندارند و عبادة جز خدا را روا نیست و ایشان با وجود وضوح بیان هدایة ترک آن کرده اند
و بکیش باطل خود اصرار نموده و بعد از آن انکار تمنای ایشان بشفاعت اوثان میفرماید اَمْ لِلْاِنْسَانِ
آیا آدمی راست یعنی کافر را مَا تَمَنّٰی آنچه آرزو برد مراد انکار است یعنی نیست مر او را هر آنچه آرزو کند از شفاعت
اصنام و غیر آن از آنچه اعتقاد باطل بآن دارند فَلِلّٰهِ الْاٰخِرَةُ پس مر خدا راست ملک آخرة وَالْاُوْلٰی و ملک
دنیا هر چه خواهد بهر که خواهد دهد و بهر که نخواهد ندهد کس را برو حکم نرسد پس هیچکس مالک چیزی نشود مگر باذن او سبحانه
از جهة تاکید این قول میفرماید وَکَمْ مِّنْ مَّلَکٍ فِی السَّمٰوٰتِ و بسیاری از فرشتگان در آسمان که مشرکان امید
دارند بشفاعت ایشان لَا تُغْنِیْ شَفَاعَتُهُمْ سود نکند درخواست ایشان شَیْئًا چیزی را اِلَّا مِنْ بَعْدِ اَنْ
یَّاْذَنَ اللّٰهُ مگر پس از آنکه دستوری دهد خدا در شفاعت لِمَنْ یَّشَآءُ برای هر که خواهد از ملایکه که شفاعت
نمایند یا برای هر که اراده کند از آدمیان که فرشتگان او را شفاعت کنند وَیَرْضٰی و بهم پسندد یعنی

بعض

معلوم میشد آنکس را برای شفیع شدن یا منع کشتن و هرگاه ملایکه با وجود علو رفعت و مرتبه و قرب و کثرة بدون اذن او سبحانه
رتبه شفاعت نداشته باشند و اگر چه من حیث المجموع در مقام شفاعت در آیند پس چگونه بتان که در نهایت بعد و دنائت
و قلت اند استحقاق شفاعت داشته باشند در حق پرستندگان خود پس در مذمت ایشان میفرماید که اِنَّ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ
بِالْاٰخِرَةِ بدرستی که آنانکه نمیگروند برای آخرت و اعتقاد ندارند ببعث و نشور لَیُسَمُّوْنَ الْمَلٰٓئِکَةَ نام می نهند فرشتگان را
تَسْمِیَةَ الْاُنْثٰی نام نهادن ماده ها یعنی میگویند که الملائکة بنات الله وَمَا لَهُمْ بِهٖ و نیست مر ایشان را بآنچه میگویند
از انوثة ملایکه مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی و یقینی اِنْ یَّتَّبِعُوْنَ در پی نمیروند بدین گفتار اِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را وَاِنَّ
الظَّنَّ و بدرستی که گمان لَا یُغْنِیْ سود نمیدهد مِنَ الْحَقِّ از حقیقة امر شَیْئًا چیزی را چه حق که عبارتست از حقیقة شی
مدرک نمیشود مگر بعلم و تیقن و ظن و توهم را اعتباری نیست در معارف حقیقة زیرا که اعتبار ظن منحصرست در عملیات
چون کفار مصر اند در توهم باطل خود و برهان یقینی خود درین باب ندارند فَاَعْرِضْ پس روی بگردان عَنْ مَّنْ تَوَلّٰی
از دعوة آنکس که روی گردانیده عَنْ ذِکْرِنَا از ذکر ما یعنی قرآن که متضمن توحید و اصل ایمانست وَلَمْ یُرِدْ
و نخواسته بعمل خود اِلَّا الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا مگر زندگانی دنیا را چه هر کسی که من جمیع الوجوه غافل شد از ذکر او سبحانه و بالکلیه
از ذکر او سبحانه اعراض نموده در محبت دنیا و جمع و ادخار بر وجهی توغل نموده که منتهای همت او گشته پس دعوت
تو چگونه فایده دهد بلکه نزد این عناد او زیاده خواهد شد و اصرار او بر کفر اشتداد خواهد یافت ذٰلِکَ این دوستی دنیا
و اختیار کردن آن مَبْلَغُهُمْ غایت رسانیدن ایشانست مِّنَ الْعِلْمِ از دانش یعنی نهایت علم ایشان صرف تحصیل
منفعات عاجله و لذات فانیه دنیویه و اعراض کردن از تدبر در امور اخرویه باقیه ... که طالب این مطلب
نیست در حکم بهایم است که طبایع ایشان مصروفست باکل عاجل و اصلا نظر نمیکنند در عواقب آجل و در ادعیه
ماثوره از ایمه هدی وارد است که اللهم لا تجعل الدنیا اکبر همنا و لا مبلغ علمنا اِنَّ رَبَّکَ بدرستی که پروردگار تو
هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ اوست داناتر بآنکسی که گمراه شد یعنی عدول کرده عَنْ سَبِیْلِهٖ از راه او که طریق مستقیم
و منهج قویم وَهُوَ اَعْلَمُ و اوست داناتر بِمَنِ اهْتَدٰی بکسی که راه یافته است بحق یعنی همه را میداند و هیچ چیز بر او
پوشیده نیست و هر یک را فراخور کردار جزا خواهد داد و بیش ازین خود را در دعوة ایشان برنج میفگند از چه قدرت نداری
بر هدایة اهل عناد و لجاج و استکبار پس در بیان کمال قدرت خود میفرماید که وَلِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ و مر خدا راست

انچه در آسمانهاست از موجودات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ وانچه در زمین است از کاینات سفلیه یعنی خالق ومالک
اوست وغرض وی از ایجاد این مخلوقات تعبد انسانست پس تکلیف عبادت وطاعت بر ایشان کرد لِيَجْزِيَ الَّذِينَ
أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا تا جزا دهد آنانرا که بدی کرده باشند بآنچه کرده‌اند وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا وجزا دهد آنانرا که نیکوئی کرده‌اند
بِالْحُسْنَى بمثوبه نیکو که ریاض جنانست پس در صفت نیکوکاران میفرماید که ایشان الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ آنانند که اجتناب
میکنند ونیکو میشوند كَبَائِرَ الْإِثْمِ از کبرهای گناه یعنی از گناهان بزرگ که در اثمیت که بخصوصه حد ووعید مقرر اثمیت
شده است وصغایر نیست که حدی بر آن متوزن گشته وَالْفَوَاحِشَ واز فاحشها یعنی آنچه فاحشتست از کبایر مثل زنا که
محض وگویند که آن شرکست بجد إِلَّا اللَّمَمَ مگر آنچه صغیر وبیسیر باشد از گناه چون صغیره که بحد اصرار نرسیده باشد
مغفور است وعقاب بر آن مترتب نمیشود وبروایت ابن عباس مراد از لمم هر گناهیست که در جاهلیه کرده باشند ودر سبب
نزول این آیه آورده‌اند که مشرکان با مسلمانان میگفتند که از شما در زمان جاهلیه معاصی بسیار صادر میشد وبا ما در
امر شریک بودید واکنون ما را بر آن عیب میکنید واز آن وعده میدهید حق تعالی فرستاد که گناهی که در زمان جاهلیه از اهل
اسلام صادر شده بود مغفور است وجهان معاقبت نخواهند گشت إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ بدرستی که
آفریدگار تو بسیار آمرزش است ولهذا صغایر را باجتناب کبایر می‌آمرزد وکبایر را بوسیله توبه ویا بجهاید قبول ایمان
مغفور میسازد وگویند که این کلام در عقب تشنیع ووعد محسنین ایمانست تا که صاحب کبیره از رحمت واسعه
او مایوس نشود وتوهم وجوب عقاب نکند یکی از اکابر در مناجات میگفت که بار خدایا اگر همه عالم را بسوزی مشتی
خاک را سوخته باشی واگر همه عالم را بیامرزی مشتی خاک را آمرزیده باشی هاتفی آواز داد که إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ
جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ حسن هانی ابونواس شاعر را در واقعه دید که از وی پرسید که خدای با تو چکرد گفت مرا بیامرزید
بدو بیتی که گفته بودم وان ابیات من انا عند الله حتی اذا اتیته لا یغفرله ذنبی العفو یرجی من بنی آدم فکیف یرجی
لا ارجوه من ربی یعنی چگونه باشم من نزد خدا اگر گناه کرده باشم گناه مرا نیامرزد ومرا بر آن مواخذه کند وخطاب
عتاب نماید یعنی حقارت من به درگاه او سبحانه بیش از آنست که مرا بگناه مواخذه فرماید وعفو مرجوست از آدمیان
پس چگونه من امیدوار نباشم برحمت ومغفرت پروردگار خود آورده‌اند که بعضی از مردمان در زمان حضرت رسالت
بکثرت تقوی خود دلاف میزدند وباعمال صالحه خود می‌نازیدند ومیگفتند که نماز وروزه وحج وجهاد ما بهتر است حق تعالی

آنرا فرستاد که هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ خدای داناترست باحوال شما إِذْ أَنْشَأَكُمْ در وقتی که بیافرید شما را یعنی ابتدای آفرینش
شما مِنَ الْأَرْضِ از زمین چه آدم که ابو البشر است از خاک مخلوق گشته وباآنکه هر یک از بنی آدم در نطفه آفریده ونطفه
از غذاست وغذا از زمین خلاصه سخن آنست که او سبحانه در حین ابتدا از آفرینش باقوال وافعال شما عالم بود وَإِذْ أَنْتُمْ
ودر آن وقت که شما أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خورد بودید در شکمهای مادرهای خود وهرگاه او عالم بود بشما قبل از خروج
شما از صلب آدم وپیش از بیرون آمدن شما از بطون امهات خود فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ پس نسبت مدهید بزکا وپاکیزگی
نفسهای خود را یعنی ستایش خود مکنید بر بسیاری خیرات وطاعات که شبهه نیست در آنکه نهی از تزکیه نفس صورت
سمعه کبر دران است که بقصد اعجاب وریا وسمعه اما کسی اظهار تزکی کند بقصد آنکه صدور اعمال صالحه از وی بتوفیق وتایید او تعالی
واصلا بآن قصد تمیح نکرده بخز مذموم نخواهد بود در آن تزکی چه مسرت بطاعات طاعتست وذکر آن شکر نعمت حضرت
است بر توفیق عبادت ودر لباب آورده که کودکی از یهود بمردی گفتندی او صدیقست حضرت رسول چون این بشنید فرمود که
دروغ میگویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر خود الا که او سعید یا شقیست مقارن این حال آیه نازل شد که حق تعالی داناترست
باحوال شما در مبداء خلقت ودر وقتی که کودکی خورد بودید در شکمهای مادران پس ستایش خود مکنید که هُوَ أَعْلَمُ
خدای داناترست بِمَنِ اتَّقَى بکسی که تقوی ورزد ودر عمل مخلص بود در اخبار آمده که ولید مغیره در عقب پیغمبر صلعم میرفت
وکلام وی استماع میکرد مشرکان وی را سرزنش کردند که دین پدران خود را میگذاری وایشانرا بضلالت نسبت میدهی
جواب داد که من از عذاب خدای می‌ترسم یکی از کفار گفت اینمقدار مال بمن ده تا اگر عذابی بر تو متوجه گردد من متحمل
شوم ولید با او شرط کرد وبعضی از مال با او داد وباقی بخل کرد ونداد ومرتد گشت آیه آمد که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي آیا دیدی
آنکسی را که تَوَلَّى روی بگردانید از پیروی حق وثبات قدم بر آن وَأَعْطَى قَلِيلًا وداد اندکی از مال خود برای رشوه
تحمل عذاب از وی وَأَكْدَى وباز داشت باقی را وقطع عطیه آن نمود پس جهل وبخل با یکدیگر جمع کرد واز عبد الله عباس نقلست
که این آیه در باره عثمان بن عفان نازل شد وسبب آن بود که وی مال خود را تصدق میکرد عبد الله بن سعد بن ابی سرح که
برادر رضاعی او بود گفت در تصدق مال توغل مکن که نزدیکست آن رسیده که هیچ از آن باقی نماند وبفقر وفاقه گرفتار
شوی او در جواب گفت مرا ذنوب بسیار است وخطیات بیشمار شغل وار از مجاز به کفار وغیر آن از کبایر پس این تصدق
برای آن میکنم تا موجب کفاره آن شود عبد الله گفت این شتر با رکه از آن تست بمن بخش تا من حامل گناهان تو شوم

عثمان آن جمل را با آن جمل بار بخشید و دو گواه بران بگرفت و ترک صدقه کرد حق تعالی آیه فرستاد که ای محمد دیدی آن مرد را که
روی برگردانید یعنی از جنگ احد بنفت بهزیمت داد و فرار نمود و از آن و چیزی اندک داد ببرادر خود تا حامل گناهان او شود
و قطع تصدق نموده امساک را شعار خود ساخت أعنده آیا نزد او است علم الغیب دانش چیزهای پوشیده فهو
یری پس او میداند که صاحب وی آنچه میگوید از تحمل او راست است و آن وزر را از وی برخواهد داشت أم لم ینبأ
آیا خبر کرده نشده به بما فی صحف موسی بآنچه در صحیفهای موسی است یعنی توریة و ابراهیم و بآنچه در صحیفه ابراهیم
الذی وفی آن ابراهیم که تمام گذارد یعنی ادا نمود بروجه اتم هرچه بر او مامور بود از احکام الهیه که آن تبلیغ رسالت بود
و غیر آن از امور شرعیه یا مبالغه نمود در وفا کردن بآنچه او سبحانه با او عهد فرموده بود و او را بآن ممتحن ساخته و تخصیص توفیه باو
بجهت آنست که او متحمل چیزی شد که غیر او متحمل آن نشده چون تسلیم کردن نفس با او سبحانه در وقت القای او بآتش نمرود و صبر کرد
وی بر آن بر وجهی که در آن وقت جبرئیل و میکائیل و ملک سحاب و ریاح بوی ملاقات کردند و گفتند آیا ترا حاجتی هست
فرمود حاجت دارم اما بشما ندارم و مانند صبر وی در ذبح ولد در راه او سبحانه و بطلب ضیف رفتن در هر روز مقدار
یک فرسخ و او را باکرام تمام بمهمان خانه آوردن و بخودی خود بخدمت او اقدام نمودن و در روز نیافتن مهمان بروزه رفتن
از حضرت رسالت صلعم روایت است که آیا شما را خبر دهم که چرا حق تعالی ابراهیم را الذی وفی گفت گفتند بلی یا رسول الله
فرمود زیرا که در هر صبح و شام میگفت فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون تا تظهرون و تقدیم موسی بنا بر آنست که
صحف وی اشهر و اکثر بود نزد اهل کتاب حاصل معنی آنکه آیا ولید یا عثمان خبر دارد بآنچه در صحف موسی و ابراهیم است
که آنچه در صحف موسی و ابراهیم است الا تزر وازرة آنست که بر ندارد هیچ نفس بردارنده وزر اخری بار گناه
نفس دیگر را یعنی هیچکس مواخذه نشود بذنب غیر خود پس او چگونه بار خود بدیگری حواله میکند و ان لیس
للانسان و آنکه نیست مر آدمی را الا ما سعی مگر ثواب آنچه سعی کند یعنی چنانکه کسی را بگناه دیگری نگیرند و ثواب
دیگری نیز مثاب نگردانند و آنکه در حدیث آمده که صدقه و حج و روزه و نماز منفعت بمیت میرساند بجهت آنست که ناوی
آن از برای میت در حکم منوب عنه است در شرع و همچنین هر کل بعمل صالح نایب مثاب میشود پس اینجا نیز میت بثواب
کنادی آن عمل خیر برای وی ثواب می یابد و ان سعیه و نیز در هر دو صحف است که آدمی سعی خود را یعنی عملی را که در آن سعی
نموده سوف یری زود بوی نموده شود در میزان اعمال خود در روز جزا ثم یجزاه پس پاداش داده شود

بآن سعی خود الجزاء الاوفی پاداشی تمام بر وفق عمل ثعلبی در تفسیر خود آورده که عبد الله طاهر که والی خراسان
بود حسین بن فضیل را طلبید و گفت مرا سه آیت مشکلست حل آن نما اول فاصبح من النادمین هر گاه ندم از ذنب
موجب مغفرت باشد چنانچه الندم توبة دلالت صریح دارد برین پس چرا توبه او قبول نیافته و مستحق غضب شد دوم
و ان لیس للانسان الا ما سعی پس اضعافا مضاعفه چه چیز است سیم کل یوم هو فی شان یعنی هر روز او سبحانه در
کاریست و این منافی جف القلم بما هو کائن است حسین بن فضیل جواب داد که ندامت او بر قتل هابیل نبود بلکه بر
او بود پس توبه از وی صادر نشده بود و قوله و ان لیس للانسان الا ما سعی بر سبیل عدالت و اضعاف آن از روی فضل
و کل یوم هو فی شان مراد شیون او است که ابدای آن کند نه شیون که ابتدا آن نماید و حدیث مخصوص آنست
بآن نه اول یعنی اول حکم کرده و تقدیر فرموده که در اوقات مستقبله بحسب مصلحت هر روز و هر ساعتی که فعل کند
و هو آنان بر وفق میکند تا بقیامت و ان الی ربک المنتهی و نیز در صحف ابراهیم است که بسوی حکم پروردگار تست المنتهی
نهایة کار و رجوع همه خلایق بعد از انقطاع عمل تا هر یکی را بر وفق عمل خیر و شر جزا دهد و گویند مراد آنست که همچنانکه ابتداء
خلقت و علیه از وست نهایة اجال نیز بدوست و نزد بعضی آنست که نهایة فکرت بسوی اوست یعنی قوة فکرت قدرة دارد
بر تفکر در جمیع مکونات اما چون باو رسد متحیر شود و بایسته چنانکه پیغمبر فرموده لا فکرة فی الرب و نیز فرموده که
تفکروا فی آلاء الله و لا تفکروا فی ذات الله و امام جعفر صادق ع فرموده که اذا انتهی الکلام الی الله فامسکوا چون
کلام منتهی شود بخدا پس باز ایستید و از ان در گذرید و بعد از ان فرموده که ای فرزند آدم اگر مرغی بخورد دل ترا سیر شود
و اگر چیزی مقدار سوراخ سوزن بر دیده تو واقع شود نور بصره ترا پوشانند و تو میخواهی که باین دل و دیده بشناسی
ملکوت آسمان و زمین را و هر گاه تفکر در کنه مخلوقات وی متعذر است در ذات وی بطریق اولی و شهر بن حوشب از
ابو هریره نقل کرده که یکروز پیغمبر ص بمسجد رفت اصحاب را گفت در چه کار اید گفتند در ذات خدا تفکر میکنیم فرمود تفکر
در مخلوقات کنید نه در خالق زیرا که فکرت بکنه او نرسد بعد از ان فرمود که حق تعالی هفت آسمان بیافریده که از آسمان
تا باسمان دیگر پانصد سال راهست و غلظ هر آسمان پانصد ساله راه و در آسمان هفتم دریاییست که عمقش چندانست
که از زیر زمین هفتم تا بالای آسمان هفتم و خدا را در آن دریا فرشته ایست که آب آن دریا تا کعبش هست طرفه
هفت تنین آفریده پس در بن بدایع غریبه و صنایع عجیبه تفکر کنید تا راه برید بوجود او سبحانه و در کنه وی تفکر مکنید و انه

ونیز آنچه در صحف است آنست که هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى او بخندانید و بگریانید یعنی منشأ خنده و گریه از وست که چه او خالق
قوه ضحک و بکاست تا بسبب گریه و خنده که حزن و سرور ست از وست اگر نفس ضحک و بکا فعل او نبودی امر و نهی متعلق
بآن نشدی و نگفتی فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا و نیز نسبت ضحک و بکا بایشان ندادی و نه فرمودی که تَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ
و نزد بعضی معنی آنست که خدای بخندانید اهل بهشت را در بهشت و اهل دوزخ را در دوزخ بازمین را خندان میسازد
بنباتات و اشجار را بانوار و ابر را میگریانید بامطار و گفته اند که خنده و گریه توحیدیست تا بطاعت و معصیت ظاهر شود
پرسیدند که ملایکه را خنده هست گفت هر چه در زیر عرش است تا خدای دوزخ را بیافرید نخندیدند الا بنی آدم بهبودی جهت اطلاع
این آیه امیر المومنین گفت خندانیدن و گریانیدن کار حکیمان نیست فرمود معنی آنست که اوست که خدایی که ابر را بگریانید
باران و باغ را بخندانید در بهاران بشکوفهای الوان و دلهای عارفان را باقبال عرفان و دلهای کافران را بگریانید باد بار نگون
وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا وانکه او بمیرانید و زنده گردانید قادر بر احیا و اماته اوست و بس چون قاتل همین نقض بنیه
میکند و موت نزد این حال او را حاصل میشود بفعل حضرت عزت بر سبیل عادت پس او میمیراند در دنیا بوقت اجل
و زنده میسازد در قبرها و در قیامت یا مرده میسازد کافران را بنکرت و زنده میگرداند مؤمن را بمعرفت پس بمیراند
گروهی را از یاد خود بخذلان و جماعتی را بیاد خود زنده کند بتوفیق معرفت ایمان وَأَنَّهُ وانکه او خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ
بیافرید از انسان و سایر حیوان دو صنف را الذَّكَرَ وَالْأُنثَى نر و ماده مِن نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ از آب منی مذکر
و مؤنث وقتی که جدا کرده میشود از ایشان بزلق و ریخته کرده در رحم آدم و حوا درین حکم مستثنی اند وَأَنَّ عَلَيْهِ
النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ وانکه بر خداست آفرینش دیگر بعد از موت در قیامت بجهت وفا نمودن بوعده و جزا دادن بندگان
بنیکی و بدی چه خلاف وعده کردن و جزا ندادن بر احسان و اسائت و عوض آلام رسانیدن بر خلاف مقتضی حکمت مخالفته
و مصلحت که بر وی سبحانه واجبست پس بعث عباد در آخرت واجب شد وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وانکه اوست که توانگر کند باموال
معروفه وَأَقْنَىٰ و بدهد ذخیره را و آن مالیست که نزد خود سازند و معاش سازند که آنرا اسراف نکنند و مراد اصل مالست
آنرا اسرها به گویند یا غنی سازد بنده را بقناعت و راضی گرداند او را بدان و از ابن عباس تفسیر اقنی پرسیدند فرمود
ای ارضی بما اعطی راضی گرداند بنده را بآنچه به وی داده و مراد آنست که رضای خدا سرمایه او گرداند و یا بی نیاز گرداند
ذات خود را از خلقان و محتاج ساخت ایشان بخود وَأَنَّهُ وانکه او سبحانه هُوَ رَبُّ الشِّعْرَىٰ اوست پروردگار

و اقر به کار ستاره شعری بود شعری یمانی است که روشن تر از غمیصاست که آنرا معبود داشته بعبادت آن اشتغال مینمودند
و میگفتند که این را برای آن میپرستیم که مخالف جمیع نجوم است زیرا که آن از روی طول آسمان میگذرد و کواکب دیگر بر سبیل
عرض خلاصه کلام آنست که شعری مربوبست و مخلوق است و از ربوبیت خالق و هر چه مخلوق باشد چگونه لیاقت الوهیت داشته باشد
وَأَنَّهُ أَهْلَكَ وانکه خدای هلاک کرد عَادًا الْأُولَىٰ قوم عاد نخستین را که امت هود بودند و قومی از ایشان که بنو لقیم
گفتندی و در وقت هلاک قوم عاد در مکه داشتندی بعد از ایشان ظهور کردند و ایشان را عاد اخری نام نهادند و گویند
تسمیه ایشان بعاد اولی جهت آنست که اول امتی که بعد از نوح هلاک شدند ایشان بودند و یا متقدم بودند در دنیا بر خود
بجهت شرافت و زینت وَثَمُودَ و هلاک کرد قوم ثمود را که امت صالح بودند فَمَا أَبْقَىٰ پس باقی نگذاشت از ایشان
هیچکس را وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کرد گروه نوح را مِّن قَبْلُ پیش از عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند هم
ایشان أَظْلَمَ وَأَطْغَىٰ ستمکارتر و از حد برنده تر و نترسند و بعده آن از قوم عاد و ثمود چه نوح را ایشان بسیار میزدند
و بروجهی میزدند که او را اصلا حرکت نمی ماند و مردمان را از صحبت او تنفیر میکردند و صبیان را از او تحذیر مینمودند از قبول قول او
در نهصد و پنجاه سال اندکی بوی گرویدند وَالْمُؤْتَفِكَةَ و شهرستان قوم لوط را أَهْوَىٰ بیفکند بعد از آنکه آنرا از فوق
باسمان برده بود بر جناح جبرئیل یا آنکه آنرا بزمین فرو برد بعد از آنکه آنرا جبرئیل سرنگون گردانیده بود و آن چهار شهر بودند
سوایم و ادما و عامورا و سدوم فَغَشَّاهَا مَا غَشَّىٰ پس بپوشانید شهرها را آنچه بپوشانید در کلام تاویل
و تعمیم را آنچه برایشان فرود آمده از سنگهای نشانه دار بوده که بربالای ایشان باریده و همه آن شهرها
از کثرت و انبوهی آن سنگها پوشانیده شده فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود
تَتَمَارَىٰ شک میکنی خطاب با حضرت است و مراد امت اند و امور معدوده اگرچه بعضی نقمتها اند ازین حیثیت که متضمن پند
و مواعظه اند و انبوهی مر اهل اعتبار را و مشتمل اند بر انتقام انبیا و مومنان از کافران و تسلی خاطر عاطر سید عالمیان
ازین مسمی با نعم عدین حمید اعمش روایت کند از صالح و او از ابن عباس که چون آنحضرت بمقصود مامور شد که علی ابن
ابی طالب را نصب نماید و او را خلیفه سازد و بخلقان برساند که امامت حق اوست و نیابت شایسته اوست آنحضرت
این حال را از قوم و اقربای خود اخفا فرمود بنا بر آنکه میدانست که اکابر قریش و صنادید عرب از نیحال اعراض خواهند
نمود و شده حسد و عصبیت ایشان را از تصدیق بآن منع خواهد شد و احتمال آن داشت که بواسطه این امر آسیبی بآنحضرت

رسانند پس دیگر باره جبرئیل فرود آمد و اخبار نمود و برا بعصمت و حفظ از آزار و ایذای قوم و این آیه با تهدید آورد
که فان لم تفعل فما بلغت رسالته و چون آنحضرت این بشارت بشنید و این تهدید استماع فرمود اندیشه از هیچ جهت
نانموده در ساعت علی ابن ابی طالب را در غدیر خم چنانچه مفصلا گذشت بخلافت امامت تعیین فرمود و ولایت
او را بر همه فرض و لازم گردانید و بعد از نصب آن سرور و تعیین آن دین به و جبرئیل نازل شد و این آیه آورد که فبای
آلاء ربک تتماری پس اشاره بجنس رسیه حضرت رسالت میکند که هذا این پیغمبر که محمد است نذیر پیغمبری بیم کننده است
من النذر الاولی از جنس بیم کنندگان نخستین یعنی همچنانکه پیغمبران که قبل از و بوده اند از قوم خود میترسانیدند وی نیز بهمان
طریقه قوم خود را از عذاب ایزد و امت خود را بهمان میترساند که ایشان میترسانیدند پس بجهة تهدید میفرماید ازفت
الآزفة نزدیک شده ساعتی که نزدیک شونده است مراد قیامت است که او موصوفست بدنو و قرب لیس لها
نیست مر آنرا یعنی روز قیامت را من دون الله کاشفة بجز از خدای نفسی ظاهر سازنده آن باشد
یعنی الاستعاده لانفسی که کاشف و مبین آن شود که قیامت در چه وقت قایم خواهد شد لا یجلیها لوقتها الا هو زیرا که هیچکس
اطلاع بر آن ندارد مگر حق تعالی انگه خطاب بمشرکان عرب میکند که افمن هذا الحدیث ایا ازین سخن که قرآنست تعجبون
شگفت میدارید بر وجه انکار و تضحکون و میخندید از روی استهزا و لا تبکون و نمیگریید از خوف وعیدی که درو است
و از ترس عقوبت طغیان که از شما صادر میشود و از صادق روایتست که مراد از حدیث اخبار رسالت اند یعنی
چیزهای که بشنید بعجب میکنید و میخندید و نمیگریید از خوف آنکه مبادا که مثل آن بر شما واقع شود و انتم سامدون
و شما بازی کنندگانید و غنا فلان با غنا کنندگان چه مشرکان در وقت قراءت قرآن سرود میکفتند تا مردم انرا از استماع
آن باز دارند از ام سلمه روایتست که چون این آیه فرود آمد اهل صفه بگریستند بمرتبه که آواز گریه ایشان بلند شد
چون آنحضرت صوت گریه ایشان بشنید بگریست و همه اصحاب بگریه در آمدند رسول فرمود که بدوزخ نرود هر که از
ترس خدا بگرید و ببهشت نرود هر که طاغی شده بر معصیت مصر باشد و اگر شما گناه نکنید حق تعالی قومی را بیافریند که گناه
مکنید تا ایشانرا بسبب گریه کردن بر خطیات و سیئات بیامرزد و ببهشت برد در خبر است که جبرئیل نزد یک سو
در وقتی که مردی از اصحاب آنحضرت نزد وی بود و میگریست جبرئیل گفت این کیست حضرت فرمود فلان جبرئیل گفت
هر چیزی که هست از اعمال بنی آدم بر میکشند و بر آن فایق میشود مگر گریه که حق تعالی بیک قطره اشک دریای آتش را

بگرید

صفه

بیشانند از ابو خلیل نقلست که بعد از نزول این آیه کسی رسول را خندان ندید و چون بخضوع و خشوع و مذلت فوز و نجات از عقاب
عقوبت حاصل میشود از نیجهة عباد را امر میکند بسجده و عبودیت که مستلزم خشوع و مذلتست در درگاه حضرت ربوبیت و میفرماید
که فاسجدوا لله پس سجده کنید مر خدا را و اعبدوا و بپرستید او را نه آلهها طلا را از ابن عباس مرویست که رسول
بعد از تلاوت این آیه در مسجد سجده کرد و مومن و کافر بگریه در آمدند و جن و انس بسجده افتادند و باجماع جمیع فقها این سجده
از عزایم است بر قاری و مستمع و مرویست که اول سوره که فرود آمد و در و سجده بود این سوره است و این سجده دوازدهم است
از سجدهات قرآنی **سورة القمر** ابی بن کعب از رسول خدا صلعم روایت کرده که هر که قرائت این سوره نماید غب
یعنی روزی خواند و روزی نخواند در روز قیامت که مبعوث شود روی او بر صورت قمر در شب بدر و هر که هر شب بخواند
افضل از همه کس روی او در قیامت روشن تر از رویهای خلایق و از ابو عبدالله روایتست که هر که این سوره
بخواند خدای تعالی او را در وقت خروج از قبر بر ناقه از ناقهای بهشت سوار کند و ببهشت عدن رساند بحقیقت چون
حق تعالی ختم سوره مذکوره کرد بذکر ازوف ازفه یعنی اقتراب قیامت این سوره را نیز بمثل آن افتتاح کرد و فرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم اقتربت الساعة آورده اند که کفار قریش از حضرت صلعم طلب معجزه
کردند آنحضرت ماه را بدو نیم کرد بر وجهی که کوه حرا را در میان هر دو شق قمر دیدند و در تبیان آورده که از ابن عباس
و ابن مسعود نقلست که شق قمر دو بار در مکه واقع شده و بعد از آن حق تعالی این آیه فرستاد که اقتربت الساعة
نزدیک شد ساعت قیامت و انشق القمر و شکافته شد ماه تسمیه قیامت بساعة بجهة باعتبار آنست که امتداد ندارد یکی
ساعت قایم شود و انشقاق القمر از علامات قرب آنست و در نقل صحیح آمده که ابو جهل و یهودی دیگر شبی بحضرت رسالت
رسیدند و آن شب چهاردهم ماه بود و قمر بمرتبه بدر رسیده ابو جهل گفت ای محمد بر وفق دعوی خود آیتی بنما و الا سر ترا
بشمشیر بردارم حضرت فرمود که چه میخواهی ابو جهل با آن یهودی گفت که چه چیز است که فعل آن متعذر جز او از سحر خبر
بیرون و در حیطه قدرت خود میگرایند و درین اندیشه میکرد یهودی گفت محمد ساحر است و انچه از او اقتراح میکنیم تو
سحر ها مینماید بگو ماه را بشکافد که سحر در آسمان تاثیر نمیکند و ساحر را در آن تصرف نیست و چون از ایشان آن عاجز شود
او را بقتل رسان ابو جهل گفت ای محمد ماه را از برای ما بشکاف با انگشت آنحضرت دعا فرمود و انگشت سبابه بر آورد و اشارت
بماه کرد دو ماه را بدو نیم ساخت که یک نیم آن بر جای خود باند و نیمی دیگر بطرف دیگر رفت ابو جهل گفت آنرا نیز باز

سجده واجبه

قدرت ع

انحضرت انشارت فرموده ماه دو نیم شد و بهم پیوسته شد یهودی ایمان آورده و ابو جهل گفت او چشم ما را بسحر بسته و بجهة آن فردا
منتظر بمانیم و از جماعت مسافران که از آفاق برسند بپرسیم تا ایشان دیده اند یا نه و چون از آینده و رونده پرسیدیم همه
جواب دادند که در فلان شب ماه را دو نیم دیدیم و با وجود این معجزه باهره ابو جهل بی جهل ایمان نیاورد و آن معجزه را بسحر حمل کرد
و کفار قریش نیز تابع او شده گفتند سحر کرد شما را پسر ابی کبشه و ابو کبشه یکی از اجداد مادری حضرت بوده و مشرکان
انحضرت را ابن ابی کبشه میگفتند بجهة مخالفت انحضرت با ایشان در دین چنانکه ابو کبشه که مخالفت کرده بود با ایشان در عبادت
پس حقتعالی آیة فرستاد که وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند کافران آيَةً نشانه از آثار قدرت ما که اظهار معجزه تامه برست
پیغمبر خود تا صدق دعوی وی بینند يُعْرِضُوا اعراض کنند از تامل کردن در آن و روی بگردانند از انقیاد کردن بعد آن
بجهة عناد و طغیان و حسد وَيَقُولُوا و گویند این سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ جادوییست دایم و مطرد یعنی همیشه سحر از محمد
صادر میشود و دایم آن ارتکاب مینماید از ابن مسعود روایتست که گفت بخدای آنکسی که نفس من بید قدرت اوست که
من دیدم کوه حرا را در میان هر دو فلقه قمر و جبیر بن مطعم نیز روایت کرده که در عهد رسول قمر شکافته گشت بمرتبه که بر بالای
این کوه بود و نصفش [illegible] و اشارة بکوه [illegible] کرد و کفار گفتند که محمد سحر کرده شخصی از ایشان گفت چگونه سحر باشد که مردمان در
اقطار عالم آنرا دیده اند و بروایة منقول از ابن عباس مشرکان اجماع کرده نزد رسول آمدند و گفتند ای محمد اگر تو صادقی
شق قمر کن برای ما حضرت فرمود اگر قمر را بشکافم ایمان آرید گفتند آری و آن شب لیلة القدر بود پس انحضرت دعا نمود
حقتعالی اجابت کرده ماه را بدو نیم کرد و انحضرت باواز بلند گفت اشهدوا اشهدوا و با وجود این مشرکان در صدد
انکار در آمدند و حقتعالی از این خبر میدهد که چون اهل عناد آیة ما را ببینند انکار آن کنند وَكَذَّبُوا و تکذیب کنند پیغمبر را یا معجزه
را که از وی بود و از رد حق بعد از ظهور آن و لجاج و عناد نمودن در آن وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ و پیروی کردند خواستهای ایشان?
وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ و هر کاری قرار گیرنده است بجای خود یعنی هر چیزی که هست البته منتهی شود بغایت و نهایتی
که بران استقرار یابد چه خیر مستقر اهل خیر است و شر مستقر اهل شر پس مقر و منتهای اهل ایمان در دنیا هدایت و نصرت
و در عقبا بهشت با انواع کرامت و قرارگاه اهل کفر خذلانست در دار فنا و عذاب نیران در سرای بقا و کلبی چنین
تفسیر کرده که هر امر برای حقیقتیست که منقول پس حقیقة امر دنیا زود چیز که ظاهر گردد و حقیقة کار آخرت عنقریب شناخته شود
وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و بتحقیق که آمد باهل مکه در قرآن مِنَ الْأَنْبَاءِ از خبرهای قرون ماضیه یا از اخبار امور اخرویه مَا فِيهِ

مزدجر

مُزْدَجَرٌ آنچه در آن بازداشتن است از مناهی و منع کفار از تمرد و سرکشی و آن مزدجر حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ حکمتیست تمام
و اصلیست صواب که رسیده است بحد کمال که هیچ خللی در آن ندارد فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ پس نفع ندهد و سود نرساند منذران
بیم کننده و امثال خود را در هدایت ایشان کردن یا دفع عذاب از ایشان نمودن وقتی که سخن ایشانرا نشنوند و تکذیب
ایشان کنند و نذر و بعضی نذر بمعنی انذار و تخویف و آیات وعید است و چون میدانی که ای محمد که حال امت تو نیز برین منوالست
فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان یعنی ترک موعظه ایشان نما تا وقتی که بقتال مامور شوی و یاد کن يَوْمَ يَدْعُ
الدَّاعِ روزی را که بخواند خواننده یعنی اسرافیل بر صخره بیت المقدس بر اعاده مردها را بخواند إِلَى شَيْءٍ نُكُرٍ
بچیزی زشت و ناخوش مراد حشر است و اهوال قیامت یا عذاب آخرة خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ در حالتی که ذلیل باشند
چشمهای ایشان در پیش افکنده و قرار رفته از هول و هیبت آن يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ بیرون آیند از قبرها یعنی وقت
بیرون آمدن ایشان از قبور سرها در پیش افکنده باشند و ترسان و هراسان و گویند یعنی آیتست که ای محمد اعراض کن
از شفاعت ایشان در روز چنین که در نهایت خوف و هراس باشند كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ گویا ایشان ملخ پراکنده مانند
یعنی از بسیاری و پراکندگی و سرگردانی مانند ملخ حیران و سرگردان بهم بر آیند و بهر طرف روند و هیچ چاره بیرون شد
از آن بلیه ندانسته باشند مُهْطِعِينَ در حالتی که شتاب کنندگان باشند إِلَى الدَّاعِ بسوی خواننده خود یعنی با
طرف که آواز آید شتابنده باشند و گردن در کشندگان باشند و نظر کنندگان بآنجا نسبت اجابت داعی خود کنند يَقُولُ الْكَافِرُونَ
گویند ناگرویدگان در آن روز هَٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ این روزیست که دشوار است سخت بر ما و بعد از ذکر بعضی
از احوال قیامت بیان احوال امم مکذبه میکند جهة تسلیه خاطر عاطر حضرت سید عالم صلعم میفرماید که كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ
تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح بعث و قیامت را فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا پس بدروغ داشتند بنده
ما را که نوح بود علم این تفصیل بعد از اجمال است و با تکذیب نوح کردند تکذیبی در عقب تکذیبی یعنی هر گاه قرنی
بمردند قرنی دیگر که در عقب ایشان می بودند اقتدا بآبا خود کرده بایذاء او آزار او مشغول میشدند یا انکه قوم تکذیب نوح
کردند بعد از انکه تکذیب انبیا کرده بودند وَقَالُوا مَجْنُونٌ و گفتند او دیوانه است وَازْدُجِرَ و بازداشته شد از دعوت
بانواع اذیة یعنی هر وقتی که نوح ایشانرا بتوحید دعوة فرمودی او را ایذا کردندی و بر جسم تهدید نمودندی و بعد از آن
چندان سنگ بر او زدندی که بیهوش شدی و از دعوت باز ماندی و چون از ایمان آنها نا امید شد بیطاقت گشت

[ندا کننده]

[و برجم]

۲۲/۱

فدعا ربه پس بخواند پروردگار خود را انی مغلوب بدرستی که من مغلوب شده‌ام یعنی قوم بر من غالب شده‌اند بقهر نه بحجت من
و از مقاومت با ایشان بیطاقت شده‌ام و عاجز گشته‌ام فانتصر پس انتقام کش از ایشان و در خبر است از ایشان بجای آن نقل
کرده که نوح هر وقت که دعوت قوم کردی او را بگرفتندی و گلوی وی بفشردندی تا بیفتادی و بیهوش شدی و چون با خود آمدی گفتی
بار خدایا از سر ایشان بگذر که جاهلانند و نمیدانند تا آنکه کار از حد در گذشت و طغیان ایشان متجاوز شد بر ایشان
دعای بد کرد که رب لا تذر و حق تعالی دعای او را اجابت کرد و ایشان را بطوفان هلاک کرد کما جل ذکره ففتحنا
پس بگشادیم برای عذاب ایشان ابواب السماء درهای آسمان را بماء منهمر بآبی بغایت ریزان یعنی ریخته شدن
آن در نهایت شدت و کثرت بود و مرویست که چهل شبانروز علی الدوام از آسمان آب میریخت بطریق سیل و درین
مدت اصلا منقطع نشد وفجرنا الارض و روان ساختیم زمین را عیونا چشمها یعنی زمین را روان ساختیم
فالتقی الماء پس ملاقی شد آب آسمان با آب زمین علی امر قد قدر بر حالی که اندازه کرده بود یعنی بر قدری
که حق تعالی در ازل تقدیر آن کرده بود و مشیت او تعلق بآن گرفته بدون تفاوت یا بر حالی که مقدر و مستوی بود و آن حکم
الهی بود بآنکه آبی که از آسمان نازل شود بر قدر آبی بود که از زمین بیرون آید و یکقطره بر یکدیگر تفاوت نداشته باشد
وحملناه و برداشتیم نوح را با هر که ایمان بوی آورده بود یعنی سوار کردیم همه اهل ایمان را علی ذات الواح بر کشتی که
خداوند لوحها بود یعنی تختها بیهادار ودسر و خداوند میخها که کشتی بند کنند تجری باعیننا میرفت آن کشتی
بنگهداشت یا بحراست او بیای ما و کسانی که بر آن موکل بودند از فرشتگان جزاء برای ثواب دادن
لمن کان کفر برای کسی که کافر شده بودند قوم او و باو نگرویده و یا کسی که کفران و ناسپاسی کرده بودند بر نعمت وجود او
مراد نوح است و مرویست که همه کافران در آن روز هلاک شدند الا عوج بن عنق که آب تا زیر نشست و کمر او بود و گفته‌اند
سبب نجات وی آن بود که نوح بجهت ساختن کشتی بشاخ احتیاج داشت و نقل آن از بلاد شام متعسر بود و عوج متعسر
بشام آمد و چوبهای که محتاج الیه بود بر گردن گرفت و نزد نوح آورد حق تعالی بجهت این تاخیر عذاب او نمود و او را غرق
ساخت ولقد ترکناها و بدرستی که باقی گذاشتیم این قصه را که متضمن اهلاک کافرانست و انجای مومنان آیة نجاة
نشانه در میان مردمان تا از آن عبرت گیرند یا گذاشتیم کشتی نوح را بر زمین فردی که از اراضی جزیره است یا بر کوه
جودی علامتی و عبرتی در قصص آورده‌اند که اکثر اهل این امت کشتی نوح را دیده‌اند و از قتاده مرویست که آن کشتی

تا بعهد رسول بود و مردم آن را می‌دیدند و از آن عبرت میگرفتند و بسیار کشتیها از چوبهای آن ساختند فهل من مدکر هیچ پند
گیرنده هست که ازین عبرت گیرد فکیف کان عذابی پس چگونه بود عذاب و عقوبت من در دنیا که همه را بطوفان هلاک کردم
ونذر و بیم کردن من قوم نوح را بعذاب قبل از آنکه بر ایشان نازل شود ولقد یسرنا القرآن و هر آینه ما آسان کردانیدیم
قرآن را بحسن بیان و ظهور برهان للذکر برای یاد کردن امم ماضیه و پند گرفتن بآن چه آن جامع انواع مواعظ است یا قرات
یا برای حفظ کردن آن بجهت اختصار و عذوبت الفاظ از مجاهد نقلست که از کتب سماویه هیچ کتابی نیست که آن را از بر خوانند
مگر قرآن فهل من مدکر پس هیچ قبول کننده مواعظ هست تا آن پند گیرد حق تعالی این هر دو آیت را درین سوره مکرر ذکر فرموده تا
اشعار باشد بآنکه تکذیب هر رسولی مقتضی نزول عذابست و استماع هر قصه مستدعی الفاظ و بعد از ذکر بعضی از قصه نوح
برخی از قصه عاد را میکند که کذبت عاد تکذیب کردند گروه عاد هود پیغمبر را فکیف کان پس چگونه بود عذابی ونذر
عذاب من ایشان را و از عذاب بزبان پیغمبران ایشان پس تفصیل مجمل میکند انا ارسلنا علیهم بدرستی که ما فرستادیم بر
ایشان ریحا صرصرا بادی بغایت سرد یا با آوازی هولناک فی یوم نحس در روز شوم مستمر که استحکام داشت
و قوی بود شامت آن یا استمرار داشت بر ایشان تا هفت شب روز و هشت ایشان را هلاک ساخت یا مستمر بود بر جمیع
دیگر ایشان و هیچیک از آنها را باقی نگذاشت یا سخت بود و اثر تلخی آن بر ایشان و آن روز چهارشنبه بود در آخر ماه و گویند چهار
شنبه آخر صفر بود تنزع الناس بر میکند آن باد مردمان را از موضع خود مرویست که ایشان نزد دیدن این عذاب در
رخنهای کوه و حفیرها رفتند و در آنجا پنهان شدند و همه یکدیگر را در بغل گرفتند و بهم چسبیدند آن باد همه ایشان را از آنجا بر کند
و بیرون انداخت و صاحب معالم از محمد اسحق گوید که چون باد آغاز وزیدن گرفت هفت کس از اقویای قوم عاد بودند [illegible]
[illegible] عمرو بن حلو و حارث بن شداد و هلقان و غلجان عیال خود را در شعبی کردند و خود بر در آن شعب ایستادند تا باد را دفع
کنند باد با ایشان در آویخت یگان یگان را از جای خود بر میکند و بر کوه میزد و پاره پاره میکرد تا همه را هلاک ساخت کانهم
گویا ایشان اعجاز نخل تنهای درازدرخت خرما بودند منقعر که بر کنده شده از بیخ و بر زمین افتاده [illegible]
[illegible] از ابو جعفر روایت کرده که آن باد بر میکند مردمان را از جای خود و بر گردن بر زمین میکوفت و گردنهای ایشان بر هم
شکست و سرهای ایشان از بدن ساقط میشد مانند تنه خرما که بی سر باشد فکیف کان عذابی پس چگونه بود عذاب
کردن من ایشان را ونذر و وعیدی که ایشان را بیم کردم ولقد یسرنا القرآن و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را

لِلذِّكْرِ برای پند گرفتن و حفظ نمودن فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس آیا هیچ پندگیرنده هست که ازین متعظ شود كَذَّبَتْ ثَمُودُ
تکذیب کردند قوم ثمود صالح را بِالنُّذُرِ به بیم کردن و پند دادن یا بانذارات و مواعظ وی فَقَالُوا أَبَشَرًا مِنَّا
پس گفتند آیا آدمی را که از جنس ماست وَاحِدًا یگانه که هیچ تبعی و حشمی ندارد نَتَّبِعُهُ پیروی کنیم او را
این معنی است یعنی تابع شخصی نشویم که هیچ فضل و مزیتی ندارد و پیروی کسی بی یار و بی خویش و تبار است إِنَّا إِذًا
بدرستی که ما اینهنگام که متابعت وی کنیم باشیم لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ در گمراهی و آتشهای سوزان این کلام صالح
بود که در اول مرتبه با قوم خود میگفت که اگر تابع قوم من نشوید از طریق گمراه باشید و در آخرت باتش سوزان گرفتار ایشان
معکوس شده گفتند که اگر تابع تو شویم در ضلالت افتیم و از راه هدی دور باشیم و در آخرت باتش سوزان گرفتار گردیم
و گویند سُعُر بمعنی جنون است و معنی آنست که اگر پیروی کنیم ترا در طریق پدران خود منحرف شده باشیم و در آن خطا کرده و از عقل
دور افکنده بیرون رفته ءَأُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ آیا القا کرده شده است وحی بر وی مِنْ بَيْنِنَا از میان ما و حال آنکه در میان
ما اولی تر و احق از و یافت میشود در اختیار نبوت بَلْ هُوَ نه چنین است که وحی مختص بحال او بلکه كَذَّابٌ أَشِرٌ دروغ گوی است
و خود پسند و میخواهد که بجهت این دعوی کاذب بر ما تعظیم کند حق تعالی بجهت رد قول ایشان بر سبیل وعید میفرماید که سَيَعْلَمُونَ
غَدًا زود بینند که باشند فردا که عذاب بر ایشان نازل شود در روز قیامت معلوم کنند که مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ کیست
دروغ گوی خود پسند مستکبر القصه ثمود در تکذیب صالح غلو کرده بر سبیل تعنت از وی طلب معجزه کردند و گفتند که برای
ما ازین سنگ بیرون آور شتر ماده آبستن ده ساله که بکر و در شرب تعلق باو داشته باشد و ما بعوض آب شیر او را بیاشامیم
و آب آن روز را تصرف نکنیم و روز دیگر مخصوص بما باشد و ناقه را در آن حقی نباشد حق تعالی از روی امتحان این معجزه را بایشان نمود
یعنی که میفرماید که إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ بدرستی که ما برانگیزاننده و بیرون آورنده شتر بودیم از سنگ بر آن طریق که از
صالح در خواسته بودند فِتْنَةً لَهُمْ برای امتحان کردن ایشانرا یعنی تا بر عالمیان روشن شود که ایشان بسبب آن ایمان
می آورند یا انکار میکنند که سبب عذاب ایشان چه بوده فَارْتَقِبْهُمْ پس نگاهبان ایشان باش و ببین که با ایشان
چه میکنند وَاصْطَبِرْ و شکیبایی ورز بر آزار ایشان نسبت بتو و تعجیل مکن بر عذاب ایشان پیش از وقت مقرر وَنَبِّئْهُمْ
و آگاه کن ایشانرا أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ بآنکه آب چشمه بخش کرده شده است میان ایشان یعنی روزی از ایشان
و مواشی ایشان و روزی که نوبت ناقه باشد بعوض آن چندان شیر بایشان دهد که در آن روز ایشانرا از آب مستغنی سازد

١٦٧

پس ناقه روز نوبت خود آمدی و جمله آب بخوردی و بعوض آن شیر بایشان دادی و روزی دیگر هیچ از آن نخوردی
و از ایشان واگذاشتی و هیچکدام را از آن قسمت ضرری نرسیدی فَنَادَوْا پس بخواندند قوم ثمود صَاحِبَهُمْ
یار خود را که قدار بن سالف بود بن انجم بن عمرو دبنی بود برای ناقه و بجهت سرخی روی او او را احمر ثمود گفتندی و بروایت دیگر
احمر ثمود فَتَعَاطَى پس بگرفت شمشیر خود را و بر سر راه ناقه در کمین نشست فَعَقَرَ پس پی کرد ناقه را و شمشیر
پی او را گویند در ما سبق گذشت که عقر ناقه دو زن بودند عنیزه و صدوف و سبب آن بود که صدوق ابن عم خود مصدع بن
دهر را بوصال خود وعده داد و عنیزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرده هر دو برانگیختند تا ناقه را کمین
کردند چون ناقه از آب باز گشت اول بمصدع رسید و او تیری بیفکند و پایهای ناقه را در هم دوخت و قدار نیز از
کمین گاه بدر آمد شمشیر ناقه را پی کرد و چون از پای در آمد او را پاره پاره کردند و میان مردم منقسم ساختند و بچه او
بکوه صنوبر بر آمد و سه بار بانگ کرد و از آنجا باسمان و بعد از سه روز عذاب بایشان فرود آمد فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود
عَذَابِي وَنُذُرِ عذاب من قوم ثمود را و بیم کردن من برسالت صالح إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْهِمْ
بر ایشان صَيْحَةً وَاحِدَةً یک فریاد کردن که صیحه جبرئیل بود فَكَانُوا پس گشتند كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ مانند درخت
خشک در هم شکسته که کسی می سازد حظیره باشند برای حفظ و جمع آن یا مانند گیاه خشک که صاحب حظیره جمع کرده باشد از برای
برای علوفه گوسفندان خود در زمستان و گوسفندان او را مدتی طویل در زیر دست و پای خورد و مرد کرده باشند مخلص
سخن آنست که ایشان بعد از هلاک شدن ریزه و خورد گشتند مانند گیاه خورده و مرده شده وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ
و بدرستی که ما آسان کردیم قرآن را لِلذِّكْرِ برای پند دادن و حفظ کردن فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ یاد کننده هست
مر او را تا از آن عبرت گیرد كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط لوط را بِالنُّذُرِ به بیم کردن و پند دادن مر ایشان
را یعنی وعید او را بدروغ پنداشتند إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ بدرستی که ما فرستادیم بر ایشان حَاصِبًا بادی
سنگ بارنده که سنگها بر ایشان میریخت تا همه هلاک کرد إِلَّا آلَ لُوطٍ مگر لوط و دختران وی را نَجَّيْنَاهُمْ که رهانیدیم
ایشانرا از عذاب بِسَحَرٍ در وقت سحر و آن ششم شب بود که عذاب بر ایشان واقع شد نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا انعامی
از نزد ما كَذَلِكَ همچنانکه انعام کردیم بر لوط و دختران او نَجْزِي پاداش میدهیم بجزیت نعمت و رحمت مَنْ شَكَرَ
هر که سپاس دارد نعمت ما را که آن ارسال رسل و انزال کتب است یعنی بآن ایمان آورد و اطاعت امر ایشان نماید

وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ و بدرستی که ترسانید لوط علیه السلام قوم خود را بَطْشَتَنَا از شدت گرفتن ما ایشان را بتعذیب و اهلاک
فَتَمَارَوْا پس شک آوردند بِالنُّذُرِ بآن بیم کردن یعنی تکذیب او نمودند یا مرا کردند با او و بجا با انذار از روی جدال
و عناد وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ و بتحقیق که طلبیدند لوط را عَنْ ضَيْفِهِ از مهمانان که ملایکه بودند یعنی طلب مراد خود کردند از
لوط و گفتند ایشان را بما تسلیم کن و لوط از آن ابا نموده ایشان را پند میداد و ایشان طریق عناد و جدال از دست نداده
در سرای وی را بشکستند و در آنجا که ملایکه بود در آمدند فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ پس محو کردیم چشمهای ایشان را و با روی ایشان
هموار کردیم چنانچه اثر و نشان چشم بر روی ایشان نماند مرویست که لوط در مقام جدال در آمده میگفت که در کنند
از سرا آنچه طلب میکنید ایشان از آن امتناع میکردند با او مجادله میکردند و چون کار از حد بگذشت جبرئیل لوط را گفت
ما را با ایشان واگذار پس ایشان در خانه وی در آمدند جبرئیل پر خود بر دیدهای ایشان زد همه کور شدند و چنان گشتند
که چشمهای ایشان با روی راست شد پس از آنجا بر آمدند مدهوش و متحیر افتادند و بر میجو جستند و فریاد میکردند که
لوط قومی ساحر بخانه آورده ما را بجادویی کور کردند و گفتیم ما با ایشان از زبان فرشتگان فَذُوقُوا عَذَابِي
وَنُذُرِ پس بچشید عقوبت مرا و آنچه بیم کردم شما را از زبان لوط از وقوع عذاب و نزول عقاب وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ
و بدرستی که بامداد کرد قوم لوط را بُكْرَةً در اول روز یعنی بوقت صبح بر ایشان آمد عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ عقوبتی قرار
گرفته و دایم پیوسته بعذاب آخرة یعنی عذاب از ایشان مرتفع نشد تا همه را هلاک کرد و با آتش دوزخ متصل ساخت
و گفتیم بدیشان بالسنه ملایکه فَذُوقُوا عَذَابِي پس بچشید و بکشید عقوبت مرا وَنُذُرِ و بیم کردن مرا نزد هلاک
وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستی که سهل و آسان کردیم قرآن را بر جمعی که عربی زبانند لِلذِّكْرِ برای فهم کردن معانی
و دانستن اخبار گذشتگان فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ پند شنونده هست که بدان عبرت گیرد وَلَقَدْ جَاءَ
و بدرستی که آمد آلَ فِرْعَوْنَ بفرعون و قوم او النُّذُرُ بیم کردن و ترسانیدن از عذاب یا بیم کنندگان یعنی موسی
و هرون و غیر ایشان از پیغمبران چه تکذیب همه پیغمبران کردند پس گویا که موسی و هرون نیز با ایشان آمده اند و ایشان
تکذیب آنها نموده كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا تکذیب کردند بهمه آیتهای ما و بدان نگرویدند و مراد آیات نه گانه اند یا جمیع آیات
پیغمبران چه تکذیب یعنی موجب تکذیب همه است كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ پس گرفتیم ایشان را بعذاب که آن غرق شدن
بود بدریا أَخْذَ عَزِيزٍ گرفتن کسی که غالب است و هرگز مغلوب نگردد در گرفتن و عذاب نمودن ایشان مُقْتَدِرٍ

توانا بر اهلاک مشرکان که خبر او را هیچ نتواند ساخت و بعد از ذکر اخبار مکذبان بیان نوع عذاب ایشان اهل مکه را تهدید
مینماید که أَكُفَّارُكُمْ آیا کافران شما که گروه معشر عرب اند خَيْرٌ بهتر است در قوة و شدة و عدد و عدة یا در کیش و ملت
مِنْ أُولَئِكُمْ از این گروه مکذبان که مذکور شدند از قوم نوح و هود و صالح و لوط و قبطیان استفهام برای انکار است
یعنی ایشان از آنان در قوة و سطوت و کثرت و ملت بهتر نیستند پس بچنگال عقوبت و عذاب گرفتار خواهند شد
چنانکه امم مذکوره أَمْ لَكُمْ آیا مر شما راست ای مشرکان بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ براتی در کتابهای سماوی یعنی براة آسمانی
نوشته باشند بر نام شما که هر گاه کافر باشند و تکذیب پیغمبر کنند ایمن باشید از عقاب و عذاب که بر امم ماضیه واقع شده
أَمْ يَقُولُونَ آیا میگویند کفار عرب که نَحْنُ جَمِيعٌ ما گروهی جمع شده ایم یعنی ما جمیعیم و مجتمع در قوة و شوکت و حشمت
و کثرة عدد و عدة مُنْتَصِرٌ انتقام کشنده از اعدا یا ممتنع از آنکه قصد کنند و طمع غالبیة داشته باشند و دفع بلا از یکدیگر
روایت که ابو جهل در روز بدر بر اسب نشسته از صف لشکر خود بیرون رفت و گفت ما امروز انتقام خود را از محمد و
اصحاب او بکشیم آیة آمد که سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ زود جمع هزیمت کرده شوند همه کفار مکه وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ و بگردانند
پشتهای خود را از حرب و فرار نمایند یعنی هر یک از ایشان پشت خود را از حرب بگردانند این آیه از دلایل نبوة و
معجزات نبویه صاحب کشاف از عمر نقل کرده که چون این آیه آمد ندانستم مراد حق چه چیز است تا آنکه در روز
بدر رسول را دیدم که زره پوشیده و میگفت سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ دانستم که این آیت دلالت بر تفرق جمعیت کفار
و منهزم شدن ایشان و غلبة ما بر ایشان بعد از آن حق تعالی میفرماید که همین قتل و اسر و هزیمت الکفار نخواهد شد بَلِ
السَّاعَةُ بلکه روز قیامت مَوْعِدُهُمْ وعده گاه عذاب اصلی ایشان است و آنچه در دنیا دیده اند نمونه از آنست
وَالسَّاعَةُ أَدْهَى و قیامت سخت تر و قطیع تر است وَأَمَرُّ و تلخ تر و ناخوش تر در شدة و بطاقت
پس در تبیین احوال کفار میفرماید که إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که مشرکان که نامه اعمال خود را بجرم شرک و عناد
سیاه کرده اند فِي ضَلَالٍ در گمراهی اند از حق در دنیا وَسُعُرٍ و در آتشهای سوزان در آخرت يَوْمَ يُسْحَبُونَ
روزی که کشیده شوند فِي النَّارِ در آتش دوزخ عَلَى وُجُوهِهِمْ بر رویهای خود یعنی ایشان را بر روی اندر آخته
بکشند و بدوزخ افکنند و نزد آن حال با ایشان گویند ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ بچشید سودن دوزخ یعنی حرارت آتش
و الم آن را و سقر علم طبقه ایست از طبقات دوزخ پس بیان عدل خود میفرماید که إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بدرستی که

ما هر چیزی را در دنیا و آخرت آفریده ایم بِقَدَرٍ باندازهٔ خود یعنی بمقدار و مرتبه که لایق بعض باو بر حسب مقتضای حکمت و
وفق مصلحت بدون نقص مرتبه در آن مرتبه تا موجب خلاف حکمت شود پس خلق عذاب و تقدیر آن برای مشرکان و اهل
عصیان نیز بر قدر استحقاق ایشان خواهد بود تا از دایرهٔ حکمت خارج نشود یا هر چیزی را خلق کردیم بطریقی که مقدم
و مکتوب بود در لوح محفوظ بدون زیاده و کم یا هر چیز را آفریده ایم با اجل معین و مقرر که تقدم و تاخر نیابد و یا جای هر
صورتی و هیئتی که موافق و لایق اوست پیدا فرمودیم یا هر چیز را آفریده ایم بر قدر معلوم چون لسان برای تکلم و ید برای
بطش و رجل برای مشی و عین برای بصر و اذن برای استماع و معده برای طعام و غیر آن اگر زیاده و کم شود غرضی
که بآن متعلق است ناتمام شود وَمَا أَمْرُنَا و نیست فرمودن ما هر چیز را که اراده تکوین آن کنیم إِلَّا وَاحِدَةٌ مگر کلمه
واحده که لفظ کن است کقوله تعالی انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و نیست امر مگر یک کردن بدون لبث
در آن بتفکر و معالجه كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ چون نگریستن بچشم در سرعت و سهولت و از ابن عباس روایت که مراد از امر
وقوع قیامت در اسرع زمان چنانکه در جایی دیگر فرموده و ما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب یعنی اگر
خواهیم قیامت را بیک چشم زدن بپا آوریم بلکه کمتر از آن وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستی که ما هلاک کردیم در قرون ماضیه
أَشْيَاعَكُمْ اشباه و امثال شما را یعنی جمعی را که در کفر و عناد مثل شما بودند چنانکه درین سوره شنیدید
فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ پندگیرنده هست تا حال ایشان عبرت گیرد وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ و هر چه کرده اند
آن امم کفار گذشته مکتوبست بر ایشان در لوح محفوظ که مکاتبت همه اشیاء است وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ و هر خوردی
و مردی و بزرگی از افعال و اقوال که از ایشان و از جمیع خلایق اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد مُسْتَطَرٌ
نوشته شده است در لوح محفوظ و بران پاداش خواهند یافت یا هر صغیر و کبیر از ارزاق و آجال و حیات و ممات
و غیر آن مکتوبست در لوح محفوظ و بعد از ذکر حالات تبه روزگاران حال مومنین میکند که إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که
پرهیزکاران و ترسکاران روز قیامت فِي جَنَّاتٍ در بوستانهای که مملو باشد از اشجار میوه دار وَنَهَرٍ
و در جویهای واسع که آب و شیر و عسل و شراب در آن جاری است فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ در مجلس حق و
مکان پسندیده که در آن لغو و اثم نباشد امام جعفر صادق ع فرموده که حق تعالی آن مکان را بصدق وصف کرده است پس
غیر اهل صدق در آن مکان نخواهد بود و سلمی گفته که آن مکانیست که حق تعالی در آنجا راست گرداند وعده که باولیای

خود کرده حاصل کنند متقیان در آن مقام بنشینند عِنْدَ مَلِيكٍ نزد پادشاهی که بهیبت امر او بر جمیع افهام و عاجز از ادراک
آن اوهام و ظنون و او تمام مُقْتَدِرٍ صاحب اقتدار و توانا بر همه چیزها بر وجهی که هیچ شئ نیست که در تحت قدرت ملک او خارج
پس کدام منزلت ایشان اکرم و اعظم از منزلت ایشان باشد و احلی و اسهل ازین سعادت که شبهه نیست در آنکه مراد
از عندیت قرب مکانیت نه قرب مکان و منزل پس مراد آنست که اهل تقوی در کنف جوار او بی کار خود باشند
مستغرق غواشی رحمة و افضال جلیله باشند در کشف الاسرار آورده که کلمهٔ عند خوش است بتقریب تخصیص که اهل قرب فردا
در آن سرا بدان اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر ص درین مخصوص بآن بوده که ابیت عند ربی و چون رتبه او فردا خاص
بدان نماند ادنی مرتبه او باشد پس از رتبه اعلی فردای وی که نشان توان داد عبدالله بریده گوید که اهل بهشت که مکان
در رتبه ایشان کرده در مقعد صدق هر روز بانبوه جمع آیند و در آن استماع قرآن کنند و در آن التذاذ تمام یافته بر خانهای
و مکانان منزل خود روند و در خبر است که روزی موسی بمناجات میرفت بدر ویرانه بگذشت نالهٔ از آن بگوشش او
رسید چون نگاه کرد دید که برهنه در خاک خفته و خشتی زیر سر نهاده و عورت خود بپلاسی پوشیده و مینالید و در آن
ناله چیزی میگفت موسی نزد وی آمد بکیفیت الهی نری عرفی و صدقی و تعرف فقری و فاقتی پس بمناجات رفت و
چون اراده مراجعت کرد از مناجات خطاب عزت بوی رسید که ای موسی پیغام آن درویش بما رسانیدی و
احوال او بر ما عرض نکردی گفت بار خدایا تو عالمی که وی حکایت وحدت و وحشت خود میکرد و شکایت فقر و فاقه
خود مینمود حق تعالی فرمود که او را از من سلام برسان که تو تنها نیستی من که خداوندم انیس توام غریب نیستی من که خداوندم
جلیس توام درویش نیستی من وکیل توام محتاج توام موسی بیامد و در بالین آن درویش نشست و پیغام خدای بگذارد درویش
گفت یا کلیم الله مرا رتبه آن نیست که خدای عالم صمدیت خبر شنود و جواب دهد پس نعره زد و جان بحق تسلیم کرد موسی
با اشراف بنی اسرائیل بیامد تا وی را دفن کنند چون بآن ویرانه آمد پلاسی عورتش و خشت دید که آنجا افتاده و درویش
پدید نیست مناجات کرد که بار خدایا این درویش کجا شد زمین او را فرو برد یا گرگ او را خورد جبرئیل آمد و گفت
ای موسی حق تعالی میفرماید که این چه گمان بد است که برده ای ما بر این درویش که شیطان او را در دنیا طلب کرد
و نیافت ملک الموت در وقت قبض یعنی در وقت مرگش طلبید و راه باو نبرد منکر و نکیر در قبرش جستند و نیافتند
رضوان در بهشتش جست نیافت مالک در دوزخ او را طلب کرد ندید گفت خدایا پس کجا رفت خطاب آمد که در

نباشد مگر نزد دوست فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ثعلبی در کتاب خود بعد از آنکه تفسیر این آیه کرده فرموده که
از جابر روایت است که روزی رسول صلعم در مسجد نشسته بود و بعضی از احوال بهشت می پرسیدند فرمود که خدا را لوا ایست از نور
و عمودی از زبرجد که آنها را آفریده پیش از آسمانها به دو هزار سال بر ردای این لوا نوشته که هیچ خدایی نیست که مستحق
پرستش بجز او سبحانه و محمد صلعم فرستاده خدا است و آل محمد بهترین آفرینندگان اند و صاحب لوا امام و پیشوای جمیع مؤمنان
امیر المؤمنین چون این کلام شنید فرمود شکر و سپاس مر خدا را که تو هدایت داد و مکرم و مشرف گردانید حضرت فرمود که یا علی
ما علمت ان من احبنا و انتحل محبتنا اسکنه الله تعالی معنا ای علی ندانسته که هر که ما را دوست دارد و خود را محب ما بنامد
و به دعوی مودت ما کند حق تعالی او را جای در درجه ما و با ما رفیق و مصاحب بهشت پس این تلاوت فرمود که فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر

سورة الرحمن

نصف الجزو

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که هر که سوره الرحمن قرائت کند شکر نعم الهی کرده باشد و حق تعالی
بر ضعیفی دعا جوی او رحم کند و امام موسی کاظم علیه السلام از آبای کرام خود علیهم السلام نقل کرده که پیغمبر صلعم فرموده که هر چیزی را عروسیست
و عروس قرآن سوره الرحمن است و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرموده که ترک سوره الرحمن مکنید
که این سوره در دل منافقان قرار نگیرد و در روز قیامت نزد پروردگار خود آید بر صورتی بشری نیکو صورت و خوش
بوی و در موقفی بایستد که اقرب باو سبحانه باشد و هیچکس را رتبه آن نباشد که بآن موضع رسد پس حق تعالی باو خطاب کند
که چه کسان در دنیا بتلاوت تو مداومت نمودند گوید فلان و فلان حق تعالی روی ایشانرا سفید و نورانی سازد و گوید بایشان
که هر که را دوست دارید شفاعت او کنید پس ایشان هر کرا خواهند شفاعت کنند و هیچکس نباشد که شفاعت او
کنند الا که حق تعالی باو گوید که برو و در بهشت ساکن شو که هر چه آرزوی نفس تو باشد در آنجا موجود و مهیاست
عمار بن عثمان از امام جعفر علیه السلام روایت کرده که واجب است که سوره الرحمن هر روز جمعه قرائت کنند و هرگاه که برسند به فبای
آلاء ربکما تکذبان بگویند لا بشیء من آلاء رب اکذب یعنی ای پروردگار ما هیچ چیز از نعمتهای تو تکذیب نمیکنیم و نیز

تکذیب

از آنحضرت مرویست که هر که در شب این سوره بخواند [illegible] حق تعالی دو فرشته بر او موکل گرداند که حافظ
او باشند تا شب دیگر و چون حق تعالی ختم فرمود سوره القمر [illegible] افتتاح این سوره نیز فرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم الرحمن آورده اند که چون حضرت رسالت صلعم کفار را از اسم رحمن
خبر داد گفتند ما رحمن را نمی شناسیم این نازل شد و گفته اند که اهل مکه طعنه میزدند که جبر و یسار قرآن بمحمد می آموزانند

کمال انعام فرموده که خدای بسیار بخشاینده که رحمت او بهمه چیز فرا رسد علّم القرآن آموخت قرآن را بحبیب خود
و بهر و بسیار و مراد تعلیم خدا تمکین دادن و آسان گردانیدن تعلیم قرآنست یا ایجاد و علم کردن نزد عمار و آن
ابن عباس برین تفسیر کرده که خدای تعالی قرآن را علامت و نشانه نبوة حضرت رسالت صلعم کرده خلق الانسان
بیافرید جنس آدمیان را علّمه البیان بیاموخت او را یعنی بنی آدم را روشن کردن ما فی الضمیر بنطق و کتابت یا تعلیم
داد ایشان را بیان حلال و حرام و تمیز میان حق و باطل و غیر آن تا بر ایشان حجت باشد و ابن عباس فرموده که
مراد آدم است علیه السلام که او را خلق فرمود و جمیع اسما را تعلیم وی داد و در خبر است که آدم علیه السلام هفتصد هزار لغت سخن گفتی و عربیه
از همه فاضلتر بودی و از صادق علیه السلام روایت است که بیان اسم اعظم است که آدم علیه السلام بسبب تعلیم آن همه چیزها را بدانست و نزد
بعضی بیان حضرت خاتم است یعنی خدای بخشنده است پیغمبر محمد را و بیاموزانید وی را بیان آنچه بود و هست و باشد
بجهت آنکه مضمون علم علم الاولین و الآخرین از بن خبر میدهد الشمس و القمر آفتاب و ماه جاری میشوند در بروج آسمان
بحسبان بحسابی مقدر در بروج خود یعنی معین و مقرر فرموده سیر آفتاب او و ماه را در بروج و منازل خود که اصلا
از آن در نمیگذرند و علی الدوام بر آن حساب و طریق مرور مینمایند پس آفتاب قطع بروج میکند در سیصد و شصت
و پنج روز و ماه در [illegible] روز و هرگز از آن تجاوز نمینمایند و تخلف نمیکنند تخصیص شمس و قمر بذکر جهت آنست
که منشاء منافع کثیره اند چه باین دو شناخته میشود فصول و اوقات و شهور و سنوات و سایر محاسبات و بآنها نسق
و نظم میگیرد امور سفلیات و از جمله منافع آن شب و روز است که منظم امور است و در خبر است که وسعت شمس هزار
و چهار صد فرسنگ و وسعت ماه چهار هزار فرسنگ است بر ظاهر آفتاب نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله خلق الشمس
بقدرته و اجراها بامره و در باطن آن نوشته لا اله الا الله رضاه کلام و عذابه کلام معنی مراد آنست که بکلام خدا راضی شوید
و با یکدیگر رحم کنید و بکلام او خشم گیرید و عذاب نمایید یعنی باید که رضا و رحمت و غضب و تعذیب شما موافق اراده
الهی باشد و بر ظاهر ماه نوشته که لا اله الا الله محمدا رسول الله خلق الله القمر و خلق الظلمات و النور و در باطن آن
رقوم است که خلق الله الخیر و الشر بقدرته یبتلی بهما من یشاء من خلقه طوبی لمن اجری الله الخیر علی یده و ویل لمن اجری
الشر علی یده مراد آنست که او سبحانه خالق اقدار و تمکین و آلات خیر است نه خالق نفس خیر خوش حال کسی که لطف الهی
شامل حال او شده مرتکب فعل خیر است و وای بر شخصی که در بادیه خذلان فرو مانده بعمل شر مشغولست و بعد از آن اشارت

نجم دیگر گردد میفرماید که وَالنَّجْمُ و گیاهی که بروید و او را ساق نباشد که بآن قایم شود بلکه بی ساق بر روی زمین منبسط گردد
چون بعضی بقول وَالشَّجَرُ و نباتی که برآید و او را ساقی بود که بآن راست بایستد يَسْجُدَانِ سجده میکنند یعنی فرمان می برند
خدا را بطبع و طوع در هرچه از برای آن مخلوق شده و اصلا از آن امتناع نمیکنند مثل فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف و گویند سجود
ایشان بسایه است با تحرک و تمایل ایشان برياح و نزد اهل تحقیق سجود ایشان دلالت آنهاست بر آنکه حادث اند — سجود
و ایشان را صانعی و مدبری هست که مستحق سجود است و گویند ایشان را سجودی خاص هست که ما را از آن وقوف و اطلاعی نیست چنانکه
بر تسبیح ایشان علم نداریم کما قال الله تعالی و لکن لا تفقهون تسبیحهم وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا و برداشت آسمان را بر بالای زمین
بالفعل بی ستون یعنی آنرا آفریده بروجهی که مرتفع بود و آنرا منشأ احکام و مصدر قضا و محل نزول اوامر و نواهی و مسکن ملایکه
خود گردانیده این اشعار است بر کبریای ذات او سبحانه و قدرت قاهره او بر جمیع بندگان و سایر آفریدگان وَوَضَعَ
و بنا فرمود در میان مردمان یا فرو گذاشت الْمِيزَانَ آنچیزی را که وزن اشیا و مقادیر معلوم میشود چون ترازو و قپان و کیل
و مقیاس و بآن معلق ساخت احکام عباد و قضایای ایشان و بآنچه مامورند از تسویه و تعدیل در دادن و گرفتن جهت انتظام
عالم و نزد محققین مجاهد مراد عدالت در جمیع امور که موجب انتظام عالم است کما قال ع و بالعدل قامت السموات والارض و حسین
بن فضیل بر آنست که مراد آن قرآن است که بآن موجب تسویه امور دنیوی و اخروی و بر هر تقدیر وضع آن فرمود أَلَّا تَطْغَوْا فِي
الْمِيزَانِ برای آنکه تجاوز مکنید و در مگذرید بر راستی معامله کنید و یا از برای آنکه از عدل متجاوز مشوید و در جمیع امور عدالت
را مرعی دارید وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ و بپای دارید سنجیدن را بِالْقِسْطِ بعدل یعنی زبان ترازو را راست دارید در وقت
گرفتن و دادن وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ و کم مکنید ترازو را یعنی کم منمایید تا بوقت میزان قیامت شرمنده نشوید و علت
وضع میزان تسویه است و در کتب اوایل مذکور است که ای فرزند آدم عدل کن اگر خواهی که با تو عدل کنند و وفا کن بمردمان
اگر اراده آن داشته باشی که با تو وفا کنند تکرار لفظ میزان جهت مبالغه است و تشدید و توصیه و تقویه امر باستعمال میزان
وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا و زمین را بنهاد بر روی آب و بگسترانید بر آن لِلْأَنَامِ برای آدمیان یا برای هر ذی روحی
که بر روی آنست که از جن و انس و سایر حیوانات و آن مهدیست که بر بالای آن نشینند و خسبند و برخیزند و بحتاج خود قیام
نمایند فِيهَا فَاكِهَةٌ در آن انواع چیزهاست که بآن متلذذ و منتفع میشوند از اصناف ثمار وَالنَّخْلُ و خرما بنان
ذَاتُ الْأَكْمَامِ که خداوند غلافها اند چه خرما که هنوز منشق نشده است در غلافست و تخصیص خرما بذکر جهت تفضل اوست

و ملایمتی که با انسان دارد در تمایل و تجاذب تا بیرد و جفاف بعد از قطع اغصان و غیر آن وَالْحَبُّ و تخم در زمین دانه
ذُو الْعَصْفِ که خداوند برگ خشک است مراد حبوبست که قوت را شاید از گندم و جو و ارزن و غیر آن و عصف کاهست که دانه را
از آن جدا میسازند و بخورد دواب میدهند وَالرَّيْحَانُ و دیگر از زینتها گیاهی که آنرا بوی کنند و نزد اکثر مفسران
ریحان بمعنی روزی انسانست حاصل که بیان نعمتی دیگر میفرماید که بآن متلذذ شوند از انواع فواکه و بیان آنچه جامع تلذذ و تغذی — بانسان است
که مرکبست از آنچه محض تغذی جمیع حیوانات که آن حبست که بیان چیزی که مخصوص بانسانست که ریحانست فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که مذکور شد تکذیب میکنید و انکار مینمایید و میگویید که از وی نیست
این کلمه در این سوره سی و یک موضع از این سوره تکرار یافته بجهت آنکه این سوره مشتملست بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر هر نعمتی
این الفاظ تکرار نمود تا سامعان و قایلان متنبه شوند بر کثرت نعم و تصدیق نمایند بهر یک از آن و یا تکرار برای دفع غفلت
و تاکید حجت و تقریر نعمت و تاکید در تنبیه کیران و مبالغه در توبیخ تکذیب آن در صحیح از جابر انصاری نقل کرده حضرت رسالت ص
این سوره را تا آخر بر ما خواند بعد از آن فرمود جنیان از شما نیکوتر اند در رد جواب هیچ بار
نخوانده ام که فبای آلاء ربکما تکذبان که ایشان در جواب گفتند لا بشیء من نعمک ربنا نکذب فلک الحمد یعنی ما هیچ چیز از
نعمتهای ترا ای پروردگار ما تکذیب نمیکنیم پس ترا ستایش است خَلَقَ الْإِنْسَانَ آفرید آدم را که پدر انسانست
مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که از غایت جفاف مصوت كَالْفَخَّارِ مانند گل بآتش پخته یعنی سفال و آجر که چون
دست بر وی زنند آواز کند و نزد بعضی مراد جنس انسانست باعتبار آنکه اصل همه که آدم است از صلصال است
وَخَلَقَ الْجَانَّ و آفرید جان را که پدر جن است و آن ابلیس است نزد بعضی و یا خلق جمیع اجناس را مِنْ مَارِجٍ
از زبانه صافی که مضطرب و متحرکست بی دود مِنْ نَارٍ از آتش و گویند مارج آنست که زبانه سرخ و زرد
و سبز آن بیکدیگر آمیخته گردد بعد از بلندی و تیزی آن و در باب نهم از سفر ثانی فتوحات مذکور است که مارج
آتشیست ممتزج بهوا که آنرا هوای مشتعل گویند پس جان مخلوقست از دو عنصر که آتش و هواست و آدم
آفریده شده است از دو عنصر که خاک و آبست و چون آب و خاک بهم ممزوج شوند آنرا طین گویند و چون هوا و آتش
بهم مخلوط کردند آنرا مارج خوانند چنانکه تناسل در بشر بالقای آب نطفه است در رحم تناسل در جن بالقای
هواست در رحم انثی و میان آفرینش جان و آدم شصت هزار سال بود فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس بکدام نعمت از نعمتهای پروردگار خود که شمارا از گل و مارج و آفریده و افضل مرکبات و خلاصه مکونات و احسن مصورات
گردانید و دولت حیاة ارزانی فرمود تکذیب و انکار میکنید رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ خدای بخشاینده آفریدگار دو مشرق
برای آفتاب یکی مشرق صیفی و دیگری مشرق شتوی وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ و پروردگار دو مغرب برای شمس
یکی برای تابستان و دیگری زمستانی و از اختلاف مشرقین انواع فواید مندرج است از اختلاف فصول و حدوث
آنچه بفصل تعلق دارد و مع ذلک شروق آفتاب موجب طلب معیشت و غروبش سبب آسایش و راحت فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود جحود میورزید و منکر میشوید مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ
رها کرد و روان ساخت دو دریا را یکی شیرین و خوش و دیگری شور و تلخ يَلْتَقِيَانِ در حالتی که بیکدیگر میرسند
و سطوح آنها بهم تماس میکنند و آن بحر فارس و روم است که در محیط بیکدیگر ملتقی میشوند بَيْنَهُمَا میان هر دو دریا
بَرْزَخٌ حاجزی و پرده ایست از قدرة خدا یا مانعی از جواهر که بسبب آن لَا يَبْغِيَانِ از دو نمیجویند بر یکدیگر و هیچکدام
بر دیگری غالب نمیشوند بممازجة و ابطال خاصیة یکدیگر بسبب حاجز عذوبت دریای ممزوج دریای تلخ باطل نمیشود
در آنکه منافع بسیار برین دو دریا متنوع است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود
تکذیب مینمایید و بعضی از منافع این دو دریا است که يَخْرُجُ مِنْهُمَا بیرون می آید ازین دو دریا اللُّؤْلُؤُ لؤلؤ مروارید
بزرگ وَالْمَرْجَانُ و مروارید خورده و گویند لؤلؤ و مرجان از بحر مالح حاصل میشود نه از بحر عذب و جهت ایراد
ضمیر تثنیه بجهة آنست که خروج آن از ملتقی ملح و عذب است و بروایت منقول از ابن عباس بحر آسمان و بحر زمین که
این هر دو دریا بقدرت آفریدگار رسالی یکبار بهم میرسند و میانها برزخ حاجب است که مانع نزول دریای آسمان و صعود
دریای زمین است و از دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته میشود و بدان صدف در می آید و از آن لآلی
منعقد میگردد و ابن جریج گفته در روز باران صدف از دریا بیرون می آید و دهن باز میکند هر قطره باران که در وافتد
مروارید شود و بعضی ثقات روایت کرده که استخوان خرمایی در صدف بود و قطره باران بران آمد آن مقدار که باران
باو رسیده بود مروارید شده باقی استخوان بر حال خود بماند و از غواصان نقلست که لؤلؤ حاصل نمیشود مگر نزد ملاقی
دریای عذب و ملح بیکدیگر و فایده این جواهر آنست که تا مردمان آنرا آرایش کنند و از بیع و شرای آن فواید یابند
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمهای پروردگار خود تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید ابن عطا گفته میان خداوند

آنها
بهم
میگردد

دو دریا

۱۷۲

دو دریاست یکی دریای نجات که قرآنست که متمسک بآن شود از غرقاب هلاکت نجات یابد و یکی دریای هلاکت و نجات
هر که بآن تمسک جوید غرق هلاکت شود و میانها برزخ مواعظ الهیه است که دل مومنان بآن متاثر گشته از هلاکت و نیز به خلاص
میشود و چنانکه از دریای مالح در و مرجان بیرون می آید اینجا از دریای عذب سخت که قرآنست در علم حلال و حرام بیرون می آید
یا این دو دریای دنیا و عقبات و میانها برزخ قربت تا یکی بر دیگری بغی نکند و یا مراد دریای عظمت و دریای هوا
و برزخ لطف حضرت و لؤلؤ و مرجان توفیق و عصمت و یا خوف و رجاست یا قبض و بسط و یا انس و هیبت و برزخ قدرت
الهی حلت و لؤلؤ حالات صافیه و مرجان لطایف وافیه و در تفسیر اهل البیت مذکورست که مراد ازین دو دریا علی ابن ابی
طالبست و فاطمه علیهما السلام که یکی دریای علمست و یکی دوم دریای حلم یکی دریای شجاعت و دیگری دریای سخاوت یکی دریای وفا دوم
دریای حیا یکی دریای طهارت دوم دریای عصمت و برزخ میان ایشان حضرت رسالتست و لؤلؤ و مرجان که از آن دو دریا
بیرون آید حسن و حسین علیهم السلام و در تفسیر طبرسی همین روایت از سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری
نقل کرده و از ابن عباس روایت کرده که مراد ازین مرج البحرین علاقه زوجیة است میان علی ابن ابی طالب و فاطمه و از
برزخ محبت مودة است که میان ایشان واقعست که هرگز منقطع نخواهد شد و خروج لؤلؤ و مرجان تولد حسن و حسین است
و محمد جبلی نیز از ابی الحازم و زیاد بن منذر روایت کرده که ضحاک ازو پرسید که مراد ازین آیة چیست گفت مراد از بحرین علی
و فاطمه است و برزخ محمد و لؤلؤ و مرجان حسن و حسین و ازین اخبار و نیز مورد آیات صحیحه معلوم میشود که آل عبا بحار فضایل
و رحمت الهی اند و در صدف الطاف نامتناهی و سفن نجات دنیوی و اخروی و مفاتیح ابواب ایشان از ظلمت ضلالت خلاصی
حاصل میشود و بلمعات نامتناهی ایشان از تاریکی ظلمت ضلالت بسر منزل فوز و فلاح میتوان رسید اعمش که از طرق اهل
سنت روایت کرده که از ابو عبد الرحمن سلمی شنیدم که فرمود که عجز از انس مالک شنیدم که گفت از حضرت رسالت شنیدم
که فرمود که هر گاه آفتاب را نیابید باید که توجه بماه نماید و اگر ماه مفقود شود بزهره متوجه شوید و اگر زهره را نیابید بفرقدین
اقبال کنید صحابه گفتند مراد ازین آفتاب و ماه و فرقدین چیست فرمود من بمنزلت خورشیدم و علی بمنزله ماه و فاطمه بمنزله زهره
و فرقدین دو نور دیده من حسن و حسین اند این حدیث نیز مشعر است بر آنکه نجات از ظلمت گمراهی موقوفست باشراقات انوار باهره
از مصابیح هدایة آل عبا و بدون تمسک انوار جوانب ایشان از ورطات مهلکه جهل نجات متحقق نخواهد شد شعر لی خمسة بهم
اطفی حر الجحیم الحاطمة المصطفی و المرتضی و ابناهما و الفاطمة وَلَهُ الْجَوَارِ و مر خدایراست یعنی با امر او کشتیهای رونده

آل
نیابید

فی البحر
المنشآت و برداشته شده‌ها یا بادبانها خود را بالا کننده و ابتدا نماینده است در رفتن و حفص بفتح شین خوانده یعنی
بادبانهای ساخته شده کالاعلام مانند کوهها در درازی و بلندی و بزرگی که از برای انتفاع بندگان از قطع مسافت
بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات و معاملات فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود تکذیب
به نوع میدانید و در انکار آن میکوشید کل من علیها هر که بر روی زمین است از جن و انس یا از ذوات الارواح یا از جمیع
مرکبات فان هلاک شونده‌اند یعنی عاقبت ایشان فناست از عبد الله عباس نقل است که چون این آیه آمد ملایکه گفتند همه اهل
زمین هلاک شوند چون آیه کل شیء هالک الا وجهه فرود آمد دانستند که ایشان نیز شربت فنا خواهند چشید و هیچ چیز
بقا متصف نخواهد شد مگر ذات احدیت سبحانه که و یبقی وجه ربک و باقی ماند ذات پروردگار تو ذو
الجلال و الاکرام که صاحب عظمت و غنی مطلق است یا کسی که سزاوار آنست که او را از تشبیه دور کنند و ضد جلیل و منیع
دانند و خداوند گرامی ساختن بفضل عام و کرم تام خود هر که را مستحق آن بیند از انبیا و اتقیا و تسمیه ذات او بوجه جهت آن
که جمیع ممکنات توجه بذات او دارند مرویست که این هر دو اسم از اسمای عظیمه او سبحانه اند و لهذا آنحضرت
فرموده الظو بیا ذا الجلال و الاکرام یعنی الزام نمایید و مداومت کنید بگفتن یا ذو الجلال و الاکرام معاذ جبل
که روزی رسول صلی الله علیه و آله بر مردی بگذشت که در نماز میگفت یا ذو الجلال و الاکرام فرمود قد استجیب لک تحقیق که
دعای تو بحد اجابت رسید و جلال نیز نام بهشتی است محیط بدو من رب العزة میان بهشتی است که بندگان در آن
باشند هفت ساله راهست و این روایت از کعب الاحبار منقولست و فنا از جهت تضمن آن بر اعادت حیات
دایمه و انعام بنعمت اقامت در جنت مستلزم نعمت عظیمه است فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود
که شما را جزا از فنا تا آماده شوید و کار آخرت بسازید و بسبب آن بدار الخلود قرار گیرید تکذبان تکذیب میکنید
یسئله سؤال میکنند او را یعنی جمیع حاجات از او میطلبند من فی السماء و الارض هر که در آسمانها و زمینهاست
چه همه اهل زمین و آسمان بدو محتاجند در ذات و صفات خود پس اهل آسمان از او میطلبند از آنچه تعلق به دین دارد و دنیا دارد
و همه را بر وجه مصلحت و حکمت با جابت مقرون میسازد کل یوم هر روز یعنی هر وقتی و هر زمانی هو فی شأن
او در احداث امریست و در شناختن و پرداختن کاری و ابو دردا روایت کند که چون آنحضرت این تلاوت فرمود
از وی پرسیدند که شأن او چیست فرمود آنست که گناه کاری را بیامرزد و غمگینی را شاد مان سازد و گروهی را بلطف بردارد

۱۷۳

و جمعی را بگذلان از نظر رحمت بیندازد و در سبب نزول این آیه آورده اند که یهودان گفتند خدای روز شنبه هیچ کار نمیکند آیت
آمد که او هر روز در کاریست سعید بن جبیر روایت کند از عبد الله عباس که اول چیزی که خدای آفرید لوحی بود از در سفید
و اطراف این از یاقوت سرخ و قلم آن از نور و کتابت آن نیز از نور در هر روزی سیصد و شصت بار بر آن لوح نظر کند و
در آن نظر کارهای خلایق میسازد و بیچاره‌ای را دعا اجابت کند سایل را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و غمگین را فرحان
سازد و مریض را صحت دهد و قومی را توفیق دهد و گروهی را بیامرزد و در خبر است که هر روز سه جای برانگیزد و سه موضع فرود آرد
و گروهی را از اصلاب پدران با رحام مادران فرستد و جماعتی را از رحمهای مادران به پشت زمین فرود آرد و بعضی دیگر
را از پشت زمین بشکم زمین رساند و در روز قیامت همه نزد وی جمع شوند و هر یک را جزا دهد و در کشاف
آورده که یکی از ملوک معنی این آیه را از وزیر پرسید گفت ایها الملک مرا مهلت ده تا بیان آن کنم گفت چنین کن روز دیگر
متفکر و دلتنگ بخانه آمد و در میان غلامان غلامی سیاه بود چون خواجه را دلتنگ یافت گفت یا مولای چه ترا متفکر و غمگین
ساخته خواجه از او اعراض کرد و جواب نگفت غلام گفت شاید که موجب فرج تو من باشم و گره اندوه ترا من بگشایم خواجه حال
خود را بیان کرد غلام گفت برو ملک را بگوی که مرا غلامیست که تفسیر این آیه میداند خواجه این صورت بعرض ملک رسانید ملک
او را حاضر کردانید و از وی پرسید که خدای هر روز در چه کار است گفت ای ملک شأن خدا آنست که یولج اللیل فی النهار و یولج
النهار فی اللیل و یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و یشفی سقیما و یسقم سلیما و یغنی فقیرا و یفقر غنیا و یذل
عزیزا و یعز ذلیلا ملک گفت نیکو گفتی پس بفرمود تا رخت خواجه از بدن او خلع کردند و در غلام پوشانیدند و گفت او را
منصب وزارت دهند غلام گفت ای ملک این از شأن پروردگار ماست نیز صاحب کشاف از ابن عیینه نقل کرده که اول
از کارها تا آخر آن نزدیک خدا دو روز است یک روز مدت دنیا شأن او در او امر است و نهی و منع و عطا و خلق
و رزق و اماتت و احیا و اعزاز اذل و اذلال اعز و روز دوم مدت آخرت و شأن آن روز حساب است و سؤال و عقاب
و ثواب این آیه منافی نیست بحدیث ان القلم جف بما هو کائن الی یوم القیمة زیرا که مراد باین حدیث انشای همه امور است
و اثبات همه آنچه ابتدای آن فرموده که هر روز آنرا بظهور رساند چنانکه سابقا گذشت فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام
از نعمتهای پروردگار خود از اخراج شما از مکمن عدم عینا بعد حین و از قبول توبه و اجابت دعا و آمرزش گناه و افاضه روزی
تکذبان تکذیب میکنید و انکار مینمایید سنفرغ زود باشد که فارغ شویم از همه امور و متوجه شویم لکم برای حساب و جزای

شما و آن در روز قیامت خواهد بود که حق تعالی هیچ کاری دیگر نکند در آن روز غیر از حساب و جزای بندگان پس مراد آنکه
چون وقت حساب در آید هیچ کاری دیگر مشغول نخواهد شد و در اکثر تفاسیر آمده که این تهدیدات مستعار از آنکه تهدید کننده
شخصی گوید که زود بنگر که با تو پردازم و متجرد شوم از هر چه مشغول شوم از تو غیر از این شغل دیگر نداشته باشم گویند که این
هم وعید است مر عاصیان را و هم وعده مر مطیعان را یعنی زود بنگر که قصد عقوبت شما کنیم ایها الثقلان ای دو گروه بزرگ
قدر و صاحب قدری و قیمتی دارد ثقل گویند و لهذا حضرت رسالت فرموده انی تارک فیکم الثقلین یعنی در میان
شما دو چیز جلیل القدر عظیم الخطر میگذارم و آن کتاب است و عترة الطاهره و اینجا مراد جن و انس اند زا من العقل و
رای اند تا عظیم ایشان نسبت بحیوانات که مادون آنها اند و صادق فرموده که تسمیه ایشان بثقلان باعتبار آنست که گران
بارند بتکلیف و گویند با آن اعتبار که بار گناه گران مانده اند یا بجهة احیا و موتا ایشان زمین گران بار شده و منه قوله تعالی
و اخرجت الارض اثقالها فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که تهدید شما نموده بجهت تا از
اعمال قبیح جو شوید و تعظیم خطاب فرموده تا بکرم سجده او امید وار باشید تکذبان تکذیب مینمایید یا معشر الجن
والانس ای گروه پریان و آدمیان ان استطعتم ان تنفذوا اگر توانید که بیرون روید من اقطار
السموات والارض از کنارهای آسمانها و زمینها تا بگریزید از ترس یا از عذاب فانفذوا پس بیرون روید و فرار
نمایید لا تنفذون بیرون نمیتوانید شد و قادر نیستید بر آن الا بسلطان مگر بتسلط و غلبه یا بقدرتی که شما
اعطا کنیم و حال آنکه شما را این تسلط نیست بلکه هر جا که او روید مرگ ملازم حال شما خواهد بود از عذاب هیچ جا
نمیتوانید گریخت و گفته اند که روز قیامت ملایکه گرداگرد اهل محشر صف کشند و زبانه از دوزخ بر آید که هر یک مانند حصار
آتشین و ایشان را در حصار گیرد و منادی ندا کند که ای آدمیان و پریان که این عرصه محشر است اگر توانید که بیرون روید
بروید لیکن نمیتوانید رفت مگر بحجت و برهان و شما را آن نیست و در حدیث مرفوع واقع شده که چون قیامت قایم شود
فرشتگان از آسمان نزول کنند و جمیع خلایق را حاضر کنند و جن و انس روی بگریز نهند و بهر جانب که روند فرشتگان را
ببینند که احاطه ایشان کرده اند و هیچ جا مفری نیابند تا از ایشان فرار نمایند از ابو عبد الله م نقل است که در روز قیامت
حق تعالی جمیع عباد را بر بالای تلی جمع کند و ملایکه هفت آسمان را امر کند که نزول کنند و در حوالی آن تل هفت صف شوند هر صفی
صفی دیگر و همه جن و انس را احاطه نمایند و ایشان هفت طرف ملایکه گرفتار شوند که هیچ جا مفری نداشته باشند

و درین وقت منادی ندا کند که ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان فبای آلاء
ربکما تکذبان پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که اخبار کرد که شما عاجزید در دنیا و فرو مانده در آخرت که دانید که در هر دو سرا اخبار
بار وعده کار در شما نیست مگر او تا روی توجه بدرگاه او آورید تکذبان تکذیب میکنید و انکار مینمایید یرسل علیکما فرستاده
شود بر شما که عاصی و مشرک باشید شواظ زبانه بی خالص که منقطع شود من نار از آتش دوزخ و شما را از صحرای
قیامت بدوزخ کشد و نحاس و دود سیاه و گویند نحاس روی گداخته است که بر سرهای ایشان فرود ریزند
از مقاتل نقلست که نحاس پنج نهر است از مس گداخته که از زیر عرش جاری شوند و بر سر اهل دوزخ ریخته گردد سه جوی
در روز و دو جوی در شب و بروایت ابن مسعود نحاس درد زیت حاصل که شما را نوبتی بزبانه آتش عذاب کنند و نوبتی
دیگر بدود یا روی گداخته یا درد زیت گداخته فلا تنتصران پس نصرت نتوانید کرد یکدیگر را در منع عذاب از هم
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که آن اخبار شماست بعذاب دوزخ تا از معاصی و شرک
اجتناب کنید تکذبان تکذیب مینمایید فاذا انشقت السماء پس چون بشکافد آسمان و نزد انجلال نزول کنند ملایکه
فکانت وردة پس گردد سرخ برنگ گل و ابن ضحاک و قتاده بر آنند که معنی آنست که آسمان برنگ اسبی گردد که سفیدی اسب
او بسرخی زند و این نوع است ما بین کمیت و اشقر است و آن در ربیع زرد فام و در زمستان سرخ در وقت شدن سرها غبر
سرخ پس مراد آنست که آسمان متلون شود بالوان مختلفه مانند اسب مذکور که باختلاف فصول مختلف الالوان است
و بعد از انشقاق و سرخی کالدهان مانند روغن زیت شود و این آنوقت باشد که حرارت دوزخ باو رسد از مجاهد
و ضحاک و قتاده نقلست که تشبیه آن بروغن زیت از حیثیت آنست که روغن زیت برنگی مینماید پس آسمان در آن روز
شکل دو رنگ در لون و مانند دهن در اختلاف الوان فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود جز
که شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدة بوی پناه جویید تکذبان تکذیب مینمایید فیومئذ پس در آن روز
که آسمان شکافته میشود لا یسئل سؤال کرده نشود عن ذنبه از گناه خود انس و لا جان نه آدمی و پری از
گناه خود یعنی از ایشان نپرسند که چه کار کرده اند بلکه سؤال کنند که چرا کردند یا آنکه گناه و علامات شناخته که از جمله آن کبودی چشم
سیاهی روی خواهند بود پس احتیاج بسؤال نیفتد یا آنکه جوارح ایشان بگناه ایشان ناطق شود قبل از سؤال کردن
از آن یا بوقت خروج از قبور ایشان نپرسند بلکه در موضع دیگر که موقف حسابست و اینکه حق تعالی فرموده که فو ربک

لنسئلنهم اجمعین و قوله وقفوهم انهم مسئولون مراد وقت حسابست که از گناه همه ایشان سوال کنند پس
منافی آیت مذکوره نباشد از امام رضا علیه السلام پرسیدند معنی این آیه را فرمود که هر که معتقد حق بوده باشد ولی توبه وفات کرده
در برزخ او را عذاب کنند در روز قیامت که مبعوث گردد هیچ یک از ایشان گناهی نباشد که از ایشان سوال کنند و مراد
بجان جن است از قبیل تسمیه اولاد باسم والد فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود
از احوال آن روز شما را خبر کرد تا در ایمان ثابت و راسخ شوید و بسبب آن فایز گردید تکذیب میکنید یعرف
المجرمون شناخته شوند کافران و مجرمان بجرایم کفر و عصیان صحیفه اعمال خود را سیاه کرده باشند بسیماهم بعلامات
ایشان که سیاهی روی و کبودی چشم است با آثار رنج و اندوه در بشره ایشان فیؤخذ بالنواصی پس گرفته
شوند بموهای پیشانی والاقدام و بقدمها یعنی نوبتی بموی پیشانی ایشان را بگیرند و نوبتی دیگر بپاهای ایشان را
بدوزخیان کشند باز بانیه دوزخ بعضی را بنواصی و بعضی را باقدام گرفته بدوزخ کشند و از ضحاک نقلست که نواصی و اقدام
ایشان بزنجیر آتشین مغلول سازند و بر روی اندازند بدوزخشان آرند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای
پروردگار خود که اخبار شما نمود از گرفتن و بخواری و زاری در دوزخ افکندن تا از کفر و عصیان بپرهیزید
تکذبان تکذیب مینمایید و چون ملایکه ایشان را بدوزخ انداختند گویند بایشان بر سبیل توبیخ هذه جهنم
التی این آن دوزخ است که از روی عناد و جحود یکذب بها المجرمون تکذیب میکردند آن مشرکان و آن را
باور نمیداشتند یطوفون طواف کنند و گردانند دوزخیان بینها میان دوزخ و بین حمیم و میان
آب گرم آن گرمی بغایت رسیده که بر سر ایشان فرو ریزند یا بخورد ایشان دهند و گویند دوزخیان هرگاه که
از آتش استغاثه کنند بانواع جزع و داد ایشان رسند که ایشان را در میان آب جوشان اندازند بجهت تشنگی
حرارت آن همه اعضای ایشان از یکدیگر جدا شود و در روایت آمده که وادی از اودیه جهنم که در چه کریم دوزخیان
جمع شده باشند بکشانند تا ایشان را با اغلال و سلاسل که داشته باشند برانند بآن اودیه و همراه را آنجا
منغمس زنند و اوصال و پیوندهای ایشان را از یکدیگر بگسلد و باز خدای تعالی ایشان را از آنجا بیرون آورده اعضای
ایشان را بهم جمع کند و بیافریند و بآتش سوزان عذاب نماید پس همین دستور همیشه در عذاب جحیم و حمیم گرفتار
باشند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما را برین نوع عذاب

تا را گو باز ایستید تکذبان تکذیب مینمایید و بعد از ذکر وعید در بیان وعده ترغیب میفرماید که ولمن خاف و برای کسی که بترسد
مقام ربه از ایستادن نزد پروردگار خود یعنی از موقف حساب و بجهت آن ترک معاصی نماید جنتان دو بهشت و یا
مراد بمقام قیام او است بر عباد یعنی کسی که بترسد از آنکه خدای شاهد و حافظ اوست و بجهت آن از معصیت جرأة
نکند او را دو بهشت است و موید اینست که صادق در تفسیر آن فرموده که هر که بداند که خدای افعال او را می بیند و اقوال او را می شنود
و او بجهت این از معاصی دور شود او را دو بهشت است و این دو بهشت یکی عدن است و دیگر جنت نعیم گویند که یکی خایف الانس است
و دیگر خایف جن را یا یکی برای طاعت و دیگری برای ترک معصیت یا یکی برای عدل و دیگری از روی فضل و گویند جنتی از طلا باشد
و دیگری از نقره یا یکی از یاقوت سرخ و دیگری از زبرجد سبز و خاک آن از کافور و عنبر و گلش از مشک اذفر و در موضع
که او را دو باغ دهند از باغهای بهشت هر یکی صد ساله راه باشد و در میان هر باغ سراهای خوش و حوران دلکش فبای
آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که بهشتهای متعدد میدهد تکذبان تکذیب میکنید ذواتا افنان
آن دو بهشت خداوندان شاخهااند که موجب اوراق و اثمار کثیره است و باعث حسن اشجار و نشاء و امتداد ظل که مستلزم
استراحت در تحت آن و از ابن عباس منقولست که افنان بمعنی الوانست یعنی دو بهشت مشتمل بر انواع نعمتها
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتهای مشتمل بر اشجار و اثمار به بنده میدهد تکذبان
انکار میکنید فیهما عینان تجریان درین دو جنت دو چشمه اند که روان میشوند هر جا که بهشتیان اراده کنند و از اعالی
منازل با اسافل یکی تسنیم و دیگری سلسبیل و در معالم التنزیل گفته که یکی از آب صافی و دیگری از شراب لذیذ و منبع هر دو
چشمه کوهیست از مشک اذفر ابوبکر وراق گفته که این هر دو چشمه کسی را باشد که دو چشمه آب روان از چشم او جاری باشد
بجهت خوف حضرت باری فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین چشمها برای لذت و حجت
شما جاری کند تکذبان انکار و جحود میورزید فیهما من کل فاکهة درین هر دو بهشت از هر نوع میوه ای زوجان
دو صنف متشاکل یکدیگر مانند تشکل ذکر و انثی این دو صنف یکی معروف که در دنیا باشند و دیگری غریب که نمونه آن نباشد
یکی تر و دیگری خشک چون انگور و مویز و رطب و تمر ابن عباس فرموده که در دنیا هیچ میوه نباشد از ترش و شیرین
الا که در بهشت هست حتی حنظل اما حنظل بهشت شیرین تر فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود
که اصناف فواکه و اثمار به بنده عطا کند تکذبان منکر میشوید و کسانی را که خایف باشند این دو جنت که ذکر شد

مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ فُرُشٍ در حالتی که تکیه کنندگان باشند بر طریق پادشاهان بر فرشها بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ
که استرهای آن از دیبای محکم باشند و گویند استبرق حریر چینی است که میان غلیظ و رقیق و گویند که ظهارهای آن
از سندس است که دیبای رقیق است یا هر دو از یک جنس باشند وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ و میوه‌های این دو جنت که چیده شود دَانٍ نزدیک
زمین بهشت بر وجهی که قایم و قاعد و مضطجع و نایم بدان رسند و مروی است که تکیه کنندگان بر تختهای بهشت چون آرزوی میوه
شاخ درخت سر فرود آرد و آن میوه که خواهد بدهن او رسد پس آن را بحسب یاد من و اکبر فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام
از نعمای پروردگار خود که شما را بر تختها و فرشهای پادشاهانه نشانده و میوه لطیف بر تُكَذِّبَانِ انکار میکنید فِيهِنَّ
در این نعمتهای معدوده یا در بهشتهای مشتمل بر قصور و منازل قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کوتاه چشمان باشند یعنی حورانی که چشم
فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران خود و از ابن عباس نقل است که این زنان شوهران خود را گویند که بعزت و جلال
خدا که در بهشت هیچ چیز از تو زیباتر نمی‌بینم شکر مر خدای را که ترا جفت من گردانید و مرا جفت تو لَمْ يَطْمِثْهُنَّ نسوده باشد
ایشان را یعنی دست بایشان دراز نکرده باشند و بکارة ایشان نبرده إِنْسٌ آدمیان قَبْلَهُمْ پیش از ایشان که در بهشت
شوهران ایشان باشند وَلَا جَانٌّ و نه جنیان یعنی حورانی که برای انس مقرر اند دست آدمی بدامان ایشان نرسیده باشد
و آنانی که برای جن باشند جنی در ایشان تصرف نکرده فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمای پروردگار خود که حوران
بدین لطافت ببندگان میدهد تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید كَأَنَّهُنَّ گویا آن حوران الْيَاقُوتُ یاقوت اند در سرخی و صفا
وَالْمَرْجَانُ و مرجان در سفیدی و مرویست که صفای حوران از صفای یاقوت و بیاض در و مرجان بیشتر باشند و در نقل
آمده که حوری هفتاد حله حریر پوشیده باشد که مغز ساق پای او در پس حلها مشاهده توان کرد مانند رشته سفید از صفای یاقوت
و بروایتی دیگر مانند شراب سرخ در آبگینه و در خبر آمده که زنان اهل دنیا نیز در بهشت مثل حوران باشند در عدم طمث و در صفا و
طراوة پس ایشان نیز با این صفت بشوهران خود ملاقات کنند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمای پروردگار خود که حوران
بدین زیبی بشما کرامت فرموده تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ آیا پاداش نیکویی کردن در عمل
إِلَّا الْإِحْسَانُ مگر نیکویی کردن بثواب استفهام بجهة تقریر است یعنی البته جزای نیکی نیست الا نیکی پس جزای طاعت
بدرجات و مکافات شکر بزیاده و تقوی بفرج و توبه بقبول و دعا باجابت و سؤال بعطا و استغفار بمغفرت و خوف
دنیا بامن آخرة انس روایت کند که پیغمبر صلعم بعد از تلاوة این آیه فرمود که میدانید خدای شما چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم

فرمود نیکو بگوید که نیست جزای آنکس که بر توحید او بر او انعام کرده ایم مگر بهشت یعنی اهل توحید و عمل کردن باینچه آنحضرت از نزد حق آورده
چنانکه ابن عباس تفسیر فرموده معناه هل جزاء من قال لا اله الا الله و عمل بما جاء به محمد الا الجنة و نزد بعضی معنی آنست که نیست جزای
آنکه این نعم مذکوره را بر شما انعام کرده الا آنکه احسان نمایید در حق او و شکر گذاری و سپاسداری از ابو عبد الله عم روایت که
حکم این آیت مطلق است یعنی شامل جمیع عباد است از کافر و مؤمن و نیکوکار و بدکار یعنی جزای کافر بکافر نیست مگر آنچه مثل آن
باشد از عقاب و پاداش مؤمن نیکوکار نیست مگر آنچه خواهد آن نیز از ثواب در روز حساب بعد از آن فرموده که هر که نیکویی
در حق کسی کند بر آنکس لازم است که مکافات آن باو رساند و مکافات نه آنست که مثل آنچه او کرده نیز در حق او بجا آورد زیرا که آنکس
مرتبه ابتدا خواهد داشت بر او پس باید که جزای احسن از فعل در حق او بتقدیم رساند پس معنی مراد از آنست که هر که نیکویی کند
نیکویی کنند در حق او و هر که بدی کند بوی بدی نکنند چه جزای بدی بدیست وَمِنْ دُونِهِمَا و از نزدیک آن دو بوستان
که موعودند برای خایفان جَنَّتَانِ دو بوستان دیگر است یعنی این دو بوستان فروترند بقصور و اماکن خایفان که در آن
در آن دو بوستان دیگر داشته باشند تا بسبب انتقال ایشان از دو جنت اولین باین دو جنت دیگر سرور و فرح ایشان
مضاعف شود چه آن ابعد خواهد بود از ملال و کلال که لازم اتباع انسانست و بعضی بر آنند که دون بمعنی پستی مرتبه است
پس معنی آنست که فروتر و پست تر از آن دو جنت که نامزد خایفانست دو جنت دیگر است برای کسانی که در مرتبه از ایشان پایین تر
و کمتر باشند و مؤید اینست آنچه در روایة آمده که دو بوستان اول از زر است برای مقربان درگاه احدیة که سابقانند و این
دو بوستان از نقره است برای اصحاب یمین فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمای پروردگار خود که این بهشتها را آماده
بندگان میکند قدر رتبه تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و عیاشی باسناد خود از ابو بصیر روایة کرده که ابو عبد الله عم را گفتم فدای
تو گردم خبر ده مرا از مرد مؤمن که او را در دنیا زوجه مؤمنه باشد آیا در بهشت میان ایشان تزویج خواهد بود فرمود یا ابا محمد خدای
عادل است و حکیم هرگاه مرد افضل از زن باشد او را مخیر سازند در تزویج پس اگر آن زن را اختیار کند از جمله زوجات وی
باشد و اگر زن بهتر از مرد بود او را مخیر گردانند در آن تزویج پس اگر شوهر خود را اختیار کند وی زوج او باشد بعد از آن
فرمود که وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ و میگوید که جنت یکدیگر دو مرتبه است که درجات بعضها فوق بعض و آن مراتب بقدر مراتب
اعمال است گفتم یا ابن رسول الله چون مؤمنان در بهشت بعضی ارفع از بعضی باشند پس اگر اراده ملاقات یکدیگر
داشته باشند چگونه میسر شود فرمود آنکه فوق از وی باشد تواند که بمنزل او هبوط کند و آنکه تحت دیگری باشد او را بمنزل او

صعود نمایند زیرا که شایسته آن مکان نبود ولیکن هرگاه میل ملاقات یکدیگر داشته باشند بهم ملتقی شوند بر مواضع نیکو
علا بن سیابه گوید که ابو عبد الله علیه السلام را گفتم یا ابن رسول الله مردمان میگویند که قومی از دوزخ بیرون آیند و بهشت روند
و در آنجا با اولیاء الله باشند فرمود ای علا حق تعالی فرموده که و من دونهما جنتان بخدا سوگند که ایشان با اولیا باشند
زیرا که اگرچه ایمان داشته باشند اما از افاضل و خیار اهل ایمان نبوده باشند و این دو بهشت مُدْهَامَّتَانِ
بسیار سبز باشند که از غایت سبزی بسیاهی زنند و بعضی گفته‌اند آیه مشعر است بر آنکه غالب در این دو بهشت نباتات
و ریاحین منبسط بر روی زمین و غالب در آن دو بهشت دیگر اشجار و فواکه فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای خدای
که چنین بوستانهای بغایت سبز و خرم که موجب روشنی چشم شماست عطا میکند تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید فِيهِمَا در این دو بهشت
عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ دو چشمه باشند جوشنده بر وجهی که در حین بر جوشیدن سنگ ریزها و ریگها در هوا بالا آورده
باشند بر هوا اندازند و ابی و والیت بر قلت مرتبه این دو چشمه نسبت بدو چشمه دیگر که قبل از این گذشت و بر این قیاس است
آنچه بعد از این است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام از نعمتهای آفریننده خود که دو چشمه جوشیده بشما میدهد تکذیب میکنید
فِيهِمَا فَاكِهَةٌ در این دو بهشت میوهای بسیار وَنَخْلٌ و خرما بنان وَرُمَّانٌ و اشجار انار تخصیص این دو میوه بذکر بجهت
تفضل و مزیت آنهاست بر سایر فواکه در خبر است که درختان بهشت از اصل شاخ تا بر شاخ اثمار آن چیده شده و هر یک از آن
میوه‌ها مثل سبوی و هر که آنرا بچیند فی الحال در موضع آن میوه دیگر پدید آید خوشهای انگورش دوازده شتر مقتب و مرغانی
مانند شتران بختی که گرد آن را دیدیم از و پرسیدیم که از برای کیست گفت زید بن حارثه زید را بآن بشارت دادم و در بهشت چیزها
دیدیم که هیچ چشمی آنرا ندیده و هیچ گوشی نشنیده و در خاطر هیچ بشری نگذشته فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پر
وردگار خود که چنین میوه‌ها بخشد که ذکر آن معروض داشته تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید فِيهِنَّ در این چهار بهشت خَيْرَاتٌ
زنان نیکو باشند فاضلات الاخلاق و الخصال حِسَانٌ نیکوان در صورت و جمال یعنی بحسن خلق آراسته و بحسن خلق نی
آراسته فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که شما را حوران عطا فرماید همه زیبا صورت و نیکو سیرت
باشند تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و گویند این زنان زنان اهل دنیا باشند که در جنت نامزد از ازواج خود شوند و ایشان
در حسن خلق و خلق از حوریان در گذشته باشند و روایت است که حوریان بهشت دستهای دیگر بدست گیرند آواز خوش و صوت
دلکش بر وجهی که هیچ کس مثل آن آواز نشنیده باشد گویند ما خشنودیم که هرگز خشم نگیریم ما مقیمانیم که هرگز از اینجا نرویم

ما آراسته ایم بخصال و جمال و مخلوق شده ایم برای شوهران بزرگوار و چون حوریان این ندا در دهند زنان مؤمنه گویند ما نماز گذارنده‌ایم
و شما نه ما روزه داراینیم و شما نه ما صدقه دهندگانیم و شما نه بعد از آن راوی گفت بخدا سوگند که ایشان بر حوریان غالب باشند
در حسن خصال و زیب جمال و نیز در آن چهار بهشت باشند حُورٌ مَقْصُورَاتٌ حوران بازداشته شده یعنی پنهان کرده شده
فِي الْخِيَامِ در خیمها که از در مجوف باشند یا حورانی که چشمهای خود را مقصور داشته باشند بر ازواج در خیمها از ابن مسعود
نقلست که هر زنی را خیمه‌ایست که طول آن شصت میل است و از حضرت رسالت پناه مرویست که خیمه یک دُر باشد و طول آن بالا در آسمان
شصت میل است و در هر کنجی از آن خیمه زنی است از برای مؤمن که غیر از آن مؤمن کسی دیگر او را نه بیند و از ابن عباس روایتست که خیمه
یک در مجوف است بیک فرسخ در یک فرسخ در آن چهار هزار در است از طلا و بروایتی چهار صد هزار از انس روایتست از حضرت رسالت
که شب معراج در بهشت نهری دیدیم که در اطراف آن خیمها مرجان بودند از آنجا ندا به من رسید که السلام علیک یا رسول الله
گفتم ای جبرئیل اینها چیست گفت حور العین که از خدای خود اذن خواسته‌اند تا بر تو سلام کنند و بعد از سلام گفتند ما همیشه
در بهشت باشیم هرگز از اینجا نرویم و ما با نازیم و نعیم که هرگز درویشی بما راه ندارد شبیهیم و از ازواج ما رجال کرام اند و بعد از ذکر این حدیث
آیه آمد که حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ و نیز از انس از آنحضرت مرویست که اگر یکی از حوریان آب دهن در دریای شور اندازد تمام آب
شیرین گردد از شیرینی آب دهن او فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که چنین از ازواج طیبه بخشش
میدهد تُكَذِّبَانِ منکر میشوید لَمْ يَطْمِثْهُنَّ و ایشان را نسوده است و نزدیکی نکرده إِنْسٌ هیچ آدمی قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ایشان هم
پیش از اصحاب بهشت که شوهران ایشان باشند مانند حورانی که قبل از این مذکور شد حاصل که صفت حور مقصورات همچو قاصرات
الطرف است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که از ازواج ابکار نامزد اهل بهشت میکند تُكَذِّبَانِ
تکذیب میکنید مُتَّكِئِينَ اصحاب یمین در بهشت باشند در حالتی که تکیه نمایندگان باشند و با اصحاب سبقت است
مختص اند با یکدیگر تکیه نمایندگان باشند عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ بر فرشهای مرتفع که سبز باشند یا بر بالشهای سبز وَعَبْقَرِيٍّ
حِسَانٍ و بساطهای قیمتی در غایت زیبایی و نیکویی یا جامهای منقش از هر جنس که باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام از نعمتها آفریدگار خود که شما را این کرامتها و از فرش مفروشها میدهد تُكَذِّبَانِ تکذیب مینمایید و بروایت سعید رفرف
یعنی ریاض جنت است و مرغزارهای آن و نزد ابن عباس مجالس آن یا وساده و یا نوعی از بساط و یا دامن خیمه
و هر جامه عریض و یا عبقری بآن نسبت است یعنی متاعی که منسوبست بعبقر که بلد جن است هر بساطی که خوب و عجیب است

بآن نسبت بآن میدهند و در مقام اسم جنس است و نزد مجاهد بمعنی دیباج و بعضی جنس اسم جمع بساطها و خلیل گفته که هر چه
جلیل است آنرا عبقری گویند خواه جامه یا غیر آن تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ بزرگست نام پروردگار تو از حیثیة دلالت آن بر ذات
اقدس او سبحانه و هرگاه اسم وی بجهة دلالت آن بر مسمی متصف بصفة عظمة و بزرگی بود پس بزرگی ذات در چه مرتبه خواهد بود
و در بعضی چنین تفسیر کرده اند که بزرگست یعنی برکت در اسم پروردگار تو پس طلب برکت کنید و در هر امری بذکر او سبحانه و در حدیث
واقع شده که هرگاه اسم وی بجهة دلالت بر مسمی متصف بصفت عظمة و بزرگی بود پس بزرگی در چه مرتبه خواهد بود و در بعضی چنین تفسیر
کرده اند که بزرگست برکت در اسم پروردگار تو پس طلب برکت کنید و در هر امری بذکر او سبحانه منزه است از هر بدی و نقصی
یعنی جمیع نامهای او سبحانه اسماء حسنی اند ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ خداوندی که او را ثابت است جمیع صفاتی که مستلزم کمال ذات است
و مبراست از هر صفتی که موجب نقص عزة و کبریای اوست و نزد اهل تحقیق جلال اشاره بصفات قهریه است و اکرام عبارت از
اوصاف لطیفه پس ذی الجلال والاکرام جامع جمیع صفات او سبحانه باشد سورة الواقعة ابی بن کعب از سید عالم روایت
کرده که هر که سورة الواقعه بخواند در نامه عمل او بنویسند که از غافلان نیست و از مسروق روایتست که هر که خواهد بداند بنای اولین
و آخرین و بنای اهل جنة و بنای اهل نار و بنای دنیا و آخرة تا بگو قراءة سورة الواقعه کند مرویست که عثمان بن عفان بعیادة عبد الله
بن مسعود رفت در مرض موت وی او را گفت از چه شکایت داری گفت از گناهان خود گفت چه آرزو داری گفت رحمت پروردگار
خود گفت طبیبی را بیارم تا علاج تو کند فرمود الطبیب امرضنی طبیب مرا بیمار ساخته گفت عطیه بتو انعام کنم جواب داد وقتی که
محتاج بودم منع عطا میکردی الحال که از آن مستغنی ام عطا میکنی گفت بدختران تو عطیه بدهم گفت ایشانرا احتیاجی نیست
زیرا که سورة الواقعه تعلیم ایشان کرده ام و ایشان بر قراءت و مداومت او میکنند و از رسول خدا شنیدم که هر که در شب این
سوره بخواند هرگز درویش نگردد و عیاشی بحدیث مرفوع از ابو جعفر روایت کرده که هر که هر شب سورة الواقعه تلاوت کند
پیش از آنکه خواب کند فردا که بخدا ملاقات کند روی چون ماه شب چهارده بود و ابو بصیر از ابو عبد الله نقل کرده که هر که
در شب جمعه این سوره بخواند خدای تعالی او را دوست خود گرداند و محبت او در دل جمیع خلایق اندازد و هرگز در دنیا رنج و
نبیند و از آن آفات و بلیات محفوظ باشد و از رفقای امیر المومنین باشد چون حضرت عزت ختم سورة الرحمن نمود بصفات جنة
افتتاح این سوره نیز بصفت قیامت که مقدمه تمثل و نظیر یکدیگر باشند و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا وَقَعَتِ
الْوَاقِعَةُ یاد کنید چون وقوع یابد ساعت واقع شونده مراد قیامتست یعنی چون حادثه قیامتی که متحقق الوقوعست

و ناچار است از وقوع شدن آن لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ نیست نباشد در حین واقع شدن آن نفسی دروغ گوینده است
بر خدا یا تکذیب کننده قیامت یعنی نه مانند احوال دنیا که در آن تکذیب نمود زیرا که در آنروز هر نفسی مؤمن شود و هیچ کافری نماند
منون بر حقیقی که العذاب الالیم و قوله فلما راوا بأسنا قالوا آمنا بالله و قوله و لا یزال الذین کفروا فی مریة منه حتی تأتیهم الساعة
بغتة و یا بجهة واقع شدن آن هیچ نفسی نیست که کاذب آن باشد در نفس الامر بلکه هر که خبر داده از آن خبر صادق است پس بجهة
ظهور عظمة و شدة آن روز عجب باید خَافِضَةٌ یعنی قیامت فرو برنده است پست زننده قومی را که در دنیا مرتفع باشند
رَافِعَةٌ یعنی بردارنده و بلند کننده است جمعی که در این عالم منخفض باشند و نزد وقوع وقایع عظیمه و حادثات شدیده بعضی
مردمان منخفض میگردند بمنازل وضیعه و برخی دیگر مرتفع میشوند بمراتب رفیعه مراد آنست که در وقت ساعت قیامت هیچ خافض
اشقیاست باسفل السافلین از روی عدل و رافع سعداست باعلا علیین از روی فضل پس در آنروز اهل شقاوة و اهل نفاق
منخفض شوند بمنازل منحطه و ارباب اخلاص و وفاق مرتفع بدرجات عالیه یا در آنروز سموات مرتفع میل بسقوط کنند و کواکب
منکدره منتشر گردند و جبال از اماکنه خود روان گشته مانند سحاب جاریه در جو هوا مرتفع و منتشر گشته و ارضین از جای خود
متزلزل گردند کما قال الله تعالى إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا یعنی یاد کنید چون بسیار جنبانیده شود زمین جنبانیدنی سخت بر آن وجه
که جمیع ابنیه و جبالی که فوق آنست منهدم گرداند و همه مردمان که بر روی آن باشند سمت قفا بیفتند و همه مردها از قبور بیرون افتند
وَبُسَّتِ الْجِبَالُ و ریزه ریزه کرده و پاره پاره شوند کوهها بَسًّا ریزه گشتنی یا رانده شوند از اماکن خود رانده شدنی
مبين فَكَانَتْ هَبَاءً پس شوند غباری که دیده میشود در اشعه شمس وقتی که از روزنه تابد مُنْبَثًّا پراکنده و منتشر گشته و از امیر المؤمنین
سه گانه صلوات الله علیه منقولست که هبا در آنروز مانند گردی شوند که از سم چاروا بر خیزد وَكُنْتُمْ و باشید شما ای مکلفان در آن وقت
اقواج ۳ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً اصناف سه گانه هر صنفی بر مرتبه فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ پس یاران دست راست
چه اند یاران دست راست استفهام برای تعجب است از تفخیم ایشان در رفعة و آنها جماعتی اند که در وقت ذریه از صلب آدم
بر دست راست وی بودند یا گروهی که در روز قیامت نامه اعمال بدست راست ایشان دهند یا گروهی که جای ایشان بر یمین عرش
باشند چه در روایت آمده که جنت بر دست راست است و یا کسانی که با تیمن و برکت باشند وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا
أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ و اصحاب دست چپ چه اند اصحاب دست چپ و در مقام استفهام بجهة تعجب است از دنائت حال و شکنجه
مآل ایشان پس آنها اصحاب منزلت دنیه اند چنانکه عرب میگویند که فلان منی بالشمال در وقتی که وصف کسی کنند

بصفت ذات واین بواسطه شئام ایشانست بشمایل مراد باصحاب شامه اصحاب شمه مند چه اشقیا بسبب کفر و معصیت شوم و نا
مبارکند بر نفسهای خود و از ابن عباس مرویست که ایشان جمعی اند که بوقت اخراج ذریات در جانب شمال آدم بوده اند یا گروهی که نامهای
اعمال بدست چپ ایشان دهند یا طایفه که جای ایشان بر شمال عرش باشد چه در اخبار وارد شده که دوزخ جانب چپ عرش است
وبعد از ان وصف صنف سیم میکند که وَالسَّابِقُونَ و پیش گرفتگان بایمان و طاعت بعد از ظهور حق بدون مکث سیم
و توانی در ان السَّابِقُونَ کسانی اند که حال ایشان در سبقت بر تو واضحست و مال ایشان بر تو لایح لیس احتیاج بیان
احوال ایشان نباشد یا سابقون در ایمان و طاعت پیشی گیرندگانند در اقوام خود بجزیل ثواب رحمت پیش روان بدخول جنت
یا اعظم کرامت و اعلاء مرتبه و بعضی گفته اند که سابق کسی است که در ابتدا بسن بفعل خیر اقدام نماید و بدان مداومت کند تا از دنیا بیرون
رود و صاحب یمین شخصی که اوایل عمر مشغول بوده بمعصیت و خطیئه و طول غفلت و بعد از ان تایب شود و صاحب شمال آنکه
اول عمر تا آخر بفسق و فجور اشتغال نماید و نزد ابن عباس سابقون جمعی اند که بهجرت سبقت کرده اند و از امیر المومنین مرویست که
ایشان کسانی اند که پیشی گرفتند بصلوة خمس و نزد بعضی آنها کسی که تکبیر اول آن افتتاح نموده و نزد بعضی مراد بسابق حضرت رسالت
و سایر انبیا یا اهل قرآن یا آنکه بهر دو قبله نماز گذارده اند و ابن کیسان گفته که مراد سبقت است در جمیع مامورات الهی و پیشی گرفت
در جنازه علوم و فضایل و کمالات شبهه نیست در آنکه جامع اینهمه سوابق ذات عالی صفات حضرت امیر المومنین است
المسبق او باسلام و ایمان جمیع علما را اتفاقست در آنکه از رجال اول شخصی که تصدیق حضرت رسالت نموده و بوی ایمان آورد
آنحضرت بوده و از زنان اول کسی که بوی اسلام آورد آنحضرت خدیجه کبری بوده و ابوذر غفاری از رسول روایت کرده که
آنحضرت خطاب بامیر المومنین کرده فرموده که ای علی تو اولی که ایمان آوردی و اول کسی که مصافحه کند با من در روز قیامت تویی
و تو صدیق اکبری و فاروق اعظم تو تفریق کنی حق را از باطل یعسوب مسلمانی و مال یعسوب ظالمان و اما دلیل سبقت وی در نماز
قول حضرت رسالتست که ملائکه مدت هفت سال صلوة فرستادند بر من و بر علی زیرا که در ان مدت نماز هیچکس از زمین مرتفع
نشد مگر از من و علی و اما سبق او در جهاد بر هیچکس پوشیده و پنهان نیست و باجماع جمیع امت کسی که بعد قبله نماز کرد با حضرت
رسالت او بود و سعد وردی چند از تابعان او و اما وفور فضل او همین قدر کافیست که سلونی ما دون العرش مرویست
اوصاف کمالات امیر المومنین را از عبدالله عباس پرسیدند فرمود بخدا سوگند که امیر المومنین یکی از ثقلین است که حضرت رسالت
در حین وصیت فرموده که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و او سابق بود بر همه کس بتصدیق نمودن بتوحید و نبوة

و نماز گذارد با حضرت رسالت بدو قبله که بیت المقدس و کعبه معظمه و دو بار هجرت کرد اول بغار که آن بیعة العقبه است و بیعة الشجرة و او را
دو سبط داد ان سبط علم و سبط جسم و دو بار آفتاب برای او باز گردانیده شد بعد از انکه غروب کرده بود و دو نوبت تیغ بر سر
او اول برای تنزیل دوم برای تاویل و خداوند دو گرت بود دو رحمت سبیل و دو آیه عجیبه و علامت غریبه مثل ذو القرنین است
و بعضی از ابن عباس فرموده که این شخص که بنعوت مذکوره منعوتست و بصفات مزبوره موصوف مولای من علی بن ابی طالب علیه السلام
است و در تفسیر منقولست که سابقان چهار اند هابیل مقتول که برادر آدم است و خربیل که مومن آل فرعون است و حبیب نجار که مومن آل یس است
و علی بن ابی طالب که وصی سید المرسلین است و احمد حنبل در مسند خود از ابی لیلی روایت کرده و او از پدر خود و او از سید انبیا
که او فرموده صدیقان یعنی آنانکه در تصدیق انبیا سبقت نموده اند سه کس اند یکی مومن آل یس که حبیب نجار است و دیگری مومن آل فرعون
که خربیل است و دیگری علی ابن ابی طالب است و هو افضلهم و او بهترین ایشانست و ثعلبی نیز در تفسیر خود آورده باسناد از عبدالله
عباس که او فرموده من از علی ابن ابی طالب شنیدم که میفرمود منم بنده خدا و برادر حضرت مصطفی و منم صدیق اکبر و هر که بعد از من
این کلمه تلفظ کند دروغ گو و مفتری باشد غیر مرا این دعوی نرسد و مرا اینسه زیرا که من هفت سال پیش از همه خلقان سبقت نموده ام
بایمان بحضرت رسالت آورده ام و با آنحضرت [illegible] نموده ام و نماز گذارده و دیگران بعبادت اصنام مشغول بوده اند
و پرستش اوثان میکردند و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب … آیات خود آورده باسناد از مسلم بن احمد بن مسلم و او
از ظهیر که او گفته … از سدی و او از ابی مالک و او از ابن عباس که او فرموده از حضرت رسالت شنیدم که سابق
انها است … علی ابن ابی طالب است و اخطب خوارزمی که یکی از اعاظم اهل سنت است در کتاب اربعین حدیث روایت کرده
باسناد از انس بن مالک که او گفته من از رسول شنیدم که فرمود چون روز قیامت شود علی بن ابی طالب را باین نام آواز کنند
که یا صدیق یا دال یا عابد یا هادی یا مهدی یا فتی یا علی … با علی بگذر با شیعه و دوستان خود بسوی بهشت
حاصل که سابقون در روز قیامت در مرتبه اعلی و درجه قصوی باشند و در خبر است که چون یکی از سابقان در بهشت از سرای خود بیرون
آید از روی او چندان نور تابد که اهل بهشت از ان متحیر شوند و مانند بدانند که او از سابقانست و حق تعالی از علو قدر و سمو مکانت ایشان خبر
میدهد که أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ آن گروه سابقان نزدیک کرده شدگانند از روی درجه و مرتبه یعنی درجات ایشان نزدیک است بعرش خدا
فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهای با انواع نعمت و کرامات یعنی ایشان در اعلای درجات جنان و ارفع مراتب آن خواهند بود که
نزدیک عرش الهی جای ایشانست و این سابقان که متصفند باین صفات ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ گروهی بسیارند از پیشینیان یعنی از امم

ابنا سالفه از آدم تا بحضرت خاتم صلعم وَقَلِيلٌ و گروهی اندک مِنَ الْآخِرِينَ از پسینیان یعنی از امت محمد مصطفی حاصل که سابقان
امم ماضیه بیشتر از سابقان این امت اند و این آیه مخالف نبود بقول حضرت رسالت که امت من از سایر امم بیشتر باشند و در دخول بهشت
باشند در قیامت اکثر مردمانی دیگر باشند زیرا که جایز است که سابقان این امت اکثر از تابعان امم ماضیه و نیز منافاة ندارد بقوله ثُلَّةٌ
مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ زیرا که مراد بآن هر دو گروه اصحاب یمین اند نه سابقان و این سابقان عَلَىٰ سُرُرٍ باشند بر تختهای
بهشت مَوْضُونَةٍ که بافته شده باشند از زر و مشبک بزر و یواقیت و زمرد و مرصع بانواع جواهر و بانزدیک یکدیگر نهاده شده
و بهم پیوسته مانند تداخل حلقهای زره در یکدیگر و از کلبی روایت است که طول هر سریری سیصد گز باشد و چون سابقان خواهند که بر بالای
آن سریر روند فرود آرد تا ایشان پا بر رو نهند و قرار گیرند بعد از آن باز بجای خود رود پس ایشان باین هیئة بر بالای آن تختها باشند
مُتَّكِئِينَ در حالتی که تکیه زدگان باشند عَلَيْهَا بر آن تختها مُتَقَابِلِينَ برابر یکدیگر قرار گرفته یعنی روی با روی خود بدون
نگریستن در قفای یکدیگر تا بدیدار هم انس گیرند و مسرور شوند يَطُوفُ عَلَيْهِمْ طوف میکنند و گرد بر ایشان برای خدمت
وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ کودکان جاوید ماندگان بر حیات کودکی با کمال طراوت جهة خدمت صغار نه یا ترست از خدمت کبار
و بروایت ابن جبیر از خلده مشتق است بمعنی گوشواره یعنی کودکان آراستگان باشند بگوشوارهای زرین برای خدمت بهشتیان
و از امیر المؤمنین علی ع مرویست که ایشان اولاد اهل دنیا باشند که مر ایشان را حسناتی نیست تا بآن مثاب شوند و سیئات نیز نیست
تا بآن معاقب شوند و از سلمان نقل است که ایشان اطفال مشرکانند که بخدمت اهل بهشت نامزد باشند و بر هر تقدیر بر ایشان
طوف کنند بر اهل بهشت بِأَكْوَابٍ بکوزهای بی دسته و لوله وَأَبَارِيقَ و ابریقها که دسته و لوله دار باشند وَكَأْسٍ مِنْ
مَعِينٍ و جامها از شراب جاری در بهشت یا خمر صافی و پاک چون آب زلال که از زیر عرش خارج شود و بر روی جاری گردد
لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا درد سر نگیرند بسبب شرب آن یعنی آن خمر را خمار نباشد تا موجب صداع شود وَلَا يُنْزِفُونَ و نه
بی عقل و بیهوش شوند از آن و یا زایل گردد آن شراب و منقطع گردد وَفَاكِهَةٍ و دیگر ولدان طوف کنند بر بهشتیان بمیوها
مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ از آنچه اختیار کنند و برگزینند وَلَحْمِ طَيْرٍ و بگوشت مرغ که الطف لحوم است مِمَّا يَشْتَهُونَ از آنچه آرزو
کنند یعنی بر وجهی که مشتهی طبع ایشان بود بریان کرده مرویست که هرگاه اهل بهشت میل گوشت مرغ کنند حق تعالی گوشت مرغ
پخته برای ایشان خلق فرماید تا احتیاج بذبح و طبخ نباشد و از ابن عباس نقل است که هر مرغی که در خاطر ایشان بگذرد فی الحال
در نظر ایشان در آید بر همان وجه که آرزوی ایشان بوده و ابو سعید خدری از رسول روایت کرده که در بهشت مرغانی

که پر بود که هر یکی هفتاد هزار پر دارند هر وقت که مؤمن میل طعام کند یکی از آن مرغها بیاید و بر خوان او افتد و بر خود بیفشاند از هر پر
او طعامی بیرون آید از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر و از عسل شیرینتر که هیچ لون دیگر نماند بعد از آن برود در جنه و را آید
و برود خرمان بهشت نشیند وَحُورٌ و نیز بر سابقان طوف میفرمایند در جنت برای خدمت زنان سفید اندام عِينٌ گشاده چشم موز
با سفیدی چشم ایشان در نهایت سفیدی و سیاهی آن در نهایت سیاهی و در غایت لطافت و صفا باشند كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ
الْمَكْنُونِ مانند مروارید پوشیده شده در صدف که غبار نرسیده باشد و دست اغیار به وی نرسیده و ابو امامه از رسول
روایت کرده که در بهشت هیچ مؤمن نباشد مگر که او را هفتاد و دو زن باشد از حور العین و عبدالله مسعود در روایت آورده که رسول گفت که شعاع
نوری در بهشت بدید آید اهل جنت گویند که این چه نور است گویند روشنی دندان حوریست که در روی شوهر خود خندیده و بعضی
گفته که مراد از تشبیه آن حور گویند که چیزی مانند در رویه ما و حق تعالی این همه کرامتها با ایشان کرامت فرماید جَزَاءً جهة پاداش
دادن بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنچه بوده اند که میکردند در دنیا از اعمال صالحه لَا يَسْمَعُونَ نشنوند فِيهَا در بهشت لَغْوًا
سخن بیهوده که هیچ فایده بر آن مترتب نشود و یا بالکل فریاد و سوگند دروغ از ما نشنوند یا در شرب خمر سخنان بیهوده گویند و سوگند
بر یکدیگر زنند بر شرب آن یعنی که در خمر دنیا هست وَلَا تَأْثِيمًا و نه نسبت دادن بآثم یعنی سخنی که گفتن آن موجب گناه چون فحش
و دشنام إِلَّا قِيلًا مگر قول را که آن است سَلَامًا سَلَامًا یعنی در آنجا استماع سلام کنند که عبارت از نوازش ... است
و حصول ادام نعمت بود از ذکر احوال سابقان بیان حال اصحاب یمین میفرماید وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ
و یاران دست راست چه اند یاران دست یمین تعجب است از عظم بزرگی مرتبه ایشان یعنی مکرم و معظم باشند فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ
در زیر درختان کنار بی خار از ضحاک منقولست که چون اهل اسلام نظر در وج کردند و آن وادیست از طایف مشتمل بر درختهای سدر گفتند وج وادی
خوب بودی اگر ما را مثل این بودی این آیه آمد که اهل بهشت را سدر بی خار باشد وَطَلْحٍ و درختان موز یا درخت ام غیلان که شکوفهای بسیار
بسیار خوشبو دارد مَنْضُودٍ که بر هم چیده شده باشد میوهای آن یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه میوها با شکوفها باشد که هیچ
از ساق آن نمایان نباشد از سدی نقل است که طلح بهشت در هیئت مانند دنیا لکن میوهای آن شیرینتر از عسل است تخصیص این شجر
بذکر جهت آنست که نزد اعراب این هر دو درخت بیشتر بوده و الفت ایشان بآن زیاده تر وَظِلٍّ مَمْدُودٍ و سایه کشیده
و گسترده شده که هرگز کم نشود و زایل نگردد و بلکه همیشه ثابت باشد و هر چیزی که منقطع نشود ممدود میگویند و در خبر است که در بهشت
درختانی باشد که سوار تند رو در سایه آن صد سال از زیر سایه او بیرون نتواند رفت و در روایت آمده که جمیع اوقات بهشت چون

٢٤

بامداد روزهای بلستان بهشت که گرم بوده و نه سرد و مراد از سایه بلستان بهشت است وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ و آب ریخته شده یعنی آبی که از جهت
بوستانهای دیگر ریزان شود یا آن که فضای در بهشت جاری بشود و هرگز منقطع نشود یا بر زمین و درختهای ایشان و بان ممزوج کنند
و یا بجهت آشامیدن ایشان در انار ریزند مرا حیم بن داود گفته که مرا برادری صادق صالح بود که فوت شد در خواب دیدم که گفتی و ده
طاعات دقیقه فرو نگذاشتی چون فوت شد او را در واقعه دیدم گفتم ای برادر مذهب که نداستم که تو چه حال داری و در کجای گفت
مخضود و طلح منضود و ظل ممدود و ماء مسکوب وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ و میوه‌های بسیار از هر جنسی که باشد لَا مَقْطُوعَةٍ نه بریده شود و فانی

وَفَاكِهَةٍ

یعنی در هیچ زمان انقطاع نیابد بخلاف میوه‌های دنیا که در فصلی هست و در فصلی نه وَلَا مَمْنُوعَةٍ و نه منع کرده شده یعنی آنرا از خورندگان
بهیچ نوع منع نکنند بخلاف میوه‌های دنیا که در بساطین حفظ آن میکنند و از مردمان منع میکنند و بسبب بعد و دوری از ایشان منع
میشوند از حضرت صلعم منقولست که هیچ میوه از درخت بهشت نچینند که در موضع آن دو مثل آن روئیده نشود وَفُرُشٍ و گسترده‌های
استراحت مَرْفُوعَةٍ که برداشته شده بهم یعنی رفیع القدر یا بر بالای یکدیگر نهاده شده تا بحد ارتفاع که از آن صعد که باشند و چون
بر آن منخفض شود تا بر آن نشینند و امیر المومنین فرموده که فرش مرفوعه با یعنی است که فرشها بر داشته شده بر بالای یکدیگر
افکنده بقول بعضی کنایتست از زنان چه هر یک را فراش میگویند و منه قول النبی صلعم الولد للفراش وللعاهر الحجر إِنَّا
أَنْشَأْنَاهُنَّ آفریدیم ابتداء ای بی ولادة إِنْشَاءً آفریدنی مراد باین زنان دنیا اند که اوسان ما اعاده نمائیم ایشان را
در روز معاد و نزد بعضی مراد حور العین اند که بی ولادة در بهشت مخلوق شده‌اند فَجَعَلْنَاهُنَّ پس گردانیدیم آنها را أَبْكَارًا
دختران دوشیزه یعنی هرگاه که ازواج بنزد آنها روند آنها را بکر یابند عُرُبًا دوستان و عاشقان شوهر خود با غنج و ناز و شیرین سخن
أَتْرَابًا همسن در سال شوهران نیز بهمین سن و در حدیث آمده که اهل بهشت که به بهشت در آیند همه بود و امرد باشند سفید
اندام و جعد موی و چشمها سرمه کرده و در سی و سه سالگی و ابو هریره از رسول صلعم روایت کرده که ایشان سی و سه سالگی بوده باشند
بر طول آدم شصت گز بالا و هفت گز پهنا و خدا ایشانرا بر صورت نیکوتر و زیباتر آفریده باشند بر وجهی که یکدیگر را نتوانند شناخت
در تبیان آورده که صبیه را چون بهشت آرند بر این سن رسانند و بشوهر دهند و عجوزه را نیز باین سن رد کنند پس اگر در دنیا
بشوهر نداشته است او را بعضی از اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته است اما شوهرش از اهل بهشت نباشد چون آسیه که زن
فرعون بود او را بیکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود باو ارزانی دارند و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشد و بهشتی
نباشد او را بزوج آخرین نامزد کنند ام سلمه گوید که از پیغمبر روایت کرده که اینها زنانی باشند که قبض روح آنها شده پیش در دنیا

در حالتی که پیر بوده باشند و موی سفید شده و چرک دیده بیخ چشم آنها نشسته حق تعالی آنها را بعد از پیری همسال هم سازد بر وجهی که
در استوار یکی از ولادت یافته شده و هر گاه شوهران بنزد ایشان آیند ایشانرا بکر یابند چون عایشه این قول بشنید گفت و اوجعاه مراد او
وجعی بود که در حین ازاله بکارت سانح میگردد آنحضرت فرمود آنجا وجعی و دردی نباشد در اخبار آمده که رسول صلعم عجوزه را دید
نزد عایشه بود فرمود این عجوزه که گفت از جمله خالات منست حضرت فرمود خبر دهید او را که هیچ عجوزه در بهشت نرود زن
بگریست و گفت حضرت فرمود که او را خبر دهید که در آن روز او پیر نخواهد بود بلکه بهر او خلعت جوانی بپوشانند و با حسن وجهی لطیف
سازند و به بهشت آرند پس این آیة تلاوت فرمود حاصل میفرماید که ما زنان بهشت را باین صفات ساختیم لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ
برای اصحاب یمین ساخته‌ایم ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ گروهی اند از پیشینیان وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ و گروهی از پسینیان از روایت
از حضرت رسالت صلعم که از آدم تا من یک ثله است و از من تا بقیامت ثله دیگر و ثله من تمام نشود مگر باین سیاهان که در بیابان
شتر میچرانند و میگویند لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله و از اینجا معلوم میشود که بجمیع اهل زمانست موجود در
دوزخ مخلد نخواهد بود و نیز در حدیث آمده که امید دارم که شما نصفی از اهل بهشت باشید و قبل از این گذشت که اهل بهشت صد و
بیست صف باشند هشتاد از آن امت منست ابن مسعود روایت کند که شبی با رسول صلعم بودم و آنحضرت اخبار امم ماضیه میفرمود چون
مجلس تمام شد و هر یک بخانه خود رفتیم روز دیگر آنحضرت فرمود که دوش پیغمبران گذشته و اتباع ایشان بر من عرض کردند بعضی
از انبیا را دیدم که امت بسیار داشتند و برخی دیگر کمتر از آن و برخی دیگر بیش از سه کس متابعت نداشتند و جمعی دیگر زیاده از یکی
و گروهی دیگر را هیچ امت نبود و پیغمبری را دیدم که می آمد با امت بسیار که از کثرت ایشان متعجب شدم و گفتم خداوندا این چه گروه
ظاهر است گفت این برادرت موسی بن عمران و اینها بنی اسرائیل اند گفتم بار خدایا امت من کجا اند گفت بر راست خود
نگاه کن چون نگاه کردم صحرای مکه را دیدم که چندان که چشم کار کند مردمان بودند گفتم بار خدایا اینها کیستند ندا آمد که اینها امتان تو اند
راضی شدی یا نه گفتم بلی راضی شدم فرمود در جانب چپ خود نگر چون نگاه کردم از کثرت ایشان افق آسمان پوشیده شد گفتم
اینها کیستند فرمود اینها امت تو اند خوشنود شدی گفتم آری بعد از آن فرمود در میان ایشان هفتاد هزار کس اند که بی حساب به بهشت
روند عکاشة بن ابی محصن بن ابی اسد برخواست و گفت یا رسول الله دعا کن که من از ایشان باشم فرمود اللهم اجعله منهم دیگری
برخواست و همین التماس کرد رسول فرمود عکاشه بر تو سبقت نموده و این التماس عبد الله مسعود گفت یا رسول الله کدام
جماعت اند این هفتاد هزار آنانند که از اسلام داده و بر آن بایستادند گفت چنین نیست بلکه آنانند که دزدی نکنند و تکبر و تطیر

بهشت

نکنند و بر خدای توکل نمایند تخصیص این سه جز جهت آنست که سبب عادة کرده بودند برین سه خصلت پس فرموده که امید دارم کرامت
تا بع من ربع اهل بهشت باشند ما تکبیر گفتیم فرمود امید دارم که ثلث اهل بهشت باشند ما باز تکبیر گفتیم بعد ازان گفت امید دارم که نیمه
اهل بهشت باشند بعد ازان این آیت نازل شد که ثلة من الاولین وثلة من الآخرین وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ
واصحاب چپ چه اند اصحاب دست چپ این تعجب است از قطاعت و مذلت و خواری ایشان یعنی در آن روز بنهایت خواری
در سوایی باشند فِي سَمُومٍ در بادی بنهایت گرمی که حرارت آن بر مسام نفوذ وَحَمِيمٍ و در آبی گرم که در حرارت متناهی
باشد وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ و در سایه از دود که در غایت سیاهی باشد و دوزخیان کویند که حرارت سموم در احشاء و اکباد ایشان
اثر کند پناه جویند به یحموم همچنانکه مردمان در دنیا آب میطلبند و چون در حمیم افتند از حرارت آن بیشتر متاذی گردند پناه
برند بسایه از دود ظلمانی و گویند یحموم کوهیست در میان آتش که دوزخیان بسایهٔ او پناه برند و گفته اند که آن آتشی سیاه است
چه آتش و دود اهل آن و بلکه ایشان و هرچه در آنجا همه سیاه باشند لَا بَارِدٍ نه خنک است آن سایه مانند سایهای دیگر که بآن
استراحت یابند وَلَا كَرِيمٍ و نه سود رسانند و راحت بخش باشند مر کسی که بآن ملتجی شود پس بیان علت این تعذیب فرموده
إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَبْلَ ذَلِكَ پیش ازین در دنیا مُتْرَفِينَ بناز و نعمت پرورده گشته که ان مراد و نعم
ایشانست بمحرمات و اتباع شهوات که باز داشته ایشان بود از تفکر بر امور حقه و از امتثال آن اوامر و اجتناب نواهی
وَكَانُوا يُصِرُّونَ و بودند که اصرار میکردند در قیام نمودن عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ بر گناه بزرگ و ازان تایب و نادم نمیشدند
مراد ازین شرکت یا سوگند دروغ بر انکه حشر و نشر نخواهد بود یا جمیع کبایر مراد وَكَانُوا يَقُولُونَ و بودند که میگفتند بروجه
انکار أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا آیا وقتی که بمیریم و گردیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای بی گوشت و پوست أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ
آیا برانگیخته کانیم از قبرها و زنده شدگان أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ یا برانگیخته شوند پدران ما پدران پیشین که خاک گشته اند
و اجزاء بدنهٔ ایشان هیچ باقی نمانده قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که إِنَّ الْأَوَّلِينَ بدرستی که جمیع پیشینیان از آبای
شما و غیر آن وَالْآخِرِينَ و همه پسینیان از شما لَمَجْمُوعُونَ هر آینه جمع کرده شدگانند إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ بسوی آنچه توقیت
و محدود شده است دنیا بآن که آن روزیست معلوم نزد خدای مراد روز قیامت چه آن مرجع همه و منتهی است یا همه اهم
آورده شده اند در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم است پس بر سبیل توبیخ خطاب باهل مکه میکند و امثال ایشان ثُمَّ إِنَّكُمْ
بدرستی که شما در آن روز أَيُّهَا الضَّالُّونَ ای گمراهان از طریق الْمُكَذِّبُونَ تکذیب کنندگان بعث و نشر لَآكِلُونَ هر آینه خورندگانید

مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ از درختی که آن زقوم است بعد از بعث شما را از میوهٔ این درخت بخورانند فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ
پس پر کنندگان باشید ازان درخت شکمها را بجهت شدت جوع فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ پس آشامیدگان بر بالای آن درخت مِنَ
الْحَمِيمِ از آبی که در نهایت گرمی است بسبب کثرت تشنگی مردست که عذاب جوع بر دوزخیان غالب آید تا شکمها خود را از زقوم پر
سازند بعد ازان تشنگی بر ایشان غلبه کند حمیم بر ایشان عرض کنند یاری ازان بیاشامند کاقال فَشَارِبُونَ پس
آشامندگان از حمیم شُرْبَ الْهِيمِ مانند آشامیدن شتران بسیار تشنه بوده و هیچ آب سیر نشوند و آن جمع اهیم است و آن
شتری است که بعلت هیام مبتلا باشد و هیام مرضی باشد در شتر که شتر را عارض میشود و بجهت آن هر چند آب بخورد سیر
نمیشود و هلاک میشود و بعد ازان از خطاب بغیبت التفات کرده بر سبیل تهکم میگوید که هَذَا این ماکول و مشروب نُزُلُهُمْ
پیشکش ایشانست يَوْمَ الدِّينِ در روز جزا همچنانکه ماحضری را که برای مهمان حاضر سازد بعد ازان تخصیص کفار
میفرماید بر تصدیق بعث باین احتجاج که نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما بآن معترفید فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ
پس چرا باور نمیدارید آفرینش را در انتها چه بر همه ارباب عقول و افهام واضح است که هر که بر ایجاد قادر است بر اعاده نیز توانا
افاده بیخ و بعد ازان بیان احتجاج بیناء ایشان میکند بروجه استدلال بر بعث بقوله أَفَرَأَيْتُمْ آیا پس دیدید مَا
تُمْنُونَ آنچیز را که میریزید در رحم یعنی از آب نطفه که در رحم میریزید أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ آیا شما می آفرینید ان آب را بصورت
بشر و آن را بحد انسانی میرسانید أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ یا ماییم آفرینندگان و چون شما مقرید بانکه خالق آن ماییم چه شما
بران وجه و بر آن نوع که فرزندی میطلبید متولد نمیشود بلکه بر وفق اراده و مشیت ما متولد میشود پس البته قادر خواهیم
بود بر اعاده زیرا که اعاده بعد از بدو بغایت بلکه اهون و سهل است ازان بعد ازان بیان قدرت کاملهٔ خود میکند در خلق
ابداع و اعاده و میگوید که نَحْنُ قَدَّرْنَا ما بعد از آفرینش تقدیر کردیم بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ میان شما مرگ را یعنی مقدر
ساختیم زمان موت هر یک از شما و قسمت آن کردیم بر شما مانند قسمت ارزاق از اختلاف به وفق مشیت ما
پس اعمار شما نیز متفاوت در طول و قصر و متوسط وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما پیشی گرفته شدگان
یعنی هیچکس نتواند سبقت گرفت و غلبه نتواند کرد ما را عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ بر انکه تبدیل کنیم أَمْثَالَكُمْ یکسانی که مثل
شما باشند ما را عاجز سازد از انکه شما را بمیرانیم و دیگران را بر بدل شما بیاریم حاصل سخن آنست که هیچکس ما را مغلوب
نتواند ساخت بر انکه تبدیل نمائیم با امثال شما وَنُنْشِئَكُمْ و بر انکه دیگر باره بیافرینیم شما را فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ

در صورتی و هیأتی که نمیدانید از مثل صورة قردة و خنازیر و غیر آنها و گویند او نشأة ثانیه است و معنی اینکه ما قدرت داریم
بر آنکه اعاده شما را کنیم بهیأت مختلف یعنی کافر را در زشترین صورتی خلق کنیم و مؤمن را در بهترین هیأتی ملخص سخن آنست
که ما قادریم بر خلق شما و انشاء شما در صورتی که معلوم و مفهوم شما نیست و چون هیچکس ما را عاجز نتواند ساخت در بعض دو
امر که خلق و امثال و غیر پس چگونه عاجز شویم از اعاده شما پس بجهة تأکید در باب صحت وقوع اعاده میفرماید که وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ
و بدرستی که شما دانسته اید النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ آفرینش نخستین را که آن انتقال نطفه است بعلقه و علقه بمضغه و مضغه
بعظام و لحوم و اعصاب و اوتار و رباط و تصویر آن بصورت انسانی و ایلاج روح در آن و شما مقر اید که خالق آن مائیم
فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ پس چرا یاد نمیکنید توانایی ما را و بآن استدلال نمیکنید بر قدرت ما بر نشأة اخری چه هر که بر آن قادر است
ازین عاجز نتواند بود بلکه این اسهل از آن خواهد بود بجهة حصول مواد و تخصیص اجزا اسبق مثال أَفَرَأَيْتُمْ آیا پس دیدید
مَا تَحْرُثُونَ آنچه کشت میکنید یعنی خبر دهید از تخمی که در زمین می افکنید و پنهان میکنید أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ آیا شما میرویانید شما
آن تخم را که در زمین افکنده اید و نشو و نما بدان میدهید أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ یا ما رویاننده ایم و نشو و نما دهنده و آنرا بغایت
خود رساننده و چون درین باب نزاع ندارید بلکه مقر اید بزارعیت پس چرا اندیشه نمیکنید تا بدانید که آنکس که قادر است بر انبات
زرع از حب صغیر و ایجاد حبوب کثیره از آن قادر خواهد بود بر اعاده خلق بر آن نهجی که بود و در خبر ابوهریره از رسول صلی الله علیه و سلم
که نمود باید یکی از شما نگوید که زرعت کردم بلکه بگوید که حراثت نمودم زیرا که زرع عبارت است از انبات نباتات و آن از فعل حق است
و حرث شق نمودن ارض است و القای تخم در آن و آن از فعل شماست لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم هر آینه کردانیم آنرا حُطَامًا کیاهی
در هم شکسته پیش از رسیدن آن که منتفع به نباشند در مطعم یا کاه بیدانه کردانیم فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ پس همه روز تعجب کنید
در آن قضیه و لیکن پشیمان گردید از تعبی که در حرث آن کشیده باشید و تأسف خورید در اخراجاتی که در آن کرده باشید و پیوسته
بر سبیل تأسف و تعجب نمائید در آن و گویید با یکدیگر که إِنَّا لَمُغْرَمُونَ آیا ما الزام کرده شدگانیم بغرامت و خسارت آنچه اتفاق
آن کردیم یا هلاک شدگانیم بسبب هلاکت و قوة روزی و حفص إِنَّا میخواند بطریق خبر یعنی البته ما تاوان زدگانیم بعد از آن اضراب
ترقی نموده گویند که بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلکه ما محروم و بی بهره ماندگانیم از روزی و هیچ حظی و بخششی نداریم که اگر ما را حظی و بخشی
بودی این قضیه بما واقع نشدی أَفَرَأَيْتُمْ آیا پس دیدید الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ آبی را که می آشامید یعنی خبر دهید از آب
شیرین لطیف که بجهة تسکین تشنگی و حفظ زندگی می آشامید أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ آیا شما فرو فرستاده اید آنرا مِنَ الْمُزْنِ

از ابر که گویند مزن ابر سفید است که آب آن شیرین تر است از آب ابرهای دیگر أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ یا ما فرو فرستنده ایم آن ابر را
لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ اگر خواهیم هر آینه کردانیم آب را أُجَاجًا تلخ و شور که هیچکس نتواند که شرب آن کند از غایت تلخی و شوری
فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ پس چرا شکر نمیکنید خدا را بر امثال این نعمتهای ضروریه و نیز بجهة استدلال بر قدرت خود میفرماید که أَفَرَأَيْتُمُ
آیا پس دیدید النَّارَ الَّتِي تُورُونَ آتشی را که بیرون می آرید یعنی خبر دهید از بیرون آوردن آتش از درخت سبز أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ
شَجَرَتَهَا آیا شما پیدا کرده اید درخت آتش را که آن مرخ و عفار است أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ یا ما پیدا کننده و آفریننده ایم در پیش
گذشت که اهل بادیه شاخی از شجر مرخ که مذکر میگویند و شاخی از شجر عفار که انثی میگویند بهم میسایند و چون نزد اکمال قصد
خواهند از میان دو شاخ تر که از آن آب میچکد آتش بیرون می آید و اینجا میفرماید که ای اهل عقل چون هیچکس این سند و قدرت
نمیتواند داد پس باید که معترف شوید بقدرت ما بر آن و بآن استدلال کنید بر آنکه ما قادریم بر جمیع امور ممکنه که از جمله بعث و نشورست
نَحْنُ جَعَلْنَاهَا ما کردانیدیم آتش را تَذْكِرَةً یادکردنی یعنی تا چون آنرا ببینید دوزخ را یاد کنید از آنجهة همه اسباب
معاش بآن معلق کرده ایم و همه شما را محتاج آن ساخته تا اکثر اوقات نزد آن حاضر باشید و آنرا منظور داشته از آتش دوزخ متذکر
و یا اگر این آتش را تبصره شما ساختیم تا اهل بصیرة بدانند که هر که قادرست بر احداث آتش از درخت سبز و تر که متضمن اجزای
مائیه است که در کیفیت ضد آتش است هر آینه قادر خواهد بود بر تابانیدن ساختن نهال وجود انسان بعد از خشکی و مردگی آن وَمَتَاعًا
و کردانیدیم آنرا برخورداری یعنی سبب نفع کرفتن لِلْمُقْوِينَ مر آنها که نزول کنند مانند در قواء که بیابانیست که از آبادانی
خالیست یعنی آنرا منفعت مسافران کردانیدیم که بطان ایشان از قوة خالی باشد و بنابر معنی اول اکتفا نبوده اند که احد الضدین است
از قبیل سرابیل تقیکم الحر که مراد حر و برد است یعنی آتش را سبب انتفاع جمیع مردمان کردانیدیم تا در تاریکی بروشنایی
آن نشینند و در طبخ و غیر آن بدان نفع میگیرند چون این امور مذکوره دال است بر انعام منعم خلقان و علم و قدرت او بر عالمیان
در عقب آن میفرماید که فَسَبِّحْ پس تسبیح کن بِاسْمِ رَبِّكَ بنام پروردگار وجود الْعَظِيمِ بزرگ است یعنی ذات او را بپاکی یاد کن و
اطلاق اسم بمعنی ذکر آن شایع است و در روایت آمده که چون این آیت نازل شد حضرت فرمود که بگردانید این را در رکوع خود یعنی ذکر
رکوع خود بسازید و بگویید سبحان ربی العظیم بعد از آن بجهة تأکید حقیة قرآن که متضمن بعث و نشورست و وضوح صدق آن میفرماید
فَلَا أُقْسِمُ لا مزیده برای تأکید است یعنی پس البته سوگند میخورم بر آنچه بعد ازین مذکور خواهد شد از حقیقت قرآن و بزرگوار
آن و یا معنی آن است که سوگند نمیخورم در حقیقه زیرا که او و آن اوضح از آنست که احتیاج بقسم داشته باشد یا ذکر لا بجهة رد انکار

باب اول فی الطهارة و فیه مقدمه و آیات ۱۳
و اما الآیات فالاولی فی السورة المائدة یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا
تا لعلکم تشکرون

کافر بودن مخالف مقیم علیه‌اند یعنی نه آنچنانست که کفار میگویند که قرآن سحر است یا شعر یا کهانت بلکه سوگند میخورم بمواقع النجوم بمواضع
وقوع ستارگان یعنی بمغارب و مساقط آن و تخصیص مغارب بجهة آنست که غروب دلیل زوالست و بزوال اثر استدلال
توان کرد بر وجود مؤثری که تغیر او را زوال نیست یا آنکه ملایکه را در این وقت عبادة معلوم است و یا بجهة آنکه وقت زمان قیام
متهجدانست و عرض نیاز محبان و نزول برکت رضوان بر ایشان فلهذا سوگند بمواقع آن خورده و استعظام نموده بقوله و انه
لقسم بدرستی که آنچه خدای بدان سوگند خورده هر آینه سوگندیست لو تعلمون اگر دانید عظیم بزرگ قدر و در نظر
عقل بسیار معتبر و از ابن عباس نقل است که مراد مواضع وقوع آیات قرآنیست که نجم نجم و متفرقه نازل شده یعنی باوقات نزول
آن جواب قسم آنکه انه بدرستی که آنچه حضرت رسالت بر شما میخواند لقرآن کریم هر آینه قرآنیست بزرگوار و بسیار نفع
و کثیر الخیر مشتملست بر اصول علوی که در باب مصالح معاش و معاد ضروریست یا کرامیست نزد حضرت و ملایکه و
مؤمنان یا حافظ و قاری آن مکرم و معزز است یا عمل بآن اعظم الاجورست و یا از حیثیت آنکه محفوظست از تغییر و تبدیل یا بآن
اعتبار که معجزه حضرت نبوتست و بر هر تقدیر این قرآن ثبت است فی کتاب مکنون در کتابی که پوشیده شده است از غیر ملایکه
مقربین مراد لوح محفوظ است لا یمسه مس نکند لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه در وست الا المطهرون مگر پاکیزگان
یعنی ملایکه که مطهر اند از دنس ذنوب و از کدورت جسمانیه و اوصاف ردیه و اخلاق سیئه و کلبی گفته که مراد سفره و بررة اند
و نزد بعضی این صفت قرآنست و معنی آنکه سزاوار نیست که مس قرآن کنند الا کسانی که پاک باشند از شرک و امام محمد باقر و جعفر
صادق ع نقل کرده اند که مراد آنست که مس نکنند قرآن را مگر جماعتی که مطهر باشند از حدث صغری و کبری یعنی غیر طاهر که جنب است
و حایض و نفسا و سایر محدثین را مس قرآن جایز نیست و بنا برین خبر بمعنی نهی است و اکثر ... غیر مطهر که وقت که
مس آن میکنند و فقها ما باین آیه استدلال کرده اند بر آنکه مس قرآن بدون الاحداث حرامست و مرویست که صادق ع بپسر خود
گفت که اقرأ المصحف قرآن را بخوان گفت وضو ندارم فرمود لا تمس الکتابة و مس الورق قرآن را مس مکن و ورق آن را مس کن
و هر گاه غیر متوضی را جایز نباشد پس جنب بطریق اولی و باقی اقوال درین مقام از موافق و مخالف حواله بمطالعه مجمع البیان ...
میرود و ابن عطا فرموده که حقایق قرآن ندانند الا آنکه اسرار ایشان را بانوار رحمت پاک گردانیده ایم و از انداز معصیت مراد
بجهنم است و ائمه معصومان و این قرآن عظیم تنزیل فرو فرستاده است من رب العالمین از نزد آفریدگار عالمیان و
بعد از بیان شرافت و کرامت قرآن بر سبیل انکار خطاب بکفار مکه کرده میفرماید که افبهذا الحدیث آیا بدین سخن که آن

۱۸۴

انتم شما ای اهل مکه مدهنون تهاون کنندگانید مانند کسی که رو بهر جانب دارد در امری و صلابت نداشته در آن و بجهة آن تهاون
نماید در آن مراد آنست که شما در تصدیق نمودن بقرآن ثابت قدم نیستید و رسوخ قلبی ندارید یا خطابست باهل نفاق یعنی منافقان
نزد مسلمانان دعوی میکنند که ایمان داریم بآن و چون با کفار میرسند مداهنه میکنند و سخنان نرم که موافق ایشانست میگویند
و تجعلون و میگردانید رزقکم نصیب و حظ خود را ازین قرآن انکم تکذبون آنکه شما تکذیب کنید آن را و ...
قرآن باران ... شما بر عکس این میکنید و ابن عباس چنین تفسیر کرده که میگردانید شکر باران که سبب روزی شماست
آنکه تکذیب کنید و گویید که آن از جانب خدا نیست و نسبت میدهید آن را بطلوع و هبوط ستارگان و بعد از آن گفته که سبب آن
بود که رسول با اصحاب بسفری میرفتند در راه تشنگی بایشان رسیده و آب نیافته و با رسول شکایت نمودند و گفتند یا رسول الله تشنگی
بر ما غالب شده و مشرف بر هلاک شده ایم حضرت فرمود که اگر من دعا کنم و خدا باران فرستد شما خواهید گفت بطلوع فلان ستاره
و سقوط فلان کوکب باران بما رسید گفتند یا رسول الله این وقت نه وقت ستاره رفتنست آن را حضرت رسول ص دو رکعت نماز
بگذارد و دعا کرد و بادی وزید و ابری پیدا شده و باران عظیم باریدن آنکه جمیع اودیه پر آب شدند و ایشان هر مشکها و ظرفها پر کردند
رسول مردی دید که بقدحی آب بر میداشت و میگفت این باران بجهة فلان ستاره است رسول فرمود که من میدانستم که از شما
بعضی همچنین گویند پس حق تعالی این آیه فرستاد و در اخبار آمده که سلیمان عبد الملک را گفتند که بعضی از علوم نجوم را بیاموز تا از آن علم
انتفاعی یابی گفت چرا از آن منع کرده اند زیرا که از رسول مرویست که فرمود مخوف ترین چیزی که بر امت خود می ترسم سه چیز است
یکی ظلم کردن بر ائمه هدی دویم تکذیب کردن قدر سیم ایمان بنجوم و بعد از آن بیان نفاق و تحدی بر ایشان میکند بقوله
فلولا پس چرا نه اذا بلغت الحلقوم پس چون برسد روح بحلق در وقت مرگ و انتم حینئذ و شما آنگاه تنظرون
مینگرید بحال محتضر از روی تحیر و بیچارگی که چاره آن نمیکنید و نحن اقرب و ما نزدیکتریم از روی علم و قدرت و یا فرستادگان ما که
موکلند بر قبض روح نزدیکتریم الیه بدان محتضر منکم از شما ولکن لا تبصرون و لیکن نمی بینید ملایکه را که قابض روح اند فلولا
ان کنتم چرا اگر هستید شما غیر مدینین غیر جزا داده شده در قیامت یا غیر مقهوران و غیر ذلیلان در آنوقت ترجعونها
باز گردانید روح را بجسد آن محتضر ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان در تعطیل و اهمال خدای شما را و در انکار حشر و نشر
اثر نقل کرده اند که این خطاب بجماعتی که میگفتند ما مرگ را از خود باز میتوانیم داشت بتدبیر و بعلم طب حق تعالی بر سبیل توبیخ گفت
اگر هستید که میگویید چرا جان مرده بحلق رسیده آن را رد نمیکنید بتدبیر و معالجه و معلومست که هیچ چاره نمیتوانید در آن صاحب

کنت فکفی کم تفصیل و تبیین معنی آیه آنست که جحود و انکار شما در افعال خدا و آیات او بر وجهیست که اگر کتاب شما از آسمان فرو آید میگوئید
که آن سحریست افترا او کرده و اگر ارسال رسول میکند میگوئید که ساحریست و کذابی و اگر باران میفرستد که سبب حیوة شماست میگوئید که این باران
ستاره است فلان نوء شمار ... اهمال و تعطیل چه حیثیت شما را که رد روح میکنید بعد از رسیدن آن بحلقوم اگر شما صادقید در تعطیل
امور و انکار رد آن که او سبحانه محیی و ممیت است و چون قادر نیستید برآن پس اعتقاد کنید که آن از تقدیر مقدر حکیم است و از تدبیر مدبر علیم
بعد از آن تفصیل اصناف عباد کرده میفرماید که فَأَمَّا إِنْ كَانَ پس اگر باشد محتضر مِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیک کردانیده شدگان
بدرگاه ربانی یعنی از سابقان که از ازواج ثلثه مذکوره اند فَرَوْحٌ پس مر او راست راحت و استراحت از تکالیف دنیا و مشاق آن
یا مر او راست رحمت که سبب حیوة دائمی او رحمت یا بقای ابدی یا نفس از آن متلذذ شود و غم او زایل گردد یا نجات از نار یا مغفرت
و اینها در قبر بود یا قیامت وَرَيْحَانٌ و دیگر مر او راست روزی خوشبو یا ریحانی مشموم از ریاحین جنت که در حین موت نزد او
حاضر سازند تا آن را ببوید یا مر بیانی و شرفی و کرامتی یا فوز برضوان علی الاختلاف الاقوال و ابن زید منقولست که روح در مرگ
باشد و ریحان در جنة و گوید معانقه ابکار است و ریحان مرافقه ابرار یا روح جان دادن بر شهادت و ریحان دار سعادت
وَجَنَّةُ نَعِيمٍ و دیگر او راست بوستان پر نعمت وَأَمَّا إِنْ كَانَ و اگر باشد آن متوفی مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ از یاران دست
راست فَسَلَامٌ لَكَ پس سلامتی از خوف و مکاره مر تراست ای صاحب دست راست مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ از اصحاب دست راست
یعنی از برادران تو که سلام کننده بر تو یا سلامتی مر تراست از جانب ملایکه ای آنکه از اصحاب یمینی و اولی اشهر و اظهر است
وَأَمَّا إِنْ كَانَ و اما اگر باشد میت مِنَ الْمُكَذِّبِينَ از تکذیب کنندگان مر خدا را و رسول او را و از منکران روز بعث
الضَّالِّينَ و از گمراهان از طریق فَنُزُلٌ پس مر او راست پیشکش و قری مِنْ حَمِيمٍ از آب گرم کرده در دوزخ وَتَصْلِيَةُ
جَحِيمٍ و در آوردن در آتش سوزان و در روز قیامت وضع تکذیب و ضلالت در مقام اصحاب شمال که مقابل اصحاب یمینست
بجهة روایت نشانیدن افعال إِنَّ هَذَا بدرستی که آنچه گفته شد درین سوره یاد شان این سه طایفه لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ
هر آینه حقیقت ثابت است از یقین یعنی درستی و راستی آن از سر یقین است که هیچ شبهه در آن نیست اضافه الحق بیقین با آنکه هر دو یک
معنیست جهة تاکید است فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ پس تسبیح کن بنام پروردگار خود الْعَظِيمِ که بزرگتر است از آنکه اسناد شرک و نقص
و فعل قبیح باو توان کرد یعنی تنزیه کن او را از آنکه نام خجسته فرجام او از آنچه لایق عظم و کبریای او نباشد یا نماز بگذار بنام
پروردگار تو و عظمت خدا عبارتست از آنکه هر چه غیر اوست قاصر است از ادراک ذات او و تقدیس اسماء او و جلت آلاؤه

حکمت

... در وجوب ... سورة الاعلی

سورة الحدید ابی بن کعب از سید انبیا صلعم روایت کرده که هر که سورة الحدید بخواند در نامه عمل او نبشته شود که او از آنکسانست که بخدا
و رسول ایمان آورده و از ابو جعفر روایتست که هر که سوره مسبحات خمس قرائت کند پیش از آنکه خواب کند نمیرد تا آنکه قایم آل رسول صلعم را
ببیند و چون از دنیا بیرون رود در جوار حضرت رسالت پناه باشد و از ابو عبدالله منقولست که هر که در نماز فریضه سورة الحدید و مجادله را مداومت
کند خدای تعالی هرگز عذابش نکند و هرگز در عیال و نفس او مکروهی نرسد و بدن او از جمیع خلل و آفت و خصاصت دور باشد و اگر چون ختم سورة
الواقعه نمود بتسبیح افتتاح این سوره نیز بتسبیح کرد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَبَّحَ لِلَّهِ تسبیح و تنزیه کفت مر خدا را
از آنچه لایق کمال و شایسته جلال وی نیست از صفات نقص و پاکی و پاکیزگی یاد آورد مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست
از ملایکه و نجوم و شمس و قمر و غیر آن وَالْأَرْضِ و آنچه در زمینست از حیوانات و نباتات و جمادات و غیر آن حاصل آنکه تسبیح او
سبحانه عالم است و همه خلق آن تقریر بوده که وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ تسبیح کن ذوی العقول بزبانست و تسبیح غیر ایشان
بلسان الحال بقول بعضی بالغدو و الآصال یا آنکه در وجود ایشان دلالت بر وحدت او بر صفات جلال و نعوت کمال او کرده اند از
جمیع خلق مبین گشته و از هیچ یا هر وجه بر عدم مشابهت او بخلق و گویند ما بمعنی من است از قبیل و نفس و ما سویها که بمعنی سویها
تنزیه او نمایند از در مر خدا را هر که در آسمانهاست از فرشتگان و هر که در زمینست از مردمان جن و انس وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست
غالب که هر چه خواهد الْحَكِيمُ دانا بهر چه فرماید لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمان و زمین چه او موجد
و متصرف در آن و همه در قبضه قدرت او و هیچکس را نمیرسد که منع او نماید از تصرف و اگر چه پادشاه عظیم القدر جلیل الشأن باشد
يُحْيِي زنده میگرداند هر که را که خواهد وَيُمِيتُ و میمیراند احیا را در دنیا یا احیای اموات میکند در عقبی یعنی نطفه را که جماد است حیوان
میسازد و میمیراند زندگانرا بانقضای آجال وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیزی تمام القدرتست یعنی قدرتش تمام
بر معدومات بایجاد و اماته بر موجودات بتغییر و افنا بر افعال عباد و مقدوراتشان بقوت دادن بر آن و سلب قوت نمودن
از آن حاصل که هر چه خواهد کند از اماته و احیا و غیر آن هُوَ الْأَوَّلُ اوست پیش از جمیع موجودات و لهذا پدید آرنده همه است
یعنی قدیم و ازلیست و او را بدایت نیست وَالْآخِرُ و پس از فنای ممکنات یعنی باقی ابدی که او را آخریت و نهایت نیست این دو است
بر فنای جمیع جواهر و اعراض وَالظَّاهِرُ و آشکارست وجود او بکثرت دلایل وَالْبَاطِنُ و نهان حقیقت ذات او از تعقل
هر عاقل و گویند یعنی غالب و عالب بر هر شی و باطن یعنی عالم بباطن هر چیزی یا عالم بظاهر و عالم بباطن در کشف آورده که درین
آیه حضرت بزبان لطف و مرحمت از سوی اشارة میگوید که ای آدمی تو در دنیا بچهار طایفه احتیاج داری اول کودکی که ترا داد اول

حال بکار آید چون پدر و مادر دویم جمعی که ترا در آخر زندگانی دستگیرند چون اولاد و اخوان سیم زمره که آشکارا با تو باشند
چون یاران و دوستان چهارم فرقه که با تو معاشرت کنند چون زنان و کنیزان رب العالمین میگوید اعتماد بر اینها مکن و کار خود
این را مپندار که اول منم که ترا از عدم بوجود آوردم و آخر منم که بازگشت تو بمن خواهد بود ظاهر منم که صورت تو نیکو بر وجهی
بیاراستم باطن منم که اسرار حق در دل تو ودیعت نهادم و باقی وجوه اقوال درین چهار اسم شریف بسطی تمام در منهج الصادقین
مذکور است و در خبر است که روزی رسول با اصحاب نشسته بود ابری برآمد فرمود این را عنانیت خوانند زمین را سیراب کنند و نباتات
را سبز و خرم گردانند حق تعالی این را باز دارد از قومی که او را نخوانند و او را شکر نکنند و نخوانند بعد از ان فرمود که میدانید که بالای
وی چه چیز است گفتند خدا و رسول بهتر میداند فرمود آسمان دنیاست که آنرا رفیع خوانند و تا آسمان هفتم هر یکی زبر دیگر است
از هر یکی تا بدیگری پانصد ساله راه است بعد از ان فرمود که میدانید که در زیر هر زمین چیست گفتند الله و رسوله اعلم فرمود زمین
دیگر است و از زمینی تا زمینی دیگر پانصد ساله راه است پس گفت بآن خدای که جان محمد بامر اوست که اگر شما او را بخوانید جواب
و اگر در ما بین زمین و آسمان او را بخوانید جواب دهد پس این آیت تلاوت فرمود که هو الاول والآخر والظاهر والباطن
وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او بهر چیز دانا است و اول و آخر نزد علم او مساویست و ظاهر و باطن نسبت بذات او یکسان
هُوَ الَّذِي اوست خدایی که خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مدت شش روز
بر وفق اراده و مصلحت یا ملائکه ملاحظه حدوث آنها کنند ظهور شیء بعد از شیء دیگر و یا بجهة مصالح مکلفین یعنی تا
در افعال تأنی کنند و اگر نه بجهة این بود در ساعة واحدة ایجاد آن میسر بود چه او قادر بالذات است ثُمَّ اسْتَوَىٰ
پس مستولی شد عَلَى الْعَرْشِ بر عرش یا قصد کرد بتدبیر آن و بعد از آنکه کمال علم خود میفرماید که يَعْلَمُ مَا يَلِجُ
میداند آنچه در آید فِي الْأَرْضِ در زمین چون تخمهای پنهان کرده در زمین و قطرات ابرها و گنجها و مردگان و غیر آن
وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا و آنچه بیرون آید از زمین چون نباتات و معدنیات و برخی از دفاین در دنیا و سایر کنوز و تمامی
موتی در آخرت وَمَا يَنْزِلُ و آنچه فرود آید مِنَ السَّمَاءِ از آسمان چون باران و برف و تگرگ که سبب ارزاق اند
و ملائکه و احکام مامور و منهیه وَمَا يَعْرُجُ و آنچه بالا رود و بر آید فِيهَا در آسمان چون ارواح و اعمال عباد و دعوات
و ملائکه که اعمال بندگان مینویسند و بخارات زمین و غیر آن حاصل که هیچ چیز از شما بر وی پوشیده و پنهان نیست وَهُوَ مَعَكُمْ
و او با شماست بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمة خصوصا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ هر جا که بوده باشید و چون معیة علم و قدرت او بهیج حال

از شما منفک نیست پس هیچ چیز از احوال و اعمال شما بر وی مخفی نخواهد بود پس بجهة تأکید این میفرماید که وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
و خدا بآنچه شما میکنید از خیر و شر بَصِيرٌ بیناست و بر آن جزا و سزا خواهد داد لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ مرو راست حکم
گذاری و فرمان برداری و آنچه هست در زمین و در آسمانها وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ بسوی خدا باز گردیده شود همه
کارها يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ در آرد شب را در روز یعنی از زمان شب در روز افزاید وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ و در آرد
روز را در شب یعنی از زمان روز در شب افزاید با خلاف فصول بحسب مصلحت عباد وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ و وی
دانا و داناست بآنچه در سینهاست از امور مکنونه از اعتقادات و عزایم ارادات و کراهت و هیچ از آنها بر وی مخفی نیست چون
او سبحانه خالق جمیع عالم و عالم بهمه ایشانست و قادر بر همه آنها پس ای اهل کفر و عناد و ارباب جحود و انکار آمِنُوا بِاللَّهِ بگروید بخدا و
تصدیق کنید بوحدانیت وی وَرَسُولِهِ و بفرستاده او که محمد است وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ و بدهید از آنچه گردانیده است خدای
شما را مُسْتَخْلَفِينَ استخلاف کردگان از امم سالفه یعنی شما را خلفاء پیشینیان گردانیده اند فِيهِ در تملک آن و بعد از
موروثان آنرا بشما رسانیده و شما را از آن متمتع و برخوردار گردانیده تا آنرا انفاق کنید از وجوهی که بآن مامور شده اید و
عبرت گیرید از انکسانی که آنرا انفاق نکردند و رنج کشیدند و از آن نفع ندیدند و بهر حال بشما بگذاشته اند بسدون حب
و عنقریب از شما بجماعتی که بعد از شما باشند منتقل خواهد شد پس پیش از انکه از شما بدیگری رسد آنرا صرف کنید در حقوق الله
یا انکه این مال فی الحقیقه مال شما نیست بلکه از حق سبحانه است از حیثیة خلق و انشاء شما در تصرف آن بمنزله خلفا و وکلاء اید
از جانب خدا پس باید که انفاق مال بر شما آسان بود چنانکه صرف آن آسانست کسی که وکیل و نایب غیر است و چون ادای حق
او باشد پس انفاق بر خدا و جهت از نتیجة بعد از امر بایمان و انفاق میفرماید که فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند بخدا و
رسول مِنْكُمْ از شما وَأَنْفَقُوا و نفقه کردند مال خود را بزکوة و خمس و غیر آن از وجوه مفروضه یا بر خیرات لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ
ایشانراست مزدی بزرگ و ثوابی عظیم که جنت نعیم است وَمَا لَكُمْ و چیست شما را ای اهل کفر و شرک لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
که نگروید بخدا و بوحدانیت او معترف نشوید وَالرَّسُولُ و حال آنکه پیغمبر که فرستاده حق است يَدْعُوكُمْ میخواند شما را
بحجت و برهان لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ تا ایمان آرید بآفریدگار خویش وَقَدْ أَخَذَ و بدرستی که فرا گرفت خدای از شما مِيثَاقَكُمْ
پیمان شما را بایمان قبل از نبی دعوة که آن نصب ادله است و تمکین شما در تفکر و از النعام و چون شما را بعد از او عقلها
و نبیه رسول خدای عذری و علتی نیست پس چیست شما را که ایمان نمی آرید و تصدیق نکردن بخدا و رسول با اینکه روز الست

یعنی خدای فرا گرفته است از شما میثاق را در روز الست بر اقرار بر ربوبیت و نفی شرک اِن کُنتُم مُؤمِنِینَ اگر هستید
باور دارنده کان و تصدیق نماینده کان بحجتی پس الحال که ظاهر است علامات حق و واضح است براهین آن پس چرا ایمان نمی آرید
یعنی با اینهمه ادلهٔ عقلیه و تنبیهات نبویه و ازاحت علت و ارتفاع شبهه چرا تصدیق نمیکنید بخدا و رسول که حجة نبیناست
و از رغبت نماید که هُوَ الَّذِی یُنَزِّلُ اوست آنکه خدایی که فرو میفرستد عَلَی عَبْدِهِ بر بنده خود که محمد است صلعم آیَاتٍ
بَیِّنَاتٍ نشانهای روشن یعنی قرآن با معجزات نبویه لِیُخْرِجَکُم تا بیرون آرد شما را بوسیلهٔ قرآن یا بمعجزات
مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر اِلَی النُّورِ بروشنایی ایمان یا از ظلمات جهل بنور علم یا از ضلالت بهدایت و از
مخالفت بموافقت وَاِنَّ اللّٰهَ و بدرستی که خدای بِکُم لَرَءُوفٌ بشما بغایت مهربان است رَحِیمٌ بخشاینده که رسول را
بدعوت او میفرستد و اقتصار نمیکند بنصب ادلهٔ عقلیه بر وحدانیت خود پس ختم کلام بانفاق نموده میفرماید که وَمَا لَکُم و چیست
شما را و چه قدر دارید اَن لَا تُنفِقُوا در آنکه نفقه نکنید مالهای خود را فِی سَبِیلِ اللّٰهِ در راه خدای یعنی در آنچه سبب قربت است
بخدا از حقوق واجبه و مندوبه وَلِلّٰهِ و حال آنکه مر خدایراست مِیرَاثُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ میراث آسمانها و زمینها یعنی
هرچه در آسمان و زمین است بعد از افنای اهل آن بوی خواهد گشت و فی الحقیقه امروز نیز از اوست ولیکن خلقان را در آن حصه
داده و باز دست تصرف ایشان کوتاه شده باو سبحانه باز خواهد گشت یعنی چون دانستید که این اموال از دست شما باقی
نخواهد ماند پس انفاق آن از جهتی که مستخلف عوضی و صوابست که باقی خواهد بود بعد از امر بانفاق تبیین تفاوت میکند
میان منفقین باختلاف احوال از سبق و قوت یقین و شدت حاجت مردمان بآن و از علو شأن آن تا اختیار احسن و
افضل آن کنند و میفرماید که لَا یَسْتَوِی مِنکُم برابر نیست از شما ای اهل ایمان مَنْ اَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ هر که نفقه کند
پیش از فتح مکه که قبل عز اسلام است و قوت مسلمانان در عدد و عدد وَقَاتَلَ و کارزار کند با دشمنان خدا با کسی که انفاق
نماید و قتال کند بعد از فتح مکه که مال بسیار خواهد بود و بانفاق و مقاتله چندان احتیاج انفاق نخواهد افتاد اُولٰئِکَ آنگروه
منفقان و مقاتلان قبل از فتح یعنی از مهاجران و انصار بیان که حضرت رسالت درشان ایشان فرموده که اگر انفاق کند یکی از
شما مثل کوه احد طلا را نرسد بمرتبهٔ انفاق مد یکی از سابقان مهاجر و انصار و نه نصف مد اَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگتر اند از روی
درجه و مرتبه مِنَ الَّذِینَ اَنفَقُوا از آنانکه نفقه کنند مِن بَعْدُ پس از فتح مکه وَقَاتَلُوا و کارزار کنند وَکُلًّا و همه را که نفقه
میکنند و قتال مینمایند قبل از فتح و بعد از آن وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰی وعده داده است خدای مثوبت نیکو را که بهشت است اما تفاوت

براهین

درجات وَاللّٰهُ و خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از انفاق و قتال بر وجه اخلاص یا ریا خَبِیرٌ داناست بظاهر و باطن آن
امر با بر وفق نیات آن جزا خواهد و اهل خلاف این آیه را تخصیص میدهند بابی بکر چنانکه بیضاوی و صاحب کشاف آورده اند
نزلت فی ابی بکر لانه اول من اسلم و اول من انفق فی سبیل اللّٰه و این محض عناد است زیرا که در آیهٔ السابقون السابقون
گفته شد که امیر المؤمنین علیه السلام اسبق همه بود در اسلام و سخاوت و شجاعت که سبب تفضیل است از همگنان آنمقدار شهرت یافته
که از آن حضرت سخاوتش بمرتبه بود که با وجود گرسنگی خود مردم را طعام میکرد چنانکه الطَّعَامَ عَلٰی حُبِّهِ مِسْکِینًا وَیَتِیمًا وَاَسِیرًا
صحیح است با این نزد یکدیگر زر و نقره یکسان چنانکه در خبر صحیح وارد گشته که روزی اعرابی از وی طلبی کرد و کیل خود را فرمود
که اعطی الاعرابی الفا بده اعرابی را هزار و تعیین نفرمود که از زر یا نقره و کیل گفت زر بدهم یا نقره فرمود کلاهما عندی حجر
فرموده آن هر دو نزد من حکم دو سنگ دارد اعرابی را بده انچه انفع بحال وی باشد و وقایع و غزوات وی قبل از فتح مکه و بعد از آن
از آفتاب روشن تر است در موافق و مخالف و در آن اتفاق است شبهه نیست در آنکه انفاق و جهاد فرع اسلام است و از مسلمیات
مخالفان است که آنحضرت در اسلام از همه کس سابق بود پس تخصیص آیه بوی اولی است نه بابی بکر همچنانکه صاحب کشاف و بیضاوی
از روی عناد و عصبیت گفته اند پس بجهت تحریض بر انفاق میفرماید که مَن ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللّٰهَ کیست آنکه قرض دهد خدایرا یعنی
نفقه کند مالی را باعتقاد آنکه عوض بستاند تسمیه انفاق بقرض جهت آنست که همچنانکه قرض دینی است واجب العوض انفاق نیز امریست لازم الاجر
پس نفقه باید که بسیار کرده تا وام دهد قَرْضًا حَسَنًا وامی نیکو یعنی بطیب نفس و اخلاص در افضل جهات صرف کنند
فَیُضَاعِفَهُ لَهُ پس زیاده کرداند خدای آن قرض را وَلَهُ و مر او را بود اَجْرٌ کَرِیمٌ مزدی بزرگ که اضعاف کثیره با او منضم شده یعنی
کریم گرامی فی نفسه و اگر چه مضاعف نباشد چه جای آنکه با اضعاف منضم شده باشد و آن بهشت است که مشحون است بنعم علماء
محققین گفته اند که قرض حسنه آنست که جامع ده صفت باشد اول آنکه از مال حلال باشد زیرا که پیغمبر فرموده ان اللّٰه طیب لا
یقبل الا الطیب دویم آنکه از اموال نفیسه تصدق کند زیرا که لقوله تعالی و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون سیم آنکه حب
آن مال باشد و احتیاج بجهت خود زیرا که حضرت رسالت را از افضل صدقه سؤال کردند فرمود افضل صدقه آنست که تصدق کنی
آنرا در حالتی که تن درست باشی و نفس تو آن نماید و امید زندگی خود داشته باشی و از ترس درویشی در تعویق نیندازی تا
بوقتی که روح بحلقوم رسد گویی مر فلان این مال باشد و فلان دیگر آن مال چهارم و پنجم آنکه در کتمان او کوشد و آنرا با حوج
مردمان دهد لقوله تعالی وَاِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ ششم آنکه در عقب آن منت ننهد و اذیت نرساند

آن است

لقوله تعالى لا تبطلوا صدقاتكم بالمن والاذى هفتم آنكه آن قصد قربت كند و آن را بريا آميخته نسازد چه ريا شوم است شرها و منع دوام
ترتب ثواب بر آن عمل هشتم آنكه متصدق بر او حقير شمارد و اگرچه بسيار بخشد زيرا كه متاع دنيا قليل است نسبت بنعيم آخرت نهم آنكه از احب
اموال او بخشد لقوله تعالى لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون دهم آنكه با وجود احتياج خود بآن تصدق نمايد زيرا كه آن اقرب باخلاص و
از ترغيب عباد بر انفاق بيان احوال اهل ايمان ميكند در روز معاد بقوله يوم ترى المؤمنين ياد كن اى محمد روزى را كه ببينى
مردان مؤمن را والمؤمنات و زنان گرونده را بر صراط يسعى كه ميرود بشتاب نورهم روشنى ايمان ايشان بين ايديهم
در پيش ايشان وبايمانهم و بجانبهاى راست ايشان تخصيص اين دو جهت آنست كه نامه اعمال سعدا را آن روز از پيش رو
بجانب راست ايشان دهند يعنى نامه اعمال اشقيا بر پس پشت و جانب چپ ايشان رسد پس اين نور درين دو جهت علامت
خواهد بود كه ايشان بحسنات خود سعيد اند و بصحايف سعيد خود فايز و با عيش سعيد و بسبب اين نور چون برق بر صراط
بگذرند و هرچند در رفتن سرعت كنند نور ايشان نيز در جانب راست و در پيش ايشان سرعت كند تا آنكه ببهشت در آيند از ابن مسعود
منقولست كه نور هر كس بر قدر عمل وى خواهد بود نور يكى از ضعفا بود تا عدن سى و ديگرى برابر كوهى و از كسى ديگر بمقدار نخلى و ادناى نور آن
بود كه صاحبش موضع قدم خود را ببيند و بعضى مؤمنان باشند كه نور ايشان بمرتبه رسيده باشد كه آتش دوزخ را فرو نشاند و چون از صراط
گذرند از دوزخ آواز آيد كه اى مؤمن بگذر كه نور تو آتش مرا فرو نشاند القصه همه مؤمنان بر قدر مرتبه خود نور پيش ايشان و از دست
راست ايشان ميرود تا بدر بهشت رسند و درين حال كه بدر بهشت رسند فرشتگان استقبال ايشان كرده گويند كه بشريكم اليوم
مژده شما در امروز جنات دخول بهشتهاست كه پر از اشجار و انهار تجري من تحتها الانهار كه ميرود از زير درختان
و اشجار آن جويهاى آب خالدين فيها در حالتى كه جاويد باشند در آن ذلك اين بشرى ايشان ببهشت جاويد انى هو الفوز
العظيم آن رستگارى بزرگست چه ايشان درين حال از همه اهوال قيامت نجات يافته بدار الجلال نزول نمايند ابو امامه فرموده كه مؤمنان
را بر صراط نور دهند و منافقان را در عقب ايشان بگذارند و مؤمنان هر گاه كه روى باز پس كنند همه صراط روشن شود و بس منافقان
از ايشان التماس كنند و بديشان برسند [illegible] كه يوم يقول المنافقون در روزى كه گويند منافقان از مردان
والمنافقات و زنان منافقه للذين آمنوا مر آنان را كه گرويده اند يعنى از اهل ايمان التماس نور كنند كه شما انظرونا نظر بسوى ما
روى باز پس كنيد نقتبس تا بگيريم روشنى من نوركم از نور شما و مؤمنان بر صراط گذرند مثل برق لامع همه بر مركبهاى خوش
رفتار و منافقان پياده باشند و گويند كه مؤمنان و منافقان پياده باشند از قبور برخيزند و بهم مختلط شوند و منافقان بر روشنى

مؤمنان در راه روند و چون اهل ايمان را از ايشان متميز سازند ايشان بى نور مانند پس التماس نور كنند از مؤمنان مرويست كه
مؤمنان در روز قيامت در عرصه گاه آيند و بنور اعمال بر صراط چون برق جهنده گذر كنند منافقان چون در دنيا بظاهر ايمان
مؤمنان بوده باشند بعد از مرگ نور ايشانى پنهان شده همچنين در عرصه گاه بر وجه جزاى مكر و خديعه كه با مؤمنان كرده
بجا آورند يخادعون الله وهو خادعهم و الله برين بهمان طريقه با ايشان سلوك كند يعنى بهمانگونه كسى را فريب دهند
ايشان را نورى ضعيف بدهند كه گاهى روشن شود و ايشان روند و زمانى تاريك گردد و ايشان توقف كنند ناگاه بادى
برآيد و نور ايشان را فرو نشاند و در اينحال با مؤمنان گويند كه انظرونا نقتبس من نوركم مؤمنان چون اينحال ببينند گويند
مبادا با ما نيز آن معامله كنند پس بجهة اين خوف گويند ربنا اتمم لنا نورنا القصه منافقان چون طلب نور كنند قيل گفته شود
يعنى مؤمنان يا ملائكه گويند ايشان را كه ارجعوا بازگرديد وراءكم با پس خود يعنى بدنيا رجوع كنيد فالتمسوا نورا
پس بجوييد روشنى را در آنجا بتحصيل سبب آن كه ايمانست زيرا كه در محشر كسب نور نتوان كرد و از دنيا با خود بايد آورد
و يا رجوع بموقف كنيد كه اين نور را آنجا بما داده اند مؤمنان اين كلام را بر وجه تخجيل و توبيخ [؟] ايشان گويند
اى نور زيرا كه دانسته باشند كه در پس ايشان نورى نيست منافقان فهم اين معنى نكرده بتصور آنكه نور در عقب ايشان بوده
باز پس گردند فضرب پس زده شود يعنى حايل كرده شود بينهم ميان منافقان و مؤمنان بسور بديوارى بلند چون
باره شهر و گويند اين اعراف است له باب مر آن را درى است كه مؤمنان در آن در آيند باطنه داخل آن كه مؤمنان در آن
باشند فيه الرحمة در او رحمت بود زيرا كه بالاى بهشت و ظاهره و خارج آن كه منافقان باشند من قبله
العذاب از نزد آن عذابيست زيرا كه نزديك دوزخ باشد و منافقان چون باز پس نگرند و نورى نبينند كه خواهان و نگران
نور باشند ينادونهم بخوانند ايشان را باواز بلند و با تضرع و زارى كه اى مؤمنان الم نكن معكم آيا نبوديم با شما
در دنيا كه بجماعت نماز ميگزارديم و بموافقت شما روزه ميداشتيم و با شما مناكحه و مشاهده ميكرديم قالوا بلى گويند مؤمنان
آرى با ما بوديد ولكنكم فتنتم ولكن شما در محنت و هلاكت افكنديد انفسكم نفسهاى خود را به نفاق و
تربصتم و انتظار دوائر و مصائب بما ميكشيديد كه بر محمد صلعم و مؤمنان فرود آيد وارتبتم و شك آورديد در بعث
بعد الموت و غرتكم الامانى و بفريفت شما را آرزوها يعنى طمعهاى دور و دراز كه آن امتداد عمرست يا غير آن و يا اميد وقوع
مصائب بر مسلمانان يعنى دنياى شما را فريفته خود ساخته و سبب آن از احوال عقبى غافل شده اعمال بد اعتبار رده دل گرفته

حتی جاء امر الله تا وقتی که بیاید حکم خدا بقبض روح شما یا تعذیب شما بنار یا امر خدا در نصرت نبی و غلبه دین او بر سایر ادیان
وغرکم بالله و فریب داد شما را بخدا یعنی بانکه خدای حلیم و کریم است و عذاب شما نکند و شما را فرو گذارد الغرور یعنی شیطان
فریب دهنده انس روایت کرده که روزی رسول با اصحاب وعظ میفرمود در اثنای آن خطها بر زمین کشید و بعد از آن یک خط دیگر
بر سر آن خط کشید و فرمود میدانید که این چیست گفتند نه یا رسول الله فرمود این خطها مثل آرزوهای فرزند آدم است و این خط
دیگر مرگ است که بر ایشان وارد شود که همه امال و امانی ایشان را باطل سازد چنانکه حق تعالی میفرماید که حتی جاء امر الله وغرکم بالله
الغرور فالیوم پس امروز لا یؤخذ فرا گرفته نشود منکم از شمای منافقان فدیة چیزی که فدای خود کنید تا از عذاب
برهید ولا من الذین کفروا و نه از کسی که نگرویده اند ظاهرا و باطنا ماویکم النار جای همه شما و ایشان آتش دوزخ است
هی آن آتش مولیکم سزاوار است شما را وبئس المصیر و بد بازگشتیست آن آتش صاحب کشاف گفته که مولی یعنی اولی
واحری است و گویند مولی یعنی ناصر است یعنی آتش یاری دهنده شماست و غیر آن مراد نفی ناصر است و ارباب نزول در شان
آورده اند که مؤمنان در مکه با وجود فقر و فاقه و خاتمه بجدی تمام قواعد طاعت را تمهید میکردند و بعد از آنکه از مکه بمدینه هجرت
کردند مال بسیار بدیشان رسید و نعمت بر ایشان فراخ گشت مشغول آن شده آثار فتور و قصور در وظایف طاعات و عبادات
ایشان ظاهر گشت آیه آمد که الم یان آیا وقت نیامد للذین آمنوا آنانرا که گرویده اند ان تخشع قلوبهم آنکه ترسنده و نرم
شود دلهای ایشان لذکر الله برای یاد کردن خدا یعنی برای آنچه خدای یاد کند از مواعظ وما نزل و بانچه فرستاده خدای
من الحق از کلام حق و صدق قول است که مزاح و ضحک پیدا شده میان اصحاب این آیه نازل شد از ابن عباس مرویست
حق تعالی بعد از سیزده سال از نزول قرآن در صحابه فتوری یافت ایشان را باین آیه معاتب ساخت و گویند که در شان منافقانست
یعنی یا وقت آن نشد آنانرا که بزبان ایمان آورده اند که دل ایشان ترسکار شود و بخلوص اعتقاد و بصدق اخلاص تمام ایمان
آورند آورده اند که فضیل عیاض مردی راه زن بود و کار را از دست او بتنگ آمده بودند و چاره او نداشتند در مجاور او کنیزکی
بود که او را بسیار دوست میداشت شبی خواست که نزد او رود و از بالای بام بر آمد از آن سرای آوازی شنید که کسی این آیه میخواند
که الم یان للذین آمنوا تا آخر فضیل چون این را بشنید گفت الهی وقت آن آمد که دل من نرم شود و ترسکار گردم پس بسیار بگریست و
باز گشت و در خرابه رفت که بخسبد جمعی از کاروان آنجا دید که با هم میگفتند امشب بیدار باشید که فضیل در راه است مبادا که فضیل
راه زنی کند فضیل با نفس خود گفت که ای نفس شریر ببین که خلق خدا چگونه از تو ترسانند پس توبه کرد و با خود گفت که تا زنده ام

مجاور

مجاور مسجد الحرام باشم بعد از آن آواز داد که ای قوم فضیل عیاض منم از وی مترسید که توبه کردم و از آنچه کرده بودم پشیمان شدم
پس ایشان گفت و بمکه رفت و مجاور شد آنجا و آنجا محمل او بیان گشت ولا یکونوا و وقت نیامد مومنان را که نباشند کالذین او
توا الکتاب مانند آنانکه داده شده اند کتاب من قبل پیش از این یعنی چون یهود و نصاری پیشینه که ایشان را تورت
و انجیل داده بودند و در بدایت حال خاضع و خاشع بودند فطال علیهم الامد پس دراز شد بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافتند
و امل دور در پیش گرفتند تا دراز شد بر ایشان زمان فترت میان ایشان و انبیای ایشان یا زمان جزا دادن ایشان
بطول انجامید فقست قلوبهم پس سخت شد دلهای ایشان و در آن اثر خشوع نماند پس روی بگناه آوردند و دین و شریعت
خود را فرو گذاشتند از ابن مسعود روایتست که یهودان از تورت آنچه مقبول طبع ایشان بود آوردند و مخالف نفس ایشان و دران تحریفی
نمودند بلکه گذاشتند و آنچه نواهی و زواجر بود منحرف ساختند کلوا رشا و دیگر فنون الکلم عن مواضعه و آنچه بهوای نفس ایشان بود
بجای آن نوشتند و بعد از آن گفتند که این را بر جمیع بنی اسرائیل عرض نمایید هر که قبول نکند وی را بکشید پس اتفاق کردند که اول
بنزد حبری روند که اعلم ایشان بود و صورت حال با او اعلام کنند تا اگر او قبول کند دیگری رد نتواند کرد و اگر قبول نکند او را بکشند
حبر خبر یافت و آیاتی چند بر ورقی نوشت و آن ورق را بر بالای محرمات ایشان نهاد و گفت این کلام خدا است و تورت موسی
ایشان پنداشتند که کتاب محرف ایشان را میگوید شاد شدند و بعضی از خواص خبر این را میدانستند چون وی وفات کرد
این خبر آشکارا شد و اختلاف در بنی اسرائیل پیدا گشت و بهفتاد و دو فرقه گشتند و فرقه که بر حق بود تابع حبر شدند و از مقاتل
روایتست که مراد ازین آیه مومنان اهل کتابند که قبل بعثت برسول ایمان داشتند و چون روزگار آمدن آنحضرت دراز شد
دلهای ایشان سخت گشت و بعضی رهبانیه وضع کردند و صوامع ساختند فرو رفتند و رهبانیة ابتدعوها و اندکی بر دین عیسی
ماندند و لهذا قال جل ذکره وکثیر منهم و بسیاری از ایشان فاسقون خارجند از دین خود و تارک احکام کتاب بجهة
فرط قسوة از بعضی اکابر منقول است که نتیجه قساوة دل غفلت است و نشانه ترقی دل توجه بطاعت و از عیسی منقول است که
بسیار مکوئید کلام را بغیر یاد خدا تا بسبب آن غلیظ و سخت نکردانید دلهای خود را و دلی که قساوة دارد دور است از رحمة
خدا و بعد از آن فرمود که نظر در ذنوب عباد مکنید زیرا که شما معبود ایشان نیستید و نظر در گناهان خود کنید زیرا که شما بندگان
خدا در بندید و مردمان بر دو قسم اند صاحب ابتلا و خداوندان عافیت بر اهل بلا رحم کنید و بر اهل عافیت سپاس کنید
اعلموا بدانید اهل قساوة و ای منکران بعث ان الله آنکه خدای یحیی الارض زنده میکرداند زمین را بعد موتها

بس از زردی و افسردگی یعنی همچنانکه خدای احیای زمین مرده میکند بباران همچنین متوال احیای قلوب قاسیه میکند بذکر و تلاوت
قرآن و یا اموات را زنده میسازد قد بیّنّا بدرستی که روشن کردانیدیم لکم برای شما الآیات حجج واضحات و دلایل
باهرات را بر قدرت خود پس این آیه استدلال کنید بر قدرت او بر احیای قلوب و بر ایقاع بعث و نشور لعلکم تعقلون
شاید که شما خردمند شوید یعنی کامل شود عقول شما در انقیاد و بطاعت و اینجا اهل کتاب مرتکب آن شده اند از تبدیل و تحریف
احکام و یا ارتکاب آن نمائید و تجنب اوامر و نواهی تصدیق کنید انّ المصّدّقین بدرستی که مردانی که تصدیق کننده اند
قول خدا و رسول را والمصّدّقات و زنانی که باور دارنده اند کفا راینا نزاد حفص بتشدید صاد میخوانند یعنی مردان و زنانی که
صدقه دهنده اند واقرضوا الله و مردان و زنان که وام داده اند بخدا قرضاً حسناً وامی نیکو یعنی اطیب اموال خود
را در راه خدا بر وجه قربت بدون شایبه ریا و سمعه دادند بقرائة حفص که اقراض بعد از تصدق جهة دلالت بر آنکه معتبر
در تصدق آنست که مقارن اخلاص باشد یضاعف زیاده کرده شود لهم مر ایشانرا جزاء ایشان از ده تا هفتصد و زیاده
ولهم و مر ایشانراست اجر کریم مزدی گرامی و پاداشی بزرگوار که در بهشت جاوید است والذین آمنوا بالله
ورسله و آنانکه گرویدند بخدا و فرستادگان او شک نیاوردند در اخبار و احکام ایشان اولئک هم الصدیقون
آنگروه ایشانند صدیقان والشهداء و شهیدان عند ربهم نزد پروردگار خود یعنی مومنان ثابت قدم در ایمان
و طاعت بمنزله کسانی اند که سبقت کرده باشند بتصدیق خدا و رسول و شهید شده در راه خدا منهال قصاب ع روایت
کند که ابو عبدالله ع را گفتم یا ابن رسول الله دعا کن تا خدای تعالی شهادت روزی من کند فرمود ان المؤمن شهید بعد از آن
این آیه تلاوت فرمود حارث بن مغیره روایت کند که ما نزد امام جعفر صادق ع نشسته بودیم و آنحضرت احادیث و اخبار
از جد بزرگوار خود نقل میکرد در اثنای آن فرمود که بخدا سوگند که هر کس از شما عارف باشد بامر ما و منتظر یعنی بصاحب الامر مثل
کسیست که با قایم آل محمد شمشیر در راه خدا جدال نموده پس فرمود که بلکه بخدا سوگند مثل کسیست که با پیغمبر ص جهاد کرده و بعد
از آن از این ترقی نموده فرمود که بل والله کمن استشهد مع رسول الله فسطاط بلکه بخدا سوگند که او مانند کسیست که بلکه
شهید شده باشد با رسول الله در خیمگاه او پس فرمود که در میان شما آیتی هست که از کتاب خدا مشهور است برین کفتم
کدامست یا ابن رسول الله فرمود قول الله تعالی الذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم
بعد از آن فرمود که انتم والله صادقین و شهداء عند ربکم بخدا که شما صادقان و شهیدانید نزد خدای و گوینده مراد

از شهدا

از شهدا گواهی دهندگانند بتوحید خدا و نبوة پیغمبران و شاهدان بر امم در روز قیامت لهم اجرهم مر ایشانراست مزد طاعت
صدیقان و شهیدان یعنی مثل اجر ایشان ونورهم و مثل روشنی ایمان ایشان که در روز حشر آن متمثل شده ببهشت میروند لکن
بدون تضعیف اجر و نور تا میان ایشان و صدیقان فرقی باشد یا مر ایشانراست اجری و نوری که موعود است از برای ایشان والذین
کفروا و آنانکه پوشیدند حق را یعنی انکار توحید خدا و نبوة پیغمبران کردند وکذبوا بآیاتنا و تکذیب کردند آیتهای ما را که بمحمد فرو
فرستادیم اولئک اصحاب الجحیم آنگروه ملازمان دوزخ اند بعد از آن در ترهید مومنان از حطام دنیا و تنفیر ایشان از
لذات آن که موجب حرمانست از فوز بدرجات عالیات انجهانی خبر میدهد که اعلموا بدانید ای طالبان دنیا انما الحیوة
الدنیا بدرستی که زندگانی دنیا لعب بازیچه است و تعب و رنج در طلب متاع آن بدون فایده مانند کلفت و متاعب اطفال
فایده بران مترتب نشود ولهو و مشغولیست که باعث اشتغال شما باز میمانید از امور عظیم اخرویه وزینة و آرایش در مطاعم
خوشگوار و ملابس نیکو و منازل دلکش و مراکب رهوار و غیر آن وتفاخر بینکم و مفاخرت کردن میان یکدیگر بسبب عالی
و جاه و مال وتکاثر فی الاموال و مباهات کردن در کثرت مالها و عدد والاولاد و بسیاری فرزندان و بعضی اکابر
در صفت دنیا گفته اند که لعبیست همچو لعب صبیان و لهو یست همچو لهو شبان و زینتیست همچو زینت نسوان و تفاخریست
همچو تفاخر اقران و تکاثریست همچو تکاثر دهقان و بر هیچ عاقل مخفی نیست که این بازی باندک زمانی برطرف شود و لهو و لعب بغم
و رنج مبدل گردد و زینتهای آن از هم فرو ریزد و تفاخر و تکاثر آن چون شراره آتش نابود شود مرویست که امیرالمومنین ع
عمار یاسر را گفت یا عمار برای دنیا غم مخور که جمله لذات دنیا شش است مطعوم و مشروب و ملبوس و منکوح و مرکوب و مشموم
نفیس ترین مطعومات عسل است و آن از لعاب مگس است و بهترین مشروبات آبست و جمله حیوانات در آن شریکند و نیکوترین
مشمومات مشک است و آن خون آهوست و زیباترین مرکوبات اسب است و راکب آن در معرض هلاکت است و نفیس ترین ملبوسات
دیبا است و آن تنیده کرم است و معظم منکوحات مواقعه است و آن ادخال مجری بول در مجری بول دیگر و چون معظم لذات
دنیا مبتنی برین امور خسیسه دنیا است پس معلوم است تا قدر و خطر او تا کجا باشد در خبر است که روزی رسول ص با جمعی صحابه بر
بزغاله متورم و متعفن شده در کنار راه افتاده فرمود کیست که این را بدرمی بخرد گفتند یا رسول الله زاد در زندگی بیکدرم نمی ارزد
اکنون مرده و گندیده و آماسیده که او را بدرمی بخرد فرمود بخدا سوگند که دنیا نزد خدای تعالی حقیرتر ازین بزغاله است امیرالمومنین ع
[illegible] مارا صفت دنیا کن فرمود اولش کریه است و میانش غم و اندوه و آخرش فنا ثابت بن سعید گفته که دنیا چون عقوبت

۲۵،۲

کرد و دنبال او چیز رهبت بود که رسد برزند و بکر یابند پس در پی اعتبار این دنیا و سرعت زوال آن این تمثیل فرمود که مثل دنیا کَمَثَلِ
غَيْثٍ مانند مثل باران است که بر زمین گذشته بباره و تخمها که در وقت نشو دبر وید و درست بالیده وجهة نضارت و طراوت أَعْجَبَ الْكُفَّارَ
بشگفت آورد مزارعان را نَبَاتُهُ روئیده شده باران یعنی آنچه رسته شده از باران یا متعجب سازد آن گیاه را کاروید کان او که
تعجب ایشان بزینت دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مومن از هر چه که مشاهده میکند فکر او منتقل میشود بقدرت صانع آن
پس تعجب او در آن نبات و قدرت الهی میشود نه طراوت و نضارت و کافر فکر او در نمیگذرد از آنچه احساس نموده بلکه مستغرق
آن امر محسوس شده فکر خود را مقصور میدارد بر تعجب کردن از ان و اصلا در خلق آن تفکر نمیکند حاصل که دنیا مانند نباتست روییده
باران با کمال تری و تازگی ثُمَّ يَهِيجُ پس خشک گردد بیکی از آفات ارضی فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا پس بینی آنرا زرد بعد از سبزی و خرمی
ثُمَّ يَكُونُ پس گردد بعد از زردی حُطَامًا درهم شکسته و کوفته و ریزه ریزه گشته یعنی حال دنیا نیز چنین که روزی چند سبز
باشد و بعد از ان بحرارت آفتاب و آفات خشک شود و ریزه ریزه گشته بباد حوادث متلاشی و پراکنده شود یا باد درگرد در آید و آن
جوه ضعیف شود وی را که نبات طبیعت است بپیری خشک گرداند و مال او را منتشر سازد بر جمعی دیگر که شر ال النخیل بحادث او آمده
وارث وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ و در آن سرای عذابی سخت بر دشمنان خدای را که همه عمر خود در طلب دنیا گذرانیده
از حق فراموش باشند وَمَغْفِرَةٌ و در آخرت آمرزش مِنَ اللَّهِ از جانب خدای عصاة اهل ایمان را وَرِضْوَانٌ و خشنودی
دوستان حق را که بجهة مشغول بطاعت و عبادت مولی ترک دنیا کرده باشند وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی دنیا إِلَّا
مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر متاع فریبنده که بفریبد و باقی نماند و این متاع غرور نسبت بکسیست که مفتون باشد بآن و آن دست افزار
حصول نعم اخروی میسازد و بجهة مستلذ نفس و هوا بکار آن نبرد از دار اما اگر صاحب دولتی را بجهد توفیق اسباب دنیا واسطه
تحصیل عقبی نماید و بسبب آن از مراضی باقی بهره بردارد و دنیا بانسبت و متاع سرور خواهد بود نه متاع غرور و مؤید این حدیث
نبوی که نعم المال الصالح للرجل الصالح و بعد از تحقیر دنیا در حث و ترغیب بر سابقه نمودن باسباب مغفرت میفرماید که
سَابِقُوا پیشی گیرید بر یکدیگر یعنی مسارعت نمایید مانند مسارعت سابقان بر یکدیگر در دویدن و تاختن اسب در میدان
إِلَى مَغْفِرَةٍ بسوی موجبات آمرزش که واقع شود مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما و از جمله موجبات مغفرت توبه است و استغفار
و ادای نماز مفروضه و روزه و صدقه و حج و جهاد و حضور جماعت و مسابقه کردن بصف اول و تکبیر اول و سلمی گفته که وسیله
مغفرة متبعه حضرت رسالتست پس معنی آیه آنست که بشتابید بمتابعت پیغمبر که سبب آمرزش است وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا و پیشی گیرید

بهشتی

بهشتی که پهنای آن كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ مانند پهنای آسمان و زمین است بشرطی که همه را صحایف رقیقه سازند و
بیکدیگر وصل کنند و هرگاه که عرض آن باین شان باشد پس طول آن درجه مرتبه باشد و چون بهشت بر بالای آسمان هفتم است [illegible]
[illegible] باشد باینکه عرض آن چون عرض آسمان و زمین است در خبر آمده که جبرئیل اراده آن نمود که طول بهشت ابداند سی هزار
بار بپر ضعیف شد و از خدا قوه خواست سی هزار بار دیگر بسی هزار سال بپرید پس مناجاة کرد که خدایا بیشتر طی کرده ام یا
گذشته ام حوری از خیمه خود آواز داد که ای روح الله چرا زحمت خود میدهی و خود را میرنجانی بخدا که درین مدت که می پریدی
از ملک من بیرون نرفته جبرئیل گفت تو کیستی گفت حوری از حوریان که مخلوق شده ام برای مومنی از مومنان أُعِدَّتْ
آماده کرده شده است این بهشت که متصف باین صفت است لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده اند بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ بخدا و
رسولان او ذَلِكَ آنچه موعود شده از مغفرت و جنت فَضْلُ اللَّهِ فضل خدا است که کرم او چه نعیم باقی را بجزای قلیل فانی داده
و اکتفا نکند در جزا بر قدر آنچه بنده بعمل مستحق آن شده آن بر سبیل عدل خواهد بود لکن بفضل خود زیاده بر استحقاق
بر و کرام میفرماید و بعضی گفته اند که هیچکس بهیچ دنیا و آخرت نرسد مگر بفضل خدا چه او سبحانه اگر مارا او بطاعت نکرده و طریق
اهتدای ما ننموده و در عمل صالح توفیق ندهد بنعیم ابدی اخروی نرسیدیم پس همه از فضل اوست يُؤْتِيهِ میدهد آن را بعنایت خود
مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد از اهل ایمان بدون ایجاب آن وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل بزرگست
بر مومنان هم در دنیا بتوفیق ایمان و طاعت و هم در آخرت بمغفرت و جنت و بعد از تبیین ثواب بطاعات بیان اعراض بر
تحمل مصیبت میفرماید که مَا أَصَابَ نرسیده نخواهد رسید مِنْ مُصِيبَةٍ بلیه رسنده فِي الْأَرْضِ در زمین چون قحطی
و گرانی و نقصان اموال و زروع و اثمار و غیر آن وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ و نه در نفسهای شما چون امراض و آلام و غموم و موت
اقربا و احبای جوان از انواع آفات إِلَّا فِي كِتَابٍ مگر آنچه ثبت کرده شده است در لوح محفوظ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا
پیش از آنکه بیافرینیم نفسها را یا زمین را یا مصیبت را اما ملایکه بر آن استدلال کنند بر آنکه او سبحانه عالم بالذات و حقایق
اشیا را پیش از وقوع آن میداند إِنَّ ذَلِكَ بدرستی که اثبات مصایب در لوح محفوظ و ایجاد آن در آن با وجود بسیاری
آن عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدا آسانست جهة غنای او از عدة و مدد و اگرچه دشوار است بر عباد و این مصایب نازل و در لوح
محفوظ مثبت شده لِكَيْلَا تَأْسَوْا تا اندوهگین نشوید و غم نخورید عَلَى مَا فَاتَكُمْ بر آنچه فوت شده است از شما را
از مال و از زانی و عافیت و صحت و سایر منال وَلَا تَفْرَحُوا و شادمان نگردید بِمَا آتَاكُمْ بآنچه داد شمارا از نعم مذکوره

شده

۲۵,۴

چه هر که عالم شده باشد که اندوه آنرا فایده ای نیست و فرح آنرا اعتباری نیست او بر او آسان میشود و غم آن و فرحان و نازان نمیشود و هیچ چیز
اگر از او فوت شده عوض آن بهتر وجهت که در دنیا یا آخرت باو رسانند محزون نخواهد شد از آن و اگر عالم شد بانکه نعمتی که باو رسیده مستلزم
تکلیف شکر آن و ایفای حقوق و اجبار آن فرحناک نخواهد گشت از آن بدانکه این آیه مشعر است بر چهار صفت اول حسن خلق
زیرا که هر که وجود و عدم دنیا نزد او مساوی است حسد و معادات و نزاع که از اسباب سوء خلق اند از و مسلوب خواهد شد
بود چه اینها از نتایج حب دنیا اند دویم استحقار دنیا و اهل آن بجهة عدم فرح بوجود آن و عدم حزن بعدم آن سیم تعظیم آخرت بجهة انکه رسیدن
مصایب ثواب مثمر ثواب دایمی است که خالیست از نواقص ثواب چهارم افتخار بخدا نه باسباب دنیا و از امیر المؤمنین علی
مرویست که هر که باین آیه کار کند هر آینه زهد را بهر دو طرف آن فرا گیرد یعنی زاهد تمام شود و امام زین العابدین علیه السلام نیز فرموده که ورع
و یقین و رضا که از بواعث زهد است مندرج است در آیه کریمه لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتیکم و از امام جعفر
روایت که ای فرزند آدم چرا غمناک میشوی بر گم شده که اندوه تو آنرا باز نیارد و چرا شاد میشوی بچیزی که مرگ آنرا از تو باز ستاند
و قتیبة بن سعید گفت در بعضی از احیای عرب بسیم در صحرا شتران بسیار دیدم که مرده بودند و بر زنی اعرابی ایستاده که بسیم
این شتران کراست گفت این مرد را که بر آن پشته نشسته و پشمی تابه میزد او رفتم و گفتم این همه شتران از آن تو بودند گفت بنام من
بودند گفتم ایشانرا چه رسید گفت انکسی که داده بود باز گرفت حسین بن علی گفت که حق تعالی از این آیه تنبیه فرموده بر انکه برفایت
صبر کنند و بر آمده خوشدل نباشند و دست از بر او بدارند و بنقصهای خدا خرسند شوند و چون حب جاه و مغرور شدن
بحطام دنیا و خوشحالی شدن بمنافع آن مثمر افتخار و تکبر است که بدترین خصال ذمیمه است از نجهة بعد از این میفرماید که والله لا یحب
و خدای دوست نمیدارد کل مختال هر متکبری را که بنعمة دنیا بر دیگری تطاول کند فخور فخر کننده و نازنده بنعم دنیا بر اکفا
و اقران و چون محبت مال و عظم او در عیون مستلزم بخلست از حقوق واجبه از نجهة میفرماید که الذین یبخلون
یعنی خدای دوست نمیدارد انانرا که با وجود دنیا داری و محبة با جمیع اسباب دنیوی بخل میکنند و مال را در راه خدا صرف
نمیکنند و یأمرون الناس و با وجود بخل خود امر میکنند مردمانرا بالبخل بخیلی کردن و من یتول و هر که روی
بگرداند از انفاق اموال در مواضع مفروضه و اعراض از اوامر و نواهی آلهی و باز نه ایستد از نکلین شدن برفایت
و خوشحال گشتن بر وجود نعم عاجله و تکبر و بخل ورزیدن بسبب مال دنیوی فان الله هو الغنی بدرستی که خدای
اوست بی نیاز از و و انفاق او الحمید ستوده در ذات و صفات که تولی و اعراض مردمان او را ضرر نکنند

اجماعا نهی از بخل و تکبر بیان لطف خود میکند بر بندگان بقوله لقد ارسلنا رسلنا بدرستی که ما فرستادیم رسلنا فرستادگان
خود را یعنی ملایکه را بر پیغمبران بالبینات بحجتهای روشن بر وحدانیت ما یا معجزات همه برصدق دعوی نبوة یا بشرایع
واضح و انزلنا معهم الکتاب و فرو فرستادیم با ایشان کتابها را تا بآن حق از باطل متبین شود و صواب از خطا
تمیز کرده و متضمن احکام حلال و حرام بود چون توریة و انجیل و قرآن و المیزان و نیز فرستادیم با ایشان ترازو لیقوم
الناس تا قایم شوند مردمان بالقسط بعدل یعنی تا بآن تسویه حقوق کنند در میان یا در وقت معاملات و انزال
میزان در زمان نوح بود چنانکه در روایت آمده که جبرئیل میزانرا از آسمان فرود آورده و بنوح داد و فرمود قوم خود را امر کن
که بآن وزن اشیا کنند تا در میان ایشان ظلمی واقع نشود و بعدل و راستی قیام نمایند و نزد بعضی مراد بآن عدلست که سبب
انتظام امورست یا مراد نزول امرست بقیام نمودن بترازو که مستلزم استیفای حقوق مردمانست بعدل و انزلنا ر
الحدید و فرو فرستادیم آهن را با آدم و از ابن عباس مرویست که چون آدم از بهشت بدنیا آمد با او بود ابزار ابزر
دبنگ و سندان و نزد بعضی دیگر پنج چیز سندان و ابزار و بتک و کاز بزرگ و سوزن ابن عمر از حضرت رسالت روایت کرده که ابزر
خدای تعالی چهار چیز بابرکت از آسمان بزمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن و نزد بعضی انزلنا یعنی هیانا
یعنی مهیا ساختیم از برای آدمیان آهن را فیه بأس شدید در آهن کارزار سخت چه آلتها کردن کارزار
بکار آید همه از وی سازند خواه برای دفع دشمن چون سنان و نیزه و شمشیر و پیکان و خنجر و امثال آن و خواه برای حفظ نفس
چون زره و خود و جوشن و غیر آن و بیشتر مفسران برانند که مراد باین شمشیر است و در تفسیر اهل البیت آمده که مراد
ذو الفقارست که از آسمان نازل گشت برای رسول و آنحضرت آنرا بامیر المؤمنین داد تا بآن با دشمنان خدا قتال میکرد
و روایتی آنست که پیغمبران چوبی دو سر از درختی بگرفت بامیر المؤمنین داد و فرمود که باین جهاد کن و چون دو [illegible] گرفت
تیغی دو سر شد و بآن جهاد میکرد و دشمنان خدا را میکشت حاصل که در ضمن آن شقاق شدید با دشمنان و منافع
للناس و منفعتهای بسیارست از برای مردمان چه قوام صناعات و حرفت بآهن باز بسته است هیچ حرفت نیست که
آهن در وی دخل نداره و معظم نفع او آنست که کفار از شمشیر مسلمانان هراسان اند حاصل حق ارسال رسل فرمود تا حق
از باطل متمیز گردد و ترازو فرستاد که تا معاملات از وزن بر نهج راستی فیصل یابد و آهن فرستاد تا از و اعدای دین
منزجر گردد و نفع کلی از آن بمسلمانان رسد و لیعلم الله و تا بداند خدای من ینصره کسی را که یاری میدهد دین او را

و رسله و یاری میکنند فرستادگان خود را باستعمال اسلحه در جهاد یعنی تا علم او تعلق گیرد و وجود معلوم وی ظاهر گردد بوجود که
نصرة پیغمبر میدهد بالغیب در حالت غیبت پیغمبران یعنی در وقتی که پیغمبران حاضر نباشند ایشان نصرت دین کنند و دین
پیغمبران کوشش نمایند بر خلاف منافقان که در حضور پیغمبر مدد کاری مینمایند و در عقب پیغمبر مدد کار نیستند یا مومنان که یاری خدا
و پیغمبر میدهند در حالتی که بدلایل عقلیه و نقلیه تصدیق نموده اند بوحدانیة خدا بدون مشاهده آن ان الله قوی بدرستی که خدای
توانا است بهلاک گردانیدن بر دشمنان عزیز غالب بر همه بحکم و فرمان و احتیاج بنصرت هیچ ناصری ندارد و امر بجهاد بجهة
آنست که تا بندگان بآن منتفع شوند و مستوجب ثواب ابدی شوند در امتثال امر او و در آن چون نوح و ابراهیم افضل انبیا بودند
از حیثیة آنکه پدر پیغمبرانند و جمله انبیا از نسل ایشان پیدا شده اند از ینجهة بعد از ذکر ارسال رسل علی الاجمال تخصیص نمود ذکر ایشان
فرموده که ولقد ارسلنا و بتحقیق فرستادیم نوحا نوح نجی را بر بنی قابیل وابراهیم و ابراهیم را بنمرودیان وجعلنا نجی
و گردانیدیم یعنی بودیعت نهادیم فی ذریتهما در میان فرزندان ایشان النبوة پیغمبرانرا بطریق وحی والکتاب
و کتابی را که نامزد ایشان فمنهم پس بعضی از ذریه ایشان یا بعضی از امتان نوح و ابراهیم مهتد راه یافتگان اند از
طریق حق یعنی گرویده بانبیا و کتب ایشان وکثیر منهم و بسیاری از ایشان فاسقون بیرون رفتگان اند از طریق حق
یعنی نگرویده اند بکتب و رسل ثم قفینا پس از پی در آوردیم علی آثارهم بر اعقاب نوح و ابراهیم و امم ایشان
یا بر آثار نوح و ابراهیم و پیغمبرانی که معاصر ایشان بوده اند برسلنا فرستادگان خود را یعنی از پس نوح هود و صالح
و از عقب ابراهیم اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف را وقفینا و از پی در آوردیم این رسل را یعنی تمام کردیم بنی اسرائیل را
بعیسی ابن مریم بعیسی که پسر مریمست وآتیناه الانجیل و عطا کردیم او را کتاب انجیل وجعلنا و گردانیدیم
یعنی فرمودیم فی قلوب الذین اتبعوه در دلهای آنانکه پیروی کردند عیسی را یعنی حواریین رأفة مهربانی وضع
ورحمة و بخشایشی بر یکدیگر یعنی مشفق و مهربان گردانیدیم متابعان و خواص عیسی را بر یکدیگر با یکدیگر چنانکه ایشان را
بآن مامور گردانیدیم و ترغیب ایشان نمودیم در آن بوعده ثواب یا خلق آن فرمودیم در دلهای ایشان ورهبانیة
و طریقه رهبانیت را ابتدعوها بنو در آوردند و پیدا کردند آنرا از نزد خود رهبان کسیست که از ترسکاری و پرهیزکاری
بنهایت رسیده باشد مشتق از رهب یعنی خوف و خشیت و رهبان چونکه صیغه مبالغه است یعنی کمال حسنه و عبادت و
ریاضت و انقطاع از مردمان ما کتبناها علیهم ننوشته بودیم و فرض نکرده رهبانیة را بر ایشان بلکه ایشان

آنرا لازم نفس خود ساختند یعنی نکاح نا کردن و عبادت را لازم خود میکردند و سبب این چنان بود که بعضی از امت عیسی بعد از رفع وی
دست از احکام انجیل باز داشتند کافر شدند و جمعی که بر دین عیسی مانده بودند از میان ایشان فرار کردند و بکوهها مترهب
و متحصن شدند و صاحب کشاف آورده که جبابره بعد از عیسی بر مومنان مستولی شدند و سه بار ایشان در مقام مقاتله و
محاربه در آمدند و بسیاری از ایشانرا بقتل رسانیدند و اندکی که باقی ماندند در کوهها مترهب شدند و با خلاص تمام بعبادت
مشغول گشتند و اشتغال نمودند و مشقتها و ریاضتهای عظیم از ترک مطعوم و مشروب و لباس و نکاح لازم خود ساختند و حال آنکه این
رهبانیة بر ایشان فرض نشده بود الا ابتغاء رضوان الله لیکن ایشان ابتداع آن کردند بجهت طلب خشنودی خدا
عبدالله مسعود روایت کند که روزی ردیف رسول خدا بودم مرا گفت دانی که ابتداع رهبانیة ترسایان چگونه بود گفتم
الله و رسوله اعلم فرمود بعد از عیسی پیغمبر جبابره زمان و گردنکشان معاصی و فسق را آشکارا کردند و مومنان ایشانرا زجر
کردند و منزجر نگشتند و با ایشان سه مرتبه جهاد کردند تا بسیاری از اهل ایمان کشته گشتند و معدودی چند که ماندند گفتند بعبادت
خدا اشتغال مینماییم تا پیغمبر تا که محمد آخر الزمان که عیسی وعده داده است مبعوث شود و چون من مبعوث شدم بعضی بمن
ایمان آوردند و بعضی بمن کافر شدند چنانکه میفرماید که فما رعوها پس رعایة نکردند و نگاه نداشتند بعد ایشان
رهبانیة را حق رعایتها همچنانکه سزاوار نگهداشت آن بود بلکه بتثلیث قایل گشته محمد را آنرا منکر شدند و اندکی از ایشان
از منهج متابعت مسیح منحرف نشده حضرت رسالت صلعم دریافتند و بدو اسلام آوردند و بشرف متابعت سید انام سرافراز متابعة
گشتند و گویند که معنی آنست که نذری که در رهبانیة کرده بودند رعایت نکردند و وفا بآن ننمودند بلکه در آن تقصیر کردند
ایمان ثابت قدم شدند و مقبول الملت آنکه در حق ایشان خبر داده فآتینا الذین آمنوا پس دادیم آنانرا که ایمان
آورده بودند منهم از جماعت رهبانیان بحضرت رسالت اجرهم مزد ایشانرا که ثواب بسیار و کرامت بیشمار است و
کثیر منهم و بسیاری از ترسایان فاسقون بیرون آمدگان اند از دایره ایمان و نیز از ابن مسعود روایتست که روزی
نزد رسول بر نشستم فرمود یا ابن مسعود جماعتی که پیش از شما بودند بهفتاد و دو فرقه شدند و یک فرقه از ایشان ناجی شدند و
باقی هلاک گشتند یکی از آن فرقه بودند که با جبابره مقاتله کردند بر دین عیسی و فرقه دیگر آنها بود که طاقة نداشتند و در بلاد
متهی شدند و مترهب گشتند و ایشان اند که حق تعالی در حق ایشان فرموده که ورهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم بعد از آن
فرمود هر که بمن ایمان آورد و تصدیق من نمود و تابع من شد رعایة رهبانیة کرده و هر که ایمان نیاورد از جمله هالکان

وخاسرالصیبر فرمود که لا رهبانیة فی الاسلام یعنی رهبانیت نیست در اسلام بلکه رهبانیة امت من هجرت و جهاد و نماز و روزه و زکوة
و حج و تکبیر گفتن بر بلندیها در حین احرام و بعد از احوال حواریین خطاب میکند با اهل کتاب که ایمان آورده بودند و بغیر ایشان که
یا ایها الذین امنوا ای آنانکه گرویده اید برسولان گذشته اتقوا الله بترسید از خدای وآمنوا برسوله و ایمان
آورید بفرستاده او که محمد است یؤتکم تا بدهد شمارا کفلین من رحمته دو نصیب از بخشایش خود یکی برای ایمان بانبیای
گذشته و دیگری برای ایمان بمحمد ویجعل لکم و تا بگرداند یعنی مقرر کند برای شما نورا تمشون به روشنی که بروید
بدان و بر صراط بگذرید و بهشت رسید ویغفر لکم و تا بیامرزد برای شما گناهان سابقه شما را از کفر و معاصی والله غفور
و خدای آمرزنده است مومنان را رحیم مهربان برایشان و در تفسیر اهل البیت آورده که مراد بکفلین حسن و حسین اند و نور
علی ابن ابی طالب یعنی ایمان آرید برسول خدا تا الله سبحانه شفاعت حسن و حسین که ... بنور علی ابن ابی طالب از صراط
بگذرد و از سعید بن جبیر و غیر مرویست که حضرت رسالت جعفر ابن ابی طالب را با هفتاد سوار بجانب نجاشی فرستاد تا او را بدین اسلام دعوت
کند جعفر بجانب او رفت و او را بدین اسلام ترغیب نمود اجابت دعوت کرده اسلام آورد و جمعی کسی از اهل مملکت او که ایمان
آورده بودند از و اذن طلبیدند که بشرف صحبت حضرت رسالت مشرف شوند وی ایشانرا اذن داد و با جعفر بمدینه آمدند در وقتی
که آنحضرت بتهیه جنگ احد مشغول و چون فقر و فقد اسباب قتال از ایشان مشاهده کردند از جناب نبوة مآب اذن طلبیده
که مراجعت کنند و اموال خود را آورده بمسلمانان صرف کنند حضرت رخصت ایشان نموده و معاودت نمودند و اموال خود را
آورده با اهل اسلام قسمت کردند حق تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد که الذین آتیناهم تا اولئک پس اهل کتاب بعد از استماع
یؤتون اجرهم مرتین فخر کردند بر اهل اسلام که هر که ایمان بکتاب ما و بکتاب شما دارد او را دو اجر است و اما آنکه ایمان بکتاب
شما دارد و بکتاب ما ایمان ندارد او را یک اجر بیش نیست پس چگونه شما را مزیة فضل است بلکه ما بسبب فضل مزیت ... ایم
حق تعالی این آیه فرستاد که ای آنکسانی که ایمان آورده از خدا بترسید و در ایمان آوردن بمحمد ثابت قدم باشید تا خدای به
شما آنچه وعده داده است بمومنان اهل کتاب از عطای کفلین یعنی او شما کمتر از ایشان نکرده اند که شما ... قول
لا نفرق بین احد من رسله فرموده که لئلا یعلم اهل الکتاب یعنی خدای مومنان را دو بخشش و نور و مغفرة میدهد تا بدانند
... اهل کتاب الا یقدرون که بتحقیق و یقین قادر نیستند علی شیء من فضل الله بر چیزی از فضل خدا یعنی از آن
... ایمان ... ایشان باین سعادت مستعد نشده اند پس از این عطیات محروم باشند وان الفضل

بید الله و بر آنند که بهر کسی و هر کسی که ... ثواب ... قدرة خلاصت یؤتیه میدهد آن را من یشاء هر کرا
بخواهد و مصلحت اقتضا کند والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرگ یعنی مالک نعمت تام و عطای ... کلام
فرا رسیده بخواص و عوام و از مجاهد منقولست که اهل کتاب میگفتند که نزدیک شده که پیغمبری پیدا شود که حد زنند و دستها
و پایها قطع کنند و زعم ایشان آن بود که این پیغمبر از ایشان خواهد بود و چون از میان عرب بیرون آمد بر وی حسد بردند و بوی ایمان
نیاوردند حق تعالی آیه لئلا یعلم فرستاد یعنی تا بدانند که کرامت نبوة و عصمت و منصب رسالت که اختصاص یافته در ...
ایشان نیست تا هر که مدعای ایشان باشد دهند سورة المجادله ... الی ابی بن کعب ... بر و ناقی
نمود و با او مجادله نتوانند و در چشم مردم معتبر و موقر باشند و باید دانست که چون حق تعالی اختتام سورة الحدید
بذکر فضل خود کرده بر بندگان افتتاح این سوره نیز نموده بیان فضل خود در اجابة دعوات و فرموده بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که روزی خوله بنت ثعلبه که از انصار بود و از قوم خزرج نماز میکرد و چون حسن الجسم بود
شوهرش اوس بن صامت در عبادت در حال رکوع و سجود در و نگاه میکرد و شهوت بر وی غالب شد و چون از نماز فارغ
شد خواست تا با وی خلوت کند و بجهت مانعی از استمتاع امتناع نمود اوس چونکه از خفت عقل خالی نبود از این معنی
در غضب شد و او را گفت انت علی کظهر امی تو بر من چون پشت مادر منی و این را ظهار گویند و متضمن حرمت ...
... که کفارت بدهند و در جاهلیت طلاق بظهار و ایلا واقع میشده و اوس بعد از این تعبیر لفظی پشیمان شده و خوله گفت
گمان من چنانست که تو بر من حرامی خوله گفت از رسول استفسار این معنی کن گفت مرا حیا مانع میشود پس خوله
بجانب جناب نبوت مآب آمده در حینی که عایشه سر آنحضرت می شست و گفت یا رسول الله اوس وقتی که مرا در نکاح خود
در آورد جوان بودم و خداوند مال و عشیرت بسیار و الحال که مال مرا خورده و فرزندان بسیار از من آورده و جمیع ...
... شب پیری ... شده و اهل من از من متفرق شده ... که فرزندان چه چاره کنم
اگر با او گذارم ضایع شوند و اگر نزد خود نگاه دارم بسبب جوع هلاک شوند و حال از ظهار نادم گشته آیا در این باب
هیچ تدبیری هست که موجب اجتماع ما و صله ... حضرت فرمود که گمان من آنست که تو بر او حرام شده خوله از کثرت اطفال
خوردی ... و مفارقت اوس که مدت مدید انیس بود و بغایت غمناک شده دیگر باره بحضرت پیغمبر اعادت آن کلام نمود همان
جواب شنید گفت پس شکایت ... خود بخدا عرض میکنم رسول فرمود ... شرع ... خدای ...

الا ان حزب الله هم المفلحون

از پیغمبر روایت کنند که هر که سوره المجادله تلاوت کند در روز قیامت
... او ثبت کنند ... از حزب خدا است ح

تو چیزی نفرستاده هرگاه که گفتی برو وا می گفتی شکایة فاقه و شدة حال و تنهایی خود را بخدا رفع میکنم پس روی نیاز بآسمان کرده
گفت اللهم انی اشکو الیک فاقتی و وحدتی فانزل علی لسان نبیک ما فیه خلاصی و راحتی یعنی بار خدایا بدرویشی و بی‌کسی من
نظر فرما و آنچه صلاح و راحت منست در آن به پیغمبر خود اخبار نما این میگفت و عایشه رسول را سر میشست پس دیگر بار بار رسول گفت
یا رسول الله در کار من فکری کن و بر حال من رحمی کن عایشه گفت مجادله و الحاح را واگذار و کوتاه کن که وحی بر رسول نازل شد
و علامات وحی آنحضرت آن بود که در آن وقت مانند خواب او را عارض میشد چون عایشه نیمه سر آنحضرت بشست با خود آمد
خوله را گفت شوهر خود را حاضر کن بعد از آن این چهار آیه تلاوت فرمود که قد سمع الله بتحقیق که شنود خدا قول
التی تجادلک سخن آن زن را که مجادله میکرد با تو فی زوجها در کار شوهر خود و تشتکی الی الله و شکایت خود را میبرد
بخدا والله یسمع و خدای میشنود تحاورکما مراجعت کلام شما و مخاطبه در خطاب یعنی باز گردانیدن سخن یکدیگر را
و جواب یکدیگر را گفتن در باب ظهار که تو میگفتی با آن زن که بر شوهر خود حرامی و وی میگفت مرا طلاق نداده ان الله سمیع
بدرستی که خدا شنوا است اقوال مردم را بصیر بینا باحوال ایشان مرویست که چون عایشه این آیه بشنید گفت تبارک الذی
الخدایی که هیچ آوازی بروی پوشیده نیست و بعد از آن در حکم ظهار میفرماید که الذین یظاهرون منکم آنانکه ظهار کنند از شما
من نسائهم از زنان خود یعنی بزن خود گویند که تو بر من چون پشت مادر منی ما هن امهاتهم نیستند آن زنان در حقیقت
امهاتهم مادران ایشان چه میان آن زنان و مادران مباینتی عظیم است بگفتن کلمه مادر ایشان نمیشوند ان امهاتهم
نیستند مادران ایشان الا اللائی ولدنهم مگر زنانی که زاده اند ایشان را پس در حرمت مشابه ایشان نیستند
مگر زنانی که در حق ملحق بایشان گردانیده از ازواج نبی و مرضعات بشبهه مذکوره بروجه مادر نمیشوند و انهم و بدرستی که
مردان ظهار گوینده لیقولون هر آینه بگویند منکرا من القول انکار کرده شده از سخن یعنی سخن ناشناخته و نادرستی
در شرع چه احکام شرعیه منکر آنست و زورا و دروغ و باطل و منحرف از حق زیرا که هرگز زوجه مادر نباشد و ان الله لعفو
و بدرستی که خدای عفو کننده گناه و توبه کنندگان را از ستقول غفور آمرزنده مر ایشان را بایجاب کفاره و احکام متعلقه درین
باب و مسایل متنوعه بران حواله بمنهج الصادقین است و بعد از بیان ظهار و تبیین حکم آن میفرماید که و الذین یظاهرون
و آنانکه در جاهلیة عادة ایشان آن بود که ظهار کرده باشند من نسائهم پس آنرا قطع نمایند باسلام ثم یعودون — از زنان خود
بعد از آن باز گردند لما قالوا بسوی آنچه گفته یعنی بار دیگر آنرا اعاده نمایند در زمان اسلام فتحریر رقبة پس بر ایشان است

آزاد کردن بنده و میتواند بود که مراد بالذین اهل ایمان باشند و مراد بعود رجوع از آن برد جهة تدارک و معنی آنکه مؤمنانی که ظهار
کنند از زنان خود و بعد از آن باز گردند بتدارک و تلافی آنچه آن قول مقتضی آن بوده و بنقض آن میل نمایند پس بر ایشانست آزاد
کردن بنده و بنا بر آنست که مراد بعود اراده وطی است با نقض قول ظهار چه وطی و ابطال قول ظهار هیچکدام جایز نیست مگر
بعد از کفارت و جمیع علمای ما قایلند بشرطیة ایمان در آن بنده یا در حکم ایمان از اطفال مؤمنین و آزاد کردن چنین بنده را
من قبل ان یتماسا پیش از آنکه مس یکدیگر کنند مرد مظاهر و زن مظاهر منها تمتع گیرند از هم مراد از مس جماع است
ذلکم این حکم بکفاره که مامور شده بدان توعظون به پند داده میشوید بدان تا باز ایستید تلفظ باین لفظ منکر والله
بما تعملون و خدای بآنچه میکنید خبیر داناست و بر وی پوشیده و پنهان نیست وجوب آزاد کردن بنده در حین قدرت
مرد مظاهر است بر آن فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده فصیام شهرین متتابعین پس بروی لازم است داشتن
دو ماه پی در پی یعنی اول بماه دیگر پس اگر یکماه و دیگر روزی از دیگری روزه بدارد بعد از آن باقی را متفرق میتواند که روزه بدارد
و این دو ماه روزه میباید داشت من قبل ان یتماسا پیش از آنکه یکدیگر را مس کنند بمباشرت فمن لم یستطع پس هر که
نتواند روزه داشتن بر طریق مذکور بجهة مرض یا کبر سن فاطعام ستین مسکینا پس بر وی است طعام دادن شصت
مسکین هر مسکینی را نصف صاع از غالب قوة و اگر قادر نباشد مدی از آن بدهد ذلک لتؤمنوا فرض کرده خدا این
بیان یا تعلیم احکام تا تصدیق کنید بالله و رسوله بخدا و فرستاده او و در قبایل شرایع وی و ترک آنچه بر بوده
در زمان جاهلیة خود و تلک این حکمها حدود الله حدهای خداست که از آن در نتوان رفت و للکافرین
و مر ناگرویدگان است که قبول حدود الهی نکنند عذاب الیم عذابی دردناک است در آورده اند که بعد از نزول این آیة
حضرت رسالت اوس را مخیر ساخت میان طلاق و امساک وی اوس امساک اختیار کرد آنحضرت فرمود که بجهة
کفارة آن رقبه آزاد کن گفت غیر ازین رقبه رقبه ندارم و اشاره بگردن کرد رسول فرمود رقبه بخر گفت یا رسول الله مال
اندک است و رقبه گران بها فرمود که میتوانی دو ماه پی در پی روزه بداری گفت طاقت آن ندارم زیرا که اگر هر روزی دو بار طعام
نخورم رگهای چشم و چشمم تاریک میگردد فرمود میتوانی که شصت مسکین را طعام بدهی گفت لا والله و ازین دیار هیچکس
درویش تر از خود نمی بینم پس حضرت از مال زکوة پانزده صاع جو بوی داد و او را گفت تا باهل استحقاق رساند گفت یا رسول الله
فقره و فاقه من بیش از آن جماعتست که این را بایشان دفع کرد حضرت تبسم فرمود و او را امر کرد باستغفار و بعد از آن

بهم مواصلت داد و این کلام دالست برانکه در حین عجز از کفارت ثلثه استغفار کافیست و این موافق مذهبست
و منقول از صادق ع و بعد از بیان حدود و ظهار انذار کسانی میفرماید که از حدود شرع تعدی مینمایند بقوله اِنَّ
اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی که آنانکه یُحَادُّوْنَ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهٗ سعاف و خلاف میکنند با خدا و رسول او و او امر و نواهی
است نه اینکه حدها داده اختیار یکی حدود میکنند که غیر حدود دیشان باشد کُبِتُوْا نکونسار و خوار کرده شوند کما
کُبِتَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ چنانکه ذلیل و خوار کردانیده شدند انانکه پیش از ایشان بودند از کفار یعنی
همچنانکه امم ماضیه که اعدای رسل بودند هلاک کردانیده شدند و بعذاب الهی کرفتار شدند ایشان نیز بهلاک
دنیوی و اخروی کرفتار شوند وَ قَدْ اَنْزَلْنَآ و بتحقیق که فرستادیم اٰیٰتٍۢ بَیِّنٰتٍ آیتهای روشن که قرآن است
و سایر معجزات داله بر صدق نبوت حضرت رسالت وَ لِلْکٰفِرِیْنَ و مر کافران راست در دنیا عَذَابٌ مُّهِیْنٌ
عذابی خوار کننده و رسوا سازنده که عزت و تکبر ایشان را درهم شکند از قتل و سبی یا مر ایشان را یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِیْعًا همه
ایشان را که یکی غیر مبعوث نماند فَیُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد خدای ایشان را برروش الاشهاد بِمَا عَمِلُوْا بانچه کرده بودند
تشهیر حال ایشان و توبیخ و تخجیل ایشان و تعزیر عذاب ایشان از اسباب خجالت و رسوایی بمیان آن کند که
هر چه ناکرده و نخ روند اَحْصٰىهُ اللّٰهُ شمرده و نکاه داشته باشد خدای عمل ایشان را و بعموم علم خود احاطه
جمیع عدد اعمال ایشان نموده که هیچ چیز از ان از علم او غایب وَ نَسُوْهُ و فراموش کرده باشند ایشان را بجهت کثرت
آن یا تهاون نمودن بان وَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ و خدای بر همه چیز از اعمال و احوال بندکان شَهِیْدٌ حاضرست
یعنی عالم بجمیع آن پس همه را بر وفق عمل مکافات دهد در کشاف آورده که روزی ربیعه بن عمرو حبیب برادر
او با صفوان بن امیه مکالمه میکردند یکی کفت آیا خدا میداند آنچه ما میکوییم دیکری کفت بعضی را میداند و بعضی را نه
ثالث کفت که بعضی را میداند همه را نیز میداند زیرا که مانعی نمیدارد در دانستن چه او عالم بالذاتست پس علم او
همه معلوم خواهد بود آیه آمد که اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ آیا نه دانستی آنرا که خدای یَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ میداند هر چه
در آسمانها است از ملایکه و نجوم و ارواح و غیر آن وَ مَا فِی الْاَرْضِ و هر چه در زمین است از معدنیات و حیوانات و سایر
جمادات مَا یَكُوْنُ مِنْ نَّجْوٰى ثَلٰثَةٍ نباشد یعنی واقع نشود در راز کفتن سه کس اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ
مکر که خدای چهارم ایشان است و معاینه او بان راز یعنی علم او دقیق آنها است و محیط و مطلع بر ایشان

وَ لَا خَمْسَةٍ و نه راز کفتن اِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ مکر او ششم ایشان است یعنی به نشن دهنش خود در آن
نجوای ایشان مستثنی ساخته وَ لَآ اَدْنٰى مِنْ ذٰلِكَ و نه کمتر از این عدد وَ لَآ اَكْثَرَ و نه بیشتر از پنج کس
اِلَّا هُوَ مَعَهُمْ مکر که او با ایشان است بعلم خود با هر چیزی که در میان ایشان جاری میشود اَیْنَ مَا كَانُوْا هر جا که
باشند خواه در اقطار سموات و خواه در نواحی زمین زیرا که علم او باشیا مکانی نیست با اختلاف امکنه تفاوت کند
ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوْا بانچه کرده اند در یَوْمَ الْقِیٰمَةِ در روز رستخیز بجهت تفضیح و
تشهیر ایشان و تقریر آنچه مستحق آنند از جزای اعمال اِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَیْءٍ بدرستی که خدای بر همه چیزی از افعال
و کردار عَلِیْمٌ داناست چه علم او با همه معلومات یکسان است پس حالات اهل آسمان چنان داند که حالات اهل زمین
و علم او بخفیات امور بران وجه احاطه کرده است که بجلیات او تخصیص عدد این بر کنجه تخصوص واقع است یعنی
کس اند چنانکه کذشت یا بجهت آنکه خدای وتر است و مجمع تراست و ثلثه اول او تار است از ابن عباس روایتست که
جهودان و منافقان را عادت بودی که چون پیغمبر سریه فرستادی و خبر ایشان دیر تر آمدی بر سر راه مومنان یا نزدیک
ایشان نشستندی و با یکدیگر راز کفتندی و بکوشه چشم بدانها که درمیان آن سریه قومی داشتندی نکاه و رمز و غمزه
درمیان آوردندی مومنان در کمان افتادندی که مکر آن لشکر را کاری افتاده از غزو و هزیمت و موت و جراحت اند و ملک غنیمه
این خبر بحضرت رسالت رسید ایشان را از آن نهی فرمود ایشان دو سه روزی اجابت کردند و دیگر باره بهمان منوال بمناجی
مشغول شدند آیه آمد که اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نکری اِلَى الَّذِیْنَ بسوی آنانکه نُهُوْا بازداشته شدند عَنِ النَّجْوٰى
از راز کفتن با یکدیگر یعنی ایشان را نهی کردند از آن ثُمَّ یَعُوْدُوْنَ پس باز کردند لِمَا نُهُوْا عَنْهُ در آن چیزی که نهی کرده
شدند از آن وَ یَتَنٰجَوْنَ و راز میکویند از روی عناد و ستیزه بِالْاِثْمِ بانچه ایشان را از اثم مبالغه اند در از کناه
و غیر ایشان وَ الْعُدْوَانِ و تعدی نمودن و ظلم کردن در حق اهل ایمان که آن اندوهناک ساختن ایشان است وَ
مَعْصِیَتِ الرَّسُوْلِ و نافرمانی پیغمبر و بکدیکر وصیت کردن بمخالفت قول او و باک نداشتن از کلام آورده اند که
یهود نزد پیغمبر آمدندی و میکفتند السام علیک و سام در لغت ایشان بمعنی موتست یا قتل با شمشیر و آن حضرت فرمود
که علیکم روزی نزد آن حضرت آمدند همین کفتند عایشه شنید کفت بر شما باد سام یعنی مرک و دور دوم خشم خدا
و دوری از رحمت خدا و نزدیکی بعذاب خدا پیغمبر فرمود ای عایشه آهسته باش و نرم خوی باش که خدا رفق را دوست میدارد

عایشه گفت یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتند فرمود مگر نشنیدی که من رد کردم سخن ایشان را بر ایشان و گفتم بر شما باد هر چه میگفتید
کلام من در باب ایشان مستجابست نه از ایشان در باره من پس حق تعالی این آیه فرستاد که وَاِذَا جَاءُوكَ و چون بیایند جهودان بسوی تو
حَيَّوْكَ تحیت گویند ترا بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ بانچه که تحیت نگفت ترا بآن خدای یعنی خدا ترا گفت که سلام علی عباده الذین
اصطفی و ایشان میگویند السام علیک وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ و میگویند در میان یکدیگر لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ چرا عذاب نمیکند خدای ما را
بِمَا نَقُولُ بانچه میگوییم نسبت به پیغمبر او یعنی اگر نبی بودی ما بایستی که بدین اهانت که بوی میرسانیدیم خدای ما را عذاب کردی حق تعالی
در جواب ایشان میفرماید حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ بس است ایشانرا دوزخ از برای عذاب يَصْلَوْنَهَا در آیند در آن فَبِئْسَ الْمَصِيرُ
پس بد جای بازگشتنست دوزخ چه آن متضمن انواع عذاب و نکال است بعد از آن مؤمنانرا از نجوی نهی میکند که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید إِذَا تَنَاجَيْتُمْ چون راز گویید با یکدیگر فَلَا تَتَنَاجَوْا پس راز مگویید بِالْإِثْمِ وَالْعُدْ
وَانِ بگناه و تعدی و بیداد وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ و نافرمانی رسول چنانچه منافقان و جهودان میگویند با یکدیگر خطاب با منافقانست
نسبت بمنافقان یعنی کسانی بظاهر معترفید بایمان آوردن چون راز گویید چنان مگویید که جهودان میگویند وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ
وَالتَّقْوَى و راز گویید بنیکوکاری و پرهیزکاری از آنچه خیر مؤمنان در آن باشد و موجب معصیت رسول نباشد وَاتَّقُوا اللَّهَ
و بترسید از خدای در کاری که الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ که شما بسوی آن حشر کرده خواهید شد و شما را بر کردارها جزا خواهد داد آنخدای
إِنَّمَا النَّجْوَى جز این نیست که آن راز گفتن باثم و تعدی و عصیان مِنَ الشَّيْطَانِ از وسوسه شیطانست که آنرا در نظر شما
می‌آراید و شما را بدان میدارد و وسوسه میکند لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا تا اندوهناک گرداند مؤمنانرا وَلَيْسَ و نیست
شیطان یا تناجی ایشان بِضَارِّهِمْ شَيْئًا ضرر رساننده مؤمنان بچیزی إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بفرمان خدا و مشیت او و مصلحت او
که ضرری و حادثه از مرگ و غیر آن باقارب و خویشان ایشان رسد بانوجه که در غزا مغلوب شوند و نزد اتصال موت بر ایشان
مقتضی گردد و موجب حزن مؤمنان شود و گویند اذن بمعنی علم است یعنی که بدانش خدای بوقوع پیوسته بر ایشان که موجب حزن
شماست وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ پس باید که توکل کنند مؤمنان و مهم خود را با حق گذارند
و از راز گفتن جهود و منافق که کردار ایشانرا اعتباری نیست باک ندارند ابن مسعود از پیغمبر صلعم روایت کرده که هرگاه شما سه کس
باشید پس باید که دو کس راز نگویند بدون صاحب خود که شخص سیمین است چه آن موجب حزن و اندوه او میشود و اگر جمعی
باشند باکی نیست راز گفتن سه راست جهت آنکه آن دو کس بواد ارند که از هر یکی از ایشان پوشیده میکرد اند از قتاده

نقلست که اصحاب حضرت رسالت بجهت مجلس یکدیگر رغبت مینمودند و هر گاه میدیدند که کسی اراده نشستن دارد او را جای نمیدادند
روز جمعه در صفه مسجد نشسته بود و آنجا چندان وسعتی نه که جمعی از اهل بدر که از جمله ایشان ثابت بن قیس بن شماس بود در مجلس
حضرت آمدند و دیدند که اصحاب گرداگرد آنحضرت فرا گرفته بودند گفتند السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته حضرت جواب
سلام ایشان باز داد پس سلام بر اصحاب کردند ایشان نیز جواب دادند و چون جای خالی ندیدند در میان مسجد بر پای ایستادند
و انتظار میکشیدند که ایشانرا جای دهند کسی ایشانرا جای نداد و حضرت اصحاب بدر را دوست میداشتی بجهت سبقت ایمان
و علم ایشان چون دید که مجلس ایشانرا جای نمیدهند این حال بر وی شاق آمد فرمود که ای فلان و فلان ایشان از روی کراهت
برخاستند و با اهل بدر جای را گذاشتند منافقان مجال یافته درین باب آغاز کنایه و شکایت کردند و گفتند که شما میگویید که صاحب
عدالتست و حال آنکه جمعی سابق را برخیزانید و جای مسبوق را بجای ایشان مخالف عدالتست و نه هستند که در نفس الامر سبقت با ایمان
و علم است با شتیاق قبلش و حضرت عزت صواب پیغمبر خود کرده آیه فرستاد که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید
بخدا و رسول إِذَا قِيلَ لَكُمْ هرگاه گفته شود در شما را تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ جای فراخ کنید از برای یکدیگر در نشستن مراد از
جنس مجالست و عالم که مجالس جمع آنده دال است برین و گویند مراد مرکز غزاست که قعود مقاعد للقتال حاصل که هرگاه شما را
گویند فراخ سازید مجلسهای ذکر یا تلاوه یا نماز یا جای حرب را فَافْسَحُوا پس جای گشاده کنید بر مردم يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ
تا گشاده گرداند خدای برای شما در قبر یا در بهشت منزلهای یا وسعت یاد دلهای شما را منشرح گرداند یا بازار از مضایق و زحام
یا هر چیزی که در آن اراده فسح داشته باشید از مکان و انشراح صدور و غیر آن در موضع آورده که جمعی در مجلس پیغمبری نشسته
و چون یکی از ایشان بمهمی بیرون میطلبیده تنگ استی که برخیزد هم یک از ایشان خواستی که او کسی بنشسته کو از مجلس
بیرون آید آیه آمد که وَإِذَا قِيلَ و چون گویند شما را ای اهل ایمان انْشُزُوا برخیزید فَانْشُزُوا پس برخیزید و در بعضی
تفاسیر مذکور است که معنی آیه آنست که چون ندا کنند که برخیزید بشتابید بنماز جمعه پس برخیزید و بشتابید بنماز يَرْفَعِ اللَّهُ
تا بردارد خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که گرویده اند از شما بسبب امتثال اوامر خدا و رسول وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
و آنانرا که داده شده اند علم باحکام شرایع ایمان دَرَجَاتٍ درجهای ارجمند و مرتبهای بلند و تخصیص اهل علم بذکر
با آنکه از جمله مؤمنانند بجهت زیادتی اختصاص ایشانست برفع درجات از قبیل ملائکه و کتبه و رسله و جبرئیل و میکائیل پس
گویا که حق فرموده که یرفع المؤمنین خصوصا العالمین درجات یعنی بلند کرد ان درجات مؤمنان را بنصرت و حسن ذکر

در دنیا و باعطای غرف جنان در عقبی خصوصا اهل علم را که درجات ایشان را بلند گردانید از درجات مومنان که بی علم باشند
پس مومن عالم افضل باشد از مومن بی علم فلهذا آنحضرت رسالت پناه صلعم اهل علم را مقدم میداشتند بر غیر ایشان و مروی است که عبدالله
مسعود چون این آیه میخواند میگفت بفهمید این آیه را و رغبت کنید در علم و از آنحضرت رسالت منقولست که فضل عالم بر عابد چون
فضل ماه بدر است بر سایر ستارگان و نیز فرموده که روز قیامت سه کس را رخصت شفاعت دهند انبیا را بعد از آن علما را
و بعد از آن شهدا را پس چه بزرگ مرتبه علمست که مابین نبوت و شهادتست و افضلیت علما از شهدا ازین حدیث نیز معلوم
توان کرد که مداد العلماء افضل من دماء الشهداء یعنی مداد عالمان فاضلتر است از خونهای شهیدان و نیز فرموده که
فضل عالم بر سایر مردمان همچو فضل منست بر ادنای ایشان و از ابن عباس مرویست که علما را هفتصد درجه است بالای
درجات مومنان که میان هر درجه پانصد ساله راه است و از ابی ذر نقلست که حاضر شدن در مجلس عالم افضل است از هزار وابو ذر
رکعت نماز گذاردن و عیادت هزار مریض کردن و بر هزار جنازه حاضر شدن گفتند یا رسول الله از قرائت قرآن
نیز افضل فرمود قرائت قرآن نفع نمیدهد مگر بعلم و نیز از ابن عباس مرویست که سلیمان بن داود علیه السلام را مخیر ساختند میان
علم و ملک وی اختیار علم کرد پس ببرکت و میمنت علم مال و ملک را ارزانی داشتند و نیز آنحضرت فرمود که من عالم
عالمانم و سید ایشانم ابو عبدالله بابلی از آنحضرت نقل کرده که صلوات میفرستند ملایکه و جمیع اهل آسمان و زمین تا
آنکه مورچها در سوراخ خود و ماهیان در آب بر کسی که مردمان را تعلیم میدهد بامور خیر و نیز فرموده که هر که بطلب علم در راهی
رود خدای تعالی راه جنت را باو نماید و نیز در رفتن مومن در طلب علم ملایکه اجنحه خود را بگسترانند تا او پا بر آنجا بنهد و میروند جمیع
اهل آسمان و زمین برای او استغفار کنند حتی ماهیان در آب و نیز از و ماثور است که هر که مسئله را تعلیم کند خدای تعالی
در روز قیامت هزار قلاده نور در گردن او بیاویزد و هزار گناه او را بیامرزد و هزار شهر در بهشت از برای او بنا کند
و بعدد هر مویی که بر بدن اوست حجی و عمره برای او بنویسند و از امیر المومنین علیه السلام منقولست که علم بهتر از مال است زیرا که علم نگهبان از مال
تست و تو نگهبان مالی و این دو بیت از و منقولست شعر رضینا قسمة الجبار فینا ٭ لنا علم و للاعداء مال ٭ فان المال یفنی عن قریب
وان العلم باق لا یزال ٭ و در فضیلت علم همین قدر کافیست که حق تعالی خطاب فرمود بحبیب خود که قل رب زدنی علما و از کلام
بعضی حکماست که چه چیز را دریابد آنکس که علم از و فوت شود و چه چیز فوت کند آنکس که علم را دریابد و در کشف الاسرار آورده
از ابن منصور روایتست که گفت اوزاعی را در خواب دیدم گفتم خبر ده مرا از عملی که بهترین اعمالست تا بآن متقرب شوم بحضرت

گفت درجه بلندتر از درجه علما ندیدم و از گذشتن ایشان درجه انبیا و شهیدان و از اینجا معلوم شد که علمای دین هم در دنیا بزرگی
و شرف دارند و اینها اختصاص دارند هم در عقبی و درجه و مرتبه مرا فقرا اصفیا والله بما تعملون خبیر و خدای بآنچه شما میکنید از
از افعال و اقوال خبیر و داناست پس همه را از وفق عمل جزا خواهد داد از ابن عباس و مقاتل منقولست که مردمان بسیار نزد
سید مختار تردد میکردند و سوال بسیار از آنحضرت میکردند تا آنکه موجب ملال آنحضرت میشد و در مجلس میگفتند و اغنیا
خلق عظیم آنحضرت بود منع ایشان نمینمود و از جوانب اغنیا می آمدند و صحبت طویل با آنحضرت میداشتند و بجهة کثرت ایشان
جای فقرا اصحابه در مجلس نمیبود و ازین حیثیت نیز آنحضرت کراهت داشتی و اظهار آن نکردی حق تعالی خواست که غبار
ازین مشقت و ملال برطرف سازد و آن کثرت را تخفیف نماید این آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید
اذا ناجیتم الرسول هرگاه خواهید که راز گویید با رسول خدای فقدموا پس پیش دارید بین یدی نجویکم
نزد اراده راز گفتن خود صدقة صدقه دادن بمستحقان ذلک این صدقه دادن قبل از نجوی خیر لکم بهتر است
شما را در دین و اطهر و پاکیزه تر برای آنکه بآن از گناهان پاک شوید علی ابن علقمه از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده که
چون این آیه نازل شد و حضرت بر اصحاب [illegible] اند همه مردم از نزد وی پراکنده شدند و رسول را تنها گذاشتند و این حال
از عوام بخلوت مبدل گشت و رسول صلعم مرا طلبید و فرمود چه مصلحت میبینی که تعیین نمایم که هر یک مردمان یک دینار صدقه دهند
گفتم یا رسول الله طاقت این ندارند فرمود پس چه چیز گفتم حبه یا شعیره از دینار فرمود انک لزهید حظ تو از دنیا
اندکست پس این حال بر ایشان دشوار آمده فقیر [illegible] بجهة بخل ترک ملازمت رسول کردند و من چون از مال دنیا یک دینار داشتم
آنرا به ده درهم کردم و هر روزی درهمی صدقه میدادم و با رسول راز میگفتم و مسایل میپرسیدم و در خلوت با وحدت تحصیل
اسرار علوم و [illegible] میشدم و در کشاف آورده که عبدالله عمر از پدر خود روایت کرده که او گفت علی سه چیز داده که اگر یکی از آن
داشتمی مرا دوست تر بودی از شتران سرخ موی یکی تزویج فاطمه زهرا دوم اعطای رایت بوی در روز خیبر و ورود این
در حق او که لاعطین الرایة غدا یحب الله ورسوله [illegible] سیوم آیه نجوی که فرود آمد هیچکس بآن عمل
نکرد الا علی و موافق و مخالف از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت فرمود از کتاب خدا آیتی فرود آمده که هیچکس از
مسلمانان بران کار نکرد قبل از من و بعد از من و بسبب عمل کردن بآن حق تعالی تخفیف نمود ازین امت و از سر این حکم در
گذشت و جامع صحاح ستة نیز آورده که هیچکس از صحابه عمل بآن نمود الا علی ابن ابی طالب و این دلیل روشنست بر افضلیة

۳۶,۲

او و بر سایر اصحاب و تفصیل این مبحث در منهج الصادقین تحریری دلپذیر مرقوم گشته و بعد از آن حق تعالی این
حکم منسوخ ساخت و فقرا و اغنیا را رخصت داد که بدون صدقه با رسول نجوی کنند اول در حق فقرا
فرموده که فَإِن لَّمْ تَجِدُوا پس اگر نیابید چیزی را که بصدقه بدهید فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستی که
خدای آمرزنده است یعنی در گذشته از کسی که صدقه را ندهد رَّحِيمٌ مهربان است و بنده را تکلیف ما لا
یطاق نفرماید و بعد از آن اغنیا را بر وجه عتاب خطاب کرد که أَأَشْفَقْتُمْ آیا بترسیدید از درویشی أَن بترسید
تُقَدِّمُوا آنکه پیش بدهید بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ نزد راز گفتن خود صَدَقَاتٍ صدقها را یعنی
هر یک چیزی تصدق کنید فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا پس چون نکردید این کار را وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ پس باز
گشت خدای بر شما یعنی درگذرانید حکم صدقه را و شما را معذور داشت و از تقصیر شما درگذشت که فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
پس بپای دارید نماز فریضه را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة مفروضه را وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ
و فرمان برید خدای را و رسول او را در همه حال که این ما تدارک و تلافی آن کند وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای داناست
بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید ظاهرا و باطنا و جزای شما را بر وفق صواب شما رساند آورده‌اند که عادت منافقان آن بود
که با یهودان دوستی کردندی و اسرار مومنان با ایشان افشا نمودندی و از جمله ایشان عبد الله بن نبیل با رسول
خدا نشست و برخواست کردی و سخن آن حضرت با یهود گفتی روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله در حجره از حجرات
طاهره بود و جمعی از صحابه کبار بودند فرمود که حال مردی بشما در آید که دل او چون دل متکبران و سرکشان باشد و در نظر
شیطان نگاه کند ناگاه ابن نبیل در آمد و از دریچه حضرت فرمود که چرا تو و اصحاب تو مرا دشنام میدهید
او سوگند خورد و یاران خود را نیز آورد و سوگند خوردند که هرگز این بادبی نکرده‌ایم آیه آمد که أَلَمْ تَرَ آیا نمی‌نگری
إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا بسوی آنانکه دوست گرفتند یعنی بنفاق که دوستی کردند قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ
گروهی را که خشم گرفته است خدای عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی یهود که درباره ایشان فرموده که مَن لَّعَنَهُ اللَّهُ
وَغَضِبَ عَلَيْهِ مَّا هُم مِّنكُمْ نیستند آن منافقان از شما که مومنانید وَلَا مِنْهُمْ و نه از ایشان که
یهودانند کما قال الله تعالی مُّذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ و
سوگند میخورند بر دروغ در دعوی اسلام و احترام سید انام وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنکه ایشان

میدانند که منافقند و آنچه سوگند بر آن میخورند کذب است مانند کسی که سوگند بغموس خورد أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده کرده است خدای برای
ایشان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در دنیا بخواری و در آخرت بآتش دوزخ إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان سَاءَ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ بد چیزی است آنچه پیوسته میکرده‌اند یعنی پیش از این زمان بر عمل بد مصر بوده‌اند و بر آن اصرار میکردند اتَّخَذُوا
فرا گرفتند أَيْمَانَهُمْ سوگندان خود را که میخورند جُنَّةً سپری یعنی آنرا وقایه تهمت خود ساختند و صیانت خون و مال
خود کردانیدند تا از دست مسلمانان در امان مانند فَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ پس باز داشتند مردمان را از دین ایمنی
خود از راه خدای بتوهین امر مسلمانان و تحیین ایشان از مجاهده کافران و باز داشتن ایشان را از ملاقات با اهل
اسلام و از مصاحبت با سید انام علیه السلام فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ پس بر ایشان است عذابی خوار کننده مروی است که مردی از
اهل نفاق گفت که ما بواسطه اموال کثیره و اولاد متعدده در روز قیامت منصور باشیم و از عقبات و هلاکات آن روز
فایز و رستگار آییم آیه آمد لَّن تُغْنِيَ هرگز دفع نکند و باز ندارد عَنْهُمْ از ایشان در روز قیامت أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان
وَلَا أَوْلَادُهُم و نه فرزندان ایشان مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را أُولَٰئِكَ آن گروه منافقان أَصْحَابُ
النَّارِ یاران و ملازمان دوزخند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و ایشان در آن جاوید مانندگانند یعنی منافقان نیز در خلود نار با
کافران خواهند بود بلکه درکه ایشان از مشرکان زیرتر خواهند بود و عذاب ایشان سخت‌تر يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا
یاد کن آن روز را که برانگیزد خدای ایشان همه منافقان را از قبور و با ایشان گوید چرا ایمان نیاوردید و تصدیق نکردید پیغمبر را
فَيَحْلِفُونَ لَهُ پس سوگند خورند برای او بایمان و اخلاص خود كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ همچنانکه سوگند میخورند برای شما ای اهل اسلام
و میگویند ما با شمائیم وَيَحْسَبُونَ و پندارند ایشان را در آن روز أَنَّهُمْ آنکه ایشان عَلَىٰ شَيْءٍ بر چیزی اند یعنی پندارند ایشان
آن باشند که بسبب آن سوگند بدروغ نفعی و فایده در آن روز بایشان خواهد رسید مراد آنست که تمکن نفاق در نفوس
ایشان بر وجهی است که در آخرت نیز با ایشان باشد و زایل نگردد و بجهت آن تصور کنند که حق تعالی علم ندارد و بایمان و ایمان کاذبه
ایشان همچنانکه در دنیا با مومنان تصور میکردند و نظیر این است قوله تعالی و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم لکاذبون و قوله والله
ما کنا مشرکین و گویند غرض ایشان از این گفتار آن باشد تا مومنان بر صراط توقف کنند تا اقتباس نور ایشان کنند
سوگند و از حسن منقولست که در قیامت مواطن متعدده است در بعضی مواطن منافقان بر قبح کذب خود واقف باشند و هیچ
نگویند و در موطن دیگر چون مدهوشان و متحیران باشند و مانند صبیان بکلام دروغ تکلم نمایند و درین موضع حرف زنند و

وپندارند که ایشان برخیر بوده اند و صاحب طبرسی آورده که این کلام وصف ایشانست در دنیا یعنی اهل نفاق می پندارند که ایشان
بر راه راست اند الا به درستی ای اهل ایمان انهم آنکه اهل منافقان هم الکاذبون ایشان دروغ گویانند و دروغ ایشان بغایت
رسیده که با خدای پنهان و آشکارا نیز دروغ میگویند و بران سوگند میخورند ابن عباس از پیغمبر روایت کرده که چون روز قیامت
باشد منادی ندا کند که این خصماء الله کجایند دشمنان خدای قدریان برخیزند با رویهای سیاه و چشمان کبود و لبها و دندانها
رنجه شده و آب از دهن ایشان روان گشته گویند والله که بدون تو معبودی را عبادت نکردیم و خدای که غیر از تو باشد از اصنام
و شمس و قمر و کواکب و غیر آن فرا نگرفتیم پس عبد الله عباس گفت که ایشان در قول صادقان باشند اما شرک از جایی در دل
ایشان حلول کرده باشد که ندانسته باشند و بعد ازین آیة تلاوت فرمود که و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون پس گفت
بخدا سوگند که ایشان قدریانند استحوذ علیهم الشیطان مستولی شده و غلبه کرده بر ایشان دیو سرکش بوسوسه ایشانرا
بمعاصی مایل ساخت فانسیهم پس فراموش گردانید ایشانرا ذکر الله از یاد کردن خدای تا او را یاد نکنند نه بدل و نه بزبان
اولئک آن گروه فراموشکاران حزب الشیطان لشکر دیو اند و متابعان او الا بدانید ای بندگان که ان حزب الشیطان
بدرستی که سپاه دیو هم الخاسرون ایشانند زیان کاران که نعیم مؤبد از دست داده و بعذاب مخلد افتاده اند ان الذین
بدرستی که آنانکه یحادون الله و رسوله خلاف و شقاق کنند خدا و رسول او را اولئک آن گروه مخالفان فی الاذلین
در جمله خوارترانند یعنی داخل در زمره آنانکه ذلیل ترین خلق خدا باشند چه در دنیا بخواری و قتل و سبی گرفتار شوند و در عقبی
رسوا و روسیاه و معذب بنار و روایت که مسلمانان بعد از فتح قری که در حدود ایشان بود گفتند البته خدا تعالی ما را موفق سازد
بر فتح بلاد روم و فارس پس چون عبد الله بن ابی سلول و غیر او از منافقان این را شنیدند گفتند گمان شما چنانست که فارس
و روم مثل بعضی قری باشد که بر شما مفتوح گشته آیة آمد کتب الله نوشته است خدای در لوح محفوظ و درو ثبت این حکم نموده
لاغلبن انا هر آینه غالب شوم من و رسلی و فرستادگان من غلبه خدا بحجت و نصرت دادن بغزوان و اهل اسلام بر دشمنان
و غلبه رسل که مأمورند بحرب بقهر و جواعادیست و اگرنه بدلیل و حجت ان الله بدرستی که خدای قوی تواناست بر نصرت انبیاء خود
عزیز غالبست در هر حکمی که خواهد و کسی بر منع آن قدرت ندارد و آورده اند که روزی جبیة الله بن عبد الله بن سلول نزدیک رسول
آمد رسول آب بنوشیده و بقیه از آن باز مانده گفت یا رسول الله دستوری ده تا این بقیه آب ببرم و بپدرم دهم تا باز خورد
و برکت و میمنت این دلش از شرک پاک گردد حضرت فرمود چنین کردی آن آب را ببرد و بنزد پدر خود و گفت که این چیست

عبد الله گفت

عبد الله گفت سور رسول خدای این را بیاشام تا دلت از شرک و نفاق پاک گردد گفت چرا بول مادرت نیاوردی وی بیامده
صورت حال بعرض آنحضرت رسانید و گفت یا رسول الله اجازت فرما تا گردنش بزنم حضرت فرمود که برو و با او رفق و مدارا کن حق تعالی
بعد از آن فرستاد لاتجد نیابی یعنی نشاید که بیابی این از باب تخیل است یعنی باید که چنین تخیل کنی که ممتنع و محالست که بیابی
قوما یؤمنون گروهی را که بگروند بالله والیوم الآخر بخدا و بروز بازپسین که ایشان یوادون مودت کرده
و دوستی کنند من حاد الله و رسوله کسانی را که خلاف کنند با خدای و رسول یعنی هرگز مؤمنان اهل کفر و نفاق و سایر
اهل خلاف را دوست ندارند و لو کانوا و اگرچه باشند آن مخالفان خدا و رسول آباءهم پدران ایشان چون ابن عبد الله
سلول که در صدد قتل پدر خود بود او ابناءهم یا پسران ایشان چون ابو بکر که پسر خود عبد الرحمن را بمبارزت خود طلبید و
پیغمبر بگذاشت که وی بحرب پسر رود او اخوانهم یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر خود عبید را در روز احد
بقتل رسانید او عشیرتهم و یا خویشان ایشان و اگرچه اقرب باشند چون امیر المؤمنین علی و حمزه رضا که اقربای خود
را قتل عتبه و شیبه در جنگ بدر بکشتند اولئک آن گروه که با دشمنان خدای دوستی نکنند کتب نوشته است یعنی ثبت کرده
فی قلوبهم الایمان در دلهای ایشان ایمان را بوسیله الطاف خود یا جمع کرده آنرا با لوازم آن از اخلاص و استقامت
و گویند مراد بکتابت علامت ایمانست یعنی علامتی که بآن علامت بر ایمان ایشان گواهی دهند همچنانکه منافقانرا علامتی ثبت کرده تا
فرشتگان بوسیلت آن علم بنفاق ایشان حاصل کرده بر ایشان گواهی بدهند کقوله تعالی و طبع الله علی قلوبهم و ایدهم
و تقویت کرده است و قوة داده ایشانرا بروح منه بچیزی که دل ایشان بان زنده شود از رحمت
یا نصرت یا نور هدایت که حجت و برهانست منه از نزدیک خود و گویند مدد داده ایشانرا بجبرئیل یا بقرآن
و یدخلهم و در آورد ایشانرا در روز حشر جنات تجری در بهشتها که جاری شود من تحتها
الانهار از زیر درختان آن جویهای آب و شیر و خمر و عسل خالدین فیها در حالتی که جاوید مانندگان
شوند در آن رضی الله عنهم خشنود شد خدای از ایشان و اعمال ایشانرا پسندید و رضوا عنه و خشنود شدند ایشان
عنه از خدای بکرامتی که وعده کرده ایشانرا در عقبی اولئک حزب الله ایشان گروه لشکر خدا و ناصر دین
وی اند الا ان حزب الله بدانید که سپاه خدای هم المفلحون ایشانند رستگاران در دنیا و عقبی از فعلی
نقلست که داود علیه السلام در مناجات گفت که یا رب خدایا حزب تو کیستند خطاب آمد که هر که چشم از محارم فرو بسته

بودوست انّا از خلق وا خذ عوام کوتاه کرده باشد و دل خود را از ما سوی الله پاکیزه کرده انید از جمله حزب الله اند و خادمان او وشی
من آیت اولیاست اگر هیچ خبر در دین او خلل از نیست که دوستی کنند با دوستان خدا و دشمنی نمایند با دشمنان او چه امتیاز تمام
میان اهل حق و اهل ضلال بتولی و تبراست سورة الحشر ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلعم روایت کرده که هر که سورة الحشر قرائت کند
هیچ چیز نماند از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و لوح و قلم و هفت آسمان و زمین و ریاح و هوام و وحوش و طیور و دواب و اشجار
و شمس و قمر و ملایکه که برو صلوات نفرستند و برای او استغفار کنند و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و نیز از انحضرت
مرویست که هر که سورة الحشر بخواند همه گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و ابو سعید مکاری از ابو عبد الله عم روایت کند که هر که در
شبانگاه سورة الرحمن و سورة الحشر بخواند حق تعالی فرشته بخانه او فرستد که شمشیر کشیده پاسبانی او و اهل بیت و اموال او
کند تا روز شود باید دانست که حق تعالی ختم سورة المجادله فرموده بذکر حزب الشیطان و حزب الله افتتاح این سورة نمود بمقهوریت
و مغلوبیت حزب الشیطان و بحزن و هوانی که بسبب جلای اوطان بایشان رسید و بقاهریت و غالبیت حزب حق که
اهل ایمانند و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم سَبَّحَ تسبیح کرد و بپاکیزگی ستایش کرد لِلّٰهِ
مر خدا را که مستحق جمیع ثنائست مَا فِی السَّمٰوٰتِ انچه در آسمانهاست از اجرام علویه وَمَا فِی الْاَرْضِ و انچه در زمینست
از اجرام سفلیه وَهُوَ الْعَزِیزُ و او غلبه کننده است بر همه در حکم و فرمان الْحَکِیمُ صواب کار و درست کردار در جمیع حالات
زمان آورده اند که حضرت رسول صلعم در سال چهارم از هجرت با جمعی از خواص از جهت دو عامری که در عهد رسول بودند و عمرو بن
امیه ضمیری ایشان را کشته بود بمنازل یهود بنی النضیر رفت و میان بنی النضیر و بنی عامر معاقده و معاهده بود و حضرت در دیه
آن دو عامری از ایشان استعانة خواست گفتند سمعا و طاعة ما اعانت تو میکنیم در هر چه امر فرمایی و پنهان با یکدیگر گفتند که
کار محمد بسازیم و کینه خود را از و بکشیم که فرصتی بهتر ازین نخواهیم یافت پس در وقتی که حضرت پشت بدیوار ایشان نهاده بود سنگی
بر بام بروند تا بر انحضرت نیندازند فی الحال جبرئیل انحضرت را خبردار گردانید وی از آنجا برخواسته با اصحاب گفت که از اینجا مروید
و خود بمدینه مراجعت نمود و چون آمدن انحضرت دیر کشید برخواستند و طلب انحضرت کردند در اثنای راه مردی را دیدند که
در مدینه می آمد احوال پیغمبر از و پرسیدند گفت در راه او را دیدم که متوجه مدینه بود پس ایشان بمدینه آمدند و پیغمبر ایشان را
از عذر و حیلهٔ یهود اخبار فرمود محمد بن مسلمه را بقتل کعب بن اشرف که رئیس بنی نضیر بود امر نمود و او با ساکنان بن
سلامه و سه کس از بنی الحارث بطلب کعب از مدینه بیرون رفت و پیغمبر از عقب ایشان بیرون آمد و در خارج مدینه در موضعی

بنشست انتظار آن میکشید و محمد بن مسلمه با رفقای خود نزدیک کعب رسیده یاران خود را بپای حصاری بنشانید و کعب را
آواز داد کعب جواب داد که چه کسی گفت منم برادر تو محمد ابن مسلمه و وی برادر رضاعی کعب بود و گفت بباغی آمده ام تا از تو درمی
قرض کنم و محمد مطالبه صدقه میکند و با ما چیزی نیست کعب آمد از گرو قرض غمیده ام گفت بزیر آی که درمی همراه دارم کعب زن
داماد شده بود و عروس چون صیحهٔ محمد مسلمه را بشنید گفت نمیگذارم که نزد او روی چه ازین صیحه سرخی خون مشاهده
میکنم کعب بقول عروس التفات نکرده بپایین آمد و محمد مسلمه با او معانقه کرده با یکدیگر سخن میکردند تا از قصر دور شدند بهمراه
رسیدند پس سر او را زیر بغل گرفته رفقای خود را آواز داد کعب فریاد برکشید و عروس آواز او را شنید بنی النضیر را
بانگ زد و ایشان از خانهای خود بیرون دویدند چون آنجا رسیدند او را مقتول یافتند و ابن مسلمه با رفقای خود از ایشان فرار
نموده متوجه پیغمبر شد و چون سفیده صبح بدمید خبر قتل کعب بانحضرت رسانید و اصحاب ازین خبر شاد شدند و حضرت ایشان را بحرب
بنی النضیر امر کرد و اصحاب متوجه آنصوب و محاصره حصون ایشان کردند پیغمبر صلعم بایشان اعلام کرد که چون غدر شما ظاهر شد از دیار
من بیرون روید و اگر نه آماده حرب باشید پس ده روز ایشان را امان داد و ایشان بتهیه سفر اشتغال نمودند و ابن ابی شخصی را نزد
ایشان فرستاد که از دیار خود مروید و بقلاع خود متحصن باشید که من با دو هزار کس از قوم خود معاون شمام یهود بسخن
آن منافق مغرور شده باغی گشتند و خبر بانحضرت رسید یازده روز حصون ایشان را محاصره کرده و ایشان بواسطه ترسی که حق تعالی
بخدای در دل ایشان افکنده بود اقدام بر محاربه ننموده جلای وطن قبول کردند حضرت فرمود بشرط آنکه اسلحه خود بگذارید و آن
مقدار از اموال که دواب شما بر تواند گرفت با خود ببرید پس برین وجه قرار یافت و ایشان ناحیه مدینه بگذاشتند و با
بکجا و از رعاکه از ولایت شام است نزول کردند الا آل ابی حقیق و آل حیی بن اخطب که با اهل خیبر ملحق شدند و طایفه دیگر
بحیره و حق تعالی درباره ایشان فرمود که هُوَ الَّذِی اوست خدایی که از روی اخذ و اذلال اَخْرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا بیرون
کرد آنانرا که کافر شدند مِنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ از اهل توریة یعنی بنی النضیر را مِنْ دِیَارِهِمْ از سراها و منزلها خود که
در زمین مدینه داشتند لِاَوَّلِ الْحَشْرِ در اول راندن ایشان از جزیره عرب بشام و حشر بمعنی اخراج جمعی است از مکانی
حشرم بمکانی دیگر و اولیت حشر باعتبار انست که این نوع مذلت قبل ازین بایشان نرسیده بود یا باعتبار آخر ایشان از خیبر حشر
بود بشام یا اخر حشر آنها در قیامت نیز هم در روایت آمده که در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید و همه را بزمین
شام رانده آنجا قیامت قایم گردد پس آن حشر دوم ایشان بزمین و عکرمه از ابن عباس نقل کرده که هر کس که شک دارد

و آنکه زمین محشر زمین شام خواهد بود باید که این آیه را بخوانند زیرا که رسول ایشان را گفت که جلای وطن کنید و از منازل خود بیرون روید
گفتند بکجا گوییم فرمود بزمین محشر و بعد ازان حق تعالی این آیه فرستاد و گویند معنی آیه آنست که اول راندن ایشان بجهة قتال آنجا
آن اول قتالی بود که رسول با ایشان کرد و بعد ازان از روی امتنان بر مؤمنان میگوید که مَا ظَنَنْتُمْ گمان نمیبردید ای اهل ایمان
أَنْ يَخْرُجُوا آنکه بیرون روند بنی نضیر از مدینه بجهة بسیاری عدد و شجاعت ایشان وَظَنُّوا أَنَّهُمْ و گمان بردند که ایشان
مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ منع کننده و بازدارنده است ایشان را حصارهای استوار ایشان یعنی گمان ایشان آن بود که حصارهای
ایشان باز خواهند داشت ایشان را مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای و اصلا بخاطر ایشان نمیگذشت که ایشان مخذول و مقهور گردند
فَأَتَاهُمُ اللَّهُ پس بیامد بدیشان عذاب خدای مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا از انجا که گمان نمیبردند و تصور آن نمیکردند بجهة قوت
محکمی حصون وَقَذَفَ و بیفکند خدای فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلهای ایشان ترس و بیم را بسبب کشته شدن کعب که پیشوای ایشان
کشته بود و بجهة آن دل بر جلا نهاده يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ خراب میکردند خانهای خود را بِأَيْدِيهِمْ بدستهای خود بجهة ضنت
بر مسلمانان وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ و بدستهای مؤمنان یعنی ایشان بواطن آنرا خراب میکردند و مؤمنان ظواهر آنرا و باعث
بر تخریب ایشان با احتیاج ایشان بود با چوب و احجار آنها از افواه ازقه که مواضع هجوم مؤمنان بود برایشان مسدود
سازند و یا بجهة آنکه بعد از جلا متحسر شوند بر بقای آن مساکن و اما داعی مؤمنان بر تخریب آن ازالة التحصن و تمنع ایشان بود
و اتساع مجال حرب برای خود و بروایتی چون مسلمانان از بیرون سورها خراب میکردند تا به درون روند و اموال ایشان را
غنیمت گیرند و ایشان از اندرون دیوارها میشکافتند و بیرون میرفتند و در روایتی چون یهود دل بر جلا نهادند و دانستند که
منازل ایشان بدست مؤمنان می افتد خانها می کندند و هرچه ایشان را خوش می آمد از درها و چوبها و سنگهای تراشیده
از محل آن بر میکندند و میخواستند که با خود ببرند پس ششصد شتر بار کرده خود را برآراستند و اظهار جلادة نموده دف میزدند
و سرود گویان از بازار مدینه گذشتند و بولایت شام رفتند فَاعْتَبِرُوا پس عبرت گیرید يَا أُولِي الْأَبْصَارِ ای خداوندان
دیدها یعنی ببینید احوال ایشان را و اندیشه نمایید که خدای چگونه مؤمنان را بر ایشان مسلط گردانید بدون قتال و جدال تا بمجرد
خوف و هیبت مؤمنان هر خانمان خود را رها کردند و فرار برقرار دادند و بعد ازان بیان حکمت تغییر در مامور شدن ایشان
بجلا میفرمود وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ و اگر نه آنست که خدای نوشته است بحسب اقتضای حکمة فرض کرده شد عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ بر ایشان
بیرون شدن از خان و مان و آنرا و اکنده نشنی لَعَذَّبَهُمْ هر آینه عذاب میکرد ایشان را فِي الدُّنْيَا درین سرای باستیصال

وقتل

و قتل و سبی چنانکه با بنی قریظه عمل نمود وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشان راست در آن سرای عَذَابُ النَّارِ عذاب دوزخ مراد آنست که
اگر ایشان از عذاب دنیا نجات یافتند از عذاب آخرة ناجی نخواهند شد ذَلِكَ این عذاب که نامزد ایشان بود از رعب و جلا و عذاب آخرة
بِأَنَّهُمْ آن بسبب که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ مخالفت کردند و معانده نمودند خدا و رسول او را وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ
و هر که شقاوت و خلاف کند خدای را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است مر او را و امثال او را
آورده اند که در زمان محاصره بحکم الهی نازل شده که خرمابنان ایشان را قطع کنند غیر از عجوه و برنیه و عبدالله سلام و ابو لیلی مازنی
بران مهم مامور گشتند و ابو لیلی چند انواع خرمای برنیه و بگفت بریدن یهود را اغمناک تر سازد و عبدالله سلام بهترین انواع
آن را قطع میکرد و بگفت که دانم که خدای این نخل را بدست مسلمانان باز دهد پس انچه بهتر است برای ایشان بگذاریم القصه یهودان
بسبب آن در خشم شدند و بر طریق طعن گفتند ای محمد تو دعوی میکنی که بعدل مامورم و از جاده عدالت تجاوز نمیکنم این عدالت که تو
درختان خرما را میبری و میسوزانی این سخن بر رسول شاق شد و مسلمانان مستضعف در اندیشه افتادند که مبادا قطع نخیل تعدی
و فساد باشد پس با یکدیگر خلاف کردند بعضی گفتند نباید برید که داخل غنیمت است و بعضی دیگر گفتند قطع باید کرد بجهة ترغیم یهود و ان ایشان ها
و برین خلاف بودند که حق تعالی این آیه فرستاد که مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ آنچه بریدید خرمابنان با الوان و انواع مختلف أَوْ تَرَكْتُمُوهَا
یا بگذاشتید آنرا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا ایستاده بر اصلهای خود فَبِإِذْنِ اللَّهِ پس آن بامر خداست و رضای او وَلِيُخْزِيَ
الْفَاسِقِينَ و قطع نخلستان کرده تا خوار گرداند خدا جهود را که بیرون رفتگان اند از دایره ایمان آورده اند که چون
بنی نضیر جلای وطن کردند پنجاه زره و پنجاه خود و سیصد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند و اموال و عقار ایشان مجموع فی شد یعنی فی
تمام خاصه پیغمبر شد پس آنحضرت از آن اسلحه بهر کس خواست هبه فرمود و عقارات را بعضی باصحاب بخشید و در روایت ابو دجانه
ثابت شده که آنحضرت آنرا بر مهاجر قسمت فرموده و انصار را نصیبی نداد مگر سه کس را یکی ابو دجانه و دوم سهل بن حنیف
و سیم زید بن صمه و از بنی نضیر بیشتر از دو کس ایمان نیاوردند یکی سفیان عمرو و دیگری سعد بن وهب و رسول صلی الله علیه
و آله فرموده مال و ملک ایشان را درو کردند حق تعالی در باب فی این آیه فرستاد وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ و آنچه باز گردانید خدای تعالی
عَلَى رَسُولِهِ بر رسول خود مِنْهُمْ از اموال و املاک ایشان یعنی این را بر رسول خود ارزانی فرمود فَمَا أَوْجَفْتُمْ
پس نتاختید عَلَيْهِ بر تحصیل آن مِنْ خَيْلٍ هیچ اسبی وَلَا رِكَابٍ و نه شتری یعنی پیاده بدین حصار آمدید بی رنج
بغیر مسافت که بر شتر و برداشتی بر در آید و سوار بود و رنج آن جهادی و کارزاری واقع نشد تا شما را کلفتی رسید جدا شد و تسبیل

مستحق چیزی از غنایم شده باشید ولکن الله و لیکن خدای بنصرة و اعانت یسلط رسله علی من یشاء مسلط می
میسازد پیغمبران خود را بر هر که میخواهد بسبب رعب و خوف پس امر این غنیمت مفوض است باو بهر که خواهد فی قسمت این مثل قسمت
غنایم نباشد که بقتال آنرا گرفته باشید والله علی کل شیء و خدای بر همه چیزها از غالب ساختن و مغلوب ساختن ایشان و غیر آن
قدیر توانا است پس گاهی بسبب اعراض بر کر جدال و قتال ایشانرا بر دشمنان غالب میسازد و گاهی بسبب امر نهانی که آن
القای ترس و بیم است در دل ایشان ما افاء الله علی رسوله الخ باز گردانید خدای بر پیغمبر من اهل القری از اموال
و املاک اهل بهاکه [illegible] گرفته نشده یعنی قرای بنی نضیر فلله پس مر خدای راست و للرسول و مر پیغمبر او راست و منصرف در سهم
اول نیز آنحضرت است که بروفق مصلحت صرف نماید و لذی القربی و مر خداوند خویشی نسبت بحضرت نبوی صلعم از اهل بیت و ذوی
ایمه معصومین اند صلوات الله علیهم و الیتامی و مر اطفال بی پدران محتاج را از ایتام آل محمد و المساکین و مر درویشان را
که از ایشان باشند و بر قوت سال قادر نباشند و ابن السبیل و مر رهگذریان ایشانرا که استطاعت نرسیدن نداشته باشند که بشهر
خود رسند منهال [illegible] روایت کند که من از علی ابن الحسین علیه السلام پرسیدم که مراد بذی القربی و یتامی و مساکین و ابن السبیل که درین آیه واقع
شده اند چه کسانند فرمود که هم قرباؤنا و مساکیننا و ابناء السبیلنا یعنی ایشان خویشان ما اند و درویشان ما و رهگذریان ما و نزد
فقهای ما فی از برای فقرا و اقارب رسول که بنی هاشم اند و بنی عبد المطلب نه اغنیاء ایشان و از صادق ع نیز روایتست که فرموده ما
جماعتی هستیم که حق تعالی فرض کرده است بر بندگان فرمان برداری ما و مار است انفال مالی که بر گزیده تر شده از دواب جنیبه و کنیزان
خوب صورت و درهای قیمتی و هر چیزی که بی مثل باشد و پر قیمت پس بدانکه اموالی که ایمه و حکام شرع در آن تصرف دارند سه نوع است
یکی آنست که از مسلمانان اخذ نمایند بر سبیل زکوة و حکم آن در آیه صدقات مبین شده حیث قال انما الصدقات للفقراء و
المساکین دویم غنایم است که از کفار بتیغ گرفته باشند پس بر سبیل قهر و غلبه و حکم این نیز در آیه انما غنمتم من شیء الخ معلوم
سیم فیء است و آن مالیست که از کفار به مسلمانان منتقل شود بدون قتال و خیل و رکاب و آن رسول را باشد در حال حیوة وی
و بعد از وی کسی را که قایم مقام او بود از ائمه هدی و ایشان بهر کس که خواهند دهند بر حسب مصلحت و باجماع فقهای ما مستحقان
فیء و خمس بنو هاشم اند از فرزندان ابی طالب و عباس تفصیل احکام خمس در منهج الصادقین ثبت ذکر یافته در معالم التنزیل
آورده که اهل جاهلیه چون غنیمتی وا فی گرفتندی بهتر ایشان ربعی بر داشتی و آن باقی نیز الخ خیار آن بودی برای خود اختیار
کردی و آنرا صفی گفتندی و باقی را با قوام گذاشتی و توانگران قوم بر درویشان حیف کردندی جمعی از روسای اسلام

در غنایم

در غنایم بنی النضیر همین خیال بستند گفتند یا رسول الله ربع و صفی مغنم را بردار و باقی را بگذار تا با یکدیگر قسمت کنیم حق تعالی
آنرا خاصه پیغمبر گردانید و قسمت آنرا بر وجهی که مذکور شد مقرر ساخت و فرمود که بر طریق حکم میفرمودیم کیلا یکون تا باشد آن
دولة الخبری [illegible] دست بدست گردان بین الاغنیاء منکم میان توانگران از شما که بدان مکاثره کنند و بجور
و غلبه زیاده از حق خود بر دارند و فقرا را [illegible] محروم سازند چنانکه در زمان جاهلیه خطاب با اهل ایمان غیر از پیغمبر
و اهل بیت وی و ما اتیکم الرسول و آنچه بدهد شمارا پیغمبر فخذوه پس فرا گیرید آنرا و ما نهیکم عنه و آنچه نهی کند
شمارا ازان فانتهوا پس باز ایستید ازان علمای محققین بر آنند که حکم این کلمات عام است یعنی آنکه هر چه پیغمبر صلعم فرماید از مامورات
آنرا غنیمت دانند و برغبت تمام اخذ آن نمایند و هر چه نهی کند از منهیات ازان باز ایستند که امر و نهی او امر و نهی خداست پس هر که
مرتکب امر او شود نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب ننماید در ورطه هلاکت ابدی و شقاوت سرمدی گرفتار گردد موید این آنکه
صاحب کشاف آورده که ابن مسعود مردی محرم را دید که جامهای دوخته پوشیده بود او را گفت این جامهها را بکن مرد گفت ایتنی از کتاب خدا
درین باب حکمی بخوانی این آیه را بر وی خواند و از رسول صلعم روایتست که قرآن صعب است و مستصعب بر آنکس که ترک آن کند و آسانست آنرا
که متابعت کند و حدیث من نیز صعب و مستصعب است پس هر که بحدیث من تمسک کند و جمع کند نماید میان آن و قرآن بر او آسان
و هر که بقرآن و حدیث من تهاون کند زیان کار دنیا و آخرت [illegible] شود و شما را فرموده اند [illegible] کار کنید پس هر که بقول
من راضی نیست بقرآن راضی نیست هر که بقول من استهزا کند بقرآن استهزا کرده حیث حق تعالی فرموده و ما اتیکم الرسول فخذوه
و ما نهیکم عنه فانتهوا واتقوا الله و بترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول ان الله بدرستی که خدای شدید العقاب
سخت عقوبتست بر مخالفان حکم رسول زید بن شحام از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که خدای تعالی هیچ با نبیا کرامت نکرده
مگر آنحضرت رسالت صلعم اعطا فرموده انا [illegible] سلیمان را گفت امنن او امسک بغیر حساب و در حق پیغمبر ما فرموده و ما اتیکم الرسول فخذوه
و ما نهیکم عنه فانتهوا درین اشارتست بآنکه [illegible] امت متعلقست بآنحضرت و بایمه که قایم مقام اویند و لهذا آنحضرت اموال خیبر را قسمت
فرمود بر اهل اسلام و بر اهل خیبر منت نهاده ایشانرا از [illegible] خود باز گذاشت و بنی نضیر و بنی قینقاع را حکم بجلا فرمود و بعضی از اموال
را بایشان داد و رجال بنی قریظه را مقتول ساخت و ذراری و نسای ایشانرا سبی نمود و اموال همه ایشانرا بر اصحاب قسمت کرد
بروجه مصلحت چنانکه حق تعالی میفرماید که للفقراء المهاجرین مر درویشان را است که هجرت کننده است از مکه بمدینة الذین
اخرجوا آنانکه بیرون کرده شده اند یعنی کفار مکه بیرون کرده اند ایشانرا من دیارهم از سراهای خود که در مکه داشتند

وَاَمْوَالِهِمْ و از مالهای خود یعنی دور گردانیده و منع کردند ایشان را از برداشتن اموالی که آنجا داشتند یَبْتَغُوْنَ در حالتی که
ای مهاجران طلب میکنند بسبب هجرت فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ افزونی و مزیه عطایی از خداوند خود وَرِضْوَانًا و خشنودی حضرت او
یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی نبود بلکه محض رضای خدا بود و پس بجهة دوستی خدا و رسول ترک دیار خود کردند
و اعراض نموده اند از اغراض و امتعه خود که در مکه داشتند وَیَنْصُرُوْنَ اللّٰهَ و یاری میکنند دین خدا را بانفس و اموال خود
وَرَسُوْلَهُ و نصرت مینمایند پیغمبر او را اُولٰئِکَ آن گروه مهاجران هُمُ الصَّادِقُوْنَ ایشانند راستان در دین اسلام
و هم چنین در هجرت که از مهاجر مردی بود که از غایت گرسنگی سنگ بر شکم بستی و در زمستان بجهة برهنگی گوی بکندی و در آن
نشستی تا سرما کمتر اثر کند چون حال ایشان چنین بود رسول اموال بنی نضیر بر مهاجر قسمت کرد و بر کسی از انصار که محتاج بودند چنانکه گذشت
و بعد از ذکر مهاجرین در حق انصار فرمود که وَالَّذِیْنَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ و دیگر کسان از ثبات که جای گرفتند در سرایی که محل هجرت
وَالْاِیْمَانَ و در ایمان بجد او رسول یعنی مدینه و ایمان را موطن و مستقر خود ساختند و متمکن شدند در دین هر دو آنجا
کنف و ملاذ خود گردانیده اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از مهاجران مراد فقرا انصارند که سبقت نمودند بر مهاجران در ایمان و با قبلی
از هجرت ایشان ایمان آورده و بدو سال قبل از قدوم حضرت مسجد ساختند و نیز بعضی مراد اصحاب لیلة عقبه اند که مقام
کرده خانها که مجالی کرده بار رسول خدا بر جوب احمر و ابیض یُحِبُّوْنَ دوست میدارند این انصار مَنْ هَاجَرَ
هر کرا که هجرت کند اِلَیْهِمْ بسوی دار ایشان و او را جای داده و بیار و اموال خود او را مساعدت نموده وَلَا یَجِدُوْنَ
فِیْ صُدُوْرِهِمْ و نیابند در سینهای خود حَاجَةً ای احتیاج داعی یعنی اثر از حسد و حقد و غیظ و طلب مِمَّا اُوْتُوْا
از آنچه داده شده مهاجران دون ایشان از مال غنیمت بنی النضیر یعنی اصلا طلب آنچیزی نمیکنند که بمهاجران عطا کرده شده
و مطمع نظر ایشان آنچیزی نیست که بآن احتیاج داشته باشند از اموال بنی النضیر بلکه بآن قسمتی که رسول بآن کرده بود راضی
و خشنود شده اند و منتهای نفسای ایشان مروت که رسول صلعم انصار را طلبید و اعانة و امداد و احسان و اسعاد که نسبت
بمهاجران کرده بودند ذکر فرمود بگفت ای گروه انصار اگر میخواهید اموال بنی النضیر را میان شما تقسیم نمایم و طایفه مهاجر
بر قرار خود در مساکن شما ساکن باشند و اگر خواهید همه اموال را بمهاجر دهیم و ایشان از منازل شما بیرون آیند بکفایت امور
معیشت خود مشغول شوند سعد بن معاذ و سعد بن عباده گفتند یا رسول الله خاطر ما آن میخواهد که اموال را بمهاجر قسمت نمایی
ایشان همچنان در خانهای ما باشند که روشنایی و برکت در منازل ما از ایشانست حضرت ایشان را دعا گفت و حق تعالی

در حق ایشان این آیه فرستاد که وَیُؤْثِرُوْنَ و اختیار میکنند یعنی مقدم میدارند مهاجران را عَلٰی اَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود یعنی
اموال و منازل از خود باز میگیرند و بدیشان میدهند وَلَوْ کَانَ بِهِمْ و اگر چه در حالتیست که هست ایشان را خَصَاصَةٌ
احتیاج و فقر یا آنچه ایثار میکنند ایثار عبارتست از آنکه کسی محتاج چیزی بود و دیگری را مستحق آن بیند از خود باز گیرد و بوی بخشد در
اسباب نزول از عبدالله عمر نقل کرده که شتر بریان برای یکی از درویشان صحابه آوردند او را به درویشی که از وی محتاج تر بود
فرستاد و او به دیگری ایثار نمود و همچنین هفت تن از فقرا بر یکدیگر ایثار کردند و این آیه در شان آن درویشان توانگر دل نازل شد
عبدالله بن مسعود روایت کند که شبی رسول خدا از نماز شام و خفتن فارغ شد مردی از میان صفوف برخواست و گفت ای مهاجر
و انصار مردی غریبم و بر هیچ چیز قدرت ندارم مرا طعامی دهید رسول گفت ای درویش ذکر غربت کردی دل مرا اندوهگین ساختی
بعد از آن فرمود که غریبان چهار اند یکی مسجدی که در میان قومی بود که در آن جا نماز نگذارند دوم مصحفی که در خانه باشد و مردم
آنخانه از آن تلاوت نکنند سیم عالمی که در میان جماعتی بود و ایشان تفقد نکنند و مسایل دین را از وی نپرسند چهارم اسیری از اهل
اسلام که در میان کفار بود پس گفت کیست که مونه این مرد کفایت کند تا در فردوس اعلی او را جای دهند امیر المومنین علی ع برخواست
و دست سایل بگرفت و بحجره طاهره فاطمه آورد و گفت ای دختر رسول خدا در کار مهمان نظری کن گفت یا ابن ابی طالب در خانه
طعام اندکست و حسنین گرسنه اند و روزه دارند و آن طعام یک کس را بیش کفایت نکند فرمود آن را حاضر کن فاطمه طعام پیش آورد
آنحضرت آن طعام را پیش مهمان نهاد و با خود گفت اگر من طعام بخورم مهمان را کافی نباشد و اگر نخورم سبب انفعال مهمان شود
پس دست دراز کرد و چنان باو نمود که چراغ اصلاح میکنم و آن را بنشاند فاطمه را گفت که در گرفتن چراغ تعلل کن تا مهمان از طعام
خوردن فارغ شود و خود دهان مبارک میجنبانید تا مهمان تصور کند که او طعام میخورد و چون از طعام فارغ شد فاطمه ع چراغ
بیاورد و طعام همچنان بر جای خود بود امیر فرمود ای درویش چرا طعام نمیخوری گفت سیر شدم پس ببرد فاطمه و حسن و حسین و فضه
و همسایها از آن طعام خوردند و هنوز باقی بود روز دیگر آنحضرت نزد رسول رفت رسول وی را گفت یا علی دوش چگونه گذرانیدی
گفت بخیر و خوبی پس رسول صلعم حکایت چراغ نشاندن و طعام خوردن وی و چنان نمودن که طعام میخورد و برکت یافتن طعام تمام
نخوردن و چنان
با امیر المومنین باز گفت امیر فرمود یا رسول الله که ترا اعلام کرد فرمود که جبرئیل نزد من آمد و اظهار این معنی کرد و این آیت آورد
وَیُؤْثِرُوْنَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ کَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ و این حکایت عاصم بن کلیب که یکی از رواة اهل بیت است روایت کرده از پدر خویش
و وی از ابو هریره و چون حق تعالی بیان صفت انبیا را نمود در عقب آن ترغیب بندگان مینماید بسخاوت بقوله وَمَنْ یُّوْقَ

و هر که نگهداشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس خود یعنی منع نفس خود کند از آنچه طبع مستدعی آن شود از جهة مال و بقبض
انفاق واجب و مخالف نماید با نفس اماره فَاُولٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ایشان رستگاران اند و فیروزیافتگان
بثناء عاجل و ثواب آجل و مراد و مطلوب شح در سیر انس روایت کرده از رسول صلعم که هر که زکوة بدهد و مهمان را طعام
دهد و در مهمی که او را پیش آید مال را خرج کند او از شح نفس بری شد و جابر انصاری از رسول صلعم روایت کرده که بپرهیزید از
شح که پیش از شما بود هلاک کرد و آنچه کسانی را که پیش از شما بودند و در حدیث آمده که شح و ایمان بهم جمع نشود در دل مومن مراد
شح و امتناع است از حقوق مفروضه مالیه و بعد از بیان صفات اصحاب ذکر تابعین میفرماید و تبع تابعین قرنی بعد از قرنی تا حقوق
انقراض عالم و میگوید که وَالَّذِيْنَ جَآءُوْ و آنانکه آمدند یعنی می آیند مِنْ بَعْدِهِمْ از پس مهاجران و انصار يَقُوْلُوْنَ میگویند
از روی نیاز رَبَّنَا ای پروردگار ما و آفریدگار ما اغْفِرْ لَنَا بیامرز گناهان برای ما وَلِاِخْوَانِنَا الَّذِيْنَ و برای برادران
ما در دین الَّذِيْنَ سَبَقُوْنَا بِالْاِيْمَانِ آنانکه پیشی گرفتند با ایمان وَلَا تَجْعَلْ یعنی وضع مکن فِيْ قُلُوْبِنَا در دلهای ما
غِلًّا کینه و حسدی و خیانتی لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مر آنانرا که گرویده اند یعنی نگهدار ما را بلطف خود و فضل سرمدی خود از اراده
بدی بمومنان رَبَّنَا ای پروردگار ما اِنَّكَ رَءُوْفٌ بدرستی که تو مهربانی پس دعای ما مستجاب کن رَحِيْمٌ بخشنده پس ما را
برحمت شامله در زمره سابقان داخل گردان و شبهه نیست که بغض مومنان و اراده بدی با ایشان از حیثیه ایمان کفر است
و از حیثیه غیر آن فسق حق تعالی درین آیه مومنان را به سه فرقه فرود آورده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بپاکی
عقیده و پاکیزگی طینت پس هر که برین صفت نبود از اقسام مومنان خارج افتد و بعد از مدح مهاجر و انصار و تابعین
بیان احوال منافقین میکند بقوله اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ نَافَقُوْا آیا نگاه نکردی بسوی آنانکه نفاق میورزند و خلاف آنچه
در باطن دارند ظاهر میکنند یعنی ابن ابی و ابن ابتل و رفاعه و اصحاب ایشان که بر بنی نضیر پیغام فرستادند که ما با شما
موافقیم و در حرب کردن با محمد معاونت خواهیم کرد و اتفاق ما با شما چنانست که اگر بر شما غالب شود و شما را از دیار اخراج
ما نیز موافقت کنیم کما قال جل ذکره يَقُوْلُوْنَ میگویند منافقان لِاِخْوَانِهِمُ مر برادران خود را یعنی اشباه و امثال خود را که
اخوة الکفرة اند الَّذِيْنَ كَفَرُوْا آنانکه نگرویده اند مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از اهل توریت که غم مخورید و اندیشه بخود راه مدهید
لَئِنْ اُخْرِجْتُمْ اگر بیرون کرده شوید شما از دیار خود لَنَخْرُجَنَّ هر آینه بیرون آییم مَعَكُمْ با شما از روی موافقت
و مصاحبت وَلَا نُطِيْعُ فِيْكُمْ و فرمان نبریم در خلاف و جدال با شما اَحَدًا یکی را که محمد است یا هیچکس را از مسلمانان

یعنی در مخالفت نمودن با شما اطاعت ایشان نکنیم اَبَدًا در هیچ وقتی از اوقات وَاِنْ قُوْتِلْتُمْ و اگر کارزار کرده شوید یعنی اگر
مسلمانان با شما قتال کنند لَنَنْصُرَنَّكُمْ هر آینه یاری کنیم شما را وَاللّٰهُ يَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد اِنَّهُمْ که ایشان یعنی منافقان
لَكٰذِبُوْنَ هر آینه دروغگویانند در آنچه میگویند یعنی آن قول را بفعل نیارند و آن شرط که کرده اند با یهود بجای نیارند کما قال
لَئِنْ اُخْرِجُوْا اگر بیرون کرده شوند از مدینه لَا يَخْرُجُوْنَ مَعَهُمْ بیرون نروند منافقان با ایشان بموافقت ایشان نکنند
وَلَئِنْ قُوْتِلُوْا و اگر مقاتله کرده شود یعنی مسلمانان با ایشان کارزار کنند لَا يَنْصُرُوْنَهُمْ یاری نکنند منافقان ایشان را
وَلَئِنْ نَصَرُوْهُمْ و اگر یاری دهند اهل نفاق یهود را یعنی بر سبیل فرض و تقدیر چرا که خدای نفی آن فرموده وجود خارجی
نیکند لَيُوَلُّنَّ الْاَدْبَارَ هر آینه بازگردانند پشتهای خود را یعنی هزیمت کنند ثُمَّ لَا يُنْصَرُوْنَ پس یاری کرده نشوند یعنی
نصر بعد از هزیمت منافقان یعنی ناصران ایشان منهزم گردند ایشان منصور نگردند بلکه بعضی بقتل رسند و جلا گرفتار شوند
الکه بروج امتنان خطاب بمومنان میکند لَاَنْتُمْ هر آینه شما که مومنانید اَشَدُّ رَهْبَةً سخت تر بیاز روی ترس فِيْ
صُدُوْرِهِمْ در سینهای ایشان مِنَ اللّٰهِ از خدای یعنی ترس شما در دل منافقان بیشتر است از ترس خدا در دل ایشان
حاصل معنی آنست که منافقان از شما بیشتر میترسند که از خدای ذٰلِكَ آن خوف و خشیت از شما ایشان را بِاَنَّهُمْ بسبب آن است که ایشان
قَوْمٌ لَا يَفْقَهُوْنَ گروهی اند که نمیدانند عظمت خدا و شدت عقوبت او را و اگر بدانستی که از و ترسیدندی نه از شما مراد آنست که
ترس ایشان از شما در سختی تر است از ترس ایشان از خدای که اظهار ترس او میکنند نزد شما زانکه ایشان را رهبی و ترسی از خدا
باشد هیچ نکه ظاهر کلام است لَا يُقَاتِلُوْنَكُمْ کارزار نکنند با شما یهود و اهل نفاق جَمِيْعًا در حالتی که مجتمع و متفق باشند
برای جدال کردن با شما اِلَّا فِيْ قُرًى مُحَصَّنَةٍ مگر در دیهها استوار بخندق و بروج و حصار اَوْ مِنْ وَرَآءِ جُدُرٍ یا
یا از پس دیوارها و بیرون سنگ جهة خطر ترس ایشان از شما یعنی ایشانرا قوت آن نیست که از حصون بیرون آمده بصحرا آیند و رو
با روی شما حرب کنند و آن نه از ضعف خیانة ایشان است بلکه بَاْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيْدٌ کارزار ایشان در میان یکدیگر سخت است از ایشان م
یعنی چون با یکدیگر محاربه کنند جرات ایشان در نهایت شدت است از هر شجاعی که بار رسول خدا و اصحاب او کنند ابهت او خوف
در دل او افکند و بسبب آن طاقت مقاتله و مواجهه ایشان ندارد تَحْسَبُهُمْ جَمِيْعًا پنداری تو یهود و اهل نفاق را مجتمع و متفق از روی
تدبیر و صلاح اندیشی وَقُلُوْبُهُمْ شَتّٰى و حال آنکه دلهای ایشان پراکنده و پریشان است در آن بجهة افتراق عقاید و اختلاف
دواعی و مقاصد و کثرت حقد و حسد و عداوه با یکدیگر ذٰلِكَ آن اختلاف دواعی و افتراق عقاید بِاَنَّهُمْ بسبب آن است که ایشان

قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ گروهی اند که تعقل نمیکنند و در نمی یابند که صلاح ایشان در اتفاق است بعد از ان بیهود را میفرماید که مثل یهود در محرومی و بی بهره
و قوة تو کَمَثَلِ الَّذِينَ همچو مثل آنانست که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان قَرِيبًا بزمان اندک ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ
که چشیدند بدی عاقبت کفر خود را در دنیا مراد مشرکان قریش اند که کشته شدند قبل ازیشان در بدر گفته شد و بروایت ابن عباس
مراد بنی قینقاع اند که عهدی با رسول کرده بودند بشکستند و چون از بدر مراجعت فرمود ایشان را از دیار خود بیرون راندند و جلای وطن
کنند عبدالله بن ابی با ایشان گفت بیرون مروید که من با جمیع قوم خود شفاعت شما کنم یا با شما در حصن درآیم و مدد شما دهم و چون ایشان
در حصن رفتند عبدالله نصرت ایشان ننموده و ایشان بالضروره قرار برفرار دادند و جلای وطن کردند وَلَهُمْ و مرایشانراست
با وجود خواری جلا در دنیا عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در عقبی و مثل منافقان در فریب دادن یهودان و وعده نصرت
کردن و خلاف آن نمودن كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ مانند شیطانست إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ چون گفت مرآدمی را که بگرو
خود ثابت باش که من معاون و ناصر توام فَلَمَّا كَفَرَ پس چون برکفر ثبات ورزید و نهال کفر در دل او استحکام یافت
قَالَ گفت شیطان إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ بدرستی که من بیزارم از تو إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستی که من میترسم از خدای
رَبَّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیانست یعنی از آنکه مرا روز قیامت مرا شریک تو سازد در عذاب مراد از انسان ابوجهل
چه در وقتی که ببدر متوجه شده از قبیله کنانه متوهم بود ابلیس بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه بود برآمد و گفت ای ابوالحکم من با کسان
بر شما غالب نشود و من رفیق و مصاحب شمام و چون ببدر رسیدند ابلیس دید که ملائکه بمدد اهل اسلام از آسمان نازل میشوند از عقب
الهی ترسیده بگریخت و گفت من از شما بیزارم و از سورة الانفال این قصه مفصلا گذشت و از ابن عباس و ابن مسعود روایتست
مراد از شیطان ابیض است که پسر ابلیس است و از انسان برصیصای راهب که از بنی اسرائیل بود و بیان قصه آنست که برصیصا
در زمان فترت در صومعه هفتاد سال عبادت کرد و ابلیس هر چند خواست که اضلال او کند و بر وی ظفر کند نتوانست آخر مردهء اعوان
خود را جمع کرد و درین باب با ایشان مطارحه کرد ابیض مهم اغوا و اضلال او را بر ذمت خود گرفت و همین ابیض بود که اراده تمکن
که اغوای رسول کند جبرئیل بامدد پری بروی زد و او را باقصای هند انداخت القصه ابیض بلباس راهبان برآمده و در زیر صومعه برصیصا
بایستاد و آواز داد وی بسبب آنکه بنماز مشغول بود جواب نداد ابیض از روی نفاق در زیر صومعه بنماز مشغول شده افعال و اذکار او را
بخضوع و خشوع تمام بجای آورد برصیصا چون اشتغال را از وی دید آواز داد که یا عبدالله مرا معذور دار که در آن وقت که مرا آواز دادی
در نماز بودم چه حاجت داری گفت التماس من آنست که درین صومعه با تو باشم تا سیرت ترا فراگیرم و علم را از تو کسب کنم برصیصا

از ین امتناع کرد ابیض تضرع و زاری آغاز کرد و درین باب مبالغه بحد الحاح رسانید برصیصا دستوری داده وی بصومعه درآمده
بریاضت مشغول شده و تحمل مشاق طاعت شد برصیصا از شدت مجاهده و کثرت عبادت او متعجب شده مرید او گشت و او بهمین طریقه
سلوک مینمود و روز بروز محبت او در دل برصیصا مستحکم تر میشد تا یکسال برآمد ابیض گفت ای زاهد مرا یاری است که در عبادت از من بهتر است
و در ریاضت افزون تر میخواهم که نزد او روم و چند روزی بریاضت و خدمت او مشغول شوم برصیصا تاب مفارقت نداشت و
معارفت
نمیخواست که از وجدا شود اما چون دانست که وی جازم است در رفتن و نمیتوان که او را باز دارد بالضروره راضی شده و ابیض وقت
رحلت او را گفت ترا دعایی دهم که خدای تعالی ببرکت آن بیمار از شفا دهد و اهل بندی را نجات ارزانی فرماید و مجانین را عاقل سازد
برصیصا گفت نمی خواهم که چون مردم برین مطلع شوند مرا از عبادت باز دارند و اوقات من صرف ایشان شود گفت البته اینها را بیاموز
که روزی چند ترا بآن احتیاج افتد پس آن دعا را تعلیم برصیصا داده و او را وداع کرده بنزد ابلیس آمد و گفت نزدیک است که برصیصا
اغوا کنم پس بشهر آمده شخصی را تحقیق کرده بیهوش گردانید و باز بصورت طبیبی ظاهر گشت و او را گفت علاج او جز بدعای برصیصا
راهب میسر نیست پس آنکس او را بصومعه برصیصا آوردند و نزد او تضرع و زاری کردند تا وی دعا کرد و دمی بر او دمید ابیض
از کلوی او باز داشته با خود آمده و شفا یافت و بهمین طریقه ابیض مردمان را ابتلا میساخت و برصیصا علاج میکرد و او دست از وی باز
میداشت و شفا مییافت و این خبر در ان ولایت مشهور شد روزی دختر پادشاهی را بیهوش کرده بود و سه برادر داشت متعرض شده
و او را بیهوش ساخته برادران وی را برداشته بصومعه برصیصا آوردند برصیصا بجهة کثرت تردد مردمان بتنگ آمده بود و در
صومعه بابت ایشان دختر را همانجا نهاده برصیصا را گفتند این خواهر ما امانت است نزد تو ببین که با او چه میباید کرد و او را تنها گذاشته
بازگشتند برصیصا نگاه کرد دختری دید در غایت جمال نزد وی آمده و دعا کرد و ابیض دست از وی باز داشت و بار دیگر او را بگرفت
و ابزار او بدعای برصیصا بگذاشت و در روزی چند بار این واقع شد پس در حالت بیهوشی وی وسوسه بر برصیصا کرد که این دختر
بسی صاحب جمالست و بیهوش افتاده اگر با وی موافقت کنی کسی بران مطلع نشود برصیصا از وسوسه او از راه رفته با دختر مواقعت
کرد و او از برصیصا حامله گشت ابیض بصورت اول برآمده نزد او آمد گفت این چه عمل شنیع و فعل قبیح است که کرده خود را و ایشان را
را در میان مردمان رسوا ساختی برصیصا گفت بزاری او را که درین باب فکری بکن ابیض گفت صلاح آنست که او را بکشی و در زیر
این کوه و بروایتی در زیر سجاده خود دفن کنی برصیصا از بیم جان خود او را بکشت و در خاک دفن کرد ابیض گوشه جامه او را از
خاک بیرون گذاشت و چون برادران برآمدند و احوال خواهر پرسیدند گفت دیوانه او را بردند ایشان او را قبول کردند ابیض در خواب

ابیض

برادر مهین آمده گفت برصیصا با خواهر تو چنین و چنین کرد چون بیدار شد گفت این خواب شیطانیست پس در شب دوم بخواب برادر
میانین آمده همین گفت و در شب سیم بخواب برادر کوچک همان سخن گفت روز چهارم برادران با هم نشسته بودند و برادر خواهر بخود گفت
برادر کهین گفت من خوابی چنین دیدم و برادر میانین همین گفت برادر مهین گفت والله که من نیز همین خواب دیدم پس نزد برصیصا
آمدند و گفتند با خواهر ما چه کردی گفت بشما گفتم که دیوان او را بردند ایشان گفتند برصیصای زاهد زمانه است و هر چه میگوید راست است خواهد
پس گشتند و ابلیس در شب دیگر بخواب ایشان آمد و همین سخن گفت و گفت بروید که خواهر شما در فلان جا در خاکست و جامه او پیداست
ایشان برفتند و خاک را بشکافتند و خواهر را از آن بیرون آوردند و میان بازارها داری بزدند و برصیصا را از دیر بیرون آوردند تا
بردار زنند ابلیس ابیض را گفت هیچ کاری نکردی اگر او را بردار کنند کفاره گناهان وی گردد ابیض گفت همین زمان کار روی بسازم
پس بصورت سائل نزد برصیصا آمد و گفت منم آن عابدم که آن دعا بتو آموختم وای بر تو ای چه عمل بد بود که کردی و آبروی راهبان ببردی
و درین قضیه نیز ترا چیزی تعلیم کنم تا ازین خلاص شوی گفت چه گفت سجده من کن تا من بدعایی ترا از چشم ایشان بپوشانم و تو از
بگریزی و چون گریخته باشی توبه کن برصیصا ابیض را سجده کرد ابیض گفت من از تو بیزارم پس او را بردار کشیدند و از بی سعادتی
همه عبادات او ضایع شده بود چه شقاوه ابدی گرفتار گشت و موقع ازین خبر میدهد که فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا پس بود آخر کار
آن شیطان و مدعو که انسانست از منافقان و یهودان و سایر مشرکان أَنَّهُمَا آنکه ایشان هر دو فِي النَّارِ در آتش دوزخ باشند
خَالِدَيْنِ فِيهَا جاوید مانندگان در آن وَذَٰلِكَ و خلود در آتش دوزخ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ پاداش کافران که از جاده حق
تجاوز نموده اند و بعد از بیان عاقبت کافران در موعظه مومنان میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید اتَّقُوا
اللَّهَ بترسید از خدای و در امر و نهی طاعت او کنید وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ و باید که نظر کند هر نفسی و ببیند مَا قَدَّمَتْ آنچه را
که از پیش فرستاده است لِغَدٍ برای فردای قیامت که عمل صالح است که منجی اوست یا از فعل قبیح که موبق اوست پس اگر تقدیم
خیر است طاعات که ده شکر گذارد ای توفیق آن نماید و در زیادتی آن کوشد و اگر سیئات معاصی فرستاده توبه کند و از آن
پشیمان گردد و تسمیه قیامت بغد جهة دنو ساعت و قرب آنست پس بجهة تاکید امر تقوی تکرار آن کرده میگوید که وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید دنو
از قهر الهی إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید این در حکم وعید است بر معاصی وَلَا
تَكُونُوا و مباشید ای مومنان كَالَّذِينَ مانند آنانکه نَسُوا اللَّهَ فراموش کردند یعنی وا گذاشتند احکام خدا را
مراد یهودان و منافقان و مشرکانند که از روی عناد و جحود مطلقا پیروی احکام الله نکردند مثل کسی که ناسی چیزی باشد

انفسهم

و اصلا آنرا بخاطر نیارد فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ نفسهای ایشان را و در توفیق از ایشان در بست بر وجه تخلیه و بجهة آن تقدیم چیزی نکردند از برای
فردای قیامت یا محروم ساخت ایشانرا از حظوظ اخروی أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ آنگروه ایشانند بیرون رفتگان از دایره
فرمان یعنی کاملان در فسق و عصیان و مشغول در کفر و طغیان بعد از آن مردمانرا از خواب غفلت متنبه میسازد بقوله لَا
يَسْتَوِي برابر نیستند نزدیک خدای أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته بکسب معاصی مستحق نار
شدند وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ و اصحاب بهشت که در استکمال نفس کوشیده سزاوار جنت گشتند أَصْحَابُ الْجَنَّةِ یاران بهشت یعنی
ساکنان آن هُمُ الْفَائِزُونَ ایشان رستگاران یعنی از عذاب جحیم باز رسته اند و در نعیم مقیم پیوسته و بعد از آن بر سبیل
تخییل و تمثیل در بیان تعظیم قرآن خبر میدهد که لَوْ أَنزَلْنَا اگر بفرستادیم هَٰذَا الْقُرْآنَ این قرآنرا عَلَىٰ جَبَلٍ بر کوهی بطریق خطاب
لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا هر آینه میدیدی آنرا ترسنده مُتَصَدِّعًا شکافته و از هم ریخته مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ از ترس خدا
و هیبت وعیدی که در قرآنست یعنی کوه با وجود بزرگی و سختی و غلظ بترسیدی و گردن نهادی و دلهای کافران از آن متاثر نمیشود
كالحجارة ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّن بَعْدِ ذَٰلِكَ الآیة و گویند معنی آنست که اگر قرآنرا بر کوه انزال میکردیم بعد از آنکه فهم و ادراک میدادیم پاره پاره
گشتی از ترس خدا وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ و این مثلها و اینچنین مثلها که مثلست از امثال قرآنی که جمله آن دو مثل دیگر درین سوره واین
گذشته نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ بیان میکنیم آنرا برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ شاید که اندیشه کنند در رموز آن و مواعید و وعید
کلام توبیخ است بر عدم تخشع ایشان نزد تلاوة قرآن بجهة قساوة و قلة تدبر در آن و بعد از آن بجهة تعظیم قرآن اظهار ربوبیت و
عظمت خود میفرماید بقوله هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ آنکسی که قرآن فرو فرستاده خدای است که نیست معبودی که
مستحق عبادت باشد مگر او سبحانه عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای آنچه نهانست از علم او بر بندگان از جواهر قدسیه و آنچه مشاهد
ایشانست از اجرام و اعراض یعنی دارای جمیع نهان و آشکارست یا عالم بضمایر قلوب و احوال یا بدنیی و عقبی و یا بمعدوم و موجود
بحیوة و ممات یا بارزاق و اجال یا بجهت و خواهد بود هُوَ الرَّحْمَٰنُ اوست بسیار بخشش که رحمت عامه سابغه او در دنیا
احاطه جمیع خلق نموده الرَّحِيمُ بزرگ بخشایش که رحمت خاصه او در آخرة که غفران و رضوانست بمومنان رسیده پس بجهة تاکید
اعاده صدر آیه نموده که هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ اوست خدای که هیچ وجه نیست خدای سزای پرستش مگر او الْمَلِكُ
پادشاهی جمیع ممالک و ملکوت ملک اوست و همه اشیا در تحت تصرف او و هیچکس قادر نیست که منع او از آنچه خلاف اتش
بکشد پادشاهی مطلق متوحد و کمال صفاتش از وجه احتیاج مصون الْقُدُّوسُ در نهایت نزاهت از عیوب نقص و معایب

و در کمال تبری از طریق آفات و فنا ایست پس مبراست از جمیع قبایح و رذایل و مطهر از شریک و اولاد و از صفات و اجسام و تجزیه و انقسام
یا مبارک که جمیع برکات از جناب او فایض است و همه خیرات از و نازل یا بعید از اوهام و بصایر و ابصار **السّلام** سالم از عیوب
و علل و مبراست از نقص و عجز و خلل یا معطی کل سلامت بعباد در مبداء و معاد **المؤمن** ایمن کننده مومنان از ظلم و عقوبت
نیران یا مصدق ظنون مومنان یعنی منجز موعود ایشان و مجیب آمال ایشان و مؤید اولیاست قول صادق [illegible] کر تسمیه او بمومن جهت
آنست که ایمن گرداننده اهل طاعت است از عقاب و عذاب یا داعی خلقان بایمان و واهب امان بایشان یا تصدیق کننده بذات
خود قبل از تصدیق خلقان کما قال شهد الله انه لا اله الا هو یعنی مبین سازنده توحید را و الوهیت خود را بدلایل واضحه که [illegible]
ان ایجاد عالم است بر نظامی که حال آن شاهدست بوحدانیت و معبودیت او **المهیمن** نگهبان بر هر چیزی که خلق فرموده و یا شاهد
بر بندگان یا امین بر همه اشیا که هیچ چیز نزد او ضایع و مهمل نشود و گفته اند اسمیست از اسامی الهی که تاویل آن جز خدای نداند **العزیز**
غالب در حکم که هیچکس او را مغلوب نتواند ساخت و او را از مرتبه رفعت خود زایل نتواند گردانید یا کسی بی‌نهایت غیر محدود [illegible]
الجبّار بزرگوار و عظیم الشان در ملک و سلطنت یا قاهری که عقل بکنه او نتواند رسید و ابصار احاطه آن نتواند کرد و یا صلاح
آرنده کارهای شکسته بندگان از اسباب معاش و ارزاق و غیر آن یا آنکه باک ندارد با آنچه بوده و نبوده پس مسرور نشود [illegible]
که باشد و محزون نگردد با آنچه شود **المتکبّر** در نهایت کبریا و عظمت یا بلند مرتبه از ظلم و نقصان و احتیاج و از سایر صفات
محدثات متعالی از جمیع ما لا یلیق یا کسی که هر چیز را نسبت بذات حقیر بیند و این منصور نیست مگر او را سبحانه را **سبحان الله**
پاکست خدای **عمّا یشرکون** از آنچه شریک میسازند با وی چه براهین عقلیه و حجج نقلیه ثابتست که او سبحانه قابل شریک نیست
هو الله الخالق او خداییست تقدیر کننده هر چیز را که ایجاد آن فرماید از مخلوقات بر وفق مشیت و مقتضای حکمت
البارئ آفریننده اعیان و ظاهر سازنده آنها از عدم بوجود در حالت براءة او از نواقص و عیوب در خلق آن **المصوّر**
بخشنده صورت و مثال مخلوقات و نگارنده آنها براشکال مختلف از حیوانات و نباتات و جمادات و غیر آن از مصنوعات که از
یکدیگر ممتاز شوند بصورتها و هیات **له الاسماء الحسنی** مر او راست نامهای نیکو که در شرع و عقل مستحسن و پسندیده است چه آنها
دالند بر محاسن معانی چون الله و رحمن و رحیم و صانع و قادر و علیم و حی و قیوم و حلیم و غیر آن **یسبّح له** بپاکی یاد میکنند
مر او را از همه نقایص و او را منزه و مقدس میدانند از جمیع معایب **ما فی السّموات و الارض** آنچه در آسمانها است و زمینها
چه ارباب عقول او را بصفت تنزیه ستایش میکنند و غیر ایشان از سایر حیوانات و جمادات دلالتی تمام دارند بر تقدس او

و هو العزیز و اوست ارجمند در ملک خود که هرگز مغلوب و مقهور نگردد **الحکیم** بصواب کار کرده و گفتار که هرچه خواهد
بکند بروجه حکمت و مصلحت پیغمبر ابو هریره از رسول صلعم روایت کرده که [illegible] کفت من از جبرئیل را الاسم اعظم پرسیدم جواب داد
که علیک باخرة سورة الحشر فاکثر قراءته بر تو باد که نظر در آخر سورة الحشر کنی [illegible] گردان قراءة آنرا بار دوم پرسیدم [illegible]
باز همین جواب داد [illegible] کفت ابو امامه از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که خواتم حشر در شب یا روز بخواند و در آن روز بمیرد [illegible]
بهشت او را واجب گرداند سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که حضرت رسول فرموده که اسم الله الاعظم فی آخر سورة
الحشر و در شش آیتست که در آخر سورة الحشر است و معقل بن یسار از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که هر که صباح سه بار بگوید اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم و سه آیت از آخر سورة الحشر بخواند حق تعالی هفتاد هزار فرشته را بر او موکل گرداند تا او را نگاه میدارند
از جمیع آفات و صلوات بر او میدهند تا شب و اگر در آن روز بمیرد شهید مرده باشد و اگر آنرا بهمین صورت شبانگاه بخواند همین
ثمره یابد و انس نیز از آنحضرت روایت کرده که هر که لو انزلنا هذا القرآن علی جبل تا آخر بخواند و در آن شب بمیرد شهید مرده
سورة الممتحنه ابی بن کعب از رسول خدای روایت کرده که هر که سورة الممتحنه بخواند در روز قیامت جمیع مؤمنین و مؤمنات
شفیع او باشند و حمزه ثمالی از علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام روایت کرده که هر که سورة الممتحنه بخواند حق تعالی
دل او را بایمان امتحان کند و چشم او را منور و روشن گرداند و هرگز درویشی و دیوانگی باو و اولاد او و با او نرسد [illegible]
[illegible] ختم سورة الحشر نمود ببیان احوال کفار و منافقان افتتاح این سوره کرد بذکر تحریم موالات و ایجاب معادات [illegible]
و امر نمود که **بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا** ای آنکسانی که گرویده اید بخدا و رسول
لا تتخذوا عدوی و عدوکم فرا مگیرید دشمنان من و دشمنان خود را **اولیاء** دوستان و با ایشان طرح مصاحبت
میفکنید آورده اند که در سال هشتم از هجرت که بعد از دو سال بود از مراجعت بدر حضرت رسالت صلعم بطریق اختفا عزیمت
مکه داشت ساره کنیز ابی عمرو بن صیفی بن هشام که در مکه نایحه بود از مکه بمدینه آمد رسول از وی استفسار کرد که بجهة اسلام
آوردن باینجانب آمده گفت نه فرمود که بجهة مهاجرت گفت نه بلکه آمده ام تا مرا طعام و لباس دهید و باز بمکه رجوع کنم
رسول فرمود چه از اهل مکه طعام و لباس نطلبیدی گفت بعد از واقعه بدر کسی بمن عطا و خیر میل نکرده و صله بمن نداده و رسول
فرزندان عبد المطلب را گفت که وی را چیزی بدهید ایشان وی را جامه و دینار و زاد و راحله دادند پس نزدیک حاطب بن
ابی بلتعه آمد و از وی چیزی طلبید نامه نوشته باهل مکه با این مضمون که این نامه ایست از حاطب بن ابی بلتعه بسوی اهل مکه

کسی

بدانید که رسول صلعم قصد شما دارد پس سلاح را بر خود راست کنید و آماده قتال باشید نامه را بوی داد و ده دینار بوی عطا کرد و جامه در
پوشانید و گفت این نامه را باهل مکه رسان ساره نامه را برداشت و در میان سر خود پنهان کرد و روی بمکه نهاد جبرئیل ع رسول را ازین
قضیه خبر داد آنحضرت امیر المومنین و ابا طلحه و زبیر و عمار و مقداد و ابا مرثد و عمر را امر کرد که براه مکه متوجه شوید که در روضه خاخ زنی
را یابید که نامه است از حاطب باهل مکه رساند و آن نامه متضمن اعلام اهل مکه باشد از قصد ما بآنجانب آن را بستانید و بیارید ایشان حسب الامر
عمل نموده تا بآن موضع رفتند و آن زن را آنجا یافتند و از وی طلب نامه کردند پس آن زن انکار کرد پس او را و متاعش را جستند نیافتند
پس قصد رجوع کردند امیر المومنین فرمود که بخدا سوگند که هرگز رسول خدا دروغ نگفته و آنچه فرموده باخبار جبرئیل بوده پس شمشیر از
غلاف برکشیده نزد وی رفت و گفت ای شناسی بخدا اگر نامه ندهی گردنت بزنم زن بترسید و گفت زنهار یا ابن ابی طالب
روی بگردان تا من نامه را بتو دهم پس موی سر خود بگشود و نامه را از آنجا بیرون آورد و بآنحضرت داد و حضرت نامه را نزد رسول خدا
آورد و مرویست که در روز فتح مکه همه کس را امان داد الا چهار زن و ساره از ایشان القصه رسول بر منبر رفت و خطبه بخواند و گفت یکی
از شما نامه باهل مکه نوشته است ایشانرا از قصد ما آگاه کند اگر برخیزد و بآن معترف شود فهو المراد و الا او را رسوا کنم دو نوبت اعاده
فرمود کسی جواب نداد نوبت سیم حاطب برخواست و گفت یا رسول الله منم صاحب نامه و خدای داناست که بعد از اسلام نفاق
نورزیده ام و از دین اسلام برنگشته ام و مرا در آنجا قبیله و عشیره نیست که حمایت من کنند بلکه آنجا غریب افتاده ام خواستم تا اهل حاطب
کرده رعایت من کنند و خاطر جویی اهل من نمایند تا آنگاه که ما آنجا رویم و اگر چه من از سر یقین میدانم که غضب خدای بر ایشان نازل خواهد
شد و این نامه فایده بایشان نخواهد داد پیغمبر صلعم تصدیق او نموده عذر او را قبول کرد عمر خطاب برخواست و گفت یا رسول الله اجازت
فرما تا گردن این منافق بزنم رسول فرمود که این از اهل بدر است و خدای بدریانرا وعده مغفرت داده و ایشانرا بخطاب مستطاب
اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم نوازش فرموده امیدست که باب مغفرت مسدود نشده باشد و روایتی آنست که پیغمبر فرمود او را از
مسجد بیرون کنید مردمان دست بر وی زدند و وی را انداختند و او بازپس میگریست و در رسول خدای نگاه میکرد تا شاید که بروی رحم کند
چون بدر مسجد رسید رسول صلعم فرمود که او را باز گردانید پس آنحضرت او را توبه داد و حق تعالی این آیت فرستاد که ای مومنان کسانی که
نفس الامر عدو شمااند و عدو خدا ایشانرا دوست مگیرید و با ایشان دوستی مورزید تلقون الیهم میافکنید و میفرستید الیهم
بالمودة بسوی ایشان دوستی را بسبب مکاتبه وقد کفروا و بتحقیق که کافر شدند و تصدیق نکردند بما جاءکم بآنچه آمده است بشما
من الحق از سخن درست و راست که قرآنست یا کار درست که دین اسلام است یا بکسی که سزاوار متابعت است یعنی حضرت رسالت

یخرجون الرسول بیرون میکنند رسول را از مکه وایاکم و شما را نیز بیرون میکنند ان تؤمنوا بسبب آنکه میگروید بالله ربکم
بخدای که پروردگار شماست یعنی ایشان بسبب ایمان شما را از دیار خود بیرون میکنند پس ایشانرا دوست مگیرید ان کنتم خرجتم
اگر هستید که بیرون آمده اید از وطنهای خود جهادا فی سبیلی از جهت جهاد و قتال در راه من وابتغاء مرضاتی
و برای طلب خشنودی من تسرون الیهم بالمودة در نهانی میفرستید بسوی ایشان دوستی را بسبب مکاتبه یا سخنان سر با ایشان کتابه
میفرستید بسبب دوستی وانا اعلم و من دانا ترم بما اخفیتم بآنچه پنهان میکنید از مودة اعدا وما اعلنتم و آنچه اظهار میکنید
از اعتذار به رسول خود را از آن مطلع میگردانیم ومن یفعله و هر که بکند این کار را از القای خبرها بایشان و اسرار مودت با ایشان
باتخاذ اعدا منکم از شما فقد ضل پس بدرستی که گم کرد سواء السبیل راه راست او خطا نمود طریق حق را و صواب را ان
یثقفوکم اگر بیابند شما را کفار مکه یعنی بر شما قادر گردند و ظفر یابند یکونوا لکم باشند مر شما را اعداء دشمنان یعنی القای محبت
فایده نبوده ایشان دشمنی نهانی آشکارا کنند ویبسطوا الیکم و بگشایند بسوی شما ایدیهم دستهای خود را والسنتهم
و زبانهای خود را بالسوء ببدی یعنی زدن و کشتن و دشنام وودوا لو تکفرون و دوست دارند اگر شما کافر شوید چنانکه
ایشان هستند و از دین خود برگردند و چون حال شما با ایشان بدین طریق است پس مودة نمودن و نصیحت کردن با ایشان خطا
عظمی است از شما لن تنفعکم هرگز نفع نخواهد رسانید شما را ارحامکم خویشان شما ولا اولادکم و نه فرزندان
شما یعنی امروز مودة میورزید با مشرکان بسبب حمایت فرزندان و خویشان و حال آنکه ایشان هرگز نفع بشما نرسانند بعد از آن
یوم القیمة یفصل بینکم روز رستخیز جدا کند خدای میان شما و اولاد و اقربا یعنی کافران را بدوزخ فرستد و مومنانرا بهشت
پس سبب شما را که ترک حق الله میکنید جهة مراعات کسانی که نفع شما نخواهند رسانید و ایشان از شما جدا خواهند شد والله بما تعملون
و خدای بر آنچه میکنید از دوستی و دشمنی بصیر بیناست و شما را بران جزا خواهد داد قد کانت لکم بدرستی که هست مر شما را
ای مومنان در ترک موالات کافران و تبرا نمودن از ایشان اسوة حسنة قدوه نیکو و خصلتی پسندیده که بدان اقتدا باید کرد
فی ابرهیم آنچنان قدوه و طریقه نیکو در جانب ابراهیم والذین معه و در آنانکه با وی بودند از اهل ایمان پس اسوه حسنه
مر شما راست در ابراهیم و تابعان او اذ قالوا لقومهم در وقتی که گفتند ایشان مر گروه خود را از مشرکان انا برآء بدرستی
که ما بیزاریم منکم از شما ومما تعبدون من دون الله و از آنچه میپرستید بجز از خدای از اصنام کفرنا بکم جحدا
انکار کرده ایم بدین شما یا بمعبود شما یعنی جاحد دین شما و منکر معبود شماییم وبدا و ظاهر و آشکارا شد بیننا وبینکم

الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا میان ما و شما عداوه و دشمنی قایم خواهد بود همیشه و زبان حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ تا آنکه ایمان آرید بخدا
وَحْدَهُ در حالتی که یکتا و یگانه است یعنی تا هنگامی که بیکتایی او بگروید حاصل معنی آنست که سبب عداوه و بغضا میان ما شرک است
شما بخدا پس شما نیز اقتدا کرده با دشمنان دین تبرا جوییده ما دام که اسلام نیارند ترک عداوه ایشان نکنید حاصل که شما در تبرا
قول
نمودن از اهل شرک اقتدا بابراهیم کنید إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ مگر در گفتن ابراهیم مر پدر خود را که لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ
هر آینه آمرزش خواهم برای تو مراد آنست که ای اهل اسلام اقتدا کنید بحضرت خلیل در بیزاری از کافران نه در طلب آمرزش برای
ایشان چه استغفار ابراهیم مر پدر خود را یعنی بزعم خود آزر مشروط بود بایمان کقوله تعالی ماکان استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة
وعدها ایاه و چون دانست که ایمان نخواهد آورد از وی بیزار شد چنانکه میفرماید که فلما تبین له انه عدو لله تبرا منه اگر مومنان
نمیکردند ظن اینچنین که استغفار از برای کفار مطلق جایز باشد بدون وعده ایمان پس بجهة رفع این مظنه نهی اسلام نموده
اقتدا او وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ از تتمه قول ابراهیم است یعنی ابراهیم بپدر خود گفت که مالک نیستم ای پدر برای تو
یعنی نمیتوانم از تو دفع کنم و بردارم از عذاب خدای هیچ چیز را بلکه همین قدر که استغفار روا دارم و بس و چون خلیل و اصحاب او
از قوم خود تبرا کردند روی نیاز بدرگاه ملک جلیل آورده گفتند که رَبَّنَا ای پروردگار ما عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا بر تو توکل کردیم و
اعتماد نمودیم یعنی از خلق بریدیم و بتو پیوستیم وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا و بسوی تو بازگشتیم وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ و بسوی حکم تست بازگشت
همه و اقوه نزد بعضی این دعا قول ابراهیم نیست بلکه حق تعالی مومنان این آیه را بعد از نهی ایشان از موالات کفار امر میفرمود که
چون قطع علاقه مودت با دشمنان کردید بگویید ای آفریدگار ما از ایشان بریدیم و بلطف و کرم تو پیوستیم و این تبلیت قول
رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تَجْعَلْنَا مگردان ما را فِتْنَةً بلیه و آزمایش لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنانکه کافر شدند یعنی ایشان را
بر ما مسلط مکن و بدست ایشان ما را مفتون و معذب مگردان تا در حق ما نگویند که اگر ایشان بر حق میبودند بدست ما گرفتار
نمیشدند یا ایشان را بر ما مستولی مساز تا ما را از دین تو در فتنه اندازند و از آن منحرف سازند یا نگاهدار ما را از موالات
ایشان وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز ما را رَبَّنَا ای آفریدگار ما آنچه تقصیر کردیم در راه تو إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو غالبی
در حکم پس ایشان را از ما دفع کن الْحَكِيمُ دانایی در کار خود پس ما را بیامرز پس بجهة تاکید قول مذکور تکرار آن میکند که
لَقَدْ كَانَ لَكُمْ بدرستی که هست مر شما را ای اهل اسلام فِيهِمْ در ابراهیم و قوم او أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ خصلتی نیکو که
بآن اقتدا کنید و این اقتدا ثابت لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ مر کسی که هست که امید دارد رضای خدا را وَالْيَوْمَ الْآخِرَ

و ثواب روز آخر یعنی [illegible] وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از این اقتدا و دوستی کند با اعدا فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ پس بدرستی
که خدای بی نیاز است از وی و از نصرت کردن وی مر دین او را چه خود ناصر دین خود است و احتیاج بغیر ندارد الْحَمِيدُ
ستوده در جمیع افعال بی ستایش خلقان پس تولی هیچکس ضرر باو نمیرساند بلکه ضرر تولی بمتولی راجع خواهد شد مرویست که بعد از
نزول این آیات مومنان بیخ موده آبا و ابنا و سایر اقربا که در مکه داشتند از دل خود بر کندند و در رفع عداوه بجای آن
در دل نشاندند و چون حق تعالی ثبات و جد ایشان را در ترک مواصلا اقربا بدید و رسوخ ایشان را در ترک موالات مشاهده نمود
بر ایشان رحم نمود و وعده نصرت مودت ایشان داد و فرمود عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ شاید یعنی امید است آنکه خدای پیدا کند
بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ میان شما و میان آنانکه دشمن داشتید مِنْهُمْ از کفار مکه که خویشان شما اند مَوَدَّةً دوستی
و یاری و آنچنان بود که ابوسفیان و سهل بن عمرو و حکیم بن حزام و غیر ایشان از صنادید قریش که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند
در عام الفتح و کسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا گشت و چون حضرت رسالت پناه ام حبیبه که دختر ابوسفیان بود بعد
اسلام آوردن بعقد خود در آورد دشمنی ابوسفیان بر طرف شده دل او بر اسلام نرم گشت و ام حبیبه قبل از این زن عبدالله بن جحش
بود و چون بحبشه هجرت کردند عبدالله ترسا شد ام حبیبه را بدین ترسایی دعوه کرد و او قبول نکرد و چون برد رسول کسی را
بنجاشی فرستاد و ام حبیبه را از وی طلب کرد و نجاشی بسعید بن عاص گفت او را نزد رسول فرستاد سعید قبول [illegible] نمود و نجاشی چهار
مروی
صد دینار برای صداق رسول بوی داد و بمدینه آمد بزفاف حضرت رسالت پناه سرافراز گشت و ابوسفیان مشرک بود چون
این خبر شنید گفت این مردی عظیم الشان است که [illegible] رسول راضی شد وَاللَّهُ قَدِيرٌ و خدا
توانا است بر همه مقدورات پس قادر است بر آنکه دشمنی را به دوستی بدل کند و اسباب مودت را بر ایشان آسان کرده اند وَاللَّهُ
غَفُورٌ و خدای آمرزنده است کسی را که موالاة باشد با ایشان رَحِيمٌ مهربان بر آنانکه بعد از نهی قطع مودت کردند یا آمرزنده و
بخشاینده هر کسی را که اسلام آورد و از ابن عباس مرویست که بیان [illegible] حضرت رسالت پناه [illegible]
گر قصد مسلمانان نکنند و دشمنان دین را یاری نه دهند و ایشان بر عهد خود ثابت [illegible] قصد اهل اسلام نمیکردند و اعدا
دین را اعانت نمیکردند حق تعالی در باره ایشان فرمود که لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ نهی نکرده و منع نمیکند خدای شما را ای مومنان عَنِ الَّذِينَ
از آنانکه ایشان لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ کارزار نکردند با شما فِي الدِّينِ در کار دین وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ و بیرون نکردند شما را مِنْ
دِيَارِكُمْ از سراها و منزلهای شما أَنْ تَبَرُّوهُمْ آنکه نیکویی کنید با ایشان وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ و حکم بعدل کنید بسوی ایشان

وظلم نکنید بر ایشان تا موجب الفت قلوب ایشان شود و سبب تشویق ایشان شود با ایمان یا از آنکه بوسیلهٔ قسطی و بهره از آنچه در خانهای
شماست و مطعومات بعینی با ایشان طریقهٔ عدالت یا احسان رعی دارید إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ بدرستی که خدای دوست میدارد
عدل کنندگان را یا احسان نمایندگان را و گویند قتیله بنت العزی که مشرک بود هدیه چند نزد دختر خود اسماء بنت ابی بکر آورد وی قبول نکرده
او را نداد که در مدینه داخل شود حق تعالی این آیت فرستاد و پس پیغمبر بدخول او امر فرمود و هدیهٔ او را قبول نمود و در حق او اکرام و احسان
بجا آورد و اجماع امت است که نیکویی با اهل حرب حرام نیست خواه قرابت باشد و خواه نه و خلاف در دادن زکوة و کفارات با ایشان
و نزد اصحاب ما جایز نیست إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ جز این نیست که نهی میکند خدای شما را عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ از آنانکه کارزار کردند با شما الله
فِي الدِّينِ در دین و مذهب وَأَخْرَجُوكُمْ و بیرون کردند شما را مِنْ دِيَارِكُمْ از سراهای شما وَظَاهَرُوا و ایشان پشت
با اعادی و معاونت کردند با ایشان عَلَى إِخْرَاجِكُمْ بر بیرون کردن شما أَنْ تَوَلَّوْهُمْ آنکه دوستی کنید با ایشان یعنی خدای
منع امور از دوستی کردن شما با جمعی که در مقام مقاتله در آمده‌اند و در اخراج شما معاون یکدیگر شده‌اند مراد کفار مکه‌اند که بعضی با اهل
اسلام محاربه کردند و برخی در اخراج ایشان سعی نمودند و بعضی معاونت ساعیان کردند وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ و هر که دوست دارد ایشان را
فَأُولَئِكَ پس آن گروه که دوست دارند کافران هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که وضع دوستی در غیر موضع میکنند و بسبب این مستحق
عذاب الیم و عقاب عظیم اند آورده‌اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از جملهٔ شروط این بود که هر مسلمان که از مکه بمدینه رود
آنحضرت آنرا بکفار باز فرستد و اگر مسلمانی از مدینه روی برتافته بجانب مکه شتابد قریش او را باز نگردانند و کتابتی برین وجه
نوشتند و مهر بر آن نهادند هنوز آنحضرت در حدیبیه بود که یکی از مؤمنان از مکه گریخته بملازمت آمد نام او سبیعهٔ اسلمیه
دختر حارث بحدیبیه آمد و اسلام آورده و شوهر او مسافر مخزومی و بروایتی صیفی بن راهب بیامد و گفت زوجهٔ مرا بمن
ده شرط صلح برین وجه بود که هر که از ما بتو آید رد کنی و هنوز گل مهری که بر صلح نامه نهاده‌ایم خشک نشده است جبرئیل آمد و گفت
آن شرط بر مردان واقع شده نه زنان و در وحی است که مؤمنات را بمشرکان باز دهند جبرئیل این آیه نزد رسول خواند که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ چون بیایند بشما زنان گرویده یعنی تکلم نماینده
بکلمهٔ شهادت و ظاهر سازنده ایمان مُهَاجِرَاتٍ در حالتی که هجرت کننده‌اند از کفر بایمان فَامْتَحِنُوهُنَّ پس بیازمایید
آنها را برین وجه که ایشان را سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگران سبب آمدن نشده
و بهیچ غرضی از اغراض دنیویه متعلق نبوده بلکه برای دوستی خدا و رسول و دین بهین اسلام باینجانب آمده‌اند یا نظر کنید

در اماراتی که موجب غلبهٔ ظن شود در اینکه ایشان بسبب ایمان نه غیر آن بانصوب هجرت نموده‌اند اللَّهُ أَعْلَمُ خدا داناتر است
بِإِيمَانِهِنَّ بگرویدن ایشان چه اوست که مطلع است بر ضمایر یعنی شما را هیچ راهی نیست بچیزی که بآن اطمینان و یقین
قلب حاصل شود در حقیقت ایمان ایشان چه این مخصوص است بعلام الغیوب پس شما را درین باب امتحان کافیست و لهذا
مدار احکام شرع بر ظاهر است پس سوگند بایشان دهید و یا بقدر وسع و طاقت ملاحظهٔ امارات کنید فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ
پس اگر دانستید ایشان را بغلبهٔ ظن مُؤْمِنَاتٍ که مؤمنه‌اند فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ پس باز مگردانید ایشان را إِلَى الْكُفَّارِ
بسوی کافران و بدانکه مراد علمیست که مسلمانان را ممکن است و آن ظن غالبست که حاصل شده هم از سوگند دادن یا جوابات و یا از
ظهور امارات و چه ظن غالب مانند علم است در وجوب عمل بآن و مراد بکفار درین آیت شوهران زنان ممتحنه‌اند لَا هُنَّ
نه این زنان حِلٌّ لَهُمْ حلالند مر کافران را وَلَا هُمْ و نه آن کافران يَحِلُّونَ لَهُنَّ حلال میشوند مر این زنان را یعنی
که ایمن توان بود از آنکه اضلال ایشان نکنند بجهت استیلای ایشان بدینها و مظنهٔ بدین زوجات بین ازواج وَآتُوهُمْ
و بدهید ایشان را مَا أَنْفَقُوا آنچه خرج کرده باشند از کابین زنان که اول یعنی حضرت رسالت پناه سبیعه را سوگند و مهری
که مسافر باو داده بود گرفته باز گشت و آیه آمده وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ اثمی و بزه نیست بر شما أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ
آنکه بزنی بخواهید زنان مهاجره را چه اسلام فسخ نکاح کرده میان ایشان و میان ازواج کفار ایشان پس شما را جایز است
ایشان را بنکاح خود در آرید إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ چون داده باشید ایشان را أُجُورَهُنَّ مزدهای ایشان را یعنی مهرها
ایشان را بعد ازین عمر خطاب سبیعه را بنکاح خود در آورد بر صداق معین و نیز بجهت مباینهٔ کفر و ایمانست که میفرماید وَلَا
تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ و چنگ مزنید بعقدهای زنان کافره باید که میان شما و ایشان علاقهٔ زوجیت نباشد
حباله و عصم جمع عصمت و تسمیهٔ نکاح بآن جهت آنست که منکوحه در عصمت زوج و حبالهٔ اوست مرویست که بعد ازین نهی اصحاب هر آن
کافره را که در نکاح داشتند طلاق دادند وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ و بخواهید از کفار آنچه خرج کرده‌اید از مهور ایشان
یعنی هر که از زنان شما مرتد شده بکفار لاحق شده باشد مهری که بایشان داده باشید از کفار مطالبه کنید اگر مانع آن
زنان شوند وَلْيَسْأَلُوا و باید که بخواهند کافران از شما مَا أَنْفَقُوا آنچه خرج از مهور زوجات مهاجرات خود یعنی بجهت
عصمت زوجیت منقطع شده میان کافره و کافر و مؤمن پس هر یک رد کنند مهری را که بصاحب خود داده‌اند ذَلِكُمْ جمیع آنچه
مذکور شد درین آیه حُكْمُ اللَّهِ فرمان خداست يَحْكُمُ حکم میکند خدای بَيْنَكُمْ میان شما وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای

وامانت مصالح شما حَكِيمٌ محکم کننده با آنچه مقتضی حکمت است آورده اند که بعد از این آیه مؤمنان ادای مهور رها جویی کردند
بازواج ایشان و کفار از ادای مهور مرتدات ابا نمودند این آیه آمد وَاِنْ فَاتَكُمْ و اگر فوت شود یعنی سبقت کند و برود از شما
شَيْءٌ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ از زنان شما اِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ بسوی کافران یعنی بدار الحرب عقبه است یعنی نوبت
باید نوبت شما از ادا کردن مهر بانحو چه کرد در عاقبت شما بر ایشان ظفر یابید و غنیمت بدست شما آید که فَاٰتُوا الَّذِيْنَ ذَهَبَتْ
پس بدهید آنان را که رفته اند اَزْوَاجُهُمْ زنان ایشان بدار الکفر و مهر نیافته اند مِثْلَ مَا اَنْفَقُوْا مانند آنچه نفقه کرده اند از مهر
آن زنان یعنی وقتی که نوبت ظفر شما رسد مهرهای آن زنان را از غنیمت بازواج ایشان رسانید وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از عذاب
خدای در مجاوزت از امر او الَّذِيْٓ اَنْتُمْ آن خدایی که شما بِهٖ مُؤْمِنُوْنَ بدو گرویده اید که ایمان او مقتضی پرهیزیدن است از
عقاب او آورده اند که در روز فتح مکه چون سید عالم بر کوه صفا بر آمده تا اهل مکه بر اسلام و جهاد بیعت کرد زنان ایشان در مبایعت
و مبایعت میل کردند حق سبحانه مبایعت ایشان را تعلیم حبیب خود نموده فرمود که یٰٓاَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر خبر دهنده و بلند قدر
و عالی رتبه اِذَا جَآءَكَ الْمُؤْمِنٰتُ چون بیایند بتو زنان گرونده یعنی بنیت گرویدن يُبَايِعْنَكَ مبایعت کنند با تو
عَلٰٓى اَنْ لَّا يُشْرِكْنَ بر آنکه شریک نیارند و شریک نگیرند بِاللّٰهِ شَيْئًا بخدا چیزی را از اصنام وَلَا يَسْرِقْنَ و دزدی
نکنند از مال شوهران خود و غیر آن وَلَا يَزْنِيْنَ و زنا نکنند وَلَا يَقْتُلْنَ اَوْلَادَهُنَّ و نکشند فرزندان خود را مراد
دختر انند که زنده در خاک میکردند یا قصد بچه که در شکم دارند نکنند و او را نیفکنند وَلَا يَاْتِيْنَ بِبُهْتَانٍ و نیارند
بدروغی که از روی جهل يَّفْتَرِيْنَهٗ بر بافته باشند بَيْنَ اَيْدِيْهِنَّ وَاَرْجُلِهِنَّ میان دستها و پاهای خود
این کنایت است از فرزندی که بدروغ بر شوهر خود بندند چه بطن که میان هر دو دست است بر داشته است ولد را و فرج که در
میان هر دو پا است از وی ولد حاصل شده مراد آنست که فرزند حرام زاده نیاورند و بدروغ بر شوهر خود نسبت نه نهند
وَلَا يَعْصِيْنَكَ و عاصی نشوند در تو فِيْ مَعْرُوْفٍ در کردار نیکو که با ایشان امر کنی آنکه با هیچ مردی غیر محرم در خلوت ننشینند
و نوحه نکنند و روی نخراشند و سلیط نباشند و غیر آن از آنچه موافق طاعت خدا باشد و تسمیه آن بمعروف بجهت آنست که عقل
معرفت آن جهت عظم حسن آن و چون بشرایط بیعت کنند فَبَايِعْهُنَّ پس بیعت کن با ایشان و ضامن ثواب ایشان شو
در وفا نمودن باین شروط بخاری در صحیح خود از عایشه نقل کرده که بیعت پیغمبر با زنان بسخن بود و دست آنحضرت دست
هیچ زن مس نکرده و قولی آنست که زنان دست در قدح آب فرو بردند و بعد از آن آنحضرت دست مبارک خود را در آن

[illegible]

آب فرو برده و گویند جفت جامه بر سر دست خود انداخته و آنرا بر بالای دست ایشان نهاده و با ایشان بیعت فرموده و بروایت
دیگر امیمه خواهر خدیجه بازو فرموده تا از انها بیعت فرا گرفت وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللّٰهَ و طلب آمرزش کن برای زنان مبایعه
از خدای از آنچه کرده اند در حالت کفر اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ بتحقیق که خدای آمرزنده است گناهان کسانی که توبه کنند رحیم
مهربان بر ایشان که توفیق ایمان و توبه داده پس رسول خدا بر طبق مذکور فرمود که مبایعه میکنم با شما از آنکه شریک
نیارید بخدا دختر عتبه زن ابو سفیان در میان زنان ایستاده بود و مقنعه در سر خود کشیده بجهت ترس آنکه رسول او را
نشناسد گفت یا رسول الله با ما در اخذ بیعت تاکیدی کردی که با مردمان نکردی بجهت آنکه پیغمبر با مردان ایشان همین
بر اسلام و جهاد بیعت نموده بود بعد از آن فرمود که وَلَا يَسْرِقْنَ هند گفت ابو سفیان مردی بخیل است من از مال او
بسیار گرفته ام بدون اذن او نمیدانم حلال است یا نه ابو سفیان حاضر بود گفت هرچه برگرفتی و خواهی گرفت بر تو حلال است
رسول بخندید و گفت تو هندی گفت نعم یا رسول الله عفو فرما از آنچه گذشت که خدای از تو عفو کناد و بعد از آن حضرت
برسانا و این بسبب آن گفت که در واقعه احد جگر حمزه را شکافته بود و مضغ کرده بعد از آن فرمود وَلَا يَزْنِيْنَ هند گفت آیا زن
آزاد زنا کند عمر در پایین صفا ایستاده بود بخندید بجهت آنکه در جاهلیت میان او و هند این فعل قبیح واقع شده بود پس فرمود
وَلَا يَقْتُلْنَ اَوْلَادَهُنَّ هند گفت ما ایشان را می پروریم در کودکی و شما ایشان را میکشید در جوانی و بزرگسالی و این برای آن
گفت که پسر حنظله بن ابی سفیان در روز بدر بدست امیر المؤمنین بقتل رسیده بود پیغمبر از این سخن تبسم فرمود
و عمر بخندید بروجهی که بر پشت افتاد دیگر فرمود وَلَا يَاْتِيْنَ بِبُهْتَانٍ يَّفْتَرِيْنَهٗ بَيْنَ اَيْدِيْهِنَّ وَاَرْجُلِهِنَّ هند گفت بهتان فعل
قبیح است و تو ما را امر نمیکنی مگر برشد و مکارم اخلاق بعد از آن فرمود وَلَا يَعْصِيْنَكَ فِيْ مَعْرُوْفٍ هند گفت بخدا سوگند
که ما نه برای این اینجا حاضر شدیم که در تو عاصی شویم و از آنچه فرمایی خلاف کنیم پس همه زنان باین شرایط با رسول
بیعت کردند و رسول دعای خیر در حق ایشان بتقدیم رسانید آورده اند که جمعی درویشان از اهل اسلام با یهودان
دوستی میکردند و خبر مسلمانان با ایشان میگفتند و بسبب آن میوه و طعام از ایشان میگرفتند حق تعالی ایشان را از آن
نهی فرمود گفت یٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای آنکسانی که گرویده اید بخدا و رسول لَا تَتَوَلَّوْا دوستی مکنید و مودت
سخط مورزید قَوْمًا غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ گروهی را که خشم گرفته است خدای بر ایشان و ایشان را با آتش سخط و غیظ
سوخته مراد یهود اند قَدْ يَئِسُوْا بتحقیق که نومید شده اند ایشان مِنَ الْاٰخِرَةِ از ثواب آخرت چه دانسته اند

که بسبب عناد و کتمان نعت حضرت رسالت در تورية کما یئس الکفار همچنانکه نا امید شده اند کافران من اصحاب
القبور یا از اهل گورها یعنی از مبعوث شدن مردها در نشأه اخرویه یا از رجوع مردگان خود بدنیا یا رسیدن خبر آنها بایشان و
یا یهود نا امید اند از ثواب عقبا همچنانکه کافران مرده که برای العین قبح حال و بدی مآل خود را دیده اند و بعلم الیقین عاقبت خود را
دانسته و از نعم انجهان بکلی قطع امید کرده **سورة عیسی** ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که سورة عیسی
بخواند عیسی ع برای او استغفار کند و صلوات فرستد بر وی مادام که در دنیا باشد و روز قیامت رفیق او باشد و اورا ثواب حواریان
بدهند ابو بصیر از ابی جعفر ع روایت کرده که هر که سورة الصف بخواند و در فرایض و نوافل بران مداومت نماید حق تع اورا
در صف انبیا و ملایکه جای دهد و بباید دانست که چون حق تع ختم سورة الممتحنه نمود بقطع موالاة کافران افتتاح سوره کرده بایجاب
قطع این موالات ظاهرا و باطنا و بعد از ان امر بندگان فرمود بجهاد با ایشان و بر مضمون فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
سبح لله بپاکی و بیاکی یاد کرد خدا را ما فی السموات آنچه در اسمانهاست از علویات و ما فی الارض و آنچه در
زمینهاست از سفلیات و هو العزیز و او غالبست که در حکم کردن بر هیچ چیز مغلوب نگردد الحکیم درست کار که خلل
بافعال او راه نیابد مرویست از مقاتل و کلبی که جمعی از اصحاب آن قدوة احباب گفتند یا رسول الله اگر بدانیم که دوسترین عمل
نزد خدا کدام است بالنفس و اموال خود او را در آن بذل کنیم و بجان دران بکوشیم حق تع ایه ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله
که بعد ازین مذکور خواهد شد انزال فرمود و چون در روز احد بقول خود عمل نکرده از جهاد فرار و پیغمبر را صلعم با معدودی چند
در میان کفار بگذاشتند و بجهة آن سر مبارک حضرت و دندان رباعیه بسنگ خطای مشرکان شکسته شد حق تع توبیخ ایشان
فرمود باین ایه که یا ایها الذین امنوا ای انانکه گرویده اید لم تقولون چرا میگویید ما لا تفعلون آنچه را که نمیکنید
کبر بزرگست مقتا از روی شدة و غضب و خشم عند الله نزد خدای ان تقولوا انکه بگویید ما لا تفعلون آنچه
نخواهید کرد و نزد اکثر علما این ایه عامست یعنی هر که سخنی گوید و نکند درین عتاب داخلست علمایی که خلق را بعمل خیر
ارشاد کنند و خود ترک آن کنند درین توبیخ داخلند و قوله اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم در خبرست که حضرت
رسالت پناه در شب معراج دید که لبهای جمعی کسانی بمقراض آتشین میبرند مروی است که یکی از اکابر را گفتند از برای ما موعظه
فرما جواب داد بار دیگر التماس انمعنی کردند گفت آیا مرا امر میکنید که چیزی بگویم که خود بان کار نکنم و بجهة آن مقت خدا
بر خود نازل سازم از دمیاطی نقلست که اصحاب بحضرت گفتند ایا کدام عمل بجای اریم که ما را از حفره نیران برهاند و بروضه

جنان و تحفه روح و ریحان رساند حق تع این ایه فرستاد که یا ایها الذین امنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم تا آخر پیغمبر صلعم فرمود ای
یاران آنچه مستجیبا نازل شد یعنی عملی که بنده را از سختی سجین رهایی بخشد و باعلا علیین فرود آرد ایمان و جهاد است و چون محل
جهاد رسید اصحاب ازین متثاقل شدند و متقاعد گشتند حق تع ایه مذکوره فرو فرستاد و ایشان را بان عقاب فرمود و سعید
ابن مسیب مروی که چون رسول و اصحاب او از جنگ بدر باز گشتند و در روز بدر صهیب را پیر انگشت رسول از گشته شدن او خوشحال شده و گفت
او را کشت یکی بدروغ گفت که من او را کشتم تا او را ثنا گویند چنانکه میفرماید یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا عمر خطاب و عبد الرحمن
عوف گفتند دروغ میگوید صهیب او را بقتل رسانید صهیب حاضر بود و هیچ نگفت بوی گفتند چرا نمیگویی که من او را کشتم گفت برا
برای خدا و طمع ثواب کشتم نه برای لاف زدن و اظهار جلادت نمودن رسول فرمود یا ابا یحیی تو او را کشتی گفتم بلی یا رسول الله
پس حق تع این ایه فرستاد و بعد از ان در ترغیب جهاد میفرماید که ان الله یحب الذین یقاتلون بدرستی که خدای
دوست میدارد آنانرا که کارزار کنند فی سبیله در راه خدا صفا در حالتی که صف زده باشند و با صف زده اند در معرکه جها
صفوف در کانهم گویا ایشان بنیان مرصوص بناهای از ارزیز ریخته شده این کنایتست از استحکام و ثبات اقدام
معرکه جهاد و بعضی گویند بپیوستن بروجهی که از غایت اتصال در صفوف قتال هیچ فرجه در میان ایشان پیدا نشود حاصل
حق تع درین کلام بندگان را اعلام فرمود که دوست ثبات قدم در معرکه جدال و عدم انتقال از مکان خود در وقت قتال مانند
دیوار بنای مرصوص و عدم ذهاب از مکان خود یعنی محبت خدا بنده اعطای مثوبت و رفع درجات اوست از نزد خود
مقاتل بن سلیمان از ضحاک روایت کرده و ضحاک از ابن عباس که او فرمود کان علی اذا صف فی القتال کانه بنیان
مرصوص فانزل الله هذه الایة یعنی امیر المومنین ع چون در صف قتال قیام مینمود گویا که صف آن حضرت چون دیوار متین و جدار
مستحکم بود و چون ابطال محبوب و مرضی حق تع بود و این ایه در حق او نزول یافت و ابراهیم حسین از زبیر بن عدی از ضحاک روایت
کرده که ضحاک گفت من از ابن عباس شنیدم که او گفت حق تع درین ایه ثنای ایشان کرده است و اظهار محبت ایشان نموده
علی ابن ابی طالب است و حمزه بن عبد المطلب و عبیدة بن حارث و مقداد و اسود و بروایتی حارث و سهل بن حنیف و حارث
بن صمت و ابی دجانه نزول یافته و بر هر تقدیر شاه اولیا ممدوح و محبوب خالق الارض و السماست و حدیثی مشهور متواتر
حضرت رسالت پناه صلعم که در حق حضرت امیر المومنین فرموده که لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله
کرارا غیر فرار دالست بر آنکه مراد ازین ایه آنحضرتست و اتباع او و جمعی که مکرر از حروب اعدا فرار نموده اند و بعد از رجب عباد

برغبات قدم در جهاد بجان میکنند صدق نیست موسی را بر صبر کردن بر اذیه قوم بجهة تسلیه حضرت رسالت در شکیبایی بر تکذیب
امت خود بیاد کن وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ و یاد کن ای محمد آنرا که گفت موسی مر گروه خود را که بنی اسرائیل بودند يَا قَوْمِ
ای گروه من لِمَ تُؤْذُونَنِي چرا می رنجانید مرا بنا شنودن فرمان من و اظهار نقص و عیب من و افترا و بهتان بر من چه ایشان گاهی اورا
ساحر میگفتند و زمانی اورا مجنون نام مینهادند و وقتی اسناد برص و ادره باو میکردند و محملی سم زانی باو اطلاق میکردند چنانکه
در قصه قارون مذکور شده و زمانی نسبت قتل هرون باو میدادند و غیر آن از انواع ایذا پس هر بود که چرا مرا این همه ایذا
اید و آزار میرسانید وَقَد تَّعْلَمُونَ و حال آنکه بیقین میدانید أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ که من فرستاده خدایم بجانب شما
با معجزات بینه بر صحت رسالت خود و شمارا شبهه نیست در صدق دعوی من و رسول بجای به اکرم و محترم است پس احترام مرا رعایت دارید
و فرمان من بربید و در طریق جهاد و طغیان سلوک نکنید ایشان بر ضلالت و جهالت خود ثابت شده سخن او را بسمع قبول نشنودند
و دست از ایذا او از ارباز نداشتند فَلَمَّا زَاغُوا پس آنهنگام که بگشتند از قبول فرمان موسی با وجود آنکه با بر صدق او
أَزَاغَ اللَّهُ بگردانید خدای قُلُوبَهُمْ دلهای آنهارا از استقامت یعنی منع الطاف نمود و ایشانرا در بادیه خذلان وا
گذاشت تا در طریق ضلالت خود بمانند و بصراط مستقیم نرسیدند وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه نمینماید با عطای الطاف
الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ گروهی را که بیرون رفتگانند از دایره فرمان بجهة فرط عناد و طغیان چه این منع الطاف از حضرت نصف
منان بلکه تخلیه ایشان میکند و بحال خود شان وا میگذارد و نظر لطف از ایشان باز میگیرد وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ
و یاد کن این را نیز که گفت عیسی که پسر مریم است مر امت خود را که يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ
إِلَيْكُم بدرستی که من فرستاده خدایم بسوی شما بحجت و برهان مُّصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده ام لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آنچه را
که پیش از منست مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب تورات که بر موسی نازل شده یعنی تصدیق کرده ام که آن از نزد خدا است
وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده ام بِرَسُولٍ يَأْتِي به فرستاده که می آید بدین کامل و شرع شامل مِن بَعْدِي از پس من
اسْمُهُ أَحْمَدُ نام او احمد که بمعنی ستاینده تر است یعنی ستایش او مر خدا را از ستایش انبیا بیشتر است یا ستوده تر یعنی
ستایش او را بیشتر از ستایش مخلوق دیگر میکنند بجهة آنکه محاسن اخلاق او بیشتر از همه کس است مراد از این است که دین
و مذهب من تصدیق است بکتب خدا و جمیع انبیا متقدم و متاخر و در بعضی روایة آمده که ترجمه کلام عیسی بحواریان برین
وجه است که انی ذاهب الی ربی و ربکم والفارقلیطا جاء و فارقلیطا احمد است یعنی من میروم بجانب او و بکار خود و از پی کار شما

و احمد که خاتم پیغمبران است بعد از من خواهد آمد فَلَمَّا جَاءَهُم پس آن هنگام که آمد احمد بسوی ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن و آیات
هویدا قَالُوا گفتند منکران بنی اسرائیل هَٰذَا این که مینماید بما سِحْرٌ مُّبِينٌ جادو است آشکارا که بر هیچکس پوشیده و پنهان نیست
و گویند پیغمبر را مع عیسی یعنی چون عیسی بایشان آمد و معجزات نمود گفتند این سحر است نمایان وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکار تر
مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که بربندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و تصدیق معجزات او ننماید و گوید
که سحر است او را فرستاده وَهُوَ يُدْعَىٰ و حال آنکه او خوانده میشود از مفتری یعنی پیغمبر خدای او را میخواند إِلَى الْإِسْلَامِ
بسوی دین اسلام که مشتمل است بر خیر و صلاح دنیا و فوز و نجاح عقبی وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
گروه ستمکاران را که بسبب رسوخ کفر از صراط مستقیم و دین قویم تجاوز نموده باشند یعنی حق تعالی الطاف که بسبب آن از ضلالت
باز دارد و ایشانرا در بادیه خذلان فرو گذارد بسبب فرط عناد و طغیان ایشان با طریق جنت در روز قیامت بایشان
ننماید بواسطه کفر و فرط معصیت در لباب آورده که چند روزی وحی بر حضرت نیامد کعب بن اشرف گفت مژده باد شمارا ای جماعت
یهود که خدای محمد نور او را فرو نشانید و کار او با تمام نخواهد رسید این بان حضرت رسید غبار ملال بر آینه دل او نشست جبرئیل
بجهة دفع آن این آیه فرستاد که يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا لام از برای تاکید است بدل اراده است یعنی میخواهند که فرو نشانند
نُورَ اللَّهِ نور خدا را یا لام علت است یعنی اراده میکنند افترا بر خدا یا پیغمبر تا بنشانند نور حق را که دین اسلام است یا قرآن
یا حجت واضح یا معجزه باهره بر صدق حضرت رسالت صلعم بِأَفْوَاهِهِمْ به دهنهای ایشان یعنی بطعن کردن در آن بگفتار باطل
و حق بر ادبار که در حکم نزاکم ظلام است یعنی حال انکار ایشان در این اطفال مانند حال کسیست که بدهن باد دهد در نور آفتاب
تا آنرا بنشاند وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ و خدای تمام کننده است نور خود را یعنی روشن دین و شریعت سید المرسلین را
باظهار کلمه اسلام و فاینده اتمام و اعلای دین و شریعت رسانیدن آن بغایت نهایت تا روز قیامت وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
و اگر چه کراهت دارند ناگرویدگان اتمام آنرا و کراهت ایشانرا اثری نیست در اطفای چراغ صدق و صواب هیچ اراده خفاش
که غیر مرئیست در نابودن آفتاب شب پره کور و صل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست
آن خدای که فرستاد رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ پیغمبر خود را بچیزی که سبب هدایت است یعنی قرآن یا معجزه وَدِينِ الْحَقِّ و مذهب درست
و راست که ملت حنیفه اسلام است لِيُظْهِرَهُ تا غالب سازد دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه کیشها و ملت وَلَوْ كَرِهَ
الْمُشْرِكُونَ و اگر چه کاره اند مشرکان اظهار دین محمدی را که مشتمل است بر اثبات توحید و ابطال شرک و این وعده

از مکمن قوة بفعل آمده چه هیچ دینی از ادیان نماند که بدین اسلام مقهور و مغلوب نشود و گویند که این در وقت نزول عیسی و خروج
صاحب الامر خواهد بود که همه اهل زمین اسلام کنند و امیر المومنین ع فرموده که اعلای کلمه اسلام و غالب شدن آن بعد ازین خواهد بود قبول
پس سوگند میخورم بآنکسی که نفس من بید قدرت اوست که دین اسلام را غالب گرداند بر جمیع ادیان تا آنکه باقی نماند هیچ دینی الا که باید داد
بشهادت که در وقت ندای لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله مشرف شوند بعد ازان بندگان را بقبول قول رسول و نصرت دین او
میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان هل ادلکم آیا دلالت کنم شما را و راه نمایم علی تجارة تنجیکم بر بازرگانی
که نجات دهد و برهاند شما را من عذاب الیم از عذابی دردناک که آتش دوزخ است و انواع عقوبت آن پس بیان آن تجارت
میکند که تجارت منجیه از درکات هلاک اینست که تؤمنون بالله بگروید بخدا و رسول او و تجاهدون و کارزار کنید با کافران و رسوله
مراد امر است بایمان و جهاد با اهل کفر و شرک فی سبیل الله در راه خدای و اعدای دین او باموالکم بمالهای خود که صرف زاد
و راحله و اسلحه مجاهدان کنید و انفسکم و بنفسهای خود که متعرض قتل و جرح شوید و سبب نزول این آیت در صدر مذکور شد
ذلکم آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد خیر لکم بهتر است مر شما را از معاملات دیگر ان کنتم تعلمون اگر هستید که دانید طریق
تجارت حقیقی را که عالم شوید بایمان جهاد و معتقد شوید بآنکه آن سودیست بربح دایمی و نفع سرمدی که فوز است بثواب
و نجات و اموال سودی بربح فانی هر آینه اجابت آن کنید و از بسیار ارباح مقدم دارید پس اگر ایمان آرید بخدا و جهاد کنید در راه
و یغفر لکم بیامرزد خدای از برای شما ذنوبکم گناهان گذشته شما را و یدخلکم و در آرد شما را در عقبی جنات
تجری من تحتها الانهار بوستانها که میرود از زیر اشجار یا غرف آن جویها و مساکن طیبة و مسکنهای پاکیزه و
مستلذه که واقع شده است فی جنات عدن در بوستانهای با اقامت که هرگز از آنجا بیرون نیایند ذلک آنچه مذکور شده از
مغفرت و ادخال جنت الفوز العظیم رستگاری بزرگ است آنچه مردمان آنرا فوزی شمرند از طول بقا و حکومت و دنیا در حدیث
آمده که جنات عدن کوشکیست در بهشت از لؤلؤ و در آن هفتاد سرایست از یاقوت سرخ و در هر سرایی هفتاد خانه از زمرد سبز
و در هر خانه هفتاد سریر و در هر سریری هفتاد فرش از الوان مختلفه و بر هر فراشی حوری نشسته و در هر خانه از آن هفتاد مایده
و بر هر مایده هفتاد لون از طعام و در هر یک از آن خانها غلامی و کنیزی حق تعالی مومن را چندان قوت دهد که با همه زنان خلوت سازد و در یک
بامداد همه طعام بخورد و این نعمتی عظیم است در عقبی و اخری تحبونها و نعمتی دیگر که دوست میدارید آنرا نصر من الله
و فتح قریب نصرتیست از خدا بر قریش و فتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس و روم یا جمیع فتوح که در اسلام واقع شود

و نزد محققان فتح قریب فتح باب دولت ترقی از مقدمات نفس و غنایم این فتح معارف یقینیه است و مومنان شریک اند درین
دو نعمت کما قال الله تعالی و بشر المؤمنین و بشارت ده ای محمد مر مومنان را باین هر دو نعمت آجل و عاجل که ثواب و مغفرت
عقبا و فتح و نصرت دنیا یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان خطاب بجماعتیست از انصار که در لیله عقبه بیعت کردند و ایشان هفتاد
تن بودند یا عام است یعنی ای جمیع کسانی که ایمان آورده اید کونوا انصار الله باشید نصرت کنندگان خدا یعنی یاری دهندگان دین
خدا و رسول مراد آنست که باید که اطاعت و انقیاد شما بر وجهی باشد که چون رسول از شما طلب نصرت کند سمعا و طاعة اجابت نموده
همگی و تمامی همت خود را بر نصرت او مصروف دارید کما قال عیسی ابن مریم همچنانکه طلب نصرت کرده و گفت عیسی پسر مریم بود
للحواریین مر حواریان را که خواص او بودند در دین او بجهت سبقت ایشان در دین من انصاری کیستند نصرت کنندگان من
یعنی از جنود و اعوان من که توجه نماید با من الی الله بسوی خدا یعنی بسوی نصرت دین خدا قال الحواریون گفتند حواریان عیسی
نحن انصار الله ما یاری دهندگان دین خداییم و خلاصه معنی مراد آنست که ای محمد بگو باصحاب خود که انصار خدا باشید
همچنانکه عیسی بحواریان گفت که یاری دهندگان خدا باشند و حواریان دوازده نفر بودند که از اصفیا و خلصای عالی بودند و اشتقاق
آن از حور است بمعنی سفیدی یا خالص و گویند که ایشان همه جامه سفید میپوشیدند و گفته اند که گازر بوده اند که جامها را سفید میکردند
در اخبار آمده که بعد از رفع عیسی بآسمان نصرت دین خدا کردند و خلقان را بخدای دعوت نمودند و ایشان را بطریق مستقیم ارشاد
فرمودند فآمنت پس ایمان آوردند برسالت عیسی و وحدانیت خدا بسبب دعوت حواریان که طائفة من بنی اسرائیل
گروهی از بنی اسرائیل و کفرت طائفة و کافر شدند گروه دیگر و او را پسر خدا گفتند از ابن عباس منقولست که چون عیسی
بآسمان رفت بنی اسرائیل سه فرقه شدند فرقه گفتند که خدا بود و بآسمان مرتفع شد و جمعی گفتند که پسر خدا بود و خدا او را نزد خود
برد و طایفه دیگر که از اهل اسلام بودند گفتند که بنده خدا و پیغمبر او بود و پس قتال و جدال میان ایشان واقع شد و آن هر دو فرقه
کافر غالب شدند بر مومنان و جدال و عناد ایشان همچنان مستمر بود میان ایشان تا زمانی که حضرت خاتم الانبیا مبعوث شد
و موافقت مومنان بنی اسرائیل نمود و گفتند که عیسی عبد الله و رسول است ایشان بآنحضرت ایمان آوردند و بران دو فرقه غالب شدند
کما قال فایدنا الذین آمنوا پس قوت دادیم و غالب گردانیدیم آنانرا که گرویده بودند بعیسی برسالت و عبودیت او و تصدیق
نموده علی عدوهم بر دشمنان ایشان که قایل بودند بمسیح ابن الله و بالوهیت او فاصبحوا ظاهرین پس گشتند آن مومنان
ظاهرین غلبه کنندگان بر آن کافران در مجادله و محاربه یا در حجت و گویند معنی آنست که حجت کسانی که بعیسی گرویده

بود نه ظاهر گشت بتصدیق محمد صلعم بلکه کلمه روح الله است و بروایة مجاهد و تائید غلبه ایشان بر دشمنان بعد از رفع عیسی بود سورة الجمعة
ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که سورة الجمعة بخواند بعدد هر که در شهرهای اسلام بنماز جمعه حاضر شود و هر که نشود او را
ده حسنه بنویسند منصور بن حازم از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کند که فرمود لازم است بر هر که شیعه است که در شب جمعه این سوره
و سورة سبح اسم ربک بخواند و در نماز پیشین روز جمعه این سوره و سورة منافقین تلاوت کند همچنان است که بعمل رسول خدا عمل کرده
و جزاء او ثواب او بر خدا بهشت و چون حق تعالی ختم سورة الصف نمود بترغیب بندگان بر عبادت خود و دعوت ایشان با ایمان
و ذکر تایید مؤمنان بنصرت و غلبه بر دشمنان افتتاح این سوره بیان فرمود به بیان قدرت خود و فرمود که بسم الله
الرحمن الرحیم یسبح لله پاکی و پاکیزگی یاد میکنند و تنزیه مینمایند مر خدا را ما فی السموات و ما فی الارض
آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی و آنچه در زمین است از کواین سفلی ذکر تسبیح گاهی بصیغه ماضی و گاهی مستقبل اشارت
بدوام تنزیه یعنی همه اشیای موجوده که متضمن بدایع حکمت و عجایب صنعت اند دالند بر وحدانیت و ربوبیت و سرمدیت و عالمیت
و قادریت او سبحانه پس در وصف محمد صلعم میفرماید الملک القدوس پادشاهی که ملک او دایم است بی زوال پاک از صفت عیب و صفت
انتقال العزیز ارجمند و غالب در جمیع احوال که هیچکس بر او غلبه نکند و گرد ذلت بر دامن کبریایی او ننشیند الحکیم
صوابکار و درست کردار در جمیع افعال که هر چه کند بر وفق مصلحت بخشد هو الذی بعث اوست آنکس که برانگیخت فی
الامیین در میان ناخوانندگان و نانویسندگان که اهل مکه اند رسولا منهم فرستاده از جمله ایشان یعنی نا
خواننده و نانویسنده کان مثل ایشان تا رسالت او از تهمت دور باشد چه در غیر امی توهم آن میشود که معلمی تعلیم او کرده باشد
و اخبار امم ماضیه با او آموخته بخلاف امی یا امی یا انسب یعنی منسوب بامت عرب چه اکثر ایشان خواننده و نویسنده نبوده اند
بخلاف دیگر و یا منسوب بام القری که مکه است یا منسوب بام الکتاب که قرآنست و قول اول اصح و اشهر است و گفته اند که امیه حضرت
بجهت آنست که در کتب متقدمه بدین وجه بوده که خاتم انبیا امی باشد و از جمله در کتاب شعیب مذکور است که بدرستی که من مبعوث خواهم
کرد امی در میان جماعت امی و باو ختم پیغمبران خواهیم کرد یتلوا علیهم میخواند آن رسول امی بر امیان که مکیانند آیاته
آیتهای کلام خدا او یزکیهم و پاک میسازد آنها را از کفر و خبث عقاید و رداءة اخلاق و یعلمهم الکتاب
و می آموزد ایشانرا قرآن والحکمة و احکام شریعت و اعلام دین و در ثبوت نبوة او همین بس که با وجود امیه تعلیم بندگان
کند و آیات بر ایشان خواند و احکام شرع که سبب صلاح دنیا و عقبی است با ایشان ارشاد نماید چه این دلالتی صریح دارد

برا که انجیل بخوانده و بگوید از وحی الهی است وان کانوا و بدرستی که بودند که جاهلا قرآن خوانان و پاکان و آموختگان من قبل
پیش از بعثت محمد صلعم لفی ضلال مبین در گمراهی هویدا که شرک بوده و تتبع ملت جاهلیه و آخرین منهم و دیگر مبعوث است
او را در میان جماعت دیگر از ایشان لما یلحقوا بهم که هنوز لاحق نشده اند بایشان اما لاحق خواهند شد و در عقب ایشان
خواهند آمد مراد تابعین اند و هو العزیز و اوست غالب بر همه الحکیم استوار در اقوال و افعال در روایت صحیح آمده
که بعد از نزول این آیه اصحاب پرسیدند یا رسول الله اینها چه کسانند آنحضرت دست مبارک بر دوش سلمان نهاد و فرمود که اگر
ایمان بثریا بسته باشد که هر آینه فرا گیرند مردانی که از اینجماعت باشند یعنی اهل عجم از سهل ساعدی مرویست که رسول فرمود
که در اصلاب مردان امت من مردان و زنان باشند که بی حساب به بهشت روند و بعد از آن این آیت تلاوت فرموده و از امام
باقر منقول است که پیغمبر مبعوث است بهر که مشاهده او کرده و بهر که بعد از ایشان باشند از عرب و عجم تا بروز قیامت ذلک
این عموم بعثت که پیغمبر صلعم بآن ممتاز گشته از قرآن خود فضل الله مزیة و نعمت و افزونی کرم خداست یؤتیه میدهد آنرا
بر سبیل تفضل و عطیه من یشاء بهر که میخواهد از بندگان بر مقتضای حکمت و مصلحت والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند
فضل بزرگ است که نعم دنیا و آخرة در جنب آن محقر و مختصر باشد محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم روایت کند که فقرای اهل اسلام
برسول آمدند و گفتند یا رسول الله اغنیا را مالیست که تصدق کنند و ما را مال نیست و حج میکنند و ما را استطاعت آن نیست
و بندگان آزاد میکنند و ما را بنده نیست پس رسول فرمود که هر که صد بار تکبیر بگوید افضل از آزاد کردن بنده است و هر که صد بار
تسبیح بگوید بهتر از صد اسب است که با زین و لجام در راه خدا تصدق کند و هر که صد بار تهلیل گوید افضل از جمیع مردمان است
در عمل مگر کسی که تهلیل او زیاده باشد بر تهلیل وی پس فقرا باین عمل شاد شدند و چون این خبر باغنیا رسید باین عمل مشغول شدند
تا ثواب عمل بدنی و مالی هر دو داشته باشند فقرا چون چنین دیدند بجانب جناب نبوة مآب آمده گفتند یا رسول الله بشنیدند
فرمودی اغنیا بران مواظبه میکنند و همان مزیة فضل بر ما دارند حضرت فرمود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو
الفضل العظیم و بعد از ذکر ارسال رسول بمذمت حاملان توریة و تالیان و حافظان ان میفرماید بجهة کتمان نعت حضرت رسالت
باین ضرب المثل که مثل الذین حملوا التوریة مثل آنانکه بار کرده شدند یعنی مامور گشتند بآنکه توریة را یاد گیرند و بخوانند
و بار تکلیف آنرا بردارند و بآن عمل کنند و ایشان حامل آن شدند بآموختن و یاد گرفتن و قرائت کردن ثم لم یحملوها
بعد از آن بر نداشتند بار توریة را یعنی چنانکه حق تعالی حمل آن فرموده حامل آن نشدند چه اکتفا بحفظ کردن و خواندن

آن کردند و بدانچه در آن بود نفع نگرفتند و عمل بآیات آن ننمودند که آن اظهار نعت حضرت رسالت پناه صلعم بود و خبر دادن بآمدن او کَمَثَلِ
الْحِمَارِ مانند مثل درازگوش است یَحْمِلُ أَسْفَارًا در حالتی که بر میدارد کتابهای بزرگ را یا بار از علوم یعنی در حمل آن رنج میکشد
و در کشیدن آن تعب بسیار می بیند و نمیداند که آنچه بر پشت او و بر بالای او حمل کرده اند چه چیز است بغیر از مشقت و تعب نفعی و فایده از آن باو
نمیرسد و شبهه نیست در آنکه هر که حفظ قرآن کند و تلاوت آن کند و معنی آنرا تعقل نکند و از اوامر آن اعراض کند در تحت این آیه داخلست
و همچنین است هر که مسایل علوم را بداند و بدان عمل نکند بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ بد مثل گروهی الَّذِينَ كَذَّبُوا مثل کسانی که تکذیب کردند
بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدا و حجتهای او که دلالت میکند بر صحت نبوت سید انبیا مراد آیات توراة و قرآنست وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ و خدای راه ننماید بفلاح و رستگاری تمامی گروه ستمکاران را که بسبب عناد با خدا بر نفس خود ظلم کرده اند و از طریق حق تجاوز
نموده اند مراد آنست که حق تعالی بسبب عناد و طغیان مکذبان تخلیه ایشان میکند و بحال خودشان وامیگذارد و الطافی که در حق مومنان است
میفرماید ایشان را از آن محروم میسازد و بیاره راه بهشت نمینماید بایشان مرویست که رسول صلعم یهود مدینه را دعوت کرد باسلام آوردن و یهود بعد از اعتراف
کتب ایشان مکتوبی به یهود خیبر فرستادند که محمد ما را بدین خود میخواند اگر در امتناع متابعت او جایز میدانید با ما خبر دهید که ما با شما متفق
شده ایم ایشان جواب نوشتند و در آنجا نبوده و احکام شرع محمد تمرد و کفر خود اظهار کردند و اعلام ایشان نمودند که نبوت با و شما
سزاوارترست از محمد زیرا که سبط موسی کلیم الله ایم و ابنای خدا و احبای او و چگونه بعربی ایمان آریم که در میان قوم او نبوت نبوده
حق تعالی این آیت فرستاد که قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا بگو ای محمد ای آن کسانی که ملت یهود اختیار کرده اید و در آن راسخ شده اید إِنْ زَعَمْتُمْ
اگر دعوی میکنید بزعم خود أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ آنکه شما دوستان مقربید خدا را مِنْ دُونِ النَّاسِ بدون مردمان دیگر از عرب و
عجم که بوده اند فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو کنید از خدا مرگ را تا از محنت و زندان عنا و خاکدان بلا خلاص شده بمنزل
کرامتی رسید که حق تعالی برای دوستان خود مقرر کرده إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان در آنکه شما دوستان خدا اید یعنی
اگر درین دعوی صادقید و آنرا از سر اعتقاد میگوئید پس تمنای موت کنید تا از مقربان درگاه او شوید چه هر که دوست خدا است
مشتاق برای او موت خواهد بود و مرگ را تحفه روزگار خواهد دانست و از آن نخواهد ترسید چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام گفته که باک ندارم
که مرگ بر من واقع شود یا من بمرگ ملاقات کنم و در وقتی که ابن ملجم علیه اللعنة و العذاب تیغ بر فرق مبارک او زد فرمود فزت ورب الکعبه
باز رستم و فیروزی یافتم بخدای کعبه بعد از آن حق تعالی از کذب ایشان درین قول خبر میدهد که وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ و آرزو نکنند یهود مرگ را
أَبَدًا هرگز در هیچ وقت بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطه عملهای

گروه اند از تحریف توریة و تغییر نعت و صفت سید انبیا و غیر آن از کفر و سایر معاصی و بیقین میدانند که بعد از مرگ بدین اعمال قبیحه
معذب خواهند شد وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ و خدای داناست بستمکاران که در گذشته اند از طریق ایمان و فرو رفته اند در عناد و طغیان
پس ایشانرا معذب خواهند ساخت مرویست که رسول صلعم بیهود گفت که بحق آنکسی که نفس من بید قدرت او است که هیچکس از شما تمنای مرگ
نکند الا که مرگ بر وی واقع شود ایشان تمنای آن نکردند پس اگر در صدق نبوت آنحضرت یقین نمیبودند تمنای مرگ میکردند و لیکن
میدانستند که اگر تمنای کنند در ساعت بمیرند و بعذاب ابدی گرفتار شوند و بجهت این هیچکدام این جرأت نکردند پس این آیت یکی از معجزات
آنحضرتست زیرا که در آن خبر داده که هرگز ایشان تمنای مرگ نکنند بجهت معرفت ایشان بصدق آنحضرت قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ
مِنْهُ بگو ای محمد بدرستی آن که شما میگریزید از آن فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ پس بتحقیق که آن رسنده است بشما یعنی البته بشما رسد و از شما فایده
ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ پس بازگردانیده شوید بسوی دانای نهان و آشکار فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
پس خبر دهد شما را بآنچه هستید که میکنید بان و بر وفق آن شما را جزا خواهد داد و بعد از ذکر احوال اهل کتاب که اهل عناد اند و
طغیان امر میکند اهل ایمان را بعبادت و طاعت که سرمایه وصولست بنعیم اخروی و نهی ایشان میکند از اشتغال بامر مباح دنیوی
که مانع رسیدنست بسعادت باقیه و میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید باحکام شریعت مصطفویه إِذَا
نُودِيَ لِلصَّلَاةِ چون ندا داده شود یعنی وقتی که مؤذن بانگ نماز گوید برای نماز در حین بالا رفتن خطیب بر منبر مِنْ
يَوْمِ الْجُمُعَةِ از روز جمعه یعنی در روز جمعه که مؤذن اذان گوید فَاسْعَوْا پس بشتابید إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ بسوی یاد کردن خدا
که نماز است با خطبه که متضمن حمد و موعظه است وَذَرُوا الْبَيْعَ و بگذارید خرید و فروخت و سایر عقود را ذَٰلِكُمْ آن سعی و ترک
خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است شما را از معامله زیرا که سعی منتج منافع باقیه است و هیچ ثمر فایده إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید منافع
امور و مضار آنرا و مصالح نفسهای خود و مفاسد آن از بعضی علما منقولست که فخر کردن یهود بر اهل اسلام در سه چیز بود اول آنکه
میگفتند نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ حق تعالی تکذیب ایشان نموده باین آیت که فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ دوم آنکه میگفتند
ما از اهل کتابیم و مسلمانان از اهل کتاب نیستند حق تعالی تشبیه ایشان کرده بحماری که کتب علوم در بار ایشان کنند کَمَثَلِ الْحِمَارِ
يَحْمِلُ أَسْفَارًا سیم آنکه گفتند که ما را در اسبوع روزیست که در آن عبادت کنیم یعنی روز شنبه و مسلمانان را آن نیست حق تعالی روز جمعه را
بایشان عطا فرمود و فرمود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الآیه و بدانکه مراد بسعی در آیه مشی است چه زیاده از مشی بر طریق اقتصاد واجب نیست
در نماز جمعه و این مرویست از امیر المؤمنین و ابن عباس و عمر و ابی بن کعب و از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام و از ابن عباس

تَعْلَمُونَ

روایت کرده اند که گفت اگر میدانستم که دویدن واجبست هر آینه میدویدم بمرتبه که ردا از دوشم می افتاد و حسن بصری نیز گفته که مراد از سعی
نه دویدنست بقدم چه سکینه و وقار سنت است بلکه مراد سعی است بدل و نیت و امر بسعی مستلزم وجوب ترک هر چیزی است که مانع رفتن
بنماز سعی چون بیع اهم اشیاست در باب معاش از نجهت حق تعالی تخصیص بذکر آن کرد و بیان احکام و شروط نماز جمعه و مباحث متعلقه
بوی الی منهج الصادقین است و بباید دانست که فضیلت روز جمعه بسیار است و ثواب نماز آن بیشمار و اخبار متعدده درین باب از
حضرت سید ابرار و ائمه اطهار علیهم السلام ماثور است از انجمله حضرت رسالت صلعم آنرا حج درویشان نام نهاده فرموده الجمعة حج المساکین یعنی
جمعه حج فقرای اهل ایمان قصد مسجد جامع کنند و نماز بگذارند ثواب حجی در نامه عمل ایشان ثبت کنند و نیز فرموده که ای بندگان
بدانید که خدای تعالی جمعه را از آن فرض کرده پس جماعتی که ترک جمعه کنند در حیوة من و بعد از وفات من و حال آنکه ایشان را امامی عادل
باشند بجهت استخفاف نمودن بان نماز یا منکر آن بودن خدای تعالی جمع نکند پراکندگی او را و برکت نکند در امر او و بدانید که اینکس را
نه نماز باشد و نه زکوة و نه حج و نه روزه و نه برکتی یعنی جمیع اعمال بدنی و مالی او مقبول درگاه نشود تا هر گاه از آن توبه کند و بنماز جمعه
اقدام نماید و ابن بابویه از ائمه اطهار علیهم السلام روایت کرده که هر که ترک جماعت کند سه جمعه پیاپی بدون علتی و مانعی پس او منافقست
یعنی در مظنه نفاق است و از جابر انصاری مرویست که هر که سه جمعه نماز جمعه نگذارد بی ضرورتی خدای مهر بر دل او نهد و او را خذلان
کند و مرویست که از حضرت رسالت پناه صلعم که بهترین روزی که آفتاب در آن طلوع میکند روز جمعه است و درین روز بود که خدای تعالی آدم
آفرید و هم درین روز او را بهشت برد و درین روز او را بزمین فرستاد و درین روز قبض روح او کرد و قیامت درین روز قایم
کرده و این روز نزد خدای تعالی یوم المزید است و هیچ فرشته و حیوانی نباشد از وحوش و طیور و انعام و غیر آن الا که درین
روز بتسبیح خدا مشغولست از حین طلوع تا حین غروب بجهة ترس وقوع قیامت در آن و در آن ساعتی است که هیچ مومن در آن
دعا نکند مگر که مستجاب شود و آن وقتی است که امام از خطبه خواندن فارغ شود و مؤذن قامت بگوید و بروایتی آخر روز است بهنگام
تا غروب و گفته اند که در آن ساعت که آفتاب بیکنیمه فرو رفته باشد و نیمه باقی مانده و عمران حصین روایت کرده که هر که غسل روز جمعه
کند گناه او مکفر شود و چون قدم در راه مسجد نهد بهر گامی که بردارد بیست سال عمل صالحش بنویسند و چون از نماز فارغ شود دویست سال
کردار نیکو در نامه عمل او ثبت کنند و انس بن مالک از پیغمبر صلعم روایت کرده که فرموده که شب جمعه مرا باسمان بردند هفتاد شهر دیدم زیر عرش
دیدم وسعت هر یک مثل دنیا مملو از فرشتگان همه خدا را تسبیح و تهلیل میکردند و میگفتند خداوندا بیامرز آنانرا که بنماز جمعه مشغول
میشوند و بیامرز آنانرا که غسل جمعه میکنند و در صحیح بخاری از ابو هریره نقل کرده که پیغمبر صلعم فرموده که هر که در روز جمعه غسل کند چون جنابت

پاک شده و بوی خوشش بکار کند و روغن بر خود مالد حق تعالی او را بیامرزد از هر چه میان این جمعه و جمعه آینده کند و آنچه سه روز دیگر بعد از آن
جمعه ثانیه از وی صادر شود و سلیمان تیمی از پیغمبر صلعم روایت کرده که خدای تعالی در هر روز جمعه ششصد هزار بنده از آتش دوزخ آزاد میکند
که همه مستوجب عذاب باشند و در روایتی دیگر آمده که حق تعالی در هر ساعتی از جمعه ششصد هزار بنده آزاد میکند که همه از اهل عقوبت باشند
و نیز فرموده که هر که روز جمعه بمیرد حق تعالی اجر شهیدان در نامه عمل او بنویسد و از فتنه قبر ایمن گردد و نیز در حدیث آمده که چون روز
جمعه رسد ملایکه بابواب مساجد جمعه حاضر گردند و در دستهای ایشان بر صفحهای نقره و قلمهای طلا و ثواب سبقت گیرندگان بمسجد
بنویسند تا کسی که آخر در مسجد در آید و ازین حدیث معلوم میشود که مبادرت بمسجد سنت میشود و متضمن مزید مثوبت و انس از پیغمبر
روایت کرده که آنحضرت فرمود این روز نزد خدا بهترین روزهاست و اهل بهشت این روز را روز مزید خوانند گفتند یا رسول الله
مزید چه باشد فرموده در بهشت وادیست وسیع خاک آن از مشک سفید تر چون جمعه رسد حق تعالی بفرماید تا کرسی از زر در آنجا بنهند
و پیغمبران بران کرسی نشینند و صدیقان و مومنان پیرامون آن بنشینند از جانب عزت خطاب آید که ای بندگان هر حاجت که
دارید بخواهید گویند بار خدایا رضای تو میخواهیم گوید راضی شدم از همه شما باز ندا آید که حاجت خود عرض کنید پس هر کسی
حاجتی که داشته باشند بخواهند و او سبحانه اجابت کند آنچه هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده و در هیچ خاطری خطور نکرده
و بعد از آن هر کسی بمقام خود باز روند تا جمعه دیگر در آیند و در آن وادی در بهشت بجز فرقه هیچ پیغمبر مرسل و هیچ فرشته
مقرب آنرا ندیده بجز پیغمبر چون روز جمعه رسد خدای تعالی بان خطاب کند که بسخن در آی او گوید قد افلح المؤمنون من امت محمد صلعم
علی ذکر الله المؤذنون و ایضا پس فرشته بتقریر فرستد و مرا بشارت دهد که خدای در روز جمعه سه بار نظر فرماید باهل بهشت
در هر نظری هزار گناهکار را بیامرزد و از عبد الله عباس مرویست که چون روز جمعه شود خدای تعالی بفرماید تا منبری در بیت المعمور
بنهند و فرشتگان گرد وی حاضر گردد و جبرئیل بانگ نماز بگوید و میکائیل امامت کند و فرشتگان در عقب وی نماز بگذارند چون
فارغ شوند جبرئیل گوید ثواب این اذان بامت محمد بخشیدم و میکائیل گوید ثواب این امامت بامام آل محمد بخشیدم و آدم
و فرشتگان گویند ثواب این نماز بامتان محمد بخشیدیم حق تعالی فرماید شما از من سخی تر نیستید جمع اولیترم بجود و کرم شما را گواه گرفتم
که گناه امت محمد تمام بخشیدم پس متفرق شوند تا بجمعه دیگر و هم از ابن عباس مرویست که در بهشت حوریست نام او لعبه مزید فضل او
در حسن بر دیگران چون مزید ماه شب چهارده است بر دیگر ستارگان چون روز جمعه رسد حور العین بر کرسیها در دو جهان
نشینند و تسبیح و تهلیل کنند تا آنگه مردم از نماز عصر فارغ شوند و در اثنای تسبیح ایشان نوری از زیر عرش پدید آید گوید

رضوان این چه نوریست کو به لعبه می آید ناگاه لعبه ظاهر شود و هفتاد هزار حوری بر دست راست وی حلة او بر گرفته باشند و هفتاد هزار
از جانب چپ وی حلل او بر داشته و هفتاد هزار از پیش مجمرها بر دست گرفته و هفتاد هزار از پس او آیند گیسوهای بر گرفته بیایند و بر سریر بنشیند
و این سریر که از نور و آواز تسبیح و تهلیل بر دارد و چون از نماز عصر فارغ شود در خیمه رود و جامه از ساق او بر گیرد حوریان گویند
جامه از ساق فرو کن که اگر اهل دنیا ترا ببینند و مطلع شوند از شوق روح ایشان مفارقت کند پس گویند یا لعبه خدا تعالی ترا برای که
آفریده گوید از برای کسی که پیش از همه مردمان بمسجد جمعه رود و در عقب همه کس بیرون رود بدانکه چون وقت بیع در روز جمعه بجهت
استماع خطبه منع کرد از رفتن نماز جمعه است از آنجهت بعد از فراغ از نماز رخصت بندگان داده بکسب ارزاق در معاملات بقوله
فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَوٰةُ پس چون گذارده شود نماز جمعه فَانْتَشِرُوا پس پراکنده شوید فِي الْأَرْضِ در زمین برای تجارت و
تصرف در ما یحتاج خود این بر سبیل اباحه است یعنی بعد از نماز اگر خواهید در پی مهمات خود روید وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ
و بجوئید از فضل خدای یعنی طلب روزی خود کنید و بجوئید معاملات و گفته اند انتشار هم در زمین مسجد است بجهت رفتن بمسجد علما
و واعظان و گویند مراد عبادت بیماران و حضور جنازه و زیارت مؤمنان و طلب علم و قضاء حوائج اهل ایمان و آنچه مانند اینست
هم چنین میا من فضل منوط باینهاست از امام جعفر صادق ع مرویست الصلوة یوم الجمعة والانتشار یوم السبت یعنی نماز در
روز جمعه است و پراکنده شدن در روز شنبه عمرو ابن زید از آنحضرت ص نقل کرده که فرمود من طلب معیشت میکنم و در آن باب سعی میکنم
و از حق تعالی التماس میکنم که آنرا از وجه حلال بمن رساند و وجه حلیه آنرا ابن ثابته چه حق سبحانه عباد را فرموده بطلب رزق در این آیه
کریمه که فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله پس فرمود هر که در خانه بنشیند و در بروی خود در بندد
و از حق تعالی طلب رزق کند یکی از آن سه کس خواهد بود که خدای تعالی دعای ایشانرا اجابت نمیکند یکی آنکه زن خود را دعای بد کند حق تعالی
دعای او را اجابت نکند زیرا که طلاق زن در دست او است اگر خواهد او را رها کند دوم مردی که او را حقی در ذمه کسی باشد و بران گواه نگیرد
و آن منکر آن شود و او و برا دعای بد کند در خصوصیت نیز دعا بمحل اجابت نمیرسد بجهت ترک مامور نموده سیم آنکه شخصی را اسباب کمال آماده
باشد و از آن طلب روزی نکند و در خانه نشیند و تمام بخورد و بعد از آن از خدای طلب روزی نماید دعای او را مستجاب نکردانند زیرا که
فرموده فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدای را بر احسان او و شکر نمایید بر نعمت او و بر
توفیق طاعت و ادای فرض او كَثِيرًا یاد کردنی بسیار یاد در وقت بسیار یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال نمایید نه همین در
وقت نماز لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید و بخیر دارین فایز گردید چه اقدام بصلوة جمعه و طلب روزی از دو اکثر

تنبیه یازده الآیة از جمله آیة ۲ المراد هنا بقضاء الصلوة

اوقات او بذکر مشغول شدن موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب نجات دنیا و آخرة است او را باکثار ذکر بعد از رخصت انتشار و در وقت
فراغ از ذکر غایت آنست تا بندگان همه خود را در جمیع حالات مصروف ندارند بر طلب دنیا و بسبب آن از یاد خدای غافل نشوند از حضرت
رسالت ص منقولست که هر که باخلاص ذکر خدا کند در بازار وقتی که مردمان غافل باشند و مشغول بیع و شری حق تعالی هزار حسنه از برای او
بنویسد او را بیامرزد و نوازش فرماید بر وجهی که در خاطر هیچکس خطور نکرده باشد آورده اند که روزی حضرت رسالت ص خطبه جمعه
میخواند ناگاه کاروان احیه بن خلیفه بن عروه کلبی از شام رسید با روغن بسیار و در آن وقت در مدینه تنگی بود و قحطی اتفاق افتاده
بود و کاروان چون سلامت بمدینه رسیدی طبل شادی زدندی و دست بر دست کوفتندی چون آواز طبل و دست زدن باسماع
حضار مجلس رسید بجهت بیع طعام بر یکدیگر سبقت گرفتند و از مسجد بیرون دویده بجانب بقیع شتافتند و روی بکاروان نهادند بغیر از
دوازده تن و بروایتی این چهل تن کس از ایشان کسی نماند حضرت رسول ص فرمود بحق آنکس که نفس محمد بید قدرت اوست که اگر همه
بیرون میرفتندی هیچ باقی نمیماند بید در مسجد از بیت و آتش بسوی شما روان میگشت و همه شما را میسوخت مقارن آنحال این آیه نازل
شد وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً و هر گاه ببینند بازرگانی یعنی کاروان تاجران را أَوْ لَهْوًا یا لهو و لعبی که طبل زدنست و دست بر هم کوفتن یعنی
واقف شوند بآواز طبل و دست بر هم کوفتن که بجهت رسیدن کاروان میزدند انْفَضُّوا إِلَيْهَا متفرق شوند از مجلس و بروند بسوی
آن تجارت وَتَرَكُوكَ و بگذارند ترا قَائِمًا ایستاده بر منبر از قتاده نقلست که این عمل سه بار از ایشان صادر شده و هر سه نوبت
در روز جمعه بود قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ بگوی ای محمد که آنچه نزد خداست از ثواب نماز جمعه و استماع خطبه و لزوم مجلس پیغمبر خَيْرٌ بهتر است و سود مند تر
مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ از لهو و از نفع تجارت چه فواید مثوبات محقق و مخلد است و منافع معاملات متوهم و فانی وَاللَّهُ
خَيْرُ الرَّازِقِينَ و خدای بهترین روزی دهندگانست پس روزی بشما خواهد رسانید و اگر چه بجهت مشغولی شما باستماع خطبه
و نماز جمعه در طلب روزی نروید پس توکل کنید بر او و روزی از او طلبید نه باناکه در معرض ایصال رزق اند زیرا که وقت باشد که
بخیلی کنند و نفعی بشما نرسانند و شاید که مضلی و قت شده اند آورده اند که یکی از خلفای بغداد بهلول را گفت میخواهم که تا روزی
هر روزه ترا مقرر کنم و بجهت آن فارغ البال شوی و از دغدغه روزی استراحت یابی بهلول جواب داد چنین کردمی اگر چند چیز مانع نشدی
اول آنکه تو نه دانی که مرا چه میباید دوم نشناسی که مرا کی باید سیم معلوم نداری که مرا چند باید و حق تعالی کافل روزی منست اینهمه میداند و از
روی حکمت کامد بمن میرساند و دیگر شاید که بر من غضب کنی و آن وظیفه از من باز گیری و حق سبحانه بسبب گناه من روزی از من باز نمیدارد

سورة المنافقون

ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه ص روایت کرده که هر که سوره المنافقین بخواند از نفاق بری شود و او از شر

آیة یازده از جمله آیة ۲ و قیل المراد بقعود و ترکوک قائما ...

منافقان ایمن کرده بود آنکه چون حق تعالی ختم سوره جمعه نمود بآنچه از علامات نفاقست از ترک دنیا در وقت قیام او بخطبه و نماز و استقبال
کردن در لهو و لعب اتفاق افتاد افتتاح این سوره نیز به ذکر اهل نفاق کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاءک
المنافقون در سبب نزول این سوره آورده اند که در سال پنجم از هجرت بنو المصطلق اتفاق نموده بر هجرت حضرت رسالت صلعم
و پیشوای ایشان حارث بن ابی ضرار بود پدر جویریه زوجه پیغمبر صلعم چون خبر بآنحضرت رسید با اصحاب خود از مدینه بیرون آمده
و در کنار آب مریسیع که از جمله میاه ایشان بود بایشان رسید و آغاز مقاتله شده بعضی از ایشان کشته شدند و برخی دیگر را
بر فرار داده منهزم شدند مسلمانان زنان و اطفال ایشان را اسیر کردند و اموال ایشان را غنیمت گرفتند مردی از انصار از قبیله
عباده بن صامت بمسلمانی رسید و بگمان آنکه از جمله کفار است او را مجروح ساخت و میان ایشان نزاع واقع شد و در اثنای آن اجیر
عمر خطاب که نام او جهجاه بن سعید بود از بنی الغفار اسب عمر را میکشید چون بر سر آب با سنان جهنی که حلیف بنی عمرو بن عوف
بن خزرج بود او را مشارعه افتاد و آن نزاع بقتال منجر شد جهنی آواز برکشید که یا معشر الانصار و جهجاه فریاد برآورد یا معشر المهاجرین
پس مردی فقیر از مهاجرین که جعال نام داشت باعانت جهجاه آمد عبدالله بن ابی منافق چون او را بدید که بحمایت جهجاه آمد بر سبیل
استهزا گفت که انک لهناک تو اینجایی وی در غضب شده جواب داد که چه چیز است که مانع حمایت من میشود پس سخنان درشت بعبدالله
گفت عبدالله گفت صبر کن تا بمدینه رسیم که ترا کسی چندان باشد که بعادت بنای بر خصومت و نزاع چه چیز است و نزد عبدالله
جماعتی از قوم او ایستاده بودند که از جمله ایشان زید بن ارقم بود با ایشان گفت اینهمه از شما شده است اگر فضله طعام خود باین
نوع کسان نمیدادید ایشان را قوت آن نمی بود که امروز با ما خصومت کنند بخدا سوگند که مثل ما و مثل ایشان نیست الا آنچه قایلی گفته
است سمن کلبک یاکلک فربه کن سگ را تا ترا بخورد اما والله لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل بخدای که اگر
بمدینه مراجعت کنیم عزیزتر ذلیلتر ایشان را از مدینه بیرون کند مراد او باعز نفس خبیث خودش بود و مراد باذل نفس طیب حضرت
رسالت صلعم زید بن ارقم ازین در غضب شده و آتش غضبش در نهاد او مشتعل ساخت و گفت تویی خوار و حقیر در میان قوم
خود مقهور و مبغوض و بی اعتبار و محمد در عزت و ارجمندیست از جانب حق تعالی و در مودت و دوستی از طرف مسلمانان بخدا که بعد ازین مودت
میان ما و تو دوستی نباشد ابن ابی گفت خاموش باش که من بازی میکردم زید حضرت رسالت صلعم را ازین قضیه خبر داد و عمر حاضر بود
گفت یا رسول الله بفرما تا گردنش بزنم پیغمبر فرمود که کشتن او سزاوار نیست چه جمعی از مسلمانان بوی بازبسته اند و دیگر مردمان
گویند محمد اصحاب را میکشد پس بجهت تسکین فتنه در آن هنگام روز بکوچ کردن امر فرمود و کسی را بطلب ابن ابی فرستاد

او را حاضر کرد و گفت ای پسر عثمان تو گفته گفت نه بحق آنکه این قرآن بتو فرو آورده که هرگز این را نگفته ام و زید دروغ میگوید
جمعی از انصار گفتند یا رسول الله عبدالله سید و شریف قوم ماست و مردی عاقل است گفتار کودکی در حق او قبول مفرما تواند بود
سخن او را فهم نکرده باشد و نیک نشنیده و غلط بعرض رسانیده آنحضرت عذر او را قبول کرد و این سخن در میان انصار منتشر شده
و همه زید را ملامت کردند زید ازان سخن پشیمان شده و پریشان گشت پس مردم از آنجا کوچ کردند اسید بن حضیر گفت یا رسول الله
سبب چیست که وقت چنین بر خلاف عادت کوچ فرموده گفت ای اسید آیا نشنیدی آنچه صاحب شما گفته است که چون بمدینه رسیم
عزیزتر ذلیلتر را اخراج کند گفت یا رسول الله اعز تویی و اذل وی و اگر خواهی وی را اخراج کن پس گفت یا سید الانبیا با وی مدارا فرما
والله که در آنوقت که تو بمدینه تشریف آوردی قوم او برای او تاجی مکلل میساختند تا بر سر وی نهاده او را رئیس خود گردانند چون
تو آمدی آن کار در گوشه شد و اعتقاد او آنست که تو امارت و ریاست او را ازو سلب کرده و مانع پادشاهی او شده پسر وی عبدالله
بن عبدالله بن ابی پیش آمد و گفت یا رسول الله همه بنی خزرج میدانند که هیچکس عبدالله را دوستتر از من نمیدارد اما در کار دین مدارا
و رفق و خلی ندارد اگر کشتن او جازم است امر فرما تا من او را بکشم و میترسم که اگر بکسی دیگر امر نمایی که او را بکشد من تاب آن نیارم که
نظر در وی کنم و نفس اماره مرا بر آن دارد که ازو انتقام کشم و چون مؤمنی برای کافری کشته باشم مستوجب آتش دوزخ گردم رسول
فرمود برو و با او مدارا کن و مادام که با ما باشد با او ملایمت نما و قبیله از خوشخوئی او و مکذار القصه از آنجا کوچ کردند و آن روز
و آن شب میرفتند تا بروز دیگر در وقت چاشت که آفتاب گرم شد همه بجهت کوفت مانده شدند فرود آمدند و بجهت کوفت و ماندگی
راه همه در خواب رفتند و سبب این تعجیل آن بود تا صحبت عبدالله ابی از یاد ایشان برود پس بعد از نماز از آنجا کوچ کردند
و میرفتند تا صبح بنقیعا رسیدند و آن موضعیست قریب بنقیع بر کنار آب حجاز و آنجا فرود آمدند و چون بارها بگشادند بادی تند و مخوف وزید
که همه از آن خایف شدند و شتر رسول صلعم در آن شب گم شد حضرت فرمود که منشأ این باد عظیم آنست که در مدینه یکی از اکابر فوت شده است
گفتند کیست یا رسول الله فرمود رفاعه و او یکی از منافقان بود و از زمره ایشان بوده و در نهایت شقاق و نفاق شخصی از اهل
نفاق گفت عجب است از محمد که خبر میدهد که در مدینه چه حادثه واقع شده و خبر از شترش که گم شده نمیدهد اما فی الحال جبرئیل نازل شده و سخن آن
منافق را بعرض رسانید و موضع اشتر را بوی نمود پس حضرت با اصحاب گفت من دعوی نکنم که غیب دانم ولیکن حق تعالی قول آن منافق
اعلام فرمود پس بعضی اخبار نمود پس گفتند یا رسول الله موضع کجاست فرمود در فلان شعب و مهار او در ساق درختی پیچیده بعضی
رفتند تا بآنجا بعینه همچنانکه آنحضرت خبر داده بود مشاهده کردند و شتر را گرفتند بعسکر همایون آوردند و آن منافق ایمان آورد

وغلظت نفاق از دل او زایل شد و چون بمدینه نزدیک شدند تابوت فاعد را دیدند که بنی قینقاع بر دوش گرفته تشییع می آوردند تا انجا دفن کنند
و مرویست که چون سپاه حضرت نبوی بوادی عقیق رسیدند پسر عبدالله ابی بر مجامع طریق توقف کرد تا پدرش رسید شتر او را
آنجا بخوابانید و پای بر دست شتر نهاده و گفت بخدا سوگند که ترا نگذارم که بمدینه در آیی تا وقتی که پیغمبر ترا اذن فرماید و بدانی که اذل توئی
و اعز اوست عبدالله شکایت پسر پیش رسول فرستاده و رسول کسی را باو فرستاد که پدر را بگذار و بگذار تا بمدینه در آید یکی گفت
چون امر رسول چنین است ترا و اگذاشتم و در آن فتنه دو سه روز بیمار شد و رفت به ابرالخزا کشید و زید بن ارقم چون بمدینه آمد بجهة خوف
و ملامت انصار باو مغموم در خانه نشسته حق تعالی برای تصدیق زید و تکذیب ابن ابی بر رسول خطاب کرد که چون بیایند نزد تو منافقان
یعنی ابن ابی و اصحاب او قَالُوا نَشْهَدُ گویند گواهی میدهیم إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ انکه تو فرستاده خدایی یعنی منافق نیستیم
و بزبان رسالت ترا معتقدیم شهادت اخبار است از علم شهود یعنی که آن حضور و اطلاعست لهذا تصدیق مشهود نموده و تکذیب
ایشان در شهادت وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای گواهی میدهد یعنی میداند إِنَّكَ لَرَسُولُهُ که تو رسول اویی بحق چه او فرستاده ترا
وَاللَّهُ يَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ انکه منافقان هر آینه دروغ گویان اند در گواهی خود
بجهة عدم موافقه اعتقاد ایشان پس بجهة شهادت ایشان برانکه دل با معتقد رسالتست دروغ باشد اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ بگفته ایمانهم
فرا گرفته آن منافقان سوگندان خود را که بدروغ میخوردند یا شهادت خود را که جاری مجری قسمست در تاکید جُنَّةً سپری یعنی آنرا
وقایه خود ساختند تا بسبب آن از قتل و سبی ایمن شوند مانند اهل حرب که سپر را حفظ نفس خود میکرده اند فَصَدُّوا پس باز
میدارند عوام را بالقای شهادت باطله و کلمات واهیه عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از اتباع راه حق که طریق اسلامست یعنی که فعل
بشنیعه است إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بدرستیکه ایشان بد عملیست آنچه هستند که میکنند از اظهار ایمان و الطاف و ابطال خلاف آن
و از منع مردمان از ایمان ذَٰلِكَ این قول ایشان که شاهد است بر بدی اعمال ایشان و این حال مذکوره از نفاق و کذب
بِأَنَّهُمْ آمَنُوا بسبب آنست که ایشان گرویدند بزبان یعنی بکلمه شهادت ناطق شدند و خود را در زی مسلمانان نمودند ثُمَّ كَفَرُوا
پس کافر شدند بدل یعنی بعد از ان ظاهر شده کفر ایشان و متبین گشت نفاق ایشان و از اقوال ایشان مثل انکه گفتند
اگر انچه محمد میگوید حق است پس ما خرانیم و در غزوه تبوک میگفتند چه دور است این امر که این مرد طمع دارد که فتح قصور کسری و قیصر کند
و امثال انکه علامت ظاهره است بر نفاق فَطُبِعَ پس مهر نهاده شده عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان تا بسبب این علامت
ملایکه ایشان را از اهل ایمان امتیاز کنند و بر ایشان لعن کنند با انکه حق تعالی الطاف ها دیده ازیشان باز گرفت و تخذیل ایشان کرد

ودر باید

ادر باید ضلالت و خذلان ایشان را باز گذاشت بجهة فرط تمرین ایشان بر کفر و عناد و عدم تفکر در معاد با وجود مشاهده معجزات
ظاهره و آثار صدق رسول رب العباد فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ پس ایشان نمیدانند حقیقت ایمان را و نمی شناسند صحت آنرا بجهة
عدم تفکر و تدبر در آیات تا حق را از باطل امتیاز کنند مرویست که ابن ابی مردی جسیم و نیکو صورت و شیرین زبان
و فصیح سخن و جمعی دیگر از منافقان نیز قریب باین صفت بودند چون بمجلس رسول صلعم آمدندی استاده گردندی و بکلام فصیح
ایمان بلیغ تکلم نمودندی و آنحضرت از هیاکل جسیم و اقوال فصیح ایشان متعجب شدی حق تعالی فرمود که وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ و چون
بینی منافقان را تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ بشگفت می آرد ترا جسمهای ایشان بجهة جسامت و صباحت آن وَإِن يَقُولُوا
و اگر سخن گویند تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ گوش میکنی مر گفتار ایشان را بجهة لطافت و حلاوت و بلاغت و فصاحت کلام ایشان و سبب این
انچه میگویند از ایمان کاذب برایمان خود و ظن آن باور میکنی كَأَنَّهُمْ و حال ایشان در عدم تعقل و قلت تدبر گویا ایشان
خُشُبٌ چوبهای خشک شده اند مُّسَنَّدَةٌ بدیوار باز نهاده یعنی اشباح اند خالی از علم و نظر و عاری از ایمان و خبر
يَحْسَبُونَ می پندارند و گمان میبرند كُلَّ صَيْحَةٍ هر فریادی که برآید در میان لشکر و هر آوازی که بر کشند عَلَيْهِمْ که آن واقع است
بر ایشان یعنی بی دلی و ترس ایشان بمرتبه ایست که هر آوازی که بشنوند پندارند که بر ایشان واقع خواهد شد و از ان خبر
با ایشان خواهد رسید و هلاک خواهند شد یا هر گاه صیحه بشنوند ظن ایشان چنین که آیتی نازل شد که کاشف احوال ایشانست
و بجهة آن نفاق ایشان بر پیغمبر و مومنان ظاهر شده و رسوا خواهند گشت هُمُ الْعَدُوُّ ایشان دشمنان کامل‌اند ترا و
مومنان را فَاحْذَرْهُمْ پس حذر کن از مکر ایشان و بر ظاهر حال ایشان ایمن مباش قَاتَلَهُمُ اللَّهُ هلاک کرداناد
خدای ایشان را و لعنت کناد بر ایشان و رسوای دنیا و آخرت گرداناد و این تعلیم مومنانست که برین کلمه بر ایشان دعا کنند
أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ چگونه برگردانیده میشوند از طریق حق با وجود کثرت دلالات و این تعجبست از جهل و ضلالت ایشان
بعد از نزول این آیه قوم ابن ابی گفتند این آیات در باره تو نازل شده نزد رسول خدا رو تا از برای تو آمرزش خواهد
منافق سر بپیچید و روی بگردانید و گفت مرا گفتند ایمان آور ایمان آوردم و تکلیف کردند که زکوة بده دادم همین مانده که محمد را
سجده باید کرد این آیه آمد که وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا و چون گویند منافقان را یعنی ابن ابی و اصحاب او که بیایید بطریق اعتذار
يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ تا آمرزش طلبد برای شما رَسُولُ اللَّهِ فرستاده خدای لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ بپیچیدند سرهای خود را یعنی رو
بگردانند و گردن را بر تابند چنانکه کسی از امر کردهی روی برگرداند یا سر را حرکت دهند بجنبانند بجهة استهزا با استغفار پیغمبر

وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ و مى بينى ايشان را كه اعراض ميكنند و روى ميگردانند از ان استغفار وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ
و ايشان گردن كشانند از اعتذار و حضور نزد حضرت رسالت و طلب مغفرت از و كردن و اظهار كنندگان عدم احتياج ايشان باو
سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ يكسانست برايشان أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ آمرزش خواهى از براى ايشان أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ يا آمرزش نخواهى
براى ايشان يعنى مساويست استغفار و عدم استغفار تو براى ايشان لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ هرگز نيامرزد خداى مر ايشان را
بجهة رسوخ ايشان در نفاق و عناد و اصرار و نقلست كه رسول صلى الله عليه براى ايشان استغفار ميكرد بنا بر ظاهر حال ايشان يا بشرط
توبه يا بشرط آنكه ظاهر ايشان مثل باطن بود پس حق تعالى اخبار او نمود كه ايشان برصفت كفر خواهند مرد و حضرت ترك استغفار
ايشان نمود إِنَّ اللَّهَ بدرستى كه خداى لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ راه فلاح ننمايد گروه بيرون رفتگان را از دايره
از دايره صلاح يعنى نظر لطف و توفيق از ايشان باز ميگيرد بجهة فرط عناد و رسوخ كفر و نفاق ايشان با وجود دادن بر حقيقة ايمان
هُمُ الَّذِينَ ايشان آنانند كه يَقُولُونَ ميگويند مر انصار را كه شما لَا تُنْفِقُوا نفقه مكنيد يعنى لباس و طعام مدهيد عَلَى
مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ بر كسانى كه نزديك رسول خدا اند از فقراى مهاجرين حَتَّى يَنْفَضُّوا تا متفرق شوند بجهة گرسنگى
و برهنگى يعنى غلامان نزد خواجگان خود روند و پسران پيش پدران ملحق شوند حاصل كه منافقان انصار را منع ميكردند از انفاق بر فقراى
مهاجر وَلِلَّهِ و حال آنكه مر خدا راست خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خزينهاى روى آسمانها و زمينها يعنى مفتاح ارزاق
كه از آسمان بزمين به بنده ميرسد بيد قدرت اوست و بحسب حكمت و مصلحت هر كرا خواهد غنى گرداند و اگر چه اهل مدينه ابا
داشته باشند از انفاق نمودن بر مهاجر وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ و ليكن منافقان بجهة فرط عناد و جهالت و ضلالت
لَا يَفْقَهُونَ نميدانند كه رزاق على الاطلاق او سبحانه است نه آدميان يَقُولُونَ ميگويند يعنى ابن ابى و كسانى كه تابع
او بوده در اعمال و اقوال لَئِنْ رَجَعْنَا اگر باز گرديم ما ازين غزا إِلَى الْمَدِينَةِ بسوى مدينه طيبه لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ هر آينه
بيرون كند عزيز تر مِنْهَا الْأَذَلَّ از مدينه خوارتر را مراد ابن ابى از اعز نفس خسيس او بود و از ان لفظ ديگر اشرف
اكمل مخلوقات عليه افضل التسليمات پس حق تعالى رد قول او نمود و فرمود كه وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ و مر خدا راست عزت و قدرت و ربوبيت
وَلِرَسُولِهِ و مر رسول او را عز نبوت و شفاعت و اعزاز اعلاء دين او بر سائر اديان بفتح و نصرت وَلِلْمُؤْمِنِينَ و مر گروه كاملان
عز ايمان و طاعت و خلود ايشان در جنت همچنان كه مذلت همواره مر شياطين راست و اتباع ايشان از كافران و
منافقان و گويند عز خدا پنج است عز ملك و عز بقا و عز عظمت و كبريا و عز بذل و اعطا و عز جلال و بها و عز رفعت و علا

و عز رسول پنج عز ما خبر كه نحن الآخرون السابقون و عز تيسير كه ولقد يسرنا القرآن للذكر و عز بيده الله يكم البشر و عز تبشير كه و بشر
المؤمنين بان لهم من الله فضلا كبيرا و عز توقير كه وأنتم الأعلون و عز تكثير كه انكم اكثر الامم مرويست كه امام حسن عليه السلام را گفتند در تو
در تو تيه و كبر گمان ميبرند فرمود آن كبر نيست بلكه عزتست پس اين آيه تلاوة فرمود و از امام جعفر صادق عليه السلام روايتست كه ميگفتى
مَن مثلي و رب العرش معبودي مانند من كيست كه او پروردگار عرش معبود منست و من مثلي و انت لي و مثل من كيست كه تو مر او
پروردگار منی و گويند عز خدا بالوهيتست كه هنالك الولاية لله الحق و عز رسول بكفاية كه انا كفيناك المستهزئين و عز مؤمنان
بعلو فوقست كه انتم الاعلون ان كنتم مؤمنين وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ و ليكن منافقان تيره ضمير لَا يَعْلَمُونَ نميدانند و در نمى يابند
حقيقت عزت و حقيقة آنرا بجهة فرط ضلالت و جهالت و ضلالت مطلقه ايشان آنست كه عزت مر ايشان راست و چه از بيان
حال منافقان خطاب بمؤمنان ميكند كه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى آنكسانى كه گرويده ايد لَا تُلْهِكُمْ بايد كه مشغول نسازد
شما را أَمْوَالُكُمْ مالهاى شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان شما عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ از ياد كردن خداى كه صلوة خمس است با جميع
فرايض يا قرآن يا جهاد يا شكر بر نعما و صبر بر بلا و رضا بقضا و چه مقتضى ايمانست كه دوستى خداى تعالى بر دوستى همه اشيا
راجح باشد نهى اينجا است از مشغولى باموال و تصرف در آن و سعى در نمو آن و تلذذ و استمتاع آن و مسرور شدن بلقاى اولاد
و شفقت بر ايشان و قيام نمودن بمهمات ايشان و تسويه آنچه صلاح حال ايشان است و بجهة اين باز ماندن از طاعت رحمن
نهى اموال و اولاد از ايشان چه توجيه نهى از ين هر دو جهت مبالغه است در توجه نمودن بطاعت لهذا حق تعالى ميفرمايد كه وَمَنْ يَفْعَلْ
ذَلِكَ و هر كه بكند اين كار را يعنى بمال و فرزندان از حق تعالى باز ماند فَأُولَئِكَ پس آنگروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ايشانند زيان
كاران كه عظيم باقى را بحقير فانى فروخته اند وَأَنْفِقُوا و نفقه كنيد در راه خداى مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ از آنچه روزى داده ايم
شما را مراد اخراج زكوة و ساير حقوق واجبست مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پيش از آنكه بيايد أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ يكى از شما
اسباب و علامات مرگ فَيَقُولَ پس گويد آنكس كه بمرگ مشرف شده از روى تاسف و تحسر رَبِّ اى پروردگار من
لَوْلَا أَخَّرْتَنِي چرا باز پس نداشتى و مهلت ندهى مرا يعنى تاخير نكنى موت مرا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ تا مدتى نزديك يعنى زمانى
اندك كه دران اخراج حقوق توان كرد فَأَصَّدَّقَ پس در آن زمان تصدق كنم و ساير حقوق واجبه اموال خود ادا نمايم
وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ و باشم از شايستگان و نيكو كاران و فرمان برداران بسبب اين تدارك از ابن عباس
نقلست كه اين آيه در حق مانعان زكوة نازل گشته و بعد از ان فرمود كه تصدق كنيد قبل از آنكه سلطان مرگ بر شما

نازل شود پس آن زمان توبه مقبول نشود و هیچ عمل نفع ندهد و نیز از او منقولست که هر که بار زمین بدارد یکی از شما اگر چون مال داشته باشد
از زکوٰة بدهد و چون استطاعت حج داشته باشد حج کند پیش از آنکه مرگ باو رسد پس از خدا طلب رجوع کند بدنیا او را باز نگردانند و
التماس او را قبول نکنند و اینقول از ابو عبدالله علیه السلام نیز مرویست وَلَن يُؤَخِّرَ اللهُ و هرگز باز پس نیفکند نَفْسًا هیچ نفسی از مرگ
إِذَا جَاءَ چون بیاید أَجَلُهَا وقت رفتن او چه حکمت الٰهی مقتضای آنست که چون عمر باخر رسد چیزی بر آن نیفزاید و از آن کم نکند
وَاللهُ خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ و حفص بخطاب میخواند یعنی بانچه شما میکنید از خیر و شر و همه را بر وفق عمل جزا
خواهد داد و چون دانستید که مرگ از وقت خود متأخر نمیشود و شما را بران جزا خواهد داد پس هر چند زودتر مسارعت کنید به بیرون
آمدن از عهده و اجابت مستعد شدن بثوبات [?] سورة التغابن ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که سورة التغابن بخواند
از مرگ مفاجات ایمن گردد و از ابو عبدالله علیه السلام نقلست که هر که سورة التغابن بخواند در فریضه روز قیامت این سوره شافع او گردد
و شاهد عدل بر اعمال صالح نزد آنکس که او را اجازه شهادت داده باشند و از و مفارقت نکند تا که در بهشت درآرد و چون ختم سورة
المنافقین شد و با مر بطاعت و نهی از معصیت افتتاح این سوره کرد و بیان حال مطیع و عاصی فرمود که بِسْمِ اللهِ
الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ يُسَبِّحُ لِلّٰهِ بپاکی و پاکیزگی ستایش میکند مر خدا را مَا فِي السَّمٰوَاتِ آنچه در آسمانهاست از روحانیات
وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از جسمانیات پس تسبیح مکلفان بقولست و تسبیح غیر ایشان بدلالت حال که آن دال است
بر کمال قدرت و علم و استغنای او سبحانه لَهُ الْمُلْكُ مر اوراست پادشاهی چه خالق ارض و سماوات و بینهماست وَلَهُ الْحَمْدُ
و مر او راست ستایش زیرا که نعمت آفرینش و پرورش از وست وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیز تواناست از ایجاد
معدوم و افنای موجود و تغییر و تبدیل بر وفق حکمت و مصلحت هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ او آنکسیست که بیافرید شما را ای آدمیان و از عدم
بوجود آورد فَمِنْكُمْ كَافِرٌ پس بعضی از شما ناگرویده اند بخالقیت او چون دهریان یا بوحدانیت او چون مشرکان وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ
و برخی از شما باور دارند خالقیت و وحدانیت او را چون اهل ایمان تقدیم کفر بر ایمان باعتبار اغلبیه و اکثریت است خلاصه
معنی آنست که خدای آنکسیست که بر شما تفضل نمود اصل نعم خود را که آن خلقیت و ایجاد از عدم و بجهة این واجبست بر شما نظر
صحیح و تفکر کنید در نعمت و معرفت او و همه شما بندگان مطیع او شوید و شکر بر نعمت او پس بعضی از شما در آن تفکر نکرده در دریای کفر
و کفران غوطه خورده اند و برخی دیگر بسفینهٔ تفکر نشسته بهسید باد بانی نتایج افکار صائبه خود را بساحل موفق رسیده اند
وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و خدای بانچه میکنید بیناست پس بر وفق اعمال با شما معامله خواهد کرد خَلَقَ السَّمٰوَاتِ

و برسد

بانچه میکنید

سورة التغابن

والارض

وَالْأَرْضَ بیافرید او سبحانه همه آسمانها و زمینها بِالْحَقِّ براستی یعنی بحکمت بالغه و اغراض صحیحه نه باطل عاطلا بلکه برای بیان حق
جلایل [?] دالّه بر وحدانیت و آثار خالقیت و قادریت و عالمیت حضرت عزت پس مظهر حق باشند وَصَوَّرَكُمْ و تصویر کرد و بنگاشت شما را
فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو گردانید صورتهای شما را باستداد قامت و اعتدال خلقت تا شکر گوید برین نعمت و والا جمیع صورت
اینکه هیچ آدمی تمنا نمیکند که صورت او مثل صورت دیگران باشد و اگر چه از ایشان نیکوتر بودی تمنای آن کردندی که بر صورت آن
جوان باشند قشیری گفته که ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت و باطن شما را مجلی گردانید بجمال قربت وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ
و بسوی اوست بازگشت همه در روز قیامت پس کسانی که بر نعمت خلقة و حسن صورة شاکر شدند جزا خواهد داد
و کفران آن نموده اند بسزا خواهد رسانید يَعْلَمُ میداند بعلم کامل خود مَا فِي السَّمٰوَاتِ آنچه در آسمانهاست از اصناف مکونات
وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است از انواع مخترعات وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ و میداند آنچه می پوشید آنرا بر یکدیگر وَمَا
تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنید وَاللهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بانچه در سینهاست از خواطر و افکار
یعنی عالم است بجمیع معلومات بعلم کلی و جزئی چون تقریر علم او بما سوی علی السویه است آیه متضمن وعید است همچنین قوله
أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما ای کفار نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا خبر آنانکه کافر شدند مِنْ قَبْلُ پیش از شما چون اولاد قابیل و عاد
و ثمود و اصحاب ایکه و غیر آن فَذَاقُوا پس چشیدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ عقوبة کار خود را یعنی سزای کفر خود را در دنیا از غرق
و ریح صرصر و صیحه و عذاب یوم الظله وَلَهُمْ و مر ایشانراست در آخرت عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک ذَٰلِكَ این وبال
دنیا و عذاب عقبا مر ایشانرا بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بسبب آنست که شان و قصه این بود که آمده بایشان رُسُلُهُمْ پیغمبران فرستاده
شده بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فَقَالُوا پس گفتند بر وجه استکبار و عناد و انکار أَبَشَرٌ
آیا آدمیانی مانند ما يَهْدُونَنَا راه مینمایند ما را و ندانستند که اگر رسول فرشته می بود البته بصورت ایشان میبود تا مرئی شود
کقوله تعالی وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا الآیه فَكَفَرُوا پس کافر شدند بر رسولان وَتَوَلَّوْا و روی بگردانیدند از تدبر و
نگاه در ایشان و قدح کردند در معجزاتی که با ایشان بود پس حق تعالی ایشانرا مستأصل ساخت وَاسْتَغْنَى اللهُ و بی نیاز شد
خدای از ایمان و طاعت ایشان مراد آنست که ظاهر شد استغنای او سبحانه نزد قبول ایشان از جهة انکه ایشانرا ملجا و مضطر
نساخت بایمان با وجود قدرت کامله او سبحانه بر آن نه آنکه حین اعراض ایشان غنای او و وجود پیدا کرد چه او غنی
بالذات است پس تکلیف ایشان بایمان بجهة وصول نفع است بایشان نه باو سبحانه وَاللهُ غَنِيٌّ و خدای بی نیازست

ر القر

۲۹۱۲

از عبادات آوریدگان و از غیر آن حمیدٌ ستوده بی ستودن ستایش کنندگان چه وجود هر یک از مخلوقات الست بر حمد او
زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا دعوی علم میکنند آنانکه کافر شدند أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا انکه هرگز برانگیخته نخواهند شد قُلْ بگو ای محمد رد
قول ایشان بَلَىٰ آری برانگیخته خواهید شد وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ سوگند بپروردگار من که البته مبعوث گردید در روز قیامت
ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ پس خبر داده شوید بِمَا عَمِلْتُمْ بانچه کرده اید در دنیا البته حساب شما کنند و شما را بجزا و سزا برسانند
وَذَٰلِكَ و این برانگیختن و جزا دادن عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای سهل و آسانست بجهة قبول ماده و حصول قدرت
چون حال شما چنین خواهد بود فَآمِنُوا بِاللَّهِ پس ایمان آرید و بگروید بخدا وَرَسُولِهِ و بفرستاده او که محمد است وَالنُّورِ
الَّذِي أَنْزَلْنَا و بآن روشنی که فرستادیم بر محمد صلعم مراد قرآنست که ظاهر است در اعجاز و مظهر حقایق احکام حلال و حرام است
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بانچه شما میکنید از اقرار و انکار خَبِيرٌ داناست پس شما را بران جزا خواهد داد پس جزا دهد شما را
يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ در روزی که خدای شما را جمع کند لِيَوْمِ الْجَمْعِ برای انکه در روز جمعست از حساب و جزا و غیر آن یعنی روزی که جامع
جزا و حساب است برای روزی که خلق اولین و آخرین در وی جمع شوند یا از حیثیت اجتماع انبیا با امم ظالم با مظلوم یا اهل نار با
اهل جنت و اشهر آنست که یوم الجمع باعتبار آنست که در آن روز ملایکه و جن و انس بهم مجتمع شوند ذَٰلِكَ آن روز جمع يَوْمُ التَّغَابُنِ
روز زیان آوردنست بر یکدیگر بجهة نزول سعدا در منازل اشقیا که در بهشت داشته باشند بر تقدیر آنکه سعدا می بودند و نزول
اشقیا در منازل سعدا که در دوزخ داشته باشند بر تقدیر آنکه اشقیا می بودند چنانکه در حدیث نبوی صلعم واقع شده است که معنی
تغابن در آن روز آنست که هیچ بنده در بهشت نرود الا که نمایند باو جای او را در دوزخ بر تقدیر آنکه کافر بوده تا شکر را
زیاده کند و هیچ بنده در دوزخ نرود مگر که نمایند جای او را در بهشت بر تقدیر آنکه نیکو کاری بود پس در آن روز مومن مقام
کافر را در بهشت میراث گیرد و کافر در دوزخ بمقام مومن در آید و ذلك يوم التغابن و یوم التغابن با یتغابن که ... کرده
شد و گویند تغابن بابن اعتبار است که هر یک از خلایق بر یکدیگر غبن بینند و هر کسی بمقدار حظ خود حسرت و پشیمانی خورد
کافر گوید چرا مسلمان نشدم تا بهشت بردم و مسلمان گوید چرا بیشتر عبادت نکردم تا زیادت ازین درجات داشتمی
در باید می
پس کافر غبن خود را بیند بترک ایمان و مومن زیان خود را بتقصیر احسان و بعد از ذکر تغابن بر سبیل اجمال بیان تفصیل آن
میکند وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که بگرود بخدا و رسول وَيَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کار شایسته يُكَفِّرْ عَنْهُ بپوشاند خدای
از وی سَيِّئَاتِهِ بدیهای وی را یعنی عفو نماید آنرا وَيُدْخِلْهُ و در آورد او را جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانها که میرود

مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر قصور اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاویدان باشند ازان أَبَدًا همیشه
این تاکید خلود است ذَٰلِكَ آن عفو گناه و در آوردن در بهشت از جهات الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگست که فوق
آن متصور نباشد وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بوحدانیت خدا و رسالت انبیا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند
آیتهای ما را که قرآنست یا معجزات پیغمبر آخر الزمان أُولَٰئِكَ آن گروه شقاوه آثار تبه روزگار أَصْحَابُ النَّارِ
یاران دوزخ اند و ملازمان نیران خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که باقی مانده گان اند دران که هرگز نمیرند تا ازان عقوبت برهند
وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتن است دوزخ بعد ازان در تسلی اصحاب مصایب میفرماید که مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ
نرسد بهیچ کس مصیبتی از مصایب إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بفرمان خدای و اراده او و مراد هر مصیبتی است که از خدا بنده رسد
مانند بیماری و قحط و سختی و مصیبت اهل و ولد و تلف مال و مانند آن و چون او همه مصایب محیط است اگر خواهد او نگاهدارد
ازان سالم میتواند داشت لیکن برای صالح حال بندگان و امتحان ایشان بصبر و ثبات جهان رفع بلیت نمیکند ازایشان
چون اهل مصایب دانستند که این مصیبت و بلیه مراد الله است بجان قبول آن میکنند و از فزع آن اضطراب ننمایند
مراد باذن علم است یعنی هیچ مصیبتی نیست مگر که او سبحانه عالم است بان و بان عوض ثواب خواهد داد و مراد باذن تخلیه
یعنی نیست مصیبتی که شخصی بغیر خود در ماند مگر که بسبب تخلیه حق تعالی برو جهه اختیار و بدون اجبار میان آنکس و میان آنکه بتواند
که بوی آن را رساند وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که بگرود بخدای تعالی و برسول اعتقاد کند که آنچه از قبل او سبحانه باو برسد خیر
و صلاح او در آنست يَهْدِ قَلْبَهُ راه نماید خدای دل او را یعنی ثابت گرداند دل او را بر ایمان با مزید لطف بر او تا آنرا
فرماید باطاعت و عبادت و را زیادت کند و بروایت ابن عباس راه نماید دل او را بکلمه استرجاع یا در تحمل وقت مصایب
بقول انا لله و انا الیه راجعون قایل شود و در رضا بقضا داده خود در تسلیم او نماید وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و خدای بر همه
چیزها داناست پس میداند قلوبی را که لطف او در او موثر است و بجهة آن اعطای لطف میفرماید و علم دارد بقلوبی که لطف
او در او اثر نکرده و بسبب آن منع لطف میکند ازان یا عالم است بصابر و شکور و جازع و کفور و همه را بر وفق آن جزا خواهد
داد وَأَطِيعُوا اللَّهَ و اطاعت کنید خدا را در جمیع مامورات وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول او را در همه خبرها که
شما را بدان میخواند فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی بگردانید از اطاعت پیغمبر زیان نمیرسد او را که اطاعت شما بران مکتوب
نشده بود فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا پس جز این نیست که بر فرستاده ما الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانیدنیست هویدا

واو تبلیغ رسالت کرده و آشکارا وظیفهٔ ابلاغ بجای آورده پس اثمی بر و مترتب نشود بلکه وبال تولی بمتولی راجع گردد اَللّٰهُ
لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ خدای یکی است که هیچ معبودی بسزا مگر او وَعَلَى اللّٰهِ و بر خدای نه بغیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ
پس باید که توکل کنند مؤمنان چه ایمان اقتضای آن میکند و کار خود را باو واگذارند و در کفایت مهمات تکیه بر کرم او کنند
از ابن عباس منقولست که بعد از هجرت حضرت رسالت صلعم جمعی از اهل اسلام که در مکه بودند داعیه مهاجرت کردند اقوام
درباره ایشان این آیه فرستاد که یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان اِنَّ مِنْ اَزْوَاجِکُمْ بدرستی که بعضی از زنان
شما وَاَوْلَادِکُمْ و فرزندان شما که مانع هجرت میشوند و در امر دین با شما اشتباع میکنند و نشوز و عقوق میورزند عَدُوًّا لَّکُمْ
دشمنانند شما را چه منع میکنند از آنکه بمثوبات اخرویه فایز شوید فَاحْذَرُوْهُمْ پس حذر کنید از ایشان و بمکاید و تملق و تضرع
ایشان فریفته مشوید تا شما را از راه نبرند و از هجرت که مثمر حصول روضات جنات است باز ندارند این آیه که بایشان رسید
هجرت کردند چون بمدینه آمدند که یاران مهاجر که پیش ازین هجرت کرده بودند هر یک فقیهی کامل و دانای فاضل شده بودند
قصد عقوبت زن و فرزند خود کردند و گفتند که ما بجهت شما از علم و فضل بی بهره مانده ایم بدین سبب از ایشان نفقه باز گرفتند
و در رسم شفقت و مرحمت فروگذاشت کردند حق تعالی فرمود که وَاِنْ تَعْفُوْا و اگر عفو کنید از ذنوب ازواج و اولاد و درگذرید از معاتبه
ایشان وَتَصْفَحُوْا و روی بگردانید از عتاب ایشان در آنچه از ایشان صادر شده بود وَتَغْفِرُوْا و بپوشید آن را و بیندیشید
فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ آمرزنده و مهربانست از ایشان درگذرد و با شما همان معامله کند که با ایشان
بجای آرید از عفو و صفح و مغفرت مع ذلک مزیت فضل بر شما ارمغان رساید و گفته اند که عوف بن مالک اشجعی صاحب اهل
و ولد بود چون خواست بغزای رود ازواج و اولاد در وی آویختند و آغاز تضرع کردند که ما را بکه میگذاری و ما بی تو چگونه زندگانی
کنیم عوف در قصد آن شد که ایذا بایشان رساند حق تعالی این آیه فرستاد و منع آن نمود از ایذا و بعد از آن فرمود که اِنَّمَا
اَمْوَالُکُمْ جز این نیست که مالهای شما وَاَوْلَادُکُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ آزمایشیست تا ظاهر گردد که کدام از شما محبت
حق را بر ایشان اختیار میکنید و کدام دل در مال بسته و از محبت الهی کرانه میگیرد و با آنکه موجب بلا و محنت اند و سبب ریاضت
و مشقت چه بجهت ایشان تکلیف زیاده میشود که تقصیر در آن موجب عذاب ابدی میگردد و هیچ بلایی اعظم ازین نیست
وَاللّٰهُ عِنْدَهٗ و خدای نزدیک اوست اَجْرٌ عَظِیْمٌ مزد بزرگ مر کسی را که محبت خدا و رسول و اطاعت ایشان
اختیار کند بر محبت اموال و اولاد و در حدیث آمده که در روز قیامت مردی را حاضر سازند و گویند اهل و عیال

حسنات او را خورده اند یعنی بواسطه مشغول شدن با ایشان حسنات اکتساب نکرده اند و طاعات الهی را از دست داده و از
بعضی سلف منقولست که العیال سوس الطاعات یعنی عیالان مقرض طاعت اند و مفسد عبادت چنانکه کرمهای خورده که پشمینه را ضایع میکنند
و غلا را میخورند فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از عذاب خدای و پرهیز نمایید از موجبات عقاب مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانایید و
طاقت آن داشته باشید و چون از حضرت رسالت این آیه نازل شد اِتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقٰتِهٖ منسوخ شد بقدر طاقت وَاسْمَعُوْا و بشنوید مواعظ
خدای را وَاَطِیْعُوْا و فرمان برید مر او را وَاَنْفِقُوْا و نفقه کنید اموال خود را در وجوه بر و بکنید خَیْرًا کاری که بهترین افعال
باشد یا نیکوترین اعمال یا نفقه کنید مالی را از انفاق نیکوتر یعنی خالصا لله یا خیر بمعنی مال است یعنی انفاق کنید مال را لِّاَنْفُسِکُمْ
برای نفسهای خود چه فواید اعمال نفس شما راجع خواهد شد که آن درجات عالیه است و مراتب باقیه در روضات جنان و ریاض
رضوان وَمَنْ یُّوْقَ و هر که نگاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهٖ از بخل نفس خود یعنی خود را باز دارد از بخل و در حقوق مفروضه
فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ایشان رستگارانند در دنیا از ندامت و در عقبی از عقوبت و رسیدگان به درجات
جنات از صادق علیه السلام روایتست که هر که زکوة ادا کند او نگاه داشته شده است از بخل نفس اِنْ تُقْرِضُوا اللّٰهَ اگر قرض دهید خدای را
مراد انفاق حقوق واجبه است که عوض آن بر خدای واجبست همچنانکه بر مستقرض اداء عوض قرض واجبست قَرْضًا حَسَنًا
قرضی و صرفی نیکو یعنی مقرون با خلاص بی شائبه ریا و منت یُّضٰعِفْهُ زیاده گرداند خدای آن را که داده باشید لَکُمْ برای شما
یکی را ده یا هفتصد یا بغیر حساب وَیَغْفِرْ لَکُمْ و بیامرزد گناهان شما را که پیش ازین کرده باشید از امساک و ترک انفاق
و غیر آن وَاللّٰهُ شَکُوْرٌ و خدای جزا دهنده سپاس دارنده است که جزای عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل میدهد مراد آنست که
هر که در شکر او مبالغه نماید حق تعالی نیز در مقابل آن مثوبات بالغ بهی کرامت کند حَلِیْمٌ بردبار است بعقوبت تعجیل نمیکند
در عذاب عصیان که ذنوب ایشان از حد حصر بیرونست عٰلِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای نهان و آشکار است پس آنچه ظاهر میکنید
از تصدق و آنچه پنهان میدارید از اخلاص و ریا الْعَزِیْزُ غالب و تام القدرة بر انتقام کشیدن از کسی که حقوق واجبه را باخلاص
نفرماید الْحَکِیْمُ کشیده بکرامت و رفعت کسی که از روی صدق تصدق نماید یا حکیمی که هر چه کند بر وجه حکمت و مصلحت کند از
ثواب و عقاب سورة الطلاق ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کرده که هر که سورة الطلاق و سورة التحریم در فریضه خواند حق تعالی
او را در پناه خود گیرد و او را از خوف و غم قیامت نگاه دارد و از دوزخ نجات داده به بهشت در آرد زیرا که این هر دو سوره
... آنکه چون حق سبحانه ختم سورة التغابن نمود بذکر زنان و تحذیر مردمان از مکاید ایشان افتتاح این سوره نیز بذکر احکام نساء فرمود که

آیه اول از ده که طلاق تا امرا

بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها النبي اذا طلقتم النساء آورده اند که عبد الله عمر زن خود را
در حالت حیض طلاق داد حضرت رسالت فرمود رجوع کن و وقتی که از حیض پاک شود اگر خواهی او را طلاق ده قبل از آنکه با وی مجامعت
کنی جمعی را درین باب فرموده که ای پیغمبر با امت بگو هر گاه چون طلاق دهید تو و امت تو چون خواهید که طلاق زنان مدخوله دهید که
صغیره و یائسه و حامله نباشند فطلقوهن پس طلاق دهید ایشانرا لعدتهن در وقت عدهٔ ایشان که آن طهریست
که با ایشان مواقعه نکرده باشند در آن چه این طهر است که از ایام عدهٔ ایشان و بباید دانست که حکم بعدم صحت طلاق در حیض
مشروط است بدو امر یکی آنکه زوجه مدخول بها باشد دوم آنکه زوج حاضر باشد یا در حکم حضور که استعلام حال زوجه تواند کرد پس اگر
مدخول بها نباشد یا آنکه زوج غایب باشد بر وجهی که علم نداشته باشد بانتقال زوجه از طهری دیگر در این صورت صحیح است و اگر چه در
حیض واقع شده باشد و این اجماع اصحاب ماست و اخبار اهل بیت درین قول متظاهر است پس طلاق در حیض یا در طهری که در آن
مجامعت واقع شده باشد صحیح نیست و بیان صیغهٔ طلاق و احکام آن و مسائل متفرعه بر آن و اقوال اهل خلاف در آن در جمع
از قول ائمه صادقین صلوات الله علیهم اجمعین در منهج الصادقین است و بعد از امر بطلاق زوجه در وقت عده باحصای عده
امر فرموده بقوله و احصوا العدة و شماره کنید عدهٔ زنان را یعنی ضبط کنید و آنرا کامل سازید تا سه طهر چه ایشان از ضبط
آن عاجزند یا از احصای آن عاجز بجهة غلبهٔ نسیان و نقص عقل ایشان یا بشمارید اوقات اطهار را که وقت وقوع طلاق است
و چون فواید بسیار در ضمن احصا مندرجست از آنجمله حق نفقه و سکنی و غیر آن فرموده که و اتقوا الله ربکم و بترسید از خدا
که پروردگار شماست در ضبط عده پس در آن تهاون مورزید یا تطویل آن مکنید باین وجه که رجوع کنید و طلاق بگوئید و باز
رجوع کرده طلاق بگوئید بجهة ضرر رسانیدن بزوجات خلاصه معنی آنست که امر او سبحانه را در باب احصا بسمع اشفاق قبول
نمائید و بجهة قصر و تطویل مخالفت آن مکنید و بدانکه عده عبارتست از قعود مراة از زوج یا از انقضای مدت معینه بحسب شرع
و آن بر چند نوعست اول باقراء یعنی اطهار و آن عدهٔ حایضه است چنانکه مذکور شد دوم باشهر است که آن سه ماه است
مر زنی را که در سن من تحیض باشد و حیض نبیند و چهار ماه و ده روز زنی را که زوج او فوت شود سیم بوضع حمل است چون حایضه باشد
یا در سن من تحیض الا من متوفی عنها زوجها که عدهٔ آن ابعد الاجلین است و این هر دو نوع اخیر بعد ازین مذکور خواهد شد
لا تخرجوهن بیرون مکنید زنان مطلقه را من بیوتهن از خانهای ایشان که در وقت طلاق شوهری در آنجا بوده اند
تا وقتی که عدهٔ ایشان منقضی گردد و مراد خانهای شوهران است و اضافه بیوت بایشان از حیثیت اختصاص است از قبیل

الجل للفرس و لا یخرجن و باید که زنان نیز بیرون نروند از آنجا بدون اذن شما اما اگر هر دو متفق باشند بر انتقال و خروج
جایز است بدون رفتن ایشان پس بدون رضای ایشان اخراج ایشان مکنید از بیوت الا ان یاتین مگر آنکه بیایند بفاحشة
مبینة بعملی زشت هویدا که ظاهر شده و حفص بکسر یا خوانده یعنی بکردار قبیح که روشن کننده حال زنان باشد و بعضی گفته اند
و مراد از آن فحش است و ایذا و ضرر باهل زوج چه آن در حکم نشوز است معمول که مسقط حق ایشانست و این قول منقول است
از صادقین علیهم السلام و از امام رضا علیه السلام نیز ماثور است و معمول فقهای ماست این حکم در عده رجعیست که علاقهٔ زوجیت در آن
باقیست شوهر را در آن رجوع هست بدون تجدید عقد نکاح بخلاف عده باین چه باجماع فقها اخراج و خروج در عده باین
جایز است و تلک و این حکمها که مذکور شد حدود الله حدهای خداست که مقرر فرموده برای مصالح بندگان
و من یتعد حدود الله و هر که در گذرد از حدهای خدا فقد ظلم نفسه پس بتحقیق ستم کرده است بر نفس خود
و خود را بسبب آن مستحق سخط و عقوبت خدا ساخته و از مثوبات ابدیه محروم مانده لا تدری نمیدانی تو ای طلاق دهنده
یا ای پیغمبر برگزیده یا نمیداند هیچ نفس لعل الله یحدث شاید که خدای تو پدید آرد بعد ذلک پس ازین طلاق امرا
کاری را باین وجه که مطلق را پشیمان سازد و دوستی زن در دل پدید آرد تا رجوع نماید در اثنای عده خلاصه معنی آنست که
طلاق دهید زنان را در وقت طهر آن و احصای عده ایشان نمائید و ایشانرا از خانه بیرون مکنید شاید که نادم شوید از طلاق
و رغبت کنید بزنان پس مراجعت نمائید با ایشان فاذا بلغن پس چون برسند زنان اجلهن بعدهٔ خود یعنی مشرف
گردند زنان آخر عده فامسکوهن پس نگاه دارید ایشانرا یعنی رجعت کنید با ایشان بمعروف بنیکوئی که آن
حسن معاشرت و لطف مرافقت و انفاق مناسب است بعدم قصد طلاق باو دیگر یا ترک اضرار ایشان بسبب تطویل
بر طریق مذکور یا مانع از ازواج ایشان بغیر او او فارقوهن یا جدا شوید از ایشان بمعروف بنیکوئی یعنی اگر حق
طلاقست از نفقه و مسکن و صداق او کنید حاصل که تا مطلقات در عده اند اختیار امساک و مفارقت در دست شماست
و بعد از آن اختیار ایشانراست در تزوج ایشان بشما یا بغیر شما یا در ترک مطلق مزاوجت جایز نیست که مراد ببلوغ اجل نهایت
زمان عده باشد زیرا که در این صورت زوج مالک رجعت نیست بجهة آنکه زن باین میشود و چه او مالک نفس خود خواهد بود و اشهدوا
و گواه گیرید بر طلاق بر طریق وجوب یا بر رجوع و مفارقت بر طریق ندب ذوی عدل منکم دو خداوند عدل یعنی دو کس
عادل باشند منکم از شما که مؤمنان اید و فایدهٔ اشهاد آنست که تا مرد جاحد طلاق نشود یا زن بعد از انقضای عده منکر

رجعت نشود و اینکه امر بر سبیل وجوبست که اشهاد در طلاق شرط است و بر سبیل ندبست که در رجعت و مفارقت است باجماع فقهای اهل بیت
وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ و اقامت کنید شهادت را ای گواهان بوقت حاجت لِلَّهِ برای طلب ثواب و رضای خدا نه بجهت جانب
مشهود له یا اشفاق مشهود علیه یا بغرضی دیگر از اغراض که غیر حق است و فقهای ما از ائمه هدی نقل کرده‌اند که مراد اشهاد است
بر طلاق و این الیق است بظاهر قرآن زیرا که در رجعت امر او از برای وجوب نیست چه اشهاد از شرایط طلاق است ذَلِكُمْ
این اشهاد و اقامت شهادت با جمیع آنچه مذکور شد درین آیه يُوعَظُ بِهِ پند داده میشود بآن مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ
هر که هست که بگرود بِاللَّهِ بخدا و بآنچه فرموده وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز و بآنچه متعلقست بآن چه انتفاع و اتعاظ
مختص است باهل ایمان بخلاف کفار که اهل عناد و طغیانند وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بترسد از خدا و مرتکب مناهی نشود
يَجْعَلْ لَهُ بگرداند یعنی پدید آرد خدای برای او مَخْرَجًا جای بیرون شدنی یعنی خلاصی دهد او را از اندوه دنیا و آفت
و از غمرات موت و شداید قیامت یا هر که از حرام بپرهیزد حق تعالی او را مهتدی سازد بطریق حلال وَيَرْزُقْهُ و روزی دهد
او را مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ از انجا که گمان نبرده و در شمار نیارد یعنی بخاطرش نگذرد ابوذر غفاری از حضرت رسالت
پناه صلعم نقل کرده که آنحضرت فرموده که من میدانم آیتی را از قرآن که اگر مردمان آنرا فرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشان را میدانم
کفایت کند پس آیه و من یتق الله تلاوت کرده و چند نوبت اعاده فرموده و نیز فرموده که هر که استغفار کند حق تعالی او را از غم
فرج دهد و از هر تنگی خلاص بخشد و صادق ع فرموده که و یرزقه من حیث لا یحتسب یعنی برکت که خدا تعالی برکت فرماید
او را در آنچه باو کرامت فرموده و چنین آورده‌اند که مشرکان پسر عوف بن مالک اشجعی را اسیر کردند عوف نزد پیغمبر آمد
و گفت یا رسول الله کفار پسر مرا اسیر کردند و مادر وی جزع بسیار میکند و با این همه بفقر و فاقه مبتلا گشته‌ایم آنحضرت
فرمود تقوی پیش گیرید و شکیبائی ورزید و بسیار بگوئید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عوف بخانه خود رفت و بقول پیغمبر عمل
نمودند و در اندک مدتی پسر او اهل شرک را غافل ساخته از قید ایشان خلاص شده و صد شتر و بقولی چهار هزار
گوسفند ایشان را رانده بسلامت بمدینه آمد و بعد از آن این آیه نازل شد که هر که تقوی ورزد روزی حلال یابد وَمَنْ
يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و هر که توکل کند بر خدای و کار خود را باو باز گذارد فَهُوَ حَسْبُهُ پس او بسنده و کفایت کننده است
او را در کفایت مهمات إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ بدرستی که خدای رساننده است کار خود را بهر چه خواهد و بهر جا که
اراده کند یعنی آنچه مراد حق است و در حق متوکل از وی فوت نمیشود و حفص باضافه خوانده یعنی خدای رساننده کار خود است

بهر نحوی که مراد او باشد قَدْ جَعَلَ اللَّهُ بدرستی که گردانیده است و پیدا کرده لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا برای هر چیزی قدری و اندازه که از آن در
نگذرد یا مقداری از زمان که از آن پس و پیش نیفتد حاصل که بنای آیت بر تقوی و توکل است تقوی نفحه بوستان قرب و از وی
رنگ میوه خبر میدهد که إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا و توکل را که گلدسته کفایتست و از وی بوی ریحان محبت دهد و از آنجا
و داد خبر دهد که إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ بدرستی که دوست میدارد خدای توکل کنندگان را باور اور روایتست که شخصی نزد
یکی از خلفا رفت و از و التماس عملی کرد وی گفت قرآن میدانی گفت نه گفت برو قرآن را بیاموز بعد از آن بیا تا عملی از برای
تو مقرر کنم که ما عمل بجز قرآن خوان نمیدهیم آن مرد بطمع عمل بآموختن قرآن مشغول شد چون باین آیت رسید از عمل طمع
بریده خلیفه وی را طلبید و گفت قرآن را آموختی گفت آری گفت بیا تا عملی نامزد تو کنم گفت مرا اراده هیچ عملی نمانده است زیرا که
هیچ عملی به از تقوی و توکل نمی‌بینم چه در قرآن باینجا رسیدم که مرا از تو و عمل تو مستغنی ساخت گفت کدامست وی این آیت
بر خواند که و من یتق الله یجعل له مخرجا تا بقول قد جعل الله لکل شیء قدرا آورده‌اند که در وقتی که حکم عدة مطلقات نزول آیه
نشوند یعنی یتربصن بانفسهن ثلثة قروء و صحابه پرسیدند که یا رسول الله عدة زنان که حایض نشوند چیست آیه آمد که وَاللَّائِي
يَئِسْنَ و آن زنان که نومید گشته باشند مِنَ الْمَحِيضِ از حیض مِنْ نِسَائِكُمْ از جمله زنان شما إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر
شک دارید در آنکه انقطاع دم ایشان بجهت کبر سن است یا بسبب عارضی دیگر فَعِدَّتُهُنَّ پس زمان عدة ایشان
ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ سه ماهست مراد زنان اند که امثال ایشان حیض بینند زیرا که اگر در سن من لا تحیض باشند [illegible]
معنی نخواهد داشت و یا اگر شک دارید در آنکه دم ایشان حیض است یا استحاضه پس عده ایشان سه ماه است و یا اگر متردد
در حکم ایشان پس عدة آن ثلثة اشهر است و قول اول مرویست از ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین و موافق مذهب
غیر اکثر فقهای عامه آنکه آیسه و صغیره اند چه بر ایشان عده نیست و از جمله اخبار درین باب روایت عبد الرحمن بن حجاج است
نباشد از صادق ع که سه زن اند که در همه احوال شوهر میتوانند کرد زنی که حایض نشده است و مثل او حایض نشود گفتم [illegible]
چه مقدار است فرمود وقتی که او را اکثر از نه سال نشود و دیگر زنی که مدخول بها نباشد و زنی که از حیض مایوس شده است و امثال
او حیض نبینند گفتم حد یائسه کدام است فرمود که هرگاه به پنجاه سال رسیده است پس عدة مذکوره که آن سه ماهست مر زنی را
باشد که در سن من تحیض است و بسبب عارضی از مرضی یا رضاع یا غیر آن حیض از آن منقطع شده است خواه آنکه شک داشته باشید
یا در سبب انقطاع و هو المراد بقوله ان ارتبتم یا اصلا شک نباشد بلکه قطع بارتفاع حیض و جزم بسبب آن حاصل است

وهو المراد بقوله وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ وعده زنانی که حایض نشده باشند و در سن من تحیض باشند همچنین سه ماه
وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ خداوندان بارها یعنی زنان حامله أَجَلُهُنَّ منتهای زمان عده ایشان أَنْ يَضَعْنَ آنست که بنهند
حَمْلَهُنَّ بار خود را از ابن عباس نقل است که مراد مطلقات‌اند و اما متوفی عنها زوجها عده ابعد اجلین است و همچنین از ائمه
مرویست از عدة الحامل المتوفی عنها زوجها ابعد الاجلین یعنی اگر چهار ماه و ده روز بگذرد و وضع حمل نشده باشد انتظار وضع حمل باید
کشید و این قول از صحابه و تابعین علیهما السلام نیز ماثور است و دانستن باقی احکام این آیه و اختلافی که میان ما و مخالفین است و جواب
از قول ایشان و اثبات مذهب حق در آن در منهج الصادقین توان یافت وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بترسد از خدای و رعایت
حقوق مذکوره کند يَجْعَلْ لَهُ بگرداند یعنی پدید آرد خدای برای او مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا از کار خود یعنی آسانی بسبب تقوی
امر دنیا و آخرت او را بر وی سهل سازد ذَلِكَ این که مذکور شد از احکام طلاق و رجعت و عده أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ حکم خداست که فرو
فرستاده است آنرا از لوح محفوظ إِلَيْكُمْ بسوی شما وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بپرهیزد از احکام خدا و باحکام وی عمل نماید يُكَفِّرْ
عَنْهُ بپوشد خدا از او سَيِّئَاتِهِ بدیهای او را یعنی عفو کند همه آنرا چه حسنات مذهب سیئات است و ان الحسنات یذهبن
السیئات وَيُعْظِمْ لَهُ و بزرگ سازد برای او أَجْرًا مزد او را که ثواب جنت است و آن خلود است در جنان و روضه رضوان و چون
بیان عده ذکر حقوق معتدات میکند بقوله أَسْكِنُوهُنَّ ساکن گردانید زنان مطلقه را مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ از آنجا که
ساکن شده اید مِنْ وُجْدِكُمْ از وسع و طاقت شما و قدر وسع شما یعنی بقدر غنا و فقر خود ایشانرا مسکن دهید پس غنی
وسیع مسکن کند بر معتده و فقیر بر قدر فقر خود او را جای دهد و بدانکه باجماع فقهای ما سکنی و نفقه برای مطلقه رجعیه واجبست
اما در بائنه خلاف کرده‌اند و باجماع اصحاب ما واجب نیست و شواهد دال برین اخبار ائمه هدیست صلوات الله علیهم که در موضع خود
مبرهن شده و پس معنی آنست که زنان مطلقه رجعیه را ساکن گردانید در منازلی که بوده باشند پیش از طلاق وَلَا تُضَارُّوهُنَّ
و رنج مرسانید مطلقات را در سکنی و نفقه لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ برای آنکه تنگ گردانید بر ایشان مساکن ایشانرا تا خروج
ضرورت شود ایشانرا و واجبست که مسکن از آن قبیل باشد که لایق بحال مطلقه باشد تا ضرر که منهی عنه است متحقق نشود وَإِنْ كُنَّ
و اگر باشند زنان مطلقه أُولَاتِ حَمْلٍ خداوندان بار یعنی حامله باشند فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ پس نفقه کنید بر ایشان حَتَّى
يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ تا بنهند بار خود را خواه رجعیه خواه بائنه زیرا که انقضای عده ایشان بوضع حمل است فَإِنْ أَرْضَعْنَ
پس اگر شیر دهند اولاد را بعد از انقطاع علاقه نکاح لَكُمْ برای شما ای پدران از روی تبرع فرزندان از آبای ایشان و اگذارند و

و اگر بدون اجرة راضی نشوند بشیر دادن فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ پس بدهید ایشانرا مزدهای ایشان یعنی اجرة المثل
بشیر دادن بر حسب عرف و عادة و احادیث ماثوره از ائمه هدی علیهم السلام وارد شده بر جواز استیجار امهات بر رضاع اولاد قبل از طلاق
و بعد از طلاق وَأْتَمِرُوا و سازکاری کنید بَيْنَكُمْ میان یکدیگر یعنی فرمان یکدیگر برید و با هم موافقت کنید ای پدران و مادران
در باب رضاع فرزندان بِمَعْرُوفٍ بنیکویی یعنی والده در اجرة المثل مماکسه و سختگیری نکند وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ
و اگر سختگیری کنید و مضایقه نمایید در اجرة رضاع یعنی مادر زیاده از اجرة طلبد و پدر از آن امتناع نماید یا اگر مادر در
اصلا راضی نشود بشیر دادن فَسَتُرْضِعُ پس زود باشد که شیر دهد فرزند لَهُ برای پدر أُخْرَى زنی دیگر که سختگیری نکند
او آنست که باید پدر و اجرة از مرد بگیرد برای فرزند خود و مادرش او را وا گذارد لِيُنْفِقْ باید که نفقه دهد ذُو سَعَةٍ خداوند
فراخی و توانگری مِنْ سَعَتِهِ از غنای خود یعنی بقدر توانایی خود بر مطلقه نفقه کند وَمَنْ قُدِرَ و هر که تنگ گردانیده شده است
عَلَيْهِ رِزْقُهُ بر او روزی او یعنی فقیر و تنگدست باشد فَلْيُنْفِقْ پس باید که نفقه کند مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ از آنچه داده است
خدا او را یعنی باید که هر یک از موسر و معسر بر وفق ایسار و اعسار خود انفاق کند لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا تکلیف نکند
خدای هیچ تنی را إِلَّا مَا آتَاهَا مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف بالا یطاق نفرماید سَيَجْعَلُ اللَّهُ
زود باشد که پدید آرد خدای بَعْدَ عُسْرٍ پس از دشواری و تنگدستی يُسْرًا آسانی و توانگری اگر بر آنچه قادر باشند در
انفاق آن تقصیر نکنند وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ و بسا از اهل دیهی که از روی عناد و فرط جهل عَتَتْ سر باز زدند و اعراض کردند
عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا از فرمان پروردگار خویش وَرُسُلِهِ و از اوامر پیغمبران در مخالفت و عصیان از حد درگذشتند فَحَاسَبْنَاهَا
پس حساب کنیم ایشانرا در قیامت حِسَابًا شَدِيدًا حسابی سخت یعنی در حساب او تنگ گیری کنیم
قلیل و کثیر آنرا حساب آریم و هیچ چیز آنرا فرو گذاشت ننماییم وَعَذَّبْنَاهَا و عذاب کنیم ایشانرا عَذَابًا نُكْرًا
عذابی زشت بعد از حساب که هیچ کس مثل این عقوبت ندیده و نچشیده و گویند مراد عذاب دنیاست یعنی عذاب
کردیم ایشانرا در دنیا عذابی قبیح چون غرق و خسف و قحط و سیف و غیر آن از مصایب که دیده‌اند و در آخرت محاسبه ایشان کنیم
حسابی با شدت و سختی فَذَاقَتْ پس بچشیدند اهل آن دیه وَبَالَ أَمْرِهَا عقوبت کار خود را یعنی سزای کفر و شرک را
وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا و بود سرانجام کار ایشان خُسْرًا زیانکاری و کدام زیان از آن بدتر که از جنت ابدی و سعادت
سرمدی محروم شوند و بزندان جحیم محبوس گردند أَعَدَّ اللَّهُ آماده کرده است خدا لَهُمْ برای مشرکان عَذَابًا شَدِيدًا

عذابی سخت در هر دو سرای انکار جهت تاکید است فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از آن عذاب یَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان
عقلها و از حال و مآل ایشان عبرت گیرید که چگونه در دنیا بعذاب استیصال گرفتار شدند و بهیچ نوع در آخرة بنکال و سلاسل معذب
گردند پس از مثل کار ایشان کرده احتراز کنید و از مخالفت حکم خدا و رسول بپرهیزید ای اصحاب عقول و ارباب الباب
الَّذِينَ آمَنُوا آن کسانی که هستید که ایمان آورده اید قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ بتحقیق که فرستاده است خدای إِلَيْكُمْ بسوی شما ذِكْرًا
پندی یا شرفی را که قرآنست که شرف دنیا و کرامت عقبا وابسته است بخواندن آن و عمل کردن باوامر و نواهی آن و گویند مراد جبرئیل
که مذکور است میان امم انبیا و یا منزل ذکر است که قرآنست و یا مذکور و باشهور است در طبقات آسمان و یا صاحب ذکر و شرف
و ابو عبدالله ع فرموده که مراد پیغمبر است خلفا و قوم رَسُولًا بیان ذکر است کاهی که مراد از آن جبرئیل یا پیغمبر باشد یعنی آن ذکر
فرستاده خداست و بنا بر آنکه مراد قرآن بود معنی کلام آنست که ارسل رسولا یعنی فرو فرستاده است رسول او را یا معنی آنست که
انزال فرموده است بشما یاد کردن او رسول را در کتاب تورية و انجیل يَتْلُو عَلَيْكُمْ میخواند آن رسول بر شما آيَاتِ اللَّهِ
آیتهای قرآن را یا ارسال رسولی کرد که تلاوة میکند بر شما آیات خدا را که قرآنست مُبَيِّنَاتٍ در حالتی که روشن کرده
شده است آن آیات حفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کننده اند آن آیتها حدود و احکام شریعت را و انزال کرد و ارسال
رسول فرمود لِيُخْرِجَ تا بیرون آورد او سبحانه یا قرآن یا رسول الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کرده اند کارهای شایسته مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکی کفر و ضلالت إِلَى النُّورِ بروشنایی نور ایمان و هدایت یا از جهل
بعلم یا از شبهه بحجت مراد آنست که تا حاصل کرده اند برای ایشان الحال باشند از ایمان و عمل صالح چه ایشان قبل از نزول
ذکر و رسول ایمان نداشتند بلکه بعد از ارسال و تبلیغ ایمان آورده اند وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که بگرود بخدا و تصدیق وی نماید
وَيَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کار شایسته و کردار پسندیده یعنی خالص از شوب ریا و غرض يُدْخِلْهُ در آورد او را جَنَّاتٍ تَجْرِي
بوستانهایی که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن یا اشجار آن جویهای آب و شیر و عسل خَالِدِينَ در حالتی
جاوید مانندگان اند فِيهَا در آن بهشت أَبَدًا همیشه این تاکید خلود است یعنی هرگز از آنجا بیرون نیایند قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ
بتحقیق که نیکو کرده است خدای در بهشت لَهُ برای مؤمن صالح رِزْقًا روزی را از مثوبات جلیله و درجات عالیه اللَّهُ
الَّذِي خَلَقَ خدای بحق آنست که بیافرید سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان را بعضی بر بالای بعضی دیگر وَمِنَ الْأَرْضِ و بیافرید از
زمین مِثْلَهُنَّ مانند آسمانها یعنی آنرا نیز هفت طبقه است بعضی در تحت بعضی در کت فرو آورده که در قرآن هیچ آیتی نیست

پندی را

که دلالت کند بر آنکه زمین هفت طبقه است الا این آیت و در روایت آمده که ما بین هر دو آسمان پانصد ساله راه است و غلظ
هر آسمانی نیز پانصد ساله راه و زمینها مثل آسمانهاست درین حکم يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ فرود می آید فرمان خدای بَيْنَهُنَّ میان آسمانها و
زمینها بحیوة و موت و صحت و مرض و غنا و فقر و سایر امور بر وجه حکمت و قتاده روایت کرده که او سبحانه را در هر طبقه از طبقات
ارض و سما امری و خلقیست که در غیر آن نیست و در روایت منقول از امام رضا علیه الصلوة والسلام در باب کیفیت آسمانها و زمینها
در سورة الذاریات مذکور شد حاصل که حق تعالی هر آسمانها و زمینها را آفرید لِتَعْلَمُوا تا بدانید ای بندگان أَنَّ اللَّهَ
که خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر آفریدن همه چیزها و تدبیرات آن قادر است و توانا وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر فرمان خود جاری
ساخت در آن تا معلوم کنید که حق تعالی قَدْ أَحَاطَ بتحقیق فرا رسیده بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا همه چیزها از روی دانش یعنی علم او محیط
بهمه اشیا و هیچ چیز از موجودات علوی و سفلی از دایره علم و قدرتش خارج نیست سورة التحریم ابی بن کعب از حضرت
روایت کرده که هر که سورة التحریم بخواند حق تعالی توبه نصوح او را کرامت کند و چون حق تعالی بیان احکام طلاق زنان کرد در سورة
الطلاق درین سوره نیز در احکام ایشان فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ بعضی از مفسران آورده اند
که حضرت رسالت ص بعد از نماز صبح گرد حجرات زوجات بر آمدی و بعد از آن بامور شرایع و احکام قیام نمودی و وقتی زینب
بنت جحش مقداری عسل داشت هرگاه آنحضرت بخانه وی آمدی زینب شربت ساختی و آنحضرت تناول نمودی
حضرت در خانه وی بیشتر توقف نمایند الحال بر بعضی زوجات که از آنجمله عایشه و حفصه با هم اتفاق کردند که حضرت بعد
از آشامیدن عسل در خانه زینب نزد هر کدام از ما که در آید گوییم از تو بوی مغافیر می شنویم و زوجات دیگر را گفتند که
نیز درین سخن با ما متفق باشید و مغفور صمغ درختیست که عرفط خوانند و رایحه کریه دارد و حضرت بوی خوش بسیار دوست
میداشت و از رایحه کریه بسیار محترز میبود تا جبرئیل نیز در وی آید بوی ناخوش احساس نکند پس آنحضرت روزی شربت آن نوشیده
بود بنزد سوده آمد سوده با خود گفت که سخن دروغ در روی پیغمبر خدا گفتن بسیار قبیح است و هیچ از آن مقوله اظهار نکرد دیگر
از آنجا بیرون آمده بخانه عایشه آمد عایشه بینی بگرفت حضرت فرمود چرا چنین کردی گفت از تو بوی مغفور می آید فرمود
مغفور نخورده ام اما در خانه زینب شربت عسل آشامیده ام گفت زنبوران عسل از شکوفه عرفط چیده بوده اند و چون در خانه
حفصه رفت او نیز آستین در پیش بینی نهاد و گفت این چه بوی ناخوش است که از تو می آید و آنچه عایشه گفته بود باز گفت حضرت
چون این خبر مکرر استماع فرمود حرمت العسل علی نفسی والله لا اکل ابدا عسل بر خود حرام کرد و گفت که هرگز عسل نخورم

نصوح

آمد نازل شد که یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ ای پیغمبر رفیع منزلت چرا حرام میکنی بر خود مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَکَ آنچه حلال کرده است
خدای مر ترا یعنی عسل و روایت مشهور آنست که سبب نزول آن بود که پیغمبر روزها قسمت کرده بود میان زوجات اتفاقا یکروز
نوبت حفصه بود با پیغمبر گفت یا رسول الله اجازت فرمای تا ببینم پدر و مادر را حضرت وی را رخصت داد و بعد از آنکه او برفت آنحضرت
ماریه قبطیه را که مادر ابراهیم بود و مقوقس که پادشاه اسکندریه بود او را تحفه نزد حضرت فرستاده بود بخانه حفصه طلبید
و در آنجا بخدمت خود مشرف گردانید حفصه بعد از مراجعت چون در سرا را بسته دید هم آنجا نشست تا رسول صلعم بیرون
آمد عرق از روی مبارکش میچکید حفصه بر قضیه مطلع شده و گفت یا رسول الله کنیزک را بخانه من آوردی و با او خلوت کردی بکریست م
و حرمت مرا نگاه نداشتی و با دیگر زنان این عمل نکردی حضرت فرموده ای حفصه این کنیز منست و خدای او را بمن حلال گردانیده
و من او را برای رضای تو بر خود حرام کردم الا این سخن سریست نزد تو امانت باید که با کسی نگویی و در آن خیانت نکنی
حفصه قبول کرده و چون میان او و عایشه مصاحبت و مصادقت بود و در پس دیواری که میان خانه او و خانه عایشه بود آن
دیوار را بکوفت عایشه خبردار شد حفصه با وی گفت ای خواهر مژده باد ترا که رسول ماریه را بر خود حرام گردانید و ما از تشویش
او خلاصی یافتیم و چون حضرت بخانه عایشه آمد عایشه بر سبیل کنایت باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی این حکایت م
آنچه خدای بر تو حلال کرده یعنی ماریه قبطیه و ثعلبی باسناد خود از عبد الله بن عطای مکی و عبد الله از ابو جعفر علیه السلام
روایت کرده که چون پیغمبر ماریه را بر خود حرام گردانید در اخفای آن حفصه را امر فرموده و گفت مرا سری دیگر هست با تو آنرا
نیز بگویم با هیچکس نگویی و در کتمان آن کوشی و اصلا افشای آن ننمایی و آن اینست که بعد از من ابو بکر و پدر تو مالک این امت
شوند و پادشاهی کنند حفصه از این سخن خوشحال شد و شادمان گشته این هر دو سر را با عایشه بگفت و هر یک از ایشان
این سخن را بپدر خود باز گفتند ایشان آنها را در افشای قصه ماریه عتاب کردند و در افشای قصه حکومت خود عتاب و
سرزنش نکردند حق تعالی این سوره را نازل ساخت که چرا حرام میگردانی بر خود آنچه حق تعالی بر تو مباح ساخته یعنی ماریه قبطیه
تَبْتَغِی میجویی بدین تحریم مَرْضَاتَ أَزْوَاجِکَ خشنودی زنان خود را و حال آنکه ایشان احق اند از تو در طلب
خشنودی خاطر عاطر وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ و خدای آمرزنده است یعنی بر ترک افضل و اولی مواخذه نکند و بفضل خود ثوابی که بر فعل
اولی و افضل مترتب میشد بتو کرامت فرماید رحیم مهربان در مرحمت با افضل و الیق باید دانست که این آیت
دلالت ندارد بر صدور صغیره یا کبیره زیرا که تحریم بعضی نسا یا غیر آن از مستلذات نفس خود بسببی یا بی سببی

نه گناه

نتیجه بسا وراء تحریم نه ذنب داخل نیست بلکه منقص بعضی نفع است و قطع شتهیات و التزام ریاضت نفسانی که موجب ثوابست
و نتیجه بعید نمینماید که ذکر این خطاب بجهة ترجیح حق برای او چه آنحضرت بجهة رضای ازواج متحمل مشاق شده بود و اگر چه آن نیز مشاق
نتیجه نبود که شبهه ذنب در آنکه اگر شخصی برای رضای بعضی زوجات طلاق بعضی دیگر را از ایشان بگوید جایز است که او را گویند
چرا چنین کردی و چرا خود را در مشقت انداختی و اگر چه فعل نتیجه نکرده و بر تقدیر تسلیم که خطاب عتاب بود میگوییم که آن عتاب بر بر سبیل م
ترک اولی و افضل است چه ترک تحریم افضل از تحریم است و صحیح است که تارک مندوب را گویند که چرا از آن عدول کردی و بفعل نیاوردی
پس آیت دلالت نکند بر صدور ذنب از آنحضرت و براهین غلبه بر عصمت انبیا از شواهد عادلند بر این قول و از جهة
کثرت عطوفت و فرط رحمت او سبحانه است که بعد از این اشاره مینماید بوجه تخلص از حنث برای بندگان قَدْ فَرَضَ اللَّهُ
لَکُمْ بتحقیق تقدیر کرده خدای و بیان آورده برای شما ای اهل بندگان تَحِلَّةَ أَیْمَانِکُمْ گشودن سوگندان شما را یعنی بر آنکه
داکم با این سوگندان شما را زایل گرداند و حنث حلف از ایل سازد مراد کفاره سوگند حیث قال فکفارته اطعام عشرة
مساکین تا آخر وَاللَّهُ مَوْلَاکُمْ و خدای متولی کار شماست یعنی کارهای که اصلاح شما در آنست برای شما میسازد یا آنکه
او سبحانه اولیست بشما از نفسهای شما یعنی مصالح او انفع است شما را از نفسهای شما وَهُوَ الْعَلِیمُ و اوست دانا بمصالح
بندگان الْحَکِیمُ صوابکار در هر چه کند و فرماید با ایشان علیم است بآنچه حفصه با عایشه گفت یا حکیم است در تدبیر ایشان
از مقاتل روایت است که حق تعالی امر فرمود پیغمبر را بکفاره یمین در مراجعت با ماریه و آنحضرت بنده آزاد کرد و با او مراجعت نمود
و از حسن بصری نقل است که آنحضرت بدون کفاره مراجعت فرموده بدلیل قوله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر
و اصحاب ما بر آنند که اگر سوگند واقع شود بر امر مباح و اولی مخالفت آن باشد در دین یا در دنیا و بعد از آن اتیان نماید
بر مخالف آن موجب کفاره و اثم نشود و مواخذ این قول پیغمبر است که من حلف علی یمین فرأی غیرها خیرا منها فلیأت الذی
هو خیر یعنی هر که سوگند بر چیزی بس غیر او در خلاف آن باشد پس باید که اتیان نماید بآنچه خیر او در آنست پس بنا بر قول
ندب ر کسانی که حضرت صلعم بنده آزاد کرد بر سبیل ندب بوده نه وجوب و نیز تقدیم تکفیر بر مراجعت در روایت مقاتل و الشیخ علیهم
و جوب آن زیرا که با جماع وجوب تکفیر بعد از حنث است نه قبل از آن و بعد از رخصت مراجعت بماریه بیان اسرار آنحضرت
میکند بحفصه بقوله وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِیُّ و یاد کنید ای مومنان چون راز گفت پیغمبر إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ بسوی بعضی
از زنان خود حفصه حَدِیثًا سخنی را که تحریم ماریه است و حکومت ابا بکر و عمر بعد از او فَلَمَّا نَبَّأَتْ پس آنهنگام که

خبر کرد حفصه عایشه را به آن حدیث وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ و آشکارا کردانید خدای پیغمبر را بر زبان جبرئیل و او را مطلع ساخت
عَلَيْهِ بران حدیث یعنی بر افشای آن عَرَّفَ شناسا کردانید پیغمبر صلعم بَعْضَهُ برخی از آن حدیث را بحفصه و خبر داد
او را از افشای بعضی از آن که تحریم ماریه است یعنی باو گفت که قصه تحریم ماریه که با سرار آن امر کرده بودم تو افشای آن نمودی
وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ و اعراض کرد رسول عن بعض از بعضی دیگر یعنی حکومت عمرین و تعریف افشای آن نکرد چه غرض اصلی از
تعریف ذکر خیانت حفصه بود و آن از تعریف افشای بعضی حاصل میشود پس از نتیجه حضرت رسالت صلعم استقصای آن ننمود
و از سوی حلم و کرم تمام آنرا بروی نیاورد و با آنکه حق تعالی اعلام او کرده بود که حفصه جمیع سخنان سری ترا اظهار کرده بقرینه ذکر
اعراض از شیء فرع معرفت آن و سخن اکابر که التغافل من خلق الکرام فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ پس آنهنگام که خبر داد پیغمبر صلعم
حفصه را بانچه خدای او را بران مطلع ساخته بود قَالَتْ گفت حفصه با پیغمبر مَنْ أَنْبَأَكَ هَٰذَا که خبر داد ترا باینکه من راز
ترا آشکارا کرده ام قَالَ گفت رسول نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ خبر داد مرا خدای که داناست بر خفیات ضمایر الْخَبِيرُ خبر دار
از کمونات اسرار مرویست که چون افشای سر مذکور بر آنحضرت ظاهر شد حفصه را طلاق داد و بخانه پدرش فرستاد
و پدر بروی خشم گرفت و گفت اگر در افشای آن خبر خیری بودی پیغمبر ترا طلاق ندادی پس حضرت یکماه از زنان اعتزال
نمود و در غرفه ماریه منزوی شد بر تفصیل که در سورة الاحزاب گذشت و حق تعالی جهت مبالغه در معاتبه حفصه و عایشه از غیبه
بخطاب التفات نموده فرمود که إِنْ تَتُوبَا اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه و باز گردید إِلَى اللَّهِ بخدای و در آزار پیغمبر صلعم
نشوید پس آن بجای خود بوده شما را بهتر چه بر شما توبه واجبست ندامت بر افشای سر او و متنعم فَقَدْ صَغَتْ
قُلُوبُكُمَا پس بدرستی که بگشته است دلهای شما از امر واجب که آن محافظه سر پیغمبر است عدول نموده از استقامت
و صواب بانچه موجب اثمست وَإِنْ تَظَاهَرَا و اگر هم پشت متعاون یکدیگر عَلَيْهِ بر آزردن دل مقدس حضرت رسالت
او را چه باک فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای هُوَ مَوْلَاهُ اوست یار و مددکار پیغمبر وَجِبْرِيلُ نیز ناصر و رفیق اوست
وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ و مردی که صالح جمیع مؤمنانست برگزیده اهل ایمان یعنی علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه نیز
یاری دهنده اوست بر قول اصح و احسن است از آنکه مراد جمیع شایستگان باشند از مؤمنان چنانکه بیاید وَالْمَلَائِكَةُ
و فرشتگان آسمان و زمین بَعْدَ ذَٰلِكَ از پس نصرة خدای و جبرئیل و امیر المؤمنین ظَهِيرٌ هم پشت و مددکار
و معاون ویند یعنی با وجود آنکه خدا و جبرئیل و صالح المؤمنین ناصر اویند جمیع ملایکه نیز یاری دهنده اویند پس این یار

تعاون شان برایند از آثار او چه خبر یاور رسانند و بدانکه نزد معظم اهل سنت و امامیه مراد بصالح المؤمنین امیر المؤمنین است
صلوات الله و از آنجمله در تفاسیر کواشی که یکی از علمای سنیانست مصرح است که مراد بصالح المؤمنین علی ابن ابی طالب است
و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب خود که مسماست بحلیة الاولیا روایت کرده از اسماء بنت عمیس که او گفت من از پیغمبر
شنیدم که آنحضرت تفسیر صالح المؤمنین باین علی ابن ابی طالب است و ثعلبی نیز که یکی از فضلای اهل سنت است در تفسیر خود
آورده که مراد از صالح المؤمنین درین آیه علی ابن ابی طالب است و سدی از ابی مالک روایت کرده که او گفت من از ابن عباس
شنیدم که گفت مراد بصالح المؤمنین علی ابن ابی طالب است و همچنین کلبی و مجاهد و ابی صالح روایت کرده اند که ابن عباس تفسیر نموده
صالح المؤمنین بعلی ابن ابی طالب و در کتاب شواهد التنزیل از صدیه صیرفی نقل کرده که ابی جعفر محمد الباقر گفت پیغمبر صلعم دو نوبت
رتبه و منزلت امیر المؤمنین را بر اصحاب شناسا کردانید یک نوبت آن بود که من کنت مولاه و اول نوبت فرموده در امور دینی و دنیوی
علی مولی بتصرف اوست در آن امور و نوبت دیگر وقتی که آیه فان الله هو مولیه و جبرئیل و صالح المؤمنین نازل شد دست
امیر المؤمنین را بگرفت و گفت ایها الناس هذا صالح المؤمنین این مرد صالح مؤمنانست و بهترین ایشان بعد از ان حق تعالی
تهدید زوجات پیغمبر نموده بقوله عَسَىٰ رَبُّهُ شاید که پروردگار او یعنی پیغمبر صلعم إِنْ طَلَّقَكُنَّ اگر طلاق دهد شما را بجهة ایذا او را
شما أَنْ يُبْدِلَهُ آنکه بدل کند او را أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ زنانی که بهتر و شایسته تر باشند مُسْلِمَاتٍ که اعتراف
کنندگان باشند بوحدانیت خدا و نبوت سید انبیا یا گردن نهندگان امر خدا و رسول مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ فرمان بردار
خدا و رسول یا مداومان و متخشع در امر ایشان یا نماز گذارندگان یا بازایستادگان از تخشی اقوال و قبح افعال تَائِبَاتٍ
باز گشتگان از گناه و رجوع نمایندگان بامر رسول یا ترک نمایندگان آنچه مشتهی نفس و هوای ایشان است یا پشیمان شده
کان بر تقصیری که از ایشان صادر شده عَابِدَاتٍ پرستندگان و اقدام نمایندگان بآنچه معتقد اند بآن از فرایض و سنن
باخضوع کنندگان در رسول سَائِحَاتٍ روان شوندگان در طاعت خدا و اطاعت رسول یا سیر کنندگان و هجرت
نماینده با رسول یعنی هر جا که آنحضرت رود ایشان تابع او باشند یا روزه داران ثَيِّبَاتٍ شوهر دیدگان وَأَبْكَارًا
و دختران توسط حرف عطف بینهما بجهة تنافی آنهاست در اجتماع بخلاف صفات مذکوره مرویست که حضرت رسالت پناه صلعم
بعد از آنکه طلاق زنان دیگر بدهد و چون این خبر در مدینه منتشر شد منافقان زبان دراز کرده سخنان بی ادبانه میگفتند و
خوی میکردند و صحابه از بعضی دلتنگ شده و زبان بتضرع و زاری مشغول شدند بر انقیاد و اوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی

عمر بن خطاب نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله می‌شنوم که در صدد آنی که طلاق زنان بدهی و آنچه مذکور شد از ندم زوجات و تفرع
ایشان و خوشحالی منافقان و دلتنگی اصحاب معروض داشت رسول هیچ جواب نداد و درین باب متامل شد و انتظار وحی میکشید
جبرئیل آمد و لاتحمل لک النساء نازل ساخت و چون حق تعالی جهت تادیب جماعت سید کاینات این آیات نازل شد در عقب آن من بعد
مومنان را امر فرمود به رعایت وظایف طاعات و اجتناب سیئات و تادیب اولاد و زوجات بقوله یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی
که گرویده اید قوا انفسکم نگهدارید نفسهای خود را بترک معاصی و اتباع شهوات و صبر بر فعل طاعات و عبادات
واهلیکم و نگاه دارید اهالی خود را از زنان و فرزندان و خادمان بوسیله تعلیم مفروضات و نصایح و تادیبات نارا وقودها
الناس از آتشی که افروزنده آن مردمان باشند یعنی کفار جن و انس والحجارة و سنگ مراد سنگ کبریت است که افروزنده
وارت آن آتش است چنانکه از ابن عباس مرویست که هی حجارة الکبریت و گویند مراد بتان سنگین اند که کفار می‌پرستند یا گنجهای هی
زر و سیم انبار زده بجهان که اصل آن سنگ است خلاصه کلام آنست که بپرهیزید ازین نوع آتش که افروزنده آن نباشند مگر مردمان
همچنانکه آتشهای که بهیزم افروخته میشود و در حدیث آمده که رحمت خدای بر مردی که گوید با اهل بیت خود که ای اهالی وقت برشما
باد که نماز بگذارید و روزه بدارید و زکوة بدهید و در حق مسکین و یتیم و همسایهای خود احسان نمایید و در بارهٔ ایشان شفقت
و رحمت مرعی دارید شاید که حق تعالی ایشانرا با آن مرد در بهشت جمع کند و از عقبات عقاب بهمان ایشانرا برهاند و در روایت آمده
که سخت ترین عذاب آنکس در روز قیامت آن چیز که اهل و عیال او جاهل باشند یعنی ایشانرا تعلیم فرایض نکنند و در خبر است که
چون مومنان از معاصی پرهیزند و بواجبات مفروضه مرتکب شوند و اهل خود را از معاصی باز دارند و ایشانرا بر طاعات دارند
روز قیامت آن مومن گوید که خدای ترا جزای خیر دهاد که در دنیا تعلیم ما دادی بما مورات و ما را نهی کردی از منهیات و بسبب آن
ما را و خود را از عذاب این روز برهانیدی پس او و جمیع اهل او متوجه بهشت شوند و بنعیم ابدی برسند و اگر تعلیم اهل خود نکرده
باشد روز قیامت باو گویند که خدا ترا جزای خیر ندهاد که ما را تعلیم نکردی و امر نفرمودی بما مورات و نهی نکردی از منهیات و نفس خود
را در هلاکت ابدی انداختی پس او را با اهل بیت او بدوزخ علیها بر آن آتش دوزخ ملائکة فرشتگان باشند مراد زبانیه
دوزخ اند و اعوان و انصار ایشان که موکلند بر آتش دوزخ غلاظ درشت سخنان بر دوزخیان یا غلاظ الاجرام شداد
سخت کاران و توانایان در تعذیب که اهل دوزخ را با ایشان نوستیزه و جنگ نباشد و از جنگ ایشان گریزی نه لا یعصون
الله نافرمانی نمیکنند خدا را ما امرهم آنچه فرموده ایشانرا و یفعلون ما یؤمرون و میکنند آنچه فرموده شوند

با متنع نشوند از قبول او امر بلکه هر چه مامور شوند بلا تعلل بآن قیام نمایند حقیقت معنی آنست که ای مومنان نگهدارید نفسهای خود را
باجتناب فسوق از مساکن باجی که آتش موصوف برای ایشان معد و مهیاست و گویند خطاب با اهل نفاق است که بزبان ایمان
آورده اند و در باطن بصفت کفر اند یا ایها الذین کفروا ای کسانیکه کافر شده اید لا تعتذروا الیوم عذر میارید امروز که
اعتذار شما مقبول نیست و فایده بران مترتب نه و وقتیست که چون زبانیه کافرانرا بکنار دوزخ آرند ایشان آغاز اعتذار کرده
داعیه خلاصی نمایند حق تعالی فرماید تا ملایکه گویند ای کفار عذر مگویید که شما را هیچ معذرتی نیست چه در دنیا بر شما انزال کتب و ارسال
رسل نمودیم و شما را ازین روز تهدید کردیم و شما قبول آن نکردید پس امروز هیچ عذری ندارید تا بآن خود را از عذاب برهانید
انما تجزون جز این نیست که پاداش داده میشوید ما کنتم تعملون آنچه بودید که میکردید در دنیا از کفر و عصیان و بعد از آن
خطاب بکفار باز با اهل ایمان خطاب میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید توبوا الی الله باز گردید از معاصی
بطاعت خدا توبة نصوحا بازگشتنی خالص یعنی خالصا لله برگذشته نادم شوید و جازم شوید در نیکه باز بر سر گناه نروید و گویند
نصوح از نصاحت ماخوذست بمعنی خیاطت یعنی توبه که محکم و استوار سازد طاعات را همچنانکه خیاط قطعهای جامه را بهم متصل سازد
و محکم میگرداند یا توبه که ناصح مردمان است یعنی داعی ایشانست بمثل خود بجهة ظهور اثر آن در صاحب آن و از امیر المومنین علی مرویست که
توبه نصوح شش چیزست اول ندامت بر گناهان گذشته دویم اعاده فرایض فوت شده سیم رد حقوق مردمان با ایشان چهارم
طلب بحلی از خصمان پنجم عزم بر عدم عود بآن ششم گداختن نفس در طاعات چنانکه پرورده آن در معصیت و چشانیدن جنانیین
نفس شیرینی معاصی را بان و پوشیده نیست که اینها از شروط کمال توبه اند و اگر نه حقیقت توبه ندم بر گذشته و جزم بر عدم عود
برآنست و حاصل میشود و از عمر مرویست که توبه نصوح آنست که تایب عود نکند بمعصیت همچنانکه شیر به پستان عود نمیکند و از
کلبی منقولست که توبه نصوح استغفارست بلسان و ندم بجنان و امساک بدن از عصیان و از سدی مرویست که توبه صحیح نیست
کم نصیحت که دین نفس و سایر مومنان بترک ذنوب بجا آرد هر که توبه او صحیح نه دوست دارد که مردمان مثل او باشند از ابن مسعود
مرویست که توبه نصوح می پوشاند هر بدی که از تایب صادر شده بعد از آن فرمود اینکه گفتم در قرآنست پس این آیه تلاوت کرد
یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم شاید پروردگار شما چون توبه کنید ان یکفر عنکم آنکه بپوشد
و در گذراند از شما سیاتکم گناهان شما را و یدخلکم جنات تجری و در آورد شما را ببوستانهای که پیوسته میرود
من تحتها الانهار از زیر اشجار یا قصور آن جویهای آب و شیر و انگبین یوم لا یخزی الله النبی در روزی

گر رسوا نسازد خدای پیغمبر را بعذاب و بعدم شفاعت او در حق امت بلکه اعزاز و اکرام او فرماید بادخال جنت و قبول شفاعت او
درباره عاصیان امت و ذکر عسی بر طریق عادت ملوکست و اشعار بر آنکه آن از فضل او سبحانه است و تنبیه بر آنکه بنده باید که میان
خوف و رجا باشد وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ عطفست بر النبی یعنی روزی که رسوا نسازد پیغمبر را و آنان را که گرویده اند به پیغمبر چه
ایشان را برد در جنت جای دهد و درخواست ایشان درباره یاران و خویشان قبول کند و گویند والذین آمنوا مبتداست و خبر آن
نُورُهُمْ يَسْعَى یعنی کسانی که ایمان آورده اند با پیغمبر نور ایشان که خدای بایشان عطا کرده بجهت طاعت ایشان شتابد و میرود
بَيْنَ أَيْدِيهِمْ در پیش ایشان وَبِأَيْمَانِهِمْ و بجانب راست ایشان وقتی که بر صراط گذرند و از ابو عبد الله علیه السلام روایتست که پیشوایان
اهل ایمان که ائمه معصومین علیهم السلام روز قیامت در پیش ایشان و بجانب راست ایشان روند و ایشان را بهمراه خود برند تا آنکه
آنها را فرود آرند در منازلی که در بهشت داشته باشند از ابن عباس نقلست که در محل گذشتن بر صراط نور منافقان فرو میرد
مؤمنان خایف شوند از آنکه مبادا نور ایشان نیز فرو نشیند یا کم شود زبان بدعا گشوده يَقُولُونَ رَبَّنَا گویند ای پروردگار
ما أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا تمام گردان برای ما روشنی ما را و آنرا کم مگردان که بسلامت بر صراط بگذریم و مرویست که انوار ایشان
بحسب اعمال ایشان متفاوت باشد تا آنکه بعضی باشند که نور ایشان از موضع قدم ایشان درنگذرد و بجهت قلت عمل ایشان گویند
بار خدایا بفضل عمیم خود که نور ایمان ما را تمام گردان و گفته اند که سابقان مانند برق خاطف بر صراط گذشته بهشت روند
و بعضی مانند ریح و برخی دیگر افتان و خیزان و پای کشان روند و چون بطایفه اول نتوانند رسید گویند بار خدایا نور
ما را تمام گردان تا بایشان ملحق شویم وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز ما را و از ظلمت گناهان ما را پاک کن إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
بدرستی که تو بر همه چیز از اتمام انوار مؤمنان و مغفرت ایشان و اطفای نور منافقان توانایی و چون کفار از این موعظه
متنبه نمیشدند از جهة جو در عقب این امر فرمود که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند مرتبه جَاهِدِ الْكُفَّارَ
جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِينَ و با منافقان بحجت و برهان نیز و یا با فشای اسرار ایشان و یا باقامت حد
و از حسن نقلست که بیشتر حدود در آن وقت بر منافقان جاری میشد زیرا که ایشان بسیار مرتکب مناهی میشدند که
بسبب آنکه مستوجب حد میگشتند و از ابو عبد الله علیه السلام روایتست که پیغمبر صلی الله علیه و آله هرگز با منافقان مقاتله نکرد و لیکن مراد این باشد که
با ایشان در محاجه جد و جهد نمایی وَاغْلُظْ و درشتی کن و اظهار خشونت نما عَلَيْهِمْ بر ایشان و مسامحه مکن یعنی با هر دو
گروه در مقاتله و محاجه و مجاهده نما و آنچه امکان سعیست در آن رعایت نما وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و محل بازگشت کافران و منافقان

اگر ایمان نیاورند و مؤمن خالص نشوند جَهَنَّمُ در دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتست دوزخ و بعد از ذکر حال
مؤمنان و کفار و منافقان بیان تمثیل میفرماید برای ازواج پیغمبر با آنکه مصاحبت و مواصلت رسول صلی الله علیه و آله نفع بایشان نرساند و با
وجود این مخالفت ایشان با او و تظاهر بر ایذای او همچنانکه مواصلت کفار با انبیا و قرابت آنها بایشان دافع عذاب ایشان نشد
و میگوید که ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا بیان کرد خدای مثلی را لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنانکه نگرویدند امْرَأَتَ نُوحٍ زن نوح است
که واعله نام داشت وَامْرَأَتَ لُوطٍ و مثل زن لوط که واهله نام او بود كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ بودند این دو زن در زیر حکم دو بنده
مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما صَالِحَيْنِ شایستگان در جمیع امور فَخَانَتَاهُمَا پس خیانت کردند با آن دو بنده بنفاق
یا کفر یا غیر آن نه بزنا زیرا که ازواج انبیا از زنا مبرا بوده اند و چنانکه از ابن عباس روایتست که ما بغت امرأة نبی قط یعنی زن
هیچ پیغمبری زانیه نبوده و در روایت صحیح آمده که زن نوح علیه السلام قوم را گفتی که نوح دیوانه است و احوال او را من بهتر میدانم که با او ام
و زن لوط علیه السلام قوم را از مهمانان را رنجه کردی و کسی که با وی ایمان آوردی با جبابره قوم خبر دادی تا او را ایذا کنندی و بکشتندی
فَلَمْ يُغْنِيَا پس دفع نکردند نوح و لوط عَنْهُمَا از این دو زن مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدا چیزی را یعنی ازدواج و
مواصلت ایشان با آن دو زن فایده بایشان نداد بلکه زن نوح بطوفان غرق شد و زن لوط بر سر او سنگ بیارید
وَقِيلَ و گفته شد در حین موت و یا در روز قیامت بایشان گویند که ای واعله و واهله ادْخُلَا النَّارَ در آیید باتش دوزخ
مَعَ الدَّاخِلِينَ با درآیندگان دیگر از کافران که هیچ وصلتی نباشد میان شما و آن پیغمبران حاصل آنست که حال کفار
و منافقان در معاقبه بر کفر و عدوان همچو ایشان مانند معاقبه مثل ایشانست از امم ماضیه بدون تفاوت نسب و قرابت
و وصلت مصاهره هیچ نفع بایشان نخواهد رسانید زیرا که عداوت کفر ایشان بجدا قاطع علایق و وصلت ایشانست و اگرچه
در ایراد این مثل بعد از ذکر تظاهر حفصه و عایشه در ایذا و آزار پیغمبر تحذیر و تهدید ایشانست بر اغلظ وجوه ارشاد
چه در این مثل ذکر کفرست و بعد از آن بیان تمثیل دیگر میفرماید که وَضَرَبَ اللَّهُ و بیان کرد خدای مَثَلًا لِلَّذِينَ
آمَنُوا برای آنانکه بگرویدند امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ و آن مثل زن فرعونست یعنی آسیه بنت مزاحم که بجهت خلوص ایمان
فایز شد و وصلت او با فرعون ضرری باو نرسانید و نقص در قرب منزلت او نزد حضرت عزت پیدا نشد همچنانکه وصلت
نوح و لوط نفعی بزنان ایشان نداد و ایشانرا از عذاب الهی نرهانید و گویند آسیه عمه موسی بود و مرویست که در
وقتی که ساحران سحر خود را نمودند و موسی عصا بینداخت و اژدها شده آنچه ایشان بسحر ساخته بودند از حبال

وبعضی بر آنند که چون آسیه ایمان آورد و صدق ایمان خود را از فرعون پنهان میداشت فرعون بر آن مطلع گشت و بر آن گفت
از دین برگرد برنگشت وامر کرد تا اورا میخ کرده در آفتاب بیفکنند حق تعالی ملایکه را امر نمود تا بگرد وی در آمده بالهای
خود اورا سایه کردند و فرعون بفرمود تا سنگی بزرگ آوردند و حکم شد که بر سینه وی نهند آسیه در آن حال دعا کرد و نجات از
فرعون و دخول در جنت از حضرت عزت درخواست چنانکه میفرماید که اذ قالت یاد کن چون گفت آسیه رب ابن لی
ای پروردگار من بنا کن برای من عندك نزدیک خود بیتا فی الجنة خانه در بهشت یعنی مرا در مقام قرب جای ده
ونجنی ونجات ده مرا من فرعون وعمله از فرعون و کردار ناپسندیده او که کفر است و طغیان و تعذیب بی
جرم از بندگان ونجنی من القوم الظالمین وبرهان مرا از گروه ستمکاران که قبطیان اند و سایر تابعان فرعون
حق تعالی دعای اورا مستجاب کرده حجاب از پیش وی برداشته پیش از آنکه سنگ بر وی واقع خانه او بوی نمود و روح اورا
قبض کرد و آن سنگ بر جسد بی جان آمد و الم عذاب فرعون نچشید و در اکثر تفاسیر هست که حق تعالی ویرا با آسمان برد با جسد
و حالا در بهشت و باکل و شرب و سایر نعم آن مشغول است حاصل که حق تعالی تشبیه نموده حال مومنان را در آنچه وصل کفار
ضرر بایشان نمیرساند و نقص عمل ایشان نمیکند بحال آسیه و منزلت او نزد حق تعالی با آنکه در تحت دشمن ترین خدا بود پس
آیات دالست بر قطع کسی مرتکب معصیت شود با میدانکه صلاح غیر نفع باو نرساند و اخبار است بر آنکه معصیت غیر
ضرر بکسی نمیرساند که مطیع باشد ومریم ابنت عمران و دیگر بیان کرد حق تعالی از برای مومنان مثلی که آن مثل
مریم است دختر عمران التی احصنت فرجها که نگاه داشت فرج خود را یعنی دامن خود را از حرام و فاحشه و دنس معصیت
باز داشت فنفخنا فیه پس در دمیدیم در فرج او یا در دامن او یا در گریبان یا در آستین او من روحنا از روحی
که آفریده بودیم یعنی جبریل را امر کردیم تا نفخ روح نموده در وی و مسیح از آن آفریده شد وصدقت و باور داشت مریم و
گروید بکلمات ربها بکلمات پروردگار خود یعنی صحف منزل قبل از انجیل یا جمیع اوامر و نواهی و وعد و وعید
او که بر انبیای سابق نازل شده بود یا مراد وعده مابینست که جبریل از خدای بوی آورد که لاهب لك غلاما زکیا وکتبه
وبکتاب خدای یعنی انجیل یا آنچه خدا نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی و پسر وی و غیر آن و حفص کتبه خوانده یعنی
جمیع کتابهای او از لوح محفوظ و کتب اربعه وکانت من القانتین و بود مریم از فرمان برداران یا مداومت
کنندگان بر وظایف طاعات و عبادات و مراد بقانتین عشیره او بوده باشد که از اهل صلاح و طاعت بودند

یعنی مریم از ایشان متولد شده چه او از اعقاب هرون که برادر موسی است و یا مریم از جماعتی بود که بصفت صلاحیه و شیمه تقوی
و طاعت آراسته بودند از بعض صوفیه روایت است که بود کمال ایشان بکمال رسیدند و از زنان کامل نشدند مگر چهار زن آسیه بنت مزاحم زن
فرعون و مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلعم از مقاتل نقلست که حق تعالی درین دو تمثیل امر فرموده بحفصه
و عایشه که شما مانند زن نوح و لوط مباشید در معصیت و خیانت و مانند زن فرعون و مریم باشید در اطاعت و صلاحیت
و نیز در کشاف آورده که در طی این دو تمثیل تعریض است بحفصه و عایشه که در صدر سوره مذکور شده و عتاب بانچه از ایشان
صادر شد از فرط تظاهر و تعاون بر اندار رسول و تحذیر ایشان بر اغلظ وجه چه در تفصیل ذکر کرده است و مانند ابنتی تغلیظ
قوله تعالی ومن کفر فان الله غنی عن العالمین و اشارتست بانکه باید که ایشان در کمال اخلاص مانند زن فرعون و مریم باشند و اعتماد
نکنند بر آنکه از ازواج رسول اند چه این فضل نفع بایشان نرساند مگر گاهی که مخلص باشند والله اعلم بالصواب سورة تبارك
ابی بن کعب از رسول خدا روایت کرده که سوره در کتابست که سی آیت بیش نیست و در قیامت شفاعت قاری خود کند
و اورا از آتش دوزخ برهاند و بهشتش در آرد و آن سوره تبارک است از ابن مسعود روایتست که چون میت را در قبر نهند
عذاب از پایین قبر بیرون آیند فرشتهای رحمت بایشان گویند که شما را برین مرد هیچ راهی نیست که او بر تلاوت سورة الملک مداومت
نموده و چون بر سر میت آیند زبان میت بسخن در آید که شما را برین شخص دستی نیست که من قراءت سورة الملک کرده
بعد از آن گفت این سوره در توریه نیز سورة الملک نام دارد هر که آنرا در شب قراءت کند خیر و برکت یابد و نزد مردمان عزیز و
شیرین کرده و در نظر ایشان موقر و مکرم باشد و از امیر المومنین روایتست که هر که این سوره بخواند روز قیامت بر بالهای فرشتگان
ایستاده و تمام و نیکویی روی او مانند روی یوسف شیخ صدیق صیرفی از ابی جعفر روایت کرده که هر که سورة الملک ...
زیرا که مانع عذاب قبر است و در توریه بسورة الملک مسمی شده هر که در شب قراءت کند با برکت گردد و خوشحال شود و اورا
از غافلان ننویسند و من این سوره را بعد از نماز خفتن میخوانم و بتحقیق هر که قراءت این سوره کند در شب یا روز چون اورا در قبر نهند
منکر و نکیر از قبر بر وی ظاهر شوند یا از پایهای او ملاقی شوند و بوی گویند بایشان که شما را برین جانب راهی نیست زیرا که این بنده بر پای
می ایستاد و سورة الملک را میخواند در هر شب و هر روز و چون نزد جوف او آیند سخن در آید که شما را برین بنده گرفتنی نیست زیرا که او را
ودیعت سورة الملک ... ساخته بود و چون نزد زبان او آیند گویا شود که شما را برین بنده راهی نیست زیرا که من قراءت
سورة الملک کرده و ابو بصیر از ابو عبد الله صلعم روایت کند که هر که تبارک الذی بیده الملک در فریضه مکتوبه بخواند پیش از آنکه

خواب کند همیشه در حفظ خدا باشند تا صبح رسد و روز قیامت در امان خدا باشند تا بهشت در آید بدانکه چون حق تعالی ختم سورة التحریم نمود
بآنکه مثوبت و مزیت و مرتبه نزد حضرت منوط است بر طاعت و تقوی و صلاحیت بر غیر آن و اصل طاعت معرفت و تصدیق بکلمات
رب العزة افتتاح این سوره کرده بذکر دلایل معرفت و آیات ربوبیه و فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم تبارک
بزرگوار و متعالیست در صفات مخلوقات در ذات و صفات یا ثابت بر دوام یا کثیر البرکات الذی بیده الملک آنکسی که
بدست قدرت اوست پادشاهی و تصرف در جمیع امور ملکی و همه آن در قبضه اقتدار ویست وهو علی کل شیء و او بر
چیزها که اراده کند قدیر توانا است چه همه ممکنات در تحت قدرت اوست الذی خلق الموت آن خدایی که آفرید مرگ را و
الحیوة و زندگانی را مراد موت آدمیان است در دنیی و حیوة ایشان در عقبی یا موت نطفه و حیاة با ابلاغ روح در آن
کقوله تعالی وکنتم امواتا فاحیاکم و گویند مراد موتیست که بعد از حیوتست و بنابران تقدیم آن بر حیوة بجهة آنست که بقهر اقربست مانند تقدیم
بنات بر بنین در قول او که یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور یا بجهة آنکه احیا از ان ترسنده و تهیه زاد آخرت
نمایند چه هر گاه موت نصب العین است عملی که بسیر زاد آخرتست و در کشاف آورده که حیوة آنچیزیست که بوجود آن صحیح
احساس محسوسات یا موجب آنکه شیء از جهة آن متصف شود بصفت علم و قدرت و موت عدم آنست و معنی خلق موت و حیوة ایجاد
این مصحح است و اعدام آن و مذهب نحوی آنست که مرگ صفتیست ضد زندگی و معنی خلق موت آنست که حق تعالی ایجاد امری کند که
نزد آن حیوة منتفی شود مثل تخریب بنیه و تغییر اموری که محتاج الیه حیوة باشند از حرارت و رطوبت و برودت و یبوست و از ابن
عباس منقولست که حق تعالی موت را بر صورت کبشی املح آفریده یعنی گوسفند نر سیاه سفید و او بر هیچ چیز نگذرد و بوی او بهیچ چیز نرسد الا که
بمیرد و حیوة را بر صورة مادیان ابلق و او بر هیچ چیز مرور نکند و آنگاه بوی او بهیچ چیز نرسد الا که زنده شود و حاصل که حق تعالی ایجاد موت
و حیوة کرد لیبلوکم تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف ایکم کدام از شما
احسن عملا نیکوتر از روی کردار یعنی اخلاص کدام بیشتر است و صواب تر چه اگر خالص غیر صواب باشد مقبول نگردد
بود و مراد از خالص آنست که محض قربت بود و از صواب آنکه بر وفق سنت مطهره بود و قتاده گفته که از رسول پرسیدم معنی
احسن عملا حضرت فرمود بمعنی احسن عقلا یعنی کدام از شما نیکوتر بود از روی عقل و تفکر در فایده خلق موت و حیوة بعد از ان فرمود
که تمام تر شما در عقل سخت تر ترسانست از روی نظر و فکر در آنچه خدای در ان امر فرموده و از ان نهی کرده و اگرچه کمتر شما باشند در طاعات
مطلوعه و عبادات مندوبه و خلاصه معنی آنست که حق تعالی حیوة را بشما اعطا فرمود تا بآن قادر شوید بر کسب عمل صالح و موت را بر شما مسلط

ساخت تا ظاهر شود باختیار عمل حسن از قبیح چه در وراء این بعث و جزاست وهو العزیز و اوست غالب در انتقام کشیدن
از عاصیان پس هیچکس با ساءة عقل او را عاجز نتواند ساخت الغفور آمرزنده است مرکسی را که توبه کند از اساءة یا بدون
توبه از روی تفضل و احسان الذی خلق آن خدایی که بیافرید سبع سموات هفت آسمان را طباقا مطابق یکدیگر یکی بالای
دیگری در معالم از کعب احبار روایت کرده که طبقه اول یعنی آسمان دنیا موجیست محکم شده و دوم مرمریست سفید و سیم آهن
و چهارم روییست و پنجم نقره است و ششم زرست و هفتم یاقوت سرخ و از هفتم تا عرش هفت حجابست میان هر حجابی صحراها
و بیابانهاست از نور که نهایت آنرا خدای داند و نام فرشته که موکلست بران حجاب قیطاطروس است و بعد از خلق سموات
بیان استحکام و استقامت آنها میکند بقوله ما تری نمی بینی تو ای بیننده فی خلق الرحمن در آفرینش خدا در آسمانها
من تفاوت هیچ اختلافی و خللی و اعوجاجی و عدم تناسبی بلکه آنها مستقیم و راسته و متناسب و ملایم یکدیگر و همه در کمال
اتقان و احکام و انتظام مساوی اند و بر وفق حکمت و مصلحت و نزد بعضی مراد بخلق جمیع مخلوقاتست و عدم تفاوت آنها در احکام
و اتقانست نه در صورت و هیأت چه صور و هیأت آنها مختلف افتاده و ذکر رحمن در موضع ضمیر تنبیه است بر آنکه ایجاد جمیع اشیا
فرموده برحمت و تفضل خود در مخلوقات و خطاب ترک رجعت برسول یا بهر مخاطبی یعنی اینچنین تو آسمانها را دیده و بسیاری
بان نظر کرده و هیچ نقصی و خللی از ان نیافتم فارجع البصر پس بگردان چشم را بجانب آن تا در آن هل تری آیا می
بینی بمعاینه من فطور هیچ شکافی و خللی و عدم تناسبی خلاصه معنی آنست که اگر شبهه داری در آنچه بان اخبار کرده شد
برجعت
از عدم تفاوت خلق سموات پس یک نظر کن در ان و بمعاینه ببین ثم ارجع البصر پس باز گردان دیده را یعنی برجعت
اول اکتفا مکن بلکه دیگر بار باز گردان چشم را کرتین دو بار باز گردانیدنی یعنی رجعتی بعد از رجعتی مراد تکریر و تکثیر است یعنی
اگر بیک نگریستن معلوم نکردی عدم تفاوت آنرا متعاقب یکدیگر تکرار نگریستن کن و بهوسه در طلب آن نگاه کن و چون بسیار
نگاه کنی و نظر خود را تکرار رسانی در نگریستن بان ینقلب الیک البصر باز گردد بسوی تو چشم خاسئا در حالتی که
دور شده از یافتن آنچه مطلوبست از دیدن عیب و خلل در آن وهو حسیر و او مانده شده از دیدن بسبب طول معاودت و
کثرت مراجعت مراد آنست که هر چند چشم نگاه در ایشان کند هیچ عیبی و نقصی در آن نخواهد یافت تا کلال پیدا کند و از نگریستن
بازماند ولقد زینا و بتحقیق که بیاراستیم ما بزینت تمام السماء الدنیا آسمان نزدیکتر را یعنی آسمانی که اقربست بزمین
آرایش دادیم بمصابیح بچراغها یعنی بستارگان که شبیه بچراغ درخشنده اند و این کلام نافی آن نیست که بعضی کواکب در آسمانهای

دیگر باشد که بر بالای آسمان دنیا اند زیرا که تزیین باظهار آنهاست و آسمان دنیا مانع نیست وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم ستارها
رُجُوماً لِلشَّيَاطِينِ راننده کان مر دیوان را وقتی که بجهت استراق کلمات ملایکه قصد آسمان کنند و خواهند که دزدیده گوش
بسخن ایشان دارند بایند و چو شعله آتش از آن کواکب جدا کرده و اصل کواکب بجای خود بر جا کواکب مرکوز زنند و مر همه را
زایل نمیشوند مگر نزد وقوع قیامت پس آن شعله در شیاطین جهیده همه را بسوزد و در کشاف آورده که از قتاده نقل است که
حق تعالی ستارها را برای سه چیز خلق کرده زینت آسمان و رجم دیوان و سبب اهتدای خلقان در سیر دریا و بیابان پس هر که
غیر از این سه چیز را تفسیر و بیان نماید مانند اهل تنجیم بتکلف اظهار چیزی کرده که هیچ علم بآن ندارند وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ و آماده
ساخته ایم برای شیاطین جن یا انس بعد از سوختن ایشان در دنیا یا بعد از ضلالت و اضلال ایشان عَذَابَ
السَّعِيرِ عذاب آتش سوزان در آخرت و چون کفار اتباع شیاطین اند و مطاوع امر ایشان از آنجهت بعد از وعید ایشان نیز
میفرماید بقوله وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا و مر آنها راست که کافر شدند بسبب اضلال دیوان بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ
وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشت دوزخ مر کفار را چه آن متضمن ضرر ایشانست که فوق از آن متصور نباشد إِذَا أُلْقُوا
چون در افکنده شوند کافران فِيهَا در جهنم مانند انداختن هیزم در آتش عظیم سَمِعُوا لَهَا بشنوند مر دوزخ را شَهِيقًا
آوازی مانند آواز کوشش که آنرا اصوات است یعنی آنکه آوازی که از آتش عظیم شنوده میشود نزد سوختن یعنی کفار را بدوزخ
اندازند دوزخ بصوت منکر قطیع بر باد آید وَهِيَ تَفُورُ در حالتی که میجوشد و ایشان را بر می آرد و فرو می برد مانند گوشت
در دیگ جوشان تَكَادُ تَمَيَّزُ نزدیک بآن که متفرق و پاره پاره شود دوزخ مِنَ الْغَيْظِ از خشم کافران این تمثیل شهیق
برای اشتعال دوزخ است با ایشان و میتواند بود که مراد فریاد جهنم نیز که بجنس اهل دوزخ در آن انداخته شده باشند یا اگر آواز
نهیب نفسهای خود در شنوند که در تعالی فیها زفیر و شهیق و تمیز کنایتست از افراط غیظ و غضب دوزخ بر کافران چنانکه میگویند که
فلان از شدت غیظ چنان میجوشد و بر وجهی از غیظ برشده که نزدیکست که از هم بگسلد پس مراد شده التهاب اوست
بر کفار و محتملست که مراد غیظ زبانیه باشد كُلَّمَا أُلْقِيَ هر گاه که انداخته شوند فِيهَا فَوْجٌ در دوزخ گروهی از اهل کفر
سَأَلَهُمْ سوال کنند خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ یعنی مالک و اعوان او از زبانیه که ای منکران أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد شما را نَذِيرٌ
بیم کننده یعنی پیغمبری بشما مبعوث نشده که شما را بجزای خود خواند و از این عذاب بترساند غرض توبیخ ایشان باشد تا غموم ایشان
مضاعف شود و موجب زیادتی عقوبت ایشان گردد قَالُوا گویند کافران در جواب ایشان بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ بتحقیق آمد ما را

پیغمبران بیم کننده فَكَذَّبْنَا پس تکذیب کردیم قول ایشان را وَقُلْنَا و گفتیم مر ایشان را مَا نَزَّلَ اللَّهُ فرو نفرستاده است خدای
مِنْ شَيْءٍ هیچ چیزی را از آنچه شما میگویید از وعده و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم که إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما در دعوی رسالت إِلَّا
فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ مگر در گمراهی بزرگ که با وجود بشریت این دعوی میکنید یعنی ما در تکذیب ایشان افراط نمودیم تا آنکه نفی
انزال جمیع کتب و ارسال رسل کردیم و مبالغه نمودیم در نسبت دادن ایشان بضلالت وَقَالُوا و گویند کافران با خود نه بر وجه
تاسف و حسرت لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ اگر میبودیم که میشنودیم سخن پیغمبران را و با ایشان عناد و جدال نمیکردیم و اعتماد مینمودیم بر آنچه
ظاهر بود از صدق ایشان بمعجزات باهره أَوْ نَعْقِلُ یا تعقل میکردیم در معانی کلام ایشان و تفکر مینمودیم در انوار حکمت و حکم
که از افعال و اقوال ایشان معاینه میکردیم مَا كُنَّا نمی بودیم فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ از یاران دوزخ زبده سخن آنست که
اگر استماع آنچه از ایشان میکردیم مثل سماع طالبان حق تعقل میکردیم در آن باب تعقل متاملان و تفکر اهل استبصار
بعذاب دوزخ گرفتار نمیشدیم و گویند جمع میان سمع و عقل بجهت آنست که مدار تکلیف بر ادله سمعیه و عقلیه است فَاعْتَرَفُوا
بِذَنْبِهِمْ پس اعتراف کنند بگناهان خود که آن کفرست و تکذیب رسل در وقتی که آن اعتراف فایده با ایشان ندهد فَسُحْقًا
پس دور کرده اند خدای رحمت خود را دور گردانیدنی لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ مر یاران آتش سوزان را سعید بن جبیر گفته که سحق
نام وادیست در دوزخ و بعد از ذکر وعید در بیان وعده میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بدرستی کسانی که میترسند از
عذاب پروردگار خود با جتناب از معصیت و ارتکاب طاعت بِالْغَيْبِ در حالتی که آن عذاب متلبس است بغیب یعنی از ایشان
غایبست و معاین ایشان نیست یا آنکه ایشان غایب اند و مشاهده آن نمیکنند یا در غایبانه مردمان از عذاب خدا ترسانند
و مرتکب قبایح نمیشوند و ترک واجب نمیکنند یا آثار خوف را از خلق پوشیده میدارند و در خلوت بناله و گریه مشغول میشوند
تا از ریا دور باشند و با خلاص متصف و در عین المعانی آورده که مراد از غیب دلست که پوشیده است از مردمان و هویدا و پیدا
نزد دانای آشکارا و نهان یعنی کسانی که بدل از پروردگار بترسند لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان راست مغفرتی از گناهان وَأَجْرٌ
كَبِيرٌ و مزد بزرگ که لذت عطیه آنجهان در مقابل آن در نهایت حقارتست مراد نعیم جنانست و رضوان و گفته اند که اجر
کبیر بهشت است از شداید و مکاره یعنی مزد ترسندگان امانست از هر چه میترسند آورده اند که کفار قریش عیش مغرور و مسرور گشته
در باب حضرت رسالت سخنان گفتندی و چون چند نوبت نزول قرآن پرده از روی گفتار ایشان بر داشته شد با یکدیگر گفتندی
که دانه و رای ایشان بران قرار یافت که در باره محمد گفته آهسته گویید تا خدای او نشنود و رسول خود را از آن آگاه نگرداند

آیه آمد که واسروا قولکم و پنهان سازید گفتار خود را درباره پیغمبر او اجهروا به یا آشکارا کنید بآن یعنی نزد خدای
هر دو یکسانست انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور یا بچه در سینهاست قبل از آنکه بر زبان گذرد و کسی که
بر ضمایر واقفست اگر تعبیر آن بسر کنید و اگر بجهر نزد او پوشیده و پنهان نخواهد بود الا یعلم آیا نداند آنچه در سینهاست
من خلق آنکس که آفریده سینه‌ها را یا آیا عالم نباشد بسرایر بندگان آنکه ایشان را آفریده و هو اللطیف و حال آنکه او
باریک بین و نیکو دانا بظواهر و حقایق مکنونات الخبیر آگاه بخوایض و دقایق مکنونات از سبب نقلست که مردی در شبها
در میان اشجار میرفت بادی سخت بر آمد و از هر درختی برگی بسیار ریخته افتاد در خاطر او گذشت که آیا خدای داند که چند برگ
ازین درخت بیفتاد ناگاه هاتفی آواز داد که الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر هو الذی اوست آنکس که جعل لکم گردانید برای
الارض ذلولا زمین را رام و فرمان بردار تا بهر وجه میخواهید در آن میروید و می‌نشینید و زراعت و عمارت میکنید دیگر آن فامشوا
فی مناکبها پس بروید در دوشهای زمین یعنی جوانب و اطراف و تنعم آن مشی در مناکب ارض مثل است برای فرط
تذلیل و نهایت ذل آن پس هرگاه حق تعالی زمین را بر وجهی تذلیل و رام گردانیده که در مناکب آن که عبارتست از اماکن صعب آن توان
رفت پس هیچ موضع دیگر از آن غیر متذلل نخواهد بود نزد ابن عباس و قتاده مناکب ارض یعنی جبالست چه منکب شئ
ارفع آنست یعنی آسان گردانید سیر کردن شما را بر کوهها و چون سلوک در جبال شما را ممکن شد پس ذل غیر آن ابلغ خواهد بود
وکلوا من رزقه و بخورید از روزی خدا که برای شما مقرر فرموده یعنی از آنچه در زمین روییده شده از زروع و
اشجار و سایر نباتات والیه النشور و بسوی اوست برانگیختن شما را از قبور یعنی مرجع شما در قیامت بسوی حکم
اوست پس شکر گذاری مشی و اکل را فرو مگذارید تا مستوجب سخط او نشوید و بدانکه اگر مشی از برای طاعت مفروضه باشد
باشد و بعضی او برای وجوب یا ندب خواهد بود و اگر نه برای اباحت باشد بسیر برای طلب منافع دنیویه و همچنینست اکل
و بعد از تعداد نعمت در تهدید کفار پیغمبر ما بر که ءامنتم آیا ایمن شده اید کافران من فی السماء از آنکسی که
در آسمانست یعنی حق تعالی بزعم آنکه زعم شماست یا از خدای که ملکوت او در آسمانست چه آن مسکن ملایکه است و عرش و کرسی
لوح محفوظ و مبداء نزول کتب و قضایا و اوامر و نواهی یا از ملکی که موکل بر عذابست که جبرئیلست یا از سایر ملایکه که مدبر عالم اند
و بر هر تقدیر پیغمبر ما بر که آیا ایمن شده اید از آنکس ان یخسف بکم الارض آنکه فرو برد شما را در زمین فاذا هی
پس آنگاه که بر زمین فرو رفته باشید تمور زمین گردد و پیوسته اضطراب کند تا شما را بزیر افکند مانند حال قارون

که زمین او را بزیر تری افکند تا قیامت یا در وقت اراده خسف زمین متحرک شد و شکافته شده شما را فرو برد ام امنتم
آیا ایمن شده اید من فی السماء از خدای که در آسمانست بزعم شما یا ملکوت و عرش و قضا و هوا امرا و در آسمانست یا
جبرئیل یا سایر ملایکه ان یرسل آنکه فرو فرستد علیکم حاصبا بر شما بادی که با سنگ ریزه چنانکه بر قوم لوط فرستاده
شد فستعلمون پس زود باشد که بدانید یعنی بعد از مشاهده این عذاب دانا شوید که کیف نذیر چگونه است بیم کردن من
و آن دانستن شما را سود نداشته باشد و بعد از آن جهت تسلیه خاطر عاطر پیغمبر بر تکذیب کفار قریش مر او را تهدید ایشان پیغمبر ما بر
که ولقد کذب و بدرستی که تکذیب کردند رسول خود را الذین من قبلهم آنانکه بودند پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان
امم ماضیه و بشامت تکذیب هلاک شدند فکیف کان پس چگونه بود بر ایشان نکیر عقوبت من که با نکار ایشان و قطع عذر بعد
از آن تنبیه پیغمبر ما بر بر قدرت خود در خسف و ارسال حجاره بقوله اولم یروا الی الطیر آیا نمی‌نگرند بسوی مرغان فوقهم
که زبر سر ایشانند یعنی معلق بر هوا صافات در حالتی که صفها بر کشیده‌اند یعنی بالهای خود را گسترانیده‌اند در هوا
در طیران و یقبضن مایمسکهن و فراهم میگیرند بالهای خود را وقتی که بر پهلوی خود میزنند باز نمیدارد ایشان را در هوا
بر خلاف طبع باد در حین بسط و قبض اجنحه ایشان از سقوط نگاه نمیدارد الا الرحمن مگر خدای بزرگ بخشایش که بقدرت
کامله خود هر یک از انواع طیور را شکلی و هیاتی و طبیعتی خاص داده و اسباب طیران و جولان ایشان در هوا مهیا ساخته
انه بکل شیء بدرستی که خدای بهمه چیزها بصیر بیناست و دانا با آنکه خلق چه اسباب نمود و تدبیر کار پیغمبر ما بر امن
آیا کیست که اشاره توان کرد با و که هذا الذی ای آنکسی که از روی حمایت هو جند لکم او لشکر شما است یعنی مددکار
شما مانند لشکر پادشاه را نگاه میدارند ینصرکم که یاری میکند شما را من دون الرحمن بجز از خدای از عذاب
خشم وی ان الکافرون نیستند کافران الا فی غرور مگر در فریب شیطان که میگوید بایشان عذاب بشما
نازل نخواهد شد و مراد آنست که آیا شما را بجز از خدای کسی که نصرت شما دهد از نزول عذاب خدا بر شما امن
آیا کیست که مشار الیه شود با یکه هذا الذی این آنکس که بمحض عنایت یرزقکم روزی میدهد شما را ان امسک
رزقه اگر باز گیرد روزی خود را از شما بامساک باران یا بابطال اسبابی که حصول و وصول رزق را وسایط و وسایل اند
اگر خدا وظیفه روزی را از شما باز گیرد کیست آنکه شما را روزی تواند داد و کفار میدانند که خالق و رازق اوست نه غیر او
ولکن ایمان نه از جهالت بل لجوا بلکه لجاج و ستیزه کردند و بسیار رفتند فی عتو در عناد و سرکشی و نفور

و نوبت الحق و رسنگی از درستی بجهت تنفر طبع ایشان از آن بعد از آن از برای مومنان و کافران ایراد مثل میکند که أفمن
یمشی آیا کسی که میرود مکبا علی وجهه در حالتی که فرو افتاده است بر روی خود یعنی نگونسار میرود و بجهت این در وقت
رفتن پس و پیش و راست و چپ خود نمی بیند و هر ساعت بسر در می آید و بروی در می افتد أهدی راه یافته تر است و بمطلوب
رسنده أمن یمشی یا آنکس که میرود سویا در حالتی که ایستاده است و هر جانب خود را مشاهده میکند و بجهت آن
سالم است از سر در آمدن و بروی در افتادن و واقع است علی صراط مستقیم بر راه راست که رساننده اوست بمقصد حاصل
که این تمثیلیست برای کافر گمراه که در سنگلاخ ضلالت افتاده و در بیدای غوایت حیران و سرگردان میرود و مومن اند که محق است
یا مطلع حجت نمیکند یا بسیار پیش و راست و چپ خود را ملاحظه کرده طریق حق از سوی بصیرت و یقین سلوک میکند قتاده
گفته آنکس که در روی افتاده در راه میرود کسی است که در راه محشور شود بر روی و رود و افتد تا بدوزخ رسد و آنکه راست ایستاده
میرود آنکس است که محشور شود بر هر دو قدم خود و چون برق خاطف از صراط گذشته به بهشت رود قل خطاب بحضرت است یعنی بگو
ای محمد اگر کفار جواب ندهند و نگویند ناصر و رازق خداست بگو با ایشان که هو آن ناصر و رازق شما الذی آنکس است که بقدرت کامله
أنشأکم آفرید شما را و از عدم بوجود آورد وجعل لکم السمع و بگردانید یعنی پیدا کرد برای شما شنوایی را تا سخن حق
بشنوید و بدان پند گیرید والأبصار و دیدها را تا دلایل قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنید والأفئدة و دلها را تا
در معانی کلمات الهی و دقایق مصنوعات پادشاهی تفکر و تامل نمایید و از آن عبرت گیرید و با وجود این اعطاف و الطاف
دال بر اهتدا قلیلا ما تشکرون اندکی شکر میگویید برین نعمتها را قل هو الذی بگو ای محمد آنکه ناصر و رازق شماست
آنکس است که ذرأکم بیافرید و پراکنده کرد شما را فی الأرض در زمین و هر یکی را در آن منزل و کاری تعیین فرموده تا
تعبد کنید و اطاعت او نمایید وإلیه تحشرون و بسوی او نه غیر او باز گردیده خواهید شد و جزای کردار خود خواهید یافت
ویقولون و میگویند مشرکان پیغمبر و یاران او را از روی استبطای عذاب و استهزا او آن متی هذا الوعد کی باشد
این وعده خسف و ارسال حاصب یا وعده حشر و یافتن جزا در قیامت إن کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان
درین وعده قل بگو ای محمد در جواب ایشان که إنما العلم جز این نیست که دانستن وقت عذاب در دنیا یا علم زمان
قیامت و روز جزا عند الله نزدیک خداست و غیر آن بر آن مطلع نیست وإنما أنا نذیر مبین و جز این نیست که
من بیم کننده ام آشکارا یعنی در علانیه شما را از آمدن عذاب دنیا و عقبا بیم میکنم اما بر آمدن زمان آن دانا نیستم

و دانا نه ام علم بر وقوع محذر منه لازم نیست بلکه ظن کافیست فلما رأوه پس آنهنگام که ببینند وعده را یعنی موعود را که عذاب
دنیاست از قتل روز بدر و غیر آن یا انواع عذاب روز جزا زلفة در حالتی که آن نزدیک باشد بایشان یعنی بجواب معاینه مشاهده
ایشان شود سیئت زشت گردانیده شود یعنی آن موعود زشت گرداند وجوه الذین کفروا رویهای آنانکه کافر شده اند
و انکار دیده اند بوحدانیت خدا و صدق قول انبیا یعنی نزد اشکال آن اثر کابه و محنت سیاهی و تیرگی بر چهرهای ایشان پیدا آید
وقیل و گفته شود یعنی مومنان بایشان گویند و ریزند بر روی زرد و فرو نکبت یا خزنه دوزخ ایشان را گویند در قیامت که
هذا الذی کنتم این است که بودید پیوسته به تدعون بآن طلب میکردید تعجیل وقوع آن مینمودید یا دعوی میکردید بسبب آن
که ما استاصل نخواهیم گشت در خبر است که یکی از زهاد در اول این سوره را در نماز تلاوت میکرد و چون بدین آیت رسید مکرر
میخواند و گریه میکرد تا وقتی که موذن اذان صبح بگفت حاکم ابو القاسم حسکانی باسانید صحیح از شریک نقل کرده که اعمش گفت
معنی آیت آن که لما رأوا ما لعلی ابن ابی طالب علیه السلم عند الله من الزلفی سیئت وجوه الذین کفروا یعنی چون دیدند منکران
ولایت قرب و رتبت علی ابن ابی طالب را از حق رویهای ایشان سیاه و زرد شد از غایت حقد و حسد و از امام محمد باقر علیه السلام
روایت که معنی آیت که فلما رأوا مکان علی ابن ابی طالب من النبی سیئت وجوه الذین کفروا ای کذبوا بفضله یعنی چون مشاهده
کردند قرب و مکانت او را از پیغمبر صلعم زرد شد رویهای آنانی که تکذیب فضل او بودند آورده اند که همیشه کفار تمنای موت حضرت
رسالت پناه و اصحاب او میکردند و آرزوی هلاک ایشان داشتند و میگفتند که نتربص به ریب المنون و نتربص بکم الدوائر
حق تعالی آنحضرت را خطاب کرد که قل بگو ای محمد أرأیتم آیا می بینید یعنی تامل نمایید و دیگر إن أهلکنی الله
اگر هلاک کند مرا خدای ومن معی و آنان را که با منند از مومنان أو رحمنا یا ببخشد بر ما و اجل ما را در تاخیر افکند فمن
پس کیست که او یجیر الکافرین زینهار دهد کافران را من عذاب ألیم از عذاب دردناک که مستحق آن شده اند
یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و حیوة ما منع عذاب از شما نمیکند چه نجات دهنده شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست خواه ما
زنده باشیم یا مرده پس تمنای مرگ ما کردن چه فایده بشما رساند مراد آنست که بگو ما انتظار یکی از دو چیز میکشیم عاقبت هر دو
نهایت خوبیست یکی آنکه هلاک شویم بعد از تمنای شهادت و بنعیم مقیم بهشت رسیم و دیگر آنکه مستور شویم بنصرت و دولت اسلام ببینیم
غنایم و شما بگو ... از عذاب اخروی که وقوع آن لابد است خلاصی خواهید یافت یا معنی آنست که اگر خدای ما را بموت
هلاک کرد پس کیست که زینهار دهد شما را بعد از موت که ما دیان نشویم و معاملات دنیوی و اخروی از شما و اگر خدای رحمت شامل خود

کفروا

مارا مهلت دهد و بر قتل شما غالب سازد کیست که شما را که مقتول باشید از عذاب اخروی برهاند چه هر که بر دولت ما کشته گردد البته بعذاب
ابدی گرفتار گردد و از ابن عباس منقولست که معنی آنست که حق تعالی بسبب گناه ما را در او فوت عذاب کند پس کیست که شما را از عذاب اخروی
که اول باهل کفرست برهاند و اگر رحم کند و پا ... ز ده ما را بسبب ایمان پس کیست که امان دهد شما را که ایمان نداشته باشید قل بگو ای محمد با این کفار
از روی توبیخ که هو الرحمن شما را بسوی او دعوت میکنیم الرحمن بزرگ بخشش است که نعم او بجمیع خلایق رسیده است آمنا به
بگرویده ایم باو بجهة آنکه علم بوحدانیت او داریم و علیه و بر او نه بر غیر او توکلنا توکل کرده ایم و اعتماد نموده ایم و همه
کار خود را باو واگذاشته ایم فستعلمون پس زود باشد که بدانید یعنی بعد از مشاهده عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر
من هو کیست از ما و شما آنکه او فی ضلال مبین در گمراهی هویداست قل بگو ای محمد با ایشان که ارایتم آیا چه می بینید
در این که ان اصبح ماؤکم اگر بگردد آب شما یعنی آب چاه زمزم و آب بئر میمون حضرمی که همه مشرب شما اند غورا
فرو رفته بزمین چنانکه دست و دلو بدان نرسد فمن یاتیکم پس کیست آنکه بیارد برای شما بماء معین آبی ظاهر چنانکه
هر کس ببیند نزد بعضی مراد مطلق آبست ابن عباس فرموده که معین بمعنی جاریست یعنی کیست که از برای شما آب جاری
بیاورد پس بنگرید ای اوقیام نمایید و او را پرستش کنید نه غیر او را از اصنام تا آب شما را برقرار بدارد و در آثار آمده که
بعد از تلاوة این آیه باید گفت الله رب العالمین یعنی خدای که پروردگار عالمیانست آب فرو رفته را باز گرداند یا جاری
سازد و در بعضی تفاسیر مذکورست که زندیقی شنید که معلمی شاگرد خود را تلقین میکرد که فمن یاتیکم بماء معین او جواب داد
که بالفؤوس و المعاول یعنی بتبرها و تیشها آب باز آورند و بروایت دیگر برجال شداد و معاول حداد بمردان با قوت
و تیشهای آهنین آب ظاهر سازند شبانه نابینا شد و هاتفی آواز داد که اینک چشم تو غایر شده بگو تا بمعول و فاس
باز آورند و گویند که اینکس محمد بن ذکریا طبیب بود سورة نون والقلم ابی بن کعب از حضرت پیغمبر ص روایت کرده که هر که
سوره نون والقلم بخواند حق تعالی ثواب جماعتی که حسن الاخلاق باشند بوی کرامت فرماید و از چشم بد ان در امان باشد و از ابو عبیده
روایتست که هر که سوره نون والقلم تلاوت کند در فریضه یا نافله تا زنده باشد حق تعالی او را از فقر ایمن گرداند و بعد از موت از فشار
قبر در پناه خودش نگاهدارد و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره الملک نمود بذکر تکذیب کفار و بیان وعید ایشان افتتاح این
سوره بر مثل آن کرده که بسم الله الرحمن الرحیم ن بنزد بعضی این حرف مفتاح اسم نور است و اشارت
بکلمه کن است و نزد بعضی دیگر اسم سوره است یعنی این سوره نون است بجهت مرفوع بحضرت رسالت پناه ص واقع شده

کرده لوحیست از نور و نزد بعضی دیگر قسمیست بنصرت حضرت عزت انبیا و مومنان را و اشهر آنست که نون اسم ماهیست و مراد بآن
جنس است و تخصیص آن بذکر باعتبار آنست که آن از آیات غریبه او سبحانه است چه در آب بکار دان کرده و هرگاه که از آب مفارقت میکند
هلاک میشود بر خلاف حیوانات دیگر که چون در آب می افتند میمیرند و از ابن عباس و مجاهد و سدی گفته اند که مراد ماهیست که دنیا
بر پشت آنست از ابر میرست گویند و بروایت دیگر لیوثا و از امیر المومنین مرویست که نام او بلهوت است و در خبر آمده که چون حق تعالی
زمین را بیافرید او را از هم بشکافت و هفت طبقه کرده و فرشته خلق کرده دستها از مشرق تا مغرب کشیده و این هفت زمین را
بردوش گرفت و برای قرار وی گاوی از فردوس فرستاد که او را چهل هزار قوائم بوده و او قدم بر کوهان آن نهاده و چون قدم او
بر بالای کوهان مستقر نبود یاقوتی از زیر کثافت و طول آن و عرض آن بانصد ساله راه بود آن را بر بالای کوهان نهاد و آن گاو فرشته
قدم بر آن یاقوت نهاده قرار گرفت و برای قرار گاه قوائم گاو سنگی سبز آفرید که کثافت آن بمقدار هفت آسمان و هفت زمین
بود و این سنگیست که لقمان پسر خود را گفت یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة و بعد از آن برای قرار
آن صخره نون را آفرید و آن سنگ بر پشت وی نهاد و باقی اعضاء وی چیزی بر بالای آن نیست و آن ماهی بر آبست و آب بر باد
و باد بر قدرت خدای ایستاده جلت قدرته از کعب الاحبار مرویست که ماهی بوسوسه شیطان خواست که بجنبد و آنچه بر پشت
ویست بیندازد حق تعالی جانوری بیافرید تا در بینی وی رفت و بدماغ وی رسید ماهی بنالید فرمان رسید که بیرون آی بیرون آمد
و در برابر وی بایستاد تا اگر عزیمت جنبیدن کند بدماغ وی رود ماهی بجهة خوف این ساکن شد و عکرمه بروایت از ابن عباس
نقل کرده که مراد بنون الرحمن است و الرحیم نیز از حروف ویست یعنی مقصود از این حروف مقطعه که الر و حم و ن است
الرحمن است و از حسن و قتاده و ضحاک نقلست که مراد بنون دوات است و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که حضرت رسالت ص
فرمود که نون نهریست در بهشت که حق تعالی امر نمود او را که کن مدادا فی الحال منجمد شد و آن از شیر سفیدتر است و از شهد شیرین تر
و بعد از آن بقلم امر کرد که اکتب یعنی بنویس قلم هر چیز را که بوده و هست و خواهد بود تا روز قیامت بنوشت و ابو هریره
از رسول روایت کرده که اول چیزی که خدا بیافرید قلم بود و پس نظر هیبت در و نگاه کرد و شکافته شد و بعد از آن نون را
بیافرید و آن دوات و قلم از آن دوات نوشت هر چیزی که تا قیامت حادث شود و اصح اقوال نون اسم دواتست یعنی
آنست که سوگند بدوات والقلم و بقلم اعلا که از نورست و طول آن ما بین آسمان و زمین است و بآن لوح محفوظ مکتوب
و یا آنکه اسم جنس است یعنی هر قلم که بدان کتابت کنند و فوائد آن در مصالح دنیا بر وجهیست که بوصف احاطه آن نمیتوان کرد

دیگر آنکه این است که منقسم بود واقع شده است و از جلالت قسم است که جمیع کتب سماوی بآن نوشته شده و احکام شریعت مصطفوی بآن
محفوظ گشته و از بعضی علما منقولست که بیان دو است یعنی بیان بنان و بیان زبان عبارت زبان منسی گردد و بیان بنان بر صفحهٔ روزگار
باند و نیز از بنیان منقولست که نظام دین و دنیا بدو چیز است قلم و شمشیر و شمشیر زیر دست قلم است مؤید قول حدیثی که از ابی
و ابو هریره نقل کرده اند و نیز از ابن عباس منقولست روایتست که اول چیزی که حق تعالی از نور محمدی ایجاد فرمود قلم بود و بعد ازان لوح پس قلم
بر لوح جاری شد و آنچه خواهد بود تا قیامت بران مرقوم گشت و بعد ازان بخاری از آب برآمد و از آن آسمان مخلوق شد و بعد
ازان نون را بیافرید و زمین را بر پشت وی نهاد و هرگاه نون میجنبید زمین بحرکت می آمد پس کوهها را آفرید و میخهای زمین کرد تا
تا قرار گرفت پس ایت تلاوت فرمود که ن والقلم وما یسطرون و دیگر سوگند بآنچه حفظه می نویسند از احکام وحی که بآنها
بآن مامور شوند و در تبیان از ابن عباس نقل کرده که نون دهن است و قلم زبان و ما یسطرون هاث بر بندگان از اعمال و اقوال
و گویند مراد جمیع نویسندگان اند از انس و جن و ملک آورده اند که ولید بن مغیره و ابو جهل جنون را بآنحضرت نسبت داده
و از سخنان نالایق و کلمات بی موقع بر زبان راندندی و برسبیل استهزا گفتندی که یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون
و آنحضرت بخلق عظیم خود تحمل این سخنان مینمود و آتش غضب خود را بآب حلم فرو می نشاند حق فرمود که سوگند بآن مامورند که
که مشتمل اند بر فواید عظیمه و مصالح جلیله که ما انت بنعمة ربك یعنی تو ای محمد بنعمت ربك در حالتی که منعم و مکرمی بنعمت پروردگار
خودی که نبوت است و حصانه و شایبه عقل بمجنون دیوانه چنانکه اهل سفاهت و حماقت در حق تو میگویند و توانا نبود که بازاید
نباشد بلکه باز قسمی دیگر یعنی سوگند که پروردگار تو ترا اکرامت کرده از نبوت و کمال عقل و فهم که دیوانه نیستی و ان لك
و بدرستی که مر تراست لاجرا مزدی و ثوابی بر کشیدن بار نبوت و تحمل مشقت بر جفای امت در ابلاغ احکام حضرت
غیر ممنون که منت نهاده است یعنی چون حق تعالی بدون واسطه کسی که از وی منت باید کشید بتو عطای کامل داده بالکه
آن ثواب تفضلی نیست تا ممنون باشد بلکه مزد عمل تست و تو بسبب عمل مستوجب شده و اجر برابر اعمال از نطق سنت محفوظ
و نزد اکثر مفسران ممنون بمعنی مقطوع است یعنی مزدی بر دوام که هرگز انقطاع بدان راه نیابد و از ابن عباس مرویست که
هیچ بشری نیست که او را مثل مزد آنکس است که بوی ایمان آورده و دین او در آمده بعد ازان در مدح حبیب خود میفرماید که
وانك لعلى خلق عظيم و بدرستی که تو بر خلقی بزرگی که مانند آن کسی دیگر را نیست چه از قوم خود تحمل میکنی آنچه کسی را
قوهٔ تحمل آن نیست و ابن عباس گفته که خلق عظیم دین اسلام است که اعظم ادیانست و یا مراد آداب قرآنیست که حق تعالی

آیه

بود بر زبانی که گفته سعید بن هشام عایشه را از خلق رسول سوال کرد گفت خلق آنحضرت قرآن بود پس این آیت که در اول قد افلح
المؤمنون است تلاوت کرد و گفت خلق بغیر از این بیرون نبود بزرگی خبر بود که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمدی نبود چه او شیئه
خود را دست باز داشته خود را بکلی بحق گذاشته که نبات در نظر او حقیر نمود و در شب معراج که همه اشیا بروی عرض کردند
او هیچ در نیامد که ما زاغ البصر و ما طغی و نه از بلا متأثر شده و نه از عطا منحرف گشته و او را هیچ مقصد و مقصودی جز حضرت معبود
نبود و گویند خلق عظیم آنحضرت از ان جهت است که مودب بآداب خدای بود در کریمه خذ العفو و امر بالمعروف و اعرض عن
الجاهلین و از نجاست که آنحضرت فرموده که ادبنی فاحسن تادیبی پروردگار من مرا ادب آموخت و نیکو را بادا ادب
و گویند خلق عظیم او از ان بود که ظاهرا با خلق بخلقی معاشرت میکردی و با حق بود و گفته اند که خلق عظیم او مکارم اخلاق دعوت
اینست که آنحضرت بعثت لاتمم مکارم الاخلاق مبعوث شده ام تا خلقهای نیکو را تمام گردانم و ابن عباس فرموده که خلق
آنحضرت بمرتبه بود که روزی در مسجد نشسته بود و اصحاب بر حوالی او بجد نظاره ایستاده اعرابی از در مسجد در آمد و شمشیر حمایل
کرده و سوسماری در دست گفت یا محمد آنکه که در سباحریاران در صدد آن شدند که او را بکشند حضرت منع فرمود و اعرابی را
گفت یا اخا العرب من یرید ای برادر کرا میخواهی گفت محمد ساحر کذاب را فرمود محمد منم و لیکن نه ساحرم و نه کذاب بلکه رسول
خدایم اعرابی گفت سوگند بلات که اگر نه بجهة وجاهت و جمال و چه تو ای بودی من این شمشیر را از خون تو سیراب میکردم قسم بلات
که بتو ایمان نیارم تا این سوسمار بتو ایمان آرد پس سوسمار را از آستین بیرون آورده و انجا بینداخت رسول فرمود ای سوسمار
گفت لبیک یا رسول الله فرمود که من انا گفت انت رسول الله تو فرستادهٔ خدای در ساعت دل اعرابی بنور
معرفت گشاده شد و بصدق تمام گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله پس
گفت یا رسول الله ازین مسجد در آمدم و در همه عالم از من دشمن تری بتو نبود اکنون میروم و هیچکس از خود دوستری پیشم بتو نیست
بتو ایمنت بیان آیت انك لعلی خلق عظیم مرویست که آنحضرت روزی با یکی از صحابه بصحرای مدینه میگشت دید که کنیزی بر سر
چاهی میخواهد که آب کشد و نمیتواند حضرت نزد وی رفت و گفت ای عجوزه از برای تو آب بکشم گفت ان احسنتم احسنتم
لانفسکم حضرت بر سر چاه آمده دلو را بر کشیده و مشک آن زن را پر آب کرده و بر دوش مبارک خود نهاده و عجوزه گفت پیش بیا
و راه خیمهٔ خود بمن نمای آن شخص که رفیق حضرت بود هر چند خواست که از وی بستاند قبول نکرد و گفت من اولی ام بکشیدن بار امت
و تحمل مشقت پس عجوزه پیش میرفت و حضرت از عقب او مشک میکشید تا به خیمه رسید و آن مشک را انجا بر زمین نهاد و برگشت

عجوزه در خیمه رفت و فرزندان را گفت برخیزید و آن مشک را باندرون خیمه آرید گفتند ای مادر این مشک را چگونه باینجا آوردی گفت
جوان مردی خوش‌سخن زیبا روی خوش‌خوی با من تلطف کرد و این مشک را برداشته باینجا آورد گفتند کجا رفت گفت اینست که در راه
میرود ایشان از عقب آنحضرت فرا رفتند و وی را شناختند و به خیمه دویدند و گفتند ای مادر این جوانمرد آنکسیست که بوی ایمان
آورده و خشنود و مشتاق اویی و پیوسته لاف محبت او میزنی عجوزه از خیمه بیرون دوید و فرزندان نیز در پی دویدند و در دست
و پای آنحضرت افتادند و پیرزن بسیار بگریست و گفت یا رسول الله گستاخی کردم و ترا نشناختم و من چگونه از عهده این عذر بیرون
آیم آنحضرت وی را تسلی داد و دعای خیر در حق وی و فرزندان وی بتقدیم رسانید و ایشان را بلطف باز گردانید پس جبرئیل آمد و این
آیت آورد که وانک لعلی خلق عظیم از امام علی ابن موسی الرضا مرویست که پیغمبر فرمود که بر شما باد که التزام نمایید بحسن
خلق که نیکویی خوی البته بهشت بود و بر شما باد که از بد خلقی محترز شوید که بد خلق بلاشبهه در دوزخ خواهد بود و ابو درداء از آن
حضرت نقل کرده که هیچ چیز در ترازوی اعمال گرانتر از خلق نیکو نیست و نیز فرموده که دوست داشته‌ترین مردم نزد خدای تعالی
که نیکوخوی‌تر باشند و دوشها فرود آورده باشند برای مردمان یعنی در نهایت تواضع و افتادگی باشند و با مردم الفت گیرند
و مردمان با ایشان الفت گیرند و دشمن‌ترین مردمان نزد خدا آنانند که سخن چینی کنند و میان برادران مؤمن جدایی
افکنند و عثرات بیگناهان جویند و نیز ازو منقولست که مالهای شما بهمه مردمان نمیرسد پس خوی نیکوی خود را بهمه ایشان
رسانید و شبهه نیست که خلق حسن مثمر غرس محبت در قلوب بندگان و قلع عداوت از صدور ایشان و مایه هدی
بیامن خلق حسن اهل ضلال را هدایت میکردند و از بادیه ضلالت و طغیان بطریق مستقیم ارشاد مینمودند چنانکه
مرویست که حسان بن ثابت در زمان جاهلیه هجو حضرت رسالت گفته بود و یکی از اصحاب خواست تا زبان او را قطع کند
در راه با امیر المؤمنین علیه السلام ملاقات کرد و کیفیت حال هجو قصه عرض رسانید آنحضرت حسان را از دست او بستد و بخانه
یکی از انصار رفت و انقدار زر گرفت که دهان حسان را از زر سرخ کرد حسان چون این حلم و احسان بدید از
سر اخلاص مسلمان شد و تا زنده بود مداح خاندان بود در کشف الغمه آورده که ابن عایشه روایت کرده که خارجی شامی
گفت روزی بمدینه رسیدم مردی را دیدم جامهای فاخر پوشیده و بر استری قیمتی نشسته آثار بزرگی در ناصیه او ظاهر
و علامات سروری از جبین او باهر از اسم او پرسیدم گفت حسن ابن علیست چون دلم از بغض ایشان ممتلی
بود پیش رفتم و گفتم تو پسر علی ابن ابی طالبی گفت آری زبان برگشادم و از ناگفتنی آنچه صورت بست گفتم و وی

و نیز فرموده که مومن
بخوی نیکو درجه کسی
را می‌یابد که همه
شب نماز کند و همه روز
روزه دارد هم

ابنها را شنید و تبسم مینمود و چون آنچه خواستم گفتم گفت غریبی گفتم آری گفت ما را منزلی است شایسته
نزول مجاوران و لایق سزا مسافران اگر به آنجا گذری کنی بمصالح حوائج تو قیام نماییم و عذر خواهی بتقدیم رسانیم و اگر حاجتی
داری انجاح آن کنیم و از نقد و جنس آنچه خواهی بتو عطا نماییم من چون این خلق حسن از امام حسن مشاهده کردم از روی او
خجل زده و شرمنده شدم و از وی عذر بی ادبی خواستم و بعد از آن چنان شدم که نزد من هیچکس دوستتر ازو نبود و نیز مرویست
که یکی از خوارج امام حسن را دشنام داد آنحضرت فرمود ای مرد اگر مطلب آنچه در حق من گفتی راست است خدای ترا بیامرزد و اگر
دروغ است خدای ترا بیامرزد و آن مرد از آن خلق نیکو منفعل گشت و از آنچه گفته بود پشیمان شده محب تمام با اهل بیت
گردید مؤمن صادق الاعتقاد شد و سلمان فارسی را سفیهی دشنام داد گفت اگر حق گفته ترازوی من روز قیامت سبک
آید من بتر از آنم که تو میگویی و اگر راجح آید آنچه گفته مرا از آن ضرر ندارد مرد سفیه بهمین سخن از افساد گذشت و بمقام خدمت
کاری در آمد و یکی از مشایخ کبار با جاهلی مناظره در گرفته جاهل در اثنای مجادله گفت تو را یک سخن در خدمت بگویی
ده جواب بشنوی شیخ گفت اگر ده دشنام بدهی یکی را جواب نشنوی همه حاضران از کمال لطف او تعجب نمودند و جاهل منفعل
شده و زمین خدمت ببوسید و بمقام معذرت و ملازمت در آمد و بعد از مدح رسول بخلق عظیم تهدید اهل عناد میکند
بعذاب الیم و میفرماید که فستبصر و یبصرون یعنی زود باشد که ببینی ای محمد و ببینند معاندان تو از اهل مکه یعنی در آن
وقت که عذاب نازل شود معلوم کرده بایکم المفتون که کدام از شما در فتنه جنون افتاده است یعنی در حین وقوع
عذاب معلوم کرده و ظاهر گردد که تو بی‌غیب مؤمنین و اینکه تعلق گرفته بایزبوق کافران و در آن وقت مرئی شود که مستحق ایلام
مایم یا شما ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله یعنی پروردگار تو هو اعلم داناتر است بمن ضل بکسی که گم راه شد عن سبیله از راه
او که طریق مستقیم است و فی الحقیقة اینکس دیوانه است و هو اعلم و او داناتر بود بالمهتدین براه یافتگان بکمال عقل
که مومنانند یعنی داناتر بجزای فریقین و این کلام وعده مومنانست و وعید کافران صاحب طبرسی آورده که مهدی بن نزار
الحسینی با جماعتی از ضحاک نقل کرده که چون قریش دیدند مقدم داشتن پیغمبر علی ابن ابی طالب را در اعظام و اکرام او
بجای آوردن زبان بمذمت علی کشودند و گفتند محمد بواسطه محبت علی مفتون شده و در فتنه جنون افتاده حق تعالی این سوره را
فرستاد و سوگند خورد که ای محمد تو دیوانه نیستی بلکه باخلاق حسنه متحلی و مزین یعنی موید با ما و ایشان و قوی که معلوم شود
که مفتون ایشانند یا تو و خدای داناتر است بآنانکه گمراه شده اند از راه راست و یعنی با آنان که در حق محمد و علی

این نوع سخنان گفتندی و خدای داناتر است براه یافتگان یعنی بعلی بن ابی طالب و محمد بن شجاع نیز روایت کنند از محمد بن عبد
الرحمن ابن ابی لیلی از کعب بن عجره و از عبد الله مسعود که ایشان در مجلس منور حضرت رسول صلعم حاضر بودیم که سایلی از پیغمبر
صلعم از حال علی ابن ابی طالب سوال کرد و از فضایل و رتبه او تفتیش نمود و پیغمبر صلعم فرمود که علی ابن ابی طالب اقدم شماست
در اسلام باو سبقت نکرده و ایمان علی از ایمان شما وافرتر است و بیشتر و دانش وی از دانش همه اکثر و از فزونست و حلم او از
حلم شما افزون تر و غضب علی در دین از غضب شما اشد و اقوی است علم او علم منست و علم او منم و جواهر دانش و لآلی یقین من
در گنجینه دل او بامانت نهاده ام و امور من موکل و مفوض باو است و او خلیفه منست در میان اهل من و امین منست در میان
امتان من چون بعض منافقان از حضرت این نوع سخنان شنیدند در حق امیر المومنین گفتند لقد فتن علی رسول الله یعنی
مایل گشت یعنی علی بن ابی طالب محمد را فریفته ساخته است تا اگر هیچ خبر در حق او فرو نگذاشت و امور خود را باو تفویض نمود و او را
در مقام خود نصب نمود حق تع برای تعظیم وی و تسکین خاطر مبارک آنحضرت و تنزیه علی ابن ابی طالب از آنچه منافقان در حق او
توهم کردند این آیه فرستاد و بعد از آن فرمود که فلا تطع المکذبین پس فرمان مبر ای محمد تکذیب کنندگان را یعنی مشرکان
و منافقان که مکذب توحید و منکر نبوت و ولایت اند ودوا لو تدهن اگر نرمی کنی با ایشان و نهی ایشان نکنی از شرک و ضلالت ودّوا دوستی دارند
فیدهنون پس ایشان نیز نرمی کنند و بر دین تو طعنه نزنند یا دوست دارند که مدتی تو موافقت ایشان نمایی در ترک
یعنی مدتی پرستش آلهه ایشان کنی پس ایشان نیز زمانی پرستش خدای تو کنند ولا تطع و فرمان برداری منما کل حلاف
هر سوگند خواره را بدروغ و راست بجهت قلت مبالات او بدان مراد ولید بن مغیره است که بی باک بوده و سوگند خوردی
بسیار بدروغ و راست مهین حقیر در رای و تدبیر یا در خفت عقل و قلت تمیز یا کذاب که بجهت کذب بسیار در نظر
مردمان حقیر و خوار بود هماز بسیار عیب کننده و در عقب مردمان و طعنه زننده بایشان و از حسن نقلست که ولید در عقب
مردمان هر دو کنج دهن خود را می پیچید و طعن و غمز ایشان میکرد مشاء بنمیم بسیار رونده در میان مردمان بسخن چینی
یعنی سخن این را بنزد آن میبرد و سخن آن را بنزد این و بجهت این نزاع و فتنه در میان ایشان می انداخت مناع بسیار
بازدارنده للخیر مر نیکویی را از افراد آن مالست یعنی مال خود را از مردمان باز میداشت و بهیچکس از اهل استحقاق
و غیر آن چیزی نمیداد یعنی در نهایت بخل و امساک بود یا آنکه مردمان را منع میکرد از عطای اموال بفقرا و مستحقان و
نمیگذاشت که غیر ایشان بکسی بدهد یا منع کننده مردمان از ایمان که بهترین همه خیرهاست و گویند ولید مال بسیار داشت

و او را ده پسر بود ایشان را میگفت هر که از شما اسلام آرد منفعت عطای خود را از وی منع کنم و هیچ چیز باو ندهم معتد
از حد در گذرنده در ظلم یعنی ستمکار و جفا ورزنده (؟) اثیم بسیار گناه یا زناکار یا معتدی در فعل و اثیم در اعتقاد یا
معتدی در ظلم کردن بر غیر و اثیم در ستم نمودن بر خود عتل درشت خوی سخت دل و جافی باشد یا شدید الخصومت در امر باطل
یا متوغل در کفر و عناد و از قلیل نقلست که عتل یعنی بسیار خوار از فراخ شکمیست که هر چه یابد از طعام و شراب بخورد و هیچ
[illegible] بعد ذلک پس از این همه عیبها زنیم حرامزاده که پدر او معلوم نباشد و او را بزور بر خود بندد و زنیم قطعه ایست
از جلد ماعز که بعد از قطع بگال خود بگذارند و در زیر حلق او آویخته شود و ولد الزنا را باین اعتبار زنیم گویند که منفصل
از نسب و معلق یعنی اهل خود و مرویست که ولید در میان قریش بزرگ شده بود و او را اصلی نبود و مغیره او را بعد از هجده سال
بر خود بست و پسری خود گرفت و گویند این صفت او هیچکس نمیدانست تا آنکه این آیه نازل شد مرویست که چون رسول صلعم این
آیه را در انجمن خویش بر ولید خواند بهر عیبی که برسید در خود می یافت مگر حرامزادگی با خود گفت من سید قریشم و پدرم
مغیره مردی معروفست و میدانم که محمد دروغ نگوید این چگونه باشد پس غضبناک از مجلس برخاست شمشیر کشیده نزد مادر
آمده تهدید بسیار از او و اقرار کشید که پدر تو در رجولیت بهره نداشت و او را برادرزادگان بود چشم بر میراث او نهاده
بودند مرا اندک آمد غلام فلان را بر خود ترغیب کردم و آنچه میان مردان و زنان شود در میان ما واقع شده و تو از زنا وی
حاصلی که تو حق جیب (؟) خود را نبی منحصر باید و مگو به فرمان مبر آنکس را که متصف است بصفات مذکوره ان کان بجهة
آنکه هست آنکس ذا مال خداوند مال و بنین و خداوند پسران یعنی باید که کثرت مال و بنین او ترا بر اطاعت او ندارد
اذا تتلی علیه آیاتنا چون خوانده شود بر او آیتهای کلام ما قال اساطیر الاولین گوید که اینها افسانهای
پیشینیان است و هیچ اصلی و اعتباری ندارد ملخص معنی آنست که ولید بجهت غرور او بکثرت مال و منال و اولاد تکذیب کرد
آیات ما را و آنرا بکذب نسبت داده سنسمه زود باشد که نشان کنیم او را بداغ علی الخرطوم بر بینی که اشرف
و اظهر اعضاست این کنایتست از نهایت اذلال و اخزای او یعنی بر وجهی خوار و رسوا سازیم در میان عالمیان که
آن بر هیچکس پوشیده و پنهان نباشد چنانکه وقوع داغ بر بینی موجب مذلت و خواریست و آنرا بهیچ وجه نتواند پوشید و نزد
مجاهد معنی آنست که زود چنین کرده در قیامت ولید را بعلامتی زشت نشانه کنیم بجهت آن در میان کفره و فجره ممتاز شود چنانکه
نسبت فرط عداوت و کثرت بغض او به پیغمبر در میان اعدا ممتاز بود و از ابن عباس مرویست که مراد باین داغ

نعم شمشیر بود که در روز بدر بر بینی او آمده و اثر آن باقی مانده و تا زنده بود خجل زده و منفعل بود إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ بدرستی که ما آزمودیم
اهل مکه را بابتلای قحط و زوال نعمت و سبب آن بود که چون در جنگ احد اکثر اهل اسلام را کشتند و حمزه را شهید کردند حضرت رسالت
بغایت دلتنگ شده و تیر دعا در کمان اخلاص نهاده بجانب ایشان انداخت و گفت بار خدایا محکم گردان بر ایشان گرفتن خود را
و مبتلا ساز ایشان را بقحط و غلا مانند قحطی زمان یوسف علیه السلم پس قحط و غلا بمرتبه بر اهل مکه مستولی شد که هم سگها و مردار
و چهارپایان را خوردند پس حق تعالی اینجا میفرماید که ما با ایشان معامله آزماینده کان کردیم تا بر عالمیان ظاهر شود که این قوم
متنبه میشوند باین بلایا نه كَمَا بَلَوْنَا همچنانکه آزمایش کردیم أَصْحَابَ الْجَنَّةِ یاران باغ ضروان را از ابن عباس روایت است
که دو فرسنگی صنعا از ولایت یمن مردی صالحی را باغی بود مشتمل بر درختان خرما و از ضروان خواندندی در موضعی
که گذر رهگذریان بود واقع شده بود و تا خرما بر درخت بودی رهگذریان را از آن منع نکردی و در روز میوه چیدن درویشان را
بخواندندی و بساطی در زیر درخت بیفکندی و هر میوه که از سر دست چیدن بر سیدی یا باد از درخت بیفکندی یا بر طرف
بساط افتادی به درویشان دادی و ده یک از حاصل نیز بدیشان قسمت کردی و چون آن مرد بمرد دو یا سه پسر بود و آن
باغ بمیراث بپسران رسید گفتند که ما اگر چنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت بر ما تنگ شود و در وقت ارتفاع میوه درویشان
بنا بر عادت که داشتند بیامدند ایشان گفتند هنوز وقت بریدن میوه نیست پس در وقت شب اتفاق کردند که پنهان از درویشان
میوه را ببرند و بدین سوگند خوردند چنانکه حق تعالی میفرماید که إِذْ أَقْسَمُوا یاد کن چون سوگند خوردند اهل آن باغ که
به پنهانی از فقرا لَیَصْرِمُنَّهَا هر آینه ببرند آن میوه ها مُصْبِحِینَ در حالتی که در آینده کان باشند در صباح یعنی بامداد
بگاه میوه آنرا بچینند پس باین قصد سوگند خوردند که وَلَا یَسْتَثْنُونَ و استثنا نکردند یعنی نگفتند انشاء الله و تسمیه
مشبه خدا باستثنا جهة آنست که مودی معنی استثناست چه معنی لاخرجن انشاء الله اینست لا اخرجن الا ان
شاء الله و گویند که استثنا نکردند از آن میوه حصه مساکین را همچنانکه پدر ایشان افراج آن میکرد و بر درویشان فَطَافَ
عَلَیْهَا پس فرا گرفت بر آن باغ طَائِفٌ بلائی طوف کننده و گرداگرد آن فرو گیرنده مِنْ رَبِّكَ از نزد پر
وردگار تو وَهُمْ نَائِمُونَ در حالتی که ایشان خفتگان بودند و آن آتشی بود که در آن وقت از آسمان بفرود آمد و آن
باغ بجمیع میوه ها را بسوخت و درختان را خشک گردانید فَأَصْبَحَتْ پس گشت باغ ایشان بآن بلا كَالصَّرِیمِ
مانند آن باغی که میوه آن چیده و بریده کنند یعنی و یا مانند شب سیاه بسبب احراق و اسود داده و یا مانند ریگ

که هیچ نباتی و برگ در آن نباشد و موید اینست که در بعضی روایات آمده که آتش درختان را بر کند و همه را توده خاکستر ساخت الغرض
چون پسران از خواب بر آمدند از این حال غافل بودند فَتَنَادَوْا پس ندا کردند یکدیگر را مُصْبِحِینَ در حالتی که در صبح در آمدگان
بودند یعنی بوقت صبح یکدیگر را بخواندند أَنِ اغْدُوا بانکه بامداد بیرون آیید عَلَى حَرْثِكُمْ بر کشت خود یعنی بر دو
آنچه کشته شده است از اشجار شما إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِینَ اگر هستید میوه برندگان پس باتفاق و اسبها بر داشتند
و از خانه بیرون آمده متفق متوجه گشتند فَانْطَلَقُوا پس روان شدند بجانب باغ وَهُمْ یَتَخَافَتُونَ و حال آنکه ایشان
نرم و آهسته با یکدیگر میگفتند تا درویشان نشنوند أَنْ لَا یَدْخُلَنَّهَا الْیَوْمَ که باید در نیاید در امروز باین باغ عَلَیْكُمْ
مِسْكِینٌ بر شما هیچ درویشی تا بهره نگیرد و حصه ما کم نشود وَغَدَوْا و بامداد بگاه رفتند عَلَى حَرْدٍ بر قصد منع مساکین
و محروم ساختن ایشان قَادِرِینَ در حالتی که توانا بودند باعتقاد خود بر منع درویشان و بریدن و چیدن میوه باغ
و هم بتصرف خود در آوردن یا بهمین قادر بودند بر منع فقرا نه بر قطع ثمار زیرا که آن سوخته شده بود و نابود گشته فَلَمَّا
رَأَوْهَا پس آنهنگام که دیدند باغ را بخلاف آنچه گذاشته بودند یعنی سوخته و سیاه گشته قَالُوا گفتند با یکدیگر إِنَّا لَضَالُّ
ونَ بدرستی که ما گم کرده ایم راه باغ را چه باغ ما دی سر سبز و معمور بود و پر میوه بود و این باغ که می بینیم خالیست از میوه
و مع هذا سوخته و سیاه گشته چون تامل کردند و نشانهای در و دیوار بدانستند که باغ ایشانست ازین سخن اعراض کردند
و گفتند ما راه گم نکرده ایم بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلکه ما بی بهره ماندگانیم از میوه و محصول این باغ و از خیر و نفع آن
بشوم و به سبب نیت منع فقرا و ترک استثنا قَالَ أَوْسَطُهُمْ گفت بهترین ایشان در عقل و صاحب تدبیر و رای یا عادل تر
در گفتار یا فاضلتر در کردار یا بهمین سال تر أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ آیا نگفتم مر شما را در وقتی که قصد فقرا داشتید لَوْلَا تُسَبِّحُونَ
چرا یاد نمیکنید خدا را ببزرگی یعنی بذکر خدای مشغول نمیشوید و یاد نمی آرید بجهت انعام او که فقرا شدید قَالُوا
سُبْحَانَ رَبِّنَا گفتند پاکست پروردگار ما از ظلم یعنی متکلم شدند بانچه ایشان را آن میخواند بعد از مفارقت حظیه
و وقوع بلیت برگذشته نادم شدند و آن ندامت فایده بایشان نداد و گویند مراد بتسبیح استثنا است یعنی چرا انشاء الله
نگوئید و تعبیر از استثنا بتسبیح جهت آنست زیرا که ایشان در تعظیم نهادن میخوردند و اگر نه تعظیم ایشان را باز میداشت از
لحن و منکر و باعث میشد بر آنکه استثنا گوئید و فقرا را محروم نسازند حاصل که بگناه خود معترف شدند و گفتند پاکست
خدای ما از آنکه در ستم داند این بلا ستم کرده بر إِنَّا كُنَّا بدرستی که ما بودیم ظَالِمِینَ ستمکاران بر نفس خود بمنع

نقوا و مساکین فَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ پس روی آوردند بعضی از ایشان عَلٰی بَعْضٍ بر بعضی دیگر یَتَلَاوَمُوْنَ در حالتی که ملامت
میکردند یکدیگر را چه اگر بعضی از ایشان منع فقرا او میکردند و دیگری آنرا صواب میدیدند و یکی ساکت بودی و راضی و دیگری منکر آن
پس زبان بملامت یکدیگر برگشادند این آنرا میگفت تو چنین اندیشیدی و آن عذر می آورد که تو صواب دیدی و یکی دیگر
میگفت که اگر تو ساکت بودی اما بدین راضی بودی الغصه همه برگشته نادم گشته از روی نیاز قَالُوْا یَا وَیْلَنَا گفتند ای
وای بر ما اِنَّا کُنَّا طَاغِیْنَ بدرستی که ما بودیم از حد برندگان در کنه کاری و در گذرندگان از حدود باری عَسٰی از حد
رَبُّنَا شاید پروردگار ما یعنی امید داریم از کرم او اَنْ یُّبْدِلَنَا خَیْرًا مِّنْهَا آنکه بدل دهد ما را باغی بهتر از این باغ
ببرکت توبه و اعتراف بخطیه اِنَّا اِلٰی رَبِّنَا بدرستی که ما بسوی پروردگار خود رَاغِبُوْنَ رغبت کنندگانیم یعنی راجی عفو
او ییم و طالب خیر از وی و راغب در فرمان برداری او و تایب بسوی او از ابن عباس و مجاهد روایت کی حق تعالی بلطف
عمیم خود قبول توبه ایشان نمود و باغی بایشان کرامت فرمود که مشتمل بود بر کثرت ثمار و اشجار متنوعه هر خوشه انگور ان
بار شتری بود و نام آن باغ حیوان بود و سیاطی از ابو خالد یمامی نقل کرده که گفت دیدم خوشه انگور ان باغ را و دیدم
مردی سیاه بر پای ایستاده محققان گفته اند هر که ببلایی مبتلا گردد و مال و منال او در معرض تلف شود و او تامل نماید تا معلوم کند
وی مستحق آن بلا بوده بعد از ان بگناه اعتراف نموده بحضرت عزت بازگشت بهتر و خوشتر از انچه اراده داشته باشد
باو دهند چنانکه بعوض باغ ضروان بعد از ان بر سبیل تهدید میفرماید که کَذٰلِکَ الْعَذَابُ همچنین است یعنی مثل عذاب
اهل مکه و اصحاب ضروان است وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ و هر اینه عذاب آخرت اَکْبَرُ بزرگتر است در کیفیت و کمیت چه
عذاب دنیا زوال پذیر و عذاب عقبا ابد الآبدین باقی ماند لَوْ کَانُوْا یَعْلَمُوْنَ اگر باشند مردمان که بدانند یعنی اگر بدانند
عذاب الله و شدائد و اهوال آنرا و هر آینه از موجبات آن بپرهیزند و هرگز از اوامر الهی غافل نگردند و بهیچ وجه مرتکب
نواهی نشوند و بعد از وعید کفار در وعده ابرار خبر میدهد که اِنَّ لِلْمُتَّقِیْنَ بدرستی که مر پرهیزکاران راست عِنْدَ رَبِّهِمْ
نزدیک پروردگار خود یعنی در آخرت یا در جوار قدس جَنّٰتِ النَّعِیْمِ بوستانهای با نعمت خالی از شائبه
تنغیص که متنعمان در آن بفراغت تمام تنعم نمایند نه مانند بوستانهای دنیا که مشوب است بنقایص مرویست که صنادید
قریش چون شنیدند که مومنان در آخرت بمرتبه رفیع و درجه آراسته باشند و مرفه الحال و فارغ البال در روضات
جنان متنعم و مکرم گفتند این جنت و نعمت که محمد و اصحاب او از ان خبر میدهند خلاف واقع است و اگر بر سبیل فرض

وقوع او داشته باشند مرتبه ما که حظ وافی و بهره کافی از دنیا داریم در انجا نیز بر همین منوال خواهد بود و مسلمانان که در دنیا حظی و نصیبی
نداشته باشند که مساوی ما باشند نه افضل ما پس ایشان را نیز در آخرت بر ما تفضلی نخواهد بود حق تعالی رد قول ایشان کرده بر سبیل انکار
میفرماید که اَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِیْنَ آیا ما سازیم پس کردانیم مسلمانان را در حصول نجات و وصول بدرجات کَالْمُجْرِمِیْنَ مانند
گنه کاران مَا لَکُمْ چیست شما را ای کافران کَیْفَ تَحْکُمُوْنَ چگونه حکم میکنید بر تسویه اهل شرک و اهل توحید در ثواب و فضل
و پنداریدکه امر جزا مفوض بشماست تا هرچه خواهید بکنید و در ان باب حکم کنید اَمْ لَکُمْ کِتٰبٌ آیا مر شماراست کتابی
در مسئله نازل شده از آسمان که فِیْهِ در آن کتاب تَدْرُسُوْنَ میخوانید و میفهمید این را که اِنَّ لَکُمْ بدرستی که مر شماراست
در ان کتاب لَمَا تَخَیَّرُوْنَ آنچیزی که اختیار کنید و برگزینید و تمنای آن نمایید اَمْ لَکُمْ اَیْمَانٌ آیا مر شماراست عهود و سوگندها
موکد بسوگند ما عَلَیْنَا بر ما که خداوندیم بَالِغَةٌ رسنده بنهایت تاکید اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز رستخیز یعنی آیا ثابت است
شما را سوگندان ما تا روز قیامت اِنَّ لَکُمْ بانکه مر شماراست لَمَا تَحْکُمُوْنَ آنچه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت
الرای و در کشاف گفته که حقیقت معنی آنست که آیا ما ضامن شما شده ایم و از برای شما سوگندان خورده ایم بایمان مغلظ متناهیه
از و کید که شما را در روز قیامت حاکم سازیم درین صورت مذکوره سَلْهُمْ بپرس یا محمد مشرکان را اَیُّهُمْ بِذٰلِکَ کدام از شما یا ایشان
حکم زَعِیْمٌ متکفل و ضامن است که در آخرت زعیم این حکم بردن آید یعنی قیام نماید بآن و با احتجاج صحت آن مانند شخصی که
سخن گوید از جانب جماعتی و تکفل امر ایشان اَمْ لَهُمْ یا مر ایشان راست شُرَکَاءُ مردمانی که انباز ایشان باشند درین
قول یعنی موافق ایشان درین مدعی فَلْیَاْتُوْا پس باید که بیارند بِشُرَکَائِهِمْ انبازان خود را تا ایشان موافقت نمایند یا تصدیق
ایشان نمایند اِنْ کَانُوْا صٰدِقِیْنَ اگر راستگویانند در انکه جنات نعیم میان ایشان خواهد بود و مراد نفی جمیع انچه است
که بآن تمسک توانند جست درین دعوی از دلیل عقلی و نقلی تا بر ایشان ظاهر شود که این دعوی محض تقلید است که از توهم و تخیل
نفسانی و تسویل شیطانی ناشی گشته یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ سَاقٍ متعلقست به فلیاتوا یعنی باید که بیارند شرکاء خود را و
حاضر سازند در روزی که برداشته شود جامه از ساق پایها و کنید روز برا که ظاهر کردانیده شود در آن ساق پای و این کنایت
از کشف حقایق امور و خفایای صدور یعنی روزی که کشف کرده شود در او اصل همه کارها و نمایان کرده حقیقت آن بحیثیتی
بر اسرار یکدیگر واقف شوند و احوال یکدیگر را بدانند و در کشاف آورده که کشف ساق مثلست از برای بیان شدت امر و صعوبت
آن روز و اصل آن در ترس و هرب مستعملست چنانکه میگویند شمرت المخدرات عن سوقهن فی الهرب یعنی زنان مخدره

ستوره دامن خود را از ساق بر گشتند و بر میان زنند برای گریختن از دشمن پس معنی بر ینوجه است که روزی که سخت و دشوار
گردد کارها و صعوبت و هول و فظاعت آن بمرتبه باشد که فوق آن متصور نباشد و این آنوقت است که ایام دنیا منقرض گردد و دوزخ
بسته شود و قیامت حادث گردد و ثواب و عقاب بمعاینه ببینند از ابن عباس نقل کرده که رسول صلعم فرمود چون روز قیامت شود
خلایق را در عرصات حاضر سازند حق تعالی میان ظالمان و مظلومان حکم کند تا بمرتبه که کسی شیر با آب آمیخته باشد پس او را
تکلیف کند که شیر از آب جدا کن و این تکلیف بروجه عقوبت است پس منادی ندا کند که جمله خلایق بشنوند و گویند هر امتی در عقب
معبود و مقتدای خود بروند پس عبده اصنام تابع اصنام شوند و بدوزخ روند و یهود را گویند که شما کرا پرستیده اید گویند عزیر
را که پسر خداست ندا آید دروغ میگویید خدا از فرزند مبراست از ترسایان پرسند که شما کرا پرستیده اید گویند عیسی که پسر
خداست و همین جواب بشنوند بعد از آن حق تعالی دو فرشته را امر کند که یکی بر شکل عزیر و دیگری بر هیئت عیسی متمثل شوند و ایشان
گویند اینها اند خدایان ما خدای تعالی امر فرماید تا این هر دو فرشته جمیع یهودان و ترسایان را بدوزخ برند و جاهلان سپارند
و ذلک قوله تعالی لو کان هؤلاء آلهة ما وردوها پس باقی باشند آنانی که خدای را پرستیده اند از مؤمنان و منافقان خدای تعالی
خطاب کند بایشان که شما کرا پرستیده اید گویند خدای بحق را امر فرماید تا حجاب بردارند و نوری از انوار عظمت او پیدا
شود و نزد آنحال مردمان را بسجود خوانند مؤمنان بسجده روند و منافقان و مرائیان پشت ایشان چون چوب خشک شود
و هر چند خواهند که از برای سجده دو تا شوند نتوانند و الیه قوله تعالی یوم یکشف عن ساق ویدعون الی السجود و خوانده
شوند مردمان بسجده کردن مر خدای را و گویند داعی ایشان بسجده نیز و صعوبت او آن روز باشد یعنی مردمان چون آنحال ببینند
بسجده افتند و گویند ملایکه کفره و فجره را که تارک سجود بوده باشند در دنیا از روی عنف بروجه حسرت و ندامت بسجده خوانند
صاحب لباب از ابو موسی اشعری نقل کرده که پیغمبر صلعم فرمود حق تعالی از نور خود را از ساق عرش بنماید چو مؤمنان بسجده
افتند و پشتهای منافقان یکلخت شود بروجهی که گوییا میخهای آهنین در آن کوفته اند فلا یستطیعون پس نتوانند
که سجده کنند خاشعة ابصارهم در حالتی که فرو افتاده بود چشمهای ایشان را یعنی بجهة شدت هول و ترس
نتوانند که چشم بگشایند و سر بالا کنند ترهقهم برسد و فرو گیرد ایشان را ذلة خواری و نگونساری بجهة ندامت و حسرت
پس بیان علت ذلت میکند که وقد کانوا و بدرستی که بودند در دنیا یدعون که خوانده میشوند یعنی مأمور میگشتند
الی السجود بسجده کردن خدای را و هم سالمون در حالتی که تندرست بودند و قادر بر آن یعنی با وجود صحت بدن

ترک آن مینمودند لاجرم در این روز جز حسرت و ندامت و مذلت بهره نداشته باشند از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده در بیان این آیت
فرمود که مردمان در مانده شوند در آنروز و رعب و هیبت عظیم بر ایشان طاری شود و دیدهای ایشان واز جانند و دلهای ایشان بگلوی
ایشان رسد و این بجهت آن باشد که ایشان در دنیا استطاعت آن داشتند که باوامر الهی قیام نمایند و از نواهی او محترز شوند
ایشان مرتکب آن نشدند و حدود الهی را رایگان لم یکن نکاشتند و چون مشرکان مکه تکذیب این اخبار مینمودند و خاطر عاطر
سید عالم صلعم از آن مقوله آزرده و غمناک میشد حق تعالی بجهة تسلیه آنحضرت و تهدید اهل مکه تکذیب فرمود که ای محمد فذرنی
بگذار مرا و من یکذب و از آنکه تکذیب میکند بهذا الحدیث باین سخن که قرآنست یعنی مرا با او واگذار و خاطر جمع دار
که ایشانرا بجزای خود خواهم رسانید سنستدرجهم زود باشد که بگیریم ایشانرا درجه درجه و مرتبه مرتبه بمهلت دادن در معصیت
و ادامه صحت و ازدیاد نعمت من حیث لا یعلمون از جایگاهی که ایشان ندانند که این استدراج است یعنی هرگاه خطایی کنند
و عطایی دهیم ایشانرا بتفضل دانسته خود را بر مؤمنان تفضل دهند و پندارند که اعطای نعمت بر ایشان بجهة مزیت مرتبه
ایشانست بر مؤمنان و بجهة آن در طغیان بنهایت رسند پس بیکبار ایشانرا بورطه عذاب و چنگال عقاب گرفتار سازیم
از ابو عبد الله علیه السلام روایت است که هرگاه بنده گناهی کند و نعمتی جدید باو رسد و او در عقب آن استغفار نکند پس آن استدراج
خواهد بود و املی لهم و مهلت دهیم و دراز کنیم آجال ایشانرا در دنیا یعنی با وجود صحت و نعمت عمر ایشانرا دراز کنیم و تعجیل
در عقوبت ایشان نکنیم تا مغرور شوند و در طغیان و عصیان بنهایت رسند ان کیدی بدرستی که عقوبت من متین
محکمست هیچ چیز دفع آن از ایشان نتواند کرد و گرفتن من سخت است که هیچکس را طاقت آن نباشد پس از روی توبیخ
میفرماید که ام تسئلهم آیا طلب میکنی ایشانرا یعنی از ایشان میطلبی اجرا مزدی بر دعوت و ارشاد و هدایت
فهم من مغرم پس ایشان از مغرم غرامت و تاوان زدگی آن اجر مثقلون گران بار شده کانند و بدان سبب ای از
تو بگریزانند و قبول ایمان نمیکنند یعنی از ایشان مزد نخواهی پس چرا در طلب هدایت و ارشاد تقصیر میکنند ام عندهم
الغیب یا نزد ایشانست لوح محفوظ که مغیبات در آنست فهم یکتبون پس ایشان مینویسند از آنجا آنچه بدان حکم
میکنند از تسویه مؤمن و کافر و عدم احتیاج بر هدایت تو و چون هیچکدام ازین نیست و عدم اطاعت ایشان محض تقلید است
و عناد و عصبیت جاهلیه فاصبر پس شکیبایی باش لحکم ربک مر حکم او را و بگذار کار خود را با امهال کافران و تأخیر نصرت و تبلیغ
وحی و تحمل آزار ایشان و لا تکن و مباش در استعجال عذاب و دلتنگی و شتابندگی بیرون رفتن از میان

قوم خود کصاحب الحوت مانند خداوند ماهی یعنی یونس که صبر نکرد بر ایذای قوم و شتاب زدگی کرده از میان ایشان بیرون
رفت و بدان سبب در میان شکم ماهی محبوس گشت و اداء شکر نعمت نبوت بر یونس ثقیل بود و او تاب آن نیاورده قذف
آن کرد بلکه مراد عدم طاقت بود بر صبر و شکیبایی بر محنتی که قضای او را بآن مبتلا ساخت و آن طاقت نیاورده از حق تعالی
طلب خلاصی کرد از ایشان پس حق تعالی حبیب خود را میفرماید که ما چون رتبه ترا از رتبه یونس بمراتب بلند گردانیده ایم پس
باید که صبر تو بر قدر رتبه تو باشد نه مانند صبر یونس اذ نادی یاد کن چون بخواند پروردگار خود را در شکم ماهی بکلمه
طیبه لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین وهو مکظوم و حال آنکه او پر آمده بود از خشم و اندوه
لولا ان تدارکه اگر نبودی که دریافت او را نعمة من ربه رحمتی از پروردگار وی باجابت دعاء و تخلیص او
از شکم ماهی لنبذ هر آینه افکنده شدی بالعراء بصحراء خالی از آب و گیاه و در آنجا هلاک گشتی وهو مذموم
در حالتی که او ملامت کرده شده بودی و دور از رحمت و کرامت اما رحمت الهی و عنایت پادشاهی شامل حال او شده او را
بساحل سلامت آورده و در زیر درخت کدو پرورش داد تا قوت گرفت و بحال اول رسید فاجتبیه ربه پس برگزید
پروردگار او بنبوت و القای وحی بوی فجعله پس گردانید او را من الصالحین از شایستگان و فرمان برداران
یعنی اسم او را در سلک پیغمبران صالح نوشت بسبب ترک مذنب او را از این سعادت محروم نساخت گویند این وقتی
آمد که حضرت رسالت صلعم میخواست که بر ثقیف دعای بد کند حق تعالی فرمود که صبر کن و آن دعا را در توقف دار که ما بصبر بجمع
شود و بمانند آن مقاصد دینوی و اخروی حاصل کرده آورده اند که تا نظران قریش از قبیله بنی اسد جمعی بودند که بجد
و چشم به شهرتی داشتند اختیار کردند بعواهد بسیار مستظهر ساختند تا بر تو جمال سید عالم را از آسیب چشم به آفتی
برسد و از ساحت عالم محو شود و بر چشمی آنجماعت بحیثیتی بود که اگر یکی از ایشان اراده گوشت کردی کنیز خود را گفتی
که زنبیل بردار و همراه من بیا او بیامدی و هر کجا شتری یا گاوی یا گوسفندی فربهی دیدی گفتی ما احسنها و ما ارتبها
چه نیکو حیوانیست و چه فربه مانند این را ندیده ام در حال بیفتادی و صاحبش بیامدی و او را بکشتی و ویرا نصیبی دادی و برگشت
که اگر ایشان فلان اراده هلاک کسی داشتندی سه روز چیزی نخوردندی و بعد از ان نظر بران انداختندی فی الحال بمردی و در
میان ایشان مردی بود که چشم بر هر که افکندی از پای در آمدی یا بمردی یا مقتول گشتی و این مرد را از خیمه بیرون نگذاشتندی
و هر گاه در خیمه دیگر شدی دامن خیمه برداشتندی تا او نظاره کردی القصه ایشان بیامدند و برابر رسول صلعم بایستادند

و آنحضرت تلاوت قرآن میفرمود و در وی نگاه تیز میکردند و میگفتند ما مانند این مرد ندیدیم در فصاحت عبارت
و حسن صورت و سیرت حق تعالی حافظ حبیب خود شده او را از چشم زخم ایشان نگاه داشت و این آیه فرو فرستاد که وان
یکاد الذین کفروا و بدرستی که نزدیک شده اند آنانکه کافر شده اند لیزلقونک که بلغزانند و بیفکنند ترا و هلاک کنند بابصارهم
بچشمهای خود لما سمعوا الذکر آنهنگام که بشنیدند قرآنرا که میخواندی و یقولون و میگفتند از غایت حیرت و
تعجب در کار تو انه لمجنون بدرستی که این مرد دیوانه است که خرق عادات از وی صادر میشود یا جنی او را گرفته یعنی با او
جنیست که تعلیم او میدهد وما هو و حال آنکه نیست قرآن الا ذکر للعالمین مگر پندی و موعظه مر عالمیان را تا یابند
آنکه شرف عالمیان باشد که احکام الهی برای ایشان و در بعضی روایت آمده که پیغمبر صلعم در مسجد نشسته بود و قرآن میخواند و این
جماعت بر در مسجد ایستاده انتظار میکشیدند تا آنحضرت از مسجد بیرون آید او را بچشم آفتی رسانند جبرئیل این آیت آورد
و گفت یا رسول الله این آیه تلاوت فرمای تا از چشم زخم ایشان ایمن باشی حضرت این آیت را بخواند و از مسجد بیرون
آمد چون چشم ایشان بر آنحضرت افتاد کور شدند و بروی در آمدند و وی بسلامت از نزد ایشان بگذشت و از حسن
بصری نقلست که دوای چشم نیست مگر خواندن این آیه و در خبر است که رسول صلعم فرمود که چشم شتر را در دیگ می آرد
و مرد را در قبر اسمای بنت عمیس روایت کند که رسول صلعم را گفتم یا رسول الله فرزندان جعفر را چشم زخم میرسد افسونی برای ایشان
بکنم فرمود آری اگر چیزی سبقت بر قدر کردی و بر آن غالب شدی چشم زخم بودی و نیز فرموده که افسون نیست مگر از
چشم زخم و حیوان نیش دار و در خبر است که رسول صلعم روزی در گورستان بقیع بگذشت نظر فرمود و بجد اشارت کرد که اکثر اهل
این قبور بسبب چشم زخم اینجا خسپیده اند و در خبر است که از خصایص بعضی نفوس چشم زدن است حکمی و جمیع مفسرین
بر آن اند و میان عالمیان معروف و مجرب و علم الهدی قدس سره تجویز این کرده و بعضی که تجویز این نمیکنند تفسیر آیه
بر این وجه میکنند که نزدیک است کافران که از روی فرط عداوت شده بغض نسبت بتو در تو نگاه میکنند بلغزانند قدم ترا
و از آن نظر ترا بر زمین زنند و هلاک کنند و وقتی که تلاوت میکنی یعنی سماع آن باعث شده حسد و بغض ایشان میشود و نگاه
نظر مردمان تحقیر تو میکنند و میگویند که او دیوانه است و اگر نه میدانند که او اعقل ایشان است مراد آنست که اگر ممکن بودی آنها را که
بآن نظر ترا از پای در آوردندی البته چنین میکردند چنانکه کسی گوید که اگر ممکن بودی فلان مرا بنظر خود از بن گاه بکشتی مرا اکل
کردی و از پای در آوردی و البته چنان میکردی سورة الحاقة ابی بن کعب از حضرت رسالت روایت کرده که هر که

سوره الحاقه تلاوت آن بر جمع روز قیامت حساب او را آسان گرداند ودر روایت آمده که هر که یازده آیت ازین سوره بخواند
خدای تعالی او را از فتنه دجال نگهدارد و اگر تمام بخواند این سوره را نوری کرده از سر تا قدم او و اگر ... جابر بن جعفی از ابو جعفر علیه السلام
روایت کند که سوره الحاقه را بسیار قرائت کنید که خواندن آن در فرایض و نوافل موجب تمامیت ایمانست بخدا و رسول و قاری
آن هرگز ایمان او مسلوب نشود تا آنکه بخدا ملاقات کند یعنی در جنات رضوان مرتبه بلند تر برسد بدانکه چون خدای تعالی در آخر سوره
القلم ذکر حدیث قیامت کرده و بیان وعید کفار افتتاح این سوره نیز بذکر قیامت و احوال اهل دوزخ کرده فرموده که
بسم الله الرحمن الرحیم الحاقة ساعتی که حقست وقوع آن یا جائی که سزاوارست رسیدن
بآن یا ثابت کرده در وی حقایق اشیا ما الحاقة چیست آن استفهام برای تفهیم است تعظیم شان و هول آن وما
ادریک وچه چیز دانا گرداند ترا که ما الحاقة چه چیزست ساعتی که حقست وقوع آن یا واقع شود مکافات اعمال در آن
یعنی کنه او را نمیدانی چه آن اعظم از آنست که عقل و درک احدی بدان رسد مراد روز قیامت است و حاقه یکی از اسامی آنست
و بعد از ذکر تفخیم آن بیان حال مکذبان آن میکند که كذبت ثمود وعاد تکذیب کردند قبیله عاد و ثمود بالقارعة بساعتی
کوبنده یعنی روز قیامت که شکننده است مردمان را بافزاع و اهوال و آسمان را بانشقاق و انفطار و زمین و جبال را بدک و نسف — کوبنده
و نجوم را بطمس و انکدار فاما ثمود پس اما ثمود که قوم صالح پیغمبر بودند فاهلکوا پس هلاک گردانیده شدند بالطا
غیة بسبب طغیان و عدوان و تکذیب پیغمبر آن و یا بجانبه از حد در گذشته که کسی مثل آن نشنیده بود یعنی صیحه جبرئیل
یا رجفه پس تکذیب ایشان بقارعه واما عاد واما قبیله عاد که گروه هود بودند فاهلکوا پس هلاک کرده شدند
بریح صرصر بادی سخت سرد که بجهت قطر شده بود و عضا محرق ... یا باد شدید الصوت عاتیة
از حد درگذشته سر باز زننده از فرمان خازنان که قدرت ضبط آن نداشتند قبیصه بن ذوئب و شهر بن حوشب
از ابن عباس روایت کرده اند که پیغمبر فرمود که ذره از باد و قطره از آب فرستاده نمیشود بدنیا مگر بوزن و مقدار
معلوم الا بر قوم نوح و هود که آب و باد طغیان کردند و خزنه را تمکین ننمودند و بعد از آن این هر دو آیت تلاوت فرمود که
انا لما طغی الماء حملناکم فی الجاریة واما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیة سخرها علیهم مسخر گردانید باد را بر قوم عاد
بقدرت کامله خود سبع لیال هفت شب وثمانية ايام و هشت روز از وقت صبح چهارشنبه تا وقت غروب
چهارشنبه دیگر حسوما شبهای و روزهای متوالی یا شوم بر عادیان که یکی را زنده نگذاشت و این ایام مذکور را

ایام عجوز خوانند زیرا که عجوزی از عاد در سردابی متواری شده بود روز هشتم باد او را متمزع ساخت
و هلاک گردانید فتری القوم پس تو میدیدی قوم عاد را که حاضر بودی فیها در آن ایام یا در آن اماکن صرعی در حالتی
که افتاده بودند مرده و هلاک گشته کانهم گوییا ایشان از عظم اجسام اعجاز نخل تنهای درختهای خرما خاویة
میان تهی و پوسیده که باد بر او خورده و بیفتد و در روایت آمده که طول قامت ایشان دوازده گز بوده بجهت این حق تعالی ایشان را
بنخل تشبیه فرموده فهل تری لهم پس آیا هیچ می بینی ایشان را من باقیة هیچ نفس باقی مانده یا هیچ بقیه استفهام بر سبیل
انکار است یعنی همه مستاصل شدند و یکی از ایشان باقی نماند وجاء فرعون و آمد فرعون ومن قبله و آمدند آنها که پیش
از او بودند والمؤتفکات و اهل دیههای مؤتفکه و منقلبه بر اهل خود که قرای اهل لوط بود بالخاطئة بخطا و گناه کاسی یعنی
عمم — شرک آوردند که اعظم خطایاست فعصوا پس عاصی شدند هر قومی رسول ربهم بفرستاده پروردگار خود فاخذهم
پس بگرفت خدای ایشان را اخذة رابية گرفتنی که افزون بود در شدت بر گرفتن امم دیگر یعنی عذاب ایشان سخت تر
از عذاب امم دیگر بود بجهت زیادتی قبح اعمال ایشان انا لما طغی الماء بدرستی که ما آنگاه که طغیان کرد آب و از حد
معتاد درگذشت یا تجاوز کرد از بالای کوه ها چهل گز تجاوز کرده یا از فرمان خزنه سر باز زده و در وقت طوفان حملناکم
برداشتیم شما را یعنی از پدران شما که در اصلاب ایشان بودید اختیار حملنا هم بر حملناکم بجهت عرض امتنانست چه نجات آباء
ولادت اولاد است حاصل که برداشتیم ایشان را فی الجارية در کشتی روانه بر آب یعنی سفینه نوح لنجعلها تا بگردانیم
آن فعل را که نجات مؤمنانست و اغراق کافران لکم تذكرة برای شما پندی و عبرتی و یادبودی در دلالت قدرت و حکمت
صانع و کمال رحمت او وتعيها و نگاه دارد این پند را اذن واعية گوشی نگاه دارنده که نفع گیرد با آنچه شنود یعنی گوشی
که از شان آن باشد نگاهداشتن آنچه بگوید و اجبست حفظ آن بتذکر و تفکر در آن و عمل بموجب آن خلاصه معنی آنست که حق تعالی
میفرماید که حالاتی که بر قوم نوح اجرا کردیم از رستگاری و گرفتاری برای آنست که خلق را تنبیه شود بر آنکه ما قادر بر تمام
و دلیل بر رحمت و رافت و قهر و غضب ماست و گوشی که از شان او باشد که حفظ وقایع و حوادث و حالات کند آنرا یاد گیرد
و فراموش نکند و تفکر در آن نماید و بعمل خیر اقدام کند و از مناهی و قبایح باز آید ابو الحسن علی الواحدی که یکی از اهل سنت است
و از مشاهیر ایشان در تفسیر ابن ثعلبی خود که مسمی است باسباب النزول آورده که این آیه در شان علی ابن ابی طالب
نزول یافته و روایت کرده باسناد خود از امیر المؤمنین که فرمود روزی سید انبیا مرا در بر خود کشیده و مرا بسینه خود منضم

وفرمود ای علی خدای مرا امر کرده که ترا نزدیک خود خوانم واز خود دور نگردانم و ترا تعلیم کنم و هرچه بر تو خوانم تو آنرا بشنوی
و یاد گیری و فراموش نکنی و نیز روایت از طریق ذکر و ثعلبی که یکی از اکابر سنیانست در تفسیر خود آورده که بریده [illegible] از
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که بعد از آنکه حق تعالی پیغمبر خود را امر کرده بود که تعلیم دهد امیر المؤمنین را و انرا یاد گیرد و فراموش
نکند حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیا آورده و از دین حبیش که این آیت در شان علی ابن ابی طالب نزول یافت و ثعلبی
نیز در تفسیر خود روایت کرده از عبدالله ابن الحسین که او گفت که چون این آیت فرود آمد حضرت رسالت پناه فرمود اللهم اجعلها
اذن علی ابن ابی طالب فاسمع شیئا بعدها ان حفظ یعنی بار خدایا این گوش شنوا ار گوش علی گردان پس هیچ چیز نمی
شنود مگر که حفظ آن میکرد و صاحب کشاف نیز همین را در کشاف ذکر کرده و طبری نیز از مکحول این روایت را ذکر کرده
و مضمون همه روایات آنست که چون این آیت نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله دعا کرد و در خواست نمود که خدا اعطا گوش ادم
علی ابن ابی طالب را واعی سازد چنانچه هرچه بشنود از یاد گیرد و هرگز فراموش نکند پس دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق امیر المؤمنین مستجاب شد
و هرچه از پیغمبر فرا میگرفت هرگز فراموش نمیکرد و نسیان در ذات مطهر او مدخلی نداشت و این فضیلت که در امیر المؤمنین
موجود است در غیر او از اصحاب مفقود و بعد از ذکر تهویل قیامت و مکذبان آن باز رشته کلام را بشرح احوال
قیامت کشیده میفرماید که فاذا نفخ فی الصور پس چون دمیده شود در صور نفخة واحدة یک دمیدن مراد نفخه
صعقه است که نفخه اولیست و نزد مقاتل و کلبی نفخه ثانیه است حاصل که چون اسرافیل نفخ صور کند و حملت الارض
والجبال و برداشته شود زمین و کوهها از اماکن خود بمحض قدرت کامله یا بتوسط زلزلها یا بادهای سخت فدکتا
پس درهم شکسته شود زمین و کوه دکة واحدة یک شکستنی یعنی همه زمین و کوهها یکبار درهم شکسته شود و خورد
و مرد کرده تا مانند گرد در هوا ناپدید شود و گویند معنی آنست که منبسط شود زمین و کوه منبسط واحده و تمام آن هموار شود
که هیچ نشیب و فراز دران نباشد مانند ادیم ممدود و چه دکه بسبب تسویه اسناد ناقه که سنام آن مرتفع نباشد بلکه مساوی ظهر او
باشد او را دکا گویند فیومئذ پس در آنروز وقعت الواقعة واقع شود ساعت واقع شونده یعنی حادث گردد قیامت
وانشقت السماء و بشکافد آسمان از طرف مجره فهی یومئذ پس آسمان در آن روز واهیة سست و ضعیف بود
چون پشم رنگین زده شده پس در قوت و استواری آن والملک علی ارجائها و فرشتگان بر کنارهای آسمان
باشند یعنی چون آسمان که اماکن ملائکه است شکافته شود ایشان بر اطراف و نواحی ان مجتمع شوند بیضاوی گفته که میتواند بود

[illegible]

لا بلاغ

که ابکلام تمثیلی باشد برای خرابی آسمان بجز ابی بنیان و اجتماع اهل آن بر اطراف و حوالی آن در کریز ظاهر خود باشند
و میشاید که هلاک ملایکه در عقب آن باشد و گویند معنی آنست که ملایکه نزد انشقاق آسمان آیند تا چون امر الهی در سید در باره
مؤمن و کافر بلا تاخیر بان قیام نمایند و یحمل عرش ربک و بردارند عرش پروردگار ترا فوقهم بر بالای ملایکه که
بر اطراف آسمان باشند یومئذ ثمانیة در انروز هشت فرشته مرویست که حاملان عرش امروز چهارند و چون
قیامت شود حق تعالی چهار فرشته دیگر مدد ایشان فرستد و عظمت و جسامت ایشان بر وجهیست که پایهای ایشان در زیر
طبقه هفتمین است و عرش بر زبر سرهای ایشان و ایشان سر در پیش افکنده تسبیح و تهلیل الهی مشغولند و در خبر است که
بعضی از ایشان بر صورت انسانست و برخی بصورت اسد و جماعتی بر هیئة ثور و گروهی بشکل نسر و هر یک از خوفش روزی
حیوانی میطلبند که متمثل بصورت آنست و از علی ابن الحسین بن زین العابدین ع مرویست که چون حق تعالی قبل از خلق عرش
هیچ چیز نیافریده مگر نور و قلم و هوا را پس ایجاد عرش فرمود از انوار مختلفه از نوری که سبزی همه چیزها از وست و نوری
سرخ که سرخی همه چیزها از وست و نوری زردی که همه چیزها از وست و نوری سفید که سفیدی و روشنایی روزها از وست و عرش را
هفتاد هزار هزار طبقه بیافرید هر طبقه مملو از فرشتگان که به تسبیح و تهلیل او میگویند باوازهای مختلف که اگر آوازهای ایشان
بگوش کسی رسید کوهها پاره پاره شدی و دریاها بزمین فرو رفتی و ضحاک گفته مراد بثمانیة هشت صف اند از ملایکه که عدد ایشان
کس نداند مگر خدای و در معالم آورده که در روز قیامت حملة عرش هشت باشند همه بر صورت بز کوهی از سمهای ایشان
تا زانوها بمسافت آن مقدار بود که از آسمان تا زمین و بروایت دیگر مقدار مسافت هفتاد ساله یومئذ تعرضون
در آنروز عرض کرده شوید بر خدای جهت برای محاسبه و مسایله و این عرض اگرچه بعد از نفخه ثانیه باشد لیکن چون اسم زمان
که وسعت آن دارد که در آن واقع شود نفختین و صعقه و نشور و حساب و دخال اهل جنت بجنت و اهل نار بنار پس صحیح
باشد که ظرف همه بود و از ابن مسعود نقل است که در روز عرصات باشد و دو عرصه اعتذار و توبیخ و احتجاج باشد و در عرصه
ثالثه نیز کتب باشد که نامها از دست راست لا تخفی پنهان نمانده بر خدای منکم از کردار گفتار شما خافیة
سریره و پوشیده یعنی خدای بر همه خفیات شما مطلع است و غرض حساب نه برای اطلاع است بر آن بلکه برای اظهار
عدالت بر بندگان و افشای احوال بر ایشان و بعد از عرض اجمال بیان تفصیل آن میکند فاما من اوتی پس اما
آنکس که داده شود کتابه نوشته عمل او بیمینه بدست راست او فیقول پس گوید از روی سرور و خوشحالی

مر اهل قیامت را هاؤم بگیرید نامه مرا بیایید اقرءوا کتابیه بخوانید کتاب که دارم را و در وجیز علی نسب که مراد از اظهار آن
شرم داشته باشم و چون ظن غالب قایم مقام علم است و یقین ازین جهة بجای یقین ظن ایراد فرموده بقول که انی ظننت
بدرستی که من بیقین دانستم در دنیا انی ملاق حسابیه که من ملاقات کننده ام و بیننده حسابیه حساب خود را یعنی دانستم
که مرا حساب خواهند کرد و برای آن مستعد و مهیا شدم بارتکاب مامورات و اجتناب از منهیات فهو پس آن کس فی
عیشة راضیة در زندگانی باشد پسندیده فی جنة عالیة در بهشتی که بلند است مکان آن زیرا که آن در آسمان
باعلی تنع است درجات و ابنیه و اشجار قطوفها دانیة میوه هایی که آن چیده شود نزدیک است بقایم و قاعد و مضطجع و منازل آن
برای بن عازب از پیغمبر صلعم روایت کرده که مرد مومن در حالتی که خسپیده باشد میوه بهشت را چیند و تناول کند عطا بن یسار از مسلمانان
روایت کرده که رسول صلعم فرمود که هیچکس در نیاید از شما که بهشت رود مگر بجوازی که مضمون آن اینچنین باشد بسم الله الرحمن الرحیم این
کتابیست از خدای بفلان بن فلان در آرید او را بهشت بلند مرتبه که میوه های آن نزدیک بهم گشته و افتاده و خسپیده
تواند آنرا بچیند پس رضوان اهل بهشت او را گوید کلوا بخورید از میوه ها واشربوا و بیاشامید از شربتها هنیئا خوردنی
و آشامیدنی گوارنده که اصلا اذیه و احتیاج نیفتد باخراج فضلات آن از غایط و بول و غیر آن و در روایت آمده که چون مومن
طعام و شراب بهشت تناول کند در بدن او عرقی کرده خوشبوتر از مشک و لطیف تر از عنبر از بدن او بیرون آید و رود حاصل
که ملائکه ایشانرا گویند که بطیب نفس ازین طعام و شراب بخورید و بیاشامید بما اسلفتم بسبب آنچه از پیش فرستادید از اعمال صالح
فی الایام الخالیة در روزهای گذشته یعنی در دنیا و از مجاهد نقل است که مراد بایام الخالیه روزه است که شکمها خالی بود در آن
طعام و شراب یعنی بخورید و بیاشامید بدل آنچه در دنیا امساک کرده بودید از اکل و شرب قربة الی الله در روایت که پیغمبر صلعم فرمود که
حق تعالی بر خوان خطاب کند در بهشت که ای دوستان من در دنیا بسیار شما را دیدم که لبهای شما از تشنگی بهم چسبیده بود و چشمها بگو
فرورفته و شکمهای شما باریک و لاغر شده از غایت گرسنگی و رفه الحال در نعیم بهشت بنشینید و بخورید و بیاشامید بعوض آن
گرسنگی و تشنگی که در دنیا کشیدید و اما من اوتی کتابه بشماله و اما آنکه داده شود نوشته کردار او بدست چپ او و او
چون عملهای خود را ببیند و بقبح اعمال خود واقف شود فیقول پس گوید از روی ندامت یا لیتنی لم اوت کاشکی داده
نشدمی یعنی بمن ندادی کتابیه نامه عمل مرا و ندیدمی تا بر بلای این فضیحت و رسوایی نکشیدمی و لم ادر و کاشکی
ندانستمی امروز ما حسابیه که چیست حساب من چه غیر از شدت و صعوبت و عقوبت حاصلی دیگر ندارد و ثمره دیگر

بران مترتب نشود یا لیتها ای کاشکی موتی که در دنیا یافته بودم کانت القاضیة بودی حکم کننده بفنای ابدی یا قطع کننده
ازمن تا هرگز زنده نشدمی و این حالت ندیدمی یا کاشکی بودی این حالت موت حکم کننده بفنای من چه بشناعت و مرارت این حالت
مرارت بمراتب زیاده از مرارت موت شده آن پس بسبیل تحسر گوید ما اغنی عنی سودی نداشت یعنی دفع نکرد از من عذاب را
مالیه مال من آنچه مرا بود در دنیا از اموال کثیره و تبع و خدم و حشم و انواع عذاب نشد هلک عنی نابود و گم گشت از من یا معدوم
سلطانیه تسلط و فرمان گذاری من و فقیر و ذلیل و بیمقدار گشتم تا معلوم گشت از من حجتی که بزعم خود در دنیا چنگ زده
بودم و بر آن اعتماد نموده بعد از آن خطاب بزبانیه رسد که خذوه بگیرید او را فغلوه پس غل کنید او را بر گردن او
بندید و در حدیث است که چون حق تعالی گوید که بگیرید او را و در هم بندید صد هزار از زبانیه بیایند و او را بگیرند و در او نزنند وی در دست ایشان
پاره پاره شود پس حق تعالی او را یکبار دیگر زنده کند و ایشان را گوید که بر وفق آنرا بگیرید و غل کنید ثم الجحیم صلوه پس آنگاه
در آتش در آرید او را ثم فی سلسلة پس آنگاه در زنجیری از آتش ذرعها سبعون ذراعا گز آن هفتاد
گز است فاسلکوه پس در آرید او را در آن یعنی او را محکم بر جسد ایشان او بپیچید تا هیچ حرکت نتواند کرد نوف بکالی از
پیغمبر صلعم روایت کرده که مراد بذرع ذراع فرشتگانست هر ذراعی هفتاد باعست و هر باعی مسافتی که میان کله و کوفه است
و از کعب الاحبار روایت است که اگر همه آهن که در دنیاست جمع کنند بوزن یک حلقه از آن زنجیر نیست اگر حلقه از آن بر کوه نهند
چون ارزیز که اخته شود از سوید بن نجیح روایت است که همه اهل دوزخ درین سلسله باشند و ابن عباس فرموده که زبانیه سلسله
از زیر او در آورند و به بینی او کشند و در دهن وی کنند و از جنبش بیرون آرند پس در بیان علت این عذاب گوید انه کان
بدرستی که او بود در دنیا لا یؤمن که ایمان نمی آورد بالله العظیم بخدای بزرگوار که مستحق عظمت و بزرگواریست و کسی که
تعظیم نکند او مستوجب این عقوبت باشد و لا یحض علی و تحریص نکردی مردمانرا بر طعام المسکین خوردنی
درویش یعنی طعام دادن ایشان یا وجه جامی بذل طعام خود یا مراد اعطای زکوة مفروضه است و حقوق واجبه یا منع نفس
خود را برین تنبیه است که بذل طعام کند با اهل استحقاق تخصیص این دو چیز بذکر جهة آنست که اقبح عقاید کفر است بوحدانیت الهی
و اشنع رذایل بخل و از قساوت قلب و مروت که ابی در دو آن خود را تحریص نکرد بر تکثیر رزق برای مساکین و مکلف نفس
سلسله را لذا خود طلع کردیم با بیان اما پس نفس دیگر را با طعام از خود طلع کنیم حاصل که کافر مانع درین روز مقتول و مسلسل
و بآتش سوزان معذب گردد فلیس له الیوم هیهنا حمیم پس نیست او را امروز اینجا خویشی که حمایت او کند و لا طعام

و نیست مر او را خوردنی الا من غسلین مگر از آنچه غساله دوزخیان میرود لا یأکله الا الخاطئون
نمی‌خورند آن را مگر گناهکاران که از روی عمد مرتکب خطیئات شوند مراد مشرکان اند یعنی غسلین را نخورند مگر آنانی که گذشته باشند از حدود
خدا و فرق میان خاطی و مخطی آنست که مخطی خطا میکند بدون عمد و خاطی بذنب متعمد که جایز و متعدی شده از صراط مستقیم و متجاوز
از آن و گویند که اهل دوزخ بر چند طبقه باشند بعضی طعام ایشان غسلین باشد و طعام جمعی زقوم و گروه دیگر ضریع زیرا که حق تعالی
در موضع دیگر فرموده که لیس لهم طعام الا من ضریع که اگر چنین نباشد لازم آید که هر دو آیه منافی یکدیگر باشند و تواند بود که ضریع
و غسلین یک طعام باشد که بدو عبارت تعبیر یافته باشد فلا اقسم پس سوگند میخورم بما تبصرون بآنچه از مشاهدات
و ما لا تبصرون و بآنچه نمی‌بینید از مغیبات و گویند مراد اجسام و ارواح است و یا انس و جن و کعبه و بیت المعمور و یا بر
و بحر یا تبلیغ محمد و نزول جبرئیل بر وی یا آثار ربوبیت و انوار ولایت و یا نعم ظاهره و باطنه و امام جعفر ع فرموده که در این آیه میفرماید که
سوگند میخورم بآنچه می‌بینید از نعم من بر خلقان و بآنچه نمی‌بینید از دوستان خود که انه بدرستی که قرآن لقول رسول کریم هر آینه
گفتار رسولیست بزرگوار نزد خدا یعنی بر وجه رسالت از جانب حضرت عزت بآن تکلم میکند و بر بندگان میخواند نه که خود میبافد
و بر خدا نسبت میدهد و آن رسول کریم یعنی محمد ص و گویند مراد جبرئیل است که از جانب خدا بر سید انبیا میخواند و ما هو
بقول شاعر و نیست سخن شاعر چنانکه ابوجهل و اتباع او میگویند قلیلا ما تؤمنون اندک تصدیق میکنید این را و لا بقول
کاهن و نیست قرآن سخن کسی که از جنی اخبار کند همچنانکه عتبة بن ابی معیط و اتباع او میگویند قلیلا ما تذکرون
اندکی پند میگیرید و معجزه را از شعر و کهانت امتیاز نمیکنید و ذکر ایمان با نفی شاعریه و تذکر با کهانت جهت آنست که عدم
مشابهت قرآن بشعر امریست که منکران آن نیز بشعر [illegible] مشابهه بکهانت که موقوف بر تذکر احوال رسول و معانی قرآن
که منافی طریقه کهانت است و معانی اقوال کاهنان تنزیل قرآن فرستاده شده است بمحمد ص من رب العالمین از نزد
پروردگار عالمیان بواسطه جبرئیل و لو تقول علینا و اگر افترا کند محمد و بدروغ به بندد بر ما بعض الاقاویل بعضی سخنان را
چنانکه زعم شماست لاخذنا منه هر آینه بگیریم از وی بالیمین دست راست او را ثم لقطعنا منه الوتین پس
ببریم از وی رگ دل او را که متصل است بجگر یعنی دست راست او و رگ دل او را از بیخ قطع کنیم این تصویر اهلاک اوست
با قطع آنچه ملوک میکنند بکسی که بر وی خشم میگیرند و غضب مینمایند و آن چنانست که قتال را امر مینمایند که دست راست او را
بگیر و شمشیر در مواجهه او از غلاف بیرون میکند و گردن او را از بیخ میزنند ناگاه کردن با آن موجب بادی عقوبت

و تخصیص اخذ بیمین بجهت آنست که اگر اراده میکنند که شمشیر در پس گردن زنند دست چپ مقتول بگیرد و اگر خواهد که در پیش روی او
شمشیر زیر حلق او زنند کارا شده و اقطع است بجهت نگریستن او در آن دست راست او را بگیرد و گویند یمین بمعنی قوی است و معنی آنکه
او را بقوه و قدرت خود بگیریم و یا قوه و توانایی او را از او اخذ کنیم و او را بقتل رسانیم فما منکم پس نیست از شما من احد
هیچکس یعنی هیچ یک از شما عنه از قتل او حاجزین منع کنندگان ما وانه و بدرستی که قرآن لتذکرة هر آینه پندیست
للمتقین مر پرهیزکاران را از آن جهت که بآن منتفع میشوند نه غیر ایشان و انا لنعلم و بدرستی که ما میدانیم ان منکم اگر
بعضی از شما ای مردمان مکذبین تکذیب کنندگانید مر قرآن را پس ما ایشان را بآن تکذیب جزا خواهیم داد و انه لحسرة
و بدرستی که قرآن هر آینه حسرتست علی الکافرین مر کافران را و یا که روز قیامت که ثواب کسانی که بآن ایمان آورده باشند ببینند
و انه و بتحقیق که قرآن لحق الیقین هر آینه درست و راست است بکمال یعنی محض یقین است که هیچ شکی نیست که از نزد خدای نازل
شده فسبح پس تسبیح گوی باسم ربک العظیم بنام پروردگار تو که بزرگ است یعنی تنزیه نمای او را از صفات ناسزا
و ما لا یلیق که از جمله آن رضای او باشد بقول و اعتقاد ایشان [illegible] آنچه بطریق وحی [illegible]
و غیر آن از امام زین العابدین ع منقولست که حضرت رسالت پناه ص فرمود که هر که سبحان الله العظیم و بحمده بگوید
بکثرت تسبیح و تنزیه او سبحانه سه هزار حسنه برای او بنویسد و سه هزار سیئه از او محو کند و سه هزار درجه برای او بر دارد سوره
سائل ابی بن کعب از پیغمبر ص روایت کرده که هر که سوره سال سائل بخواند حق تعالی ثواب کسانی که نماز بپای دارند و حج
گذارند و زکوة دهند و مراعات امانت کنند در نامه اعمال او ثبت کند و از ابو جعفر ع فرموده که بر قرائت سال سائل مداومت
نماید حق تعالی روز قیامت از گناهان او نپرسد و او را بهشت ساکن گرداند با محمد و آل محمد که داند به اکرم چون حق تعالی ختم سوره الحاقه نمود
بوعید مشرکان افتتاح این سوره بمثل آن فرمود بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که نضر بن
حارث بن کلده که از جمله مکذبان قرآن و معاندان پیغمبر ص بود بر در مسجد الحرام بر پای خواست و از روی استهزا گفت
خدایا اگر محمد حق است و آنچه میگوید از نزد تست پس سنگی بر ما بباران یا بیار بر ما عذاب الیم مثل آن حق تعالی این آیه فرستاد که سأل
سائل درخواست خواهنده بعذاب واقع عذابی فرود آینده ثابت است للکافرین برای کافران ناگزیر که
در روز بدر بصبر هلاک گردانیدند یعنی او را اسیر کردند [illegible] و جان بمالکان دوزخ سپرد و از
اسیران بدر هیچکس دیگر هلاک نساختند مگر او را و عقبة بن ابی معیط را صاحب طبرسی از سید ابو الحمد نقل کرده که حاکم

ابو قاسم حسکانی روایت کرده از ابو عبدالله شیرازی و او از ابو بکر جرجانی و وی از ابو احمد بصری و ابو احمد از محمد بن سهل و
ابو محمد از زید بن اسمعیل و زید از محمد بن ایوب واسطی و محمد از سفیان بن عیینه و سفیان از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و آنحضرت
از آبای کرام خود علیهم السلام که پیغمبر خدا صلعم در روز غدیر خم امیر المؤمنین را نصب خلافت داده و او را قائم مقام خود گردانید و گفت
او فرمود که هر که من مولی اوام باو و صاحب تصرف در امور او پس علی مولی ولیست و صاحب تصرف وی در امور دین و اینکه بسیار
در اطراف عالم منتشر شد و میان حارث بن نعمان فهری بر ناقه نشسته متوجه مدینه شد تا در بین باب آنحضرت رسالت
مجاور نماید و چون بمجلس آنحضرت درآمد در آنده م ان مجلس از مهاجر و انصار پر بود گفت یا محمد تو ما را بکلمه شهادت دلالت
میکنی از تو قبول کردیم و بقیام صلوات خمس امر نمودی این نیز از تو اجابت نمودیم و بزکوة و صوم و حج و جهاد ترغیب نمودی ما
فرمان تو بردیم و بهر وجه اشارت تو واقع شد خلاف آن نکردیم باین همه راضی نشدی تا آنکه دست این پسر را گرفتی و گفتی
من کنت مولاه فهذا علی مولاه و امر کردی که بعد از تو اقتدا باو کنید و تابع او شوید این کار بتو در رای تو بوده و از پیش خود علی
برگزیدی و بر ما حاکم ساختی یا این بامر خدا کردی حضرت فرمود بخدایی که بجز او هیچ دیاری نیست که آنچه من درباره علی ابن ابیطالب
گفتم و در حق او بجای آوردم و بگفتم رسانیدم بامر خدا بود نه باندیشه و تدبیر من چون نعمان این سخن را شنید روی خود را از آن
قبله اسلام بگردانید و برخواست و گفت بار خدایا آنچه محمد میگوید در حق علی ابن ابیطالب اگر راست و درست و بامر تست بر ما سنگ
باران و ما را بعذاب دردناک گرفتار کن و چون آن ملعون این دعا کرده عذاب الیم از قهار عظیم درخواست سنگی از آسمان
بیفتاد و از سر او خورده و از زیر او بیرون رفته و در ساعت این آیه نازل شد بعذاب واقع للکافرین و درخواست خواهنده
گرفتار شد عذاب که فرود آینده است بر اهل کفر و عناد لیس له دافع نیست مران عذاب را دافعی دفع کننده و باز دارنده
من الله از خدای عذابی واقع شونده از نزد خدای و باشد او را دفع کننده از جانب خدا چه مراد الله محقق الوجود است هیچ
وجه دفع نکرده ذی المعارج آن خدایی که خداوند درجهای بلند است یعنی غرفهای ارجمند در بهشت برای انبیا و اولیا
خود مهیا کرده یا خداوند مواضع صعود و عروج برای کلمات که الیه یصعد الکلم الطیب یا مدارجی که اهل ایمان دران ترقی
میکنند در سلوک خود یا مراتب رفیع فرشتگان یا طبقات آسمان که ملائکه در آن عروج میکنند کما قال تعرج الملائکة بالا میروند
فرشتگان والروح و جبرئیل افراد روح بذکر جهة تمیز اوست از ملایکه بمرتبه فضل و مکانت و گویند روح جماعتی از ملائکه اند
که اعظم از ملایکه اند و حافظان ایشان همچنانکه ملایکه حفظه آدمیان اند و بر هر تقدیر عروج میکنند الیه بسوی عرش خدا که

مهبط امر اوست فی یوم در روزی که کان مقداره بود اندازه آن خمسین الف سنة پنجاه هزار سال یعنی
بر سبیل تخییل است یعنی آن معارج بر وجهیست که اگر تقدیر قطع آن توان کرد در زمانی هر آینه در زمانی خواهد بود که مقدار باشد
به پنجاه هزار سال و نزد بعضی معنی بر سبیل آنست که اگر یکی از بنی آدم سیر کند از اسفل زمین تا آن معارج که ملایکه در یکروز میروند
و بمقدار پنجاه هزار سال توان رفت و نزد بعضی دیگر مراد بیوم روز قیامتست یعنی ملایکه و روح عروج کنند بعرش خدا در روزی
که باشد مقدار آن همچو مقدار پنجاه هزار سال و اگر مراد اینست که مابین اسفل عالم تا باعلای شرف عرش مقدار پنجاه هزار
سالست زیرا که مابین مرکز ارض و مقعر سماء دنیی مقدار پانصد ساله راهست و سمک هر یک از آسمان هفتگانه و کرسی و عرش نیز
چنین است و مراد با آیه کریمه فی یوم کان مقداره الف سنة زمان عروج آدمست از ارض تا بحد سمای دنیا و گویند مراد باین مقدار
موافقت خلقانست در روز قیامت برای حساب فصل قضا یعنی اگر آن حساب در دنیا بودی در عرض پنجاه هزار سال تمام شدی
و از ابو عبدالله مرویست که معنی آنست که اگر متولی حساب غیر خدای بود پنجاه هزار سال مدت شده و لیکن خدای در یکساعت حساب متولی
خلقان کند و بروایتی دیگر که نیم ساعت و نیز از آنحضرت منقولست که این روز هنوز بنصف نرسیده باشد که اهل جنت بجنت درآیند
و اهل دوزخ بدوزخ و نزد بعضی دیگر از مفسران معنی آنست که سال باشند پس بنا برین مقدار زمان دنیا پنجاه هزار سال باشد
اما غیر خدای نمیداند که چند از ان گذشته و چند از ان باقی مانده و نیز گفته اند که مراد آنست که در عرصه گاه قیامت پنجاه موقف باشد
که در هر موقفی هزار سال خلایق را باز دارند و از ابن عباس مرویست که مراد شدت روز قیامتست و سختی آن روز بر کافران
بمرتبه که ایشان پندارند که این روز بر ایشان باین مقدار است ابو سعید خدری گفته که یکی بآنحضرت رسالت گفت یا رسول الله چه دور
دراز خواهد بود این روز قیامت حضرت فرمود بحق آن خدایی که جان محمد بید قدرت اوست که این روز سبکتر باشد بر او از نماز فریضه که ادا
بکنند و از ابراهیم تیمی نقلست که مقدار آن روز بر مؤمن چندانست که میان نماز پیشین و پسین حاصل میشود حبیب خود را میفرماید که عذاب
که از برای اهل تکذیب مقررست مرتفع نمیشود و البته بر ایشان واقع شود فاصبر پس شکیبا باش بر تکذیب منکران
صبرا جمیلا شکیبایی نیکو یعنی بی شایبه قلق و جزع و شکایت و استعمال انهم بدرستیکه آن کافران مکذب یرونه مکذب
می بینند عذاب را یا روز قیامت را بعیدا دور از امکان یعنی مظنه ایشان آنست که آن وجود نخواهد گرفت و واقع نخواهد شد
و نریه و ما می بینیم آنرا قریبا نزدیک بامکان یعنی ممکن الوقوع یوم تکون السماء در روزی که گردد آسمان کالمهل
مانند آنچه گداخته یا مثل دردی زیت یا مس گداخته یعنی آسمان در آنروز گداز د و تکون الجبال و گردد کوهها کالعهن

مانند زنگار رنگ که جبال مختلفة الالوان است پس هر گاه ریزه ریزه کرده مانند گرد بر هوا رود همچو عهن منفوش شود که باد آنرا
بر هوا برده هیچ از حس نقلست که کوهها اول شبیهای ریگ شوند بعد ازان مانند عهن منفوش و پس ازان چون هباء منثور
وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ و نپرسد هیچ خویشی حَمِيمًا از خویش خود یعنی ازو طلب نکنند و با او نگویند که خویش تو کجاست یا الکم احوال
خویش را ازو استفسار نکنند زیرا که هر نزدیک یکدیگر حاضر باشند و یکدیگر را مشاهده کنند همچنانکه میفرماید که يُبَصَّرُونَهُمْ
بینا کرده شده باشند خویشان بخویشان یعنی هر کسی خویش خود را شناسد و با احوال او بینا بوده باشند که هر یکی بکار خود مشغول
بوده اند و لیکن بجهة تشاغل ایشان بخود از تساول متمکن نباشند بر انکه عدم تساول متمکن نباشند بر انکه عدم تساول جهة انتفای ایشان
از یکدیگر نزد بعضی معنی لا یسال حمیما آنست که پرسیده نشود هیچ خویشی از گناه خویش خود چه هر یک را از کردار او سوال کنند نه از کرده دیگری
یا همچنین طلب خویش نکنند و ازو درخواست نکنند تا وزر او سبکبار تر سازد زیرا که هر از یکدیگر نا امید باشند یا انکه عدم سوال بجهة اینست
باشد که یکدیگر را بعلامات شناسند کافران را بسواد وجوه و زرقی عیون و مومنان بنضارت لون و بیاض وجوه و ازاین مجلس نقلست
که اینکه خویشان یکدیگر را شناسند در یک ساعت همچنین بعد ازان همچنین یکدیگر را نشناسند ... يَوَدُّ الْمُجْرِمُ گریزند
دوست دارد کافر لَوْ يَفْتَدِي اگر فدا دهد مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ از عذاب آن روز بِبَنِيهِ به پسران خود یعنی فدا کند
بعض خود پسران را که عزیز ترین خلقان بوده نزد وی تا ایشان عذاب کشند وی خلاص یابد ازان وَصَاحِبَتِهِ
و فدا دهد زن خود را که یار و همراه او و مونس و غمخوار او بود وَأَخِيهِ و برادر خود را که هم پشت و مدد کار او بوده وَفَصِيلَتِهِ
و عشیره و خویشان نزدیک خود را که ازیشان منفصل گشته و بوجود آمده الَّتِي تُؤْوِيهِ آن عشیره که او را جای داده
باشند در دنیا از نزد خود یعنی پناه گاه او بوده باشند یا با و منضم بوده باشند در نسب وَمَن فِي الْأَرْضِ و دوست دارد که
فدا دهد هر که در زمین است جَمِيعًا همه ایشان را یعنی خواهد که همه خلایق را از اقارب و اجانب فدا دهد ثُمَّ يُنجِيهِ پس برهاند او را برهانند
آن فدا دادن كَلَّا نه انچنانست که این افتدا او را نجات دهد و از عذاب برهاند إِنَّهَا بدرستی که آتش دوزخ که مجرم ازو فدا
دهد و فایده نه دهد لَظَىٰ زبانه ایست خالص که هیچ چیز با او مخلوط نباشد تا موجب کسر شدت حرارت آن شود و آن زبانه حالتی
نَزَّاعَةً لِّلشَّوَىٰ بسیار کشنده دستها و پایها ... ایشان را و حفص نزاعة بنصب خوانده یعنی حالتی
کند که کشیده است پوست و گوشت دستها و پایها را از استخوان و مرویست که هر گاه پوست و گوشت از استخوان برباید
فی الحال پوست و گوشت دیگر بران روییده شود و باز آتش آنرا نزع کند و بدین منوال ابد الآبدین کقوله كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم

بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب تَدْعُو خواند آتش یعنی جذب کند و حاضر گرداند نزد خود بر وجه زجر و قهر و در معالم
از مبرد روایت کرده که آتش بقدرت کامله ربانی گویا شود مانند گویا شدن جوارح و تکلم شجره موسی و بزبان فصیح بنام
و لقب بخواند مَنْ أَدْبَرَ کسی که پشت کرده بر حق وَتَوَلَّىٰ و روی گردانیده از معبود مطلق وَجَمَعَ و گرد کرده مال را بدون
ملاحظه حلال و حرام فَأَوْعَىٰ پس در وعا کرده یعنی بجهة حفظ در ظرفی نگه کرده و نگهداشته و حقوق واجبه آنرا نداده و بجهة
کثرت حرص بر جمع آن و طول امل و تشاغل بان از دین حق بازمانده مرویست که عبد الله بن عکیم سر کیسه را بستی و بگشودی
آنرا نامربوطه و نامحفوظه داشتی و ویرا گفتند چرا چنین میکنی گفت می ترسم که اگر بحفظ آن مشغول شوم در ایه فاوعی جمع داخل
شوم بعد ازان در بیان بخت ایشان بحال میفرماید که إِنَّ الْإِنسَانَ بدرستی که آدمی خُلِقَ آفریده شده است هَلُوعًا
بسیار حریص بر جمع اموال و سریع المنع از اداء حقوق مفروضه آن و بی صبر و سریع الجزع و در ثعلبی از مقاتل نقلست که
هلوع جانوریست در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا را خالی میکند از گیاه یعنی همه حشایش آنرا میخورد و آب هفت دریا را
می آشامد و در گرما و سرما صبر ندارد و هر شب در اندیشه است که فردا چه خواهد خورد پس حق سبحانه آدمی را در بی صبری و اندیشه روزی
بدین جانور تشبیه کرده احمد یحیی روایت کنند که عبد الله بن طاهر ازمن پرسید که هلوع چیست گفتم هیچ تفسیری اوضح از تفسیر حق نیست
که حق تعالی فرموده که إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ چون برسد او را چیزی بد مثل فقر و مرض جَزُوعًا بسیار جزع نماینده و فزع کننده وَإِذَا
مَسَّهُ الْخَيْرُ و چون برسد آنرا نیکی مثل توانگری و صحت مَنُوعًا منع کننده نفس خود را از طاعت و انفاق مال در راه حق
عزت یعنی انسان بجهة رسوخ جزع و منع بمرتبه ایست که گویا برین مجبول است و از امور خلقیه غیر اختیاری اوست مثل خلق
الانسان من عجل و دلیل برین انست که آدمی در بطن متصف باین دو صفت نیست و دیگر این صفات ذمیمه است و حق سبحانه فاعل
ذم نیست و دلیل دیگر بران استثناء مومنانست ازان درین قول که إِلَّا الْمُصَلِّينَ یعنی جمیع آدمیان باین دو صفت متصفند
مگر نماز گذارندگان الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ بر نماز خود مداومت کنندگان و مواظبت نمایندگان
در اوقات آن که هیچ شغلی ایشانرا ازان باز نمیدارد و فرق میان مداومت و محافظت که بعد ازین مذکور خواهد
شد که دوام راجع بنفس صلوتست و محافظه باحوال آن از اقامت ارکان و شروط در آن و امام جعفر فرموده که این آیت
در نوافلست و آیه وَالَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ در فرایض و بروایتی دیگر مراد بداعمون کسانی اند که در حالت نماز ساکن
باشند و روی را از سمت منحرف نسازند یعنی بجانب راست و چپ التفات نکنند وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ و آنانکه در مالهای ایشان

حق معلوم حقیقت دانسته شده یعنی معینه چون زکوة مفروضه و تصدقات موظفه للسائل مر درویش خواهنده را
والمحروم و برای محتاج ناخواهنده که بسبب عدم سؤال از مردمان پندارند که او غنیست و بجهة این آنرا محروم سازند از اعطای
اموال و از ابوعبدالله علیه السلام منقولست که حق معلوم از زکوة نیست بلکه آن چیزیست که تو آنرا از مال خود اخراج کنی بعد از آن هر شب جمعه
در روز جمعه یا هر روز آنرا بطریق تبرک باهل آن رسانی و نیز از آنحضرت مرویست که حق معلوم آنست که خویشان و محارم خود را
صله و عطیه بدهی و بر دشمنان خود تصدق کنی والذین یصدقون و آنانکه تصدیق نمایند بیوم الدین بوقوع روز جزا
و شبهه نیست در آنکه علامت تصدیق آن ارتکاب بطاعت والذین هم و آنانکه ایشان من عذاب ربهم از عذاب
پروردگار خود مشفقون ترسانند بر آنکه مبادا بر نفس ایشان واقع شود و نشانه خوف آن اجتناب از معاصی و گویند
خوف ایشان بجهة عدم قبول حسنات شخص و مواخذه بر سیئات ان عذاب ربهم بدرستی که عذاب پروردگار ایشان غیر
مامون ایمن کرده نشده است یعنی از وقوع آن ایمن نمیتوان شد بر عصاة واقع شد والذین هم و آنانکه ایشان لفروجهم
مر فرجهای خود را حافظون نگاهدارندگان اند از مناکح بر هر وجهی و سببی که باشد الا علی ازواجهم مگر بر زنان خود او
ما ملکت یا بر آنکه مالک شده ایمانهم دستهای ایشان یعنی کنیزان که بملک یمین در تحت تصرف خود در آورده
باشند فانهم پس بدرستی که ایشان غیر ملومین ملامت کرده نیستند بر ترک حفظ فروج نسبت بزنان و کنیزان
خود فمن ابتغی پس هر که طلب کند منکحی را وراء ذلک غیر از آنچه گفته شد از اباحه مناکح برای فروج فاولئک پس آنگروه
هم العادون ایشانند درگذرندگان از حد و حد خدا و بیرون رفتگان از اباحت آنچه حق تعالی مقرر فرموده و ملی بهایم نیز درین
داخل است والذین هم و آنانکه ایشان لاماناتهم مر امانتهای خود را و عهدهم و پیمانهای خویش را راعون
رعایت کنندگانند خواه امانت حق باشد که آن ایمانست و ادای مفروضه و خواه امانت خلق که آن ودایع و غیر آن و عهود
نیز خواه با حضرت خالق باشد و خواه با مخلوق چه بامانت و عهد وفا کردن از واجبات مفروضه است والذین هم و آنانکه ایشان
بشهاداتهم قائمون بگواهی خود قیام نمایندگان اند و ادا کنندگان آن در آنچه علم بآن داشته باشند از حقوق خدا
و بندگان و حفص بشهاداتهم خوانده که جمع است بجهة اختلاف انواع آن و از سهل روایت کرده اند که مراد باقامت شهادت
اقرار بکلمتین شهادتین والذین هم و آنانکه ایشان علی صلاتهم بر نماز خود یحافظون محافظت میکنند یعنی
باداب و شرایط و ارکان قیام مینمایند ذکر صلوة در مفتتح و مختتم این آیات دلیل فضل و شرف آنست بر سایر

عبادات بدنیه و مالیه محمد بن فضیل از ابی الحسن صلوات الله علیه روایت کرده که حافظان صلوة شیعیان ما اند که در هر شبانروزی
پنجاه و یک رکعت نماز اقدام نمایند زراره از ابوجعفر علیه السلام روایت کرده که مراد نماز فریضه است هر که آنرا در وقت خود بگذارد و حال
آنکه عارف باشد بحق آن و غیر آنرا بر آن اختیار نکند حق تعالی بسبب آن برای او برات بنویسد و هرگز او را عذاب نکند و هر که آنرا
در غیر وقت بگذارد و غیر آنرا بر آن اختیار کند اگر خواهد او را ببخشد و اگر خواهد او را عذاب کند اولئک آنگروه که بدین
صفات موصوفند فی جنات در بوستانهای مملو از اشجار که روضات جنانست مکرمون گرامی کرده شدگانند
باکرام و عزت نزد حضرت عزت آورده اند که بعد از نزول این آیات مشرکان گرد حضرت رسول صلعم حلقه زدند و استهزا کنان
میگفتند که اصحاب محمد طمع دارند به بوستانهای عقبی ما نیز طمع داریم که بخشی از آن یابیم زیرا که در دنیا افضل از ایشانیم از جهة
مال و خدم و حشم آیة آمد که فمال الذین کفروا پس چیست چه بوده آنانرا که نگرویده اند ازین صفتهای مذکوره بی بهره اند
قبلک مهطعین در حالتی که بسوی تو شتابندگان و گردن دراز کنند از آن بسوی تو و بنگرند بتو بنظر دشمنی عن الیمین
بدست راست و عن الشمال و بدست چپ عزین جماعات متفرقه اند گروه گروه حلقه زدگان و در روایت آمده که مستهزیان
پنج رهط بودند که گرد حضرت حلقه زده استهزا میکردند و سخریه مینمودند تا آن حضرت صلعم انکار ایشان نموده فرمود ایطمع
کل امرء منهم ایا طمع دارد هر مردی از ایشان ان یدخل آنکه در آورده شود او با مؤمنان جنة نعیم در بوستان
با نعمت یعنی مشرکانرا داعیه آنست که بدون ایمان و طاعت در روضات جنات در آیند کلا نه اینچنین است و هرگز کافر را
در بهشت جا نباشد انا خلقناهم بدرستی که ما آفریده ایم ایشانرا مما یعلمون از آنچه میدانند یعنی از نطفه پلید که آنرا
نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر بوسیلهٔ ایمان و طاعت استکمال نیابد و باخلاق ملکی از لوث کدورات صافی نشود
استعداد فوز جنت نخواهد داشت و گویند معنی آنست که مردمان مخلوق شده اند بجهة دانستن مبدء و معاد و تکمیل نفس بعلم
و عمل است پس کسی که استکمال نفس ننماید در منازل کاملان راه نخواهد یافت فلا پس نه آنچنانست که کفار میگویند اقسم
سوگند میخورم برب المشارق بآفریدگار مشرقها و یا آنکه لا مزیده است برای تاکید قسم یعنی البته سوگند میخورم بآفریدگار
مشارق که مراد مشرقهای آفتابست که هر روز از نقطه دیگر طلوع میکند والمغارب و بخداوند مغربها که آفتاب است هر روز
نقطه دیگر غروب مینماید چه مقررست که آفتاب سیصد و شصت مطلع و مغرب دارد و هر روز از ایام سال از مطلعی طلوع میکند
و بمغربی غروب مینماید بر حسب حکمت و مصلحت و گویند مراد مشارق و مغارب نجوم است چه هر یکی از ایشان را محل شروق

وغروبها دایره‌ای افق نقطه دیگر است در بره تقدیر حق تعالی قسم یاد میکند که إِنَّا لَقَادِرُونَ بدرستی که ما توانائیم عَلَىٰ أَنْ
نُبَدِّلَ برانکه بدل کنیم یعنی این مشرکان را هلاک سازیم و بدل ایشان خلقی دیگر بیاوریم خَيْرًا مِنْهُمْ که بهتر و فرمان بردارتر
ایشان باشند وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما مسبوق شدگان یعنی اگر اراده امری کنیم هیچکس در آن امر بر ما پیشی
نتواند گرفتن و ما را مغلوب نتواند ساخت پس وقتی که اراده عذاب ایشان کنیم چگونه بر ما توانند کرد و ما را
عاجز توانند ساخت و چون چنین است فَذَرْهُمْ پس بگذار ای دوست بار ایشان را يَخُوضُوا تا شروع کنند در امور
باطله خود وَيَلْعَبُوا و بازیها کار مشغول شوند در شواغل فانیه دنیویه حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتی که ملاقات کنند يَوْمَهُمُ
روز خود را الَّذِي يُوعَدُونَ آن روزی که وعده داده شده اند مراد قیامت و گویند روز بدر و حکم این آیت بآیت
قتال منسوخ شده يَوْمَ يَخْرُجُونَ روزی که بیرون آیند مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها سِرَاعًا در حالتی که شتابندگان
باشند باجابت اسرافیل كَأَنَّهُمْ گویا ایشان إِلَىٰ نُصُبٍ بسوی علمی که برپای کرده يُوفِضُونَ میشتابند چنانکه لشکر
پراکنده که علم خود را قایم ببینند و بجانب آن شتاب کنان روند و حفص بضم نون و صاد خوانده که جمع نصب یعنی
علمها و گویند نصب بتان اند یعنی گویا میشتابند بجانب بتان خود بجهت تقرب ایشان چنانکه در دنیا بر یکدیگر سبقت میگرفتند
بعبادت ایشان خَاشِعَةً در حالتی که ذلیل و فروافتاده باشد أَبْصَارُهُمْ دیدهای ایشان چه از غایت ترس چشم
نتوانند گشود و سر بالا نتوانند کرد تَرْهَقُهُمْ بپوشد و فرو گیرد ایشان را ذِلَّةٌ خواری و نگونساری و روسیاهی
ذَٰلِكَ این روز الْيَوْمُ الَّذِي آن روزیست که در دنیا كَانُوا يُوعَدُونَ بودند که وعده داده میشدند بآن و ترسانیده
میشدند و ایشان بجهت عناد و طغیان تصدیق بآن نمیکردند و جحود میورزیدند سورة نوح ع ابی بن کعب از پیغمبر روایت
کرده که هر که سوره نوح بخواند داخل دعای وی باشد انجمان که گفته رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ و از ابو عبدالله مرویست که هر که ایمان بکتاب خدا دارد و کتاب او را قراءة میکند باید که ترک تلاوت
سوره إِنَّا أَرْسَلْنَا نکند چه هر بنده که بجهت ثواب هر که یکبار این سوره را در فریضه یا نافله بخواند حق تعالی او را در مسکن
ابرار جای دهد و ثلث جنان باو عطا فرماید و انواع کرامت و اصناف نعمت باو نوازش نماید و دویست حور عین و
چهار هزار ثیبه [illegible] آنکه چون حق تعالی ختم سوره المعارج نمود بوعید اهل تکذیب افتتاح این سوره کرد بقصه
نوح و قوم و آنچه بایشان رسید بسبب تکذیب از عذاب طوفان و عقاب آنجهان جهة تسلیه پیغمبر آخر الزمان فرمود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا بدرستی که ما نوح را فرستادیم إِلَىٰ قَوْمِهِ
بسوی گروه او که اهل قابل بودند أَنْ أَنْذِرْ بآنکه بیم کن قَوْمَكَ گروه خود را مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ پیش از آنکه بیاید بدیشان
عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که طوفانست یا عذاب آنجهان قَالَ يَا قَوْمِ گفت نوح ای گروه من إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ
بدرستی که من مر شما را ترساننده و بیم کننده‌ام هویدا و آشکارا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ بآنکه بپرستید خدا را بیگانگی وَاتَّقُوهُ
و بترسید از عقوبت او و بپرهیزید از نافرمان برداری او وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در هرچه فرمایم و نهی کنم چه طاعت من
مقرون بطاعت خدایست يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدای مر شما را مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان شما که قبل از اسلام مرتکب آن
شده باشید چه اسلام قطع ذنوب ما قبل میکند نه گناهان که بعد از اسلام زیرا که وعده مغفرت علی الاطلاق موجب اغراء
و ترغیب بفعل قبیح وَيُؤَخِّرْكُمْ و تا باز پس دارد شما را از عقوبت مهلکه یعنی زنده دارد شما را إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده
شده یعنی تا انقضاء مدتی که مقرر شده است بشرط ایمان و طاعت و چون ایمان نیاورند پیش از اجل مسمی ایشان را باجل
که طوفان هلاک کنند إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ بدرستی که وقتی که خدا تقدیر فرموده إِذَا جَاءَ چون بیاید بوجه مقدر و مقرر لَا يُؤَخَّرُ
باز پس افکنده نشود یعنی صاحب اجل را مهلت نه دهند و اصلا حیله و تدبیر در آن باب فایده نرساند پس مبادرت کنید از وقت
اهمال و تأخیر بطاعات لَوْ كُنْتُمْ اگر هستید که بتفکر و نظر تَعْلَمُونَ بدانید چیزی را یعنی اگر از اهل علمید پس بدانید که در اجل
تأخیر را اهمال نیست القصه نوح بفرمان الهی بعد از پنجاه سالگی که وحی باو نازل شد نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت کرد و ایشان
سرکشی نموده و عناد ورزیده همیشه در ایذاء او میکوشیدند و آنحضرت صبر بر سرکشیده تحمل آن مشاق مینمود مشاق
بتفصیل که در سوره هود مذکور شد و چون از ایمان ایشان مأیوس شد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي دَعَوْتُ
قَوْمِي بدرستی که من خواندم قوم خود را بطاعت و عبادة تو لَيْلًا وَنَهَارًا شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم و در هیچ
وقتی در دعوت تقصیر نکردم فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي پس نیفزود ایشان را دعای من دعا کردن و خواندن من إِلَّا فِرَارًا
مگر گریختن و رمیدن ایشان و نفور نمودن از ایمان وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ و بدرستی که من هرگاه خواندم ایشان را بتوحید و عبادت
لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا بیامرزی ایشان را بسبب ایمان آوردن جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ در آوردند انگشتان خود را فِي آذَانِهِمْ در گوشهای
خود در یکجا از استماع دعوة بربستند وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ و بر سر کشیدند جامهای خود را تا مرا نبینند چه فرط
کراهیة ایشان از دعوة من بمثابه است که نظر نمیکنند یا آنکه مبادا ایشان را بشناسم و دعوت ایشان نمایم بسوی تو

وَاَصَرُّوا و مصر شدند و بایستادند در کفر و معصیت یعنی مداومت و ملازمت نمودند بران و عازم شدند بر آنکه هرگز از کفر باز نگردند
وَاسْتَكْبَرُوا و ادکرشی کردند از متابعت من اِسْتِكْبَارًا گردنکشی کردن بزرگی جویی که اصرار و استکبار ایشان بحدی
رسیده بود که هر یک از ایشان پسر خود را بر میداشت و نزد نوح می آورد و او را میگفت از این مرد حذر کن که مبادا ترا گمراه سازد
و از راه ببرد که پدر من وقتی که پسر تو بودم پدر مرا نزد این مرد آورد و مرا از و تحذیر کرد و گفت مبادا که بسخنان او از راه بروی و گمراه
گردی پس باید که تو نیز چنین کنی تا گمراه نشوی ثُمَّ اِنِّی پس بدرستی که من با وجود اصرار و استکبار ایشان دَعَوْتُهُمْ دعوت کردم
ایشان را جِهَارًا باواز بلند ثُمَّ اِنِّی پس بدرستی که من اَعْلَنْتُ لَهُمْ آشکارا کردم دعوت برای ایشان در جمیع مجالس و محافل
وَاَسْرَرْتُ لَهُمْ و راز بر گفتم و ایشان را اِسْرَارًا راز گفتنی یعنی در خفیه نیز دعوت ایشان کردم و روایت که بلند گفتن وی باین طریق
بود که بر سرای ایشان شدی و آواز دادی که قُولُوا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ تُفْلِحُوا یعنی بگوئید این کلمه توحید را و آشکارا گفتن آن باین
طریق بود که هر جا بدانستی که مجلسی هست آنجا آمدی و بآواز گفتی ای مردمان بگوئید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ تا رستگار شوید و اما پنهان
گفتن وی آن بود که چون یکی را بدیدی او را نزد خود طلبیدی و دهن را نزدیک گوش او آوردی و گفتی لا اله الا الله و سخن او را چون
هیچ نوع بگوش اصغا قبول نکردند روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده و گفت ای پروردگار من بهر وجه که توانستم طریق دعوت فرو نگذاشتم
و جمیع قواعد تلطف با ایشان رعایت داشتم و در جمیع مجالس و محافل و خلوت بسر و علانیه ایشان را بحق خواندم و هیچ فایده نداد چون
بریشان قهر کردی و چهل سال و بروایتی دیگر هفتاد سال باران از ایشان باز گرفتی و زنان ایشان را عقیم ساختی و ایشان
رجوع بمن کردند فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا پس گفتم آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر اِنَّهُ كَانَ
بت پرستی که خدای هست غَفَّارًا آمرزنده توبه کاران گناه کنندگان است و چون توبه کنید یُرْسِلِ عَلَیْكُمْ بفرستد ابر را السَّمَاءَ
بر شما مِدْرَارًا بسیار بارنده و ریزنده پی در پی وَیُمْدِدْكُمْ و مدد دهد شما را بِاَمْوَالٍ وَبَنِیْنَ بمالها و پسران یعنی بسیار
گرداند اموال و اولاد شما را وَیَجْعَلْ لَكُمْ و بدهد شما را جَنّٰتٍ در بوستانهای مملو از اشجار و اثمار وَیَجْعَلْ لَكُمْ
و بدهد یعنی جاری گرداند برای شما اَنْهَارًا جویهای آب فلانی در تفسیر خود آورده که مردی نزد امیر المومنین آمد و گفت
یا امیر المومنین گناه بسیار کرده و صحیفه اعمال را بآن سیاه نموده ام دعا کن تا حق تعالی مرا بیامرزد حضرت فرمود برو استغفار کن
شخصی دیگر بیامد و گفت یا امیر المومنین ضیاع مزرعه بجهت تنگی آب خشک شده دعا کن تا باران بارد حق تعالی باران فرستد فرمود برو استغفار کن
کسی دیگر بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا امیر المومنین مردی درویشم و از فقر و فاقه بیطاقت شده ام دعا کن تا حق تعالی از خوان

نعیم خود مرا انعام فرماید فرمود برو استغفار کن مرد چهارم در آمد و گفت یا امیر المومنین مال بسیار دارم و فرزند ندارم دعا کن تا حق تعالی
مرا فرزندی دهد فرمود برو استغفار کن کسی دیگر برپای خواست و گفت یا سید الوصیین باغ و بستان من میوه کم میدهد دعا کن
و از خدای طلب کن تا ثمره آن نما فرماید فرمود استغفار کن شخصی دیگر گفت یا علی در ناحیه ما چشمها خشک گشته اند و کاریزها بکمی فرو رفته اند
و قحطی پیدا شده از تو التماس دعایی دارم فرمود برو استغفار ابن عباس گوید در خدمت حضرت ایستاده بودم گفتم یا امیر
المومنین از تو سوالات مختلف کردند و تو همه را بیکنوع جواب دادی فرمود فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا تا آخر
محمد بن یوسف از پدر خود خبر داد که من نزد ابو جعفر نشسته بودم که شخصی بیامد و گفت یابن رسول الله جعلت فداک جان من فدای تو باد
من مردی ام که حق تعالی مال بسیار بمن ارزانی داشته و اما هیچ فرزندی ندارم آیا هیچ حیله و علاجی در این باب فرمود بلی استغفار کن
از پروردگار خود یکسال در آخر شب صد بار و اگر در شب از تو فوت شود در روز قضا کن که حق تعالی میفرماید در کلام مجید خود
استغفروا ربکم تا آخر القصه نوح بعد از امر باستغفار تکذیب ایشان فرمود و فرمود مَا لَكُمْ لَا تَرْجُوْنَ لِلّٰهِ چیست شما را که امید
نمیدارید مر خدای را وَقَارًا تعظیم و توقیر کردن او شما را کاهی که او را پرستید و اطاعت امر او نمایید یعنی چرا بر وجهی پرستید که او
توقیر شما نماید در دار کرامت و تعظیم شما کند باعطای خیر خیر دنیا و آخرت و مرویست از ابن عباس که معنی اینست که چیست شما را
که اعتقاد نمیکنید بزرگی خدا را و از نافرمان او دور نمیشوید وَقَدْ خَلَقَكُمْ و حال آنکه او آفریدست شما را اَطْوَارًا تاره بعد تاره
و حالا بعد حال یعنی مختلف در خلق چه اول نطفه بودید آنگاه علقه شدید پس مضغه و عظام و لحم پس از آن جنین شدید و آنگاه
طفل پس از آن صبی و بعد از آن مراهق و آنگاه محتلم و بعد از آن ملتحی و آنگاه بسن شباب و بعد از آن کهولت و آنگاه شیخوخت
و این دلالت بر آنکه او سبحانه حکمت که توقیر و تعظیم شما نماید پس چرا انکار بعث نمایید و جاحد عبودیت و مشعر بر عظم قدرت و حکمت
او و گویند مراد از اطوار اختلاف در صفات که آن غنی است و فقر و صحت و مرض و قوت و ضعف و طول و قصر و بعد از تنبیه
نظر در آیات انفس بیان آیات آفاق مینماید بایشان که اَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید كَیْفَ خَلَقَ اللّٰهُ که چگونه بیافرید خدای سَبْعَ
سَمٰوٰتٍ هفت آسمان را طِبَاقًا طبقه بالای طبقه وَجَعَلَ الْقَمَرَ و گردانید ماه را فِیْهِنَّ در آسمانها یعنی در یکی از آنها
قمر را نُوْرًا روشنی که پرتو آن همه آسمان و زمین میرسد و در بعضی تفاسیر مذکور است که جرم آسمان دنیا است و نوری که
تا در همه آسمانها چنانچه در زمین می تابد و آنها را روشن میسازد و بروایت ابن عباس گردانیده است نوری در آسمانها
وَجَعَلَ الشَّمْسَ و گردانید آفتاب را سِرَاجًا چراغ اهل زمین چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی خود دور میسازد

آفتاب نیز تیرگی شب را از عرصهٔ زمین محو میکرداند و حضرت رسالت را سراج منیر ملقب ساخت جهة آنکه نور وی تاریکی کفر و نفاق را از
عرصهٔ عالم زایل کردانید وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ و خدا برویانید یعنی بنهال وجود پدید شما را که آدم است مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی
برشت آدم از خاک نَبَاتًا رستنی و هر که بعد از خاک بیخ همه اولاد او نیز اصل از خاک مخلوق خواهند بود ثُمَّ يُعِيدُكُمْ پس
باز برد شما را فِيهَا در زمین یعنی بعد از موت بقبر در آورد وَيُخْرِجُكُمْ و بیرون آورد شما را از قبر در روز حشر إِخْرَاجًا
بیرون آوردنی از برای حساب و جزا وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ و خدای کردانید برای شما الْأَرْضَ بِسَاطًا زمین را مانند فرش
کسترده که آرام در آن توان کرفت و بران منقلب توان شد تقلب شما بر بساط خود لِتَسْلُكُوا مِنْهَا تا بروید از آن بر زمین
سُبُلًا فِجَاجًا براههای کشاده و قوم نوح با وجود بیان این نعم عظیمه متامل نشدند و رؤسای ایشان اتباع خود را بیشتر
اضلال کردند تا بتر و جفا کار تر کشتند و در طغیان افزودند قَالَ نُوحٌ کفت نوح بعد از مشاهدهٔ این حال رَبِّ ای پروردکار من
إِنَّهُمْ عَصَوْنِي بدرستی که ایشان یعنی همه امت من عاصی شدند و نافرمانی کردند مرا در امر و نهی و نصیحت مرا نشنیدند وَاتَّبَعُوا
و پیروی کردند مَنْ لَمْ يَزِدْهُ آنرا که زیاده نکرد مَالُهُ وَوَلَدُهُ مال او و فرزند او إِلَّا خَسَارًا مگر زیانکاری و کمراهی یعنی
فرمان نبردند و متابعت کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزند که سبب زیادتی خسارت ایشان شد در آخرت وَمَكَرُوا
و پیروی کردند که مکر کردند مَكْرًا كُبَّارًا مکری بغایت بزرگ چه سفله را دلیل را حیله بازی و چاپلوسی بجانب خود کشیدند و براینذا
و آزار نوح تحریص کردند و بسنگ جفا اعضای وی را مجروح و شکسته ساختند و کویند مکر بزرگ ایشان آن که چون هر یک از ایشان بر شدی
کودک خود را بر دوش نوح را بوی نمودی و کفتی که من پیر شده ام و مشرف بر موتم باید که بعد از من که این مرد نکردی و با فساد
او از راه نروی که دیوانه است و ساحر است و هیچ چیز نکوید که در آن خیر و صلاح باشد حاصل که اتباع را از صحبت نوح منع
کردند و بر دین آبا راسخ ساختندی وَقَالُوا و کفتند لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ دست باز مدارید از عبادهٔ خدایان خود و چون
بعضی بتان ایشان اکبر و اعظم اصنام بودند نزد ایشان از جهة تخصیص ذکر ایشان کرده بعد از تعمیم کفتند وَلَا تَذَرُنَّ
وَدًّا و مکذارید بت ود را و آن بتی بود که بر صورت مردی ساخته بودند وَلَا سُوَاعًا و نه بت سواع را که بر صورت زنی
ساخته بودند وَلَا يَغُوثَ و نه یغوث را که بهیات شیری بود وَيَعُوقَ و نه یعوق را که بر شکل اسبی بود وَنَسْرًا
و نه نسر را که بر صورت کرکسی بود و اشهر آنست که اینها اسامی پنج مرد صالح اند که میان آدم و نوح بودند و مردم بدیشان اقتدا
تمام داشتند و بعد از فوت ایشان ابلیس بمردمانی که بعد از ایشان بودند کفت که صورة ایشانرا تصویر کنید و بدان مستانس

آفوه
کسائی
بهیات

بشوید و در آن بنکرید تا باعث کثرت طاعت شما شود و ایشان پیکرهای آن جماعت را از چوب یا سنک جفتند و تعظیم آنها میکردند
و در عبادهٔ الهی جد و جهد میکردند تا بمرد ابلیس اولاد ایشان را کفت که پدران شما اینها را می پرستیدند شما نیز اقتدا بدین آبای
خود کرده بپرستش ایشان قیام نمایید پس اولاد به پرستش آن صورت مشغول شدند و مبداء عبادهٔ اوثان از آن زمان شد و چون
طوفان واقع شد آن اصنام در زیر خاک پنهان شدند و بعد از طوفان ابلیس لعین آنها را بیرون آورد و مردم را بر پرستش
آنها امر نمود و آن بتان بطریق توارث بعرب می آمد تا آنکه هر یک بقبیله افتاد و ود قبیلهٔ کلب داشتند در دومة الجندل و
سواع در میان قبیلهٔ هذیل بود بر ساحل بحر و یغوث را مذحج و بنی غطیف مراد داشتند و یعوق در میان همدان افتاد و نسر مر
اهل حمیر بود و ایشان را آل ذی الکلاع کویند و باقی احوال این اصنام حواله بمنبع الصادقین است القصه نوح مر باحق تعالی مناجات کرد
که خداوندا اکابر قوم اصاغر را کفتند که دست از بتان باز مدارید وَقَدْ أَضَلُّوا و بتحقیق که کمراه این اکابر كَثِيرًا
بسیاری را از ضعفه و ادانی یعنی نه همین قوم حاضر را کمراه ساختند بلکه فرق دیکر را که قبل از اینها بودند نیز کمراه کردانیدند
و دنیا را بر عبادت اصنام راسخ و ثابت کردانیدند و کویند مراد بکثرت اتباع زمان حالست یعنی رؤسای این هم مردمان را که
متصف بکثرت اند اضلال کردند و یا معنی آنست که بتان باعث ضلالت ایشان شدند وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ و میفزای پروردکار
مر ستمکاران را إِلَّا ضَلَالًا مکر هلاکت و عقاب را و ضلال درین معنی هلاکست بجهة آنکه در آیهٔ إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ
و کویند مراد تحیّر ایشانست و منع الطاف از ایشان یعنی بکفر و کذاشتن ایشان در ضلالت و خذلان و باز کرفتن الطاف
از ایشان بجهة تصمیم ایشان بر کفر و وقوع یاس از ایمان ایشان مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ از جهة کناهان عظیم ایشان أُغْرِقُوا
غرق شده بطوفان فَأُدْخِلُوا نَارًا پس در آورده شدند بآتش یعنی در زیر خاک و اینست که اغراق و احراق هر دو
فَلَمْ يَجِدُوا پس نیافتند لَهُمْ مِنْ دُونِ
در دنیا بود چه ایشان از یک جانب غرق میشدند و جانب دیکر سوخته میشدند
اللَّهِ أَنْصَارًا بجز از خدای یاری که عذاب طوفان باز دارند از ایشان یعنی آنهایی که بخدایی کرفته بودند غیر از معبود حقی
قادر نبودند که ایشانرا از عذاب طوفان و عقاب نیران نصرت و نجات دهند و چون حق تعالی نوح را خبر داده بود که از قوم
تو کسی دیکر ایمان نخواهد آورد و از ایشان فرزندی که ایمان آورد در وجود نیاید و از جهة ایشانرا در حدیث تیز نفرین کرده
از حق سوال فرمود وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ و کفت نوح که ای پروردکار من لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مکذار بر روی زمین مِنَ الْكَافِرِينَ
دَيَّارًا از کافران هیچ ساکن داری یا هیچ دور کننده مراد هلاک عالم است یعنی کافر را مکذار إِنَّكَ بدرستی که تو

باضلال ابلیس
لهم

ان تذرهم اگر بگذاری ایشان را یضلوا عبادک گمراه گردانند بندگان ترا یعنی بر وما را اضلال کنند واز دین باز دارند
ولا یلدوا ونزایند الا فاجرا کفارا مگر فجور کننده کفار ناسپاس از مقاتل وربیع وعطا روایتست که نوح علیه السلام وقتی این
دعا برایشان کرد که خدای تعالی ارحام زنان ایشان عقیم ساخته بود واصلاب مردان را خشک گردانیده چهل سال یا هفتاد
سال پیش از دعای وی ودر وقت نزول عذاب هیچ صبی وصبیه در میان ایشان نبود ونزد بعضی دیگر آنست که صبیان
بودند اما نه بروجه عقاب غرق شدند بلکه بر بهر طریقی که الحال فوت میشوند بمیتات مانند طاعون ووبا وهدم وغرق
وحرق وغیر آن واین موجب بادی عذاب آبا وامهات ایشان بود که ایشان اطفال خود را میدیدند که باب فرو میرفتند
وهلاک میشدند وبعد از دعای بد برایشان از برای خود وسایر مومنین ومومنات دعا کرد برین وجه که رب اغفر لی ای
پروردگار من بیامرز مرا از ترک مندوب وترک اولی ولوالدی ومر پدر ومادر مرا والد او ملک بن متوشلخ
بود ووالده او شمخای بنت انوش این هر دو از صلحای واتقیای اهل ایمان بودند ولمن دخل وبیامرز هر کسی اکه
در آمده بیتی بخانه ومنزل من یا بکشتی من یا بمسجد من مؤمنا در حالتی که مؤمن بوده وللمؤمنین والمؤمنات
وبیامرز مردان مؤمن وزنان مؤمنه که قبل از من بودند وبعد ودر باره کافران استجابت شده در شان اهل ایمان نیز بعز اجابت
رسیده وبجهة مبالغه در استیصال اهل کفر ختم دعاء ایشان کرد ولا تزد الظالمین ومیفزای ستمکاران را که در کفر
از حد در گذشته اند الا تبارا مگر هلاک وعقوبت سورة الجن ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که
سورة الجن بخواند بعدد هر جنی وشیطانی که تصدیق محمد وتکذیب او نموده ثواب بنده آزاد کرده باو دهند وجنان
بلکه یه از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که قل اوحی بسیار خواند تا در دنیا باشد از شر جنیان وکید ایشان
ایمن باشد وهیچکس نتواند که باو ضرری رساند ودر آخرت با محمد صلعم واهل بیت او باشد وچون ملازمت ایشان مشرف
گوید خداوندا بغیر از ایشان کسی دیگر را نخواهم ودرجه غیر از این درجه آرزو ندارم وچون ختم سوره نوح علیه السلام نمود بذکر
قوم او که اکابر خود بودند درین سوره افتتاح باتباع جنیان پیغمبر آخر زمان نمود تا فرق شود میان تابعان باطل وتابعان
حق پس فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم در سوره الاحقاف گذشت که گروهی از جن نصف
در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت صلعم رسیدند واستماع قرآن نموده ایمان آوردند وآنها نه تن بودند یا هفت
یا سه از اهل حران وچهار از نصیبین وصاحب کشاف آورده که ایشان از شیصبان بودند واهل آن اعظم

واکثر

واکثر قبایل جن اند وعامه لشکر ابلیس از ایشان است چون بشرف اسلام مشرف شدند میان قوم خود آمده ایشان را بر ایمان ترغیب
کردند وحق تعالی درین سوره از آن خبر میدهد که قل بگو ای محمد بامت خود اوحی الی وحی کرده شده بمن انه استمع انکه
شنیدند قرآن را در بطن نخله نفر من الجن گروهی از جنیان از ده کمتر واز سه بیشتر بودند وجن اقسام اند قولی لطیفه شفافه
که ناریه وهوائیه بر ایشان غالبست واز شان ایشان است که متشکل شوند باشکال مختلفه وگویند نوعی از ارواح مجرده اند
ویا نفوس بشریه اند مفارق از ابدان ودر آیه دلیل است بر آنکه حضرت رسالت ایشان را ندیده وقرآن بر ایشان نخوانده بلکه
اتفاق در بعضی قراءة او حاضر شدند واستماع قرآن کردند فقالوا پس گفتند چون بمیان قوم خود رفتند که ای قوم
انا سمعنا بدرستی که شنیدیم قرآنا عجبا کتابی بغایت شگفت یعنی کلامی عجیب وبدیع که مانند این کلام آدمیان
در حسن نظم ودقت معنی وکسی بر اتیان مثل آن قدرت ندارد یهدی الی الرشد راه مینماید بندگان را براستی وصواب
وصلاح دین ودنیا فامنا به پس گرویدیم بدان که متضمن تصدیق توحید الهی است خدا ورسالت حضرت خاتم النبوة
ولن نشرک وهرگز شریک نیاریم ونسازیم بربنا به پروردگار خود احدا یکی را از اصنام وانداد وغیر آن چنانکه
پیش از بن می آوردیم آیه دالست بر آنکه حضرت رسالت صلعم مبعوث است بر هم جن وانس وبه آنکه انه مفتوح است بجهة آنکه
فاعل اوحی است وانا مکسور جهة آنکه مبدا است وبواقی آنکه مذکور خواهد شد مکسور بر آنکه از کفار جن اند وحفص همه را مفتوح
خوانده بر آنکه معطوف بضمیر بر محل جار ومجرور در آمنا که منصوب المحل است واحدی باسناد خود از سعید بن جبیر روایت کرده
از ابن عباس که گفت پیغمبر قرآن را بر جن نخوانده وجن را ندیده بلکه روزی با جمعی از اصحاب متوجه سوق عکاظ شد ودر آن
وقت شیاطین از خبر آسمان ممنوع شده بودند وچون نزد قوم خود آمدند واخبار ایشان نمودند که ما از اخبار آسمان
ممنوع شده ایم ایشان گفتند که حادثه عظیم در عالم واقع شده در مشارق ومغارب عالم پراکنده شوید واز نهی استخبار
کنید ایشان در اطراف عالم منتشر شدند وتفحص احوال مینمودند تا آنکه جماعتی از ایشان بتهامه رسیدند وبا آنحضرت
در سوق عکاظ ملاقات کردند وحضرت با اصحاب بنماز صبح مشغول بود وچون استماع قرآن کردند گفتند اینست که میان
ما وآسمان حایل شده پس بقوم خود مراجعت کردند وگفتند انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشد فامنا به ولن نشرک
بربنا احدا وانه تعالی بدرستی که بلند وبرترست جد ربنا عظمت وجلالت پروردگار ما از مجانست
مخلوقات ومشابهت ممکنات در ذات وصفات ویا بزرگست سلطنت وغنای او ما اتخذ صاحبة

و نگرفت هیچ زنی یعنی آنکه بعضی از نصاری مسیح میگویند ولا ولدا و نه فرزندی را چنانچه یهود میگویند و نصاری که آن اعتقاد دارند
وانه كان يقول و بدرستی که بود که میگوید سفيهنا جاهل و نادان یعنی ابلیس یا گروه جن على الله شططا بر خدای
چیزی سخن دور و متجاوز از حد که آن نسبت صاحبه و ولد است بوی وانا ظننا و بدرستی که ما پنداشتیم ان لن تقول
الانس والجن آنکه نگویند آدمیان و جنیان على الله كذبا بر خدای دروغ لاجرم هر چه سفیه ما میگفت باور میکردیم
و چون قرآن شنیدیم دانستیم که وی دروغ بر خدا بسته پس از آن برگشتیم و مؤمن شدیم وانه كان و بدرستی که بودند
رجال من الانس مردانی از آدمیان که در بعضی مواضع يعوذون پناه گرفتندی برجال من الجن
بمردانی از جنیان و آن چنان بود که چون کسی به بیابان هولناک رسیدی گفتی پناه میگیرم بسید این وادی از شر سفیهان
قوم او و اعتقاد او آن که بدین استعاذه آن شب سالم و مامون بمانند فزادوهم پس بیفزودند آدمیان مر جنیان را بسبب
این استعاذه رهقا رهق اثم از کبر و سرکشی و جهل چه ایشان بسبب این گفتند که بزرگی ما بمرتبه است که آدمیان بما پناه
میجویند و ما نگهبان و حامی وسیه ایشانیم مقاتل گفته که اول کسی که تعوذ بجن نمود قومی بودند از یمن و بعد از ان بو حنیفه و تعوذ
بعد از ان این تعوذ در میان عرب فاش شد و هر کس نمود با ایشان میکردند عکرمه از ابن ابی اللباب انصاری روایت
کرده که یکروز من با پدر بسوی رفتیم در راه شب در آمد نزد شبانی رفتیم و چون شب بنیمه رسید گرگی بیامد و بره بگرفت
راعی آواز داد که عامر الوادی جارک منادی آواز داد که یا سرحان ارسله ای گرگ آزاد رها کن آواز شنیدیم و کسی
ندیدیم گرگ بره رها کرد و بره میان گله رفت و گزندی بوی نرسید و حق تعالی این آیت فرستاد که وانه كان رجال من
الانس يعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا وانهم و بدرستی که آدمیان یعنی کفار انس ظنوا گمان بردند كما
ظننتم یعنی چنانکه شما گمان بردید ای جنیان ان لن يبعث الله آنکه هرگز برنینگیزد خدای احدا یکی مرده را از برای
حساب و جزا یا آنکه بعث نکند خدای بعد از موسی و عیسی رسولی را وانا لمسنا السماء و بدرستی که ما قصد آسمان نمودیم
و طلب رسیدن کردیم بدان برای استراق سمع فوجدناها پس یافتیم آسمان را ملئت پر کرده شده حرسا شديدا
از نگهبانان توانا یعنی فرشتگان با قوه که برای منع جنیان مقرر شده اند وشهبا و از ستارگان درخشنده
آتش فشان یعنی اجسام مضیه متوقده متولده از نار که جهة رجم دیوان متعین گشته اند و ان انوار که منده است در آسمان
مانند آتش وانا كنا و بدرستی که ما بودیم نقعد منها می نشستیم از آسمان مقاعد در نشستگاه للسمع

برای شنیدن اخبار آسمان که خالی بود از حرس و شهب فمن يستمع الان پس هر که از جن طلب شنیدن میکند
اکنون يجد له می یابد برای خود شهابا ستاره روشن آتشبار رصدا نگاه دارنده از صعود یعنی منع کننده او از
استماع قول فرشتگان و آماده برای سوختن او و از زهری نقلست که شهب پیش از زمان حضرت نبوی بوده اما مانع جن
نبوده و چون آنحضرت متولد شد بیشتر گشتند مانع صعود جن شده و بعضی بر آنند که شهب در زمان حضرت حادث شده
و قبل از و نبوده و بنا برین این از جمله معجزات نبوی خواهد بود و قول اول اصح و مؤید مذهب که زهری از علی بن الحسین نقل کرده
که ابن عباس گفت ما نزد رسول نشسته بودیم و جماعتی از انصار نزد حضرت بودند ستاره از آسمان بیفتاد و روشن شد حضرت پرسید یا ایشان
گفت در زمان جاهلیه چه میگفتید وقتی که این حادثه میشد گفتند میگفتیم که مردی عظیم الشان بمیرد یا متولد شود وانا لا ندري
و بدرستی که ما نمیدانیم اشر اريد بمن في الارض ایا بدی خواسته شده است از حراست آسمان و بازداشتن ما از
استماع قول فرشتگان بکسانی که در زمین اند از آدمیان ام اراد بهم ربهم یا خواسته است برایشان پروردگار
ایشان رشدا خیری و صلاحی یعنی در وقت حدوث این علامات که کثرت رجم است و منع استراق گفتیم که این نیست مگر
برای امری عظیم که حق تعالی اراده فرموده با اهل زمین از عذاب یا نعمت یا لطف و رحمت وانا منا الصالحون و بدرستی که
از جنس ما شایستگان هستند یعنی مؤمنان نیکوکار که سابقند در خیرات ومنا دون ذلك و از ما گروهی هستند فرو
از صالحان یعنی میانه روان و غیر صالحان که طالحانند و بدکاران كنا طرائق قددا هستیم ما یعنی هستیم صاحب طرق یا طرق
مختلفه و منقطعه از یکدیگر یعنی مذاهب مختلفه یا هستیم خداوندان طرق متفرقه و مذاهب مختلفه وانا ظننا ظن یعنی
یقین و بدرستی که یقین دانستیم ان لن نعجز الله آنکه هرگز عاجز نتوانیم ساخت خدا را في الارض در زمین
یعنی هر جا که هستیم در زمین نمیتوانیم که او را عاجز سازیم ولن نعجزه و عاجز نمیتوانیم کرد او را هربا در حالتی که
گریزنده باشیم باطراف آسمان یا بکوه قاف یا عاجز نمیتوانیم ساخت او را در زمین اگر با اراده امری نماید و در گریختن و از
اطراف آسمان بیرون رفتن اگر طلب ما کند چه هر جا که هستیم در تحت فرمان اوییم و در قبضه قدرت او و عدم امکان خروج ما
از دایره فرمان وانا لما سمعنا الهدى و بدرستی که آنهنگام که شنیدیم قرآن که سبب هدایت عالمیان است
امنا به گرویدیم باو و یا بانکس که از و شنودیم یعنی حضرت رسالت و مقرر است که هیچ پیغمبری بجن مبعوث نبوده الا
حضرت خاتم که دعوت او بهمه جن و انس رسیده و خوان تبلیغ او در نظر خاص است و عام کشیده فمن يؤمن بربه

جوانی

پس هر که بگرود به پروردگار خود فَلَا يَخَافُ بَخْسًا پس از و نترسد نقصان در جزای او وَلَا رَهَقًا ونه لحوق کرامت
و مذلت بر وجه اجزاء او بر اثم وجه باشد زیرا که او بخس حق کسی نکرده و رهق ظلم احدی ننموده و بروایت ابن عباس
نترسد از نقص از حسنات خود و از زیادتی عذاب بسیئات خود وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ و بدرستی که از ابنای نوع
ما مسلمانانند یعنی گرویده اند بر پیغمبر و سند بین بدین اسلام وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ و از ما ستمکارانند بر خود و در
گذشتگان از طریق که ایمان و طاعت است فَمَنْ أَسْلَمَ پس هر که گردن نهاد مر حکم خدا را یعنی که منقاد حکم او شد
فَأُولَئِكَ پس آن گروه گردن نهادگان تَحَرَّوْا رَشَدًا قصد کردند راه راست را که موصل ایشانست بثواب ابدی
وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ و اما بیرون رفتگان از طریق حق فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا پس باشند در آخرة مر دوزخ را هیزم
که بدیشان دوزخ افروخته شود چنانکه بکفار انس آتش افروخته میشود و در خبر است که حجاج بن یوسف لعنة الله در حینی
که اراده قتل سعید جبیر کرده با او گفت چه میگویی در حق من فرمود قاسط عادلی ارکان دولتش گفتند نکو سخنی گفت حجاج
گفت ای جاهلان او مرا ظالم و مشرک میگوید که گمان شما آنست که بقسط و عدل را توصیف میکند پس این دو آیه را
خواند که وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا و دیگر وحی کرده شده است
بمن که بدرستی که شان و قصه اینست که اگر مستقیم شوند اهل مکه عَلَى الطَّرِيقَةِ بر طریقه یعنی بر افضل طریق که دین اسلام است
لَأَسْقَيْنَاهُمْ هر آینه بنوشانیم ایشانرا مَاءً غَدَقًا آب بسیار مراد از آن سعت رزق است و کثرة مال و منال لازم
باران است یعنی باران بر ایشان فراخ گردانیم یا اگر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشانرا نعمت بسیار ارزانی داریم
و یا اگر جن و انس مستقیم شوند بر طریقه ایمان ایشانرا بسعت معیشت سرافراز گردانیم لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ تا بیازماییم
ایشانرا در آن یعنی با ایشان معامله آزمایندگان کنیم تا بر عالمیان ظاهر شود که بوظایف شکرگذاری چگونه قیام می نمایند
وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ و هر که اعراض کند از یاد کردن پروردگار خود یعنی از عبادة او یا از کار خود اعراض
یا از موعظه و وحی او روی بگرداند و قبول آن نکند و یا کفران نعمت او نماید يَسْلُكْهُ در آورد خدای او را عَذَابًا
صَعَدًا در عذابی سخت که فوق طاقت او باشد و غالب بر او وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ و دیگر وحی کرده شده است بمن
که مسجدها مر خدا راست و خاص است بدو فَلَا تَدْعُوا پس مخوانید در آن مَعَ اللَّهِ أَحَدًا با خدا یکی را یعنی غیر
او را در آن پرستش مکنید چنانکه یهود و نصاری در کنایس عزیر و مسیح را هم بالوهیت یاد میکنند و چنانکه مشرکان

نماز در مقام

التوبیخ

آیه ۹ از جمله ۹ آیات وان المساجد لله تا احدا در وجوب سجده اعضاء السبعة

در حوالی

در حوالی بیت الحرام میگویند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک یا عبادة را در آن بریا میکنند حسن بصری گفته که مراد از ین
مساجد تمام روی زمین است که همه سجدگاهست چه حضرت رسالت گفت جعلت لی الارض مسجدا و ترابها طهورا یعنی همه زمین را
برای من مسجد گردانیده و خاکش پاک کننده ساخته مخوانید بلکه عبادت را در هر جا مخصوص ادا نمایید و نزد بعضی دیگر مراد مسجد
الحرام است که قبله جمیع مساجد است قوله تعالی ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و گفته اند که مراد مساجد سبعه است
که جبهه است و یدین و رکبتین و ابهامین رجلین یعنی اینها مر خدا راست یا بمعنی که آفریده اوست پس آنها را برای غیر خدا بر زمین
منهید و موید اینست آنچه معتصم از ابی جعفر محمد بن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه سوال کرد و گفت مساجد چه معنی است
جبهه سجود هی الاعضاء السبعة التی یسجد علیها مراد از مساجد هفت عضو است و نزد بعضی دیگر مساجد جمع مسجد است
بفتح جیم یعنی سجود یعنی سجدها که مخصوص است جایز نیست که برای غیر او سجده کنند وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ و بدرستی که آنگاه که
برخواست عَبْدُ اللَّهِ بنده خدای که محمد است ببطن نخل بنماز صبح يَدْعُوهُ میخواند خدای را در نماز و جن قراءة او می شنید
كَادُوا يَكُونُونَ نزدیک بودند که باشند عَلَيْهِ لِبَدًا بروی جمع شده کان از غایت ازدحام برو بجهت تعجب ایشان
از آنچه میدیدند از عبادة او و اقتدای اصحاب او در قیام و رکوع و بجهت حرص بر استماع قرآن چه هرگز مثل این حال ندیده بودند
و مانند این کلام نشنیده و ابن عباس گفته که این کلام از قول جنیانست بعد از استماع قرآن چون با اهل خود مراجعت کردند
با ایشان خبر دادند از ازدحام اصحاب بران قدوه احباب وقت اقتدا ایشان باو در نماز و استماع کلام از آنحضرت
در آثار آمده که آنحضرت را هیچ نام محبوبتر از نام عبد الله نبوده چه نشره عبادة و عبودیت بر وجهی که آنحضرت قیام نموده
هیچکس را قدرت اقامت بران نبوده لاجرم در وقت عروج آنحضرت بر منازل ملکی باین اسم مذکور شده که سبحان
الذی اسری بعبده لیلا و بهنگام نزول قرآن از مدارج فلکی بهمین نام نامزد گشت که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده
قُلْ بگو ای محمد مشرکان را إِنَّمَا أَدْعُو جز این نیست که میخوانم یعنی می پرستم رَبِّي پروردگار خود را وَلَا أُشْرِكُ بِهِ و شریک
و انباز نمیگیرم بدو أَحَدًا یکی را و این از بدیع و منکر نیست تا موجب تعجب شما شود قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ بگو بدرستی که من
مالک نیستم از برای شما ضَرًّا دفع ضرری وَلَا رَشَدًا و نه رسانیدن خیر و صلاحی یعنی قدرت ندارم بر آنکه ضرر
و نفع بشما رسانم من مامور تبلیغ رسالت و دعوة بدین اسلام و هدایت برشاد بغیر آن قُلْ إِنِّي بگو بدرستی که من
لَنْ يُجِيرَنِي هرگز نرهاند از مرض و عرض و انواع ابتلاء و محن کسی را حمایة نتواند کرد و از آن نتواند رهانید

تا هر جا که باشیم نماز گذاریم و از آنست ... مر آنست که در ... زمین ... خدای

که سجده بران واقع شود و نیز مروی است که حضرت رسالت ... ان اسجد علی سبعة ... بر هفت عضو

وقعود

ولن اجد نیابم هرگز من دونه بجز او سبحانه ملتحدا پناهی که روی بدان آرم و از آن بلیه نجات یابم حاصل کلام
خود را امر فرموده که بگو که من مالک ضر و نفع نیستم شما را الا بلاغا من الله مگر رسانیدنی که از جانب خدا است یا نمی یابم
پناهی و نجاتی مگر رسانیدن پیغام از و یعنی مگر آنکه گویم که خدا چنین میگوید و نسبت دهم قول او را باو نه قول غیر او را و رسالته
لا بلاغ و مگر پیغامهای او یعنی اداء احکام که بمن ارسال فرموده و بعد از آن در وعید کفار میفرماید که ومن یعص الله
و هر که نافرمانی کند خدا را در پرستش او و رسوله و فرستاده او را در امر و نهی فان له پس بدرستی که مر او راست نار
جهنم آتش دوزخ خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند کانند در آن ابدا همیشه این تاکید خلود است هرگز از آن
خلاصی نیابند و با وجود این تهدیدات مشرکان متظاهرند بر عداوت پیغمبر او مستضعف انصار او مستقبل بکثرت عدد خود
حتی اذا رأوا ما یوعدون تا وقتی که ببینند آنچه وعده داده میشوند از آن واقع بر راست و مغلوب شدن ایشان
در انجا بر دست اهل اسلام و عذاب جحیم در نشاه آخرت فسیعلمون پس زود باشد که بدانند چون عذاب موعود ببینند
که از گروه مومن و مشرک من اضعف کیست ضعیف تر ناصرا از جهة یار و مددکار و اقل عددا و کمتر از روی عدد
یعنی معلوم ایشان شود که ناصر کدام خوب تر و بیشتر است و یار که ضعیف تر و کمتر کفار بعد از شنیدن این کلام گفتند که
آیا این موعود کی خواهد بود آیه آمد که قل بگو ای محمد آنچه وعده داده شده است درست و راست البته واقع خواهد شد
خلاف در وعده خدای محال است لیکن وقت آن بر من مخفی است ان ادری نمیدانم اقریب ما توعدون
آیا نزدیک است آنچه وعده داده شده اید از عذاب ام یجعل له ربی یا گردانیده است یعنی مقرر کرده است برای آن
پروردگار من امدا زمانی که مدت آن دراز باشد عالم الغیب داننده پوشیده فلا یظهر پس آشکار نمیگرداند
و مطلع نگرداند علی غیبه بر غیبی که مخصوص است بعلم او احدا یکی را الا من ارتضی مگر کسی که پسندیده
و برگزیده است من رسول از فرستاده یعنی مگر رسول خود را که بر بعضی از ان اطلاع دهد بتوسط ملک بر حسب مصلحت
و حکمت تا معجزه باشد مراد حضرت رسالت است یا مطلق انبیا علیهم السلام و چون ظهور معجزه و صدور مغیبات از ائمه
هدی ع بواسطه اعلام و اخبار سید المختار بود پس آیه مذکوره نافی آن نباشد بعد از ان در بیان محفوظیت آنحضرت ساز
مرده جن و انس میفرماید که فانه یسلک پس بدرستی که در می آرد خدای من بین یدیه از پیش وی رسول
پسندیده و من خلفه و از پس او رصدا نگهبانان از فرشتگان که وی را محافظت کنند از شر شیاطین جن

و انس از اختطاف تخالیط آن چنانکه مرویست که جبرئیل وحی می آورده بآنحضرت هفتاد هزار فرشته با وی می بودند و حفظ
آن وحی و طرد شیاطین مینمودند از انکه استراق سمع نمایند و آنرا بکاهنان القا کنند وقت رسانیدن جبرئیل آنرا به پیغمبر
و در خبر آمده که این هفتاد هزار فرشته بجهة تعظیم وحی می آمدند همچنانکه آداب ملوک است که با رسول جماعتی دیگر را میفرستند
و بروایتی منقول از سعید بن جبیر جبرئیل نزد پیغمبر نمی آمد الا که با او چهار فرشته میبودند یکی در پیش و یکی در پس و یکی در جانب
راست و یکی در جانب چپ و حفظ وحی میکردند تا جبرئیل آنرا بآنحضرت برسانید و از ضحاک نقلست که هیچ پیغمبری مبعوث نشد
مگر با او جمعی از ملایکه بود که حراست او میکردند از اعدای جن و انس از مقاتل نقلست که چون حضرت عزت پیغمبر را مبعوث
ساختی ابلیس با هادی بر صورت ملک تا او را اضلال کند حق جمعی فرشتگان از فرستادی تا او را برانندی و پیغمبر را گفتی که این
ابلیس است حاصل که فرشتگان حافظ و ناصر رسول بودند لیعلم تا بداند رسول آن قد ابلغوا آنکه بتحقیق رسانیده اند
جبرئیل و سایر فرشتگان که رفیق او بودند در وقت نزول وحی رسالات ربهم پیغامهای فرستاده شده پروردگار
خود را بی تغییر و تبدیل و اختلاط بی تخالیط یا علم خدا متعلق گردد بوقوع آن تبلیغ بدون زیاده و نقصان و تبدیل و تغییر
واحاط و گرفته است علم خدای و فرا رسیده بما لدیهم بآنچه نزد یک پیغمبران و فرشتگان است از علم و شرایع بر وجهی که
هیچ از ان از علم او سبحانه فوت نشده و احصی کل شیء و شمرده است همه چیز را یعنی ضبط همه اشیا نموده عددا
در حالتی که محدود و محصور است نزد او سبحانه تا آنکه قطره های باران و ریگهای بیابان و اوراق درختان و کف دریا و امثال
او را احصا کرده مراد کمال علم اوست و احاطه آن بجمیع معلومات یعنی هیچ چیز از دایره علم او خارج نیست و هرگاه علم او
احاطه بجمیع معلومات کرده پس چگونه عالم نباشد بآنچه نزد رسولست از وحی و کلام او

سورة المزمل

ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کرده که هر که سورة المزمل بخواند حق تعالی دشواری دنیا و آخرة را از و رفع نماید و هرگز اذیتی
باو نرسد و منصور بن حازم از ابی عبد الله ع نقل کرده که هر که در نماز خفتن یا در آخر شب سورة المزمل بخواند شب و روز شاهد
افعال صالحه او باشد و این سوره نیز برای او گواهی دهد و حق تعالی حیوة و موت طیب باو کرامت فرماید و از ابوجعفر ع مرویست که
خواننده این سوره هرگز محتاج نشود و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره الجن نمود بذکر رسل افتتاح این سوره کرده بذکر خاتم رسل
و آغاز نمود که بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که چون حضرت رسالت صلعم در مبداء اسلام که
نماز گذاردی بگلیمی خود را پوشیده داشتی و از خدیجه کبری رضی منقولست که آن حضرت جامه ای شبی بود و چهار ذرع

در هندو با نماز
ایات نوزده
الرحمن
آیه ۵ یا ایها المزمل
تا تبتیلا

ونصفی بر بالای ما بودی و نصفی رسول پوشیده نماز گذاردی و از عایشه نقل کرده اند که آن قطیفه بود چهارده ذرع که نیم آن
بر من بود و در زیر آن خواب میکردم و نصفی دیگر بر آن حضرت بود و آنحضرت بنماز مشغول میشد از او پرسیده شد که آن از چه چیز بود
گفت که آن خز نبود و نه کج و نه از موی نازک که در زیر موی سطر پیدا شده و نه از ابریشم و نه از پشم بلکه تار آن از موی بز بود
و پود آن از موی شتر و در اثنای نماز شب جبرئیل آمد و این آیه آورد که یا ایها المزمل ای گلیم در خود پیچیده قم
اللیل برخیز در شب بنماز تهجد یعنی مداومت و مواظبت نمای در آن و بسبب استراحت و دعة نفس ترک آن مکن و گویند حضرت
در خواب بود که جبرئیل این وحی آورد و در روایتی از خدیجه منقول است که اول بار که حق تعالی اراده فرمود که وحی بآنحضرت نازل
او کرد جبرئیل که بصورت اصلی خود را بآنحضرت نمود و حضرت چون جبرئیل را بآن هیبت مهیب و صورت عجیب دید ترسید
وانحضرت ترسان و لرزان بخانه آمد و گفت قطیفه بر سر من اندازید و چون در زیر آن رفت و بخسبید این سوره بوی نازل شد
و گویند اول حال که وحی باوی آمد خود را در زیر جامه پنهان میکرد و آنرا بر خود می پیچید از کثرت فزع و خوف بجهة این خطاب
یا ایها المزمل و یا ایها المدثر مخاطب گشت بعد از آنکه جبرئیل انس گرفت بخطاب یا ایها النبی و یا ایها الرسول مخاطب میشد و از
عکرمه نقلست که مزمل بمعنی متحمل اعباء نبوة است یعنی ای بردارنده بار نبوة برخیز در شب برای طاعت حضرت عزت الا
قلیلا نصفه مگر اندکی از شب که آن نیمه اوست او انقص منه قلیلا یا کم از نیمه شب اندکی تا بثلث یا زیادتر
کمتر نباشد او زد علیه یا زیاده کن بر نیمه شب تا بدو ثلث رسد میان ناقص و زائد و گویند استثنا از اعداد لیل است
و لیل عام است و تخییر میان قیام است در نصف و ناقص از وی و زائد بر وی یعنی برخیز نصف شب مگر اندکی از شبها که آن لیالی عذر
باشد از عروض مرض و غلبه نوم و غیر آن یا کم از نصف شب یا زیاده از نصف و قیام لیل در مبدا اسلام بر رسول و امت
فرض بوده و میان مقادیر ثلثه مذکوره مخیر بوده اند و این حکم محکم بود تا یکسال بعد از آن بآیتی که بعد ازین مذکور خواهد شد
آن منسوخ شد و از کلبی مرویست که در زمان وجوب قیام لیل مردی بود که همه شب تا صبح بیدار بودی بجهة خوف آنکه مبادا
حفظ نصف و ثلث و ثلثین نکرده باشد و سایر اصحاب آن قدوه احباب بر احیای شب اقدام مینمودند و بجد تمام بقیام
لیل مواظبت مینمودند و بنماز لیل مشغول میگشتند تا آنکه اقدام ایشان متورم شد و رنگهای ایشان از کثرت این ریاضت
زرد گشت و حق تعالی بر ایشان رحم فرمود و تخفیف این حمل ثقیل فرموده و نزد بعضی قیام لیل در همه وقت سنت بوده بی لیل
و تخییر در مقدار بآیه و من اللیل فتهجد به نافلة لک یعنی در شب برخیز که آن نماز سنت زاید بر فرض و رتل القرآن

و بیانی و شمرده بخوان قرآن را و روشن کن حروف آنرا وقت تلاوة ترتیلا خواندنی واضح و روشن بنحوی که سامع
عدد حروف آن تواند نمود و از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که ترتیل محافظت وقوفست و ادای حروف و بیان آن از مخارج خود
و نیز فرموده که روشن ساز حروف آنرا بسیار متصل بیکدیگر مگردان مانند اتصال موی بیکدیگر و بسیار پراکنده مکن مانند
پراکندگی ریگ و لیکن فزع کن آنرا بر دلهای سخت یعنی حروف آنرا چنان ادا کن که در دلهای سخت جای کند و باید که قصد
هیچکدام از شما این نباشد که سوره را زود تمام کند از عایشه مرویست که قراءة پیغمبر متصل و پیاپی بیکدیگر نبود همچنانکه شما
میکنید بلکه اگر سامع خواستی که عدد حروف آن توانستی کرد و ابن عباس فرموده که اگر قراءت سورة البقرة کنم و در آن مراعات
ترتیل کنم دوستر است نزد من از همه قرآن خواندن بدون ترتیل و ابو عبد الله علیه السلام فرموده که ترتیل آنست که چون بآیتی رسی که در آن ذکر
بهشت باشد بهشت را از خدا درخواهی و اگر بآیتی رسی که از آن ذکر دوزخ باشد از آتش آن بخدا پناه جویی و ابو بصیر از ابو عبد الله
صوت
روایت کرده که ترتیل آنست که مکث کنی در آن و تحسین صوت قراءة آن نمایی از پیغمبر خدا روایتست که فردای قیامت قاری قرآنرا
گویند که قراءت میکن و ببالا میرو و آنرا بترتیل بخوان همچنانکه در دنیا بترتیل میخواندی پس بتحقیق که منزل تو در جنت نزد آخر آیتیست
که قراءت آن نمایی و بعد از امر بترتیل خطاب شریف را باین جمله خبر داده که انا سنلقی علیک بدرستی که ما زود بود که وحی کنیم
و منزل گردانیم بر تو قولا ثقیلا سخن گرانی یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه از امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام
و حدود و احکام که گرانست عمل آن بر مکلفان خصوصا بر تو چه تو هم بتحمل آن مکلفی و هم تحمیل آن بر امت و اکثر مفسران برانند
که مراد آنست که ما القا خواهیم کرد بر تو قولی را که ثقیل باشد تلقی آن و آن در اثنای صدور وحی بود که آنحضرت مثل آواز درای
صدا می شنودی و مجرد صوتی بی اعتماد و امتزاج فرا گرفتن حروف و کلمات از طریق معتاد خارج میشود و از آن بجهة در
آن حال ثقلی تمام میرسید امام علیه السلام چنانچه از عایشه مرویست که در روزی که سرما بغایت سرد بودی میدیدم که وحی بر وی فرود آمدی
و از جبین مبین او قطرات عرق میچکید و در حین نزول وحی بر آنحضرت بر نوعی گرانی میشد که اگر بر شتری سوار بودی دست
و پای شتر خم گشتی و اگر تکیه بر ران یکی از صحابه داشتی خوف شکستن آن بودی و در این محل روی مبارکش برافروختی
بسان گل که نسیم صبح بر او وزد و حارث بن هشام نیز روایت کرده که من از رسول صلعم پرسیدم یا رسول الله چگونه وحی بتو می آید
فرمود که گاهی چون آواز جرس بمن میرسد و آن بر من بسیار دشوار است پس منقطع میشود و من آنرا در گوش خود نگاه میدارم
و اوقاتی دیگر فرشته بصورت مردی می آید و آنچه بگوید حفظ آن میکنم بعد از آن در ترغیب تهجد فرموده که ان ناشئة اللیل

به پرستش که ساعتی برخاستن است در شب یا عبادتی که حادث شود در آن یا نفسی که قیام نماینده است در آن برای عبادت
هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا آن سخت‌تر است از روی ثبات قدم و کلفت از عبادة روز چه ترک خواب واقف بر نفس غایة شاق است
و آن موجب زیادتی مثوبت و مزید مرتبه نزد حضرت وَأَقْوَمُ قِيلًا و درست‌تر و ثابت‌تر از روی مقال یعنی خواندن قرآن در آن
اصوب است چه در آن ساعت دل فارغ است و زبان با دل موافق و اصوات ساکن و آرامیده پس بزبان میخوانند و بدل تفکر
میکنند و نزد بعضی ناشیه ساعات اول شب است مشتق از نشاء بمعنی ابتدات و در خبر است که علی بن الحسین زین العابدین
علیهما الصلوة والسلام در میان نماز شام و خفتن نماز بسیار گذاردی سر او را اند پرسیدند فرمود که ناشئة اللیل که حق تعالی در قرآن
فرموده این ساعت است و نزد مجاهد جملۀ ساعات تهجد است و بروایت ماثوره از ابن عباس مراد نیمه شب است و از ابو جعفر
و ابو عبدالله صلعم ماثور است که ناشئة عبارت است قیام در آخر شب بنماز و تهجد و نیز هم از ابو عبدالله روایت است که ناشئه برخاستن بنده است
از خواب خود که بآن اراده غیر رضای خدای نکند بلکه بقصد طاعت خدا باشد و بس و از امثال این دیگر محفوظ نشد و بعد از
امر بقیام لیل بیان علت آن میکند که إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ بدرستی که ترا هست در روز سَبْحًا طَوِيلًا آمد شد و رفت و آمد بسیار
در مهمات و تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوة و تعلیم فرایض و سنن و اصلاح معیشة خود و عیال پس در شبها تو
بادی عبادة اولیست چه مناجات با قاضی الحاجات بسته بفراغت از جمیع جهات وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن
نام پروردکار خود را و باسمای حسنی او را بخوان در شب و روز و مداومت نمای بر تسبیح و تهلیل و تحمید و صلوة و قرائت و دراست تحمید
علم و غیر آن از اقسام طاعات و از سهل منقول است که مراد بذکر خدا بسمله است یعنی نماز خود را مفتتح ساز به بسم الله الرحمن الرحیم
وَتَبَتَّلْ و بریده شو از جمیع خلق و توجه کن إِلَيْهِ بسوی او بعبادة و طاعت تَبْتِيلًا بریدنی کامل یعنی نفس خود را
از اندیشه ماسوی مجرد ساز و بالکلیه روی دل خود را باو آور و از نجاست که حضرت فخر النسا فاطمه زهرا علیها السلام
باسم بتول مسمی گشته چه او بالکلیه از ماسوی منقطع بود و در جمیع اوقات لیل و نهار توجه دل خود را بحضرت حق داشتی
نموده بوظایف طاعات و عبادات اشتغال داشت و حمران بن اعین از صادقین ع روایت کرده تبتیل اینجا برداشتن
هر دو دست در نماز مراد وقت قنوت است و در روایة ابی بصیر واقع شده که تبتیل برداشتن دست است بجانب خدا و تضرع
نمودن تو بسوی او و ممکن است که رفع ید علامت انقطاع باشد بخدا که معنی تبتیل است رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ رفع
پروردکار تو خداوند مشرق و مغرب یا که مراد بمشرق او نهار است و بمغرب آخر لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ معبودی نیست که

سزاوار عبادت باشد مگر او فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا پس فرا گیر او را کارساز یعنی مهمات خود را باوی گذار و او گوینده و کیل
بمعنی کافی یعنی فراگیر او را کفایت کننده در آنچه بتو وعده داده از نصرت و معاونت و انتقام از اعدا وَاصْبِرْ و صبر کن و شکیبائی
نما عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند کفار و مکذبان از سخنان بی ادبانه و غیر واقع که آن نسبت سحر و کهانت و شعر است بتو و عدم
قبول وحدانیت منعم و انکار وقوع قیامت و غیر آن وَاهْجُرْهُمْ و ببر از ایشان هَجْرًا جَمِيلًا بریدنی نیکو یعنی در باطن با
ایشان مجانبه نما و بحسب ظاهر با ایشان مدارا کن و در مقام انتقام مباش و نصیحت از ایشان باز مگیر از ابو ذر منقول است که
ما در بدایة اسلام بطریق لطف در روی مشرکان میکریستیم و بر روی ایشان میخندیدیم و لیکن قلوب ما از خشم و غضب ایشان
مملو بود و منتظر آن بودیم که کی باشد بقتال ایشان مامور شویم و چون آیة قتال فرود آمد این آیة منسوخ شد و بعد از امر بصبر و حسن معاشرت
تهدید مشرکان میفرماید که وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ و بگذار مرا با مکذبان أُولِي النَّعْمَةِ که خداوندان نعمت اند یعنی کار صنادید
قریش با من گذار که من کافی ام در جزا دادن ایشان و فارغ ساختن دل ترا از اندیشه ایشان پس غبار ملال در خاطر خود راه مده
وَمَهِّلْهُمْ و مهلت ده ایشان را قَلِيلًا مهلت دادنی اندک یا در زمانی اندک یعنی عنقریب بمکافات ایشان خواهیم رسید
و همه را بتیغ ظفر پیکر تو هلاک خواهیم ساخت و بعذاب الیم خواهیم رسانید مرویست که میان این آیه و جنگ بدر و هلاک
اکابر بیش نبود مگر اندکی إِنَّ لَدَيْنَا بدرستی که نزدیک ماست در آخرت برای دشمنان أَنكَالًا بندهای گران و غلها
از آتش نیران که بران مقید شوند و هرگز از ایشان منفک نشود وَجَحِيمًا و آتش بزرگ افروخته که در آن بسوزند و
طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ و خوردنی با گلو گرفتن یعنی طعامی که در حلق ایشان گرفته شود و نه فرو رود و نه بیرون آید که خشونت
و شدت کراهت آن و آن ضریع است و زقوم و غسلین و غساق وَعَذَابًا أَلِيمًا و عذابی دردناک غیر از این عذابها که گفته
آمد اند مگر خدای و چون عذابی چنین برای ایشان مهیاست پس ایشان را بمن گذار و دل خوشدار و در روایت آمده که
بعد از آنکه هزار سال فریاد الجوع الجوع کرده باشند این طعام بدین صفت بدیشان دهند و بعد از آنکه هزار سال دیگر فریاد
العطش العطش کرده باشند زقوم بایشان خورانند مرویست که حضرت رسالت صلعم یکروز استماع این آیت کرده بیهوش
و بیفتاد آورده اند که امیر المومنین ع در وقتی در دندان گرفت و بیطاقت شد فرمود بار خدایا در یکبار استخوان این همه
دیگر روان آور پس عذاب إِنَّ لَدَيْنَا أَنكَالًا و جحیما در مرتبه خواهد بود حاصل که اهل شرک و عصیان را باین عذاب معذب سازیم
يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ در روزی که بلرزه در آید زمین وَالْجِبَالُ و بجنبد کوهها وَكَانَتِ الْجِبَالُ و گردند کوهها

باطفال در آن روز کثیبا تلهای ریگ مهیلا پراکنده یعنی از هیبت آن روز کوهها سخت از آنکه خود زایل کرده و مانند
ریگ روان شوند انا ارسلنا الیکم بدرستی که ما فرستادیم بسوی شما ای اهل مکه رسولا پیغمبری عظیم الشان یعنی محمد
شاهدا علیکم در حالتی که گواهست بر اقوال و افعال شما یعنی در قیامت گواهی بر آنکه چه کس از شما اجابت دعوت
کرده و کدام از آن امتناع نموده کما ارسلنا همچنانکه فرستادیم الی فرعون رسولا بسوی فرعون فرستاده را
یعنی موسی فعصی فرعون الرسول پس عاصی شد فرعون از آن پیغمبر و اجابت دعوت او نکرد فاخذناه پس بگرفتیم او را
گرفتنی اخذا وبیلا گرفتنی گران و غلیظ چه با وجود کثرت جنود و سعت ملک با آتش غرق کردیم و هنوز بعقوبت دریا رسیده
بود که او را بآتش در آوردیم و هرگاه عقوبت در دنیا و آخرت باین حد از استماع کردید فکیف تتقون پس چگونه نگاه
دارید ای مشرکان نفسهای خود را ان کفرتم اگر بمانید بر کفر و ایمان نیارید یوما از عذاب روزی که برسد هول
و فزع خود یجعل الولدان شیبا بگرداند کودکان را پیر یعنی موی سر ایشان را سفید سازد این مثلیست در شدت آن روز
و مراد کثرت هموم و غموم آن روزست چه بسیاری اند وه آدمی را زود پیر سازد و پیر گردانید و در کتب بعضی مذکور است که جوانی
شبانگاه موی سر و محاسن در نهایت سیاهی بود چون صبح شد همه موی او چون برف سفید شده بود و او را از آن حال پرسیدند
گفت در شب از قیامت و آتش دوزخ را در خواب دیدم و مردمان را دیدم که همه را در زنجیرهای آتشین کشیده بودند و بدوزخ
میکشیدند از هول آن همه مویهای من سفید گشت و می شاید که مبالغه در درازی آن روز یعنی اطفال بسبب درازی آن روز بآوان
شیخوخت رسند السماء منفطر به آسمان شکافته شود در آن روز و یا بسبب شدت و هیبت آن روز و هرگاه آسمان با وجود
اعظم و احکام و اتقان شکافته شود پس سایر مخلوق دیگر بطریق اولی باشد کان وعده هست وعده خدای محدث این
وقایع و وقوع این حوادث مفعولا کرده شده یعنی لامحاله واقع خواهد شد ان هذه بدرستی که این آیتهای ناطقه بعواقب
شدیده تذکرة پندی و عبرتیست فمن شاء پس هر که خواهد از مکلفان اتخذ الی ربه فرا گیرد بتوبه پروردگار
سبیلا راهی بوسیلهٔ این موعظه و سلوک نماید بتقوی که موصل است بقرب الهی در صدر سوره یا ایها المدثر مذکور است که بعد
نزول قم اللیل الا قلیلا حضرت رسالت و اصحاب شبها بر قیام میشتغل بودند چون مقادیر نصف و کم و بیش از آن مشتبه بود از خوف
اکمل محافظت قدر و اجب میل شده پنج تا بروز نماز گذاردندی بحدی که این قدم مبارک حضرت و دم کرد و کثافت بر جسد مبارکش
غالب شد و چون منکران و معاندان این حال را از آنحضرت مشاهده کردند ندای فقد شقی فی ربه در دادند یعنی این مرد شقی

بی بهره شده در طاعت خدای بعد از یک سال آن بار گران از مؤمنان برداشته آیه فرستاد که ان ربک بدرستی که پروردگار تو
یعلم انک تقوم میداند که تو بر خیزی برای نماز ادنی من ثلثی اللیل کمتر از دو بهره دو ثلث شب ونصفه و بر خیزی نیمه
نیم شب وثلثه و سه یکی از آن وطائفة و بر خیزند بهمین دستور گروهی من الذین معک از آنانکه با تواند از اصحاب
تو والله یقدر اللیل والنهار و خدای اندازه میکند شب و روز را یعنی میداند مقادیر ساعات آنرا و علم وی محیط
بآن علم ان لن تحصوه داند خدای آنکه شما هرگز نمیتوانید شمرد و ضبط نمیتوانید نمود تقدیر اوقات شب را یعنی استطاعت
ندارید که ضبط اوقات آن نمایید بتعدیل و تسویه و بجهت اینکه برای احتیاط زیاده از آن اخذ میکنید و آن بر شما شاق است
فتاب علیکم پس بازگشت خدای بعفو و تخفیف در فرض بوده در ترک قیام در مقادیر مذکوره یعنی رفع اثم از شما در ترک
آن هیچ نکرد رفع اثم فرموده از شما فاقرؤا پس بخوانید ما تیسر من القرآن آنچه آسان بود شما را از قرآن یعنی نماز کنید
آنچه میسر شود شما را از نماز شب تعبیر نماز بقرات شده تعبیر است از آن بسایر ارکان از رکوع و سجود و غیر آن این آیه با نسخ حکم اول است
و بعد از آن هر دو منسوخ شدند بصلوة خمس که بنده مراد از این آیه تلاوت قرآنست بعینه پس معنی آنست که بعوض آن بقرات
قرآن مشغول شوید علم ان سیکون داند خدای که البته باشند منکم مرضی از شما بیماران واخرون و دانند آنکه باشند
از شما طایفهٔ دیگر یضربون فی الارض که سفر میکنند در زمین یبتغون من فضل الله طلب میکنند از فضل و کرم خدای یعنی
تجارة مینمایند و وجوه حلال کسب میکنند تا تحصیل علوم دینیه میکنند واخرون یقاتلون و گروهی دیگر کارزار میکنند
فی سبیل الله در راه خدا مراد آنست که چون در نماز شب رنج بیماران و اهل سفر از تجاره و مجاهدان شما را رسد از جهت مرتفع
آنرا از شما تخفیف نمود و رخصت کرد و فرض بوده و بعد از آن بجهت مبالغه در باب تخفیف و ترخیص بار دیگر میفرماید فاقرؤا
ما تیسر منه پس بخوانید آنچه میسر شود از قرآن و در نماز این امر بسبیل فرضیت است در فریضه و ندبست در مندوبه و آنها
که میگویند که مراد تلاوه قرآنست در غیر نماز این امر بطریق استحباب است با جماع علمای ما و نزد اکثر جمهور را اختلاف کرده اند در قدر آنچه
که مقتضی امر است نزد سعید بن جبیر پنجاه آیتست و ابن عباس فرموده که صد آیتست و از جویبر منقولست که ثلث قرآنست و نزد
بعضی دیگر هر ختمی در ماهی و در روایتی از عبد الله عمر که پیغمبر فرموده قرآن بخوان در هر ماهی گفتم یا رسول الله از خود قوت میابم
یعنی زود تر میتوانم که بخوانم فرمود که بخوان در بیست شب باز گفت مرا قوت زیاده است فرمود بخوان در هفت روز و بر این زیاده
مکن و از امام جعفر مرویست که بیشتر ختم و دلست و تفاهم سر واقیموا الصلوة و بپای دارید صلوة مفروضه واتوا الزکوة

وبدهید زکوة واجبه را وَأَقْرِضُوا اللَّهَ وقرض دهید خدا را قَرْضًا حَسَنًا قرضی نیکو یعنی انفاق اموال خود کنید انفاقی نیکو که موافق
اراده خدا باشد این اوست بسیار صدقات و طریق خیرات و بانفس جوای بسیار و با نیت آن از واجب العطیات یا از مبرات
باد ای زکوة بر احسن وجه از اخراج آن بطیب نفس یا بطیب مال بر اهل استحقاق و در ملاحظه نیت طلب رضای عزت وَمَا تُقَدِّمُوا
و آنچه از پیش بفرستید لِأَنْفُسِكُمْ برای نفسهای خود مِنْ خَيْرٍ از نیکی تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ بیابید آنرا نزد خدای هُوَ
خَيْرًا بهتر از آنکه موخر گردانید و بستانیدن آنرا بوصیت نزد موت یا بهتر از متاع دنیا یا از بخل و تقصیر وَأَعْظَمَ أَجْرًا و بزرگتر
از روی مزد چه یکی از ده و هفتصد و از آن نیز وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب آمرزش کنید از خدای در همه احوال چه انسان بیشترم
از تفریط و افراط خالی نیست إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است گناهان بندگان تایب را رَحِيمٌ مهربان بر ایشان

سورة المدثر

ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که سوره المدثر بخواند بعدد هر که تصدیق محمد صلعم نموده و تکذیب وی
نموده او را حسنه بدهند و بروایتی دیگر از وی نقل است که خواننده این سوره را از صدیقان و شهیدان و صالحان نویسند و از
جمیع بلیات و عقوبات رستگار باشد و محمد بن مسلم از ابو جعفر روایت کرده که هر که در نماز فریضه سوره المدثر بخواند بر خدای
واجب شود که او را با محمد صلعم رفیق گرداند در بهشت در درجه واحده و تا در دنیا باشد هرگز شقاوتی باو نرسد و جابر
که چون حق تعالی پیغمبر خود را امر فرموده در آخر مزمل بنماز و غیر آن در مفتتح این سوره او را امر کرد بانذار و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ از جابر بن عبد الله منقول است که حضرت رسالت فرموده که در زمان فترت وحی در وادی میرفتم ناگاه مرا
آواز داد که یا محمد انک لرسول الله در جلو است و پیش و پس خود نگاه کردم کسی را ندیدم بر بالا نگریستم همان ملکی که
در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته میان آسمان و زمین از سطوت و هیبت و عظم هیکل او خوفی عظیم بمن رسید و بسیار
مستوحش شدم پس وحی بمن القا کرد و غایب شد بخانه خدیجه باز گشتم و گفتم دثرونی مرا بپوشانید جامها را در من پوشانیدند
و من در اندیشه آن حال بودم که از جانب حضرت احدیت وحی آمد که یَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ای جامه در سر کشیده قُمْ برخیز از
خوابگاه خویش و گویند این اول سوره بود که نازل شد و از زهری روایت است که اول سوره که فرود آمد اقرأ باسم ربک بود تا قوله
ما لم یعلم پس رسول صلعم از آنحال متحیر شد و بر بالای کوهها حیران میگشت و در آن باب تفکر میفرمود تا آنکه جبرئیل نزد او آمد
و گفت انک نبی الله بدرستی که تو پیغمبر خدایی آنحضرت از آن هراسان شده نزد خدیجه آمد و گفت دثرونی وصبوا علی
ماء باردا جامه بر سر من پوشانید و آب سرد بر من ریزید پس این سوره نازل گشت از جابر بن عبد الله روایت

کحضرت

که حضرت رسالت پناه صلعم فرموده من یکماه در کوه حرا مجاورت نمودم و همسایگی حق از آنجا بر فتم پس بایین آمدم و در بطن
وادی در آمدم بمن ندایی رسید خود نگاه کردم هیچکس را ندیدم بار دیگر بمن ندا کرد دیدم جبرئیل در سریری نشسته
حتی چون او را بر صورت اصلی وی بدیدم بخانه رسیدم و بخانه آمدم و گفتم دثرونی وصبوا علی ماء باردا پس حق تعالی
سوره بمن نازل گردانید و گویند آنحضرت از جفای قریش متاذی شده و جامه در سر کشیده و در باب ایشان تفکر و اندیشه
میکرد که جبرئیل این سوره برو آورد و نزد بعضی مراد دثار نبوت یعنی ای لابس نبوة و کمالات نفسانیه در بر افکنده
قیام نمای باداء مراسم نبوة فَأَنْذِرْ پس بترسان بندگان را یعنی کسانی را که بغیر او سبحانه را پرستند و در حق او
عصیان ورزند و یا آنکه انذار را بفعل آورد پس آنکه آن مخصوص بیکی دون دیگری نیست وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ و پروردگار خود را
بتعظیم یاد کن یعنی خاص گردان خدای خود را بتکبیر و تعظیم که آن وصف اوست بکبریا و جبروت و گفتن الله اکبر و روایت
که چون این آیه نازل شد پیغمبر صلعم فرمود الله اکبر و خدیجه نیز بهمین وجه تکبیر گفت و بیقین بدانست که این وحی است نه شیطان
با یکلام نکند و گفته اند که مراد تکبیرات در مفتتح صلوة پس این مأخذ وجوب تکبیر احرام وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ
و جامهای خود را پاک ساز از نجاست چه تطهیر ثیاب واجب است در نماز و مستحب در غیر آن و آن تحفظ است از نجاست
و بغسل آن و از ابن عباس نقلست که باید که جامه تو از حرام نباشد و ابو بصیر از ابو عبد الله روایت کرده که امیر المؤمنین ع
فرمود که شستن جامهای بر و غم را ند و وی را و آن پاک گردانیدن آنست از برای نماز و جامه بر کشیدن طهارة است
برای آن و مراد از قول حق تعالی وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ اینست که جامها بر کش تا بر زمین نرسد و بعضی طهر بمعنی قصر تنزیل کرده اند
یعنی کوتاه کن دامن جامه خود را بر خلاف صنادید قریش چه داب ایشان آن بود که جامهای دراز پوشیدند و از آن بر زمین
کشیدند و امیر المؤمنین تفسیر فرموده که اقصر ثیابک فانه ابقی و انقی و انقی جامهای خود را کوتاه کن که بقای بیشتر است
دقیق و پاک و پاکیزه تر چه جامه دراز زود دریده میشود و ملطخ بعرض نجاست و محققان از این آیه سخنان نفیس آن در منهج الصادقین
مسطور است وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ و از گناهی که نار است کیره مراد آن است که بر هجران ثابت قدم باش و بر آن استمرار نما
چه آنحضرت از جمیع اثم معصوم بوده و گویند یعنی آنست که فعل قبیح و خلق ذمیم دور شو یا دنیا را از دل خود دور کن که آن
سر همه گناهانست وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ و عطا مده در حالتی که طلب کثرت آن کنی و بیشتر از آن بستانی و این نهی است
از آنکه چیزی بخشند بطمع آنکه در عوض آن زیاده بستانند و این یا نهی با تنزیه است نسبت بجمیع بندگان و یا نهی است

مخصوص بآنحضرت است چه آنحضرت از جانب او سبحانه مودب باشرف آداب و احسن خلق و گویند این نهی بر وجه ادب است
از ربا پس نهی برای وجوب باشد و بعضی گفته‌اند بر جهاد در عبادات در حالتی که آن را بسیار شمری یا مردمان را ممنون مساز بادای
رسالت در حالتی که طلب بسیاری مزد کنی از ایشان یا آن را بسیار پنداری وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ و از برای رضای پروردگار خود
صبر کن بر اذیت مشرکان یا بر مشاق تکالیف مأموره از تبلیغ رسالت و ادای فرایض و سنن فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ پس
چون دمیده شود در ناقور یعنی صور و اصل آن نقر است بسبب صوت و مراد نفخه ثانیه است که حق تعالی فرموده که ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى
فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ خلاصه معنی آنست که صبر کن بر ایذای قوم چه در پیش ایشان است روزی دشوار که برسند بجزای ابدی
خود و برسی تو بعاقبت صبر خود بر این اذیت فَذَلِكَ پس آن وقت دمیدن يَوْمَئِذٍ در آن روز يَوْمٌ عَسِيرٌ روزیست
دشوار یعنی امر آن دشوار است عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان غَيْرُ يَسِيرٍ نه آسان و این تاکید یوم عسیر است برای
منع توهم آنکه آن روز بر کافران عسیر باشد بوجهی دون وجهی دیگر و استثنا بر آنکه مومنان نیست عسیر پس آیه جامع وعید کافران
و وعد مومنان از حضرت رسالت صم مرویست که از نزع کی خود چگونه لذت یابم که صاحب صور در دهن گرفته و منتظر این که
کی باشد که بدو ندا رسد که در دم یاران گفتند یا رسول الله چگونه از این استعاذه کنیم بخدا فرمود که حسبنا الله ونعم الوکیل
علی الله توکلنا آورده‌اند که زراره بن اوفی قرآن میخواند چون باین آیت رسید یکدو بار اعاده آن نموده و نعره برزده
و جان بحق تسلیم کرد آورده‌اند که چون فواتح سوره حم مومن نازل شد پیغمبر بمسجد آمد و آن را بر صحابه خواند ولید بن مغیره
مخزومی لعنة الله علیه قریب بمسجد نشسته بود آن را استماع کرد و حضرت چون دانست که ولید مستمع است بار دیگر اعاده
آن فرمود و ولید از آنجا بمیان قوم خود آمد گفت بخدا که حالا از محمد کلامی شنیدم که سخن انس و جن نیست و آن را حلاوتی
و عذوبتی هست که هیچ سخنی را نباشد و خوبی و مقبولی آن بر وجهیست که هیچ حدیقی ندارد اعلای آن نهال و اقبال و مثمر
ثمرات کلیه است و اسفل آن شجره طیبه بار آور است که بعروق فضایل و حکمت بسمت استحکام تمام پذیرفته و این کلام
غالب است و مغلوب نگردد و بلندی پستی نگراید پس بمنزل خود باز گشت اشرا از استماع این سخنان گمان بردند
که ولید ایمان آورده بسیار مغموم گشتند چه او مقتدای و پیشوای همه ایشان بود و بجهت این او را از یگانه قریش گفتندی
ابوجهل بایشان گفت هیچ تشویش بخود راه مدهید که من او را از دین محمد برگردانم پس نزد ولید آمد غمگین ولید گفت که
اندوهگینی ابوجهل گفت قریش بر تو طعنه میزنند و میگویند او برگشته و از عقل دور افتاده و گمان ایشان آنست که توابع

محزون شده

محزون شده و دین آبای خود را واگذاشته ولید بعد از شنیدن این کلام با ابوجهل بمجلس قوم آمد و گفت زعم شما آنست که محمد
مجنون است هیچ بار علامتی که دلالت بر دیوانگی کند از او دیده‌اید گفتند اللهم لا گفت گمان می‌برید که او کاهن است و دیده‌اید
هیچ چیز دیده که مخبر باشد بر کهانت او گفتند نه خیال میکنید که او کذابست در هیچ زمانی از او کذبی دیده که مخبر باشد بر
گفتند هرگز از او دروغی نشنیده‌ایم بلکه بجهت صدق شهرت دارد و بمحمد امین ملقب شده گفت می پندارید که او شاعر است هیچ
گاه از او شعری شنیده‌اید گفتند نه پس ولید گفت که چون مجنون و شاعر و کاهن و کذاب نیست پس او را چه توان گفت و سخن
او را بچه چیز نسبت توان داد و ولید متفکر شده و بعد از فکر بسیار گفت ما هو الا ساحر نیست او مگر ساحر است چنانکه میان
ازواج تفریق میکند و فرزندان را از پدر و پدر را از فرزند جدا میسازد و سنگ تفرقه میان عبید و موالیدا و احباب و اصدقا
می اندازد فما هو الا سحر یؤثر اهل مجلس از این سخن بسیار خوشحال شدند و حضرت چون از این سخن خبردار گشت بسیار ملول شد
حق تعالی این آیت فرستاده ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا بگذار ای محمد مرا با آنکه آفریدیم او را در حالتی که من تنها بودم با او
و هیچکس شریک من نباشد در جزا و سزا دادن او یعنی من بتنهایی او را آفریدیم و هیچکس در آفریدن او شریک من نبود یا خلق کردم
او را در حالتی که تنها بود یعنی هیچ مال و ولد و انصار نداشت قول آنست که او را وحید القوم خواندندی یعنی یگانه ایشان
و حق تعالی اینجا از روی تهکم باین اسم نام برد یعنی یگانه قوم را بمن واگذار یا در حالتی که یگانه است در شرارت یا وحید است
از پدر زیرا که او زنیم بود زراره و حمران و محمد بن مسلم نیز از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام روایت کرده‌اند که الوحید
ولد الزنا و نیز زراره گوید که در حضرت ابوجعفر نشسته بودم یکی از بنی هشام در میان مجلس در خطبه گفت انا ابن الوحید فرمود
وای بر او اگر میدانست که وحید بچه معنیست آن فخر نمی‌نمود گفتم یا ابن رسول الله وحید چه معنی دارد فرمود لا یعرف له اب
کسیست که او را معلوم نباشد که پدر کیست نیز و صفت ولید منحصر است که وَجَعَلْتُ لَهُ و گردانیدم برای او یعنی دادم او را
مَالًا مَمْدُودًا مالی کشیده یعنی بسیار گفته‌اند از سفیان بن ثوری منقولست که او را از نقد صد هزار دینار سرخ و بروایتی
هزار هزار و ابن عباس فرموده که نود هزار و میان مکه و طایف کشتزارها داشت و اسب و گوسفند چندان داشت که بحساب در نمی‌آمد
و بساتین و اشجار و عیون و عبید و اماء و مستغلات او از حد حصر متجاوز بود و از مقاتل نقلست که او را بوستانی بود و بطایف
که میوه آن سال بسال آخر نشدی بلکه همیشه بودی و لهذا حق تعالی آن را مال ممدود خواند وَبَنِينَ شُهُودًا و دادم او را
پسران در حالتی که همه نزد او حاضر بودند در مکه و همیشه بلقای ایشان مسرور بود و هرگز برای اکتساب وجه معاش

محتاج بسفر نبودند و بجهة کثرت خدم و عبید احتیاج نبشد اورا که پسر از او در مهمات و مصالح روانه و یا بجهة وجاهت و عقل پدر
باپدر در محافل حاضر شدندی چه او را ده پسر بود همه بحد رجولیت و قابلیت رسیده و از سعید بن جبیر منقول است که سیزده پسر
بودند و از ده و مقاتل هفت بودند ولید و خالد و عماره و هشام رض بشرف اسلام رسیدند و مهدت له و بگسترد برای او بسط
جاه و منازل و ریاست تمهیدا گستردنی و بجهة کثرت جاه و خدم و حشم و حسب و نسب بگانه قریش و وحید قوم ملقب گشت
و از وجاهت و صنادید قریش گشت ثم یطمع پس طمع میدارد آن از پس آن که زیاده کنم عطیات خود را برو کلا نه چنین است
که هم نعم خود را بران افزون سازم و در نعمت بروی چنین گشاده بکنم ارم چه کفران نعم و معانده با منعم معانده است چنانکه
میفرماید انه کان بدرستی که او بود لآیاتنا مر آیتهای کلام ما وحج و اد و ما را عنیدا ستیزه کننده و انکار نماینده که آن را
و بسحر نسبت دهنده باوجود معرفت او بآن در اکثر تفاسیر هست که بعد از نزول این آیة اموال او روی در نقصان نهاد تا آنکه
همه آن در عرض اندک زمانی بحوادثات تلف شد و اکثر اولاد او بمردند و بعضی که ماندند از او بر گشتند و محتاج و رسوا گشت تا آنکه
وضع بدار البوار پیوست پس از روی تهدید میفرماید که سارهقه زود باشد که در رسانم او را صعودا بعقبه که مشقت
بسیار بالای آن توان رفت این تمثیل برای کسی که گرفتار شود بعذاب سخت و عقوبت صعب که طاقت آن نتواند داشت
باشد و ابو سعید خدری از پیغمبر صلعم روایت کرده که صعود کوهیست از آتش که ولید در عرض هفتاد سال بالای آن رسد
و چون فرود آید باز برانند و باز آن را بآن تکلیف کنند و بآن عذاب معذب باشند و نیز از آنحضرت مرویست که تکلیف
کنند ولید را که بر عقبه رود که در میان آتش است هر گاه که او دست نهد گداخته شود و چون دست از آن بردارد
باز بحالت اول رود و هر گاه خود را بران نهد بگدازد و چون پای از آن برسر آرد باز عود کند و در تبیان آورده که
معنی آنست که تکلیف کنیم او را بصعود و آن صخره ایست در دوزخ که بالای آن نتوان رفت پس او را در زنجیرهای آتشین
کشند و از عقب گرزهای آتشین میزنند تا بعد از چهل سال بر بالای آن رود پس بیان تعلیل وعید و کفر و عناد و سبب
میفرماید که انه فکر بدرستی که طعنه زند بر قرآن و قدر و اندازه باخود راست کرد که چگونه فقتل پس لعنت کرده
باد و بعذاب ابدی و عقاب سرمدی گرفتار کیف قدر چگونه تقدیر کرد این تعجب است از تقدیر کردن ولید امر باطل را
بجهة استهزاء او و اهانت پیغمبر صلعم و قدح در قرآن پس بجهة مبالغه در تعجب تکرار این لفظ کرد که ثم قتل پس ملعون باد
و معاقب بعقاب دیگر که اشد باشد از عقاب اول کیف قدر چگونه اندازه کرد ثم نظر پس نظر کرد در آن

و تفکر

و تفکر نمود در آن تا موجب طعنی در آن پیدا کند ثم عبس پس روی را ترش کرد بجهة آنکه موجب طعنی نیافت در آن بار
و بسر نکرد بسر روی ترش کرد و بسر و پیشانی در هم کشید و بگرداند چشمها مانند متهم متفکر در امری ثم ادبر
پس روی بگردانید از حقیقة قرآن یا محمد صلعم از روی عناد و استکبر و گردن کشی کرد از متابعة پیغمبر حاصل که ولید
پلید بعد از تامل و تفکر بسیار روی باصحاب کرد فقال ان هذا پس گفت با ایشان نیست اینکه محمد میگوید الا سحر
یؤثر مگر جادویی که روایت کرده میشود از ساحران بابل که هاروت و ماروت اند یعنی ساحران آنرا باو تعلیم میدهند
ان هذا نیست این الا قول البشر مگر سخن آدمی یعنی آنکه مسیحه و یسار را میگوید که انسان اواند که این از
نزد خدا باشد و یا سحری که مردمان آنرا ایثار و اختیار میکنند بجهة حلاوت آن در نفوس و ولید ملعون بجهة عناد
کلام الهی را سحر گفت نه بر وجه اعتقاد چه میدانست که اگر قرآن سحر میبود و از کلام ساحران ممکن بودی آوردن
مثل آن و او و امثال او که متصف بودند بفصاحت قادر بودند باوردن مثل آن پس حق تعالی تهدید او میفرماید که
ساصلیه سقر زود در آرم او را بدوزخ ولید را درکه سقر که نام درکه ایست از دوزخ و ما ادریک ما سقر
و چه چیز دانا گردانید ترا که چیست سقر این برای تنبیه بر تفخیم و تهویل سقر بعد از آن بیان آن میکند لا تبقی باقی سقر (و اعقاب)
آتشی است که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و عظام هیچ بلکه همه را بسوزد و باز حق تعالی نو سازد اجزای او را
و لا تذر و دست باز ندارد دیگر باره تا بسوزد و بر همین منوال همیشه معذب باشند و گویند لا تبقی و لا تذر یعنی
مغز است که نه پوست را بگذارد و نه گوشت و دست باز نه ظاهر را گذارد و نه باطن را و نه عضوی را که محل حیوة است و نه آنرا
که ذی حیوة نیست لواحة للبشر تغییر دهنده کننده مرپوست کافران را بالایح و ظاهر برای ایشان کنند لترونها
عین الیقین علیها تسعة عشر بر آن آتش است نوزده ملک یا نوزده صنف از فرشتگان یعنی موکل
بر آن و مسلط بر اهل آن و در تبیان از براء بن عازب رض نقل کرده که گروهی از یهود حضرت رسالت را
از خزنه دوزخ پرسیدند آنحضرت دو بار باصابع یدین اشارت فرمود و در کرت دویم ابهام یمین را امساک کرد
و این آیت برای تصدیق آنحضرت نازل شد و مسلمان شدند چه این سخن مطابق قول توریت است و در روایتی آمده است
که یکی از آنها مالک است و هجده دیگر اعوان و انصار او و در خبر دیگر است که اینها خازنان درکه سقر اند و درکات
دیگر را خازنان دیگرند و اختصاص اولی است که این عدد بجهة حکمتی که مخفیست مانند عدد آسمان و زمین و بروج

وغیر آن و اگر بعضی از مفسرین به فکر و نظر فکری چند کرده اند در بیان تخصیص آن تکلفات نموده اند در آن چنانکه در منهج الصا
دقین است آورده اند که بعد از نزول این آیت ابوجهل گفت ای معشر قریش محمد میگوید که زبانیه نوزده شخص بیش نیستند و شما
شجاعان و دلاوران اید یا ده از شما یا یکی از شما یکی از آنها را دفع نتوانند نمود و ابو الاشدین اسید بن اسید کلده جمحی
که در قوت و شجاعت بیش از همه بود گفت من تنها ده را کفایت کنم به پشت و هفت را به شکم شما دو دیگر را کفایت
کنید و در روایتی آنست که گفت من در پیش شما بر صراط روم و ده را بدست راست و نه را بدست چپ دفع کنم و همه بسلامت
از آن بگذریم و به بهشت درآییم آیه آمد که وَمَا جَعَلْنَا و نگردانیدیم أَصْحَابَ النَّارِ یعنی ملازمان موکلان دوزخ را
إِلَّا مَلَائِكَةً مگر فرشتگان که قوی ترین خلقانند نه مردانی که از جنس شما باشند تا با ایشان مقاومت توانید کرد
و از عمرو بن دینار مرویست که هر یکی از آنها می توانند که بیکدفعه اکثر از قبیله ربیعه و مضر بجهنم اندازند و از پیغمبر صلعم روایت
که با چشمهای ایشان برقست و با دندانهای ایشان مانند حصار میکشند موهای کافران و بانظری ایشان را بدوزخ می اندازند
و هر یک از ایشان را مثل قوه آدمیان و پریان است و یکی از آنها امتی را بدوزخ راند و کوهی از آتش بر گردن گیرد و بر سر
ایشان اندازد و در روایت دیگر آمده که چشمهای ایشان چون برق جهنده است و انیاب ایشان مانند حصارهای
بلند مستحکم یا پارهای آتش از دهان ایشان بیرون میجهد و میان هر دو دوش ایشان مسافت یکساله راهست و فراخی
دست هر یک بمرتبه که مثل ربیعه و مضر را فرا توانند گرفت و رحم از ایشان نزع کرده اند و هر یک از ایشان هزار کافر
را در یک دفعه در دوزخ خواهند بیفکنند و هرگاه قوه و صلابت و شده هر یک زبانیه باین مرتبه بود چگونه ابن کل
ده و غیره ایشان را دفع تواند کرد وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ و نگردانیدیم عدد موکلان دوزخ إِلَّا فِتْنَةً مگر عدد
اندکی که مقتضی فتنه و محنت است لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که کافر شده اند یعنی ایشان از غایه عناد و فرط طغیان چون
استماع این عدد خاص کردند زبان باستهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه اکثر ثقلین را عذاب خواهند کرد
و اگر چنانکه راه عناد و انکار گذاشتند و با عقول خود مراجعت میکردند هر آینه عالم میشدند بدانکه در ضمن این عدد
خاص حکم و مصالح مندرج است و متعین میشدند در آنکه کسی که یکنفر را بر جمیع مردمان مسلط ساخته است بر
قبض ارواح ایشان و هیچکس نمیتوانند که با او مقاومت کند چه جای آنکه برو غالب شود البته قادر خواهد بود که عددی را
باتش دوزخ حاصل کرده حق تعالی میفرماید که ما زبانیه را باین عدد مقرر ساختیم لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ تا بیقین شوند آنانکه

اوتوا الکتاب

267

أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب توریه را یعنی یقین کنند از آن به نبوة محمد و حقیقه قرآن چه قرآن را یابند
که مصدق توریت است و موافق آن درین قول و بجهه این یقین شوند در آنکه قرآن از نزد خداست و محمد صلعم امی است و کتاب
ایشانرا نخوانده و نشنیده و با وجود این از آن خبر میدهد پس پیغمبر خداست وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا و بیفزاید آنانکه
گرویده اند إِيمَانًا گرویدن بسبب تصدیق کردن باین چنانکه گرویده بودند بآنچه نازل گشته بود بر پیغمبر پس مراد بزیادتی
ایمان در کمیة باشد نه کیفیة و بسبب تصدیق اهل کتاب بقرآن ایمان ایشان راسخ گرده باوج کمال رسد و حیثیة زیاده ایمان
در کیفیة وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ و تا شک نیارند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند توریة وَالْمُؤْمِنُونَ و شک
نکنند گرویدگان از اهل اسلام در آن عدد این تاکید استیقان و زیادتی ایمانست وَلِيَقُولَ الَّذِينَ و تا بگویند بر وجه انکار
آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق است وَالْكَافِرُونَ و تا گویند ناگرویدگان که جازم شده اند
بتکذیب مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه خواسته خدا بِهَٰذَا باین عدد معین مَثَلًا از روی مثل یعنی منافقان و کافران
گویند که حق تعالی باین عدد عجیب چه غرض و قصد نموده که نوزده زبانیه تعیین کرده نه بیست که عدد تامست یعنی گویند که این سخن
خدا نیست چرا که از نزد خدای بود باین عدد ناقص نازل نشده كَذَٰلِكَ همچنانکه حق تعالی مثل این عدد خاص اختبار مکلفان
میکند در تدبر و تامل در آن و عدم آن تا ضلالت و هدایت ایشان ظاهر شود همچنین يُضِلُّ اللَّهُ گمراه میسازد خدای یعنی
در ضلالت فرو میگذارد و اسباب لطف و توفیق باز میگیرد مَن يَشَاءُ هر که میخواهد از اهل عناد و انکار که تدبر نمیکنند
و بهیچ بینه در قول و صدق پیغمبر وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ و راه مینماید هر که میخواهد از کسانی که طالب حقند و تارک عناد
وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ و نمیداند لشکرهای پروردگار ترا از جهت کمیه و کیفیه و عدد خاص که مشتمل بر عقد کامل
و ناقص است إِلَّا هُوَ مگر او که عالم است بهمه معلومات و جز او هیچکس دیگر حصر ممکنات نمیتواند کرد و مطلع نمیتوانند شد
بر حقایق صفات موجودات و آنچه موجب اختصاص هر یک از انهاست بآن از کمیه در عدد و ناقص و کامل مانند حکمة
در عدد سموات و ایام سنه و شهور و بروج و کواکب و اعداد نصیب صلوة و اوضاع هر یک از آن و غیر آن از محدثات
وارضین ع
وَمَا هِيَ و نیست سقر یا عدد خزنه یا این سوره إِلَّا ذِكْرَىٰ مگر پندی لِلْبَشَرِ برای مردمان كَلَّا نه چنانست که کسی انکار
سقر کند یا دفع خزنه تواند نمود یا پند ندهند بر در آیات قرآنی تامل نمیکنند تا مهتدی شوند وَالْقَمَرِ سوگند بماه که از آیات
عجیبات در طلوع و غروب و زیاده و نقصان و معرفة اوقات و حساب بوی بازبسته است وَاللَّيْلِ و قسم بشب

إذا أدبر چون بازپس رود و عقب روز و حفص اذ بی الف میخوانند و او بر صیغه ماضی باب افعل که همان بمعنی دبر است والصبح
إذا أسفر و وقتی صبح چون روشن شود و یا روشن کرد عالم را و تاریکی را زایل کرداند إنها بدرستی که سقر لإحدى
الکبر هر آینه یکی از دواهی بلاهای بزرگ است که انها را نظیر نباشد نذیرا للبشر از روی ترسانیدن و بیم کردن
یاد حالتی که بیم کنند لمن شاء هر که خواهد منکم از شما أن یتقدم آنکه رود در خیر و طاعت أو یتأخر یا باز
ایستد از خیر و معصیت یعنی مر جمیع مکلفان را که ایشان را تمکین داده اند بر فعل طاعات و معاصی و عنان اختیار خیر و شر
در دست ایشان نهاده اند اگر میخواهند تقدیم نمایند بر طاعات و بر خیرات سبقت میگیرند و اگر میخواهند باز پس می ایستند
در ترک معاصی چنانچه فرمود فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر یعنی همه طوایف […] است محمد بن فضل از
ابی الحسن صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود که هر که پیشی گیرد بدوستی ما از […] یعنی از وناجی
شود و هر که […] از محبت ما و روی از آن بگرداند سبقت گیرد […] و از همه […] آن گرفتار شود کل نفس بما
کسبت هر نفس بهر چه کرده است از کردار و گفتار رهینة گرو است نزد خدای و بآن گرفتار مراد آنست که در عمل
خود مواخذ است و از آن خلاص نتواند شد و قدرت نخواهد داشت که خود را از رهن آن باز رهاند بجهت ترک ایمان
و طاعات که سبب نجات است إلا أصحاب الیمین مگر یاران دست راست که ایشان بکسب خود رهون نباشند
و بگناه خود مواخذه نه بلکه مفکوک الرقاب باشند و نفس خود را از گرو بیرون آورده اند بوسیله ایمان و عمل صالح یعنی که
راهن که تخلیص رهن خود کند حق مراد آنست که حق تعالی بجهت شرافت ایمان و میمنه اعمال صالحه خطیات ایشان را مغفور سازد
و ایشان را رستگار گرداند و از امام محمد باقر صلعم مرویست که نحن و شیعتنا اصحاب الیمین یعنی ما و شیعیان ما اصحاب یمین
باشند فی جنات در بوستانهای بهشت باشند مرفه الحال و فارغ البال یتساءلون یکدیگر را سوال کنند در حالتی
که در بهشت باشند عن المجرمین از احوال مشرکان و بعد از سوال سایلین بمسئولین از احوال مجرمین در جواب
گویند که ما گفتیم بمشرکان مجرم که ما سلککم فی سقر چه چیز در آورد شما را در دوزخ قالوا گفتند ایشان در
جواب که لم نک نبودیم در دنیا من المصلین از نماز گذارندگان یعنی ترک صلوة مفروضه میکردیم و بفرضیت آن اعتقاد
نداشتیم و لم نک و نبودیم نطعم المسکین طعام دهیم درویشان را از زکوة مفروضه و کنا نخوض
و بودیم که شروع میکردیم در امور باطله که آن غیبت محمد بود و غیر آن مع الخائضین با شروع کنندگان در آن

وکنا

وکنا نکذب و بودیم که تکذیب میکردیم بیوم الدین بروز جزاء او باور نداشتیم آن حتى أتانا الیقین
تا آمد ما را مرگ که مقدمات آن و بر همان حال مردیم غرض از سوال توبیخ و تحسر ایشان است فما تنفعهم
پس سود نکند ایشان را شفاعة الشافعین شفاعت همه شفیعان از ملایکه و انبیا و رسل و سایر اهل ایمان بر تقدیر اگر
ایشان را شفاعت کنند و این خود محال است که بنص و اجماع امت شفاعت شافعان مقصور است بر عاصیان اهل ایمان
عبدالله مسعود فرمود که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله در روز قیامت […] شفیع بندگان باشند و آنها جبرئیل و ابراهیم
و موسی باشند و عیسی و […] از این […] کس زیاده از پیغمبر ما شفاعت نکنند و بعد ازین چهار انبیای دیگر شفاعت کنند
و بعد از آن صدیقان و آنگه شهیدان و بعد از شفاعت شافعین جماعتی در دوزخ بمانند پس ایشان را گویند ما سلککم فی
سقر ایشان در جواب گویند لم نک من المصلین الی قوله فما تنفعهم شفاعة الشافعین بعد از آن ابن مسعود گفت همین
جماعت در دوزخ مخلد بمانند و باقی در بهشت در آیند و روایت است از پیغمبر صلعم که در روز قیامت مردی از اهل بهشت گوید
که ای پروردگار من بنده تو فلان مرا در دنیا شربتی آب داده پس اذن شفاعت او بمن کرامت فرما ندا رسد که برو و او
را از دوزخ بیرون آور او بیاید و تجسس او کرده از دوزخ بیرون آورده بهشتش در آورد و نیز از آنحضرت مرویست
که یک شهید شافع هفتاد مجرم باشد از اهل بیت خود و نیز از آنحضرت منقولست که از امت من کسی هست که در حق تیم شفاعت او
بیشتر از قبیله مضر بهشت در آرد و حاصل که شفاعت در حق عصاة اهل ایمان مسموع خواهد شد نه درباره مشرکان
و معاندان فما لهم پس چیست مر مشرکان جاحد و کافران معاند را عن التذکرة از تذکیر که قرآن یا مواعظ
آن معرضین اعراض کنندگان کأنهم گویا ایشان در رمیدن از قرآن حمر دراز گوشان مستنفرة گریزانند گوران وحشی
فرت من قسورة که گریخته باشند از شیران از ابن عباس مرویست که قسورة اصوات شکارچیان
در […] یعنی کفار حمر وحشی اند که گریزند از مردان تیر انداز که صید شیر میکنند یا از آوازهای مختلف
مراد آنست که همچنانکه گوران وحشی از بیم […] بگریزند ایشان از استماع قرآن میگریزند چه گوش سخن حق نشنود
دل پند پذیر ندارند و از کلبی نقل است که مشرکان گفتند یا محمد بما رسیده است که هر که در بنی اسرائیل گناه کردی
بامداد آن صحیفه یافتی که گناه او و کفاره او در آن نوشته بودی برای آن […] چیزی بیار تا بتو ایمان
آوریم و روایتی دیگر آنست که گفتند ما بتو ایمان نیاوریم تا بنام هر یک از ما کتابی بیاری از آسمان و در آن

مکتوب باشد که این نامه ایست از خدای بفلان کس که باید که متابعت محمد کند آیه آمده که ایشان گریزانند از استماع کلام ما و میگویند
بل بلکه از روی عناد و جحود یُرِیدُ کُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ میخواهند هر مردی از ایشان أَنْ یُؤْتَىٰ آنکه داده شود
صُحُفًا مُنَشَّرَةً نامهای سرگشاده و بی مهر و در آن نوشته که ای فلان پیروی محمد کن کَلَّا نه چنین است ایشان را این
صحیفهای و اگر بر سبیل فرض بدهند نگروند پس اعراض ایشان بجهة امتناع ابنای صحیفه است بَلْ لَا یَخَافُونَ الْآخِرَةَ
بلکه نمی ترسند از عذاب آخرة و عناد میورزند در وقوع آن با وجود علم ایشان بمعجزات ظاهره و حجج بینه و بجهة عناد و
لجاج از تو اقتراح صحف میکنند کَلَّا نه چنانست که میگویند که قرآن سحر است و قول بشر إِنَّهُ بدرستی که قرآن تَذْکِرَةٌ
پندیست شریف و موعظه عظیم فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد پند گرفتن و یاد کردن را ازان ذَکَرَهُ پند گیرد آنرا
و بهره ازان پند گیرد وَمَا یَذْکُرُونَ و یاد نکنند آنرا و پند پذیر نشوند بآن إِلَّا أَنْ یَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه
خدای خواهد که یاد کنند یعنی باختیار خود یاد آن نخواهند آورد مگر گاهی که حق تعالی قسر و اجبار و الجا بر ایشان را بر آن
دارد و این منافی تکلیف مخالف حکمة و نظیر اینست قوله لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ
اوست سزاوار آنکه بترسند و خوف او را نصب العین خود سازند یعنی از محارم او اتقا نمایند وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ
و اوست سزاوار گناه کار را خصوصا مر ترسنده گان را آمرزش از پیغمبر صلعم روایت کرده که آنحضرت بعد از تلاوت این
آیة فرمود که حق تعالی فرموده که منم اهل آنکه از من بترسند و با من انباز نگیرند پس هر که بترسد از یکه انباز گیرد با من چیزی را
من اهل آنم که بیامرزم او را و گناهان او را عفو کرده بروی او نیارم و گویند معنی آنست که خدای از اهل آنست که از اهل
او بپرهیزند و از عقاب او بترسند و از اهل آنکه از برای او عمل کنند با آنکه مودی شود بمغفرت

سوره لا اقسم

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که هر که سورة القیامة بخواند من و جبرئیل از برای او گواهی دهیم در روز قیامت
که او ایمان بروز قیامت داشته و تصدیق بوقوع آن نموده و آن روز روشنی روی او بر رویهای دیگر غلبه کند
و ابو بصیر از ابو عبد الله ع نقل کرده که هر که مداومت کند بر قراءة لا اقسم بیوم القیامة و عمل بآن کند حق تعالی چون او را از قبر
بعث کند این سوره رفیق او باشد در احسن صورت و او را بشارت دهد بروی او خنده و او را مسرور سازد
تا از صراط و میزان بگذرد و بدانکه حق تعالی ختم سورة المدثر نموده بذکر قیامت و بانکار کافر منکر و مکذب آن و افتتاح
این سوره نیز بذکر قیامت و بیان احوال آن فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم

البته سوگند میخورم بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ بروز رستخیز وَلَا أُقْسِمُ و هر آینه سوگند یاد میکنم بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ مراد بنفس
مقرب است که در روز قیامت نفس مقصره را ملامت کند بر تقصیر طاعت یا نفس مطمئنه که ملامت کننده نفس اماره است یا ملامت
کننده خود و اگرچه در طاعت و عبادت کوشش نماید یا مراد مطلق نفس باشد زیرا که حضرت رسالت صلعم که در روز قیامت
هیچ نفس نیکوکار و بدکار نباشد مگر که ملامت کند نفس خود را اگر عمل نیکو کرده گوید چرا زیاده نکردم و اگر فعل بد از و
صادر شده باشد گوید کاشکی نکردم و جواب قسم آنکه هر آینه برانگیخته خواهید شد و دال بر جواب قسم قوله أَیَحْسَبُ
الْإِنْسَانُ آیا می پندارد آدمی أَلَّنْ نَجْمَعَ آنکه جمع نخواهیم کرد عِظَامَهُ استخوانهای او را آورده اند که عدی
بن ربیعه که همسایه رسول بود و در نهایة عناد و عداوة با او روزی آنحضرت را از احوال قیامت پرسید و بعد از اخبار
آنحضرت از وقوع آن گفت اگر آن روز معاینه ببینم باور ندارم و بآن نگروم آیا این استخوانهای متفرقه باهم جمع شوند حق تعالی
فرستاد که آیا عدی می پندارد که ما استخوانهای او را جمع نکنیم بعد از پراکندگی و اعاده آن نخواهیم نمود بعد از پوسیدگی
آنکه بنده مراد جمع کافرانند یعنی آیا ظن منکران بعث آنست که عظام ایشان را فراهم نخواهد آورد بَلَىٰ قَادِرِینَ
آری جمع آنرا در حالتی که توانا باشیم عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّیَ بر آنکه راست کنیم بَنَانَهُ سرهای انگشتان او را
یعنی تالیف کنیم یعنی سلامیات او را با وجود صغر و لطافت آن جمع کنیم و باهم منضم سازیم پس چگونه استخوانهای بزرگ
از ابن عباس روایت که معنی آنست که ما قادریم بر آنکه فراهم آوریم و منبسط سازیم انگشتان او را تا مانند سم چارپا
شود و نتواند که بدست چیزی خورد بلکه بدهن اکل نماید مانند سایر حیوانات و لیکن با نفع و منت انامل را با و عطا
فرمودیم که موجب کمال خلقت و تمامیة منفعت است و منت قبض و بسط و ارتفاق باعمال لطیفه مانند کتابت و غیر آن
بَلْ یُرِیدُ الْإِنْسَانُ بلکه میخواهد آدمی یعنی عدی با این انکار و تکذیب لِیَفْجُرَ تا همیشه بفجور مشغول باشد أَمَامَهُ
در زمانی که در روی اوست از اوقات حیات و از سعید بن جبیر روایت که مراد آنست که ذنب را مقدم دارد و توبه را
مؤخر سازد و گوید سوف اتوب تا وقتی که توبه کنم تا آنکه مرگش او را دریابد بر اسوء اعمال و اقبح
افعال و یا فجور بمعنی کذبست یعنی دروغ گوید و تکذیب نماید آنچه او را در پیش است از بعث و حساب یَسْأَلُ
می پرسد از روی استهزا و استبعاد أَیَّانَ کی خواهد بود یَوْمُ الْقِیَامَةِ روز رستخیز بعد ازان بیان علامت حدوث
قیامت میفرماید که فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ پس آنگاه که خیره و متحیر شود چشم از کثرت فزع و هول وَخَسَفَ

الْقَمَرُ تیره گردد ماه وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و جمع کرده شود آفتاب و ماه یعنی ایشان را با یکدیگر جمع کرده در دریا افکنند
و دریا از مجاوره آنها آتش گردد وَاِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ و گویند مراد جمع شمس و قمر است در ذهاب ضوء تا آنکه تاریکی عالم
بر مردمان کامل گردد و هیچ نوری و روشنی در روی نماند و هر که در آنها نگرد مانند دو گاو سیاه در نظرش آید یا در طلوع آنها
از مغرب یَقُولُ الْاِنْسَانُ گوید آدمی یعنی کافر مکذب یَوْمَئِذٍ در آن روز اَیْنَ الْمَفَرُّ کجاست جای گریختن
مانند قول کسی که نومید شده باشد از یافتن متمنی كَلَّا لَا وَزَرَ نه چنانست که گریختن فایده دهد کافر را چه هیچ پناه
گاهی نباشد ایشان را اِلٰی رَبِّكَ یَوْمَئِذِنِ الْمُسْتَقَرُّ در آن روز قرارگاهی یعنی بهشت خود منوط بکسب ارباب
استحقاق از بهشت و دوزخ مقرر گرده پس مستحق بهشت را به بهشت در آرد و اهل دوزخ را بدوزخ یُنَبَّؤُا الْاِنْسَانُ
خبر داده شود آدمی یَوْمَئِذٍ در آن روز بِمَا قَدَّمَ بآنچه پیش فرستاده از عملی که کرده وَاَخَّرَ و آنچه تاخیر کرده از آن یعنی
عمل نکرده و یا بآنچه خود کرده از کردار خیر و شر و بآنچه مردمان از ایشان داشته که بعد از آن بجای آرند از طریقه حسنه یا سیئه
و یا باول عمل و آخر آن و یا بتقدیم معاصی و تاخیر طاعت یا بعکس و یا بمالی که پیش موت فرستاده و آنچه برای ورثه گذاشته
یکی از اکابر فرموده که گناه از پیش فرستی بجرءة و مال از پس بگذاری بحسرت گناه بتوبه نیست کن تا نماند و مال را
بصدقه بده تا بماند بَلِ الْاِنْسَانُ نه چنانست که آدمی محتاج انباء و اعلام باشد بلکه آدمی عَلٰی نَفْسِهٖ بَصِیْرَةٌ
بر نفس خود حجت بینه است یعنی شاهد است بر اقوال و افعال خود کقوله تعالی شاهدین علی انفسهم یا خداوند بصیرت
یا چشمی بیننده است مراد آنست که عالمست بکردار خود و بینا بکار خود پس احتیاج بانباء و اعلام نباشد حاصل که
آدمی بر افعال خود دانا و بیناست وَلَوْ اَلْقٰی و اگر چه القا کند مَعَاذِیْرَهٗ عذرهای خود را یعنی هر چند بر گناه
عذر انگیزد و بدانچه در دفع او معتذر و بچه چاره اندیشد هیچ گواه خود خواهد بود و عذرهای دروغ و حیلهای باطل خود
خواهد دانست و لهذا هر چند عذرها انگیزد از وی قبول نکنند که لَا یَنْفَعُ الظّٰلِمِیْنَ مَعْذِرَتُهُمْ عمر بن زید نقل کرده که
ابو عبد الله این آیه تلاوه نمود و گفت چه میشود آدمی را که عذری آرد برای مردمان بر خلاف آنچه خدای میداند
از اعمال او و بدرستی که حضرت رسالت فرموده که هر که سریره بفعل آرد حق تعالی آنرا ظاهر سازد خواه نیک و خواه بد از ابن
عباس مرویست که چون جبرئیل وحی بر پیغمبر خواندی پیش از آنکه آنرا تمام کند آنحضرت آنرا خواندی بجهة خوف آنکه
مبادا فراموش کند و بسبب حرص او بر اخذ آن و حفظ آن معانی آن مسارعت کردی بآن حق تعالی آیه فرستاد

لَا تُحَرِّكْ بِهٖ مجنبان ای محمد بقرآن لِسَانَكَ زبان خود را قبل از اتمام لِتَعْجَلَ بِهٖ تا تعجیل کنی باخذ آن
یا حفظ آن بجهة مخافت آنکه از خاطر تو برود و می تواند بود که این فعل از آنحضرت صادر شده باشد و نهی از جهة
آن باشد که تا نکند از قبیل آیه لا تطع الکافرین والمنافقین اِنَّ عَلَیْنَا بدرستی که بر ماست جَمْعَهٗ فراهم آوردن
آن در سینه تو تا یاد گیری وَقُرْاٰنَهٗ و اثبات قرائت آن بر زبان تو یا قرائت با تو تا حفظ آن کنی پس
خوف فوت آن در خاطر خود راه مده فَاِذَا قَرَاْنٰهُ پس چون بخوانیم آنرا بر تو بزبان جبرئیل فَاتَّبِعْ
پس پیروی کن قُرْاٰنَهٗ خواندن آنرا در عقب قراءة جبرئیل قرائت نمانه و در اثنای آن و مطمئن ساز نفس
خود را از خوف عدم حفظ آن زیرا که ما ضامنیم بحفظ او ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنَا پس بدرستی که بر ماست
بَیَانَهٗ روشن کردن آنچه مشکل باشد بر تو از معانی آن مرویست که بعد از نزول این آیه چون جبرئیل آمدی بر آنحضرت خواندی
گوش بر انداختی و چون قراءة او تمام شدی و برفتی قراءة آن فرمودی و گفته اند که معنی فاتبع قرآنه اینست که
عمل نما بآنچه در وی است از احکام حلال و حرام بدانکه توسط آیه لا تحرک به تا قوله ان علینا جمعه و قرآنه میان آیه سابق
و لاحق بجهة تذکر نزول آنحضرتست که در اثنای نزول سابق و لاحق از آنحضرت صادر شده بوده لهذا ابا از
سر رشته سخن را ما سبق گشته و میگوید کَلَّا نه چنانست ای آدمیان که گمان برده اید از عدم وقوع قیامت و عدم
بعث و نشر و حساب در آن و بجهة این تفکر و تدبر نمیکنید در قرآن بَلْ تُحِبُّوْنَ الْعَاجِلَةَ بلکه دوست میدارید
دنیای شتابنده و سریع الزوال را وَتَذَرُوْنَ الْاٰخِرَةَ و دست باز میدارید کار آخرت باقیه و حال آنکه
کار بر عکس میباید کرد پس در بیان حال مردمان در آخرة میفرماید که وُجُوْهٌ یَّوْمَئِذٍ رویهای در آن روز یعنی در
قیامت نَاضِرَةٌ تازه و تابان یا مسرور و شادان باشند مراد وجوه انبیاء و اولیا و مومنانست که حق تعالی
رویهای ایشان را با نضارت و طراوت گردانند تا ملائکه و سایر خلقان بدین علامت بدانند که ایشان فایزانند
و مقربان درگاه سبحانی اِلٰی رَبِّهَا بخدای خود نَاظِرَةٌ نگرنده یعنی مستغرق در مطالعه مثوبات جلیله که
حق بایشان کرامت کرده باشد و چون بدلایل عقلیه و براهین نیره رویة حق تعالی محالست چنانکه در کتب
کلامیه مبرهن شده است پس مراد نگریستن باشد برحمت خدا که مراتب علیه و درجات عالیه است نه
نگریستن بذات خدا و تفصیل و تبیین این بحث و اجوبه از طرف اشاعره در جواز رویت

واثبات عدم رؤیت او سبحانه در دنیا واخرة بدلایل واضحه بروجهی ابسط واکمل در منهج الصادقین مسطور است
هرکه خواهد از کزین بر دو بوی کو تماشای این گلستان کن وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ و رویهای در آن روز سخت ترش
باشند یعنی وجوه منافقان ومشرکان تَظُنُّ گمان می برند توای بیننده یعنی بدانی و یا گمان برند آن نفس یعنی بیقین
بشناسند أَنْ يُفْعَلَ بِهَا که کرده خواهد شد بدو فَاقِرَةٌ عقوبتی که بشکنند مهرهای پشت یا شد این کنایت است
از نزول عذاب عظیم بروی وگویند ظن بمعنی خود است یعنی گمان برند حصول آنرا فی الجمله وتفصیل آن عالم نباشند كَلَّا
نه چنانست ای طالبان دنیا که دل بر دنیا توان نهاد واز آخرت غافل توان شد پس ازین مرتدع شوید وتامل نمایید
در اینکه إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ چون برسد روح باستخوانها که بر بالای سینه اند وازیمین ویسار احاطه مقدم حلق کرده
که موضع آن حشرجه است وَقِيلَ وگفته شود یعنی واهلکانی که محتضر گویند مَنْ رَاقٍ کیست افسون کننده یا دعا
وعلاج نماینده باد وبه وگویند که ملایکه موت گویند که آیا ملایکه رحمت روح او را مرتقی سازند بآسمان یا ملایکه عذاب واز
ابو العالیه روایتست که ملایکه رحمت وعذاب باهم تنازع کنند در بالا بردن آن روح وَظَنَّ ویقین کند محتضر أَنَّهُ
الْفِرَاقُ آنچه بدو نازل شده مفارقتست یعنی سبب جدائیست از دنیا وعلت مفارقت از ازواج واحباب
احد ها ودر حدیث آمده که بنده علاج شدائد مرگ کند وحال آنکه هر یک از مفصلهای او بر یکدیگر سلام کنند وگویند برتو
باد که تو جدا میشوی از من ومن از تو تا روز قیامت وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ وبپیچد ساق محتضر بساق او
یعنی پایهای او از هول مرگ وسختی جان کندن در هم پیچد وحرکت در آن نماند وقتاده گفته که مراد آنست که ساقهای
او متحرک ومضطرب شود و بهم پیچد یکی را به دیگری خود کشد ویکی فرو گذارد و آنها را بر یکدیگر پیچد وابن عباس ومجاهد
گفته اند که معنی آنست که جمع شود در شدت سکره بنده آخرت وحسن گفته که پیچیده شود و حال موت بحال حیوة و گویند مراد
التفات ساقین است در کفن یا اجتماع آخر روز دنیا باول روز آخرة ودر حدیث آمده که هیچ منزلی سخت تر از قبر نیست
که آن اولین منزلست از منازل آخرة وآخرین منزل از منازل دنیا از یحیی بن معاذ مرویست که چون بنده را در قبر نهند
چهار فرشته بیایند یکی بر سر وی و دیگری بر پایین وی یکی بر راست و دیگری بر چپ فرشته سر وی گوید که اجل حاضر آمد و
عاجل منقضی شد و آنکه بر راست است گوید مال رفت و بال ماند وآنکه بر طرف چپ است گوید اشتغال رفت و اعمال ماند وآنکه
بر پایین باشد گوید آنکه کسبش حلال بود وشغلش بحضرت ذو الجلال حاصل که جمیع اقوال مذکوره آنست که شد الیه

بر محتضر متتابع شود وهنوز از یکی خلاص نشده بدیگری که از آن سخت تر باشد گرفتار شود إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی جزای پروردگار تو
يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ در آن روز یعنی روز قیامت موضع راندن است یعنی هر کس را بر زمین محشر کشند یا ملایکه
در وقت او گویند که سوق روح او کنید بموضع جزای او اگر از اهل جنت است بعلیین واگر از اهل نار است بسجین
وعدی بانها ایمان نیاورد هیچ مومن وکافر باین نگردید فَلَا صَدَّقَ پس تصدیق نکرد برسول یا بقرآن ودر اکثر
تفاسیر آمده که ابوجهل ملعون را شده معادات با سید المرسلین بیشتر از مشرکان دیگر بود وحق تعالی در باره او فرمود
که تصدیق نکرد ابوجهل محمد را یا صدقه نداد از آنچه واجب مال او بود وَلَا صَلَّىٰ ونماز مفروضه نگذارد برای خدای یا پیروی
نکرد دیگری را وَلَٰكِنْ كَذَّبَ ولیکن تکذیب کرد او را وَتَوَلَّىٰ وبرگشت از راه حق ثُمَّ ذَهَبَ پس رفت إِلَىٰ
أَهْلِهِ بسوی کسان خود يَتَمَطَّىٰ می خرامید از روی افتخار که من تکذیب کرده ام وبرگشته ام از محمد وتابع او نشده ام
بعد از آن از غیبت بخطاب التفات نموده باید که أَوْلَىٰ لَكَ نیک سزاوار است مر ترا ای کافر معاند شده
هلاک در دنیا فَأَوْلَىٰ پس سزاوار است از عذاب الیم در قبر ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ پس نیک سزاوار است ترا هول قیامت
فَأَوْلَىٰ پس بعذاب سزاوار است ترا خلود در دوزخ آورده اند که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه
ابوجهل را در بطحا دیده جامه اش بگرفت وگفت اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی ابوجهل گفت مرا بچه چیز میترسانی
حقا که تو وخدای تو هیچ نتوانید کرد ومن عزیزترین اهل مکه ام چون روز بدر شد قوت قریش وضعف
لشکر رسول را بدید هیچ شک نکرد در آنکه ایشان بر پیغمبر غالب شوند روی برسول کرد وگفت پس از این اثر
خدای خود امیر است که ترا ذلیل گردانید و چون جنگ ملتحم شد حق تعالی او را مغلوب ومخذول ساخت عبد الله بن
مسعود که پیری بود در کمال ضعف وناتوانی وبجهة بی قوتی وضعف پیری نمیتوانست که حرب کند وبجهة آن گرد کشتگان
میگشت وهر کرا رمقی میافت میکشت وسر او را می برید چنانکه از عبد الله رویست که گفت ابوجهل را دیدم در
میان کشتگان افتاده بود رمقی بیش در تن او نمانده بود پای او را گرفتم و او را از میان کشتگان بیرون آوردم
وپای بر سینه اش نهادم چشم باز کرده وجواب داد گفت پای بر بلندترین جایی نهاده گفتم ای ابوجهل با این حال رسیده وهنوز
ترک تکبر نمیکنی گفت ای عبد الله دانم که مرا بخواهی کشت ترا سه وصیت میکنم قبول کن اول آنکه محمد را بگو که در جهان
از تو دشمن تری نداشتم دوم آنکه مرا بشمشیر من بکش نه بشمشیر خود سیم آنکه سر مرا از سینه بر و پیش محمد برتا او را

خوش آیه گفتم بخدا اگر خدا از او دشمن تر دارد والله که بغیر از تیغ خود ترا بکشم و سر ترا از تن بخ برم تا از هر کس حقیر
و بیمقدار تر باشی پس گفت سر کشش ببریم و بر دوش بستم بر دارم قوة آن نداشتم ریسمانی در سر کشش بستم و او را بکشیدم
تا بنزد یک رسول خدا آوردم آنحضرت مرا بهشت بشارت داد و خدا را شکر کرد و در خبر است که پیغمبر صلعم فرمود هر امتی را فرعونی
بوده است فرعون امت من ابوجهل بود و بعد از ذکر تهدید و وعید بر سبیل انکار میفرماید أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ آیا می پندارد
آدمی یعنی ابوجهل یا جنس کافران أَنْ يُتْرَكَ که واگذاشته شود سُدًى در حالتی که مهمل و معطل و ضایع باشد
چو نبات تکلیف و بعقبا مبعوث نگردد و مجازاة نیابد و این هرگز نباشد چه حکمت مقتضی امر است بمحاسن و نهی از قبایح
و این فرع تکلیف دنیا و تکلیف مقتضی مجازاة در عقبا چه مجازاة تمام در سرای تکلیف ممتنع است عقلا پس تو بر حجت
دیگر میفرماید بر قدرت حق که أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً آیا نبوده است قطره آبی مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى از منی که ریخته میشود در رحم
ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً پس بوده است خون بسته فَخَلَقَ پس تقدیر کرد برای وی زمانی در رحم با قوی و اعضای باطنه و ظاهره
و صورة او را در شکم مادر فَسَوَّى پس راست گردانید او را باعتدال قامت و حسن صورت و کمال قدرة یا تسویه فرمود
هر جارحه برای عملی که مخصوص آنست فَجَعَلَ مِنْهُ پس گردانید از آدمی الزَّوْجَيْنِ دو صنف الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى
نر و ماده را که بآن تناسل حاصل میشود أَلَيْسَ ذَلِكَ آیا نباشد آنکه چنین ایجاد فرماید بِقَادِرٍ توانا عَلَى أَنْ يُحْيِيَ
الْمَوْتَى بر آنکه زنده گرداند مردگان را یعنی هر کس که قادر باشد بر ابتدا البته قادر خواهد بود بر بعث و احیا چه هر که توانا
باشد بر اینکه نطفه را علقه را مضغه و مضغه را لحم و عظام پس تسویه آن نموده آنرا حیوة بخشد و حواس خمس
و اعضای شریفه که هر یک از آنها فایده هست که آن دیگر را نیست کرامت فرماید و تقدیر ذکر و انثی نماید که منشا تناسل است
هر آینه قادر خواهد بود بر اعاده آن بعد از موت برای مجازاة اعمال و مکافات افعال از ابن عباس عبارت روایت
که چون این آیه نازل شد پیغمبر صلعم فرمود سبحانک اللهم بلی و این روایت از صادقین علیهم نیز مرویست والله اعلم

سوره هل اتی

ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که سورة الانسان بخواند اجر وی بر خدای جنت و حریر باشد
و ابو جعفر علیه فرموده که هر که سورة هل اتی را در هر صبح پنجشنبه بخواند حق تعالی صد حور العین عذرا و چهار هزار ثیب انها را
باو تزویج فرماید و در بهشت با حضرت باشد بدانکه چون حق تعالی ختم سورة القیمة کرد بخلق انسان از نطفه و الست
صحت بعث افتتاح این سوره نیز بمثل آن کرده فرموده بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَلْ أَتَى بتحقیق که آمد

بخشی از این زمان اندک عَلَى الْإِنْسَانِ بر آدمی مراد جنین است حِينٌ هنگامی محدود و معین مِنَ الدَّهْرِ
از زمان ممتد غیر محدود لَمْ يَكُنْ نبوده در حالتی که آن آدمی شَيْئًا مَذْكُورًا چیزی یاد کرده شده چه او عنصر
بود و نطفه در اصلاب آبا و هیچکس نام او نمیبرد و نمیدانست که او انسان خواهد بود اکثر مفسران برانند که مراد
بانسان آدمست که چهل سال بمیان مکه و طایف افتاده بود و قبل از نفخ روح در او و در آن مدت بعضی گفتند
خاک بود و در برخی دیگر گل و حمأ و صلصال و گویند چهل سال خاک بود و باران بر آن میبارید و بعد از آن مدت چهل
سال دیگر گل بود و بعد ازو زمان متغیر گشت و حما شد و چهل سال دیگر برین حال بود پس بحرارت آفتاب خشک شده
و صلصال شد و بعد از چهل سال دیگر روح بر او دمیده شد و آنچه از عطا و ابن عباس نقلست که آدم بعد از صد و بیست سال
تمام آفریده گشت مؤید اینست و در بین مدت هیچکس از ملایکه و جن او را بانسانیت یاد نمیکردند و نمیدانستند که نام او چیست
و فایده خلقت او چه باشد و این معنی نمیدانستند که استاد قدرت آینه جهان نما ساخته که مظهر انتم مفاتیح غیب باشد و در افعالی
و آثار ظهور بود و مرتبه خلافت کبری را شاید و عین مقصود منتهای غایات باشد و خفایای وجود آشکارا کرده
در تفسیر اهل البیت مذکور است که مراد بانسان علی ابن ابی طالب است و هل استفهام در معنی نفی نیست بمعنی تحقیق
یعنی هیچ زمانی برین انسان نگذشته که او در آن زمان مذکور نبوده بلکه همیشه معروف و مذکور بوده و چگونه چنین نباشد
که نام شریفش با نام خدای و رسول او بر ساق عرش و بر در بهشت نوشته باشد پیش از خلق عالم و در مناقب خوارزمی
از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که پیغمبر صلعم فرمود که بر در بهشت نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ابن ابی طالب اخو رسول الله و ولی الله قبل ان يخلق السموات والارض بالفی عام یعنی این کلمه بزرگوار
بر در بهشت نوشته بود پیش از خلق آسمانها و زمینها بدو هزار سال و نیز در کتاب مذکور مسطور است که امام حسین بن
علی علیه فرمود که من و علی یک نور بودیم نزد خدای بچهارده هزار سال دیگر قبل از آنکه آدم مخلوق شود و بعد دم و باقی احادیث
درین باب جواهر منبع الصادقین است مؤید اینقولست نزول این سوره در حق اهل البیت باجماع امامیه و جمهور مفسرین
چنانکه بعد ازین مذکور شود إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ بدرستی که ما آفریدیم آدمی را مِنْ نُطْفَةٍ از آب اندک که
منی است بنا بر آنکه مراد آدم و یا امیر المؤمنین علیه از انسان و نیز در کتاب مذکور مذکور است که پیغمبر صلعم فرمود که جبرئیل
بمن آمد و بال خود را گشاده نگر کردم در آن نوشته بود که لا اله الا الله علی الوصی و در کتب موافق و مخالف مذکور است

که بر ساق عرش نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به پس مراد بر ضمیر خلقناه محمول بر عموم خواهد بود
واگرچه بر خصوص وارد شده و اگر مراد اسم جنس باشد معنی آن خواهد بود که ما همه آدمیان را در اول حال که عناصر و نطفه بوده
همچنین از مخلوقات سماوی و ارضی ایشانرا بعنوان انسانیه ذکر نمیکرد پس ما ایشانرا از نطفه ایجاد فرمودیم و بحد انسانیه
رسانیدیم و چون منی هر یک از مرد و زن مختلف الاجزاست در رقت و قوام چه هر عضوی از آن ماده عضوی مخصوص حاصل شود
از آن جهة نطفه را با آنکه مفرد است بجمع صفت کرده و فرموده که امشاج از اجزاء مای منی که آمیخته شده اند بهم و یا مراد بامشاج
طبایع است از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که حق تعالی آنها را در نطفه ایجاد فرموده و پس حاصل معنی آنست که آفریدیم
آدمی را در حالتی که اراده کرده ایم نبتلیه بیازماییم او را و امر او بتکلیف است که در صورت امتحان است فجعلناه پس گردانیدیم
او را سمیعا بصیرا شنوا و بینا تا ممکن بود بر مشاهده دلایل و استماع آیات یعنی بجهة آنکه اراده ابتلاء او داشتیم
سمع و بصر را باو دادیم انا هدیناه السبیل بدرستی که ما نمودیم او را راه بسبب نصب ادله با بهره و انزال آیات بعد
بعد از اعطای سمع و بصر که آلت ادراک آیات است اما شاکرا در حالتی که یا سپاس گزار بود و رسنده یعنی مؤمن بود و صدقات
واما کفورا یا ناسپاس یعنی کافر و جاحد مراد آنست که هدایة ما مخصوص نیست باهل ایمان و بس بلکه به همه ایشان نصب ادله
کرده ایم و آلات تمکین عطا نموده پس بیان نهج هدایة شاکر کرده ایم هدایة کافر نیز کرده ایم و همه را زمام اختیار را بجان
دکو داده پس کسی که آنچه مامور است اطاعت نکند و بجهة عناد بر کفر خود اصرار نماید حجت بر وی باشد نه بر ما انا اعتدنا
بدرستی که ما آماده کردیم للکافرین برای ناگرویدگان سلاسل زنجیرها که ایشانرا بدو بسوزخ کشند و اغلالا
و غلها که بر گردن ایشان نهند و سعیرا و آتش افروخته که در آن همیشه بسوزند پس ذکر احوال ابرار میکند که ان
الابرار بدرستی که نیکوکاران که مؤمنان فرمان بردارند یشربون آشامند در آخرت من کاس از جام خمرا
که کان مزاجها کافورا باشد آنچه مزاج کنند با کافور مراد کافور بهشت است که بر خلاف کافور دنیا است با خنکی و شیرین
و خوشبو بود و یا خدای کیفیت کافور در می خلق کنند نه کافور را پس مراد آنست که آن مانند چیزی باشد که کافور ریا ن آمیخته
باشند و مروی است که کافور چشمه ایست در بهشت خوشبو و سفید و بجهة مشابهت آن بکافور او را باین نام خوانند و گویند است
که بدل کافور آورده که عینا یعنی آمیخته باشند این کاس را با آب چشمه که یشرب بها می آشامند آنرا عباد الله
بندگان خدای که فرمان برداران او بوده باشند یفجرونها میرانند چشمها را هر جا که خواهند تفجیرا راندنی بسهولت

بدون منع و مانعی و در خبر است که اگر اراده تفجیر داشته باشند خطی بکشند آب در آن خط جاری شود بی آنکه نهر نماینده بباید و است
که باتفاق جمیع اهل حق که امامیه اند و معظم اهل سنت این آیه و آنچه بعد از این است در شان علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن
و حسین صلوات الله و سلامه علیهم و فضه که خادمه ایشان بوده نازل شده و از جمله ایشان ثعلبی که از اعاظم اهل سنت باسانید
خود در تفسیر خود بروش نهج آورده که آیه ان الابرار تا آخر بلکه تمام سوره در شان اهل بیت کرام علیهم السلام نزول یافته و در سبب
نزول او چنین ذکر کرده که در بعضی ایام حسن و امام حسین علیه السلام خسته شدند حضرت رسالت صلعم با جمعی از صحابه بعیادت آن دو نور دیده
مرتضی و زهرا رفتند و بحضرت شاه اولیا امر فرمود که یا ابا الحسن از برای این دو فرزند نذری کن تا حق تعالی ایشانرا شفا دهد و لباس صحت
و عافیت در ایشان پوشاند پس آن سید اوصیا نذر فرمود که اگر حق تعالی بلطف خود این دو فرزند را شفا دهد سه روز روزه
دارم و چون آن سرور این نذر فرمود فاطمه و حسن و حسین و فضه که خادمه بود موافقت فرمودند و بمرافقه آنحضرت نذر کردند نذر
کردند پس چون حق تعالی لباس عافیت در ایشان پوشانید آن دو سید و سرور را از آن آزار شفا داد و خاطر شراب صحت چشانید عزیمت
کردند که بنذر خود قیام نمایند و در حجره ظاهر هیچ طعامی نبود که بآن افطار کنند پس آن سرور اوصیا چنانکه در روایت ابن مهران
با اهل مذکور است نزد شمعون یهودی خیبری رفت که همسایه آنحضرت بود و آن یهودی گفت که ای شمعون آیا تواند بود که بمن پشم
بدهی که آنرا فاطمه از برای تو بریسد و تو از برای اجرت آن صاع جو بمن دهی شمعون گفت ای علی راضی شدم و بآن معامله
یهودی بخانه خود در آمد و آنحضرت سه صاع جو و آن پشم را بر داشته بنزد امیرالمؤمنین آورد و بستاند و اولیا آن پشم و جو بحجره فاطمه
زهرا برد و اهل بیت بوفای نذر مشغول شدند و نیت روزه کردند و حضرت فاطمه در روز اول یک صاع را از آن جو آرد کرد و پنج
قرص پخت چون شب در آمد نماز شام ادا فرمودند و طعام که ملخص ساخته بودند حاضر ساختند و میخواستند که افطار کنند ناگاه آوازی
بگوش ایشان رسید که السلام علیکم یا اهل بیت محمد مسکینی ام از مساکین و محتاجم و گرسنه مرا طعام دهید تا خدای تعالی شما را
از موائد جنت محظوظ گرداند پس سرور اسخیا و سید اوصیا قرص خود را باو تصدق فرمود و چون باقی اهل بیت آن
کرم و سخا دیدند همه بآن مقتدا اقتدا نمودند و قرصهای خود را بآن مسکین تصدق نمودند و در آن شب همه بی طعام
ماندند و آب خالص افطار فرمودند و فضه که خادمه ایشان بود او نیز متابعت ایشان نموده قرص خود را تصدق نمود و روز
دوم فاطمه برنج روز اول پنج قرص دیگر مهیا ساخت و چون شب در آمد خواستند که افطار کنند ناگاه آوازی بگوش
ایشان آمد که یا اهل بیت محمد یتیمی بر در سرای شماست و بیکس و فرومانده است و قوتی ندارد و گرسنه است هیچ

توانه بود که او را طعامی دهید تا خدای شما را از اطعمهٔ جنت بخشنود و بهره‌مند گرداند پس شاه اوصیا صلعم قرص خود را باو تصدق فرمود و اهل بیت
و فضه نیز متابعت کرده قرصهای خود را بآن یتیم بخشیدند و در آن شب نیز بآب خالص افطار فرمودند و طعامی نچشیدند و روز سیم
نیز آن سیده طاهره پنج قرص دیگر بپخت چون شب درآمد خواستند که افطار نمایند ناگاه آوازی بگوش ایشان رسید که من اسیری ام [illegible]
از اسیران محمد و در اینجا غریبم و مضطر و فرومانده و گرسنه‌ام مرا طعامی دهید تا خدای تعالی شما را از خوان جنان حظ کامل و نصیب
شامل ارزانی فرماید شاه ولایت پناه چون ندای آن اسیر شنید قرص خود را باو تصدق نمود و فاطمه و حسن و حسین قرصهای خود را بآن
اسیر بخشیدند و در آن شب نیز بآب خالص افطار کردند و طعامی نچشیدند روز چهارم شاه اولیا دست حسن و حسین گرفته بخدمت حضرت رسالت صلعم
رفت و آن دو نور دیدهٔ زهرا از جوع و بی‌قوتی و ضعف میلرزیدند چون چشم مبارک حضرت صلعم بر ایشان افتاد فرمود یا ابا الحسن
این زار بچه سخت است که چنین ضعیف و ناتوان شده‌اند شاه اوصیا صورت حال را بعرض سرور انبیا رسانید آنحضرت گریان به
خانهٔ فاطمه روان شده و چون بحجرهٔ طاهرهٔ زهرا درآمد دید که آن معصومه در مصلای خود بعبادت مشغول است و از بی‌قوتی و گرسنگی شکم
او بپشت چسبیده پس آنحضرت چون قرة العین خود را با آن حالت دید آه از نهاد مبارکش برآمد و فرمود اغوثاه یا الله اهل
محمد یموتون جوعا ای پروردگار عالم اهل بیت پیغمبر تو از گرسنگی بخواهند مرد پس جبرئیل از نزد ملک جلیل دررسید و فرمود ای محمد
بگیر و خوش باش بر این کرامتی که خدای در حق اهل بیت تو فرموده است سورهٔ هل اتی تا آخر بآنحضرت رسالت پناه نازل فرمود
و این قصه از ابن عباس و مجاهد و ابی صالح مرویست و راوی نیز در تفسیر خود این روایة را بروایت عطا از ابن عباس بطریق
ذکر کرده که علی ابن ابی طالب خود را اجیره داده که شب تا صباح نخلستانی را آب دهد بمزد کمی از جو پس آنحضرت همه شب
نخلستان را آب داد و چون روز شد آن جو را قبض فرمود و ثلث آنرا آرد کرد و طعامی بپختند که آنرا خزیره گویند چون
پخته شد مسکینی بیامد و طعامی طلبید آنرا باو دادند پس ثلث دیگر را بپختند و از آن طعامی راست کردند یتیمی آمد و سؤال
کرد او را از آن طعام فرمودند بعد از آن ثلث دیگر بپختند اسیری از اهل شرک بیامد و طلب طعام کرد آنرا نیز باو دادند و در آن روز
گرسنگی بردند و هیچ نخوردند و حق تعالی این سوره را در حق او انزال فرمود و علی ابن ابراهیم نیز در تفسیر خود نقل کرده که عبدالله بن میمون
از ابی عبدالله صلعم روایت کرده که آنحضرت فرمود نزد فاطمه اندکی جو بود آنرا عصیده ساخت و چون پخته شد نزد خود
نهادند که تناول کنند مسکینی آمد و گفت رحمت خدای بر شما باد امیرالمؤمنین برخواست و ثلث آنرا باو داد و در عقب آن یتیمی
آمد و گفت خدای بر شما رحمت کناد آنحضرت برخواست و ثلث آنرا باو اعطا فرمود و پس از ایشان اسیری دررسید و گفت خدای

بر شما رحمت کناد و آن ثلث باقی را باو داد و هیچ از آن نچشیدند و حق تعالی این آیه را در شان ایشان فرستاد و بعد از آن فرمود
ابو عبدالله صلعم فرمود که این آیات جاریست در حق مؤمنی که مسکین و یتیم و اسیر را اطعام نماید خالصا لله و تقربا الی الله و ابو
المؤید خوارزمی در مناقب خود این حکایت را نقل کرده بر طریقی که در روایت اول مذکور شد و در صحیحین نیز مسطور است
حاصل که این رفعت درجه و عزت مرتبه که اهل بیت را دست داده بسبب آن بود که یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وفا میکنند بنذری که درگاه
کنند و آن سه روز روزه داشتن است برای نذری که کرده بودند در بیماری امام حسن و امام حسین و یَخَافُونَ و می‌ترسند
یَوْمًا كَانَ از روزی که هست شَرُّهُ بدی او منتشر شده و هول آن مُسْتَطِيرًا فاش آشکارا و به همه اهل عصیان
رسیده و با جمیع اقطار منتشر گشته و با فضای عالم رسیده وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ و میخورانند خوردنی را عَلَىٰ حُبِّهِ
(حاشیه: یا دوستی)
بر دوستی خدای یا بر حب طعام و فرط احتیاج ایشان بآن کقوله تعالی وآتی المال علی حبه لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
یعنی بجهت خشنودی خدای و موافقت ارادهٔ او طعام میدهند نه بجهت ریا و سمعه و با وجود احتیاج ایشان طعام میدهند و میخورانند
آنرا مِسْكِينًا درویشی را وَيَتِيمًا و خوردی بی‌پدر را وَأَسِيرًا و اسیر را که از دار الحرب گرفته‌اند و در حدیث آمده
که هیچ مسلمانی مسلمان گرسنه را طعام نده الا که حق تعالی از میوه‌های بهشت او را اطعام فرماید و هیچ مسلمانی برادر مسلمان برهنه را
نپوشاند مگر اینکه جامه‌های سبز بهشت در وی پوشانند و هر شخص مسلمان تشنه را آب دهد حق تعالی او را از شراب رحیق
سیراب گرداند از امام جعفر صادق صلعم مرویست که ابراهیم خلیل در شبی از شبهای ظلمانی که هفت ساعت از آن گذشته بود
از خانه بیرون آمده و روی بصحرا نهاده متوجه درگاه بی‌نیاز شده گفت ای پروردگار من برای تو خانهٔ کعبه را و مقام و مسجد را بنا کردم
ندا آمد که غیر تو نزد من بسیار دیگر اعادهٔ آن کرده و همان جواب شنید فرمود او لم تردنی علی الاصنام از آنچه مقرر فرموده
از اینجا زیاده چیزی ندا رسید یا ابراهیم کانک نسیت قوله ان من شیعة علی گویا تو نشنیده که من شیعه از شیعیان علی اسیر
(حاشیه: خواهند آمد که بعد از تو موجود خواهند شد)
گردانیده یا هرست یکی از شیعیان علی را بخشیده که زیاده از مزد هیچ اجری فرمود یا رب علی بوجود آمده یا موجود خواهد شد
و او وصی و خلیفهٔ محمد است که حبیب منست گفت بار خدایا اجعلنی من شیعة علی مرا از شیعیان علی گردان و ذلک فی قوله
و ان من شیعته لابراهیم و از امیرالمؤمنین منقولست که از دنیای شما سه چیز را دوست گردانیده اکرام الضیف والضرب بالسیف
والصوم بالصیف و بعد از آن حق از خلوص نیت ایشان بزبان حال ایشان میدهد که إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ جزین نیست که میخورانیم
شما را ای اهل استحقاق این طعامها را لِوَجْهِ اللَّهِ برای طلب رضای خدا لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً نمیخواهیم از شما پاداشی

مکافاتی بر آن ولا شکورا و نه شکرگذاری چه در احسان منت نهادن و توقع جزا کردن ثواب را بکاهاند بلکه اطعام شما بجهت
این است که انا نخاف بدرستی که ما می ترسیم من ربنا از پروردگار خود یوما عبوسا در روزی که یعنی از عذاب روزی
که روها در وی ترش کرده بجهت شدت احوال یا روزی که مانند باشد بشیر خشمناک در اضرار قمطریرا روزی در نهایت سختی
و کراهت که بسبب آن مردمان روی خود را بسیار در هم کشند و از حسن نقل است که قمطریرا هم روز قیامت و او سخت ترست
از اسم خود و از ابن عباس نقل است که روی کافر در آن روز ترش گردد و در هم کشیده شود و در میان هر دو چشم او مانند قطران عرق
روان گردد روی مومنان چنانکه میفرماید که فوقیهم الله پس نگاه دارد خدا ایشان را شر ذلک الیوم از بدی این روز یعنی
از اهوال و شداید آن ولقیهم و پیش آرد ایشان را تحیت دهد بایشان بدل عبوس کفار رو روشن فجار نضرة وسرورا
وجزاهم بما صبروا و بسبب صبر نیکو کردن ایشان بر ادای واجبات و اجتناب از محرمات و ایثار اطعام بر خود
و در حین احتیاج ایشان بآن جنة بوستانهای مملو از اشجار و سایر اطعمه و اشربه که از آن خورند وحریرا و جامه حریر بهشت
متکئین در حالتی که تکیه زدگان باشند فیها در آن بهشت علی الارائک بر تختهای آراسته بطلا و نقره و انواع جواهر
و در و یواقیت لا یرون فیها نه بینند در بهشت شمسا آفتاب را یعنی گرما را نیابند ولا زمهریرا و نه سرما را و مراد آنکه
هوای بهشت معتدل بوده و در زمستان و تابستان نباشد تا از شدت گرما و سرما متاذی گردند آنکه ابن عباس روایت کرده
روزی اهل بهشت در بهشت روشنایی زیاده از عادت بینند مانند روشنایی آفتاب گویند بار خدایا تو ما را وعده دادی و
فرمودی لا یرون فیها شمسا این نور آفتاب چیست خطاب آید که این نور آفتاب نیست بلکه سیده اوصیا با فاطمه زهرا علیها السلم
لطافتی کرده اند و در روی یکدیگر خنده بوده و این نور از اثر دندان ایشانست که بر روشنی بهشت غلبه کرده ودانیة
و نزدیک است بایشان از بهشتی دیگر غیر از بهشت اول که نزدیک بود علیهم ظلالها بر ایشان سایهای درختان
ولمن خاف مقام ربه جنتان و میتواند بود که دانیة صفة جنت باشد یعنی پاداش دهد ایشان را بهشتی که نزدیک بود بر ایشان
سایه درختان آن و گویند معنی آنست که سایهای اول بهشت را زایل نکند همچنانکه در دنیا زایل میکند وذللت
و رام کرده شود قطوفها تذلیلا رام کردانیدنی یعنی آسان بود چیدن میوهای آن هیچ چیز مانع آن نشود بلکه بهر وجه
که خواهند بسهولت آنرا چینند ویطاف علیهم و گردانیده شود بایشان بآنیة من فضة جامهای خورد بدسته
از نقره خام واکواب و جامهای بزرگ بی دسته کانت که باشند مانند آبگینه ها در صفا و شفافی قواریرا قواریرا

اوانی و اکواب من فضة از نقره مخلوق شده باشند از صادق روایت که نفوذ بصر در نقره بهشت همچنانکه نفوذ میکند
در آبگینه مراد آنست که اصل آن از نقره باشد و جمع شده در وی بیاض فضه و صفای قاروره پس آنچه در درون او باشد از خارج آن
توان دید قدروها اندازه کنند بهشتیان آن ظرفها را بر مقادیر و اشکال بمقتضای آرزوهای خود یا اندازه ساقیان
آن ظرفها را فراخور سیرابی ایشان تقدیرا اندازه کردنی یعنی هر کسی را فراخور حوصله او جامی دهند که بدان سیراب گردد و در آن
ظرف زیاده و نقصان نبود و شراب بطریق الذ شربتی باشد که بر مقدار حاجت بی زیاده و نقصان و گویند معنی آنست که
بهشتیان بر قدر آنچه اندیشه کنند از شراب بهشت آنرا بیابند ویسقون فیها و آشامیده شوند در بهشت کاسا
خمری را که کان مزاجها زنجبیلا باشد آمیزش آن زنجبیل یعنی شراب را با میزند بزنجبیل بهشت که بسیار طرب انداز
و لذت بخشنده است نه این عطر از زنجبیل و نبات است چنانکه از ابن عباس روایت است که هر چه یاد کرده است خدای در قرآن از
انواع نعم جنت و نام نهاده مثل آن در دنیا هست و لیکن او سبحانه نام نهاده است آنرا باسمی که معروف و مشهور است و زنجبیل از انجمله است
که نزد عرب محبوب و پسندیده بوده است و خوش آیند از جهت معهود آنرا در قرآن یاد کرده و مومنانرا بآن وعده فرموده که در بهشت
خمر ممزوج بزنجبیل بهشت بیاشامند عینا فیها بدل زنجبیل است یعنی خمری آمیخته بآب چشمه بهشت که بطعم زنجبیل باشد
تسمی سلسبیلا نام نهاده شده باشد بسلسبیل بجهت سلاست انحدار آن در حلق یعنی آسان بحلق فرو رود و گویا آنکه
شود یا منقاد بهشتیان بود و روان شود هر جا که ایشان آرزو کنند ویطوف علیهم و طواف کنند بر ایشان ولدان
مخلدون پسران جاوید مانده بر حال طفولیت که بگردش روزگار از آن حالت بحالة دیگر نروند یا گوشواره دار اذا
رأیتهم چون ببینی ایشان را ای بیننده حسبتهم پنداری ایشان را در صفای لون و درخشندگی چهره و انعکاس
شعاع بعضی از ایشان بعضی لؤلؤا منثورا مروارید افشانده شده از صدف یعنی تر و تازه و نورانی که هنوز دست
کسی بدان نرسیده تا در رونق و آبداری آن قصوری پیدا نشده و گویند وصف ایشان با منثور جهة آنست که برای
خدمت در بهشت پراکنده باشند و هر یک برای امری متردد واذا رأیت ثم و چون ببینی در بهشت بصر تو بهر جا
که واقع شود رأیت نعیما ببینی نعمتهای که در وصف نگنجد وملکا کبیرا و ملکی بزرگ متسع که زوال سوی [illegible] بدان
راه نیابد و در حدیث آمده که فروتر دولت کسی از اهل بهشت نظر کند در ملک خود هزار ساله راه بیند و منتهای ملکت خود را
مشاهده کند بطریقی که مبدأ آنرا ملاحظه مینماید و این پسران با این صفت طواف کنند بر ایشان عالیهم ثیاب

سندس در حالتی که بر زبر ایشان باشند جامهای دیبا لطیف نازک که از نمایه خضر برنگهای سبز و استبرق
بر ایشان باشد دیبای محکم بافته و ستبر و بار اقده و درخشنده کی و گفته اند که این دیبا آستر جامه بهشت و حلوا و پیرایه شوند
و آراسته کرده آید بهشت اساور من فضة بسوارها از نقره و در خبر است که نقره بهشت بر وجهی صفا و شفافی دارد
باشد که آنچه ما ورای آن بیند در آن توان دید و هر آن از جمله جواهر بهتر پس کثرت ... از سرور در ان بیشتر باشد
نسبت با ساور ذهب و غیر آن از جواهر و سقیهم و بیاشامانند ایشان را ربهم او به کاره پروردگار ایشان شرابا
طهورا شرابی پاک از ادناس و ارجاس و پاک کننده از غل و حسد و سایر صفات رذیله و بعد از شرب
را خوشبو سازد و بطریق عرق از بدن ترشح کند و کثرت طبایع بر وجهی نیز که برات از بوی الطیب و از باقر صلوات الله علیه
روایت که چون مومن شراب بهشت بیاشامد از هرچه ماسوای است میل نموده بالکلیه متوجه مولی شود و این منتهای درجات صدیقان است
و از مقاتل نقل است که طهور چشمه ایست بر در بهشت هر که از آن بیاشامد در دل او حقد و حسد بلکه هیچ صفتی از صفات ذمیمه نماند
و آنکه چون کوثر در بهشت خاصه حضرت رسالت است و ذکر آن در سوره کوثر خواهد آمد ان شاء الله تعو چهار جوی دیگر از شرابات
که آب و شیر و خمر و عسل و صفات آنها در سوره محمد صلعم ذکر یافته و دو چشمه از آن اهل خشیت است فیهما عینان تجریان
و دو چشمه از آن اصحاب یمین است فیهما عینان نضاختان و این چهار چشمه در سوره الرحمن جل ذکره رفت و شراب رحیق
از آن ابرار است و چشمه تسنیم از مقربان و این هر دو در سوره مطففین رقم بیان کرده و دو چشمه از آن اهل بهشت
که آن کافور و زنجبیل است و آنرا سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز از ایشانست از عبد الله عمر روایت که مردی حبشی
نزد رسول صلعم آمد و گفت خدا شما را تفضیل داده بحسن صورت و بیاض لون که اگر ایمان آرم بآنچه تو آمده و بآن عمل کنم با تو
در بهشت در آیم یا نه رسول فرمود بلی بآن خدای که جان من در فرمان اوست که در دنیا مردی سیاه چنان که در بهشت نور روی
او هزار و سیخ تا به بعد از آن فرمود که بگوید که لا اله الا الله او را عهدی است نزد خدا و هر که بگوید سبحان الله و بحمده او را
صد و بیست هزار حسنه بود یکی از حضار گفت یا رسول الله پس هیچکس هلاک نشود و بعذاب دوزخ گرفتار نگردد فرمود
مرد باشد که در عرصه گاه قیامت حاضر شود با چندان عمل که اگر بر کوه بو قبیس نهند از جای برود و یک نعمت از نعم الهی
بیاید و آنرا مستغرق گرداند و محتاج فضل و رحمت خدا شود بعد از آن رسول صلعم این آیه را که در صفت بهشت است
بر و تلاوه نمود چون باینجا رسید که و سقیهم ربهم شرابا طهورا حبشی گفت یا رسول الله در بهشت آنچه چشم تو بیند

چشم من هم بیند گفت بلی حبشی نعره بزد و جان بحق تسلیم کرد عبد الله عمر گفت بعزة خدا که رسول را دیدم که بدست خود آب را
بدو در لحد و در قبرش نهاد پس بسعادت و ابرن فایز شد و در بعضی روایت آمده که رب اینجا بمعنی سید است یا سند ...
اذکرنی عند ربک مراد از آن امیر المومنین است علیه السلام یعنی آب بدهد ایشان را سید ایشان علی ابن ابی طالب که ساقی اهل بهشت است
و اخبار بسیار از مخالف و موافق متظاهرست که ساقی کوثر علی ابن ابی طالب است و چنانکه گفته اند رب ... من العینة ...
واعف عنی بحق آل رسول ○ واسقنی شربة بکف علی ○ سید الاوصیاء و زوج بتول ○ ان هذا بدرستی که آنچه مذکور شد
از اصناف نعم کان لکم جزاء هست شما را پاداش اعمال حسنه و طاعات بسیار و کان سعیکم و هست شتافتن شما
در طاعات و مرضات و اجتناب از ... مشکورا پسندیده و جزا داده شده بر آن بعد از آن بر سبیل ... خطاب بحضرت
رسالت میکند و میگوید انا نحن نزلنا بدرستی که ما فرو فرستاده ایم علیک القرآن بر تو قرآن را تنزیلا فرو فرستادنی
بتدریج سوره و آیتی بعد از آیتی تا بر تو دشوار نباشد حفظ آن و فهم معنی آن کقوله و قرآنا فرقناه لتقراه علی الناس علی مکث
فاصبر پس صبر کن لحکم ربک مر حکم پروردگار خود را بتاخیر نصرت و فوز بر کفار و توفیق هلاکت معاندان که حکمت
مقتضای اینست و لا تطع منهم و فرمان مبر از ایشان آثما گناه کاری را که ترا بائم خواند چون عتبه که متحمل انواع
فسوق و مآثم است و سبب این نزول که او دعوه باز ایستی تا دختر خود را بتو دهیم او کفورا یا ناسپاسی را که ترا
بکفر دعوه بکند چون ولید مغیره که در کفر غالیست و ترا بجهه آن میگوید که دین آبا رجوع کن تا ترا توانگر سازیم مراد آنست که
بجهه قلت صبر بر ناملایم و تحمل مشاق طاعت کسی مکن که ترا بر معاصی دارد یا کسی را که ترا بر کفر ترغیب کند واذکر اسم
ربک و یاد کن نام پروردگار خود را بکرة و اصیلا در هر صبح و شام یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش و تبلیغ رسالت
... نما و من اللیل و بعضی از شب فاسجد له پس سجده کن او را یعنی نماز گذار اکثر مفسران بر آنند که بکرة
وقت نماز بامداد است و اصیل شامل وقت ظهر و عصر و من اللیل فاسجد مغرب و عشا پس معنی آنست که بر پنج وقت نماز
مداومت کن و سبحه و نماز کن در برای خدای لیلا طویلا در شب دراز یعنی در وقتی دراز از اوقات شب نماز تهجد قیام
نما که آن دو ثلث آنست یا نصف آن یا ثلث آن احمد ابن محمد از امام رضا صلوات الله علیه پرسید که ما ذاک التسبیح ابن جریج
فرمود هو صلوة اللیل آن نماز شب است ان هولاء بدرستی که این گروه یعنی کفار یحبون العاجلة دوست میدارند
سرای شتابنده را که دنیاست و یذرون وراءهم و وا میگذارند در پس خود یا پیش انداز انداز پس پشت خود

يَوْمًا ثَقِيلًا روز گرانرا که قیامتست یعنی بدان نمیگروند و برای آن عمل نکنند مراد بثقل شدت و هول اوست یعنی روزیا هول و
شده که تحمل آن نتوان کرد و از غایت گرانی و سختی نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ ما آفریدیم ایشانرا از آب اندک و سست وَشَدَدْنَا
محکم کردیم أَسْرَهُمْ ربط مفاصل ایشانرا با عصاب یعنی اعضای ایشانرا محکم بیکدیگر بستیم وَإِذَا شِئْنَا و چون خواهیم
هلاکت ایشانرا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ بدل کنیم ایشانرا با امثال ایشان در خلقت و شدت اسر تَبْدِيلًا بدل کردنی یعنی ایشانرا
بمیرانیم و در نشأه ثانیه بهمین صورت حیات باز آریم یا ایشانرا بمیریم و بدل کنیم ایشانرا بغیر ایشان از بندگان فرمان بردار
اگر حکمت مقتضی آن شود إِنَّ هَٰذِهِ بدرستی که این سوره تَذْكِرَةٌ پندی و موعظه است که بآن متذکر شوند بامر آخرة با معامله
اهل جنت در بذل و ایثار رغبت و مومنان را تا بمثل آن عمل کنند و از مثل این اجرها بهره یابند فَمَن شَاءَ اتَّخَذَ پس هر کی
فراگیرد إِلَىٰ رَبِّهِ بقرب پروردگار خود سَبِيلًا راهی بوسیله کسب طاعات و خیرات و اجتناب محرمات کو فراگیرد
عنان اختیار در قبضهٔ اقتدار اوست وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید شما ای کافران معاندان هیچ راهی بمرضات الهی بوجه اختیار
إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ مگر وقتی که خواهد خدا اختیار شما را بران و الجاء شما بآن اما در آن صورت نفعی بشما نرسد و خالی از
تکلیف نیز چه تکلیف در وقت اختیار است نه در زمان اجبار پس او سبحانه اراده این مشیت نکند بلکه مشیت او آنست
که شما باختیار خود ایمان آرید تا مستحق ثواب شوید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای كَانَ عَلِيمًا هست باحوال و افعال شما حَكِيمًا
صواب کار که هیچ جزا داده نکند الا بمقتضای حکمت و مصلحت يُدْخِلُ مَن يَشَاءُ در آرد هر که خواهد از اهل ایمان
فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود که آن هدایت و توفیق است در طاعت یا در بهشت بفضل و کرم بی غایت وَالظَّالِمِينَ و ستمکاران
را یعنی مشرکان را که در گذشته اند از طریق مستقیم أَعَدَّ لَهُمْ آماده است برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا عذاب دردناک

سورة المرسلات

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که هر که سورهٔ المرسلات بخواند در نامهٔ او ثبت
کنند که او از مشرکان نیست و از ابن عباس روایتست که این سوره در لیلة الجن فرود آمد و ما همراه رسول بودیم آنحضرت
فرمود که هر که این سوره بخواند از شر جن و انس در پناه خدا باشد و او را از زمرهٔ مؤمنان نویسند و از ابی عبدالله ع منقولست که
هر که این سوره بخواند حق سبحانه او را به پیغمبر شناسا گرداند و با آنحضرت همنشین سازد بدانکه حق سبحانه و تعالی ختم سورهٔ هل اتی
فرموده بقیامت آنچه مهیا ساخته از برای ظالمان افتتاح این سوره بقبل آن نموده فرموده که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
وَالْمُرْسَلَاتِ سوگند بفرشتگان فرستاده شده عُرْفًا بجهت نیکویی و خیرخواهی بندگان یا بیادهای که روان

گردانیده شده‌اند متتابع و متعاقب یکدیگر یا بنفوس کامله که فرستاده شده‌اند بابدان بجهت استکمال آن و قول اول منقولست
از امیر المؤمنین ع و عرف یا نقیض نکرست و انتصاب او بر علیت للاحسان والمعروف یا بمعنی تتابع ماخوذ است از عرف الرحل اذا
تتابع و انتصاب او بر حالیت فَالْعَاصِفَاتِ پس سوگند بدانکه جهنده و تند رونده‌اند عَصْفًا سخت جهنده‌ای رفتنی در امتثال اوامر
الهی مانند وزیدن بادها و بآیات قرآنی که محو کننده و زایل سازنده احکام‌اند یعنی ناسخ شرایع و ادیان متقدمه است و یا بادها
جهنده سختی تعذیب کفار و استعجال یا بنفوس کامله که برمرده سازنده ما سوی حق را وَالنَّاشِرَاتِ پس سوگند بفرشتگان
که نشر کننده‌اند شرایع و کتب را و یا منتشر سازند اجنحه خود را نزد فرود آوردن وحی بانبیا نَشْرًا منتشر ساختنی یا بنفوسی
و آن که آثار رحمت را منتشر میکنند برای خاص و عام و یا بیادهای که پراکنده برای استراحت بندگان یا بنفوس کامله که نشر کننده
نفوس‌اند که مرده‌اند بجهل و ضلالت بالقای علم و هدایت در دل ایشان که فَالْفَارِقَاتِ پس سوگند بملایکه که جدا کننده‌اند حق
و باطل را از یکدیگر فَرْقًا جدا کردنی یا بآیات قرآن که جدا کننده خیراند از شر یا ببادها که متفرق سازنده ابرها اند یا بنفوس کامله
که فارق حق و باطل‌اند از هم فَالْمُلْقِيَاتِ پس بفرشتگان که افکنندگان‌اند به پیغمبران ذِكْرًا وحی را یا بآیات قرآن که القا
ذکر حق میکنند و جهان عالمیان یا بیادها که سبب ذکر میشوند چه مشاهده هبوب موجب ذکر حق است و استدلال بران بر قدرت
وی و یا بنفوس کامله که افکننده ذکر ند در قلوب بندگان عُذْرًا بجهت عذرخواهی محققان صوابکار أَوْ نُذْرًا یا بیم کردن
مبطلان تبه روزگار یعنی القای ذکر بجهت آنست که اهل حق اعتذار جویند بتوبه و استغفار در وقت مشاهده نعمای الهی
و تفکر یاد شاهی و دلایل قدرت وی کالهی و یا بجهت تخویف مبطلانست که تعقل نمیکنند در آیات او تفکر نمینمایند و یا انکه
عذر مصدر عذرست که بمعنی امحوا الاساءه و نذر مصدر انذر که بمعنی خوفست و میتواند بود که عذر جمع عذیر بمعنی معذرت و
نذر جمع نذیر بمعنی انذار و حفص بسکون ذال عذر و نذر بمعنی معذرین و منذرین باشند و نصب آن بر حالیت حاصل که حق
و تعالی بامور مذکوره قسم یاد میفرماید بر این که إِنَّمَا تُوعَدُونَ بدرستی که آنچه وعده داده میشوید بدان از آمدن قیامت
و آنچه متعلق بدان از ثواب و عقاب لَوَاقِعٌ هر آینه بوقوع آینده است و ظاهر شونده آنگه بیان علامات وقوع آن میکند
فَإِذَا النُّجُومُ پس آنگاه که ستارگان طُمِسَتْ محو و زایل کرده شوند از اماکن خود که فرو روند و یا نور ایشان
از انها نزع نموده شود پس بی نور منتشر گردند وَإِذَا السَّمَاءُ و آنگاه که آسمان فُرِجَتْ شکافته گردد و راهها و شکافها
در وی پیدا شود وَإِذَا الْجِبَالُ و آنگاه که کوهها نُسِفَتْ برکنده شود از مواضع خود مانند انیث و بست الجبال

بسته نگانت جبال و منبثا تحالت الجبال کثیبا مهیلا یا بسرعت تمام ربوده و زایل گردانیده شود از اماکن خود که هیچ اثر از آن در
زمین نماند و مانند غبار بر هوا روند اول ماخوذ است از نسفت الجبال اذا انسفت بالخف و ثانی از انتسف الشیء اذا اختطفه
واذا الرسل اقتت و آنگاه که پیغمبران اقتت تعیین کرده شود برای ایشان میقاتی که حاضر شوند در آن برای گواهی دادن
بر امتان عامل در ظرف محذوف است که انما توعدون لواقع دالست بر آن و تقدیر اینست که فاذا طمست النجوم
و فرجت السماء و نسفت الجبال و اقتت الرسل فقد القیامة پس خبر آگاه شود لای یوم برای کدام روز اجلت واپس
داده شده بود این چیزها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال و تعیین وقت برای رسل این سوال تعظیم و تفخیم این روز
باشد و تعجب از هول آن پس جواب گوید که لیوم الفصل برای روز جدا کردن که امروز است که در آن روز مؤمن را از کافر و
مطیع را از عاصی جدا کرده اند در مکافات یا روز حکم کردن میان خلقان وما ادریک و چه چیز دانا گردانید ترا یعنی تو چه
دانی که ما یوم الفصل چیست روز فصل و چگونه کنه آن رسی ویل وای که کلمه عذابست یومئذ للمکذبین در آن روز مر
تکذیب کنندگان را که کافرانست بروز فصل و ویل در اصل مصدرست منصوب باضمار فعل خود و عدول از نصب برفع جهت دلالت
ثبات هلاکت برای مدعو علیه و مانند اینست سلام علیکم و یومئذ ظرف اوست یا صفت او و بعد از ان تهدید کفار میفرماید که
الم نهلک الاولین آیا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح و عاد و ثمود که تکذیب انبیا کردند ثم نتبعهم پس از پی
ایشان در آریم بهلاکت الاخرین پسینیان را که نظرا ایشانند چون کفار مکه و آن قتل بدر بود و غلا و قحط و غیر آن
یا قوم لوط و شعیب و موسی را در پی قوم نوح و عاد و ثمود در آوردیم و عدم جزم نتبع معطوف نهلک بجهة استیناف
آنست و مبرد گفته که تقدیر اینست که نحن نتبعهم نه غیر آن زیرا که جمله اولی ماضویه است و ثانیه مستقبله و موید تقریر اوست
قول حسن بصری که ان الاولین هم الذین تقوم علیهم القیامة و نتبعهم بجزم که از قراءة شاذه است مقوی قول
ثانیست کذلک مثل این فعل شنیع نفعل بالمجرمین میکنیم بهر کس که از ان مجرم کفار اند ویل یومئذ للمکذبین
گروهی بزرگ از روز رنگ تکذیب کنندگانست بآیات خدا و انبیا این تکرار نیست زیرا که اول تکذیب است بآیات خدا
یا ویل اول عذاب آخرت است و ثانی هلاک در دنیا و بر تقدیر تسلیم اطلاق تکذیب و حمل آن بر تکرار بجهت تاکید نیز حسن و شایع
در کلام عرب چنانکه در سورة الرحمن مبین شد بعد از ان بر سبیل منت و تذکیر نعم میفرماید که الم نخلقکم آیا نیافریدیم
شما را من ماء مهین از آبی خوار و بمقدار فجعلناه پس گردانیدیم آن آب را و نگاه داشتیم فی قرار مکین

در قرارگاه استوار که رحم است الی قدر معلوم تا بمقداری دانسته شده و معین گشته که آن زمان ولادتست که آن
نه ماه یا زیاده یا کمتر فقدرنا پس توانا بودیم بر آفرینش شما فنعم القادرون پس نیک توانائیم ما بر تقدیر آن یا اندازه
کردیم خلق شما را از طول و قصر و انثی و ذکر و غیر آن از کیفیة و کمیه پس نیکو اندازه کننده ایم ما و موید اینست قراءة کسائی و
نافع که قدرنا است بتشدید دال و شبه نیست که خلق انسان که مشتمل است بر هیئت کمال و حسن فعال و حواس صحیحه و عقول و تمیز
و نظر و نطق از آب ضعیف مهین با شارتست و این حجت بر انکه او سبحانه حکیم و عالم و قادر است و جاحد این مکابر است بعد از
عقل ویل یومئذ بزرگ بلائی آن روز للمکذبین مر تکذیب کنندگان قدرت ما را بر بعث و باور ندارندگان اقتدار
ما بر اعاده امثال این الم نجعل الارض آیا نگردانیدیم زمین را کفاتا جمع کننده و ضم نماینده احیاء و امواتا
زندگان را و مردگان را یعنی احیا را فراهم آورده از برون خود و اموات را بدرون خود در آورده بدانکه کفات مشتق است
از کفت الشیء اذا جمعه و ضمه و آن اسم ما یکفت به است چون ضمام و جماع که اسم ما یضم و یجمع به است یقال هذا الباب
جماع الابواب و فی الحدیث اکفتوا صبیانکم اللیل ای ضموهم الی انفسکم و احیاء و امواتا منصوبند بمفعولیت آن کانه قیل
کافتة احیاء علی ظهرها و امواتا فی بطنها یا بفعل مضمر که کفات دال است برای او ای تکفت احیا و امواتا مرویست که
امیر المومنین علیه السلام در جنازه نگاه کرد و فرمود هذه الکفات للاموات و بعد از ان در خانها نگریست و فرمود هذه کفات
الاحیاء و از ابو عبیده نقل کرده اند که کفات جمع او عیه است پس آن جمع کفت میشود یعنی زمین را ظروف احیا و اموات
گردانیدیم و تنکیر احیا و اموات برای تفخیم است کانه قیل تکفت احیاء لا تعدون امواتا لا تحصرون یا انکار احیا و اموات
حیوانات است که در ظهر و بطن ارض اند و میتواند بود که معنی چنین باشد که نکفتکم احیاء و امواتا پس نصب آنها بر حالیت باشد از
ضمیر مخاطب که سوق کلام دلالت بر آن کند وجعلنا و گردانیدیم فیها در زمین رواسی کوههای استوار و پا بر جا
شامخات بلند و سرافراز تنکیر بجهة تفخیم است و اشعار با آنکه جبال ظرفی ما لا یعرف و ما لا یری نیز هست واسقیناکم
و بیاشامانیدیم شما را ماء فراتا آبی شیرین و صافی بسبب آفریدن عیون و منابع در جبال ویل وای یومئذ
در روز رستخیز للمکذبین مر تکذیب کنندگان را که با مثال این نعمتها اعتراف نکنند و خزنه دوزخ مکذبان را در آن روز
گویند که انطلقوا بروید الی ما کنتم به بسوی آنچه بوده اید که تا بن تکذبون تکذیب میکردید یعنی روان شوید بجانب
آتش دوزخ و انواع عذاب انطلقوا تکرار برای تاکید است یعنی بروید البته یا روان شوید خصوصا الی ظل

بسوی سایه ذی ثلث شعب که خداوند ساخته و او ظل یحموم است که دود جهنم است یعنی بجهة بزرگی و بسیاری متفرق شود
بشعبها و هر شعبی بطرفی میرود چنانکه دود عظیم که متفرق میگردد و خصوصیت سه شعبه یا بجهة آنست که حجاب نفس از انوار قدسی
سه است که آن حس مشترک و وهم و خیال او یا بجهة آنکه مودی باین عذاب قوة واهمه است که حال است در دماغ و غضبیه که در یمین
قلب است و شهویه که در یسار است و لهذا در روایت واقع شده که ان الظل هو دخان جهنم له ثلث شعب یحیط بالکافر شعبة
یکون فوقه و شعبة عن یمینه و شعبة عن یساره مراد بسایه دود دوزخ است که سه شعبه و کافر را احاطه نماید شعبه بر بالای سر او باشد
و شعبه بر یمین و شعبه از یسار پس هر که خواهد که از این دخان که ظل من یحموم اشارت بآنست ایمن گردد امروز بنور عقل
متمسک شده از صفت بهیمی و سبعی بگذرد و تهذیب اخلاق نموده از معاصی اجتناب نماید و پیوسته بطاعت و عبادت
مشغول شود در معالم آورده که دودی بزرگ از دوزخ بیرون آید و از سه شعبه منشعب گردد یکی نور و آن بر سر مومنان سایه
افکند و یکی دخان و بر مومنان متوقف گردد و یکی زبانه خالص و آن بر بالای کافران بایستد و در کشاف و طبرسی
مذکور است که یخرج لسان من النار فیحیط بالکفار کالسرادق و یتشعب من دخانها ثلث شعب فتظلهم حتی یفرغ من حسابهم
والمؤمنون فی ظل العرش زبانه از آتش بیرون آید و همه کفار را احاطه مانند سراپرده کما قال احاط بهم سرادقها
و به شعبه گردد پس سایه افکند بر ایشان تا آنکه از حساب فارغ شوند و مومنان در زیر عرش باشند و چون ظل محتمل ظل
بارد است که صاحب لطف و رحمت محبوب مینماید بظل حار مشوب بشرار است که از زبانه قهر و غلبه نقمه برخیزد پس از جهة دفع
توهم آنکه مراد ظل او باشد میفرماید که لا ظلیل نه سایه خنکی است که در وی راحت یابند و لا یغنی و دفع نکند از کفار
من اللهب زبانه آتش چیزی را پس این کلام متضمن تهکم است بکفار و رد توهم آنکه ظل ایشان مانند ظل
اهل ایمان باشد انها بدرستی که دوزخ ترمی می اندازد بشرر شرارها و جرمهای آتش را هر شراره از آن کالقصر
مانند کوشکی عظیم بعضی گفته اند که جمع قصره است که بمعنی شجره غلیظ است یعنی آن شرارها مانند درختان سطبر و تناور باشند
کانه گویا که آن شرر جمالات صفر شتران زرد‌اند برنگ آتش نه که ضمیر بجهة آنست که شرر جنس است و از حسن
و قتاده نقل است که صفر بمعنی سود است و تسمیه آن بصفر بجهة آنست که سواد ابل مایل بصفره است و چون آتش دوزخ سیاه است
مایل بزردی شراره او نیز خواهد بود و تشبیه شراره بقصر جهة تعظیم است و بجمالات صفر جهة لون و کثرت و تتابع
و اختلاط و سرعت و حرکت و جمالات بمعنی جمال است یا جمع جماله که جمع جمل است و حفص جماله خوانده ویل عذاب عظیم

و عقاب الیم یومئذ در آن روز للمکذبین مر دروغ زنانراست که صدق دوزخ و شراره آنرا باور نداشتند هذا این روز
یوم لا ینطقون روزیست که سخن نگویند کافران بجهة فرط دهشت یعنی در بعضی مواقف چه قیامت مواطن و مواقف متعدد
خواهد داشت در یک موقف سخن نگویند بجهة فرط اندوه یا مخاوف آن در موضعی بسخن در آیند یعنی در مقامی زبان بخصومت
بگشایند و با یکدیگر بحث کنند کقوله تعالی ثم انکم یوم القیمة عند ربکم تختصمون و در موضعی دیگر مهر بر زبانهای ایشان نهند تا
سخن نگویند و جوارح و اعضای ایشانرا بسخن در آرند کقوله تعالی نختم علی افواههم یا مراد این است که در هیچ موقف ناطق نشوند بنطقی
که منتفع به باشند و نطق ایشان در حکم لا نطق باشد یا بجهة عدم ترتب نفع مسموع بر آن که یوم لا ینفع الظالمین ولا یؤذن
لهم و دستوری داده نشود مر ایشانرا در اعتذار فیعتذرون پس عذر خواهی کنند یعنی اذن و اعتذار که متعقب
آنست از ایشان منتفی است و نمیتواند بود که فا سببیه باشد بجهة عدم منصوبیه فعل و رفع توهم جواز عذر ایشان در حین عدم
رخصت از ایشان و در آن ویل کرب و اندوه بسیار و مشقت بیشمار یومئذ در آن روز للمکذبین مر آنراست که
تکذیب کننده این چیزها هذا این روز یوم الفصل روز فصل و قضاست میان ظالمان و مظلومان یا روز جدا کردن اهل
حق را از مبطل جمعناکم جمع کردیم شما را ای مکذبان این امت والاولین و پیشینیانرا که تکذیب رسل کرده
کرده بودند با پیغمبران و مومنان این کلام مقرر و مبین یوم فصل است زیرا که فصل میان سعدا و اشقیا و انبیا و امم فرع جمع
شدن اولین و آخرین است در یک موضع تا فصل میان ایشان متحقق شود فان کان لکم کید پس اگر هست مر شما را ای کافران
کیدی مکری و حیله فکیدون پس مکر کنید و حیله کنید با من توبیخ است مر ایشانرا و اظهار عجز ایشان با خدای ایشان پس زود
دیگر و قرب عذاب از خود دفع نتوان کرد ویل شدة غم و غصه یومئذ در آن روز للمکذبین مر تکذیب کنندگان راست
که بحیله از عذاب نتوانند رهید و چون از ذکر احوال کافران و عاصیان باز آمد بیان احوال مومنان و مطیعان میکند که ان
المتقین بدرستی که پرهیزکاران از شرک و عصیان فی ظلال در سایه‌های درختان بهشت و عیون و در
کنار چشمه‌های آب و فواکه و در میان میوه‌ها مما یشتهون از آنچه آرزو کنند مرفه الحال و فارغ البال کلوا
این در موضع حالست از ضمیر متعین در ظرف که ان فی ظلال است ای هم مستقرون فی ظلال مقولا لهم ذلک یعنی مقابل
در سایه‌های بهشت قرار گرفتگان باشند در حالتی که خوانند ایشانرا گویند که بخورید این میوه‌ها را واشربوا
و بیاشامید این شرابها را یا آبها را هنیئا خوردنی و آشامیدنی گوارنده با طیب نفس و التذاذ که مصون است از شوائب

اذیه و سوء عاقبت بما کنتم تعملون بسبب آنچه عمل میکردید در دنیا انا کذلک بدرستی که ما چنین نجزی المحسنین پاداش میدهیم
اهل احسان را در عقیده و عمل میتواند بود که این کلام ابتدا و اخبار از جانب حق سبحانه و مخاطب حضرت رسالت صلعم در دنیا یا خطاب به اهل
در آخرة بر طریق سابق و امر مذکور در اکل و شرب از قبیل اباحت و بعضی گفته‌اند که امر بر حقیقة خود است حق سبحانه در این آیت که ای متقیان
البته اکل و شرب نمایید که اکل و شرب برای شما سعادت است سرور ایشان بیشتر کرده و میل ایشان در اکل و شرب زیاده شود پس مراد او
سبحانه مستلزم عبث نباشد ویل یومئذ عذاب قبیح و دم یومئذ آن روز للمکذبین مر اهل تکذیب را است که بنعیم بهشت تمکن نکردند و آن را باور
نداشتند کلوا این در موضع حالست ای المکذبین ای الویل ثابت لهم فی حال ما یقال لهم کلوا یعنی کلمه عذاب ثابت مکذبان را در حالتی
که فردا در دوزخ ایشان را گویند که بخورید ای مکذبان نعیم فانی دنیا و تمتعوا و برخوردار شوید قلیلا زمانی اندک انکم مجرمون بدرستی
که شما مشرکانید ویل یومئذ وای در این روز للمکذبین مر مکذبان را که تکذیب عذاب الیم کرده باشند خطابست با ایشان یا با اهل
کفار در آن روز بجهة تذکیر باشد مر ایشان را بحال ایشان را در دنیا و آنچه کردند بر نفسهای خود از ایثار متاع قلیل بر نعیم مقیم جلیل
و مراد از این آیت که زبانیه کفار را گویند که شما سزاوار بودید که در دنیا بدین خطاب مخاطب شوید و ظاهر آنست که این کلام مستانف باشد
خطاب بمکذبان در دنیا و معنی اینکه ای کسانی که بزخارف دنیا مغرور شده‌اید و بجمع حطام دنیا مشغول گشته‌اید و پشت بر آخرة آورده‌اید
بخورید از دنیا و برخوردار باشید زمانی اندک که شما کافرانید و مال اندک و عمر کوتاه زود بآخر رسد و ببلای آخرة مبتلا شوید و
گرفتار شوید که عذاب آن روز مر تکذیب کنندگان راست که نفسهای خود را هدف عذاب ابدی کرده‌اند بسبب تمتع از متاع قلیل
فانی و اذا قیل لهم و چون گفته شود ایشان را ارکعوا نماز گذارید لا یرکعون نماز نگذارند مراد از رکوع اسلامست و تسمیه
آن برکوع بجهة آنست که نماز رکن اعظم اسلامست بعد از شهادتین پس معنی آنست که چون کفار را امر شود باسلام آوردن اسلام نیارند
و امتثال ننمایند و گویند که معنی آنست که چون گفته شود مر ایشان را که متواضع شوید و متخشع باشید مر خدا را بقبول وحی و اتباع
دین او و ترک استکبار و نخوت خشوع ننمایند و قبول این امر نکنند و بر استکبار خود مصر شوند و در خبر آمده که ما کان علی الثقیف اشد
من الرکوع والسجود و از مقاتل مرویست که این آیت در شان ثقیف نازل شده وقتی که حضرت رسالت صلعم ایشان را بنماز امر فرمود
و ایشان گفتند لا ننحنی فانها مسبة علینا منحنی نمیشویم که این بر ما عارست و آنحضرت فرمود لا خیر فی دین لا رکوع و لا سجود
و از ابن عباس نقلست که این در روز قیامت باشد که مراد از سجود خوانند و ایشان را توانایی نباشد که سجده کنند ویل
یومئذ للمکذبین در این روز مر دروغ گویان راست که اسلام را قبول نکردند و بشرف این خبر نرسیدند فبای حدیث

پس بکدام سخن بعده بعد از قرآن یؤمنون ایمان میآورند اگر بقرآن نگروند که معجزه‌ایست مشتمل بر حجج واضحه و معانی لایحه و در خبر آمده
که بعد از خواندن این آیت باید گفت آمنا

سورة عم

ابی کعب از پیغمبر نقل کرده که هر که سورة عم یتساءلون بخواند حق تعالی
او را در روز قیامت شراب سرد و خنک بچشاند و مرویست از ابو عبد الله علیه السلام که هر که عم یتساءلون را قراءت کند و بر او هر روز آن
مداومت نماید از آن سال بیرون نماید تا بشرف زیارت بیت الله الحرام مشرف شود انشاء الله تعالی ختم سورة المرسلات نموده بذکر
قیامت و وعید مکذبان افتتاح این سوره بذکر آن و بیان دلایل قدرت بر بعث نموده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
آورده‌اند که چون حضرت رسالت صلعم دعوت آشکارا کرد و قرآن بر مردمان خواند و بروز قیامت بیم فرمود کفار در نبوت آنحضرت
و نزول قرآن و وقوع بعث اختلاف کردند و از آن یکدیگر را می‌پرسیدند و یا از پیغمبر و مومنان پرسش مینمودند حق تعالی از تساؤل ایشان
خبر داد عم یتساءلون از چه چیز می‌پرسند استفهام از برای تفخیم شان آن خبریست که از آن تساؤل کرده و بعد از آن بیان
و تفخیم آن میکند بقوله عن النبأ العظیم از خبر بزرگ یکدیگر را سوال میکنند الذی هم فیه مختلفون آن خبری که ایشان
در آن اختلاف میکردند خبر بعثست یعنی جمعی از ایشان میگویند که قیامت هست و بتان ما را در آن شفاعت خواهند کرد و هؤلاء
شفعاؤنا عند الله و بعضی مطلق منکرند که ان هی الا حیوتنا الدنیا و گروهی شک داشتند در وقوع و لا وقوع آن که بل هم فی شک
منها و برخی دیگر میگویند که حشر ارواح خواهد بود نه حشر اجساد و طایفه دیگر گویند که احوال آنجا چون احوال دنیا خواهد بود و
اینجا درویش باشد آنجا نیز درویش و توانگر توانگر خواهد بود و فرقه دیگر میگویند که قیامت خواهد بود اما بهشت و دوزخ نخواهد بود
گروه دیگر برآنند که بهشت باشد و اما اکل و شرب و تمتع را نباشد و گویند معنی آنست که جمیع مردمان از بعث سوال میکنند اما اهل
اسلام بجهت ایشان زیاده شود و مستعد آن شوند و اما کفار با استهزای آن بپرسند و با اختلاف ایشان در آن که بجزم
بر وقوع قیامت و مصدق نبوة حضرت رسالت صلعم یعنی آن را بسحر یا بکهانت یا شعر نسبت میدهند و از اقوال مختلف یا مفتری یا
اساطیر الاولین میگویند و یا در نبوة حضرت خاتمیت یعنی کفار یکدیگر را میگویند که آیا محمد پیغمبر است یا شاعر یا ساحر یا مجنون
و حافظ ابو نعیم اصفهانی که یکی از اکابر اهل سنت است روایت کرده است باسناد خود از سدی که حضرت رسالت صلعم فرمود که
مراد از نبأ عظیم ولایت علی بن ابی طالب است که خلایق را در قبور از آن سوال کنند و هیچ میتی نیست در شرق و غرب عالم و در بر
و بحر الا که منکر و نکیر چون از وی از پروردگار او و از پیغمبر او سوال کنند از ولایت علی بن ابی طالب نیز از وی پرسند فطوبی
للمصدق بولایة و الویل للمکذب بولایته یعنی خوشا حال آن نیکبختی که بولایتش تصدیق نموده و او را امام و پیشوای خود

داشته باشد و بحبل مودت او اعتصام نموده باشد و وای بآن جماعه معاندی که از دولت محبتش بهره نبوده و در حدیث است از اسحق بن محمد بصری
که او گفت مرا خبر داد محمد بن حسن بن شمعون از عبد الله بن عمر از ابان بن تغلب که او گفت از ابو جعفر پرسیدم که مراد از کلمه عم در تفسیر
النبأ العظیم ابو جعفر فرمود که مراد از نبأ عظیم علی بن ابی طالب است که مردمان در شأن مختلف الاقوال شدند و در تفسیر اهل البیت
مذکور است که نبأ عظیم علی بن ابی طالب است و علقمه روایت کرده که او در صفین مردی از لشکر شام بمبارزت بیرون آمد
سلاح پوشیده و مصحفی حمایل کرده و بجای رجز عم یتساءلون میخواند من خواستم که با او مقاتلت کنم امیر المؤمنین فرمود قف
مکانک بجای خود باش پس خود پیش رفت و فرمود اتعرف النبأ العظیم نبأ عظیم را میدانی گفت نه گفت انا النبأ العظیم
الذی اختلفتم و علی خلافتی تنازعتم و عن ولایتی رجعتم بعد قبلتم فیه کنتم و ببغیکم هلکتم بعد ما بسیفی عن الکفر نجوتم و یوم الغدیر
قد علمتم و یوم القیمة تعلمون ما علمتم ثم علی بسیفه و رمی براسه یعنی من آن خبر بزرگم که در من اختلاف کردید و بر خلافت من
منازعه نمودید و از ولایت من رجوع کردید پس از انکه قبول کردید و ببغی و ستم خود هلاک گشتید بعد از انکه بشمشیر من از کفر
نجات یافتید و در روز غدیر دانستید مرتبه و ولایت و خلافت مرا و در روز قیامت بدانید آنچه امروز قبول کردید پس تیغ
برآورد و سر او را بیکضربت بیفکند اخنس بن شریق روایت میفرماید کفار را از تساؤل و وعید مینماید ایشان را بر آن بقوله
کلا باید باز ایستند ازین سوال و دور شوند از جدال که نه چنانست که ایشان میگویند بلکه سیعلمون زود بینم که بدانند
نزدیکی نزع حقیقت آنچه در آن اختلاف میکنند ثم کلا سیعلمون پس نه چنین است عالم شوند در آخرة بحقیقت عقیده و بطلان
قول خود پس تعداد نعم خود میفرماید برای ایشان تا آنچه معاینه می بینند از عجایب صنع خود که دال است بر کمال قدرة او تا تنبیه
ایشان نموده بر وجه استدلال بر صدق آنچه در او اختلاف میکنند و میفرماید الم نجعل الارض آیا نساخته ایم
زمین را مهادا فرش گسترده تا قرارگاه شما باشد والجبال و گردانیدیم کوهها را اوتادا میخهای زمین تا
بدانها استوار شود و متحرک نشود مانند میخها که بر کنار بساط نهند تا باد آنرا از جای نبرد و بر ندارد و اگر متحرک بودی
بروی قرار ممکن نبودی و منافع از وی بظهور نرسیدی وخلقناکم و آیا نیافریدیم شما را ازواجا جفت جفت یعنی
نر و ماده تا مستأنس شوید بیکدیگر و نسل شما باقی ماند یا شما را انواع مختلفه آفریدیم سیاه و سفید و سرخ و زرد و کوتاه و دراز
و خوب و زشت و هر یکی از زبان دیگر و لهجه دیگر وجعلنا و گردانیدیم نومکم خواب شما را سباتا آسایشی که
تا بآن قطع حس و حرکت شود تا قوای حیوانیت استراحت یابند و بدان آسایش نمایند و ماندگی ایشان که از تعب

بسیفی [illegible]

و رنج حاصل شده باشد زایل شود وجعلنا اللیل و ساختیم شب را لباسا پوششی که بظلمت خود همه چیزها را
بپوشاند تا هر که از شما اراده اختفاء داشته باشد بظلمت آن مستتر شود و از عیون مردمان مانند کسی که از عدو گریزد یا خواهد که بر وی ظفر
یابد و نهان دارد آنچه اراده اخفاء آن داشته باشد یا شب را وقت لباس شما گردانیدیم تا در شب خود را بجامه خواب بپوشانید
در وقت خفتن وجعلنا النهار و گردانیدیم روز را معاشا وقت طلب معیشت تا بیدار شده در حوایج
و مکاسب خود منقلب شوید و در تحصیل آن جست و جوی نمایید یا روز را سبب حیوة شما ساختیم تا در آن از خواب مبعوث
شوید وبنینا و بنا کردیم فوقکم بر زبر سر شما سبعا شدادا هفت آسمان سخت یعنی محکم و استوار که در آن
رخنه و شکافی که نشان خلل و زوال باشد نیست و بمرور دهور و دوران قصور و فتور پیدا نشود وجعلنا سراجا وهاجا
و آفریدیم در آسمان چراغی درخشان و یا در وقت درخشنده مراد آفتاب است که درخشنده بغایت و گرم کننده و مصلح ثمرات
وانزلنا و فرو فرستادیم من المعصرات از ابرهای فشارنده باران یعنی از ابرهای که مشرف شده اند بر آنکه
عصر آنها نمایند پس باران را بباراننده و از عبد الله مسعود روایت است که خدای تعالی باد را میفرستد تا ابر را جمع کند پس آب از آن
چنان فرود آید که شیر از پستان شتر مدفع شده و بعد از آن باد دیگر بیاید و آنرا پراکنده در هوا نماید چون بزمین آید شود
آن حضرة رسالت حاصل که پیغمبر ماید کرد از ابرها از آسمان فرو فرستادیم ماء ثجاجا آبی بغایت ریزان لنخرج به
تا بیرون آریم از وی یا آن آب حبا و نباتا دانه در و از زمین گیاه را وجنات و بوستانهای مملو از اشجار یعنی بیرون
آریم درختان انبوه را در آن الفافا در هم پیچیده یعنی بسیار یکه بیکدیگر نزدیک تا شکر کنید بدان و کفران نورزید آنرا
روزی که در وی بعث اندیشه کنید و بر صحت بعث آن اقرار نمایید ان یوم الفصل بدرستی که روز حکم گذاری یعنی روز
قیامت بندگان هست در علم خدا میقاتا وقتی مقرر برای محاسبه خلایق و مجازات ایشان یوم ینفخ فی الصور
روزی که دمیده شود در صور در نفخه ثانیه فتاتون پس بیایید شما افواجا گروه گروه مختلف از قبرهای خود بعرصه
گاه محشر یا گروهی با امام خود و در تفسیر ثعلبی و کشاف و طبرسی و غیر آن مذکور است که معاذ جبل روزی با حضرت رسالت
در منزل ابی ایوب انصاری این آیت را از آنحضرت سوال کرد فرمود یا معاذ از چیزی پرسیدی که بزرگترین چیزهاست پس آب
در چشم مبارک بگردانید و فرمود ده صنف از امت من در قیامت حشر کنند و ایشان را از مومنان ممتاز سازند بعضی بر صورت
بوزینگان و بعضی بر هیات خوکان و بعضی نگونسار که ایشان را بروی بدوزخ میکشند و بعضی نابینایان و بعضی

کران و گنگان و بعضی بخایند زبانهای خود را و آن بر سینهای ایشان افتاده چرک و ریم از دهنهای ایشان سیلان میکند و اهل محشر
از ان کاره باشند و بعضی دست و پای بریده باشند و بعضی از دارهای آتشین آویخته و بعضی را نتنی باشد بدتر از مردار و بعضی را
جبهای پوشانیده از قطران که چسپیده باشد بپوستهای ایشان اما بوزینگان سخن چینان باشند و خوکان حرام خواران و نگونساران
ربا خورندگان و کوران جور کنندگان در حکم و گنگان و کران آنها که باعمال خود معجب بوده اند و زبان خایان علما که کردار
ایشان مخالف گفتار ایشان باشد و دست و پای بریدگان رنجانندگان همسایگان و آویختگان از دار غمازان و سعایه کنندگان
سلاطین و آنها که نتن عظیم دارند متابعان شهوات و بازدارندگان حق خدا و پوشیدگان بلباس قطران اهل تکبر و نازش
وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ و شکافته شود آسمان در ان روز از برای انزال ملائکه فَكَانَتْ پس گردد از بسیاری شکاف أَبْوَابًا
درها یعنی خداوند درها از کثرت فرجها بر آسمان ابواب نماید وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ و روان گردانیده شوند کوهها در هوا
فَكَانَتْ سَرَابًا پس شوند مثل سراب یعنی نمایش کوه داشته باشند اما بسبب تفتت اجزا خورد و مرکشته بر حقیقت جبلیه باقی نمانده
باشند إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا بدرستی که دوزخ باشد کمینگاهی که زبانیه در وی مترصد ایستاده باشند برای تعذیب کافران
و گذرگاه کفار بر آن باشد و نتوانند که از آن بگریزند یا موضع رصدی که خزنهٔ دوزخ انتظار می برند کفار را و خزنهٔ بهشت نگاهبانی
مؤمنان میکنند تا موقف مرور بر صراط از تموج آتش محروس باشند و یا مقامیست که در روز دوزخیان چون در عذابی باشند
منتظر عذابی دیگر باشند که با ایشان رسد لِلطَّاغِينَ و مشرکان را که از حد در گذشتگانند مَآبًا باز گشت و قرارگاه لَابِثِينَ
فِيهَا درنگ کنندگان در آن أَحْقَابًا روزگارهای متعاقب و متوالی یکدیگر از مجاهد منقولست که حقب
هشتاد سالست از سالهای آخرت عمارة و هیثم گفت امیرالمؤمنین ع از هلال هجری پرسید که تا حقب را در کتاب خدا چه مقدار
یافته ای گفت هشتاد سال است از سالهای هر سالی دوازده ماه هر ماهی سی روز هر روزی هزار سال و در روایتی دیگر
آمده که حقب هفتاد هزار سالست و بر هر تقدیری آیت مقتضی تناهی احقاب نیست زیرا که چون احقاب مترادفست یعنی هر
حقبی که تمام شود حقب دیگر در عقب آن بیاید تا ابد الآبدین پس آن متضمن خلود کفار باشد و نزد خالد بن معدان مراد این کفار
نیستند بلکه اهل توحیدند که بعد از مضی احقاب از دوزخ بیرون آیند و مؤید اینست که عیاشی باسانید معتبره از ابو جعفر نقل کرده
که این آیه در شان جماعتیست که از دوزخ بیرون روند و در آن مخلد نمانند پس مراد اهل توحید خواهد بود چه بنص و اجماع کافران
از دوزخ خلاصی نخواهند یافت هرگز لَا يَذُوقُونَ فِيهَا نچشند و مزه نیابند بَرْدًا خنکی هوا را یعنی

باقی را

چیزی را که بدان راحت یابند و حرارت دوزخ از ایشان باز دارد وَلَا شَرَابًا و نیاشامند شرابی إِلَّا حَمِيمًا مگر حمیم که
آبیست که در نهایت حرارتست که چون نزدیک روی آرند گوشت روی در آن ریخته شود و چون بخورند امعا و احشا پاره پاره گردد
وَغَسَّاقًا و مگر ریم را که از زخمهای ایشان سیلان کند یا اشکها که از سر حسرت بارند یا زمهریر که بدان معذب گردند
و از شهر بن حوشب نقلست که غساق وادیست در دوزخ که در وی سیصد و شصت شعبست و در هر شعبی سیصد و شصت خانه و در هر
خانه چهار هزار زاویه و در هر زاویه عظیم ثعبانی و در هر ماری چندان زهر که حساب آن جز خدای نداند شراب دوزخیان
جَزَاءً وِفَاقًا پاداش داده شوند دوزخیان پاداشی موافق کردار ایشان پس در بیان علت عذاب مذکور
میفرماید که إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان كَانُوا لَا يَرْجُونَ بوده‌اند که امید نمیداشتند و نمی‌ترسیدند حِسَابًا از حساب آخرت یا امیدوار
نبودند بثواب آن سرای و گمان نمیبردند که ایشان را حسابی هست وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند آیتهایی را که انبیا با ایشان
نموده بودند كِذَّابًا تکذیب کردنی وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی را از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن أَحْصَيْنَاهُ
شمرده ایم آن را یعنی نگاه داشته ایم آن را كِتَابًا نوشتنی فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ را فَلَنْ نَزِيدَكُمْ پس نمی
افزاییم شما را إِلَّا عَذَابًا مگر عذابی بالای عذابی مرویست که این آیت سخت ترین آیات قرآنست بر دوزخیان
و بعد از آن بوعده متقیان میفرماید که إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکارانراست مَفَازًا رستگاری از عذاب یا
جای فوز و فلاح حَدَائِقَ که آن باغهاست مشتمل بر درختان بیشمار مملو از اثمار وَأَعْنَابًا و درختان انگور تخصیص
جهة تفضیلست وَكَوَاعِبَ و ایشانراست دختران نار پستان أَتْرَابًا هم زادان و مساوی و مشاکل یکدیگر در سن
و خلقت و قامت و صورت یا بر مقدار ازواج خود در حسن صورت و سن و در بعضی تفاسیر هست که تا سیزده ساله باشند و
سی و سه ساله و در اغلب تفاسیر هست که اهل بهشت از زنان و مردان سی و سه ساله باشند وَكَأْسًا و ایشانراست جامها
دِهَاقًا پر از شراب یا کاسهای پی در پی لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا نمی‌شنوند در بهشت لَغْوًا سخنان بیهوده و باطل وَلَا
كِذَّابًا و نه دروغی و یا نشنوند در شرب خمر آن سخن بیهوده و دروغ بخلاف شاربان خمر دنیا که در مجالس ایشان هذیان و
عربده و خلاف و جدال بسیار بود و شعبی از قتاده روایت کرده که او گفت مرا از ابن عباس شنیدم که گفت مراد از ان للمتقین
مفازا که در سوره عم است علی بن ابی طالب است و حمزه و جعفر و مقتفیست سرور هر رستگاریست جَزَاءً پاداش داده شده اند
این متقیان پاداش دادنی مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو عَطَاءً عطیه و بخششی از نزد خدا حِسَابًا وافی و بسنده

بر حسب اعمال ایشان رَبِّ السَّمٰوٰتِ آن پروردگاری که آفریدگار آسمانهاست وَالْاَرْضِ و زمینها وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان
آنهاست از مخلوقات الرَّحْمٰنِ خدای بزرگ بخشاینده لَا یَمْلِکُوْنَ مالک نباشند اهل آسمان و زمین چنانکه از وی سبحانه خِطَابًا
سخن گفتن را یعنی قادر نباشند بر آنکه با وی سخن گویند یا زبان بشفاعت بگشایند بر ثواب و عقاب چه همه مملوک وی الا باذنه فانه
و مملوک را زبان اعتراض بر مالک نیست یَوْمَ یَقُوْمُ الرُّوْحُ روزی که بایستد روح وَالْمَلٰئِکَةُ و بایستند فرشتگان صَفًّا
در حالتی که صف زدگان باشند روح فرشته ایست موکل بر ارواح و ابن عباس فرموده که مخلوقی از وی بزرگتر نیست و در قیامت
وی تنها در صفی باشد و باقی ملایکه با کثرت عدد و عظمت جثه در صفی دیگر برابر بود و در معین المعانی
آورده که از ابن عباس روایتست که مقام روح آسمان چهارم است و هر روز دوازده هزار تسبیح بگوید و از هر تسبیحی ملکی
مخلوق میگردد و بروایتی عتبه مراد ارواح آدمیانند که ما بین نفختین قبل از آنکه با اجساد تعلق گیرد با ملایکه صف کشند
و نزد بعضی جبرئیل که با ملایکه در صف بایستد لَا یَتَکَلَّمُوْنَ سخن نگویند در باب شفاعت دیگران اِلَّا مَنْ اَذِنَ لَهُ
مگر کسی که دستوری داده باشد مر او را الرَّحْمٰنُ خدای بخشاینده که شفاعت کند عاصیان را وَقَالَ صَوَابًا و گفته باشد آنکس
گفتاری بصواب که آن لا اله الا الله است یعنی از اهل توحید باشد از ملایکه و مؤمنان اند و منقولست که جبرئیل نزد خدای
ایستاده است و لرزه بر دستهای او افتاده از هر لرزه او سبحانه صد هزار فرشته می آفریند همه ایشان پیش خدا ایستاده
باشند و سر بزیر انداخته و سخن نگویند و چون روز قیامت شود ایشان را در سخن گفتن رخصت دهند ایشان همه یکبار بکلمه
طیبه لا اله الا الله زبان بگشایند اینست معنی [illegible] قال صوابا و معاویه بن عمار روایت کرده از ابو عبد الله ع
این معنی را پرسیدم فرمود بخدا سوگند که ماییم آنانی که روز قیامت شفاعت دهند ایشان را و ماییم که زبان بشفاعت
بگشاییم گفتم یابن رسول الله جان من فدای شما باد شما چه قایل خواهید شد زبان بتقدیس و تحمید پروردگار خود بگشاییم
و بر پیغمبر صلوات فرستیم و از برای شیعیان خود شفاعت کنیم ذٰلِکَ الْیَوْمُ الْحَقُّ آن روز روزیست محقق الوقوع
یعنی البته واقع خواهد شد و هیچ شکی نیست در آمدن آن روز فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ پس هر که خواهد فرا گیرد اِلٰی رَبِّهِ
بسوی ثواب پروردگار خود مَاٰبًا بازگشتی بایمان و طاعت یعنی هر که خواهد که عمل صالح کند که موجب تقرب او
خود بثواب حق سبحانه پس او متمکن خواهد بود بر آن بجهت ایضاح طریق و ابلاغ رسلان اِنَّا اَنْذَرْنٰکُمْ بدرستیکه
ماییم که ترسانیدیم شما را و ترسانیدیم عَذَابًا قَرِیْبًا از عذابی نزدیک که عذاب آخرت است و قرب او باعتبار تحقق اوست

بهر آینه او واجبست یَوْمَ یَنْظُرُ الْمَرْءُ روزی که بنگرد آدمی مَا قَدَّمَتْ یَدَاهُ آنچه را که پیش فرستاده باشند هر دو دست او
یعنی هر کسی بیند از کار و عمل کرده خود را به پیوند از شر و خیر وَیَقُوْلُ الْکٰفِرُ و گوید در آن روز کافر یَا لَیْتَنِیْ ای کاشکی من
کُنْتُ تُرٰبًا بودمی خاک یعنی هرگز آفریده نشدمی در دنیا یا امروز خاک بودمی و برانگیخته نگردیدمی تا این روز را ندیدمی و از
عبد الله بن عمر روایتست که روز قیامت سایر حیوانات را از وحوش و طیور و هوام و دواب بساحت حشر کنند بجهت اقتصاص
تا بعضی داد گوسفند بی شاخ از شاخدار بستانند و بعد از آن ایشان را خاک گردانند و کافر چون حال ایشان را ببیند
گوید یا لیتنی کنت ترابا کاشکی من نیز چون حیوانات خاک بودمی و در بعضی کتب مذکور است که چون وحوش و بهایم حال
کافر را ببینند گویند شکر خدا را که ما را آدمی نیافرید تا گر امید بهشت نداریم غم دوزخ نیز نداریم و از مقاتل منقول است که خدای
جمیع وحوش و طیور و هوام جمع کند و ایشان را گوید پروردگار شما کیست ایشان گویند الرحمن الرحیم خدای بسیار بخشاینده
بسیار مهربان پس او سبحانه بعد از اقتصاص ایشان را گوید که شما را آفریده بودم و رام گردانیده برای بنی آدم و شما در زمان
حیوة اطاعت آنها کرده پس خاک شوید همچنانکه در اول حال بوده ایشان خاک گردند و چون کافر نگاه کند که بعضی
حیوانات خاک شده گوید ای کاشکی در دنیا من بصورت خوکی میبودم و روزی چند همچو روزی آدمی بودمی امروز
در روز قیامت خاک میبودم و در بعضی روایت آمده که معنی آیت اینست که جاحد ولایت امیر المؤمنین ع در آن روز تمنا
کند که کاشکی من از شیعه ابو تراب بودمی تا این کرامت و عزت که ایشان دارند من نیز داشتمی

سورة والنازعات

ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که سوره والنازعات بخواند اندازه وقوف او در حساب نباشد در صحرای قیامت
مگر بقدر صلوة مکتوبه و ابن عباس از رسول ص روایت کرده که هر که این سوره را بخواند ثواب او چندان باشد که اول عمر تا
آخر عمر بنماز فریضه مشغول بوده باشد و هر سال حج و عمره گذارده و از ابو عبد الله ع روایتست که هر که این سوره را بخواند نمیرد
مگر سیراب و مبعوث نگردد مگر سیراب و در بهشت نرود مگر سیراب و وجه انتظام این سوره بسورهٔ عم اشتراک افتتاح
این و اختتام آنست باحوال قیامت بسم الله الرحمن الرحیم وَالنّٰزِعٰتِ سوگند بکشندگان
غَرْقًا از روی قوت و شدت یعنی بملایکه موت که نزع کنند جانهای کافران را با اغراق نمودن در آن نزع و آن
بیرون آوردن جانهاست از اقصای ابدان و از اصول انامل و اظفار و از تحت شعور ایشان بعنف و خشم
تمام یا آنکه همه آنرا بکشند و باز بگذارند و بار دیگر نزع آن کنند و از مقاتل نقل است که ملک الموت

جاحد

واعراق او جان کافر را از اصول ابدان برآرند بعنفی که آنکه خارها باشند بر شاخی از آن بپاره از جان ایشان در آورند
و یکبارگی آنرا بکشند و باز رها کنند والناشطات نشطا و سوگند بآن کسانیکه بنشاط و رفق بیرون برند ارواح مؤمنان
نشطا بیرون آوردنی بمدارا و نرمی بانکه بسهولت تمام روح از بدن ایشان مفارقت کند چنانکه در خبر است که هیچ
مؤمن نباشد الا که نزد موت او بهشت و غرف و سایر نعم آن بر وی عرض کنند چون جای خود را در آنجا ببیند بنشاط
و بهجت تمام جانرا ایثار کند و کافر را جهنم و دوزخ نمایند و انواع عقوبت و عذاب او تا بدشواری هرچه تمامتر جان
ایشان نزع کند والسابحات سبحا و ملایکه شناکنندگان شنا کردنی یعنی آمد و شد نمایندگان از آسمان بزمین
و از زمین باسمان برای تدبیر و مصالح اهل زمین چنانکه غواصان در بحر غواصی میکنند فالسابقات پس سوگند
به پیشی گیرندگان بر یکدیگر در وقت فرود آمدن بزمین سبقا پیشی گرفتنی در فرمان برداری او امر الهی فالمدبرات
امرا پس ملایکه تدبیر کنندگان اند امر کار دینی و دنیوی را یعنی جبرئیل که بر ریاح و جنود موکلست و اسرافیل
که نازل میشود برای قضایا و اقدار و میکائیل که بر باران و گیا متعلق بوده است و عزرائیل که قبض ارواح نامزد اوست
و گویند مراد ستارگانند که بسرعت قطع مسافت میکنند از شرق تا باقصای غرب و روند از برجی ببرجی و سبقت
نمایند بر یکدیگر در سیر و سرعت حرکت بر یکدیگر و مدبر امری اند که بآنها باز بسته شده است باذن خدای چون اختلاف
فصول و تقدیر ازمنه و ابراد و حار یابند که بنشاط تمام کارها میکشند برای انداختن تیر و در بر و بحر سیاحت
میکنند و سبقت میگیرند بر وجوب اعدا و تدبیر امور جهاد از کتاب مبینه و قول اول منقولست از امیرالمؤمنین علیه السلام
جواب قسم آنکه البته مبعوث کرده یوم ترجف الراجفة روزی که بجنبد جنبنده و آن روز … که بجنبد
تمام بلرزه در آید تتبعها الرادفة در پی در آید آنرا از پی در آینده مراد آسمانها و ستارگانند که در عقب جنبیدن
زمین و کوه شکافته و پراکنده شوند یا نفخه ثانیه که بعد از نفخه اول واقع شود قلوب یومئذ واجفة دلها
در آن روز ترسان و هراسان باشند ابصارها خاشعة دیدهای خداوندان آن دیدها از خوف با نیمه بود
بجهة خوف اما دلیل آن روز یقولون میگویند منکران بعث در دنیا وقتی که با ایشان میگفتند که مبعوث خواهید شد
ائنا لمردودون في الحافرة آیا ما رد کرده شدگانیم در حالت اولی یعنی آیا ما را بعد از مرگ بجهان
حالت گردانیده میشویم مرده خواهند گردید ائذا کنا عظاما نخرة آیا چون … استخوانهای ریزه … گردیم

ما را مبعوث گردانند و مفصل نخره بجوانند یعنی و در نهایت کهنگی و ریزندگی قالوا گفتند از روی استهزا تلك اذا آن بازگشتن
آنگاه کرة خاسرة بازگشتنی باشد خداوندان خسران و زیان کاری … در یافته باشند پس کرة
و استهزا گفتند اگر قیامت متحقق شود ما را رجوع بخسرین … زیانکاران باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده‌ایم حق و جواب
ایشان باید که استحقار میکنید بوقوع قیامت و استبعاد مینمایید با آنکه نزد قدرت ما در کمال آسانیست فانما هی پس جز این
آن زجرة واحدة یکبار بانگ است یعنی دمیدن اسرافیل که همه خلایق بدان زنده شوند مراد نفخه ثانیه است فاذا هم
پس آنگاه ایشان بالساهرة بر روی زمین سفید هموار باشند که زمین محشر است یعنی همه بر روی آن محشور شوند هم
چنانکه بر روی زمین … باشند و بعضی گفته‌اند که ساهره نام زمینی است نزدیک بیت المقدس در صحرای جبل از یکجانب
… که حق تعالی زمین شام را … از نقوه علم و عرض و طول
… و تکذیب پیغمبر
آن جمله … قتاده ساهره از اسمای جهنم است بعد از آن حق تعالی بجهة تهدید کفار قریش و تکذیب
… امت موسی که اعظم ایشان بودند در شوکت و حشمت و
… هل اتیک آیا استفهام از برای تقریر است یعنی که آمد ترا حدیث موسی سخن
… بالواد المقدس بوادی پاکیزه طوی که آن وادی طوی
موسی اذ ناداه … اذهب الی فرعون برو ای موسی بسوی فرعون
یعنی وادی پاکیزه شده … فقل پس بگو اورا از روی لطف هل لك آیا هست
انه طغی … کفر و طغیان پاکیزه
الی ان تزکی بسوی آنکه پاک شوی یعنی آیا رغبت داری … الی ربك بسوی پروردگار
… واهدیك … بسوی … لا اله الا الله
فتخشی پس بترسی از عقاب او … فرعون
… بجهة تبلیغ رسالت … ما
… الآیة الکبری معجزه بزرگ
… فاریه پس نمود … تبلیغ رسالت فرمود

٣٨١

بمکر که اصل همه معجزات بود فَكَذَّبَ پس تکذیب کرد فرعون موسی را در دعوی رسالت وَعَصَىٰ و عاصی شد از خدا یعنی بعد از مشاهده
معجزه گفت این از نزد خدا نیست بلکه سحر است ثُمَّ أَدْبَرَ پس پشت کرد بموسی یعنی روی باز گردانید و اعراض از اطاعت وی
يَسْعَىٰ در حالتی که سعی میکرد با بطال امر او یا برگشت از اثر اژدها و پشت گردانید و می شتافت در گریختن فَحَشَرَ پس جمع کرد همه
لشکریان را فَنَادَىٰ پس ندا کرد مر ایشان را بنفس خود یا منادی از قبل او ندا در داد فَقَالَ پس گفت أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ منم پرورد
کار شما و متولی جمیع امور شما و از الله دیگر چه بود که میخواهم ضرر میتوانم رسانید و هیچ کس بمن ضرری نمیتواند رسانید که هیچ خدایی برتر
از من نباشد در لطایف آورده که ابلیس این سخن از وی بشنید گفت مرا طاقت شنیدن این کلام نیست چه من دعوی خیریت کردم بر آدم
این همه بلا بر سر من رسید فرعون که چنین لاف میزند کار او بکجا رسد و روایت است که چون فرعون معجزات موسی را دید ملزم شد نخوت
بجاه او بر قوم ظاهر کرده طریق حیله پیش گرفت و گفت اگر بجز من خدای دیگر باشد چنانکه بزعم موسی است برتر از من خواهد
بود چه رسول او موسی است که همیشه گرسنه و برهنه است کلاهی در سر دارد و چوبی در دست و نعلینی در پای نه اسبی دارد و نه
غلام و من چاکر و رسولان من جامهای و لباسهای دیبا پوشیده اند و بر اسبهای بیدو سوار شده و مستغرق زر و سیم و خدم و
مال و منال و خدم و حشم پس از بیچاره تیم و درجه خدای موسی کنید و بدانید که من بمرتبه برترم از وی فَأَخَذَهُ اللَّهُ پس گرفت معلوم م
او را خدای نَكَالَ الْآخِرَةِ بعقوبت آخرت که احراق است وَالْأُولَىٰ و بعذاب دنیا که اغراق است و بروایة ابن عباس معنی
آنست که بنکال دو کلمه او را مواخذه ساخت کلمه اولی آنکه گفت ما علمت لكم من اله غیری و کلمه اخری انا ربکم الاعلی که دو تکذیب رسولان و آیات نمود
حق تعالی و حجی که دعوی کرد او و هر دو از ایشان دروغ و منع
نمیکند من خواستم که بجازات او را با او رسانم و بجهة این او را اگذاشتم و این مدت نا از متاع دنیا محظوظ شود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستی که در گرفتن فرعون لَعِبْرَةً هر آینه پند است و اعتباری لِمَنْ يَخْشَىٰ مر کسی را که از شان او باشد که بترسد از نافرمانی
مجتنب شده و سر بر خط فرمان برداری نهد و چون بیان معجزه موسی نموده و امتناع فرعون از آن و معاقب شدن وی بسبب آن
بعد از آن بجهة تذکیر منکران بعث میفرماید که أَأَنْتُمْ آیا شما منکران حشر و نشر أَشَدُّ سخت تر بوده و دشوار تر نزد خدا خَلْقًا
از روی آفرین أَمِ السَّمَاءُ یا آسمان با عظمت و چون شما میدانید که آسمان با عظم جثه و رفعت آفریده خدای است پس چگونه
او قادر نباشد که بار دیگر شما را بیافریند بعد از آن در بیان کیفیت خلق آسمان میفرماید که بَنَاهَا بنا کرد آن را با بطریق که
رَفَعَ سَمْكَهَا بر داشت سقف آن را یعنی مقدار دوری آن را از زمین ... [illegible]

سازد است فَسَوَّاهَا پس تسویه فرمود آن را بی قصور و تفاوت آن را از کامل ساخت و آن را بموجب صلاح آن ساخت کواکب و ثوابت و سیاره و تاریک ساخت م
نیز آن وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا و تاریک کرد شب آن را وَأَخْرَجَ و بیرون آورد ضُحَاهَا روشنی آفتاب آن را و مراد بلیل روز است وَالْأَرْضَ
بَعْدَ ذَٰلِكَ و زمین را بعد از آفرینش آسمان دَحَاهَا بگسترد و منبسط ساخت بجهة آرام گرفتن خلایق و آن در دو روز بود
آمده که حق تعالی اول زمین را بیافرید و هر را در زیر کعبه جمع کرد و بعد از آنکه آسمان را بیافرید جبرئیل را امر فرمود تا زمین را از زیر
خانه کعبه بگسترد چنانکه جامه در هم پیچیده را بگسترانند از عبد الله عمر روایت است که حق تعالی زمین را باول بار مربع آن بطریق خانه کعبه
وار آن را بر بالای آب نهاد و بعد از آن بهزار سال دیگر آسمان را بعد آن ایجاد نمود و چون آسمان مخلوق گشت زمین را منبسط
گردانید چنانچه حاصل که زمین را منبسط ساخت أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا در حالتی که بیرون آورده از آن زمین آب او وَمَرْعَاهَا
و چراگاه و گیاه آن را وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا و کوهها را محکم و استوار و پایدار ساخت و این همه را آفرید مَتَاعًا لَكُمْ برخوردار
شما وَلِأَنْعَامِكُمْ و مر چهار پایان شما را بعد از آن در بیان بعث سوره فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ پس چون
بیاید بلیه بزرگ و با هول بزرگ بالای همه بلاها است و داهی که همه بلاها و دواهی در تحت آن پوشیده شود و آن قیامت است
یا نفخه ثانیه يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ در روزی که یاد آورد آدمی مَا سَعَىٰ آنچه کرده از خیر و شر یعنی همه نوشته بیند
او و همه نامه خوانده و هر کس در آن روز تاسف و حسرت خورند اما ابرار بجهة آنکه چرا آن کار را بیشتر نکرده اند و اما فجار بجهة آنکه
چرا کرده اند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ و ظاهر کرده شود دوزخ لِمَنْ يَرَىٰ مر هر کسی را که ببیند یعنی بمرتبه آشکارا شود که هر که از
اهل رویة باشد او را ببیند فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ پس هر که در گذشته باشد از حد بندگی خدا و اطاعت وی و رسولان او کرده
وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا و بر گزیده زندگانی دنیا را و در علاج آن منهمک شده و بجهة این متاع دنیوی متوجه آخرت نشده
و تسوید و تهذیب اخلاق نکوشیده فَإِنَّ الْجَحِيمَ پس بدرستی که دوزخ هِيَ الْمَأْوَىٰ آن جای اوست وَأَمَّا
مَنْ خَافَ و اما هر کسی که ترسیده مَقَامَ رَبِّهِ از ایستادن نزد پروردگار خود یعنی در موقف عقاب رب الارباب
وَنَهَى النَّفْسَ و نهی کرد نفس و باز داشته نفس اماره خود را عَنِ الْهَوَىٰ از آرزوی آن یعنی از تمنای حرام و نامشایست
۲۸۱ فَإِنَّ الْجَنَّةَ پس بدرستی که بهشت هِيَ الْمَأْوَىٰ آن آرامگاه اوست از مقاتل نقل است که این در شان کسی است که قصد
معصیتی کند در خلوت و آن بر آن قادر بود پس یاد نمود و از خدای ترسید و از آن عمل دست باز داشت و بعد از نقل
وعید خطاب برسول کرد و خبر داد ... منکران را ای محمد عَنِ السَّاعَةِ از روز رستخیز أَيَّانَ مُرْسَاهَا

کی باشد اقامت آن یعنی در چه زمان خدا قیامت را قایم گرداند و منتهای و مستقر قیامت کی باشد فِيمَ أَنْتَ در چه چیزی تو
مِنْ ذِكْرَاهَا از یاد کردن وقت آن برای ایشان یعنی علم قیامت ترا تعلق ندارد و ترا از آن دخلی نیست إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی پروردگار تست
مُنْتَهَاهَا موضع نهایت علم قیامت و هیچکس دیگر را بر آن آگاهی نیست و روایت کرده‌اند که کفار قریش از پیغمبر صلعم
بوقوع قیامت اقتراح مینمودند حضرت رسالت صلعم بجهة این پیوسته ذکر قیامت میکرد تا آنکه حق تعالی فرمود که ای محمد ترا از دانستن قیامت
بر چه چیزیست یعنی علم آن مخصوص حق تعالی است از آن سوال مکن پس بجهة قطع طمع مردمان از تعین آن وقت فرمود که إِنَّمَا أَنْتَ
جز این نیست که تو مُنْذِرُ مَنْ يَخْشَاهَا بیم کننده آنکسی که بترسد از قیامت یعنی تو مبعوث شده برای آنکه وقت قیامت
اعلام ایشان نمایی چه هیچ فایده در ضمن آن نیست بلکه جز این نیست که مبعوث شده بر ایشان یا آنکه انذار ایشان کنی از اهوال
قیامت تا آنان که بترسند و مستعد آن شوند كَأَنَّهُمْ گوییا کفار یَوْمَ يَرَوْنَهَا روزی که به بینند قیامت را که از آمدن آن
می پرسند لَمْ يَلْبَثُوا درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر إِلَّا عَشِيَّةً مگر شبانگاه روزی أَوْ ضُحَاهَا یا چاشت آن روزی
که عشیه آن مذکور شد یعنی از اهوال آن روز مدت زندگانی خود را فراموش کنند چنانکه پندارند که نبوده اند در دنیا مگر شبانگاهی
یا چاشتگاهی سوره عبس از ابی بن کعب مرویست که پیغمبر صلعم فرمود که هر که این سوره بخواند در روز قیامت روی او خندان
و مستبشر باشد و از ابو عبد الله عم نقل است که هر که سوره عبس را بخواند یا سورة اذا الشمس کورت را در بستان خدای
بوده باشد در بهشت در ظل ظلیل خدای و کرامت جلیل او بخشد و از مقربان درگاه او و آنکه چون حق تعالی ختم این سوره
نمود بذکر انذار کسی که خایف میشد از قیامت افتتاح این سوره نمود بذکر انذار کسی که مرجو الاسلام بود و اظهار عتاب
نبی صلعم کرد در اعراض نمایید از اهل خشیت و میگوید که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ آورده‌اند که عبد الله بن
مکتوم مردی اعمی بود بنزدیک حضرت رسول صلعم در آن وقت صنادید قریش نزد او حاضر بودند چون ابو جهل بن هشام
و عباس بن عبد المطلب و ولید بن مغیره و امیه بن خلف و عتبه بن ربیعه و برادر او شیبه بن ربیعه و غیر هم و آنحضرت
بجهة امید واری به اسلام ایشان با ایشان بنجوی مشغول بود و سخنان سری در میان ایشان اتحاد داشته بود
و حرص بر ایمان ایشان داشت بالکلیه خاطر خطیر خود را متوجه ایشان ساخته بود و ایشان را دعوت میفرمود و ابن ام
مکتوم ندانست که آنحضرت با ایشان مشغول است پیش آمده گفت یا رسول الله از آنچه خدای تعالی بتو آموخته بمن خوان
و بمن بیاموزان و مکرر این کلمه میگفت و رسول صلعم بجهة ابن مکتوم عبوس نمود ما بیندیشید از آن که مبادا صنادید قریش

ل

گویند که اتباع رسول نابینایان سفله و عبیدند از آن کراهت یافت از و اعراض نمود روی مبارک در هم کشید جبرئیل علیه السلام
این آیه آورد که عَبَسَ روی ترش کرد وَتَوَلَّىٰ و بگردانید روی را أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ آنکه آمد بسوی او نابینا یعنی عبد الله
مکتوم و ذکر اعمی اشعاریست بعذر او در قطع کلام رسید انام صلعم وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا گردانید بحال ابن مکتوم
لَعَلَّهُ يَزَّكَّىٰ شاید که او پاک شود از آثام بسبب بهره التفات تعلیم تو أَوْ يَذَّكَّرُ یا پند گیرد با آنچه شنود
از مواعظ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ پس سود دهد او را پند دادن تو مراد آنست که تو نمیدانی الخبر را که مترقبست از ابن مکتوم
از تزکی و تذکر پس بود از و اعراض یکنی در آیه لطف عظیمست از جانب ملک الکریم بحضرت رسول واجب التکریم زیرا که
در ذکر عبوس تولی او را مخاطب نساخت و تلطف عتاب و تولیت العذار ذکر آن بصیغه غیبت التفات نمود فیه مزید
أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ اما آنکسی که توانگری دارد یا بی نیازی میکند از ایمان فَأَنْتَ لَهُ پس تو برای او تَصَدَّىٰ روی
می آری یعنی بر او اقبال میکنی از بهر حرص تو بر ایمان او وَمَا عَلَيْكَ و نیست بر تو وزر و وبال أَلَّا يَزَّكَّىٰ در آنکه آن مستغنی
پاک نشود باسلام چه بر تو نیست بلاغ پس چه بلاغت حرص تو شده بر اسلام مستغنی یا سبب آن اعراض میکنی از
آنکس که ایمان آورده وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ و اما آنکه آمد بتو يَسْعَىٰ در حالتی که میشتابد در طلب تعلیم یعنی ابن مکتوم وَهُوَ
يَخْشَىٰ و او می ترسد از خدای یا از اذیت کفار بسبب آمدن نزد تو یا خایفست از آنکه مبادا بجهة عمی در قدم فتادن بسر در آید و افتان
و نقصان پذیر شود فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ پس تو از و مشغول میشوی یعنی از و اعراض مینمایی مراد آنست که مناسب سزاوار
نیست که از برای مستغنی متصدی شوی و از فقیر متلهی گردی نقلست که جبرئیل ع آیات مذکوره را بر آنحضرت میخواند بشره مبارک
وی متغیر شد و در جانب آورده که بعد از ین هر کس دیده آن حضرت یار رسالت بی آسایش و بجانب وی دیده آن خورده بود سر اسانیده
گردد وقت شدن راه نمیدید و نزدیک بود که روی مبارکش دیوارها خورد اشرف ساز دو در جست که سید عالم صلعم از عقب ابن
مکتوم روان شده و او را باز گردانید و بمسجد باز آورد و رداء مبارک خود را بگسترانید و آنرا بر سر او نشانید و انواع تلطف
هل لک
نمود و آنچه کمال تعظیم وی بود رعایت داشت [illegible] هر گاه که وی را دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی
۲۸۲
هل لک من حاجت و از پس آمدی آنکس [illegible] که در ادر بار و تو هیچ حاجتی داری و دو بار که ترا در مدینه خلیفه
خود گردانید در وقتی که بغزا میرفت و [illegible] بعد از ین آیه هرگز در روی هیچ فقیری روی ترش نکرد و از برای هیچ غنی
تصدی ننمود و به آنکه عتاب او سبحانه [illegible] از آنحضرت آنکه صدور این صورت از آنحضرت بوجه خطا بوده

چه کرامت و تواضع از سوادب ابن مکتوم بود که سخن را بروی قطع کردی و اما چون توهم آن میشد که اعراض آنحضرت از وجهه فقرا او
بوده باشد توجه او بصنادید قریش بجهت غنا ایشان از جهت حق بود با او ابن … نمود و دیگر مجلس و انبساط با عمی علی السویت
پس آن مستلزم ذنب نباشد و نزول این آیه بر آنحضرت بجهت آن که با او باد و در مجلس اخلاق متحقق شود و متنبه شود بر عظم حق
و جهالتکه تالیف مومنی که بر ایمان خود ایستاده بهتر و اولیست از تالیف مشرک بجهت طمع در ایمان آوردن و از صادق … روایتست که این آیت
در مردی از بنی امیه نازل شد که نزد حضرت رسالت نشسته بود و ابن مکتوم از در در آمد و چون او را بدید از وی تنفر نموده دامن
خود را از وی دور کرد تا جامه او باو نرسد و روی ترش کرد و اعراض کرد حق تعالی این آیت فرستاد و اخبار نمود از کراهت و اعراض
او از ابن مکتوم كَلَّا منزجر شو از مجلس و قولی و ترکی و تصدی إِنَّهَا بدرستی که آیات قرآنی تَذْكِرَةٌ پند یست مر خلقان را یعنی
واجبست متعظ شدن بآن عمل کردن بموجب آن فَمَن شَاءَ پس هر که خواهد ذَكَرَهُ حفظ کند آنرا و آنرا فراموش نکرد
چه زمام اختیار در قبضه اقتدار او است این قرآن که تذکره است ثابتست فِي صُحُفٍ در صحیفهای نوشته شده در لوح محفوظ یا مثبت
در لوح یا در صحف انبیا کقوله تعالی فی هذه الصحف الاولی مُكَرَّمَةٍ گرامی کرده شده نزد خدای مَرْفُوعَةٍ برداشته
شده در آسمان هفتم یا بلندقدر مُطَهَّرَةٍ پاکیزه کرده شده از دنایس انجاس و یا از آلایش شیاطین چه مس
آن نمیکنند مگر دستهای مطهرین که ملایکه اند بِأَيْدِي سَفَرَةٍ بدستهای نویسندگان که آنرا نوشته اند یا بدستها
سفرا و پیغام گذاران میان خدا و رسولان که فرشتگانند یا مراد قراءاند که تلاوة آن میکنند و نقل از ابن عباس نقل کرده
که صادق … فرمود که مراد حافظان قرآن اند و عاملان آن نزد بعضی مراد اصحاب رسول اند كِرَامٍ بزرگان نزد خدای یا
مومنان باستغفار نزد ایشان و دارنده عالی مرتبه درجه ایشان از نظر و مثال بَرَرَةٍ نیکوکاران و متقیان و از مقاتل
مرویست که قرآن در شب قدر از لوح محفوظ بآسمان دنیا منزل شد به فرشتگان که کاتبان آن بوده و بعد از وصف قرآن
بیان حال مکذبان آن میکند بقوله قُتِلَ الْإِنسَانُ لعنت کرده باد و از رحمت دور باد آدمی یعنی کافر مَا أَكْفَرَهُ
چه چیز کافر ساخت او را با وجود کثرت شواهد بر توحید و ظهور آیات … صدقیه اسلام و حقیقت ایمان گویند مراد
باین امیه بن خلفست نزد بعضی مراد عتبه ابن ابی لهبست که در … گواو … و اصلا نظر نمیکرد
و در بکر مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ از چه آفریده است خدای او را … خَلَقَهُ از مقداری اندک از آب منی بیافرید
او را فَقَدَّرَهُ پس آماده ساخت آنچه موجب صلاح اوست از … و هیئات بر طریق تناسب ثُمَّ السَّبِيلَ

يَسَّرَهُ پس بیرون آمدن از شکم مادر آسان گردانید او را با آنکه در ابتدا رحم او را واسع ساخت و او را ملهم بانتکس
متولد شد یا راه … گردانید او را سبیل خیر و شر و او را اقتدار و تمکین داد و در آن ثُمَّ أَمَاتَهُ پس بمیرانید او را بوقت نهایی عمر
فَأَقْبَرَهُ پس امر فرمود بآنکه در آوردن او را با او و احباب قبر گردانید ثُمَّ إِذَا شَاءَ پس وقتی که خواهد خدای أَنشَرَهُ
زنده گرداند او را چه وقت نشور باز بسته است بمشیت او كَلَّا باید که کافر منزجر شود از این انکار و اعراض با جفاء آدمی لَمَّا
يَقْضِ هنوز نگذارده و ادا نکرده مَا أَمَرَهُ آنچه فرموده خدا او را یعنی بعهد میثاق وفا نموده با ایمان و طاعت کردن دل
نهاد گویند مراد همه آدمیانند یعنی هنوز آدمی از عهده ادای حقوق الهی کما ینبغی بیرون نیامده و چنانکه حق عبادتست او سبحانه
قیام نموده بعد از آن ذکر نعمی میکند که در زمان حیوة محتاج الیه است و میفرماید که فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ پس باید که نظر کند آدمی
عبرت إِلَىٰ طَعَامِهِ بجود وجودی خود و به بیند که بچه وجه احداث کرده میشود پس باید که بنگرد أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ بایکه ما ریختیم
آب را از ابر صَبًّا ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ پس شکافتیم زمین را شَقًّا شکافتنی بنبات یا بگراب فَأَنبَتْنَا
فِيهَا پس برویانیدیم در زمین حَبًّا دانه را که قوت توان کرد چون جو و گندم و امثال آن وَعِنَبًا و درخت انگور وَقَضْبًا
و رستنیها که آن سبست وَزَيْتُونًا و درخت زیتون وَنَخْلًا و خرمابنان وَحَدَائِقَ غُلْبًا و باغهای مشتمل بر درختان سبز
و تن آور و بسیار و انبوه وَفَاكِهَةً و میوهای تر وَأَبًّا و چراگاه یا میوهای خشک که از برای بستان معدست اما نزد
معظم مفسران بمعنی چراگاه است و این امور مذکوره را ایجاد کردیم مَّتَاعًا لَّكُمْ بجهة برخورداری مر شما را وَلِأَنْعَامِكُمْ
و بجهة تمتع چهارپایان شما چه اشیاء مذکوره بعضی طعام است بعضی علف و بعد از تعداد نعم دنیویه در احوال قیامت میفرماید
فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ پس چون بیاید آواز کننده یعنی صیحه که بجهة فرط شده صوت هر که بشنود کر گردد و مراد نفخه
ثانیه است يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ در روزی که بگریزد مرد مِنْ أَخِيهِ از برادر خود با وجود انس و مهربانی وَأُمِّهِ و از مادر خود
با کثرت حقوق که مادر را بوده و در حمت … که از وصادر شده وَأَبِيهِ و از پدر خود با وجود شفقت و عطوفت که
از وی دیده وَصَاحِبَتِهِ و از زن خود … پس روز کار او بوده وَبَنِيهِ و از فرزندان با وجود استظهار از ایشان
یاد و فرار او از اقربا بجهة اشتغال او … اضطرار او با حوال خود و علم او بعدم صدور نفع از ایشان و گویند
مراد چنین باشد که از اقربای خود گریزد … ی را مِنْهُمْ از اهل قیامت يَوْمَئِذٍ در آن روز شَأْنٌ يُغْنِيهِ
کار است که مشغول دارد او را آنرا بان و … بآن مشغول ایشان نپردازد عطاء بن یسار از سوده زوجه

خبر دهد سلمان همین روایت کرده که آنحضرت فرمود که روز قیامت خلایق را حشر کنند تن برهنه و پای برهنه و ختنه ناکرده و عرق بطریق
لجام در دهن ایشان در آمده بگوش ایشان رسیده بود و گفت چه رسوایی باشد که در آن روز همه عورت یکدیگر را ببینند فرمود
مردمان بجهت گرفتاری بکار خود با یکدیگر در نگرند پس این آیه تلاوت فرمود لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بسیار کار
روهای باشند در آن روز مُسْفِرَةٌ روشن و درخشان ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ خندان و خرمان و شادان بسبب نجات از
نیران و وصول بروضه رضوان و نگریستن در ریاض جنان و حور و غلمان و اصحاب وجوه اند وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ و روهای
باشند در آن روز عَلَيْهَا غَبَرَةٌ بران غبار و تیرگی نشسته تَرْهَقُهَا فرو گیرد آنرا قَتَرَةٌ تاریکی و سیاهی از معاینه آتش
دوزخ و انواع عذاب آن أُولَئِكَ آنگروه که رویهای سیاه و گرد آلوده داشته باشند هُمُ الْكَفَرَةُ ایشانند ناگرویدگان
الْفَجَرَةُ نابکاران یعنی جمع کنندگان فجور رند بکفر و لهذا بود وجوه ایشان با غبره باشد مانند وجوه زنگیان و وجوه
فساق اهل ایمان غبره داشته باشد بدون قتره سورة اذا الشمس روایت ابی از آنحضرت رسالت صلعم روایت که هر که اذا الشمس
کورت بخواند حق تعالی او را از رسوایی قیامت در وقتی که نشر صحیفه او نمایند نگاهدارد و روایتست از ابوبکر که گفت آنحضرت
پیر شدم گفت یا رسول الله پیری زود آورد فرمود سوره هود و واقعه و مرسلات و عم یتساءلون و اذا الشمس کورت مرا پیر روی
گردانید و بهر الکوفی تم ختم سوره عبس نمود بذکر قیامت و اهوال آن افتتاح این سوره کرد بذکر علامات و احوال آن و فرمود که
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ چون آفتاب در پیچیده شود و انتشار و انبساط نور آن
از بساط آفاق زایل گردانند وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ و آنگاه که ستارگان تیره شوند یعنی اجرام آنها بی نور مانند تا آنکه
منتشر و متساقط گردند و مرویست که در آن روز آفتاب و ستارگان را در جهنم اندازند تا عبده ایشان بدانند که ایشان مستحق
الوهیت نداشته اند و معبودان باطل بوده اند وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ و آنگاه که کوهها بعد از انقلاع از اماکن خود روان
گردانیده شوند از روی زمین یا در هوا مانند ابر روان شوند وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ و آنگاه که ناقهای ده ماهه بر حمل
ایشان گذشته باشد و بزادن نزدیک شده فرو گذاشته شوند یعنی [illegible] و مراعات آنها ننمایند با آنکه آن نفیس ترین
و عزیز ترین اموال است نزد عرب وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ و آنگاه [illegible] جمع کرده شوند در یکجا و همه بیکدیگر
مختلط شده متعادیان را مجال اضرار یکدیگر نباشد از غایت دهشت [illegible] تا از بهر قصاص محشور سازند و مرویست که
بعد از قصاص وحوش آنها را خاک سازند و هیچکدام باقی نمانند [illegible] آدمی [illegible] موجب تعجب ایشان از صورت ایشان

چون طاووس و غیر آن وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ و آنهنگام که همه دریاها برکرده شوند یعنی بیکدیگر آمیخته سازند تا همه
دریا یک دریا شوند یا گرم کرده و تفسانیده گردد برای تعذیب اهل نار و از ابن عباس نقلست که چون روز قیامت باشد
خدای تعالی آفتاب را و ماه و ستارگان را در هم پیچیده در دریا افکند و بعد از آن بادی در آن جهد و همه دریاها را آتش گرداند
و گویند مراد بحار جهنم است یعنی همه دریاهای جهنم را پر از ریم و چرک گردانند که از ابدان دوزخیان سیلان کند از ابی
کعب منقولست که در وقت حدوث قیامت مردمان از آن غافل و بیخبر باشند و در بازارها بوند و بمعاملات مشغول که ناگاه
بینند که روشنایی آفتاب زایل شود و در آن حیران باشند که آفتاب را چه رسید و موج حادثه نموده تا گاه ستارها
از آسمان فرو ریزند و در آن اندیشه باشند که کوهها بر روی زمین در حرکت آیند و چون در هوا روند جنیان در
آدمیان پناه برند و پریان بگریزند و دواب و وحوش و طیور را بیکدیگر مختلط گردند و در آن حال جنیان گویند با آدمیان که ما بریم
و از [illegible] اخبار کنیم پس بروند و دریاها بینند که آتش شده و بجوش آمده و شعله میکشند و در اثنای این همه آسمانها و زمینها
شکافته شوند و بادی پیدا شود و همه را هلاک کند و از ابن عباس روایتست که این شش علامت که مذکور شد در دنیا
حادث شود و شش دیگر در آخرت بوقوع آید و آن اینست وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ و آنگاه که نفسها جفت گردانیده
شوند یعنی هر کسی را با مثل خود در آمیزند صالح را با صالح و طالح با طالح یا هر کس را با عمل خود جمع کنند یا همه را بشکل خود
مقارنه دهند کفار و عصاة را بشکل اهل دوزخ و اهل ایمان و طاعت را بشکل اهل بهشت وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ
و آنگاه که دختر زنده در گور پوشیده شود یعنی از وی سوال کنند که بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ بکدام گناه کشته شده
و فایده این سوال توبیخ و تنکیل و ایذا باشد و لزوم حجت بود یعنی غرض از ین تهدید و سرزنش باشد
پدر را که دختر را در گور کرده باشند و این از رسوم جاهلیه بود و مرویست که چون کسی خواستی که دختر را بکشد
از برای وی پیراهن پشمین پوشانیدی و در رمه شتر [illegible] و اگر خواستی که بکشد مدت شش ساله
او را نگه داشتی پس مادرش را گفتی که او را بیارا [illegible] زینتهای خوب که بخانه خویشانش می برم و در صحرا گوری کنده
و او را بکنار آن گور بردی و با وی گفتی که [illegible] نگاه کن چون نگاه کردی دست بروی زدی و او را در آن چاه انداختی
و بر او خاک کردی قیس بن عاصم [illegible] آمده گفت یا رسول الله من در جاهلیه دختر خود را زنده در گور
خاک کرده ام [illegible] آزاد کن گفت را بنده نیست گفت از برای هر کدام اشتری

قدر بوده او نشتر را فدیه داد و اذا الصحف نشرت و آنگاه که نامهای اعمال بوقت مرگ بندگان در هم پیچیده باشند
گشاده کرده شود تا حساب اعمال او بر او ظاهر گردد از قتاده مرویست که ای فرزند آدم صحیفه تو در هم پیچیده شود
بر عمل تو و بعد از آن در روز قیامت آن را گشاده سازند پس باید که مرد نظر کند در آنچه املا میکند در صحیفه خود
و از شر آن اندیشه کند و گویند مراد از نشر تفریق است میان اصحاب آن یعنی نامها را میان مردمان پراکنده سازند
هر کس نامه خود را بردارد و مرویست از پیغمبر خدا که در روز قیامت مصحف از زیر عرش پران شود پس صحیفه مؤمن
بر دست او در آید و در آن نوشته باشد فی جنة عالیة و صحیفه کافر در دست او در آید و در آن نوشته باشد فی سموم و حمیم
و اذا السماء کشطت و آنگاه که آسمان بر کنده شود و از روی یکدیگر کشیده شود مانند بر کندن پوست از […]
و بر داشتن پرده از روی چیزی و بعد از آن آن را در هم پیچند و اذا الجحیم سعرت و آنگاه که دوزخ افروخته
و تافته شود و شعله از او خیزد و اذا الجنة ازلفت و آنگاه که بهشت نزدیک گردانیده شود به دوستان خدا برای
داخل شدن و عرض نعم او بر دوستان تا موجب سرور ایشان شود و […] دوزخیان جواب شرط […]
علمت نفس ما احضرت بداند هر نفسی آنچه حاضر کرده باشد از اعمال خیر و شر مراد آنست که تا آدمی این دو دار […] حال
که […] بر بینی دنیا و […] بر بینی عقبی مشاهده نکند نداند که چه کرده است و چون بداند که با هر
خیری کرامتیست و با هر شری ملامتی بر نیکی حسرت خورد که چرا زیاده نکردم و بر بدی اندوه کند که چرا کردم فلا اقسم
پس البته سوگند میخورم بالخنس ستارگان رجوع کننده بعد از رفتن الجوار الکنس روندگان که پنهان شوند مانند در
تحت روشنی آفتاب از امیر المؤمنین علی […] که مراد بدین نجوم خمسه اند که از انجم متحیره نیز گویند و آن مریخ است و زحل
عطارد و زهره و مشتری که با شمس و قمر سیر میکنند و رجوع میکنند با آنکه در تحت ضوء الشمس پنهان شوند پس خنوس ایشان
رجوعست و کنوس ایشان اختفا در تحت ضوء الشمس و گویند مراد جمیع کواکبند که خنس ایشان در نهار است یعنی غایب
میشوند از عیون و کنس ایشان در شب یعنی […] بر اماکن خود بر آمدن […] و اللیل اذا عسعس و سوگند بشب آنگاه که پشت
آید و هوا تاریک […] باز پس رود و ظلمت آن را زایل سازد و الصبح […] و سوگند بصبح آنگاه که دم زند یعنی طلوع کند
در روشنایی آن ممتد شود جواب قسم اینست انه لقول رسول […] یعنی که قرآن هر آینه گفتار رسولی است
بزرگوار مراد جبرئیل است که از نزد خدا آورده به پیغمبر آن را […] جبرئیل آن را از نزد خود گفته پس در صفت

جبرئیل پیغمبر ما به که ذی قوة خداوند توانایی در قلع مؤتفکات آن را برانگیختن بر جناح خود بمرتبه یک آسمان برد و منقلب
ساختن و یا توانا در علم و عمل و تبلیغ رسالت عند ذی العرش مکین ارجمند رسولی که نزدیک خداوند عرش
با مکانت و منزلتست مطاع فرمان برده شده در میان ملایکه یعنی هر چه گوید فرمان او برند و از آنجمله در شب معراج خزنه
جنت را او گرد تا ابواب جنت را گشودند و پیغمبر ما داخل شده انواع نعم او را بدید و خازنان دوزخ را حکم کرد تا درهای آن را
گشودند و آنحضرت اصناف عذاب آن را بدید ثم امین در آسمانها با امانتست در وحی که ادای آن را اصلا زیاده و کم نکند
بلکه بر آن وجه که خدای […] او گفته به پیغمبر ما رسانده و در حدیث آمده که پیغمبر ما جبرئیل را گفت چه نیکو مدح کرده ترا در قول که ذی قوة
عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین قوت و امانت تو چیست گفت اما قوت من آنست که چون مبعوث شدم بر تخریب مداین
لوط که چهار شهر بود و در هر شهری چهار هزار مقاتل غیر از […] ذراری و نسوان آن شهرها را از زمین هفتم از جای برکندم و با آسمان
[…] بردم که سکان […] آن شهر […] آسمان آواز شنیدند پس آن را منقلب گردانیدم و […] و اما امانت
آنست که هیچ چیز مامور نشدم که در آن تعدی کرده باشم و زیاده و کم ساخته باشم و در تبیان آورده که مراد رسول درین آیه حضرت
رسالت پناهست که بزرگوارست نزد خدای خود و صاحب قوة است در طاعت خداوند و قدرست و مکانت نزد حضرت عزت
و مطاع یعنی مستجاب الدعوة و امین در اسرار غیب و بعد از آن بیان حقیقة قرآن و نزول آن از نزد حضرت منان خطاب میکند
که و ما صاحبکم و نیست صاحب شما و یار شما یعنی محمد بمجنون دیوانه که عقل او پوشیده شده و تمیز میان حق و باطل
صحیح نتواند کرد و لقد رآه و به درستی که دید پیغمبر ما جبرئیل را بصورت اصلی او بالافق المبین بکناره آسمان
که روشنست یعنی مطلع آفتاب که بلندترین موضع است چنانکه تفصیل او در سوره و النجم گذشت و ما هو علی الغیب
و نیست پیغمبر بر خبرهای پوشیده یعنی بر آنچه بوحی بدو برسد بضنین بخیل که شما را تعلیم نکند و از شما پنهان دارد و ما هو
و نیست قرآن بقول شیطان رجیم سخن دیو رانده شده بشهاب ثاقب از تصاعد بر آسمان یعنی قرآن کفار مسترق سمع
که آن را استراق نموده به کهنه رسانیده آنگاه پیغمبر […] فاین تذهبون پس کجا میروید یعنی سخن بدین
روشنی و درستی چه ازان اعراض میکنید […] بسحر و کهانت و اساطیر الاولین ان هو نیست آن قرآن الا ذکر
للعالمین مگر پندی مر عالمیان را […] و این موعظ لمن شاء منکم کسی راست که خواهد از شما
ان یستقیم آنکه مستقیم شود در راه […] کند بملازمت ثواب که قرآن […] و من اتبع الذکر و خشی

الرحمن بالغیب وما تشاؤون و نخواهید شما استقامت در راه راست را الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای
رب العالمین که پروردگار عالمیانست یعنی شما بمشیت و اختیار خود ایمان نیارید مگر گاهی که مشیت خدای تعلق گیرد بر
احیای شما بران اما چون این مخالف تکلیفست اراده این سورة انفطر ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کند که هر که این سوره را
بخواند حق تعالی بعدد هر چیزی و قطرهٔ بارانی برای وی حسنه بنویسد و جان کندن بروی آسان گرداند و در قیامت کار وی را باصلاح
آورد و بروایت عبد الله ع هر که این سوره را قرائت کند با سورهٔ اذا السماء انشقت در نماز فریضه و نافله هیچ حاجتی او را
از رحمت خدا منع نکند و همیشه در رحمت الهی نظر کند تا مردمان از حساب فارغ شوند و بدانکه حق تعالی چون ختم سورهٔ متقدمه نمود
بذکر قیامت افتتاح این سوره نیز بتخییل آن کرد و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم اذا السماء انفطرت
آنگاه که آسمان شکافته شود واذا الکواکب انتثرت و آنگاه که ستارگان فرو ریزند از ابن عباس روایتست که او گفت
از کواکب زایل کنند و بعد از آن اجرام مظلم آنها را منتشر سازند و در تبیان آورده که کواکب بر مثال قنادیل معلقه از پیش فلک قنادیل
بسلاسل نور آویخته اند و آن سلاسل بدست ملایکه است چون اهل آسمان بمیرند آن سلاسل از دست ایشان بیفتد و کواکب بر زمین
ریزند واذا البحار فجرت و آنگاه که دریاها روان گردانیده شود بعضی را راه در بعضی دیگر بگشایند تا همه دریاهای
شور و شیرین یکی گردد واذا القبور بعثرت و آنگاه که گورها زیر و زبر گردیده شود یعنی خاک آن منقلب سازند و باطن
آنرا ظاهر سازند تا همه مدفونات آن از اموات و غیر آن ظاهر گردد پس مردگان زنده شوند و چون این مذکورات حادث
شود علمت نفس ما قدمت بدانند هر نفسی آنچه از پیش فرستاده از طاعت و معصیت واخرت و آنچه باز پس گذاشته
از توبه یا از ترک یا از فرایض که ضایع کرده یا از سنت حسنه که بعد از وی بدان عمل نموده باشند و حسنه او را مثل ثواب عاملان
باشد بی آنکه از اجر ایشان چیزی کم کنند و یا او دهند از سیئه که بندگان بعد از وی بدان اقدام کرده باشند و آن گناهکار که او را
مانند عذاب آنها باشد بی آنکه بعضی در روز عقاب ایشان واقع شود و گفته اند معنی آنست که داند هر نفسی که چه کرده از اول عمر تا آخر
عمر آنگاه خطاب بعد کافر کرد یا ایها الانسان ای آدمی ما غرک [illegible] فریفت ترا بربک الکریم بپروردگار بزرگوار
خود که کافر شدی و جرأت نمودی بر عصیان ذکر کرم جهة مبالغه [illegible] از جهة محض کرم او مقتضی اهمال ظالم و تسویه
معادی و موالی و عاصی و مطیع نیست چه جای آنکه صفت قهر [illegible] و اشعار بآنچه شیطان او را بآن مغرور ساخته
و با او گفته که آنچه خواهی بکن که پروردگار تو کریمست [illegible] معاجله نماید کرم او [illegible]

[illegible] او بجهة اغترار بکرم او یعنی مغرور بکرم او [illegible] و اعطای نعم و بعد از تمکین و تکلیف او بتفضل او فریب
[illegible] و بجهة آن کافر و عاصی نگردد و اعتقاد نماید بر آنکه کرم و فضل و مقتضای ربوبیت بر ایکاد و انعام پس او را عذاب نکند
[illegible] از جهة آنکه مکارمست و جارح [illegible] و این آیت [illegible] که مغرور ساخت او را اجل
[illegible] در قیامت از من سوال کنند [illegible] گفت [illegible] ترا مغرور ساخت شیخ منصور عمار
[illegible] از خدای از من سوال کند که چه چیز ترا [illegible] ترا مغرور ساخت [illegible] ابو بکر وراق و ابو الفضل
[illegible] اشارت میگوید که تخصیص [illegible] اسم کریم [illegible] تلقین است بنده را تا گوید
[illegible] چنین گفت ربک الکریم [illegible] حاصل [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] الذی خلقک الخدای که بیافرید ترا در حالتی که هیچ نبودی فسواک پس راست کرد و تمام
[illegible] اعضای ترا چنانچه بایستی یعنی اعضای ترا سلیم از عیب و نقصان و بعد از بلای [illegible] بر آن فعدلک
[illegible] معتدل و متناسب در خلقت بدون تفاوت و اعوجاج و اختلاف چنانکه احد یدین اطول از دیگری نگردانید
[illegible] از یکی دیگر و بعضی را ابیض و بعضی را اسود و بعضی را سیاه و بعضی [illegible] و بیا ترا معتدل القامة
[illegible] بخلاف حیوانات [illegible] سایر مخلوقات دیگر است فی ای صورة ما شاء در هر صورتی
[illegible] رکبک ترکیب کرد ترا [illegible] یعنی ترکیب داد ترا در هر صورتی که حکمت و مشیت او اقتضا
[illegible] صورت [illegible] و طول و قصر و ذکورت و انوثت و شبه او با اب و ام یا خال و عم و غیر آن
[illegible] السلام روایت کرده [illegible] [illegible]
[illegible] چون قرار گرفت حق تعالی [illegible]
[illegible] فی ای صورة ما شاء رکبک
[illegible] بیان کرم ترا بیافرید [illegible] که قادرست که بهر صورتی از صورت
[illegible] مصور سازد [illegible] فاعل مختار است [illegible] روا باشد و لیکن
[illegible] و عکرمه و ابو صالح نیز بدین وجه تفسیر کرده اند کلا
[illegible] کرم و فضل او موجب شکر و طاعتست نه کفر و معصیت بلکه [illegible]

بازایستد از کفر و عصیان کَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ تکذیب میکنید بروز جزا از روی عناد و عصیان بجهت ثواب و عقاب
بنما بدین اسلام که بهتر است از طمع شکر که اعتراف است وَإِنَّ عَلَيْكُمْ و بدرستی که بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما لَحَافِظِينَ
نگاه دارندگان از عمل که کِرَامًا بزرگان نزد خدای تعالی كَاتِبِينَ نویسندگان در نامه افعال و اقوال يَعْلَمُونَ
میدانند آنچه میکنید از نیک و بدی از روی دانش میتوانند در خبر است که چون بنده طاعت کند فرشته دست راست
تعجیل تمام بکند در نوشتن و چون معصیتی کند بنده دو دلتنگ شوند فرشته دست چپ خواهد که بنویسد آن فرشته
توقف کن تا هفت ساعت توقف کند تا باشد که بنده پشیمان گردد و اگر در این هفت ساعت پشیمان نگردد تا بنویسد
... نوشته ... إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی که نیکوکاران لَفِي نَعِيمٍ
نعیم و بهشت جاویدانند وَإِنَّ الْفُجَّارَ و بدرستی که بدکاران که منکران بعث اند لَفِي جَحِيمٍ در دوزخ ...
که حفظ اعمال بجهت این میشود پس در صفت فجار میفرماید که يَصْلَوْنَهَا در آیند بدوزخ يَوْمَ الدِّينِ در روز
قیامت وَمَا هُمْ و نیستند ایشان عَنْهَا از دوزخ بِغَائِبِينَ گم شدگان بجهت خلود ایشان و آن یعنی
دوزخ باشند و بیرون نیایند و نزد بعضی معنی آنست که قبل از دخول در دوزخ از آن غایب نبودند ...
نبوده یافتند وَمَا أَدْرَاكَ و چه دانا ساخت ترا یعنی چه دانی تو که مَا يَوْمُ الدِّينِ چیست روز جزا
ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ پس چه دانا کرد ترا ای محمد دانستی که مَا يَوْمُ الدِّينِ چیست روز جزا ...
شان روز ... یعنی که آن ... يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ روزی که مالک نشود هیچ نفسی لِنَفْسٍ
نفسی شَيْئًا چیزی را از منفعت و دفع ضرر یعنی هیچکس ... قدرت ... بکسی ...
وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ و حکم و فرمان در آن روز مر خدای راست در جزا و ثواب و عفو و ...
از ابوجعفر ع روایت کنند که کارها در آن روز مر خدای را باشد ای جابر چون روز قیامت ...
بر خلاف این روز که بعضی دعوی حکومت و فرمان روایی میکنند ... که ...
سورة مطففین ابی بن کعب از سید عالم ص روایت کرده ...
اورا از رحیق مختوم آب دهد و از ابو عبدالله نقل است که هر که ...
قیامت او را از آتش دوزخ ایمن کرد الله و آتش او ...